بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعز العلم والعلماء واذل الجهل والجهلاء وبین فی محکم تنزیل قوله تعالی قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون وارسل رسوله محمدا صلی الله علیه وسلم حتی نشر العلم وحث الناس علی طلبه وذم من لا یعلم حیث قال علیه السلام الناس صنفان عالم ومتعلم وسایر الناس کالهمج لا خیر فیه ورغب فی طلبه اما بعد چنین گوید جمع کننده این مسایل شیخ فقیه زاهد مسعود بن محمود بن یوسف سمرقندی غفر الله له ولاسلافه که تا مومنان بطلب علم گران علم فقه بحکم این حدیث فقال رسول علیه السلام اطلبوا العلم ولو بالصین قال رسول صلی الله علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة قال رسول علیه السلام من اغبرت قدماه فی طلب العلم حرم الله تعالی جسده علی النار قال رسول علیه السلام العلم عمارة القلوب والعمل کفارة الذنوب وقوله علیه السلام من احب العلم والعلماء لم تکتب علیه خطیئة ایام حیاته لقوله علیه السلام من احب العلم والعلماء فهو رفیقی فی الجنة اما اعتقاد باید داشتن که جمله علوم شرعیه اموختن فریضه است بعضی فرض عین است و بعضی فرض کفایت وانچه فرض کفایت است چون بعضی بیاموزند و یا بجا آرند از گردن دیگران ساقط شود اما بوقت حاجت باز فریضه شود چون جواب سلام و جواب عطسه و نماز جنازه و عیادت بیمار و امر معروف و نهی منکر و جهاد کردن با کافران چون نفیر عام نباشد وانچه فرض عین است از گردن مخاطب بهیچ عذری ساقط نشود و آن چهار علم است اول علم توحید است دوم علم نماز سیوم علم روزه چهارم علم حیض و نفاس اما علم توحید اموختن فریضه است

تا بدانی که خدای عز و جل یکی است نه از روی عدد و پاکیست و منزه از صفات ناسزا و صفاتش قوله تعالی
قل هو الله احد الله الصمد فرزند کسی از کسی و نه کسی از وی نزاد قوله تعالی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد خدای
تعالی منزه است از زن و فرزند و وی را شریک نیست چنانکه جهودان و ترسایان و مشرکان گفته اند قوله
تعالی وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا خدای عز و جل با
بکس نماند و کس بخدای تعالی نماند قوله تعالی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر اول است اول او را بدایت نیست
و آخر است که آخرش نهایت نیست ظاهر است که کسی را در هستی وی شک نیست و باطن است که کسی را با چون و چرائی
وی کاری نیست قوله تعالی هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم خدای تعالی بر مکان نیست
و از مکان نیست و در مکان نیست و از جای نیست و فوق نیست و تحت نیست و چپ نیست و راست
نیست و مقدم نیست و موخر نیست هرگز نبود که او نبود و هرگز نباشد که او نباشد همواره بود و همواره باشد
خدای عز و جل بود و هیچ چیزی نبود و خدای عز و جل باند و هیچ چیز نماند مگر آنچه خدای تعالی خواست بخواست
قدیم خود و خواست خدای تعالی قدیم است مانند بهشت و دوزخ و لوح و قلم و عرش و کرسی و ارواح اما
خواست را نو پدید آورد چون دنیا نبود و نماند و عقبی نبود و بماند و هر صفتی که خدای تعالی خود را ستوده است
ما بهمان صفت ایمان می آریم و هر صفتی که خدای تعالی را انبیا و رسل علیهم السلام بدان صفت ستوده اند ما بهمان
صفت ایمان می آریم و هر ناسزای که جمله ناکسان گفته اند ما مومنان از آن بیزاریم و هر وهمی که بخاطر آید
که خدای عز و جل آنست و مانند آنست بدانکه خدای عز و جل جز آنست که خدای عز و جل آفریدگار آنست
و ما ایمان می آریم بجمله فرشتگان که ایشان آفریده شده اند و مطیع اند و مامور اند و معصوم اند از صغیره
و کبیره و بعضی را به بعضی فضل و فضیلت است چنانچه جبرائیل و عزرائیل و میکائیل و اسرافیل و ما را کیفیت
و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست و بعضی از ایشان عاصی شدند چنانکه عزرائیل توبه وی جائز
نیست و ماروت و هاروت عاصی شدند توبه ایشان جائز است و دیگر باید دانست که خواص مومنان
فاضل تر اند از خواص فرشتگان و خواص فرشتگان فاضل تر اند از عوام مومنان و عوام مومنان از اتقیا و صلحا
فاضل تر اند از عوام فرشتگان و ما ایمان می آریم بجمله کتابهای که خدای تعالی بانبیا علیه السلام فرستاده
است همه حق است و راست است و درست است و هیچ کتابی را بر کتابی فضل نیست از راه کلام اما
ما موریم بعمل کردن قرآن و بدیگر کتابهای عمل منسوخ است شیخ محمد حسن رحمة الله علیه گفته است که آنچه
در میان دو لبست کراسه نبشته شده است چون آن بخوانی قرآن ادا کرده آید و از وی سخنی معلوم
میشود و آن سه حالت است نبشتن است و نبشتگی و نبشته نبشتن بفعل کاتب است نبشتگی آنچه پدید

ونبشته انچه مفهوم آید حال مقام مصحف است وآنچه در وی نبشته شده است مخلوق است قرآن کلام الله
تعالی است قایم بذات باری تعالی نامخلوق است ما ایمان می آریم بجمیع پیغامبران علیهم السلام که ایشان
بنده اند وآفریده شده اند ومطیع اند ومامور اند ومعصوم اند از گناه صغیره وکبیره بعضی نبی اند و
بعضی مرسل اند ونبی آنکه وی را وحی بالهام آمده باشد ویا آوازی شنیده بود ویا خوابی دیده باشد که خواب انبیا نیز
وحی است ومرسل آن بود که جبرئیل علیه السلام نزدیک ایشان وحی آورده بود **قوله تعالی** وما کان
لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب وبعضی را بر بعضی فضل است **قوله تعالی** تلک الرسل فضلنا
بعضهم علی بعض اما ما را بکیفیت وعدد واسامی ایشان حاجت نیست ما ایمان می آریم بجمله پیغامبران
که اول ایشان آدم صلوات الله علیه است وآخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ومحمد رسول الله را بر همه فضل است
**قال** علیه السلام کنت نبیا وآدم بین الماء والطین وخوف خاتمت جایز است جمیع مومنان را جز انبیا علیهم السلام ومر کسانی
را که بشارت داده شده اند به بهشت چنانکه عشره مبشره وآن کسانند حضرت ابوبکر وعمر وعثمان و
علی وسعد وسعید وطلحه وزبیر وابو عبیده جراح وعبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم اجمعین ودیگر باید
دانست که بعد از وفات مهتر عالم علیه السلام خلیفه بحق ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود ودر وقت وی کسی
از وی فاضلتر نبود وبعد از وفات وی خلیفه بحق عمر رضی الله عنه بود ودر وقت وی کسی
از وی فاضلتر نبود وبعد از وفات وی خلیفه بحق عثمان بود رضی الله عنه ودر وقت وی کسی از وی
فاضلتر نبود وبعد وفات وی خلیفه بحق علی رضی الله عنه بود ودر وقت وی کسی از وی
فاضلتر نبود واین همه در مدت سی سال بود وخلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال
بود وخلافت عمر رضی الله عنه ده سال بود وخلافت عثمان رضی الله عنه دوازده سال بود
وخلافت علی رضی الله عنه شش سال بود وبعد از آن ملک شد وامارت شد همچنانکه
خلافت ایشان بترتیب بود وفضل ایشان همچنین بود وامامت ایشان نیز بترتیب بود

**مسئله** سوال گور حق است مومنان را از راه کرامت وکافران را از برای عقوبت
وعذاب گور حق است کافران را همیشه باشد ویا کافران را عذاب گور [illegible] وعاصیان
در قبضه قدرت اویند اگر بیامرزد برایشان فضل کرده باشد میل نی واگر عقوبت
کند برایشان عدل کرده باشد ظلم نی وبرخاستن از گور بقیامت حق است **قوله تعالی**
افلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور وحصل ما فی الصدور ورنگ روی از ایشان نیست **قوله تعالی** یوم تبیض
وجوه وتسود وجوه [illegible] نیست فریق فی الجنة وفریق فی السعیر [illegible] اند و [illegible] نیست

قوله تعالی ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم و وزن اعمال حق است قوله تعالی فاما من ثقلت
موازینه فهو فی عیشة الراضیة و اما من خفت موازینه فامه هاویة و خواندن نامه حق است قوله تعالی
اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا نامه مومنان بدست راست دهند قوله تعالی و اما من اوتی
کتابه بیمینه و کافرانرا بدست چپ بود قوله تعالی و اما من اوتی کتابه بشماله و بعضی را سینه شگافته دست
چپ ایشان بطرف پشت بیرون آرند و نامه بدست چپ بنهند قوله تعالی و اما من اوتی کتابه وراء ظهره
ایشان کافران باشند که هستی خدایرا منکر شده باشند و شفاعت رسول صلی الله علیه و سلم حق است
ولسوف یعطیک ربک فترضی و دیگر شفاعت حق است مر کسانی را که مقام ایشانرا شفاعت بود بامر خدا
تعالی قوله تعالی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و صراط حق است و حوض کوثر حق است و بهشت
حق است و در آمدن در دوزخ حق است قوله تعالی و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا
چون این آیه نازل شد رسول علیه السلام تنگدل شد و صحابه محترم رضوان الله علیهم اجمعین بسیار بگریستند
و زاری میکردند تا این آیه دیگر نازل شد قوله تعالی ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی نجات
یابند متقیان و متقیان کیانند حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که متقیان آن بندگان اند که از شرک
پرهیز کرده باشند و رسول علیه السلام فرموده است یا علی للمتقین ثلاث علامات یتقی جلیس السوء و یتقی
الکذب و الغیبت و یدع شطر الحلال مخافة ان یقع فی الحرام رسول علیه السلام فرموده است یا علی
مر متقی را سه نشانی است اول پرهیز کند از همنشین بد و دوم از دروغ گفتن و از غیبت کردن و سیوم
از لقمه با شبهه و از پاره حلال دست بازدارد از خوف آنکه در حرام افتد متقیان کسانی اند که از شرک پرهیز
کرده باشند قال علیه السلام ثمن الجنة قول لا اله الا الله و قال علیه السلام مفتاح الجنة لا اله الا الله
قال علیه السلام من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا دخل الجنة اما یافتن بهشت بفضل مولی است و در
درجات است و یافتن درجات بعلم است و عمل است قوله تعالی والذین اوتوا العلم درجات قوله تعالی
جزاء بما کانوا یعملون اما دیدار پروردگار حق است قوله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة قوله
تعالی للذین احسنوا الحسنی و زیاده یعنی مر خدایرا عزوجل چنانچه نماید ما مومنان در بهشت باشیم و خدا تعالی
منزه است از زمان و مکان اما تقدیر نیکی و بدی همه از خدا تعالی است و بنده مختار است مجبور نی تا اگر
بنده طاعتی کند بفرمان خدای عزوجل بود و آن بتقدیر خدای عزوجل بود و اختیار بنده و برضی حق بود و اگر
بنده معصیتی کند آن بتقدیر خدا تعالی بود و اختیار بنده و برضی حق نی اما بشناسیم مر خدایرا بحجت
ما را شناسا گردانیده است نه بخود و اگر کسی گوید خدایرا چون شناسی گوئیم که بیچون و بیچگونه شناسیم چون

و چگونگی رسیدن بعقل در آید و چونی و چگونگی در صفت پاک خدا تعالی عز و جل در نیاید اما خدا تعالی خالق است مخلوق
نه رازق است مرزوق نی و خدا تعالی عز و جل آمر است مامور نی و خدا تعالی ناهی است منهی نی و قادر است اما همه عاجزیم هر که خود را
بعاجزی شناخت خدا تعالی را بقادری شناخت قال النبی صلی الله علیه وسلم من عرف نفسه فقد عرف
ربه فصل ایمان زیادت و نقصان نپذیرد قال النبی صلی الله علیه وسلم الایمان لا یزید و لا ینقص
ایمان ما و ایمان جمله انبیا علیهم السلام یکی است از راه گروش اما از راه نور ایمان تفاوت بود اما ایمان اقرار است
بزبان و تصدیق بدل قال علیه السلام الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب اما معرفت بی تصدیق
ایمان نیست دلیل بر ابلیس علیه اللعنة که همه را میداند است و تصدیق نمیکرد و اقرار بی تصدیق ایمان نیست
باتفاق اما تصدیق بی اقرار ایمان هست یا نی از امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت است که ایمان نیست
و فتوی خواجه امام حسن منصور ماتریدی رحمة الله بر این است که ایمان نیست اما کرامیه گویند که چون بنده اقرار کرد
حاجت تصدیق نیست و خوارج گویند که بنده بگناه کافر شود و مرجیه میگویند که با ایمان معصیت زیان ندارد
همچنان با کفر طاعت سود ندارد و معتزله گویند چون بنده گناه کبیره بیارد از ایمان بیرون آید و بکفر اندر نیاید
جاودان در دوزخ بماند و منزل لا بین المنزلین گویند اما امام اعظم گوید که این مذهب باطل است چنانچه روایت میکند
عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال خط رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا ثم قال هذا سبیل الله ثم خط
خطوطا عن یمینه و شماله و قال هذه سبل علی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه و قرأ وان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله الآیة و بخوانند بسوی راه خود آن شیطان ذکر فی
المصابیح محی السنة ذکر ایشان در کتب از برای آن آورده اند تا سفیهان راه حق از باطل معلوم شود
یعنی روایت میکند عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت خط کرد رسول علیه السلام خطی را پس گفت این
است راه خدا تعالی پس خطها کرد خطها بسیار از راست او و چپ او و گفت سرور علیه السلام اینست راهها
و بر سر هر راهی از آن راهها شیطان است بخواند شما را بجانب او و بخواند بر راستی اینست راه او مستقیم
پس پیروی بکنید آن راه مستقیم را و پیروی نکنید راه ها دیگر پس جدا میکنند شما را از راه او این بار راه حق
از راه باطل معلوم شود مذهب سنت و جماعت آنست که بنده بگناه کافر نشود اما بخواری داشتن گناه کافر شود
و خوار داشتن گناه آنست که در شرع گویند که مگو و غیبت کند و حرام خورد و مومنان را بیازارد و در دل
نشود هیچ ترس و پشیمانی و متقاضی و تایب گردنده نباشد و بسا کسی که ایمان خود بباد داده باشد و بیا
خبر شود و اینجا است که امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که اکثر ما یسلب الایمان عند النزع یعنی
بیشتر که ایمان بیار بوده شود در وقت نزع پدید آید چنان بود که آن وقت کس ایمان بباد دهند

که آن وقت همه کافران ایمان آرند اما آن آوردن ایمان ایشان را سود ندارد اما بنوعی معصیتها
بسیار و خوار داشتن گناهان ایمان بباد داده باشند و ایشان را آن وقت خبر شود که علم الیقین
عین الیقین شود بدانکه ایمان یکی است اما ایمان آرندگان بر انواع است یکی ایمان آنست که در اینجا سود
داشت و در آنجا نیز سود دارد و آن ایمان مومنانست الحمد لله رب العالمین و یکی ایمان آنست که درین
جهان سود دارد و در آن جهان سود ندارد و آن ایمان منافقانست علیهم اللعنة چون درین جهان
ایمان آوردند زن و فرزندان و خون و مال ایشان در امان در آمد و تیغ از ایشان برخواست
و آن جهان در درکه اسفل جای ایشان است قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار و یکی ایمان آنست که این جهان سود نداشت و در آن جهان سود دارد و آن ایمان سحره
فرعون است که درین جهان ایمان آوردند فرعون علیه اللعنة ایشان را بکشت و ثمره آن ازین
جهان بایشان نرسید اما در آن جهان همه بهشت جای ایشان باشد و یکی ایمان آنست
که درینجهان هم سود ندارد و آنجهان هم سود ندارد و آن ایمان یاس کافرانست و ایمان یاس
ایمان نیست اما توبه یاس توبه است هر که بحلال کردهای خدای عز و جل بحرام کردهای خدا تعالی ایمان داشت
وی مومن است و مستدل و مقلد فی و ایمان مقلد ایمان است بخبر آمده است که روزی رسول علیه السلام
در مسجد نشسته بود جوانی خوب روی بر شبه اعرابی بیامد از در مسجد بر رسول صلی الله علیه و سلم سلام کرد و رسول
علیه السلام جواب سلام باز گفت گفت یا رسول الله دستوری باشد تا در آیم رسول علیه السلام فرمود در آی
در آمد و هر قدمی که پیشتر از رسول علیه السلام دستوری خواست تا چندانی که قریب یافت پس گفت یا رسول الله
دستوری باشد که بنشینم رسول علیه السلام فرمود که نعم بنشین بنشست چنانکه زانو اش با زانو رسول
علیه السلام می سود گفت دستوری باشد یا رسول الله تا سوال کنم رسول علیه السلام فرمود که بگو نعم گفت
یا رسول الله ما الایمان و ما الاسلام و ما الاحسان یعنی ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست قال
النبی صلی الله علیه و سلم الایمان ان تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و القدر خیره و شره من الله تعالی
و البعث بعد الموت و هو خالق کل شیء رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ایمان آنست که بگروی بخدای تعالی
و بفرشتگان وی و بکتابهای وی و پیغامبران وی و بروز قیامت آخر و بدانی که تقدیر نیکی و بدی همه از خدای
و خدای عز و جل آفریدگار همه چیزهاست اما اسلام آنست قال النبی علیه السلام الاسلام ان تشهد ان
لا اله الا الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صوم شهر رمضان و حج البیت ان استطاع الیه سبیلا و الغسل
عن الجنابة رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بنا مسلمانی بر پنج چیز است اول گواهی دادن بزبان

راندن دوم پنجوقت نماز گزاردن سیوم زکوة مال دادن چهارم روزه ماه مبارک رمضان داشتن پنجم حج اسلام بجا آوردن چون استطاعت بود و دیگر آنست که چون جنابت رسد غسل آوردن اما احسان آنست
قال علیه السلام الاحسان ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک رسول علیه السلام فرمود که احسان آنست که بپرستی خدای را عز و جل چنانکه گویی مر خدای عز و جل را می بینی که اگر تو وی را نمی بینی بدرستی و براستی که خدای عز و جل ترا می بیند چون این سوالها کرد و گفت دستوری باشد یا رسول الله تا باز گردیم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بلی باز گشت و همچنان بتعظیم از مسجد بیرون رفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که یک کس بیرون روید و این سائل را طلب کنید یک کس بیرون رفت و آن سائل را هیچ جایی ندید باز در آمد و گفت یا رسول الله سائل را هیچ جای ندیدیم رسول علیه السلام فرمود که بدانید که آن سائل اعرابی نبود برادرم جبرائیل علیه الصلوة والسلام بتعلیم کردن شما آمده بود و بنا بر آن بود که در آن وقت نو عهدان بسیار بودند اعرابی وار در آمدندی و از رسول صلی الله علیه وسلم بی ادب وار سوالها کردندی رسول علیه السلام گفت که بتعلیم شما آمده بود تا بدانید که سوال چگونه باید کردن و اگر طالب علم پیش استاد خود بنشیند بداند که چگونه باید نشست و اگر کسی از شما سوال کند که ایمان چیست و اسلام چیست و احسان چیست بدانید که جواب چگونه باید گفتن چون در وقت رسول صلی الله علیه وسلم باموختن علم حاجتمند بودند اکنون درین وقت بطریق اولی بود که باموختن علم محتاج باشند قال النبی صلی الله علیه وسلم الاسلام بدا غریبا وسیعود غریبا کما بدا فطوبی للغرباء رسول فرمود علیه السلام که اسلام از اول غریب بود و باخر غریب خواهد شد پس خنک باد مر غریبان را اما مذهب سنت و جماعت آنست که آدمی فرشته را می بیند همچنانکه بجای خود دلیل بر حکایت جبرائیل علیه السلام و دیگر آنکه روزی عبد الله بن عباس رضی الله عنه با پدر خویش نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بودند چون از پیش رسول صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند عبد الله از پدر سوال کرد که این چهارم با ما که بود پدرش گفت کسی نبود عبد الله گفت که بود پدرش در آمد از نزدیک رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله آن چهارم با ما که بود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که دید گفت بلی دید عبد الله رسول صلی الله علیه وسلم گفت مژده مر ترا که پسر تو فقیه خواهد بود که برادرم جبرائیل بود پس معلوم آمد که آدمی فرشته را می بیند چنانکه بجای خود بیان ایمان کرده آمد اما علامت ایمان اید مومن چیست
قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی للمومن ثلث علامات الصلوة والصیام والصدقة رسول علیه السلام فرمود که یا علی مر مومن را سه نشانست نماز گذاردن و روزه داشتن و صدقه دادن مراد ازین روزه روزه ماه رمضان است و مراد ازین نماز نماز فریضه است و مراد ازین صدقه زکوة مال است اما علامت اسلام ابد

مسلم چیست قال النبی علیه السلام المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه رسول علیه السلام فرمود که مسلمان آنست که مسلمانان دیگر از دست وزبان وی در امان باشند علامت احسان اید چیست ومحسن چیست قال النبی علیه السلام یا علی وللمحسن ثلث علامات یبادر فی طاعت الله تعالی ویجتنب من محارم الله تعالی ویحسن الی من اساء الیه رسول علیه السلام فرمود یا علی مر محسن را نشانست پیش دستی کند در طاعت خدا تعالی ودور باشد از نهی کرده های خدا تعالی ونیکوئی کند در حق کسی که در حق وی بدی کرده باشد هر که این پنج خصلت که نبی الاسلام علی خمس را بجا رمی آورد وی مسلمان اید باشد باید که بدین پنج خصلت دیگر عمل کند تا با دولت ایمان از دنیا بیرون رود قال النبی صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال عند الله تعالی التواضع عند الدولت والعفو عند القدرت والسخاوة عند القلت والعطیة بغیر المنت والنصیحة بین العداوة رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین اعمال شما بحضرت خدا تعالی آنست که تواضع کند در وقت دولت وعفو کند در وقت قدرة وسخاوت کند با چیز اندک وعطا کسی را که دهی وبر او منت ننهی وچون در میان دو کس عداوتی بود در میان ایشان نصیحت کند وصلح انگیزد وچون بنده بدین منصب رسد مومن محسن شود وعلامت محسن چیست قوله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین تم قسم التوحید بحمد الله والتوفیق والمنة والله الهادی والیه الرشاد باب اول در بیان مقدمه نماز ودر مناقب امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله ودر سبب ولادت او ودر رسیدن امانت رسول علیه السلام بحضرت امام اعظم رحمة الله تعالی واین باب مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در بیان مقدمه نماز ابتدا کرده شد در نماز وشروع کرده آمد این کتاب صلوة بتوفیق وتائیدات خدا تعالی قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا وبصلوة رسول علیه الصلوة والسلام تقربت نمودن مثلا قوله تعالی ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدانکه نماز بنا ایمان است ونماز جفت ایمان است ونماز شعار اسلام است ونماز فریضه است هم بآیه وهم باخبار وهم باجماع امت اما آیه اینست قوله تعالی الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلوة وجای دیگر میفرماید واقیموا الصلوة واتوا الزکات وجای دیگر میفرماید اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین وجای دیگر میفرماید قوله تعالی واقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر وجای دیگر میفرماید واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من اللیل فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون واقم الصلوة لذکری تاویل این آیه را روایت میکند خواجه امام زاهد فخر الدین از خواجه اجل سرخسی وی از خواجه امام شمس الدین حلوائی وی از قاضی ابو علی نسفی وقاضی ابو علی نسفی رحمهم الله باسناد درست که وی راست تا برسول صلی الله علیه وسلم

که از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کردند که اقم الصلوة لذکری را معنی چیست رسول علیه السلام فرمود که خداوند
عز وجل همه نماز را بر زبان جمله ذکر فرموده و در جمله کتب ذکر فرموده و در قرآن مجید هیچ عبادتی را چندانی ذکر نفرموده
که هر نماز را و از اینجاست که مادر مومنان عائشه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سوال کردند که از چه معنی که خدای عز وجل
نماز را در قرآن شریف بسیار ذکر کرده و هیچ عبادتی را این مقدار ذکر نفرموده هر مادر مومنان عائشه رضی الله عنها
را رسول علیه السلام فرمود قال علیه السلام من احب شیئا اکثر ذکره رسول علیه السلام فرمود هر که چیزی را دوست دارد
ذکر آن چیز بسیار کند چون خداوند عز وجل باکمال بی نیازی خود هم نماز را دوست داشت ذکر آن بسیار فرموده
را باید که با کمال نیازمندی خود نماز را دوست دارد و بگذارد تا بقیامت در نماز پنج آیات بود که گفته آمد اما حدیث
قال النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من ترکها فقد هدم الدین رسول علیه السلام
فرمود که نماز ستون دین است هر که وی را بر پای داشت پس گویی که دین خود را بر پای داشته باشد و هر که وی را ترک
او کرد پس گویی که دین خود را خراب کرده باشد قال علیه السلام الصلوة وجه دینکم فلا تشینوه رسول علیه السلام فرمود
که نماز روی دین شماست پس وی را زشت مکنید قال علیه السلام موضع الصلوة فی الدین کموضع الراس
من الجسد رسول علم فرمود که جای نماز در دین همچو جای سر است مر تن را قال علیه الصلوة والسلام الصلوة للایمان
بمنزلة الراس من الجسد رسول علم فرمود که نماز هر ایمان را بمنزله سر است مر تن را قال علیه السلام الصلوة معراج
امتی رسول علیه السلام فرمود که نماز معراج امت منست قال علیه السلام الصلوة نور رسول علم فرمود که نماز نور است
قال علیه السلام علم الایمان الصلوة قال علیه السلام المصلی مناج ربه رسول علم فرمود که نماز گذارنده با خدا
خود راز گوینده است اما اجماع امت آنست که هیچ کس فرضیت نماز را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر گردد
از برای آنکه خدای عز وجل هر نماز را بلفظ ایمان یاد کرده است قوله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم
تا اگر ذمی جمله خیرات بجا آرد چنانکه اگر روزه ماه رمضان دارد و حج اسلام رود و غزا آرد
و زکوة مال بدهد و ختم قرآن کند و مسجد و منبر بیارد و مناره و رباط بیارد شریعت حکم نکند باسلام
وی و جزیه از وی ساقط نشود و اگر این همه نکند اما همین که بصف جماعت در آید و خود را تشبیه کند
بجماعت گذارندگان شریعت حکم کند باسلام وی و جزیه از گردن او ساقط شود و تا اگر بیران با
کند و باز رود آید والعیاذ بالله شریعت حکم کند بقتل او و گردنش را زنند که ترک فریضه خدای
عز وجل کرده که نماز شعار اسلام است عن ابی کعب رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال
اول ما یحاسب به العبد بعد التوحید یوم القیامة الصلوة فان صلح فقد فلح و نجح وان فسد فقد
خاب وخسر ابی ابن کعب روایت میکند از رسول علیه السلام اول حسابی الحق تعالی

که خدای تعالی با بنده کند بعد از توحید روز قیامت نماز بود و هر که از عهده نماز بیرون آید امید بود
که حسابهای دیگر بروی آسان شود و نجات یابد والعیاذ بالله اگر عهده نماز اندر ماند حسابهای دیگر
بروی دشوار شود و بماند در دوزخ قوله تعالی کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحٰب الیمین فی جنٰت یتسآءلون
عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین معنی این آیه را مفسران چنین گفته اند که هر نفس گرو
کرده شود بدانچه کسب کرده باشد یعنی بازداشته شود در دوزخ مگر اصحاب الیمین ای دست راست که
ایشان در بهشت باشند و آن بدکرداران را می بینند آن بدکرداران اندر دوزخ از ایشان سؤال کنند شما را چه اندر دوزخ آورد
ایشان گویند ما نبودیم از جمله نمازگزارندگان عبدالله بن عباس میگوید رضی الله عنه که دلیل میکند
که ایشان مومن بوده اند و مسلمان که بشومی بی نمازی و خواری بی نمازی بعذاب اندر گرفتار
شدند اگر کافر بودندی از کفر شکایت کردندی اکنون بی نماز کیست و خوار نماز کیست بعضی مشایخ گفته
اند که بی نماز کسی است که گاه نماز میگذارد و گاه میگذارد و بعضی مشایخ گفته اند که خوار نماز کسی است که کار
دنیا را بر دین مقدم دارد که پیغامبر علیه السلام فرمود که بنده باشد که در دوزخ هزار سال بماند از خوار نمازی بعضی
بعضی مشایخ گفته اند که خوار نماز کسی است که علم نماز نداند و بی نماز کسی است که علم طهارت نداند که
بنای نماز بر طهارت است عبدالله بن عباس گفته است که مراد از آن مجرمان بی نماز هستند
اما بعضی گفته اند که آنها کسانی باشند که بی توبه از دنیا بروند اما شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه الله تعالی گفته است که آنها کافران باشند اما این آیه دلیل میکند که چون ایشان که
جواب نماز گویند ایشان اول مسلمان بوده اند نخستین سوال و جواب ایشان از
نماز بود اما از شومی گناهان بسیار و خوارداری نمازی و بی نمازی ایمان را باد
داده باشند و بی ایمان از دنیا بیرون رفته باشند والعیاذ بالله منهما و از اینجاست
که امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله گفته است که کودک مومن که بالغ شود همین نخستین چیزی
که بروی فریضه شود نماز بود از برای آنکه تا مال نشود زکوة فریضه نشود و تا
استطاعت نبود حج فریضه نشود و تا ماه رمضان نیاید روزه فریضه نشود
و تا جنابت نرسد غسل فریضه نشود اما همینکه بالغ شود بروی نماز فریضه شود و هر آینه
که محمد حسن رحمه الله علیه گفته است که نخستین استاد من در ادب ابو یوسف القاضی
بود رحمه الله علیه و همچنان بود که شبی باول شب نماز خفتن گزاردم و باخر شب بالغ شدم
که بامداد برخواستم و غسل آوردم و نماز [illegible] ابوحنیفه رحمه الله [illegible] که چیست در میان

ابو یوسف بانگ زد بر من که ادب نگاه دار ای کودک و اشاره کرد سوی ابوحنیفه رحمة الله از وی سوال کردم و گفتم ای امام
مسلمانان چه گویی در حق کودکی که باول شب نماز خفتن گذارده باشد و باخر شب بالغ شود قضا آن
نماز خفتن بر وی بود یا نی امام اعظم رحمة الله علیه گفت که بود امام محمد حسن گفت برخاستم و بطرف مسجد ایستادم و
و آن نماز خفتن را قضا کردم ابوحنیفه رحمة الله علیه بدنباله چشم در من نگاه کرد و گفت من درین کودک رشیدی
می بینم کردی روزی مقتدای عالمیان شود که نخستین مسئله از من سوال کرد و آن را یاد گرفت و بدان
عمل کرد به برکات لفظ مبارک امام اعظم رحمة الله و همت استادی وی محمد حسن را خداوند عز و جل بمنصبی رسانید
که تا قیامت هر که میگوید محمد حسن میگوید **فصل دوم** در مناقب امام اعظم رحمة الله تعالی علیه آورده اند
که در زمان امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه سه کس از صحابه محترم بودند رضوان الله علیهم اجمعین یکی انس
بن مالک بود دوم رافع بن خدیقه بود و سیوم عبد الله بن جزء و ده کس از کبرای جمع وی بودند
چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و بشر حافی قاضی و داود طائی و نوح بن مریم سهم الجامعی
و اسد بن عمرو یعقوب بن حفص و حسن زیاد و زفر و مالک رحمهم الله علیهم اجمعین مرویست که امام
اعظم ابوحنیفه رحمة الله شب بر دست راست بیاسودی چند مسئله وضع کردی چون بر دست چپ
گشتی همه را جوابها گفتی بامداد بمسجد آدینه کوفه آمدی اصحاب تفاسیر بدست راست وی بودندی نشسته
و اصحاب اخبار بر دست چپ وی بودندی نشسته و ده کس کبرای جمع وی بودند در پیش وی بودندی
نشسته امام اعظم رحمة مسئله آغاز کردی صاحب تفسیران بتفسیر باز گشتندی و اصحاب اخبار با اخبار
بازگشتندی و کبرای جمع وی باجتهاد خود بازگشتندی و آنچه وی گفته بودی هم بآیة و هم باخبار و هم
باجماع امت ایشان راست شدی گفتندی ای امام مسلمانان این مسئله که شما وضع کردید هم بآیت و هم
باخبار و هم باجماع امت راست آمد امام اعظم رحمة الله از شادی آن تکبیر گفتی و کبرای جمع وی بر موافق
وی تکبیر گفتندی و آواز تکبیر ایشان باهل کوفه رسیدی اهل کوفه را معلوم شدی که امام اعظم رحمة الله
مسئله وضع کرده است که هم بآیة و هم باخبار و هم باجماع امت راست آمده است ایشان نیز بر موافقت
ایشان تکبیر گفتندی و ازینجاست که امام شافعی رحمة الله گفته است که جمله عالمان در فقه عیال ابوحنیفه
رحمة الله علیه اند یعنی همه زیر دست وی اند ابن شریح رحمة الله علیه گفته است که روزی یکی شافعی
مذهبی خواست تا در حق امام اعظم رحمة الله طعنه کند شافعی مذهبی دیگر وی را منع کرد و گفت که شرم نداری
که در حق کسی طعنه میکنی که رسول صلعم در حق وی این تشریف فرموده است **قال** علیه السلام ابو حنیفة
سراج امتی معنی حدیث آنست که رسول صلعم فرمود که ابوحنیفه چراغ امت منست سه بار این الفاظ بزبان

مبارک رسول علیه السلام رفت خدای عز و جل وی را چهار دانگ و نیم علوم مسلم او گردانید اگر چهار یا گفتی کل علوم وی را
مسلم شدی و وی را هیچکس خلاف نکردی اکنون اشکال آید که چهار دانگ و نیم علوم چگونه بود قال النبی علیه السلام
حسن السؤال نصف العلم سؤال نیکو نیم علم است قال النبی صلی الله علیه وسلم العلم خزائن الله تعالی و مفتاحها
السؤال رسول علیه السلام فرمود که علم خزانهاء پروردگار است و کلید وی سؤال است اما جواب سخن شافعی
رحمة الله علیه که العلماء کلهم فی الفقه عیال ابی حنیفة رحمة الله تخریج وی آنست که مسئله از هشت تیر بیرون آید
آنچه سؤال است چهار تیر است و آن مر ابوحنیفه را مسلم است و آنچه جواب است چهار تیر دیگر است دو تیر دیگر
نیز از این چهار تیر جواب مر ابوحنیفه را مسلم است و کسی مر وی را خلاف نکرد پس چهار تیر سؤال و دو تیر از جواب
که جمله شش تیر شود مر ابوحنیفه را مسلم آمده ماند دو تیر دیگر که دانگ نیم باشد مر ابوحنیفه را در این دو تیر خلاف کرده اند
و وی مر ایشان را تصدیق نکرده است پس از این دو تیر دیگر درمیان ایشان قسمت کرده شد یک تیر مر ابوحنیفه را
مسلم شد و دیگر یک تیر مر جمله علماء عالم را پس از هشت تیر هفت تیر مر ابوحنیفه را مسلم شد و یک تیر مر کل علماء را
و یک از هشت قسم زنان را باشد در میراث پس درست شد سخن شافعی العلماء کلهم فی الفقه عیال لابی حنیفة رحمة الله علیه
جمله را باید دانست که علم بر دو نوع است یک نیمه سؤال است و یک نیمه جواب آنچه سؤال است مر ابوحنیفه را مسلم
است و آنچه جواب است دو دانگ نیم مر او را مسلم است و در دو دانگ نیم دیگر وی را خلاف کرده اند و وی نیز
مر ایشان را تصدیق نکرد اتفاق است که جمله سؤالاتی که کرد امام اعظم ابوحنیفه نیکو کرده است پس یک نیم علم
وی را مسلم شد بحکم حدیث رسول علیه السلام و دو دانگ و نیم دیگر که جوابها گفت در دو دانگ و نیمش همه علماء متفق اند
که همچنان است که امام اعظم گفته است رحمة الله علیه اما در دو دانگ و نیم دیگر بعضی قبول کرده اند و بعضی میگویند جواب
بخلاف آنست که وی فرموده است می آرند روزی در جمع امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله دانشمندی اهل هرات بخاست و گفت
ای امام مسلمانان شما هرگز مسئله فرموده اید که گفتن آن شما را پشیمانی افتاده باشد امام اعظم رحمة الله علیه
گفت بلی گفته ام و آنچنان بود که وقتی نزدیک من فتوی آوردند که زنی حامله وفات یافته است و فرزند در میان
بطن وی می جنبد حکم من جواب آن نوشتم که پهلو چپ وی را بشکافید و آن فرزند را بگیرید من بشنیدم آن فرزند
بقا یافت یا لی من باری فرمودم تا ضربی بدان میت رسانیدند همان دانشمند گفت که مبادا هرگز شما را
بدین پشیمانی آید که آن فرزند من بودم به برکات لفظ مبارک شما خداوند عز و جل مرا بدین منصب رسانید فقیل آورده اند
که چون مهتر عالم صلی الله و آله را بمعراج بردند شنید آنچه شنوانیدندش و دید آنچه نمودندش مناجات کرد الهی هر روز کار را
در امتان پیشین مردی بوده است لقمان حکیم نام که حکمت بیان میکرد و مردمان فایده گرفتندی
اکنون در امت من که خواهد بود خطاب حضرت عزت در رسید که یا محمد در امت تو مردی خواهد بود

نزدیک خواجه درآمد خواجه از وی تحاشی کردن گرفت جوان گفت ای خواجه چرا تحاشی میکنی که من نهال حلال توام
خواجه گفت پدر تو چنین با من گفته است جوان گفت همچنانست که پدر من گفته است اما آن سخن را تاویل است و آن
وی آنست که بهره دو گوش کر کرده ام تا از مادر در وجود آمده ام هیچ ناشنیدنی نشنیده ام و بهره چشم کور کرده ام تا از مادر در وجود آمده
ام غیر از شما و پدر و مادر و برادر و خواهر هیچ نادیدنی ندیده ام و بهره زبان گنگ کرده ام که تا از مادر زاییده ام هیچ ناگفتنی نگفته ام و بهره دو دست
شل کرده ام تا از مادر زاده ام هیچ نگرفتنی نگرفته ام و بهره دو پای لنگ کرده ام که تا از مادر زاده ام بیش از این خانه بیرون نرفته ام آنگاه جوان
از خواجه سوال کرد که شما را عقل چند است و شهوت چند خواجه گفت مرا نه تیر عقل و یک تیر شهوت جوان گفت مرا عقل
چند و شهوت چند خواجه گفت ترا عقل یک تیر و شهوت نه تیر جوان گفت من با وجود یک تیر عقل پای بر سر نه تیر شهوت
نهم و بعبادت حق مشغول شوم شکرانه این که خدای عز و جل مرا چنین جفت حلال میسر گردانید خواجه گفت که من نیز
با کمال نه تیر عقل پای بر سر یک تیر شهوت نهم و بعبادت حق مشغول شوم که خدا تعالی مرا چنین جفت بسیار نیک داد
هر دو بعبادت حق مشغول شدند باخر شب ایشان را دخول افتاد و بسبب آن دخول ایشان را فرزندی متولد شد ابو حنیفه
رحمة الله علیه پس باید لقمه چنان باید داشت تا فرزند چون ابو حنیفه رحمة الله بود. **فصل در بیان صحبت یافتن امام**
رسول علیه السلام آن که بعد وفات رسول علیه السلام که صد سالی انس بن مالک رضی الله عنه بسفر قبله میرفتی و بر در خانه کعبه بیامدی
و نشستی و احادیث رسول عم بیان کردی ابو حنیفه رحمة الله خورد سال بود پدر وی را با خود بسفر قبله برد چون حج
اسلام گذاردند ابو حنیفه رحمة الله انبوهی را دید بر در خانه کعبه از پدر پرسید که آن چه انبوهی است پدرش گفت یاری
است از یاران رسول علیه السلام عمر فراوان یافته است و سالها در خدمت حضرت رسالت پناه بوده است اکنون هر سالی
می آید بر در خانه کعبه احکام شرع و احادیث رسول عم بیان میکند ابو حنیفه رحمة الله پدر را گفت مرا به بر تا بینم پدر
وی را گفت مرا در انبوه کن تا وی را ببینم پدر وی را در انبوه کرد انس بن مالک را دید لیکن سخن او را نمی شنید پدر
را گفت مرا در جمع انداز تا پیش او فرود آیم پدرش وی را در انداخت پیش انس رضی الله عنه فرود آمد انس نگاه
کرد کودکی را دید پیش خود انس رضی الله عنه احدیث رسول عم پیش خاطر آمد گفت تو چه کسی گفت من
یکی کودکم از مومنان گفت نامت چیست گفت نعمان بن ثابت گفت کنیت تو چیست گفت ابو حنیفه گفت
مولد تو کیست گفت از کوفه پس انس گفت که نعلهای من بگیرید و در هوا کنید نعلهای وی را گرفتند
و در هوا کردند گفت ای اهل عرفات و حاجیان شما گواه باشید که من امانت رسول علیه السلام بدین
کودک سپردم آن امانت بیرون کرده بوی داد و بگیر داینه نسبت انس رضی الله عنه با ابراهیم
نخعی داد و ابراهیم نخعی بحماد داد و حماد رحمة الله علیه نگاه داشت تا بزرگ شد
ابو حنیفه رحمة الله آنگاه بوی تسلیم نمود و آورده اند که امام اعظم رحمة الله علیه مشهور خورده

هفت ساله بود که بعضی بسیار فتوی بغداد و یا برا خطا میگرفتی و جواب با صواب میگفتی یک روزی فتوی آوردند
نزدیک حماد رحمة الله علیه حماد جواب نتوانست داد فرمود که آن کودک را طلب کنید تا این فتوی را جواب گوید
ابو حنیفه را طلب کردند حماد گفت ای کودک بسیار فتوی بغداد با برا که بر خطا گرفتی و جواب با صواب گفتی
اینک فتوی آورده اند این را جواب می باید داد ابو حنیفه گفت که ای استاذ بزرگوار جواب گویم بشرط
آنکه منبری بنهید تا من برآیم بر آنجا سخنی گویم حماد رضی الله عنه فرمود تا منبری نهادند ابو حنیفه رحمه الله
بر آمد و خطبه بلیغ کرد و استاذان را دعا گفت آنگاه گفت که ای استاذ بزرگوار آن امانت را که حضرت رسالت
از برای من داده است و آن امانت بشما رسیده است امروز در جمع بر خیزید و کرم کنید و آن امانت را بمن
رسانید تا بهمت شما شاد مانه گردم حماد امانت بوی داد و آن امانت را امام اعظم بخورد و در حال دریای علم
در باطنش بجوش آمد چنانچه آب بچشمه بجوش آید و آن اثر معجزه رسول علیه السلام بود و آن اثر باقی است تا بقیامت
و هیچ طالب علمی نبود که ویرا همین اثر این معجزه نبود که امروز یک خط سبق گیرد و روز دیگر دو خط گیرد و در روز
دیگر سه خط بگیرد و بدان علم بزرگ شود فائده بمسلمانان رساند آنگاه فتوی خواست فتوی بوی دادند و در
فتوی این بود نوشته که ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق امام اعظم رحمه الله گفت که از آن روی که توفیق
و تاثیر خداوند است آن نامخلوق است از آن روی که تصدیق و اقرار ماست مخلوقست همه این جواب را
آفرین کردند و امام حماد در حال او نظر کرد امام اعظم مقتدای عالمیان شد **فصل چهارم** در عهد امام
اعظم رحمة الله علیه مردی بود که ویرا ابو جعفر منصور گفتندی و او از کسی چیزی نمیخواست و برا بران داشتندی
تا از هر خانه دانگی بستانندی اسم ابو منصور از وی بر داشتند و اسم دوانقی بر وی نهادند یعنی دانگی و این
دوانقی مر ابو حنیفه را دشمن میداشت از بهر آنکه فرمان بردار وی نمیکردندی و این دوانقی خلیفه
ناحق بود از بهر آنکه فرزندان خلیفه بر جائی بودند و لیکن وی بظلم خلافت را گرفته بود ابو حنیفه رحمه الله
در روزگار ابو جعفر دوانقی بود بر وی شدید شد که ابو جعفر دوانقی خلیفه بود و ابو حنیفه رحمه الله را
هر کاری که ابو جعفر فرمودی نکردی بنا بر آن بود که آن وقت وی هنوز خلیفه بحق نبود و بعد از آن
خلیفه بحق شد و ابو جعفر مر ابو حنیفه را گفت قضا را بگیر امام اعظم قضا را نمیگرفت بحکم حدیث رسول علیه السلام
من اعطی القضاء فقد ذبح بغیر سکین رسول علیه السلام فرموده است که هر که قضا را گرفت خود را کشت بی کارد و دیگر رسول
علیه السلام میفرماید **قال** علیه السلام ان فی النار طواحین لا یطحن فیها الا راس القضاة رسول فرمود که در دوزخ آسیا
سنگهائی هست آتشین که سرهای قاضیان را آس کنند مراد از آن قاضیانند که در دنیا میل کرده باشند و حجت
شرع برسیده و حق را پوشیده و از حق تعالی نترسیده باشند و بحکم حدیث قضا نمیگرفت و ابو جعفر بر وی طعن

پیوسته شدید شده بود تا عالمان آن وقت مرد و اتفاق را گفتند که روزی جمع شویم و ابوحنیفه را بطلبیم تا خود او را
اندکی کار فرمایی تا او بکند تا از وی خوش دل شوی تا روزی جمع شدند و مر امام اعظم را طلب کردند چون ابوحنیفه
بیامد و اندکی کار وی پیش ابوحنیفه داشت امام این کار در ابگرفت و قلمی تراشید و در دست وی بنهاد و چون
آن قلم را بگرفت بدنبال چشم در او به نگاه کرد یعنی امام مامور من شد کاری من کرد و گفت ابوحنیفه را نیکو
تراشیدی ابوحنیفه گفت به از این تراشم دست دراز کرد و قلم بگرفت و بر زمین نهاد و بشکست و گفت
تراشیدم و مامور تو شدم اما روا نداشتم که تا بقلم تراشیده من ظلم نویسی پس ابوجعفر و اتفاق شدید تر شد
و ابوحنیفه را باز داشت و جلادی را که نام وی مهروانی بود او را فرمود که مر ابوحنیفه را چوب زن و وی را
چوب نزد و ابوحنیفه رحمة الله علیه روزی گفته بود که مرا مغ و جهود و ترسایان چوب نزنند و روزی
دیگر گفته بود که عوانی که توبه کرده بود خطر دارد که کافر شود ابوجعفر گفت که یافتم از ابوحنیفه حجتی که اینها دشمن
دارد که وی را چوب نزنند ترسایان را طلب کرد و گفت باید که ابوحنیفه را چوب زنید گفتند هزار دینار بدهیم
و ابوحنیفه را چوب نزنیم و جهودان را طلب کرد ایشان نیز همچنان گفتند و مغان نیز همچنان گفتند بعد
از آن روزی عوانی توبه کرده را آوردند و گفتند که می باید که ابوحنیفه را چوب زنی درآمد و ابوحنیفه رحمه الله
علیه را چندانی زد که از خود بیخود شد آن وقت بیرون آمد مر ابوجعفر را زمین بوسه کرد و چنین می آرند که تا
دو هفته بزدند چون تا هفته سیوم شد بیرون آوردند روی سوی مهروان کرد و گفت ای مهروان آخر
چه جنایت داریم باری چندانی بباید که جراحت نیکو شود آن وقت بزنید آن وقت دل مهروان بسوخت
و او را چوب نزد و بخانه در آورد و خبر با بوجعفر رسانیدند که مهروان او را چوب نزد ابوجعفر گفت مهروان را
باید که از پیش تخت من دور شود و مهروان گفت از پیش تخت تو دور شوم بهتر که از رحمت خدای عز و جل
بعد از آن ابوحنیفه رحمة الله را پیش خود در آورد و قدحی پر از زهر بداد و تا بخورد ابوحنیفه را معلوم شد
برخاست و روان شد ابوجعفر گفت که یا ابوحنیفه کجا میروی گفت آنجا که فرستادی اما تو باری جهد کن
تا بیائی چون بخانه درآمد حماد را که پسرش بود گفت که ای پسر چون گذشته شوم مرا در خانه بنهی چندانی که گفت
و گوی فرو نشیند چون ابوحنیفه وفات یافت حماد همچنین کرد و در خانه بنهاد و تشبیهی کرد که سر خاک بهر نبیت
باز میگشت پس آن مدعیان که بودند گفتند که ابوجعفر را نباید که از این پشیمانی آرد و بر ما شدید شود پس
تدبیر کردند که میرویم و خاک ابوحنیفه رحمة الله را بکاویم و او را بکشیم و سگی را در خاک بنهیم همچنان کردند چون
بر رفتند خاک ابوحنیفه بکاویدند ابوحنیفه را نیافتند سگی را اندران خاک بنهادند و باز گشتند چون دیگر روز شد ابوجعفر
از آن کار پشیمان شد ایشان گفتند چرا پشیمان میشوی از جهت کسی که وی در خاک سگ شده است او را عجب آمد و او را

واو را استوار نهاده است ایشان گفتند اگر نخواهد کسی را با ما بفرستید تا ببینید چون برفتند و بکاویدند دیدند
سگی اندرون خاک یافتند حماد را که پسر ابوحنیفه بود طلب کردند و گفتند که پدر تو چه خصلت داشت که در خاک سگ
گشته است حماد گفت رحمة الله معاذ الله کسی که به یک طهارت چهل سال نماز خفتن و نماز بامداد را بگذارد
و در پهلوی راست او که خسپید هزار مسئله وضع کرده و بر پهلوی دیگر ده هزار مسئله را جواب گوید همچنین کس در خاک چگونه
سگ شود حماد گفت پدر من از شما همه دیده بود و چیزها میگفتند که دیده بودیم گفت اگر اکنون ببینید بشناسید گفتند
بشناسیم دست ابوجعفر را بگرفت و در خانه تاریک در آورد و چادر شبی که بر روی ابوحنیفه رحمة الله علیه بود بر داشت
همچنان که در خانه آفتاب افتد چگونه روشن شود چون آن چادر شب را از روی ابوحنیفه برداشت خانه همچنان
روشن شد و همه مسائل ابوحنیفه رحمة الله وضع کرده [illegible] یعقوب بن ابراهیم بن حفص الانصاری [illegible] و کنیه
وی ابو یوسف القاضی و عالم ربانی محمد بن الحسن الشیبانی و عالم زاهد داود طائی و عافیت القاضی و نوح بن مریم
الجامعی و اسد بن عمرو ابراهیم بن یعقوب بن حفص و حسن بن زیاد و زفر و مالک و ابوحنیفه مردی بود که سه کس را
از اصحاب دریافته بود یکی انس بن مالک و دیگر عبد الرحمن و دیگر عامر بن طفیل را [illegible] از ایشان سه کس [illegible]
که روایت ده هزار حدیث که فعل وی منسوخ شده است یاد داشتی تا ناسخ بسیار بودی و ابوجعفر را وزیری بود [illegible]
دانا و دوستدار امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه پیوسته بدرس سبق امام اعظم رفتی تا روزی بدگویان ابوجعفر از وزیر
خبر رسانیدند که وی دوستدار امام اعظم ابوحنیفه است رحمة الله و پیوسته بدرس سبق وی میرفتی تا روزی [illegible]
ابوجعفر را از طرف وزیر سخن بد رسانیدند که وی دوستدار ابوحنیفه است و شما را اندیشه پیش کنید یعنی نزدیک شما
زیاده از وزیری کاری ندارد اگر نه رجوع خاطر دل ابوحنیفه بود همه بخاطر او با ابوحنیفه است ابوجعفر وزیر را طلب
کرد و گفت که ای ابله چرا با کسی دوست داری که وی را شجاعت بود و سخاوت بود و علم بود و حلم بود و [illegible]
بود و تقوی بود و زهد بود وزیر گفت ای امیر المؤمنین این همه که شما گفتید در ابوحنیفه رحمة الله علیه هست
اگر شما را ملامت نفرماید گوش دارید تا یکان یکان با شما بگویم از شجاعت وی آن بود که روزی
در مسجد نماز میگذارد و ماری عظیم سهمگین از سقف مسجد فرود افتاد همه اهل نماز بر
خود تباه کردند الا ابوحنیفه رحمة الله که نماز بر خود تباه نکرد و آن مار در استین نعلین متفرق [illegible]
و در سر رکن مار سست شد چون نماز تمام کرد مار را نام کرد و در صلوات خواجه امام سرخسی رحمة الله علیه
آورده است که آن مار را برکشیدند سیزده من بود بسنگ ری نام ملک و در صلوات خواجه
امام تکبیر خواهرزاده رحمة الله علیه بود آورده است که آن مار را برکشیدند سیزده من [illegible] بسنگ
ری که هر یک من از ایشان شش صد و نه درم سنگ است این بود شجاعت امام اعظم رحمة الله

واز سخاوت وی آن بود که روزی بسفر دریا میرفت بازرگانی جوان مردی نزدیک امام اعظم بیامد گفت
ای امام مسلمانان بدان دیار که شما میروید من چند نقره وام کرده ام و خطها داده ام مرا آن نقره حاصل نشد
و امیدی به از شما مرا حاصل نمیشود لحظه توقف کنید تا من آن نقره ها را بیارم تا شما از قبل من بصاحب نقره ها
را رسانید و خطها مرا بستانید و بیارید امام گفت همچنین کنم آن جوانمرد بطلب آن نقره ها رفت باز امام در کشتی
نشسته بود و کشتی بانان بی رضا امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله کشتی را [illegible] کردند چون امام اعظم رحمة الله
بدان دیار رسید بازرگانها طلب کرد و نقره ها حاصل کرد و نقره های خود داد و آن خطها را گرفت و بیاورد و چون
امام اعظم رحمة الله از آن بازرگانی باز آمد همان جوانمرد باز آمد و گفت ای امام مسلمانان لحظه توقف نفرمودی
تا من آن نقره ها را بیاوردمی تا شما با خود بردی و دادی تا وام من گذارده شدی امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله
گفت آن از تقصیر من نبود از کشتیبانان بود که ایشان چاره بی اوب [illegible] باشند اما تو اندیشه مدار که من خطهای
ترا بستانیده ام و آورده ام چون خطها بیرون کرد بوی داد آن جوانمرد رفت و آن نقره ها را بیاورد امام اعظم رحمة الله علیه
نگرفت آن نقره ها را از وی و گفت من در کتاب مسئله چنین تصحیح کرده ام که هر که وام کسی را بی اجازت وی
گذارد آن از وی تبرع بود و متبرع را حق طلب نبود و این نقره ها مرا نشاید گرفتن که هر مایه خود را بیک مسئله
بر باد دادن بود سخاوت امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله و علمش آن بود که پیش از آنکه من وزیر شما نشده بودم شما
وزیری بود بنیک ظالم و در همسایگی من خانه بود و وی بطرف دیوار خانه خود چاه آب کنده بود و هر چند روزی
نم میرسید و بسبب آن نم دیوار فرو میرفت وی هر [illegible] گفت که بر این دیوار برار که مشترک است و من
رفع وی مانده ام و هم [illegible] این چاه چرا کنده ام گفت که در ملک خود تصرف کرده ام با امام اعظم
رحمة الله علیه مشورت کردم امام اعظم رحمة الله علیه فرمود که تو نیز طرف دیوار خود در موازی چاه وی چاهی کن
و اندر مبرز کن تا از آن مبرز بچاه وی سرایت کند و پس متغیر شود و چاه خود را انباز و تو از ظلم وی خلاص یابی
و اگر گوید چرا کردی تو نیز همان گوی که در ملک خود تصرف کرده ام همچنان کردم [illegible] متغیر شد آن چاه را
انباشت من از ظلم وی خلاص یافتم این بود از علم امام اعظم رحمة الله علیه و از حلمش آن بود که در همسایگی
وی جهودی [illegible] بود و آن جهود علیه اللعنة را مبرز بالا بود ویران شده و از آن مبرز بطرف خانه امام اعظم رحمة الله علیه
سرایت کردی و ابو حنیفه رحمة الله شب طغاری نهادی آنچه سرایت کردی صبح هم بدست مبارک اندر بیرون
انداختی روزها [illegible] نهادی آنچه سرایت کرده بودی وقت نماز خفتن بدست مبارک خود بیرون انداختی
و آن جهود بی خبر بودی تا یکروز بامداد طغاره را بدست مبارک گرفته بیرون می انداخت
آن جهود طغاره از خانه بیرون آمده بود دید که امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه اندرا بیرون می انداخت

آن جهود گفت ای امام مسلمانان همانا که شمارا در خانه هیزمی نیست گفت هست اما اگر آن نیز رسیدی امام اعظم
رحمه الله باو نگفتی از غایت حلم خود که پیغامبر علیه السلام میفرماید اکرموا الجار وان کان کافرا همانا که از خانه تو
سرایت میکند جهود گفت دیر است که همچنین است یا امروز واقع شده است امام گفت تحقیق از شما نیست
سالهای شد که من این واقع را می کشیدم جهود گفت یا امام مسلمانان من شمارا می آزمودم که در دین خود صبر
تحمل شما تا چه غایت است چون بر من روشن شد اکنون اسلام عرض کن که این دین تو جز دین حق نیست که
از برای جهودی چنین بزرگی سالها در رنج من بود و با وی نگوید امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله اسلام
عرض کرد و آن جهود اسلام آورد به برکات حلم امام اعظم رحمة الله و از راست گوئی وی آن بود که شما
در فلان وقت از من دیبا خواستید بدین رنگ و بدین صفت مرا از شما شش ماه امان خواستم بازرگانان را بروم
و شام و همچنین فرستادم و نتوانستم حاصل کردن با امام اعظم رحمة الله مشورت کردم وی گفت که هر همچنین
دیبا نیست رفت و دیبا بیاوردند دیدم که به از آن بود که شما خواسته بودید گفتم ای امام مسلمانان می باید که
این را بسرمایه بمن فروشید گفت همچنین کنم گفتم چه مقداری باید گفت یک دینار گفتم ای مسلمانان بر من
فسوس میکنی گفت والعیاذ بالله که با هیچ کافری فسوس نکنم خاصه برادر مسلمانان فاما من این دیبا
ده خریده بودم نه را باز فروختم و این یکی مرا بیکدینار مانده است از من همان یکدینار گرفت نه کم گرفت و نه
زیاده این بود از راست گوئی امام اعظم رحمة الله و از تقوی وی آن بود که روزی بصحرا بیرون رفته
بودم و گرما گرم حجاز بود ما همه در سایه درخت آسوده بودیم الا امام اعظم که وی همچنان در آفتاب نشسته بود
گفتم ای امام مسلمانان چرا در سایه این درخت نمی نشینی گفت مرا از خصم این درخت چیزی یافتنی است
نمی باید آسایید که رسول علیه السلام فرموده است کل قرض جر نفعا فهو ربوا هر که از غریم خود بهر وجهی که
چیزی نفع کند آن در معنی ربوا شود و مرا از خصم این درخت چیزی باید ستدن من در سایه درخت
وی بیاسایم تا ربوا در معنی نشود این بود از تقوی امام اعظم رحمة الله علیه و از زهد وی آن بود
که چون بسفر قبله رفت و حج اسلام بیاورد و آنگاه کلید خانه را از مجاوران درخواست کرد تا او را
شبی در کعبه گذارند مجاوران گفتند ای مسلمانان تا کلید این خانه را بکسی نداده ایم اما حق شما بزرگ است
کلید خانه بوی دادند و در خانه را گشادند جمله خانه بمحاسن مبارک خود جاروب داد و پاک کرد آنگاه
میان دو ستون بایستاد و دو رکعت نماز شروع کرد و در رکعت اول پای چپ را بر پای راست نهاد
و یک نیمه قرآن را خواند و در رکعت دوم پای راست را بر پای چپ نهاد و قرآن را ختم کرد چون
چون نماز تمام کرد صبح دمید آنگاه گریست و مناجات کرد الهی ما عبدناک هذا العبد الضعیف حق عبادت

عبادتک ولکن عرفک حق معرفتک فهب نقصان خدمتک لکمال معرفته فهتف هاتف من جانب البیت یا ابا حنیفه

قد عرفت فاخلصت المعرفة وخدمت فاخففت الخدمة فقد غفرنا لک ولمن اتبعک وکان علی مذهبک الی

قیام الساعة یعنی مناجات کرد که الهی پروردگارا ابوحنیفه ترا بسزا شناختن بشناخت ولیکن بسزا پرستیدن
نتوانست پرستیدن هاتفی آواز داد از چهار کنج خانه کعبه که هم بسزای شناختی و هم بسزای پرستیدی
ترا آمرزیدیم و تا بقیامت هر که بر مذهب تو بوده و خواهد بود او را نیز آمرزیدیم این بود از پدر امام اعظم رحمة الله قال
علیه السلام من استوی یوماه فهو مغبون رسول علیه السلام فرموده است هر کرا امروز وی با دینه وی برابر است
وی مغبون است یعنی زیان کرده است و هر کرا امروز وی کم از دینه است وی ملعون است و هر که امروز
وی به از دینه است وی مرحوم است یعنی رحمت کرده شده است علما درین تامل کرده اند که چه کار
کنیم که امروز ما به از دینه شود هر کسی چیزی اختیار کردند بعضی گفتند نماز گذاریم امروز دو رکعت نماز گذاریم
روز دیگر چهار رکعت باید گذارد و در روز دیگر شش رکعت باید گذارد و این را هم پایان ندیدند بعضی
گفتند صدقه دهیم این را هم پایان ندیدند و بعضی گفتند قرآن خوانیم این را پایان ندیدند و بعضی
گفتند روزه داریم گفتند هر روزه برابر است اتفاق علما بدین افتاد که همین علم آموزیم که امروز چیزی
بیاموزیم که دینه آموخته نباشیم پس امروز ما به از دینه بود نقلست که از امام اعظم رحمة الله علیه
سوال کردند که از چه معنی است که همه عمر خود را بعلم فقه صرف کردی در آموختن و استخراج مسائل وی
مبالغت نمودی و در علمهای دیگر نی گفت رسول علیه السلام فقه را دوست دارد من بدان سبب در علمهای
دیگر شروع نکردیم و دیگر در همه علمها که شروع کردم چون تامل کردم در هر یکی آفتی دیدم اول در علم
طب شروع کردم که درو تن آسانی و منفعت دنیاست چنانچه العلم علمان علم الابدان و علم الادیان
چون تامل کردم گفتم که اگر بیماری بود که وی را قضاء اجل نزدیک رسیده باشد هر چند که من وی را دارو دهم
هم هیچ منفعت نکند پس من عمر و مال خود را ضایع کرده باشم و دیگر آنکه طب حرفت ترسایانست مرا ننگ
آمد از حرفت ترسایان مبالغت کردن که همه کار حرفتان من مخالف دین من باشند و دیگر در کسب دنیا

شروع کردم که کسب کردن هم سنت انبیاست علیهم السلام قال النبی علیه السلام ان الله تعالی

یبغض الشاب الفارغ رسول علیه السلام فرمود که خداوند عز وجل خشم میکند جوان فارغ را و روزگار فسق گذرانند را
دشمن دارد قال النبی علیه السلام ان الله یبغض الصحیح الفارغ رسول علیه السلام فرمود که خداوند عز وجل تندرست فارغ را
دشمن دارد یعنی کسی باشد که تن پروری کنند نه کار دنیا کنند و نه کار آخرت و عمر خود را همیشه بغفلت گذراند من
جهد بسیار کردم و کسب حاصل کردم تا از این در گروه نباشم چیزی دنیا در دست داشتم لیکن دل بدو نمی نهادم

که دشمنی دنیا را این همه خطاهاست **قال** علیه السلام حب الدنیا راس کل خطیئة وترک الدنیا راس
کل عبادت و دیگر در علم اصول مبالغت نکردم که دروی تفریق دین بود یا تفرقه انیدن هست ترسیدم که کار صعب
هست از راه باریک لغزش آرم و چپ بود دیگر در علم مناظره مبالغت نکردم که بسیار است دروی و خطا بود همچنان
آورده‌اند که روزی امیر المومنین علی رضی الله عنه نزدیک رسول علیه السلام رفت بسوالی چون
نزدیک رسول صلعم آمد آن سوال بروی پوشیده شد حضرت رسول صلعم بنور نبوت بدانست گفت یا علی تو اچه
آورده امیر المومنین علی گفت یا رسول الله صلعم بسوال آمده بودم اما آن سوال از من پوشیده است رسول
علیه السلام فرمود یا علی در راه از تو چه در وجود آمد گفت یا رسول الله صلعم از من چیزی در وجود نیامده است
رسول صلعم فرمود یا علی نیک تامل کن چون تامل کرد گفت یا رسول الله صلعم در راه جهودی پیر پیش
از من میرفت من از وی به تعجیل درگذشتم رسول صلعم فرمود یا علی بی ادبی کرده برو از آن پیر بحلی بخواه
امیر المومنین علی رضی الله عنه نزدیک آن پیر جهود آمد و از وی بحلی خواست پیر جهود گفت تو هم اچه
کرده که از من بحلی میخواهی امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که من در راه از تو به تعجیل درگذشتم هم رسول صلعم
نزدیک تو فرستاده است تا از تو بحلی خواهم پیر جهود گفت ترا بحلی کنم بشرط آنکه مرا نزدیک رسول علیه السلام
بری تا علیه مبارک او ببوسم پس امیر المومنین علی رضی الله عنه جهودی را نزدیک رسول صلعم آورده چون
نزدیک رسول صلعم رسید و گفت یا رسول الله صلعم مرا اسلام عرض کن که این دین تو چیست از دین حق نیست که
از برای من چنین بزرگی را نزدیک من فرستادی تا از من بحل خواهد رسول علیه الصلوة والسلام بروی اسلام
عرض کرد پیر جهود مسلمان شد و کلمه طیب بر زبان آورد به برکت گفتن قدم مبارک صلعم و قدم امیر المومنین علی
رضی الله عنه چون دانستی که پیر جهود را همی باید از دن پیر مسلمان بطریق اولی بود و هر طالب علمی که عادت
دارد بسیار از پیر از علم و عمر خود بر خوردار نیابد و دیگر در علم قراءت مبالغت نکردم که هرچند مبالغت کنم قرا خوانند
مرا و دیگر در علم ادبی مبالغت نکردم هرچند مبالغت کنم ادیب خوانند مرا و دیگر صحبت با کودکان نکردم زیراکه
رسول صلعم فرموده است که چند چیز دل را تباه کند صحبت کودکان و صحبت زنان و صحبت توانگران و صحبت احمقان و جواب
احمقان با گفتن آورده‌اند که روزی جوانی پیر را اندیشه کرد پیر گفت صدقت یا رسول الله صلعم الاحمق السکوت جوابه
گفته است رسول علیه السلام که جواب نادان خاموشی کردن است جوان گفت احمق خود هزار بار تویی هم گفت این
در حق همه خاموشی باشید آنست نزدیک تو امده است احمق من بودم که جواب تو باز گفتم جوان گفت چرا خاموش
باشم اگر یکی گوئی هزار تو باز گویم پیر گفت اگر تو هزار گوئی من یکی باز نگویم پس امام اعظم رحمة الله
تعالی علیه گفته است که عمر در علم فقه مبالغت کردم که دروی همه نفع دیدم و هیچ ضرری فی [illegible]

شود جواب گویم اگر خطا بیرون آید یک ثواب بود و اگر صواب بیرون آید دو ثواب بود و بیک روایت ده ثواب
بود و پس همه عمر در همین علم شروع کردم که از خطای وی یک ثواب است و از صواب وی ده ثواب است قال

النبی علیه السلام لکل شئ عماد و عماد الدین الفقه قال النبی علیه السلام لکل شئ آفة و آفة الدین ترک الصلوة
رسول علیه السلام فرموده که هر چیز را آفتی است و آفت دین ماندن نماز است روی عن انس بن مالک انه
قال علیه السلام من صلی الصلوات الخمس فی الجماعة اعطاه الله تعالی اجر الف شهید انس بن مالک روایت کند
از رسول علیه السلام هر که این پنج نماز را بجماعت بگذارد خداوند عز و جل ثواب هزار شهید در دیوان وی
ثبت کند چهار خلیفه یعنی چهار سخن گفته اند که برابر دنیا است و آنچه در دنیا است امیر المومنین ابابکر صدیق
رضی الله عنه گفت که هر که یک ختم قرآن کند بعدد هر حرفی که در قرآن است خدای تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که هزار ختم قرآن کردمی و آن همه از من فوت شدی چندان
بر دل من رنج نرسیدی که یک تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که
هر که گرسنه را یا روزه داری را طعام دهد بعدد هر ذره که در آن طعام شده خدای تعالی امر فرماید تا بنام آن بنده
در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که همه گرسنگان و روزه داران عالم را طعام دادمی و آن
همه از من فوت شدی چندان بر دل من آن رنج نرسیدی که تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین عثمان
رضی الله عنه گفته است که هر که بدنه قربانی کند بعدد هر موی که بر آن بدنه باشد خداوند عز و جل امر فرماید تا
بنام آن بنده در بهشت کوشکی بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که جمله بدنه های عالم را قربان کردمی و آن همه از من
فوت شدی بر دل من آن رنج نرسیدی که تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین علی رضی الله عنه
گفته است که هر که کافری را در معرکه کشد بعدد هر موئی که بر اعضای آن کافر باشد خدای تعالی امر فرماید
تا بنام آن بنده کوشکی در بهشت بنا کنند و اگر من توفیق یافتمی که جمله کافران عالم را در معرکه کشتمی و
آن همه از من فوت شدی بر دل من چندان رنج نرسیدی که یک تکبیر اول بجماعت از من فوت شدی
بنا بر آن اصل است که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا
و ما فیها رسول علیه السلام فرموده که تکبیر اول بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است پس معلوم است که
فضیلت نماز بی نهایت است مسئله بنا ر نماز بر افعال است یا بر اذکار ابو بکر اصم گفته است
که بنا نماز بر افعال است نه بر اذکار و حجة قول وی آنست که خداوند تعالی میفرماید قوله تعالی
و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة بپای دارید نماز را و بپای داشتن نماز بتن تعلق دارد اما این مذهب
باطل است و مذهب سنت و جماعت آنست که بنا ر نماز هم بر افعال است و هم بر اذکار و هم بر آیت

وهم باخبار وهم باجماع امة اما آیة آنست قوله تعالی وربک فکبر وجای دیگر میفرماید قوله تعالی قد افلح
من تزکی وذکر اسم ربه فصلی این دو آیة در حق تکبیر اول است ونیز رسول عم فرموده است که تکبیرة الاولی خیر
من الدنیا وما فیها ودر حق قراءة میفرماید قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن اتفاق است که این امر خاصه است
در نماز هست زیرا که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست قال علیه السلام لا صلوة الا بالقراءة رسول عم
فرموده است که نماز نیست بیقراءة ورسول عم در مدة عمر خود بیقراءة وبی تکبیر اولی نماز نخوانده است وصحابه
رضوان الله علیهم اجمعین بی تکبیر اولی وبیقراءة نماز نگزارده اند پس معلوم شد که بنا نماز هم بر افعال است و
هم بر اذکار است هم بآیة وهم باخبار وهم باجماع امت مسئله نماز فریضه بر کیست بر مومن عاقل وبالغ
وپاک وبر جنب نیست اما بر حایض ونفسا نیست بر دیوانه نیست وبر بیگانه نیست وبر مرده نیست وبر کودک
نیست همچنانست که اداء نماز بر ایشان نیست قضاء نماز نیز بر ایشان نیست وهر مومن زنده که اهل است
مر وجوب نماز را ونماز نگذارد وی از مرده بدتر است از برای آنکه اگر از مرده خیر نیاید شر هم نیاید جنب هم
اهل است مر وجوب نماز را اما موقوف است بغسل آوردن تا غسل نیارد نماز نتوان گذاردن همچنانکه
محدث را موقوف است بطهارت کردن مسئله بنارسیده نماز هست یا نی اگر کم از هفت سال است
بروی اتفاقست که نماز نیست وچون هفت ساله شود بروی نماز هست از راه استحباب اما از راه فرضیت نی
ودلیل بر حدیث رسول عم مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا واضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا رسول فرموده
عم که کودکان خود را نماز فرمایید چون هفت ساله شوند اگر گذارند نیکو واگر نی بمانید واگر ده ساله شوند و
نماز نکنند بزنید ایشان را از برای آنکه نماز این از برای آن فرمود تا تن ایشان عادت گیرد رسول عم فرموده است
الخیر عادة والشر عادة والنفس معتادة رسول عم فرموده که خیر عادت است وشر عادت است وتن
آدمی خوی پذیر است خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که چوب تر را چون بجنبانی فرمان کند
وچوب خشک را بجنبانند فرمان نکند اگر نارسیده نماز گذارد وی را ثواب بود مادر وپدر وی را نیز ثواب بود
بحکم فرمودن واگر وی نماز نگذارد وی را وبالی نبود اما مادر وپدر وی را وبالی بود بحکم نافرمودن علما رحمهم الله
چنین گفته است که احکام شرع را سه چیز باید عقل وسماع واسلام تا اگر کافری در دار حرب اسلام آورد
مدتی برآمد واوامر بجای نیاورد قضاء آن اوامر گذشته بر وی بود یا نی بقول زفر رحمة الله قضاء آن
اوامر بر وی بود وبقول علماء ثلثه رحمهم الله بر وی نبود اگر یک کس وی را خبر دهد که چون اسلام آوردی
اوامر را بجای آر وی نیاورد قضاء آن اوامر گذشته بر وی بود یا نی اگر آن خبر دهنده معدل است
باتفاق بر وی بود واگر عدل نیست بقول ابی حنیفه رحمة الله نبود وبر قول ابو یوسف ومحمد رحمهم الله

بروی بود اصلی است مر امام اعظم را رحمة الله درین باب که عدل خواهد بود یا عدد فایده این خلاف چند
مسئله معدود پدید آید تا اگر مسلمانی خانه فروخت یکی آمد و همسایه وی را خبر کرد که همسایه تو خانه فروخت و وی
خاموش کرد بعد از آن شفعه میطلبد تواند یا نی اگر آن یک کس خبر دهنده عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست
بر قول امام ابوحنیفه رحمة الله تواند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نتواند دیگر بکر بالغه را ولی بشوی داد و بی
اجازت وی یک کس وی را خبر کرد که ولی مر ترا بشوی داد و وی خاموش کرد بعد از آن خود را اختیار میکند
تواند یا نی اگر یک کس عدل است اتفاق نتواند و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله تواند و بر قول
صاحبین نتواند و دیگر مسئله عزل وکالت است یکی دیگری را وکیل کرد که فلان کار از برای من بکن باز وی را معزول کرد
یک کس وی را خبر کرد که موکل تو ترا معزول کرد اگر آن خبر دهنده عدل است باتفاق معزول شود و اگر عدل نیست
بر قول امام اعظم رحمة الله معزول نشود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله معزول شود و دیگر عبد ماذون را
خواجه وی محجور کرد و یک کس دیگر وی را خبر داد که خواجه تو ترا محجور کرد و محجور شود یا نی اگر آن خبر دهنده عدل است
اتفاق محجور شود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله محجور نشود و بر قول امام یوسف و محمد رحمهم الله
محجور شود دیگر جنایت عبد است غلام یکی مرد دیگری را کاری زد همچنان که ارش لازم آید یک کس خواجه
وی را خبر کرد که غلام تو چنین جنایتی کرد خواجه غلام را آزاد کرد ارش بر که لازم شود اگر آن خبر دهنده عدل نیست
اتفاقست که ارش بر خواجه بود و اگر عدل نیست بر قول امام اعظم رحمة الله بر غلام بود و بر قول صاحبین
بر خواجه بود اگر خواجه غلام را آزاد نکرد درین باب خواجه مخیر است اگر خواهد غلام را با این مجروح بدهد و اگر
خواهد ارش قبول کند مسئله اگر ذمی در دار اسلام اسلام آورد و مدتی بر آمد و او امر بجا می نیاورد
قضاء آن اوامر گذشته بروی بود یا نی حسن زیاد رح گفته است که بقیاس دار حرب بروی نبود اما ظاهر
روایة آنست که قضاء بروی بود زیرا که اینجا شنود که مومنان بانگ نماز میگویند و اقامت میگویند و نماز
بجماعت میگذارند و زکوة مال میدهند و غزا میروند و حج میروند و روزه ماه رمضان میدارند این
همه وی را در معنی سماع بود پس قضاء این اوامر بروی بود مسئله اگر کافری بر کفر از دنیا بیرون
رفت همچنان که عقوبت کفر بود وی را عقوبت باز ماندن از اوامر باشد یا نی بر قول شافعی رحمة الله تعالی
که وی عمل را از ایمان میدارد و بر قول علماء ما رحمهم الله عقوبت کفر بود وی را اما عقوبت باز ماندن از اوامر نی
که ایمان اصل است و عمل فرع تا اصل نبود فرع نیز نبود و اعمال ایشان که صورت خیر دارد در معنی
سراب است قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء همچنانکه عقوبت کفر بود
شان اتفاقست که عقوبت گناه کبیره بود ایشان را از برای آنکه طاعت جز از مومن جائز نیست اما ترک معصیت

زین جمله است مسئله اگر مسلمان رده آورد والعیاذ بالله عزوجل اعمال وی حبط شود یا نی بر قول
شافعی رحمة الله علیه تا بر ایمان بمیرد اعمال وی حبط نشود وی تاویل باین آیه میکند قوله تعالی ومن
یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم اما علما ما گفته اند که همین که رده آورد اعمال وی
حبط شود قوله تعالی ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله وهو فی الآخرة من الخاسرین فایده این خلاف جای
پدید آید که مسلمانی نماز پیشین گذارد و رده آورد والعیاذ بالله عزوجل هنوز وقت نماز پیشین باقی است وی
باز اسلام آورد آن نماز را باز گذارد یا نی بر قول شافعی رحمة الله باز نگذارد که اعمال حبط نشده است بر
قول علما ما رحمهم الله باز گذارد که اعمال وی حبط شده است مسئله رده از طرف زن فسخ است باتفاق
اما از طرف مرد بر قول امام اعظم رحمة الله علیه و ابو یوسف فسخ است و بر قول امام محمد رحمة الله طلاق است
جماعتی از نا اهلان در آخر نماز دیگر در آخر وقت دیگر اهل شدند چنانچه نارسیده رسیده شد یا زنان از حیض پاک شد
یا از نفاس پاک شد یا دیوانه بهوش آمد یا کافر اسلام آورد قضاء نماز پیشین اندر بر ایشان بود یا نی بر
قول علما ما رحمة الله بر ایشان نبود از شافعی رحمة الله درین مسئله پنج روایت است یکی روایت آنست که اگر
طهارت ساعتی بیابند بر ایشان بود دیگر روایت دیگر آنست که اگر یک رکعت نماز بیابند بر ایشان بود دیگر روایت
دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر بیابند بر ایشان بود دیگر روایت دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر و یک رکعت نماز
بیابند بر ایشان بود دیگر روایت دیگر آنست که اگر طهارت و تکبیر و پنج رکعت نماز می کنند بر ایشان بود چنانکه
چهار رکعت از نماز پیشین و یک رکعت از نماز دیگر یا یکی رکعت از نماز پیشین و چهار رکعت از نماز دیگر بنا بر آن
اصل است که شافعی رحمة الله وقت نماز پیشین را با وقت نماز دیگر همچون یک وقت نماز دارد و وقت
نماز شام را با وقت نماز خفتن همچون نماز دیگر وقت نماز میدارد و قصر و جمع روا دارد اما این مسئله مختلف است
میان کرخی و ابو القاسم و ابو العباس که ایشان هر دو از اصحابان شافعی اند رحمهم الله اما بر قول علما
ما رحمهم الله قصر و جمع را روا نبود جز در عرفات که آنجا حاجیان را سنت است از برای اقامت سنت
را قصر و جمع کنند اما جای دیگر نشاید که نماز را از وقت بر دو یا و نماز را آنجا گذارد که روایت میکند امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه از رسول صلعم من جمع بین صلواتین فی وقت واحد فکانما زنا مع امه سبعین مرة فی
الکعبة روایت میکند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که پیغامبر فرموده است صلعم که هر که جمع کند دو نماز را در
یکوقت گویا که زنا کرده است با مادر خود هفتاد بار در خانه کعبه و هر که یک بار با مادر خود زنا از روی وبال
چنان بود که هفتاد بار دختر خانه را بزنا بکاره زایل کرده است و هر که یک دختر خانه را بزنا بکاره
زایل کند اندر روی وبال چنان بود که هفتاد زن شوی کرده را زنا کرده است و هر که یکبار با زن شوی

گردد زنا کند چون بی توبه از دنیا بیرون رود همین که در گور نهند حق سه صد در از دوزخ به گور وی
گشاده شود و امیر المومنین عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام اکبر الکبائر الجمع بین الصلوتین
فی وقت واحد رسول علیه السلام فرموده است بزرگترین کبیره نزدیک خدا تعالی آنست که دو وقت نماز را در یک وقت
گذارد مسئله اگر نارسیده در میان نماز رسیده شد اگر بحیض بود یا باحتلام بالاتفاق نماز تباه شود و اما اگر بسال
رسیده شود پس اگر در نماز را تمام کند بر قول علما رحمهم الله تطوع شود فریضه باز گذارد و بقول شافعی فریضه
باز نگذارد و از فریضه نیابت گیرد مسئله علامت بلوغ پسران سه چیز است یکی خواب است با آب منی یا کسی
از ایشان بار گیرد یا بسال رسیده شود و علامت بلاغت دختران چهار چیز است حیض است و احتلام است
و حمل است و حول مسئله چند سال باید تا حکم بلوغ ثابت شود بر قول صاحبین پانزده سال تمام شود و
شانزدهم در آید فرق میان پسر و دختر نیست و بر قول امام اعظم رحمة الله شانزده سال تمام شود که هفدهم
سال در آید دختر را حکم بلوغ ثابت شود و هفده سال تمام شود که هژدهم سال در آید پسر را اما بروایت صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله پسر را هژده سال تمام شود که نوزدهم در آید و بروایت شرح طحاوی رحمة الله
نوزده تمام شود و بیستم اندر آید آنگاه حکم بلوغ ثابت شود باب در بیان نارسیدگان نارسیده که وی عاقل نیست
باتفاق اقوال و افعال وی را اعتبار نیست اما نارسیده که وی عاقل است اقوال و افعال او را اعتبار است
یا نی بقول شافعی اعتباری نیست و بر قول علما رحمهم الله اعتبار است فایده این خلاف اینجا پیدا آید
که نارسیده کافر عاقل اسلام آورد اسلام هست یا نی بر قول امام شافعی اسلام وی اسلام نی و کفر وی کفر
نیست بر قول علما رحمهم الله اسلام وی اسلام است دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه که
وی هفت ساله بود که اسلام آورد اما کفرش کفر بود یا نی بر قول امام اعظم رحمة الله و ابو یوسف رحمه الله
کفرش کفر بود چنانکه اسلامش اسلام بود و بر قول امام محمد رحمة الله اسلامش اسلام است اما کفرش کفر نبود که
اسلام در حق وی نفع است و کفر ضرر در حق نارسیده نفع روا داریم اما ضرر روا نداریم فایده این خلاف آنست که اگر کودک
نارسیده مرتد شود او را حبس کرده شود و اگر نارسیده فرزند کافر باشد در تابع مادر و پدر باشد و اگر در نارسیدگی بهمین حال
بمیرد در روز قیامت مسلمان باشد چرا که کفر او را اعتبار نیست بر حسب اختلاف مسئله نارسیده را اقوال است افعال و
و اموال و اقوالش معتبر نیست جز در کلمه شهادت بر قول علما رحمهم الله تعالی و بر قول شافعی رحمة الله در کلمه
شهادت نیز معتبر نبود تا اگر نارسیده زن را طلاق دهد طلاق واقع نشود و اگر بنده آزاد کند آزاد نشود و اگر
سوگند خورد و بشکند کفارت لازم نیاید اما افعالش معتبر است تا اگر چیزی کسی را هلاک کند
تاوان وی را شود تاوان بر که لازم شود تا اگر مال باشد حق انفاق در مال او بود و اگر مال نباشد بر ولی وی بود

وبعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که آن خصومت را باقی دارند تا هرگاه که وی بالغ شود و آن خصومت برگیرد
کند و تاوان از وی ستانند **مسئله** در مال نارسیده زکوة واجب شود یا نی بر قول شافعی رحمه الله
واجب شود و وجه قول وی آنست که عبد الله عمر و مادر مومنان بی بی عائشه رضی الله عنهما روایت میکنند
این حدیث را از رسول علیه السلام **قال النبی علیه السلام** حصنوا اموالکم بالزکوة وداووا امرضاکم بالصدقة رسول علیه السلام فرمود
که مال خود را در حصار آرید بدادن زکوة و بیماران را دارو کنید بدادن صدقه و دیگر نیز شافعی رحمه الله میگوید
عشر و خراج و نفقه مادر و پدر و نفقه اقربان درویش و نفقه زن در مال نارسیده واجب شود زکوة نیز
واجب شود و بر قول عبد الله مسعود رضی الله عنه آنست که در مال نارسیده زکوة واجب شود لیکن ولی
و وصی ایشان را نشاید که بدهند باید که مال را نگاه دارند و سال را حساب دارند تا هرگاهی که وی بالغ شود
گوید که این مقدار مال زکوة در مال تو لازم شده است تا وی خود بدهد و از عهده خود بیرون آید این
قول ابن ابی لیلی رحمه الله علیه گرفته است و بر قول عبد الله عباس و امیر المومنین علی رضی الله عنهما
در مال نارسیده زکوة لازم نشود و وجه قول ایشان آنست که خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی**
اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة نخست نماز فرمود آنگاه زکوة چو بر نارسیده نماز نیست زکوة نیز نبود و این
قول را علما رحمهم الله اختیار کرده اند **مسئله** اگر مسلمانی نارسیده را در خانه آورده است و بی اجازه
ولی وی را در خانه کار میفرماید نشاید که کار فرمودن حرام بود و اگر استاد و پیر بستان استاد و پیشه نارسیده را
بیرون طاقت وی کار فرماید اگر در آن کار هلاک شود کل دیت بر ایشان لازم آید اگر نارسیده را کسی کار
فرماید بی اجازت ولی و وصی بر کار فرماینده اجرت لازم آید و اگر از وی دیناری بنان و جامه در حق وی
صرف کند آن همه متبرع بود و وی را حق طلب نبود اما نارسیده را حق طلب اجرت خود بود که اجرت خود طلب کند
و اگر اجرت میدهد باید که وی را نه دهد بولی وی دهد و اگر وی را ولی نبود بقاضی دهد **مسئله** از دست نارسیده
و بنده مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه چون ایشان آب برگیرند آن حق ولی و خواجه ایشان بود
چون تو بی اجازت ایشان از آن آب خوری حرام بود **مسئله** چنانکه نارسیده را نان دادند
که با پیر بستان ببر هر که از آن نان بخورد حرام بود از برای آنکه نان وی را دادند ملک او شد و او را بر ملک خود
تصرف نی باید که چون نان را بدو دهند مباح کنند تا همان مقدار که وی خورد ملک وی بود و اگر کسی دیگر
خورد آنکس را نیز مباح بود و اگر نارسیده بر سر درخت توت میخورد دیگری آمد و گفت بیفشان تا بخوریم
افشاند و افتاد و هلاک شد کل دیت بر فرماینده لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوریم افشانید و
افتاد و هلاک شد نیمه دیت بر فرماینده لازم شود و اگر گفت افشان تا بخوری افشاند و افتاد و هلاک شد

برو فرماینده چیزی لازم نشود والله اعلم **باب دوم** در بیان الفاظ کفر که بر زبان راند تا بدان
کفر لازم شود الله تعالی همه مومنان را از آن نگاه دارد که پرهیز کردن و زبان نگاه داشتن واجب است
چنان باید که مومن ایمان خود را همیشه نگاه دارد و عزیز دارد و ترسان و لرزان باشد پیوسته از زوال ایمان
بترسد و بر یافت نعمت ایمان همیشه شکر گوید مر خدای عز و جل را و شب و روز بخواهد تا ایمان بر وی نگاه دارد
از بهر آنکه عزیزترین چیزها مر مومن را ایمان است و آنکه هر چه بدو ایمان آوردن واجب است استخفاف و
بازی کردن بدان کفر است و بر وی هزل و فسوسها کردن و بر وجه نقص و عیب نکوهش کردن کفر است
از بهر آنکه ایمان آوردن بدان واجب است و آن را بزرگ داشتن واجب است ایمان آوردن بخدای و صفات او
و نامهای او واجب است و ایمان آوردن به پیغامبران علیهم السلام و بقرآن و بوعدها ایزد تعالی واجب است
چنانکه در اول کتاب یاد کرده است پس که خدای تعالی را با صفتی از صفات او و یا نامی از نامهای او را به
هزل و فسوسها بر وجه نقصان و عیب یاد کند کافر شود چنانکه اگر کسی گوید که اگر بدین کار رضا ندهی برو با خدای جنگ کن
این گفت هر که این گوید کافر شود و مشایخ اگر چه داند یا نداند که این کفر است و اگر چه قصد نیز بدین کفر باشد یا
نباشد اگر مردی گوید با زن که نکاحش باطل شود و کشتن بر وی واجب شود و هر چه طاعت کرده باشد همه
منثور گشته شود و اگر پیش از آنکه ایمان آرد بمیرد کافر بمیرد و جاودان بدوزخ بماند و هرگز بیرون آمدن نباشد
چنانکه خدای عز و جل گفت **قوله تعالی** ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم
فی الدنیا والآخرة واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و اگر کسی گویند فلان کار کن گوید نکنم و اگر خدای عز و جل
مرا فرماید هم نکنم در حال کافر شود و اگر گوید بقیامت مرا اگر به بهشت فرستند من نروم و اگر گوید فلان قبله
من گردد پس روی سوی وی نکنم کافر شود و اگر کسی گوید رضا تو بهتر مرا از رضای خدا تعالی خواهم
کافر شود و اگر گوید از خداوند عز و جل بترس گوید نترسم یا گوید از خدا تعالی شرم دار گوید ندارم یا گوید ندانم
که این را خدای چرا آفریده است یا این را چه یاد کرده است در حال کافر شود و گوینده مرتد شود و اگر گوید
کسی اگر با خدای بنان پیغامبران ... یا گوید اگر فلان پیغامبر خدای استی من از وی کینه بکشم یا گوید اگر وی
پیغامبر استی من وی را طاعت نداری یا گوید اگر وی خدای استی از وی کینه بستدمی یا گوید اگر وی
پیغامبر استی بقول وی رضا ندهمی این لفظها همه کفر است از بهر آنکه ایمان آوردن به پیغامبران فریضه است
و این کسی که گوید نیست ایمان آوردن پس کافر شود و اگر گوید شریعت است و یا گوید حکم خدا را نیست شنونده
گوید من حکم خدا چه دانم این کفر است و اگر گوید خدا داند که کرده ام او سیدانند که کرده است و یا گوید که خدا داند
که ترا از فرزند خود دوست تر میدارم کافر شود از بهر آنکه دروغ میگوید که هیچکس بیگانه را از فرزند خود دوست تر

ندانسته است و هر که خدا را بگواهی دروغ خواند کافر شود از بهر آنکه وی من اشهد الله تعالی باطلا فقد کفر و اگر کسی گوید
غیب میدانی گوید میدانم کافر شود از بهر آنکه غیب را جز خدای تعالی کسی نداند اگر مردی گوید که خدا چهار زن حلال
کرده است مرا از زن گوید من این را نه پسندم یا گوید این نزدیک من ظلم است کافر شود از بهر آنکه فرمان
خدای را رد کرده و اگر گوید تا دو درم ندهی رضوان در بهشت نگشاید کافر شود و اگر گوید نماز کن گوید نماز کرده
خود یا هم و یا گوید مرا نماز نمی‌خورد و یا گوید نماز کن گوید برای که کنم نه زن دارم و نه فرزند گوینده اینها کافر شود
و اگر کسی را گوید خواه مسلمان باشد خواه جهودی نزد من هر دو یکیست این رضا دادن بود بکفر و هر که بکفر
رضا دهد کافر شود و اگر کسی گوید در دعا که خدایا ایمان از فلان کس بستان کافر شود و اگر کافری مسلمان شود
کسی گوید کاشکی مسلمان نشدی تا نخست میراث پدر برداشتی کافر شود و اگر کسی گوید که جهودی به ازین کار که کنی
این سخن کفر است و اگر کافری گوید ایمان بر من عرض کن تا گردم گوید باش تا فردا یا گوید بر فلان رو گوینده
کافر شود و اگر کسی گوید تو مسلمان نیستی گوید نیستم کافر شود و اگر کسی کلاه مغی بر سر نهد و یا چیزی زرد در
بر کردن بندد و یا رشته سیه میان بندد و خود را بمغان و یا جهودان و یا ترسایان مانند کند بهر وی هزل و یا بجد
کافر شود و اگر پیغامبر را افسوس کند چنانچه عیسی پیغامبر را علم دربار بهانه که کنند می نماید که بیمار را به کنم یا مرده را زنده کنم
گوینده این سخن کافر شود و اگر گوید فلان دیگ قل هو الله احد را بجنت و یا گوید فلان قل هو الله احد را پوست
باز کرد کافر شود از بهر آنکه استخفاف کردن باشد با کلام خدای عز و جل و اگر کسی گوید فلان کس یس را پوست
باز کرد از بسیاری خواندن را و یا مانند این سخنان هر چه گوید بدان هزل و افسوس خواهد هیچ خواستی ندارد
و غرض در دل نیز ندارد و بزبان گوید کافر شود از مسلمانی بیرون آید و از همه طاعتهای چنانکه موی از خمیر بیرون آید
نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان و من الضلالة بعد الهدایة خدای عز و جل عصمت خویش را بما ارزانی دارد و توحید
و شهادت و معرفت بر ما نگاه دارد آمین و رب العالمین جواب و سوال جهود با رافضی روزی جهودی رافضی
گفت که مرا اسلام عرض کن رافضی گفت بر تو اسلام عرض کنم و لیکن بدانکه دین نه این دین است که عامه خلق
میدارند جهود گفت پس دین حق کدام است رافضی گفت آنست که علی پیغامبر بود نه محمد علیه السلام آن جهود
گفت که پس در بانگ نماز اشهد ان محمدا رسول الله و در اقامت و خطبها چرا میخوانند رافضی گفت
از بهر آنکه جبرائیل سوی محمد علیه السلام آمده بود جهود گفت چون علی پیغامبر بود جبرائیل سوی محمد چرا آمده
بود گفت راه غلط کرده بود جهود گفت جبرائیل چند بار آمده بود رافضی گفت بیست و سه سال جهود گفت
خدای عز و جل همه چیز را داند رافضی گفت داند جهود گفت جبرائیل یکبار راه غلط کرده بود چرا دانش نکرد
تا بیست و سه سال راست یافتی رافضی در ماند و را فرو ماند جهود را گفت نخست تو بر من اسلام عرض کن تا باز من ترا مسلمان

کم بخشنت رافضی بدست جهود مسلمان شد بعد از آن جهود ایمان آورد خداوند بر نویسنده رحمت کناد
که بنوشت **باب سیوم در بیان** دوازده مسئله آنکه نماز دوازده مسئله فریضه است که وی
نماز بوی باز بسته است هر که ازین دوازده مسئله یکی را بعمدا ترک کند نماز وی روا نبود و بعضی از بنده بعذری
ساقط شود اما نیست وقت هیچ عذری ساقط نشود و خواجه ابوحفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که
هر که نام این دوازده مسئله نداند اگر چه بفعل بجا می آرد نمازش روا نبود و وی را اشتها دمی آرد سه مسئله را از
سه کتاب یکی از بیوع و یکی از نکاح و یکی از ایمان اما آنچه از بیوع است آنست که یکی مرد دیگر را گفت که یک خروار
گندم تبو فروختم بهمه شرطها سلم وی گفت من خریدم این بیع درست نبود از برای آنکه بیع سلم را شرطهاست
که بعضی ذکر کردن شرط است چنانکه بچه و چگونه و چه وقت و بچند بها سال در مجلس این بیع شرط
اتفاق است مکان تسلیم عدد درم و دینار بر قول امام اعظم رحمة الله شرط است و بر قول ابو یوسف
رحمة الله و محمد رحمه شرط نیست و آنچه از نکاح است آنست که یکی مرد دیگر را گفت که درین خانه زنی است فاطمه نام به
بچندین کابین بنکاح حضور مسلمانان تبو دادم زنی وی گفت من پذیرفتم این عقد درست نبود از برای آنکه
اسم غایب در مجلس شرط است و از نام پدر و پدرش نیز شرط است و اسم حاضر در مجلس لغو است چون زن
در مجلس نباشد تا نام پدرش و جدش نگویند عقد درست نباشد و آنچه از ایمان است آنست که دو کس با یکدیگر
دوستی داشته اند سالها دراز پس ازین دو دوست یکی غایب شد آن دوست دیگر را سوال کردند
که آن دوست شما کجا است وی سوگند خورد که وی دوست من نیست بسوگند حانث شود یا نی اگر نام
وی میداند بسوگند حانث شود و اگر نام وی نمیداند بسوگند حانث نشود که کمال معرفت را دانستن نام
شرط است تا معرفت درست حاصل آید خواجه ابوحفص کبیر بخاری رحمة الله گفته است که چون در معرفت
دانستن نام هر یکی می باید تا درست آید اینجا نیز دانستن نام این دوازده که می باید تا نماز روا بود که رسول
علیه السلام فرموده است که ده چیز از جملهٔ جفاهاست یکی آنکه هر کرا حدث رسد و طهارت نسازد جفا
کرده است و اگر طهارت ساخت و دو رکعت نماز تحیت وضو نگذارد جفا کرده است و اگر نماز گذارد و دعا
نگوید جفا کرده است و چون دعا گوید استدراز مادر و پدر نکند جفا کرده باشد و چون بمسجد اندر آید و نماز نگذارد
تحیت جفا کرده است و چون مصحف باز کند قرآن ناخوانده فراز کند جفا کرده باشد و اگر مادر و پدر و استاد را بنام خواند
جفا کرده است و دیگر آنکه چون مومن پیش آید بر وی سلام نکند جفا کرده است و اگر بدعوتی خوانند وی اجابت
نکند جفا کرده است و دیگر آنکه چون نام من بشنود یا بوی گل یا بوی خوش بمشام وی رسد و صلوة نگوید جفا کرده است و
دیگر آنکه به پای ایستاده بول کند جفا کرده است و دیگر آنکه دو کس با یکدیگر دوستی دارند و نام یکدیگر را نپرسند جفا کرده باشند

خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله علیه گفته است که معلوم آمد که کمال علم معرفت چیزی و دانستن نام آن چیز باید
تا معرفت درست آید پس دانستن نام این دوازده مسئله باید تا نماز روا بود و خواجه امام شرف نو آجری و خواجه
امام ظهیر الدین اوزجندی رحمهما الله گفتند خواجه ابو حفص را وجه فقه درین مسئله آنست که هر که نام دوازده مسئله
نداند یعنی فرق نداند میان فریضه و واجب و سنت پس مبادا که اگر فریضه را اعتقاد فریضگی ندارد وی مومن
نبود و هر که مومن نبود نمازش روا نبود اما ظاهر روایة آنست که چون مسلمانی بافعال بجا آرد نمازش روا بود و
نامها نداند و این خواجه ابو حفص رحمة الله از شاگردان محمد حسن بود رحمة الله و خواجه ابو حفص و خلف
ایوب و خواجه ابو سلیمان جورجانی رحمهم الله هر سه پیش محمد حسن رحمة الله علیه تحصیل کردند و هر چه ایشان بماهی
یاد گرفتندی خواجه ابو حفص بهفته یاد گرفتی و هر چه ایشان بسالی یاد گرفتندی خواجه ابو حفص بماهی یاد گرفتی
و هر چه ایشان در هفته یاد گرفتندی خواجه در روزی یاد گرفتی و ایشان درسها می نوشتندی و خواجه
ابو حفص نمی نوشتی ایشان خواجه را گفتند چرا نمی نویسی خواجه گفت که علم چنان آموزم که مرا بر کاغذ نوشتن
و بکتاب حاجت نباید من بر سینه نویسم گفتند همچنانست که شما میفرمائید اما اگر شما را سهوی آید و شما نوشته
نباشید مومنان را از شما یادگاری نماند خواجه گفت مرا بر راه آب دریاست از آن می ترسم که نباید که کشتی
آب در آید و کتب مرا تلف کند اما چون خواجه را الحاح بسیار کردند خواجه نوشتن گرفت و کتابها بنوشت
چون ایشان را اجازت فتوی شد از خدمت محمد حسن رحمة الله باز گشتند خلف ایوب رحمة الله به بلخ رفت
و خواجه ابو سلیمان جورجانی رحمة الله بسمرقند آمد و خواجه ابو حفص رحمة الله علیه بکشتی در نشست و بطرف بخارا
بخاری روان شد چون بر زبان مبارک خواجه رفته بود آب در آمد و کتب خواجه تمام تر شد چنانکه امکان خواندن
نبود الفال علی ما جری والنوم علی ما تعبر چون خواجه از آب بر آمد بلب آب فرود آمد و کس را به بخارا می فرستاد و
و حال خود را عرض کرد تا از شهر ساختگی آوردند از مداد و کاغذ و قلم خواجه جمله کتب را بیاد نوشت چنانکه الفی و واو
تقدیم و تاخیر نیفتاد الا سه مسئله و بیک روایت پنج مسئله که اختلاف افتاده میان خواجه ابو حفص و خواجه ابو
سلیمان جورجانی رحمهم الله **حکایت** آورده اند که در بخارا قحط سالی شده بود چنانکه خروار
گندم بصد درم نقره رسیده بود خواجه ابو حفص کبیر رحمة الله خزینه دار را طلب کرد فرمود که مالها بیرون
آرید و گندم خرید و انبارها پر کنید خازن مالها بیرون آورد و گندم خرید و انبارها پر کرد اهل بخارا زبان طعن
دراز کردند که خواجه انبارداری خواهد کردن که هرگاه که قحطی واقع شد و تنگی در مردم افتاد و خواجه خازن را فرمود
تا در انبار گشادند ندا در دادند که خواجه در انبار گشاده است و خروار گندم نود درم نقره میفروشد
اهل بخارا می آمدند و خروار گندم نود درم نقره میخریدند تا چندانی که خروار گندم نود درم نقره قرار گرفت

باز فرمود خواجه تا گندم خریدند باز انبارها پر کردند و در انبارها کشادند باز آن فروخت که بر هشتاد درم
نقره قرار گرفت و ندا دادند که خروار گندم بهشتاد نقره میفروشند همچنین میخریدند و ده درم نقره
کم میکردند و باز می فروختند تا چندین که خروار گندم بده درم نقره قرار گرفت آنگاه خواجه خازن را طلب کرد
وگفت بیا تا به بینیم که سود ما چه مقدار است خزینه دار گفت که خزینه نمی شد که خروار گندم از صد درم نقره
بده درم نقره رسید خواجه خازن را گفت نوشته که خزینهٔ آخرت است خزینهٔ آخرت را پر کردیم از سخاوت
وی یکی این بود و از تقوی وی آن بود آورده اند که چون فتوی خواجه در بخارا منتشر شد اهل بخارا از
خواجه درخواست کردند می باید با را اندکی گویی و وعظ کنی خواجه از ایشان سه روز امان خواست چون
بخانه آمد درین اندیشه بود که سخن از کجا آغاز کنم اهل خواجه از خواجه سوال کردند که یا خواجه در چه اندیشه
فرو شده گفت که اهل بخارا از من درخواست کرده اند می باید که مرا وعظ کنی و من سه روز امان خواستم نمیدانم
که از کجا آغاز کنم اهل خواجه گفت سهل است باید عمل کن که حق سبحانه و تعالی فرموده است قوله تعالی یا
ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون و برآن ثبات نامی خواجه گفت ای مستوره صالحه چون بحال من دین
نسق است بدانکه من در وقت خوردگی در کوشک مجوسی یک برگ کندنا خورده ام باش تا بروم و از آن مجوسی بحلی بخواهم سخن
من در حق دیگران موثر افتد خواجه برخاست و بکوشک آن مجوسی رفت مجوسی پیر را دید نشسته بود سوال کرد
که این کوشک از آن کیست پیر مجوسی گفت که از آن من خواجه گفت پیش از این از آن که بوده است مجوسی گفت
از آن پدر من خواجه گفت من در وقت خوردگی از آن کوشک کندنا برگی خورده ام مرا بحلی کن یا بفروش تا بخرم
مجوسی گفت فروشم اما بحل نکنم اما بخر تا بفروشم خواجه گفت چه مقدار می باید داد مجوسی گفت یکدرم نقره
خواجه گفت بدهم مجوسی گفت دو درم نقره خواجه گفت بدهم مجوسی گفت سه درم نقره خواجه گفت بدهم تا بده درم
نقره رسانید خواجه گفت بدهم مجوسی گفت شما امروز باز گردید تا من امشب با عیال خود مشورت کنم بعد از آن
بشما بفروشم خواجه بازگشت مجوسی بخانه رفت و عیال خود را گفت که این دین خواجه ابوحفص بجز دین حق
نیست که از برای یک برگ کندنا ده درم نقره میدهد عیال مجوسی گفت ترا مقصود چیست مجوسی گفت
مقصود من آنست که از دین مغی بیزار شویم که دین مغی جز باطل نیست و بدین خواجه در آییم عیال وی گفت
که همچنان کنیم پس در وایمان آوردند و اتباع ایشان را از آن حال خبر شد نزدیک ایشان آمدند گفتند شما
چرا از دین مغی برگشتید ایشان گفتند راه راست اینست می باید که شما هم ایمان آرید گفتند نزدیک خواجه
بردیم و اسلام آریم نزدیک خواجه آمدند و بر در مسجد ایستادند خواجه در مسجد بود چون از مسجد بیرون آمد دید جماعتی صف ایشان
ایستاده و آن مجوسی پیر با اهل خود ایستاده است خواجه از ایشان سوال کرد که بچه آمده اید ایشان گفتند

تا حصل تقوی یاد در لو یافتیم اکنون اسلام می طلبیم اسلام عرض کن خواجه اسلام عرض کرد همه اسلام آوردند ببرکات تقوی
خواجه ابوحفص آنگاه اهل بخارا باز درخواست کردند که بار او عذر کن باز خواجه اجابت کرد آنگاه خواجه فرمود تا منبری نهادند
خواجه بر منبر برآمد تا ایشان را وعظ کند مسلمانی برخاست و سوال کرد که چه میفرمایی در حق کسی که دعاء قنوت
نمیداند و قل هو الله احد میخواند در وتر از عهده بیرون آید یا نی خواجه گفت بیرون آید و بعد از آن خواجه را قصد
سفر از قبله افتاد چون به بغداد رسید در بغداد طوطی را دید که در قفص سوره قل هو الله احد و دعاء قنوت را
درست میخواند چون خواجه ابوحفص آن حالت بدید آن مالی را که با خود برده بود به حاجیان صرف کرد و گفت
ای یاران من در شهر بخارا باز میگردم که مرا مهمی دیگر افتاد و خواجه بازگشت چون بشهر بخارا رسید اهل بخارا را خبر شد که
خواجه آمد جمله باستقبال خواجه بیرون آمدند و سوال کردند از خواجه که ای امام مسلمانان خیر هست که بسبب باز گشتی گفت
بلی خیر است اما مهمی افتاد و بازگشتم پس بفرمود تا منبر نهادند خواجه بر منبر برآمد آنگاه خواجه گفت آن سایل که از من
سوال کرده بود که اگر مسلمانی دعاء قنوت نداند و در وتر قل هو الله احد بخواند از عهده بیرون آید یا نی من گفته بودم
که برآید آن مرد در میان شما هست یا نی آن شخص حاضر بود گفت هست خواجه گفت که آن نمازها که گذارده روا بود اما
اکنون جهد کن و دعاء قنوت را بیاموزی تا در نمازهای دیگر خوانی که در محل باشد که من دیدم در شهر بغداد
طوطی در قفص سوره قل هو الله احد و دعاء قنوت را درست میخواند پس طوطی که نه مخاطب و مکلف است و نه معتقد سنتی
بامید شاهی شکر جهد میکند و سوره قل هو الله احد و دعاء قنوت می آموزد و تو که مومنی و عاقلی و مخاطبی و مستحق
بامید بهشت و وعده دیدار خداوند و رستگاری قیامت چرا جهد نمیکنی و چند نمازهای تا دعاء قنوت بیاموزی که در
خوانی که در محل باشد طریق اولی بود این خواجه ابوحفص که ذره از نعمت و صفت او شنیدی با چنین زهد و تقوی
و علم و سخاوت میگوید که هر که نام این دوازده مسئله نداند اگرچه بفعل بجا می آرد نمازش روا نبود اما ظاهر روایت
آنست که نمازش روا بود چون فعل بجا می آرد اما باید که از این دوازده مسئله شش درون نماز است و شش بیرون
نماز آن شش که بیرون نماز است اول طهارت **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین بفتح لام نیز میخوانند معنی این آیت مفسران چنین گفته اند
که ملک قدیم و پادشاه حکیم میفرماید در حق طهارت که ای مومنان گزیده و گردن نهاده بر یگانگی خداوند چون
برخیزید بنماز پس بشویید رویهای خود را از سر موی تا زیر گوش و از گوش تا گوش دیگر و باز دستها را بشویید تا از آرنج با آرنج و بر سر مسح
آرید و پایها بشویید با شتالنگ و اگر موزه پوشیده باشید مسح کنید اما خبر آنست **قال** النبی صلی الله علیه
وسلم لا یقبل الله الصلوة بلا طهور و لا صدقة من حرام ابدا **قال** علیه السلام لا ایمان لمن لا امانة له و لا
صلوة لمن لا وضوء له الوضوء مفتاح الصلوة و الصلوة مفتاح الجنة رسول علیه السلام فرموده است که بنیاد [illegible]

نماز بی طهارت و صدقه که از مال حرام بود ابداً روا و ایمان نیست هر کرا امانت نیست عهد او و بی امانت نماز نیست
و نماز نیست هر کرا طهارت نیست و طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت است دوم جامه پاک داشتن
فریضه است **قوله تعالی** یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای عند کل صلوة **قوله تعالی** و ثیابک
فطهر این امر در حق رسول عم است اما قیاس این همه مومنان را جامه پاک داشتن فریضه است زیرا که امر بر رسول عم
امر است بر امتان و **قال** علیه السلام لا یجوز الصلوة الا بثیاب طاهر رسول عم فرموده که نیست نماز روا مگر با جامه پاک
معلوم شد که سه چیز فریضه است تن و جامه پاک داشتن فریضه است سیوم پاک داشتن جای فریضه است **قوله تعالی**
ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود اما این امر در حق خانه کعبه است بقیاس این همه زمین مسجد را پاک داشتن فریضه
است **قال** علیه السلام جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً ایما ادرکتنی الصلوة تیممت و صلیت رسول عم
فرموده است که خدا تعالی زمین را مسجد من گردانیده است و وی پاک است هر کجا که مرا نماز دریابد
اگر نیابم آب باشم تیمم کنم و نماز گذارم چهارم شناختن وقت فریضه است **قوله تعالی** اقم الصلوة
لدلوک الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر **قوله تعالی** اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل **قوله
تعالی** فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و این سه آیت در حق شناختن وقت است و حدیث
آنست **قال** علیه السلام افضل الصلوة عند مواقیتها رسول عم فرموده که فاضلترین نماز آنست که در وقت
گذاری پنجم روی بقبله آوردن فریضه است **قوله تعالی** فول وجهک شطر المسجد الحرام **قوله تعالی**
فاینما تولوا فثم وجه الله **قال** علیه السلام طهر نفسک کما امرک الله و استقبل القبلة و قل الله اکبر
رسول علیه السلام فرموده است پاک گردانید تن خود را چنانکه خدا تعالی فرموده است و روی بقبله
آرید و بگوئید الله اکبر ششم نیت هر کدامی نماز کردن فریضه است **قوله تعالی** و ما امروا الا
لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء بیشتر ائمه تفسیر بر اینند که مراد از مخلصین نیت است از برای آنکه
تا نیت نبود اخلاص نبود **قال** علیه السلام الاعمال بالنیات و لکل امرء ما نوی رسول عم فرموده که کارها
به نیت است **قال** علیه الصلوة والسلام لا عمل لمن لا نیة له رسول عم فرموده که نیست عمل بی نیت و نیت
آن بود که بدل باز بیند و قصد بآن باز کند که چه میگذارد و بگذاردن نماز و آن اندیشه از وی با قصد نیت است
و باید که نیت نماز کند که آن نیت در دل او باشد چنانکه میان نیت و تکبیر اول هیچ چیز دیگر در دل او در نیاید و اگر چیزی
دیگر در دل او بیاید نیت باز گرداند بعد از آن تکبیر گوید هفتم گفتن تکبیر که در نماز است اول تکبیر است و تکبیر
اول فریضه است **قوله تعالی** و ربک فکبر **قوله تعالی** قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی این دو آیه در حق تکبیر اول است **قال**
النبی علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها رسول علیه السلام فرموده است

که تکبیر اول نیکوست از دنیا و آنچه در دنیاست دوم قیام فریضه است **قوله تعالی** و قوموا لله قانتین یا مامورم نگاه داشتن و بر پای داشتن این پنج نماز خاصه مر نماز وسطی را که خداوند عز و جل در حق وی دیگر بار تخصیص فرموده است **قوله تعالی** حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی اما در صلوة وسطی مر علما را اختلاف است خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله گفته است که خداوند عز و جل بعلم قدیم خود دانسته است که علما را در وقت استحباب نماز دیگر اختلاف افتد و صلوة وسطی نماز دیگر است و این قول امیر المومنین عایشه است رضی الله عنها و فقه در وی آنست که دو نماز است مر روز را نماز بامداد و نماز پیشین و دو نماز است مر شب را نماز شام و نماز خفتن پس صلوة وسطی نماز دیگر است اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله و صلوة خواجه امام منهاج الدین را درس میکرد روایه بیرون آورد از عبد الله عباس رضی الله عنه که صلوة وسطی نماز بامداد است و این قول را امام شافعی گرفته است و فقه آنست در وی که دو نماز است روز را نماز پیشین و نماز دیگر و دو نماز است شب را نماز شام و نماز خفتن پس صلوة وسطی نماز بامداد بود اما بقول زید بن ثابت و مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها صلوة وسطی نماز پیشین است و این قول را امام اعظم گرفته است رحمة الله و فقه در وی آنست که دو نماز است روز را چهار رکعت نماز بامداد است دو سنت و دو فریضه و چهار رکعت نماز دیگر پس نماز وسطی نماز پیشین است و ما ثابت میکردانم که صلوة وسطی نماز بامداد نیست دلیل برانکه در حرب خندق چهار نماز از رسول عم فوت شد چون وقت نماز پنجم اندر آمد رسول عم آن چهار نماز را بترتیب قضا کرد و نماز پنجم را در وقت گذارد و دعا هلاکت مر کافران را گفت که ما را از صلوة وسطی محروم کردند عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه عن رسول الله صلعم یوم الخندق حبسونا عن الصلوة صلوة العصر ملاء الله بیوتهم وقبورهم نارا و اتفاق است که در آن چهار نماز بامداد نبود ما را از فعل رسول عم چند مسئله معلوم شد یکی آنکه ترتیب میان فریضه وقت و فرض قضا شرط است و نزدیک امام شافعی رحمة الله شرط نیست و دیگر صلوة وسطی نماز بامداد نیست و دیگر آنکه هر کجا که دو امر پیش آید چنانکه نماز گزاردن و با دشمن حرب کردن باید که حرب کردن را پیش دارند از نماز گذاردن زیرا که در آنجا اقامت سنت است از فعل رسول علیه السلام و نجات اهل ایمان است و رسول عم فرموده است من قدم المقدم فهو فی الدارین مقدم و من قدم موخر فهو فی الدارین موخر رسول عم فرموده است هر کار مقدم داشتنی را مقدم دارد خدا تعالی وی را در هر دو سرای مقدم دارد و هر کار مقدم را موخر دارد خداوند تعالی در هر دو سرای وی را موخر دارد و ما این پنج وقت نماز را بدین ترتیب که میگذاریم ما این را آنچه دانیم بافعال دیگر داد انبیاء را تقدم علیهم السلام خداوند این عالم را در شش شبانروز آفریده است **قوله تعالی** ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام

ثم استوی علی العرش ابتدا از روز یکشنبه کرد و ختم بروز آدینه کرد روز یکشنبه آسمانها و زمینها را آفرید و روز دوشنبه
آفتاب و ماهتاب و ستارگان فلک را بیافرید و اینها را در فلک مرکب کرد و در وی گردان کرد و روز سه شنبه
خلقان عالم را آفرید از جانوران و ساکنان زمین و همه ساکنان آسمانها و ساکنان دریاها و فرشتگان
آسمانها و زمینها و روز چهارشنبه آبها عالم آفرید و دریاها را مسخر گردانید و رودها را روان گردانید
و چشمها پدید آورد و درختان را برویانید و نباتها را از زمین برآورد و روزیها را قسمت کرد و تقدیرها براند
**قوله تعالی** وقدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسائلین و روز پنجشنبه بهشت و دوزخ آفرید و فرشتگان
رحمت و فرشتگان عذاب و حوران و قصوران و غلمان و ولدان و روز آدینه بود که آدم علیه السلام
را بیافرید و جان بقالب آدم مبارک علیه السلام اندر آورد و چون روح بدماغ آدم رسید بعطسه آمد و عطسه زد توفیق یافت
چون گفت الحمد لله پس ما را معلوم آمد که عطسه نعمتی است و بر آن حمد لازم آمد و هم روز آدینه بود که ملایک را فرمان
آمد تا آدم را سجده آوردند **قوله تعالی** واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس و هم روز آدینه بود که آدم را
بهشت اندر آوردند و هم روز آدینه بود که حوا رضی الله عنها را از پهلوی چپ آدم علیه السلام در وجود آوردند و هم
روز آدینه بود که آن زلت بی قصد از ایشان در وجود آمد و هم روز آدینه بود که ایشان را از بهشت بدنیا
آوردند و تسبیح آدم علیه السلام این بود ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین پس
ما را بر سنت پدر باید رفت و هرکجا که نعمتی رسد الحمد باید گفت و هرکجا که زلتی در وجود آید استغفار باید گفتن و حضرت
چون آدم علیه السلام را از بهشت بدنیا آوردند آدم علیه السلام در بهشت شب ندیده بود اینجا نماز شام اندر آمد و جهان تاریک شد
آدم علیه السلام اندیشمند شد گفت چه شاید بودن صبر کرد چون صبح دمید و عالم روشن شد و برا معلوم گشت که این روز و شب گردش است
رونده و آینده شکرانه این دو حالت را دو رکعت نماز گذارد و خداوند عز و جل از وی قبول کرد و برما فریضه گردانید
و آن دو رکعت فریضه بامداد بود و بر ملت ابراهیم خلیل الله چون بخواب دید که فرزند را قربان کن و خواب انبیا
علیهم السلام همچو وحی بود و ذبیح را برد تا آنجا که فرمان بود خداوند عز و جل بدل فرزند فدا فرستاد و گفت
**قوله تعالی** وفدیناه بذبح عظیم و چون از خوف نمرود علیه اللعنة نجات یافت و از خوف منجنیق خلاص یافت
و آتش را خداوند عز و جل بروی بوستان گردانید و از دست نمرود علیه اللعنة نجات یافت شکرانه این
چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد و خداوند عز و جل از وی قبول کرد و برما فریضه گردانید چهار رکعت
نماز پیشین و تسبیح او این بود الحمد لله قبل کل احد والحمد لله بعد کل احد والحمد لله علی کل حال واستغفر الله من
کل ذنب واتوب الیه چون بنده مومن گوید الحمد لله قبل کل احد امر آید از پروردگار مر کاتبان اعمال را که بعدد
هر چیزی که در آسمان آفریده شده است نیکی بر دیوان وی ثبت کرده اید و چون گوید الحمد لله بعد کل احد امر آید

از خدای عزوجل مر کاتبان اعمال ویرا که تا نیکی وی در دیوان وی ثبت گردانید که بعدد هر چیزی که در زمین آفریده
شده است نیکی بنام این بنده نویسید و چون گوید الحمد لله علی کل حال ای آید از پروردگار مر کاتبان اعمال
ویرا که شما ثواب این بنده مومن نتوانید نوشتن من دهم جزا روی چندانکه خواهم چون یونس پیغامبر
علیه السلام از خوف زلت نجات یافت و از ظلمت شکم ماهی و از ظلمت دریا نجات یافت و بشارة نجات
قوم شنید شکرانه این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد و پروردگار از وی قبول کرد و برما فریضه
گردانید چهار رکعت نماز فریضه دیگر و تسبیح وی این بود لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
قال عیسی علیه السلام نماز شام گذارد چون ازوی که ترسایان علیهم اللعنة با عیسی علیه السلام مجادله کردند و
ثالث ثلاثه گفتند آسمانها بحضرت پروردگار بنالیدند که ما را فرمان ده تا بر سر ایشان زنیم و زمینها می
خواست تا ایشان را فرو برد خطاب آمد که شما بر قرار باشید جزاء ایشان من دهم آنچه خواهم عیسی علیه السلام
شکرانه آنرا که من بنده ام و پیغامبرم و مادر من بنده است پیغامبر نی و خداوند عزوجل مرا از مثل چنین
قول گفتن نگاه داشت شکرانه این سه حالت را سه رکعت فریضه نماز گذارد و پروردگار از وی قبول کرد و
برما فریضه گردانید سه رکعت نماز شام و تسبیح وی این بود و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک
فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا و چون موسی علیه السلام از مدین بمصر میرفت و صفورا که دختر شعیب
پیغامبر علیه السلام بود ویرا درد ولادت گرفته و هوا تاریک شد و گرگ در رمه موسی علیه السلام افتاد و ابر باریدن گرفت
و برق جستن گرفت و رعد غریدن گرفت و گرگ در رمه موسی علیه السلام افتاد هر چند موسی سنگ را بر آهن زد و آتش
پدید نیامد از سختی و صلابت در وی ظاهر شد هر دو را بر زمین زد حق سبحانه و تعالی هر دو را با وی بسخن در آورد
گفتند ای پیغامبر خدای بر ما فرمانیست تا ترا آتش دهیم ما مامور بامر پروردگاریم موسی علیه السلام امید منقطع کرد و روی دیگر
گردانید نگاه کرد از دور بر طور سینا نوری پدید چنان گمان برد که نار است قدم در نهاد و روی بدان جانب
نهاد و بر روایتی آنست که از آنجا که وی بود تا آنجا که نور بود سیصد فرسنگ بود خداوند تعالی آن راه را بر وی
کوتاه گردانید و وی بیک ساعتی بدانجا رسانید نور دید بر درختی بر آمد تا بگیرد آن نور بپایان درخت آمد وی فرود
آمد تا بگیرد نور باز بسر درخت رفت و در بعضی کتب آورده است که هفتاد بار نور از سر درخت بپایان درخت آمد
باز بر سر درخت میرفت موسی علیه السلام متحیر شد ندا رسید انی انا الله لا اله الا هو بشنید از آنجا بازگشت با بشارت
پیغامبری و هوا صافی شده بود و گرگ از رمه بیرون رفته بود و صفورا بابد بر زمین نهاده بود و شکرانه
این چهار حالت را چهار رکعت نماز گذارد خداوند عزوجل از وی قبول کرد و برما فریضه گردانید چهار رکعت
نماز فریضه خفتن و دعا وی در آن شب این بود رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی

یفقهوا قولی و نماز وتر ختم نمازها است و رسول علیه السلام ختم پیغامبران است چون رسول علیه السلام از معراج باز آمدین
حدیث فرمود **قال** علیه السلام ان الله تعالی امدکم بصلوٰة الا وهی الوتر اوتروا یا اهل القرآن فان الله تعالی
وتر یحب الوتر وجعل وقتها بعد العشاء الی الصبح رسول علیه السلام فرموده است که خدای تعالی نمازی بشما زیادت
کرده است و آن نماز وتر است و وتر طاق بود ای اهل قرآن نماز وتر گذارید که خداوند تعالی وتر است
وتر را دوست دارد و وقت وی بعد از نماز خفتن است تا سحرگاه **بی بی** حفصه رضی الله عنها
که دختر امیر المومنین عمر بود رضی الله عنه و عیال رسول علیه السلام بود روایت میکند از رسول
علیه السلام که هر که بعد از نماز وتر سه بار این تسبیح را گوید که توکلت علی الحی الذی لا یموت فسبحان الله
والحمد لله رب العالمین هر آینه خداوند عز وجل ثواب هشتاد ساله عبادت بقدر هفته در دیوان
وی ثبت گرداند آورده اند چون بنده مومن بقیامت آید و صد قبا سر از خاک تیره بیرون آید
براقی بیند نورانی بر سر خاک وی استاده وی را گوید که بر من نشین که من ثواب نماز بامداد توام
بر وی نشیند می بردش تا نزدیک آدم صفی الله علی نبینا و علیه السلام از آنجا در گذرد براقی دیگر
پیشش آید همچنین نورانی و گویدش که بر من نشین که من ثواب نماز پیشین توام بر وی نشیند می بردش
تا نزدیک پدر ملت ابراهیم خلیل الله علیه السلام از آنجا براقی دیگر پیش آیدش از آن نورانی تر و گویدش بر من
نشین که ثواب نماز دیگر توام بر وی نشیند می بردش تا نزدیک یونس علیه السلام از آنجا براقی دیگر پیش آیدش
همچنان نورانی و گویدش بر من نشین که من ثواب نماز شام توام بر وی نشیند تا می بردش تا نزدیک عیسی علیه السلام
از آنجا براقی دیگر پیش آیدش همچنان نورانی و گوید بر من نشین که من ثواب نماز خفتن توام بر وی نشیند می بردش
تا نزدیک موسی علیه السلام از آنجا براقی دیگر پیش آیدش همچنان نورانی و گوید بر من نشین که من ثواب نماز وتر توام
بر وی نشیند و می بردش تا نزدیک محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم تا مقام شفاعت یابد و بگرد بهشت
مهمانی ها است روز اول مهمانی آدم علیه السلام باشد دوم روز مهمانی ابراهیم خلیل الله علیه السلام روز سیوم مهمانی یونس علیه السلام روز چهارم
مهمانی عیسی علیه السلام روز پنجم مهمانی موسی علیه السلام روز ششم مهمانی از آن ابد الآبدین و دهر الداهرین رسول علیه السلام است مصطفی محمد
مجتبی صلی الله علیه وآله وسلم و این همه تشریف از آن بنده بود که پنج نماز را بوقت بجماعت گذارد و ابد الآبد بهمه انبیا مشرف
و مکرم گردد اللهم ارزقنا فی الدنیا و الآخرة هذه البشارة هر که را خلعت باید خدمت کند و هر که را بهشت باید طاعت کند اما این
نماز را بدین شمار در رکوع و سجود میگذاریم فایده وی چیست خداوند تعالی فرشتگان هفت آسمان را بعبادت معین کرده است فرشتگان
آسمان اول در قیام اند و فرشتگان آسمان دوم در رکوع اند و فرشتگان آسمان سیوم در سجده اند و فرشتگان آسمان چهارم در
قعده اند و فرشتگان آسمان پنجم در تسبیح اند و فرشتگان آسمان ششم در تهلیل اند و فرشتگان آسمان هفتم در تمجید اند

مومن چون دو رکعت نماز گذارد بدین قیام و رکوع و سجود و قعده و بدین تسبیح و بدین تهلیل و بدین تحمید خداوند
عزوجل بعدد فریشتگان آسمان هفت نیکی در دیوان وی ثبت کرداند و امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله در
**خصایل** آورده است که زمینها نیز بدین قیاس اند آنچه درختان و منارها در قیام اند و چهارپایان
در رکوع اند و خزندگان در سجود اند و دیوارها و کاهها و کوهها و تلها همه در قعده اند و مذهب سنت و جماعت
آنست که هر چیزی که هست در تسبیح است و همه مسبحه اند مر واجب الوجود را **قوله تعالی** و ان من شیء الا
یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم چون بنده مومن دو رکعت نماز گذارد و بدین قیام و رکوع و سجود و قعده
خدا تعالی امر فرماید تا بعدد هر چیزی که در زمینها آفریده شده است نیکی در دیوان وی ثبت گردانند
چون خانه کعبه را ابراهیم خلیل الله عم بنا کرد جبرئیل عم از پنج کوه سنگ می آورد و باسماعیل میداد و اسمعیل
با براهیم میداد تا کعبه را بنا کرد بنده مومن چون باین پنج نماز روی بکعبه آرد خدای عزوجل مثل آن
پنج کوه نیکی در دیوان وی ثبت گرداند و از ثواب جبرئیل امین و ابراهیم خلیل الله و اسمعیل ذبیح علیهم السلام
بالنصیب باشد قرائة فریضه است بآیة و اخبار و اجماع امة **قوله تعالی** فاقرؤا ما تیسر من القران اتفاق ست
که این امر در حق نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست **قال** النبی علیه السلام لا صلوة الا
بالقراءة رسول عم فرمود که نیست نماز بیقراءة رکوع و سجود فریضه است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون خدای عزوجل میفرماید که ای گروندگان رکوع
و سجود آرید و پروردگار خود را بپرستید و افعال خیر کنید امید باشد که رستگاری یابید و در حق رکوع
رسول عم نهی فرموده است نهی النبی صلی الله علیه و سلم عن تسبیح کنقر الحمار رسول عم نهی فرمود که در رکوع
سر تنگ فرو میارید همچنانکه بهایم چیزی از زمین میخورد **قال** علیه السلام اذا سجد العبد المومن سجدت کل عضو
منه فلیتوجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول عم فرموده چون بنده مومن بسجده آید مر پروردگار
خود را باید که همه اعضا را آرد همچنانکه هیچ عضوی از اعضا روی از قبله تافته نبود تا تواند قعده از نشستن
فریضه است **قوله تعالی** و قیل اقعدوا مع القاعدین **قال** النبی علیه السلام یا ابن مسعود اذا رفعت راسک
من السجدة الاخیرة و قعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک عبد الله مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول
عم که فرمود ای پسر مسعود چون سر از سجده اخیره برآوری و قعده اخیره مقدار عبده و رسوله رسانیدی
نماز تو تمام شد خواه بنشینی خواه برو **مسئله** بیرون آمدن از نماز بفعل نماز گذارنده بقول ابی حنیفه
رحمة الله فریضه است و بر قول صاحبیه رحمهم الله فریضه نیست فایده این اختلاف در چند مسئله پدید آید
بعضی از مسائل آنست که اگر در میان نماز حدث پدید آید باتفاق نماز تباه شود و اگر بعد از نماز پدید آید با تمام

نماز روا بود و اگر بعد از قراءة تشهد پیش از سلام پدید آید بر قول امام اعظم نماز تباه شود و چنان بود که در میان
نماز و بر قول صاحبین روا بود دلیل برین مسائل تا اگر مسلمانی نماز بامداد میگذارد و بعد از قراءة تشهد پیش
از سلام یاد وی آمد که نماز خفتن بر صفت یا وتر بر صفت یا آفتاب بر آمد درین همه صورة بقول ابی حنیفه رحمه الله
نماز پیش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود مسئله مسلمانی نماز فرض قضا دارد بوقت
ضحی میگذارد و بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زوال راست ایستاده به قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود
و بقول صاحبین نماز روا بود مسئله جماعتی نماز عید میگذارند بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زوال راست
ایستاد بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله جماعتی نماز آدینه میگذارد
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام وقت نو شد یعنی نماز دیگر در آمد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول
صاحبین روا بود مسئله اگر مسلمانی را نماز پیشین بر ذمی است در وقت مستحب نماز دیگر قضا میگذارد و بعد از
قراءت تشهد پیش از سلام وقت مکروه نماز دیگر در آمد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین
نماز روا بود مسئله اگر متیمم بعد از قراءة تشهد پیش از سلام آب یافت بقول امام اعظم رحمة الله علیه
نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نماز روا بود مسئله عریان بعد از قراءة تشهد پیش از
سلام جامه یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله نماز روا بود
مسئله صاحب جرح سائل را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام وقت نو شد بر قول امام اعظم رحمه الله
نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله ماسح موزه را بعد از قراءة تشهد پیش از سلام مدت
مسح به سر آمد بر قول امام ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله صاحب جبیره را
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام جبیره افتاد و جراحت نیکو شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول
صاحبین روا بود مسئله بیماری با یما نماز میگذارد و بعد از قراءة تشهد پیش از سلام صحت یافت و
قوت برخاستن یافت بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله کسانی
که پوشیدن سر بر ایشان فریضه نیست بعد از قراءة تشهد پیش از سلام بر ایشان سر پوشیدن فریضه شد
چنانچه دختر نا رسیده رسید و یا کنیزک آزاد شد و همچنان مقدار رکنی تاخیر کرد بقول امام ابو حنیفه رحمه الله
نماز تباه شود و بر قول ابو یوسف و محمد روا بود مسئله مسلمانی بعد از قراءت تشهد پیش از سلام
بخواب رفت و احتلام افتاد بر قول ابو حنیفه رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود مسئله
بعد از قراءة تشهد پیش از سلام امی قاری شد بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین
روا بود مسئله مردی نیت امامت زنان کرد بعد از قراءة تشهد پیش از سلام زنی آمد بوی اقتدا کرد

و پهلوی امام نشست بر قول امام اعظم رحمه الله نماز تباه شود و بر قول صاحبین روا بود **مسئله** جماعتی
در کشتی نماز میگزاردند جماعتی دیگر از بیرون کشتی بر ایشان اقتدا کردند بعد از قرات تشهد پیش از سلام
کشتی روان شد بر قول ابوحنیفه آنهایی که بیرون کشتی اقتدا کرده اند نماز ایشان تباه شود و بقول صاحبین
نماز روا بود و درین جمله مسایل که گفتیم بر قول امام اعظم رحمه الله علیه نماز تباه شود و بقول صاحبین روا بود و بنای
اصل است که بیرون آمدن از نماز بفعل مصلی بر قول امام اعظم رحمه الله فریضه نیست و بقول صاحبین فریضه است
خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این را که بیرون آمدن از نماز بفعل نمازگزارنده فریضه است باقی گوییم
نه طهارت و اما نماز است فریضه نیست که فریضه چیزی بود که بفعل خود عبادت بود و چیزی که بخنده قهقهه و حدث عمدا
از نماز بیرون آمده شود و وی فریضه نشود **فقیه مسعود** مصنف این کتاب از خواجه امام قاضی احمد زاهد و بعضی
از مشایخ رحمه الله گفته اند که احتمال آن دارد که در یک فعل دو صفت جایز آید چنانکه در یک شخصی دو صفت
جایز است همچنانکه یک مرد را هم مطیع توان گفت و هم عاصی بصورت **مسئله** چنان بود که مومنی در زمین
غصبی یا جامه غصبی نماز میگزارد و از آن روی که نماز میگزارد مطیع بود و از آن روی که در زمین غصبی است
یا در جامه غصبی است عاصی بود این مرد را هم مطیع توان گفتن و هم عاصی بدین صورت مسئله دیگر
مختلف فیه میان او و شافعی رحمه الله یکی را هم محرم توان گفتن و هم حلال چنانکه مردی پیش از موسم حج
احرام گیرد بقول علمای ما رحمهم الله علیهم روا بود و بقول شافعی تا بمیقات نرسد محرم نشود و دیگر را هم محدث
توان گفتن و هم با طهارت صورت مسئله چنان بود که مردی با طهارت باشد و دست بر اندام نهانی خود
نهاد و باز بی را پسود که دیر او در عقد شاید بقول شافعی طهارت تباه شود و بر قول علمای ما رحمهم الله تباه
نشود و این مرد را هم محدث توان گفت و هم با طهارت یکی را هم جنب توان گفت و هم پاک صورت مسئله
چنان بود که مردی از بالا فرو جهد یا بار گران بر پشت گیرد یا چیزی با پشت وی زنند که از وی آب منی
بی شهوت ظاهر شود بر قول شافعی رحمه الله غسل واجب شود و بر قول علمای ما رحمهم الله غسل واجب
نشود این مرد را هم جنب توان گفت و هم پاک یکی را هم بنده توان گفت و هم آزاد چنانکه غلامی بود
میان دو خواجه مشترک یکی از این دو خواجه قسمت خود را آزاد کرد بر قول امام اعظم رحمه الله نیمی آزاد
شود و بر قول صاحبین کل آزاد شود این غلام را هم بنده توان گفت و هم آزاد اما بر قول امام اعظم
رحمه الله آن مرد آزاد ناکننده را سه اختیار بود اگر خواهد وی نیز نیمه خود را آزاد کند تا بنده لوجه الله
شود و اگر خواهد نیم قیمت بنده از آن آزاد کننده بستاند و اگر خواهد غلام را اکتساب باید تا چندانی که
بهم نهی خود را کابین کنند آنگاه آزاد شود اما بقول صاحبین او را دو اختیار بود اگر خواهد از آن شریک

نیز تبعیت غلام را شاید و اگر خواهد غلام را انکار فرماید چندانکه بهر بهای خود انکار کند غلامی نبود و از دست یکی را هم مقیم توان گفت و هم مسافر چنانکه غلامی بود در میان دو خواجه مشترک و هر دو خواجه مسافر اند یکی از این دو خواجه نیت اقامت کرد این غلام را هم مقیم بتبعیت خواجه مقیم توان گفتن و هم بتبعیت خواجه مسافر مسافر هم توان گفتن یکی را هم خفته توان گفتن و هم بیدار چنانکه همسایگان بود که یکی در خانه خفته باشد مرد بیدار با زنی عقد کرده بود در آنجا شد و در آمد بعد و از بیرون آمدند این خلوت ایشان فاسد باشد تا اگر آن زن را قبل الدخول طلاق دهد عدت لازم نشود که آن خفته را حکم بیدار است اما نیمه کابین مرد را لازم شود والله اعلم

## باب چهارم در بیان واجبات نماز

در نماز واجبها است که بترک و تاخیر وی سجده سهو لازم شود و چون نقصان عمومی بود اما اگر بعمدا باشد نماز روا بود و لیکن بزه کار شود چنانکه اگر کسی با خیر تا سجده سهو بیاید و آن سجده ها سهو نقصان نماز دیر ابر نکیر دلیند بزرگی گناه را **قال** علیه السلام خمس من الکبائر لا کفارت لهن الاشراک بالله وعقوق الوالدین والفرار من الزحف والیمین الفاجرة وقتل المؤمن بغیر حق و در روایت دیگر قتل نفس بغیر حق رسول علیه السلام فرموده است که پنج گناه کبیره اند که ایشان را در دنیا کفارت نیست بشرک آوردن بخدا تعالی و آزار مادر و پدر کردن و در حرب بکموس از دو کافر روی گردانیدن که غالب هلاکت نبود و سوگند به دروغ خوردن یعنی یمین غموس و خون بناحق کردن بیجان که این پنج گناه کبیره را در دنیا کفارت نیست هر که در نماز و آنچه بعمدا باشد اگرچه در آخر نماز سجده ها سهو بیارد و آن سجده ها سهو نقصان نماز دیر ابر نکیرد و از بزرگی گناه را زیرا که گناه بقصد کرده است **مسئله** در فریضها چهار رکعتی در دو رکعت نامعین قرآن خواندن فریضه است اما در دو رکعت اول واجب است **مسئله** فاتحه بتمام و سورت واجب است و سورة با فاتحه ضم کردن واجب است بر قول علماء ما رحمهم الله و بر قول مالک رحمه الله تعالی فریضه است **مسئله** در نماز بلند خواندنی بلند خواندن واجب است و در آهسته خواندنی آهسته خواندن واجب است این دو مسئله در حق امام آمد اما تنها گذارنده را در نماز نرم خواندنی نرم باید خواند و در نماز بلند خواندنی مخیر است اگر خواهد بلند خواند و اگر خواهد نرم خواند **مسئله** بلند خواندن در نماز بر سه نوع است فریضه و واجب و سنت اما سنت در حق نماز شب است باید که در تطوعات نرم بسیار تنگ نخواند و نیک بلند نخواند میانه خواند بحکم حدیث مهتر عالم **قال** علیه السلام خیر الامور اوسطها آورده اند که شبی رسول علیه السلام روزگار صحابه را مطالعه میکرد چون در حجره ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید وی در نماز بود و قرآن نرم میخواند رسول علیه السلام بنور نبوت دانست که وی در نماز است از آنجا بگذشت و بدر حجره عمر رضی الله عنه رسید وی نیز در نماز بود و قرآن بلند میخواند رسول علیه السلام بنور نبوت دانست که وی در نماز است

ازانجا برگذشت بر حجره بلال سید رضی الله عنه وی نیز در نماز بود و از سورت بسورت نقل میکرد چون بامداد
رسول عم نماز گذارد و بنشست مبارک بر مسند رسالت باز داشت وگفت یا صدیق دوش در نماز بودی وقرآ
نرم میخواندی گفت بلی یا رسول الله با ملک بی نیاز راز میگفتم رسول عم گفت همچنانست که تو میگوئی اما پاره
بلند تر خوان و این حدیث فرمود قال عم ارفع صوتک قلیلا رسول عم فرمود که پاره بلند تر خوان تا مستمعان
مؤانستی باشد وانگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی و قرآن بلند میخواندی گفت بلی یا رسول الله
دیو ازای را میرانیدم رسول عم فرمود که همچنان است اما پاره پست تر خوان تا خفتگانرا ضرری نرسد یعنی
ایشانرا بیدار نکنی قال علیه السلام اخفض صوتک قلیلاً انگاه فرمود یا بلال تو نیز دوش در نماز بودی
واز سوره بسورة نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوستان ببوستان نقل میکردم رسول عم
فرمود همچنانست که تو میگوئی اما هر سورتی که آغاز کردی آنرا تمام کن وانگاه سورت دیگر آغاز کن قال علیه السلام
اذا فتحت سورة فاتمها پیغامبر فرمود عم که هر سورة را که افتتاح کردی آنرا تمام کن آنگاه دیگری آغاز کن چون
رسول عم مر صدیق را فرمود که بلند تر خوان و مر عمر را فرمود که بلند تر خوان پس معلوم آمد که میانه باید خواند
قوله تعالی ولا تجهر بصلوتک ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلاً و واجب در حق امام است باید که چندانی
بخواند که صف اول را بشنواند و فریضه در حق هر نماز گذاری آنست که چندانی خواند که نماز بوی روا آید و آن
مقدار که نماز بوی روا بود چند است و در شرح طحاوی و در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده ابو الحسن کرخی
روایت کرد که ادای حروف بسنده است حاجت صوت نیست و در بعضی از نسخها از خواجه ابو الحسن نوری
رحمة الله علیه همچنین روایة است که ادا حروف بسنده است حاجت صوت نیست می آرند که دو کس
از شاگردان امام اعظم رحمة الله درین مسئله مباحثه کردند پیش بشر حافی باز گشتند بشر گفت که قاری
باید که چندانی بخواند که اگر مستمعی گوش بر دهان وی نهد بداند که چه میخواند اما صحیح و درست تر آنست که
خواجه ابوبکر فضل بخاری و فقیه ابو جعفر هندوانی و خواجه امام اجل سرخسی رحمهم الله گفته اند باید که
چندانی بخواند که خود بشنود و یا دیگری را بشنواند و هرچه کم ازین بود آن همچنین بود که مجمجه باد هن جنبانیدن
و بمجمجه نماز روا نبود مسئله ترتیب میان رکن و رکن واجب است مراعات ارکان باتفاق واجب است
چنانچه قیام پیش از رکوع و رکوع پیش از سجود و سجود پیش از قعده تعدیل ارکان بر قول ابو یوسف و شافعی
رحمهم الله فریضه است و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله واجب است و وجه قول ابو یوسف و شافعی آنست
که رسول عم در مسجد نشسته بود که اعرابی درآمد و نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا نیاورد چون نماز تمام کرد
رسول فرمود قم فصل فانک لم تصل برخیز نماز بگذار که تو نماز نگذاردی اعرابی آن نماز را باز گذارد

وہم تعدیل ارکان را بجا نیاورد بار فرمودش کہ قم فصل فانک لم تصل اعرابی چون نماز تمام کرد آن نماز را
باز گذارد و تعدیل ارکان را بجای نیاورد رسول عم ہم این حدیث فرمود ہمچنین تا سہ بار فرمود چہارم بار اعرابی
عجز ظاہر کرد و گفت یا رسول اللہ من بیش ازین نمیدانم گذاردن رسول عم تعدیل ارکان در آموختش
بعد ازان نماز گذارد و تعدیل ارکان بجا آورد آنگاہ رسول عم مانعش نا برفت پس معلوم آمد کہ
تعدیل ارکان فریضہ است وعن جابر بن عبد اللہ الانصاری رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
من صلی صلوة ولم یتم رکوعہا وسجودہا لا تجزیہ صلوتہ جابر بن عبد اللہ الانصاری رضی اللہ عنہ روایت
میکند از رسول عم کہ ہر کہ نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجا نیارد نماز وی روا نبود پس معلوم آمد
کہ تعدیل ارکان فریضہ است اما امام اعظم و امام محمد رحمہم اللہ گفتہ اند کہ آنچہ رسول عم فرمودہ است
از راہ فضیلت و کمال را نہ از راہ فرضیت را دلیل بر آنکہ فرمودہ است قال علیہ السلام لا صلوة
لجار المسجد الا فی المسجد رسول عم فرمود کہ نیست نماز ہمسایہ مسجد را جز در مسجد قال عم لا صلوة
للمرأة ناشزة کہ رسول عم فرمود کہ نماز نیست مر زن خشم گرفتہ را قال عم لا صلوة للعبد الآبق
پیغامبر فرمود کہ نماز نیست مر بندہ گریختہ را قال علیہ السلام لا صلوة فی الارض المغصوبة پیغامبر
فرمود کہ نیست نماز در زمین غصبی قال علیہ السلام ولا صلوة فی الثوب المغصوبة پیغامبر فرمود کہ
نیست نماز در جامہ غصبی قال علیہ السلام لا صلوة للمنفرد خلف الصفوف پیغامبر فرمود نماز نیست
مر آنکہ در آخر صف تنہا ایستد درین جملہ احادیث این ہمہ نماز گذارند از عہدہ نماز بیرون آیند و
از فرضیت ایشان چیزی باقی نماند اما فضیلت و کمال نبودش کہ دیگران را بود اینجا نیز ہر کہ نماز
گذارد و تعدیل ارکان بجای نیارد نماز وی روا بود اما آن فضیلت و کمال نبودش کہ تعدیل ارکان
بجا آوردہ باشد و دیگر آنکہ رسول عم اعرابی را میدید تا نماز تمام میکرد آنگاہ میگفت کہ برخیز نماز گذار کہ تو
نماز نگذاردہ اگر نماز اعرابی نا روا آمدی رسول عم رنج و مشقت بر او روا نداشتی ہم از ابتدا او را فرمودی
کہ ہمچنین گذار چون بیاموختش تا نماز تمام میکرد آنگاہ فرمودش کہ نماز ہمچنین گذار پس معلوم آمد کہ تعدیل
ارکان فریضہ نیست واجب است و دیگر حدیث قم فصل حدیثی مشہور است واجب تقاضا کند و حدیث
جابر بن عبد اللہ حدیثی واحد است سنتی تقاضا کند و ما فرضیت رکوع و سجود را بنص ثابت کردیم قولہ تعالی
یا ایہا الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا و تعدیل ارکان را بحدیث اگر گوییم کہ تعدیل ارکان فریضہ است زیادت
کردہ باشیم حدیث را بر آیت و اینچنین نشاید و ہمچنانکہ حدیث روایت میکنند ما نیز حدیث را روایت میکنیم
در حدیث آمدہ است کہ رسول عم در مسجد نشستہ بود با صحابہ کرام اعرابی در آمد و نماز گذارد و تعدیل

استاده شکرانه انرا یکی سجدهٔ دیگر آوردند پروردگار عالم از ایشان قبول کرد و بر ما فرض گردانید و این سوال
از امیر المومنین علی روایت کرده اند رضی الله عنه و او حکمتی چنین گفته است در دو سجده که در سجده اول که روی
عزیز را که بر خاک نهادی دلیل و اشارتست بر آنکه مرا از خاک آفریده است و سر برآوردن اشارتست که مرا
بر خاک داده تا زنده ام و در سجده دوم اشارتست که بازگشت من بخاک بود بقول خدا عز و جل
منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری بیت ای ز خاکت آفریده خاک باش
خاک بودی خاک گردی همچنان هشیار باش * چون از علی رضی الله عنه جوابی آمده است علما رحمهم الله
اندر حکمتها دیگر بیرون آورده اند هر یک جوابی دیگر داده اند و بعضی ذکر کرده اند یکی حکمت آنست که مشرکان
مر معبود باطل خویش را یک سجده می آوردند مر موحدان را فرمان آمد که شما ایشان را مخالفت کنید که ایشان یک سجده
می آوردند و شما دو آرید تا عبادت شما از عبادت ایشان جدا شود و در رکوع یکی آمده است چه ایشان رکوع آرنده
نبودند همین یک سجده مومنان را مخالفت فعل ایشان با ابلیس صفت دیگر حاجت نیفتاد مر مخالف را حکمت دوم
آنست که چون روز میثاق بلی گفتند فرمان آمد که دعوی راستی را نشانه سجده بیارید بعضی سجده آوردند و بعضی نه
چون آن گروه که سر برآوردند دیدند که بعضی سجده نیاوردند شادی کردند [illegible] توفیق سجده مر خدای عز و جل را شکر آوردند
باز بسجده رفتند آنکسانی که سجده اول نیاورده بودند بعضی از ایشان پشیمان شدند سجده دوم آوردند هر که هر دو آورد
مسلمان بود و مسلمان آمد چون بمیرد مسلمان بمیرد و هر که هر دو نیاورد کافر بود و کافر بمیرد و هر که اول آورد و دوم نی
مسلمان بود و بدبخت باز کافر بمیرد هر که اول نیاورد و دوم آورد کافر بود باز مسلمان شد چون روز میثاق هر دو
دو سجده آوردند فرمان آمد که شما نیز هر دو سجده آرید تا عبادت حال موافق بود مر روز میثاق را شکر بود و نعمت اسلام را
تمامی توحید را حکمت سیوم آنست که آدم معصوم مرسل را از بهشت بی نعمت دنیا بمحنت فرستادند سیصد سال گریست و عذر
خواست و سجده بود و دعا میخواست که جبرئیل امین آمد و بشارت قبول توبه آورد و گفت سر برآر تا بشارت بشنوی سلام چون سر برآورد
بشارت شنید باز بسجده رفت شکرانه آن حال را دو سجده آورد یکی از جهت عذر را و یکی از جهت شکر را امت را فرمان شد که پدر را
موافقت کنید و در نماز دو سجده آرید حکمت چهارم آنست که اهل ملکوت اعلی را آرزوی مصطفی صلی الله علیه وسلم بود
وی را معراج بردند تا اهل آسمان وی را ببینند ملایکه در قیام و رکوع و سجود و قعده بودند وی را دیدند و آنها که بسجده بودند فرمان آمد
که سر برآرید تا وی را ببینند سر برآوردند و او را دیدند چون بازگشت ایشان بسجده بازگشتند همه را در یک فعل دید و
ساجدان را بار دیگر سجده فرمان آمد که امت محمد را بگو تا قیام و رکوع و قعده یکی آرند و سجده دو چنانکه ملائکه دیدی تا ثواب
عبادت همه ملایکه ایشان را کرامت کنم حکمت پنجم آنست که رکوع دعوی است که منقاد فرمان خداوندیم و
سجود گواهان دعوی و در شریعت چنانست که دعوی یکی بود و گواهان دعوی دو گواه اند در نماز حکمت همین است

حکمت ششم آنست که در رکوع خدمت است و در سجود قربت است قوله تعالی واسجد واقترب که قال النبی صلی الله علیه وسلم اقرب
ما یکون العبد من ربه اذا سجد و خدمت از بنده است مر خدای را عز و جل و قربت از خدا است مر بنده را آنچه از بنده بود وی بیکی
بپسندد و از بهر اظهار ربی بنیاد مر او را آنچه از وی بود مر بنده را دو کردانید از جهت اظهار بنده نوازی را اما بعضی از علما اصول
گفته اند که چون از ملک تعالی امر آمد مر ملایک را که سجده آرید مر آدم را بجهت امتثال بنمودند و فرمان بجا آوردند و سجده کردند و ابلیس لعین
را معلوم شده بود که یکی از ایشان ملعون خواهد شد می ترسیدند و بر خود می باشیدند چون سر از سجده برداشتند عزازیل را دیدند
استاده مانده شکرانه آن حال را یک سجده دیگر آوردند خداوند عز و جل از ایشان قبول کرد و بر ما فریضه گردانید این دو سجده
و آن سجده حق را بود یا آدم را فخواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که آن سجده حق را بود و آدم در معنی قبله بود و شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که آن سجده تحیت بود و بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند که آن سجده آدم را بود از برای
آنکه امر بود مر ملایک را از خداوند عز و جل با وردن سجده مر آدم را صلوة الله علیه که آدم را سجده آرید اما جواب فقها آنست
که خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که سجده تعبدی است محض در روی حکمت نشاید طلبیدن دلیل بر آنکه اگر مسلمانی مر دیگری را
قیام آرد و رکوع آرد و حلال دارد کافر نشود اما اگر سجده آرد و حلال دارد کافر شود مسئله آوردن سجده مبارک
است و دلیل بر سجده ساحران فرعون که یک سجده بیاوردند خداوند را بی طهارت و بجامه نجس و روی بغیر قبله صد ساله بهشت
یافتند و ترک سجده نامبارک است دلیل بر ابلیس علیه اللعنة که یک سجده نیاورد ملعون ابد شد و بعضی گفته اند آن
از ترک سجده نبود از ناکردن فرمان بود عمر بن عتبه رضی الله عنه گفته است که هر که یک سجده آرد مر خدای را خدای تعالی وی را
بقیامت یک کافر را فدا او بدهد تا در دوزخ اندازند و خود نجات یابد و برین سخن نظیر میگوید که چون پدر ملت ابراهیم
خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه بخواب دید که فرزند را قربان کن تیغ را برد تا آنجا که فرمان بود ذبیح مکرم
بر زمین بنهاد و آن صورت سجده بود نه حقیقت سجده خدای تعالی فدا فرستادش قوله تعالی وفدیناه
بذبح عظیم شد و مومن چون سجده آرد خدای عز و جل را اگر خداوند تعالی کافر را فدا او بدهد بقیامت تا در دوزخ
اندازد و خود نجات یابد هیچ عجب نبود مسئله سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود دلیل بر فعل از اصحابه عبد الله عمر
و فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنهم که ایشان چون بسفر رفتندی خاک با خود بردندی و در کشتی نشستندی خاک بر
سجده می آوردندی از ایشان سوال کردندی که ای یاران رسول علم از چه معنی است که بخاک تقرب می نمایید ایشان
گفتندی که ما از خاکیم و باز خاک خواهیم شد و این آیه را برخواندی قوله تعالی منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم
تارة اخری بیت ای ز خاکت آفریده خاکیا بیدار باش + خاک بودی خاک گردی در میان هوشیار باش + پس
معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضلتر است مسئله در ظهر چهار و عصر چهار و عشا چهار رکعت بر قول امام اعظم
رحمة الله و ابو یوسف بر سه دو رکعت نشستن واجب است و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله فریضه است

وجه قول محمد و زفر و شافعی رحمهما الله آنست که پیش شفعی نماز است علاحده و سهو در هر دو رکعتی نماز است علاحده دلیل
بر آنکه قراءة شفع اول از شفع دویم نیابت ندارد و قراءت شفع دوم از شفع اول هم نیابت ندارد پس هر شفعی نماز علاحده است
باید که بر سر دو رکعت نشستن فریضه بود واما امام اعظم و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند چون تطوع چهار رکعتی بیک قعده
روا می آید سنت و تطوع الطریق اولی بود که بیک قعده روا آید و اگر گوییم هر دو شفع نماز است تطوع را به صحیح نهاده باشیم
بر فریضه و این چنین نشاید دلیل بر آنکه اگر مسلمانی سنت را بماند مستحق عقوبت شود و لیکن قضای آن سنت بروی نبود و اگر
فریضه را بماند قضای آن بروی بود و اگر قضای بر خود نه پسندد کافر شود مسئله در فریضه چهار رکعتی بر سر دو نشستن
امام کرخی از اصحاب ما رحمهم الله روایت میکند که سنت است و لیکن در معنی وی واجب است و بسیار جائی اسم سنتی بود در وی
معنی واجب بود و بسیار جای که اسم واجبی بود و لیکن در وی معنی فرض بود چنانکه گویند نماز رسیده رسیده شد بروی نماز واجب شود
و چون بالغ شد گویند زکوة بروی واجب شد و چون مال شد گویند حج بروی واجب شود و چون ماه رمضان در آید گویند روزه
بروی واجب شد و چون جنابت رسد گویند غسل واجب شد این همه را اسم واجبی گویند و لیکن در وی معنی فریضه است آنجا
با اسم سنتی است و لیکن در وی معنی واجب است هر سنتی که مضاف بود بیک رکن نماز بماندن وی سجده سهو واجب نشود چنانکه تسبیحات
رکوع و سجود و هر سنتی که مضاف بود بسوی کل نماز بماندن وی سجده سهو واجب شود چنانکه قعده اول چون نشستن شفع اول تمام
شود و چون چیزی است از شفع دوم شود پس وی مضاف آمد بکل نماز بماند او و بتاخیر او سجده سهو واجب شود شیخ الاسلام
علی اسبیجابی رحمه الله علیه گفته است که مسافر را بر سر دو نشستن فریضه است مقیم را باید که واجب بود و فقیه جعفر رحمه الله علیه گفته است
که قعده آخر نشستن فریضه است پس قعده اول باید که مقیم را واجب بود خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه الله علیه گفته است که این نماز در اصل
دو رکعت بوده است مقیم را بسبب اقامت چهار شده است دلیل بر آنکه مسافر که نماز چهار رکعتی را دو رکعت میگذارد از آن
نماز بیرون آید و از فرضیت بروی چیزی باقی نماند باید که مقیم را بر سر دو نشستن واجب بود تا فاصله شود در میان
اصل و زوائد مسئله مسلمانی سنت و یا تطوع چهار رکعت میگذارد و بر سر دو بقدر التحیات نشسته بود
سیوم بر خاست یاد آمد باز گردد یا نی بقول ابو حنیفه رحمه الله باز گشتن رخصت بود و بقول ابو یوسف رحمه الله
باز گشتن مستحب بود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله فریضه بود و اگر باز نگشت و بر چهار نماز تمام کند و نماز وی
بقول امام اعظم رح و ابو یوسف رحمه الله نماز وی روا بود و سجده سهو واجب شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله
نماز وی روا نبود واما استادان متاخران گفته اند که باز گردد و نماز را به چهار تمام کنند که اجماع روا آید اولیتر این بود
که در روای وی اختلاف بود مسئله در فریضه چهار رکعتی در دو رکعت آخر فاتحه خواندن را اختلاف است حسن بن زیاد
از امام اعظم رحمه الله روایت میکند که واجب است و امام ابو یوسف از امام اعظم رحمه الله روایت میکند که
سنت است و حسن رحمه الله گفته است که مخیر است و وجه قول حسن بن زیاد رحمه الله آنست که بجای

رضی الله تعالی عنه روایت میکند که رسول علیه السلام در دوی آخر فاتحه همچنان خواندی که رخساره مبارک علیه السلام جنبیدی
وقتی بودی که ما را حرف با کلمه شنوانیدی چون این خبر با امام اعظم رسید فرمود که فعل اهل بیت رسول علیه السلام
واجبی تقاضا کند و از اینجا است که حسن بن زیاد از امام اعظم رحمه الله روایت میکند که واجب است و وجه قول ابی یوسف
آنست که دلیلست از صدیق محکی است از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که ایشان گفته اند که ما در دوی از فاتحه بطریق
دعا خواندی چون این خبر با امام اعظم رحمه الله رسید گفت ایشان که صحابه اند و خلیفتان رسول علیه السلام اند کرده ایشان
صواب بود و فعل ایشان سنتی تقاضا کند و از اینجا است که ابو یوسف از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که سنت
است و وجه قول امام محمد رحمه الله تعالی آنست که از امیر المؤمنین علی و عبد الله مسعود رضی الله عنهما روایت است که
ایشان گفتند ما در دوی آخر فاتحه را بطریق تسبیح خواندمی چون این خبر بمحمد حسن رسید گفت اقتدا قرار و اقتدا صحیح
و اقتدا سکت اگر این واقع امام را افتد در رکعت آخر فاتحه نخواند باید که بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی عمل کند
و سجده سهو نیارد که اگر سجده سهو را بیارد مسبوقانی که در قفای وی باشند متابعت کنند بر قول ابو یوسف نماز
مسبوقان تباه شود و اگر تنها گذارد متابعت در غیر محل کرده اینجا بر مسبوق متابعت شود و اگر تنها گذارد افتد
باید که بر قول حسن بن زیاد رحمه الله تعالی عمل کند و سجده سهو بیارد تا بیقین از عهده بیرون آید مسئله اللهم انا نستعینک
خواندن در وتر واجب است اما در قراءة قرآن وی صحابه را اختلاف است نزدیک امیر المؤمنین عمر و ابی کعب رضی الله تعالی عنهما
از قرآن نیست و در مصحف عبد الله مسعود رضی الله تعالی عنه آورده است که از قرآن است در معنی دو سورت اول سورة اللهم
انا نستعینک تا من یفجرک دوم سورة اللهم ایاک نعبد تا ملحق این هر دو را در مصحف خویش ثبت کرده اند عبد الله مسعود و ابی بن [illegible]
[illegible] وی از امام محمد رحمه الله روایت است که جنب و حائض و نفسا را نشاید خواندن که در وی شبهه قرآن است اما مطلق
قرآن نیست که نماز بوی روا آید پس شروع شد خواندن وی در وتر در رکعت آخر با اگر از قرآن بود تو وی [illegible]
و اگر افتاد سهوی نخواند سجده سهو لازم شود خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله علیه گفته است که [illegible] در رکعات واجب
مسئله تکبیرات نماز جنازه فریضه است و تکبیرات نماز عید واجب است سجده تلاوت بر قول علمای ما رحمهم الله
واجب است و بقول شافعی سنت است سجده سهو بعضی از مشایخ رحمه الله گفته اند که سنت است [illegible] اگر ترک
وی سجده سهو واجب نشود اما ظاهر روایت آنست که واجب است که [illegible] آن بود که
از فریضه [illegible] النقصان از فریضه [illegible] مسئله قعده آخیره بقدر تشهد فرض است
و قراءة التشهد خواندن بقول علمای ما رحمهم الله تعالی واجب است و بقول شافعی
[illegible] فریضه است و لفظ السلام بقول شافعی فریضه است و بقول علمای ما رحمهم الله
فریضه نیست واجب است [illegible] بقول شافعی آنست که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی علیه السلام [illegible]

التسلیم رسول علیه السلام فرمود که تکبیر اول حرام کننده کارها دنیاست و سلام حلال کننده کارها دنیا است
چون رسول علیه السلام تکبیر اول را بسلام فرمود پس همچون تکبیر آن فریضه ست سلام نیز فریضه بود و آن اندر
آیدن نماز بود و این بیرون آمدن نماز اما علما رحمه الله گفته اند که ما فرضیت تکبیر اول را بآیت دانسته ایم
قوله تعالی وربک فکبر وقد افلح من تزکی وذکر اسم ربه فصلی این دو آیة در حق تکبیر اول اما سلام
را آیتی نیست حدیثی واحد است دلیل بر آنکه اعرابی بحضرت رسول علیه السلام اندر آمد و گفت یا رسول الله مرا
ادب طهارت و نماز بیاموز رسول علیه السلام آداب طهارت و نماز آموختش وچنین گفت که چون نماز گذاری
و قعده آخر مقدار عبده ورسوله رسانی نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو و اعرابی سوال کرد از رسول علیه السلام
که یا رسول الله از فرضیت چیزی باقی بر من ماند یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی اگر لفظ سلام فریضه بودی
رسول علیه السلام در تبلیغ آن تقصیر نکردی وعن عبد الله مسعود رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال اذا رفعت راسک
من السجدة الاخیرة وقعدت قدر التشهد فقد تمت صلوتک چون سر از سجده آخر برآوردی و قعده آخر مقدار
عبده ورسوله رسانیدی پس نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو و پس دانستیم که لفظ سلام واجب است اگر لفظ
سلام فریضه بودی رسول علیه السلام گفتی که لفظ سلام فریضه است مسئله سلام از نماز است یا نی خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله
گفته است که سلام از نماز نیست دلیل بر آنکه هیچ رکنی را نیست علاحده شرط نیست و سلام را نیست علاحده شرط است
پس باید که از نماز نبود اما خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که سلام از نماز است دلیل بر آنکه بتاخیر وی سجده
سهو واجب میشود مسئله سلام چند است بر قول مالک رحمه الله یکی و بقول زهری رحمه الله سه و بقول علماء ما
رحمهم الله دو وجه قول مالک آنست که روایت میکند سهل ساعدی و مادر مومنان عائشه رضی الله عنها که رسول علیه السلام در نماز
یکروی سلام میگفت علما رحمهم الله گفته اند که سهل سعدی خورد سال بود و مادر مومنان عائشه از زنان
بودی و سنت آن بودی که زنان در آخر صفها ایستادندی و بروزگار بزرگان را عادت آن بودی که یکروی
سلام بلند گوییدی از برای اعلام قوم را و یکروی سلام نرم گوییدی اندی که رسول علیه السلام بلند گفت ایشان
شنیدندی و آنروی که نرم گفت ایشان نشنیدند چنین دانستند که رسول علیه السلام یکروی سلام گفت اما وجه قول
زهری رحمه الله آنست که چون بر یمین سلام گفتی و بر یسار سلام گفتی به نیت امام پیش روی خود نیز باید
گفتن اما علما رحمهم الله گفته اند که اجماع صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آنست که سلام پیش نیست
و بر اجماع صحابه عمل کردن فاضلتر بود و سلام شش صفت دارد سلام قرآنست سلام تحیت است سلام
واجب است سلام سنت است سلام نسیان است سلام ناسی است اما سلام قرآن آنست قوله تعالی
سلام قولا من رب الرحیم و سلام تحیت آنست که در التحیات میخوانیم که السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

و سلام واجب آنست که بعد فراغ نماز دهی اما سلام سنت آنست که سلام قرئت و سجده سهو بیاری اما سلام نسیان آنست
که سلام از فراموشی دهی این پنج سلام قاطع نماز نیست تا اگر سلامی را یاد آید که از فریضه چیزی بر من باقی است
تواند که بنا کند تا هر ام که سخن دنیا گفته باشد اما آنچه سلام تاسی است در معنی کلام الناس است آن قاطع نماز
است و محمد حسن رحمة الله بر این اصل مسائل بنا کرده است تا اگر سلامی نماز ظهر میگذارد به سهو سلام داد
به پنداشت آنکه جمعه میگذارد یا سفری دو رکعتی نمازش تباه شود نتواند که بر آن بنا کند مسئله مسلمانی
نماز شام میگذارد به سهو سلام داد به پنداشت آنکه سنت میگذارد نمازش تباه شود نتواند که بر آن نماز بنا کند
مسئله مسلمانی وتر میگذارد به سهو سلام داد به پنداشت آنکه تراویح میگذارد نمازش تباه شود نتواند
که بر آن نماز بنا کند مسئله مسافر نیت اقامت کرد نماز وی چهار شود به سهو سلام داد به پنداشت آنکه
همچنان مسافر است نمازش تباه شود نتواند که بر آن نماز بنا کند مسبوق سجدهای سهو امام را متابعت کند
لیکن سلام را متابعت نکند و اگر سلام را متابعت کرد چنان دانست که همچنان می باید کردن نمازش تباه شود
نتواند که بر آن بنا کند آنچه سلام نمازی بود گفته آمد مسئله بیرون نماز سلام فاش باید داشتن بنا بر حدیث
رسول علیه السلام که ثواب سلام را با ثواب صدقه دادن و نماز شب گذاردن قرین کرد قال علیه الصلوة والسلام
افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا الارحام وصلوا بالليل والناس نيام تدخلوا الجنة بالسلام رسول علیه السلام فرمود
که فاش دارید سلام را و در روستا از طعام بدهید و قرابتی پیوسته دارید و شب نماز گذارید وقتی که آدمیان خفته
باشند با سلامت در آید در بهشت قال علیه السلام ابخل الناس من بخل بالسلام رسول علیه السلام فرمود که بخیل تر آدمیان
آنست که به سلام بخیلی کند قوله علیه السلام السلام ثم الكلام ثم الرفيق ثم الطريق مسئله بر زنان سلام نشاید
گفتن یا محرمی یا هر زنی که عقد وی بر تو حرام آید بود شاید گفتن و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب آید هر زنی که عقد وی بر تو حرام نبود بر وی سلام نشاید گفتن
و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نیاید آنهائی که عقد ایشان بر هر مردی حرام آید بود کیا شند خدای عز و جل
در قرآن مجید فرموده است قوله تعالى حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم الى آخر الآية
ایشان جمله یازده اند مادر است و دختر و خواهر و خاله و عمه و دختر خواهر و دختر برادر و دختر زن و مادر زن و زن پدر
و زن پسر با اینها سلام باید گفت و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب آید مسئله بر امردان سلام
نمی شاید گفتن و اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نیاید مسئله در استحسان آورده است که اگر کسی به
بطمع چیزی سلام گوید علیک واجب نیاید مسئله توانگر را برای مال وی عزیز نشاید داشتن و سلام تمام
گفتن که رسول علیه السلام فرموده است که هر که توانگر را برای مال وی عزیز دارد و سلام کند چهار دانگ دین خود را ضایع
کرده باشد قال النبي صلى الله عليه وسلم من تواضع لغني لاجل غناه ذهب ثلثا دينه و اگر توانگر سلام گوید

علیک واجب آید و اگر توانگر را سلام گوید برین نیت باید گفتن اگر از تو کلان تر بود پروردگار را عبادت بیشتر
آورده باشد و اگر از تو خورد تر باشد بدین نیت سلام باید گفتن که معصیت از من کمتر کرده باشد مسئله
دیگر سلطان را وقت داد و قاضی را وقت قضا و مفتی را وقت فتوی نوشتن و خطیب را وقت خطبه خواندن
و عالم را در وقت علم درس کردن سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام گوید بر ایشان علیک واجب نیاید مسئله
اگر جماعتی فساد میکنند بر ایشان سلام گفتن شاید یا نی بر قول امام اعظم رحمه الله شاید و بر قول صاحبین نشاید
وجه قول ایشان آنست که این جماعتی عاصی اند مستوجب عدل و عقوبت پروردگار اند و سلام رحمت پروردگار
است پس بر ایشان نشاید گفتن اما امام اعظم رحمه الله گفته است که ایشان عاصی اند و سلام رحمت پروردگار است
رحمت از برای عاصیان است وجه دوم آنست که چون بر ایشان سلام گوئی ایشان بجواب سلام
مشغول شوند در عین معصیت عبادت کرده باشند و سلام گوینده در معنی امر معروف کننده شود و سلام بر
شش وجه است بر پادشاه اطاعت است و بر عالمان توقیر است و بر والدین حرمت است و با دوستان
پیوستن رحم است و بر کودکان آموختن است و بر اهل خانه سنت است و خواجه امام زاهد نجم الدین رحمة الله علیه
حدیثی روایت کرده است با سنادی درست از رسول علیه السلام که هر که از بامداد از خانه [illegible] مومن را سلام
گوید خداوند عز و جل ثواب آزاد کردن بنده در دیوان وی ثبت کرده اند در وصایا امیر المومنین علی
رضی الله عنه آورده است که اگر یک بار یک مومن سلام گوید خداوند عز و جل ثواب ده بنده آزاد کردن در
دیوان وی ثبت کرده اند و شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که سلام گوینده را بیست ثواب دهند و علیک
گوینده را ده ثواب دهند بروی اشکال گوید که سلام گفتن سنت است و علیک گفتن فرض کفایت از چه
معنی است که مر سنت را ثواب بیشتر از فریضه بود و گفته اند که آن بنده ابتدا بخیر کرده است قال النبی
علیه السلام الدال علی الخیر کفاعله و در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز همچنین آورده است مسئله
سلام چگونه باید گفتن بقول شافعی رحمه الله سلام علیکم و بقول علماء ما رحمهم الله السلام علیکم و رحمة الله وجه قول
شافعی رحمه الله آنست که خدای تعالی میفرماید قوله تعالی سلام قولا من رب الرحیم اما علماء ما رحمهم الله گفته اند
که سلام گفتن سنت النبی است که شب معراج خدای تعالی بی کام و بی زبان رسول علیه السلام گفت السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته اگر کسی زاید السلام علیکم گوید بتنوین و بالف لا جواب لازم نشود اگر کسی گوید السلام علیکم
باجماع علیک واجب آید شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که اگر کسی بر تو سلام گوید که السلام علیکم جواب باید
گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و اگر وی گوید السلام علیکم و رحمة الله جواب باید گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و اگر وی
این جمله گوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته جواب باید گفتن و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته و [illegible] علی عباد الله

الصالحین و از ین زیاده نکنند مسئله اگر دو کس بر یکدیگر سلام گفتند و سلام بر دو وقتا افتاد از علیک نیابت
دارد یا نی خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته که اگر تقدیم و تاخیر افتاده باشد از علیک نیابت
دارد و اگر برابر افتاده باشد نیابت ندارد مسئله جماعتی بجای نشسته اندیکی آمد و بر ایشان سلام گفت بر همه
علیک لازم شود و اگر یک کس جواب گفت از کردن همه ساقط شود ولیکن ثواب همان علیک گوینده را
بود و اگر یک کس را تعین کرد و سلام گفت جواب بر همان کس لازم شود مسئله سنت سلام آنست که کلان
تر بر خورد تر گوید که پیغامبر علیه السلام بر صحابه سلام کردی و هیچکس از صحابه بر پیغامبر علیه السلام نتوانستی که در سلام
پیش دستی کردی هر که پیش گوید بر دیگری سلام آن از وی افکندگی و شکستگی بود و هر که توقف کند تا دیگری
بر وی سلام گوید آن از وی تکبر بود و خویشتن بینی در حدیث آمده است که نشان آخر زمانه آنست که
تا یکدیگر را شناسند سلام نکنند و شهری بر روستائی و سوار بر پیاده و خواجه بر غلام و ولی بر کنیزک و استاد
بر شاگرد و هر که بجاه و نعمت زیاده باشد سلام بر آن کس بود که رسول ع فرموده است که من این ادب
را از پروردگار خود را در آموختم که خداوند عزوجل در شب معراج بر من اول سلام فرمود که السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مسئله چون بمسجد اندر آئی سلام بر قوم مسجد گفتن شاید یا نی مشایخ
بلخ رحمهم الله گفته اند که شاید فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه گفته است که نشاید و مشایخ ماوراء النهر رحمهم الله
گفته اند که نشاید خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله علیه گفته است که اگر در مسجد قرآن خوانند یا ذکر و یا تسبیح
گویند یا علم درس کنند نشاید گفتن اما اگر سخن دنیا میگویند سلام شاید گفتن تا ایشان بجواب مشغول
شوند تا در عین معصیت عبادت کرده باشند و سلام گوینده در معنی امر معروف کننده شود مسئله
چون سلام گفتی دست باید دادن که دست دادن سنت است ولیکن کف در کف باید نهادن و سر
انگشتان نشاید گرفتن که تشبیه میشود بافعال رافضیان مسئله بحدیث آمده است از رسول علیه الصلوة
والسلام که چون دو کس بیکدیگر سلام گویند و کف در کف نهند و جنبانند گناهان از ایشان همچنان
فرو ریزد که برگ از درخت ریزد و خواجه امام ظهیری اوزجندی رحمة الله علیه حدیثی روایت کرده است
باسناد درست تا رسول علیه الصلوة والسلام که چون دو کس بر یکدیگر سلام گویند و کف در کف یکدیگر
نهند و یکبار صلوة گویند از گناهان همچنان پاک شوند که گوئی همین ساعت از مادر آمده اند مسئله
چون سلام گفتی سر فرو بردن و دست کشف و پیشانی قبله شاید دادن یا نی بقول ابو یوسف
رحمه الله شاید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نشاید وجه قول امام ابو یوسف رحمة الله علیه آنست
که چون جعفر طیار رضی الله عنه از حبش نزدیک رسول ع آمد رسول علیه الصلوة والسلام میان دو ابرو

وی قبله داد اگر روا نبودی پیغمبر عالم علیه الصلوة والسلام عمل نکردی و امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
گفته اند که آن ابتدای اسلام بود باخر رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرموده ان منسوخ شده است والله اعلم

## باب پنجم در بیان سنت های نماز

بدانکه موجب مذهب سنت و جماعت است که معنی مذهب راه و سنت چیزی بود که بافعال و اقوال رسول علیه الصلوة والسلام ثابت شده باشد و صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین
بران رفته باشند و جماعت جمیع مومنان باشند چنانکه امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه و صحابه وی رحمهم الله و امام شافعی
و اصحاب وی رحمهم الله اجمعین اینست مذهب سنت و جماعت پس بر سنتهای رسول علیه الصلوة والسلام مواظبت باید نمودن

حدیث قال النبی علیه الصلوة والسلام من واظب علی سنتی اکرمه الله تعالی باربع کرامات المحبة فی
قلوب البررة والهیبة فی قلوب الفجرة والسعة فی العیش والفقه فی الدین رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که هر که بر سنتهای من مواظبت نماید خدای عز و جل وی را چهار چیز کرامت کند اول دوستی وی
در دل بزرگان دارد دوم هیبت وی در دل بدان دارد سوم روزی را بروی فراخ کرداند چهارم
وی را در دین فقیه کرداند قال علیه السلام رحمة الله علی خلفائی قیل من خلفاءک یا رسول الله قال علیه السلام
الذین یحیون سنتی ویعلمونها فمن جاءه الموت وهو فی طلب العلم لیحیی به الاسلام بینه وبین الانبیاء درجة واحدة رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است که رحمت خدای تعالی عز و جل بر خلیفتان من باد سوال کردند از رسول علیه الصلوة
والسلام یا رسول الله خلیفتان شما کیستند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ایشان اند که سنتهای مرا زنده دارند و بدیگران
بیاموزند پس هر کرا مرگ بیاید وی در جستن علم بود تا زنده کند بدان مسلمانی را میان او و پیغامبران یکی درجه
و آن درجه نبوت است قال النبی صلی الله علیه وسلم من احیی سنتی قد امیتت فهو خلیفتی و خلیفة الانبیاء من قبلی
رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که سنتی از سنتهای من مرده زنده کند وی خلیفه من است و خلیفه
پیغامبران که پیش از من بوده اند قال علیه السلام من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیامة
ومن سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة رسول علیه السلام فرموده است که هر که سنتی نهد در میان
امت من سنتی نیکو وی را ثواب بود تا قیامت و هر که بر ایشان عمل کند وی را نیز ثواب بود و در ثواب هر دو
شریک باشند بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هر که سنتی نهد در میان امت من سنتی بد وی را وبال بود
تا قیامت و هر که بر ایشان عمل کند وی را نیز وبال بود و در وبال هر دو شریک باشند بی آنکه از وبال ایشان چیزی
کم شود قال النبی علیه الصلوة والسلام من اجاب سنتی فهو من الفائزین و من ترک سنتی فهو من الخاسرین رسول علیه السلام
فرموده است هر که سنتهای مرا اجابت نماید وی از جمله رستگاران است و هر که سنتهای مرا بگذارد وی از جمله زیانکاران است
و عن عائشة رضی الله عنها عن النبی علیه الصلوة والسلام انه قال من واظب علی سنتی اثنی عشر رکعت

فی کل یوم ولیلة بنی الله تعالی له بیتا فی الجنة ام مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند
از رسول عم که هر که این دوازده رکعت سنت شبانروزی را بگزارد خداوند عز و جل امر فرماید تا ملائکه این
بنده در بهشت خانه بنا کنند و مراد ازین خانه کوشک است **مسئله** هر که سنتهای
رسول عم ببیند بر خود و بیارد وی مومن است سنی و هر که بر خود ببیند اما بشومی غفلت نگذارد و بجای
نیاورد وی مومن عاصی بود و هر که ببیند و بر خود نه بیند وی مبتدع بود و هر که در اصل نه بیند وی کافر است
که رسول علیه الصلوة والسلام را بر خطا دانسته بود و هر که رسول عم را بر خطا داند وی مومن نبود
و بعاصیم در حق وی وعید میفرماید **قال** النبی علیه الصلوة والسلام من ترک سنتی لم ینل شفاعتی
رسول عم فرموده است که هر که سنتی را از سنتهای من ترک آورد از شفاعت من محروم و بی نصیب ماند
اما مراد ازین ترک ترک اعتقاد است نه ترک بافعال یا بفعل نیز نشاید ماندن که بشومی ماندن بفعل او
که باعتقاد سرایت کند و هر که تارک بفعل بود وی صاحب کبیره بود و رسول عم وعید فرموده است در حق
صاحب کبیره کان که شفاعت از برای گناهکاران بندگ از امتی است **قال** علیه الصلوة
والسلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی رسول عم فرموده است که شفاعت من مر اصحاب کبائر را است
از امت من **مسئله** سنتهای رسول علیه الصلوة والسلام بر دو نوع است یکی آنست که
اگر بیاری ثواب یابی و اگر نیاری گناهکار شوی و آن سنت موکده است چنانکه بانگ نماز و اقامت و نماز بجماعت
و سنتهای شبانروزی و سنتهای که در نماز است و مسواک و مسح موزه و بترک مسح موزه گناهکار نشود اما بنا و بدین
مسح موزه گناهکار شود و مسح موزه جایز است ولیکن پای عمل کردن فاضلتر بود و این سنت موکده است و دیگر
آنکه اگر بیاری ثواب یابی و اگر نیاری گناهکار نشوی چنانکه نماز تطوع و روزه تطوع و صدقه تطوع و نماز ضحی
و نماز شب و چهار رکعت پیش از نماز دیگر و مانند این **مسئله** هر چه در نماز سنت است بترک
یا تاخیر وی سجده سهو واجب نشود اگر چه بفراموشی بود و اگر بعمد باشد گناهکار شود و هر سنتی که در ابتدا و آخر
صحابه متفق بوده اند انکار وی کفر بود و هر سنتی که در ابتدا صحابه مختلف بوده اند و باز متفق شده اند
انکار وی بدعت بود **مسئله** هر چه در نماز مرد را سنت است زنان را بدعت است و هر چه
زنان را سنت است مرد را نیز سنت است اما این در افعال باشد اما در اذکار همه برابر اند **مسئله**
تکبیر اول گفتن فریضه است و در وقت تکبیر اول دست بر آوردن سنت است چون دست بر آرد تا کجا بر آرد
بر قول طاوس یمانی رحمة الله علیه تا بسر و بر قول مالک رحمة الله علیه برابر سر و بر قول شافعی رحمة الله
علیه تا بکتف و بر قول علمای ما رحمهم الله تا بنرمه گوش و وجه قول مالک و طاوس یمانی حضرتی [illegible] اوجه

شافعی رحمة الله علیه آنست که روایت میکند ابوحمید ساعدی و عبد الله عمر رضی الله عنهما که رسول علیه
نماز کرده در وقت تکبیر اول دست تا بکتف برآورد و علما رحمهم الله گفته اند که روا بود که رسول علیه
الصلوة والسلام را ضعفی ظاهر شده بود یا خود را آسایش داده یا از برای تعلیم احکام را تا اگر کسی
در وقت تکبیر اول دست تا بکتف برآرد و اندکه بنماز اندر آمده میشود اما اگر کسی را که ضعفی نبود
باید که دست تا بنرمه گوش برآرد که روایت میکند انس بن مالک و وائل بن حجر و براء ابن عازب
وابو موسی الاشعری و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنهم که رسول علیه در وقت
تکبیر اول دست را تا بنرمه گوش برآورد و امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه گفته است که هرجا دو حدیث
معارض افتند تا بتوانیم بهر دو حدیث عمل کنیم چون بقول ابن هم کس عمل کنیم بهر سه قول عمل کرده
میشود چنانکه بر قول مالک رحمة الله علیه سر انگشت برابر سر و بر قول شافعی رحمة الله
ساعد دست تا بکتف و بر قول علما رحمهم الله کفها دست تا نرمه گوش و امام اعظم ابوحنیفه
رحمة الله گفته است که حدیثی بمن رسیده است مشهور و امیدوارم چنانکه فردا قیامت امام ... بنده
بنده بود که مستوجب عذاب و عقوبت شده باشد و فرشتگان عذاب ورا سوی دوزخ برند
خطاب از حضرت عزت در رسد که دست از بنده من بدارید که وی را در خزانه من طاعتی هست که وی را از آن
خبر نیست فرشتگان دست از آن بنده بازدارند چون بنده نجات یابد مناجات کند که الهی پروردگارا آن
چه طاعت بود که مرا ازین خبر نبود خطاب حضرت عزت در رسد که بنده از بندگان من در دنیا نماز میگذارد در وقت
تکبیر اول دست تا بکتف برآورد و تو برای امر معروف کردی که دست تا نرمه گوش برآری بجواب آن امر معروف است که ترا
ببرکات آن از آتش دوزخ نجات دادم پس معلوم شد که دست تا نرمه گوش برآوردن اولیتر بود. **مسئله** در وقت
تکبیر اول دست بر سینه باید داشتن و انگشتان را باز بود و کفها دست سوی قبله و کف را باز داده دوم سنت آنست که
دست از سر برد و سر برابر دست نیارد که اگر برابر دست آورد این سنت بود و اگر کسی کتف را بالا دوی باید کشد خواجه
امام زاهد رحمة الله علیه گفته است که در نماز اندر آمده نشود که آن ... رکوع باشد شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که اگر به رکوع نزدیک تر است بنماز اندر آمده نشود و اگر بقیام نزدیک تر است اندر
آمده شود. **مسئله** طحاوی رحمة الله علیه گفته است که در وقت تکبیر اول دست گشاده باید داشتن و مراد از
گشاده داشتن انگشتان است چنانکه هست بنیارد و بهم برنیارد و پشت خود و نیارد چون بامی نظر برآرد چون ...
گشتی فرود دارد فقیه ابوجعفر رحمة الله گفته است که گشاده داشتن انگشتان آنچنین بی تکلف همچنانکه ...
رحمة الله علیه گفته است که دو جای تکلف باید کردن یکی در وقت رکوع انگشتان باز دارد و از زبانه الفقیه که در تشهد

تا خم ازار ان بیرون برد و نیز خم از دستها بیرون رود و دیگر در سجده انگشتان بجهت شفقت دارد تا سر
انگشت وی سوی قبله بیاید بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی صلعم اذا سجد العبد المومن سجد کل عضو منه
فلیوجه من اعضائه نحو القبلة ما استطاع رسول صلعم فرموده است که چون بنده سجده آرد مر پروردگار را باید که همه
اعضا سجده آرد ولیکن سوی قبله آرد و از اعضا خود تا هیچ عضوی از قبله تافته نشود تا تواند مسئله هفت موی هم
بلست و یک سر سجده آوردن خداوند عزوجل را دو انگشت دست و دو سر انگشت پای و یک سر اصل و بعضی هیئت
و سه سر نیز گفته اند یعنی دو سر زانو مسئله سه جای دست برهنه داشتن سنت است یکی در وقت تکبیر اول
دوم در وقت مناجات سوم وقتی که دست در دست برادر مسلمان نهد ابو یوسف القاضی رحمة الله علیه گفته
است که من این سه سنت را اقامت کرده ام پروردگار مرا سه چیز کرامت کرد یکی آنکه در جمله خلایق عزیز شدم دوم آنکه
توانگر شدم سوم آنکه مقتدای عالمیان شدم مرویست که بعد از وفات امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه چند کس بودند
که علم را احیا کردند یکی از ایشان خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه بوده است در عهد وی ظالمی بود وی را بند کرد
و با وزجند فرستاد در راه چون وقت نماز درآمدی بندها را از خواجه گشاده شدی طهارت ساختی و اگر نایابنده
آب بودی تیمم کردی و بانگ نماز و اقامت گفتی چون نماز شروع کردی آن موکلان جماعتی سبز پوشان دیدندی
که بیامدندی و بخواجه اقتدا کردندی چون نماز تمام کردی خواجه موکلان را گفتی بیائید و این بندها را باز بر من نهید
ایشان گفتندی ای خواجه ما کرامت شما را دیدیم پس در حق شما بیش ازین معاملت نمیکنیم خواجه مر ایشان را گفتی
من ماموری مر پروردگار رایم مر خداوند عزوجل را بجا آوردم تا روز قیامت در نمانم شما ماموریا مر این ظالم آئید
امر وی بجا آرید تا از ظلم وی خلاص یابید آن بندها را بر خود نهادی همین میرفتند چون بگورستان رسیدند
خواجه آنجا توقف بیشتر کرد خواجه را گفتند از چه معنی است که اینجا توقف بیشتر فرمودی خواجه گفت که درین
گورستان خواجه آسوده است که بر روی هیچ خطا ننوشته است خواجه را گفتند که خواجه غیب میگوی گفت و العیاذ بالله
اما بحکم حدیث رسول صلعم میگویم که این بنده بزرگ همیشه محب علما بوده است و دانشمندان را تعظیم کرده است
چنانکه پیغامبر صلعم میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام من احب العلم والعلماء لم تکتب علیه خطیئة فی ایام حیوته
رسول صلعم فرموده است که هر که دوست دارد علم و علما را بروی هیچ خطا ننویسند تا مادام که زنده بود و این خواجه
دوست دار علم و علما بوده است قال النبی علیه الصلوة والسلام المرء مع من احب رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که بقیامت مرد با دوست خود خیزد چون خواجه با وزجند رسید و در آمد موذن اقامت گفت جماعت
بپای شد خواجه اندر آمد تا نماز گذارد و امام تکبیر گفت دست در آستین بود و خواجه اندر صفها آواز داد که تکبیر باز
گوی امام تکبیر باز گفت هم دست در آستین بود و خواجه باز گفت که تکبیر باز گوی هم دست در آستین بود و خواجه باز

گفت

گفت همچنین تا سه بار تا آنگاه بار چهارم امام روی باز گردانید و گفت بابا کو شاید تمام خواجه امام اجل شمس الائمه [illegible]
گفت بلی امام گفت که در تکبیر گفتن خلل هست گفت بلی او دست در آستین میداری و تکبیر میگوی امام گفت دست برآوردن
سنت است و اگر دست برنیارم به نماز اندر آمده نشود خواجه گفت در آمده شود ولیکن دست در آستین داشتن و تکبیر گفتن
سنت زنان است و مرا شک آید که سنی اقتدا کردن که بسنت زنان به نماز اندر آید مسئله در وقت تکبیر اول نخست دست
برآرد و یا تکبیر گوید آنگاه دست برآرد بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه هر دو باید که برابر گوید و بر قول امام اعظم ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله نخست دست برآرد آنگاه تکبیر گوید وجه قول ابو یوسف رحمة الله علیه آنست که چون هر دو چیز در
آمده میشود باید که هر دو برابر بود اما وجه قول امام ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آنست که دست برآوردن نفی است
و تکبیر گفتن اثبات همچنانکه کلمه شهادت اول نفی است و آخر اثبات است و الله اکبر معنی چنان باشد که خداوند
عز و جل بزرگتر است از هر چه هست و باشد و عبادت و طاعت او بزرگ اند از همه کارها چون تکبیر گفت و دست بر
گیرد یا آویخته دارد اوزاعی رحمة الله علیه گفته است که مخیر است خواهد پیش گیرد خواهد آویخته دارد و اگر آویخته دارد
رنج تن وی بیشتر رسد ثواب نیز بیشتر باید دلیل بر حدیث رسول علیه الصلوة و السلام قال النبی علیه الصلوة و السلام
افضل الاعمال احمزها ای اشدها و اشقها علی البدن رسول علیه الصلوة و السلام فرموده است که فاضلترین اعمال آنست
که سخت تر بود بر تن یعنی چه از آن رنج تن بیشتر رسد اما علما ما رحمهم الله گفته اند که دست آویخته داشتن عرف و عادت
بیرون نماز است ولیکن دست پیش گرفتن تعظیم نزدیکتر است و این سنت است دست در پیش گیرد و یا نهد بر قول شافعی رحمة الله
علیه پیش سینه نهد و بر قول مالک رحمة الله علیه در زیر ناف گیرد و بقول علما ما رحمهم الله هم نهد و هم تکبیر در زیر ناف و وجه قول
شافعی رحمة الله علیه آنست که خداوند عز و جل میفرماید فصل لربک وانحر مراد ازین وانحر آنست که در نماز دست پیش سینه نهد علما
ما رحمهم الله گفته اند که شافعی رحمة الله علیه تاویل این آیه را غلط کرده است تاویل این آیه نیست والله اعلم فصل لربک صلوة
العید وانحر البدن یعنی چون نماز عید گذاردی قربانی کند و این اختلاف را از صدر افتاده است که در ابتدای اسلام
ابو بکر صدیق رضی الله عنه در نماز دست بر سینه نهادی و بدل مناجات کردی که خداوندا سینه مرا از کینه پاک گردان هر یکی را
از ایشان نیتی مقصودی بود نیت امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه آن بودی که ای پروردگارا آنچه در سینه منست
و آن ایمانست و معرفت است بمن نگهدار و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دست بر شکم نهادی و بدل مناجات
کردی که خداوندا باطن مرا از حرام نگهدار و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه دست بر فرج نهادی و نیت وی
آن بودی که ای بار خدایا فرج مرا از حرام نگهدار و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دست پایان تر داشتی و نیت
وی آن بودی که خداوندا علی [illegible] مناجات کردی که خداوندا دست [illegible]
[illegible] از [illegible] گردان این همه در ابتدای اسلام بود در آخر رسول علیه الصلوة و السلام [illegible] فرمود

قال النبی علیه السلام ثلثة من سنن المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین تعجیل الافطار وتاخیر السحور ووضع الیمین علی الشمال تحت
السرة فی الصلوة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که سه چیز از سنت پیغامبران مرسلان است در روزه
گشادن تعجیل کردن و تاخیر کردن در سحری خوردن و دست راست بر دست چپ نهادن در نماز در زیر ناف
دستها را از زیر ناف بگیرد و یا بنهد در شرح امالی از امام محمد رحمة الله علیه روایت است که بگیرد و این قول امام مالک رحمة الله
علیه گفته است و در محیط از ابو یوسف رحمة الله علیه روایت است که بنهد و این قول را امام شافعی گرفته
اما ظاهر روایت سنت که در زیر ناف هم گیرد و هم بنهد و چنان بگیرد و چگونه بگیرد قاضی امام زاهد رحمة الله علیه گفته
کرده انگشت را حلقه گیرد و سه انگشت بر ساعد دست بنهد خواهر امام زاهد رحمة الله علیه گفته است که سه انگشت را
حلقه گیرد و انگشت بر ساعد دست بنهد امام شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که یک دست را [illegible]
او بیک دست بند دست را حلقه گیرد مسئله دست پیش کردن سنت قیام است یا سنت قرات بر قول امام
اعظم ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله سنت قیام است و بر قول امام محمد رحمة الله سنت قرات است فایده این
خلاف جایی پدید آید که در وقتی که سبحانک اللهم وبحمدک میخوانند یا تکبیرات نماز جنازه میگویند یا تکبیرات نماز عید
میگویند یا وقتی که دعاء قنوت میخوانند یا وقتی که سر از رکوع بر آرد دست پیش گیرد یا نی بر قول امام اعظم ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله دست پیش گیرد و بر قول محمد رحمة الله علیه پیش نگیرد مسئله انی وجهت
وجهی للذی خواند یا نی بر قول امام اعظم و محمد رحمهما الله نخوانند که سنت لازم نیست و بر قول ابو یوسف
و شافعی رحمهما الله خوانند که سنت لازم است اما چون خوانند چه وقت خوانند بر قول ابو یوسف رحمة الله پیش
از تحریمه خوانند تا دل در نماز حاضر آید و از شافعی رحمة الله دو روایت است بیک روایت پیش از تحریمه خوانند بیک دیگر
بعد از تحریمه خوانند پیش از سبحانک اللهم مسئله سبحانک اللهم وبحمدک خواندن سنت لازم است و فضیلت آن بسیار
بخشش سبب [illegible] بود که خدای عزوجل عرش را بدین عظمتی بیافرید و بر کتف چهار فرشته نهاد فرشتگان خود عجبی آوردند عرش را
بدین عظمتی را بر سر داریم خطاب بحضرت عزت در رسید که تحت خود نگاه کنید تحت خود نگاه کردند سها خود را آزاد دیدند
هیچ رکوی قندیل در هوا دیدند که می جنبید خطاب حضرت عزت در رسید کای بندگان معصوم اگر عرش را تنها نگاه دارید
شما را که نگاه میدارد فرشتگان بسجود بازگشتند یکی گفت سبحانک اللهم وبحمدک دیگر گفت وتبارک اسمک دیگر گفت وتعالی
جدک آن دیگر گفت ولا اله غیرک چون بنده مومن ابتدا در نماز سبحانک اللهم وبحمدک تا آخر بخواند خداوند عزوجل ثواب جمله
حاملان عرش در دیوان وی ثبت کرداند و چون سبحانک اللهم تمام کند جل ثناءک گوید یا نی بر قول امام اعظم و ابو یوسف
رحمهما الله نگوید و در هیچ از امام محمد رحمة الله علیه روایت است که گوید و این هیچ کتابی نیست که از برای اهل مدینه ساخته اند
شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه گفته است که در فرایضها نگوید اما در [illegible] مسئله پیش از آنکه

قرائة آغاز کنند دعاء دیگر خوانند یا نی بر قول شافعی رحمة الله این دعاء خوانند که رب انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا وعملت
سوءا فاغفر لی مغفرة من عندک فانه لا یغفر الذنوب الا انت اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که این دعاء خواندن رست
ولیکن در آخر قرائة تشهد خواند که روایت میکنند ابوبکر صدیق و ابوهریرة رضی الله عنهما که رسول علیه الصلوة والسلام
ما را این دعاء در آموخت و وصیت کرد که آخر قرائة تشهد در هر نمازی این دعاء را بخوانید تا مهمی که افتاده باشد خداوند
خداوند عزوجل آن مهم را بکفایت بکند مسئله اعوذ گفتن در نماز سنت است و در خواندن وی قرّاء را
اختلاف است هر کسی چیزی اختیار کرده اند اختیار ابوعمرو و عاصم و ابن کثیر رحمهما الله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و بسم الله الرحمن الرحیم اختیار زادة الحفص در طریق هبیرة اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم و اختیار نافع و ابن عامر و کسائی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم
و اختیار حمزه چون جمع باشند نستعیذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و اگر تنها گذار باشد استعیذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این همه که گفتیم روایت است الصحیح آنست که مردی نزدیک کسائی اندر آمد
چنین خواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم کسائی گفت که ای اعمی بخوان
که این اختیار منست که من روزی پیش ابو یوسف القاضی رحمة الله علیه چنین خواندم وی مرا منع کرد و گفت چنین بخوان
که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم که استاد من امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه مرا چنین آموخت و امام اعظم
ابوحنیفه رحمة الله علیه گفت مرا استاد من حماد رحمه الله مرا چنین در آموخت و حماد رحمة الله علیه مرا گفت مرا استاد من ابراهیم نخعی
چنین در آموخت و ابراهیم نخعی رحمة الله علیه گفت که مرا استاد من علقمه رحمهم الله چنین در آموخت و علقمه رحمة الله علیه گفت
که مرا استاد من عبدالله مسعود رضی الله عنه چنین در آموخت و عبدالله مسعود رضی الله عنه گفت که مرا رسول علیه الصلوة
والسلام چنین در آموخت و رسول علیه السلام فرموده که مرا برادر جبرئیل همچنین بمن رسانید و جبرئیل علیه السلام
فرمود که مرا برادرم میکائیل علیه السلام همچنین بمن رسانید و میکائیل گفت که برادرم اسرافیل بمن
هم چنین رسانید و اسرافیل علیه السلام فرمود که من بر لوح محفوظ همچنین نوشته دیدم که اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم این روایت در نماز بود اما بیرون نماز عادت باید
داشتن با اعوذ گفتن که فقیه مسعود جمع کننده این مسائل حنفی روایت کرده است از خواجه
امام زاهد فخرالدین رحمة الله علیه و خواجه امام فخر رحمة الله علیه باسناد درست تا به رسول
علیه الصلوة والسلام که بنده مومن چون بامداد بر خیزد و ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خدای عزوجل فرشتگان فرستد تا آن بنده را نگه دارند و ایشان نگاه دارند
و آن فرشتگان دیو را از دل آن بنده چنان رانند چنانکه دربانان اشتران بیگانه را از آب دوان

اعرابی آب خوردن آمد آن اعرابی با چوب دستی آن اشتر را از آب خوردن زدند فرشتگان دیوان را از دل
وی همچنان رانند خواجه امام صفی الدین حمامی رحمة الله حدیثی روایت کرده است از رسول علیه
الصلوة والسلام که چون بنده مومن بامداد برخیزد دیوان در دل وی در افتند چنانکه زنبوران
در عسل در افتند چون ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عز وجل
فرشتگان را فرستد تا دیوان را از دل آن بنده برانند چنانکه باد بزن عسال زنبور و مگس را از
عسل دور کنند و اعوذ گفتن قرائت مر قرآن را چنانست که طهارت در نماز است مسئله اعوذ گفتن
در نماز سنت قیام است یا سنت قراءة بر قول امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله سنت قراءة است و بر قول
ابو یوسف رحمة الله علیه سنت قیام است فایده این خلاف جایی پدید آید که مقتدی در قفای امام اعوذ گوید یا نی
بر قول امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهما الله نگوید و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه میگوید که وی تبع ثنا را
میخواند اما چون مسبوق بقضا مشغول شود بر خود باتفاق است که اعوذ گوید بر قول ابو یوسف رحمة الله
اشکال آید که اینجا بقضا ... گفته است اینجا باید که نگوید اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است
که مسبوق دو حکم دارد یکی حکم مقتدی و دیگر حکم منفرد آن وقت که مقتدی بود نگفت اکنون که حکم انفراد گرفت
باید که بگوید چون اعوذ گوید پیش از قرائت گوید یا بعد از قراءة بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که بعد از قراءة
گوید وجه قول ایشان آنست که حق تعالی میفرماید فاذا قرات القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم اما ظاهر روایة
آنست که پیش از قراءة گوید که اعوذ گفتن پناه گرفتن است بخدای عز و جل از شر شیطان پس نخست استعداد کار باید
ساختن آنگاه بکار در آمدن چنانکه نخست طهارة باید ساختن آنگاه بنماز اندر آمدن و مثل این بسیار است بسم الله گفتن
در نماز بر قول مالک رحمة الله علیه مستحب است و بر قول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول علما ما رحمهم الله سنت است
وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که روایت میکنند از مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام نماز بفاتحه
خواندی و بسم الله الرحمن الرحیم نخواندی پس مالک رحمة الله علیه گفته است که بسم الله اگر در نماز فریضه بودی یا سنت بودی
رسول علیه الصلوة والسلام بگفتی وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که روایة میکنند از ابن عباس رضی الله عنه که رسول علیه
الصلوة والسلام در نماز فاتحه خواند و ابتدا فاتحه را از بسم الله کرد و از اینجاست که شافعی رحمة الله علیه گفته است که بسم الله از
فاتحه است و فاتحه هشت آیه است و خواندن فاتحه با بسم الله در نماز فریضه است و این از شافعی رحمة الله علیه قول است
اما صحیح قول وی آنست که فاتحه هفت آیه است اما بسم الله از فاتحه است اما علما ما رحمهم الله گفته اند که نفی نگوییم همچنانکه مالک
گفته است و اثبات نگوییم چنانکه شافعی گفته است ولیکن گوییم سنت است که روایت میکنند انس بن مالک رضی الله عنه که
من در قفای رسول علیه الصلوة والسلام نماز کردم و در قفای کبرای صحابه رضوان الله علیهم ... نماز کردم

وشنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند و من نیز در قفای ایشان نرم گفتم و بعد از فراغ نماز احکام بیان کردند
وگفتند که بسم الله الرحمن الرحیم در نماز گفتن است ولیکن نگفتند که فریضه است پس اگر فریضه بودی در تبلیغ تقصیر
نکردی و دیگر آنکه بسم الله از فاتحه نیست و فاتحه هفت آیه است هشت آیه نیست دلیل بر آنکه روایت میکنند
هم انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر که هفت آیه فاتحه را خواند خدای تعالی
بروی هفت طبق آسمان و زمین نیکی در دیوان وی ثبت گرداند و هفت در دوزخ بروی بسته گرداند و هشت
در بهشت بروی گشاده شود و هفت اندام وی برابر آتش دوزخ حرام گرداند چون رسول علیه الصلوة والسلام
فاتحه را هفت آیه فرموده هشت نی اگر بسم الله از فاتحه داریم هشت آیه شود و هشت را میانه نبود هفت را
تا که آیه میانه بود که همچنین روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام انه قال خبرا عن الله
تعالی ان الله تعالی یقول قسمت الصلوة بینی وبین عبدی نصفین اذا قال العبد الحمد لله رب العالمین یقول
الله تعالی حمدنی عبدی واذا قال العبد الرحمن الرحیم یقول الله تعالی اثنی علی عبدی واذا قال العبد مالک یوم الدین
یقول الله تعالی مجدنی عبدی واذا قال العبد ایاک نعبد وایاک نستعین یقول الله تعالی هذا بینی وبین عبدی
ولعبدی ما سأل پس معلوم شد که بسم الله از فاتحه نیست و گفتن بسم الله در نماز فریضه نی ولیکن باید که بگوید هر آینه

مسئله چون گوید نرم گوید یا بلند گوید بر قول شافعی رحمة الله علیه در نماز بلند خواندنی بلند گوید و در نماز نرم
خواندنی نرم گوید و بر قول علمای ما رحمهم الله بهمه حالها نرم گوید و حجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که معاویه
رضی الله عنه مر صحابه یار رضی الله علیهم اجمعین را امامت کرد و بسم الله را نرم گفت بعد از فراغ نماز وی را ملامت کردند
که یا معاویه از نماز چیزی کم کردی گفت چه کم کردم گفتند بسم الله نرم گفتی شافعی رحمة الله علیه میگوید که اگر نرم
بایستی گفتن صحابه ملامت وی را نکردندی علمای ما رحمهم الله گفته اند که معاویه رضی الله عنه خاموش کرد
جواب ایشان گفت که من در قفای رسول علیه الصلوة والسلام نماز گذارده ام و در قفای کبار صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین نماز گذارده ام و شنیدم که ایشان در نماز بسم الله نرم گفتند من نیز نرم گفتم و دیگر آنکه پسر
عبد الله مغفل رضی الله عنهم صحابه را امامت کرد و بسم الله بلند گفت بعد از نماز پدر وی گفت ای
پسر در دین محمدی این چه بدعت بود که تو کردی گفت چه بدعت کردم گفت بسم الله بلند گفتی گفت ای
پدر اتفاقا یعنی ناگاه بر من رفت بعد از این نگویم پسر او جوان بود که وی از جوانان صحابه بود که کبار صحابه
بوی اقتدا کرده بودند وی را امامت کردن نخستین بود و پدر او هشت ایشان بروی فرو گرفت بروی
بسهو لیت رفته که باشد گفت و اگر کسی را همچنین افتد بفراموشی بلند گوید باکی نبود اما باید که بعد از
[illegible] گفته است عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است امام را باید که چهار چیز نرم گوید

اعوذ بالله و بسم الله و قرات تشهد و آمین و بروایتی ربنا لک الحمد مسئله بسم الله که بر سر سورتها میگویند
و مینویسند از سورتست یا فاصل کننده میان سورتین از اصحاب شافعی رحمة الله دو روایت است یک روایت
آنست که از سورة است و یک روایت آنست که فاصل کننده سورة است و بر قول علما ما رحمهم الله فاصل کننده
سورة است از سورة نیست دلیل بر آنکه سورة انا اعطینا را در همه مصحفها سه آیت مینویسند و بسم الله الرحمن الرحیم
را دو می مینویسند پس اگر بسم الله از سورة بودی بایستی که چهار آیة نوشتندی و دیگر عبد الله عباس رضی الله
عنه از امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سوال کرد که یا امیر المومنین از چه معنی است که بر سر سورة برات
بسم الله ننوشتی گفت ای عم زاده رسول صلی الله علیه و سلم در آخر سورة یسالونک عن الانفال آیتی مشتبه است
و بر من روشن نشد که اینجا فاصل کردنی است یا نی پس بسم الله ننوشتم که نباید که اینجا فاصل کردنی نباشد و من
فاصل کرده باشم چون جمع کننده قران بسم الله را فاصل کننده سورة فرموده است پس معلوم شد که فاصل کننده
سورة است نه از سورت اما اتفاق است که بسم الله از قران است قوله تعالی انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن
الرحیم آیة تمام است یا نی بر قول شافعی رحمة الله علیه آیة تمام است جنب و حائض و نفسا را نشاید خواندن و بر قول علما
ما رحمهم الله آیة تمام نیست تا از اینجا بخواند که انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم مسئله ابتدا قران خواندن را
نشاید یعنی جنب را نشاید که بنیت قرآن خواند اما ابتدا کارها را شاید خواندن چون نیت وی قرآن خواندن نبود
و ابتدای کارها را بسم الله باید گفت بنا بر حدیث رسول علیه الصلوة والسلام قال النبی علیه الصلوة والسلام کل
امر ذی بال لم یبدء بذکر الله فهو ابتر رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر کاری که با خطر بود که ابتدا از وی
از ذکر نام وی نبود آن کار نا تمام بود مسئله در نماز بسم الله چه وقت گوید حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله علیه روایت میکند که در قیام اول گوید بسنده بود و ابو یوسف رحمة الله از امام اعظم رحمة الله علیه روایت میکند
که هر قیامی که نو شود باید که بگوید تا بیقین از عهده بیرون آید این رجا از محمد رحمة الله علیه روایت میکند که در میان
سورة و فاتحه هم باید که بگوید اما مشایخ رحمهم الله در وی فرقی گفته اند که اگر امام است و نماز بلند خواندنی است در همه
قیام اول گوید بسنده بود و اگر تنها گذارست یا نماز نرم خواندنی است باید که بهمه قول ها عمل کند تا یابنده ثواب باشد و
اختیار شمس الائمة الحلوانی آنست که تنها گذار باید که باول بگوید و میان سورة و فاتحه نگوید و بر سر هر قیامی
بگوید و این در نماز است اما در بیرون نماز عادت باید داشتن بسم الله الرحمن الرحیم بسیار باید گفتن که روایت میکنند
خواجه امام محمد طیار رحمة الله علیه که فردا قیامت امتان محمد فقها اهل عرصات مستوجب عقوبت شده باشند فرشتگان
عذاب ایشان را سوی دوزخ می برند پیران جوانان را گویند که شما پیش باشید که حال شما قوی تر بوده است و در عبادت
و جوانان پیران را گویند که شما پیش باشید که در دنیا شما مقتدیان ما بوده اید باز پیران زنان را گویند که شما پیش باشید

فریضه است اما عدد ذکر کرده است و جه قول علماء که فریضه میدارند آنست که قیام رکن است از نماز فرات
در وی فریضه است رکوع و سجود نیز رکنی اند از نماز گفتن تسبیحات نیز در ایشان فریضه بود که هم باید است
و هم بجز اما علمای ما رحمهم الله گفته اند که تا خواندن قراءة را در قیام باید دانسته ایم **قوله تعالی** فاقرءوا
ما تیسر من القرآن اتفاق است که این امر در نماز است که بیرون نماز قرآن خواندن فریضه نیست آن نیز
باید است لیکن تعیین در نماز با مر رسول علیه الصلوة والسلام است چه دلیل کند که خواندن وی در هر رکنی فریضه
بود دلیل بر آنکه قیام رکنی است از نماز خواندن سبحانک اللهم وبحمدک در وی سنت است و قعده آخرین فریضه
قراءة تشهد خواندن در وی واجب است رکوع و سجود نیز رکنی است از نماز خواندن تسبیحات در وی سنت است
فریضه نی **مسئله** چون سر از رکوع بر آرد سمع الله لمن حمده گوید و ربنا لک الحمد گوید یا نی نزدیک شافعی رحمة الله
هر نماز گذارنده هر دو باید که بگوید و حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که تنها گذار هر دو بجا
که بگوید ابو یوسف از امام ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که تنها گذار یکی گوینده بود **مسئله** چون
یکی گوید که امام گوید تا فاضلتر بود خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه جامع صغیر و مبسوط را درس کرد و روایه بیرون
آمد که ربنا لک الحمد گفتن فاضلتر بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله امام باید که هر دو را بگوید و بر قول امام اعظم
ابو حنیفه رحمة الله علیه سمع الله لمن حمده گوید بسنده بود وجه قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آنست
که چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز نگوید که ربنا لک الحمد پس وی
گوینده ناکننده شود و در تحت این وعید در آید **قوله تعالی** یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون و دیگر
آنکه حال امام قوی تر از حال مقتدیان است دلیل بر آنکه نماز مقتدیان متعلق بنماز امام است و نماز امام متعلق بنماز کسی نیست
پس حال امام قوی تر آمد از حال ایشان پس باید که ذکر وی بیشتر بود امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که
چون امام سمع الله لمن حمده گوید مقتدیان ربنا لک الحمد گویند اگر امام باز گوید که ربنا لک الحمد پس گفتن امام بعد
از گفتن مقتدیان افتد پس در هر یک حال هم مقتدا بود و هم مقتدی روا نبود زیرا که موضع امامت نشود و رسول
علیه الصلوة والسلام دو حدیث فرموده است یکی در حق امور دنیاوی یکی در حق امور احکام نماز و آنچه در حق دنیا
فرموده است اینست **قال** النبی علیه الصلوة والسلام لو ترک الناس و دعویهم لادعی الناس دماء قوم و اموالهم لکن البینة
علی المدعی والیمین علی من انکر و قال علیه الصلوة والسلام که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر این حدیث مشهور
است هر که منکر شود کافر شود و پیغامبر علیه السلام چنین فرموده است که هر بیماری که این حدیث را برخواند
اگر اجلش بتعجیل بود ختم کار آن بیمار بمسلمانی شود و اگر با اجلش تاخیر بود خدای عز و جل وی را شفا دهد و رسول
علیه السلام فرموده است که اگر این آدمیان را مانی به یک بار دعوی ها کردندی بجز نهاد و مالها [illegible]

پنهان دارد و بر شکر بکند و این حکم از وقت داود پیغامبر علیه السلام بوده است و باقی است تا قیامت پس رسول علیه
الصلوة والسلام فرموده است که بر سر بالین هر بیماری که این حدیث بگویند خدای عز و جل آن بیمار را شفا دهد و آنچه در کار
امور دنیا فرموده حکم آن تا قیامت باقی است و آنچه در حق نماز فرموده است حکم آن نیز باید که باقی بود که نماز طاعتی است
مشترک و متساوی میان امام و مقتدیان رسول علیه السلام خود قسمت کرده است میان امام و مقتدیان قال
النبی علیه الصلوة والسلام واذا قال الامام سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا لک الحمد و از فقیه امت عبد الله مسعود رضی الله عنه
روایت آمده است که امام چهار چیز باید که نرم گوید اعوذ و بسم الله و آمین و قرات تشهد و بروایتی ربنا لک الحمد پس ضعیف اند
بروایتی فرموده است پس امام را نشاید که گوید مگر در نماز آدینه که آنجا توقف بیشتر میشود تا بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه
عمل کرده شود و بدین روایت دلیل میکند که بر قول امیر المومنین علی رضی الله عنه امام باید که هر دو بگوید مسئله چون
به سجده رود آنچه بر زمین نهد دیگر است باید که نخست آنرا بر زمین نهد که نسبت همچنین است چنانکه زانو و دستها و بینی
و پیشانی ابن سیرین رحمة الله گفته است که نخست دستها نهد آنگاه زانو و بینی و پیشانی و این قول را مالک گرفته است
رحمة الله و حجه قول وی آن است که رسول علیه الصلوة والسلام همچنین به سجده رفته است اما علما رحمهم الله گفته اند که آن
در وقتی بوده است که رسول علیه الصلوة والسلام را ضعفی بوده است که خود را آسایش داده است یا خود از برای
بیان احکام کرده باشد تا اگر کسی را ضعفی بود همچنان به سجده رود نمازش روا بود اما اگر کسی را ضعفی نبود باید که آنچه بر زمین
نزدیکتر بود نخست آنرا بر زمین نهد مسئله در سجده دستها کجا نهد بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
علیه برابر گوش نهد چنانکه در وقت تکبیر اول که اگر در گوش وی یا در وی بود بر پشت دست وی افتد و بروایت صلوة
خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله تعالی علیه دستها بیرون تر از گوش نهد تا از برای کتف وی آزاد ماند تا قوت بر سجده افتد
مسئله در سجده چشم باز باید داشتن که سنت است و فراز داشتن بدعت است و نظر بر نوک بینی باشد که بنده مومن بقیامت
سر از خاک تیره بر آرد نظرش بر نوک بینی بود و بیند که رویش از خاک تیره سفید انگیخته شده است یا سیاه بنده مومن چون این
سنت را اقامت کند خداوند عز و جل بقیامت وی را از خاک تیره سفید برانگیزاند و عبد الله مسعود رضی الله عنه
روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد
خداوند عز و جل چشم وی را از درد نگاه دارد روزی اعرابی بنزدیک عبد الله مسعود رضی الله عنه آمد و گفت که رسول
علیه الصلوة والسلام ما را فرموده است که هر که در سجده چشم باز دارد خداوند عز و جل وی را از درد چشم امان کرامت کند
عبد الله مسعود گفت بلی فرمود گفت من این سنت را اقامت کردم و هر دو چشم [illegible] عبد الله مسعود رضی الله عنه
[illegible]
[illegible]

مسئله در سجده پست نشاید خفتن چنانکه روباه خسپد که رسول علیه الصلوة والسلام نهی فرموده است
لان النبی نهی عن افتراش کافتراش الثعلب چنان باید که شکم از ران دور و ران از ساق و ساق از زمین باز دارد که
روایت میکنند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در سجده خود را از زمین
چنان باز داشتی که اگر بره یا بزغاله از ینطرف اندر آمدی راه یافتی که بطرف دیگر بیرون رفتی و در آن سجده شتاب
کاری نشاید کردن چنانکه مرغ دانه چیند که رسول علیه السلام از آن نهی کرده است نهی رسول صلی الله علیه واله
وسلم عن نقر کنقر الدیک قال علیه الصلوة والسلام العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن رسول علیه السلام
فرموده است که شتابی کردن در کارها از کار دیو است و آهسته کاری در کارها از تاثیر رحمت پروردگار
است مسئله چون سر از سجده برآرد آنچه بقیام نزدیکتر است نخست آنرا باید که برآرد چنانکه پیشانی
و بینی و دستها و زانو در میان دو سجده نشیند که هر دو دستهای خود را بر هر دو کف پای نهد
که سنت اینست و چون بقعده نشیند همچنان نشیند که سگ نشیند نهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم عن اقعاء کاقعاء الکلب در قعده دستها را کجا نهد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند چنان باید کرد
سر انگشتانش با سر زانو برابر بود و بعضی گفته اند که از زانو فروتر گیرد و زنان دستها را بر میان ران نهند
باتفاق مسئله در قعده چشم در کنار خود داشتن سنت است چون سر از سجده دوم بر دارد بر قول
شافعی رحمة الله علیه اندک توقف کند آنگاه بقیام رود بر قول علماء ما رحمهم الله هیچ توقف نکند زود بقیام رود وجه
قول شافعی رحمة الله علیه آنست که شما را اتفاق است با من که چون سر از سجده اول برآرد اندک توقف کند
وآنگاه بسجده دوم رود اینجا نیز توقف باید کردن وآنگاه بقیام رفتن علماء ما رحمهم الله گفته اند آنجا تاخیر
کردن از برای فصل کردن سجده از سجده است اما اینجا فصل کردن نیست زود باید که بقیام رود که روایت
میکنند ابوبکر صدیق و عمر خطاب رضی الله عنهما از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده است که چون سر از سجده دوم برآرد زود باید که بقیام برخیزد چنانکه کسی سنگ
تفشان برخیزد و لیس الیمنی و نسیتم که تاخیر کردن روا نیست مسئله در قعده چگونه باید نشستن
بر قول مالک رحمة الله علیه هر دو پای را بیک طرف بیرون کند و بر زمین نشیند و بر قول علماء ما رحمهم الله پای چپ را بگستراند
و بر وی نشیند و پای راست ایستاده کند و پنج انگشت پای سوی قبله کند و بر قول شافعی رحمة الله
علیه قعده اول همچنین نشیند که علماء ما رحمهم الله میگویند که اینجا به نشستن حاجت است و قعده آخر را همچنان
نشیند که مالک میگوید که آنجا بنشستن حاجت نیست وجه قول ایشان آنست که روایت میکنند ابو حمید ساعدی و
عبدالله عمر رضی الله عنهما که رسول علیه السلام در قعده آخر همچنان نشست علماء ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام

معصوم بود از صغیره و کبیره که هرگز گناه نکرده اما با وجود آن چندانی طاعت و عبادت زیادتی آورده بود
که قدمهای پای مبارکش ورم آورده بود نتوانست همچنین نشستن بضرورت همچنان نشسته اگر کسی را ضرورت باشد
همچنان نشیند باک نبود اما اگر کسی را ضعفی نبود نباید که همچنین نشیند که علما ما رحمهم الله گفته اند که روایت میکند ام
مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که روزی رسول علیه الصلوة والسلام بحجره اندر آمد یکی از عیالان رسول
علیه الصلوة والسلام همچنین بقعده نشسته بود که پای چپ را گسترانیده بود و بروی نشسته و پای راست را
سیخ نهاده رسول علیه الصلوة والسلام وی را منع کرد که همچنین چرا نشستی که اینچنین قعده نشستن سنت
مردانست و سنت شما آنست که هر دو پا را بیک طرف بیرون فرستند و بست به زمین نشیند که بنا بر کار شما بهفتکی
است و ما در باب اول گفته ایم که هرچه مردانرا در نماز سنت است زنانرا بدعت است و هرچه زنانرا سنت است
مردانرا بدعت است چون این را رسول علیه السلام سنت زنان فرموده مردانرا بدعت بود نشاید مسئله
قعده اخیره نشستن فریضه است قراءت تشهد خواندن بقول علما ما رحمهم الله واجب است و بر قول شافعی رحمة الله
علیه فریضه است و در خواندن قراءت تشهد مر صحابه را رضوان الله علیهم اجمعین اختلاف است و هیچ قول از اقاویل
ایشان ضایع نیست و هر قولی را عالمی اختیار کرده است قراءت تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را مالک اختیار
کرده است و قراءت تشهد عبد الله عباس رضی الله عنه را شافعی اختیار کرده است و قراءت تشهد ابو موسی الاشعری
را رضی الله عنه اهل شام اختیار کرده است و قراءت تشهد عبد الله مسعود رضی الله عنه را علما ما رحمهم الله اختیار کرده اند
و قراءت تشهد امیر المومنین عمر و عبد الله عباس رضی الله عنهما با واو است و قراءت تشهد ابو موسی الاشعری و عبد الله
مسعود رضی الله عنهما با واو خوانند و قراءت تشهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را چنین خوانند که التحیات لله والصلوات
الطیبات النامیات المبارکات الزاکیات السلام علیک الی آخره و این قول را مالک گرفته است و قراءت تشهد عبد الله
عباس رضی الله عنه را همچنین خوانند که التحیات لله الصلوة الطیبات النامیات المبارکات اما لفظ زاکیات در وی مذکور
نبود و این قول را شافعی گرفته است رحمة الله علیه و قراءت تشهد ابو موسی الاشعری رضی الله عنه چنین خوانند
که التحیات لله والصلوة والطیبات باقیها دیگر همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قول را اهل شام گرفته است و قراءت تشهد
عبد الله مسعود رضی الله عنه را همچنین خوانند که ما میخوانیم و این قول را علماء ما گرفته اند رحمهم الله حنیفه رحمة الله علیه
گفته است که هیچ قراءت تشهد معتبر از قراءت تشهد عبد الله مسعود و ابو موسی الاشعری نیست و دلیل بر آنکه علی مر
رسول علیه الصلوة والسلام را در خواب دید گفت یا رسول الله در خواندن قراءت تشهد صحابه را اختلاف است
کدام قول گیریم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که قراءت تشهد عبد الله مسعود را رضی الله عنه خوانید که وی بسیار ابو حنیفه
رحمة الله علیه در مسجد نشسته بود سایلی اندر آمد و سوال کرد که بواو یا بدو واو این امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه فرمود که

بوا وین سائل گفت بارک الله فیک کما بارک فی الاولا چون این سائل بیرون رفت اصحاب ابو حنیفه که
حاضر بودند از امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که ای امام مسلمانان ما را از سوال سائل عجب
شد و از جواب شما امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه فرمود که وی سوال کرد که قرائت تشهد با یکی واو است یا بدو
دو واو من جواب گفتم که با دو واو وی بر من دعا کرد گفت که خدا عزوجل بر شجره تو برکت کناد چنانکه برکت
زیتون برکت کرده است قوله تعالی من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه
گفته است که مرا استاذ من حماد قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرده است و حماد رحمة الله علیه گفت مرا استاذ
من ابراهیم نخعی رحمة الله علیه قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرده است و ابراهیم نخعی گفت مرا استاذ من علقمه
رحمة الله علیه گفت که مرا استاذ من عبدالله مسعود قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرد و عبدالله مسعود رضی الله عنه
گفت که رسول علیه الصلوة والسلام دست مرا بگرفت و قرائت تشهد با دو واو تعلیم کرد چنانکه کسی صورت
از قران در آموزد که الف و واو و تقدیم و تاخیر نکرد و آنگاه دست مرا گرفت و گفت چنانکه در قران کم و زیادت
نشاید کردن و در قرائت تشهد نیز کم و زیادت نشاید و رسول الله علیه الصلوة والسلام در حق عبدالله مسعود
رضی الله عنهما این تشریف فرموده است **قوله علیه السلام** رضیت لامتی ما رضی بها ابن ام عبد و چنین
باید که کسی قرائت تشهد را کم و زیادت نکند و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند پیش از آنکه قرائت تشهد آغاز
کند باید که این دعا بخواند بسم الله وخیر الاسماء اما ظاهر روایت آنست که ابتدا از التحیات کند که شب معراج رسول
علیه الصلوة والسلام ابتدا از التحیات کرد چون قرائت تشهد را مقدار عبده و رسوله برساند انگشت براورد بنیاد
یا نی خواجه امام زاهد صفر رحمة الله علیه گفته در شرح کبیر روایت بیرون آمده بر اقوال امام اعظم ابوحنیفه و محمد رحمهم الله تعالی
دلیل میکند که بر قول ابویوسف رحمة الله علیه براوردنی است چون براره دیگر براره فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است
که ابهام را با وسطی حلقه کند و سبابه را براورد و بعضی مشایخ گفته اند که عقد پنجاه و سه کند و اما این سنت علما متقدم است
متاخران با خبر نهی کرده اند و منسوخ شده بنا بر آنکه این قول را رافضیان گرفته اند چنانکه در ابتدا انگشتری در دست
راست داشتن سنت بود و رسول علیه الصلوة والسلام انگشتری در دست راست داشتی و صحابه رضوان الله علیهم
اجمعین در دست راست داشتندی چون رافضیان در آن غلو کردند سنیان در دست چپ کردند از برای نفی تهمت
ایشان را و دیگر آنکه شافعی مذهبان عراق کوسلا سامی وار ساختندی چون رافضیان در آن غلو کردند ایشان
از آن ماندند همچنین طیلسان که شیعه طیلسان زنند و دیگر در ابتدای سفره داشتن سنت بود و رسول علیه الصلوة
والسلام سفره داشت اما شومی باحقیان علیهم اللعنة در میان آمد سفره داشتن بدنام شد سنیان کم می کنند
خوبتر ساختند از برای تهمت ایشان را این انگشت نیز براوردن در ابتدا براورد و سنی فی

اما چون رافضیان دران غلو کردند سنیان ترک آن نمودند از برای نفی تهمت انتساب تراو الله اعلم مسئله صلوة گفتن در نماز فریضه است یا سنت بقول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول علما رحمهم الله سنت است وجه قول شافعی آنست که صلوة را امر فرموده امر بوجوب باید قوله تعالی ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لم یصل علی شافعی رحمة الله علیه گفته است که آیه است و حدیث است باید که فریضه بود و علما رحمة الله میگویند که صلوة گفتن باید ثابت است ولیکن تعین در نماز با امر نیامده است علیه السلام آنچه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است از برای فضیلت و کمال فرموده است دلیل برآنکه فرموده است که نماز نیست همسایه مسجد را جز در مسجد قال النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد قال النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة فی الارض المغصوبة رسول علیه السلام فرموده است که نماز نیست در زمین غصبی قال النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة للمرأة الناشزة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که نماز نیست عورتی خشم گرفته را و اگر ایشان نماز گذارند روا بود این حدیثها آن حکم دارد تا اگر کسی نماز گذارد و صلوة نگوید نمازش روا بود اما آن فضیلت و کمال نبود که صلوة گوید و صلوة گفتن در مدت عمر یکبار فریضه است چنانکه کلمه شهادت یکبار گفتن فریضه است بعد از آن سنت است ولیکن باید که پیوسته گوید قال علیه السلام من صلی علی مرة لم یبق علیه من الذنوب ذرة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که هر که یکبار بر من صلوة گوید باقی نماند بروی از گناهان ذره مسئله جماعتی که نام رسول صلی الله علیه وسلم میگویند یا می شنوند هر باری که میگویند یا شنوند صلوة بر رسول صلی الله علیه وسلم گویند یا نی ابو الحسن کرخی رحمة الله علیه گفته است که یکبار گویند بعد از آن اگر نگویند بزهکار نشوند اما ظاهر آنست هر بار که گویند و یا شنوند باید که صلوة گویند زیرا که رسول علیه الصلوة والسلام چنین فرموده است قال علیه الصلوة والسلام من سمع اسمی فلم یصل علی فقد جفانی رسول علیه السلام فرموده است که اگر نام من شنود و بر من صلوة نگوید جفا کرده است بر من قال علیه الصلوة والسلام من شتم لورد و لم یصل علی فقد جفانی رسول علیه السلام فرموده است که هر که ابوی گل بشنام و قی بسید بر من صلوة نگوید پس بتحقیق جفا کرده است بر من خبر آمده است که روزی رسول علیه الصلوة والسلام بر منبر برآمد تا صحابه را وعظی کند چون قدم بر پایه اول نهاد گفت آمین و چون قدم بر پایه دوم نهاد گفت آمین و چون قدم بر پایه سیوم نهاد گفت آمین و بنشست یکی از صحابه سوال کرد که یا رسول الله صلی الله علیه آمین گفتن شما شنیدیم ولیکن دعا گوینده ندیدیم مهتر عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که برادرم جبرئیل علیه السلام حاضر آمده بود چون من قدم بر پایه اول نهادم گفت هر که دولت ماه رمضان دریابد و در وی چندان طاعت و عبادت زیادتی ننماید که آمرزیده شود خاکسار و نگونسار باد گفتم آمین چون قدم بر پایه دوم نهادم گفت هر که دولت حیات مادر و پدر را

دریابد و خدمت نکند ایشانرا چندانکه ایشان از وی خشنود شوند خاکسار و نکونسار باد گفتم آمین چون
قدم بر پایهٔ سیوم نهادم گفت هر که نام تو بشنود و صلوٰة نگوید خاکسار و نکونسار باد گفتم آمین **مسئله** در
هنگام شنیدن نام رسول علیه الصلوٰة والسلام صلوٰة گفتن نشاید یعنی نرم شاید گفتن بلند نی از برای
آنکه ایشانرا نیت عبادت نیست مراد ایشان گرمی هنگامه است چون تو نرم گوئی خداوند عز و جل ثواب عبادت
در دیوان تو ثبت گرداند **مسئله** آمده است در خبر رسول علیه الصلوٰة والسلام گفتی و اولادش را نیز دعا
بگوی چه در ملت ابراهیم خلیل الله علیه السلام او و اولادش را دعا گوی خداوند عز و جل را حمد و ثنا گوی و آنگاه نخست خود را
دعا گوی تا تو اهل زید شوی و دعا تو [illegible] بگران [illegible] انگاه مادر و پدر را دعا گوی و استادانرا دعا گوی
و بقیت مومنانرا و مومنات را جنت و دنیا و آخرت خواهی تا دعوات عالیه یابی و از برگزیدگان حضرت ربانی گردی و هر که کمتر
ازین دعا گوید ثواب نمازش کمتر بود **قال** علیه الصلوٰة والسلام کل صلوٰة لم یدع فیها للمؤمنین والمؤمنات فهو خداج فهو خداج رسول
علیه السلام فرموده است که هر نمازی که در وی مومنین و مومنات را دعا نگوید آن نماز ناتمام باشد انگاه سلام دهی
یکروایت آنست که سلام دادن سنت است و یکروایت آنست که واجب است **مسئله** چون سلام دهد نیت کند
چه نیت کند محمد حسن رحمة الله علیه جامع الصغیر تصنیف کرده فصل بداده خاص فرشتگان بر خواص آدمیان عوام فرشتگان
بر عوام آدمیان یعنی سلام دهد بر فرشتگان و بر آدمیان چون کتاب صلوٰة التصنیف کرد فصل بداده خواص آدمیانرا بر خواص
فرشتگان چنانکه انبیا و عوام آدمیانرا بر عوام فرشتگان چنانکه اولیا یعنی سلام دهد بر آدمیان و فرشتگان [illegible] خواجه
امام اجل سرخسی رحمة الله علیه گفته است و اینها را بزبان گفتن حاجت نیست بدل نیت کند که سلام بر اهل اسلام میدهد
بود تا اگر بزبان گوید یاد آیدش که از نماز بر وی چیزی از فریضه باقی است نمازش تباه شود نتواند که بران نماز بنا کند و
در آمدن بنماز که فریضه است چون بدل نیت کند روا می‌باید بیرون آمدن از نماز که فریضه نیست بدل نیت کند بشنید بود
چون سلام دهد ابتدا از راست کند **قال** النبی علیه الصلوٰة والسلام علیکم بالتیامن فان الله تعالی یحب التیامن فی
کل شی حتی التنعل والتمشط و بروایتی والترجل چون سلام دهد روی خویش بگرداند نیز آمده است که سنت نیست که چون
رسول علیه السلام سوی راست سلام گفتی رخساره چپ مبارکش را دیدندی و چون سوی چپ سلام گفتی رخساره راست
مبارکش را دیدندی در هدایه شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه آورده است همان بود که سلام دادی همان روی دیدند
**طحاوی** رحمة الله علیه گفته است که در وقت سلام گفتن چشم بر کتف داشتن سنت است اینست صفت نماز خاشعان
از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه سوال کردند که صفت نماز خاشعان و علامت خشوع در نماز چیست امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله فرمود که خاص میخواهید یا عام گفتند که یا امام المسلمین علم چیزی نیست که نگفتن [illegible] شنودیم هر دو وجه را بگو
گفت عام آنست که چون بنده مومن نماز شروع کند بداند که [illegible] بیماری [illegible] و خاص آنست که چون نماز [illegible] کند دل [illegible]

چنان مستغرق خدمت حضرت پروردگار شود که ویرا از هیچ چیزی دیگر خبر نبود و نماز بندگان چه در و نیم خاص الخاص و عام
اندر غیبت آیند و بهیبت بنشینند و باخلاص گذارند و بصدق بسپارند و بخوف بازگردند هیبت صفت تا ماه شعبان و
عام بعادت آیند و بغفلت بنشینند و بجهل گذارند و بسهو بسپارند و با امن بازگردند و عده خاشعان چنانچه قال
الله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون مسئله هر نمازی که بر اثر وی سنت آورد فی الجملة بایست
زود برخاستن بگذاردن سنت سنت است و دیگر مکان بدل کردن سنت است زیرا که پیغامبر علیه الصلوة والسلام
میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام ایعجز احدکم اذا فرغ من الصلوة ان یتقدم او یتأخر رسول علیه السلام
فرموده است که چه عاجز آید یکی از شما که چون از نماز فارغ شود پیشتر رود یا پس تر آید بنا بر آن اهل سنت که نو عهد
بودند و جمیع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و صحابه رضی الله عنهم چون فریضه گذاردندی بگذاردن سنت
برقرار استادندی از آن نو عهدان در آمدندی چنین دانستندی که ایشان فریضه میگذارند با ایشان اقتدا
کردندی چون ایشان را معلوم شدی که فریضه نمیگذارند سنت می گذارند خاطر ایشان مشوش شدی رسول
علیه السلام این حدیث فرمود که چون یکی از شما از امام که پیش باشد چه آید که از نماز فارغ شود پیشتر رود یا پس تر آید
و دیگر لطیفه است که دو مکان را گواه کردانیدن بود بر خود مر آوردن سجده مر پروردگار را جل جلاله و سنت است
که قوم پیشتر روند و امام پستر آید اما چون سنت برخاست باید که بدست راست محراب استادن او تیره
علی و عبدالله مسعود رضی الله عنهما همچنین گذاردندی و دو مکان گواه کردانیدی بر خود با آوردن سجده مر پروردگار
را و هر نمازی که بر اثر وی سنت نبود زود دست بدعا برداشتن سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام
صادق القول رحمة الله صادق الوعد خیر میدید قوله تعالی فاذا فرغت فانصب الی ربک فارغب قال
بعد کل فریضة دعوة مستجابة رسول علیه السلام فرموده است که پس هر فریضه دعا مستجاب است قال علیه
الصلوة والسلام اذا فرغ العبد المؤمن من الصلوة یجب علیه ثلث الشکر علی التوفیق والعذر علی التقصیر والخوف عن
الرد رسول علیه السلام فرموده است چون بنده از نماز فارغ شود بر وی سه چیز واجب آید یکی شکر بر توفیق
دوم عذر بر تقصیر سوم خوف از رد الحمد لله علی التوفیق و استغفر الله علی التقصیر اعوذ بالله من الرد بعد از فریضه
این دعا خواندن واجب است مسئله دعا بر سه نوع است دعاء رغبت است و دعاء رهبت است و دعاء
خفیه است آنچه دعاء رغبت است باید که در وقت دعا کفهای دست کشاده دارد و برابر سینه دارد
و دستها باید که جدا دارد و ایمان خود را شفیع آرد و حاجت خواهد و چشم را در آسمان ندارد که رسول
علیه السلام یکی را دید که بوقت دعا چشم بر آسمان میداشت وی را منع کرد که همچنین مکن تا کسی در دل اندیشه
نیارد که خدای عز و جل منزه از مکان و زمان داور است بیکان حاجت نیست تا خدای عز و جل حاجت

بنزدیک وی بدان که آنچه دعا رغبت است کفها را دست بروی دارد و گوید اللهم انا نسألک الجنة وما فیها وآنچه دعای
خفیه است باید که دستها را مشت کند و کفها را دست فرود رو به دارد و انگشتان مسبحه را راست کند و در حاجت خواه
بگوید نعوذ بک من النار وما فیها واین روایتها در صلوة خواجه امام منهاج است رحمة الله تعالی والله اعلم بالصواب باب
ششم در بیان نماز و چیزها زیادتی که در نماز بسیار بود یا باشند یا آوردن آن کراهیت است بنا بر حدیث رسول علیه
الصلوة والسلام آنچه در شرح طحاوی آورده که رسول علیه الصلوة والسلام یکی را دید که در نماز با موی روی خود بازی میکرد
رسول علیه السلام این حدیث فرمود که قال النبی صلی الله علیه وسلم لو خشع قلبه لخشعت جوارحه که اگر باطنش ترس کار راستی ظاهرش
بقرار راستی طحاوی رحمة الله علیه گفته است که چون تفحص کردند آنکس منافق بدید آمد پس نشاید مومنان را به نماز فعلی بجا آوردن
که مانند شود بافعال منافقان خواجه امام [illegible] رحمة الله علیه این کشف و رس کرد و روایت بیرون آمد که یکی با ریشه مسلمان
بازی میکرد در نماز رسول علیه السلام این حدیث فرمود که اگر باطنش ترس کار راستی ظاهرش بقرار راستی رسول علیه الصلوة بنور نبوت
دانست که وی منافق است مسئله بباید دانست که انبیا علیهم السلام را چهار چیز نبود یکی احتلام دوم قهقهه سوم خامیازه
واین سه چیز از سبب خوردن است ایشان بسیار خوار نبوده اند که بسیار خوردن اسراف کردن است و اسراف کردن حرام
چهارم [illegible] زیرا که اینها هر یکی از فساد وی خالی نبود و انبیا علیهم السلام معصوم اند از گناه صغیره و کبیره مسئله اگر مسلمان را
در نماز خامیازه آید یعنی فاژه آید باید که دهان استوار کند یعنی بعضی گفته اند که دست بر دهان نهند و بعضی گفته اند پشت دست و
اما دست بر دهان نشاید نهادن زیرا که افعال اهل نار است حسن زیاد از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت میکند که بدندان
زیر لب را بگیرد و این ولیتر است تا در نماز دست از موضع برداشته نشود و دست بر دهان نهادن سنت قولی است و دست
پیش گرفتن سنت فعلی است و دهان استوار کند و فرو خورد تا آن مقدار که بتواند دهان را گشاده ندارد که دیو در دهان وی
در رود و اگر چه که وی در نماز بود هم شیطان دخل کند بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال علیه السلام اذا تثاءب احدکم
فی الصلوة فلیکظم ما استطاع رسول علیه السلام فرموده است که چون فاژه آید یکی از شما در نماز باید که فرو خورد تا تواند
قال علیه الصلوة والسلام اذا تثاوب احدکم فی الصلوة فلیغط فاه فان الشیطان یدخل فی فمه رسول علیه السلام فرموده
که چون یکی از شما را فاژه آید در نماز باید که دهان را استوار کند تا دیو در نیاید که دیو دشمن فرزند آدم همچنان اندر آید که خون
اندر رگ وی رود قال علیه السلام ان الشیطان یجری فی عروق ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع والعطش رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است که دیو دشمن فرزند آدم همچنان در آید که خون در رگ [illegible] پس تنگ کنید آن
راه را بر وی بگرسنگی و تشنگی یعنی روزه دارید خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که شکم میدان
دیو است و شکم تهی زندان دیو است [illegible] خلق زندگی دین است و آنچه گفته اند [illegible] مسئله [illegible]
را در نماز [illegible] ظاهر شد گرفتن وی سنت است و بعضی گفته اند نگاه کردن هم سنت است ولیکن در سنت

اینکه گزاردن حدیث واجب است تا اگر حدث بوده بنا نکرده و اگر نگاه نکرده و همچنان برکنی گذارده و بعد از آن
معلوم شد که حدث بوده است نمازش تباه شود و نتواند که بر آن بنا کند و زمین مسجد را از آب دهان و بینی نگاه باید
داشتن تا بهر زمین مسجد نچکد قوله علیه الصلوة والسلام ان المسجد لینزوی من النخامة کما ینزوی الجلد من النار یعنی رسول
علیه الصلوة والسلام فرموده است که زمین مسجد خود را از آب دهان و بینی چنان اندر کشد که چرم خام را آتش
اندازی یعنی چنین و الشیخ نجم الدین عمر نسفی رحمه الله چنین میگوید که در بلغم بر آوردن تکلف و با آستین گرفتن کسی نمودن
فرموده که بلغم بر آید در نماز وی از بهر حرمت مسجد را فرو خورد دلش به نور شود و گناهانش آمرزیده گردد و همچنین
آمده است که چهل گام نزدیک مسجد آب دهان و بینی نشاید انداختن از برای حرمت مسجد را از بزرگان دین نقل کرده اند
که روزی شخصی از نزدیک مسجد بگذشت سگی را دید که بر دیوار مسجد بول کرد منع را در دل آمد که این سگ دیوار خانه
خدای را پلید کرده باشد تا این پلید برو بتر شم بماند و دیوار مسجد را اثر شد نقصان دیوار مسجد پدید آید منع گفت
باشد تا این نقصان را برهم آب و خاک آورده گل کرده و نیکو کرده در بین بود که ناگاه کلاه منع از سر برید و جدا شد
و عجب در راست نگاه کرد هیچکس پدید نه دید کلاه را دید که بر هوا میرفت منع در آن حال عجب آمد ناگهی آواز داد که ای
بیچاره تو با این همه پلیدی خود و بیچارگی پلید را بر دیوار خانه ما روا نداشتی ما که بری خود پلیدی و نجاست کفر را بر دل تو چگونه
روا داریم از خود نفر و یک مسلمانی آمده و سلام آورد پس کسی که در مسجد آید و خدای را عبادت کند و از خداوند آمرزش
خواهد امید بود از کرم وی که گناهان وی را بیامرزد و دیدار چون بیچگونه خود را روزی کند بنده فضیله مسئله
در نماز یمین و یسار خود نشاید نگاه کردن از برای آنکه هر بار که بنده نگاه کند دو باره نمازش بر باید قال علیه السلام
تلک خلسة یختلسها الشیطان من صلوة احدکم رسول علیه السلام فرموده است که هر باری نگاه کند دو باره از
نمازش بر باید اول بار بنده چون نگاه کند خطاب حضرت عزت در رسد که بنده من کرا می طلبی بار دوم چون نگاه کند
خطاب عزت در رسد که بنده من به از من میطلبی این تصور ندارد بار سیوم چون نگاه کند امر آید از پروردگار ملائکه را
که در پیچید این نماز را و بر روی وی باز زنید که از راه بیحرمتی در خدمت ما آمده است و بی نیازی صفت
ما است این وعید در حق کسی بود که روی برگرداند و نگاه کند اگر کسی پیش روی باید به بناگوشه چشم نگاه باکی نبود اما
آداب نیز نبود که رسول علیه السلام چنین فرموده است قال علیه الصلوة والسلام ان الرحمة لواجهة العبد
ما دام فی الصلوة فاذا التفت اعرضت عنه رسول علیه السلام فرمود که اثر رحمت پروردگار روی با روی بنده
است مادام که در نماز بچیزی التفات نکند اما که همین که روی گرداند یا بچیزی التفات کند همچنان بود که روی از
اثر رحمت پروردگار گردانیده است قال علیه الصلوة والسلام لو علم المصلی من یناجی ما التفت رسول
علیه السلام فرموده است که اگر نماز گذارنده بدانستی که با که راز میگوید هیچ التفات نکردی بعضی گفته اند

که مراد از آن التفات التفات دل است اما [illegible] آنست که مراد ازین التفات التفات چشم است از برای
آنکه هر کسی را طوقی آن نبود که چشم بر دوزد و دل را تواند بجای داشتن چون چشم بطرف برود دل نیز با نروی برود
پس معلوم شد که مراد از آن التفات التفات چشم است خواجه ابو القاسم رحمة الله گفته است که دیده را
نگاه داری تا دل بجای ماند و زبان را نگاه داری تا [illegible] بجا ماند وین سخن در صلوة خواجه امام حجاج علیه الرحمة
مذکور است **مسئله** پس قفا گره زدن کراهیت بود که بخبر آمده است که حسین بن علی رضی الله عنهما نماز
میگذارد و گیسوان مبارک را در پس قفا مبارک گره زده بود همچنان نماز شروع کرده بود و ابو هریره رضی الله عنه بیامد
گیسوان وی را بگشاد حسین رضی الله عنه به دنبال چشم در وی بغضب نگاه کرد بعد از فراغ نماز ابو هریره رضی الله عنه
گفت ای مهتر زاده در من بغضب نگاه مکن که من شنیده ام از حدیث محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که هر که
موی در پس قفا گره زند آن نشستگاه دیو شود و من روا نداشتم که چون تو مهتر زاده در نماز بود و دیو در قفای تو
بود امیر المومنین حسین با خوش آمد و شادمان شد و ابو هریره را دعا خیر کرد و این روایت در صلوة خواجه امام اجل
سرخسی رحمة الله علیه است اما در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله علیه این روایت از رفیع بن رافع است
**مسئله** تارک سر ستردن و گرد بر گرد موی ماندن و یا گرد بر گرد سر ستردن تارک سر موی ماندن کراهیت
است و دستار بر بعض سر بستن هم کراهیت بود یعنی **آورده اند** که وقتی ابو بکر صدیق رضی الله عنه معاذ بن جبل را
تغدوی یعنی بسوی جنگ فرستاده بود گفت یا معاذ چون بفلان جا رسی با ایشان حرب کنی که ایشان رافضیان اند
معاذ جبل رضی الله عنه گفت یا امیر المومنین من ایشان را بچه شناسم گفت تارک سترده باشند و گرد بر گرد موی مانده یا
گرد بر گرد سترده باشند و تارک سر موی مانده یا دستار بر بعض سر بسته باشند و میانه سر را گشاده ماندن آن جمله نشانها
رافضیان است پس نشاید مومنان را فعلی بجا آوردن که تشبه بود بافعال رافضیان و در حق دستار کراهیت جائی بود
که کل دستار را بر بعض سر در بندد و تمام تارک سر را گشاده دارد اما اگر اندک گشاده مانده شود یا فرجه مانده باک نبود که دستار
بند را از آن فرجه اندک گشاده ماندن چاره نبود و سنیان سمرقند زورقی از برای آن ساخته اند تا آن کراهیت برخیزد
نه از برای صرفه دستار را **مسئله** دستار سپید باید بستن و دراز تر برای اقامت را نه از برای تکبر و خواجگی و اگر چند که
دستار دراز تر بود ثواب نماز بیشتر بود **قال** علیه الصلوة والسلام رکعتان بعمامة خیر من سبعین رکعة بغیر عمامة رسول علیه
السلام فرموده است دو رکعت نماز که با عمامه گذارد بهتر از آنست که هفتاد رکعت نماز بی عمامه گذارد و در **مناقب العلوم**
آورده است که دستار رسول علیه الصلوة والسلام که همیشه می بست در سفر هفت گز بود و دستار که روز عید می بست دوازده
گز بود و مستحب است که دنباله دستار فرو گذاشتن میان دو شانه مقدار یک بلشت و بعضی گفته اند مقداری
که بنشیند دنباله دستار بر زمین رسد و بعضی گفته اند که مقدار یک مشت و فتش دستار کوتاه باید [illegible]

در میان دو کتف مسئله چون دستار ویران شود بی ادب وار بر زمین نشاید زدن قال علیه الصلوة والسلام العمائم
تیجان العرب رسول علیه السلام فرموده است که عمامها تاجهای عرب است پس تاج را بی حرمت وار بر زمین نشاید
زدن چنانکه ویران شده باشد باید که بنهد و ته از ته باز کند و نیکو در بندد و محمد حسن در کتاب سیر کبیر در باب العمائم آورده
است که دستار نشسته نشاید بستن که رسول علیه السلام فرموده است قال علیه الصلوة والسلام ان من موجبات
الفقر تکویر العمامة جالسا رسول علیه السلام فرموده است هر که دستار نشسته در بندد واجب گرداننده باشد به خود
درویشی را و همچنان که دستار نشاید نشسته بستن ازار پای نیز نشاید استاده پوشیدن که رسول علیه الصلوة والسلام
چنین فرموده است علیه الصلوة والسلام من تسرول قائما او تعمم قاعدا عاقبه الله تعالی ببلاء لا دواء له رسول علیه
السلام فرموده هر که ازار پای استاده پوشد و دستار نشسته بندد خداوند عز و جل عاقبت او را ببلا مبتلا گرداند که
که آن بیماری را هیچ دوا نباشد روایت میکنند که روزی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بغایت اندیشه مند گشت
با خود تامل کرد که این اندیشه من از چه سبب است چون من ازار پای استاده نپوشیدم و دستار را نشسته بسته ام پس
معلوم شد که نشاید مسئله دستار طیلسان کردن کراهیت بود محمد حسن رحمه الله علیه گفته است که رسول علیه السلام
والصلوة دستار طیلسان نکرده است و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دستار را طیلسان نکرده اند که عرب کرده اند و معنی
طیلسان کردن آن بود که دستار را بر سر کلاه نهاده و بر روی دیگر باز گرداند دستار بر سر بندد و پیچ دستار را از زیر گلوی ببندد
و از جانب دیگر می آرند آن در معنی معجر شود و رسول علیه السلام از آن نهی فرموده است قال النبی علیه الصلوة والسلام
نهی عن الاعتجار و رسول علیه السلام فرموده است که بدترین و شوم ترین مردان آنست که خود را بزنان مانند کند چنانکه جامه
ابریشمی دارد یا پیراهن پیش جیب دارد یا ازار فراخ پاینچه دارد و رسول علیه السلام فرموده است که خداوند عز و جل پنج کس
بی زبان بر پنج فرقه لعنت کرده است یکی بر مردی که خود را بزنان مانند کند و دیگر بر زنانی که خود را بمردان مانند کنند
و دیگر بر کسی که وعده خلاف کند و دیگر بر کسی که نابینا را بیم کند و ضرر رساند و دیگر بر کسی که زن نخواهد و کنیزک نخرد و مراد [illegible] بود
ولیکن مرادش آن بود که فرزند تولد نشود و در مسئله با یکی جامه نماز روا بود یا نی اگر جامه بود که ستر عورت حاصل نیاید
روا نبود و اگر جامه بود که ستر عورت حاصل بیاید روا بود کراهیت بود یا نی آورده اند که ثوبان رضی الله عنه از رسول
علیه الصلوة والسلام سؤال کرد که یا رسول الله با یکی جامه نماز روا بود یا نی رسول علیه السلام فرمود یعنی یا ثوبان که باید از شما دو جامه
اوجد احدکم ثوبین و از عبد الله عمر رضی الله عنهما سؤال کردند که با یکی جامه نماز روا بود یا نه پس عبد الله عمر رضی الله عنه فرمود
که شما با یکی جامه نماز روا بدارید یا نه گفتند بلی گفتند پس قدر نماز باید که بیشتر از زینت قدر بازار بود آنچه رسول علیه السلام فرمود
در حق درویشان صحابه فرمود و آنچه عبد الله عمر رضی الله عنه فرمود در حق توانگران صحابه فرمود اما در صلوة خواجه
امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه روایت است که با یافت دو جامه بضرورت با یکی جامه نماز کند از آن علامت جفا

و باز و جامه نماز گذاردن رفع جفا است و با سر جامه نماز گذاردن از اخلاق کرامت است محمد حسن رحمة الله علیه در کتاب
شش کیسه چهار آورده است که هر که بیابد و جامه بضرورت با یکی جامه نماز گذارد بعد التشهد ساقط شود یعنی فاسق شود
گواهی وی در شرع نشنوند مسئله اگر شخصی جامه بر کتف نهد و نماز گذارد و یا دست در آستین نکند نماز میگذارد یا
جامه میان بسته نماز میگذارد کراهیت بود یا نی در تجرید محمد حسن رحمة الله علیه آورده است که کراهیت بود و این اختیار
خواجه امام زاهد فخر است رحمة الله علیه اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین آنست که کراهیت نبود که ما بسیار بزرگان را
دیده ایم که همچنین کرده اند کراهیت نگوییم اما گوییم که دستها در آستین کردن اولیتر بود آورده اند که قاضی امام صدر الدین
بخارا مشهور سمرقند آمد بمسجد آدینه حصار در آمد و یکی را که جامه بر کتف نهاده بود و نماز میگذارد گفت ای شیخ این
نوع مکن که کراهیت بود آن شیخ نماز تمام کرد گفت از کجا میگویی که کراهیت بود گفت من در نسخه دیده ام که این
نوع کراهیت بوده است اما بر من پوشیده شده است آن شیخ نزدیک امیر رفت و با امیر حکایت کرد جمع امیر سوال کرد
کراهت از کجا میگویی که تو مردی مناظری و این مسئله بفقه تعلق دارد گفت من در نسخه دیده ام اما بر من پوشیده شده است
ائمه سمرقند جمع آمدند در کوی جولاهکان به در سرای خواجه امام ابو الخطاب در کتابخانه خواجه امام علی بخاری در تجرید
محمد حسن رحمة الله علیه در اوائل باب کراهیت آورده است که دست اندر آوردن اولیتر بود و این اختیار شیخ
الاسلام برهان الدین است رحمة الله اما خواجه امام ابو الفضل کرمانی رحمة الله علیه در تجرید خود آورده است که باید که
دست در آستین در آید و میان گشاده نماز گذارد که جهودان جامه بر کتف نهاده نماز گذارندی و ترسایان دست
اندر سینه ورده ندی و میان را بربستندی پس مسلمانان را باید که دست در آستین در آرند و میان گشاده دارند تا هر دو گروه را
خلاف کرده باشند و اگر میان بسته نماز گذارد فضیلت حاصل آید چون برکوع و سجود رود و از اندام او ظهوری و اشتیاق
حاصل شود پس باید که میان را گشاده دارد تا فضیلت حاصل آید مسئله در نماز چشم در سجده باز داشتن علامت
هو منافقست و چشم فراز داشتن علامت جهودانست اگر کسی گوید که من چشم فراز میدارم حضور دل می یابم شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که آن چشم بسته حضور دل نیست غرور دل است از برای آنکه ترک سنت باشد و در آن
کسی را حضور دل کجا حاصل شود چنین آورده اند که مهتر عالم صلی الله علیه وسلم از غزوه ای باز گشته بود و وقت نماز اندر آمد

---

مهتر عالم علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی صلی الله علیه وسلم رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی
بازگشتیم از حرب خورد بسوی حرب بزرگ تر با دشمن ظاهر حرب خورد تر فرموده و با دشمن باطن حرب بزرگ تر فرموده پس راز این حدیث
آنست که چون چشم باز دارد چشم بیند و دل بیند را تر دی بر دو جهد کند و چشم و دل را آنجا باز آرد تا ثواب مجاهدان بیابد و اگر چشم
فراز دارد ثواب مجاهدان نیابد مسئله در نماز دهان بسته داشتن کراهیت بود که آن علامت مجوسیان است علیهم اللعنة
چون ایشان آتش کده در آیند دهان بر بندند تا دم دهان ایشان بآتش نرسد پس مسلمانان را فضل بجا آوردن که

کراهیت بود و بقول ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله کراهیت نبود وجه قول امام اعظم رحمة الله علیه آنست که رسول
علیه الصلوة والسلام یکی را دید که نماز میگذارد و سورتها را بانگشت حساب میکرد فرمود ثب ولا تحصی فسبّح
وتحصی یعنی گناه میکنی و شمار میکنی و تسبیح میگوئی و شمار میکنی اما وجه قول امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله آنست
که رسول علیه السلام فرموده است اعقدوهنّ بالانامل فانهنّ مسئولات مستنطقات یوم القیامة رسول علیه الصلوة
والسلام فرمود که شمار کنید بانگشتان پس بدرستی که آن شمار بانگشتان نجات میدهد شمار روز قیامت از سوالی کرده
شدن و بعضی گفته اند که همچنان است بر جای نهاده انگشت را استوار میدارد و می فشارد و هم منصور بجا حاصل اند
و هم اینست بخیر و بعضی گفته اند که اگر نه برای آن حساب میکند تا زیاده خوانده نمی شود کراهیت بود اما اگر از
برای آن حساب میدارد تا کمتر خوانده نشود کراهیت نبود **مسئله** چون بسجده رود جای سجده پاک کردن
کراهیت بود یا نی **آورده اند** که ابوذر رضی الله عنه بسجده رفت و جای سجده را پاک کرده در آن مبالغت
نمود رسول علیه الصلوة والسلام دید فرمود یا اباذر مرة او ذر یعنی یکبار پاک کن یا همچنان بگذار معاذ ابن جبل
از فاطمه رضی الله عنها روایت میکند که رسول علیه السلام فرمود که ماندن آن یکبار نزدیک من فاضلتر از
که کسی اشتر سرخ موی بخرد و در راه رضای خدای عز وجل صدقه کند **چنین آورده اند** که روزی صدیق
رضی الله عنه با رسول علیه الصلوة والسلام در مسجد درآمدند تا نماز گذارند باران آمده بود و در وره کرده باران
باریده بود و پیش محراب تر و تری شده صدیق گفت یا رسول الله دستوری باشد تا تری را پاک کنیم رسول
علیه السلام فرمود بگذار یا صدیق تا در میان آب و گل سجده آریم هر بر روزگار خود را پس معلوم شد که پاک نکردن
اولیتر بود **مسئله** چون سر از سجده بر آرد پیشانی را پاک کردن کراهیت بود یا نی از محمد رحمه الله علیه سوال
کردند گفت باکی نیست اما دوست ندارم گفت که مرا معلوم نیست که ماندن را گفت یا پاک کردن را از ابو یوسف رحمه الله علیه
سوال کردند گفت اگر سجده اول است فایده نیست و اگر سجده آخر است باکی نیست خواجه امام اجل شمس الائمه حلوانی رحمه الله
علیه گفته است که اگر چیزی است که دل را مشوش میدارد باید که پاک کند تا بحضور دل نماز گذارد دلیل بر آنکه رسول
علیه السلام در نماز خوی از جبین مبارک پاک کردند و جامه بر خود راست کردند و نعلین را از قدم بیرون آوردند
و عبد الله عباس رضی الله عنه را از دست چپ بدست راست آورد اما اگر چیزی نیست که دل را مشوش
نمیدارد پاک نشاید کردن بحکم حدیث رسول علیه السلام **قال** علیه السلام اربع من الجفاء ان یبول قائما
ویسمع النداء ولا یجیب وان یصلی فی الصحراء لیس بین یدیه سترة وان یمسح جبهته قبل ان یفرغ من الصلوة
رسول علیه السلام فرمود که چهار چیز از جمله جفا است ایستاده بول انداختن و بانگ نماز شنودن و جواب ناگفتن و در صحرا نماز گذارد بی
ستره و پیشانی پاک کردن پیش از فراغ نماز **مسئله** اگر مصلی در نماز گرید

که بشنوانید ولیکن نمیدانید طاعت کنید پیش از آنکه در مانید و هر کرو بار از بار نهند اکنید و کوید ای کم بمانندکان و افزون شوندکان
اکنون اگر نه برکات این را کمان برسانیدن و پیران نارسیدکان و چهارپایان و اگر نه آتش آمدی همه را سوختی و این بلاها
همه از بدکان شنوند از آدمی و پری که غفلت بر ایشان غالب است خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله میکوید که بندگی سه است
یکی آنکه با فرمان بنده باشی و با نهی ایستاده باشی و بحکم خشنوده باشی خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میکوید که از پنج چیز
پنج چیز خیزد و از نادیدن آن در اصل کفر است یکی کاهلی کردن در عبادت از نادیدن وعید خیزد و نادیدن وعید در اصل
کفر است و دلیری کردن در معصیت از نادیدن عیب خیزد و نادیدن عیب در اصل کفر است و حسد بردن از نادیدن
قسمت خیزد و نادیدن قسمت در اصل کفر است و حرص از نادیدن حساب خیزد و نادیدن حساب در اصل کفر است و خشم
بقضا نادادن از نادیدن حکم خیزد و نادیدن حکم در اصل کفر است و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میکوید
که چهار چیز را نکاهدار تا چهار چیز را باد ندهی چشم را نکاهدار تا دل را باد ندهی زبان را نکاهدار تا سر را باد ندهی شهوت
نکاهدار تا نماز را باد ندهی نماز را نکاهدار تا ایمان را باد ندهی و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میکوید که چون
راه روی چشم را نکاهداری و چون بجایی نشینی خلق را نکاهدار و چون تنها باشی سخن با حق کویی و چون با خلق نشینی
بعلم از حق کویی و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میکوید که چهار چیز در چهار چیز را ماند عجب بود اکر ماند [illegible] ماند
عجب بود اکر باید [illegible] اسلامست ماند عجب بود اکر باید خدمت کار مخلوق او بی سلامت ماند عجب بود [illegible] هر کسی که
مرجع خلق است [illegible] و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میکوید که چهار چیز سبب بلای آدمی است یکی
آنکه نعمت است و شکر نکند دوم آنکه [illegible] سیوم آنکه [illegible] توبه نکند چهارم آنکه سنگی درمیان خلق و قوت فتنه
و هم خواجه ابوالقاسم حکیم رحمة الله علیه میکوید که نعمت بی شکر متاع تنهایی است و خدمت بی صبر عقوبت و جهادی است و طاعت
بی اخلاص ضایع کردن تکاپویست و علم بی عمل خراب کردن مسلمانی است فقیه ابواللیث سمرقندی رحمة الله علیه در تنبیه
الغافلین آورده است که روایت میکند ابوبکر صدیق رضی الله عنه که پیغامبر علیه الصلوة والسلام فرمود که هر که پنج
چیز را از خود باز کیرد خدای تعالی از وی پنج چیز را باز کیرد هر که زکوة مال باز کیرد حفظ از مالش باز کیرد و هر که عشر [illegible]
باز کیرد برکات از زمین وی باز کیرد و هر که صدقه [illegible] باز کیرد صحت از تنش باز کیرد و هر که دعا را باز کیرد اجابت دعا
از وی باز کیرد و هر که نماز را باز کیرد در آخر ایمان از وی باز کیرد خداوند عز و جل بموسی کلیم امر فرمود که چهار چیز را در چهار
نهاده ام و ایشان جای دیکر میطلبند نیابند من صحت بدن را در کم خوردن نهاده ام ایشان در بسیار خوردن همی طلبند
نیابند من عزت را در تقوی نهاده ام ایشان از مخلوق میطلبند نیابند من توانکری را در قناعت نهاده ام و ایشان
در حرص میطلبند نیابند من [illegible] را در بهشت نهاده ام و ایشان در دنیا میطلبند [illegible] در نماز ادب و سنت
نکاه باید داشت که ادب بعض سنت است و سنت بعض واجب است و واجب بعض فریضه است و فریضه بعض [illegible]

و خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است باید که ادب نگاه دارد تا ابلیس قصد سنت وی نکند و سنت نگاه دارد
تا ابلیس قصد واجب وی نکند و واجب نگاه دارد تا ابلیس قصد فریضه وی نکند و فریضه نگاه دارد تا ابلیس قصد ایمان
وی نکند عبد الله مبارک مروزی رحمة الله علیه گفته است که اگر من بشنوم که بنده است که جمله کتب را در سینه محفوظ دارد
مرا در دل هیچ غیرت نیاید اما اگر بشنوم که بشنام و نشانات بنده ایست که آداب و احکام نماز و احکام مسلمانی نگاه دارد
جهد میکنم و بروم و خدمت وی را دریابم خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله علیه گفته است که بهترین نامه من شنوانندت و ادب
نگاه دار تا از در برانندت قال علیه الصلوة والسلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی یعنی پیغامبر فرمود ادب آموخت مرا
پروردگار من پس نیکو آموخت ادب مرا و در امثال آمده است که حسن الادب یستر قبح النسب قال علیه الصلوة
والسلام اکرموا اولادکم و احسنوا ادابهم مسئله در نماز ادب و سنت نگاه باید داشتن که مهتر عالم علیه السلام
در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده است یا علی ان اسرق الناس سرقة من یسرق من نفسه فقال
علی رضی الله عنه کیف ذلک یا رسول الله فقال علیه السلام الذی لا یتم رکوعه و سجوده فهو سارق صلوته محروق عند الله
دینه رسول علیه الصلوة والسلام فرمود یا علی بدترین دزدان آن بود که از تن خود دزدد گفت یا رسول الله که بود
که از تن خود دزدد گفت که هر که نماز گذارد و رکوع و سجود تمام بجا نیارد وی دزد نماز بود که برکند از دین خود بهره از حق
خالق و دزدان دیگر از چیزی فانی می دزدند وی چیزی باقی می دزدد و دزدان دیگر بر دنیا میزنند وی بر دین
میزند و دزدان دیگر ضرر با مردمان میرسانند وی بخود میرساند و دزدان دیگر خزینه بندگان میشکنند وی خزینه
رحمان میشکند و دزدان دیگر را خوف قطع بود وی را قطیعت از رحمت بود لاجرم بدترین دزدان بحضرت پروردگار وی
است و چون بنده نماز گذارد باید که نیکو گذارد و هم در خلا و هم در ملا که اگر در ملا نیکو گذارد و در خلا نیکو نگذارد وی مرائی
بود و مهتر عالم صلی الله علیه وسلم در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده است قال النبی علیه السلام یا علی
للمرائی ثلاث علامات یتم رکوعه و سجوده مع الناس و ینقر اذا صلی وحده و ینشط اذا مر یثنی علیه و یذکر الله تعالی فی
الملاء و ینسیه فی الخلاء رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرائی را سه علامات است چون با مردم جمع بود رکوع و سجود تمام
[کند] و چون تنها گذارد چنان گذارد که مرغ دانه چیند و چون با مردم جمع بود و اگر یا شد و در کار ثبات کند تا مردم بر وی
ثنا گویند و چون تنها ماند فراموش کند این است حقیقت مرائی و مرائی را هیچ جزا و ثواب نیست مسئله چون
بنده نماز گذارد باید که نیکو بگذارد و تمام ارکان را بجا آرد که خداوند عز و جل نماز را بلفظ جمع کیل یاد کرد و رسول علیه
الصلوة والسلام نیز نماز را بلفظ جمع کیل یاد کرد قال علیه الصلوة والسلام الصلوة مکیال من وفی وفی له و من طفف
طفف له فقد علمتم ما قال الله تعالی فی محکم تنزیله قوله تعالی ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستو
فون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون رسول علیه السلام فرموده است که نماز پیمانه است هر که راست بپیماید

ثواب راست و راستی بماند و گفتن به سنه و هر که کم بماند ثواب کم بماند گفتن به سنه را بدرستی و راستی که معلوم شده است که
خداوند عز و جل در حق کم نمایندگان نماز در قرآن مجید وعید فرموده است قوله تعالی ویل للمصلین الذین الآیه
و این ویل وادی است از وادیهای دوزخ که هر روزی چند درکات دوزخ بحضرت خداوند عز و جل از بیم وی
بنالند و فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه در تنبیه الغافلین چنین آورده است که بنده مومن چون نماز گذارد و نیکو
آن نماز با بشارت بود و نورانی و فرشتگان آن نماز را باسمان می برند و نماز بر نماز گذارنده دعا نیکو میگوید
حفظک الله کما حفظتنی خداوند عز و جل ترا نگاه دارد چنانکه مرا نگاه داشتی و اگر نماز نیکو نگذارد آن نماز ظلمانی
بود و فرشتگان را کراهیت آید آن نماز را بر آسمان بردن نتوانند و آن نماز بر نماز گذارنده دعا بد گوید که ضیعک الله
کما ضیعتنی خداوند عز و جل ترا ضایع کند چنانکه مرا ضایع کردی و نشاید نماز را ضایع کردن و پس شهوت
رفتن که خداوند عز و جل در حق ضایع کنندگان نماز و روندگان پس شهوت وعید فرموده است قوله تعالی
فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا الا من تاب وامن وعمل صالحا چون
توبه کنند و عمل کرده صالح امید بود که خداوند عز و جل ویرا نجات دهد قال علیه الصلوة والسلام من قل ماله و
کثر عیاله و حسن صلوته و لم یغتب لسانه فهو معی فی الجنة کهاتین واشار الی السبابة والوسطی رسول علیه السلام
فرموده هر کرا مال اندک بود و عیال او بسیار بود و نماز نیکو گذارد و زبان خود از لغو و غیبت نگاه دارد پس آن مرد
با من در بهشت بود همچون این دو انگشت چفسیده یعنی سبابه و وسطی و این بشارت است بقرب و درجه و
زیادتی منزلت و یافتن مراد و گشادن ابواب سعادت زهی بنده بسعادت که این اعمال صالح را بجا آرد تا
ازین درجها محروم نشود و بالله العون والعصمة والتوفیق باب در بیان طهارت اعلم اسعدک
الله فی الدارین که طهارت فریضه است بآیه و خبر و اجماع امت و طهارت بر پنج نوع است دو نوع از کفر و بدعت است
الحمد لله رب العالمین که سه نوع است و وسطی و صغری و کبری بزرگ بود و آن توبه کردن است از معاصی و این کار شایسته
و امری بزرگ است مر بنده را زیرانکه در هر دمی توبه کردن از معاصی فریضه است قوله تعالی یا ایها الذین امنوا توبوا
الی الله توبة نصوحا قال النبی علیه الصلوة والسلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له و وسطی میانه بود و آن غسل
آوردن است از جنابت و آن هم فریضه است قوله تعالی و ان کنتم جنبا فاطهروا قال علیه الصلوة والسلام بلوا
الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعرة جنابة رسول علیه السلام فرموده است که در جنابت بهر پوستی و بن هر مویی آب
رسانیدن فریضه است که در زیر هر پوستی و بن هر موی جنابت است و صغری خورد تر بود و آن طهارت است از حدث و این
هم فریضه است هم بآیه و هم باخبار و هم باجماع امت اما آیت قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین الآیه و حدیث آنست

قال علیه الصلوة والسلام لا یقبل الله تعالی صلوة بلا طهور ولا صدقة من الحرام ابدا قال علیه الصلوة والسلام لا ایمان
لمن لا امانة له ولا صلوة لمن لا طهور له لا وضوء مفتاح الصلوة والصلوة مفتاح الجنة رسول علیه السلام فرموده است
که نپذیرد خدای عز و جل نماز بی طهارت و صدقه حرام را که از مال حرام بود ابدا ایمان نیست هر کرا امانت نیست هر کرا دیانت
نماز نیست هر کرا طهارت نیست و طهارت کلید نماز است و نماز کلید بهشت است اجماع است آنست که هر که بی
ضرورتی طهارت را منکر گشته است و هر که منکر شود کافر شود و اصحاب ظاهر رحمهم الله اند چنانکه داود و علی اصفهانی و اصحاب ایشان
که هر باری که نماز بگزارد طهارت باید ساختن زیرا که نص مطلق است و حدیث در وی علت فی علما رحمهم الله گفته اند که نص
مطلق است اما حدیث در وی کلام مضمر است زیرا که در مصحف عبدالله مسعود رضی الله عنهم همچنین آورده است قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة من مضاجعکم و انتم محدثون فاغسلوا وجوهکم و این قراءة عبدالله مسعود است رضی الله عنه
و در محراب همچنین خواندی و رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده است که هر که خواهد تا قرآن را همچنانکه نازل
شده است بخواند بر وی باد بقراءت عبدالله مسعود رضی الله عنه این قراءة عاصم است امام کوفه رحمة الله علیه و دیگر
معقول آنست که هر شغلی را نماز است و هر رکعتی نماز پس اگر گوییم که هر باری که برخیزد طهارت سازد حرج شود و در دین حرج
نیست پس نماز را چند وقت گزارد دلیل آنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت نماز
پنجم رسید طهارت ساخت و آن چهار نماز را بترتیب قضا کرد و نماز پنجم را در وقت گزارد امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه سوال کرد
یا رسول الله از شما امروز چیزی دیدم که پیش از این ندیده بودم رسول علیه السلام گفت چه دیدی یا عمر گفت یا رسول
الله بیک طهارت پنج نماز گزاردید قال عمر رضی الله عنه یا رسول الله صنعت شیئا لم تکن صنعته قبل ذلک فقال
علیه الصلوة والسلام یا عمر عمدا صنعت لیلا یحرج امتی رسول علیه السلام گفت یا عمر اینرا عمدا گزاردم تا بر امتان
حرج نشود و آنکه هر نماز را طهارت میسازم می آرد نور بر نور است در روز قیامت قال علیه الصلوة والسلام
الوضوء علی الوضوء نور علی نور فی یوم القیامة قال علیه الصلوة والسلام الوضوء مما یخرج والفطر مما یدخل رسول علیه
السلام فرموده است که طهارت به بیرون آمدن چیزی و حدیث مطلق است قال علیه الصلوة والسلام لا وضوء
الا من حدث رسول علیه السلام فرموده که طهارت نیست مگر از حدث مسئله در طهارت چهار چیز را شستن
فریضه است دست و روی و مسح سر و پایها که راحدی معلوم است حد روی از رستنگاه موی است تا به بن زنخ
و از بن نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر مردان را و امردان را آب رسانیدن فریضه است چون موی روی
بر آمد ابو یوسف رحمة الله روایت است که شستن پیش گوش ساقط شود که وی قول وی آنست که روی
نام چیزی بود که اگر نگرنده بنگرد ببیند چون موی روی حاجب شود مانع دیدن شود و نظر ناظر از وی
ساقط شد شستن نیز از وی ساقط شود امام اعظم ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که اگر حاجب را

شستن فریضه نبودی همچنان بودی که تو میگوئی اما چون شستن حاجب فریضه است آن حکم باقیست اگر ریش
کوثر و آب سیلان نرساند طهارت درست نبود و نماز روا نبود اما در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه
آورده است که درین قول ابو یوسف برخلاف است در صدر و صلوة قاضی امام ابو الحسن مروزی رحمة الله علیه
همچنین آورده که حسن بن زیاد از ابو یوسف رحمة الله علیه روایت میکند که ازان قول رجوع کرد و با امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله پیوست که آب سیلان رسانیدن فریضه است و امام معلی از ابو یوسف و ابو یوسف از ابو حنیفه
رحمهما الله روایت میکند که چون موی بر روی برآید شستن پوست بموی آید و این جائی بود که موی روی انبوه بود
چنانکه اگر کسی بنگرد نتواند که پوست روی بیند اگر موی روی تنک و خالی بود چنانکه اگر کسی بنگرد پوست را تواند که بیند
اکنون آب به پوست رسانیدن فریضه بود برخلاف ابروان که ابروان خلقی است و موی زیر عارضی است
موی لب را پست داشتن سنت است و دراز داشتن بدعت است و دراز نشاید داشتن که بشومی بدعت بود
که آب بحرفهای کناره لب نرسد طهارت درست نبود و نماز روا نبود قال علیه الصلوة والسلام من قص شاربه
اعطاه الله تعالی اربعة انوار نورا فی وجهه و نورا فی قلبه و نورا فی قبره و نورا فی یوم القیامة رسول علیه الصلوة
والسلام فرموده است هرکه موی لب پست دارد خداوند عز و جل ویرا چهار نور کرامت کند یکی نور در روی و یکی نور
در دل و یکی نور در گور و یکی نور در روز قیامت و از ثواب چنان بود که هفتاد چندین استر بسرخ موی خریدستی و در راه
رضای خدای عز و جل همه را فدا کردستی قال علیه الصلوة والسلام من طول شاربه عوقب بالثلاث لم ینل
شفاعتی ولم یشرب من حوضی و سلط الله منکرا و نکیرا بالغضب رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که هرکه
موی لب دراز دارد خداوند عز و جل ویرا سه عقوبت فرماید از شفاعت من بی نصیب ماند و از حوض من آب نخورد
و منکر نکیر را بروی گمارد بغضب الا در حق موی لب پست داشتن وعده می فرماید قال علیه السلام والصلوة
من قص شاربه فکانما اعتق الف رقبة فی سبیل الله و در حدیث آمده است از رسول علیه السلام که چون بنده
مومن موی لب پست دارد و کلمه شهادة گوید این کلمه شهادت هفت آسمان را حجاب نکند همچنان میرود تا بساق
عرش چنانکه زنبور عسل غرنده می شود تا خطاب حضرت عزت در رسد که چرا ساکن نمی باشی مناجات کند ای پروردگار
من چگونه ساکن باشم تا گوینده مرا نیامرزی امر آید از پروردگار که گوینده ترا امرزیدم آنگاه ساکن شود تا اگر موی لب
دراز دارد و کلمه شهادت گوید آن کلمه گرد دهان او بر میگردد و بیرون نیاید تا کاتبان اعمال او را گویند
چرا بیرون نیائی تا ثواب ترا بنویسیم گوید چگونه بیرون آیم چون این پرده پلید در راه است و رسول علیه السلام
فرموده است که فردا قیامت انبیا و صد هزار امت در عرصات سجده آرند مر پیغمبر را تحیت بکار فرمایند
ایشان سجده آوردن نتوانند و سرهای ایشان همچو سر دوکها راست مانده باشد و کسانی که در دنیا

موی لب دراز داشته اند آن موهای ایشان در زمین استوار شده باشند همچون تیر تا روا ایشان را نافع باشند
از آوردن سجده تا اهل عصر صحابه فرق نتوانستند کرد میان ایشان و میان کافران و سید امام ناصر الدین رحمة الله علیه
و سیر کبیر آورده است که اگر در معرکه گاه مومنان با کافران کشته شوند مومنان را از کافران بهیچ طریق فرق کنند مومنان را
بچهار چیز فرق توان کردن بموی روی رنگ کرده و سنت فرج و موی لب پست بود و جامه سیاه تا اگر یکی را سنت فرج
نبود و موی لبش پست بود وی را حکم کنیم باسلام وی و در گورستان مومنان دفن کنند و اگر موی لب وی دراز بود ولیکن
بسنت فرج بود وی را حکم کنیم باسلام وی اینجا که دفن نکنند دستها تا شستن فریضه است تا آرنج با آرنج زفر رحمة الله گفته است
که آرنج حد است و حد در محدود در نیاید وی قیاس میکند با آیه روزه قال الله تعالی ثم اتموا الصیام الی اللیل اما علما رحمة
رحمهم الله گفته اند که این کلمه الی را در عرب استعمال کرده اند در خروج حد در معنی تا که یعنی تا شب چون شب اندر آید فعل
فاعل روزه گشاده شود زیرا که شب محل روزه نیست چنانکه رسول علیه السلام خبر داده قال علیه الصلوة والسلام اذا
اقبل اللیل و ادبر النهار فقد افطر الصیام رسول علیه السلام فرموده است که چون شب روی بشما آرد و روز پشت بشما آرد روزه گشاده شود
پس فعل فاعل علت نیاید زیرا که شب محل روزه نیست اما دست محل شستن است پس فعل فاعل شسته نشود اگر این کلمه الی نبودی
قیاس این بودی که دستها را تا ابط شستن فریضه بودی چنانکه زهری در تسیم میگوید اما این کلمه الی معلوم آید که دست را تا آرنج
شستن فریضه است و این کلمه الی را در طهارت استعمال کرده اند در دخول حد در معنی که تا آرنج فی دخروج مسئله مسح سر فریضه است
قوله تعالی وامسحوا برؤسکم اما مسح سر چندین معنی یاد آوردن بقول شافعی رحمة الله سر سه بار می باید کشیدن و بقول علما
رحمهم الله یک بار بسنده است حجت قول شافعی رحمة الله علیه آنست که در حدیث ابن شجاع که از شرح حسن زیاد ساخته است روایت
میکند بیت مسعود بن عفران رضی الله عنهما که رسول علیه السلام طهارت ساخت و مسح سر سه بار آورد و علما رحمهم الله
گویند که فریضت طهارت را با آیه دانسته ایم و ترتیب طهارت بفعل رسول علیه السلام و اقاویل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
دانسته ایم روایت میکنند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام بغزوی رفته بود و در صحرا خیمه زده بودند از دیم
طائفی چون وقت نماز اندر آمد رسول علیه السلام فرموده تا دامنهای خیمه را بر انداختند و فرمود تا آب آوردند رسول علیه السلام
طهارت ساختن و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین گرد بر گرد استاده بودند و طهارت ساختند و رسول علیه السلام مراقبت می بود
چون آب بدستهای ایشان مبالغت کرد و هرگز نبودی که رسول علیه السلام طهارت ساختی و آرنج تا با مبالغت نفرمودندی
پس معلوم آید که حجت آنست که زفر رحمة الله میگوید که آرنج حد است و حد در محدود در نیاید چون رسول علیه السلام طهارت
تمام کرد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین آن آب طهارت ساختن رسول علیه السلام بر روی خود میمالیدند از برای تبرک تا
تا کسانیکه دور بودند تری از روی از یکدیگر میگرفتند و بر روی خود می مالیدند و ازینجاست که محمد بن حسن رحمة الله علیه
گفته است که آب طهارت ساختن پاک است که اگر پلید بودی رسول علیه السلام ایشان را منع بکردی و دیگر روایت میکنند

عوف بن جحیفه رضی الله عنه که جابر بن عبد الله الانصاری چون بیمار شده بود و در آن بیماری بیهوش شد رسول علیه السلام
به بیمار پرسی وی رفته بود و آب خواست و طهارت ساخت و آب طهارت را بر وی او پاشید و در حال صحت یافت لیکن محمد رحمة الله علیه
میگوید که اگر این آب پاک نبودی رسول علیه السلام بر جابر نپاشیدی پس معلوم آمد که آب طهارت ساخته پاک است اما
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله گفته اند که اتفاق است که آب طهارت مکفر گناه است و رسول علیه الصلوة والسلام معصوم بود
از صغیره و کبیره طهارت سازنده همچون رسول علیه السلام باید تا آب طهارت ساخته وی را پاک داریم و دلیل بر آنکه ابو طیبه حجام
رضی الله عنه رسول علیه السلام را حجامت کرد چون شیشه بر گرفت رسول علیه السلام نگاه کرد و در شیشه چیزی خون ندید گفت
یا ابا طیبه چه کردی آنچه از تن من جدا شد گفت یا رسول الله روا نداشتم که بر خاک ریزم در میان جان خود جای کردم یعنی بخوردم
رسول علیه السلام گفت یا ابا طیبه آنچه کردی بر تو مباح کردم اما بعد از این نشاید که هیچ مومنی خون دیگری را
بخورد و در حال بوی مشک از دهان ابو طیبه روان شد و آن اثر در فرزندان وی باقیست تا قیامت
هر فرزندی که از نسل ابو طیبه بر آید از دهان وی بوی مشک آید چون خون رسول علیه السلام را تبرک
میخوردند او را منع نکرد اگر آب طهارت وی را در روی مالیدند نیز منع نکردندی هیچ عجب نبودی و همچنین
جماعت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که رسول علیه السلام مسح سر یکبار آورده بود دیگر آنکه
ابن عازب رضی الله عنه از جمله مقربان حضرت رسالت پناه بود بعد از وفات رسول علیه الصلوة والسلام
بیمار شد صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به بیمار پرسی وی رفتند وی سوال کرد که در میان شما
کسی نو عهد است یا نی گفتند بلی بیست بر ابن عازب فرمود تا ایشان را طلب کردند بعد از آن آب آورد
و طهارت ساخت و هر عضوی را سه بار شست و مسح سر یکبار آورد و این طهارت ساختن [illegible] برای تبلیغ احکام
بود اگر سر سه بار بایستی در تبلیغ تقصیر رفتی و دیگر بعد از [illegible] علیه السلام ابو بکر صدیق رضی الله عنه
به منبر مهتر عالم صلی الله علیه وسلم بر آمد تا صحابه را وعظی گوید خطبه تبلیغ گفت [illegible] رضوان الله علیهم اجمعین
بسیار گریستند و زاری کردند بعد از آن گفت شاد شوید ای مومنان [illegible] طهارت ساختن
رسول علیه السلام خبر دهم جمع گفتند یا امیر المومنین ابا بکر صدیق [illegible] طهارت ساختن رسول
علیه السلام شرح میداد و هر عضوی را سه بار فرمود شستن و مسح سر یکبار فرمود و دیگر روایت میکنند عمران
از ابان و ابان از امیر المومنین عثمان رضی الله عنه که در مجلس [illegible] طهارت ساخت و هر عضوی را سه بار شست
و مسح سر یکبار آورد بالا است کرد گفت دیدید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المومنین گفت این بود
طهارت ساختن رسول علیه السلام که پیش از این نبود و کم از این هم نی عبد الله جبیر رضی الله عنه روایت میکند از امیر
المومنین علی رضی الله عنه [illegible]

یکبار آورده چون بالا است کرد گفت دیدید طهارت ساختن من گفتند بلی یا امیر المومنین گفت این بود طهارت
ساختن رسول علیه السلام پس ازین نبود دکم ازین نی روایت میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام
طهارت میساخت ومن آب میریختم چون قدمهای مبارک شست دیا بدار است کرد یا دا آمدش که مسح سر نیاورده ام یکی
دست تر کرد و بیکدست عمامه گرفت و در هوا کرد و بیکدست سر مسح آورد و اصحاب ظاهر دیدند تصور کردند که مگر
بر عمامه مسح کشیده اما مغیره بن شعبه رضی الله عنهما روایت میکند که ایشان غلط دیدند او دست که بعمامه بود دست
مسح نبود دست ماسح زیر عمامه بود پس روایات این چند مرد گرفتن فاضلتر از ان بود که روایت یکی زن را و در صلوة
خواجه امام خواهر زاده رحمة الله علیه از همان زن روایت کرد که از ان قول رجوع کرده و گفت رسول علیه السلام مسح سر
یکبار او پس معلوم آمد که یکبار بسنده بود از سر چند بار مسح آرد بر قول مالک رحمة الله علیه همچنین سر را وی قیاس میکند با
عضای دیگر بر قول خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بیشتر سر را مسح باید کشیدن که بیشتر را حکم کل است و بر قول شافعی رحمة الله
علیه چون سه تار موی تر شد بسنده بود و از مسح سر نیابت دارد و لیکن سه بار آب باید و سه بار را اما علما رحمهم الله گفته اند
که چنان نگوئیم که مالک میگوید همچنین سر و چنان نگوئیم که شافعی رحمة الله علیه گفته است که سه تار موی تر شود و سه آب و شنیده
چه اگر تابستان بود و گرما بود و اگر زمستان بود و سرما بود و دماغ محل سمع و عقل و بصر است نباید که در دماغ سو هنیان
خلل افتد و مسح بر تخفیف است د آسانی و قیاس چنانچه در تیمم و در مسح سر از علما رحمهم الله روایت است بیکروایت مقدار سه انگشت
و بیکروایت مقدار موی پیشانی و بیکروایت مقدار چهار یک را که چهار یک را حکم کل است و در بعضی احکام چنان که قریبا
در سفر چهار یک از جامه پاک بود و باقیها پلید و یا آن جامه نماز روا بود چون ضرورت بود اینک چهار یک را حکم کل
و اگر مقیم یا در حضر چهار یکی از جامه نجاست خفیفه آلوده بود و یا آن جامه نماز روا نبود اینک چهار یک را حکم کل است
و اگر محرم از چهار یک دست و پایکی را ناخن چیند یا چهار یکی از سر سترده لازم آید نیصدقت تا چهار یکی را حکم کل است
و دیگر کعبه را چهار جهت است ما روی بیک جهت می آریم نماز روا می آید اینک چهار یکی را حکم کل است و دیگر آدمی را چهار
جهت است یمین و یسار و قفا و پیشانی اگر یکی سوگند خورد که من فلانرا ندیدم اگر ازین چهار جهت یکی را دیده باشد
سوگند حانث شود اینک چهار یکی را حکم کل است چون ثابت شد که چهار یک را حکم کل است اکنون چهار یک آلت می باید
یا چهار یک محل که سر است بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله تعالی چهار یکی سر دمی باید و بر قول محمد رحمة الله علیه
چهار یک آلت بسنده است و آلت مسح دست است در هر دستی ده انگشت است چهار یک از ده دو و نیم بود اما او
ابن سماعه از محمد رحمة الله علیه روایت است که اگر کسی مقدار سه انگشت تر کند و بر سر نهد از مسح سر نیابت دارد
و بیکروایت دیگر از محمد رحمة الله علیه آنست که یک انگشت را سه بار تر کند و بر سه جای نهد از مسح سر نیابت دارد
خواجه امام محمد مسلم بلخی رحمة الله علیه گفته است که اگر یکی انگشت را تر کند و هر چهار پهلوی به سر کند از مسح

مسئله اگر نخست مسح گوش کردن بعده و بهمان دست استعمال کرده مسح سر آورد از مسح سر کفایت دارد یا نی بشکل آنکه مسح گوش
کردن را بسر پای انگشت آورده باشد و بکفها دست تری باقی است از آن مسح سر آورد روا بود اما اگر بسر کف دست تری
باقی نیست روا نبود اما اگر نخست مسح سر آورد و بهمان دست استعمال کرده مسح گوش کردن آورد روا بود گرا از فرضیه
بسنت و مستحب رود اما از سنت و مستحب بفرضیه نرود **مسئله** در باب مسح سر از ابو حنیفه رحمة الله علیه سه روایت
است یکروایت یکی آب و بهمین سیر و این قول را مالک رحمة الله علیه گرفته است و یکروایت آنکه آب و سه بار و این قول را شافعی
رحمة الله علیه گرفته است و یکروایت یکی آب و بهمین مسح و این قول را علما رحمهم الله گفته اند و ترتیب مسح سر ابو حنیفه
رحمة الله علیه آنست که سر دو دستها را تر کرده از سر دستی سه انگشت جدا کرده و برکشی سر نهاده تا پس برده و باز
کفها دست بر بعض سر آورده و سبابه را در پیش گوش آورده و ابهام را بپشت گوش مسح آورده و تری که بپشت ها
باقی بوده بر گردن مسح آورده تا بفرضیه هم بسنت عمل کرده بود و این بود ترتیب مسح ابو حنیفه رحمة الله علیه و محمد رحمة الله
علیه گفته است دستها را تر کند و سبابه بنهد و پیش آرد و باز پس برد در **صلوة** خواجه امام منهاج رحمة الله علیه از ابو هریره
رضی الله عنه روایت آورده است که وقتی که پیغامبر علیه السلام طهارت کردی انگشتان کبیده را در باطن گوش کردی و بجنبانیدی
چنانکه کسی گوش خارد و خواجه حسن بصری رحمة الله علیه و بعضی از مشایخ رحمة الله علیه این قول گرفته اند و میگویند که این قول
احسن است اگر از آب تاک مسح کرد روا بود یا نی در **جامع الجوامع** از ابو یوسف روایت است که آب تاک بجوی آن مطلق
است **مسئله** اگر مسلمانی بر کلاه یا بر دستار مسح می آرد به نیت مسح سر روا بود یا نی بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند
که روا بود قیاس مسح موزه و حجه قول ایشان آنست که روایت میکند بلال رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام
که رسول صلی الله علیه وسلم طهارت ساخت و بر عمامه مسح آورد و این قول احمد حنبل است اما ظاهر روایة آنست که روا نبود زانه
برای آنکه آنجا مسح بر پشت پای موزه می باید و اینجا بر عین سر **قوله تعالی** وامسحوا برؤسکم و آنچه بلال میگوید رضی الله عنه
روایت میکند مغیره بن شعبه که رسول علیه الصلوة والسلام طهارت میساخت و من میدیدم چون قدمها از بشست بالا راست کرد یاد
آمدش که مسح سر نیاورده ام یک دست تر کرد و بیک دست عمامه را بالا کرد و در زیر عمامه بر سر مسح آورد و صحابه بسیار بودند پیش رسول
علیه الصلوة والسلام ایستاده و بلال موذن بعد و دور تر بود ایستاده می دید چنانچه گمان برد که دست بالای عمامه است اما ظاهر
روایة آنست که دست ما آن بود که در زیر عمامه بر سر مسح آورد **مسئله** اگر زنی بر سر حجر مسح کرد روا بود یا نی اگر حجر
تنگ است و سپید چنانکه چهار یکی از سر پس نشود و از مسح سرایت دارد اما اگر بسیط است چنانکه تری بسر پس نرسد روا نبود
چنانکه رنگ آب بیرون آید روا نبود که حکم آب مقید دارد و بآب مقید مسح روا نبود **مسئله** رنگ چندین باید تا حکم
آب مقید دارد بر قول محمد رحمة الله علیه هر چه اندک آب متغیر شود حکم آب مقید دارد و بر قول ابو یوسف رحمة الله
علیه تا رنگ بر آب غالب نیاید حکم آب مقید ندارد و فایده این اختلاف بجای پدید آید اگر نیلی که نخست اندر سرک و معصفر

فصل خواجه امام منهاج الدین رحمة الله از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه روایت است که اگر مسح را یکبار بی موزه از پا
بیفتد مسح باطل نشود و اما ظاهر روایة آنست که در مسح چنانست که در پای خواجه حسن بصری رحمة الله میگوید و در پای
همچنانست که ابراهیم نخعی در سر میگوید مسئله اگر شخصی طهارت ساخت و مسح سر فراموش کرد یا خود نادانسته
است که مسح سر فریضه است و نماز گذارد حکم نماز گذاردن وی چه شود اگر روی حالیست نشسته باشد نمازش روا نبود
و اگر به بدعت نشسته باشد نمازش روا بود و چون چیزی یکی از سرش تر شده باشد حکایت روزی مر خواجه ابو حفص
رحمة الله نوبت تذکیر بود و آن روز باران بود و تری و بشریت خواجه را باران داشت که تذکیر نرود باز گفت که برم
و این خبر را نشکنم چون خواجه به منبر برآمد باب طهارت آغاز کرد چون به مسح سر رسید گفت که مسح سر فریضه است پیر
روستایی برخاست و گفت ای امام مسلمانان مسح سر من هرگز فریضه ندانسته ام و بجا آورده ام حکم نماز گذاردن من
چه بود خواجه گفت روا نبود دیگری گفت من این مسئله را از امام ده خود سوال کردم مرا همچنین جواب فرمود که شما فرمودید
پس چه فرق باشد میان شما و امام ده من خواجه گفت که پیش من طهارت ساز تا ببینم پیر پیش خواجه طهارت ساخت در وی را
به علت نشست همچنانکه چیزی یکی از سرش تر شد خواجه گفت که اگر همه طهارت را همچنان ساخته همه نماز روا بود و لیکن
بعد از این بکوش و مسح سر بیار تا به عمل کرده باشی که مسح سر فریضه است خواجه امام ادیب مرغینانی رحمة الله را در بخارا
نوبت تذکیر بود باب غسل میگفت و آن مشایخ به مسایل فقه گفتند چون این مسئله گفت که اگر زنی از حیض و یا از نفاس
پاک شود و یا در جنابت باشد غسل آرد سر و تن بروی شستن فریضه بود و اگر یک موی بر اعضای وی خشک ماند غسل
مستقیم نشود و چون نماز گذارد روا نبود زنی برخاست و گفت ای امام مسلمانان من هرگز نشنیده ام که زن از حیض و نفاس
پاک شود و یا [illegible] آب رسانیدن فریضه بود من همین سر و تن می شستم و بن آب نرسانیده ام حکم کار من چگونه بود
خواجه گفت الله اکبر اگر [illegible] عمر را این فایده بحاصل آمد که جاهلی را از جهل رهانیدم مرا بسنده بود گفت ای زن عمر را و
جاهلیت گذرانده ای توبه کن تا همچنین عمل مکن که من فرموده ام تا خداوند عزوجل از تو گذراند مسئله پای شستن فریضه
است تا کعب ها و در کدام کعب مر علما را اختلاف است به قول امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف کعب آن
استخوان که بیرون آمده است و به قول امام محمد رحمة الله در زیر آن استخوان یک استخوان هست کعب آنست و در فقه گفته است
که کعب همانست که امام اعظم ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند اما آب رسانیدن تا آنجا فریضه است که محمد رحمة الله گفته است

باب هشتم در بیان استنجا و آداب استبرا چون خواهی که در استنجا جای اندرآیی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم قال النبی علیه الصلوة والسلام [illegible] ان کل من [illegible] والبول [illegible] مستقبل القبلة والبول فی الماء
[illegible] والبول علی الرماد [illegible] الحرام [illegible] علیه السلام [illegible] است که [illegible] سبب فراموشی است [illegible] خورده [illegible]
در وی [illegible] قبله بول [illegible] ایستاده بول [illegible] گذاشتن مسئله

اگر مسلمانی روی سوی قبله نشیند و بول کند بفراموشی می اندازد چون یادش آمد باید که روی بگرداند که وی در بول انداختن بود
خداوند عز و جل گناهان وی را آمرزیده گرداند رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که توانگری بی مال است و کشتن بی کارد
و آمرزش بی توبه و پاکی بی آب سوال کردند یا رسول الله این چگونه بود رسول علیه السلام فرمود که توانگری بی مال آن بود
که مسلمانی بود که وی را از دنیا هیچ چیزی نبود چون بگاه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم خداوند عز و جل از عرش تا ثری از نیکیها این بنده پر گرداند این است توانگری بی مال و کشتن بی کارد
آن بود که اگر شیطان مومنی را در دل وسوسه میکند باید که بلعنت وی مشغول نشود و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم گوید که اگر بلعنت وی مشغول شود وی شاد شود و گوید که از ذکر منعش کردم لاجرم کلمه لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم گوید همچنان بود که وی را کشته باشی بی کارد و بزرگان دین چنین گویند که هر باری که بنده مومن لا حول
را تا آخر بر زبان راند بیفتاد دیو که وی را آمرزش جدا شود و کشتن بی کارد این است و آمرزش بی توبه آن بود که بنده مومن
روی سوی قبله نشیند به بول انداختن بفراموشی یاد آیدش روی بگرداند وی در بول انداختن بود که خداوند عز و جل
وی را بیامرزد بی توبه آمرزش این بود و پاکی بی آب این بود که مسلمانی طهارت میسازد پیش از آنکه بطهارت مشغول شود
باید که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عز و جل هفت اندام وی را از گناهان پاک گرداند این بود پاکی بی آب چنانکه روی
سوی قبله نشاید بول انداختن بروی سوی آفتاب برآمدن نشاید یا نی از امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه درین صورت
دو روایت هست یک روایت شاید و یک روایت نشاید که بزرگان گفته اند و این قول درست تر است **مسئله** در راه
بول انداختن نشاید که بزرگان گفته اند که آن فرزند علامت بی نکاح است که بر راه بول اندازد از برای آنکه چون بر راه بول
اندازد گل شود و راه را حکم پاک است چون بی ادبی بول اندازد مسلمانی در تاریکی بیرون آید پای اینجا نهد پایش بیالاید
و یا جامه اش بیالاید وی از این گل پاک حل کند و همچنان نماز گذارد و نمازش نبود بقیامت عهده در گردن آن کس
بود که بر راه بول انداخته باشد **قال** علیه الصلوة والسلام اتقوا الملاعن الثلاث [illegible] رسول علیه السلام فرموده
هست که از جای لعنت بپرهیزید و کلوخ استنجا آماده دارید **مسئله** [illegible] نشاید بول انداختن که قطرها
بتو باز آید و بر زمین سخت نشاید بول انداختن که قطرها بتو باز آید و بزرگان عصای با سنان از برای آن خود داشته اند تا آنجای
نرم کنند و اگر سگی یا حیوانی ظالمی قصد ایشان کنند دفع کنند و اگر خواهند بکشند و [illegible] بالا نشاید بول انداختن [illegible]
[illegible] **مسئله** [illegible] تابستان در سایه بول نشاید انداختن که مسلمانان را بدان حاجت باشد و در زمستان در آفتاب نشاید بول انداختن
که مسلمانان را بدان حاجت [illegible] تا آنجا بول اندازد [illegible] نشاید انداختن [illegible]
داشتن **حکایت** آورده اند که خواجه ابو الحسن [illegible] کلوخ استنجا [illegible]
سوال کردند که [illegible]

فردا قیامت آمنا و صدقنا شینی عظیم بود که من سر از خاک تیره بر آرم و خصم کلوخ استنجا خشک در دامن
من زنند گفتند خواجه راه حج را بطاعت میگذاری خواجه گفت زمین ماوراء النهر را بمعصیت ناشسته گواه کرده ام
و زمینها عراق را بر خود بطاعت با گواه کنم چون بفراغت جای خواهند درآمدن باید که آنجا این دعا
بخوانند که اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث من الشیطان الرجیم آنگاه پای چپ بفراغت جای در نهند
بعد از آن پای راست را و ازار بند را بدست چپ گشاید و بر پای چپ گراید تا سبکتر فارغ شود و چنان نشیند
که پهلوی چپ وی سوی قبله بود و آب دهن و بینی در آنجا نیندازد که سبب [illegible] و نان فراموشی است و لقمان حکیم
پسر خود را همچنین وصیت کرده است **مسئله** در فراغت جای سخن نشاید گفتن که فرشتگان را باز داشتن حاجت
آمده آورده اند از سلیمان پیغامبر صلوات الله علی نبینا و علیه هر گاه به فراغت جای حاجت آمدی دو کرسی ساخته بود
یکی از زر و یکی از نقره و بر در مبرز نهاده وقتی که مبرز در خواستی درآمدن فرمودی تا آن هر دو کرسی را نهادندی
گفتی که ای مقربان حضرت الهی همینجا باشید که من قبول کردم که تا اینجا بیرون نیایم هیچ سخن نگویم تا شما را باز داشتن
حاجت نباید و امیر المومنین عثمان رضی الله عنه نیز همچنین کردی **مسئله** در اندام نهانی خود بی عذر نگاه نشاید
کردن که امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که تا من اسلام آورده ام در اندام نهانی خود بی عذری نگاه نکردم
**مسئله** استنجا بدست چپ باید داشتن که بدست راست بی ادبی بود و حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است
که تا من اسلام آورده ام پیش دست راست من بر اندام نهانی نیامده که دست راست من بر دست رسول علیه السلام
درآمده بود در بیعت و ما هم امید میداریم که دست راست ما بدست رسول علیه السلام درآید بحکم شفاعت
و دیگر سنت است که استنجا بدست چپ دارد **مسئله** استنجا چگونه باید داشتن در صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمة الله
همچنین آورده است از ابو هریره رضی الله عنه روایت آمده است که کلوخ را در زمین مالد و بر ابتدا نهد و بیارد تا میانه و باز
بر زمین مالد و بر [illegible] نهد و بیارد تا میانه باز بر زمین مالد باز بر [illegible] نهد و بیارد تا میانه و باز بر زمین مالد و کار دیگر را نهادی
نهد و بیارد تا میانه یاد دارم که سه کلوخ تری می بیند در زمین مالد و خود را خشک میکند و دیگر یاد دارم که در دل قصد سنت
میدارد باید که توبه میکند و روی خود را بر خاک می مالد و چون کلوخ وی را پاک کرد وی نیز کلوخ را پاک کرده باشد که مسلمانان
دیگر برای این کلوخ حاجت آید و برای دل گرانی نباید و کلوخ در چاه نشاید انداختن که چاه سنگ انباشته شود **مسئله** استنجا
بچها باید داشتن علما رحمهم الله گفته اند که جز سنگ کلوخ نرم یخچری دیگر نشاید استنجا داشتن بگیاه نشاید که علف ستور است و با چون
خشک نشاید داشتن که غذای ستوران پریان است و به پنبه نشاید که [illegible] نشاید و بخرقه نشاید که سوختن را نشاید و بپشم نشاید
که رستن را نشاید و بچوب نشاید که سوختن را نشاید و بانگشت نشاید که سیاهی [illegible] بر وی خشک نشاید یابی بر قول علما رحمهم الله
نشاید و بر قول شافعی رحمة الله علیه شاید و چه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که مراد ازوی ازالت نجاست است و آن بوی

حاصل می آید علما رحمهم الله گفته اند که نشاید که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که انه رجس بجام سه نشاید با حجامه
و بجام نا شسته بر قول علما رحمهم الله نشاید و از شافعی رحمة الله دو روایت است بیکی آنکه شاید و بیکی روایت نشاید و هیز
روایتها در صدر الصلوة مذکور است بخشت پخته و سنگ هم از جماع نشاید که حرمت افزاید **مسئله** عدد در کلوخ
استنجا شرط است یا نی بر قول شافعی رحمة الله شرط است بسه کلوخ باید یا یکی کلوخ بسه پهلوی و بر قول علما رحمهم الله
عدد کلوخ استنجا شرط نیست اما پاکی شرط است وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست که رسول علیه السلام شب وعده با جن
و جمع صحابه کرد و گفت که در میان شما کیست که در دل وی مقدار سپیدی دانه کبر نبود بیخیزد و سه بار رسول علیه السلام اعاده کرد
که هیچکس بر پای نخاست بار چهارم رسول علیه السلام فرمود که بیخیزای پسر مسعود عبدالله مسعود رضی الله عنه برخاست بنا بر آنکه
در آن جمع ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم اجمعین حاضر بودند نیز و امثال ایشان بودی که در همه صحابه رضوان الله علیهم اجمعین از
کبر بودی اما هرکس خود را استحقاق آن ندید و رسول علیه السلام سه بار بیخیزی گفت بود و عبدالله مسعود رضی الله عنه را
هم علم بود و هم تواضع رسول علیه السلام فرمود که بیخیزای پسر مسعود عبدالله مسعود را با خود برد رسول علیه السلام را بقضا
حاجت انسانی حاجت افتاد گفت ای پسر مسعود چیزی بیار تا باوی استنجا کنم عبدالله مسعود رفت و یکی کلوخ و یک
روث و یک استخوان و سنگ بیاورد سنگ و یک روث یا دو کان کلوخ و یک روث آورد و بروایت دیگر آنست که دو
روث با یکی کلوخ آورد و آن روث باری آورد شافعی رحمة الله علیه گفته است که عبدالله مسعود فقیه است اگر بودی و اگر عدد
شرط بودی وی آن سه چیز را بیاوردی پس معلوم شد که عدد شرط است علما رحمهم الله گفته اند که اتفاق است که
رسول علیه السلام آن دو چیز را که سنگ و کلوخ است قبول کرد و آن یکی روث را رد کرد و گفت انه رجس و دیگر نخواست اگر عدد شرط بودی
رسول علیه السلام دیگر خواستی معلوم شد که عدد شرط نیست پاکی شرط است **مسئله** چون از حاجت فارغ شود بیرون آید باید که
نخست پای راست بیرون نهد و این دعا بخواند الحمد لله الذی اخرج عنی ما یوذینی و امسک فی ما ینفعنی سبحانک غفرانک ربنا والیک
المصیر هر که این دعا را عادت دارد که همچنین کند و در وقت این دعا بخواند خدای تعالی عز و جل وی را از بیماری کلان نگاه دارد و اگر بدان رنج
درمانده شود خداوند عز و جل صحت کرامت کند مصلی پیش از آنکه دست در آوند برد او را دو دست پاک شوید آنگاه دست در آب
جامه درآرد عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه الصلوة والسلام قال اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمس یده فی
الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری این باتت یده مصنف کتاب فقیه مسعود رحمة الله علیه گفته است لان الید لا تنفک
التطهیر چون مسلمانی بکلوخ استنجا داشت باب استنجا کردن سنت است یا نی در صلوة خواجه امام اجل حسنی رحمة الله
از خواجه حسن بصری رحمة الله علیه روایت است که مردانرا مستحب است و زنانرا سنت که ایشانرا الا بیشتر است
در **صلوة** خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله علیه آورده است که چون رسول علیه السلام
والصلوة از قضا حاجت انسانی فارغ شد بسنگ و کلوخ استنجا داشت و بآن مقدار بسنده کرد و باب

چهار اندام شست و نماز گذارد و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بکلوخ استبرا داشتند و با آب چهار اندام شستند و نماز گذاردند پس
معلوم آمد که این سنت نیست که اگر سنت بودی بعد از استبرا بسنگ و یا بکلوخ با آب ایشان شستن ایشان عمل
کردندی تا اینها بروایت آنست که مردان را سنت است و آن آیه که نازل شده است در حق مردان نازل شده است چون رسول
علیه الصلوة والسلام به مسجد قبا رسید جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد **قوله تعالی** فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله
یحب المطهرین رسول علیه السلام فرمود تا اهل قبا را طلب کردند و از ایشان سوال کرد که در شما چه خصلت است
که در حق شما این آیه نازل شده ایشان ترسیدند و چنین دانستند که مگر آیه عذاب است رسول علیه السلام فرمود که بترسید
که آیه رحمت است گفتند یا رسول الله هیچ نمیدانیم مگر اینکه چون از قضاء حاجت انسانی فارغ میشویم با آب استنجا میکنیم رسول
علیه السلام فرمود که شما مستحق آمدید به تحسین و ثناء خداوند عز و جل بر همین باشید که خداوند عز و جل بر شما ثنا گفت **مسئله**
جنب را با جماع استنجا کردن فریضه است از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بر سر آن موضع نجاست است یا نیست اگر است
زایل کردن نجاست فریضه است و اگر نیست جنب را بر پوستی و بن موی آب رسانیدن فریضه است **قال** علیه الصلوة والسلام
بلوا الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعرة جنابة **مسئله** اگر نجاست کم از درمی بر جامه است و کم درمی بر تن چون جمع کنند
زیاده از درمی شود روا نیست نماز باز دارد و اگر کم از درمی بود بر جامه و کم درمی بود بر موضع مخصوص اینها را جمع کنند یا نی بر قول
امام اعظم ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله جمع بکنند و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله جمع نکنند **مسئله** مسلمانی در میان
دو فریضه مبتلا شد چنانکه ستر عورت فریضه است و زایل کردن نجاست فریضه است باید که نگرند کدام را بگوید که شما روی بگردانید که
من فریضه میکنم و روی بگذارد تا خود را کند اگر روی ایشان بگردانند گنهکار نشوند و اگر ایشان نگردند گنهکار شوند **مسئله**
بدانکه استنجا کردن بر انواع است فریضه است و واجب است و سنت است و مستحب است و احتیاط و بدعت و آنچه فریضه است
آنکه زیاده از درمی بود و جنب و حائض و نفسا را فریضه است و آنچه واجب است نجاست برابر درمی بود و آنچه سنت است
نجاست کم از درمی بود و اگر شخصی بول انداز و سر اندام را شستن مستحب بود و اگر شخصی یعنی باد برآید که خطر تری میدارد استنجا
کردن احتیاط بود هر چه باور اینست چنانکه فصد و قی و نجاست و مانند اینها استنجا کردن بدعت بود و بدعت چیزی بود که
در شریعت نبود و وی نو کرده باشد **مسئله** اگر چهار اندام شست بعد از آن بیاد آمد استنجا کرد شستها باطل شود یا نه
بر قول شافعی رحمه الله شستها باطل شود که وی بسودن اندام را حدث دارد و بر قول علمای ما رحمهم الله جواب بتفصیل است
اگر کسی استنجا بسنت کرده باشد از وی حدثی صادر شود شستها باطل شود و اگر بدعت کرده باشد باطل نشود **مسئله**
تسمیه گفتن در طهارت بر قول اصحاب ظواهر فریضه است و ایشان تمسک بدین حدیث میکنند **قال** علیه الصلوة والسلام
لا وضوء لمن لم یسم رسول علیه السلام فرموده است که طهارت نیست مر آنرا که نام خداوند عز و جل نگوید یعنی بسم الله الرحمن
الرحیم نگوید علمای ما رحمهم الله گفته اند که آنچه رسول علیه السلام فرموده است از راه فضیلت و کمال را فرموده است

نه از برای فرضیت را دلیل بر آنکه در حدیث دیگر فرموده است قال علیه الصلوة والسلام من توضأ وسمی طهر جمیع
ومن توضأ ولم یسم طهر اربعة اعضائه رسول علیه السلام فرموده هر که طهارت سازد و بسم الله گوید جمله اعضاء وی از گناهان
پاک شوند و هر که طهارت سازد و بسم الله نگوید همان چهار عضو پاک شوند چون رسول علیه السلام هر دو را طهارت فرمود
و اثر را نفی نفرمود معلوم شد که بسم الله گفتن در طهارت فریضه نیست ولیکن باید که بگوید و چون گوید چگونه گوید
پیش از استنجا کردن و یا بعد از استنجا کردن بگوید بعضی از مشایخ گفته اند که پیش از استنجا کردن گوید دلیل میکنند که استنجا
از طهارت است اما ظاهر روایت آنست که استنجا از طهارت نیست دلیل بر آنکه خداوند عز وجل آیة طهارت [illegible]
و موضع استنجا را ذکر نفرمود و اگر استنجا از طهارت بودی خداوند عز وجل در آیة موضع استنجا را ذکر فرمودی خواجه
امام شمس الائمة حلوائی رحمة الله علیه گفته است که از استنجا و بعد از استنجا بگوید تا اگر استنجا از طهارت بود در ابتدا
طهارت گفته باشد و اگر از طهارت نبود ابتدای طهارت وی هم از بسم الله بود قال علیه الصلوة والسلام کل امر ذی بال
لم یبدأ بذکر اسم الله فهو ابتر او قال فهو اقطع **مسئله** نیت در طهارت بر قول شافعی رحمة الله علیه فریضه است و بر قول
علما ما رحمهم الله فریضه نیست و حجة قول شافعی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید انما الاعمال بالنیات ولکل
امرئ ما نوی و لا عمل لمن لا نیة له علما ما رحمهم الله گفته اند که نیت در چیزی فریضه که آن چیز بی نیت عمل نکند اتفاق است که آتش
بی نیت بسوزد و کارد بی نیت ببرد و آب بی نیت بشوید و پاک کند چون شستن با تیمم نیت حاجت نیست که خداوند عز وجل آب را
پاک کننده آفریده است و آن بنفس خود سیر کننده نیست دلیل بر آنکه اگر کسی را بیماری جوع [illegible] باشد هر چند نان خورد گرسنه
تر بود و دیگر آب بنفس خود تشنگی را شکننده نیست زیرا که اگر کسی را بیماری استسقا بود هر چند که آب خورد تشنه بود و
خاک بنفس خود نگاه دارنده نیست خداوند عز وجل هر روزی قارون را فروتر می برد و آتش بنفس خود سوزنده نیست
که ابراهیم را صلوات الله علی نبینا و علیه و نمرود علیه اللعنة در آتش انداخت آن لعین و برا ضرر نکرد خداوند عز وجل
این آتش را بوستان گردانید و دیگر سمندر جانوریست که در آتش می باشد وی را ضرر نمیرساند از آتش و شتر مرغ جانوریست
که آتش میخورد و وی را ضرر نمیرسد و آب بنفس خود غرق کننده نیست که موسی صلوات الله علی نبینا و علیه با قوم خود از رود نیل بگذشت
و در پس ایشان ترسنده فرعون و جمله قوم او در آب غرق شدند و هلاک گشتند پس بدین استدلالات معلوم شد که نفع رساننده
و ضرر رساننده خداوند است عز وجل **مسئله** استبرا نگاه باید داشت تا شایسته طهارت شوی طهارت نگاه
باید داشت تا شایسته نماز شوی و نماز نگاه باید داشت تا شایسته بهشت شوی بزرگان دین گفته اند هر که طهارت
پیش از وقت سازد نماز در وقت گذارد و هر که طهارت در وقت سازد نماز بیرون وقت گذارد قال علیه الصلوة والسلام عجلوا
بالصلوة قبل الفوت و عجلوا بالتوبة قبل الموت مراد از این شتافتن طهارت است در حدیث آمده است هر که با
طهارت میرد شهید میرد و در حدیث دیگر آمده است هر که با طهارت بود در امان خدای تعالی عز وجل بود

از علما رحمهم الله روایت میکنند که قیاس قول مالک رحمه الله درست نیست طهارت اندکه حاصل آید چگونه
که شوید روا بود و سفیان ثوری رحمه الله علیه گفته که اگر کسی بعضی اعضا را بشوید و بر آب نماند [illegible]
بود و در جست وجوی آب بود و از روی حدثی طاهر نشده باشد چون آب یابد اعضا باقی را بشوید از عهده
بیرون آید امام مالک آن بود که هر کجا که آب رسانیدن فریضه است دست با آب رسانیدن فریضه است و
بر قول علما رحمهم الله دلک فریضه نیست چون آب رسید بسنده بود وجه قول مالک رحمه الله علیه آنست که نجاست
حکمی قوی تر از نجاست حقیقی است دلیل آنکه با نجاست حقیقی کم از درم نماز روا بود و اگر از نجاست حکمی
بشوید دست مالیدن شرط است اینجا نیز همین حکم دارد و از برای آنکه اعضا که شستن وی در طهارت فریضه است
اگر پایان موی خشک ماند طهارت درست نبود و نماز روا نبود پس این قوی تر از آن بود اینجا دست مالیدن
بشرط اولی بود علما رحمهم الله گفته اند وجه مالک رحمه الله علیه درست نیست از برای آنکه رسول علیه السلام [illegible]
بیقین فرموده است که [illegible] موی پاک بیقین فرموده است که [illegible] و دیگر آنکه نجاست [illegible]
آب شستن فریضه است و نجاست حکمی را بیک آب مستعمل آب را در دهان و در بینی کردن قول مالک رحمه
الله علیه فریضه است هم در طهارت و هم در جنابت و بر قول شافعی رحمه الله علیه در طهارت و در جنابت سنت است
و بر قول علما رحمهم الله در طهارت سنت است و در جنابت فریضه است و بر قول شافعی رحمه الله علیه سه بار آب
شستن بار استعمال کردن سنت است و بر قول علما رحمهم الله شستن آب شستن بار استعمال کردن سنت است وجه
وجه قول مالک رحمه الله علیه آنست که دهان حکم ظاهر دارد دلیل آنکه اگر روزه دار آب در دهان کند و بیرون اندازد
روزه تباه نشود و بینی را می توان دیدن اگر نجاست بود باید شستن اگر نه پاک بود و ابو حنیفه رحمه الله علیه
در جنابت فریضه میدارد و در طهارت نیز باید که فریضه بود وجه قول شافعی رحمه الله علیه آنست که دهان حکم باطن دارد
دلیل آنکه اگر روزه دار آب دهان جمع آورد و فرو برد روزه تباه نشود و بینی را نمی توان دیدن ابو حنیفه رحمه الله علیه
در طهارت آب در بینی کردن سنت میدارد و در جنابت نیز باید که سنت بود و علما رحمهم الله گفته اند که دهان و بینی
حکم ظاهر و باطن از آن روی که روزه دار آب را به دهان اندر آرد و باز بیرون آرد روزه تباه نشود و حکم ظاهر دارد
از آن روی که روزه دار آب دهان را جمع آورد و فرو برد روزه تباه نشود حکم باطن دارد وقتی که دهان باز کند حکم ظاهر دارد و وقتیکه
دهان را فراز کند حکم باطن دارد و ابن [illegible] و اصمعی رحمه الله که ایشان از اهل لغت اند و درین فن صاحب کمال بوده اند گفته اند
که دهان از پوست است و دلیل آنکه [illegible] که دهان [illegible] پوست رسیده است [illegible] دهان از پوست
[illegible] در جنابت [illegible] آب رسانیدن بحکم حدیث رسول صلی الله علیه وسلم قال تحت کل شعرة جنابة فبلوا الشعر وانقوا
البشرة فان تحت کل شعرة جنابة رسول علیه السلام [illegible] که هر گوشه [illegible] آب رسانیدن فریضه است [illegible]

و دیگر آنچه ثابت شده به آثار و حدیث است دلیل بر آنکه محدث را قرآن ظاهر نشاید خواندن و در مسجد نشاید آمدن اما جنب را
قرآن ظاهر نشاید خواندن و مسجد نشاید آمدن پس آنجا که قوی تر است فریضه داریم و آنجا که ضعیف تر است سنت
داریم **مسئله** آب در دهان و بینی جدا جدا می باید کردن بر قول شافعی رحمة الله علیه سه کف آب بستاند است هم دهان را و
هم بینی را و بر قول علماء ما رحمهم سه کف علاحده دهان را باید و سه کف علاحده بینی را باید تا از عهده بیرون آید والله اعلم بالصواب

**باب** [illegible] در بیان مسواک کردن بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام لعلی رضی الله عنه یا علی
علیک بالسواک فیه اربع وعشرون خصلة فی الدین والبدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که مسواک
کنی که در وی بیست و چهار خصلت است در دین و تن قال النبی علیه الصلوة والسلام طیبوا افواهکم بالسواک فانها طرق
القرآن و اذکروا مواضع [illegible] بالسواک فانه [illegible] الذریة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که پاک کنید دهانهای خود را
بمسواک که وی طریق قرآن است و شیرهای خود را اگر [illegible] بجای بار نهادن بدرستی که وی جای فرزندان است
و دیگر پیغامبر علیه الصلوة والسلام میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام السواک مطهرة للفم و مرضات للرب و مفرحة
للملائکة و مسخط للشیطان رسول علیه السلام فرموده که مسواک پاک کننده دهان است و سبب رضاء رحمن است و شادی
فرشتگان و سخط شیطان قال النبی علیه الصلوة والسلام اربع من سنن المرسلین صلوة الله علیهم اجمعین النکاح والحیاء
والطیب والسواک رسول علیه السلام فرموده است که چهار چیز سنت من است و سنت انبیاء که پیش از من بوده اند
از مرسلان نکاح کردن و شرم داشتن و بوی خوش داشتن و مسواک کردن قال علیه الصلوة والسلام السواک یزید الرجل
فصاحة قال النبی علیه السلام رکعتان بالسواک افضل من سبعین رکعة بغیر سواک قال علیه الصلوة والسلام السواک
شفاء لکل داء الا السام قیل یا السام یا رسول الله فقال علیه السلام الموت رسول علیه السلام فرموده که مسواک کردن
شفاء جمله بیماریهاست الا سام را سوال کردند که یا رسول الله سام چیست گفت مرگ را گویند رسول علیه السلام
فرموده است که برادرم جبرئیل علیه السلام مرا در چهار کار چندانی مبالغه فرمود که گمان بردم که بر امتانم فریضه شد
یکی در حق نیکو داشتن اهل پرده چندانی مبالغت فرمود که گمان بردم که طلاق بر امتانم حرام شد و دیگر در حق نیکو داشتن
همسایه چندانی مبالغت فرمود که گمان بردم که همسایه از همسایه میراث خواهد برد و دیگر در حق نماز شب چندان
مبالغت فرمود که من گمان بردم که بیداران امتم نخسپند و دیگر در حق مسواک کردن چندان مبالغت فرمود
که گمان بردم که بر امتانم فریضه شد **مسئله** مسواک کردن سنت طهارت است یا سنت علاحده
بعضی گفته اند که سنتی علاحده است و بعضی گفته اند که سنت طهارت است اما ظاهر روایت آنست
که سنت علاحده است که روایت میکند مادر مومنان عائشه رضی الله عنها که رسول علیه السلام شب
مسواک زیر فراش داشتی و هر زمان مسواک کردی [illegible] پس مسواک کردن نشاید الا بوقت [illegible]

کردن روا باشد از زوال بر قول مالک رحمة الله خشک شاید و تر نی و بر قول شافعی رحمة الله نه تر شاید و نه خشک
اما بر قول علما ما رحمهم الله هم تر شاید و هم خشک وجه قول شافعی رحمة الله علیه آنست قال النبی علیه السلام خلوف
فم الصایم اطیب عند الله تعالی من ریح المسک رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که بوی دهان روزه دار
بحضرت پروردگار قدر بیش از آن دارد که بوی مشک چون بنده مسواک کند آن بوی نماند وان قدر نیز نماند
علما ما رحمهم الله گفته اند که خدای عز و جل منزه است از حاجت و بوی خوش و ما مأموریم بامر پیوسته مسواک کردن
حدیث مطلق است قال علیه الصلوة والسلام خیر الخلال للصیام السواک رسول علیه السلام فرمود که بهترین خلالها
روزه دار را مسواک کردن است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که اتفاق است که هر عبادتی که نهفته
باشد پسندیده تر باشد بنده مومن چون روزه دار باشد آدمیان بدانند که وی روزه دار است تا نگویند فرشتگان
از بوی دهان وی معلوم نمایند که وی روزه دار است چون مسواک کند آن بو نماند فرشتگان نیز معلوم نکنند که وی روزه دار است
این پسندیده تر باشد دیگر بباید دانستن که رسول علیه السلام آخرین تسبیح چه گفت و آخرین دعا چه گفت و آخرین وصیت چه کرد
و آخرین فعل چه کرد بدانکه آخرین تسبیح این گفت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم و آخرین این دعا گفت که اللهم هون علی سکرات الموت و بروایتی دیگر آمده است که چنین گفت اللهم هون علینا سکرات الموت
و آخرین وصیت این کرد که الصلوة وما ملکت ایمانکم نماز را بر پای دارید و زیر دستان را نیکو دارید و آخرین فعل مسواک کرد
که روایت میکند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه الصلوة والسلام در سکرات الموت پشت مبارک
خود را بر سینه من نهاده بود که برادرم محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما از در حجره اندر آمد مسواک در سر دستار بسته بود
رسول علیه الصلوة والسلام در آن مسواک نگاه کرد سوال کردم که یا رسول الله بر آن مسواک رغبتی هست رسول علیه الصلوة
والسلام اشارت کرد که هست آن مسواک از برادرم گرفتم و در دهان مبارک رسول علیه السلام کردم در دهان مبارک رسول
علیه السلام آب نمانده بود که مسواک تر شدی عایشه رضی الله عنها میگوید که من از آب دهان خود تر کردم و انگاه به پیغامبر علیه السلام
دادم تا مسواک کرد رسول علیه السلام از دار فنا بدار البقا رحلت کرد امید جهان بجانان تسلیم کرد و از اینجا است که مادر مومنان
عایشه رضی الله عنها بر عیالان دیگر فخر کردی بدو فایده یکی آنکه آب دهان من در دهان رسول علیه السلام اندر آمد
و دیگر آنکه مهتر عالم علیه الصلوة والسلام جان مبارک در حجره من داد نقل آورده اند که ابراهیم نخعی رحمة الله علیه
هر چند چیزی میخواند و یاد میگرفت باز فراموش میشد شبی رسول علیه السلام را بخواب دید از احوال خود
بنالید و گفت یا رسول الله چیزی میخوانم یاد نمی ماند رسول علیه السلام فرمود یا ابراهیم چند چیز را بجا آر اندک خور
و اندک خسپ و قرآن بسیار خوان و نماز بسیار کن و بهر نمازی طهارت بساز و بهر طاعتی مسواک کن ابراهیم
نخعی رحمة الله علیه گفت چون از خواب بیرون آمدم این وصیت رسول علیه السلام بجا آوردم و در میان اندک روزگار [illegible]

و از ایشان سه روایت است بیکروایة همه فریضه است و بیکروایة سه یکی و بروایت چهار یکی آمده است و از ابو یوسف
رحمة الله دو روایت است بیکروایت فریضه دارد و کل را مسح کشیدن باید و بیکروایت فریضه نیست و محمد رحمة الله
علیه گفته است که مسح با غسل جمع نباید اما درکدام موی روی مسح کنند علما را اختلاف است خواجه امام ابو فضل کرمانی
رحمة الله گفته است که ما را از قول اول محمد رحمة الله علیه معلوم آمده است که موی روی آن موی زواید است که بر زنخ
است که وی گفته است که مسح با غسل جمع نباید زیرانکه تا به تیزی زنخ آب رسانیدن فریضه است پس دانستیم که مراد
ازین موی روی آن موی است که بر زنخ است حکم موی سینه دارد و در طهارت موی سینه را شستن فریضه نیست
حسن زیاد از ابو حنیفه رحمهما الله روایت میکند که موی روی این موی است که تبع است قال علیه الصلوة والسلام
المؤمن کالجمل الانف ان قید انقاد وان انیخ علی صخرة اناخ قاضی امام صدر رحمة الله علیه گفته است که این موی زواید
که بر زنخ است حکم سینه دارد و در طهارت موی سینه را آب رسانیدن فریضه نیست و بر قول شافعی رحمة الله تا بیخ
موی آب رسانیدن فریضه است مسئله خلال موی روی در شرح آثار از محمد رحمة الله روایت است که متوضی مخیر
دلیل میکند که مستحب نیست که اگر سنت بودی محمد رح مخیر نگفتی اما در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از ابو یوسف
رحمة الله علیه روایت است که سنت است و به قول وی آنست که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه
که رسول علیه السلام موی روی خلال میکرد چنانکه سرهای انگشتان مبارک از میان موی ظاهر(?) شد چنانکه دندانه
شانه از موی پیدا آید پس معلوم شد که سنت است و سنت آنست که از زیر بر آرد نه از بالا زیرا که انس رضی الله عنه
از سر انگشتان حکایت کرد که اگر آن از بالا بستی فرود آوردن انس بن مالک رضی الله عنه از پشت
دست حکایت کردی مسئله مسح گردن باتفاق است که سنت است مسح کردن بظاهر روایة مستحب است اما در مبسوط
شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمة الله علیه از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت است که سنت است و حدیث روایت
میکند قال النبی علیه الصلوة والسلام من مسح عنقه امنه الله تعالی من الغل یوم القیامة رسول علیه السلام
فرموده است که هرکه بر گردن مسح آرد ایمن کرداند خدای تعالی وی را از غل روز قیامت قال النبی علیه الصلوة والسلام
من لقی مسلما بقدر خلال حبب له الجنة پیغامبر فرموده است که هر آن کس که مسلمانی را بمقدار دندان خلیل نفع رساند او را بهشت
واجب شود چون پیغامبر علیه السلام این حدیث گفت صحابه شادمان شدند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گریان شد صحابه گفتند
یا علی چرا میگریی که پیغامبر علیه السلام چنین فرمود حدیث بشارت فرمود گفت شما یکروی می بینید من بدو روی
می بینم چنانکه بمقدار دندان خلیل بمسلمانی نفع رسانی بهشت واجب شود و اگر چنانکه بمسلمانی بمقدار دندان خلیل
ضرر رسانی ترسم که دوزخ واجب شود مسئله خلال انگشتان دست و پای بر سه نوع است فریضه و واجب و سنت [illegible]
دانچه فریضه است آنست که اگر انگشتان نزدیکدیگر سخت چسپیده بود ازو خلال کردن فریضه بود و اگر شکفته [illegible]

بعضی بیکدیگر پیچیده باشند آنرا خلال کردن واجب بود و اگر از یکدیگر جدا باشند آنرا خلال کردن سنت بود قال
النبی علیه الصلوة والسلام رحم الله المتخللین فی الوضوء والطعام رسول علیه السلام فرموده است رحمت خدا بر خلیل کنندگان
باد هم در طهارت و هم در طعام قال علیه السلام خللوا اصابعکم قبل ان تخللها نار جهنم رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است خلال کنید انگشتانرا پیش از آنکه با آتش دوزخ خلال کنند مسئله در طهارت ابتدا کردن
از دست راست سنت است قال النبی علیه الصلوة والسلام علیکم بالتیامن فان الله تعالی یحب التیامن فی
کل شیء حتی التمشط والتنعل در هر خدمتی که بر سوی ناف است آن خدمت را بدست راست کردن سنت است
و هر خدمتی که فرو سوی ناف است آنرا بدست چپ کردن سنت است قال علیه الصلوة والسلام الیمین للوجه والیسار
للمقعد رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که دست راست مر روی راست و دست چپ مر مقعد را یعنی
استنجا مسئله در طهارت تقصیر نشاید کردن در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول
فرموده است هر که طهارت تمام کند و تقصیر نکند و اسراف آب نکند نیمه ایمان را حاصل کند قال النبی علیه الصلوة
والسلام یا علی استقص علی اسباغ الوضوء فانه شطر الایمان و اذا توضأت فلا تسرف فی الماء رسول علیه السلام فرموده است
که یا علی مبالغت کن در تمام کردن وضو که پاره ایمان است و چون طهارت سازی آب را اسراف نکنی قال
النبی علیه الصلوة والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فاقرأ انا انزلناه فی لیلة القدر مرة یعدل الله مین بکتب
الله تعالی لک بکل طهور عبادة خمسین سنة رسول الله علیه السلام فرموده که یا علی بر تو باد که چون از طهارت فارغ
شوی بخوان سورة انا انزلناه فی لیلة القدر یکبار بعد از ان که قدمها شسته باشی خدا عز و جل بر طهارتی را تو پنجاه
ساله عبادت در دیوان تو ثبت گرداند قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی اذا فرغت من طهورک فخذ ماء جدیدا و امسح
بیدک قفاک و قل سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک استغفرک و اتوب الیک ثم انظر الی الارض
و قل اشهد ان محمدا عبدک و رسولک فانه من فعل هذا غفر الله تعالی له کل صغیرة و کبیرة رسول علیه السلام فرموده یا علی چون از طهارت
فارغ شوی آب نو گیر و به پشت دست مسح کن بر گردن و این تسبیح بگوی سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک
استغفرک و اتوب الیک و بگو اشهد ان محمدا عبدک و رسولک بدرستی که هر که همچنین کند حق سبحانه و تعالی جمله گناهان خورد و بزرگ او را
بیامرزد مسئله خرقه داشتن در طهارت سنت نیست یا خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه شیخنا درس میکرد در روایت بیرون آمده
میمونه و عائشه و ام سلمه رضوان الله علیهم اجمعین که رسول علیه السلام غسل آورد ما خرقه را بنشتیم و او پیش آوردیم تا تن مبارکش را خشک کند
قبول نکرد و خود را بدان خشک نکرد معلوم شد که سنت نیست و دیگر آنکه عطا رضی الله عنه غسل آورد و در خواست که خود را
بخرقه خشک کند جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه آنجا حاضر بود و وی را منع کرد که خود را بخرقه خشک مکن بسبب [illegible]
داشتن انا ظاهر روایت انست که شاید [illegible] که سنت است و تاویل آنکه خواجه امام زاهد فخر رحمة الله علیه گفته است [illegible]

روایت آمده است که اندیار کرم بود که اگر بمالیدی تا تری بر اعضای ایشان خشک شدی ایشانرا از سرما ضرری نرسیدی
واگر بهجهان تا اعضای تر جامه پوشیدندی اگر جامه ایشانرا تر شدی ایشانرا از سرما ضرر نرسیدی اما اگر دیاری بود
که هوای سرد بود اگر بمالیدندی تا آن تری بر اعضای ایشان خشک شود ایشانرا از سرما ضرر رسید بدین معنی گفتیم که شاید
و شیخ روایت میکند سعید بن قیس رضی الله عنه که رسول علیه السلام بحجره ما آمد و اگر خسته کرما غسل آوردم و جامه دبیقی بود
برنگ معصفر کرده پیش رسول علیه السلام داشتم رسول علیه السلام آنجامه بپوشید بجود در گرفت و خود را خشک کرد
چنانکه اثر رنگ و بیجا و نور داده در بر شکم رسول علیه السلام باقی مانده بود و پس معلوم شد که خرقه و آستین سنت
است و ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است که حدیثی بمن رسیده است مشهور و امیدوار از حضرت رسول که فردا قیامت
آمنا و صدقنا جنید بود که بلا طاعتش سبک آمده باشد و بلا معصیتی بر بلای طاعتش گران آمده بود و فرشتگان عذاب
خشک روی زده باشند و بر آنسوی دوزخ برند که ناگاه از هوای چون کاغذ پاره پدید آمده و بر آن بلای طاعتش
نشیند بلای طاعتش بر بلای معصیت بچربد آید چنانکه بنده نجات یابد پس این بنده مناجات کند که الهی بود که آن
این چه طاعت بود که مرا ازان خبر نبود خطاب حضرت عزت در رسید که آن فی آن خرقه است که در دنیا روی خشک
میشدی امروز سبب نجات تو شد پس چیزی که سبب رستگاری بشود بقیامت شاید و اشکن آب طهارت را بدست خود آوردن
سنت است که رسول علیه الصلوة والسلام پیوسته آب طهارت بدست خود آوردی تا روزی رسول علیه السلام طهارت
میساخت چون دوان اندر آمدند سوال کردند رسول علیه السلام بجواب ایشان مشغول شد انس بن مالک رضی الله عنه فرصت
یافت آب جام رسول علیه السلام پر کرد و بنهاد چون رسول علیه السلام فارغ شد بطهارت حاجت آمد دست تا
جام دراز کرد تا آب جام برگیرد آب جام را پر دید گفت یا انس بیا تا که این جام را تو پر کرده گفت بلی یا رسول الله علیه السلام
وبرا دعا کرد گفت که خداوند عز وجل بعمرت برکت کناد و بمال تو و فرزندان تو و ترا بیامرزد و انس بن مالک رضی الله عنه
صد و بیست سال بقا یافت ببرکت دعای رسول علیه السلام و در مال او برکت شد چنانکه هر سالی خرماستانهای او دو بار
یکبار بار آوردی و خرماستانهای انس رضی الله عنه دو بار بار آوردی و در فرزندان انس خدای تعالی برکت کرد که
خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که خداوند عز وجل مر عیال انس را رضی الله عنه یکی شکم و دیگری پشت فرزند یکی
بود هشتاد و سه پسر داد ایشانرا در طشتی می نهادی و شیر در دهن بکشیدند تا ایشان میخوردند تا آنگاه که ایشانرا
سیر شدندی آنگاه همگان ایشانرا دادند خداوند عز وجل هشتاد و سه فرزند همگان رحمت خود پرورانید و بزرگ
کرد امید بعد ازان همگان صد دکان شدند تا صد و بیست پسر راست شدند اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه
گفته است که خداوند عز وجل مر عیال انس را رضی الله عنه ده پسر داده بود انس رضی الله عنه هر پسر را دو دو
دیگر داده بودند بعد ازان همچنین یکان دو دکان دیگری آمدند تا صد و بیست پسر راست شدند در روزی انس رضی الله عنه

در بهشت بر من گشاده گردان آب نهم که بریزد و بدل بیندیشد که بحرمت رسول عیان علیه السلام که بر ما در رحمت کن
که نه ماه بار من کشیده است آب دهم که بریزد و باید که بدل بیندیشد که عشره مبشره را به قیامت شفیع جرم من گردان
آب یازدهم که بریزد بدل بیندیشد که یعقوب و یوسف صدیق را با یازده برادران شفیع من گردان دوازدهم که بریزد
بدل بیندیشد که آنچه درین دوازده ماه که سال تمام است بحضرت ذو الجلال خود از عمل من دیدی و نه پسندیدی
بفضل و کرم در گذار آب سیزدهم که بریزد بدل بیندیشد که از کافر مردم امان کرامت کردان آب چهاردهم که بریزد
بدل بیندیشد از کافر پرده امان کرامت کردان آب پانزدهم که بریزد و بدل بیندیشد که از آن هفت بر آن و بدان بهشت
برسان و آنگاه برخیزد و خود را بپوشد و این دعا بخواند اللهم طهر جسمی من الذنوب وطهر قلبی من النفاق وحصن فرجی من الفجور
اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین واجعلنی من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
آنگاه چهار رکعت نماز مستحق نماز کند و روی سوی قبله بنشیند که این شرطی است از شرایط نماز و همچنانکه در نماز سخن گفتن
حرام است در طهارت نیز سخن گفتن حرام است و سبب فقر و فاقه و درویشی است و سلف ستم آوردن و آوردن بلغم بود و در
نشاید بجا نجا که استبرا و باید که خود را از آلایش تمام پاک کند و آنگاه طلب آب کند مسئله در طهارت باید که آب اسراف
نکند و پریشان خرج نکند که رسول علیه السلام فرموده است که هر که در طهارت آب اسراف نکند و پریشان خرج نکند بحضرت
پروردگار هیچ بنده از وی پسندیده تر نبود و اگر پریشان خرج کند و اسراف کند خدای تعالی عز و جل در حق اسراف کنندگان
این وعید فرموده است مسئله قوله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین و هر عضوی را که میشوید دعا که در حق
آن عضو آمده است بخواند چون دستهای شوید گوید بسم الله الرحمن الرحیم و چون آب در دهن کند بگوید اللهم اعنی علی تلاوة
القرآن وارزقنی حلاوة ذکرک وشکرک وحسن عبادتک و چون آب در بینی کند گوید اللهم ریحنی من رایحة الجنة وارزقنی
نعیمها واعذنی من النار و چون روی بشوید بگوید اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه اولیائک ولا تسود وجهی بظلماتک یوم
تسود وجوه اعدائک و چون دست راست شوید بگوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی وحاسبنی حسابا یسیرا و چون دست چپ شوید بگوید
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تحاسبنی حسابا شدیدا و چون مسح سر کند بگوید اللهم اغشنی برحمتک وقنی من عذابک
وانزل علی من برکاتک و چون مسح گوش کند بگوید اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و چون مسح گردن کند
بگوید اللهم اعتق رقابنا ورقاب آبائنا وامهاتنا من النار واحفظنی من السلاسل والاغلال و چون پای راست بشوید بگوید
اللهم ثبت قدمی وقدمی والدی علی الصراط یوم تزل فیه اقدام المنافقین علی الصراط و چون پای چپ بشوید بگوید اللهم اجعل
سعیی مشکورا وعملی عملا صالحا مقبولا وذنبی ذنبا مغفورا وتجارتی تجارة لن تبور بفضلک وکرمک برحمتک یا عزیز یا غفور
خواجه چون از طهارت فارغ شود بگوید سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک واستغفرک
ذنبا واتوب الیک واشهد ان محمدا عبدک ورسولک امام عمر نسفی رحمة الله علیه گفته است که

که ما را شک است که این هم نماز با جابت مقرون شود یا نی اما اتفاق است که کلمه شهادت مکفر گناهان است که گناه هفتاد
ساله را به کبیره دلیل بر آنکه کافری با کفر هفتاد ساله یکبار کلمه شهادت بگوید خداوند عز و جل جمله گناهان وی را در میگذارد
بنده مومن با وردن طهارت طاعت و ترک معصیت کلمه شهادت گوید اگر خداوند عز و جل گناهان وی را در گذارد
هیچ از کرم او عجیب و غریب نبود و چون روی بشوید باید که آب بر پیشانی نهد و دست بر پیشانی نهد و فرود روی آرد
که آن از بنده صالح حضرت خضر صلوة الله علی نبینا و علیه روایت کرده اند که وی هم چنین روی شوید و اگر دست
بروی سوی پیشانی برد پاکی بود اما ترک سنت بود و آوردن بدعت و چون دستها شوید آب باید که از سر انگشت
دست به بن آرنج آرد و اگر از بن آرنج بسر انگشت دست برد طهارتش درست بود اما ترک سنت بود و آوردن بدعت بود
چون طهارت تمام کند یکبار انا انزلناه بخواند و انگاه این تسبیح بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت
وحدک لا شریک لک استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک و انگاه از آن فضاله آب طهارت
بخورد و ایستاده خورد یا نشسته ظاهر روایت آنست که نشسته خورد اما فقیه ابو اللیث رحمه الله در فتاوی خود
آورده است که اگر ایستاده بخورد باک نبود که سه جای آب ایستاده خوردن نیکو بود یکی بر سر چاه زمزم دوم بر سقایها
سیوم فضاله آب طهارت خوردن دلیل بر آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه در رحبه مسجد آدینه کوفه طهارت ساخت
و فضاله آب طهارت را ایستاده خورد و این حدیث روایت کرد که هر که فضاله آب طهارت را ایستاده بخورد خدای
عز و جل از علاج بیماری کرده که جمله اطبا از معالجت آن عاجز آمده باشند دفع کرداند عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه روایت
میکند که با من داشتن شتران صدقات نوبت من بود گفتم بگاه تر بین روم تا نماز دیگر در قفای رسول علیه
السلام نماز بگذارده بود و دلبست مبارک بمحراب باز نهاده بود و این حدیث فرمود که هر کرا حدث رسد و طهارت
سازد و دو رکعت نماز گذارد و خداوند عز و جل گناهان وی را امرزیده کرداند گفتم اینست خوش حدیثی و با فتنا
آسان وا امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت یا عقبه بگاه ترکجا بودی تا حدیث از این آسان تر و با بشارت تر شنیدی
گفتم یا عمر چه فرمودی گفت رسول علیه السلام چنین فرمود که هر که طهارت سازد بعد از آنکه طهارت تمام کرده باشد روی نو
گیرد و به انگشت دست بر گردن مسح آورد و این تسبیح بخواند سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک
لک و استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک و رسولک خداوند عز و جل جمله گناهان خرد و بزرگ وی را بیامرزد گفتم
بخ بخ امت محمد را صلی الله علیه و سلم یعنی خوشی و راحت باد مر امت محمد علیه السلام را که این عالی تشریف است
بکو بجانی **مسئله** چون طهارت تمام کند آب چاه را پر کرده نهد از برای آنکه ابلیس علیه اللعنت هیچ وقت چنین
غمگین نشود که بنده مومن طهارت سازد از برای زعم وی آب جام را باز پر کند که این استعداد ساختم تا هر گاه که مرا باز
حدث رسد بسبک طهارت سازم و آب جام را سر پوشیده نهد تا مدام که آن آب بجام هم سر پوشیده باشد از آن جام

للانسان دائم علی الوضوء و لم یحدث رسول علیه السلام فرمود که ملائکه مر آدمی را آمرزش خواهند تا مادام که با طهارت
باشد و حدث نکند **حکایت** چنین آورده اند که جعفر طیار رضی الله عنه بحبشه میرفت در راه گذرش بر کلیسیا رهبانان
نظر افتاد گفت بنگریم که رهبانان بر چه عمل است برفت و در کلیسا اندرون آن رهبانان ساعتی توقف کرد انگاه در بگشاد و جعفر
جعفر طیار رضی الله عنه بدان کلیسا اندر آمد از ان رهبانان سوال کرد که این چندین تاخیر چرا کردی بگشادن گفت ما در کتب
خود چنین خوانده ایم که هر گاه شما را با یکی از سلطانیان تعلق شود و اگر بی طهارت باشید طهارت سازید تا المی از ایشان
بشما نرسد من بی طهارت بودم گفتم باش تا طهارت سازم تا از ظلم وی المی بمن نرسد جعفر طیار رضی الله عنه گفت تو
مردی با صلاح بوده چرا دین اسلام قبول نکردی گفت پیغامبر شما فرموده است که الامور مرهونة باوقاتها کارها بوقت
موقوف است اکنون شما بیان کنید تا اسلام آرم انگاه جعفر طیار رضی الله عنه احکام مسلمانی باوی بیان کرد آن
رهبان در حال اسلام آورد و برکات اقامت آن سنت **مرویست** چون مهتر عالم از معراج باز آمد بامدادی بود
رسول علیه السلام بلال را رضی الله عنه را بدید گفت یا بلال در تو چه خصلت است که من آواز کفش تو در بهشت دیدم یعنی
خیال ترا گفت یا رسول الله در من هیچ خصلت دیگری نیست الا آنکه چون مرا حدث میرسد طهارت میسازم و
دو رکعت نماز گذاردم رسول علیه السلام فرمود که یا بلال بر همین عمل باش که خیریت دنیا و آخرت را درین می بینم

**قال** النبی علیه السلام خبرا عن الله تعالی من احدث و لم یتوضأ فقد جفانی و من احدث و توضأ و لم یصل رکعتین فقد
جفانی و من احدث و توضأ و صلی رکعتین و لم یدع فقد جفانی و من احدث و توضأ و صلی رکعتین و دعا و لم اغفر له
فقد جفوته و لست برب جاف رسول علیه السلام فرموده است که این خبر قدسی است که هر کرا حدث رسد و طهارت نسازد
بدرستی بر من که خداوندم عز و جل جفا کرده باشد و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز
نمیگذارد بر من جفا کرده باشد و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا
نگوید بر من جفا کرده است و هر کرا حدث رسد و طهارت سازد و دو رکعت نماز گذارد و دعا گوید
اگر خداوند عز و جل دعاء وی را اجابت نکند و وی را نیامرزد و این از حضرت عزت جفا باشد
و این جایز نیست و خداوند عز و جل جفاکار نیست و درین هیچ شکی نیست [illegible]
بیامرزد و این حدیث بر طریق وعده است نه بر طریق وجوب که اصلح بنده بر حق واجب نیست
و حکم حق بر بنده راجع است **حکایت** خواجه ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه آن [illegible]
که از دار دنیا رحلت میکرد وی را عارضه شکم بود و هفتاد بار وی را قضاء حاجت افتاد و هر بار [illegible]
که برفتی طهارت ساختی [illegible] این [illegible] گفت [illegible]
رفت و طهارت [illegible] **قال** النبی علیه الصلوة و السلام [illegible]

رسول علیه السلام فرمود هر که با طهارت بمیرد شهید بمیرد دیگر رسول علیه السلام فرمود که با طهارت نباشد جز مومن و همیشه بی طهارت
نباشد جز منافق با ... این وعده و از بهر این حدیث طهارت بسیار هم خواجه چون از دنیا بیرون رفت یکی از مریدان خواجه را
بخواب دید که در عرصه عرصات ایستاده بود و صفها در برابر از نور پیش وی ایستانیده اند خواجه از براقی به براقی سیر میکرد وی خواجه را
پرسید که ای ولی درگاه خدای این چیز کدام عمل شما است خواجه گفت این چیز آن طهارتها است که در دنیا ساخته ام هر طهارتی را
براقی کرامت کرده اند جزای اعمال دیگر هنوز بمن نرسیده است **حکایت** خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله علیه سلطان
بند کرده بود و با وی چند فرستاده خواجه را در چاهی باز داشتند خواجه در آن چاهی هزار تاه کاغذ از مسائل دینی املا میکرد
که هیچ حرفی خطا نبود و چیزی با وی نبود و طالب علمان آن شهر می آمدندی و از خواجه تعلیم گرفتندی و ایشان بر سر چاه
می نشستندی تا روزی آواز یک طالب علمی بسمع مبارک خواجه نرسید خواجه سوال کرد که آن فلان کجا است که نیامده است
گفتند هم اکنون بطهارت ساختن رفته است آنکس اینجا حاضر بود گفت مولانا مخدوم من اینجا حاضرم مرا اسهال است هنوز
بطهارت ساختن نرفته ام خواجه گفت عفاک الله شرم نمیداری که بدین مقدار سهل دست از کار باز میداری سر درد وقت
طالب علمی در بخارا بودم مرا عارضه شکم بود شبی مرا اسهال بتقاضا حاجت آمد میان حاجت آمد هر باری برفتمی و طهارت ساختمی
و خود را از میان فرو تر بر رود بخارا را شستمی تا بخانه باز آمدمی مجمره من نیم البته بودی مجمره بر سینه نهادمی تا گرم شود آنگاه
بدان چیزی اشتغال کردمی شما باین قدر سهل دست از کار آخرت باز میدارید برکات اقامت آن سنت بود که بعد از آن
وفات ابوحنیفه رحمة الله علیه چنین کسی نبودند که علم را احیا کردندی یکی از ایشان خواجه امام اجل شمس الائمه بود رحمة الله علیه
چون اصحاب فتوی خواجه ابوبکر فضل بخاری به بلخ رسید نزدیک فقیه ابوجعفر هندوانی رحمة الله آوردند ابوجعفر
گفت وی کودک خورد سال است و بسی حفظ ندارد از کجا است که وی را اجازت فتوی داده اند با خود گفت که بروم روزگار
در این مطالع کنم برخاست و به بخارا آمد و آن شب بخانه خواجه ابوبکر فضل فرود آمد آن شب خواجه ابوبکر فضل رحمة الله علیه
بفراش نرفت و همه شب بمطالع کتاب مشغول بود همین که خواب در چشم خواجه آمدی برخاستی و بسبک طهارت ساختی
بیامدی و باز بکاری مشغول شدی و همچنین تا بامداد مطالع میکرد چون روز شد فقیه جعفر رحمة الله علیه گفت که حق
و ثواب این است که خداوند تعالی عزوجل این کودک را اصحاب فتوی داده است که همه شب بفراش نرفت و چون خواب
در چشم وی اثر کردی زود برخاستی و طهارت ساختی و بعلمی مشغول شدی **مسئله** القصه بی طهارت ...
عبد الرحمن ... انصاری رضی الله عنه روایت میکند که وقتی بودی که رسول علیه الصلوة والسلام از چهار دانگ
یکمن آب طهارت ساختی یعنی نیم من ... شرع وقتی وهب بن منبه رضی الله عنه بشام رفت یکی را
دید بر کناره دریا ایستاده طهارت میساخت و آب اسراف میکرد گفت ای شیخ آب چرا اسراف میکنی گفت ای یار چه
در دریا اسراف گنجد گفت من چنین دانسته ام که تو عالم شامی ندانسته ام که تو از جاهلان شام بوده

کلفت بدان سبب که اعتبار شریعت راست نه خواست طبیعت را عبد الله عمر رضی الله عنه روایت کرد که وضوی بودی که هر آب
چندانی بودی که هر عضو را یکبار شستی بپاکان طهارت نازک اردمی این معلوم شد که چون آب زیادتی نیست شستن
زیادتی نیست و اگر در کسی جنابت است و آب چندانی است که بمجرد روغن در خود می مالد اعضای وی تر می شود
و بقول ابویوسف رحمة الله علیه از عهده جنابت بیرون آید و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله بیرون نیاید که آب
سیلان باید تا از عهده جنابت بیرون آید حسن زیاد از ابوحنیفه رحمة الله روایت میکند که تاویل آنکه رسول
علیه الصلوة والسلام از چهار دانگ آب یکمن آب طهارت ساختی آنست که رسول علیه السلام معصوم بود از صغیره
و کبیره و از آلایش بسیار و ما را از صغیره و کبیره بسیار است و آلایش بسیار است ما را یک و نیم من آب باید تا بسنده
بود نیم من استنجا را و نیم من دست و روی و مسح سر را و نیم من پایها را و این حکم در وقتی است که استنجا کند و اگر
استنجا نکند یکمن بسنده بود و نیم من دست و روی شوید و مسح سر پای را و نیم من قدمها را بشوید و اگر پا مسح
موزه باشد نیم من بسنده بود دست و روی شوید و مسح سر پای را دو سنت تر کند و بر موزه مسح کشد از عهده بیرون
آید

## باب یازدهم در بیان غسل

بدانکه غسل فریضه است بآیت و اخبار و اجماع امه آیت اینست قوله تعالی
و ان کنتم جنبا فاطهروا و اما خبر آنست قال النبی علیه الصلوة والسلام طهروا الشعر وانقوا البشرة فان تحت کل شعرة
جنابة رسول علیه السلام فرمود که در جنابتی طهر بسیار کنید و بن هر موی آب برسانید که فریضه است که زیر بن
موی جنابت است و اجماع امه آنست که هیچکس فرضیت غسل را منکر نشده است و هر که منکر شود کافر شود
و غسل بر یازده وجه است پنج از وی فریضه است و چهار سنت و یک واجب و یک مستحب و آن پنج که فریضه است خواب دیدن
و آب دیدن است یعنی احتلام و بهم رسیدن ختان است یعنی آب شهوت مرد را و آب زن را و زن که از حیض پاک شود و یا از نفاس
پاک شود و مسئله اکسال و آن آنکه مجامع را انزال نیفتد اما چهار غسل که سنت است جمعه و عیدین و برای احرام
و عرفه و عاشورا و آنکه واجب است غسل میت است بقول علما رحمهم الله و بقول شافعی رحمه الله سنت است و آنکه
مستحب است غسل نابسیده است که بسال رسیده شود و یا کافری که اسلام آرد غسل ایشان مستحب است مسئله
آبی که از مردان ظاهر میشود بر چهار نوع است مذی و ودی است و منی است و بول است مذی و ودی و بول
غسل واجب نشود و طهارت تباه شود و ودی چیزی بود که در وقت پیش از بول و یا بعد از بول کسی را که آب ... بود
پدید آید تنک سپید و بر تن فشان و مذی چیزی بود که در وقت ملاعبت کردن پدید آید همچون سپیدی تخم مرغ
اجماع است که بآن غسل واجب نیاید چنانکه مردی با عیال خود بازی کند از وی تری ظاهر شود و این مسئله بازی
کردن واقعه امیر المومنین علی بود رضی الله عنه که وی گفت که مرا این واقعه بسیار می افتاد و من شرم میداشتم
از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کردن مقداد بن اسود را که شاگرد من بود فرستادم تا از رسول علیه الصلوة

والسلام فرستادم تا این مسئله از رسول سوال کرد رسول علیه السلام تبسم فرمود گفت ای مقداد این مسئله واقع
تو نیست تو مرد پیری و این مسئله واقع جوانان است رسول علیه السلام بنور نبوت دانست که این مسئله واقع
امیر المومنین علی است رضی الله عنه گفت آن مذی است و مذی و ودی غسل لازم نشود اما طهارت تباه شود
و مذی را از منی بچه فرق توان کردن هرگاه که مذی در وجود در آید حرکت اندام نشکند و اگر منی در وجود در آید حرکت
اندام بشکند و تیزی شهوت ساکن شود و منی خاکستر رنگ باشد و سطبر که بسبب وی فرزند متولد میشود و بوقتی معلوم
و بعد از وی تمام و بقول شافعی رحمة الله بهر طریق که ظاهر شود غسل واجب آید شهوت در میان علت نی و بقول
علما رحمهم الله منی بشهوت باید تا غسل واجب شود فایده این خلاف جای پدید آید که مردی از بالا فرو جهید یا برکسی
بر پشت کیر یا چیزی بر پشت زنند یا بسببی از اسباب آب منی بی شهوت پدید آید بقول شافعی رحمة الله علیه غسل بر وی واجب شود
و بقول علما رحمهم الله غسل واجب نشود و ابو یوسف رحمة الله جهنده را اعتبار دارد وی تمسک بدین آیه میکند
قوله تعالی خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چون منی از محل خود
بشهوة جدا شود بعد از این بهر طریق ظاهر شود غسل واجب شود فایده این خلاف در چند مسئله پدید آید یکی آنکه
مردی با عیال خود مباشرت کرد و انزال افتاد و پیش از آنکه بول انداخت غسل آورد و نماز گزارد و بعد از آن بقیه
منی ظاهر شود نماز گذارده شده باجماع روا بود و بظاهر شدن منی غسل واجب شود یا نی بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
و زفر و شافعی غسل واجب شود و بقول ابو یوسف رحمة الله غسل واجب نشود **مسئله** مردی خواب دید
پیش از آنکه انزال افتادی سر اندام خود را استوار گرفت حرکت اندام بشکست آنگاه منی ظاهر شد بقول ابو یوسف
رحمة الله علیه غسل واجب نشود و بقول ابو حنیفه و محمد و زفر و شافعی رحمهم الله غسل واجب شود مردی از عیال
حلال خود استمتاع گرفت و انزال افتاد و بول انداخت و غسل آورد و نماز گذارد بعد از آن بقیه منی ظاهر شد بجهت
در وی یا چو مذی چیزی ظاهر شد نماز گذارده شده باجماع روا بود و بظاهر شدن آن چیز غسل بر وی واجب شود
یا نی [illegible] الصلوة خلف ابو [illegible] از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکنند که غسل واجب نشود
و ابن رستم از محمد و محمد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکنند که غسل واجب شود تصحیح این مسئله چنان است که امام محمد
رحمة الله علیه راوی است و از ابو حنیفه رحمة الله علیه دو روایت است مردی خواب دید و آب دید باجماع غسل
واجب شود و اگر خواب دید و آب نی باجماع غسل واجب نشود و اگر آب دید و خواب نی بر قول ابو یوسف رحمة الله
غسل واجب نشود و بر قول ابو حنیفه و محمد و زفر و شافعی رحمهم الله غسل واجب شود اما ابو یوسف رحمة الله
علیه میگوید که آب منی هرگاه که علی وجه الدفق والشهوة جدا می شود جنابت واقع میشود و غسل از آن
[illegible]

واگر محصن نبود صد تازیانه بزنند پس بر قول علما رحمهم الله حکم زنا ندارد تا انزال نشود غسل هم واجب نشود
واگر ماه رمضان بود بعمدا روزه تباه شود قضا واجب شود کفارت نی و بر قول شافعی رحمة الله علیه قضا و
کفارت لازم شود در مسئله خواجه امام احمد حنبل رحمة الله تعالی روایت میکند از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
باید که آن شخص را بکشند و به آتش اندازند و بسوزند تا شومی وی در دیگران اثر نکند و اگر سفیهی با سفیهی مراد حاصل
میکند والعیاذ بالله بهیچ وجه شرع کردن حشفه غائب شدن هم بر فاعل و هم بر مفعول غسل واجب شود و اگر
روزه دار بود روزه تباه شود و هم قضا و هم کفارت واجب شود و شیخ الاسلام اسبیجابی رحمه گفته است که بر فاعل
غسل لازم شود و بر مفعول نی چرا که التقاء ختانین نیافتیم اما فتوی بر دانه آنست که بر هر دو غسل واجب شود اما
در عقوبت ایشان علما را اختلاف است بر قول ابو حنیفه رحمة الله علیه برکنده ترین جایها و شان را باز دارند
یا از بلند ترین جایها فرو اندازند تا در همانجا هلاک شوند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حکم زنا دارد و اگر
محصن باشند سنگسار کنند و اگر محصن نبود صد تازیانه بزنند هر یکی را اما عبد الله مسعود رضی الله عنه گفته است
که ایشان را درین جهان عقوبت نکنند عقوبت ایشان بدان جهان خدای عز و جل چنانکه خواهد بکند **حکایت**
در عهد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه کودک خرد را آوردند که یکی بنده را نزدیک امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
آوردند و چون پدر بر وی دعوی کردند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه وی را سوال کرد که ای غلام چرا پدر ایشان را
کشتی غلام گفت یا امیر المؤمنین من چنین شنیده بودم از رسول علیه السلام که هر که قصد لواطت کند اگر کسی وی را
بکشد خدای تعالی بر کشنده وی را ثواب غازیان کرامت کند و بر وی قصاص نبود و وی قصد لواطت من کرده بود
وی را کشتم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت گواه داری که وی قصد تو کرده بود گفت یا امیر المؤمنین آنجا
کسی حاضر نبود وی خود قصد من کرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت چون خون پدر ایشان اقرار کردی
و تو بر حال خود گواه نداری بر تو قصاص بود گفت هزار جان من فدای فتوی شریعت محمد رسول الله صلی الله
علیه و سلم باد عبد الله مسعود رضی الله عنه آنجا حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین لحظه در قصاص وی توقف کن
تا ببینیم آنگاه از ایشان سوال کرد که خاک پدر شما کجاست وی را نشانی دادند در حال برفت و لحظه بود
که باز آمد و گفت یا امیر المؤمنین این غلام را آزاد کن که دلیل میکند که راست میگوید گفت بچه دلیل میگوئی
من چنین شنیده ام از لب مبارک رسول علیه الصلوة و السلام که هر لوطی که بی توبه از دنیا برود
چون وی را در خاک نهند از دست چشم مردمان غائب شود وی را در خاک نگذارند و بدوزخ برند رفتم و فرمودم تا خاک
پدر ایشان کشادند در آن خاک اثر عذاب دیدم و هیچ کالبد وی را ندیدم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه غلام را آزاد کرد
و آنگاه گفت ای ابن مسعود اگر تو نبودی عمر هلاک شده بودی **مسئله** هر زنی که از خانه بیرون آید چهار دیو

هر وی را بیازارانید بشهوة و هر آن امردی که از خانه بیرون آید هفتاد دیو وی را در چشم خلقان بیارایند تا خلق را
بواسطهٔ ایشان در ضلالت افکنند معنی چیست که امرد را هفتاد دیو می آرایند و مر زنان را چهار از بهر آنکه در زنان
یک گروه را میل بیشتر نیست و آن گروه مردانند اما در امردان هم زنان را میل است و هم مردان را از جهة این معنی
چهار دیو زنان را و هفتاد دیو امردان را عبد الله بن عمر رضی الله عنه روزی بدر حجره نشسته بود با جمعی از صحابه
رضی الله عنهم اجمعین امردی قبا با تم سرموی پدید آمد عبد الله بن عمر زود برخاست و بحجره در آمد ساعتی توقف کرد آنگاه
آواز داد مر جمع صحابه را رضی الله عنهم که این فتنه برگذشت ایشان گفتند ما چیزی فتنه ندیده ایم گفت این امرد با هم
سرموی گذشت گفتند گذشت چون از حجره بیرون آمد از وی سوال کردند که وی چه فتنه بود گفت من شنیدم
از پیغامبر علیه السلام هر که در امردی نگاه کند بچشم شهوة یا در کنار گیرد و یا قبله دهد از وی وبال چنان باشد که گوئی
هفتاد بار زنا کرده در کعبه یا با مادر خود و هر که با مادر خود یکبار زنا کند از وی وبال چنان باشد که با هفتاد دختر خانه زنا
کرده است و هر که با یک دختر خانه زنا کند از وی وبال چنان باشد که با هفتاد زن شوی کرده زنا کرده است و هر که با یک
زن شوی کرده زنا کند یکبار و بی توبه بمیرد چون وی را در خاک نهند خدای عز و جل هفتاد در از دوزخ در گور وی گشاده
گرداند تا از هر دری عقوبت لون بلون بوی می رسد نعوذ بالله منها من ذلک مسئله نطفه را نشاید ضایع کردن
بعضی گفته اند که اگر زن رضا دهد بشاید و اگر رضا ندهد نشاید اما اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله علیه آنست
که نشاید ضایع کردن قیاس بفرزند و اگر کنیزک وی است شاید ضایع کردن تا مالش ضایع نشود و اگر کنیزک او فرزند را
اختیار وی را بود و اگر کنیزک کسی دیگر در عقد وی است بقول ابو حنیفه رضا خواجه را بود در ضایع کردن آب و بقول
صاحبین رضا هم کنیزک را بود اگر مرد را کنیزک است و مر این کنیزک فرزند آورد خواجه را نفی کردن شاید یا نی اگر کنیزک
زاهده است و خانه باشد نشاید نفی کردن و اگر بیرون رونده است نفی کند شاید و باکی نبود و فرزند همان حکم بود
که مادر را مسئله اکسال مختلف است میان مهاجران و انصاریان چون ابی ابن کعب و زید بن ثابت
و حذیفة الیمانی رضی الله عنهم اجمعین گفته اند که غسل واجب نشود و از مهاجران چون امیر المومنین عمر و کبار الصحابه
رضوان الله علیهم اجمعین گفته اند که غسل واجب شود صحابه با یکدیگر مباحثه کردند انصاریان گفتند غسل واجب
نمیشود و مهاجران گفتند که غسل واجب میشود و این مسئله در عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه واقع شده بود
عمر رضی الله عنه از انصاریان سوال کرد که بچه دلیل میگوئید که غسل واجب نمیشود ایشان گفتند که در وقت رسول
علیه السلام ما این فعل در وجود می آمد و ما طهارت نمیساختیم و در قفای رسول علیه السلام نماز میگذاردیم و رسول
علیه السلام ما را هیچ منع نکرد امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت که شما این واقع خود با رسول علیه السلام حکایت کرده بودید
یا نی ایشان گفتند نی گفت فعل شما بی فتوی صاحب شریعت است احکام شریعت را نشاید و دیگر آنکه بعضی

که فتوی از ستند و نیز نزدیک مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند روایت است که ابوموسی اشعری
رضی الله عنه که از پیران صحابه بود بنزدیک مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند تا این مسئله از وی
کند ابوموسی الاشعری در آمد و گفت یا ام المومنین صحابه را مسئله مشکل واقع شده است و مرا بخدمت شما فرستاده
اند و مرا شرم می‌آید از شما سوال کردن گفت سوال کن چنانکه از مادر و خواهر خود سوال کنی گفت چه گوئی در
مسئله اکسال که غسل واجب شود یا نی گفت شود و این حدیث روایت کرد **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
اذا التقا الختانان و توارت الحشفة وجب الغسل انزل او لم ینزل یعنی چون پیوسته جوان شود و ختنه یعنی ختنه مرد و ختنه زن
و غایب شود سر ذکر واجب شود غسل اگر آب فرود آید یا نیاید ابوموسی الاشعری رضی الله عنه بیامد و این حدیث روایت کرد و
جعفر صادق رضی الله عنه آنجا حاضر بود سر جوان است وی نیز حدیث همین روایت کرد امیر المومنین عمر رضی الله عنه دره
برگرفت و گفت هر که بعد از این گوید که در مسئله اکسال غسل واجب نشود من او را بدین دره ادب کنم از امیر المومنین علی
رضی الله عنه سوال کردند که در مسئله اکسال غسل واجب شود یا نی گفت اگر این چنین کسی با حرام واقع شود سنگسار
یا صد تازیانه زدن لازم شود یا نی گفتند شود گفت الله اکبر چون بحرام بود سنگسار کردن و صد تازیانه زدن لازم
میدارید چرا بحلال چیزی از آب ربع میدارید و از علما خواجه ابوبکر سعید بلخی رضی الله عنه با انصاریان است که غسل
واجب نشود و محلل حلال نشود و بالی ظاهر روایت است که محلل حلال شود و خواجه امام زاهد صغیر رحمة الله علیه گفته است
حلال نشود که مشایخ و صحابه را اختلاف است در صحبت بی دخول از برای آنکه من وجه صحبت است و من وجه نیست
من کل وجه صحبت می باید تا بشوهر اولی حلال شود **قوله تعالی** فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره
اما ظاهر روایت است که محلل حلال شود از برای آنکه چون حکمی از احکام شریعت ثابت میشود و آن غسل است و بحرام حد
لازم میشود و محلل نیز حلال شود **مسئله** صحبت ملک سبب حلال نیست باتفاق و صحبت عقد موقوف سبب حلال نیست
باتفاق و صحبت صحیح و عقد فاسد سبب حلالی نیست باتفاق و عقد صحیح و صحبت فاسد سبب حلال است باتفاق و عقد صحیح
و صحبت ناقص سبب حلالی است یا نی این مسئله مختلف است میان مهاجران و انصاریان و جواب قول مهاجر است
که حلال شود و صحبت ملک آن بود که مردی کنیزک خود را به غلام دیگری داد بزنی و این کنیزک بر شوی خود دو طلاقه شده
بود و طلاق بندگان چون سه طلاق از او است بخانه خواجه رفت و عدت گذشت خواجه با وی دخول افتاد این صحبت وی را
حلال بود اما وی بدین صحبت بر شوی خود حلال نشود که این صحبت ملک است صحبت عقد موقوف آن بود که زنی بر شوی سه
طلاق شود و عدت دارد و غلام کسی با خواهد بی اجازت خواجه وی و دخول افتاد این عقد موقوف بود باجازت خواجه وی اگر
خواجه اجازت کند عقد بار دیگر باید که دخول افتد تا بر شوی خود حلال شود و اگر خواجه تفریق کند فسخ شود و این زن بدان
دخول بر شوی خود حلال نشود که این صحبت عقد موقوف است و صحبت صحیح و عقد فاسد آن بود که مطلقه ثلثه که در عدت عقد

کسی با وی که او عقد کند این عقد فاسد بود و اگر صحبت کند بدین صحبت بر شوی خود حلال نشود و عقد صحیح و صحبت فاسد آن بود
که عقد صحیح افتاده باشد ولیکن در حالت حیض دخول کرد و اگرچه این صحبت فاسد است ولیکن بر شوی خود حلال شود و اما اگر
عقد صحیح و صحبت ناقص افتاد چنانکه ختنه بختنه رسیده باشد و حشفه غایب شده بی آنکه انزال افتادی ترک او رو ندارد بر شوی خود
حلال شود یا نه این مسئله مختلف است میان مهاجران و انصاریان و فتوی بر قول مهاجران است که حلال شود والله اعلم

**باب دوازدهم** در بیان غسل حائض زن از حیض یا از نفاس پاک شد آب غسل وی باید خریدن بهای آب بر زن بود یا بر مرد
بقول شداد بن حاکم و نصر بن یحیی رحمه الله بر زن بود و بر قول فقیه ابو اللیث رحمة الله علیه بر مرد بود و قیاس بر فقهای دیگر
خواجه ابو الحسن رستغنی رحمه الله میگوید که اگر حیض بعادت کم ده است بر مرد بود که وی را بمباشرت حاجت است و اگر حیض بعادت ده است
بر زن بود که وی را بغسل حاجت است اما طهارت آب آن بالاتفاق بر شوهر بود که نجه نفقه بود و اما آب غسل او بیرون از جنابت که
بود بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند که بر مرد بود که لذت هم او را حاصل آمده است و بعضی گفته اند بر مرد بود چنانکه آب طهارت
و این قول درست تر است **مسئله** اگر حیض عادت کم ده بر سر ایام پاک شود شوی را بالاتفاق نشاید با وی مباشرت کردن تا غسل نیارد
و یا وقت نماز کامل بر وی بگذرد **مسئله** اگر حیض عادت ده است پاک شد و روی خود بیش از غسل مباشرت شاید کردن باکی بر قول
زفر رحمه الله نشاید و بر قول علمای ثلثه شاید اما مستحب آنست که نشاید **مسئله** بر صاحب عادتی که در اول ایام خون … وقت نماز الا
ببیند باید که بنشیند تا اگر در وقت نماز خون پاکی باید باید که طهارت سازد و آن نماز گذشته را قضا کند و آن نماز وقتی بگذارد و …
همچنین باشد نماز روزه هر جا که الا … بنشیند … اگر پاکی باید طهارت سازد و نماز گذشته را قضا کند و نماز وقتی را در وقت
گذارد و که این حیض را نمی شاید اما دم چون از سه نماز روزه در گذرد بعد از آن هر جا که الا … ببیند … هر جا که پاکی بیند
غسل آرد و نماز گذشته را قضا نکند اما نماز وقتی را در وقت گذارد که این حیض را نشاید اگر صاحب عادة ده سر ایام
پاک باشد اگر اول وقت نماز است بنشیند چندانی که بغسل و نماز در وقت مستحب گنجد زیرا که نماز در اول وقت …
بنده دوام شود با آخر وقت واجب شود و احتمال آن دارد که با آخر وقت وی را دم باز آید اگر نشست و دم
باز نیاید غسل آرد و نماز گذارد و اگر در عشره دم باز آید بنشیند اگر دم بر ده قرار گیرد همه حیض
بود وی را بدان نماز گذارده ثواب بود و بال … و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نی اما اگر
دم از ده در گذرد بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله غسل اول وی معتبر بود و نمازهای گذارده
وی روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله غسل اول
معتبر شود و نماز گذارده وی روا نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بر وی نی بنا بر آن اصل است که
هر جا که طهر فاسد تبع شود ابو یوسف رحمة الله ایام را حیض دارد و بر سر ده غسل فرماید و ختم بر طهر بعد از
**مسئله** صاحب عادة بیین که ده وی تمام شود بر چه اندک از وقت نماز باقی بود قضا بر آن

نماز بروی بود اگرچه وی در آلایش بود که اعتبار تمام شدن ده روز است نه الایش را و ده وی در یازده تمام شود همان
وقت که دم دیده باشد بیشک از وی پیوسته بوی همچنین سه در چهار تمام شود و چهار در پنج و پنج در شش و شش در هفت
و هفت در هشت و هشت در نه و نه در ده و ده در یازده تمام شود همان وقت که دم دیده باشد بیشک از وی پیوسته
بود مسئله صاحب عادت کم از ده بر عادت خود پاک شد غسل آرد و نماز گذارد و در عشره دم باز آید بنشیند اگر دم
از ده اندر گذرد رد گفتیم چنانکه غسل اول وی معتبر بود و نماز گذارده روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضای بروی نبود
اما اگر دم بر ده قرار یافت موقوف بود طهر درست یعنی پانزده شبانروز اگر طهر درست دید بر ده حیض بود و بر آن
نماز گذارده ثواب بود و بال نی و اگر نماز نگذارده بود قضا بروی نبود اما اگر طهر فاسد شود یعنی کم پانزده
شبانروز الایش دید رد گفتیم چنانکه غسل اولش معتبر بود و نماز گذارده روا بود و اگر نماز نگذارده بود قضا وی را
بود بنابران اصل است که هر حیض را از دو طهر درست شرط است یکی ماقبل الحیض و یکی مابعد الحیض مر صاحب
عادتی که کم از ده بود مدت غسل هم از حیض وی بود باجماع اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین یکی از چنین زن
از سه چیز یکی چیز بود یا غسل آرد یا نماز بروی وام شود یا تیمم یا عذر یا دلی در جای گزنا یابنده آب بود یا زیان خواند
آب هرکجا بیش یاد کنند مراد از آن بعد بود یعنی دوری هرکجا بیشک یاد کنند مراد از آن قرب بود یعنی نزدیک
اگر مردی مر زن خود را گفت که پیش از فردا ترا طلاق در حال طلاق واقع شود که پیش از فردا این ساعت است و اگر
گوید بیشک از فردا ترا طلاق موقوف بود تا بدان چیز و آخر شب که مقارن سپیده بود آن ساعت طلاق شود
که بیشک از فردا آن ساعت است و اگر بنده خود را گوید که بیشک از مرگ من آزادی موقوف شود آزاد شدن وی
تا آن زمان که دم خواجه باخر آید آنگاه آزاد شود که بیشک از مرگ آن زمان بود و اگر گوید که پیش از مرگ من تو آزاد
در حال آزاد شود که پیش از مرگ وی این ساعت بود مسئله اگر صاحب عادة کم از ده بر عادت خود پیشتر از صبح
پاک شد اگر از وقت چندانی باقی بود که غسل و تکبیر گنجد نماز خفتن بروی بود و اگر ازین دو یکی گنجد قضاء نماز خفتن بروی نبود
اگر صاحب عادة ده پیش از صبح پاک شود هر چند اندک از وقت باقی بود قضاء نماز خفتن بروی بود مسئله صاحب
عادة کم از ده بر عادت خود پاک شد پیش از برآمدن آفتاب چنانکه وقت نماز چندانی بود که غسل و نماز در وقت گنجد
اگر غسل آرد یا نیارد و چون آفتاب برآید در احکام پاکان ثابت شود اما اگر در عدت رجعی بود حق مراجعت باطل شود و اگر منکوحه بود
صحبت حلال شود و قضا نماز بامداد بروی بود اما قرآن نشاید خواندن و نماز نتوان گزاردن تا آنگاه که غسل نیارد اما اگر نزدیک
از برآمدن آفتاب پاک شود چنانکه ازین دو یکی گنجد غسل و یا نماز اگر غسل آرد در احکام پاکان ثابت شود و اگر در عدت رجعی بود حق
مراجعت باطل شود و اگر منکوحه بود صحبت حلال شود و قضا نماز بامداد بروی نبود اما اینجا قرآن نتوان خواند و نماز نتواند گزارد
اما اگر چون پاک شد آفتاب برآمد و اگر غسل آرد حکم پاکان ثابت شود و اگر غسل نیارد موقوف بود تا آنزمان که وقت نماز دیگر در آید

و نماز پیشین بر وی حرام شود آنگاه وی را حکم پاکان ثابت شود بنا بر همان اصل که گفته آمد که پاکی این زن را از حیض یکی از سه چیز
بود یا غسل یا دوام نماز یا تیمم با عبادتی جایی که نیابنده آب بود یا زنان یابنده آب صاحب عادت کم ده بر عادت خود پاک
شد نیابنده آب است یا زنان دارنده آب تیمم کرده وی را حکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول محمد و زفر رحمة الله حکم
پاکان ثابت شود که تیمم بر قول ایشان قایم مقام غسل است جایی که نیابنده آب بود اما بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
تا عبادتی با وی بار نکند حکم پاکان ثابت نشود و چنانکه نماز جنازه و سجده تلاوت و مانند اینها اگر زنی پیدا یا رکیرد
و وی را حکم پاکان ثابت نشود با جماع صاحب عادت کم ده بر عادت خویش پاک شد نیابنده آب نیست و زنان دارنده
آب بی تیمم کرد و نماز جنازه گذارد روا نبود زیرا که وی را تیمم می باید کرد که بدان تیمم فریضه تواند گذاردن و وی بدین تیمم
نماز فریضه نمی تواند گذاردن لاجرم حکم پاکان ثابت نشود مسئله صاحب عادة کم ده بر عادت خود پاک شد
نیابنده آب مطلق است با آب مشکوک غسل آورد حکم پاکان ثابت شود یا نی بر قول مالک و شافعی رحمهما الله
حکم پاکان ثابت شود که آب مشکوک بر قول ایشان پاک و پاک کننده است و بر قول علمای ما رحمهم الله جواب
است پاک است اما در پاک کنندگی وی شک است اگر در عدت رجعی بود گوییم پاک کننده است حکم پاکان ثابت شود
و تا حق مراجعت باطل شود اما اگر مسئله چه بود گوییم حکم پاکان ثابت نشود که ما را شک است در پاک کنندگی وی تا شوی
که دو فراش نکرد و تا فرزند بدر آمیش فاسد نباید اما چون تیمم با وی یار کنند با جماع حکم پاکان ثابت شود مسئله
صاحب عادة کم ده بر عادت خویش پاک شد نیابنده آب مطلق است نبیذ تمر غسل آورد بر قول ابو حنیفه رحمه الله
حکم پاکان ثابت شود که نبیذ تمر همچون آب مطلق است در جایی که نیابنده آب مطلق بود و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهم الله نبیذ تمر حکم آب مقید دارد و وی را حکم پاکان ثابت نشود اما اگر تیمم با وی یار کند بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
حکم پاکان ثابت شود و بقول ابو یوسف رحمة الله موقوف است تا عبادتی را با وی بار نکند چنانکه نماز گذارد و یا
نماز جنازه و یا سجده تلاوت اگر عبادتی با وی بار کند اجماع حکم پاکان ثابت شود و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه
و بر قول ابو یوسف رحمة الله به تیمم با عبادة و بر قول محمد رحمة الله به تیمم قاضی حاکم خواهر زاده امام شمس الدین حلوائی و
امام ابو علی نسفی رحمة الله علیه گفته که بقیاس قول ابو حنیفه رحمة الله می باید که وی را حکم پاکان ثابت نشود
آنکه شب وضو بیان فعل رسول علیه الصلوة والسلام یعنی نبیذ تمر وضو ساخته بود در طهارت بود
قاضی امام علی اسبیجابی رحمة الله علیه گفته که بقیاس قول ابو حنیفه رحمة الله علیه حکم پاکان ثابت شود و فرق بود میان
حدث و حدث جنابت چون در طهارت عامل است در جنابت نیز عامل بود ایشان گفته اند که فرق بسیار است
میان حدث و حدث جنابت از برای آنکه جنابت قوی تر است از حدث دلیل بر آنکه محدث قرآن تواند خواند
و در مسجد تواند در آمدن و جنب ظاهر قرآن نتواند خواند و در مسجد نتواند در آمدن این فرق است میان حدث و جنابت

که رسول علیه السلام فرموده هرکه در روز جمعه نشوره غسل آرد و پیراهن نو زستر حاسن پوشیده باشد که خدای عز و جل همه گناهان
وی را عفو کرده اند و چون خود را پوشند باید که هفت بار آب نوگیرد و دست را تر کند و در سر مالد به نیت دفع درد سر
و هر باری که دست بر سر نهد این تسبیح بگوید حسبی الله کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله المنتهی من اعتصم بحبل الله
نجا و من توکل علیه کفی سبحان الله من لم یزل قدیما خدای تعالی این بنده را از درد سر و شقیقه نگاه دارد و مشایخ و علما
تجربه کرده اند و یافته اند و بمراد رسیده اند والله الهادی و غسل روز آدینه بر قول مالک رحمة الله علیه واجب است
و بر قول علما رحمهم الله سنت است وجه قول مالک رحمة الله علیه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده که
یکی از شما چون نماز آدینه حاضر آید بر شما باید که غسل آرید و امر از رسول علیه الصلوة والسلام وجوب تقاضا کند علما
رحمهم الله گفته اند که سقف مسجد رسول علیه السلام پست بود و گرما گرمای حجاز بود و در ابتدای اسلام صحابه از پوستها
پیرهنها را جامه کردندی جامه ایشان خوی کردی و بوی ناخوش روان شدی رسول علیه السلام فرمود تا غسل آرند تا
ایشان را گرمی نشود و آن بوی ناخوش روان نیاید اما ظاهر روایت آنست که سنت است سنت روز است یا سنت
نماز بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه سنت نماز آدینه است و بر قول حسن زیاد رحمة الله علیه سنت روز آدینه فایده این
خلاف جائی پدید آید که پیش از صبح غسل آرد و بعد از صبح حدث رسیدش طهارت ساخت و نماز آدینه کند اول با
جماع عمل نکرده باشد و اگر بعد از صبح غسل آرد و بهمان غسل نماز آدینه گذارد با جماع عمل کرده بود و اگر بعد از صبح
غسل آرد ولیکن حدث رسیدش طهارت ساخت و نماز آدینه گذارد بر قول حسن زیاد رحمة الله علیه عمل کرده باشد
و بر قول ابو یوسف رحمة الله عمل نکرده باشد و اگر پیش از صبح غسل آرد بهمان غسل نماز آدینه گذارد و بقول
ابو یوسف رحمة الله عمل کرده بود ولیکن بقول حسن زیاد رحمة الله عمل نکرده بود و اگر بعد از نماز آدینه غسل آرد
بقول حسن زیاد عمل کرده بود و بقول ابو یوسف رحمة الله عمل نکرده بود و در نماز و روایت از حسن زیاد رحمة الله
روایت است که باید که غسل وقتی آرد که بهمان غسل نماز آدینه گذارد تا بیقین از عهده بیرون آید با جماع عمل
کرده باشد **مسئله** بر زن غسل روز آدینه نیست یا نی حسن زیاد میگوید رحمة الله علیه باید که بیارد اما آن
غسل مستحب است **مسئله** اگر زنی و شوی نارسیده اند ایشان را دخول افتاد غسل ایشان مستحب بود اگر با طهارت
باشند مرد را طهارت تباه نشود و همان اندام خود را بشوید بسنده بود و زن را طهارت تباه شود و اگر مرد بالغ است و زن
نارسیده بر مرد غسل فریضه بود و بر زن مستحب و اگر مرد نارسیده و زن بالغه بر زن غسل فریضه بود و بر مرد مستحب است و اگر مرد
مسلمان است و بالغ و زن ترسا یا جهود غسل بر مرد فریضه بود و بر زن ترسا هیچ نی ولیکن بفرمایدش تا غسل آرد تا اگر
مسلمان شود عادت کرده بود غسل آوردن را و اگر شوهر رسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل فریضه بود
و بر زن هیچ نبود و اگر شوهر نارسیده است و زن دیوانه بر شوهر غسل مستحب بود و بر زن هیچ نبود **مسئله** چهار غسل

نیز مستحب است یکی غسل شب برات دوم غسل شب عاشورا سوم غسل غسال چون از غسل میت فارغ شود چهارم غسل بعد از
حجامت این چهار غسل مستحب است **مسئله** علامت رسیده شدن دختران یکی از چهار چیز است حیض است و حمل و
احتلام و بسال ۹ علامت رسیده شدن پسران نیز از یکی چهار چیز است خواب بیند یا آب بیند یا کسی از وی بار گیرد و یا
بسال رسیده باشد و اگر از ایشان این چیز نا ظاهر شده است غسل ایشان فریضه است و اگر بسال رسیده شده اند
غسل ایشان مستحب است چون دختران را پانزده سال تمام شود و در شانزده در آیند بر قول صاحبین حکم رسیدگی ثابت شود و پسران
نیز بقول ایشان حکم همین است اما بر قول ابوحنیفه رحمة الله علیه دختر را هفده سال تمام شود و در هجده در آیند حکم رسیدگی ثابت شود
و پسران را هژده تمام شود و در نوزده در آید حکم رسیدگی ثابت شود و بروایت شرح طحاوی نوزده سال تمام شود و در بیستم در آید حکم رسیدگی
ثابت شود و کافری یا جنب اسلام آورد یا زنی کافره از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد بعد از آن اسلام آورد غسل بر ایشان
فریضه بود یا نی خواجه امام حسین رحمة الله علیه میگوید که فریضه بود غسل بر ایشان خواجه امام منهاج رحمة الله میگوید غسل جنب
فریضه بود و غسل حائض و نفسا مستحب و اگر مردی دیوانه است و زن بیهوش و بالغه غسل بر زن فریضه بود و بر مرد هیچ نبود
**مسئله** جنب را پلید نشاید گفتن آورده اند که حذیفه رضی الله عنه رسول علیه الصلوة والسلام را پیش آمد رسول علیه
السلام بر وی سلام گفت حذیفه رضی الله عنه جواب سلام باز گفت رسول علیه السلام خواست تا دست حذیفه بگیرد حذیفه رضی الله عنه
دست در کشید رسول علیه السلام فرمود یا حذیفه ترا چه داشت برین که دست از من کشیدی گفت یا رسول الله من جنب ام
رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود المؤمن لا ینجس رسول علیه السلام گفت مومن نجس نبود و سنت سلام آن بود
که کلان تر بر خورد تر سلام گوید شهری بر روستائی و سوار بر پیاده [illegible] دستار [illegible] و توانگر بر درویش
آنکه بجاه و نعمت بیشتر بود سلام بر وی بیشتر بود که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که من این ادب از پروردگار
آموختم که شب معراج حق سبحانه وتعالی بکلام بی زبان بی لب [illegible] گفت که السلام علیک
یا ایها النبی ورحمة الله وبرکاته و دیگر باید دانستن که هیچکس در سلام گفتن بر پیامبر علیه السلام سبقت نتوانست کردن
زیرا که از اخلاق شریف پیغمبر عالم صلی الله علیه وسلم این [illegible] سبقت
روزی رسول علیه الصلوة والسلام بصحرا بیرون آمده بود حذیفه رضی الله عنه تکیه کرده بود حذیفه رضی الله عنه خود را
کشید رسول علیه السلام فرمود یا حذیفه ترا چه داشت برین [illegible] جنابت رسیده است
گفت رسول علیه الصلوة والسلام سبحان الله المؤمن لا ینجس چند بار گفته ام که مومن نجس نبود پس معلوم شد
که مومن را نجس نشاید گفتن **مسئله** جنب را چیزی شاید خوردن یا نی [illegible] عباس رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة
والسلام سوال کرد که یا رسول الله جنب را چیزی خوردن شاید یا نی رسول علیه السلام این حدیث فرمود قال
النبی علیه الصلوة والسلام [illegible]

دهان شستن نیست تا جنابت این هردو ساقط شود اما در صلوة خواجه امام اجل خسن رحمة الله آورده است
که سبب درویشی در دنیا چند چیز است بگاه خفتن و بیگاه خواستن و شب جاروب رفتن و با خرقه جای روفتن و خاک
روبه و خاکستر در پیش در خانه توده کردن و نان ریزه را خوار داشتن و پوست سیر و پیاز سوختن قال علیه الصلوة
والسلام اکرموا الخبز فانه برکت السماء والارض هرکه نان ریزه را بردارد و بسم الله گوید و بخورد خدای عز و جل او را از
آتش دوزخ آزاد کند قال علیه السلام من اکل من المکسرات له قصران فی الجنة و نماز از وقت بردن و مادر و پدر بنام
خواندن و دستار بستن نشسته و ازار پای ایستاده پوشیدن و جائی که طهارت سازد و آنجا بول انداختن و دست
در رو و دامن جامه خشک کردن و در جنابت چیزی خوردن و شب برهنه برخواستن و بر آستانه نشستن قال النبی علیه
الصلوة والسلام من جلس علی اسکفة الباب فلینتظر البلاء الی سبعة ایام رسول علیه السلام فرموده است که هرکه بر آستانه
بنشیند گوباش منتظر محنتی را تا هفت روز یعنی بلائی را مسئله شب برهنه نشاید برخاستن خاصه شب چهار
شنبه که رسول علیه السلام در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه چنین فرموده است قال النبی صلی الله علیه وآله
وسلم یا علی ایاک وان تقوم لیلة الاربع قائما عریانا فانه ما یقوم احد عریانا لیلة الاربعاء الا ضرب الشیطان علی ظهره
فمنه الخلل و فساد البدن رسول علیه السلام فرمود که یا علی بر تو باد که شب چهارشنبه برهنه برنخیزی که هرکه شب چهار
شنبه برهنه برخیزد دیو زخم بر پشت آنکس زند که خلل و فساد از آن بود و عقل از وی زایل شود چنانکه در آن روز هیچ چیز
دینی فهم نکند و نیز تواند که سخن دنیا فهم کند و دیگر در جای ایستاده بول انداختن این جمله که مذکور شده درویشی آرد اما چهار
خصلت است که هرکه آنرا نگاه دارد هرگز درویش نشود و قال علیه الصلوة والسلام من الطبع علی اربع خصال لم یفتقر
حفظ الوضوء قبل دخول وقت الصلوة و ترک کلام الدنیا بعد الوتر والدخول فی المسجد قبل الاذان والقیام قبل الصبح
مسئله جنب را جمله دعا نشاید خواندن چنانکه کلمه شهادت و تکبیر گوش داشتن و جواب با منادی همان که مؤذن
گوید و جل جلاله و صلوات بر رسول علیه الصلوة والسلام این همه نشاید گفتن و اگر نگوید بزهکار شود و در شرح طحاوی
از محمد رحمة الله علیه روایت است که جنب و حایض و نفسا را نشاید که اللهم انا نستعینک خواند برانکه در وی شبهه قرآن است
و قرآن اندک و بسیار نشاید خواندن بر قول علما رحمهم الله اما بر قول مالک رحمة الله تعالی کم آیتی نشاید خواندن از مالک
رحمة الله تعالی علیه روایت آمده است قرآن نشاید خواندن که بنده در هیچ حال از ذکر ممنوع نیست جنب را قرآن خواندن
باکی نبود بسم الله الرحمن الرحیم نشاید گفتن باکی بر قول شافعی رحمة الله علیه نشاید که آیتی تمام دارد و بر قول علما رحمهم الله
تمام نیست تا از نجا نخواند که انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم خلف ایوب رحمة الله علیه گفته است که به همه حال جنب را نشاید
که بسم الله گفتن و دلیل بر آنکه اگر کسی قرآن را ختم کند و بر سر سورتها بسم الله الرحمن الرحیم نگوید صد و چهارده آیه از
قرآن مانده باشد این دلیل میکند که وی با شافعی یار است که آیتی تمام میدارد و بر قول علما رحمهم الله اشتد انکارها

شاید که بسم الله الرحمن الرحیم گوید رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است هر کاری که آغاز وی بسم الله نگویند
آن کار چون ناقص و ناتمام بود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام کل امر ذی بال لم یبدأ بذکر بسم الله تعالی فهو ابتر کرخی
رحمه الله قیاس کرده است حایض را بالجنب چنانکه قرآن خواندن جنب را اندک و بسیار نشاید حایض را نیز نشاید
خواندن طحاوی رحمه الله علیه گفته است که فرق است میان حایض و جنب از برای آنکه در میان ایشان
معلم کودکان باشند و ایشان را تعلیم بار سد کان حاجت آید و ایشان عاجز آیند از پاکی خود دلیل بر آنکه یکی را
جنابت رسید و غسل آورد حکم پاکان ثابت شود وی را و اگر آب نیابد آب بود تیمم کند حکم پاکان ثابت شود و اگر
حایض بود با وی زن قطع درود وی را نیاید تا ایام وی بسر نشود وی را حکم پاکان ثابت نشود پس فرق آمد میان
جنب و حایض پس ایشان را کم از آیتی شاید خواندن اما جنب را نشاید خواندن چنانکه خواندن نشاید بودن
هم نشاید **قوله تعالی** لا یمسه الا المطهرون اگر مصحف در خریطه بود گرفتن شاید یا نی بقول علماء ما رحمهم الله
شاید بودن و از شافعی دو روایت است یک روایت شاید و دیگر روایت نشاید درست تر آنست که نشاید
و نوشتن قرآن جنب و حایض و نفسا را شاید یا نی در **صدر** الصلوة از ابو یوسف رحمه الله تعالی روایت است
که لوح را از خود جدا نهد و کاغذی بدست آرد و یا خرقه بدست پیچد و کم از آیتی نویسد شاید و بقول امام محمد رحمه الله نشاید
اگر مصحف با جلد است و شیرازه نا کرده است اجماع شاید بسودن و اگر جلد و شیرازه کرده است شاید یا نی خواجه امام علی
بزدوی رحمه الله علیه گفته است که نشاید بسودن قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که شاید بسودن و اگر جدا
بود در غلاف و اگر کاواک بود و جنبان با جماع شاید داشتن و اگر شغفت گرفته است خواجه امام علی بزدوی رحمه الله
گفته است که نشاید قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که شاید **مسئله** کافر جنب را باتفاق است که مصحف
نشاید بسودن بقول امام ابو یوسف رحمه الله از راه کفر و بقول محمد رحمه الله از راه جنابت و جه قول محمد آنست که امیر
المؤمنین عمر رضی الله عنه در وقت که هنوز اسلام نیاورده بود شمشیر برگرفته بود و میرفت تا رسول علیه السلام را هلاک کند در راه
گذارش بحجره خواهر افتاد و شوهر خواهرش اسلام آورده بود و سوره طه میخواندند امیر المؤمنین عمر در آمد تا ببیند که چه میخوانند سوال کرد
و گفت چه میخوانید گفت این کتابیست که بمحمد علیه السلام نازل شده است گفت بمن ده تا ببینم خواهرش گفت ترا نشاید گرفتن
برو نخست غسل بیار تا بتو دهم رفت و غسل آورد و بیامد آنگاه خواهرش کتاب بوی داد پس معلوم شد که از راه جنابت نشاید
ابو یوسف رحمه الله گفته است که غسل ایشان را اعتباری نیست دلیل بر آنکه اگر کافری جنب اسلام آرد غسل بر وی بود
پس معلوم شد که از راه کفر نشاید بسودن نه از راه جنابت اگر درم است اگر کاواک است و جنبان باجماع شاید بسودن و اگر شغفت گرفته
است خواجه امام علی بزدوی رحمه الله گفته است که بسودن نشاید خواجه امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که بسودن شاید اگر درمی بود بر وی
آیتی نوشته اند یا کلمه شهادة نوشته اند اجماع است که محدث و جنب و حایض و نفسا را نشاید گرفتن اگر آیتی نیست کلمه نیست شاید یا نی

یعنی حرف و بر آن نام ابوجهل نوشته بود ند دیری اند اختند نجم الدین عمر ایشانرا منع کرد که ایشان
راچرا نوشته اید ایشان گفتند که نام ابوجهل است نجم الدین عمر رحمة الله گفت که اعتبار نام را نیست اعتبار آن حروف
راست دلیل بر آنکه بدان نام پروردگار و نام رسول علیه السلام توان نوشتن پس معلوم آمد که اعتبار حروف راست علما پاکیزه روزگار
تا بکجا رعایت کرده اند و کافر در شرح هدی التعظیم بجا آورده اند مسئله کافر را در مسجد آمدن بدانی بقول علما رحمهم الله
شاید بقول شافعی رحمة الله نشاید حجت قول شافعی رحمة الله انست که خدای عز و جل فرموده است قوله تعالی انما المشرکون
نجس اما علما ما رحمهم الله گفته اند که مراد از آن نجاست اعتقاد ایشان است نه نجاست ظاهر ایشان دلیل آنکه سبر
خورده ایشان پاک است و جامه ایشان پاک و با جامه ایشان نماز رواست و اگر ایشان دست در آب اندک و آرند
آن آب نجس نشود و چون بر دست ایشان نجاست حقیقی نبود پس معلوم آمد که ایشان را به مسجد شاید اندر آمدن
دلیل بر آنکه رسول الله علیه الصلوة والسلام در مسجد نشسته بودی که جهودان آمدندی از رسول در مسجد سوال کردندی
و رسول علیه السلام سخن گفتندی و رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی از در آمدن مسجد و از اطراف ترسایان
آمدندی و در مسجد در آمدندی و با رسول علیه السلام سخن گفتندی و رسول علیه السلام ایشانرا منع نکردی از در آمدن مسجد
از حق نجاست که علما بخاری و سمرقند روا داشتند تا عمارت مسجد با استادان جهود و ترسایان کنند پس معلوم آمد که مراد
از آن نجاست اعتقاد ایشان است نی نجاست ظاهر ایشان مسئله جنب را در مسجد نشاید در آمدن بدانی بقول
علما ما رحمهم الله نشاید در آمدن از شافعی رحمة الله دو روایت است در یکی روایت شاید و در دیگر روایت
نی و اگر در مسجد راه گذر بود بقول شافعی شاید که از یک طرف در آید و بطرف دیگر بیرون رود و اگر مسجد راه گذر
باعلما راست که نشاید بر قول علما ما رحمهم الله بهمه حالها نشاید از برای آنکه وی مخاطب است بدو امر یکی
آوردن غسل و دیگر پاک داشتن زمین مسجد اما اگر در مسجد آب است و وی باب حاجتمند است تا غسل آرد باید که تیمم
را بفرماید تا اندر آید و آب بیرون آرد و بوی دهد تا غسل آرد و اگر کسی نیست که امر کند باید که تیمم کند و آنگاه به مسجد اندر
آید تا آن مقدار که به بیرون آوردن آب پیدا تا خبر شود بر سکار نشود و اگر در مسجد آب روان است یا حوض است
در آنجا غسل آرد و طهارت سازد پاکی نبود اما بر لب حوض و جوی آنجا نشاید کردن که لب حوض و جوی که در مسجد است
حکم زمین مسجد دارد و واجب است که نیاید که امر است از حق سبحانه و تعالی بپاک داشتن زمین مسجد قوله تعالی ان طهرا
بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود و این امر در حق کعبه است اما قیاس این بر زمین همه مسجدها را پاک داشتن فرض شد
مسئله اگر کسی ما در مسجد بخواب رود و احتلام افتد پس چه تدبیر کند علما گفته اند که اگر در مسجد بخواب رود با شد
وی در مسجد نزدیک است باید که بیرون رود اگر از مسجد دور است باید که تا تیمم کند تا آنکه از مسجد بیرون شود
نشود مسئله اگر جنب آید دکان خود در جامه منید که زمین کافر و پلید را اگر و ما شد آب نجاست حکم شود

این مسئله ازین چند وجه خالی نیست اگر دهان شسته بود و آب فرو گرفته و در جامه دمیده باتفاق آب پاک بود و جامه پاک
بود و اگر دهان ناشسته باشد و آب بنیت دهان شستن در آورده باشد و در جامه دمیده باتفاق آب مستعمل بود و
جامه مستعمل اگر دهان شسته نیست و نیت دهان شستن نی و آب در دهان آورد و در جامه دمید اختلاف مشایخ است
قاضی اسبیجابی رح گفته است که آب مستعمل بود و جامه نیز مستعمل قیاس قول ابوحنیفه رح که اسقاط فرض یافتیم اما سید امام
ابوشجاع رحمة الله تعالی گفته است که آب پاک بود و جامه پاک قیاس قول محمد رحمة الله علیه از برای آنکه قربت نیت نیست
و بعضی از آدمیان را دهان آلت است چنانکه ما را دست تا اگر کوزه آب در خم آب فرو افتد یا بنگان گرمابه و در آخور گرما
افتد جنبی دست در آرد و برآرد چون بر دست وی نجاست حقیقی نبود آب خم و گرمابه پاک بود و دست پاک قیاس مسئله
چاه که جنبی استنجا کرد و آب دهان و بینی کرد و بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو و رسن برآورد آب پاک
بود و مرد پاک و دلو و رسن و چاه پاک چون و برا پاک اندامش نجاست حقیقی نیست جوابی که سید امام ابوشجاع گفت
پیش قاضی امام علی اسبیجابی گفتند وی گفت که سید امام ابوشجاع فقیه تر است و شاگردان وی زیرک تر اگر این را
پلید داریم حرج شود و در حق گازران و در حق رفوگران و مانند اینها که در شب برخیزند و در جنابت بوند و ایشان را
با آب دمیدن حاجت بود چنانکه دیگران را دست آلت است ایشان را دهان آلت است جوابی که قاضی امام علی اسبیجابی
گفته است قیاس قول ابوحنیفه رحمة الله علیه گفته است که اسقاط فرض یافتیم و جوابی که ابوشجاع گفته قیاس قول محمد رحمة الله گفته که
نیت قربت نیست **مسئله** جنب آب در دهان آورد و بر دست ریخت و شست پاک شود یا نه در عیون از ابو یوسف رحمة الله
روایة است که نجاست عینی را بردارد اما نجاست حکمی را بر ندارد که مستعمل نگوییم مقید گوییم در حق نجاست عامل بود اما در حق
طهارت نی و محمد رحمة الله تعالی گفته است که چون در حق نجاست عامل است در حق طهارت نیز عامل بود چه فرق بود میان حدث
و جنابت فایده این خلاف جایی پدید آید که اعضای دیگر را آب رساند و این دستها را آب نرساند بقول امام محمد رحمة الله از عهده جنابت
بیرون آید و بقول ابو یوسف رحمة الله بیرون نیاید **مسئله** جنب تا چه غسل آرد بزهکار شود یا نی اگر یکوقت نماز بگذارد
بزهکار شود و اگر یکوقت نماز نگذرد بزهکار نشود که روایت میکنند از ام مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که وقتی بودی
که رسول علیه الصلوة و السلام بغسل حاجت بودی برفور غسل آوردی و وقتی بودی که گرد هر نه حجره برآمدی و آنگاه باخر شب
غسل آوردی این هر دو کرد از برای تعلیم امت کرد **مسئله** ترتیب غسل رسول علیه السلام آن بود که روایت میکنند میمونه
عایشه و ام سلمه رضی الله تعالی عنهن که وقتی رسول علیه السلام بغسل حاجت آمدی آب جام بدست چپ گرفتی و بر دست راست بریختی
آب ریختی و دست راست شستی و باز آن آب جام بدست راست گرفتی و بر دست چپ ریختی و دست چپ را شستی آنگاه باز آب جام بدست راست
گرفتی و استنجا کردی بسنت وقتی که روزه دار نبودی و وقتی که روزه دار بودی استنجا بسنت نکردی آنگاه دست را بر زمین مالیدی
تا آن بیج نماندی و خود آن بیج نبودی که آنچه از رسول علیه السلام جدا شدی اندک بودی که بوی مشک روان شدی

و زمین آنرا بخوردی اما از برای تعلیم امت را کردی پس انگاه آب در دهان و بینی کردی و روی بشستی و دستها تا آرنج
با آرنج بشستی و مسح سر کشیدی و قدمها را بشستی و بقیت آب را فرو ریختی این بود ترتیب غسل رسول علیه الصلوات
والسلام اگر یکی از ما را بغسل حاجت آید باید که نخست آن دست را بشوید که بروی نجاست بود و اگر آب بر دست ریزد
و دست در دست مالد هر دو دست پلید شوند دست پلید دسته آب جام را گیرد و دسته آب جام نیز پلید شود طحاوی
رحمة الله علیه گفته است که سه بار دست را بشوید و هر باری که دسته آب جام گیرد همانجا گیرد که بار اول گرفته است دسته جام
نیز پاک شود خواجه امام اجل شمس سرخسی رحمة الله علیه گفته است که ورای بار اول سه بار دیگر دست را بشوید و همانجا را بگیرد که بار
اول گرفته باشد پاک شود و این همه جای بود که ابجام آبخورده بود یا دسته غرابی بود که آن آب پلید را بباطن نبرد اما
اگر آب جام نو باشد یا غرابی بود تفسانی که آب پلید را بباطن برد و بقول محمد رحمة الله بشستن پاک نشود و اگر خواهد
تا بدین بلا مبتلا نشود باید که آب طهارت اندر آورد و بماند تا بشوید و این آب را بیرون اندازد و آب نو گیرد و بر دست ریزد
و دستها را بشوید و آنگاه استنجا کند بسنت وقتی که روزه دار نباشد و اگر روزه دار بود استنجا نکند و اگر کند روزه تباه
نشود یا نی خواجه امام شمس حلوائی رحمة الله مطلق گفته که روزه تباه شود که در اجناس ابو العباس ناطفی رحمة الله آورده است که از شیخ
ابو القاسم صفار رحمة الله سوال کردند گفت که روزه تباه شود و این روایت در جمع الجوامع ابو العباس رحمة الله علیه
فقیه مسعود رحمة الله که جمع کننده این مسایل این مسئله را از خواجه امام احمد بزغزی رحمة الله سوال کرد گفت تا بمقام حقنه
نرسد روزه تباه نشود خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله مطلق گفته است که روزه تباه نشود خواجه امام زاهد بخاری رحمة الله گفته است که
گفتست هایی جواب بر قول خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله گوییم که روزه تباه نشود تا آن روزها بسوی مسامان رسید تا روای نه افتد و
آینده تا را جواب بر قول خواجه امام شمس الائمه الحلوائی رحمة الله گوییم که روزه تباه شود تا مومن در کار خود احتیاط کند تا روزها
بیش در قید تا روای نیافتد و یکی از بزرگان بخارا گفته است که من همه شب ماه رمضان همه شبها استنجا بسنت کردمی تا روز تا
من در قید تا روای نیفتد اگر روزه دار پرده نهد یا حقنه برزد باتفاق روزه تباه شود قضا واجب آید کفاره نی و غسل واجب
نشود باتفاق و اگر با طهارت بود طهارت وی تباه شود یا نی امام محمد رحمة الله چنین یاد کرده است که اگر محقنه برشود طهارت تباه شود
و اگر محقنه بر نشود طهارت باقی بود و اگر مردی روزه دار در احلیل روغن اندازد بقول ابو حنیفه رحمة الله روزه تباه نشود و بقول
ابو یوسف رحمة الله تعالی روزه تباه شود امام محمد رحمة الله درین مسئله مضطرب است بیک روایت با ابو حنیفه است رحمة الله گوید تباه نشود و بیک روایت با ابو
یوسف است که روزه تباه شود و این مسئله از طب است اختلاف در ظن ابو یوسف رحمة الله این است که همچنانکه بول بیرون می‌آید روغن نیز اندر آید
ابو حنیفه رحمة الله گفته است که خداوند عز و جل اندام مرد را خم اندر خم آفریده است بر مثال جیم و آن بول که بیرون می‌آید بطریق
ترشح بیرون می‌آید همچنانکه خوی امکان آمدن دارد اما امکان باز در آمدن ندارد و این همه حکم جایی بود که از در آمدن هیچ حس
نیابد اما اگر حس بیابد که اندر آمد ابو حنیفه و محمد با ابو یوسف اندک روزه تباه شود و اگر حس یافت که در نیامد

دران مقام ابو یوسف و محمد رحمة الله با ابو حنیفه رحمة الله متفق اند که روزه تباه نشود و اگر اندرون رفته باز
آید حکمش حیث فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته که طهارت تباه نشود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است
که چون طهارت تباه نشود ان دغن پاک بود تا هرچند بر جامه رسد روا بی نماز را باز ندارد قال در باب و ملت و بنی
مبالغت باید نمودن مگر انکه روزه نباشد بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام بالغ
فی المضمضة والاستنشاق الا ان تکون صائما پس معلوم شد که روزه دار را مبالغت کردن نیست
و مر غیر روزه دار را سنت است و غرغره کردن بهمه حالها فریضه نیست همین که آب بدهان گرفت سنت
بود و اگر غرغره کرد و آب بحلق نرفت اتفاق روزه تباه نشود و اگر بحلق رفت مالک و محمد مقاتل رازی رحمة
الله گفته است که اگر چه بخطا و یا نسیان بود روزه تباه شود که حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوة والسلام
ما یدخل و الوضوء مما یخرج رسول الله علیه السلام فرموده که طهارت به بیرون آمدن چیزی تباه شود و روزه و در آمدن اندرون چیزی
تباه شود بقول شافعی رحمة الله هر چه بخطا و نسیان بود روزه تباه نشود و این اهل [illegible] مشایخ روایت میکنند که اگر طعام از سر
فریضه میبود روزه تباه نشود اما اگر از برای سنت و تطوع ساده روزه تباه شود و بعضی از مشایخ رحمة الله علیه گفته
اند که اگر آب دوست روزه تباه نشود و اگر آب دهم سوم است روزه تباه شود اما ظاهر روایات این است که اگر روزه را
یاد داشت روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی و لیکن باقی روز خاموش باشیدن لازم آید و اگر روزه را یاد
ندارد روزه تباه نشود که معنی آن خوردن بفراموشی بود و خوردن فراموشی روزه تباه نشود لیکن بر آنکه سال بکر
و فتوی صاحب شرع علیه السلام اعرابی از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله روزه دار بودم طعام و شراب
خوردم بفراموشی رسول علیه السلام فرمود تم علی صومک فانما اطعمک الله و سقاک رسول علیه السلام فرمود
که تمام کن روزه را که خدای عز و جل ترا طعام داد و شراب داد مسئله جنب آب خورد از آب دهان وی نیابت دارد
با نی بنگریم که اگر آب بدعت خورده بود از آن روی نیابت دارد و آب مستعمل خورده بود اگر آب سنت خورده بود آن آب دهانش
نیابت ندارد و آب پاک خورده بود و علما گفته اند که آب سنت باید خوردن بدعت نی که رسول علیه السلام نهی فرموده است از
آب بدعت خوردن قال النبی علیه السلام مصوا الماء مصا و لا تعبوه عبا فان الکباد من العب فرمود رسول علیه السلام که
آبرا مزه ان خورید یکبار نخورید که [illegible] بسیار خوردن آب بدعت بود سنت آب خوردن رسول علیه السلام آن بوده
که کوزه بود فراخ سر رسول علیه السلام برگرفتی بجدوده نگاه کردی بسم الله گفتی بر دهان نهادی و پاره بمزیدی و از
دهان برگرفتی و الحمد لله گفتی [illegible] بار بمزیدی همچنین تا سه بار این است سنت آب خوردن
رسول علیه السلام اگر مسئله [illegible] روزه تباه شدن [illegible] اصح آنست که روزه
تباه شود و قضا واجب آید کفارت [illegible] روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارت نی

لیکن باقی روزه خاموش باشیدن لازم آید و اگر از راه گوش آب بدماغ رود حکم چیست بظاهر روایه روزه تباه شود خواجه
امام حسام شهید رحمة الله در جامع الصغیر خویش گفته است که روزه تباه نشود بر خلاف روغن که در روغن اصلاح
دماغ است وی بعمداً بود روزه تباه شود اما از آب ضرر دماغ است وی بخطا و نسیان بود روزه تباه نشود اما ظاهر روایه
آنست که بهر صورت یعنی عمداً و فراموشی روزه تباه شود قضا واجب آید کفارت نی و باقی روزه خاموش باشیدن
لازم آید مسئله چون مسلمانی آب در دهان ضمنی کند و روی بشوید و دستهای بشوید تا آرنج و پای تا بجای مسح سر کشد
پای بظاهر روایه آنست که انگشت حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکند که مستحب است ابن شجاع رحمة الله گفته است که
خلال نافه کردن مستحب است و محمد حسن زیاد رحمة الله گفته است که اهل بریده را محل بده خلال کردن مستحب است اما بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله نشاید که الا لیش زیادت شود و اگر حلقه است و یا انگشتری انها را گردانیدن شرط بود و پائی محمد رحمة الله
گفته است که گردانیدن شرط نیست که آب چیزی بغایت لطیف است خود در آید فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است این جایی
بود که حلقه گردان بود و انگشتری فراخ که آب اندر آید اما اگر سخت گرفته باشد در زیر آنها جنابت بیقین بود و در آمدن
آب بشک بود و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود پس باید که بگرداند تا بیقین از عهده بیرون آید در صلوة خواجه امام اجل
شمس رحمة الله از بعضی مشایخ رحمهم الله روایت است که اگر مسلمانی را حدث رسید و جنابت رسید باید که طهارت سازد
از برای حدث را و غسل آید از برای جنابت را اما بقول شافعی رحمة الله است که وی ترتیب طهارت فریضه میدارد اما بقول
علما رحمهم الله حدث در حدث متداخل پذیرد تا اگر یکی را حدث رسید و جنابت رسید و روز آدینه باشد یا روز عرفه باشد یا روز عیدین
باشد چون یکی غسل آرد از عهده حدث و جنابت و غسل این روز با بیرون آید و هم در صلوة خواجه اجل شمس حسن رحمة الله
از بعضی مشایخ رحمة الله روایت است که موی زن دراز را تا فتن شرط است سه بار چنانکه جا مرد اما ظاهر روایه آنست
که شرط نیست که چون آب به بیخ موی رسید بسنده است و دلیل سوال ام سلمه رضی الله عنها و فتوی صاحب شریعت علیه السلام
که ام سلمه رضی الله عنها از رسول علیه السلام سؤال کرد یا رسول الله موی زن دراز را تر کردن و تافتن شرط است یا نی رسول
علیه السلام فرمود که چون آب بن موی رسید بسنده باشد قال علیه الصلوة والسلام اذا بلغ الماء اصول شعره
راسها اجزاک این در حق زنان آید که ایشان را موی بافته باشد یا زن نبود که از جنبش دامن شرم دارد و یا کنیزک بود
که از بلی بلا بتر مسئله فقیه مسعود رحمة الله که مصنف این کتابست گفته است باید که هیچ نپندد موی زن را با آن هیچ اندر دهد
و آب به سر ریزد چون آب به بن موی رسد بسنده بود و غسلش روا بود و عبد الله عمر رضی الله عنه مر اهل خود را سباحت
کردی هر موی زن را تر کردن چون این خبر بام مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها رسید و بر او استنکار نمود گفت عبد الله
عمر رضی الله عنه چرا اهل خود را نمیگوید تا موی سرها را بسترند تا وی از این مبالغت کردن بازرهد پس معلوم شد که چون آب
به پوست رسید بسنده بود و اگر ضرورت نبود ترک کند تا باجماع عمل کرده بود و این در حق زنان است اما سادات و بزرگان

چون غسل **مسئله** ... [illegible] ... باشند باید که مردی نا ایذیره کنند تا بیقین از عهده بیرون آیند
[illegible] ... آب فرو ریزد یا نی اگر در آب مستعمل ایستاده است این نیز از شستن فایده نبود و اگر بیجا
[illegible] ... بریزد چنانکه اعضای دیگر نیز بخیزد تا آب پاک شود و قدمها شستن نیز پاک
[illegible] ... آب را اسراف نشاید کردن آورده اند که روزی رسول علیه الصلوة والسلام سعد رضی الله
عنه را دید که غسل می آورد و آب بسیار ... میکرد گفت یا سعد آب را اسراف میکنی گفت یا رسول الله در فریضه اسراف گنجد
گفت گنجد و اگر بر جوی آب روان باشی سعد رضی الله عنه سوال کرد و گفت یا رسول الله تقدیر آب غسل چندین است
رسول علیه السلام فرمود که صاعی و صاع هشت رطل است و هر رطلی نیم من است پس صاع بوزن حجاز چهار من
بود گفت یا رسول الله این مقدار ما را بس نباشد رسول علیه السلام گفت کسی که موی بیش از شما است و بطاعت بیش از شما است
ویرا بس می باید شما را چرا بس نباشد زیادت این رخصت ندارد حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که تقدیر آب
غسل چهار من است نیم من از وی نجاستی که باشد شسته شود و نیم من استنجا کند و نیم من آب در دهان و بینی کند و دست
و روی شسته شود و مسح سر کشیده شود و نیم من قدمها شسته شود و بقیت آب را بر خود فرو ریزد بعضی از مشایخ گفته اند که شستن نجاست
در تقدیر آب غسل در نباید که از احدی نیست معلوم که اگر نجاست نامرئی است سه آب شسته شود تا پاک شود و اگر نجاست
عینی بود چندانی شسته شود که عین وی برود و اگر لون باز پاک نبود که آن لون اثر بود و اثر عفو است اما این چهار من آب خارج
از برای غسل است والله اعلم بالصواب

**باب چهاردهم** در بیان آداب گرمابه رفتن بنا بر حدیث رسول علیه الصلوة
والسلام **قال** النبی صلی الله علیه وسلم نعم البیت الحمام و بئس البیت الحمام رسول علیه الصلوة والسلام فرمود نیک نعمتی
است خانه گرمابه و بد است این خانه گرمابه مشایخ رحمهم الله گفته اند که نیک نعمت کسی را بود که داند فرو رفتن و داند بر آمدن و بد کسی را
بود که نداند فرو رفتن و نداند بر آمدن **قال** النبی صلی الله علیه وسلم الحمام بیت الشیاطین **قال** علیه السلام من کان یؤمن بالله
والیوم الآخر فلا یدخل الحمام من غیر میزر **وقال** علیه الصلوة والسلام من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یدخل حلیلته الحمام بغیر میزر
وای امراة فعلت کذلک هتکت فیما بینها وبین الله تعالی من الستر ولا تزال فی سخط الله تعالی حتی تموت فان ماتت حشرها
الله تعالی یوم القیامة صماء بکماء مع الشیاطین فی النار رسول علیه السلام فرمود که هر که ایمان دارد بخدای عزوجل و بروز آخر نگذارد
زن خود را و یا زن پسر خود را بی میزر بگرمابه و هر زنی که چنین کند یعنی بی میزر در گرمابه رود بدرانده باشد آن پرده را که میان او و میان
الله تعالی بود و تا میمیرد در سخط خدای عزوجل بود و چون خدای عزوجل ویرا حشر گرداند گنگ باشد و کر و با دیوان ... کند و بیاید در زخم
در آورندش و عبدالله عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که چون بگرمابه رود دو میزر
را با خود ببرد یکی بر چشم بندد و یکی بر میان و مراد از آن که گفت بر چشم بندد مراد چشم نگاه داشتن است تا بر عورت کسی
نظر نیفتد عبدالله عمر را دیدند در یکی گرمابه از گرمابهای شام دو میزر فرو برده بود یکی بر چشم بسته بود و دیگری بر میان

عورتهای سوی دیوار گرمابه کرده بود و خود را می خارید و میگفتند که ای یار رسول علیه السلام چرا چنین کرده گفت یکی
میزر بر چشم بسته ام تا عورت کسی نبینم و یکی میزر بر میان بسته ام تا کسی عورت مرا نه بیند سلیمان فارسی رضی الله عنه گفته است که
اگر خدای عز و جل امر فرماید تا مرا بر آسمان بر بنهد فرود اندازد چنانکه ذره ذره شوم تا سیار بر در حق من این معامله کنند من
دوست تر از آن دارم که عورت خود را برهنه بکسی بنمایم یا عورت کسی را برهنه ببینم گفتند ای یار پیغامبر علیه السلام از چه
معنی ست اینچنین عقوبت را اختیار میکنی گفت از دو وجه خالی نبود یا مستوجب این عقوبت باشم یا نباشم اگر مستوجب
این عقوبت باشم سزای خود را یافته باشم و سبب کفارهٔ گناهان من شود و اگر مستوجب این عقوبت نباشم سبب
درجات من شود و امن از لعنت خدای عز و جل و دعای رسول علیه السلام ندارم **قال** النبی صلی الله علیه و سلم لعن الله
الناظرة و المنظور الیه رسول علیه السلام فرمود که لعنت خدای بر بینندهٔ و نمایندهٔ عورت باد و از خواجه ابو الحسن رستغفنی
رحمة الله سوال کردند که ما را آداب گرمابه در آمدن در آموز خواجه گفت رحمة الله که بعد از صبح بگرمابه نشاید رفتن اما این نهی
استحباب است نه نهی فریضه تا اگر مومن را بعد از صبح جنابت رسد در آوردن غسل تاخیر نشاید کردن خواجه ابو حفص کبیر
بخاری رحمة الله گفته است من در سه مسئله فتوی دهم ولیکن بر آن عمل نکنم یکی در شفعه طلب کردن فتوی دهم ولیکن
خود بر آن عمل نکنم که از اول برادر مسلمانان بملک دنیا نیرزد دیگر بعد صبح گرمابه رفتن را فتوی دهم ولیکن بر این عمل نکنم
که آن مروت نیست چرا که از گناهان خالی نیست و دیگر به نماز بنا کردن را فتوی دهم ولیکن هم این عمل نکنم که این کار سخت
دشوار است که خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله گفته است که بعد از صبح گرمابه رفتن از دو وجه خالی نیست یا از برای غسل فریضه
رود یا از برای موی ستردن رود اگر برای غسل فریضه رود خود را و اهل خود را فضیحت کرده بود بر اهل گرمابه و اگر از برای موی
ستردن رود نباید که موی سترنده را بسبب وی تکبیر اول فوت شود آن نهایت بی برکت و نامبارک موی ستردن بود
که بسبب وی تکبیر اول فوت شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله چنین حدیثی روایت کرده است از
عبد الله سبز خواجه ابو حفص کبیر بخاری وی از پدر خود و پدر وی از محمد حسن و محمد از استاد خود ابو یوسف القاضی
و ابو یوسف از ابو حنیفه و ابو حنیفه از استاد خود حماد و حماد از استاد خود ابراهیم نخعی و ابراهیم نخعی از علقمه و علقمه
از عبد الله مسعود رضی الله عنه و عبد الله مسعود از سید عالم صلی الله علیه و سلم هر که او در دنیا یک تکبیر
اول از وی فوت شود بقیامت امنا و صدقنا و یرا چندانی حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که گوی
چهل هزار بار بدادن حساب جان مشغول شده ستی و چهل هزار بار سوال منکر و نکیر مشغول شده ستی و چهل هزار
بار بهول و فزع قیامت مشغول شده ستی این بنده را حسرت و ندامت زیادت از آن بود که یک تکبیر اول از وی
فوت شود و بنا بر آن اصلست که رسول علیه السلام فرموده است **قال** علیه الصلوة و السلام تکبیرة
الاولی خیر من الدنیا و ما فیها رسول علیه السلام فرمود که تکبیر اول به از دنیا است و آنچه در دنیا است

خواجه امام ابو القاسم حکیم سمرقندی رحمة الله گفته است که من سه چیز را از اهل خود یاد گرفتم که سعادت دنیا و آخرت
در آن سه دیدم یکی آنکه اگر چیزی که بخری از بقال محلت خود بخر نه از سر کوی خود چرا که ایشان پای شکسته از
برای تو نشسته اند و دیگر آنکه وام از ایشان مکن تا خاطر تو پریشان نشود و دیگر آنکه چیزی که بسبب جنابت است
آنرا تا آخر شب موقوف دار تا اگر قضاء اجل در رسد یارا در جنابت در نیاید زهی خاتونان با معنی که از صد خواجه
بی معنی در راه دین و انصاف زیاده اند و از خواجه تو چه با وی سوال کردند که از چه معنی است که ما در دیدیم مصلح الله
و فرزندان کلوخ انداز می آید گفت فساد از آن خربزه سر تو است گفتند خواجه این سخن چه معنی دارد گفت در
زمستان همسایگان شب بخانه یکدیگر روند و بر سر تنور نشینند و طبیعت ایشان گرم شود و خربزه بیارند تا
بخورند چون این خربزه بشکنند و مرد بیگانه با زن بیگانه دست در یک کاسه خربزه آرند و نظر مرد بیگانه بر پشت دست
زن بیگانه افتد در آن وقتی که به اهل خود استمتاع کیرد ابلیس علیه اللعنة آن خیال را در پیش خاطر وی آرد از برای
آن معنی فرزندان کلوخ انداز آید و در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده است که رسول علیه
السلام فرمود که یا علی هر که در وقت آنکه به از عیال خود استمتاع کیرد خواهر زن خود را در پیش خاطر آرد
فرزندی که از آن صحبت در وجود آید مخنث آید قال النبی علیه الصلوة والسلام یا علی ما سافر احد فی طلب الحرام
الا کان الشیطان قرینه ولا رکب الا کان الشیطان ردیفه ولا جمع مالا حراما الا کان الشیطان اکله ولا نسی احد
بسم الله تعالی عند الجماع الا شارکه الشیطان فی ولده وذلک فی قوله تعالی واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد الی آخر الآیة مهتر عالم علیه السلام فرمود که یا علی هر که بسفر رود و بطلب حرام بود
با وی قرین شود و اگر بر ستور نشسته باشد دیو در قفای وی نشسته باشد و اگر مالی از حرام جمع کند دیو
خورنده وی بود و مراد از دیو مردم بود یعنی مردمانی که مومنان را در شر و فساد اندازند و از جمعیت و جماعت
باز دارند و دیگر وقتی که از عیال حلال خود استمتاع کیرد بسم الله الرحمن الرحیم نگوید دیو با وی قرین یعنی شریک
شود در وسوسه چنانکه خداوند عز وجل در کتاب مجید خود یاد کرده قوله تعالی واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد الی آخر الآیة چون مسلمان در کرمابه خواهد اندر آمدن اگر بر دستش نجاست بود
نخست دست را بیرون کرمابه بشوید و آنگاه بکرمابه اندر آید بنا بر آنکه تا نباید که پاکی را پلید کند و اگر دست ناشسته
در کرمابه در آید اگر جامه در فوطه خشک دهد اش دست پلید بود و فوطه پاک و اگر خود فوطه تر دهد اش بدست پلید
فوطه تر را بگیرد و تری از فوطه بدست سرایت کند پلیدی از دستش بفوطه سرایت کند فوطه پلید شود و اگر
بر دستش تری چندانی بود که جامه را در بپیچد جامه وی از آن تر شود و جامه تر پلید شود باید که دست را بدست
دیگر مالد یا اندام مالد تا حرارت اندام آن تری نماند و اگر خشک ماند بر دستش آن اثر بود و اثر معفو است و بعضی
از مشایخ رحمهم الله گفته اند که جنب را بکرمابه نشاید رفتن باید که نخست غسل آرد و آنگاه بکرمابه رود از تری قمح کرده بر اندام از فضل است

غفلت است و روی بذکر خدای عز و جل باید مشغول شدن تا غفلت برود و دیو گریزد و روشنائی دل بحاصل آید

قال النبی علیه الصلوة والسلام الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین رسول علیه السلام فرمود که ذاکر در میان غافلان چون آن مرد تیغ زن است در میان گریزندگان مسئله در گرمابه سلام شاید گفتن یا نی بگفته‌ایم که اگر برهنه باشند

سلام نشاید گفتن و اگر عورت پوشیده باشند شاید قال النبی صلی الله علیه وسلم ستان مرفوعتان من الحمام السلام والقیام چون از گرمابه بیرون آید پایها را بآب علاحده شستن شرط است نزد حسن زیاد و از ابو حنیفه رحمة الله روایت میکند که شرط نیست و فقیه ابو اللیث و خواجه امام ابو بکر اسکاف رحمة الله بقول اختیار کرده اند اما تاویل انکه از حسن زیاد رحمة الله روایت است که اینجا می‌بود که غسل پاک آورده بود و پا بر خشت پاک نهاده بود و برآمده بود و اما اگر پای در آب مستعمل نهاده بود و آب مستعمل بروایت حسن زیاد پلیدی غلیظه است پس بالش بروایت حسن زیاد پلید شده باشد و اگر پای در نعلین در آورد و آب پشت پای ریزد پای پاک شود و کف پای لیکن اگر پا را در جامه خشک کند جامه وی از آن تر شود و اگر پا را همچنین در پای افزار نهاد و پای افزار تر شود و پلید شود و این همه بروایت حسن زیاد آید رحمة الله پس باید که از گرمابه برآید قدمها را چنان شوید که پشت پای و کف پای پاک شود تا یقین از عهده بیرون آید چون از گرمابه برآید شکر لازم آید یکی از خانه آب و آتش سلامت برآید و دیگر آنکه از زیر ستره بسلامت بیرون آمدم و جامها را بسلامت یافتم در گرمابه اگر صورت بود نشاید در آمدن که کراهیت بود و در آن گرمابه نماز گزاردن کراهیت بود و اگر در گرمابه صورت بود در آن گرمابه نشاید در آمدن یا نی دو روایت است یک روایت شاید و یک روایت نشاید

مسئله اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و معلوم شد که لمعه خشک مانده است تری از عضوی دیگر بگیرد و آن را تر کند از عهده بیرون آید بر خلاف طهارت که اگر تری از اعضاء دیگر گیرد و اعضاء دیگر را تر کند از عهده بیرون نیاید اما در جنابت از فرق سر تا قدم حکم یکی اندام دارد و بعضی گفته‌اند که تری نگیرد لیکن دست را از اندام باید که بگیرد و همچنان بر اندام خود بر آن جای برد و آن جای را تر کند که آن تری را از آن عضو جدا کند شود بآب مستعمل آن جا را تر کند از عهده بیرون نیاید اما ظاهر روایت آنست که اگر از اعضای خود جدا کند و جای دیگر را تر کند از عهده بیرون آید اما در صدر الصلوة آورده است که اعضای طهارت آب شستن [illegible] و از او خاک [illegible] برای آن معنی که شستن این است از آن [illegible] نجاست ندارد و [illegible] پای نجاست ندارد و شستن روی از مسح نجاست ندارد و از آن خاک [illegible] قیاس [illegible] مسئله اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و معلوم شد که بگوشش نمی آب نرسیده است روایت کتاب آنست که بگشت آب بگوشها و گوشها را اندر از آنجا درآرد و از عهده بیرون آید اما بعضی گفته است که چون نیت قربت اندر آرد آب مستعمل شود روا نبود باید که انگشت اینجا بود در باطن گوش اندر آرد و پشت آب برگیرد و برگوش [illegible] شد و انگشت

را بتابد و بیرون آید از عهده بیرون آید **فصل** خواجه امام منهاج الدین رحمة الله از ابو هریره رضی الله عنه
روایت است که وقتی رسول علیه الصلوة والسلام طهارت ساختی انگشتان لیله خود را در باطن گوش اندر آوردی
و جنبانیدی چنانکه کسی گوش خارد خواجه حسن بصری رحمة الله و بعض مشایخ رح این قول را گرفته اند و میگویند که این
قول احسن است **مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و از بن دندانش چیزی بیرون آمده آنرا آب رسانیدن
شرط بود یا نی شداد و حاکم و نصیر یحیی رحمهما الله گفته اند که آن اندک است عفو است فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است
که هرچه آن اندک است عفو است ولیکن چون بسیار شود آب رسانیدن فریضه شود و حد بسیاری آنست که
خواجه امام اجل شمس (?) حسن رحمة الله گفته است که اگر دندانی افتاده باشد و چیزی بجای آن دندان در مانده باشد
این بسیار بود و اندک نتوان گفت اما ظاهر روایة آنست که هرچه کم از نخود بود عفو است اما چون نخودی برسد آنرا
آب رسانیدن فریضه بود خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که این اختلاف مشایخ است در میان دو
دندان است هرچه از کاواکی دندان بیرون آید آنرا آب رسانیدن فریضه بود اگر مسلمانی غسل آورد و بر سرش (?)
آبله بود و بکوفت و آب روان شد طهارت تباه شود ولیکن تحت وی را آب رسانیدن فریضه شود اما اگر آبله کفته باشد
ولیکن نشکفته تحت وی را آب رسانیدن فریضه بود که حکم ظاهر دارد اما اگر آبله کفته بود ولیکن نشکفته بود و غسل آورد
از عهده بیرون آید تحت وی را آب رسانیدن فریضه نبود **مسئله** در وقت غسل آوردن آبله کفته بود
و پوست وی از او فشنده است اگر آن پوست را بر کند آب رسانیدن شرط بود و اگر نکفته بود و پوست
وی از او نشنیده است آب رسانیدن شرط نبود که حکم باطن دارد اما اگر آن پوست را بر کند آن سپیدیش که از
زیر وی بیرون آید آنرا آب رسانیدن مستحب بود و اگر آن پوست در آب اندکی افتد آن آب پلید نشود یا نی فقیه ابو اللیث
رحمة الله در فتاوی خویش آورده است که اگر اندک بود چون پوست نخود پلید نشود اما اگر بسیار (?) بود و چون ناخن از رطوبتی
خالی بود پلید شود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ما ابین من الحی فهو میت رسول علیه السلام فرموده که هرچه از زنده
جدا کرده شود وی مردار است و این روایتها در فتاوی مرغینانی است **مسئله** اگر با طهارت ناخن چیند آن
جبر (?) رحمة الله گفته است که شستنها باطل شود اما ظاهر روایة آنست که دستها شستن مستحب است اگر غسل آورد و از
پایان ناخن چیزی بیرون آمد آنجا آب رسانیدن شرط بود یا نه شداد و حاکم و نصیر یحیی رحمة الله گفته است که آن اندک است
و اندک عفو است فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اگر چیزیست که آب را باز دارد آب رسانیدن فریضه بود و اگر چیزی بود که آب را
[illegible] آب رسانیدن فریضه نبود و بعضی گفته اند که اگر این واقعه روستائی را افتد آب رسانیدن فریضه شود که کار ایشان
چنانکه [illegible] با گل بود و اگر شهری را افتد آب رسانیدن فریضه بود که کار ایشان با خمیر بود خواجه ابو نصر (?) [illegible] گفته است
[illegible] است که بسیار شهری بود که کار ایشان چنانکه کم بود چنانکه کار گل [illegible] دارد و مانند ایشان [illegible] بسیار شهری بود

مسئله اگر مسلمانی را در نماز شک افتاد که از من فعلی طهارت شد یا نی باید که به نماز بازنگردد تا آواز یا بوی یا باد از و معلوم
نشود **قال** النبی صلی الله علیه وسلم ان الشیطان لیاتی احدکم فیقول احدثت فلا ینصرف حتی یسمع صوتا او یجد ریحا
رسول علیه السلام فرموده است که دیوی است که در میان ازار یکی از شما بدمد و وسواس اندازد که از تو حدث ظاهر شد باز
نگردد یعنی به نماز تا آواز یا بوی بر شما معلوم نشود **باب شانزدهم** در بیان فساد طهارت هر چه از دبر است بقول مالک
رحمه الله حدث نیست چنانکه یکی را باد روان بود یا ریش روان بود یا سلسل بول بود یا کرم افتد یا سنگ افتد یا قی افتد و فصد
و حجامت این همه بقول مالک رحمه الله حدث نیست و وجه قول مالک رحمه الله آنست که خارج معتاد باید از مخرج معتاد تا بر
قول وی حدث بود اینها همه نادر است و بر نادر حکم نی و بقول ما رحمهم الله این همه حدث است شافعی رحمه الله در مخرج
معتاد با علما ماست و در باقیها با مالک رحمه الله اصحاب ظواهر گفته اند هر که آتش پسوده خورد طهارت وی تباه شود
و وجه قول ایشان آنست که در عرب مایده بود و بر آن مایده گوشت اشتر بسیار بود و شیر شتر بسیار و رسول علیه السلام
با جمعی از صحابه بر آن مایده حاضر بودند و جمله یاران از آن طعام خوردند لیکن رسول علیه السلام نخورد و چون همه طعام
خوردند رسول علیه السلام گفت هر که ازین طعام خورده است بر شما باد که طهارت سازید همه طهارت ساختند پس معلوم شد
که آتش پسوده خوردن طهارت را تباه کند و دیگر روایت میکند ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام **قال**
النبی صلی الله علیه وسلم من اکل شیئا مما مسته النار فعلیه الوضوء رسول علیه السلام فرمود هر که آتش پسوده خورد بر وی باد که طهارت
سازد اما آنجا که ابوهریره رضی الله عنه این حدیث روایت کرد عبد الله عباس رضی الله عنهما حاضر بود گفت یا اباهریره
چگونه طهارت که با آب گرم ساختیم از آن نماز را باز گذاریم ابوهریره رضی الله عنه ساکت شد اشکال آمد که ابوهریره رضی الله عنه
از خوردن حکایت میکرد و عبد الله عباس رضی الله عنه از خوردن نگفت از طهارت ساختن گفت جواب آنست خوردن
فضالات طهارت در میان صحابه چنان مشروع بود که اثر السوال حاجت نیامدی امام احمد حنبل سنی رحمه الله گفته است که هر که گوشت
اشتر پخته بخورد طهارت تباه شود اما اگر چیزی دیگر پخته یعنی آتش پسوده بخورد طهارت تباه نشود و بقول علمای ما رحمهم الله هیچ آتش پسوده
خوردنی طهارت تباه نکند دلیل بر آنکه روایت میکند ابوبکر صدیق رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام بحجره ما آمده بود و ما شوربا
ساخته بودیم از گوشت مرغ و رسول علیه السلام گوشت مرغ را دوست داشتی شوربا و گوشت بخوردیم و همچنان نماز
گذاردیم و رسول علیه السلام باز طهارت نساخت و ما را باز نفرمود تا طهارت ساختیم پس معلوم شد که آتش پسوده خوردن طهارت تباه نکند
و دیگر روایت میکند عبد الله زید انصاری رضی الله عنه که رسول علیه السلام با جمعی از صحابه بمسجد میرفت یکی از صحابه از حجره بیرون آمد
و خوان اشتر با گوشت پخته گرفته از پیش رسول علیه السلام داشت و رسول علیه السلام بگرفت پاره ازان بخورد و باز بوی تسلیم کرد و صحابه
رضوان الله علیهم اجمعین از برای تبرک را گرفتند و هر کسی پاره ازان بخوردند و همچنان بمسجد رفتند و نماز گذاردند رسول علیه السلام باز طهارت
نساخت و یاران نیز نفرمود که طهارت باز سازید و دیگر روایت میکند عکرمه انس بن فروه رضی الله عنه که جنبی بودم و در رسول علیه الصلوة والسلام

بچه ام سلمه رضی الله عنها با خود برد چون طعام آوردند رسول علیه السلام فرمود تا دستها را بشستند باز رسول علیه السلام
دستها را خود بشست چون ثرید آوردند من دست بهر جا میبردم رسول علیه السلام مرا ادب را آموخت گفت دست پیش خود
ار ای کودک که در ثرید تفاوت نبود چون از طعام خوردن فارغ شدیم رطب آوردند من همان دست بهر جائی آوردم رسول
علیه السلام فرمود که ای کودک اکنون هر کدام که ترا می باید بخور که در رطب تفاوت بود چون رطب خوردیم آنحضرت رسول
علیه السلام دستها بشست آنگاه مرا فرمود که دستها را بشو از این فعل رسول علیه السلام معلوم شد که هر وقت که پیش از طعام خوردن
دستها بشویند نخست خوردکان بشویند باز کلان دست شویند خوردان در استقبال کلان باشند و بعد از طعام خوردن نخست
کلان دست شویند باز خوردان دست شویند آنگاه رسول علیه السلام فرمود قال علیه الصلوة والسلام الوضوء قبل الطعام
ینفی الفقر و بعده ینفی اللمم اینجا لفظ وضوست مراد از وی دست و دهان شستن ست و آن حدیث که ابو هریره رضی
الله عنه روایت کرده است مراد از ان نیز دست و دهان شستن است تاویل آنکه رسول علیه الصلوة والسلام آن بایه فرمود با طعام
خوردند و وی نخورده بنا بر آن اصل بود که در میان ایشان نوعه عهدان بود و یکی ایشانرا حدث رسیده بود و رسول علیه
السلام را از آن حال معلوم بود که اگر او را بگفت فضیحت میشد و اگر نگفت خطر آن بود که چنان نماز گذاردی پس رسول علیه
الصلوة والسلام را فرمود تا طهارت ساختند وی در آن میان از آن فضیحت نشد دلیل بر آنکه حدیث مطلق است
قال النبی صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من حدث رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که طهارت نیست مگر از حدث مسئله
در ترتیب بده سخن چنین گفته اند تا دوستانرا از آن سود باشد مذهب سنت و جماعت آنست که حلال و حرام هر دو روزیست
بر خلاف معتزله علیهم اللعنة ایشان گویند که حلال روزی است و حرام روزی نیست این مذهب باطل است رزق چیزی بود که
از وی حاجت دفع شود بحاصل آید نه هر ملکی رزق بود دلیل بر آنکه بسیار کس میرد و از وی ملک و اسباب بسیار ماند پس معلوم
که آن ملک وی بود و رزق نبود رزق نی مرزوق چیزی بود که در معده هضم شود و بگدازد دلیل بر آنکه بسیار کس بود که چیزی لطیف
خورد و دل وی نخواهد که آنرا انداز د از دهن بیابد و بخورد پس معلوم شد که آن رزق و زنده بوده است و لقمه بر سه نوع است
حلال است و شبهه و حرام اما میان بشر بر سه نوع است مومنان و منافقان و کافران حلال مومنانراست و شبهه منافقانراست و حرام
کافرانرا خوردن لقمه نیز بر سه نوع است دین قوی است دین ضعیف است و شبهه دیدار مومنانراست و منافقانرا شبهه است
کافرانرا ما مومنانرا همچنان مومنانیم بخوردن حلال و عمل صالح آوردن قوله تعالی کلوا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله الآیة
و نفع و ضرر هر لقمه را رسول علیه السلام در وصایا امیر المومنین علی رضی الله عنه بیان کرده است قال علیه الصلوة والسلام
یا علی من اکل من الحلال صفی دینه و رق قلبه و دمعت عیناه من خشیة الله تعالی و لم یکن لدعوته حجاب رسول علیه السلام
فرمود یا علی هر که از لقمه حلال خورد دین وی صافی شود و دل وی روشن شود و عالم آخرت را ببیند و کار آخرت سازد
و چشم وی گریان بود از خوف خدای عز و جل و هر دعا که کند اجابت شود و اجابت دعا بر سه نوع است یکی آنکه هم

که بگوید آنچه مقصود وی باشد زود در کنار وی نهند و این نیز دلیل حقیقت هیچ قدری ندارد و دلیل بر آنکه حکایت
خواجه ابو حفص حداد رحمة الله با مریدان خود جمعیتی کرده بودند ناگاه آهو آمد و سر در کنار خواجه نهاد خواجه گرم شد و نعره زد
و بیا هم خود ضرب کرد خواجه چون بخود باز آمد ازوی سوال کردند که این چه حالت بود گفت این جمعیت با خوش بود و مرا اینجا
آمد اگر گوسپندی بودی بکشتمی و دستور یا ساختمی تا این جمعیت با همچنین بر قرار ماندی این آهو آمد و سر بکنار من نهاد و من
ازان گرم شدم گفتند این کرامتی شما بود خداوند عز و جل در حق شما فرستاده بود خواجه گفت شما ندانسته اید که هر که چیزی
خواست و آنچه مقصود وی بود بسبک در کنار وی نهادند و برا از حضرت راندند و دلیل بر آنکه فرعون علیه اللعنة آنچه میخواست
بسبک آن مقصود وی را در کنار وی نهادند و موسی صلوة الله علی نبینا و علیه چهل سال دعا کرد تا اثر اجابت ظاهر شد
و یکی دیگر آنست که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد بوی نرسد و لیکن خداوند عز و جل بلا تکلف ازان بنده
بگرداند و دیگر آن بود که بنده دعا گوید و آنچه مقصود وی باشد در دنیا بوی نرسد بقیامت در بهشت اضعاف
مضاعف دهندش درجات بسیار باید مناجات کند الهی پروردگارا این درجات از کجاست و از کیست خطاب حضرت
در رسد که درجات تو بنده گوید خداوندا در دنیا از من عملی در وجود نیامده است که این جزای اعمال باشد خطاب حضرت عزت
در رسد که این جزا از ان بی مرادیها ست که در دنیا دعا میگفتی و مراد تو بتو نمیرسیدی این جزای آن بی مرادیها ست آنگاه
بنده تمنا برد که ای کاشکی در دنیا هیچ مقصود من بر نیامدی تا جزای آن اکنون بمن رسیدی که در دنیا فانی بود و بهشت باقیست
و همه عقلا دانند که باقی به از فانی بود و در حق لقمه شبهه میفرماید قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی من اکل من الشبهات
اشتبه علیه دینه و اظلم قلبه رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که لقمه شبهه خورد در دین خود بشبهه بود و دل وی تاریک شود
چنانکه عالم آخرت را نه بیند و کار عالم آخرت نسازد و این در حق منافقانست که ایشان در دین بشبهه بوده اند و بظاهر با مومنان
بوده اند و بباطن با کافران و دل ایشان تاریک بود که عالم آخرت را ندیدند و کار عالم آخرت را نساختند تا در تحت این وعید در آمدند
قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و در حق لقمه حرام میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام
یا علی من اکل الحرام مات قلبه و خلق دینه و ضعف یقینه و قلت عبادته و حجب الله تعالی دعوته رسول علیه السلام فرمود یا علی هر که
لقمه حرام خورد دل وی بمیرد و دین وی کهنه شود و یقین وی ضعیف شود از ترس دنیا بهر کس حقیری طمع کردن گیرد و عبادت
وی اندک بود و دعا وی اجابت نشود و در حق لقمه حرام میفرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام من اکل ذرة من الحرام لم یقبل الله
من عبادة الثقلین قال النبی علیه الصلوة والسلام کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی به مسئله مس ذکر بقول شافعی حدث است و بقول
علما ما رحمهم الله حدث نیست وجه قول شافعی رحمه الله آنست که روایت میکنند بسره رضی الله عنها از رسول علیه السلام
که فرمود من مس ذکره فلیتوضأ و فی روایة فعلیه الوضوء و علما ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه السلام [illegible]
که سخن اندام نهان پیش مردان نگفتی خاصه پیش زنان و دلیل بر آنکه روایت میکنند قیس بن طلق از علی رضی الله

که رسول علیه الصلوة والسلام را سوال کردم که یا رسول الله ذکر حدث است یا نه رخساره مبارک رسول علیه السلام سرخ
افروخت و چشم مبارک بر بساط افکند و گفت لی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه سوال کردند که مس ذکر حدث هست یا نه صلوات نماز رد
انکر کرد و گفت شما را جواب سوال بس نمی آید که از من سوال میکنید چه ست و یار را ببسایید و چه اعضا را او مگر بسا دید حدث نیست
اما بسوی وی حدث نیست یحیی بن معین رحمه الله تعالی گفته اند که سه حدیث از رسول علیه السلام نقل کردند که این از رسول
علیه السلام ثابت نشده یکی از آن حدیث مس ذکر است **مسئله** مس نسا بقول شافعی رحمه الله تعالی حدث هست و بقول علمای ما
رحمهم الله حدث نیست حجت قول شافعی آنست که خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا و این قول عبد الله مسعود و ابو هریره رضی الله عنهما است و از شافعی رحمه الله در مادر و خواهر و دو روایت است که بمجرد مس با مباشرت نباید
طهارت تباه کند و یک روایت نکند چو احمد امام ابو بکر رحمه الله گفته است که اگر کسی امامت کند باید که احتیاط بجا آرد که این اختلاف
ایشان چیست بر خلاف مس ذکر اما قول علمای ما رحمهم الله مس نسا حدث نیست دلیل بر آنکه روایت میکند مادر مؤمنان عائشه صدیقه رضی الله
عنها که شبی از شبها بی بود در رسول علیه السلام نماز دراز آغاز کرده بود قدمهای مبارکش از جهت سیده مرا از آن معلوم بود دست
بودم و قدمهای مبارکش را مس بالیدم و رسول علیه السلام همچنان آن نماز تمام کرد اگر مس نسا حدث بودی رسول علیه السلام نماز را
تمام نکردی و دیگر روایت میکنند میمونه یا ام سلمه رضی الله عنهما که وقتی بود که رسول علیه السلام از عیالان قبله گرفتی و همچنان
نماز گذاردی بی طهارت نساختی پس اگر مس نسا حدث بودی رسول علیه السلام طهارت نماز ساختی و دیگر آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین را امامت میکرد و در میان نماز بود که از نماز بماند و رفت و طهارت ساخت و آمد و نماز را از سر گرفت
بعد از نماز صحابه وی را سوال کردند که از چه جهت بود که در میان نماز طهارت ساختی و از سر گرفتی گفت مرا دو کار پیش آمد یکی
آنکه خدای تعالی شرم شما را آنکه نشستم و خوف حق را پیش گرفتم و این چنان بود که بار او بحجره کنیزکی است جمیله از روی قبله
گرفتم و بیرون آمدم اندام من در حرکت آمد نماز شروع کردم در میان نماز حرکت اندام من بشکست و از من تری بیامد رفتم طهارت
ساختم و نماز از سر گرفتم و شرم شما را آنکه نشستم و خوف حق را پیش گرفتم ما را از فعل امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه چند مسئله
معلوم آمد یکی آنکه بر حدث که وی را استبرا نشستن حاجت آید بر آن نماز نتوان بنا کردن و بمذی وضو و غسل واجب
نشود و دیگر مس نسا حدث نیست که اگر حدث بودی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه همچنان در ابتدای در نماز شروع
نکردی پس معلوم آمد که مس نسا حدث نیست و تاویل آنکه ابو هریره و عبد الله مسعود رضی الله عنهما روایت کرده اند
مراد از آن مس جماع است دلیل بر آنکه خداوند عز و جل در آیت الظهار میفرماید **قوله تعالی** فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا و
اتفاق است که مراد از این مس جماع است حکم از این همین بود **مسئله** مباشرت فاحشه نیست که حسن زیاد از ابو حنیفه رحمهما الله
روایت میکند که زن و شوهر برهنه و سینه بر سینه در آغوش آیند و اندام مرد در حرکت آید و ظاهر بود و لکن علامت نیشد تری ظاهر نشد بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت تباه شود و بقول محمد تباه نشود **مسئله** مس سالی را از اندام ... یا وی ...

نشسته بود و اعرابی درآمد که در بینائی خلل داشت ... در چاه افتاد و از آن معنا که در آمده تو گفت که خود را ... و از آن معنا که
افتاد صحابه بعضی در نماز قهقهه خندیدند روایت میکنند عقبة بن عامر الجهنی و یا زید بن عامر الجهنی رضی الله عنهما که بعد
از نماز رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام الا من ضحک منکم
قهقهة فلیعد الوضوء والصلوة جمیعا در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله روایت میکند از ابو حنیفه
و او از منصور بن زادان و آن از معمر و معمر رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام که رسول علیه السلام
بدین حدیث فرمود که آنهائی که در نماز خندیده اند طهارت سازند و نماز از سر گیرند و ابو حنیفه با صحاب خویش فتوی
دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است و ابراهیم نخعی مفتی کوفه بود با صحاب خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است
ابن سیرین که مفتی بصره بود با صحاب خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است شعبی که مفتی حجاز بود با صحاب
خویش فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است ابن ابی لیلی و اوزاعی رحمة الله که مفتیان شام بودند با صحاب خود
فتوی دادند که خنده قهقهه در نماز حدث است پس حدث خنده قهقهه در نماز در معنی حدیث متواتر آمد پس نشاید در اینکه شود
نه بگمان شود ... اینست چهار وجهی یکی وجه آنست که طهارت تباه کند نماز نی و یک وجه آنست که نماز تباه کند و
طهارت نی و یکوجه آنست که نه نماز تباه کند و نه طهارت و یکوجه آنست که هم نماز تباه کند و هم طهارت و آنچه طهارت تباه کند نماز را
... حدث ... اینها طهارت تباه کنند نماز را نی و آنچه نماز تباه کند طهارت نی سخن گفتن و چیزی
خوردن و عمل کثیر این جمله نماز تباه کنند اما طهارت نی و آنچه نه نماز تباه کند و نه طهارت تبسم است و عمل اندک و در سجده بخواب رفتن
و ... سهو ... هر که ... بیند ... حدث تا مدام که در مسجد باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند
که بنا کند و اگر این واقعه در صحرا افتد و روی بگرداند به بیند ... تا مدام که در صفها باشد چون معلوم شود که حدث نیست
تواند که بنا کند اما اگر از صفها اندر گذرد و معلوم شود که حدث نیست نتواند که بدان نماز بنا کند نماز تباه شود که در صحرا حکم
مسجد بدان مقدار بود که صف بود و اگر این واقعه در صحرا افتد و پیش صف رود تا مادام که از امام اندر نگذشته باشد چون
معلوم شود که حدث نیست تواند که بنا کند اما اگر از امام اندر گذرد نتواند که بنا کند و بعضی گفته اند که چندین که پیش رود
نمازش تباه شود و بعضی گفته اند که تا از ستره نگذرد تواند که بنا کند که آن ستره حکم مسجد دارد و آنچه هم نماز تباه کند و هم طهارت
احتلام است و خنده قهقهه و بیهوشی اینها هم نماز تباه کند و هم طهارت اگر جماعتی نماز میگزاردند نخست امام قهقهه خندید باز
مقتدیان نماز همه تباه شود و طهارت همه تباه شود یا نی طهارت امام تباه شود و طهارت مقتدیان قایم بود و اگر نخست مقتدیان
خندیدند و باز امام نماز و طهارت همه تباه شود اما اگر بعد از تشهد ... سلام نخست امام خندید و باز مقتدیان نماز همه روا بود
و طهارت امام تباه شود و طهارت مقتدیان تباه شود اما اگر نخست مقتدیان خندیدند باز امام نماز همه روا بود و طهارت
همه تباه شود اما اگر امام بعد از تشهد در سجده سهو قهقهه خندید ... و ... قول ابو حنیفه رحمة الله سجود سهو نماز تباه شود

ونماز را سر گیرد و اگر در سجده تلاوت قهقهه خندد طهارت باقی بود و سجده تلاوت باز آرد یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله
باز نیارد و بقول محمد رحمه الله باز بیارد و بنا بر آن اصل است که سجده بنهادن سر تمام میشود یا نی بقول ابو یوسف رحمه الله
بنهادن و بقول محمد رحمه الله برداشتن سر مسئله اگر نارسیده در نماز قهقهه خندد طحاوی رحمه الله گفته است که نماز تباه شود
و نه طهارت و خواجه ابو بکر سعید بلخی رحمه الله گفته است که هم نماز تباه شود و هم طهارت اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود و طهارت نی
مسئله اگر مستحاضه در نماز پیشین سنت تطوع شروع کرد و قهقهه خندید بقول ابو یوسف رحمه الله طهارت تباه شود و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمه الله طهارت باقی بود و بنا بر آن اصل است که در نماز پیشین سنت تطوع مشروع هست یا نی بقول ابو یوسف
رحمه الله مشروع هست و بقول ابو حنیفه رحمه الله و محمد رحمهما الله نی اما اگر در صحرا پیشین سنت تطوع شروع کرد و قهقهه
خندید باتفاق نماز و طهارت تباه شود و اگر بضرورت فریضه شروع کند و مستوره براو عمارت آرد و قهقهه خندد بر قول
محمد رحمه الله علیه اشکال نباید که طهارت تباه نشود و بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال نباید که طهارت تباه شود و بر قول
ابو حنیفه رحمه الله اگر جواب بر قیاس گوییم که در میان نماز بامداد آفتاب برآید و قهقهه خندد طهارت تباه شود و اگر جواب
بر قیاس گوییم که میان نماز مدت مسح موزه بسر آید و قهقهه خندد طهارت باقی بود مسئله اگر سر وقت نماز بامداد
بگذارد و در میان نماز بامداد آفتاب برآمد و قهقهه خندید بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت تباه شود
و بر قول محمد رحمه الله طهارت تباه نشود مسئله سلام سهو از نماز بیرون آرد یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله
بیرون آرد موقوف باز گشتن و بقول محمد و زفر رحمهما الله بیرون نیارد و فایده این اختلاف در چند مسئله پدید آید
یکی آنکه سلام سهو داد پیش از آنکه بسهو باز گشتی کسی آمد و بوی اقتدا کرد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله درست نباید و بقول
محمد و زفر رحمهما الله درست آید سلام سهو داد پیش از آنکه بسهو باز گشتی مسافر بود نیت اقامت کرد و بجای که نیت اقامت
درست آید حتی این نماز عمل کند یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله حتی این نماز عمل نکند و بقول محمد و زفر رحمهم الله
در حق این نماز عمل کند تا چهار گذارد و سلام سهو داد پیش از آنکه بسهو باز گشتی قهقهه خندید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف و زفر
رحمهم الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمه الله طهارت تباه شود و اشکال آید که در این مسئله زفر با محمد است و در این مسئله
چرا با محمد نیست تنها است و زفر با ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله است اصلی است امام زفر را در این باب که زفر رحمه الله
با هیچ در می‌رود که هر جا که نماز تباه شود و طهارت نیز تباه شود و هر جا که نماز تباه نشود بقول وی طهارت هم تباه نشود اما اگر بسهو
باز گشت آنگاه کسی بدو بوی اقتدا کرد اتفاق درست آید و اگر مسافر نیت اقامت کند اتفاق در حق این نماز عمل کند و اگر قهقهه خندد بقول
علما ثلثه رحمهما الله طهارت تباه شود و بقول زفر رحمه الله علیه طهارت تباه نشود بنا بر آن اصل است که گفته شد باب [illegible]
احکام خواب [illegible] باقی بر قول مالک رحمه الله اندک بسیار حدث است [illegible] قول [illegible] است که رسول علیه السلام
[illegible] شافعی رحمه الله علیه و در روایت [illegible] آنست که خواب [illegible]

ودیگر آنکه اگر اندک است عفو است چون بسیار شود طهارت تباه شود و بر قول علمای ما رحمهم الله اعتبار مخرج است اگر
مخرج بر زمین استوار بود هر چند بجنبان نشسته بر زمین استوار بخواب شد طهارت تباه نشود اما اگر مخرج از زمین از زاد
بود همین که بخسبد طهارت تباه شود که رسول علیه السلام فرموده است که چشمها رشتهاء بند مشک است چون برکاه
که چشم بخواب است بند مشک گشاده شد خواب دوازده وجه است خواب سنت است و خواب بدعت است و خواب
سبب بوالکی است و خواب سبب عقوبت است و خواب عادت است و خواب غفلت است و خواب سبب درویشی است
و خواب غرامت است و خواب ندامت است و خواب راحت است و خواب عبادت است و خواب کرامت است خواب نیم روز خفتن
سنت است که رسول علیه السلام فرموده است که یاری خواهید بر روزه داشتن بخوردن سحر و یاری خواهید بر نماز شبها بخفتن
قیلوله در ملتقط سید امام ناصر الدین از محمد رحمة الله علیه روایت است که چنین گفت که مرا اگر قیلوله فوت شده [illegible]
در سفر و در حضر فایده قیلوله آنست که قوت دماغ و عقل است از برای آنکه مقر دماغ عقل است این بود و [illegible]
عقل را بواسطه قیلوله قال النبی علیه الصلوة والسلام القیلولة تزید فی العقل و خواب بدعت وقت نماز خفتن است و خواب
که سبب بوالکی است بعد از نماز دیگر خفتن است دلیل آنکه رسول علیه السلام یکی را دید که از نماز دیگر خفته بود گفت اگر این شخص
هوشیار برخیزد عجب بود و خواب سبب عقوبت آنست که نماز خفتن ناگذارده بخسبد که بخبر آمده است که در دوزخ در بایست
است تلخ و سیاه آماده کرده اند از برای کسانیکه نماز خفتن ناگذارده بخسپند و خواب غفلت نماز خفتن گذارده خفتن است
اما خواب ندامت آن بود که مومن وقت صبح از خواب بیدار نشود تا تکبیر اول باز ماند یا نماز بامداد از وقت برود
و فوت شود و دیگر در مجلس علم خفتن است خواب غرامت صبحدم خفتن است که رسول علیه الصلوة والسلام صبحدم بحجره در آمد
فاطمه رضی الله عنها خفته بود گفت برخیز ای دختر که در این وقت سه چیز قسمت کنند عافیت و خوی نیک و برکت روزی هر که
در این وقت خفته ماند از اینها محروم ماند و خواب سبب درویشی بعد از نماز بامداد خفتن است چون نماز بامداد گذارد بخسبد
چندانکه آفتاب برآید بلند بعد از آن بخسبد پاکی بود و خواب غرامت در مسجد خفتن است و خواب راحت خواب نماز آنست و خواب
عبادت خواب عالم است و عابد و خواب زنده دار است که نماز خفتن گذارده و با طهارت بخسبد هر که چنین کند فرشتگان
بر سر بالین وی عبادت نویسند و خواب کرامت در سجده خواب کردن است بنده چون در سجده بخواب رود قوله تعالی
انظروا الی ملائکتی الی عبدی جسده فی [illegible] خداوند عز و جل مباهات فرماید و خطاب کند که فرشتگان
بنگرید سوی بنده من که تنش در خدمت منست و جانش بحضرت من مسئله خفتن [illegible]
الله علیهم اجمعین خفتن اولیاء و خفتن اطباء و [illegible] ازان جهودان [illegible]
خفتن است که ایشان پشتان خفته است در انتظار وحی تا کسی را در دل شبه ناید خداوند عز و جل [illegible]
و علما و اولیا بر دست راست [illegible] سوی قبله [illegible] ایشان [illegible]

چون بدست راست جیبی انها معلق مانند علت فزاید و دزدان در روی خسپند تا اگر کسی ایشان را فرو گیرد ایشان
قوت نتوانند کردن و جهودان نیز در روی خسپند و آدمی باید که ساعتی بر دست راست خسپد و ساعتی بر پستان و ساعتی
بر پهلوی چپ تا بهر سه نوع عمل کرده باشد حکمت خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله گفته است بنده را باید که بنیت خسپد
یک لحظه بخسپم تا مردان از بلای من باز رسند دوم آنکه لحظه بخسپم تا نفس من بیاساید سوم آن قوت آید تا عبادت کنم دیگر
لحظه بخسپم کراما کاتبین علیهم السلام بیاسایند **مسئله** اگر مسلمانی نشسته بخواب رود بر جای خفتنید (?) ولیکن مقعد
بر زمین استوار نهاده است **طحاوی** رحمة الله گفته است که اگر آن چیز را بشکند یا بکشید تصور آن دارد که وی افتد
طهارت تباه شود و ابن شجاع از اصحاب ما رحمهم الله روایة میکند که اگر در نماز خود را بیچون قیام و رکوع تواند که بدارد بیرون نماز
طهارت نیز تواند که بدارد تاویل آنکه طحاوی رحمة الله گفته است اینجای بود که مخرج از زمین از آن دور بود اما اگر مخرج بر زمین استوار بود
هر چند نشسته بخواب رود طهارت تباه نشود ولیکن آنکه حذیفه بن الیمانی رضی الله عنه روایة میکند که من در مسجد رسول علیه الصلوة
والسلام بخواب رفتم مرا بیدار نکرد مگر دست لطیف و آن دست مبارک رسول علیه السلام بود چون چشم باز کردم جمال جهان
آرای رسول علیه السلام را دیدم گفتم یا رسول الله این خواب از من حدث بود یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی پس معلوم شد
چون مخرج بر زمین استوار بود هر چند نشسته بخواب رود باکی نبود **مسئله** اگر مسلمانی نشسته بخواب رفت اگر مخرج
بر زمین استوار نهاده است تا وی بیدار شد بجا باز آمد باتفاق طهارت تباه نشود و اگر بیفتاد وی بیفتاد و آنگاه بیدار شد بجا باز آمد باتفاق
طهارت تباه شود و اگر بیفتاد وی بیدار شد و لیکن نتوانست خود را از افتادن بر زمین آمد بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت
تباه نشود و بقول محمد رحمة الله تباه شود و بعضی از مشایخ گفته اند که بنگریم اگر نشست و سقفش بر زمین آمده است خواب برقول محمد
رحمة الله گوییم که طهارت او تباه شود و اگر کفه (?) سقفش بر زمین آمده است خواب برقول ایشان گوییم طهارت تباه نشود **مسئله** اگر
مسلمانی در نماز یا در قیام یا در رکوع یا در سجود و یا در قعده بخواب رفت بقول مالک و شافعی رحمهم الله اشکال نباید که طهارت
تباه شود بر قول علمای ما رحمهم الله طهارت تباه نشود و ایشان بر علمای ما رحمهم الله حجت میگویند که شما اعتبار مخرج را می دارید
و اینجا مخرج از اد است و علمای ما رحمهم الله گفته اند که ما بحدیث رسول علیه السلام عمل میکنیم **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
لیس الوضوء علی من نام قائما او قاعدا او راکعا او ساجدا انما الوضوء علی من نام مضطجعا لانه اذا نام مضطجعا استرخت مفاصله
رسول علیه السلام فرموده است که نیست طهارت بر هر که در قیام بخواب رود و یا در رکوع و یا در سجود طهارت بر کسی است که خواب رود
پهلوی بر زمین نهاده که همین که پهلوی بر زمین نهاده شود مفاصل وی سست شود و گشاده شود **مسئله** اگر در سجده بخواب شد
بعمداً طهارت تباه شود یا نی بقول ابو یوسف رحمة الله تباه شود و بقول محمد رحمة الله تباه نشود و جه قول ابو یوسف رحمة الله
آنست که در سجده بخواب رفتن بی اختیار طهارت تباه نشود که بضرورت است اما اینجا بخواب رفتن بعمداً طهارت تباه شود که باختیار است
و محمد رحمة الله علیه گفته است که حدیث مطلق است **قال** النبی علیه الصلوة والسلام اذا نام العبد فی الصلوة فی السجود یباهی الله تعالی

ملائکه فیقول یا ملائکتی انظروا الی عبدی جسده فی خدمتی و روحه عند حضرتی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که بنده مومن
چون در سجده بخواب رود خدای عز و جل مباهات کند و خطاب فرماید بفرشتگان که بنگرید به بنده من که تن او در خدمت منست
و جان او بحضرت من محمد رحمة الله علیه گفته است که خبری که محل مباهات خداوند عز و جل بود طهارت تباه نکند خواجه امام زاهد رحمة
الله علیه گفته است که بنگریم اگر سجده بسنت آورده است چنانکه شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین دور است
جواب بقول محمد رحمة الله گوئیم که طهارت تباه نشود و اگر سجده بدعت آورده است که شکم از ران و ران از ساق و ساق
از زمین جدا نیست جواب بقول ابو یوسف رحمة الله علیه گوئیم که طهارت تباه شود که این خفتن گویند نه سجده **مسئله** اگر
مسلمانی بر ستور نشسته بخواب رفته و ستور میرود تا مادام که بر زمین هموار میرود یا بر بالا طهارت تباه نشود اما هر گاه که سر سوی
نشیب شود طهارت تباه شود که مخرج از پشت ستور آزاد شود و اگر مسلمانی بر دیوار یا بر بالای تکیه بخواب رود اگر مخرج بر آن جای
استوار بود طهارت تباه نشود و اگر آزاد بود طهارت تباه بود **باب نوزدهم** در بیان قی بقول زفر رحمة الله علیه اندک
و بسیار قی حدث است و حجه قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرمود القلس حدث و فرق نفرمود میان اندک و بسیار
و بقول شافعی رحمة الله علیه اندک و بسیار قی حدث نیست و حجه قول وی آنست که روایت آمده است که رسول علیه الصلوة والسلام را
قی آمد دهان بشست و گفت نیست طهارت از قی **قال** النبی علیه الصلوة والسلام هکذا الوضوء من القیء هو ما روی عن النبی علیه
السلام انه قاء فغسل فمه اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که آنچه زفر رحمة الله گفته است محمول است بر پری دهان و آنچه شافعی رحمة الله گفته
است محمول است بر کم از پری دهان الا چون قی دهان پر شود طهارت تباه شود و دلیل بر آنکه روایت میکند زید بن علی رضی الله عنهما از رسول علیه
الصلوة والسلام **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الوضوء عن کل دم سائل و عد الاحداث او دسعة تملأ الفم رسول علیه السلام
فرمود که طهارت سازید از خون روان و از قی پری دهان و حد پری دهان آنست که دهان بگیرد یا بمقداری که سخن
گفتن را باز دارد یا نتواند او را باز داشتن اما اگر اندک اندک بر می آید و وی بیرون می اندازد جزء اول را با آخر جمع کنیم اگر به پری دهان شود
و مجلس یکیست و سبب یکی باتفاق است که طهارت تباه شود و اگر مجلس نو است و سبب نو باتفاق است طهارت باقی بود و اگر مجلس یکی بود
و سبب نو بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه شود و بقول محمد رحمة الله علیه طهارت باقی بود و اگر مجلس نو بود و سبب یکی
بقول ابو یوسف رحمة الله علیه طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمة الله تباه شود و درین دو مسئله اول اتفاقست و درین دو مسئله
آخر خلاف است بنا بر این خلاف بر آن اصل است که ابو یوسف رحمة الله اعتبار مجلس را دارد و محمد رح سبب را
اعتبار دارد **مسئله** اگر مسلمانی را از دماغ خون فسرده فرود آید اگر چه به پری دهان بود طهارت تباه نشود
و اگر مسلمانی را از دماغ خون یا از بینی زنگی فرود آید نزدیک بعضی تباه شود و نزدیک بعضی تباه نشود و خون که
فسرده فرود آید اگر از معده بلغم بیرون آید اگر به پری دهان نیست طهارت تباه نشود باتفاق و اگر پری دهان بود نزدیک ابی یوسف
طهارت تباه شود و نزد ابو حنیفه و محمد رحمة الله تباه نشود و اگر چه پری دهان بود اما اگر بادی سرخی آمیخته بود اگر غالب

سرخی بود طهارت تباه شود و اگر غالب سپیدی بود طهارت تباه نشود و اگر سپید و سرخ برابر است قیاس آنست که طهارت تباه
نشود و این اختیار خواجه امام زاهد صفار است رحمة الله علیه و استحسان آنست که طهارت تباه شود و این اختیار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله است **مسئله** از گلو نزله بر آید اگر زرد بود بقول ابو یوسف رحمة الله طهارت تباه شود و بقول
ابو حنیفه و محمد رحمهم الله طهارت تباه نشود و اگر سرخی با وی آمیخته بود هر چند اندک بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله طهارت
تباه شود و بقول محمد رح تا آن سرخی سیلان نشود طهارت تباه نشود و این هم جایی بود که از فضا با وی چیزی بود اما اگر غذا
با وی چیزی بود باتفاق طهارت تباه شود **مسئله** اگر چیزی از گلو بر آید سیاه بسته همچنانکه صفراست یا خون بسته است
یا غذا سوخته است اگر کم بود یعنی کمتر از دهن بود چون شک است طهارت تباه نشود و اما باید که در آب اندازد تا ببیند اگر منتشر شود
معلوم شود که خون است سوخته است طهارت تباه شود و اگر منتشر نشود معلوم شود که خون نیست غذا سوخته است طهارة
تباه نشود **فایده** بزرگان گفته اند که درخت خلفه تر را بکوبد و آب وی را بگیرد و بخورد تا خدای تعالی عزوجل شفا دهد ان شاء الله
تعالی این مسئله از طب است از فقه نی **مسئله** اگر مسلمانی را قی آید کم یعنی کمتر از دهن طهارت تباه نشود و دو بار شود یا لی
خواجه امام بکر اسکاف رحمة الله گفته است که اصل این مسئله را در نسخهای بیاورده اند اما در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده
از محمد رحمة الله روایت کرده است که اگر مسلمانی را در نماز قی آید کم از پری دهان باید که بجامه بگیرد و بگذارد و نماز تمام
میکند که نجس نیست اما ظاهر روایة آنست که پلید است و لیکن خفیف که کثیر فاحش بباید تا روائی نماز باز دارد **مسئله** اگر مسلمانی
آب خورده و متغیر ناشده باز آمد حسن بن زیاد رحمة الله گفته است که آن آب نجس بود اما ظاهر روایت آنست که نجس بود که معده
خانه نجس است هر چه بوی رسد نجس شود **مسئله** اگر از خمر قی آمد کم از پری دهن خواجه امام زاهد صفار رحمة الله گفته است که در
حال طهارة حکم قی دارد و لیکن در حال نجاست حکم خمر دارد چون کم از پری دهن است طهارت تباه نکند و لیکن زیادت
از درمی بر جامه رسد روائی نماز باز دارد و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که با همه حالهای حکم قی دارد تا
پری دهان نشود طهارت تباه نشود چون بر جامه رسد تا کثیر فاحش نشود روائی نماز را باز ندارد و در **فواید** در روا
خواجه ابو الحسن رستغفنی رحمة الله همچنین آورده است که از محمد حسن رحمة الله سوال کردند که مردی خمر خورد یا مردار
خورد همچنین که بمعده وی رفت بر دهان باز آمد گفت اگر زیاده از درمی بجامه رسد روائی نماز باز ندارد و اگر در آب
اندک افتد پلید کند و اگر کم پری دهان بود آب اندک را نجس نکند و اگر بر جامه رسد روائی نماز باز ندارد پس معلوم
آمد که در هر دو حال حکم قی دارد و این مسئله دلیل است بر آنکه هر چه حدث نیست نجس نیست **مسئله** اگر مسلمانی را از گلو
جنبنده بر آمد خواجه امام زاهد صفار رحمة الله گفته است که طهارت تباه شود از برای آنکه اصل درین باب آنست که هر چه بیرون
آنست که سخن گفتن باز دارد و هر چند اندک جنبنده را که از گلو بر آید سخن گفتن باز دارد و هر چند اندک باشد پلید باشد اما شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که آن جنبنده خود چیز پاک است آنچه بروی است نجس است و آن کم از پری دهن است پس طهارت تباه نشود بر قی بود

**باب ششم در بیان قی فی الصوم** قال النبی صلی الله علیه وسلم من قاء فلا قضاء علیه ومن استقاء فعلیه القضاء
رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که هر که قی آید روزه تباه نشود اما اگر قی آرد روزه تباه شود واصل است ابو یوسف
درین باب که ابو یوسف رحمة الله اعتبار پر دهان را دارد و محمد رحمة الله فعل را فایده این خلاف در چند جا پدید آید تا اگر روزه
دار را قی آید پر دهان یا اندازه اتفاق روزه تباه نشود اما اگر قی آرد پر دهان یا اندازه اتفاق روزه تباه شود و اگر قی
آید پر دهان وی باز بحلق فرو برد اتفاق روزه تباه شود و اگر قی آید پر دهان و انداخت بعضی ازو و بعضی باز برد اتفاقا
روزه تباه شود و اگر قی آید پر دهان شود و باز رود بقول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه شود و بر قول محمد رحمة الله روزه
تباه نشود والصحیح حاشیه فی هذه المسئلة قول محمد رحمة الله جامع الصغیر الحسامی وغیره ولا یفسد فی قول محمد وهو الصحیح لانه کما
لا یمکن الاحتراز عن خروجه لا یمکن احتراز عن عوده فجعل عفوا در فتاوی قاضیخان اگر قی آید کم پر دهان و انداخت اتفاق
روزه باقی بود و اگر قی آید کم پر دهان خود باز رود اتفاق روزه تباه نشود و اگر قی آورد کم پر دهان و انداز و بقول
ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود و بقول محمد رحمة الله اشکال نیاید که روزه تباه شود و اگر قی آورد کم پر دهان و باز
برد بر قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود بر قول محمد رحمة الله اشکال نیاید که روزه تباه شود و اگر قی آید کمتر
پر دهان هیچ و باز برد قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود و بر قول محمد رحمة الله روزه تباه شود و بعضی مشایخ گفته
اند که قیاس و الصحیح فی هذه المسئلة قول ابو یوسف رحمة الله جامع الصغیر الحسامی لا یفسد عند ابو یوسف ان قل وهو الصحیح
کما فی الخلاصة جامع الرموز ولا یفسد فی قول ابی یوسف لان القلیل لیس بخارج فلا یتصور ادخاله الصحیح فی هذه
قول ابو یوسف رحمة الله روزه تباه نشود اما ظاهر روایة آنست که در فصل یا هم برآوردن هم فرو بردن که اینجا
آورده و برده یعنی پر دهان را و گویم که روزه تباه شود و درین هیچ مسئله فصل اول اتفاق طهارت تباه شود و
درین هیچ مسئله آخر اتفاق طهارت باقی بود و روزه را بر بیان خلاف گفته آمد **فصل در بیان خلال** بنابر آنکه
**قال** النبی صلی الله علیه وسلم رحم الله المتخللین فی الوضوء والطعام رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که رحمت خدای
عزوجل بر خلال کنندگان باد در طهارت و در طعام **مسئله** اگر مسلمانی خلال کرد و بر سر خلال سرخی دید یا میوه گزید و
بر آن میوه سرخی دید یا با طهارت مسواک کرد و بر آن مسواک سرخی دید درین همه رنها باید که دست برد و تجربه کند اگر
سرخی سیلان شده باشد طهارت تباه شود و اگر سیلان نشده باشد طهارت تباه نشود و اگر بانگشت بردن معلوم نشود
که سرخی سیلان شده است یا نی آب دهان را حاکم سازد و اگر غالب سرخی بود طهارت تباه شود و اگر غالب سپیدی بود تباه نشود و اگر
برابر است قیاس است و استحسان قیاس آنست که طهارة باقی بود و این قول محمد است استحسان آنست که طهارة تباه شود و این قول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله **مسئله** اگر مسلمانی با طهارت است و در پشت و جلد یا جوال اندر زانو و جنتش یا کارد یا سوزنی یا خار اگر خون
برآید اگر سیلان هم کرده است نشود طهارت تباه شود و اگر سیلان نشود طهارت باقی بود و اگر خون برآید و بر سر جراحت قرار گرفت معلوم نیست

که قوت رفتن دارد یا نی بعضی از مشایخ گفته اند که آنرا پاک کنند اگر دیگر بر آید معلوم شود که قوت رفتن دارد طهارت تباه شود
و اگر دیگر بر نیاید معلوم شود که قوت رفتن نیست طهارت تباه نشود و بعضی گفته اند که خاک بدانجا افگنند اگر آن خاک گل تر نشود
معلوم شد که قوت رفتن ندارد طهارت باقی بود و اگر گل تر شود معلوم شد که قوت رفتن دارد طهارت تباه شود و بعضی
گفته اند آنچه گفته ایم این در حق نوک کارد و درفش و جوال دوز آید اما اگر خار یا سوزن اندر جلد بر جهد اندک سرخی خون بر آید
طهارت تباه شود از برای آنکه جراحت خار و سوزن اندک باشد و هر چه اندک بود سرخی بر آید از سر جراحت رفته باشد
طهارت تباه شود اما در جامع الصغیر قاضی امام فخر الدین خان آورده است که حکم خار و سوزن و درفش و جوال دوز
یکی است که اگر سیلان نشود اگرچه از سر جراحت زیاده شده باشد طهارت تباه نشود اگر مسلمانی با طهارت
حجامت کند خیره و بر بدن جنبری ظاهر نشود طهارت تباه نشود و شیشه بر آنجا نهاد و مکید بعد از آن که شیشه بر گرفت
هم جنبری ظاهر نشد طهارت تباه نشود که آن خون که بیرون آمد بفعل مکنده بیرون آمد اما اگر بعد از آن که شیشه
بر گیرد هر چه اندک زرد آب ظاهر شود و از سر جراحت رود طهارت تباه شود که بی فعل بر آمده است مسئله اگر مسلمانی
با طهارت است زلوچه بر افگند زلوچه خون را مکید و بخورد بعضی گفته اند که طهارت تباه نشود که از باطن بباطن میبرد اما بعضی
گفته اند که زلوچه و کنه را خاصیتی است که ایشان نخست ظاهر کنند سرخی را و آنگاه بکشند بظاهر شدن سرخی طهارت تباه شود
بر خلاف پشه و مگس اگر مسلمانی را کنه چفسیده است و خون میخورد اگر کلان است حکم زلوچه دارد طهارت تباه شود و اگر
خورد است حکم پشه دارد طهارت تباه نشود و اگر مسلمانی را بر اندام جراحت است و کرم از وی می افتد یکان دوگان طهارت
تباه نشود و اگرچه بسیار افتد بخلاف اندام مخصوص که اگر یکی افتد طهارت تباه شود که کرم از محل نجاست می آید اگر از دهان کرم
بجهد طهارت تباه نشود تا آنگاه که بر دهان بر نیاید مسئله اگر کسی را بر اندام جراحت است و بخیه بر نهاده است اگر بر
سر جراحت طهارت باقی بود که آنچه آلایش است در محل خویش است اما اگر بخیه زیادت از سر جراحت نهاده بود آلایش از سر
جراحت برود طهارت تباه شود و اگر جراحت بود بر اندام باید که بخیه پاک بر نهد تا اگر بخیه پلید بر نهد اگر پلیدی وی از نجاست
غلیظه است و زیادت از درمی شود روای نماز را باز دارد و اگر از نجاست خفیفه است روای نماز را باز ندارد و اشکال می آید
که آن بخیه بر جراحت نیز پلید میشود و جواب آنست که پلید شدن بخیه بضرورت است اما هم از ابتدای بخیه پلید نهادن ضرورت نیست و اگر
خفاپیچه پرده پلید نهاده اگر زیادت از درمی بود روای نماز را باز دارد چون خارج یا بین الداخل والخارج نهاده باشد همین اشکال آید که
آن پرده پلید میشود جواب همانست که گفتیم یعنی پلید شدن پرده بضرورت است اما هم از ابتدا پرده پلید نهادن ضرورت نیست اما اگر
پرده در داخل نهاده بود و اکنون نماز روا بود که آن در داخل حکم باطن دارد والله اعلم

**باب بیست یکم** در بیان حیض مسایل

بنا بر آن حدیث رسول علیه السلام زنی نزدیک رسول علیه السلام آمد و آن فاطمه بنت جحش بود یا فاطمه بنت قیس بود یا فاطمه بنت
حبیش ... مستحاضه بود ایشان حاجت گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من از ایام گذشته است من ...

پاکی نهم قال النبی علیه الصلوة والسلام لتملک المراة وهی مستحاضة حیضتی والتجمی واستثفری وتوضئی وصلی وان قطر
الدم علی الحصیر قطرا رسول علیه السلام فرمود آن زن مستحاضه را که ایام عادت را بنشین و بعد از ایام غسل آر و پرده بنه و بند بند
ولجام برنه و طهارت ساز و نماز گذار اگرچه بچکد خون بر بوریا آن زن سوال کرد که یا رسول الله آن قطره‌ها که بر جامه
میرسد عفو است یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی گفت یا رسول الله من میشویم عین وی میرود و لون وی با
رسول علیه السلام فرمود که بشو و بشکنج و بمال و مبالغت کن چون عین وی برود و اگر لون ماند آن لون اثر نجاست
و اثر عفو است و ما را معلوم آمده است که صاحب جرح سایل را هر وقت نمازی طهارت باید ساختن همچنانکه رسول
علیه السلام فرموده است در حق مستحاضه قال النبی علیه السلام المستحاضة تتوضأ لکل صلوة و مراد ازین هر وقتی
نماز است همچنانکه در حدیث دیگر فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام المستحاضة بوقت کل صلوة رسول علیه
السلام فرمود مستحاضه طهارت سازد هر وقت نماز را شافعی رح حمل کرده است این کل صلوة را بیک فریضه و سنت
تبع وی و علما رحمهم الله حمل کردند بیک وقت نماز از اول تا آخر ادا و قضا و سنت و تطوع هرچه گذارد روا بود جراحت
روان چندین باید تا حکم صاحب جرح سایل کرد و بقول مالک رحمه الله هیچکس صاحب جرح سایل نیست بر قول شافعی رحمة الله علیه هرچه
هرچه از دو اندام مخصوص بیرون آید صاحب جرح سایل است و هرچه ورای این موضع است با مالک است علما میگویند رحمهم الله
هرچه از هر کجا که باشد که بیرون آید و روان شود و یکوقت نماز بگیرد آن صاحب جرح سایل بود و مالک رحمه الله گفته است که
کسی صاحب جرح سایل نیست از برای آنکه این همه نادر است و بر نادر حکم نیست اما بر قول علما رحمهم الله صاحب جرح سایل
کسی بود که ویرا یا در روان بود یا سلسل بول بود یا کرم افتد یا ریش روان بود چنانکه دو تاه بند را تر دارد در یکوقت نماز

**مسئله** هر صاحب جرح سایل و مستحاضه که بنه یا پرده آلایش خود را تواند که در محل خود دارد ظاهر بود و بر حکم اصحا بود
امام نجم الدین عمر نسفی رحمة الله گفته است که صاحب جرح سایل که به بنه آلایش را در محل خود دارد و بر حکم اصحا بود اما مستحاضه حکم اصحا نبود
از برای آن معنی که چندان حیله کرد رسول علیه السلام آن زن مستحاضه را فرمود و بر مستحاضه فرمود شیخ الاسلام برهان الدین
رحمة الله گفته است که این بر اخاص فهم کنند اما عام فهم نکنند اصل درین باب آنست که هر جراحتی را که بند بر بندی اگر وی یکتاه را
تر دارد و یکوقت نماز ویرا حکم اصحا بود و اگر دو تاه بند را تر دارد در یکوقت نماز ویرا حکم صاحب جرح سایل بود و صاحب پرده را
نیز همین حکم است که یاد کردیم در حق صاحب جرح سایل یعنی اگر یکتاه پرده تر دارد حکم اصحا بود و اگر دو تاه پرده تر دارد
در یکوقت نماز ویرا حکم مستحاضه بود و طهارت صاحب جرح ناقص است یا کامل بقول شافعی ناقص است یک فریضه تواند
گذاردن و سنت تبع وی و بقول علما رحمهم الله کامل است از اول وقت تا آخر وقت قضا و ادا و سنت و تطوع گذارد روا بود
امامت کند بهم حالات خود را روا بود **مسئله** طهارت صاحب جرح سایل باندر آمدن وقت تباه شود یا
بیرون رفتن وقت بقول زفر رحمه الله باندر آمدن وقت و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله به بیرون

رفتن وقت و بر قول ابو یوسف رحمة الله علیه باید آمدن وقت و هم بیرون آمدن وقت و فایده این خلاف جنانی پدید آید که
که صاحب جرح سایل نماز بامداد گذارد با طهارة ناقص آفتاب برآید با همان طهارت نماز ضحی میگذارد بقول زفر رح نماز روا
بود و بقول علماء ثلثه رحمهم الله روا نبود اما اگر صاحب جرح سایل طهارت سازد از برای نماز ضحی با وقت نماز پیشین درآید با همان
طهارت پیشین گذارد بقول ابوحنیفه و محمد رح روا بود و بقول ابو یوسف و زفر روا نبود و اگر طهارت ساخت از برای نماز عید
را وقت نماز پیشین اندر آمد بهمان طهارت نماز پیشین میگذارد بر قول ابو یوسف و زفر رحمهم الله روا نبود اما بعضی گفته اند که
قیاس قول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله علیهم روا نبود از برای آنکه نماز عید را وقتی علاحده هست اما ظاهر روایة انست که نماز روا بود و اندر
آنکه بحکم نماز ضحی است نماز عید را نیز همان بود و از آنکه نماز ضحی را طهارت میسازد بهمان طهارت نماز پیشین میگذارد روا بود
نماز عید نیز همچنین بود مسئله صاحب جرح سایل نماز پیشین گذارد با طهارت ناقص هم در وقت نماز پیشین خون منقطع شد باز طهارت
ساخت و وقت نماز دیگر اندر آید و از وی چیزی ظاهر نشده است بهمان طهارت نماز دیگر میگذارد روا بود یا نی ظاهر روایة
انست که روا بود و عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که روا نبود از برای آنکه طهارة صاحب جرح سایل باز آمدن وقت تمام
میشود و بیرون رفتن وقت و اینجا وقت بیرون رفت و وقتی اندر آمد اما ظاهر روایة انست که روا بود از برای آنکه چون
نوشدن طهارت تباه شود که ناقص بود و این طهارت کامل است اگر نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراحت سیلان شد عیسی
ابن ابان رحمة الله گفته است که وی بر نماز نیست طهارت سازد و نماز را از سر گیرد اما ظاهر روایة انست که سازد و نماز بنا کند
روا بود مسئله صاحب جرح سایل نماز پیشین گذارد با طهارت ناقص هم در وقت نماز پیشین خون منقطع شد
باز طهارت ساخت و وقت نماز دیگر اندر آمد و از وی چیزی ظاهر نشده است باز طهارت ساخت و نماز دیگر شروع
کرد باتفاق شروع نماز دیگرش درست آمد در میان نماز جراحت وی سیلان شد عیسی ابن ابان رحمة الله گفته
است که بگذارد و نماز تمام کند ظاهر روایة انست که طهارت سازد و بران نماز بنا کند بنا بر اصل است که
وی این نماز دیگر را بطهارت نماز پیشین میگذارد و یا بطهارت نماز دیگر عیسی ابن ابان رح گفته است
که بطهارت نماز دیگر اما ظاهر روایة انست که بطهارت نماز پیشین میگذارد از برای آنکه طهارت نماز پیشین
وی کامل بوده است و این طهارت نماز دیگر نور علی نور بوده است مسئله صاحب جرح سایل را
در میان نماز وقت نوشد اگر بطهارت ناقص است اتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد
و اگر بطهارت کامل است عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که هم طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر
همچنانکه متیمم در نماز آب یابد یا ماسح موزه را مدت مسح منتهی شد نماز ایشان تباه شود که اینجا نیز همین حکم
بود اما ظاهر روایة انست که نماز روا بود که بوقت نوشدن طهارت تباه شود که آن طهارت ناقص بود اینجا
طهارت کامل است اگر بگذارد و نماز بگذارد و نماز تمام کند و در میان نماز جراحت سیلان شود عیسی ابن ابان

رحمة الله علیه گفته است که وقت تو شدن نماز بنا شود طهارت سازد و نماز از سر گیرد که وی در نماز نیست اما ظاهر روا
آنست که طهارت سازد و بران نماز بنا کند **مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین میگذارد با طهارت ناقص هم در وقت
نماز پیشین خون منقطع شد باز طهارت نساخت و بگذشت وان نماز تمام کرد وقت نماز دیگر در آمد طهارت ساخت
و نماز دیگر شروع کرد و در میان نماز جراحت سیلان شد عیسی ابن ابان رحمة الله گفته است که برگردد و نماز تمام کند در
ظاهر روایة نیست که طهارت سازد و بر نماز بنا کند از برای آنکه طهارت نماز دیگر از حدث است طهارة از حدث جنب
جراحت را سو ندارد تا اگر مسلمانی طهارت سازد از برای حدث را در میان نماز جراحت شد طهارت سازد و بر نماز
بنا کند و اگر طهارت ساخت از برائی جراحت را در میان نماز حدث رسیدش طهارة سازد و بر نماز بنا کند که طهارت حدث
جراحت را سو ندارد و طهارت جراحت حدث را سو ندارد و این نیز همان حکم دارد اما روایة جامع الکبیر نیست که بر
گردد و نماز تمام کند **مسئله** اگر طهارة سازد از برائی یکی جراحت را در میان نماز جراحت دیگر سیلان شود طهارت
سازد و بران نماز بنا کند و محمد حسن رحمة الله علیه این مسئله را در خون بینی نهاده است اما اگر طهارة سازد از برائی دو
جراحت را در میان نماز از یکی خون منقطع شد فخر رحمة الله گفته است که طهارة سازد و نماز از سر گیرد که این بنای قوی
بر ضعیف شود روا نبود اما ظاهر روایة نیست که برگردد و نماز تمام کند که بنا شده است بطریق اولی بود که این بنا است
**مسئله** صاحب جرح سایل نماز پیشین بگذارد با طهارت ناقص هم در میان نماز پیشین خون منقطع شد باز طهارت
نساخت و بگذشت وان نماز را تمام کرد وقت نماز دیگر در آمد طهارت ساخت و نماز دیگر گذارد اگر پیش از فرو
رفتن آفتاب جراحت سیلان شود بر دو نماز پیشین روا بود و اگر بعد از فرو رفتن آفتاب سیلان شود نماز پیشین را باز گذارد
و نماز دیگر پیش روا بود اما اگر نماز پیشین تمام کرد آنگاه خون منقطع شد اگر پیش از فرو رفتن یا بعد از فرو رفتن آفتاب
جراحت سیلان شود هردو نماز وی روا بود اشکال آنست که در مسئله اول نماز پیشین را باز میگذارد و اینجا چرا باز نگذارد
جواب آنست که در مسئله اول در میان نماز خون منقطع شده است یکوقت کامل بر و بگذشت و جراحت سیلان نشود
وی حکم انتها گرفت از آن وقت خون منقطع شدن در حق بعضی از نماز با الطهارة ناقص گذارده است باز گذارد
اما در مسئله دوم نماز تمام کرده است آنگاه خون منقطع شده است اگر پیش از فرو رفتن آفتاب یا بعد از فرو رفتن
آفتاب جراحت سیلان شود هردو نماز روا بود **مسئله** صاحب جرح سایل طهارت ساخت و خون منقطع شد
باید که طهارت باز سازد و اگر طهارت باز نساخت و بهمان طهارت نماز پیشین گذارد ان نماز وی موقوف است اگر
نماز دیگر را سیلان شود نماز پیشین روا بود اگر نماز دیگر را جراحت سیلان نشود طهارت سازد و نماز پیشین را باز گذارد
و هر کجا که چنین افتد که بعد از طهارت پیش از تحریمه خون منقطع شود باز باید طهارت ساختن تا اگر وی را حدث رسید تواند که
بران نماز بنا کند و اگر اصحی بوی اقتدا کند اقتداء وی درست آید و اگر طهارة باز نساخت و نماز شروع کرد اصحی بوی اقتدا کرد

واگر ویرا در میان نماز جراحت سیلان شود نماز وی روا بود و این اصح را نماز تباه شود اما اگر نماز تمام کرد و آنگاه نماز
جراحت سیلان شود نماز بر دو روا بود مسئله اگر اول وقت مصلی صاحب جراحت بود و نماز گذارد بطهارت ناقص
با آخر وقت خون منقطع شد طهارت سازد و آن نماز باز گذارد و اگر آخر وقت صاحب جرح بود و طهارت ساخت و نماز گذارد
و وقت نو شدن خون منقطع شد خواجه امام فخر زاهد رحمه الله گفته است که بر وی چیزی نبود که وی بر فتوی عمل کرده است
شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته که طهارت سازد و آن نماز را باز گذارد از برای آنکه آن نماز یکوقت کامل می
باید تا ویرا حکم صاحب جرح سایل شود و اینجا یکوقت کامل نشده پس وی حکم اصحا دارد و نماز را با طهارة ناقص
گذارده است و آن نماز را باز گذارد باب بست یکم در میان پرده نهادن پرده بر سه نوع است فریضه است و
واجب است و سنت اگر زن تر مزاج بود چنانکه بی پرده بقاء طهارة نیابد پرده نهادن بر وی فریضه بود و اگر زنی
بود که یکوقت نماز بی پرده بقاء طهارة یابد و یکوقت نماز بی پرده نهادن بقاء طهارة نمی یابد پرده نهادن
بر وی واجب بود و اگر زن خشک مزاج بود که بی پرده بقاء طهارة بیابد پرده نهادن بر وی سنت بود از
سنت مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها مسئله محل پرده سه است خارج است و بین الداخل والخارج
والداخل و تفسیر وی چنان بود که لب و دندان و حلق پرده کجا نهد که اولیتر آن بود خواجه محمد سلمه بلخی رحمه الله گفته است
که داخل نهادن اولیتر بود اما ظاهر روایة نیست که اگر بخارج بقاء طهارة می یابد بین الداخل والخارج نبرد و اگر بین
الداخل والخارج بقاء طهارة می یابد بداخل نبرد و اگر بداخل بقاء طهارة یابد وی حکم صاحب جرح دارد بر وقت
نمازی طهارة سازد و نماز گذارد مسئله پرده نهادن خارج چون نهاید بیشتر بر وی زیان ندارد و اگر پرده
یا بیفتاد و اگر خشک است طهارة باقی بود و اگر تر است طهارة تباه شود مسئله اگر پرده نهاد بین الداخل والخارج خوب
نهاد بیشتر بر وی زیان ندارد و اگر پرده بر دارد یا بیفتد بر فور بر وی پشت اگر تر است طهارة تباه شود و اگر خشک بود طهارة
باقی بود مسئله اگر پرده نهاد بین الداخل والخارج داخل تر است و خارج خشک طهارة باقی بود اما هر چند اندک تری از
داخل بخارج سرایت کند طهارة تباه شود مسئله پرده نهاده شد بین الداخل والخارج ساعتی بر آمد پرده بیفتاد اگر
تر بود طهارة تباه شود باجماع و اگر خشک بود ابو جعفر رحمه الله گفته است که طهارة باقی بود اما ظاهر روایة نیست که طهارة تباه
شود از برای آنکه فرج را خاصیتی است که نم بخود گیرد و باز بحرارت اندام خشک شود بدین معنی طهارة تباه شود و پرده پلید بود دیگر
موضع مخصوص نجاست ظاهر شده است اگر با طهارة است پرده نهاد طهارة تباه شود یا نی بقول شافعی رحمه الله طهارة تباه
شود که وی بسودن اندام را حدث دارد و بقول علماء ما رحمهم الله جواب بر تفصیل است اگر تری با انگشت وی سرایت کند
طهارة تباه شود و اگر سرایت نکرده باشد تباه نشود مسئله اگر زن پرده نهاد چون بر پشت بر پرده آب منی دید
اگر از خواب برخواسته است غسل واجب آید و اگر خفته بود غسل واجب نیاید بباید دانستن که فرج ده است

یکی فرج ظاهر دوم فرج باطن فرج ظاهر را حکم نیست که بوقت غسل شستن آن فریضه بود به پهلوی گفته است
چپ و در فرج باطن حکم اینست و موضع بکارت در میان دو فرج است اما آن قسم که هم در کام نهد طهارت تباه
نشود تا تری بفرج بیرون نرسد و جواب در حق پرده مردان همین است **مسئله** اگر بکری بی پرده بقاء طهارة نمی خواهد
خواجه امام زاهد محمد رحمة الله گفته است که میان داخل و خارج نهد باید که نماز را بر حال خود گواه کند تا روزی که حاجت
آید حجت بود پرده نهد تا به بقاء طهارة نماز گذارد و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که نهاید که بسبب پرده
نهادن بکارت وی زایل شود وی آن ساعت نماز نیاید که بران حال گواهی دهند وی پیش خصم خود خجل گردد
وی را حکم صاحب جرح داریم تا بر وقت نمازی طهارة میسازد و نماز میگذارد تا آنگاه که صحت یابد چه بکارت حق عبد
است و عبادت حق حق و شریعت حق عبد را مقدم دارد بر حق حق با مر حق **مسئله** روزه دار اگر پرده نهاد هم
رفت روزه تباه شود یا نه اگر پرده را غایب کند چنانکه بجستن حاجت آید روزه تباه اما قضا واجب شود
کفارت نه اما اگر رشته بران پرده بسته بود و آن رشته ظاهر است میتواند که پرده را بجای خود باز آرد روزه
تباه نشود و محمد حسن رحمه الله در کتاب صوم خود آورده است که اگر روزه دار گوشت پاره را رشته بر بندد و سر
رشته را نگیرد و آن گوشت پاره را فرو خورد و آن گوشت بمعده وی رسد چون آن رشته را بکشند و آن گوشت
را بر آرد روزه تباه نشود و این نیز همان حکم دارد چه فرق بود میان آنکه گوشت را فرو خورد و باز بر آرد و میان
آنکه زن پرده را غایب کند و بجای خود باز آرد **مسئله** اگر روزه دار پرده نهاد و غایب شد و یا حقنه [illegible] باجماع
روزه تباه شود و قضا واجب آید کفارة نی و باجماع غسل واجب نشود و اگر با طهارة بود طهارة تباه شود و یا نی
اگر حقنه تر بود طهارة تباه شود و اگر حقنه خشک بود طهارة باقی بود و اگر زن از گرمابه بر آید پرده می نهد و با طهارة بیا[illegible]
بعد از آن پرده می نهد اگر تر مزاج است اتفاق طهارة تباه شود و اگر خشک مزاج است بر قول شافعی رح طهارة
تباه شود و بر قول علماء ما رحمهم الله طهارة تباه نشود **مسئله** اگر مسئلی را در خصیه سنگ بود و از آنجا نید بیرون
آورده بول از راه مثانه از آنجا سرایت کند تا سیلان نشود طهارة تباه نشود بر خلاف آنکه مسئلی را در اندام
نهان جراحتی بود و خون یا ریم از آن جراحت میکند بسر اندام هر چه اندک ظاهر شود طهارة تباه شود که از آن موضع
خون و ریم سرایت میکند از نجاست اندک خالی نبود یعنی بول و از آن موضع هر چه اندک بول ظاهر شود طهارة تباه شود والله اعلم باب
بیست سیوم در بیان حیض مشروع است بآیت و اخبار و اجماع امت در رسول علیه السلام فرموده است که [illegible] عایشه طلب کنید مراد
از آن احکام حیض است رسول علیه الصلوة والسلام [illegible] دانست که زنان شرم دارند از وی سوال کردند بدین سبب اشارة بجانب
عایشه صدیقه رضی الله عنها کرد تا از وی [illegible] سوال کنند تا در [illegible] شوند بدانکه [illegible] علم حیض فریضه است هم بآیت و هم باخبار و هم باجماع
[illegible] تعلق دارد الا احکام حیض قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة معنی این آیه [illegible]

ای مومنان گرویده و گرویدن داده و یگانگی خدای عز و جل و برسالت انبیا نگاه دارید تن خود را و اهل خود را از آتش
دوزخ که افروزنده او سنگ است و آدمی و رسول علیه الصلوة والسلام فرموده **قال** النبی علیه الصلوة والسلام
کلکم راع وکلکم مسؤل عن رعیته رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که فردا قیامت هر امیر را سوال کنند از رعیت
وی و هر امیر شوهر است و زن رعیت وی خواجه ابو الحسن سنقعی رحمة الله در کتاب حیض آورده است که فردا قیامت
از شوهر پرسند که زن [illegible] بود و [illegible] سوال اینچنانچه شوهر و پدر و برادر و پسر که این زن [illegible]
[illegible] ایشان نتواند احکام مسلمانی آموختن باز مرد بود که وی را مادر بود و خواهر و دختر
و عیالان از منکوحات باشند و کنیزکان باشند چنانکه مؤنت دنیا در ذمه وی لازم بود آموختن احکام آخرت نیز بر وی
لازم بود و از برای آنکه زنی باشد که در آلایش بود و لیکن حکم پاکان ثابت شده باشد عبادت را باز بیکار شود و
بسیار زنان بوند که آن زن آلایش نبینند و لیکن حیض بود و شوی گرد فراش گردد و فرزند بر فراش فاسد آید پس آموختن
احکام حیض فریضه اند هم بر مرد و هم بر زن تا زن وقت عبادت داند و مرد وقت فراش و هم خواجه ابو الحسن سنقعی رحمه الله
گفته است که حیض در ایشان نهاده است عیب نی از برای آنکه اگر عیب بودی عیالان رسول علیه الصلوة والسلام حیض
نبودی پس زنی که اهل حیض بود و از اهل حمل بود و زنی که اهل حمل بود محل مباهات رسول علیه السلام بود **قال**
النبی علیه الصلوة والسلام تناکحوا توالدوا وتکاثروا فانی اباهی الامم یوم القیمة ولو بالسقط و بروایتی حتی بالسقط رسول علیه السلام فرموده
که نکاح کنید تا فرزند تولد شوند بسیار که من بقیامت مباهات کنم به بسیاری امت اگر چه هم آن سقط باطل شده باشند
و خواجه ابو الحسن سنقعی گفته است که این حیض در ایشان از حکمت الهی است از برای آنکه ایشان ضعیف باشند
ملول نبوند اگر ایشان را از عبادت خداوند عز و جل ملالت افزاید خداوند عز و جل و رهائی روزی چند و سیلان
در ایشان نهاد و بسبب آن عبادت از ایشان برگرفت تا ایشان روزی چند بیاسایند تا ایشان را ملالت نیفزاید
و دیگر مرد را مباشرت بسیار سبب نقصان عقل است و سمع و بصر خداوند عز و جل و رهائی روزی چند و هم سیلان
در ایشان نهاد و بسبب آن صحبت بر ایشان حرام کرده اند تا چون زن شایسته مصلی شود مصلی آید و مرد شایسته
فراش شود بفراش آید و در میان ایشان الفتی نو پدید آید بشکر نعمت منعم مشغول شوند که مزید نعمت در شکر است
**قوله تعالی** لئن شکرتم لازیدنکم و مزید نعمت آن بود که خداوند عز و جل ایشان را فرزندی دهد که خداوند عز و جل بیگانگی
بشناسند و بوحدانیت یاد کنند و هم خواجه ابو الحسن سنقعی رحمة الله گفته است که دیگر حکمت ایشان نیست که کار ایشان
بالشرع باشد و حرارت در ایشان غالب باشد و بر پای ایشان را بمؤنت فصد و حجامت حاجت آید خداوند عز و جل و هر مائی
چند و هم سیلان در ایشان نهاد و سبب آن مؤنت فصد و حجامت از ایشان برگرفت تا ایشان را [illegible] نباید و در انکشید
نخستین کسی که حیض دید مادر مومنان حوا دید رضی الله عنها چون از بهشت [illegible] دل گردید [illegible] آن الحالت پدید آمد و از آنجه در فرزندان

وی باقی ماند تا بقیامت اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که این لفظ نشاید گفتن در حق ما در خود طعن کرده باشیم و دیگر آنکه خداوند عز و جل بگناه دیگری را نگیرد **قوله تعالی** و لا تزر وازرة وزر اخری ما ایمان میداریم بدان درخت طوبی اما مارا با کیفیت و اسامی آن حاجت نیست چنانچه خواجه ابو نصر ماتریدی رحمة الله علیه گفته است که ما ایمان میداریم بجمله پیغامبران اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را با کیفیت و عدد و اسامی ایشان حاجت نیست در عرب بعضی نام لولی بود که از چیزی پدید آید همچنان از خار درخت مغیلان صمغ پدید آید عرب گویند حاضت الشجرة و در دیار ما از درخت توت و سیب زرد آلو و سم لولی پدید آید عرب گوید حاضت الشجرة و از خرگوش لولی پدید آید چنانکه از زبان عرب گویند حاضت الارنب و محمد حسن رحمة الله در کتاب صوم این حکایت آورده است که روزی اعرابی نزدیک رسول علیه الصلوة آمد و خرگوش بریان هدیه آورده بود که رسول علیه الصلوة والسلام آنرا قبول کرد و خواست تا پاره از آن تناول کند اعرابی گفت یا رسول الله از وی لولی پدید می آید چنانکه از زبان رسول علیه السلام فرمود لیس بشئ یعنی این چیز نیست آنگاه رسول علیه السلام آن بنده را گفت بنشین تا بخوری اعرابی گفت یا رسول الله من روزه میدارم رسول علیه السلام گفت چه روزه میداری اعرابی گفت اول ماه آخر ماه رسول گفت کجائی از روزه من و از روزه برادرم داؤد پیغامبر علیه السلام اعرابی گفت یا رسول الله روزه شما کدام است و روزه داؤد علیه السلام کدام رسول علیه السلام فرمود که روزه داؤد علیه السلام این بوده است که یکروز خوردی و یکروز روزه داشتی یا روزه خوردی و دو روز روزه داشتی و روزه من روزه ایام بیض است و دیگر روزه الست گفت بنشین تا بخوری تا روزه بیاموزم که بوسته روزه دار باشی گفت یا رسول الله آن کدام روزه است که من بوسته روزه دار باشم رسول علیه السلام گفت آن روزه ایام بیض است و آنگاه رسول علیه السلام از آن خرگوش تناول کرد و از آن بیاران قسمت کرد و این حدیث فرمود **قال** النبی علیه الصلوة والسلام الهدایا مشترک یاران معلوم آمد که چون چیزی خوردنی در میان جماعتی بیارند همه را از آن نصیب بود و آرنده را نیز نصیب باید کردن و از بنده اگر بخورد باکی نبود از برای آنکه رسول علیه الصلوة والسلام آن اعرابی را تکلیف نکرد بگشادن روزه و در بعضی شهرها است بار رجوع نشاید کردن **قال** النبی علیه الصلوة والسلام العائد فی هبته کالعائد فی قیئه رسول علیه السلام فرموده است که اگر کسی چیزی بخشیده خود باز رجوع کند چنان بود که قی ورده را باز خورد روزه ایام بیض است ایام بیض یعنی صلوة الله علیهم بنهاد و علیه چون آدم علیه السلام از بهشت بیامد از گرم آفتاب تن وی از گرد غبار گرفت چنانکه شیخ الاسلام علی اسبیجابی رح میگوید اگر جسد غبار گرفت تن وی را جبرئیل علیه السلام آمد گفت تا امروز روزه دار روز سیزدهم ماه بود و روزه داشت خداوند عز و جل دو دانگ اعضا وی را از گرد غبار پاک گردانید روز چهاردهم آمد گفت امروز نیز روزه دار روزه داشت خداوند عز و جل چهار دانگ اعضا وی را پاک گردانید از غبار دنیا و زیادت آمد و امروز هم روزه دار روزه داشت خداوند عز و جل کل اعضا وی را از گرد غبار دنیا پاک گردانید چون معلوم شد اینست روز روزه داشتن خداوند عز و جل وی را از گرد غبار دنیا پاک گردانید

بنده مؤمن عاصی گنه کار اگر این سه روز روزه دارد خداوند عز و جل وی را از گناهان پاک گرداند هیچ عجب نبود و در بعث
حیض نام لون بود که از زنان پدید آید از موضع مخصوص بوقتی معلوم و وجود وی تمام اما در اقل و اکثر وی علما اختلاف
است سعید بن مسیب رضی الله عنه گفته است که هرچه اندک بینند حیض بود و وی گفته است که کسی علم حیض را از من بدانند
و مالک رحمه الله گفته است که یکساعت ببیند حیض بود و وی قیاس کرده است بنفاس و بقول شافعی گفته کمترش یک شبانروز
و میانه هفت شبانروز و بیشترش پانزده شبانروز و از ابراهیم نخعی رحمه الله دو روایت است به یک روایت هفت شبانروز
و بدیگر روایت قیاس کرده است بخویشاوندان پدرش حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که سه روز و دو
شب و مراد از وی سه شبانروز است و بر قول ابو یوسف رحمه الله سه شبانروز کمترش و دو نیم شبانروز بیشترش که
بیشتر که وی را حکم کل است و دلیل بر آنکه اگر آب بر نجاست میگذرد آب نجس بود و اگر غالب بر نجاست میگذرد اینک بیشتر وی را
حکم کل است اعضا که پوشیدن وی در نماز فریضه است بیشتر از وی گشاده شود وی را کن همچنان نماز گذارد
روا وی نماز را باز دارد اینک بیشتر که وی را حکم کل است اگر بیشتر که از روز گذشته باشد نیت روزه کند درست
نیاید اینک بیشتر وی را حکم کل است **مسئله** قربانی را اگر بیشتر از گوش یا بیشتر از چشم با نقصان بود قربانی را نشاید اینک
بیشتر که وی را حکم کل است **مسئله** جزیه که دا بیشتر از سال بگذارد جزیه از ذمه وی ساقط شود اینک بیشتر وی را حکم کل
**مسئله** فرزند بیشتر از مادر پدید آید حکم نفاس دارد اینک بیشتر وی را حکم کل است **مسئله** کشته با مردار آمیخته بود اگر
غالب کشته بود تحری جایز بود بقول علمای ما رحمهم الله اینک بیشتر وی را حکم کل است **مسئله** اگر در معرکه گاه کافران با
مومنان کشته شده اند اگر غالب مومنان باشند بر همه نماز گذارند و همه را بگورستان مومنان دفن کنند اینک
بیشتر وی را حکم کل است **قال** النبی صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم شهادت ان لا اله الا الله و اتفاق است
که آن وقت که ایشان را تلقین میکنند ایشان هنوز زنده اند و لیکن نزدیک اند بمردن رسول علیه السلام
ایشان را مرده فرمود پس معلوم شد که هر کاری که نزدیک بود بتمامی وی حکم تمامی دارد و درین همه صورتها را این بیشتر
است وی را حکم کل است اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته است که آن حکم ثابت شده است اکنون اینجا احکام ثابت
می باید کردن و آن گذشتن عده است و فرض ساقط می باید کردن و آن ترک عبادت است لیکن بیشتر حکم کل است
دلیل برین مسایل نجاست غلیظ نزدیک است که زیاده شود ولیکن هنوز نشده است باوی نماز
روا بود و اگر چه وی طریق اول بود اینک بیشتر وی را حکم کل نی **مسئله** اگر مسلمانی از جنابت غسل آورد و بر اعضاء وی و یا
موی خشک بماند از عهده جنابت بیرون نیاید اینک وی را حکم کل نی **مسئله** اگر نجاست خفیفه نزدیک است که بربع فاحش شود و
لیکن هنوز نشده است باوی نماز روا بود و اگر چه وی طریق اولی بود اینک بیشتر وی را حکم کل نی **مسئله** اعضا که شستن
وی در طهارت فریضه است اگر بر آن اعضا موی یا پای موی خشک ماند طهارت درست نبود و نماز روا نبود اینک بیشتر را حکم کل

از شصت روز یا روزه قطع شود و روزها وی از سر افتد اینک بیشتر و پیر احکم کل لی مسئله اگر قتل خطا افتاد چنانکه یکی تیر صید
را کرده بر مومنی افتد هلاک شد دیت بر عاقله لازم شود و بروی کفارت واجب شود بنده مومن آزاد کند یا شصت روز پیوسته
روزه دارد اینجا طعام دادن نیاید است و اگر وی را قدرت آزاد کردن بنده نیست بروزه کفارت میکند یکی کم شصت روز
روزه داشت و روز شصتم نیت از شب فراموش کرد و آن روزها قطع شود و کفارت از سر افتد اینک بیشتر و پیر احکم کل لی
مسئله اگر مسلمان یک روزه از ماه رمضان بر خود تباه کند بمباشرت بعد از آن وی قضا بود و کفارت لازم شود و بنده آزاد
کند یا شصت روز روزه دارد پیوسته یا شصت مسکین را طعام دهد تا کفارت ساقط شود و اگر در بنده آزاد کردن ناخواهد
شصت روز پیوسته روزه دارد تا کفارت شود و یک کم شصت روز روزه داشت و روز شصتم بر بنده قادر شد این یک کم شصت
روزه قطع شود و بنده که آزاد کند اینک بیشتر و پیر احکم کل لی مسئله اگر مومنی کفارت ماه رمضان میداشت یک روز روزه از
ماه رمضان بر خود تباه کرده است بمباشرت عمداً امال نداد و بر روزه کفارت میکند یک کم از شصت روز روزه داشت
روز شصتم بر بنده قادر شد آن روزها قطع شود باید که بنده آزاد کند اینک بیشتر و پیر احکم کل لی مسئله کسی بر مسلمانی گواهی
داد بر چیزی که رجم لازم آید والعیاذ بالله قاضی گواهی ایشان بشنود و بر سه حد زنند اینک بیشتر و پیر احکم کل لی و
ایشان را هشتاد تازیانه زنند اگر یکی کم زنند حد ایشان تمام نزده باشند اینک بیشتر و پیر احکم کل لی مسئله اگر چهار کس گواهی
دهند قاضی گواهی ایشان بشنود و اگر محصن بود سنگسار کنند و اگر محصن نبود صد تازیانه زنند اگر یکی کم زنند حد تمام نزده باشند
بیشتر و پیر احکم کل لی مسئله اگر صبی یکقطره خمر خورد وی را حد لازم آید هشتاد تازیانه زنندش اگر یکی کم زنند حد وی نزده
باشند اینک بیشتر و پیر احکم کل لی مسئله اگر زنی روزه دار است بیشتر از فرو رفتن آفتاب وی را حیض آمد از روزه وی معتبر نبود
اینک بیشتر و پیر احکم کل لی مسئله طهر زنان را پانزده شبانروز است اگر پانزده شبانروز کم از ساعتی بود طهرش درست نبود
اینک بیشتر و پیر احکم کل لی درین همه صورتها و آنچه بدین ماند بیشتر است و پیر احکم کل لی پس معلوم آمد که حیض از سه کم نیست
و از ده زیاده نی دلیل بر قول راویان معتبر و کمترش روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه و معاذ جبل و ابو امامت
الباهلی و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنهم که رسول علیه السلام احکام حیض بیان میکرد که کمترش سه شبانروز
فرمود و بیشتر روایت میکند امیر المومنین عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه و علی رضی الله عنه و عبد الله مسعود و
عبد الله عباس و عثمان بن عاص الثقفی رضی الله عنهم اجمعین این شش و انچهار بر ده تن روایت میکنند این حدیث را که
رسول علیه الصلوة والسلام احکام حیض بیان کرد و از سه شبانروز آغاز کرد و بر ده ختم کرد پس معلوم شد که حیض از سه کم نیست
و از ده زیاده نی بنا بر حدیث رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم حیض النساء ثلثة ایام خیر لهن من حمی سنة وحمی حبلی
خیر لها من عبادة سنة ونفاس یوم خیر لهن من اربعین غزوة ومصة یمصی الصبی من ثدی امه خیر لها من عتق رقبة وسبعة
تسبیح الولد من لبن امه خیر لها من اربعین حجة و عمرة و ما من امراة تحیض الا کانت ایام حیضها کفارت لها مضی من ذنوبها

سپید بود و چون خشک شده رنگین شد حیض بود اما اگر تر بود رنگین بود چون خشک شود سپید شود حیض نبود تا اگر اول ایام حیض
دید و آخر همچنان دید و در میان هیچ ندید این همه حیض بود تا اگر درین میانه نماز نا گذارده بود آن هم روا نبود و قضا بر
وی نی و اگر روزه فریضه داشته بود روا نبود و قضا بر وی بود چون روزه فریضه بود اما اگر روزه تطوع داشته بود در روا نبود
و قضا بر وی نبود و همچنان که با جامه پلید شروع نماز درست نباید شروع زن حایض در روزه نیز درست نباید والله اعلم **فصل** در بیان
دماء فاسده اگر حامله دم بیند بقول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علمای ما رحمهم الله حیض نبود و خون فاسد بود و اگر در اول ایام بکر
آلایش دید و دیگر روز نه دید بر قول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علمای ما رحمهم الله خون فاسد بود و اگر دم از ده افزون گذرد بر قول
شافعی رحمه الله علیه تا پانزده روز حیض بود و بر قول علمای ما رحمهم الله زیادت از ده خون فاسد شود و نفاس را دم از چهل درگذرد
بقول شافعی رحمه الله تا شصت روز نفاس بود و بقول علمای ما رحمهم الله خون از چهل زیادت فاسد بود **مسئله** اعتبار پاکی از
وقت نهادن پرده است و اعتبار حیض از وقت برداشتن پرده فایده این اختلاف جایی پدید آید که زنی از حالت پاکی
کاهلی کرد و نماز خفتن بگذارد و پرده نهاده بود و بامداد پرده برگرفت رنگین بود و قضای این نماز خفتن بر وی بود که از زمان
حکم حیض گرفت و اگر در حالت حیض نماز خفتن پرده نهاده و نماز خفتن بگذارد بامداد پرده برگرفت سپید بود و قضای نماز
خفتن بر وی بود که معلوم شد که نماز خفتن پاک شده است که پرده نهاده است و محمد رحمه الله حس را اعتبار دارد و ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمهما الله ظاهر شدن را اعتبار دارند محمد رحمه الله قیاس کرده است بحس حدث تا اگر مسئله در نماز حس یابد که از وی بر
ظاهر شد بعد از فراغ نماز تجربه کند و ظاهر شده باشد اجماع است که آن نماز را باز گذارد این نیز همان حکم دارد ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله گفته است که آن نادرست و برنا در حکم نیست اما اینجا ابتدا تردد بر ماهی اینجا است پدید می آید اینجا
اعتبار ظاهر شدن را بود و دلیل بر آنکه زنی نزدیک مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها آمد و گفت یا ام المومنین هست که در
شب چراغ می نهند و خود را بر روشنایی چراغ تجربه میکنند مادر مومنان گفت ما در وقت رسول علیه الصلوة والسلام این
رنج بر خود نه نهادیمی هرگاه که ظاهر شدی بنشستیمی و هرگاه که ظاهر نشدی نماز گذاردیمی پس حق این فقیه امت عایشه صدیقه
رضی الله عنها که رسول علیه السلام در حق وی این تشریف فرموده که ثلثان دینتان طلب کنید از عایشه صدیقه و
مراد از آن احکام حیض است وی اعتبار ظاهر شدن را داشت نی حس را پس معلوم شد که اعتبار ظاهر شدن راست نه حس را
و محمد رحمه الله در چند مسئله باطن را حکم ظاهر داشته است یکی آنکه اصل [illegible] که خلال کردن مستحب داشت دیگر آنکه
زنی خواب دید و آب ندید بی غسل واجب داشت و دیگر آنکه حس را اعتبار داشته باید این خلاف در چند مسئله پدید آید یکی آنکه
زنی در عده اگر طلاق حس یافت بعد از آن که شوی طلاق داد و ظاهر شد این حیض از عده نباشد [illegible] بقول محمد
رحمه الله علیه آن حیض از عده نباشد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله [illegible] و اگر کنیزک در عقد اگر
بیع حس یافت در دست مشتری ظاهر شدن آن حیض از استبرا نباشد [illegible] بقول ابو حنیفه و ابو یوسف

رحمهم الله نیابت دارد و بر قول محمد رحمة الله نیابت ندارد **مسئله** اگر زنی در نماز حسن یافت بعد از نماز ظاهر شد بر قول
محمد رحمة الله آن نماز وی روا نبود و بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمة الله روا بود یا زنی روزه داشت پیش از فرو رفتن آفتاب
حسن یافت بعد از فرو رفتن آفتاب ظاهر شد بر قول محمد رح روزه تمام شود و بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمة الله معتبر بود
زنی محرمه در طواف حسن یافت بعد از طواف ظاهر شد بر قول امام محمد طواف وی معتبر نبود و بر قول ابوحنیفه و ابویوسف معتبر بود
یا ولی بکر بالغه رسیده را بشوی بدهد وی حسن یافت اجازت وی شرط بود یا نی بر قول محمد رحمة الله شرط بود و بقول ابوحنیفه و ابویوسف
رحمة الله شرط نبود و درین کل مسایل محمد رحمة الله حس را اعتبار دارد و ابوحنیفه و ابویوسف رحمهم الله اعتبار ظاهر شدن را
دارند والله اعلم بالصواب **باب بیست پنجم در احکام عدت** عدت حق شرع است روی هیچ وقتی بخشش نیست
و دانستن احکام عدة سبب آمرزش است حکایت آورده اند که در بنی اسرائیل مردی بود وفات یافت و از وی زنی ماند زن خواست
تا بشوی دیگر خواهد کسی وی را گفت که بر تو عدت واجب است گفت چندین کس گفت من ندانم وحی آمد به پیغامبران زمان که
بشارت ده این بنده را بآمرزش که بنده از بندگان ما را از گناه باز داشت پس چون دانستن یک مسئله عدت سبب آمرزش شد ما را
معلوم آمد که دانستن احکام عدت سبب آمرزش است عدت بر انواع است عدتی که بماه گذرد و عدتی است که بحیض گذرد و
عدتی است که بحمل گذرد و عدتی است که بموت گذرد عدتی که بحیض گذرد حیض و موت جمع آید عدت نارسیده و آیسه زنی
که هرگز حیض ندیده باشد عدت ایشان سه ماه گذرد چون آزاد باشند و اگر بنده باشند یکماه و نیم گذرد و عدت اهل حیض بدین
سه حیض گذرد چون آزاد باشند بدین دو حیض گذرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است که ما بتجربه یدیده
اما حیض بتجربه دیده و ام ولد را خواجه آزاد کند یا بموت خواجه آزاد شود بر قول شافعی رحمة الله بر وی یکماه استبرا
واجب شود و بر قول علماء ما رحمهم الله عدت واجب است عدت اهل حمل نهادن حمل گذرد که در وی بنده
اند و یکسان اند **مسئله** اینست که شوی بر تخته تن شوی و زن در کنار شوی صورت این مسئله چنان
بود که زنی حامله باشد شوی وی وفات یافت و زن در زمان حمل بنهد عدت وی گذرد و حالی که کسی دیگر را
خواهد روا باشد **مسئله** عدت موت چهار ماه و ده روز گذرد وقتی که آزاد بود و اگر بنده بود دو ماه
و پنج روز گذرد و حیض در وی علت نی **مسئله** تبدیل عدت است که تبدیل عدت آن بود که مردی
زنی خواهد نارسیده و دخول افتد و طلاق دهد عدت وی سه ماه گذرد و ازین سه ماه چیزی باقی بود که اهل
حیض شود عدت وی سه حیض گذرد و ازین سه حیض چیزی باقی بود که شوی وفات یافت عدت وی چهار ماه
و ده روز گذرد مجموع عدت هشت ماه و ده روز چیزی کم باید تا عدت وی گذرد و این جایی بود که آزاد بود اما
اگر بنده بود و نارسیده و شوی دیر ا بعد از دخول طلاق دهد عدت یکماه و نیم ماه گذرد و ازین یکماه و نیم ماه چیزی
باقی بود که اهل حیض شد پس عدت وی دو حیض باشد و ازین دو حیض چیزی باقی بود که خواجه وی را آزاد کرد

عدة وی بسه حیض گذرد از این سه حیض چیزی باقی بود که شوی وفات یافت عدة وی چهار ماه و ده روز گذرد و یازده
ماه کم پنج روز چیزی کم باید تا عدة وی گذرد این هم جای بود که طلاق رجعی بود اما اگر طلاق بائن بود بر قول
علماء ما رحمهم الله بر همان سه حیض گذرد و بر قول شافعی رحمه الله سه حیض گذرد و تداخل عدة است در مسئله عدة تداخل پذیرد
یا نی بقول علماء ما رحمهم الله تداخل پذیرد و بقول شافعی رحمه الله تداخل نپذیرد و صورت مسئله چنان بود که مردی بسفر
رود و از وی زن ماند بعد از مدت زن را خبر وفات شوی آوردند وی عدة وفات داشت و شوی دیگر خواست مدتی بر
آمد شوی اول بسلامت باز آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را بقضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدة
واجب شود و بر هر دو کابین لازم شود و میان تمام برده و نیز کابین هر کدام کمتر بود آن لازم شود و بر هر دو شوی خانه و
جامه و نفقه لازم نشود از برای آنکه در حق شوی اول چون زن ناشزه است و در حق شوی دوم عقد فاسد است عدة
آن زن از چه وقت گیرد بر قول زفر رحمه الله از صحبت آخرین و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله از وقت متارکه اما اگر این شوی
اول را اگر ابتدا بعد وی نیز طلاق داد پس عدة این زن بچندین گذرد و بقول شافعی رحمه الله عدة وی شش طهر گذرد
سه از شوی اول و سه از شوی دوم بر قول علماء ما رحمهم الله همان سه حیض عدة وی بگذرد از برای آنکه مراد از عدة
فراغ رحم است و این به سه حیض حاصل می آید اگر یکی طهر دیده باشد و آنگاه شوی اول طلاق داده باشد بر قول شافعی رحمه الله
پنج طهر دیگر عدة بگذرد و بر قول علماء ما رحمهم الله علیه همان سه حیض ببیند عدتش بگذرد و اگر دو طهر دیده باشد آنگاه شوی
اول طلاق داد بر قول شافعی رحمه الله چهار طهر دیگر ببیند عدتش گذرد و بر قول علماء ما رحمهم الله همان سه حیض ببیند
عدتش گذرد و اگر سه طهر دیده بود آنگاه شوی اول طلاق داد اکنون سه حیض ببیند باتفاق عدتش گذرد و اگر در میان ایشان
فرزندان شده باشند آن فرزندان آن ان که باشند اگر کم از شش ماه باشند بقول محمد رحمه الله از آن شوی اول بود
و اگر شش ماه یا بیشتر فرزند یا فرزندان از آن شوی دوم باشند و بقول ابو یوسف رحمه الله هر چه کم دو سال است
از آن شوی اول بود و هر چه دو سال است یا بیشتر از آن شوی دوم بود و در بعضی این نسخها بر عکس این آورده
یعنی بقول محمد رحمه الله دو سال و بقول ابو یوسف رحمه الله شش ماه و بر قول ابو حنیفه هیچ اگر ده سال آمده باشند
آن فرزند از آن شوی اول بود بحکم حدیث رسول علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام الولد للفراش و
للعاهر الحجر فرزند آن شوی اول بود که فراش او راست خواجه امام شرف الدین حسام رحمه الله گفته است که من
بسفر ترکستان رفتم در شهری ترکی از من این مسئله سوال کرد من جواب بر قول ابو حنیفه گفتم آن ترک از من برنجید
چون از آن سفر باز گشتم و در نسخه مطالعه میکردم روایتی رجوع یافتم از ابو حنیفه رحمه الله دریغ میخوردم که این روایت باری
بمن رسیده بودی تا جواب بر آن قول گفتمی تا از من نرنجیدی عبد الکریم جرجانی از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که
از آن قول رجوع کرد و گفت که فرزند آن شوی دوم بود و در تجنیس مذکور است که فتوی بر این قول است مسئله

طلاق فار است معنی فرار گریختن بود و معنی فار گریزنده بود و صورت مسئله چنان بود که مردی در مرض موت زن خود را
یکی طلاق باین داد یا سه طلاق رجعی که حق مراجعت باقی نمانده بود بقول شافعی رحمة الله آن زن از میراث محروم شود
و بقول علمای ما رحمهم الله از میراث محروم نشود و عده واجب شود هر کدام که درازتر بود و یا چهار ماه و ده روز یا
که دروی سه حیض بود یا سه حیض باید که در وی چهار ماه و ده روز گذرد تا اگر سه حیض ببیند لیکن چهار ماه و ده روز نشده
باشد به نشیند تا چهار ماه و ده روز شود و اگر چهار ماه و ده روز شده باشد ولیکن سه حیض ندیده بود به نشیند تا
سه حیض بود این جایی بود که عده تمام نشده باشد که شوی وی وفات یافت اما اگر عده وی گذشته باشد آنگاه شوی
وفات یافته باشد بقول علمای ما رحمهم الله از میراث نیز محروم شود و بر قول مالک رحمة الله تا شوی دیگر نخواهد از میراث
محروم نشود و ابو عبید قاسم سلام الکوفی رحمة الله گفته است که اگر چه شوی دیگر خواسته باشد از میراث نیز محروم نشود
و این جایی بود که این زن را بی اختیار وی طلاق داده بود اما اگر باختیار خود طلاق خواسته بود باجماع از میراث
محروم شود و اگر طلاق وی را بچیزی تعلیق کرده باشد که از آن چاره نبود چنانکه گفته باشد که اگر با مادر و پدر سخن گویی
تو طلاق یا نماز گذاری تو طلاق یا نان خوری تو طلاق یا آب خوری تو طلاق اگر زن این فعلها بوجود آید طلاق شود و از میراث محروم
نشود اما اگر چیزی باشد که از آن چاره باشد گذر باشد چنانکه گفت اگر روی بنا محرم نمایی یا با مردم بیگانه سخن گویی یا
بی دستوری من از خانه بیرون روی تو طلاق باشد اینها چون آن زن از افعال در وجود آید زن طلاق شود و
از میراث محروم شود در عده بیع و بخشش درست نیاید از برای آنکه عده حق شرع است لعنت بر اباحتی باد که ایشان گویند که
درست آید اما در سه چیز بیع و بخشش درست نیاید در عده و در ربا و در زنا در این سه چیز بیع و بخشش درست نیاید استقاط
عده بقول زفر رحمة الله درست آید و بقول علمای ثلثه درست نیاید و استقاط عده آن بود که مطلقه ثلثه عده داشت شوی
دیگر خواست و دخول افتاد و طلاق وی داد باز همان شوی دوم عقد کرد و باز این قبل الدخول طلاق داده بقول زفر رحمة الله
عده ساقط شود در حال با شوی عقد کند روا بود اما بر قول علمای ثلثه رحمهم الله روا نبود تا عده این شوی دوم
ندارد و عده که واجب آید بعقد صحیح با دخول واجب آید یا بموت یا بخلوت و موت و خلوة قایم مقام دخول است اما از
حقیقت دخول نیست تا اگر طفل کهوارگی را ولی بشوی داد آن شوی وفات یافت بر آن طفل چهار ماه و ده روز
عده واجب آید که موت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست تا اگر مطلقه ثلثه عده داشت و شوی دیگر
خواست و آن شوی قبل الدخول وفات یافت بر آن زن چهار ماه و ده روز عده واجب شود ولیکن بر شوی
اول نخود حلال نشود که موت قایم مقام دخول است ولیکن حقیقت دخول نیست اینجا حقیقت دخول می باید تا
بر شوی اول حلال شود مسئله اگر مطلقه ثلثه عده داشت و شوی دیگر خواست ایشان را خلوت بود ولیکن مس با
شهوت نه قبل المس این زن را طلاق داد بر این زن چند حکم ثابت شود یکی آنکه از بعد طلاق این شوی یکی

حکم شود و بر شوی اول حلال نشود که خلوت قایم مقام دخول است اما حقیقت دخول نیست و بر زن عدة واجب شود و بر
مرد کابین و نفقه لازم شود و حق مراجعت باقی نبود اگر در بین عدة وی را طلاق دیگر دهد آن طلاق دیگر واقع نشود و حرمت
مصاهرت ثابت نشود و در حق دختران نیز در حق مادران که بعقد دختران مادران حرام ابد شوند اما بعقد مادران دختران حرام
ابد نشوند تا نسایند و اگر این مرد را این زن چهارم بود وی را تا عدة نگذرد وی را بران زن دیگر خواستن روا نبود و اگر خواهر وی را
طلاق داد تا عدة وی نگذرد روا نبود و اگر آن مرد وفات یابد بر این زن چهار ماه و ده روز عدة واجب شود احتیاطا عقد باطل است
و عقد باطل آنست که مردی یکی از محارم خود را در عقد آرد و دخول افتد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود
و بر قول ابو حنیفه رحمه الله بر مرد عقر لازم شود و بر زن عدة بود و از هر دو حد ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
بر هر دو حد لازم شود اما اگر مرد زنی را شوی هست و شوی دیگر خواست و دخول افتاد میان ایشان متارکه شود و متارکه
ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود اگر مرد میدانند که آن زن را شوی هست در بعضی نسخها آورده است که این همان خلاف
مسئله اول است که بر قول ابو حنیفه از هر دو حد ساقط شود و بر این زن عدة واجب شود و بر مرد عقر و بر قول ابو
یوسف و محمد رحمهما الله بر هر دو حد لازم شود اما ظاهر روایة آنست که درین مسئله بر زن عدة واجب شود و بر مرد
عقر و باتفاق از هر دو حد ساقط شود و اشکال این که این عقد همچنان باطل است که در مسئله اول بقول ایشان بر دو
حد واجب میشود و درین مسئله چرا حد ساقط میکنند چون این عقد همانست و آن همان فرق آنست که در مسئله اول
محارم بهیچ سببی بر وی حلال نشود اما این زن بسببی وی حلال شود دلیل بر آنکه آن شوی طلاق دهد و عدة دارد
این مرد را خواهد روا بود و این جای بود که میدانند که این محارمه وی است یا این زن را شوی دیگر هست اما اگر نمیدانند که
آن زن را شوی دیگر هست یا محرمه است اشکال نباید در هر دو صورت باتفاق بحکم دخول میان ایشان متارکه شود و بر زن
عدة واجب و بر مرد عقر و باجماع از هر دو حد ساقط شود اما اگر عقد فاسد بود و دخول افتاد چنانکه از عدة چیزی
باقی بود که عقد کردند یا دیگری یا بی گواه عقد کردند این عقد فاسد بود و ایشان را دخول افتاد میان ایشان متارکه شود
و متارکه ایشان را قضاء قاضی حاجت نبود و بر زن عدة واجب شود و بر مرد کابین میان مهر مثل و مهر مسمی کابین هر کدام
کمتر بود و این جای بود که حره بالغه بود اما اگر بنده بود و یا نارسیده بود میان مهر و مثل کابین هر کدام بیشتر بود
آن لازم شود زیرا که مهر مال نارسیده کسی را دست نیست و حق بنده از آن خواجه است **مسئله** اگر عقد فاسد افتاد
است و خلوة صحیح قبل المس متارکه کردند اینجا بر زن عدة واجب نشود و بر مرد کابین نی که خلوة صحیح در عقد فاسد همچون خلوة
فاسده است در عقد صحیح **مسئله** اگر کافره از دار حرب گریخت بدار الاسلام آمد و اسلام آورد بقول ابو حنیفه رحمه الله بر وی
عدة واجب نشود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عدة واجب شود اما اگر زن ذمیه اسلام آورده باید که شوی
وی را اسلام عرض کنند اگر اسلام آرد عقد میان ایشان باقی بود و اگر اسلام نیاورد و قاضی

میان ایشان منازعه کنند اتفاق بر اینست که زن عده واجب شود اما اگر زن دیده است شوی وفات یابد یا طلاق دهد بقول ابوحنیفه
رحمه الله عده واجب نشود و حالی شوی خواهد روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله عده واجب شود مسئله صحبت ملک
سبب حلال نیست باتفاق و صحبت عقد موقوف سبب حلال نیست باتفاق و صحبت عقد فاسد سبب حلال نیست باتفاق و عقد
صحیح و صحبت فاسد سبب حلالی هست باتفاق و عقد صحیح و صحبت ناقص سبب حلالی هست یا نی این مسئله مختلف است میان مهاجران
و انصاریان و جواب که قول مهاجران است که حلال شود و شرح این مسایل در باب غسل گفته آمده است والله اعلم بالصواب و الیه
المرجع و الیه المآب

## فصل

در بیان طلاق اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد و بعد از مدتی میگوید که مراجعت کردم و زن
میگوید که عده مرا گذشته قول قول که بود هر که پیش گوید قول قول آنکس بود و اگر هر دو برابر گویند بر قول ابوحنیفه رحمه الله قول
قول زن بود و بر قول صاحبین رحمهما الله قول قول مرد بود و چند مدت و چه مقدار باید تا زن راست گوی دارند بر قول ابوحنیفه
رحمه الله شصت روز دو پاکی پانزده روزی بود و سه حیض که ده روزی بود و بر قول ابو یوسف سی و نه روز دو پاکی که پانزده
روزی بود و سه حیض که سه گان روزی بود و اگر مرد و یا زن بنده است طلاق رجعی داد و بعد از مدتی میگوید که مراجعت
کردم و کنیزک میگوید که عده من گذشت قول قول که بود هر که پیشتر گوید قول قول آنکس بود و اگر هر دو برابر گویند قول
قول کنیزک بود و خواجه وی بود و بر قول ابوحنیفه رحمه الله و بر قول صاحبین قول شوهر بود و چه مقدار مدت باید تا این کنیزک را
راست گوی دارند بر قول ابوحنیفه سی و پنج روز یک پاکی که پانزده روزی بود و دو حیض که ده روزی بود و بر قول صاحبین
بیست و یک روز پاکی پانزده روزی و دو حیض که سه گان روزی بود و اگر مردی زن حامله را گفت اگر تو بار نهی تو طلاقی با
زن بار نهاد و طلاق شد بعد از مدتی مرد میگوید مراجعت کردم زن میگوید که عده من گذشت قول قول آنکس بود که پیشتر
گفته بود و اگر هر دو برابر گفتند نزد امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله قول قول زن بود و نزدیک صاحبین قول قول مرد
بود و چه مقدار مدت می باید تا زن راست گوی دارند بر قول امام اعظم دو روایت است یک روایت صد و پانزده روز چهل روز نفاس
و سه پاکی که پانزده روزی بود و حیض که سه گان بود و بروایت دیگر صد و بیست و پنج روز نفاس و سه پاکی که پانزده روزی بود و
حیض که ده روزی بود و بر قول حسن یاد هشتاد و پنج روز بیست و پنج روز نفاس و سه پاکی که پانزده گان و سه حیض سه گان
روز بود و بر قول ابو یوسف شصت و نه روز پانزده روز نفاس بود و سه پاکی پانزده گان سه حیض سه گان روز بر قول محمد سی و
و چهار روز یکساعت یکساعت نفاس سه پاکی پانزده گان و سه حیض سه گان اگر زن بنده است و حامله شوهر گفت
اگر تو بار نهی ترا طلاق بر جوابی که در مسئله اول گذشتی اینجا نیز همان جواب مگر در آن صورت که هر دو برابر گفتند بر قول ابی
حنیفه رحمه الله قول خواجه بود و کنیزک نزدیک ابو یوسف و محمد قول قول شوهر بود و چه مقدار مدت باید تا کنیزک را راست گوی دارند
نزد ابوحنیفه رحمه الله دو روایت است یک روایت هفتاد و پنج بست و پنج روز نفاس و دو پاکی پانزده گان روز و دو حیض سه گان
و بروایت دیگر شصت و پنج روز بست و پنج روز نفاس و دو پاکی پانزده گان و دو حیض سه گان روز

حسن رحمة الله علیه گوید هر چهار زن حرام شوند که یکی از یشان اولیتر نیست اما شیخ الاسلام اجل برهان الدین میگوید که یکی حرام شود و ولایت
تعیین مرد راست از برای آنکه سوگند بر یکی خورده است وی یکی بیش نیست مسئله مردی را چهار زن است یکی را طلاق رجعی داد و بعضی
با هر چهار صحبت کرد آن نیز رجعت شود مسئله مردی را چهار زن است یکی را طلاق باین داد نامعین و ولایت تعیین مرد را بود هر کدام
را که خواهد طلاق دهد پیش از آنکه تعیین کرده اگر با سه مباشرت کرد آن یکی معین شود مر جدایی را مسئله مردی را چهار زن است یکی
را طلاق باین داد نامعین و فراموش کرد با هر چهار زن صحبت نشود از برای آنکه یک زن حرام است در میان ایشان باید که هر چهار را در عقد
آرد آنگاه با هر چهار صحبت روا بود مسئله مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق داد نامعین و ولایت تعیین مرد را بود اگر با سه مباشرت
کند آن یکی معین شود و یا سه را طلاق دهد آن یکی معین شود مر جدایی را یا سه گذشته شود آن یکی معین شود مر جدایی را و اگر زن چهار
یکی را سه طلاق داد نامعین و فراموش کرد در روایت شرح اینست که آن سه دیگر بیک طلاق دست باز دارد و آنگاه یکان یکان را در
عقد آرد و آن آخرین معین شود به سه طلاق را و روایة مبسوط اینست که یکی از ینها را دو شوی حلاله خواهد دیگر معین شود جدایی را
با سه دیگر مباشرت کند روا بود مسئله مردی را سه زن است یکی را گفت هرگاه ترا طلاق دهم [illegible] طلاق آن دیگر را همچنین
گفت حاصل آنکه هر سه را همچنین گفت هرگاه که آن زن اول را طلاق دهد هر سه یک یک طلاق شوند چون دوم را طلاق دهد
اول یک طلاق شود و دوم و سیوم دو طلاق شوند اگر سیوم را طلاق داد اول یک طلاق شود و دوم دو و سیوم سه طلاق شود
مسئله مردی را چهار کنیزک است یکی را آزاد کرد نامعین و ولایت تعیین مرد را بود و اگر سه را بفروخت آن یکی معین شود آزادی را
و اگر با سه مباشرت کند آن یکی معین شود مر آزادی را و اگر معین آزاد کرد و فراموش کرد با هر چهار مباشرت نکند روا نبود که
یکی آزاد است در میان ایشان اگر هر چهار را در عقد در آرد و یا هر چهار در حول آرد روا بود و اگر بفروشد روا نبود که در میان ایشان
یکی آزاد است باید که بنزدیک قاضی رود تا قاضی حکم کند یکی را بآزادی و دیگر را اگر بفروشد روا بود و اگر مباشرت کند روا بود
مسئله مردی زن خود را گفت اگر ترا امروز مباشرت نکنم از من تو بطلاق باشی زن را طلاق شود یا نی بنگریم اگر نخست مرد را
انزال افتاده است طلاق شود و اگر نخست زن را انزال افتاده است طلاق نشود مسئله مردی گفت که اگر امروز با زن
مباشرت نکنم زن از وی طلاق و اگر هیچ وقت نماز نگذارد زن از وی طلاق و اگر امروز غسل آرد زن از وی طلاق
باید که نماز بامداد بگذارد در وقت و نماز پیشین بگذارد در وقت و نماز دیگر بگذارد در وقت باز بعد از نماز دیگر پیشتر
از فرو رفتن آفتاب در حول کند و بعد از فرو رفتن آفتاب غسل آرد و نماز شام و نماز خفتن بگذارد در وقت وی طلاق
نشود مسئله مردی زن خود را دو طلاق داد و این زن بیرون آمد و عده داشت و شوهر دیگر کرد و آن شوهر بعد از
دخول طلاق داد و بعد از عده شوی پیشین را خواست این زن بیک طلاق زن وی بود و یا به سه طلاق بقول ابوحنیفه
و ابو یوسف رحمه الله سه طلاق زن وی بود و بقول محمد رحمه الله بیک طلاق زن وی بود محمد رحمه الله میگوید
که حدیث در سه طلاق است نه در دو طلاق و بیک طلاق نی ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله میگویند که آب نجاست

بسیار زنان میکنند بجاست اندک طریق اولی بود مسئله زنی است بر شوی سه طلاق است شوی حلاله میکند این
زن میگوید من ترا برای آن میخواهم تا بر شوی خود حلال شوم این مرد نیز میگوید من ترا از برای آن میخواهم تا
بر شوی خود حلال شوی این عقد ایشان درست بود و بر شوی اول خود حلال شود یعنی بقول ابو یوسف رحمه الله این
عقد درست نبود و بر شوی اول حرام بود از برای آنکه همچون عقد متعه بود و بقول ابو حنیفه و زفر رحمهما الله روا بود و اما مکروه
بود و بقول محمد رحمه الله علیه عقد شوی حلاله روا بود اما بر شوی اول حلال نشود محمد میگوید رحمه الله که وی شتابی کرد او را بیابستی
باشیدن تا او را کسی بجو نستی اگر آن کس نا کردی انگاه شوی پیشین را بجو ستی روا بودی همچنانکه وارث قاتل مورث از
میراث محروم شود او را نیز عقد حلاله روا بود و بر شوی اول حلال نشود مسئله زن بر شوی سه طلاق است شوی حلاله بجوید
بدل میدانند اما بر زبان میگویند این عقد شان روا بود اگر از شوی حلاله بیرون آید با شوی اول حلال شود تا اینها بسیار
شان بود پس اشکال آید که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده که لعنت بر حلاله گر و حلاله کن باد این در حق ایشان باید در حق کسی آید
که گوید که زن مرا حلاله کن تا بر من حلال شود یا این مرد گوید که من زن ترا از برای آن میکنم تا بر تو حلال شود مسئله زنی بر شوی
سه طلاق شده است بی اجازت ولی کسی میخواهد که هم کفویست در مجموع النوادر آورده است که حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله تعالی روایت
میکند که عقد شان درست نبود و بر شوی اول حلال نشود مسئله زنی بر شوی سه طلاق است این مرد دست ازین زن باز نمیدارد
و صحبت میکند نشاید که این زن این مرد را زهر دهد تا هلاک شود یا نی خواجه ابو القاسم حکیم میگوید که نشاید تا زهر دهد که هلاک شود
و در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که اختیار شیخ الاسلام ابو الحسن عطا بن حمزه و اختیار سید امام ابو شجاع هم
اینست که زهر دهد تا هلاک شود اما قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله میگوید که نشاید زهر دهد تا هلاک شود و این مسئله را
از آن مسئله دیگر گرفته است که محمد حسن مسئله گفته است در مبسوط در باب اکراه اگر پادشاهی زنی را بر زنا اکراه کرد اگر این زن
تمکین کرد بزه کار نشود بر خلاف آنکه مردی را بر زنا اکراه کرد این مرد تمکین کرد بزه کار شود از برای آنکه تمکین بمباشرت نیست بلی انتشار
آلت چون منتشر شد اکراه نماند لاجرم نشاید این سخن را این هم در فتاوی نجم الدین عمر نسفی آورده است که جواب سید امام
شجاع بسر نیک قاضی امام اسبیجابی گفتند قاضی امام اسبیجابی گفت که سید امام ابو شجاع مرد بزرگ است و استادان بزرگ و او قول
وی بزرگ بود که نشاید که زهر دهد و در فتاوی خواجه امام محمد سمرقندی آورده است که در مناقب ابو حنیفه رحمة الله علیه مبارک
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که زنی است که بر شوی سه طلاق است و آن مرد از زن دست باز نمیدارد و صحبت میکند نشاید که
خود را القاضی برد یا این شوی را زهر دهد تا هلاک شود و در آخر کتاب استحسان آورده است که دو گواه عدل پیش زنی گواهی
دادند که ترا شوی سه طلاق داد این زن شوی خود را القاضی برد که این شوی مرا سه طلاق داده است مرد گفت که من
نداده ام این زن را گواه خواست زن نزدیک گواهان آمد گواهان گذشته شده بودند این زن از گواهان عاجز آمد
آن مرد را قاضی سوگند داد آن زن را نشاید که این مرد را تمکین کند اگر چیزی میدارد خود را از وی باز خرد

و اگر چیزی نداند باید که بگیرد و اگر ممکن گرفتن نیست باید که دارایش بدهند تا مردیش کم شود اگر چنین در نیابد دارو دهند
تا سالک شود و اگر گریخته شود نتواند کردن یا فی شمس الائمه حلوائی رحمه الله میگوید که حکما شود که بخواهد اما بینه و بین الله نتواند
بخواهد **مسئله** زنی بر شوی سه طلاق است شوی حلاله بخواهد این شوی حلاله وی مجبوب یا ممسوح یعنی خصی است روا نبود و اگر چه حمل
پذیرفته است و اگر خصی را خواهد روا بود **مسئله** اگر غلام نارسیده شوی حلاله میکنند اگر ولی عقد را اجازت کند روا بود و اما دو ولی
را حق خویشتن بود اما حق آنکه دین بی باید که بخشد یا فروشد چون یمین باشد ملک عقد برخیزد بر شوی حلال شود اما قاضی علیخان
نسفی را سوال کردند که زنی بر شوی سه طلاق است غلام نارسیده بکی بخواهد روا بود یا نی گفت روا بود اما احتراز اولیتر **مسئله**
زنی بر شوی خود سه طلاق است میترسد که نباید که شوی حلاله مرا رها نکند این زن میگوید که امر من بدست من نهادی من خود را
بتو دادم عقد درست بود و امر باطل از برای آنکه امر پیش از عقد است و پیش از عقد امر درست نشود **مسئله** اگر زن میگوید که من خود را
بتو دادم بشرط آنکه امر من بدست من بود تا بیک طلاق بائن خود را گشاده کنم اینجا عقد درست بود و امر درست طلاق بود یا
چون مجلس تغیر شود امر نماند **مسئله** اگر زن میگوید که من خود را بتو دادم بدانچه امر من بدست من بود تا بیک طلاق رجعی یا بائن خویشتن را
گشاده کنم اینجا عقد درست بود و امر درست طلاق بود اما رجعی بود و بار نتواند که مراجعت کند و اگر میگوید که خود را بتو دادم بدانچه امر من بدست
من بود تا بهر وقت بخواهم بائن خود گشاده کنم بیک طلاق بائن عقد درست بود و امر درست بود و اما کابین بر گردن مرد لازم شود باید که
مرد بگوید که خود را بمن دادی بدانچه امر بدست تو بود تا بهر وقت که خواهی بائن خود گشاده کنی پس ازان کسه عقد درست بود و طلاق واقع
شود بیان کیسه **مسئله** مردی زن خود را سه بار طلاق داد عده وی بسه ماه گذرد و از بیست سه ماه چیزی باقی بود و بر حیض
آمد این حیض اینک مانده بود وی را شوی گذشته شد عده وی چهار ماه و ده روز گذرد اما این که گفتم جائی بود که طلاق
رجعی بود و اگر طلاق بائن بود عده وی بهمان سه ماه گذرد **مسئله** مردی سوگند خورد که بر حلالی که بخواهد بر وی حرام که
آن کار بکند انکار کرد و انگاه زن خواست از زنش طلاق نشود از برای آنکه یمین شکسته شد بر خلاف آنکه زن خواسته و انگاه
انکار کرد از زنش طلاق شود اگر نخست گفت که هر گاه من انکار کنم هر زنی که بخواهد بر وی طلاق اینجا کار کرد و انگاه زن
خواست زنش طلاق شود باید که زن بخواهد انگاه کار بکند تا زنش طلاق نشود **مسئله** مردی زن خواست و بر اختفیه بنهادند
زن دیگر او دو بابین صحبت کرد اینجا حد ساقط شود از برای آنکه شبه یافتم بر خلاف آنکه فراش غلط کرد اینجا حد واجب شود
از برای آنکه نادر بود که اندام زن خویش از اندام دیگر نشناسد **مسئله** زنی و مردی هر یکدیگر را خواسته و در میان ایشان
گواه نی حد ساقط شود یا نی اگر این زن را شوی نیست باجماع حد ساقط شود و اگر شوی دارد بقول ابوحنیفه حد ساقط
شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله حد واجب شود **مسئله** مردی با زنی زنا میکند جماعتی ایشان را دیدند این مرد
خود را باید که هر کابین بمن دادی این زن گفت دادم اینجا حد ساقط شود اما دو کابین واجب شد کابین حد و یکی
کابین عقد **مسئله** زنی را شوی غایب شد چندین باید که بنشیند ابوحنیفه رحمه الله میگوید که صد سال بنشیند

و بعضی مشایخ گفته اند که هشتاد و سال نشیند بعضی گفته اند که شصت سال نشیند اما بعضی مشایخ گفته اند که بنزدیک قاضی برند
تا حکم اثبات آن قاضی کند اما امیر المؤمنین علی رضی الله عنه میگوید که چندانی بنشیند که خبر آیدش که بلای هست که وی را باز خواسته بود
مسئله زنی را شوی غایب شد و کس عدل آمدند و گواهی دادند که ترا شوی گذشته شد این زن عدت داشت و شوی
خواست بعد از مدتی شوی حاضر شد پیش از آنکه قاضی تفریق کند ایشان خود تفریق شدند فرزندان که ازان بوند بقول ابو حنیفه
رحمة الله ازان شوی اول بوند قال النبی علیه السلام الولد للفراش و بقول ابو یوسف رحمة الله علیه اگر دو ساله آمد
ازان اول بود و بعضی دو ساله هست و زیادت ازان شوی دوم بود و بقول محمد رحمة الله علیه اگر شش ماه هست ازان شوی
اول بود و بعضی زیادت از شش ماه بود ازان شوی دوم بود مسئله مردی اقرار کرد که از شش ماه زن بر وی حرام
هست عدت از آن شش ماه گیرد یا از اکنون که اقرار کرده است روایة کتاب طلاق آنست که از آن شش ماه گیرند و بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روایة کتاب اقرار آنست که از ساعت گیرند که اقرار کرده است و بقول امام محمد رحمه الله علیه
مسئله مردی دو زن را یکبار در یک عقد می آرد روا بود و اگر دو زن را یکبار در عقد آورد و هر دو خواهران بودند
اند این عقد درست نشود از برای آنکه دو خواهر در یک عقد روا نبود و اگر قبل از دخول هست ازین هر دو هر کدام را که خواهد
یکی را در عقد آرد روا بود و اگر دخول افتاده است تا عدت هر دو نگذرد نتواند که یکی را در عقد آرد و اگر یکی را عدت گذشت
دیگری را نی این یکی را عدت گذشته است نتواند که در عقد آرد اما آنکه در عدت وی است تواند که وی را در عقد آرد از برای آنکه
عدت وی عقد وی را باز نمیدارد عقد دیگر را باز میدارد و همچنانکه ام ولد را لفواحد از آنکه تا حیض نبیند نتواند که شوی خواهد و
و اگر خواهد در حال عقد آورد روا بود از برای آنکه عدت وی عقد وی را باز نمیدارد اما عقد دیگر را باز میدارد و همچنانکه زنی را شوی
طلاق داد و زن حج و حیض دید چنانچه بشنیدت که عدتم گذشت بیرون آمد شوی خواست این عقد فاسد بود تا سه حیض نبیند نتواند
که شوی خواهد تا سه حیض دیگر نبیند این شوی نه بیند شوی دیگر نتواند که خواهد اما اگر شوی اول خواهد روا بود از برای آنکه عدت
وی عقد وی را باز نمیدارد عقد دیگر را باز میدارد مسئله اگر مردی دو زن را در عقد آورد و مشتبه است و فراموش کرد هر دو
خواهران بیرون آمدند نمیداند که عقد کدام پیش است چه کند باید که بگوید که از هر دو یکی است از وی طلاق اگر قبل از دخول است نیمی کابین
واجب شود و اگر نیمه این بگیرد ... اگر دخول افتاده است کابین تمام واجب شود تا عدت
هر دو نگذرد نتواند که یکی را در عقد آرد مسئله مردی کنیزک خرید خواهر کنیزک بیرون آمد اگر با آن صحبت افتاده است با این
روا نبود و اگر با این صحبت افتاده است و با آن نی همچنین روا بود و اگر با هر دو صحبت افتاده است تا یکی را از ملک خود بیرون نکند
با یکی صحبت روا نبود و اگر یکی را فروخت یا بخشید یا آزاد کرد تا یکی حیض نه بیند نشاید که با وی صحبت کند اگر این کنیزک را
آزاد کرد و یا به شوی داد و یا گذشت در حال تواند که با آن صحبت کند مسئله مردی زنی خواست خواهر کنیزک بیرون آمد اگر با
صحبت افتاده است با این کنیزک روا نی و اگر همچنین هر دو را ندارد روا بود و اگر با هر دو صحبت افتاده است تا یکی را از ملک بیرون نکند با آن یکی صحبت روا نبود

واگر این کنیزک را فروخت یا بخشید یا صدقه کرد تا این کنیزک حیض نه بیند با آن تن صحبت روا نبود و اگر آن کنیزک را آزاد کرد یا
بشوی داد یا گذشته شد هر دو حال نتواند که با آن تن صحبت کند مسئله اگر دو برادر دو خواهر را بعقد آوردند چنانکه برادر کلان خواهر
کلان تر و برادر خورد تر خواهر خورد تر را ولیکن هر دو بعکس افتاد چنانکه خواهر کلان تر برادر خورد تر را افتاد و خواهر خورد تر برادر
کلانتر را چون صحبت افتاد و دانستند آن وقت این مسئله از امیر المؤمنین علی رضی سوال کردند فرمودند که برادر کلانتر کابین بدهد
و برادر خورد تر نیز بستد و برادر خورد تر نیز کابین بدهد و برادر کلانتر فرستد در وقتی از ابو حنیفه رحمه الله این مسئله سوال
کردند ابو حنیفه رحمه الله گفت که هر دو طلاق کنند چون قبل از دخول بعده عده واجب نشود و هما نزاد بعقد آرند تا کینه در میان
ایشان باقی نماند مسئله یکی از زنان کابین چندین از شوی بستاند هر یکی را یک نیم کابین واجب شود و بستاند
یک کابین یک نیمی قبل از دخول طلاق داد و دیگری کابین بعقد دوم مسئله طلاق از جانب مرد است بقول شافعی رحمه الله
بقول علماء ما رحمهم الله از جانب زن است اگر زن آزاد بود طلاق وی سه است شوی وی هر که خواهد باشد و اگر بنده است طلاق وی
دو بود و بقول مالک رحمه الله اگر از این دو کس یکی بنده است طلاق ایشان دو بود مسئله وی از شهر غایب است زن وی
نفقه قرض میکند درست آید یا نی بقول زفر رحمه الله درست آید و بقول علماء ثلثه درست نباید که حکم بر غایب روا نی جواب
قول زفر است رحمه الله والله اعلم مسئله محرمات بر انواع است نسبی است و رضاعی و بصهریت نسبی چون مادر و دختر و خواهر
و خاله و عمه و برادر زاده و خواهر زاده آنچه بصهریت است زن پسر است و زن پدر و مادر عروس و دختر عروس و آنچه برضاع است
مادر شیر و دختر شیر و خواهر شیر و خاله شیر و عمه شیر و برادر زاده شیر و خواهر زاده شیر و زن پسر شیر و زن پدر شیر و مادر عروس شیر
و دختر عروس شیر مسئله اگر عمه برادر بعقد آرد اگر مادری و پدری است یا پدریست روا نبود و اگر مادریست روا بود و اگر خاله
خاله را بعقد وی آرد اگر مادری و پدری است یا مادری روا نبود و اگر پدریست روا بود مسئله اگر مردی دختر یکی را بعقد آورد و زن وی را
در عقد آرد روا بود که عبد الله جعفر دختر امیر المؤمنین علی را بعقد آورده بود و زن وی را صحابه منع نکردند پس اگر روا نبودی صحابه
وی را منع کردندی مسئله بمس حلالی اجماع است حرمت مصاهرت ثابت شود بمس حرام بقول شافعی رحمه الله حرمت مصاهرت
ثابت نشود و بقول علماء ما رحمهما الله حرمت مصاهرت ثابت شود مسئله بسودن چندین ببشاید قیاس است و استحسان قیاس
آنست که هر چند انگشت باید حرمت مصاهرت ثابت شود و استحسان آنست تا آنگاه که اندام در حرکت نیاید حرمت مصاهرت ثابت نشود
مسئله اگر کسی است که وی را اندام بحرکت نمی آید چنانکه مجبوب یا ممسوح یا عنین یا زن خویش آمد آن اعتبار بود مسئله اگر بسودن
انزال افتاد حرمت مصاهرت ثابت نشود از برای آنکه داعی که در وی بود آن نماند مسئله مردی زن را قبله داد و میگوید که من وی را
بشهوت نداده ام از وی بشنوند حرمت مصاهرت ثابت نشود و باقی در اجناس ناطفی آورده است که از او وی بشنوند و حرمت مصاهرت
ثابت نشود که محمد حسن رحمه الله در جامع الکبیر آورده است حرمت مصاهرت بچهار چیز ثابت شود یکی مباشرت دیگر بقبله و سیوم بسودن و
چهارم بنظر بشهوت بمحل داخل فرج نگاه کنند چون قبله یا مباشرت را اسیر یاد کرد لاجرم انزال از وی بشنوند حرمت مصاهرت ثابت شود

در عیون آورده است که مردی کنیزک خرید بخیار سه روز و در مدت خیار کنیزک را قبله داد و میگوید من ویرا بشهوت قبله داده ام اینرا از وی نشنود و خیار از وی باطل شود و این نیز اینجا از وی نشنوند حرمت مصاهرة ثابت شود در مجموع نوادر آورده است که بحکم کیم که کسی قبله داد اگر بر سر او یا بر روی یا بر پیشانی اینرا از وی نشنوند حرمت مصاهرة ثابت نشود و اگر بر دهان داد اینرا از وی نشنوند حرمت مصاهرة ثابت شود **مسئله** اگر دختر کی نارسیده است وی قابل شهوتی خطر آن میدارد که اگر کسی با وی صحبت کند هلاک شود و کسی که او را گزند بلاک نشد اینجا حرمت مصاهرة ثابت شود یانی بقول ابو یوسف القاضی رحمة الله حرمت مصاهرة ثابت شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله حرمت مصاهرة ثابت نشود فائده این مسئله آنجا پدید آید که این دختر کلان شود شوی وا او ند و پدر او خبر شد این دختر را این مرد میخواهد روا بود یانی بقول ابو یوسف روا نبود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا بود

**فصل** رضاع چندین باید که شیر خورد تا حکم رضاع ثابت شود بقول علما رحمهم الله چندانکه بخورد حکم رضاع ثابت شود و بقول شافعی تا پنج بار بکیرد حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** مدت چندین می باید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله دو سال و بقول ابو حنیفه دو نیم سال و بقول امام زفر سه سال حسن بن زیاد و خصاف رحمهما الله میگویند که از شیر مستغنی شود حکم رضاع ثابت نشود فائده این مسئله آنجا پدید آید که بچه دو ساله شیر خورد و بعد از دو سال شیر کسی دیگر بخورد بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله رضاع ثابت نشود و بقول ابو حنیفه و زفر و حسن بن زیاد و خصاف رحمهما الله حکم رضاع ثابت شود **مسئله** اگر دو نیم سال شیر خورد و بعد از دو نیم سال شیر زنی دیگر میخورد بقول علماء ثلثه رحمهم الله حکم رضاع ثابت نشود و اگر سه سال خورد و بعد از سه سال شیر زنی دیگر بخورد بقول علماء ثلثه و زفر رحمة الله علیه حکم رضاع ثابت نشود و بقول حسن بن زیاد و خصاف رحمهما الله حکم رضاع ثابت شود **مسئله** اگر از شیر مستغنی شد بعد از آن از شیر کسی دیگر میخورد حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** بچه شیر خواره را شیر در بینی ریختند بحلق وی رفت حکم رضاع ثابت شود و اگر از شیر حقنه ریختند حکم رضاع ثابت نشود **مسئله** بچه شیر خوار از مردی شیر خورد حکم رضاع ثابت نشود که پیغامبر علیه السلام فرمود که حکم رضاع از چیزی ثابت شود که گوشت بر وی پاید و استخوان از وی قوه گیرد و سخت کند خلاف آنکه با مرده مباشرت کرد اینجا حرمت مصاهرة ثابت نشود که اینجا ولد را ممکن نیست مردی را دو زن شیردار است یکی مر دیگر او و زن شیر خواره این دو زن شیرداران مرد آمدند و این دو زن شیر خواره این مرد را شیر دادند چنانکه یکی زن مر یکی را و یکی زن مر یکی را امر این دو زنان شیر خواره بر شوی حرام شوند از برای آنکه برادر خواهران شوند و این زنان که شیر داران بودند ضامن کابین شوند یا نی ضامن کابین نشوند از برای آنکه بر یکی را فعل تمام نیست مر فساد نکاح را که اگر یکی را شیر دادی و یکی را نداد وی حرام نشدندی همچنانکه مردی در مرض موت دو زن را گفت که هرگاه شما را دو تن در این سرا بیایند شما طلاق بر دو در این سرای آمدند هر دو طلاق شوند اما از میراث محروم نشوند از برای آنکه بر یکی را فعل تمام نیست مر فساد نکاح را که اگر یکی در آمدی و یکی نی طلاق نشدندی همچنانکه اینجا طلاق شوند از میراث محروم نشوند اینجا نیز زنان بر شوی حرام شوند اما این دو زن ضامن کابین نشوند اما چون قبل از دخول است یکی در نصف آورد مرد را

مسئله مردی برادر زنی است زن شیر داده است و زن شیرخواره این زن شیر دار را بنا بر این شیرخواره خود را شیر داد پدر و برادر
شوند اگر این شیر و بنده باشد و ستوری شوی داده است کابین بر کردن مرد لازم شود و اگر این زن عمدا داده است این زن متلف کابین
شود و اگر این زن از راه شفقت داده است ضامن کابین نشود مسئله دو بچه از یکی حیوان شیری خوردند حکم رضاع ثابت
نشود و اگر شیر حیوان با شیر آدمی آمیخته است بغالب و مغلوب را اعتبار است اگر غالب شیر آدمی است و داده حکم رضاع
ثابت شود و اگر غالب شیر حیوان است حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر دو زن شیر خود را آمیخته یکی بچه را دادند اکنون
حکم رضاع از کدام زن ثابت شود بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله غالب و مغلوب را اعتبار است غالب شیر هر که بود
حکم رضاع از آنکس ثابت شود و بقول محمد رحمة الله از آن هر دو مسئله زنی شیر خود را در آجو نهید و گرم کرده یا خورد
طعام بخشند و یا نان شربت کردند بچه را دادند حکم رضاع ثابت شود یا نی بقول ابوحنیفه رحمة الله ثابت نشود و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله حکم رضاع شود مسئله زنی دختر شیرخواره را بغلام خود داد پدرش ابو ولی و وصی بود از وی درست
بود این مرد را ام ولد است داد این غلام بچه را شیر داد عقد ایشان برخیزد و حرام ابد شوند از برای آنکه خواهر و برادر شوند
مسئله مردی ام ولد خود را با شیرخواره یکی را داد ولی نارسیده عقد را اجازت کرد عقد درست بود ولی را
حق اجازت خواستن بود اما حق رد کردن نی خواستن اجازت کرد درست بود و اگر طلاق کند روا نبود تا این نارسیده
بالغ نشود و تواند که رد کند و اگر آن ام ولد را خواجه آزاد کرد و این ام ولد خود را اختیار کرد خواجه نکاح میکند و
خواجه را نکرد رفت و شوی خواست از آن شوی بچه شیر شد و برابر شوی اول حکم رضاع باقی بود و همان شوی اول را شیر
داد بر شوی خود حرام ابد شود از برای آنکه محرم نکاح زن پسران بر پدران حرام ابد شود مسئله زن با شیر را شوی
طلاق داد و عدت گذشت و شوی دیگر خواست بخانه آن شوی دوم بچه یکی را شیر داد و حکم رضاع از شوی اول ثابت شود نه از
شوی دوم اگر حمل پذیرفته است و نهاده اجماع از شوی دوم و اگر حمل پذیرفته است و نه نهاده اجماع از شوی اول
اگر حمل پذیرفته اما نهاده بقول ابوحنیفه رحمة الله از شوی اول و بقول محمد رحمة الله از هر دو و بقول ابو یوسف
اگر شیر متغیر شده است از شوی دوم و اگر شیر متغیر نشده است از شوی اول مسئله زن با شیر را شوی سه طلاق شده است
عدت گذشت و شیرخواره یکی را خواست ولی این شیرخواره العقد را اجازت کرد درست بود که ولی را حق اجازت بود و اما حق باطل کردن
نی این زن پشیمان شده گفت چه کار بود که من کردم چون این زن این بچه را شیر داد عقد نکاح میان ایشان این زن
و شوی دیگر خواست از آن شوی بیرون آمد این شوی اول را میخواهد روا نشود که بحرمت عقد زن پسر بر پدر حرام شود مسئله
دو زن شیرخواره میدارد و یکی زن اجنبیه آمده هر دو را شیر داد بدین هر دو زن حرام شوند مسئله و سه زن شیرخواره خواست
یکی زن اجنبیه آمده هر سه را شیر داد و حرام شود و یکی زن مسئله مردی چهار زن شیرخواره خواست یکی زن اجنبیه آمده هر چهار زن را شیر داد
هر چهار بر وی حرام شوند والله اعلم

## باب بیست و ششم در بیان استبرا

استبرا پاکی رحم است از

پس یا لعنت توبه کن که ندانسته کردم پس معلوم شد که توبه و استغفار نیز هر چند که از مادون فرجین استمتاع میکرد استغفار میکرد و اگر خطرات
میدارد که در زنا افتد محمد رحمه الله گفته است که شاید تا در زنا نه افتد ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله گفته اند که نشاید که نعوذ بالله فتنه
بود زنی از بالای خود خبر میدهد قول وی مصدق باشد یا نی اگر فاسقه و مصلحه بود قول وی مصدق بود و اگر مستوره و مصلحه نبود قول
وی مصدق نبود و مانند این و مصلحه را آنچه دانیم اگر دنیا با وی ایمن بود و گر فاسقه و مصلحه بود و اگر دنیا وی ایمن نبود فاسقه
نیست قول وی مصدق نیست در حالت حیض فراش جدا نشاید کردن که تشبه با اهل کتاب شود و آورده اند که مادر مومنان عایشه
صدیقه رضی الله عنها با رسول علیه السلام آسوده بود در شب ناگاه مادر مومنان پایان فراش رفت رسول علیه السلام فرمود
یا عایشه همانا که ترا حیض آمد گفت بلی یا رسول الله گفت بیا نزد من چون که باز آمد مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها نیز
بخود گرفت و باز بر در بر رسول علیه السلام رفت پس معلوم آمد که فراش جدا نشاید کردن و برهنه نشاید بسودن که رسول علیه السلام
با کمال نبوت و اثر عصمت برهنه نبسود ما را طریق اولی بود که برهنه نشاید بسودن چون از حیض پاک شود روزها قضا بر وی
لازم آید اما نمازها قضا لازم نیاید زنی نزدیک مادر مومنان آمد و این سوال کرد که یا ام المومنین این چه معنی است که چون از حیض
پاک میشویم نمازها را قضا نمیکنیم و روزها را قضا میکنیم مادر مومنان عایشه رضی الله عنها گفت انت حروریة همانا که تو از
حروریه گفت بلی و این حروریه قبیله بود از قبایل عرب که زنان از آنجا آمدندی و سوالها کردندی سوالها در نشستا مادر مومنان
عایشه رضی الله عنها گفت ما را رسول علیه السلام همچنین تعلیم کرد اما در وی دو قسمت یکی آنکه چون مادر مومنان حوا رضی الله عنها
را این عارضه پدید آمد نزدیک آدم علیه السلام آمد با وی مشورت کرد که مرا همچنین حالتی پدید آمد نماز گذارم یا نی آدم علیه السلام گفت
صبر کن تا جبرئیل علیه السلام بیاید از وی سوال کنم جبرئیل علیه السلام آمد و سوال کردند گفت نماز مگذار و چون بار دیگر این حالت
پدید آمد ایام روزه بود حوا رضی الله عنها قیاس کرد و بر آنکه نماز فریضه است و روزه فریضه چون نماز روا نیست روزه نیز روا نبود
و بی آنکه با آدم علیه السلام مشورت کردی بخورد آنگاه با آدم حکایت کرد آدم علیه السلام گفت صبر کن چون جبرئیل بیاید با وی
مشورت کنم جبرئیل آمد با وی مشورت کردند گفت روزه نیز روا نبود لیکن از انکه مشورت نا داشت قضا بر وی نی و این که بی مشورت
ناخورد قضا بر وی بود دیگر وجه آنست که اگر صاحب عادت ده روز و بیست بشود آن ده روز پنجاه نماز از وی فوت شود و
این بیست روز که پاک بود و صد نماز وقتی باید گزارد اگر این پنجاه نماز دیگر را قضا نماییم حرج شود و در دین با حرج نیست
اما روزه سال یکبار بود در روزه قضا کردن والله اعلم **فصل** در بیان مسایل حیض که خواهد تا آموختن احکام حیض بر وی آسان
شود باید که سنت سخاوت را اقامت کند که محمد حسن رحمه الله تعالی کتاب حیض به تصنیف کرد کنیزکان خرید بعضی ترکی و بعضی رومی و بعضی هندی
و بعضی حبشی و عربی تا از رخسار و مزاج هر یکی را معلوم کرد آنگاه کتاب حیض را تصنیف کرد و آن کنیزکان را آزاد کرد خواجه امام
اجل سرخسی رحمه الله تعالی گفته است که این همه کرد تا اختلاف مشایخ با وی یار نشد کتاب حیض تمام نشد چون محمد حسن رحمه الله تعالی کتاب حیض را
به تصنیف کرد و اگر کسی خواهد تا خداوند عز و جل آموختن احکام حیض بر وی آسان گرداند سنت سخاوت را باید که اقامت کند تا خداوند

عزوجل آموختن احکام حیض بر زنی واجب کرده اند پیغمبر صلی الله علیه وسلم صفیه را گفته است هرگاه که ما را همی پیش آمدی این دعا بسیار خواندمی خداوند عزوجل
آن غم را کفایت کردی و فقیه رحمه الله گفته چون آموختن احکام حیض نیست باید که این دعا بسیار بخواند تا خداوند عزوجل احکام آموختن میسر
گرداند و دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم سهل علینا بجودک وسهل علینا بکرمک یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین **مسئله**
سبب استحاضگی زنان چند چیز است یکی آنکه وقتی که نشاید رضا دهند و وقتیکه بشاید رضا ندهند و قتیکه رضا ندهند شیطان ظالم تا
خداوند عزوجل مرشوهر را امر فرماید تا بر وی لعنت کنند تا آن وقت که شوی از وی خشنود نشود و دیگر آنکه در آوردن غسل تاخیر کنند و
غسل جائی آرند که چشم نامحرم بر ایشان افتد و غساله های بریزند که آب خنور شسته ریخته باشند و دیده و نهانی یا جائی نهند که
چشم نامحرم بر آنجا افتد اینست سبب استحاضگی زنان و مستحاضه کسی بود که وی عالمه بود و یا شوهرش عالم بود اما اگر وی عالمه نبود
و یا شوهرش عالم نشود وی مستحاضه شود ضاله بود و فصل ضاله و احکام ضاله آخر کتاب حیض گفته شود ان شاء الله تعالی **مسئله**
حیض که تمام شود در ساعت تمام شود و در شبانه روزی بیست و چهار ساعت است یکساعت از دمیدن صبح سپید است تا
بر آمدن آفتاب و یکساعت از فرو رفتن آفتاب است تا فرو رفتن شفق آن ابتدا روز است و این ابتدا شب اگر فقیه خواهد تا این
ساعتها را معلوم کند باید که تجربه کند که درین دو ساعت معلوم چندین تکرار کرده شود و چندین قرآن خوانده شود و یا چندین
کلمه تسبیح گفته میشود و یا چندین کسب کرده میشود و ساعتهای دیگر را بهمین تجربه بیرون آرد اگر زن خواهد تا ویرا این ساعتها
معلوم گردد باید که تجربه کند که درین دو ساعت معلوم چندین نماز گذارده شود و یا چندین ذکر گفته شود و یا چندین دوک رشته
شود و ساعتهای دیگر را بهمین تجربه بیرون آرد و ده وی در یازده تمام شود همان وقت که وی دیده باشد یک از وی پیوسته
بود همچنین سه در چهار تمام شود و چهار در پنج و پنج در شش و شش در هفت و هفت در هشت و هشت در نه و نه در ده و
ده در یازده تمام شود همان وقت که دیده شود یک از وی پیوسته بودی فایده این خلاف جائی پدید آید که زنی را در وقت
زوال حیض آمد و وی صاحب عادت ده و بیست است روز یازدهم یکی از وقت زوال ویرا حکم پاکان ثابت شود که اگر
زوال دیگر را نیم و در زوال دیگر در نشسته باشیم و این تصور ندارد و صاحب عادت ده کم از ده را بهمین تجربه بیرون آرند وقت نماز
اندر آمد زنی را حیض آمد قضا آن نماز بر وی بود یا نی روایت کنند ابن شجاع و دیگر روایت بلخی رحمه الله است که بر وی
بود از برای آنکه در حق وی اهل بود اگرچه گذاردن را اهل نماند و بقول شافعی رحمه الله اگر از وقت نماز چندانی گذشته است
که آن نماز را توانستی گذاردن و نگذارده است قضا بر وی واجب و اگر از وقت چندانی نگذشته است که بتواند آن نماز را گذاردن
قضای بر وی واجب نبود و بقول زفر رحمه الله اگر از وقت نماز چندانی باقی مانده است که آن نماز را در وقت
تواند گذاردن قضای آن نماز بر وی نبود و اگر از وقت چندانی باقی مانده است که بعضی ادا میشود و بعضی
قضا پس قضا آن نماز بر وی بود و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله اندک از وقت نماز باقی است قضا بر وی بود که نماز که
در کردن بنده وام شود با آخر وقت شود تا اگر در آن وقت زنی بالغ بود و یا ترسا بود و یا نفاس آمد یا حیض آمد یا

وی را نفاس آید یا حیض آید یا گذشته شود یا دیوانه شود قضاء آن نماز بر ایشان بود و اگر در آن وقت دیوانه بهوش آید یا نابالغ
رسیده شود یا کافری اسلام آرد قضای آن نماز بر ایشان بود و اگر در آن وقت مقیم مسافر شود آن نماز را دو گذارد و اگر
مسافر مقیم شود چهار گذارد و اگر زن از حیض پاک شود و از نفاس پاک شود و حیض صاحب عادة ده بود و نفاس صاحب
عادة چهل بود قضاء نماز بر وی بود اما اگر صاحب عادة کم از ده بود یا صاحب عادة کم از چهل بود قضاء آن بر وی بود خواه
غسل کند یا نکند **مسئله** اگر زنی بعد از طهر درست پیش از تمامت پاکی الایشی بیند بروایت کتاب الصلوة نه نشیند و بروایت
نوادر نشیند محمد حسن زیاد از ابوحنیفه رحمة الله روایت میکند که اگر نفساء بهیئت(؟) نشیند و اگر نفساء نه نشیند خواجه امام
اجل سرخسی رحمة الله گفته است که آنچه با قبل ایام است با ایام جمع کنیم اگر دوم بر ده قرار گیرد نشینند و اگر دوم از ده اندک گذرد نه
نشینند **قال** النبی علیه السلام من اغلب على اربع خصال لم یفتقر الوضوء قبل دخول وقت الصلوة والدخول فی المسجد
قبل الاذان وترک کلام الدنیا بعد الوتر والقیام قبل الصبح رسول علیه السلام فرموده است هر که مواظبت نماید بر چهار
خصلت خداوند عز و جل وی را از درویشی نگاه دارد یکی آنکه پیش از وقت نماز طهارت سازد و دوم آنکه پیش از بانگ نماز در
مسجد آید سوم آنکه بعد از نماز وتر سخن دنیاوی نگوید چهارم آنکه پیش از صبح برخیزد و چهار پیغمبران مرسل چهار سخن گفته اند
که هر یکی به از دنیاست و آنچه در دنیاست رسول علیه السلام فرموده است هر که زبان خود را از ناگفتنی نگاه دارد از وی
ثواب چنان بود که گوئی همه قرآن را خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل آورده و موسی علیه السلام گفته است هر که از
یاری بد بپرهیزد از وی ثواب چنان بود که گوئی همه توریت خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده و عیسی علیه السلام
گفته است هر که مالک نفس خود شود از وی ثواب چنان بود که گوئی همه انجیل خوانده است و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده
و داود علیه السلام گفته است هر که با دادهای خداوند عز و جل قناعت کند از وی ثواب چنان بود که گوئی همه زبور خوانده است
و بوی عمل کرده و ثواب حاصل کرده پس فقیه باید که با دادهای خداوند عز و جل قناعت کند و در جواب مسئله چیزی طمع ندارد
و نگیرد که آن حرام بود و چون زنی از وی سوال کند السوال وی را نیکو شنود و جواب نیکو گوید چنانکه ایشان را فهم شود که
رسول علیه السلام فرموده انهن ناقصات العقل والدین ایشان ناقص عقل و ناقص دین اند و در آن وقت که جواب مسئله گوید
تواضع بجا آرد و تکبر نکند که رسول علیه السلام فرموده است **قال** النبی علیه السلام من تواضع لله رفعه الله ومن تکبر
وضعه الله رسول علیه السلام فرموده است که تواضع کند از برای خدای عز و جل وی را بلند گرداند و هر که تکبر کند خداوند
عز و جل وی را پست گرداند و در وقت جواب گفتن مسئله تقوی بجا آرد و چشم نگاه دارد که والنظر الی المراة الاجنبیة سهم من
سهام ابلیس ترجمه در روی زن بیگانه نگریستن تیری است از تیرهای ابلیس **قال** علیه الصلوة والسلام من نظر الی
امراة اجنبیة بشهوة صب فی عینیه الآنک یوم القیامة ترجمه هر که بنگرد در روی زن بیگانه بشهوت ریخته شود در چشمهای او سرب
گداخته روز قیامت پس با زن بیگانه ننشیند که معصیت است مصطفی علیه السلام میفرماید من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلا یخلون

با مراه لیس علیها سبیل ترجمه پیغمبر علیه السلام فرموده هر که ایمان آرد بخدای تعالی و قیامت خلوت نکند با زنی که این زن حلال

نیست رساله النکاح تصنیف قاضی ضیاء الدین سنامی رحمه الله تعالی **قال** النبی علیه الصلوة والسلام النساء حبایل

الشیطان رسول علیه السلام فرموده است که زنان دام دیو اند پس تقیه باید که تقوی بجا آرد تا بر خاطر وی خیری نکند و که نباید

از راه ببرد و از خود جدا نبینید بشد **مسئله** ایست در حیض چهار وجهی که در ام المسائل گوید فقیه باید که نیکو تامل کند تا مسئله نیکو

معلوم آید تصور مسئله چنان بود که حیض عادت و ماقبل ایام حیض دید که نشاید و در ایام حیض دید که نشاید یا ماقبل ایام حیض دید که

نشاید و در ایام حیض دید که بشاید یا ماقبل ایام حیض دید که نشاید و در ایام حیض دید که نشاید یا ماقبل ایام حیض دید

که بشاید و در ایام حیض دید که بشاید انجا که ماقبل ایام حیض دید که بشاید و در ایام حیض دید که نشاید و یا قبل ایام حیض

دید که نشاید و در ایام حیض دید که نشاید و تصور بر دو بقول ابو حنیفه رح حیض نبود و انجا که ماقبل ایام حیض حیض دید که نشاید

و در ایام حیض دید که بشاید بقول ابو حنیفه رحمه الله ایام حیض بود و انجا که ماقبل ایام حیض دید که بشاید و در ایام حیض

دید که بشاید اینجا باجماع حیض بود و این همه بر قول ابو یوسف رحمه الله حیض بود و عادت و بر قول محمد رحمه الله همه حیض بود و انچه ما

قبل دیده است در حق عادتی موقوف بیار دیگر و بر قول ابو حنیفه رحمه الله و در حق حیض موقوف بود و بیار دیگر و این همه جایی بود

که بعد از طهر درست بیند و دم بر ده قرار گیرد اما اگر دم از ده اندر گذرد یا طهر فاسد شود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله و گفتیم بعادت

و چون طهر ماقبل درست دیده باشد بر قول ابو یوسف رحمه الله طهرش همین که دیده است و دم همان که بوده است عادت شود

و بقول ابو حنیفه رحمه الله تا دو بار موافق نبیند بر خلاف اصل عادت وی منتقل نشود اما اگر دو بار موافق دید بر خلاف اصل

عادت وی منتقل شود بار سوم موافق اصل بیند باصل باز رود یا نی بعضی از مشایخ گفته اند که باصل باز رود از بهر آنکه دو بار

بدل بود چون اصل قادر شود بدل نماند اما صحیح آنست که همچنانکه دو بار موافق دیده است بر خلاف عادت منتقل شده است تا بار

دوم بار موافق اصل نبیند عادتش منتقل نشود و باصل باز نرود و فایده این خلاف جایی پدید آید که صاحب عادت بیست روز و با

ده و پانزده دید بار سیوم بیست طهر دید و استمرار افتاد بقول آنهایی که باصل باز برند این زن صاحب عادت بود و در همان ده و بیست

اما ظاهر روایت آنست که اول استمرار بیخبر و حیض بود و بعد از آن صاحب عادت شود و در همان ده روز و پانزده و اگر صاحب عادت ده

و پانزده دو بار ده و بیست دید بار سوم به پانزده طهر دید و استمرار افتاد بقول آنهایی که باصل باز برند صاحب عادت شود و در همان ده و پانزده

اما ظاهر روایت آنست که اول استمرار همچنان پانزده یا ده هم بخبر و نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادت شود در همان ده و بیست صاحب عادت

هشت ماقبل ایام دو دم دید و ما بعد دو یا ما قبل سه دم دید و ما بعد سه یا ما قبل دو دم دید و ما بعد سه یا ما قبل سه دم دید و ما بعد دو

[illegible] ابو حنیفه رحمه الله تعالی علیه و اینها [illegible] در و کافیها دو روایت است یکی آن روایت که دم از ده اندر

حیض نبود و بدان روایت که دم از ده اندر نگذرد حیض بود اگر جواب بدان روایت که همه که هر ناقص را تبع کامل دارد حیض بود و بدان

روایت که ناقص را تبع کامل دارد حیض نبود و صاحب عادت ده یکی دم دید و هشت طهر [illegible] محمد از ابو حنیفه رحمه الله تعالی علیه روایت

میکند که هر ده حیض بود و اگر در بیشتر ایام حیض انثی دید که کمترین حیض ایشان بود چنانکه در ده سه و لیکن متفرقه دید چنانکه یکی اول
ایام و یکی میانه و یکی آخر و یا دو در اول و یکی در آخر یا یکی در اول و دو آخر عبدالله مبارک مروزی و زفر رحمهم الله تعالی از
ابوحنیفه رحمه الله تعالی روایت میکنند که هر ده حیض بود و اصلی است ابو یوسف را رحمه الله تعالی که هرگاه تیرگی بیش از ایام را حیض ندارد و
میگوید که آن دم عرق است نه سبب وی ایام را حیض دارد و وجه قول وی آنست که اصل وی صفا است و تیرگی فرع اصل بود
فرع نبود دلیل آنکه اگر وعا را تهی کنی نخست صافی وی پدید آید و باز تیرگی اما ابوحنیفه و محمد رحمهم الله تعالی گفته اند که هرگاه
وعا را از سر تهی کنی همچنان بود که تو میگوئی که نخست صافی پدید آید انگاه تیرگی اما اگر وعا را از پایان تهی کنی نخست تیرگی
پدید آید انگاه صافی وی و خداوند عز و جل منفذ فرزند آدمی را از پایان آفریده است و روایت میکنند ام عطیه رضی الله تعالی عنها
که بیرون وارده عزو بار رسول علیه الصلوة والسلام بود دم همه تیرگی مرا حیض انگاشت و فرق نکرد میان صفا و تیرگی صورت
مسئله چنان بود که صاحب عادتی چهارده طهر دید و ساعتی تیرگی دید ایام را چیزی ندید و بعد از ایام ساعتی تیرگی دید بقول ابوحنیفه
و محمد رحمهم الله او روزه نماز گذارد و بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر صاحب عادتی بعد از طهر دو سه پیش از
ایام سه روز تیرگی دید و ایام را چیزی ندید و بعد از ایام ساعتی تیرگی دید بقول ابوحنیفه رحمه الله از روزه نماز گذارد و بقول
ابو یوسف رحمه الله ایام حیض بود و بقول محمد رحمه الله آن سه روز تیرگی حیض بود اما اصلی دیگر است مر ابو یوسف را که ابتدا روا داشته
بر طهر روا دارد بشرط آنکه یا قبل ایام یا بعد ایام حیض دم دیده باشد و هر جائی که کم از پانزده شبانروز دیده باشد وی فاصل
نکند و ایام را حیض دارد و بر قول ابو یوسف رحمه الله استکال گفتند که این زن دوازده و سیزده که لایش می بیند چرا اینچنین
خون بینی همیداری وی گفت اگر صاحب عادت پنج این بار شش دم ببیند شش حیض بود و اگر چهارده طهر دید و دم باز آمد حیض
همان پنج بیش شود پس معلوم شد که همچون خون بینی نیست که اگر همچون خون بینی بودی حیض وی همان شش بودی اصلی
دیگر است ابو یوسف را رحمه الله که یکبار بر خلاف عادة ببیند عادة شود و اصل است محمد را رحمه الله که هرچه در ایام عادت
آید از اعتبار دارد و اگر متساوی آید حیض دارد صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده و دو دم دید و شش طهر و دو دم
دید پنج حیض بود اما اگر سه دم دید و پنج طهر و دو دم هر ده حیض بود و اگر یکی دم دید و دو طهر و یکی دم دید و پنج طهر و یکی دم
اگرچه در ده سه است هر ده حیض ندارد زیرا که یکی دم دید و دو طهر و یکی دم این چهار حیض بود چون پنج طهر دید و باخر
یکی دم دید این متساوی آمد هر ده حیض بود و اصلی دیگر است محمد را رحمه الله که از عدد روز زیادت از عدد روا دارد بطریق بدل
و هر کجا که بدل و هد را از انجا که بدل و هد تا انجا که خانه حیض بود و نصاب طهر پیش از اعتبار دارد و در ایام نصاب حیض اعتبار
دارد و صورت مسئله چنان بود که عادة صاحب پنج و بست پنج این بار پانزده طهر دید و ده دم و بست طهر و استمرار افتاد
بقول ابوحنیفه رحمه الله ده روز گذارد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله ده روز حیض بود و عادة نسخ شود و بقول ابو
حنیفه و محمد رحمهم الله همان پنج و بست پنج و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست شود و اگر آن بست طهر آخر را عادة دید بقول محمد رحمه الله پنج و حیض بود

وبقول ابوحنیفه رحمة الله اول استمرار شانزده روز نماز مسکذارد وازبرای آنکه چون طهر فاسد شد تمامت پاکی نماز گذارد تا
بیست وپنج شود وازین چهار ده پنج بدور گشت و سیوم ماه سی راست شود وآنجا نه روز ماند اول استمرار شانزده روز نماز گذارد
وعادتش چه شود بقول ابوحنیفه ومحمد رحمهم الله صاحب عادت شود در میان پنج و بیست و پنج بقول ابویوسف رحمة الله
اول استمرار یک روز نماز گذارد وصاحب عادت شود در پنج و پانزده اصل مکرر بیست محمد را رحمة الله که اندم بطریق
وازطهرش بدم آرد بطریق طرح وجبر و محمد رحمة الله هم طرح روا دارد وهم هرجا که بدل کم از ده بود روا دارد ولیکن
در عادت کم از عدد روا دارد وهرجا که بدل آنجا که مدت حیض ابوبوسف طهرش با اعتبار روا دارد ودر ایام
نفاس با اعتبار دارد تا اگر در ایام احتیاط نباید که بعد حیض رسد ابوحنیفه رحمة الله تمامت پاکی نماز فرماید
اختلاف مشایخ است ابوزید کبیر وابوسهل غزالی رحمهم الله ایشان طرح روا دارند اما جبر روا ندارند و بدل کم از عدد
روا ندارند خواجه ابوحفص بخاری وخواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله ایشان طرح روا دارند وجبر روا ندارند وبدل
کم از عدد روا دارند صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت ده و ده بیست این بار بیست و پنج طهر دید واستمرار افتاد واتفاق است
بجز از حیض بود وهرجا که بجنین افتد که در ایام حیض افتد مانند که حیض را نشاید اجماع حیض بود و در استمرار عادتش بود
هفت تا اگر بیست و شش روز طهر دید چهار روز حیض بود واگر بیست و هفت روز طهر دید سه روز حیض بود واگر بیست و هشت
روز طهر دید واستمرار افتاد وانجا دو روز ماند واین دو روز حیض را نشاید ابوزید کبیر وابوسهل غزالی با ابوحنیفه اند که اول
استمرار بیست دو روز نماز گذارد وصاحب عادت بود در میان ده و بیست و بر قول محمد رحمة الله اول استمرار ده روز حیض بود و پانزده
روز پاکی بود وحیض دوم هفت وصاحب عادت شود در میان ده و بیست و بقول خواجه ابوحفص کبیر وخواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله اول استمرار
هفت روز حیض بود و پانزده پاکی وحیض دوم ده اما اگر بیست و نه طهر دید واستمرار افتاد بر قول محمد رحمة الله ده حیض بود و پانزده
پاکی وحیض دوم شش بود و بر قول خواجه ابوحفص کبیر وخواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله شش حیض بود و پانزده پاکی وحیض دوم
ده وصاحب عادت بود در میان ده و بیست بالاتفاق واگر سی طهر دید واستمرار افتاد بر قول محمد رحمة الله ده حیض بود و پانزده پاکی وحیض
دوم پنج و بر قول خواجه ابوحفص وخواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله پنج حیض بود و پانزده پاکی وحیض دوم ده وصاحب عادت بود در میان
ده و بیست بالاتفاق واگر سی و یک طهر دید و دوم استمرار شد بقول محمد رحمة الله ده حیض بود و پانزده پاکی وحیض دوم چهار بر قول خواجه
ابوحفص کبیر ومحمد مقاتل رازی رحمهم الله چهار حیض بود و پانزده پاکی وحیض دوم ده وصاحب عادت بود در میان ده و بیست واگر سی و دو روز
طهر دید واستمرار افتاد بقول محمد رحمة الله ده حیض بود و پانزده پاکی وحیض دوم سه بقول ایشان سه حیض بود و پانزده پاکی وحیض
ده وصاحب عادت بود در میان ده و بیست بالاتفاق واگر سی و سه طهر دید واستمرار افتاد وانجا دو روز ماند و دو روز حیض را نشاید اتفاق است
که اول استمرار هفده روز نماز گذارد وصاحب عادت بود در میان ده و بیست بر اصل ابوزید کبیر وابوسهل غزالی رحمهما الله تخریج کرده اند
تا ماجرای ایشان معلوم شود وصورت مسئله چنان بود که صاحب عادت پنج و بیست این بار بیست و سه طهر دید واستمرار افتاد این بجز از حیض بود

و اگر بیست و شش روز طهر دید و استمرار افتاد چهار روز ماند ابو زید کبیر و ابو سهل غزالی با ابو حنیفه
اند که اول استمرار نوزده روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود در همان پنج و بیست
بقول محمد رحمة الله اول استمرار نه روز حیض بود و پانزده روز پاکی و حیض دوم چهار و بقول
خواجه ابو حفص کبیر بخاری خواجه محمد قاتل رازی چهار حیض بود و پانزده پاکی و حیض دوم پنج و صاحب عادة
بود در همان بیست و پنج و اگر بیست و هفت طهر دید و استمرار افتاد و بقول محمد رحمة الله پنج حیض بود
و پاکی پانزده و حیض دوم سه و بقول ایشان سه حیض بود و پاکی و حیض دوم پنج و صاحب عادة بود
در همان پنج و بیست و اگر بیست و هشت طهر دید و استمرار افتاد اینجا دو روز ماند و در و حیض را
نشاید اتفاقست که اول استمرار هفت روز نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود و در همان پنج و بیست
اصلست حسن زیاد رحمة الله را که هر کجا سه شبانروز پاکی یابد میان دو دم وی فاصل کند و یکطرف
را حیض دارد و لیکن فاصل بی که همچنین پانزده شبانروز بود که بعد از وی حیض دارد و صورت مسئله
چنان بود دوازده و بیست صاحب عادة دو دم دید و سه طهر و دو دم این پنج حیض نبود و اگر سه دم
دید و سه طهر و دو دم سه اول حیض بود و اگر دو دم دید و سه طهر و سه دم سه آخر حیض بود و اگر سه دم دید
و سه طهر و سه دم بقول حسن زیاد رحمة الله سه اول حیض بود و ظاهر روایة آنست که هر نه حیض بود و اختلاف
مشایخ است که هر کجا که دو طرف دم بیند که یکطرف حیض را نشاند و یکطرف دیگر حیض را نشاند ابو زید کبیر
تعدی کند و هم را حیض دارد بشرطی آنکه دم از ده اندر نگذرد و ابو سهل غزالی رحمة الله تعدی نکند صورت
مسئله چنان بود که صاحب عادتی یکی دم دید و سه طهر دید و دو دم و سه طهر و استمرار افتاد ابو زید کبیر رحمة الله
هم از ابتدا نه روز حیض دارد و دیگر روز از آغاز استمرار این ده روز را حیض دارد از برای آنکه یکی دم
است و سه طهر و طهر غالب است این زمان یازده دم است و سه طهر است هم طهر غالب است اما روز دهم دم است
این شش روز حیض بود وی تعدی کند و این چهار دیگر را با این شش همه را حیض دارد و ابو سهل
غزالی رحمة الله یکی دم و سه طهر اول را طرح کند و دو دم و سه طهر آخر را این پنج روز را یکی و پنج روز
دیگر را از آغاز استمرار همه را حیض دارد و اگر دو دم دید و سه طهر یکی دم و طهر استمرار افتاد ابو زید کبیر همان اصل
خود راست میرود و ده روز حیض دارد و این نه دیگر روز از آغاز استمرار ابو سهل غزالی رحمة الله دو دم
طهر و یکی دم این شش روز را حیض دارد و دو ماه که حیض شش و پاکی بیست و چهار دو دیگر
صاحب عادت کند در ده و بیست مبتدیه دو دم دید و پانزده طهر و یکی دم و سه طهر و استمرار افتاد
ابو زید کبیر رحمة الله ده و پانزده شود و بقول ابو سهل غزالی رحمة الله ده و بیست شود اما این بار

هفت روز حیض بود از برای آنکه تمام دم هست و ابتدا ایام سه روز طهر ابتدا ابر طهر و انداره حاین
بار هشت روز حیض داد دیده از آن عدا صاحب عادت شود در ده و بیست عادت جهل اصلی را برگیرد یا لی
بقول مشایخ بلخ رحمهم الله بگیرد و بقول مشایخ سمرقند بگیرد و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت و سنه
دم ها و طهر ها مختلف دید ولیکن همه درست به بار آخرین موافق اصل دید و استمرار افتاد بر قول مشایخ
بلخ رحمهم الله عادت دم و طهر آخر را بگیرد و بنا کنند و بقول مشایخ سمرقندی رحمة الله سه دم و طهر آخر را بگیرد
بنا کنند و ابوعثمان رحمة الله اول ترین آخرین را اعتبار دارد و خواجه ابراهیم ختلانی رحمة الله اوسط
را عادت را اعتبار دارد و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادت پنج دم دید و بیست طهر و شش دم دید
و هفده طهر چون دو بار شش دم دید حیض وی شش بود و عادتش چه شود بر قول ابوعثمان رحمة الله
شش و هفده شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم ختلانی رحمة الله شش و پانزده شود که این اوسط است
اما اگر مبتدیه سه دم دید و پانزده طهر و چهار دم دید و شانزده طهر و پنج دم و هفده طهر و استمرار افتاد و اتفاق
هر دو اینجا چهار و شانزده طهر شود از برای آنکه ابوعثمان را درین عمل نیست اما اگر پنج دم دید و هفده طهر
و چهار دم دید و شانزده طهر و سه دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابوعثمان رحمة الله سه و پانزده
شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم ختلانی رحمة الله چهار و شانزده شود که این اوسط است بنا بر حدیث رسول
علیه السلام قال النبی علیه الصلوة والسلام خیر الامور اوسطها و رسول علیه السلام فرموده نیکوترین کارها
میانه کار است مبتدیه ده دم دید و چهار ده طهر و استمرار افتاد و اتفاق صاحب عادت ده و بیست شود
و اگر ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و اتفاق صاحب عادت ده و پانزده شود و اگر بچه شد بالغه
و فرزند آورد و چهل دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و صاحب عادت شود در نفاس چهل و ده و پانزده
و اگر شانزده طهر دید ده و شانزده شود و اگر هفده طهر دید ده و هفده شود و اگر هژده طهر دید ده و هژده شود
و اگر نوزده طهر دید ده و نوزده شود تا بیست حکم همین است اما اگر بیست و یک طهر دید و استمرار افتاد بر
قول ابوعثمان رحمة الله ده و بیست و یک شود بر قول خواجه محمد ابراهیم ختلانی رحمة الله ده و بیست و یک
شود و اگر بیست و دو طهر دید و استمرار افتاد بر قول ابوعثمان رحمة الله ده و بیست و دو می شود بر
قول خواجه محمد ابراهیم ختلانی رحمة الله هشت و بیست و دو شود و اصلی است خواجه محمد
ابراهیم را رحمة الله تعالی که تا می تواند دور در ماه میکند تا اگر بیست و هفت طهر دید
و استمرار افتاد بر قول ابوعثمان رحمة الله ده و بیست و هفت شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم
ختلانی رحمة الله تعالی سه و بیست و هفت شود اما اگر بیست و هشت طهر دید و دم مستمر شد

باتفاق ده و بیست و هشت شود چنانچه یازده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد ابوعلی دقاق
رحمه الله تعالی گفته است ده و شانزده شود و ظاهر روایة ده و بیست شود والله اعلم بالصواب

## باب بیست و هشتم در بیان انتقال عادة

انتقال عادت آن بود که صاحب
عادتی دمها و طهرها مختلف دید ولیکن هم درست و راست و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمه الله
تعالی همین دم و طهر آخر را بگیرد و بدینها بنا کند و مشایخ بر قول محمد رحمه الله مسئله تخریج کرده
اند باید که سه دم و سه طهر آخر را بگیرد و اوسط اعداد را نگاه کند که اگر موافق اصل باشد این را بماند
باز سه دم و طهر دیگر را بگیرد اوسط اعداد نگاه کند اگر موافق اصل باشد معلوم شود که عادتش منتقل
نشده است بطریق بنا فرود آید و آنچه در ایام پاکی حیض دارد و در استمرار عادتش همان که
بوده است و اگر در ایام حیض چیزی بیاید اول استمرار حیض دارد بر همان عدد ولیکن طهر شش
بود نه بران عدد و اگر بار دیگر همچنین بیند عادتش همان جملی بود تا دو بار موافق نه بیند بر خلاف اصل
عادت منتقل نشود و صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده و بیست این بار سی طهر دید و ده دم
و بار دیگر پانزده طهر و ده دم و بیست طهر و استمرار افتاد این بیست اوسط است و موافق اصل
این را بمان همین جای سه دم و سه طهر دیگر را بگیرد چنانکه پانزده طهر دید و ده دم و سی طهر و ده دم
و بیست طهر و استمرار افتاد این بیست نیز اوسط است و موافق اصل معلوم آمد که عادتش منتقل
نشده است پس بطریق بنا فرود آییم و چون سی روز طهر دید آن ده گانه دم را طهر دیده است
و این ده گانه دم که بعد از سی روز دیده است آن از طهر وی است و طهر وی ده پیش نماند وی پانزده
دید پنج از خانه حیض طهر دیده است حیض وی از پنج پیش نماند و وی ده دم دید پنج از خانه طهر
دم دیده بود و طهر وی پانزده ماند وی بیست دیده پنج از خانه حیض را طهر دیده باشد
حیض وی پنج ماند اول استمرار پنج روز حیض بود باجماع بعد از ان صاحب عادت شود
در همان ده و بیست اگر آن بیست طهر آخر را بیست و پنج دید اول استمرار باجماع ده روز
حیض بود و طهرش چه بود بقول ابوعثمان رحمه الله ده و پانزده و بقول خواجه محمد ابراهیم
همدانی رحمه الله بیست و پنج که این بیست و پنج اوسط است که فرود سو سی است
و بر سوی پانزده اما اگر همین صاحب عادة سی طهر دید و ده دم و پانزده طهر و ده دم و پانزده طهر
و ده دم و چهل طهر و استمرار افتاد اول استمرار ده روز حیض بود باجماع عادتش چه شود بقول ابوعثمان رحمه الله
ده و پانزده شود و بقول خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمه الله ده و سی شود و این سی اوسط است بر سوی پانزده و فرود

سوم جهل اگر مبتدأ به سه دم دید و پانزده طهر و چهاردم و شانزده طهر و پنج دم و دید و هفده طهر و استمرار افتاد
باتفاق چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و هفده طهر و چهاردم و شانزده و سه دم و پانزده طهر بقول ابوعثمان
رحمه الله سه و پانزده شود و بر قول خواجه محمد همدانی رحمه الله چهار و شانزده شود اما مبتدأ سه دم دید و پانزده طهر و چهار
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده شود و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله از اول استمرار
شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده از جهت معنی است که ابوحنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار
شانزده روز نماز فرماید اصلی است که هرچه مبتدأ به ببیند عادة وی همان شود چون سه دم دید و پانزده طهر عادة وی سه و پانزده
شود این بار چهاردم دید یکی از خانه طهر را دم دیده باشد طهر وی چهارده ماند وی شانزده دید دو روز از خانه حیض را طهر دیده باشد
پس اینجا طهر را ماند دیگر و حیض را نتیجا پس اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده
محمد اینجا بدل ندید از برای آنکه از اینجا که بدل بدید تا اینجا که خانه حیض نصاب طهرش را اعتبار دارد و در ایام نصاب حیضش را
اعتبار دارد و اینجا بر دو نیست ابوعثمان اینجا استیناف کند سه و پانزده کند **فصل** در بیان عادة حیض و عادة حیض
پنج نوع است چنانکه مبتدأ بدید و بار موافق دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف دید و استمرار افتاد و یا موافق و مخالف و
موافق دید و استمرار افتاد و یا دو بار موافق موافق دید یکی مخالف و استمرار افتاد و یا بار سه مخالف دید و استمرار افتاد صورت
مسئله چنان است که مبتدأ سه دو بار سه و پانزده دید و استمرار افتاد باتفاق سه و پانزده بود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و چهار
دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده شود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله تعالی
ما اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در همان سه و پانزده و اگر سه دم دید و پانزده طهر و
چهاردم دید و شانزده طهر و سه دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق سه و پانزده شود و اگر دو بار سه دم دید و پانزده
طهر و بار سیوم چهاردم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد بر قول ابو یوسف رحمه الله چهار و شانزده شود و بقول ابوحنیفه
و محمد رحمهما الله اول استمرار شانزده روز نماز گذارد و بعد از ان صاحب عادة شود در سه و پانزده اگر سه دم دید و پانزده
طهر و چهاردم دید و شانزده طهر و پنج دم دید و هفده طهر و استمرار افتاد بقول ابوعثمان و خواجه محمد ابراهیم همدانی رحمهم الله
چهار و شانزده شود اما اگر پنج دم دید و هفده طهر و چهاردم دید و شانزده طهر و سه دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد
بر قول ابوعثمان رحمه الله سه و پانزده شود و بر قول خواجه محمد ابراهیم همدانی چهار و شانزده شود و اگر مبتدأ به سه دم
دید و پانزده طهر و استمرار افتاد و اتفاق صاحب عادة در سه و پانزده شود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و یکی دم و یکی طهر و استمرار
افتاد و اتفاق سه و پانزده شود و اگر سه دم دید و پانزده طهر و دو دم دید و یکی طهر و استمرار افتاد و بقول ابو یوسف سه و پانزده شود
که وی ختم بر طهر داد و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله سه و بیست و هفت شود که ایشان ختم بر طهر روا ندارند اگر مبتدأ چهاردم
دید و شانزده طهر و استمرار افتاد باتفاق چهار و شانزده شود و اگر چهاردم دید و شانزده طهر و یکی دم دید و دو طهر و استمرار افتاد و اتفاق همان

وشانزده شود واگر چهار دم دید وشانزده طهر و دو دم و دو طهر واستمرار شد بقول ابو یوسف رحمه الله چهار وشانزده شود
که وی ختم بر طهر روا دارد از ابی حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی چهار و بست و شش بود که ایشان ختم بر طهر روا ندارند حیض عادة
سه و بست و هفت پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را هیچ ندید و درد دم پیش از ایام دوازده دم دید و ایام را هیچ ندید
بعد از ان دم مستمر شد ابو یوسف رحمه الله تعالی ازین دوازده روز سه روز اول بگیرد و حیض دارد سه و پانزده
کند و محمد رحمه الله تعالی این سه روز را بدل بود و حیض دارد سه و پانزده کند و لیکن چون دو بار در ایام نیاید با ابو حنیفه
یار شود و دور در ماه کند حیض سه و پاکی بست و هفت بر قول ابو یوسف رحمه الله اشکال آید که در میانه شانزده روز طهر
هست و وی یکبار دیدن عادة میکند اینجا چرا سه و پانزده میکند این شانزده روز طهر درست است و لیکن با دم استحاضه متخلله
است و معنی طهر فاسد بود همچنانکه دم فاسد نصب عادة نشاید طهر فاسد نیز نصب عادة را نشاید والله اعلم فصل در بیان
شفع و وتر شفع جفت بود و وتر طاق بود هر کجا پیش از ایام جفت بود ایام حیض شود و اگر پیش از ایام طاق بود ایام حیض نشود
ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمرار حیض دارد بهمان عادة و لیکن طهر شش بران عادة و محمد رحمه الله تعالی بدل نهد و لیکن چون
در ایام نیاید ازانکه بدل داده باشد نماز را قضا فرماید و ابو حنیفه رحمه الله تعالی موقوف دارد صورت مسئله چنان بود که صاحب
عادة سه و بست و هفت و پانزده طهر دید و یکی دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود و محمد رحمه الله تعالی
بدل نهد این سه روز را حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید زوائد دوازده است و دم و طهر و دو دو
در شش ضرب کن دوازده شود ختم مضروب بر طهر آید ایام حیض شود و محمد رحمه الله تعالی ازانکه بدل داده بود نماز را قضا فرماید اگر خواهی تا
دور دم معلوم شود زوائد دوازده است و دور یکی چهل و دو شود و دم و طهر دو است در او ضرب کن چهل و دو شود ختم
مضروب بر طهر آید ایام حیض شود و اگر پانزده طهر دید و دو دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و پانزده شود
و بقول عبد الله زعفرانی رحمه الله سه و نیم ساعتی حیض بود و بست و هفت کم ساعتی طهر و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله تعالی چهار و بست و
شش شود و بقول محمد رحمه الله تعالی پنج حیض بود و بست و پنج طهر اگر خواهی تا ایام معلوم آید زوائد دوازده است و دم و یکی طهر سه است
در چهار ضرب کن دوازده شود ختم مضروب طهر آید و ابتدا ایام دم است و لیکن ختم بر طهر ایام حیض نشده اگر خواهی تا دور ایام
دوم معلوم آید زوائد دوازده است و دور سی و چهل و دو شود و دم و یکی طهر سه است سه را در چهارده ضرب کن چهل و دو شود ختم
مضروب چو طهر آید و ابتدا ایام دم است لیکن ختم بر طهر ایام حیض نشده چون دو بار در ایام نشد محمد رحمه الله انرا که بدل داده
باشد اصالت کند و دور در ماه شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله حیض پنج و پاکی بست و پنج شود و بر قول ابو سهل غزالی
رحمه الله چهار و بست و شش شود و بر قول عبد الله زعفرانی رحمه الله سه و نیم ساعتی حیض بود و بست و هفت کم ساعتی پاکی بود
واگر همین صاحب عادة شانزده طهر دید و یکی دم و یکی طهر همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله سه و شانزده شود و محمد رحمه الله این
سه روز را طهر بدل حیض دارد و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تا مدت یکی نماز فرماید اگر خواهی تا ایام معلوم آید زوائد دوازده است دم و طهر و دو دو

در شش ضرب کنی دوازده شود ختم مضروب بر طهر آمد ولیکن ابتدا ایام بست ایام حیض نشد و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید
زوائد یازده بست ودو در سی چهل و یک شود دور دوم و طهر دو بست و دو را در بست و یک ضرب کنی چهل و دو شود ختم مضروب بر
طهر آمد و ابتدا ایام طهر بست ایام حیض نشد چون دو بار در ایام ندید محمد رحمه الله اثر ابدل داده باشد اصابت کند دور در
ماه شود و بقول ابو حنیفه رحمهم الله حیض سه و باقی بست و هفت اگر شانزده طهر دید و دو دم و دو طهر و همچنین مستمر شد
بقول ابو یوسف رحمه الله سه و شانزده شود و بقول عبد الله زعفرانی رحمه الله چهار و ساعتی حیض بود و بست و شش
و کم ساعتی باقی و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله پنج و نیم حیض بود و بقول محمد رحمه الله شش روز حیض بود و اگر خواهی ابتدا ایام معلوم
آید زوائد یازده بست دوم و طهر چهار و چهار را در سه ضرب کنی دوازده شود ختم مضروب بر طهر آمد و ابتدا ایام بست ایام
حیض نشد. و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید زوائد یازده بست و دو در سی چهل و یک شود دور دوم و طهر چهار بست چهار را در ده
ضرب کنی چهل شود مار چهل و یک می باید بعد ازان معلوم آید که دو کانه دم ازین دو یکی بدو ترش و نیم تا دور شش
تمام شود اینجا یکروز ماند دیگر روز حیض نشاید چون دو بار در ایام ندید محمد رحمه الله تعالی اثر آنکه بدل داده باشد اصابت
کند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تعالی دور در ماه شود حیض شش و باقی بست و چهار و بقول ابو سهل غزالی رحمه الله تعالی
پنج و بست و نیم شود و بقول عبد الله زعفرانی چهار و ساعتی حیض بود و بست و ششم کم ساعتی باقی بود و بقول ابو یوسف سه و شانزده شود و اگر صاحبه
صاحبه عادة بست و پنج طهر دید و یک دم و یک طهر و همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و بست و پنج شود و
بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تعالی سه و بست و هفت شود که بست و هفت طهر است ایام حیض شود اگر همین صاحبه عادة
بست و هشت طهر یکی دم و یکی طهر و همچنین مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی سه و بست و هشت شود و بقول
محمد رحمه الله این سه روز حیض بود و بطریق بدل ابو حنیفه رحمه الله نماز فرماید اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید از
دور دوم یکروز گذشته بست و دم و طهر دو بست دو را در پانزده ضرب کنی سی شود و مار ابست و نه می آید ایام
حیض نشد چون دو بار در ایام ندید محمد رحمه الله تعالی اثر آنکه بدل داده باشد اصابت کند و بقول ابو حنیفه و محمد
رحمهم الله تعالی دور در ماه شود و حیض سه و باقی بست و هفت و اگر بست و نه طهر دید و یک دم و یک طهر و همچنین
مستمر شد بقول ابو یوسف رحمه الله سه و بست و نه شود و بقول محمد رحمه الله آن سه روز حیض بود بطریق بدل ابو حنیفه
رحمه الله تمام دور را نماز فرماید و اگر خواهی تا ایام دور دوم معلوم آید از دور دوم دو روز گذشته باشد و دم و طهر دو
بست دو را در چهارده ضرب کنی بست و هشت شود و دور دوم ایام حیض شد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله دور در ماه شود
حیض سه و باقی همان بست و هفت ولیکن محمد رحمه الله تعالی اثر آنکه بدل داده باشد ازان رجوع نکند شیخ الاسلام
بهاء الدین گفته است که در عادة جواب این دانسته باید گفتن که برهان اسهان نه شود تا نماز و عبادة را تمام و در گذشتن عقد جواب میزان
بود تا باید گفتن [illegible] تا عقد تعلق درست [illegible] والله اعلم بالصواب و نیم در بیان [illegible] مسئله طهر ناقص عادة [illegible]

هرجاکه فساد طهر از ایام بود تمامت پاکی نماز گذارد و اگر در ایام بود حیض را بنشاید باتفاق همان حیض بود و اگر حیض را نشاید
ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر دم و طهر پیش بنا کند و محمد رحمه الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی نماز
فرماید صورت مسئله چنان بود که صاحب عادة ده و بیست پانزده دم دید و پانزده طهر دید و استمرار افتاد اول استمرار چهار روز نماز گذارد
و اگر شانزده دید سه روز نماز گذارد و اگر هفده دید دو روز نماز گذارد و اگر هژده دید یکروز نماز گذارد و اگر نوزده روز دید آن یک
پاسین بود و بیست و دوم و محل بست اول استمرار ده روز حیض بود و اگر بیست و یک دید نه روز حیض بود و اگر بیست و یک و بیست و هشت حیض بود
و اگر بیست و شش روز دید سه روز حیض بود و اگر بیست و هفت دید این بیست و هفت بانزیک بیست و هشت شود در آنجا دو روز مانده دو
روز حیض را نشاید ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بر دم و طهر پیش بنا کند و محمد رحمه الله طرح و جبر کند و ابو حنیفه
پیچ این دو روز نماز گذاردن فرماید صاحب عادة ده و بیست چهارده طهر دید و یک دم و دوازده طهر و استمرار افتاد از این دوازده
پنج طهر پیش و هم تا طهر پیش تمام شود و در ایام هفت روز ماند که از طهر دیده باشد سه روز حیض بود بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله
و بر قول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و اگر این دوازده را سیزده دید چون از سیزده پنج طهر پیش هم ایام هشت روز
ماند که از طهر دیده است آنجا دو روز ماند دو روز حیض را نشاید بقول ابو یوسف رحمه الله ایام حیض شود و بقول محمد رحمه الله
طرح و جبر کند و ابو حنیفه پیچ تمامت این دو روز نماز گذاردن فرماید صاحب عادة ده و بیست چهارده طهر دید و پانزده دم
و پانزده طهر و استمرار افتاد از این پانزده شش بطهر دهیم تا طهر پیش تمام شود و در ایام نه روز ماند این نه روز باتفاق حیض بود و
بقول ابو یوسف رحمه الله تعالی ده پانزده شود و این ده را که ابو یوسف رحمه الله حیض دارد ابو حنیفه و محمد رحمهم الله تعالی نماز فرمایند
ده و بیست کند چون ابو یوسف رحمه الله تعالی ایام نه روز را آخر را حیض میدارد از چه معنی است که ده و پانزده میکند آن
پنج دم است با دم استی ضد الصحیحه است و آنجا که طهر پیش فاسد نصب عادة را نشاید دم فاسد نیز نصب عادة را نشاید
صاحب عادة ده و بیست پانزده دم دید و پانزده طهر و نه دم و نوزده طهر و استمرار افتاد در روایت کتاب آنست که ده و
نوزده شود بر خلاف آنکه هشتم پانزده دید و پانزده طهر و استمرار افتاد یا بحل بالغه شد حمل بیک دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد
ابو علی دقاق رحمه الله گفته است که ده و شانزده شود اما ظاهر روایت آنست که ده و بیست شود اما اینجا ده و
نوزده میشود از برای آنکه این نه دم است در میان دو طهر اول فاسد است نصب عادت را نشاید که هر روز را
دم استحاضه نماز گذارد است اما طهر آخر درست است و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار شش روز
نماز گذارد و بعد از آن صاحب عادة شود و در ده و بیست و بر قول ابو یوسف رحمه الله ده و نوزده
شود و اگر آن نوزده طهر آخر را چهارده دید آن چهار روز که ما قبل مانده است باتفاق قضا کند
و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله آن باقی ایام حیض بود و آن پنج روز است و بر قول ابو یوسف رحمه
الله ایام حیض شود و اگر آن غسل احتیاط را بنا در روز بود ابو یوسف رحمه الله بر سر چهار روز

غسل فرماید و ازین چهارده پنجروز را یا هشت روز دیده بود نه روز نماز قضا فرماید و اول استمرار پانزده روز دیگر
نماز فرماید بعد ازان صاحب عادة شود در ده و بست باتفاق صاحب عادة ده و بست چهارده طهر دید
و هشت دم و چهارده طهر و استمرار افتاد ازین هشت دم شش طهرش و هیچ تا طهرش تمام شود و در ایام دو
روز ماند و دو روز حیض را نشاید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تعالی طهارت سازد و تمامت پنجاه روز
نماز گذارد و صاحب عادة شود در همان ده و بست و ابو یوسف رحمه الله ایام را حیض ارد و اگر آن احتیاطی
نیاورده باشد بر سر چهارده غسل فرماید و ازین چهارده هشت یا هشت دیده شش روز نماز قضا فرماید و اول
استمرار چهارده روز نماز فرماید بعد ازان صاحب عادة شود در همان ده و بست باتفاق صاحب عادة ده و بست
چهارده طهر دید و هشت دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تعالی طهارت سازد و پنجاه روز
نماز گذارد و صاحب عادة شود در همان ده و بست و ابو یوسف رحمه الله تعالی اول استمرار ده روز حیض دارد و بعد
ازان صاحب عادة کند در همان ده و بست صاحب عادة ده و بست پانزده طهر دید و دو دم و سیزده طهر و استمرار
افتاد ابو یوسف رحمه الله تعالی ازین سیزده هشت روز را باین دو روز ده روز حیض دارد و اول استمرار ده روز
نماز فرماید و صاحب عادة کند در ده و پانزده و محمد رحمه الله تعالی علیه و جبر کند و ابو حنیفه رحمه الله تعالی تمامت
پاکی نماز فرماید اگر آن سیزده آخر را پانزده دید ابو یوسف رحمه الله تعالی استیناف کند و بران دم طهر پیشین بنا کند
بر ده و بست و محمد رحمه الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه هیچ تمامت پاکی نماز فرماید اشکال آید که ابو یوسف رحمه الله
تعالی یکبار که برخلاف عادة می بیند عادة کند و پانزده طهر درست است از چه معنی است که ده و بست میکند این پانزده
طهر درست است و لیکن با دم استحاضه آمیخته است که درمیان دو روز دم فاسد نماز گذارده است پس این طهر فاسد
بود و طهر فاسد نصب عادة را نشاید که بعد از ایام حیض بود و طهر اول بعد از ایام حیض است و لیکن درمیان دو
روز باده فاسد نماز گذارده است لاجرم آن طهر فاسد بود و نصب عادة را نشاید و از طهر دیگر هژده روز
باقی مانده بود و اگر آن هژده را ده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد این ده بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله حیض بود
از هژده ده بروی هشت ماند چون پانزده طهر دید هفت روز ایام حیض را طهر دیده باشد و انجا سه روز ماند آن سه
روز باتفاق حیض بود و عادة وی چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
ده و بست شود اگر پانزده آخر را شانزده دید چون دو بار در ایام ندید محمد رحمة الله ازانکه بدل داده
بود اصالت کند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله ده و بست شود و بقول ابو یوسف هیچ ده و شانزده
شود اما اگر آن شانزده آخر را بست دید اکنون صاحب عادة شود در ده و بست باتفاق و
بقول ابو یوسف رحمة الله این بست اخیر را بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله آن بست اول را

که اگر این بست آخر را اعتبار داریم بقول ایشان یکبار دیدن عادة میگردد باشد و بقول ایشان یکبار که بر
خلاف عادة شد عادة منتقل نشود صاحب عادة ده و بست دوازده دم دید و پانزده طهر و استمرار افتاد اول شهر را
سیزده روز نماز گذارد واگر دوازده دم دید و شانزده طهر و استمرار افتاد ازین شانزده بست شود دم در محل بست
اول استمرار ده روز حیض بود و اگر سیزده دم دید و بست و سه طهر و استمرار افتاد سیزده و بست و سه سی و شش شود
اول استمرار چهار روز حیض بود و اگر سیزده دم دید و بست و چهار طهر سی و هفت شود اول استمرار سه روز
حیض شود و اگر چهارده دم دید و بست و چهار طهر سی و هشت شود و دو روز ماند دو روز حیض را نشاید ابو یوسف
رحمة الله تعالی ابدال استیعاب کند و بر دو طهر پیشین بنا کند و محمد رحمة الله تعالی طرح و جبر کند و ابو حنیفه رحمة الله تعالی
تمامت پاکی نماز فرماید صاحب عادة پنج و بست پیش از ایام یکی دید و یکی طهر و همچنین مستمر شد دم و طهر دو
بست و دو را در پنج ضرب کنی ده شود ختم مضروب بر طهر آید نه روز حیض بود اشکال آید که یکروز پیش از ایام است
چرا نه روز حیض میشود زبرای آنکه آنچه پیش از ایام دیده است ناقص است و آنچه در ایام دیده است کامل و کامل
ناقص را تبع خویش کند و آنچه بعد از ایام است باجماع حیض بود و این جایی بود که دم بر ده قرار گیرد و طهر درست
بیند اما اگر دم از ده اندر گذرد یا طهر فاسد شود بقول ابو یوسف رحمة الله تعالی هم از ابتدا پنج نه شود و بر
قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله این بار سه روز حیض بود دیدن سبب که ابتدا و انتها بر طهر رواند از بعد آن
صاحب عادة کنند و در بیان بست و پنج والله اعلم **فصل** در بیان واقعات صاحب عادة نه روز
پیش از ایام یکروز دم دید به نشیند اگر دم بر ده قرار گیرد و طهری درست بیند هر ده حیض بود و اگر دم از ده اندر
گذرد و یا بعد از آن طهر فاسد شود بر قول ابو یوسف هم از ابتدا نه روز حیض بود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهم
الله ایام حیض بود صاحب عادة هشت پیش از ایام دو روز دم دید به نشیند باتفاق صاحب عادة هفت پیش
از ایام سه روز دم دید بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله به نشیند و بقول ابو حنیفه رحمه الله نه نشیند اما اینکه ماقبل
دیده است اگر ما بعد بیند اجماع به نشیند بشرط آنکه دم از ده اندر نگذرد و طهر درست بیند اما اگر دم از ده
اندر گذرد یا طهر فاسد شود در کنیم بیاد تش که اصل درین باب آنست که هر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ماقبل
دیگر ما بعد صاحب عادة نه پیش از ایام یکروز تیری دید بقول ابو یوسف رحمة الله نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم
الله به نشیند اگر صاحب عادة هشت پیش از ایام دو روز تیری دید بقول ابو یوسف نه نشیند و بقول ابو حنیفه و محمد
رحمهما الله نشیند اگر صاحب عادة هفت پیش از ایام سه روز تیری دید بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نه نشیند و
بقول محمد رحمة الله به نشیند آنچه ماقبل دیده است اگر ما بعد بیند باتفاق نشیند اینجایی بود که دم بر ده قرار گیرد و طهری بیند
بیند اما اگر دم از ده اندر گذرد یا طهر فاسد شود در کنیم بیاد تش که هر حیض را دو طهر درست شرط است یکی ماقبل یکی ما بعد اگر حیض

ده و بست پانزده طهر دید و ده دم و پانزده طهر و استمرار افتاد بعضی مشایخ گفته اند که ده و پانزده شود همچنانکه دم را دو بار
برخلاف عادة ببیند عادة منتقل شود و چون طهر را دو بار برخلاف عادة ببیند عادت منتقل شود و بعضی مشایخ گفته
اند که این تمکن بعادة یافتست از برای آنکه دم را یکبار برخلاف عادة دیده است و یکبار برخلاف عادة ببیند عادة منتقل
نشود اما صحیح آنست که صاحب عادة ده و پانزده شود و قیاس ابوحنیفه رحمه الله اگر صاحب عادة پنج و بست پانزده طهر
دید و ده دم و بست طهر و استمرار افتاد بقول ابوحنیفه رحمه الله روز ایام حیض بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله ده
روز حیض بود و عادتش چه شود بقول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله پنج و بست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست
شود و اگر شانزده طهر دید و هشت دم و بست طهر و استمرار افتاد بقول ابوحنیفه رحمه الله پنج روز ایام حیض بود و بقول ابو
یوسف و محمد رحمهم الله هشت روز حیض بود و عادتش چه شود بر قول ابو یوسف رحمه الله هشت و بست شود و بر قول ابو
حنیفه و محمد رحمهم الله پنج و بست شود اما اگر نزده طهر دید و هفت دم و بست طهر استمرار افتاد هفت روز حیض بود
باتفاق و عادتش چه شود بقول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله همان پنج و بست و بقول ابو یوسف رحمه الله هفت و بست
و اگر بست طهر دید و ده دم و پانزده طهر و استمرار افتاد ده روز باتفاق حیض بود و عادتش چه شود بقول ابوحنیفه و محمد
رحمهم الله پنج و بست شود و بقول ابو یوسف رحمه الله ده و پانزده شود و اگر بست طهر دید و ده دم و بست طهر و استمرار
افتاد این ده روز باتفاق حیض بود و عادتش چه شود بقول ابو یوسف رحمه الله ده و بست شود و محمد رحمه الله طرح و جبر کند
و ابوحنیفه رحمه الله تمامت طهر نماز فرماید و الله اعلم **باب سی ام در بیان نقصان دم و طهر** و این بساعت معلوم آید
در شبانروز بست و چهار ساعت است بزرگان تجربه کرده اند یکساعت از دمیدن صبح سپیده است تا وقت بر
آمدن آفتاب و یکساعت از وقت فرو رفتن آفتاب است تا وقت فرو رفتن شفق آن ابتدا از روز است و این
ابتدا از شب چنانکه یاد کردیم و تجربه کنند هر کسی بدان چیز که وی را میسر شود و اگر فقیه خواهد تا ساعتها را دیگر را تجربه معلوم
کند باید که تجربه کنند که در میان دو ساعت معین چندین قرآن خوانده میشود و یا چندین ذکر و تسبیح گفته میشود و یا چندین
تکرار کرده میشود ساعتها دیگر را [illegible] بیرون آرد و بر قول منجمان ابتدای روز از وقت بر آمدن آفتاب است
اما این قول ماخوذ نیست صحیح نیست که گفته شده است اول [illegible] وقتی که روز تا پانزده ساعت است و شبها نه ساعت
زنی را مقارن سپیده دم دم پیدا آمد و نه هم مقارن بر آمدن آفتاب دم منقطع شد حیض وی نه شبانروز بود و
یکساعت و اگر روز بست کم مقارن سپیده دم باز آمد طهر وی بست شبانروز باشد کم یکساعت و اگر در شب انگاهی
که بست کم بود مقابل [illegible] فرو رفتن آفتاب دم باز آمد طهر وی نوزده شبانروز بود و چهارده ساعت و حیض وی نه شبانروز
و یکساعت [illegible] و پانزده ساعت و این ساعت [illegible] آنچه که گفته اند تا اگر
صاحب واقع را دم مستمر شود و برین اصل بنا کند اگر در وقتی که روز تا پانزده ساعت بود و شبها نه

ساعت زنی را مقارن فرو رفتن آفتاب دم پدید آمد روز دوم مقارن برآمدن آفتاب دم منقطع شد حیض

و هی نه شبانه روز بود و ده ساعت روز سوم مقارن برآمدن آفتاب دم باز آمد طهر وی هفده شبانروز

بود اگر مقارن سپیده دم باز آمد طهر وی هفده شبانروز کم ساعتی بود و اگر شبانگاه هفدهم مقارن فرو رفتن

آفتاب دم باز آمد طهر وی شانزده شبانروز بود و چهارده ساعت و حیض وی نه شبانروز بود و ده ساعت

دو در شش در بیست و شش شبانروز بود والله اعلم **باب سی یکم دربیان نورس** اگر پنج ساله

دم بیند باتفاق حیض نبود و اگر شش ساله دم بیند ظاهر روایة حیض نبود ابو نصیر محمد بن سلام البلخی

گفته است که چون بی سببی و بی علتی بود حیض بود و چون بحد حیض برسد اگر هفت ساله دم بیند بعضی مشایخ

گفته اند که حیض بود که چون بحد حیض برسد که رسول علیه السلام فرموده است که فرزندان را نماز فرمایید چون

هفت ساله شوند چون هفت ساله را نماز فرمود دلیل میکند بلوغ و اگر هشت ساله دم بیند بعضی مشایخ گفته اند که

قیاس هفت ساله حیض بود و اگر نه ساله دم بیند بشیر بن غیاث از ابوحنیفه رحمة الله علیه غیر اصول نقل میکند

که نشنید از برای آنکه پاکی بیقین است و حیض بشک و بشک نماز نشاید ماندن حسن زیاد و خواجه ابو حفص

و محمد سلام البلخی از ابوحنیفه رحمة الله روایت میکنند که بشنید که اگر بحد حیض رسد حیض بود و بر وی قضاء نماز نیست

و اگر بحد حیض نرسد وی نارسیده بود و بر نارسیده نماز نیست وی بهر دو حال یابنده نماز نیست حکایت

خواجه ابو مطیع البلخی رحمة الله تعالی را یکی دختر بود در نه سالگی بالغه شد و بیابستی و او را دختر زاد و

این دختر نیز در نه سالگی بالغه شد و بیابستی و او را نیز دختر زاد و ... سال بود که جده

شده بود خواجه دختر در کنار گرفت و میگفت ای دختر بچه مادر فضیحت کردی که تو در ده سالگی جده شدی اگر نورس

دم دید و سه شبانروز کم ساعتی طهر دید و ساعتی دم دید این سه شبانروز و ساعتی حیض بود و اشکال آید بر

قول محمد که آنچه در ایام غالب آید آنرا اعتبار کند و اینجا طهر غالب است چرا حیض میدارد جواب

که هیچ گاه سه شبانروز کم ساعتی دم حیض را نشاید سه شبانروز کم ساعتی طهر نیز فصل را نشاید اگر ساعتی دم

دید و سه شبانروز کم ساعتی دم و ساعتی طهر این هم حیض بود اگر ساعتی دم دید و سه شبانروز طهر و ساعتی دم

بقول ابوحنیفه و محمد رحمة الله حیض نبود و بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانروز

کم ربعی طهر و ربعی دم این هم حیض بود و اگر ربعی دم دید و دو نیم شبانروز طهر و سدس دم بر قول ابوحنیفه

و محمد رحمهم الله حیض نبود و بقول ابو یوسف رحمة الله حیض بود و اگر ربعی دم دید و سه شبانروز طهر ربعی دم

بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله حیض نبود و بر قول ابو یوسف رحمة الله حیض بود نورس روز پنجشنبه وقت برآمدن

آفتاب دم دید و روز چهارم پیش از برآمدن آفتاب دم دید و روز هفتم مقارن برآمدن آفتاب دم دید

بعد از برآمدن آفتاب دم دید حیض وی نباشد زیرا که در روز دیده است **فصل در**
**بیان ضرب** ابو یوسف رحمة الله ده و بیست میکند و محمد رحمة الله بدل ده و ابو حنیفه رحمة الله فارق
صورت مسئله چنان بود که ابتدا یکی دم دید و یکی طهر دید و همچنین مستمر شد دم و طهر دو است دو را در پنج ضرب
کن ده شود ختم مضروب بر طهر آمد هم از اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر
دو است دو را در پانزده ضرب کنی سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن
صاحب عادت شود و بقول ابو حنیفه رحمهم الله در نه و یک و بیست و بقول ابو یوسف رحمة الله ده و بیست شود
و اگر دو دم دید و یکی طهر و همچنین مستمر شد دم و طهر سه است سه را در سه ضرب کنی نه شود ختم مضروب بر طهر
آمد و عشره بر دم است ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا دور دوم معلوم آید دم و طهر سه است سه را
در ده ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد و ماه اول با ماه دوم برابر آمد صاحب عادت شود و در ده
و بیست باتفاق اگر دو دم دید و دو طهر و دو دم و دو طهر همچنین مستمر شد دم و طهر چهار است چهار را در دو ضرب
کنی هشت شود ختم مضروب بر طهر آمد و لیکن ختم عشره بر دم است ماه اول ده روز حیض بود اگر خواهی تا دور
دوم معلوم آید دم و طهر چهار است چهار را در هشت ضرب کنی دو دم سی و دو شود ابتدای ایام دو روز طهر آمد
و ختم مضروب نیز دو روز طهر بود ماه دوم شش روز حیض بود اگر خواهی تا دور سیوم معلوم آید دم و طهر
چهار است چهار را در پانزده ضرب کن شصت شود ماه سیوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت
شود یک دور حیض وی ده و یک دور شش و بر دو حال یکی بیست و دو و اگر سه دم دید و سه طهر و سه دم
و سه طهر و همچنین مستمر شد ماه اول نه روز حیض بود تا اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر شش را در پنج
ضرب کن سی شود ختم مضروب بر طهر آمد ماه دوم با ماه اول برابر آمد این زن صاحب عادت شود و بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله تعالی در نه و بیست و یک و بقول ابو یوسف رحمة الله در ده و بیست اگر سه دم دید و چهار طهر
و سه دم و چهار طهر و همچنین مستمر شد ماه اول ده روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه دوم معلوم آید دم و طهر
هفت است هفت را در چهار ضرب کنی بیست و هشت شود آمد باز سه گانه دم از سه دو بر ورتش دهم تا دور
تمام شود و ماه دوم هشت روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه سیوم معلوم آید دم و طهر هفت است هفت را در نه ضرب
کن شصت و سه شود ماه سیوم سه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه چهارم معلوم شود دم و طهر هفت است
هفت را در سیزده ضرب کنی نود و یک شود ماه چهارم نه روز حیض بود و اگر خواهی تا ماه پنجم معلوم آید دم
و طهر هفت است هفت را در هفده ضرب کنی صد و نوزده شود ماه پنجم نه روز حیض بود و لیکن نه چنانکه ماه
چهارم و اگر خواهی تا ماه ششم معلوم آید دم و طهر هفت است هفت را در بیست و دو ضرب کنی صد و پنجاه و چهار شود

دلیل بر قول مالک رحمه الله تعالی آنست که در بعضی اخبار چنین روایت کرده اند و بقول شافعی رحمه الله تعالی کمترش یک شبانروز ست و بیشترش شصت شبانروز و بقول علمار رحمهم الله بیشترش چهل روز ست بنا بران اصل ست که نفاس قایم مقام چهار حیض ست چون بیشتری حیض بقول شافعی رحمه الله پانزده شبانروز ست پس بیشتر نفاس شصت شبانروز بود و بیشتر حیض بقول علمار رحمهم الله ده شبانروز ست و بیشتر نفاس چهل شبانروز بود و کمترش انچه بیند و دیگر روایت میکند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام فرمود که نفسا بنشیند تا چهل سپیده و دیگر روایت میکند عبد الله ابا بکر رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده ست که نفسا نماز نگذارد در چهل سپیده و مراد از آن چهل شبانروز ست و از ابو یوسف رحمه الله روایت آمده است که کمترش نفاس یازده شبانروز ست اشکال آید که نفاس قایم مقام چهار حیض ست و کمترین حیض بقول علمار رحمهم الله سه شبانروز ست پس کمترین نفاس بایستی که دوازده شبانروز بودی از ابو یوسف رحمه الله دو وجه ست یکی وجه آنست که بیشتری حیض بقول علمار رحمهم الله ده شبانروز ست وی کمترین نفاس را یازده شبانروز دارد تا فاصل شود و فرق بود در میان حیض و نفاس وجه دیگر آنست که کمترین حیض بقول ابو یوسف رحمه الله سه شبانروز ست کم ربعی و چهار ربع یکروز بود پس کمترین نفاس پانزده شبانروز ست و اگر حامله در ایام الایش دید بقول شافعی رحمه الله حیض بود و بقول علمار رحمهم الله حیض نبود دم فاسد بود اما اگر حمل مشتبه است اکنون بشنید اگر آن شک بیقین شود طهارت سازد و آن نماز را قضا کند و اگر حمل ظاهر شد اگر صورت پدید آمده باشد نفاس بود و اگر صورت پدید نیامده باشد نفاس نبود و آن آلایش را حکم چیست اگر در ایام حیض بود حیض بود اگر بعد از دو ایام بود هم حیض بود اما اگر بعد از ایام اول بود و پیش از ایام دوم بود بر قول ابو یوسف رحمه الله دو حیض بود و اگر دم مستمر شد این دم و طهر آخر را بگیرد یعنی پیش از چهل و هم زینجا استیناف کند حیض بجان که بوده ست و طهر بجان که دیده ست عادة کند و اگر کسی کوید که طهر حمل نصب عادت را نشاید این طهر حمل بیست اصلی ست ابو حنیفه رحمه الله را که در هر نفاس که در هر جا که کم چهل شبانروز پاکی بیند وی فاصل نکند هر چهل را نفاس دارد بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پانزده شبانروز پاکی بیند فاصل کند و اول را نفاس دارند و آخر را حیض مبتدیه فرزند آورد و دم مستمر شد بقول شافعی رحمه الله یکشبانروز نفاس بود و پانزده پاکی و پانزده حیض وجه قول شافعی رحمه الله آنست که در کمترین نفاس را یقین نیست و در بیشترش شک و هر کجا که شک با یقین جمع آید مر شک را غلبه کند شک را بباید ماندن و یقین باید گرفتن که در شریعت با شک حکم ثابت نشود اما علمار رحمهم الله گفته اند که چون دم از چهل در گذشت آن شک نماند یقین شد که چهل نفاس بود و بیست طهر و ده حیض و صاحب عادت شود در نفاس چهل و در حیض ده و بیست طهر اما اگر فرزند آورد و

وپنج دم دید وچهار ده طهر و ده مستمر شد بر همین خلاف بود واگر فرزند آورد وپنج دم دید وپانزده طهر و دم مستمر
شد بقول ابوحنیفه چهل نفاس بود وبیست طهر و ده حیض وبقول ابویوسف ومحمد رحمهم الله پنج اول نفاس
بود وپانزده طهر و ده حیض واگر فرزند آورد وپنج دم وپانزده طهر و استمرار افتاد بقول ابوحنیفه رحمة الله
بیست وپنج نفاس بود وپانزده طهر و ده حیض بقول ابویوسف ومحمد رحمه الله پنج اول نفاس بود وپانزده طهر
وپنج حیض تو اگر پانزده آخر را چهارده دید بقول ابوحنیفه رحمة الله چهل نفاس بود وبیست طهر و ده حیض
وبقول ابویوسف پنج اول نفاس بود وپانزده پاکی واز این چهارده طهر پنج را با آن پنج دم ده حیض
داند واگر ان غسل احتیاط بیاورده باشد بر سر چهارده غسل آرد واز این چهارده پنج با ماسبق ده هم
وده روز نماز قضا فرمائیم دو دراول استمرارش ده روز نماز فرمائیم بعد از آن صاحب عادت شود در ده
وپانزده وبقول محمد رحمة الله پنج اول نفاس بود وپانزده طهر وپنج حیض واول استمرار آن یکروز نماز
گذارد وصاحب عادت شود در پنج وپانزده مبتدیه فرزند آورد وساعتی دم دید وچهل کم دو ساعت
طهر وساعتی دم بقول ابوحنیفه رحمة الله هر چهل نفاس بود وبقول ابویوسف ومحمد رحمهما الله آن یک ساعت
نفاس بود وباقیها طهر اگر زنی بود در نفاس صاحب عادت سی این بار فرزند آورد وبیست دم دید
وده طهر وده دم دید هر چهل نفاس بود اما اگر دم از چهل درگذشت یا بعد از آن سوی طهر فاسد شود
از ابوحنیفه رحمة الله دو روایت است یک روایت آنست که بیست نفاس بود واین قول محمد رحمة الله گرفته است
که وی ختم بطهر روا ندارد ودیگر روایت آنست که سی نفاس بود واین قول ابویوسف رحمة الله گرفته است
که وی ختم بر طهر روا دارد واگر زنی دو فرزند آورد بقول ابوحنیفه رحمة الله وابویوسف رحمهما الله نفاس از وقت
آمدن فرزند اول بود وبقول محمد رحمة الله از وقت آمدن فرزند دوم بود اما مدتش از وقت آمدن فرزند
دوم گذرد باتفاق واگر سه فرزند آورد بر همین خلاف بود واگر زنی را فرزند در بطن هلاک شد و پاره
پاره می آید بیشتر بیاید حکم نفاس ندارد واگر زنی از راه ناف فرزند آورد واز رحم آلایش می بیند نفاس
بود اما اگر از راه دبر آلایش بیند نفاس نبود ولیکن شوی پرهیز کند و گرد فراشش نگردد و وقت
نماز با آخر آمد وزنی فرزند پدید آید روایت میکند خواجه ابوبکر سعید بلخی از نصیر بن یحیی از
محمد رحمة الله که مغاکی کنند ودیگچه در آن مغاک نهند وسر آن فرزند در آن دیگچه
نهند وبرا طهارت دهند واگر تصور طهارت دادن ندارد تیمم دهندش تا در آن وقت
آن نماز بگذارد با ایماء واگر در آن حالت نماز را ترک کند وبر خود نه بیند بعضی گفته
اند که کافر شود اما ظاهر روایت آنست که کافر نشود وفتوی برین است واگر بر خود ده بیند

و نگذارد و مومنه بود و عاصیه پس معلوم شد که بمجرد پدید آمدن سر حکم نفاس ندارد و نماز را ماندن امکان
نیست و اگر زنی روز نخستین ماه رمضان فرزندی آورد و بعد از آن بپنج نیم ماه فرزند دیگر آورد ما را
معلوم آمد که پانزده روز از ماه رمضان نفاس بوده است و پانزده روز پاکی اگر روز نخستین ماه رمضان
اندکی پاکی دید و غسل آورد و نمازها بگزارد و روزها داشت پانزده اول را قضا روزها بر وی بود و پانزده
آخر را قضا نمازها بر وی بود اما اگر پانزدهم ماه رمضان را بسببی از اسباب غسل آورد پانزده اول را
قضا روزها بر وی بود اما نمازها نی و پانزده آخر را روزها و نمازها روا بود و اگر غسل نیاورد و نمازها نگزارد
و روزها نداشت کل ماه رمضان را روزها بر وی بود و پانزده آخر را نمازها بود والله اعلم

## فصل در بیان اخبار

زنی فقیه را خبر داد که سه بار ده ده و پانزده دیده ام و دم مستمر شده
است و پیش از این دمها و طهرها مختلف دیده ام ولیکن هم درست دیده ام صاحب عادة شود در ده
و پانزده باتفاق و اگر خبر داد که پیش از این با دم استحاضه نماز گزارده ام خواجه امام حسام شهید رحمه الله
گفته که در چنین خواجه امام علی بزدوی رحمه الله همچنین آورده است که اگر همچنین ده و پانزده دم دیده باشد
و در وی در بیست و پنج شود حکم کنیم که سی و سه روز با دم استحاضه نماز گزارده بود چون از سی و سه روز
یک دور بر وی هشت روزها ماند از پانزده طهر هفت بدان هشت نهی پانزده شود آنجا هشت روزها ماند از ده
دم هفت بدان هشت نهی پانزده شود آنجا از حیض وی سه روزها ماند از پانزده طهر هفت بدان سه نهی
ده شود و طهر وی هفت روزها ماند از ده دم هفت بدان هشت نهی پانزده شود و نیز از حیض وی سه روز ماند
از طهر آخر هفت بدان سه نهی ده شود از طهر وی هشت روزها ماند اول استمرار و هفت روز نماز گزارد
خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است که بعد از آن ضاله شود و این مسئله مشکل است بدان سبب که اگر همچنین
ده و پانزده شود چون از ده دم هفت بطهرش و هم سه روزها ز ده سه روز حیض امیشاید و اضلال است
که هر کجا ضاله در مدت اضلال دمی بیند در میان دو طهر درست دم و طهر آخر نصب عادت را نشاید طهر اول
شک است که بعد از دم حیض است یا بعد از دم استحاضه اگر بعد از دم استحاضه بود نصب عادت را نشاید و اگر
بعد از دم حیض بود نصب عادت را نشاید اما طهر آخر باتفاق است که بعد از دم حیض است نصب عادت
را نشاید و این مسئله مشکل است

مسئله تاریخ سال بر پانصد و هفتاد و هشت است زنی را
روز نخستین ماه رمضان دم پدید آید روز چهارشنبه و دم مستمر شد وی صاحب عادة ده و بیست
است سال پانصد و هشتاد و یک روز دوشنبه روز نخستین ماه ربیع الآخر نزد یک فقیه آمد و گفت
که مرا خبر ده که من در حیضم یا در پاکی محمد شیبانی آن عالم ربانی رحمة الله گفته است که اگر فقیه را بجواب

این مسئله حاجت آید باید که سالهای ماه کند و ماهها را روز کند و روزها را هفته کند و نقصان برد و کامل
کرد تا جواب مسئله بیرون آید و معلوم شود و از آن تاریخ تا این مدت وقت که خبر داده است سی و یک ماه است
سی و یک را در سی ضرب کنی نهصد و سی شود و یکروز ماه ربیع الآخر نهصد و سی و یک شود و پانزده روز نقصان
ماهها بیرون برد نهصد و شانزده روز ماند ما را هفته‌ها می باید و آن شش روز که پدید آمدن آن دم روز
چهارشنبه است و خبر دادن روز دوشنبه و این مدت شش روز است نهصد و ده روز هفته‌ها راست
بیرون و آن شش روز که پدید آمدن دم روز چهارشنبه بوده است و خبر دادن بدان روز دوشنبه
اینمقدار شش روز است نهصد و شانزده روز شود پس معلوم شود که پانزده روز کم آمده است
نهصد روز دورها نقش راست بیرون و ده روز [illegible] نهصد و ده روز شود و مر وی که خبر داده است
شش است ابتدای پاکی وی و اگر همین صاحب عادت خبر دهد که من درین میان مدت بیست روز طهر
دیده ام و میدانم که چه وقت دیده ام ولیکن نمیدانم که صحیح است یا فاسد سالی بر پانصد و هشتاد و
روز آدینه نخستین ماه رمضان روز آدینه ابتدای طهر من بوده است این مقدار بیست و چهار ماه است
و بیست و چهار را در سی ضرب کنی هفتصد و بیست شود ما را هفته‌ها می باید و سه روز که پدید آمدن دم روز
چهارشنبه بوده است و ابتدای طهر روز آدینه و این مدت سه روز است هفتصد و هفت روز هفته‌ها
راست بیرون و آن سه روز هفتصد و ده روز شود پس معلوم آمد که ده روز کم آمده است ششصد
و نود روز دورها راست بیرون و ده حیض بود و هفتصد شود و ده روز ماند از طهر وی چون نیست
دیده است و یگانه حیض را طهر دیده باشد ابو یوسف رحمة الله استیناف کند و اول استمرار ده روز
حیض دارد و بر دم و طهر پیشین بنا کند و ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اول استمرار بیست روز نماز فرماید
و صاحب عادت کند در همان ده و بیست تنهاست حیض وی ده شبانروز کم سه ساعت و طهر وی
پانزده شبانروز ده ساعت دوره وی و طهر وی در بیست و پنج شبانروز شود و هفت ساعت
بسال پانصد و هشتاد روز نخستین ماه رمضان روز آدینه دیدم پدید آمد و مستمر شد سال
بر پانصد و هشتاد و یک روز نخستین ماه ربیع الآخر روز دوشنبه فقیه را خبر داد که بنگر که من در
حیض ام یا در پاکی از آن تاریخ اکنون که خبر داده است هفت ماه است هفت را در سی ضرب کنی دویست
و ده شود و یکروز ماه ربیع الآخر دویست و یازده شود ما را هفته‌ها می باید و چهار روز که پدید
آمدن دم روز آدینه است و خبر دادن زن روز دوشنبه و این مقدار چهار روز است دویست
و چهار روز هفته‌ها راست بیرون و آن چهار روز که پدید آمدن روز آدینه بوده است و خبر دادن

زن روز دوشنبه و این مقدار روز هست و بیست و هفت روز شود پس معلوم آمد که چهار روز
کم آمده است از دو بیست و دو روز و هشت ساعت دور پاکیش راست میرود چهار شبانه روز
و شانزده ساعت ماند از حیض وی روز یکشنبه هفتم ماه ربیع الآخر پنج ساعت از روز بگذرد دو وقت
غسل وی آید و این جای بود که حیض و پاکی را یاد دارد و اما اگر حیض و پاکی را یاد ندارد و هیچ نداند وی
ضاله بود و ضاله را عبادت شاید ولیکن نشاید قربان دگر در این میان ده روز پاکی یابد بقول ابوحنیفه
و محمد رحمهم الله قربان شاید و بقول ابوحنیفه رحمة الله نشاید که وی ختم بر طهر روا دارد و ایشان ختم
بر طهر روا ندارند و اگر پانزده روز طهر بیابد جماع قربان شاید کردن و این از سه وجه خالی نیست یا میداند که در
شبانه روزی چه وقت غسل آورده است یا شک در میان آن دو نماز است یا هیچ نمیداند اینجا که میداند که در شبانه روز
چه وقت غسل آورده است هر روز همان وقت غسل آرد و از عهده بیرون آید و در شبانه روزی یکی غسل بیارد
و این تعلیم از قاضی جمال الدین حاکم رحمة الله گفته است و اگر شک در میان دو نماز است چنانچه نماز پیشین و نماز دیگر
نماز پیشین را تاخیر کند چندانی که آخر وقت شود چنانکه غسل و نماز در وقت پیشین بگنجد غسل آرد و نماز پیشین گذارد
و نماز دیگر را بر همین قیاس کند در شبانه روزی دو غسل بیارد بسنده بود و اگر هیچ نمیداند خواجه امام اجل خیسی رحمه الله
گفته است که در شبانه روزی پنج غسل آرد هر وقت نمازی یک غسل آرد و از عهده بیرون آید و در حیض خواجه امام علی
بزدوی از ابویوسف و از سهل غزالی رحمة الله روایت است که بر پنج نماز را غسل آرد ولیکن در آن غسل دوم
نماز اول را بگذارد و بستد باز گذارد که احتمال آن دارد که آن غسل پیش از پاکی افتاده باشد پس غسل در حیض
افتاده باشد معتبر نبود و نماز گذارده روا نبود پس آن نماز را باز قضا کند و نماز ناقص را بیک غسل هر چند که گذارد
روا بود ولیکن چون ده روز نماز ها را قضا کند در آن ده روز دیگر این نماز ها هم را باز قضا کند و هر سجده
تلاوت که در آن ده آن آورده بود همه را باز آرد که اندرین ده روز یکی ده پاکی وی بود و از برای آنکه
نماز ها بیقین بر وی هست و شک هست که وی در پاکی هست یا نی و هر طواف کعبه که در آن ده آورده است
در این ده همه باز آرد و اما فریضها وقتی باز نگذارد و از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا در حیض بود و یا در
پاکی اگر در پاکی بود خود نمازش روا بود و اگر در حیض بود بر حایض نماز نبود و همچنین فریضه گذارد و سنت
و قرائت چند خواند بقول ابوحنیفه رحمة الله یک آیة خواند بسنده بود خواه دراز خواه کوتاه و بقول ابویوسف
و محمد رحمهم الله یک آیة دراز خواند یا سه آیة کوتاه بسنده بود و اما خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که فاتحه خواند
تا نمازش روا بود و چون از نماز فارغ شود حکم حایض دارد **فصل سی سیوم در بیان**
**ضاله** ضاله آن است که حیض وی سی شبانه روز بود و ماه رمضان آمد و وی میداند که ده روز وی در ماه

و لیکن نمیداند که حیض اول ماه بست یا میانه یا آخر وه مستمر شد باید که کل ماه رمضان روزه دارد
و از ماه شوال شش روز پیوسته روزه دارد از عهده بیرون آید این جای بود که حیض وی
ده شبانروز بود و اگر چهار شبانروز بود هشت روز روزه دارد و اگر پنج شبانروز بود ده روز روزه
دارد و اگر ده شبانروز بود بیست روز روزه دارد از عهده بیرون آید فقیه ابوجعفر گفته است
که اینجا ی بود که حیض وی از شب بود اما اگر حیض وی از روز بود و ده وی در یازده تمام شود از ماه شوال
بیست و دو روز روزه دارد از عهده بیرون آید و اگر باشد ده چهار تمام شود پس هشت روز پیوسته از
ماه شوال روزه دارد و اگر چهار باشد چهار روی در پنج تمام شود پس ده روز پیوسته روزه دارد و
و اگر صاحب عادت ده بود ده وی در یازده تمام شود از ماه شوال بیست و دو روز پیوسته روزه دارد
از عهده بیرون آید باقی را بر همین قیاس بیرون آرند و اگر هیچ نمیداند حکم کنیم بر اقل طهر و اکثر حیض اقل
طهر پانزده شبانروز است و اکثر حیض ده شبانروز حکما گوییم اول ماه ده روز نا روا آمد و پانزده روز
روا آمد کل ماه رمضان روزه داشت قضا پانزده روز بر وی آید محمد حسن رحمة الله گفته است که چون
پیوسته ماه رمضان روزه میدارد از ماه شوال بیست روز روزه دارد از عهده بیرون آید اینجا
بود که ابتدا حیض وی از ماه رمضان بود اما اگر پنج روزه از آخر ماه شعبان بود و پنج از اول ماه رمضان
بیست روز ماه رمضان روزه دارد و پانزده روا آمد و پنج نا روا آمد پانزده که نا روا کل ماه رمضان
روزه داشت قضا پانزده روز بر وی بود و ابتدا ماه شوال طهر وی بیست پانزده روز از ماه شوال روزه
داشت چهار ده روا آمد و یکی نا روا از برای آنکه روز عید روزه روا نبود باز آمد ده که نا روا است
و پنج روز از ماه شوال روزه داشت و قضا یک روز بر وی تا یک روز دیگر روزه دارد از عهده بیرون
آید اینجا ی بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بود ده وی در یازده تمام شود حکما گوییم که اول ماه
رمضان یازده روز روزه نا روا آمد و چهار ده روا آمد یازده نا روا کل ماه رمضان روزه داشت
قضا شانزده روزه بر وی بود و بیست روز از ماه شوال روزه داشت چهار ده روا آمد و شش نا روا
آمد باز آمد یازده نا روا است روز روزه داشت قضا دو روزه دیگر بر وی بود تا سی که روزه
شود تا بیقین از عهده بیرون آید اینجا ی بود که ابتدا حیض از اول ماه رمضان بود اما اگر پنج روز
از آخر ماه شعبان بود و شش روز از اول ماه رمضان بیست روز از اول ماه روزه داشت چهار ده
روا آمد و شش نا روا آمد و یازده نا روا کل ماه رمضان روزه داشت و قضا شانزده روز بر وی
بود از ماه شوال پانزده روز روزه داشت و چهار ده روا آمد یکی نا روا باز آمد یازده نا روا و اول بیست

وشش شود دو روز تا بیست وشش روز از ماه شوال روزه داشت وقضا دو روزه بروی بود
دو روز دیگر روزه دارد تا بیست وهشت روز شود واز عهده بیرون آید اینجای بود که پیوسته ماه
رمضان روزه دارد واما اگر پیوسته ماه رمضان روزه ندارد وسی وهشت روز روزه دارد از عهده
بیرون آید از برای آنکه یازده اول نا روا آید باز چهارده روا آید باز یازده نا روا سی وشش روز
روزه داشت وقضا دو روزه بروی بود دو روز دیگر روزه دارد از عهده بیرون آید واگر این
قضا وی در ماه ذو الحجه افتد پس آن چهار روز ایام تشریق نا روا آید چهل دو روز روزه دارد از عهده
بیرون آید **باب سی چهارم در اضلال حیض** هر کجا احتمال در آمدن حیض دارد بطهارت
شک نماز گذارد وهر کجا بیقین بود بنشیند واگر احتمال بیرون رفتن حیض دارد بغسل نماز گذارد
واگر هم از ابتدای این شک هست همان تدارک که ما قبل کرده است ما بعد همان کنند واگر برابر
بود یکی از یکی اولیتر بود صاحب عادت که طهر طویل دید ودم پدید آمد بنشیند اگر برده قرار گیرد وطهر
درست بیند همان دم وطهر وعادت شود واگر دم از ده اندر گذرد وبسیار اندکه دو ده می در ماه
است ولیکن نمیداند که حیضش من سه است یا چهار غسل آرد وهفت شبانروز نماز قضا کند وبیست و [illegible]
روز بیقین نماز گذارد [illegible] بطهارت شک نماز گذارد ودو روز بیقین بنشیند ودیگر [illegible]
بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد واینجای بود که حیض وی از شب بود واما اگر از روز بود
وی در چهار تمام شود واگر چهار بود در پنج تمام شود واگر پنج بود در شش تمام شود چون این حال گیرد [illegible]
ششم چهار غسل آرد یکی از برای نماز بامداد یکی از برای نماز پیشین ویکی از برای نماز دیگر ویکی از رو رفتن
آفتاب یکی از برای نماز شام فایده این خلاف جایی پدید آید که آفتاب فرو رفتن غسل آرد حدث
رسیدش بطهارت نماز شام گذارد روا بود واگر سه از پنج گم کرد شک در دو روز است دو
روز بطهارت شک نماز گذارد ویک روز بیقین بنشیند وغسل آرد ودو روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد وغسل آرد واگر سه از شش گم کرد این مساوی است ویکی از یکی اولیتر نیست سه روز
بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد وسه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد واگر سه
را در ده گم کرد این مسئله از چند وجه خالی نیست یا متفرق است یا شک در سه است یا شک در سه اول
است یا میانه یا آخر واگر متفرق است سه روز بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد وهفت روز بغسل
واگر شک در سه است هر سه روز بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد وبه هر ده باز غسل آرد
واگر شک در اول است وآخر باری سه روز بطهارت شک نماز گذارد وغسل وچهار بیقین نماز گذارد

و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گزارد و غسل آرد و چهار بیقین نماز گزارد و سه روز دیگر بطهارت
شک نماز گزارد و غسل آرد و از عهده بیرون آید و اگر شک در سه میانه است سه روز میانه را بیقین
نماز گزارد و یک روز بطهارت شک نماز گزارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز بطهارت
شک نماز گزارد و غسل آرد و سه روز بیقین نماز گزارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار را در پنج گم کرد
شک در یک روز است یک روز بطهارت شک نماز گزارد و سه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت
شک نماز گزارد و غسل آرد و اگر چهار را در شش گم کرد شک در دو روز است و دو روز بطهارت
شک نماز گزارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گزارد و غسل آرد و اگر
چهار را در هفت گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گزارد و غسل آرد و یک روز
بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گزارد و غسل آرد و یک روز بیقین بنشیند
و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گزارد و غسل آرد و اگر چهار را در هشت گم کرد این مساوی
است و یکی از یکی اولیتر نیست چهار روز بطهارت شک نماز گزارد و غسل آرد و چهار روز دیگر هم بطهارت
شک نماز گزارد و غسل آرد و اگر پنج را در شش گم کرد شک در یک روز است و یک روز بطهارت شک
نماز گزارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت شک نماز گزارد و غسل آرد و اگر پنج
را در هفت گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک نماز گزارد و سه روز بیقین بنشیند و
غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گزارد و غسل آرد و اگر پنج را در هشت گم کرد شک
در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گزارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز
دیگر بطهارت شک نماز گزارد و غسل آرد و اگر پنج را در نه گم کرد شک در چهار روز است چهار روز
بطهارت شک نماز گزارد و یک روز بیقین بنشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گزارد و
غسل آرد و اگر پنج را در ده گم کرد و این مساوی است و یکی از یکی اولیتر نیست پنج روز بطهارت شک
نماز گزارد و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گزارد و غسل آرد و اگر شش را در هفت
گم کرد شک در یک روز است یک روز بطهارت شک نماز گزارد و پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز
دیگر بطهارت شک نماز گزارد و غسل آرد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز بطهارت
شک نماز گزارد و غسل آرد و اگر شش را در هشت گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت
شک نماز گزارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گزارد و
غسل آرد و اگر شش را در نه گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گزارد و سه روز بیقین

وغسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر شش را در ده کم کرد شک در چهار
روز است چهار بطهارت شک نماز گذارد و دو روز دیگر بیقین نشیند وغسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر شش را در یازده کم کرد شک در پنج روز است پنج روز بطهارت شک
نماز گذارد و یک روز بیقین نشیند وغسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر شش
را در دوازده کم کرد این برابر است و یکی از یکی اولیتر نیست شش روز بطهارت شک نماز گذارد
وغسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هفت را در هشت کم کرد شک
در یک روز است یک روز بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و شش روز بیقین نشیند وغسل آرد و یک روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هفت را در نه کم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت
شک نماز گذارد و پنج روز دیگر بیقین نشیند وغسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد
و اگر هفت را در ده کم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و چهار روز
بیقین نشیند وغسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هفت را در یازده
کم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین نشیند وغسل
آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هفت در دوازده کم کرد شک در پنج روز است
پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین نشیند وغسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
وغسل آرد و اگر هفت را در سیزده کم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک نماز گذارد
و یک روز بیقین نشیند وغسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هفت را در
چهارده کم کرد این برابر است و یکی از یکی اولیتر نیست هفت روز بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد
و هفت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هشت را در نه کم کرد شک در یک روز است
یک روز بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و هفت روز بیقین نشیند وغسل آرد و یک روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هشت را در ده کم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک
نماز گذارد و شش روز بیقین نشیند وغسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد
و اگر هشت را در یازده کم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین
نشیند وغسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هشت را در دوازده روز
کم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز بیقین نشیند وغسل آرد
و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد وغسل آرد و اگر هشت را در سیزده کم کرد شک در پنج روز است

پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و سه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر هشت را در چهارده گم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک
نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل
آرد و اگر هشت را در پانزده گم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز
بیقین بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر هشت را در شانزده
گم کرد این برابر است و یکی از یکی اولیتر نیست هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هشت
روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در ده گم کرد شک در یک روز است یک روز
بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر نه را در یازده گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک نماز گذارد
و هفت روز بیقین بنشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر نه را در دوازده گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و شش روز
بیقین بنشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در سیزده
گم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد
و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در چهارده گم کرد شک پنج روز است
پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار روز بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و اگر نه را در پانزده گم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت شک نماز گذارد
و سه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را
در شانزده گم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین
بنشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هفده
گم کرد شک در هشت روز است هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز بیقین بنشیند و غسل
آرد و هشت روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر نه را در هیجده گم کرد این
متساوی است و بعضی از بعضی اولیتر نیست نه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و نه
روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در یازده گم کرد شک در یک روز است
یک روز بطهارت شک نماز گذارد و نه روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و اگر ده را در دوازده گم کرد شک در دو روز است دو روز بطهارت شک

نماز گذارد و هشت روز بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و اگر ده را در سیزده گم کرد شک در سه روز است سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت روز بیقین نشیند و غسل آرد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده
را در چهارده گم کرد شک در چهار روز است چهار روز بطهارت شک نماز گذارد و شش روز بیقین
نشیند و غسل آرد و چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در پانزده گم کرد
شک در پنج روز است پنج روز بطهارت شک نماز گذارد و پنج روز بیقین نشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در شانزده گم کرد شک در شش روز است شش روز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و چهار روز بیقین نشیند و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر ده را در هفده گم کرد شک در هفت روز است هفت روز بطهارت شک نماز گذارد و سه
روز بیقین نشیند و غسل آرد و هفت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را
در هژده گم کرد شک در هشت روز است هشت روز بطهارت شک نماز گذارد و دو روز بیقین نشیند
و غسل آرد و هشت روز دیگر هم بطهارت نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در نوزده گم کرد شک
در نه روز است نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یک روز بیقین نشیند و غسل آرد و نه روز دیگر
هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر ده را در بیست گم کرد این متساوی است و یکی از یکی
اولیتر نیست ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
و غسل آرد و اگر ده را در سی گم کرد این مسئله از چند وجه خالی نیست یا مستغرق است یا شک
در هر دهی است یا شک در دهه میانه است یا شک در دهه اول است یا از میانه تا آخر یا در آخر یا در اول
و آخر و اگر مستغرق است ده روز بطهارت شک نماز گذارد و بغسل و بیست روز دیگر غسل
آرد و اگر شک در هر دهی است هر دهه روزی بطهارت شک نماز گذارد و باز بر سر دهی غسل
آرد و اگر شک در دهه اولی است یا میانه است دهه اول را بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دهه
میانه را هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دهه آخر را بیقین نماز گذارد و اگر شک در دهه
میانه است یا دهه آخر اول را بیقین نماز گذارد و دهه میانه را بطهارت شک نماز گذارد و غسل
آرد و دهه آخر را هم بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و اگر شک در دهه میانه است دهه اول را
بیقین نماز گذارد و دهه میانه را بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دهه آخر را بیقین نماز گذارد و غسل
آرد و اگر طاهره اختلاف کند که حیض من پنج است و پاکی من پانزده یا حیض من ده است و پاکی بیست پانزده

با حیض من ده است و پاکی بیست بار می بنجد بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز بیقین نماز گذارد و بیست و پنج روز دیگر بطهارت
شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین نماز گذارد و سی و پنج روز
دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین نماز گذارد و ده
روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر پنجی غسل آرد و پنج روز دیگر بیقین
نماز گذارد و چون صد شود بدان قیاس که وی پنج روز بود و پانزده و یا ده و پانزده
بدور اول باز رود که بیست را با بیست و پنج موافقت خمس است خمس بیست چهار
بود و خمس بیست و پنج پنج بود اگر خمس بیست و پنج را در بیست ضرب کنی صد شود و اگر
خمس بیست را در بیست و پنج ضرب کنی همان صد شود و بس چون بصد برسد بدور اول
باز رود بدان قیاس که حیض وی ده و بیست بود و دور وی در سی شود چون
بسیصد برسد بدور اول باز رود از برای آن معنی که سی را با صد موافقت بعشر است
عشر سی سه بود و عشر صد ده اگر عشر صد را در سی ضرب کنی سیصد شود و اگر عشر سی را
در صد ضرب کنی همان سیصد شود چون سیصد برسد بدور اول باز رود و مثاله میدانند که ده هم
هر ماهی با دم بوده ام و پانزده هم هر ماهی با دم بوده ام و بیست و پنج هر ماهی با دم بوده ام
در صورت اول نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین بنشیند و نه روز بغسل
نماز گذارد و در صورت دوم پنج روز بیقین نماز گذارد و نه روز بطهارت شک نماز گذارد
و یکروز بیقین بنشیند و نه روز بغسل نماز گذارد و در صورت سیوم پانزده روز بیقین
نماز گذارد و نه روز بطهارت شک نماز گذارد و یکروز بیقین بنشیند و اگر میداند که دور
در ماه است پنج روز دیگر بغسل نماز گذارد و مثاله میدانند که ده هم هر ماهی پاک بوده ام و
پانزده هم هر ماهی پاک بوده ام و بیست و پنج و پنجم هر ماهی پاک بوده ام آن روز که پاک
بوده است بیقین نماز گذارد و آن پاکی ها را بغسل نماز گذارد و صاحب عادت طهر طویل دید دم
جدید بنشیند اگر دم سه روز قرار گیرد و طهری درست بیند همان دم و طهر را گیرد و عادت کند
و اگر دم از ده اندر گذرد و میداند که حیض وی سه است ولیکن نمیداند که طهر وی پانزده و یا شانزده
غسل بیارد و هفت شبانروز نماز قضا کند و هشت روز بیقین نماز گذارد و یکروز بطهارت
شک نماز گذارد و ده روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یکروز بطهارت شک نماز گذارد

و غسل آرد و روز دوم چهارده روز بیقین نماز گذارد و دو روز بطهارت شک نماز گذارد و دیگر
بیقین نشیند و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در سیوم سیزده
روز بیقین نماز گذارد و سه روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دو روز دیگر بطهارت شک نماز
گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در چهارم دوازده روز بیقین نشیند نماز گذارد و سه روز بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد چهار روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
پنجم یازده روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پنج روز دیگر
بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در ششم ده روز بیقین نماز گذارد و سه
روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و شش روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر
یکی غسل آرد و در هفتم نه روز هم بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و هفت دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هشتم هشت روز بیقین نماز
گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و هشت روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی
غسل آرد و در نهم هفت روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و نه
روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دهم شش روز بیقین نماز گذارد
و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و ده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر
هر یکی غسل آرد و در یازدهم پنج روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و یازده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در دوازدهم چهار روز
بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و دوازده روز دیگر هم بطهارت
شک نماز گذارد و غسل آرد و بر سر هر یکی و در سیزدهم سه روز بیقین نماز گذارد و سه روز
دیگر بطهارت شک نماز بگذارد و غسل آرد و سیزده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد
بر سر هر یکی غسل آرد و در چهاردهم دو روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز
گذارد و غسل آرد و چهارده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در
پانزدهم یکروز نماز بیقین گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و پانزده روز
دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در شانزدهم سه روز بطهارت شک
نماز گذارد و غسل آرد و شانزده روز دیگر هم بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد
و در هفدهم دو روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و هفده روز دیگر هم بطهارت شک نماز

گذارد و بر سر هر یکی غسل آرد و در هژدهم یک روز بطهارت شک نماز گذارد و بر سر هر یکی
غسل آرد و چون بنوزده برسد همچو روز اول باز رود و پانزده روز بیقین نماز گذارد و یک روز بطهارت
شک نماز گذارد و دو روز بیقین بنشیند و غسل آرد و یک روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد
و بر همان قاعده که گفته آمد و اگر صاحب عادتی ده و بیست طهر دید طویل و استمرار افتاد عدد
یاد میدارد ولیکن مکان یاد نمیدارد و ضاله شد از روی مکان اگر آن طهر که دیده است بیست و یا
سی بود و یا چهل و پنجاه شود نصب عادت را نشاید اما اگر ده روز چیزی ندید و بعد از آن استمرار افتاد
اصل استمرار ده روز حیض بود و بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بیقین نماز گذارد بر قول ابو یوسف
رحمة الله و ده روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و بعد از آن ضاله شود بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
چون ده روز هیچ ندید عادت منتقل شود و صاحب عادت شود در همان ده و بیست والله اعلم

## باب سی و پنجم در بیان اضلال نفاس

و اضلال نفاس آن بود که زنی فرزند
آورد و دم مستمر شد و بنشیند اگر دم بر چهل قرار گیرد و از آن سیومی طهر درست بیند همان
عادت شود و اگر دم از چهل اندر گذرد و میداند که نفاس وی کم از چهل است ولیکن نمیداند
که چند بوده است کمترین نفاس گیرد و غسل آرد و چهل شبانروز نماز قضا کند و فریضها وقتی را غسل
کرد و نمازها قضا را بیک غسل هرچند که خواهد گذارد روا بود ولیکن چون ده روز نماز قضا کند
و ده دیگر این نمازها را باز قضا گذارد که از این دو هر یکی پاکی وی بود و هر سجده تلاوت
که در آن ده آورده بود در این ده باز آورد و فریضها وقتی را باز گذاردن قضا حاجت نیست
یا در حیض بود یا در پاکی اگر در پاکی بود نمازش روا بود و اگر در حیض بود نماز بر وی نبود
و اگر زنی حامله حائض است و در حیض صاحب عادت ده و بیست یا مبتدیه را سقط غائب شد
و دم مستمر شد و نمیدانند که صورت پدید آمده است یا نی ده روز بیقین بنشیند و غسل
آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد
و بعد از آن بیست روز بیقین نماز گذارد و ده روز می نشیند تا آنگاه که صحت یابد
اگر حامله پنج دم دید و سقط غائب شد و نمیدانند که صورت پدید آمده است یا نی
و دم مستمر شد پنج روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد
و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و پنج روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد

و پانزده روز بیقین نماز گذارد و بیست روز بیقین نشیند و پنج دیگر بغسل نماز گذارد تا صحت نیابد همچنین
میکند صاحب عادت ده و بیست ده دم دید و سقط نایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده
است یا نی و دم مستمر شد باری غسل بیارد در حال و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد
و ده روز بیقین نشیند و غسل آرد و ده روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بعد
ازان از بهر سی ده روز بیقین نماز گذارد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد و بر سر
هر دهی غسل آرد تا صحت یابد همچنین کند زنی است حیض وی هفت شبانروز بود و پاکی بیست
و سه شبانروز سقط نایب شد و نمیداند که صورت پدید آمده است یا نی و دم مستمر شد
هفت روز بیقین نشیند و غسل آرد و بیست و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و هفت
روز بیقین نشیند و غسل آرد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و غسل آرد و بیست روز
بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهار دیگر بیقین نشیند و غسل آرد
و بر همین ترتیب و قیاس میرود تا انگاه که صحت یابد زنی فرزند آورد و دم مستمر شد
اگر نفاس و پاکی و حیض یاد میدارد کار آسان بود آنچه نفاس وی است نشیند و غسل آرد
و پاکی را نماز گذارد و حیض را نشیند و اگر هیچ نمیداند بر فقیه کار آسان بود و بران ضعیفه
دشوار بود زیرا که هر وقت نمازی غسل آرد و اگر پاکی و حیض را یاد میدارد و لیکن نفاس را
یاد نمیدارد هم فایده نبود تا نفاس را یاد ندارد و پاکی حیض را بدان نتوان بنا کردن و اگر نفاس
یاد میدارد و لیکن پاکی و حیض را یاد ندارد و نفاس را بنشیند و غسل آرد و پانزده روز بیقین
نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و بعد ازان مسئله شود و اگر نفاس
را یاد میدارد و میداند که پاکی وی پانزده شبانروز بود و هست نفاس را بنشیند و غسل آرد و
و پانزده شبانروز بیقین نماز گذارد و سه روز بیقین نشیند و هفت روز بغسل نماز گذارد و
بیست روز بیقین نماز گذارد و سه روز بطهارت شک نماز گذارد و چهارده روز بغسل نماز
گذارد و یک شبانروز بیقین نماز گذارد و بعد ازان مسئله شود. مرزنی کفارتین هست دو
مسئله است و فقیه نداند که بدان کفارت کند بروزه کفارت میکند سه روز روزه
دار و پیوسته ده روز بخورد و باز سه روز پیوسته دیگر روزه دارد و از عهده بیرون
آید زنی مسئله است و حساب عادت ده و بیست و بر وی کفارت ماه رمضان هست
و وی از بنده آزاد کردن و طعام دادن عاجز است بروزه کفارت میکند او روزه

روزه دارد و کفارت ماه شود و آن جای بود که حیض وی از شب است اما اگر حیض وی از روز بوده و وی در
پانزده تمام شود لیکن طهر بود روزه سه روز نا روا آید باز آید پانزده نا روا سه و پانزده چهارده شود و صد و چهارده روز روزه
دارد از عهده کفارت بیرون آید و اینجای بود که مدت طهر را یاد میدارد اما اگر هیچ یاد نمیدارد حکم کنیم بر اقل طهر و اکثر حیض
اقل طهر پانزده شبانروز است و اکثر حیض ده شبانروز و روزه وی در بیست و پنج شبانروز تمام شود و صد روز روزه دارد
از عهده بیرون آید و اینجای بود که حیض وی از شب بود اما اگر از روز بوده و وی در پانزده تمام شود و از صد روز چهار
روز نا روا آید باز آید پانزده نا روا صد و پانزده روز روزه دارد از عهده بیرون آید مبتدئه سه دم دید و سه سال طهر
و استمرار التماده و اعادت شود تا اگر مطلقه شود سه سال و نه روز باید تا عدتش بگذرد و این احکام عدتش را شاید لیکن طهر
طویل بحسب عادت را نشاید اگر زن طهر طویل دید و دم مستمر شد و شوی وی را طلاق داد وی حیض و پاکی خود را هیچ
نمیداند عدت وی بچند گذرد و چه مدت باید بر قول عبدالله زعفرانی رحمة الله صد و بیست و یک روز کم ساعتی باید تا
عدت وی بگذرد و بروایت حاکم جلیل ابو محمد رحمه الله هفت ماه و ده روز کم یک ساعت باید که تا عدت وی بگذرد و
ابو سهل غزالی رحمه الله گفته است که هفت ماه و ده روز کم چهار ساعت باید اختلاف مشایخ است سیزده ماه و ده روز
کم چهار ساعت باید تا عدت وی گذرد و خواجه محمد ابراهیم میدانی رحمة الله گفته نوزده ماه و ده روز کم چهار ساعت
و این احتیاط شیخ الاسلام برهان الدین است و بر قول ابو عصمت سعد بن معاذ مروزی رحم هرگز عدت وی نگذرد زنی را دم پدید آمده و مستمر
شود و شک باشد که وی حامله است یا نی و اگر حامله بود شک است که سقط غایب شده است یا نی و اگر سقط غایب شده
است شک است که صورت پدید آمده است یا نی ده روز بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز بطهارت شک نماز گذارد
و ده روز دیگر بیقین بنشیند و غسل آرد و بیست روز دیگر بطهارت شک نماز گذارد و همچنین ده روز بیقین می نشیند و
غسل آرد و بیست روز دیگر نماز گذارد تا همچنانکه صاحب عادت بوده است والله اعلم

**فصل** در استمتاع جاهلی کرده منکوحه و مملوک صحبت و دواعی حلال بود و جای بود که صحبت حلال نبود اما دواعی حلال بود و جای بود که صحبت
و دواعی حرام بود چنانکه مردی کنیزک خرید از پدر خود یا از پسر خود که موطوءه ایشان بوده است صحبت و دواعی حرام بود
اما استخدام حلال بود و اگر مردی کنیزک خرید معلوم شد که دختر کنیزک وی است و با مادرش دخول کرده با این کنیزک
صحبت و دواعی حرام بود اما استخدام را شاید و اگر مادر کنیزک وی پدید آید و با دخترش دخول کرده بود حکم
همچنین بود مردی کنیزک خرید صابیه بقول ابو حنیفه رحمة الله حکم کتابیه دارد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله حکم حربیه دارد
و اگر مردی کنیزک خرید مع استخدام را شاید اما صحبت و دواعی حرام بود و اگر یکی حیض دید و اسلام آورد اکنون صحبت و
دواعی شاید اگر مردی کنیزک خرید و کنیزک دیگر هم دارد معلوم شد که این خواهر کنیزک وی است اگر با کنیزک اول
دخول کرده است با این دوم صحبت و دواعی نشاید و اگر مردی دو کنیزک خرید و با هر دو دخول کرد لیکن

معلوم شد که هر دو خواهر یکدیگر اند با هر دو دخول و دواعی نشاید کردن تا آن وقت که یکی را از ملک خود زائل نکرده اند اگر
یک را آزاد کند یا کذا نشته شد یا شوهر داد در حال با این کنیزک دیگر دخول شاید کردن و اگر فروخت یا بخشید تا استبرا
کنیزک نکند و ویرا با این کنیزک دخول نشاید کردن اگر مرد ویرا زنی هست کنیزک خرید معلوم شد که خواهر زن وی است با زن
صحبت و دواعی شاید کردن ولیکن با این کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن ویرا مرد ویرا کنیزک هست زنی خواست
معلوم شد که خواهر کنیزک وی هست اگر با کنیزک دخول کرده هست ویرا با هر دو صحبت و دواعی نشاید کردن تا یکی را
از ملک خود زائل نکند با آن دیگر صحبت و دواعی نشاید کردن چون یکی را از ملک خود زائل بکند با آن دیگر ویرا صحبت و دواعی
حلال بود مردی کنیزک خود را بشوهر داد و بر شوهر خود و طلاق شد و طلاق بندگان چون سه طلاق آزاد بود
بجا شد خواجه آمد تا عدت شوهر دارد ویرا با آن کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن تا عدت شوهر نگذرد چون عدت شوهر گذشت
خواجه با وی دخول کرد شوهر این کنیزک کنیزک را خرید ویرا با این کنیزک صحبت و دواعی نشاید کردن که آن صحبت که خواجه را
افتاده هست صحبت ملک بود و صحبت ملک سبب حلال نیست باتفاق صحبت عقد صحیح باید تا بر وی حلال شود باید که کنیزک
را بشوهر دهد و آن شوهر با وی دخول افتد و طلاق دهد و عدتش گذرد آنگاه ویرا با وی دخول شاید کردن
مردی را زنی هست و زنی دیگر خواست و دخول افتاد و بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن وی هست میان ایشان
متارکه شود و متارکه ایشان به اقتضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد کابین میان نام برده
و سزای کابین هرکدام که کمتر بود تا عدت وی نگذرد ویرا با زن خود صحبت و دواعی نشاید کردن مردی بسفر رفت مدتی
بیامد زن ویرا خبر وفات شوهر دادند زن عدت داشت و شوهر دیگر خواست و دخول افتاد بعد از مدتی شوهر اول
بسلامت آمد میان ایشان متارکه شود و متارکه ایشان باقتضای قاضی حاجت نبود و بر زن عدت واجب شود و بر مرد
کابین میان نام برده و سزای کابین هرکدام که کمتر بود تا عدت وی نگذرد شوهر اول را با وی دخول و دواعی نشاید
کردن مظاهر و معتکف و محرم را صحبت و دواعی نشاید حایض و نفسا را صحبت نشاید که حرام بود اما دواعی شاید بعضی
مشایخ مولی را قیاس کرده اند بمظاهر چنانکه مظاهر را صحبت و دواعی نشاید مولی را نیز نشاید از برای آنکه مولی قوی تر است
از مظاهر دلیل بر آنکه اگر مولی چهار ماه دخول نمیکند زن وی بر طلاق میشود یک طلاق باین و اگر مظاهر ده سال
صحبت نکند زن بر وی طلاق نشود و بعضی مشایخ قیاس کرده اند بحایض و نفسا چنانکه حایض و نفسا را صحبت حرام
بود و دواعی حلال بود دیگر نیز همان حکم بود مولی باید که سوگند را بشکند و کفارت یمین کند تا زن بر وی حرام نشود و روزه
دار را صحبت نشاید کردن اما دواعی شاید یا نی اگر جوان هست نشاید و اگر پیر است شاید دلیل بر آنکه کسی از ابن عباس
رضی الله عنه سوال کرد که روزه دار را دواعی شاید یا نی یکی را فرمود شاید و یکی را فرمود نشاید آن یکی گفت که دین من یکی است
که دین وی از چه معنی مرا سیفر مایی که نشاید و ویرا میفرمایی که شاید گفت وی مردی پیر است و شهوت وی ضعیف است

اما تو جوانی شهوت تو قوی باشد ترا نشاید که در فتنه افتی والله اعلم مسئله هر زنی را که حیض آید نماز نتواند گذاردن ولیکن از ذکر
ممنوع نیست باید که غافل نباشد و بگوید الحمد لله علی کل حال و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه خدای عز و جل امر فرماید تا
برای نویسندش از آتش دوزخ و از عذاب خود ایمن گردانند و از صراطش بگذرانند و بهشت رسانند رسول علیه الصلوة
فرموده است هر آن زن حایض که هر وقت نماز هفتاد بار استغفر الله گوید خدای عز و جل ثواب هزار رکعت نماز پذیرفته
در دیوان وی ثبت گرداند و هفتاد گناه کبیره وی را بیامرزد و هفتاد درجه بهشت وی را کرامت کند بعدد هر موی که بر اعضای
این زن بود امر فرماید تا شهرستان بنام آن بنده بنا کنند و بعدد هر حرفی که در استغفار هست بقیامت خدای عز و جل
وی را نوری عطا کند و بعدد هر رگی که بر اعضای وی بود ثواب حج و عمره در دیوان وی ثبت گرداند و چون از حیض پاک شود
و غسل آرد و دو رکعت نماز کند و در هر رکعتی یکبار فاتحه و سه بار قل هو الله احد بخواند خدای عز و جل وی را از جمله گناهان
کبیره و صغیره پاک گرداند و تا آن وقت که حیض دیگر نیامدش بر وی هیچ گناه ننویسند و بهر رکعتی ثواب شهیدی در
دیوان وی ثبت گرداند و بعدد هر موی که بر اندام وی بود خداوند عز و جل وی را از نوری کرامت کند و اگر همچنین از
انگه وی را حیض آید شهید میرد تا بدانی که رنج هیچ نیکوکاری ضایع نیست شیخ الاسلام برهان الدین صدیقی روایت کرده است
باسناد درست تا مهتر عالم علیه الصلوة والسلام هر آن زن که بمیرد از دنیا بگذرد و هیچ مرد نامحرم وی را ندیده باشد وی شهید
بود تم کتاب الحیض والله اعلم **باب سی و ششم در بیان طهارت از نجاست** بدانکه تن و جامه
پاک داشتن فریضه است بآیه و اخبار و اجماع امت **مسئله** نجاست چندین باید تا روای نماز را باز دارد بقول
شافعی رحمة الله هرچه اندک نجاست و یا بر تن و یا بر جامه بچندانی که وی را چشم در یابد روای نماز باز دارد و بقول
وی آنست که نص مطلق است **قوله تعالی** وثیابک فطهر و علما رحمهم الله گفته اند که نص مطلق است ولیکن نجاست
اندک عفو است و با عفو اندک را هم بآیه دانستیم و هم بفعل رسول صلی الله علیه و آله وسلم و هم بفتوی امیر المومنین عمر رضی الله عنه
آیه آنست که خداوند عز و جل آیه طهارت فرستاد و موضع استنجا را ذکر نکرد و اجماع است که موضع استنجا از نجاست اندک
خالی نبود اگر نجاست اندک عفو نبودی خداوند عز و جل موضع استنجا را ذکر فرمودی و فعل رسول علیه الصلوة والسلام
آن بود که نماز شروع کرده بود و صحابه اقتدا کرده بودند که در میان نماز قدمها را از نعلین بیرون آورد صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین چنین گمان بردند که مگر فریضه شد ایشان نیز قدمهای از نعلین بیرون آوردند بعد از فراغ نماز رسول علیه الصلوة والسلام
از ایشان سوال کرد که شما را چه داشت برین که در نماز نعلینها از قدمها بیرون آوردید ایشان گفتند که شما چون نعلینها را از قدمها بیرون
آوردید ما چنین گمان بردیم که فریضه شد ما نیز قدمها از نعلینها بیرون آوردیم رسول علیه السلام فرمود که من نماز شروع کردم در نماز
برادرم جبرائیل علیه السلام مرا خبر کرد که در زیر نعلین تو گند پیرده شد من بدین معنی قدمها را از نعلینها بیرون
آوردم ما را از فعل رسول چند مسئله معلوم شد یکی آنکه با نجاست اندک نماز رواست

که اگر روا نبودی رسول علیه السلام آن نماز را از سر گرفتی و بی وی سر برفتی اولی است که اگر با وی طریق اولی نبودی
رسول علیه الصلوة والسلام نعلین را از قدم بیرون نیاوردی و عمل اندک مفسد نماز نیست و آن از رسول
علیه الصلوة والسلام ترک افضل بود از برای بیان احکام را بود و فتوی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آن بود که از وی
سؤال کردند که نجاست چند باید تا روای نماز باز دارد گفت هم چندان ناخن من ناخن وی بچند درم شهلیلی بود
و درم شهلیلی به چندی کف دست است و تو که شافعی رحمة الله نجاست اندک نیز نزدیک تو عفو است و دلیل
برآنکه تو که شافعی رحمة الله آب منی را پاک می داری و از آن موضع که آب منی می آید از بول اندک خالی نبود
پس معلوم شد که نجاست اندک نیز نزدیک تو عفو است و قدم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه چنان بود که [illegible]
صدقات را بمعالجت حاجت آمدی قدم مبارک خود را کم دادی و آب آن خود بر پشت ایشان کردی [illegible]
که قدم ایشان آن قدر بود و ناخن کم از آن نبود و کیفیت کف دست را خواجه امام زاهد [illegible] رحمة الله در کتاب [illegible]
بیان کرده است تا اگر یکی را یک دست بیرون کند یا پهنای بچهار نقره واجب شود و هر انگشتی را ده نقره لازم
شود و هر پنجی را [illegible] واجب شود مگر انگشت ابهام را که وی را دو پنج است هر پنجی را
پانصد نقره واجب شود و این معلوم شد که پهنای کف دست نیست مشت را فراز کنند و پهنا فراز کنند و پهنا
بر دو دست و پشت چندین باشد کف دست آن مقدار بود که خواجه امام اجل [illegible] حسن رحمة الله گفته است که علمای
کلان تر بن درم هر زمانه راست ابراهیم نخعی رحمة الله گفته است که چون به درمی رسد روای نماز را باز دارد
و شعبی رحمة الله گفته است که چون زیادت از درمی شود روای نماز را باز دارد و فتوی بر این قول است نجاست بعضی
بر تن است و بعضی بر جامه چون جمع کند زیادت از درمی شود روای نماز باز دارد و اگر بعضی بر موضع مخصوص
و بعضی [illegible] روای آن جمع کنند یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما جمع نکنند و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله
جمع کنند اگر بعضی غلیظه است و بعضی خفیفه جمع کنند اگر غالب غلیظه بود خفیفه تبع وی بود و اگر غالب
خفیفه بود غلیظه تبع وی بود و اگر هر دو برابر بود خواجه امام زاهد رحمة الله گفته است که قوت غلیظه زیادت است
خفیفه تبع وی بود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که غلیظه را اگر بخفیفه بشوی خفیفه شود
هم ابتدای همه را خفیفه دارم آنچه گفتیم در حق نجاست تنک است اما اگر نجاست سطبر بود و از ابتدا غلیظه دارم
چون به درم سنگی رسد روای نماز باز دارد اگرچه وی را تنکی کنم کم از درمی شود که در حق نجاست تنک طول
عرض وی را اعتبار است و در حق نجاست سطبر اعتبار وزن وی راست آنچه حکم نجاست غلیظه بود گفته آمد خفیفه را
حکم چیست یعنی خفیفه سبکتر بود و از ابو حنیفه رحمة الله بار اول سؤال کردند جواب نگفت بار دوم سؤال کردند
جواب نگفت بار سیوم سؤال کردند گفت کثیر فاحش باید تا روای نماز باز دارد گفتند کثیر فاحش چند باشد [illegible]

گفت مقدار ربعی و مراد از آن ربع چهار یکی جامه عورت است اما در فتاوی عرافیان آورده است که
مراد از آن چهار یک جامه ضروری است یعنی ایزار از ابو یوسف رحمة الله دو روایت است یکروایت گز در گز و یکروایت
بدست در بدست و از محمد رحمة الله دو روایت است یکروایت قدم در قدم و یکروایت چهار یک موضع آن که برهنه شده
باشد **مسئله** موی آدمی را حکم چیست بقول شافعی رحمة الله تا موی از آدمی که جدا شود با وی نماز گذارده نشود
روای نماز را باز دارد و وجه قول وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است ما ابین من الحی فهو میت که هر چه از زنده
جدا گشت وی مرده است اما محمد گفته است که سنا در العصبا نیست اما چون بدرهم سنگی برسد روای نماز را باز دارد و خواجه
امام منصور ماتریدی رحمة الله فتوی بر قول امام محمد رحمة الله داده تا نماز را با موی در وی نماز روا نبود اما بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله روا بود و اگر در آب اندک افتد آب اندک نجس نکند اما بعضی حرام شود باتفاق اگر مسلمانی را گوشت از وی جدا
شده باشد و با وی است همچنان نماز میگذارد روا بود یا نی در **عیون** ابو یوسف رحمة الله روایت است که نماز
رواست و اگر دندان از وی جدا شده است و با وی است نماز میگذارد محمد رحمة الله گفته است که چون بدرهم سنگ برسد
روای نماز باز دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله اگر دندان وی است هر چند که بود نماز با وی روا بود و اگر دندان کسی
دیگر است چون بدرهم سنگ برسد روای نماز باز دارد که فرق است میان دندان وی و دندان دیگری و آن فرق ما را معلوم
نیست **مسئله** آب دهان آدمی را حکم چیست در صلوة شیخ الاسلام علی اسبیجابی از سلیمان فارسی رضی الله
عنه روایت است که نجس است اما ظاهر روایة آنست که پاک است دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام یاری را دید
که جامه را نمازی میکرد رسول علیه الصلوة والسلام گفت یا عمار جامه را از چه نمازی میکنی گفت از آب دهان و بینی
گفت تو ندانسته که آب دهان شما و آب بینی شما و آب چشم و آب گوش شما و خوی شما پاک است چنانکه آب در آنجا شما است
چون رسول علیه الصلوة والسلام پاک فرمود معلوم آمد که پاک باشد ولیکن پاک کننده نباشد و دیگر بسیار وقت بودی که
صحابه در نماز آب دهان و بینی را بجامه گرفتندی و برگه نشستندی و نماز تمام کردندی و رسول علیه الصلوة والسلام ایشان را
منع نکردی پس معلوم آمدی که پاک است اما آب دهان خفته را حکم چیست در جمیع الجوامع ابو العباس صغانی از ابو نصر محمد بن
محمد سلام البلخی رحمة الله روایت است که اگر خشک شود لون وی بگرداند نجس بود که از لعاب گرم است اما ظاهر روایة
آنست که پاک بود و اختیار فقیه ابو اللیث رحمة الله هست که پاک است و در **تحفة الملوک** همچنین آورده است که آب دهان خفته
و آب گرم بیله و بول چهار و خون ماهی پاک است و خوی آدمی پاک است از آن جنب و حایض و نفسا و محدث بشرط آنکه بر اندام
نجاست حقیقی نبود دلیل بر آنکه بسیار وقت بودی که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین محارب بودی و گرمای گرمای حجاز بودی و اندام
ایشان از گرمای خوی کردی و جامه ایشان بسیاری ایشان جامه را نمازی نکردی و رسول علیه السلام نفرمودی ایشان را
که جامهها را نمازی کنند پس معلوم آمد که پاک است و دیگر آنکه روایة میکنند از ام المؤمنان عایشه صدیقه رضی الله عنها گفت

واگر خود نجس غلیظ است یا خفیفه است خواجه امام زاهد فخر رحمة الله در صلوة خواجه امام اجل شمس رحمة الله درس میکرد و در وقت
بیرون آمد که اگر میشنود در نماز باز زیاده از درم شود خفیفه داریم که اگر غلیظ داریم نمازش روا نبود و اگر یک وقت نماز میگذارد
وآنگاه زیادت از درم شود غلیظ داریم شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله در نوادر در صلوة خواجه امام اجل شمس الائمه رحمة الله
درس میکرد روایت بیرون آمده در باب مستحاضه که اگر مستحاضه بستوده اند که با جامه پاک نماز گذارد و یا با جامه پلید نماز روا نبود
پس معلوم آید که آن قطره پاک که بجامه رسد عفو نیست خواجه امام ابو بکر اسکاف و فقیه ابو جعفر و خواجه امام ابو سلمه بلخی رحمهم الله ایشان
تقوی اختیار کرده اند و جواب بر قول محمد رحمة الله گفتند که حدث نیست ولیکن نجس است و شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله
رخصت اختیار کرده اند و جواب بر قول ابو یوسف رحمة الله گفتند که حدث نیست و نجس نی و این همه که گفتیم روایت است
و فتوی بر این قول است که حدث نی و نجس نی اگر مسلمانی را بر اندام جراحت است که ریم می افتد و گوشت پوسیده می افتد که تا
تباه نشود بر خلاف موضع مخصوص که از آن موضع هر چه اندک چیزی افتد طهارت تباه شود که آن جای نجاست است اندک
خالی نبود از موضع هر چه اندک نجاست ظاهر شود طهارت تباه شود **فصل** در بیان ذبیحه مسئله اگر پرسند که طیب است
و مباح است و مکروه است و حرام است آنچه طیب است گوشت است و چربی و سر و پاچه و مانند اینها و آنچه مباح است
جگر است و سپرز که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خدای عز و جل دو میته و دو خون را بر امتان من مباح
گردانیده است آن دو میته ماهی و ملخ و آن دو خون جگر است و سپرز و خون گوشت پاک است و مباح است و دلیل
بر آنکه روایت میکند از مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که شوربا ما از خون گوشت متغیر شده بودی
و ما آنرا میخوردیم و رسول علیه الصلوة والسلام ما را منع نکردی پس معلوم آمد که پاک است آنچه مکروه است غدود است
و مثانه و زهره و دبر و مانند اینها پیغامبر نخورده است از برای آنکه وی محل نجاست است
اما چون بشوی پاک شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که در صید و صلوة از ابو یوسف رحمة الله
روایت است که اگر زهره ماهی کنی و همچنان ناشسته خشک کنی و در وی روغن کنی آن روغن پاک بود و اگر آن زهره
تر شود پلیدی باز آید باقی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است اختیار خواجه حسام شهید و خواجه امام اجل سرخسی
رحمهم الله بر این است که باز نیاید فتوی بر این است که باز نیاید و آنچه حرام است خون مسفوح است و خون دل است
و زهره و ابتدا آن زهره آتش پلید است و پوستش پاک است و دلیل بر آنکه انگشت امیر المومنین عمر رضی الله عنه مجروح
زهره را بجای کرد و بست و در انگشت مبارک کشیده بر آنجا مسح کشید و نماز میگذارد پس معلوم آمد که پوستش پلید نیست
الیتش پلید است و در صید و صلوة از محمد رحمة الله روایت است که زهره هر حیوانی حکم بول وی دارد تا اگر کسی را انگشت
مجروح شود زهره گوسپند را بجای کند و در انگشت کند و بر آنجا مسح کند نماز گذاردن روا بود و فتوی فقیه ابو اللیث بر این است
که گوسپند را بسمل کردند از شکم وی بره بیرون آمد آن بره را شاید خوردن یا نی اگر بره را هم زنده بسمل کنند

شاید خوردن و اگر مرغ بچه ما در خفته است بقول ابو حنیفه رحمه الله نشاید خوردن و بقول ابو یوسف رحمه الله شاید خوردن
در چون از محمد رحمه الله دو روایت است یکی آنست که اگر موی است کرده است جواب بقول ابو یوسف رحمه الله
گوییم که شاید خوردن و اگر موی است نکرده است جواب بقول ابو حنیفه رحمه الله گوییم که نشاید خوردن و در بعضی نسخها چنین
برعکس گفته اند که اگر از گوسفند بره چه پیدا آید یا از ماده گاو گوساله پدید آید یا از مرغ بیضه پدید آید آن بچها که بچهاست نصیر
بن یحیی از ابو حنیفه رحمهم الله تعالی روایت میکند که پاک است بشرط آنکه عین نجاست نبود و بر وی فقیه ابو اللیث رحمه الله
میگوید که پلید بود و گفته اند که نجاست می آید از گوسفند مرده پنیر مایه میگیرند یا از مرغ مرده بیضه میگیرند یا از گاو مرده
شیر میگیرند بقول شافعی رحمه الله این همه مردار بود و بقول ابو حنیفه همه پاک بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله پلید بود تا اگر
چیزی ها بود که تصور شستن دارد چون بشویند ابو یوسف و محمد رحمهم الله با ابو حنیفه اند که پاک بود اگر در شیر پشک افتد خلف
ایوب رحمه الله گفته است که اگر سبک بر گیرند چنانکه آن پشک در شیر سرایت نکند پاک بود و شاید خوردن و شیخ الاسلام
علاء الدین رحمه الله گفته است که اینجا بی بود که پشک درست بود که وی را پرده است مانع نجاست شود که این نجاست بشیر
سرایت نکند اما اگر شکسته شود شیر پلید شود و از گوسفند مرده چیزها شاید منفعت گرفتن بر قول شافعی رحمه الله تعالی از هیچ چیز وی
نشاید منفعت گرفتن و حجه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است که منفعت مگیرید از مردار هیچ چیز قال النبی
صلی الله علیه وسلم لا ینتفع من المیت بشیء و بقول علما رحمهم الله از پشم و پشک و پوست و شاخ و سم منفعت باید گرفتن و دیگر
دو روایت است از اینها شاید منفعت گرفتن و حجه قول علما رحمهم الله آنست که رسول علیه الصلوة والسلام از حجره بیرون آمد
گوسفندی دید مرده انداخته سوال کرد که این گوسفند از آن کیست گفتند از آن میمونه است گفت چرا منفعت نمیگیرند از
پشم و پشک و پوست و شاخ و سم وی و دیگر دو روایت است که فرموده یا نی اما از پیه مردار اجماع است که منفعت نشاید
گرفتن که محمد حسن رحمه الله گفته است که اگر پیه مردار در پیه کشتی مالند ترسم که بشومی استعمال آن حرام کشتی غرق شود و
و آن مومنان هلاک شوند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که ترک یک ذره حرام گرفتن فاضلتر از عبادت آدمیان
و پریان است قال النبی علیه السلام ترک ذرة من الحرام خیر من عبادة الثقلین مالک رحمه الله تعالی گفته است در پشم
و پشک شاید و از باقیها نشاید حاصل الامر در پشم و پشک با علما است رحمهم الله تعالی و در باقیها با شافعی رحمه الله
تعالی است در وقت بسمل کردن حیوان روی سوی قبله داشتن مستحب است اگر روی سوی قبله نکند روا باشد اما ترک
استحباب کرده باشد تسمیه گفتن بقول شافعی رحمه الله شرط نیست و بر قول علما رحمهم الله شرط است فائده این خلاف
بجای پدید آید که مسلمانی حیوانات را بسمل کرد و بعمد تسمیه نگوید بقول شافعی رحمه الله شاید خوردن و بقول علما رحمهم الله
نشاید خوردن اما اگر تسمیه را فراموش کرد بقول علما رحمهم الله شاید خوردن و بقول مالک رحمه الله نشاید خوردن
علما رحمهم الله مسایل گفته اند که بفراموشی سلام نماز تباه نکند و خوردن فراموشی روزه تباه نکند و تسمیه فراموشی

ذبیحه حیوان حرام شد و بقول مالک رحمه الله بقر وحشی گاو را شباهت کند و خوردن فراموش کردی وزه را شباهت کند و تسمیه بر موشی حیوان را
حرام کند از حلقوم حیوان را چندین بریدن فریضه است بقول ابوحنیفه رحمه الله حلقوم و یک رگ خون بریدن فریضه است
بر قول ابویوسف رحمه الله سه رگ بریدن بالتعیین فریضه است و بقول محمد رحمه الله هر چهار رگ را بیشتر بریدن فریضه است و بر قول
مالک رحمه الله هر چهار رگ را تمام بریدن فریضه است اگر حیوانی بیمار است وی را بسمل کردند شاید خوردن یا نی بقول ابوحنیفه
رحمه الله اگر روز زیستنی شاید خوردن و بقول [illegible] رحمه الله اگر بیشتر از روز زیستنی شاید خوردن و بقول محمد رحمه الله از زمان که دل
کند حیات باوی بود و بسمل کنند شاید خوردن و مختار این است اگر حیوانی تازه را بسمل کردند و طپید ولیکن خون نرفت شاید خوردن
که عهد ابوحنیفه رحمه الله این مسئله واقع شد از وی سوال کردند گفت شاید خوردن همانا که برگ جیلان خورده باشد و خون در تن
فسرده تجربه کردند همچنان آمد حیوانی است در زندگی وی شک است وی را بسمل کردند خون رفت لیکن نطپید ظاهر روایت
نشاید خوردن که از مرده خون رود و بعضی مشایخ گفته اند اگر چشم باز کرد نشاید خوردن و اگر چشم فراکند شاید خوردن و
و بعضی گفته اند که اگر پای گرد کرد شاید خوردن و اگر دراز کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر موی درشت کرد شاید
خوردن و اگر موی نرم کرد نشاید خوردن و بعضی گفته اند اگر شکم برآید نشاید خوردن و اگر فرو نشست شاید خوردن اما جواب این
مسئله این است که اگر فرو نشیند شاید خوردن ظاهر روایت این است که اگر خون بشر فرو رفته است شاید خوردن و اگر خون بشر نه
نرفته نشاید خوردن حیوانی را بسمل کردند و وی همچنان می طپید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که وی را آن طپیدن
مکاری است اما اگر جراحت کردند حیوان را می طپید پاره از وی جدا کردند نشاید خوردن قال النبی صلی الله علیه وسلم
ما ابین من الحی فهو المیت هرچه کرده شود از زنده وی مرده است و اگر حیوانی را نخجیر حلقوم وی را خطا شده است چنانکه
ذبح نمانده است اگر چه حیات باوی بود و بسمل کنند نشاید خوردن چون محل ذبح بر قرار نمانده باشد اما اگر پایان نخجیر خطا شده
باشد و حیات باوی بود و بسمل کردند شاید خوردن اگر دو حیوان را از یکدیگر بسته است تسمیه گفت و یکبار کارد کشید اگر
هر دو را بسمل کرده شوند هر دو را شاید خوردن و اگر تقدیم و تاخیر افتاد آنکه نخست بسمل کرده باشند آن را شاید خوردن و
آنکه بآخر بسمل کرده باشند نشاید خوردن و اگر دو حیوان بسته است جدا بر یکی تسمیه گفت تا بسمل کند بدل افتاد وی این را
ماند و آن دیگر را بسمل کرد و تسمیه گفت آن را نشاید خوردن باز آمد و این حیوان دیگر را بسمل و چنین در آن است که آن تسمیه
باطل نشده است دیگر را نیز تسمیه گفت این دیگر را نیز شاید خوردن که مجلس متبدل شده است و تسمیه نمانده است التسمیه
همین که بسم الله گوید بسنده بود اگر حیوانی را بربست تا بسمل تسمیه گفت از آن کارد جدا برافتاد و ستان کارد
را نهاد و کارد دیگر گرفت و آن حیوان را بسمل کرد شاید خوردن که تسمیه بر حیوان افتاده است نی
کارد بر خلاف تیر اگر به تسمیه گفت تا صید زند از آن تیر افتاد و ستان آن تیر را ماند و تیر دیگر گرفت
و تسمیه گفت بر صید زد و صید بهمان تیر هلاک شد نشاید خوردن که تسمیه بر تیر افتاده است نه بر صید

اگر حیوانی را از پهنا یا از درازا دو نیم زد و تسمیه گفت نشاید خوردن هیچ یک بضرورت شود بود اما اگر ضرورت زده باشد بگیرند
ضرورت شاید خوردن اما اگر بضرورت است و تسمیه گفت و دو نیم زد بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند اگر نیم سر پیشتر
بود و حیات با وی بود و بسمل کنند آن نیم پیش شاید خوردن و اگر نیمه پس بیش زیاده بود و هر دو نیمه را نشاید خوردن و اگر برابر است
قیاس آنست که شاید خوردن و استحسان آنست که نشاید خوردن اما ظاهر روایت آنست که چون بضرورت زده
باشد بهم حالها نشاید خوردن اگر گوسپندی در عمارتها وحشی شد بر تیر تسمیه گفت و زد و افتاد و هلاک شد نشاید خوردن
که گرفتن وی در عمارت متعذر نیست اما اگر در صحرا وحشی شد بر تیر تسمیه گوید و بزند بدان زخم هلاک شود شاید خوردن که
گرفتن وی در صحرا بضرورت متعذر است اما اگر گاو و اشتر در عمارتها وحشی شد بر تیر تسمیه گوید و بزند و بدان زخم
هلاک شود و شاید خوردن که گرفتن آنها در عمارتها ضرورت متعذر است از برای آنکه اشتر بگزد و گاو بزند اگر حیوانی در چاهی
افتد یا در جوی افتاد و امکان بسمل کردن نبود بر تیر تسمیه گوید و بزند جراحت شود و بدان زخم هلاک شد شاید خوردن اما اگر زخم
در سلاح آید یا در سم یا در دم اگر از آن جراحت خون سیلان شود شاید خوردن این همه جاییست که تسمیه گفته باشد اگر تسمیه
نگفت و زد و هلاک شد بقول شافعی رحمة الله شاید خوردن و بقول علما ما رحمهم الله نشاید خوردن اما اگر بفراموشی تسمیه نگفت
بقول هم شاید خوردن بخلاف مالک رحمة الله علیه کشته محدث و جنب و نفسا و حائض و جهود و ترسا شاید خوردن لیکن
تسمیه بود اما اگر ترسا گوید بسم الله با اسم عیسی نشاید خوردن و اگر جهود گوید بسم الله با اسم عزیر نشاید خوردن اگر مسلمان گوید بسم الله
با اسم محمد صلی الله علیه وسلم نشاید خوردن که رسول علیه الصلوة والسلام در دو جای نهی کرده است نام مخلوق را با نام خالق
ضم کردن یکی در وقت بسمل کردن حیوان دوم در وقت که جواب عطسه گوید کشته خفته ناکرده شاید خوردن یا نی از عبد الله عباس
رضی الله عنه روایت آمده است که نشاید خوردن اما ظاهر روایت آنست که شاید خوردن کشته محرم مرا که صید کرده باشد
نشاید خوردن که ایشان را نهی کرده شده است از صید کردن و کشته مست بیخبر نشاید خوردن که عقل وی زائل شده باشد
کشته دیوانه را نشاید خوردن و کشته صبی شاید خوردن یا نی بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه شاید خوردن و بقول ابو یوسف و
محمد رحمهم الله نشاید و کشته مرتد و ملحد و کافر حربی را و اباحتی را نشاید خوردن مسئله اگر حیوان جلاله کرد نجاست میخورد
و گوشت وی و شیر وی می باید خوردن ولی مکروه بود و محمد حسن رحمهم الله گفته که بر پشت وی بار بردن هم کراهیت بود و در
امام محمد رحمة الله روایت است که خوی وی پلید بود از بعضی بر پشت وی بار کردن کراهیت بود اما اگر مسلمانی حیوانی
را بند کند حیوان گرد نجاست میگردد و نجاست نخورد و حلال بود و اگر بره البته سگ یا بچه پرورند گوشت و شیر
وی مکروه بود و مرغ خانگی که غالب گرد نجاست گردد و بیضه وی و گوشت وی مکروه بود اما این حیوان را علف کند
و ببندد پاک شود [illegible] اگر گاو و گوسفند [illegible] و در راست روز گوسفند ده روز و مرغ را سه روز [illegible]
[illegible] را بسته [illegible] گاو را ده روز و گوسپند را سه روز و مرغ را یکروز [illegible]

واگر سگی با بزی گشنی داد و بزه بچه پدید آمد آن بچه را خوردن شاید یا نی پس بنگرند اگر به بز ماند شاید خوردن و اگر به سگ ماند
نشاید خوردن و اگر هر دو را می ماند در رمه رها کنند اگر با بزان آمیزد شاید خوردن و اگر با سگان آمیزد نشاید خوردن
و اگر با هر دو همی آمیزد علف دهندش اگر رغبتش گیاه باشد بز باشد و اگر رغبتش بنان و استخوان باشد سگ شود و اگر بهر دو
رغبت باشد آب دهندش اگر آب بلب خورد بز باشد و اگر آب بزبان خورد سگ باشد و اگر بهر دو بخورد زنندش اگر
بانگ بز کند بز باشد و اگر بانگ سگ کند سگ باشد و اگر هر دو بانگ کند بکشند اگر روده پدید آید شاید خوردن که بز را باشد
و اگر روده پدید آید گوشتش را در آب نهند اگر تنک نشیند گوشت بز باشد و اگر بر روی آب بر آید گوشت سگ بود و اصلیست
که آب مردار را بتنک نبرد والله اعلم باب سی ام در بیان صید صید کردن مشروع است بآیة و اخبار و اجماع
امت و مباح است آیة اینست قوله تعالی واذا حللتم فاصطادوا و خبر اینست که رسول علیه السلام مر عدی
حاتم را علم صید تعلیم میکرد گفت چون تیر رها کنی بگو بسم الله چون سگ رها کنی بگو بسم الله اصلیست مر زفر را رحمة الله
علیه وی رسیدن را اعتبار دارد و علمای ثلثه گشادن را اعتبار دارند فایده این خلاف جایی پدید آید که مسلمانی
بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش از انکه تیر بصید رسیدی ردت آورد والعیاذ بالله تیر بر صید آمد و بدان زخم خفت
بقول زفر رحمة الله نشاید آن صید را خوردن و بقول علمای ثلثه رحمهم الله شاید خوردن کافری تیر بر صید رها کرد
پیش از انکه تیر بصید رسیدی اسلام آورد و تسمیه گفت تیر بر صید آمد و صید خفت بقول زفر رحمة الله شاید خوردن
و بقول علمای ثلثه نشاید خوردن محرمی بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش از انکه تیر بر صید آمد حلال شد انگاه تیر بصید آمد
و افتاد و هلاک شد بقول زفر نشاید خوردن و بقول علمای ثلثه نشاید خوردن و اگر حلالی بر تیر تسمیه گفت و بر صید رها کرد پیش
از انکه تیر بصید رسیدی محرم شد انگاه تیر بر صید آمد و افتاد و هلاک شد بقول زفر رحمة الله نشاید خوردن و بقول علمای ثلثه
رحمهم الله شاید خوردن اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد صید افتاد و هلاک شد شاید خوردن چون جراحت
کرده بود اما اگر بر تیر تسمیه گفت تا بر صید زند از ان تیر بر افتاد و آن تیر را نهاد و تیر دیگر گرفت و باز تسمیه نگفت و بر صید زد
صید افتاد و هلاک شد نشاید خوردن که تسمیه بر آن تیر اول قرار گرفته بود مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و رها کرد تا بر صید
رسید تیر بر جایی دیگر آمد و از انجا جدا شد و باز بر صید آمد بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن که چون تیر بر جایی دیگر
آمد آن تسمیه نماند همچنانست که بی تسمیه زده است پس نشاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید آمد و افتاد
بر شخص و یا بر شاخ یا در آب افتاد و یا در آتش افتاد و یا کسی انجا خفته بود انجا رسید صید خفته بود نشاید خوردن که مر اشک است
که بر زخم وی خفته است یا بدان مسایل که گفتیم و آن خفته را حکم مردار است نزدیک امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله تا اگر یکی
انجا مردار بودی و آن صید را بسمل نکردی نبایستی خوردن این بیان حکم دارد اما شیخ الاسلام علاء الدین
رحمة الله گفته است که انجا جای بود که زخم اندک بود و شک بود که بدان زخم خفته است یا نی و اگر زخم درشت زده با

چنانکه یقین شده باشد که بدان زخم وی خفته است شاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد و تیر از ان صید
گذشت و بر صیدی دیگر افتاد و هر دو افتادند و هلاک شدند و هر دو را شاید خوردن بر خلاف آنکه بر جز اهلی آمد از وی گذشت
و بر صید آمد و صید افتاد و هلاک شد آن صید را نشاید خوردن اما اگر بر خوک آمد و از خوک گذشت و بر صید آمد و صید
هلاک شد شاید خوردن از برای آنکه خوک وحشی است و صید هم وحشی اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید راست کرد و انداخت
و آن تیر شکم کرد و بر صیدی آمد و بدان زخم هلاک شد نشاید خوردن و اگر مسلمانی بر تیر تسمیه گفت و بر صید زد و صید را
از وحشی بیرون آورد و دیگری بر تیر تسمیه گفت و بر همین صید زد و صید هلاک شد این بالاتفاق نشاید خوردن حسن بن زیاد
از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که زننده تیر دوم ضامن شود اما اگر دو کس تیر برابر بر صید رها کردند به تسمیه ولیکن تیر
یکی پیشتر بر صید آمد و صید از وحشی بیرون آمد و آن تیر دیگر بر همین صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد این صید را
حکم چه شود شاید خوردن یا نی بقول زفر رحمه الله نشاید خوردن از برای آنکه درین صید دو چیز جمع آمد یکی حل و یکی
حرمت و هر کجا که حل با حرمت جمع شود اعتبار حرمت را بود اما بقول علمای ثلثه رحمهم الله شاید خوردن بر خلاف مسئله
اول که حسن بن زیاد از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که زننده تیر دوم ضامن میشود که آنجا زننده تیر دوم مخاطب است
صید اند که خود از وحشی بیرون آمد و بر آلتی شاید زدن چون زد و هلاک شد نشاید خوردن که وی هلاک کرد صید را
دلیل بر آنکه پیش تیر اول صید را از وحشی بیرون آورد و تیر دوم در سعی ذکوة میشود نشاید خوردن ظاهر روایة آنست که
صید از آن زننده تیر دوم بود و ملک زننده تیر اول بود و مختار نیست و فتوی بر آنست که نشاید خوردن اگر بر تیر تسمیه
گفت و بر صید زد و لیکن صید از وحشی بیرون نیامده است و دیگری بر تیر تسمیه گفت و بر همین صید زد و صید بر زخم وی
هلاک شد شاید خوردن و صید از آن زننده تیر دوم را بود اما اگر دو کس تیر تسمیه گفتند و بر صید رها کردند و هر دو تیر
برابر بر یکی صید آمد و صید بدان زخم هلاک شد شاید خوردن و این صید میان هر دو کس قسمت شود

**فصل**

سگ صیدی چندی باید تا معلم شود و کشته از وی حلال شود بقول ابوحنیفه رحمه الله دو کس از استادان
آن حرفت بگویند که این سگ معلم شده است کشته از وی حلال شود و شاید خوردن و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله
صید را سه بار بگیرد و نخورد و بخصم سپارد معلم شود کشته از وی حلال شود و صید سیوم را شاید خوردن اما محمد بن سماعه
رحمه الله گفته است که آن سیوم را نشاید خوردن چهارمی را شاید خوردن مسلمانی بر سگ تسمیه بگوید و بر صید رها کند
تا مادام که سگ در طلب و جست و جوی آن صید باشد چون بگیرد و بکشد و بر زخم وی هلاک شود شاید خوردن اما اگر صید را
گم کند و نا امید شود و روی بگرداند ناگاه باز صید را ببیند باز گردد و آن صید را بگیرد و بر زخم وی هلاک شود نشاید خوردن
اما اگر سگی دیگر با تسمیه او وی یار شود و هر دو بگیرند و بکشتار ایشان هلاک شود هم شاید خوردن یا کسی مسلمان به تسمیه
مدد دهش یا جهودی یا ترسایی به تسمیه مدد دهش و بکشند شاید خوردن اما اگر سگ جاهل یار وی یار شود و یا مجوسی

و یا مرغی مرده بدستش رسد تسمیه بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن بر خلاف اهل ذمه که ایشان تسمیه
مرده دهند و بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سگ تسمیه گفت و رها کرد و این سگ می شنید
و باز میرود و چون بگیرد و هلاک کند نشاید خوردن یا بی علم اگر این سگ یا یوز نبسته اند و این تعلیم از یوز
گرفته است نشاید خوردن که علم یوز یکسان گرفتن است اما اگر از صید ناامید می شود و می شنید یا ماندگی افکند چون
بگیرد و بزخم وی هلاک شود نشاید خوردن اگر بر سگ تسمیه گفت و رها کرد و این سگ صید گرفت دیگری بی تسمیه سگ گفت
و رها کرد این سگ دیگر آمد و همین صید را گرفت و هلاک شد بزخم ایشان نشاید خوردن بر خلاف تیر که آنجا زننده تیر و هم مخاطب
است میداند که کی زده است و بی آنکه نشاید زدن و اما سگ مخاطب نیست تا داند که کی گرفته است و بی آن نشاید گرفتن اگر
مسلمانی بر سگ تسمیه گفت و رها کرد و سگ صید را گرفت و نگاه داشت تا چندانی که خصم آمد و بخصم سپرد و آنگاه پاره از آن
صید بر کند و خورد و صید را نشاید خوردن اما اگر صید را گرفت و پاره از آن بر کند و لیکن بخورد و نگاه داشت تا خصم آمد
چون صید را بخصم سپرد آنگاه آن پاره را بخورد و هم شاید خوردن اما اگر صید را گرفت پاره از صید بر کند و خورد
و آنگاه باقی را بخصم سپرد نشاید خوردن بر خلاف باز و باشه که صید را اگر بگیرند و بخورند و آنچه بخصم سپارند شاید
خوردن که علم باز و باشه رفتن و باز آمدن است و علم سگ گرفتن و ناخوردن دیگر آنکه سگ بچوب ریاضت پذیرد و لیکن
باز و باشه بچوب ریاضت نپذیرد و اگر سگ صید نا کرده است و آخرین صید را خورد بقول ابوحنیفه رحمة الله این صید را
و آنچه بزخم وی هلاک شده است همه را نشاید خوردن و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله این صید را نشاید خوردن اما باقیها
را که پیش از این صید کرده شاید خوردن ابوحنیفه رحمه الله گفته است که ما را معلوم گشت که وی بی تمیز بود گرفته است
بجاهل بود و احکام جاهل و مذبوح نشاید خوردن و اگر شکار را زهر در آمیخته است اگر غالب شکار بود بقول علما رحمهم الله تحری
کند جایز بود و بقول شافعی رحمة الله تحری جایز نبود و اگر صیاد دام زد جانوران را گرفت جانوران دام را در هوا برد
و برد جانوران ملک وی نشوند تا اگر کسی دیگر آن جانوران را بگیرد حرام نبود وی را اما اگر جانوران را گرفت و بسمل میکند
و بر هر یکی تسمیه علاحده گفتن شرط است تا اگر یکی را بعد از تسمیه بگوید و بسمل کند و در میان آنها دیگر اندازد و همه را نشاید خوردن
و چون تحری کند و یکی را بر گیرد و بیرون اندازد که مردار نیست و باقیها را شاید خوردن و بقول شافعی رحمة الله علیه
اگر تحری کند همه را نشاید خوردن که نزد وی با و اگر تسمیه عمدا نگوید هم روا است و بقول علما رحمهم الله نشاید خوردن
چون تحری کند و یکی بر گیرد و بیرون اندازد که مردار نیست باقیها را شاید خوردن و اگر صیاد دام زد و جانوران را گرفت
چند صید از دست وی جستند و رفتند آنها که رفتند هیچ از ملک وی باشند تا اگر کسی دیگر آنها را بگیرد و میان حرام نبود
مرغ باید که بر وی مباح کند تا اگر کسی دیگر بگیرد وی را حلال بود و اگر مسلمان جانوران میخرد و آزاد میکند جانوران از
آزاد کننده بیرون شود که آزادی در جانوران و دیگر حیوانات که ایشان غیر ناطق اند درست نیاید و همچنان در ملک وی

باشند اما اگر کسی دیگران جانوران را بگیرد در احرام بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند هر چه در امن کسی از آن جانوران بچه آورد
خورند تا بالقیاس است عهده در کردن آزاد کننده بود و باید که چون آزاد کند مباح کند تا عهده در کردن وی نبود و اگر کسی
دیگر بگیرد حرام نبود و کبوتر بیابان را گرفتن کراهیت نبود و کبوتر مسجد را گرفتن کراهیت بود و کبوتر خانه دیگران را گرفتن حرام
بود و اگر کبوتر بیابان آمد و در کبوترخانه وی بیضه نهاد و بچه بیرون آورد و اگر در کبوترخانه بربندد و آن کبوتر در خانه ملک
وی شود اما تا او علم که سر کبوترخانه باز باشد که بیرون می پرد و وی را نمی باید که بگوید اگر از کبوترخانه دیگران آید و در کبوترخانه وی اگر چند بچه
آرد و آن کبوتر و بچه را ملک نشود همچنان ملک آن خداوند کبوترخانه اول بود و هر چند که وی علف نهد و بسبب آن ملک وی نشود و
بدان علف دادن چیزی واجب نشود و اگر کبوترخانه با کبوتران بفروشد اگر کبوترخانه باز بود و که کبوتران بیرون روند
چنانکه وی از تسلیم کبوتران عاجز باشد بیع در کبوترخانه درست آید در کبوتران نه از برای آنکه بیع در چیزی درست آید که وی از تسلیم
آن عاجز نبود وی از تسلیم کبوتران عاجز است اما اگر کبوتران را در کبوترخانه کند و در بندد بیع در همه درست آید هم در کبوتران هم
در کبوترخانه اما اگر عدد کبوتران ذکر کرد تا نشمرد بقول ابوحنیفه رحمه الله مشتری را نشاید که تصرف کند و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله
شاید تصرف کردن و اگر چیزی بخرد که بعدد متقارب است چنانکه جوز و اجناس مغز یا لوز یا بادنجان و بیضه مرغ و مانند اینها و عدد
این جمله ذکر کرد بقول ابوحنیفه رحمه الله نشاید که مشتری تصرف کند تا نشمرد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله شاید اما اگر بیع مجازفه
باتفاق تصرف شاید کردن اگر مسلمانی از بازار کرباس خرید بدانکه این کرباس ده گز است و لیکن گز نکرد و بخانه آمد گز کرد یازده گز
آمد آن یک گز از آن خریده بود که بیع بر کرباس افتاده است و گز در جامه صفت است بعضی گفته اند که این در حق دستار آید که آن
یک گز را بیرون کنی علم و ریشه وی باطل شود و در کرباس این نباید اما ظاهر روایة آنست که در همه چیزها و اگر ده گز کرباس
خرید و گز کرد از ده گز چیزی کم آمد مشتری نتواند که آنرا طلب کند اما مخیر بود خواهد همچنان رضا دهد و خواهد بهانه رد کند و نقد
باز بگیرد و اگر کاله خرید کیلی یا گزی یا وزنی تا کیلی را کیل نکند و وزنی را وزن نکند بیع روا نبود اما اگر بیع مجازفه کنند روا
بود باجماع آنچه حکم حیوان بود گفته آمد **باب سی و هشتم در بول و روث حیوان** بول حیوان را حکم چیست بقول
ابوحنیفه پلیدی غلیظه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهم الله پلیدی خفیفه است و زفر رحمه الله گفته است که اگر حیوانی بود که گوشت
وی را خورند خفیفه است و روث بجز ماکول اللحم غلیظه است و بقول مالک رحمه الله هر حیوانی که گوشت وی را خورند روث وی طاهر
است و در تجرید خواجه ابوالفضل کرمانی این قول را از زفر رحمه الله گرفته است و وجه قول ابوحنیفه آنست که رسول علیه الصلوة والسلام
در شب دعوت پریان عبدالله مسعود را گفت ای پسر مسعود چیزی آر که بدان استنجا کنیم عبدالله مسعود یک سنگ آورد و یک کلوخ دیگر
نیافت پاره کلوخ و یک روث آورد و پاره ای روث آورد رسول صلعم آن روث را رد کرد و گفت انه رجس رسول صلعم فرمود که این نجس است و در
میان غلیظه و خفیفه نسبت غلیظه بود ابو یوسف و محمد رح گفته اند که همچنان است اما آدمیان را با وی حاجت است گفته اند تا روث در میان
راهها افتاده است و عام است مومنان بیند اگر روث را پلیدی غلیظه داریم چون زیادت از درمی شود روا نباشد و از وی حرج شود و در دین حرج

پس چون بعد داریم تا حرج نشود که بلوی روثه عام است اگر بغلیظ داریم حرج شود و زفر رحمة الله گفته است که اگر گوشت آن
حیوان را خورند چنانست که ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته اند اگر گوشت آن حیوان را نخورند چنانست که ابو حنیفه رحمة الله علیه
گفته است وجه قول مالک رحمة الله آنست که از فرزه اهل مدینه افکنده اشتر انست و دیگر آنکه جوانان صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین پشک بکدیگر میزدند رسول علیه الصلوة والسلام ایشانرا منع نمیکرد پس معلوم آمد که پاک است وعلما رحمهم الله
الله گفته اند که جوانان صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شوخ بودند و رسول علیه الصلوة والسلام رحمت
عالمیان بود چون ایشان از ره شوخی پشک بکدیگر میزدند و بازی میکردند چون خشک بود نجاست ایشان چیزی سرایت
نمیکرد پس ازین سبب رسول علیه الصلوة والسلام ایشانرا منع نمیکرد و در تجرید خواجه امام ابو الفضل کرمانی رحمة الله
آورده که از فرزه مالک است رحمة الله و اگر سرگین ستوران را بیع میکنند روا بود یا نی بقول شافعی رحمه الله روا نبود و
بقول علما ما رحمهم الله روا بود و اگر افکنده آدمی را بیع میکنند باجماع روا نبود اما اگر پاره خاک بروی افکنند و بران
خاک بیع کنند باتفاق روا بود بول حیوان را حکم چیست هر حیوانی که گوشت وی را نخورند بقول محمد رحمة الله پاکست
و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پلیدی خفیفه است وجه قول محمد رحمة الله علیه آنست که صحابه عرنه را نزدیک
رسول الله علیه الصلوة والسلام ابتدای اسلام آوردند و عرنه قبیله از قبایل عرب است هوای مدینه ایشانرا ناساز
آمد بیماری آماس ایشانرا پیدا شد رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ایشانرا بنزدیک اشتران صدقات برند
و شیر اشتر با بول اشتر دهید تا صحت یابند محمد رحمة الله علیه گفته است که اگر پاک نبودی رسول علیه الصلوة والسلام
نفرمودی تا ایشانرا بول اشتران دادندی اما ابو حنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهما الله گفته اند که ابو هریرة رضی الله عنه
روایت کرد که رسول علیه الصلوة والسلام شیر اشتر فرموده راوی غلط کرد بول بوی یار کرد و اگر ثابت شود که رسول علیه
السلام بول فرمود رسول علیه السلام بنور نبوت دیده آنست که چون ایشان صحت یابند باز مرتد آیند بروند اگر رسول علیه
الصلوة والسلام پلید را در پلیدی استعمال فرمودی عجب نبودی دلیل بر آنکه چون صحت یافتند باز مرتد آوردند و پاسبان
اشتران صدقات را کشتند و شتر گریختند چون خبر برسول علیه الصلوة والسلام رسید بکروایت آنست که سعد وقاص را رضی الله عنه بطلب
ایشان فرستاد و بکروایت آنست که امیر المومنین علی رضی الله عنه را بطلب ایشان فرستاد تا ایشانرا گرفتند و آوردند رسول
علیه الصلوة والسلام فرمود تا ایشانرا مثله کردند دستها و پایها و گوش و بینی ایشان را ببرید کردند و جمله اعضای
ایشانرا بیرون کردند آنگاه ایشانرا در یک در چاهی سوزان انداختند و سوختند تا در آن رنج هلاک شدند و
آن وقت مثله کردن مباح بود بعد از آن رسول علیه السلام نهی فرمود از مثله کردن و هیچ خطبه نکردندی رسول علیه السلام
که در آن خطبه مثله کردن را نهی نکردندی و دیگر حدیث مطلق است قال النبی علیه الصلوة والسلام استنزهوا من البول فان عامة
عذاب القبر منه و فرق نفرمود میان بول آدمیان و بول حیوان و دیگر آنکه سعد بن معاذ رضی الله عنه وفات یافت رسول علیه السلام

به نماز وی بسر انگشتان پای میرفت گفتند یا رسول الله از چه معنی که قدم تمام بر زمین نمی نهید گفت چندین
فرشته بنماز جنازه سعد آمده اند من می ترسیم که اگر قدم را درست بر زمین نهیم نباید که بر پر فرشته آید و در
پیش آفتاب غباری بودی از بسیاری فرشتگان که بنماز جنازه سعد آمده بودند چون سعد رضی الله عنه را
بخاک دفن کردند و خاک بگور در آوردند و خاک را راست کردند یکی از یاران دید اثر تغیر در رخساره مبارک رسول
علیه الصلوة والسلام ظاهر شده آنگاه رسول علیه الصلوة والسلام گفت قولوا سبحان الله صحابه رضوان الله علیهم
اجمعین سوال کردند که این چه حال است یا رسول الله رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که سعد مردی مال
دار بود و اشتران بسیار داشت و جامه خود را از بول ایشان نگاه نمیداشت چون ویرا بخاک دفن کردیم خاک
ویرا بخود گرفت و چنان فشار دادش که استخوان پهلو راستش بچپ آمد و استخوان پهلو چپش براست رفت
پس معلوم شد که پلید است اما بقول محمد رحمة الله پاک است بضرورت و بیضرورت شاید خوردن و بقول ابو یوسف
رحمة الله بضرورت شاید خوردن و بیضرورت نشاید خوردن دلیل برآنکه رسول علیه الصلوة والسلام صحابه عرینه
را فرمود تا بضرورت دادند که بخورند و بقول ابو حنیفه رحمة الله بضرورت و بیضرورت نشاید خوردن که حدیث مطلق
است قال النبی علیه الصلوة والسلام ان الله تعالی لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم رسول علیه السلام فرمود که خدای
عزوجل نیافریده است شفا در آنچه حرام کرده است بر شما آنچه گفتم حکم بول حیوان بود و شیر حیوان را حکم چیست
شیر اسپ بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله پاک است شاید خوردن را از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است
بیک روایت مکروه است نشاید خوردن و بیک روایت شاید خوردن شیر خر بقول مالک پاک است شاید خوردن
و بقول علماء ما رحمهم الله پاک است اما نشاید خوردن همچنانکه شیر آدمی پاک است خوردن نشاید اما هر جنس که بر جامه
رسد روا می نماز با آن دارد و اشکال آید که شیر آدمی شاید خوردن و طفلانرا ناخوردنی چیزی دلیل نبود
نیست دلیل برآنکه بسیار چیز پاک بود و لیکن نشاید خوردن خاک پاک است و لیکن خوردن حرام است خز و انواع
ریزه هوای که گوشت ایشانرا خورند پاک است و لیکن نشاید خوردن و شیر خر نیز همین حکم دارد پاک است
و لیکن نشاید خوردن و اگر بر جامه نجاست غلیظه کم از درمی بود نماز وی روا بود و لیکن نشاید خوردن و شیر
سگ را حکم چیست در صلوة مبسوط خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است که در نوادرات از محمد رحمة
الله روایت است که آب دهان و بینی و آب چشم و خوی سگ پلید است همچون شیر سگ اینها را بالتبع اضافت از
برای آن کرده تا کسی را در شیر وی قیل نباید و اگر سرگین لاشه یا مردار در نمکستان نمک شود بقول ابو یوسف
رحمة الله همچنان پلید شود و بقول محمد رحمة الله پاک بود و اگر آب پلید را و خاک پلید را گل کنند از محمد رحمة الله روایت است
که آن گل پاک است وجه قول وی آنست که اسم و صفت وی دیگر شود و حکم وی نیز دیگر شود چنانکه انگور

محمد رحمه الله تعالی پلید است بعینه در صلوة خواجه امام اجل شمس الائمه حلوائی رحمه الله و کرخی و طحاوی از ابوحنیفه و ابو
یوسف رحمهم الله روایت میکنند که هر چند بر جامه بسیار بود روای نماز را نیازارد و دلیل میکنند که اگرچه پلیدست اما
بول شپرک را حکم چیست از محمد رحمه الله تعالی سوال کردند قال لیس بشیء گفت آن چیزی نیست دلیل میکنند که
پاک است بر محمد رحمه الله تعالی اشکال گفتند که وی جانور پرانست همچنانکه جانوران دیگر چه معنی است که افگنده
وی را در کتاب خبر نگفته است بول افگنده است جواب وی آنست که در وی چند خصلت است که در هیچ جانوری نیست
اول آنکه خندد چنانکه آدمی دیگر بگرید چنانچه آدمی و دیگر حیض آید چنانچه زنان را و دیگر او را ولادت بود چنانچه آدمی
و دیگر النفاس آید چنانچه آدمی را و دیگر فرزند خود را شیر دهد چنانچه آدمی و دیگر در زیر یکی بال پستان پیدا است و
در زیر یکی بال پستان پر آب تا هرگاه که وی را آب حاجت آید هم از زیر بال خود آب خورد و هرگاه که رود فرزند خود را
با خود برد هرجا که نشیند پیش نتواند بر داشتن از این سبب بول یاد کرد و خرو فی **مسئله** مسلمانی نماز ها گذارده
است بر جامه خود نجاست دید زیاده از درمی نمیداند که کدام وقت رسیده حکم نماز های گذارده چه شود
بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که اگر بیش جامه است یکروزه نماز قضا کند و اگر در پس جامه است سه روزه
نماز قضا کند بعضی گفته اند که اگر پراگنده است یکروزه نماز قضا کند و اگر برابر استر است سه روزه نماز قضا کند اما
صحیح آنست که المعلی از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که اگر تر است و تابستان یکنماز قضا کند و اگر خشک
است و تابستان یکروزه نماز قضا کند و اگر تر است و زمستان یکروزه نماز قضا کند و اگر خشک است و
زمستان سه روزه نماز قضا کند قیاس بر مسئله چاه اگر موش در چاه یابند مرده و آماسیده آن موش را که
کشند و کل آب را برکشند بقول ابوحنیفه رحمه الله هر که از آن آب طهارت ساخته است جامها نمازی کنند
و سه روزه نماز قضا کند و اگر آماسیده نیست یکروزه نماز قضا کند اما بعضی گفته اند که ابوحنیفه رحمه الله از این
قول رجوع کرده است و گفته است که در چاه غیب است این حکم باقیست اما اینجا عین است تا یقین نشود در اخیر نماز را قضا
نکند و این قول ابویوسف و محمد رحمهما الله گفته اند و بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم که چه نجاست است خون است یا
یا منی اگر خون است بنگریم که وی را با خون چه وقت معامله بوده است از آن وقت نماز ها قضا کند و اگر نجاست
بنگریم که وی را با قضا حاجت چه وقت کار کرده بوده است از آن وقت نماز ها قضا کند و اگر منی است بنگریم که
وی را صحبت چه وقت افتاده است از آن وقت نماز ها قضا کند و اگر معلوم نیست که صحبت چه وقت افتاده
است از خواب آخرین نماز ها قضا کند که خواب محل احتلام است احتمال اندارد که خواب دیده باشد و او را
احتلام افتاده باشد و فراموش کرده باشد و اگر در جامه موش وقت خشک شده حکم نماز ها گذارده چه
شود و نماز ها از چه وقت قضا کند ظاهر روایت آنست که اگر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن آن نماز ها قضا کند

واگر بر جامه سوراخ نیست از وقت پخته نهادن نماز را قضا کند اما در ذخیرة الفقها آورده است که موش
را گیرند و در جای دیگر در جامه باز دارند تا مادام که موش زنده بود نماز را گذارده روا بود که با موش
زنده نماز روا بود و چون موش بمیرد اکنون نماز را قضا کند تا چندانی که موش خشک شود چون خشک
شود در معنی دباغت شود پیش بر وی چیزی نبود اما خواجه امام حسام شهید در فتاوی خویش آورده
است که پوست موش بخشک شدن دباغت پذیرد ولیکن گوشت موش بخشک شدن دباغت نپذیرد
جواب همانست که اگر بر جامه سوراخ است از وقت سوراخ شدن جامه نماز را قضا کند و اگر بر جامه سوراخ نبود
از وقت پخته نهادن قضا کند اگر کنده موش در گندم آرد شد یا در حبوبها پخته شد فقیه ابو اللیث رحمة الله
گفته است که تا از نجاست طعم وی متغیره نگرداند نجس نشود که در وی ضرورت است اما ظاهر روایت آنست
که نجس شود اما اگر در شیربنی یا در روغن افتد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که این جواب فقیه ابو اللیث
اینجا نباید که در شیربنی و در روغن این ضرورت نیست تا هرچه اندک اندر افتد نجس شود و با نافه مشک تو نماز
روا نبود قال النبی علیه الصلوة والسلام ما ابین من الحی فهو المیت رسول علیه الصلوة والسلام
فرموده است که هرچه از زنده جدا شود وی مرده است از خواجه ابو الحسن رستغفنی سوال کردند که با نافه
مشک نماز روا بود یا نی گفت اگر دباغت داده اند روا بود و اگر دباغت نداده اند نماز روا نبود گفتند
که دباغت وی چیست گفت از جرم گران سوال کنید سوال کردند گفتند چون خشک شود پاک شود و چون
باز تر شود پلیدی باز آید یا نی از ابو حنیفه رحمة الله دو روایت است اختیار خواجه امام حسام شهید و خواجه
امام اجل شمس رحمهم الله آنست که باز آید شیشه ایست و روی آب پلید است و سر شیشه زیاده از درمی است
اگرچه سرا درا بموم استوار کنند چنانکه از وی چیزی سرایت نکند با آن شیشه نماز روا نبود اما اگر سر شیشه
کم از درمی بود و استوار کنند چنانکه از وی چیزی سرایت نکند با آن شیشه ظاهر روایت نماز روا نبود از محمد
رحمة الله روایت آمده است که روا بود اگر درمی بود یک روی وی پاک دیگر روی پلید با آن درم نماز
روا بود خلاف ابراهیم نخعی رحمة الله اما هرچه اندک که بر روی دیگر سرایت کند با وی نماز روا نبود
بالاتفاق مگر آنکه زیاده از درمی بود اگر بیضه مرغ از مرغ جدا شود و در آب اندک افتد پلید شود یا نی
ظاهر قول ابو حنیفه رحمة الله آنست که پلید نشود و فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که اینجا بود که از نجاست
چیزی بر وی نبود و خشک شود اگر از نجاست چیزی بر وی بود پلید شود با تخم مرغ بلغزه نماز روا بود
که نجاست در محل است اگر تخم مرغ چوچه شود با وی نماز روا بود که با مرغ زنده نماز روا بود اگرچه چوچه درون
تخم مرغ بمیرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که روا نبود که با مرغ مرده نماز گذارد و شیخ الاسلام

گفته هست که روا بود که نجاست در محل هست اگر مرغ در بغل آورده باشی نماز گذارد روا بود واگر آن
مرغ در بغل وی بمرد در رکنی همچنان گذارد نمازش با آن مرغ مرده روا نبود واگر در کم رکنی از خود جدا
کرده روا بود واگر مقدار رکنی همچنان تاخیر کرد ولیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله نمازش
تباه شود کروی تاخیر را همچون گذارده دارد بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تواند که از خود جدا کند و باقی
نماز تمام کند و در بعضی نسخهای بر عکس این گفته اند در صید و در صلوة آورده هست که با مرغی که حلق
وی از خون بسمل آلوده بود ویا با شهیدی که جامه وی از خون شهادت آلوده بود ویا با بچه که فرق
نداند میان پاکی و پلیدی اینها اگر با اینها نماز گذارده بود نداند ابو یوسف رحمه الله روایة آمده هست که نماز
روا نبود باز گذارد و بقول محمد رحمه الله روا بود تا اگر کبوتر در آب پلید غلطیده و بر نماز گذارنده نشست
یا بچه که جامه اش نجس بود بر نماز گذارنده نشیند اگر از اول نماز تا آخر نماز بر نماز گذارنده بود بقول محمد صحیح
نماز روا بود که نجاست در محل خود هست دلیل بر آنکه رسول علیه الصلوة والسلام زینب را بود از امامت بنت
ابو العاص رضی الله عنه که چون رسول علیه الصلوة والسلام در سجده نماز شروع کردی چون بسجده رفتی
بیامدی و بر پشت رسول علیه الصلوة والسلام نشستی و چون در قعده نشستی بیامدی و بر کنار رسول علیه
الصلوة والسلام نشستی و ویرا جدا نکردی رسول علیه الصلوة والسلام از خود اتفاق هست که جامه بچه ریزه از
نجاست خالی نبود پس اگر روا نبودی رسول علیه السلام ویرا از خود جدا کردی و این جایی بود که بچه کلان
بود که خود رود و خود آید اما اگر بچه خورد بود چنانکه ویرا اگر بر نماز گذارنده نهند وی بخود نتواند باز رفتن
تا باز نه نگیرند پس درمعنی مرغ مرده شود اگر رکنی با وی نماز گذارد نمازش تباه شود واگر کم رکنی از خود جدا
کند نماز روا بود واگر مقدار رکنی تاخیر کند ولیکن چیزی نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله نمازش تباه شود و
بر قول ابو حنیفه و محمد تواند که از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند و بعضی این مسئله بر عکس این گفته اند اگر دندان
آدمی در گندم آرد شد آن آرد را نشاید خوردن و نشاید فروختن که جزوی از اجزای مردار خورده شود
شیخ الاسلام برهان رحمه الله گفته هست که در شریعت تحری جائز هست تحری کند و دلش بر هر کجا که قرار گیرد
واز آنجا پاره را برگیرد و باقیها را شاید خوردن و فروختن و همچنانکه شمس الائمه حلوای رحمه الله گفته هست
که بجز خرمن کوفتند و خر در آن خرمن بول انداخت آن گندمها را نشاید خوردن اما تحری کند و پاره
از وی برگیرد و باقیها را شاید خوردن اگر غذاة بر قلعه قادر شدند در آن قلعه یکی مومن هست و یا یکی ذمی
هست جزیه گذار شریعت دستوری ندهد بکشتن ایشان که نباید که آن مومن یا آن ذمی در آن میان کشته
شود اما اگر در آن میان یکی چهار بود که گذشته شد یا یکی در میان دست و پای اسپان هلاک شد یا یکی خود را

از آن قلعه در فرو انداخت و گر بحکم شریعت حکم کند بر آن که آن اعانتی وی بود و یا فقیها حکم کند به
کشتن مسئله اگر کشته های یا مردار آمیخته است و غالب کشته ها است بر قول علما رحمهم الله
تحری جایز است مسئله مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق داده معین فراموش کرد که کدام را
طلاق است با هر چهار زن دل خوش نشاید کردن شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که هر چهار
را یکی طلاق دهد تا باز دارد و باز ماند تا عدت ایشان بگذرد و یکان یکان را در عقد آرد چون سه زن را در
عقد آرد چهارمی را حکم شود به سه طلاق مسئله اگر در صحرا قبله پوشیده است تحری کند در وی هر کدام طرف
که آید و نماز گذارد روا بود و اگر بر جامه نجاست رسیده است زیاده از درمی و لیکن نمیداند که کدام جائی است
تحری کند و یکی جائی را زیادت از درمی بشوید از عهده بیرون آید چون در یک صورت تحری جایز است این
جائی تحری نیز جایز است تحری کند و پاره از آن آرد برگیرد و یا فقیها را شاید خورد و اگر آب پلید بر سفال ریختند
و تا آن اندر رسیدند حکم آن تا هرچه شود و اگر بر سفال تری باقی بود تا آن پلید شود و اگر تری بر سفال باقی نبود
پلید نشود و اگر شیر بلنی بسته یا در روغن فسرده نجاست افتاد همان را است که نجاست افتاده باشد برگیرند
و یا فقیها را شاید خوردن و حد بستگی و فسردگی آن مقدار است که از آن شیر بلنی یا از آن روغن پاره برگیرد لحظه
باید تا آن مغاکی هموار شود اما اگر روغن مایع بود و پلید شود حکم آن چیست در صدر الصلوة از ابو یوسف رحمة
الله روایت است که بشستن پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و روغن را اگر مایع باشد چگونه شوید
باید که آن روغن را به دیگی کنند و آب پاک اندر ریزند و جنبانند و مانند تا آبها نشینند و روغن بر سر
آب آید و تا پاره بود بعد از آن دیگ را آن گاه تا پاره بعد از آن دیگ را بگشایند تا آبها بیرون رود و چون بر روغن رسد تا پاره
را استوار کنند سه بار همچنین کنند بقول ابو یوسف پاک شود مسئله اگر موش به شیر بلنی یا بر روغن یا شیر
در آید و زنده بیرون رود آنها مکروه بود باید که صدقه دهد که مستحق بود که مستحق را مکروه نشاید خوردن و اگر
وی مستحق بود وی را نیز باید خوردن خواجه امام زاهد بخاری رحمة الله گفته است که اگر شیر گرم بود پلید شود که وی را خاصیتی
است که چون به شیر گرم اندر آید بول اندازد پس پلید شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است
که پاکی اینها به یقین است و بول انداختن به شک و در شریعت به شک حکمی ثابت نشود و اگر در جغرات یا سر
نجاست افتد همان نجاست را برگیرد و یا فقیها را شاید خوردن و اگر جغرات بی سر است بر فور همان جا را
برگیرند یا فقیها را شاید خوردن و اگر لحظه توقف شد نشاید خوردن که جغرات را خاصیتی نیست که آب
از زیر بر سر آرد همچنانکه از زیر بر سر آرد از زیر نجاست را از زیر برد پس پلید شود و نشاید خوردن و
بعضی گفته اند که این در حق جغرات گاوی آید که آب از زیر بر سر آرد اما اگر جغرات گوسفندی بود این نیاید

همانجایی که حجی هست افتاده باشند برگیرند باقیها را شاید خوردن والله اعلم باب سی ونهم در بیان اشربه
می و مویز و می منصف و نبید خرما مست کننده پلیدیست غلیظه تا اگر زیادت از درمی بر جامه رسید روای نما
ز باز دارد و اگر آب انگور پاک را در جامی پاک کنند تا مادام که در جوش نیاید و بقول ابوحنیفه رحمة الله و یکروایت
از ابویوسف رحمة الله پاک بود و بقول محمد رحمة الله و یکروایت از ابویوسف و زفر و شافعی رحمهم الله
پلید بود و اگر جوش ایستاده بود ولیکن کفک نه نشانده بود و بقول ابوحنیفه رحمة الله پاک بود و بقول
ابویوسف و محمد رحمهما الله پلید بود و چون کفک نشانده اجماع پلید بود و هر سرکایی که مزه تلخ دارد بقول
ابوحنیفه رحمة الله حکم می دارد در پلیدی بر نبیذی که از حبوب سازند بر قول ابوحنیفه رحمة الله و یکروایت از ابو
یوسف رحمة الله پاک بود بنبیذها انکه سرکاهش پاک دارند و بقول محمد و یکروایت از ابویوسف رحمهم الله پلید است
و هر چیز را که بلهو و طرب خورند حرام بود خم می که حجی بود سرکه شود آنچه تهی هست پلید بود و پاک فقیه ابو اللیث
رحمة الله گفته است که اگر سر خم بسته است آنچه تهی بود پاک شود از برای آنکه بخار پلید پلید است و بخار پاک
پاک بود و این مسئله در زواید محمد است رحمة الله اما اگر سر خم گشاده بود آنچه تهی بود پلید بود و چون سرکه برگیرند
روایت کتاب مبسوط آنست که از سر خم برگیرند که از پایان خم را نایژه نهند و سرکه از آنجا گیرند که اگر از سر خم گیرند
سرکه به پلیدی خم سرایت کند سرکه پلید شود اما بعضی مشایخ گفته اند که دافع می سرکه است تا اگر مسلمانی را
جامه بود قیمتی و بر آن جامه خمر رسید اگر بشوید هلاک شود باید که پاره سرکه بر آنجا کند چون آن ترش شود پاک
شود و اگر در خانه دیگ بقلیه می پزند گرباون پنداشت سرکه خمر فرو ریخت دیگ و حبوب و چوب پلید شود
بعد از آن معلوم شد که خمر است پاره سرکه فرو ریزند و جوشند و چون ترش شود پاک شود و این نیز همان حکم
دارد و چون سرکه بخم سرایت کند خم نیز بتبع سرکه پاک شود و اگر می سرکه شود بقول علمای ما رحمهم الله سرکه پاک
شود و اگر می سرکه شود بقول علمای ما رحمهم الله پاک شود و از شافعی رحمة الله دو روایت است بیکروایت پاک شود
و بیکروایتی اگر می را سرکه کردند بقول علمای ما رحمهم الله پاک شود و بر قول شافعی رحمة الله پلید بود مسئله
جام مایع پاک را نزدیک پلید باید بردن پلید را نزدیک پاک نشاید بردن که مستعمل نجاست شود همچنانکه
موش را نزدیک گربه نشاید بردن گربه را نزدیک موش نشاید بردن مردار را نزدیک سگ نشاید
بردن اما سگ را نزدیک مردار نشاید بردن اگر مومن را پدر ترساست وی را بکلیسا نشاید بردن اما از
کلیسا شاید آوردن و اگر موش در می افتاد و مرد و موش را کشیدند آن می سرکه شد در پاک شدن
دو روایت است بیکروایت پاک نشود و درست تر آنست که پاک شود که پلیدی می قویتر از پلیدی موش است دلیل
برآنکه اگر موش بچاه اندر افتد و بمیرد موش را برکشند بست دلو آب برکشند پاک شود و اگر از می قطره در چاه

کل آب را باید کشیدن تا پاک شود پس پلیدی‌های قوی‌تر از پلیدی موش آمد چون پلیدی می پاک میشود پلیدی موش
بطریق اولی پاک شود اما اگر شیره موش افتاده و مرد آن موش را برکشیدند آن شیره می شد و آن می سرکه شد
همچنان بود از برای آنکه اصل وی پلید شده است آن سرکه را نشاید خوردن اما بیع وی روا بود بشرط آنکه عیب
وی را ظاهر کند اگر موش در می افتد بمیرد و بیاماسد آن موش را برکشند آن می سرکه شود همچنین پلید بود اما بیع
وی روا بود بشرط آنکه عیب وی را ظاهر کنند و اگر آب پلید در می ریزند آن می سرکه شود اگر پلیدی آب از
از جنس می بود پاک شود و اگر از جنس نبود پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود آب گفته سرکه می شود
خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله گفته است که پاک نشود و ظاهر روایت پاک شود مسئله می بسیار را
در سرکه ریزند در حال ترش شود شاید خوردن اما قطره می در خم سرکه چکد امام ابوالحسن رستغفنی رح
گفته است که تا شش ماه نشود آن سرکه نشاید خوردن که مدت رسیدن سرکه شش ماه است و ما را شک است
که آن قطره می سرکه شده است یا نی اما این تفاصیل خواجه ابوالحسن رستغفنی کرده است در جامع از ابو یوسف
رحمة الله روایت است که چون بوی و مزه می نیاید در حال شاید خوردن و اگر در سرکه غژم انگور انداختند
آن غژم انگور می شد آن سرکه پاک بود که آن می در وی مستهلک است اما اگر دست اندر آورد و آن غژم را فشارد
دست پلید شود و اگر از سرکه بوی یا مزه می آید سرکه نیز پلید شود و بعد از آن دست به خنور سرکه دیگر اندر آورد
و برآورد و از خنور سرکه سیوم بر قول ابوحنیفه رحمة الله و یک روایت از ابو یوسف رحمة الله دست پاک برآید
و بر قول محمد رحمة الله یک روایت از ابو یوسف هم پلید برآید بدان روایت که بقول ابو یوسف هم پاک برآید آب بقید
را در حق نجاست عامل دارد و بدان روایت که پاک بر نیاید در آب اندک بر ریختن را شرط دارد و اگر از آن
سرکه بوی می آید سرکه پلید شود و اگر دست پلید در یک آب جام اندر آورد و برآورد و بیکی از آن جام دیگر اندر
آورد و برآورد و سیوم اندر آورد و برآورد از آب جام سیوم بر قول ابوحنیفه و محمد هم دست پاک برآید
و بر قول ابو یوسف هم پاک نیاید مسئله اگر ماهی را در می قدید کردند ترش شد اگر غالب می بوده باشد شاید
خوردن که معلوم شد که این می سرکه شده است و اگر غالب ماهی است نشاید خوردن که احتمال آن دارد که آن
ماهی ترش شده باشد چون می در وی مغلوب است هرگاه که انگور درو ند باید که خورده سمک و شکال را بر توده
ابله ریختند از ند که پلید بود و اگر توده انگور نهاده باشند سگ آمد و پاره از آن خورد و یا شکال آید و پاره از آن
خورد باید که آن باقی پس خورده ایشان را بردارد و آنگاه باقی انگور را بکوبند اگر بر توده انگور خمر پلید انداختند باران
آمد و خشک شده و از بعد تری با انگور رسید و انگور تر شد آن انگور پلید بود تا نشویند نشاید کوفتن اگر جماعتی در
چرخست انگور میکوبند ایشان را خمر داد ... ... پلید شود و کل آن شیره

اگر جماعتی در چرخشت انگور میکوبند اگر کسی بحاجتی بیرون آید باید که پای را بر زمین پاک نهد تا شیرها را پلید
نکند در وقتی که بول انداز د هوش دارد تا قطره نالیش بر پا نچکد و اگر پایش بیالاید نشوید و آنگاه بچرخشت اندر
آید و اگر یکی را بر پای جراحت بود انگور میکوبد بقوت می اندک اندک از آن جراحت وی چیزی سرایت کند
شیره پلید نشود اما اگر ریش دارد همین که قدم نهد آن ریش وی کفد خون روان شود و در ریش یکی ایستد چون
در آن شیره از آن جراحت چیزی سرایت کند شیرها پلید شود و چون شیره پلید شود و بسیار بوده تدارک آنست
که حوض کنند ده در ده و هیچ افسرده کنند و شیرها پاک اندر ریزند چندانی که اختلاف مشایخ برخیزد و آنگاه
آن شیرها پلید را هم در آن آب روانی وی ریزند چون بدان حوض اندر آید و بان شیرها پاک بیامیزد همه پاک
شود و اگر شیر اندک بود باید که بر پلودان چرخشت بنشینند و اندکی اندکی از آن شیره پلید میریزند چنانکه
غالب از آن شیره پاک بود و پاک شود سگ را بسمل کنند پوست تر وی نماز روا بود و گوشت وی را در بغل
آرد و بان نماز گذارد روا بود و اگر آن گوشت در آب اندک افتد پلید کند یا نی ظاهر روایة آنست که پلید
نشود و نصیر بن یحیی رحمه الله گفته است که پلید شود که از نجاست اندک خالی نبود چون نجاست اندک در
آب بلند تحت افتد آب اندک پلید شود و چون سگ را بسمل کنند تسمیه گفتن شرط است یا نی جواب امام زاهد
فخر رحمه الله گفته است که شرط نیست تسمیه چیز برا گویند که بسبب حلالی وی شود و سگ به تسمیه گفتن حلال
نشود اما شیخ الاسلام برهان رحمه الله گفته است که تسمیه گفتن شرط است که هر حیوانی که گوشت وی را خورند
تسمیه گفتن حلالی ویست و هر حیوانی که گوشت وی را نخورند تسمیه گفتن سبب دباغت وی است اگر مسلمانی
سگ بچه را در بغل آورده نماز گذارد بعضی مشایخ گفته اند که اگر چشم ناگفته بود و دهن وی بسته بود و دهان وی کم
از درمی بود روا بود و اگر چشم گفته بود و دهن وی بسته بود و دهان وی زیادت از درمی بود روا نبود اما در صدر
صلوة خواجه امام اجل سرخسی آورده است از محمد که روایت است که هرچه پس خورده وی پاک است با وی
نماز روا بود بی کراهیت و هرچه پس خورده وی مکروه بود با وی نماز روا بود با کراهیت و هرچه پس خورده وی
پلید است با وی نماز روا نبود و سگ همان بود و سگ بچه همان چون همان و چون بچه همان مسلمانان سگ
در گردن رسن بسته است و رسن در دست گرفته نماز میگذارد نماز روا بود یا نی اگر آن رسن که بر گردن سگ
است می جنبد نماز روا نبود و اگر نمی جنبد روا بود و اگر دستار بود که یک سر پاک و یک سر پلید و آن سرها
بر سر بسته است و آن سر پلید را بر زمین انداخته نماز گذارد روا بود یا نی اگر آن سر پلید جنبد نماز روا نبود
و اگر نجنبد روا بود و **مسئله** اگر گاز ریست که وی را اگر پاسی بود یکسر پاک و یکسر پلید آن سر پاک را بخود در
پیچیده است و نماز میگذارد و سر پلید را بر زمین انداخته نماز روا بود یا نی اگر آن سر پلید جنبد

روا نبود و اکر بجنبند روا بود و اکر سک جامه مسلمانی را بدندان کرفت جامه پلید شود یا نه بعضی
مشایخ کفته اند که اکر بخشم کرفته باشد پلید نشود که وقتی که بخشم کیرد در دهان وی آب نماند و اکر
ببازی کرفته باشد پلید شود که هرکاه ببازی کیرد دهان وی از تری خالی نبود اما این مسئله
ظاهر است اکر جامه تر شده باشد پلید شود و اکر تر نشده باشد پلید نشود مسئله موی سک بر کنده
با جماع پلید بود که از رطوبتی خالی نبود تا اکر با نماز کذارنده زیادت از درم سنک بود روائی نماز باز
دارد و اکر در آب اندک افتد آب اندک نجس بود اما موی سک ذبح کرده پاک شده است تا اکر از وی
مصلی سازد و بر وی نماز کذارد روا بود بشرط آنکه بر موی نجاست نبود و اکر سک تر خود را افشاند
از آن تری بر جامه مسلمانی رسد حکم آن جامه چه شود بظاهر روایة جامه نجس نشود و بعضی مشایخ کفته اند
که بنکریم که آن سک از چه تر شده است اکر از باران ژاله تر شده است پاک بود که آب بر روی موی کذشته
باشد و اکر از باران ریزه تر شده باشد آب به تحت موی وی رسیده باشد پلید بود و اکر در آب روان
رفته باشد پاک بود یا نه اکر بر روی آب رفته باشد پاک بود که آب موی ویرا فرو خوابانیده باشد بر روی
موی وی کذشته باشد و اکر فرو رویه آب رفته باشد آب بر پوست وی رسیده باشد پلید شود این قول
حسن بن زیاد است که وی سک را بعینه پلید دارد و خواجه امام زاهد فخر رحمه الله و فقیه ابو اللیث و فقیه ابو جعفر
رحمهم الله فتوی بر قول حسن زیاد رحمه الله داوندی که سک پلید بعینه است اما ظاهر روایة آنست که سک
پلید بغیره است دلیل بر آنکه اکر سک بآب اندک اندر رفت و بر بساطی دوید اکر بر دهان وی در آن آب
اندر نمانده باشد آن بساط پلید نشود و این اختیار شیخ الاسلام برهان الدین است و محمد رحمه الله
بیع سک بچه را روا داشته اند بر وی اشکال کفتند که وی منتفع نیست چرا بیع او را روا دید اری
کفت اعتبار زمانه ثانی راست که چون وی کلان شود معلم شود و کشتار وی حلال شود بدین معنی بیع
وی روا بود پس معلوم آمد که پلید بغیره است و خوک پلید بعینه دلیل بر آنکه اکر سک را بسمل کنند بر
پوست وی نماز روا بود و با کوشت وی نماز روا بود و اکر خوک را بسمل کنند بر پوست وی نماز
روا نبود و کوشت وی در بغل آری نماز روا نبود پس معلوم آمد که سک پلید بغیره است و خوک پلید
بعینه است بر نخجیری که کوشت ویرا نخورند ویرا بسمل کنند بر پوست وی نماز روا بود و چنین دیکر جنبندهای
نخجوری مانند بان نماز روا بود اما اکر خود بمیرد بر پوست وی همچنان تر نماز روا نبود و اکر از ایشان
چیزی در رنجوری مانند زیادت از درمی بود روای نماز باز دارد تا مادام که پوست وی تر بود دیکر
وی روا نبود تا آنکاه که خشک نشود حکم سر اینها بهمین قیاس میدان مسئله استخوان مردار خشک

پاک ست بشرط آنکه بروی گوشت مردار و رطوبتی نبود دلیل بر آنکه چون کافران علیهم اللعنة بر پیشانی مبارک
رسول علیه السلام مجروح کردند فرمودند تا استخوان مردار خشک آوردند و کوفتند و بیختند و پیشانی مبارک
رسول علیه السلام کردند و چیز بربست و مسح میکشید و نماز میگذارد پس معلوم آمد که پاک ست **مسئله**
استخوان پیل بر قول محمد رحمة الله چون استخوان خوک ست چون بدرم سنگ رسد روای نماز باز دارد و
بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک ست در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده ست که
رسول علیه الصلوة والسلام دو دستوانه عاج خریده از برای فاطمه رضی الله عنها پس اگر پلید بودی
رسول علیه السلام نخریدی استخوان سگ بر قول حسن زیاد رحمة الله چون استخوان خوک ست و استخوان
خوک چون بدرم سنگ رسد روای نماز باز دارد موی خوک را حکم چیست بروایة شرح قول محمد پاک ست
و بر قول ابو یوسف رحمة الله پلید ست و بروایة جامع بر قول ابو یوسف رحمة الله پاک ست و بر قول
محمد پلید ست در صلوة امام اجل سرخسی رحمة الله از هر دو روایة که پاک ست و از ابو حنیفه رحمة الله دو
روایة ست یکروایة پاک و یکروایة پلید و در سرخسی نیز دو روایة ست یکروایة روا بود و یکروایة
روا نبود و اما استعمالش باتفاق یکروایة شاید از راه ضرورت نه از راه حلال **باب چهلم در بیان
دباغت** پوست آدمی دباغت نپذیرد از راه کرامت پوست خوک دباغت نپذیرد از راه نجاست
در صلوة خواجه امام سرخسی رحمة الله از ابو یوسف رحمة الله روایة ست که پوست خوک بدباغت پاک شود
اما ظاهر روایة آنست که پوست خوک پاک نشود و پوست مار دباغت نپذیرد از راه تنگی پوست پیل بدباغت
پاک نشود بر قول محمد اما بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف بدباغت پاک شود و پوست سگ بر قول حسن زیاد رحمة
الله بدباغت پاک نشود و اما ظاهر روایت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف آنست که هر دو بدباغت پاک شوند
هر حیوانی که گوشت وی را خورند وی مردار شود بقول مالک رحمة الله پوست وی بدباغت پاک نشود وجه قول
وی آنست که رسول علیه الصلوة والسلام میفرماید لا تنتفع من المیت بشی یعنی منفعت مگیرید از مرده بچیزی
و هر حیوانی که گوشت وی را نخورند اگرچه وی را بسمل کنند بر قول شافعی رحمة الله پوست وی بدباغت پاک
نشود و بر قول علماء ما رحمهم الله هر خامی که از مردار بود بدباغت پاک شود و دباغت بر دو نوع ست کسبی
ست و خشکی ست کسبی خود معلوم ست و خشکی آن بود که خام مردار خشک شود پاک بود چنانکه سرکه شود
پاک شود بروی نماز روا بود و بشرط آنکه بروی گوشت مردار بسیار نبود که گوشت مردار بخشک شدن
پاک نشود و اگر آن خام تر شود پلیدی باز آید یا نی بقول ابو حنیفه رحمة الله دو روایة ست اما اختیار
خواجه امام حسام شهید و خواجه امام اجل سرخسی رحمهما الله آنست که باز آید اما بعضی روا بود بنا بر

حدیث رسول علیه الصلوة والسلام که فرمود خام مردار خشک شود پاک شود و هر حیوانی که گوشت ویرا
خورند وی مردار شود بر قول شافعی رحمة الله پوست وی بخشک شدن پاک نشود تا آنگاه که ویرا خوش
ندهند و بقول علمای ما رحمهم الله خام مردار خشک شود پاک شود همچنانکه می سرکه شود پاک شود پس معلوم
شد که خشک شود پاک شود و بیعش روا بود مسئله مسلمانی را حیوانی مردار شد دیگری پوست
آن حیوانی را میکند تا بگیرد مالک را حق منع بود که بوی ندهد اما اگر تره همچنان میفروشد روا نبود باید که
چیزی محل بیع بود بدان پوست بندد و بدان چیز بیع کند و آنگاه آن پوست آن حیوان را تبع آن چیز بوی دهد
روا بود و اگر برده را بیک بیع و بیک ثمن فروشد اجماع بیع باطل شود و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهم الله اما اگر هر یکی را بها تعین کند ولیکن بیک بیع فروشد بقول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود
و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله آنچه محل بیع بود بیع حلال بود باقی حرام بود اگر دو بنده خرید
یکی آزاد بیرون آمد یا دو مسلوخ خرید یکی مردار پدید آمد یا دو خم سرکه خرید یکی خم می پدید آمد اگر هر دو را بیک
بیع و بیک ثمن خریده باشد اتفاق بیع باطل بود و بها حرام و اگر هر یکی را بها تعین کرد ولیکن بیک بیع
کرد بر قول ابو حنیفه رحمة الله بیع باطل شود و بها حرام و بر قول ابو یوسف و محمد بیع آنچه محل بیع بود حلال
بود و آنچه محل بیع نبود حرام اما اگر هر یکی را بها تعین کرد و جدا بیع کرد آنچه محل بیع بود باتفاق حلال بود
و آنچه محل بیع نبود باتفاق حرام بود و اگر مسلمانی از قصاب گوشت خرید یکی ویرا میگوید که گوشتی که تو
خریده مردار است اگر گوینده صاحب غرض است یا مفسد قول وی مصدق نبود اما اگر صاحب غرض نبود
و متدین بود قول وی مصدق بود آن گوشت را نشاید خوردن و بیع روا نبود و نتواند قصاب بد
کردن که قصاب مرداری ویرا منکر است باید که بسبب بند مسئله اگر جماعتی طعام میخورند یکی را
گوینده بیا طعام خوری دیگری ویرا گفت مرو از آن طعام مخور که در آن طعام ایشان مردار است یا زهر
ایشان می است اگر صاحب غرض است یا مفسد است قول وی مصدق نبود اما اگر صاحب غرض
نیست و متدین است قول وی مصدق بود و نشاید از این طعام خوردن اما اگر یکی میگوید که درین
طعام مردار است و در آن شربت می است و یکی میگوید که نیست با دل خود تحری کند و دلش بر هر چه قرار
گیرد آن کند اگر یکی بنده و یکی آزاد یک طرف است و یکی بنده و یکی آزاد از یک طرف است همچنین تحری
کند اما اگر دو بنده از یک طرف است و دو آزاد از یک طرف آن کند که آزادان گویند که گواهی بندگان
مقبول نیست اما اگر مسلمانی یکی از دیگری آب خرید یا بخشیدش یا برای مباح کرد یا میراث ویرا رسید
بیع در طعام و کنیزک این نیز آید یکی عدل خبر داد که این ملک آنکس نبوده است که بتو داده است و ویرا

شاید که تعریف کند بر خلاف مسئلهٔ اول که اینجا در نفس حرام گواهی میدهد و درین مسئله سبب حرامی دلیل
برانکه اگر همچنان بود که وی میگوید و ان خصمش مر وی حلال کند حلال شود و اینجا هیچ سببی بر وی
حلال نشود و چون در نفس حرامی گواهی دهد در دیانت گواهی یک کسی مقبول بود اما اینجا دو باید تا گواهی ایشان
مقبول بود **باب چهل یکم در بیان شستن نجاست** بنا بر فتوی صاحب شریعت هست زنی
بنزدیک صاحب شریعت اندر آمد و گفت یا رسول الله من زنی ام که خون من بدین ایام من گذشته است و
پیش پاکی نمی یابم رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود قال النبی علیه الصلوة والسلام
لتلک المراه وهی مستحاضة احتشی والجمی واستثفری ثم توضئی وصلی وان قطر الدم علی الحصیر قطرا رسول علیه
الصلوة والسلام فرمود ان زن مستحاضه را اگر ایامت ده را به نشین و بر سر ایام غسل کن و پرده بهم بند
بر بند و لگام بر بند و آبدست کن و نماز کن اگرچه قطرها دم بر بوریا می چکد باز ان زن سوال کرد یا رسول
الله ان قطرها که بر جامه میرسد عفو هست یا نی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که نی ان زن گفت یا
رسول الله چه شوییم عین وی میرود و لون وی می ماند فرمود بشوی و بشکنج و بمال و مبالغت کن چون عین
وی برود و لون وی ماند ان لون اثر هست و اثر عفو هست و محمد حسن رحمة الله بر فتوی صاحب شریعت مسئله
ها بنا کرده هست یکی الست که حنا را با آب پلید تر کنند و در دست بندد تا ما دام که حنا بر دست بود پلید بود
و چون حنا را از دست بیرون کنند ان رنگ که بر دست ماند چون دست را بشویید پاک شود ان رنگ که در دست
هست اثر هست و اثر عفو هست و دیگر انکه با آب پلید جامه را رنگ کنند آن جامه را تا زنی کنند تا ما دام که رنگت آب میبرد
آید پلید بود چون بیشتر رنگ آب بیرون نیاید جامه پاک شود و ان اثری که بر جامه ماند عفو هست مسئله اگر مسلمانی جا
را در بهاران روث حیوان بر جامه رسید ازان شست عین وی رفت ولیکن لون وی نرفت ان لون اثر هست
و اثر عفو هست و دیگر مسلمانی پلید در زمین پلید نمناک نشست جامه اش ازان نم گرفت باد بر وی وزید خشک
شد ان جامه پاک شود که ان نم اثر هست و اثر عفو هست و دیگر مسلمانی را بر جامه روغن پلید رسید کم از درمی ازرا
نشست سرایت کرد و زیاده از درمی شد ان پاک بود که اثر هست و اثر عفو هست و دیگر مسلمانی استنجا کرد از
دستش بوی می آید دست پاک بود که آن اثر هست و اثر عفو هست مسئله اگرچه باشد همچنانکه مسلمانی را جامه
دیگر با بر وی کرده شد ان اثر آفتاب هست عین آفتاب نی و جامه بر مسلمانی سرد شد در زمستان ان
اثر یخ و برف هست عین یخ و برف نی اینها همه اثر هست و اثر عفو هست بقول شافعی رحمة الله لون نجاست
هست همچون عین نجاست تا اگر مسلمانی را بر جامه نجاست رسید شست عین وی رفت ولیکن لون
ماند بقول شافعی رحمة الله تا ان لون نبرد بان جامه وی بر وی نماز روا نبود و بقول علمای ما رحمهم الله چون

عین وی رفت آن لون اثر ہست و اثر عفو ہست اگرچہ ان لون بہ تیزی میرود نجاست بر دو نوع ہست مرئی و
نامرئی و در شستن نجاست نامرئی شافعی را دو روایۃ ہست یکی روایۃ چندانی بشوید کہ دلش قرار گیرد و
روایۃ دیگر آنست کہ یک اب بشوید بسندہ بود و پاک شود دلیل بر انکہ نجاست حکمی قوی تر از نجاست حقیقی
ہست از برای آن معنی کہ شما با نجاست کم از درمی نماز روا میدارید و برین اعضا کہ شستن ایشان اندر
طہارۃ فریضہ ہست اگر ین موی خشک ماند طہارۃ درست نبود نماز روا نبود پس معلوم آمد کہ نجاست حکمی
قوی تر از نجاست حقیقی ہست این را یک آب بشوید بسندہ بود از ایک آب بشوید نیز از عہدہ بیرون آید و
علماء ما رحمہم اللہ گفتہ اند کہ تو بقیاس میگوئی و ما بحدیث رسول علیہ السلام عمل میکنیم کہ در طہارت ہر عضو را ایکبار
شستن فریضہ ہست عن ابو ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی علیہ الصلوۃ والسلام انہ توضأ مرۃ فقال ہذا وضوء لا یقبل اللہ
تعالی الصلوۃ الا بہ ثم توضأ مرتین وقال ہذا وضوء من یضاعف لہ الاجر مرتین ثم توضأ ثلث مراۃ فقال ہذا وضوئی
و وضوء الانبیاء من قبلی فمن زاد علی ہذا او نقص فقد تعدی وظلم ابو ہریرۃ رضی اللہ عنہ روایۃ میکند از رسول صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم رسول علیہ الصلوۃ والسلام طہارت ساخت و ہر عضو را ایکبار شست و فرمود کہ این طہارتی
ہست کہ خدای تعالی ہیچ نماز را بی این طہارہ نپذیرد و چون دو بار شست فرمود ہر کہ دو بار بشوید ہر عضو را
دو چندان ثواب دہندش کہ بار اول را چون سہ بار شست فرمود کہ این طہارۃ من و طہارۃ انبیا کہ پیش از
من بودہ اند پس ہر کہ زیادۃ کند برین یا کم کند پس بر آئینہ وی تعدی و ظلم کردہ باشد و دیگر انکہ تو کہ شافعی
میگوئی کہ اگر سگ بفوز در آب جامہ اندر آرد و آن جامہ را ہفت آب باید شست و بار ہشتم در خاک مالیدن
پاک شود و بفوز سگ نامرئی ہست و نامرئی را ہفت آب شستن فریضہ میفرمائی پس شافعی گفت کہ من
بحدیث رسول علیہ السلام عمل میکنم کہ رسول علیہ السلام فرمودہ ہست کہ سگ بفوز ابجامہ یکی از شما آرد
ہفت بار شوئید و بار ہشتم در خاک مالید و علماء ما رحمہم اللہ گفتہ اند کہ ان در ابتداء اسلام بودہ ہست
کہ ہمراہ با سگان موانست میداشتند و سگان را در خانہ راہ میدادند و آن سگان بفوز اب جامہای ایشان
می آوردند و اب جامہای ایشان را پلید میکردند رسول علیہ السلام این حدیث فرمود از برای زجر
ایشان را تا سگان را از خانہا بیرون کردند روایۃ میکند عقبہ بن عامر الجہنی رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ
الصلوۃ والسلام فرمودہ ہست کہ سگ بفوز اب جامہ شما ارد سہ بار شوئید پاک شود کہ اگر گربہ بفوز
اردیکبار شوئید پاک شود این حدیث کہ تو روایۃ میکنی مقدم ہست و این حدیث کہ ما روایۃ میکنیم موخر
ہست موخر مقدم را منسوخ کند و بر قول علماء ما رحمہم اللہ نجاست نامرئی را سہ آب شستن فریضہ ست
انچہ حکم نجاست نامرئی بود گفتہ آمد نجاست مرئی را حکم چیست چندانی باید شست کہ عین وی برود

اگرچه لون وی ماند آن لون اثر است و اثر عفو است و بر قول شافعی لون نجاست همچون عین وی است
تا لون نجاست نرود پاک نشود و اگر در کم سه آب عین وی رفت باید که سیم آب برساند که این کم
از نجاست نامرئی بود فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که بعد ازان که عین وی برود باید که سه آب
دیگر شوید که این در معنی نجاست نامرئی بود و اگر ازان آب بر جامه مسلمان رسد چند باید که تا
روای نماز باز دارد بنگرم اگر نجاست غلیظه است زیاده از درمی و اگر خفیفه است کثیر فاحش باید
تا روای نماز باز دارد و اگر آن جامه دوم را نمازی میکند چند آب بشوید تا پاک شود اگر آب اول
رسیده است سه آب شوید و اگر آب دوم رسیده است دو آب شوید تا پاک شود و اگر آب سیوم رسیده
است یک آب بشوید پاک شود این روایة در شرح است روایة جامع صغیر آنست که شاید بسنده
بود اختیار خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آنست که برابی که رسیده بود سه آب شوید تا بتیقن از عهده
بیرون آید مسئله تافتن شرط است یا نی بر قول ابو یوسف رحمة الله شرط نیست و بر قول ابو حنیفه
و محمد رحمهم الله شرط است اختیار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله آنست که اگر حوض کلان بود یا جوی
روان بود هر باری که دران نهاد آن جامه را مالد قایم مقام تافتن بود تا بار آخر جامه را برآورد و
بتابد از عهده بیرون آید و این روایة شرح است اگر جامه را تافتند و در وی آب ماند بر انداختن
خشک شد پاک شود و اگر قوی تر آمد آنجامه را باز تافت آبی که ازان جامه بیرون آید ظاهر روایة آنست که آن آب
پلید بود و در روایة جامع الکبیر آنست که پاک بود و فتوی بر آنست و این هم جایی بود که جامه را از نجاست شویند
اما اگر جامه را از ریم شویند آن آب پاک بود و پاک کننده باشد باتفاق و اگر جامه را در خنور تنگ نمازی میکنند
قیاس آنست که پاک بر نیاید و این قول شافعی است استحسان آنست که پاک بر آید و این قول علماء ما است
رحمهم الله و وجه قیاس آنست که نجاست اندک را در آب اندک اندر آری آب اندک نجس شود و ازان آب نجس
جامه چگونه پاک بر آید و وجه استحسان آنست که پاک بر آید هم بقول رسول علیه الصلوة و هم بفعل رسول علیه
السلام و هم بحکم ظاهر قول رسول علیه السلام که گفت آنست چون آب جامه تا پلید شود سه آب شویند پاک شود
و فعل رسول علیه السلام آنست که رسول علیه السلام را قی آمد و دهان شست و گفت اینست طهارت از
قی چه فرق بود میان آنکه نجاست اندک را در آب اندک آری یا آب اندک را در نجاست اندک آری و حکم
ظاهر اینست که نجاست عینی را میشویی تا عین وی کم میشود حکم وی نیز کم میشود چون جامه را در آب اندک خواهی
نمازی کردن باید که جامه را بتابد و فرو فشاند و در طشت بنهد و آب اندر ریزد چندانی که مستغرق شود
خواجه امام سرخسی رحمة الله گفته است که تافتن مستغرق کار روا نباید که این اولیتر است و کار روا تافتن

آن بود که جامها یکی دیگر در پیچید و بیرون آرد از طشت و یکبار بتابد و فقه در وی آنست که اگر یکان یکان بیرون آرد و بیرون
سوی طشت تابد تا بدان آبی که از آن جامه فرود رود و آن آب مستعمل شود و از آن آب مستعمل جامه پاک بر نیاید
اما ظاهر روایة آنست که همچنان یکان یکان از طشت بیرون آرد و بتابد چون جامها تمام تافته شود باقی آبی
که در آن طشت مانده باشد بیرون بریزد طشت را باز تازی کردن حاجت نیست باز جامها را فرود افشانده
در طشت بنهد و باز آب اندر ریزد و چندانی بریزد که آب مستغرق شود و یکان یکان باز بتابد چون سه بار
همچنین کرد بار سیوم آنجامها پاک بر آید و طشت را و دست را تازی کردن حاجت نیاید و اگر این واقعه در سه
جامها افتد چنانچه جامه پلید را در یکی آب جامه اندر آرد و بر آورد و بتابد و باب جامه دوم اندر آورد و بر آورد
و بتابد و باز در آب جامه سیوم اندر آورد و بر آورد و بتابد از آن جامه سیوم دست و جامه پاک بر آید و لیکن
آب پلید بود آب جامه اول را بیرون ریزد و سه آب شوید آب جامه دوم را بیرون ریزد و دو آب شوید آب
جامه سیوم را بریزد و یک آب شوید بسنده بود و لیکن قیاس آنست که بشستن حاجت نیاید دلیل بر این مسئله چاه
اگر موش در چاه افتد و مرد آن موش را از آن چاه بر کشند و بیست دلو آب بر کشیدن لازم شود و چون نوزده دلو
بر کشند چاه همچنان پلید بود و دلو و رسن و دست هم پلید بود و چون بیستم دلو بر کشیدند چاه و رسن و دلو همه پاک
شود اینجا نیز همان حکم بود و در تافتن جامه اعتبار قوت جامه راست یا قوت تابنده را اگر جامه قوی است
اعتبار قوت تابنده را بود و اگر جامه ضعیف است اعتبار قوت جامه راست اگر جامه تر پلید را در جامه خشک
پاک در پیچد جامه خشک از آن جامه نم کشیده پلید شود یا نی فقیه جعفر رحمة الله گفته است که اگر جامه پاک
را افشارتی یعنی بتابی چیزی چکد پلید شود و اگر چیزی نچکد پلید نشود که آن اثر است و اثر عفو است و اگر بر موزه
خشک نجاست سطبر رسید و خشک شد اثر او در خاک مالیدند و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
پاک شود و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله پاک نشود و اگر بر موزه تر نجاست سطبر رسید و خشک نشد
اثر او در خاک مالیدند چندانی که روی موزه سپیدی پذیرفت از ابو یوسف رحمة الله روایة آمده است
که پاک شود ظاهر روایة نیست که پاک نشود و اگر بر موزه خشک آب پلید رسد خواجه امام ابوبکر فضل بخاری رحمه
الله گفته است که پاره خاک بار دیگر بر آنجا ریزد تا گل شود در معنی نجاست سطبر شود خشک شود و در زمین مالد
پاک شود بر قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله اگر کسی استنجا میکند از آن آب بر موزه وی رسید
پلید شود اما اگر بر موزه میزد و میکند و بعضی از مشایخ گفته اند که همچنانکه موضع استنجا پاک شود هیچ
وی موزه نیز پاک شود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که آب اول استنجا پلید است و آب
آخرش مستعمل و مستعمل پلید را پاک نکند شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که چرا مستعمل پلید

پاک نکند اینهم جائی بود که آب بر موزه میزند و میگذرد اما اگر آب در تهی پای موزه قرار گیرد آب اول استنجا
پلید است پس چون آب اول قرار گرفت بر جائی که بر آنجا رسد هم پلید شود در تبع آن آب پلید چون موزه پلید
شود تا نشوید پاک نشود و چون شوید چگونه شوید اگر این موزه تخت آب تا پاک بباطن نبرده است سه بار
آب بریزد و دست بمالد پاک شود و اما اگر آب پلید بباطن برده است سه بار شستن و باز خشک کردن باید تا پاک
شود و حد خشک شدن آن بود که هر بار که بشوید انرا بمالد چندانکه هیچ چیزی نچکد سه بار همچنین کند تا پاک
شود و اصل است محمد رحمة الله را اگر چه تصور تافتن ندارد و شستن پاک نشود اما در صدر و صلوة از
محمد رحمة الله روایة آمده است که در پای افزار ضرورت است گوییم که پاک شود بشستن مسئله در
سبوی نو آب پلید کردند و باز تهی کردند سه بار باید که بآب پاک بشوید بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمه الله
پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود مسئله در خم نو خمر کردند و باز تهی کردند تا مادام که لون و بوی
و مزه باقی بود اجماع آن خم پلید بود و چون لون و بوی و مزه نماند سه بار بشوید بقول ابوحنیفه و ابو یوسف
رحمهم الله پاک شود و بقول محمد پاک نشود و اگر در سبوی آب خورده خمر کردند و باز تهی کردند تا مادام که
لون و بوی و مزه باقی بود باتفاق پلید بود و چون لون و بوی و مزه نماند سه آب بشوید باتفاق پاک شود
و اگر خشت پخته آب نارسیده را نجاست رسید اگر وی را شستند آن روی که شسته اند نماز میکند ازهر
بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا نبود که با وی باجماع نماز روا نبود
که روی دیگر بنجاست سطبر شود باطن وی از نجاست خالی نبود و اگر بوریا و لحنین پلید شود سه آب بشوید بر
قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود اما خواجه امام شمس رحمة الله
و امام برهان الدین رحمة الله در تجرید آورده است که هر بار که بشویند سنگی گران بر آن بوریا نهند تا در معنی
تافتن شود سه بار همچنین کند پاک شود باتفاق اگر بوریا بافتن پلید شود سه بار بشویند باتفاق پاک شود
از برای آن معنی که در وی اصطلاحی است که نجاست را به باطن نبرد و مسلمانی حجامت کرد آنجا که نشتر نشانند
از آن خون پلید شود و باید که سه بار خرقه نمازی را تر کند و در آنجا مالد و باز نمازی کند سه بار همچنین کند تا پاک
شود باجماع که در وی ضرورت است مسلمانی را از دهان خون آید یا قی آید دهان را سه بار تکند و آب در دهن
بیرون اندازد پاک شود بر قول ابوحنیفه رحمة الله و ابو یوسف رحمهم الله و بقول محمد پاک نشود و اگر بچه شیرخوار
و پستان مادر را در دهان گرفت پستان پلید شود و سه بار بکمیدانی بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمة الله
پاک شود و بر قول محمد رحمة الله پاک نشود مسئله پستان ماده گاو از روش : که پلید شد که مصالحه سه بار
پلید بر قول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و اگر از بول گاو

پلید شد سه بار کو سالہ بکمید اجماع پاک شود و بقول محمد رحمة الله بول گاو پاک است و بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله چون سه بار بکمید پاک شود مسئله حبوب در آب پلید تر شد بر قول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله چون سه بار بشویند پاک شود و بقول محمد رحمة الله پاک نشود و اگر از بول حیوان
پلید شد که گوشت وی را خورند سه آب بشویند باجماع پاک شوند و اگر حبوب در آب پلید اماسید اکنون
هر چند که شویند پاک نشود یعنی بشستن پاک نشود و امّا از شیخ امام ناصر الدین رحمة الله بکمید و اتیته امد تا آ سف
در ملتقط که سه بار خشک کند و در آب پاک نهند تا همچنان آب پلید بباطن برده است سه بار آب پاک به
باطن برد پاک شود و اگر حبوب در بول حیوان اماسید که گوشت وی نخورند بر قول محمد رحمة الله پلید نشود
مگر آنکه بشویند پاک بود و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله پلید شود و بشستن پاک نشود مسئله
اگر گندم را نشاسته نهادند آن آب که در وی ریختند نجس بود و بباطن برد ندارد و وی آنست که آن را
را بیرون ریزند و آب پاک در ریزند و بجنبانند نشاسته را و نشاسته را بکوبند و بمالند تا ته بنشیند انگاه آن آبها
پلید را بیرون ریزند و باز آب پاک اندر ریزند و بجنبانند و مانند تا ته بنشیند باز آن آبهای پلید را بیرون ریزند
و باز آب پاک در ریزند و جنبانند و مانند تا ته بنشیند انگاه آبها را بیرون ریزند سه بار همچنین کنند پاک شود
که در وی ضرورت است مسئله اگر ستوری دانه خورد و باز انداخت آن دانه بشستن پاک نشود امّا بکار
پاک برآید مسئله روغن فسرده پلید شد آن روغن را به آب گرم سه بار بشویند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم
الله پاک شود و بر قول محمد رحمة الله پاک نشود و در روغن مایع را پیش ازین گفته شد که چگونه شویند تا پاک شود
اگر روغن مردار در چرم مالیدند و آن چرم آن را بباطن برد اجماع است که بشستن پاک نشود امّا اگر روغن
پلید را در چرم مالیدند و چرم بباطن برد باید که آن چرم را در آب پاک نهند چندانی که همچنین که روغن
پلید بباطن برده است روغن پاک بباطن برد چون سه بار همچنان کنند و هر باری که از آب بر کشند بتابند تا بجا
پاک شود مسئله اگر روئینه جام یا آهن جام پلید شود اگر خشک شود خاک اندر مالند پاک شود و اگر تر باشد
خرقه خشک نمازی سه بار اندر مالند پاک شود و اگر تیغ و یا کارد در آب پلید داده باشند باز وی نماز روا نبود
باجماع که در معنی نجاست است مطهر شود و چون بدرم سنگ رسد روا باشد نماز با آن درم و استعمال شاید کردن
یانی خواجه امام زاهد مختر رحمة الله گفته است که استعمال نشاید کردن و شیخ الاسلام برهان رحمة الله گفته
است که شاید از برای آنکه وی را اصلاحی است که در جایی مالی آن پلیدی که بروی باشد بیرون رود پیدا
شود آن نجاست در باطن وی است بر روی بیرون نیاید و اگر باری چیزی پلیدی برسد آن پلیدی را بباطن
نیز و خواجه امام زاهد مختر رحمة الله گفته است که از ابو یوسف رحمة الله روایة است که همچنانکه آب پلید داده

و وی به باطن برده است سه بار بآتش اندر زند تش آب پاک چنداش پاک شود و اگر دسته کارد پلید شود
تا نشویند پاک نشود مسئله اگر سر گوسفند را رواس در آتش در آورد خونها بسوخت پاک شود پاکی چهار
چیز است آب و آتش و خاک و کارد پاک شود اما چیز نیست و استادان این حرفت گفته اند که سه بار حاجت
نیست یکبار بتابند آن آب پلید را از باطن بیرون آرد بسنده بود والله اعلم باب چهل و دوم در
بیان پس خورده پس خورده بر پنج نوع است یکی پاک است باتفاق و یکی پلید است باتفاق مکروه است
و مشکوک است و در یکی علما را اختلاف است آنچه پاک است پس خورده آدمی است از آن پاک و محدث و جنب
و حائض و نفسا دلیل بر آنکه روایت میکند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که وقت بودی که
من در حیض بودی و از آن آب جامه آب خوردی رسول علیه الصلوة والسلام از آن آب جامه هم از آنجا
که من خورده بودی آب خوردی از برای تواضع ما را قال النبي عليه الصلوة والسلام من شرب من
سور اخيه المسلم غفر الله تعالى له پس خورده کافر پاک است که مراد از آن آیه که خداوند عز و جل فرموده است
در قرآن مجید انما المشركون نجس نجاست اعتقاد ایشان است نه نجاست ظاهر پس خورده ستورانی که گوشت
ایشان را خورند پاک است بشرط آنکه در دهن ایشان نجاست نبود پس خورده جانوران رینره هوایی که گوشت
ایشان را خورند پاک است بشرط آنکه منقور ایشان پاک بود پس خورده خوک پلید است باتفاق پس خورده
حشرات ساکنان زمین چنانکه مار و کژدم و گربه و موش و مانند اینها مکروه است پس خورده مرغ خانگی که گرد
نجاست گردد مکروه است بشرط آنکه بر منقور ایشان نجاست نبود پس خورده بچه که فرق نداند میان پاکی و پلیدی
دست در آب اندک آرد آن مکروه است مسئله پس خورده گربه بقول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله مکروه است و
ابو یوسف رحمه الله پاک است و حجه قول وی آنست قال النبي عليه الصلوة والسلام الهرة ليس بنجس
رسول علیه السلام فرموده است که گربه نجس نیست که وی طواف کننده خانهای ماست و خانهای شما و دیگر
روایت میکند قتاده رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام طهارت میساخت گربه بیامد و گربه را باب
رغبتی بود رسول علیه السلام آب جامه را نگون کرد تا گربه از آن آب جامه آب خورد و رسول علیه السلام از آن آب
طهارت ساخت و دیگر آنکه ما در پیش مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها کاسه حریصه بود گربه بیامد و بخورد
در آن کاسه آورد و پاره از آن حریصه خورد مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها باقی را خورد پس معلوم
آمد که پاک است اما ابو حنیفه و محمد رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است الهرة سبع رسول
علیه السلام گفت که گربه درنده است قیاس آن بودی که پس خورده وی پلید بودی همچنانکه پس خورده سگ اما
ما را بحدیث عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه معلوم آمده است که مکروه است که وی روایت میکند که رسول علیه

الصلوة والسلام فرموده است که سگ به تفوزد در آب جامه شما از دسه بار بشوئید و اگر گربه در آرد یک آب بشوئید
اگر پس خورده وی پلید بودی سه آب فرمودی شستن و اگر پاک بودی یک شستن نفرمودی پس
معلوم آمد که مکروه است این همه جایی بود که بتفوزدی پاک بود و نجاست نخورده باشد اما اگر نجاست خورده
باشد و دهان نالیسیده و بتفوزد در آب جامه آورد و باجماع پلید بود اما اگر نجاستی خورده باشد و دهان
لیسیده بر قول ابوحنیفه رحمة الله مکروه بود و از ابو یوسف رحمة الله دو روایت است به یکی روایت پاک بود
و بیکی روایت پلید و بقول محمد و زفر و شافعی رحمهم الله پلید بود و پس خورده جانوران و پرنده هوایی که گوشت ایشان را
نخورند چنانکه باز و باشه و چرغ و شاهین و مانند ایشان باجماع مکروه است امام کرخی گفته است که کراهیت از
راه گوشت ایشان است طحاوی گفته است که کراهیت از راه فعل ایشانست **مسئله** پس خورده اسپ
بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله پاک است از ابوحنیفه رحمة الله دو روایت است یکی روایت پاک است و بیکی روایت
مکروه پس خورده اشتر پاک است بشرط آنکه در دهان وی اشنخوار نبود و اگر در دهان اشنخوار بود پلید بود حکم سرگین
وی دارد و مکروه چیست ابوحنیفه گفته است که هر کجا دو حدیث است یکی در روایی و دوم در ناروایی مکروه
بود و محمد رحمة الله گفته است که هر کجا ده چیز روا آید و یکچیز ناروا آن یکچیز ناروای ترجیح دارد بران ده
چیز روای این مکروه بود و شیخ ابو القاسم صفار رحمة الله گفته است هر کجا غالب پاکی بود آن مکروه بود
**مسئله** با جانب آب مطلق با آب مکروه طهارت روا بود اما با آب مطلق طریق اولی بود و پس خورده سگ بر قول
مالک رحمة الله پاک است و بر قول علما ما رحمهم الله پلید است وجه قول مالک رحمة الله آنست که حرامی سگ
بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نی و در وی ضرورت است همچنانکه در گربه علما ما رحمهم الله گفته اند آن
ضرورت که در گربه است در سگ نیست از برای آنکه گربه زیر خوان بر آید و از سوراخ کلیدان اندر آید
اما سگ نتواند آنجا آمدن و دیگر آنکه عقبه بن عامر الجهنی رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام
فرمود چون سگ بتفوزد در آنجا مه آرد آنجامه را سه بار بشوئید تا پاک شود و رسول علیه السلام فرموده است
که سگ بتفوزد در آب جامه شما از دسه آب بشوئید آن آب جامه و بار هشتم در خاک مالید باز با آخر فرمود که
چون سگ بتفوزد در آب جامه شما از دسه آب بشوئید پاک شود و چون گربه بتفوزد در آب جامه شما از دیک
آب بشوئید پس معلوم آمد که پس خورده سگ پلید است که سه آب فرمود شستن و از آن گربه مکروه که
یک آب فرمود پس فرق آمد میان سگ و گربه پس خورده نخچیرات بیابان که گوشت ایشان نخورند بر قول
شافعی رحمة الله پاک است و بقول علما ما رحمهم الله پلید وجه قول شافعی رحمة الله آنست که اعرابی
بنزدیک رسول علیه السلام در آمد و گفت یا رسول الله ما در بیابانها می باشیم و ما را ابدانها باشد

نخجیرات می آیند و از آن آب میخورند ما چه کنیم رسول علیه السلام فرمود آنچه ایشان خورند ایشان را و آنچه ماند
شما را پس معلوم آمد که پاک است علما رحمهم الله گفته اند که اعرابی از ابدان حکایت کرده است دریا دیده
ابدان باشد که جمله قافله را آب دهد و هنوز زیاده آید از ده در ده زیادت باشد و اگر سگ بخورد در آنجا
اندر آرد پلید نشود اما اگر سگ بخورد در آب اندک آرد پلید شود و چه فرق باشد میان سگ اهلی و
وحشی آب دهان خر و استر بروایة حسن زیاد از ابوحنیفه رحمة الله پلیدی غلیظه است زیادت از درمی
بر جامه رسد روای نماز باز دارد و بعضی گفته اند که این در حق ماده در باب ایشان آید که دهان وی از
سرگین خالی نبود و ابویوسف رحمة الله از ابوحنیفه روایة میکند که پلیدی خفیفه است کثیر فاحش باید
تا روای نماز باز دارد اما اختیار ابویوسف رحمة الله آنست که هرچند بر جامه رسد روای نماز باز ندارد
و بقول محمد و مالک و شافعی رحمهم الله پاک است پس خورده خر و استر بقول مالک و شافعی رحمهم الله پاک
و پاک کننده است و بقول علما رحمهم الله پاک است و لیکن شک در پاک کنندگی است و جهه قول شافعی
آنست که روایة میکند عبد الله عباس رضی الله عنه که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که پس
خورده خر و استر پاک و پاک کننده است و جهه قول مالک رحمة الله آنست که روایة میکند ابجر بن غالب
یا غالب ابن الجبر رضی الله عنه که پدر من درگذشت و از وی خران ماندند از رسول علیه الصلوة والسلام
سوال کردم که پدر من وفات یافت و خران گذاشت چه کنم قال النبی صلی الله علیه وسلم واله کل من سمین
مالک یعنی بخور از فربه ترین مال خود و مالک و شافعی رحمهم الله گفته اند که خر در ابتدا حلال بوده و اکنون
علف پاک میخورد پس خورده وی پاک و پاک کننده بود و علما رحمة الله گفته که رسول علیه الصلوة والسلام
عین وی را نفرموده است خوردن بهای وی را فرموده است همچنانکه گویند که فلان زر خورد و یا خانه خورد و
یا ملک خورد عین آن چیز را نخورده باشد فروخته باشد و بهای وی را خورده باشد این نیز همان حکم دارد و اگر
ثابت شود که رسول علیه السلام عین وی را فرموده است بدین حدیث که عبد الله عمر رضی الله عنه روایة
میکند آن منسوخ شده است عبد الله عمر رضی الله عنهما روایة میکند که رسول علیه السلام در غزو خیبر
ده حکم فرمود یکی از آنها این بود که گفت گوشت خر اهلی و استر بر شما حرام شد دلیل بر آنکه چون خیبر بگرفتند
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین دیگها بر نهاده بودند و گوشت خر اهلی و استر میجوشانیدند رسول علیه
السلام فرمود که گوشتهای بسگان دهید و آن دیگها بشوئید چنانکه از پس خورده سگ شویند و علما
رحمهم الله گفته اند که تعارض در حدیث افتاد و دلیل بر آنکه ابن عباس رضی الله عنهما میگوید که پلید است
پس همچنان مشکوک ماند و لیکن شک در پاک کنندگی وی است ابوطاهر دباس گفته است که مرا معلوم نبا[شد]

که مشکوک چیست باید دانستن که آب مشکوک در حق طهارت قوی تر از آب مقید ست و آب مقید در
شستن نجاست قوی تر از آب مشکوک ست فائده این خلاف جائی پدید آید که مسلمانی در سفر بود
و با وی آب مشکوک بود و بر جامهٔ وی نجاست زیاده از درمی ست باید که با آب مشکوک
طهارت سازد و با قی تیمم با وی یار کند و جامه را بدان آب مشکوک بشوید و نماز گذارد و بعد از ان چون
باب مطلق رسد نماز گذارده با جماع روا بود و جامه را باز بشوید یا نی بقول مالک و شافعی رحمهم الله
باز بشوید و بقول علمای ما رحمهم الله باز بشوید اگر مسلمانی را آب مطلق ست چندانی که طهارت را بس کند
پاره آب مقید با وی آمیخت و طهارت ساخت روا بود و اگر آب چندانی نبود که طهارت را بس آید با وی آب
مقید پاره یار کرد و طهارت ساخت روا نبود که در مسئله اول آب مطلق چندانی ست که طهارت را بس می آید
از آب مقید در معنی زواید شود و زواید را اعتبار نیست اما در مسئله دوم آب مطلق چندانی نیست که طهارت را
بس آید آب مقید با وی یار کند همچنان شود که گوئی یک عضو را باب مقید بشست و آب مقید در حق طهارت
عامل نیست اگر در سفر ست و با وی آب مقید ست و وی محدث و بر جامه اش نجاست زیاده از درم
بدان آب مقید طهارت نسازد و تیمم کند اما جامه را بدان آب بشوید و نماز گذارد چون باب مطلق رسد
نماز گذارده روا بود جامه را باز بشوید یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله باز نشوید و بقول محمد و
زفر و شافعی رحمهم الله باز بشوید بنا بران اصل ست که آب مقید ست بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله
عامل ست در حق نجاست و در حق طهارت عامل نیست و بر قول محمد و زفر و شافعی رحمه الله عامل نیست هم
در طهارت و هم در نجاست اوزاعی رحمة الله گفته ست که آب مقید در همه چیزها عامل ست تا که ترا بر وی نام
وا زوی آب پدید آمد در جوامع از ابو یوسف رحمة الله روایت ست که حکم جوی روان دارد از ان آب
طهارت روا بود و آب مقید بر دو نوع ست یکی به فعل بنده مقید شود و یکی به نفس خویش مقید ست
انچه بنفس خویش مقید ست آب میوه ست چنانکه آب خربوزه و آب میوه دیگر امثالها به نفس خود مقید اند
وانچه به فعل بنده مقید میشود شوربا و گلاب و جلاب و آب باقلا و آب کامه و زنجاب و زرکاب و آب
باقلی و مانند اینها بفعل بنده مقید میشود و بقول ابو یوسف رحمة الله تا رنگ بر آب غالب نیاید
حکم آب مقید ندارد و بقول محمد رحمة الله هر چه اندک آب متغیر میشود حکم آب مقید دارد و آب زخاک
خشناک متغیر شود و بقول امام شافعی حکم آب مقید دارد و بر قول علمای ما رحمهم الله حکم آب مقید ندارد
مسئله اگر با شیر یا شیر ملی یا روغن و عسل نجاست شوید در پاک شدن وی دو روایت ست صحیح آنست
که پاک نشود و نبیذ خمر بقول ابو حنیفه رحمة الله همچو آب مطلق ست جائی که نیابنده آب مطلق بود و به

قول ابو یوسف حکم آب مقید دارد و محمد رحمه الله گفته است که مرا معلوم نیست که مطلق است یا مقید با وی طهارة
سازد و تیمم با وی یار کند از عهده بیرون آید وجه قول ابو حنیفه رح آنست که شب دعوة پریان عبد الله بن
مسعود در خدمت رسول علیه الصلوة والسلام بود رسول علیه الصلوة والسلام را بقضاء حاجت آدمیان
حاجت آمد چون فارغ شد رسول علیه السلام عبد الله مسعود را گفت ای ابن مسعود چیزی داری که بدان طهارة
سازیم گفت نبیذ تمر قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم تمرة طیبة وماء طهور رسول علیه السلام فرمود
خرما پاک و پاک کننده است رسول علیه السلام از آن نبیذ طهارت ساخت پس معلوم آمد که همچون آب مطلق
است جایی که نیابنده آب بود اما ابو یوسف رحمه الله گفته است که شب دعوة پریان پیش از نازل شدن آیة تیمم
بود و بنازل شدن آیة تیمم این فعل منسوخ شد محمد رحمه الله گفته است که شب دعوة پریان دوبار بوده
است یکی پیش از نازل شدن آیة تیمم بود و یکبار بعد از نازل شدن آیة مرا معلوم نیست که فعل رسول علیه
السلام پیش از نازل شدن آیة تیمم بود یا بعد از نازل شدن آیة تیمم باید که از وی طهارة سازد و تیمم
با وی یار کند تا به یقین از عهده بیرون آید اگر نبیذ تمر را جوشانیدند و مسکر شد بر قول ابو حنیفه رحمه الله
همچنان حکم باقیست و بقول ابو یوسف رحمه الله خوردن شاید طهارت را نشاید و بر قول محمد رحمه الله
هیچ چیز را نشاید در جمیع الجوامع ابو العباس معانی از ابو حنیفه رحمه الله سه روایة است در نبیذ تمر و این اختلاف
روایات از سوال سایل افتاده است یکی از ابو حنیفه رحمه الله سوال کرد که نبیذ تمر داریم ولیکن غالب آب است
گفت بدان طهارة سازد و نماز گذارد دیگر سوال کرد که نبیذ تمر دارم ولیکن با آب شیرین برابر است گفت با
وی طهارة سازد و تیمم با وی یار کن و نماز گذارد دیگر سوال کرد که نبیذی دارم که ولیکن غالب در وی شیرینی است
گفت از اینجا بدارد و تیمم کن و نماز گذارد نوح بن مریم الجامعی از ابو حنیفه رحمه الله روایة میکند که از آن قولها
رجوع کرده است و گفته که حکم آب مقید دارد و این قول را ابو یوسف رحمه الله گرفته است و این همه جایی
بود که مسکر نشده باشد اما اگر مسکر شده باشد باجماع حرام بود والله اعلم

## باب چهل و سوم

## در بیان آب مستعمل

آب مستعمل بر سه نوع است یکی پاک و پاک کننده است باتفاق و یک پلید است
باتفاق و در یکی علما را اختلاف است آنچه پاک و پاک کننده باتفاق آنست که میوه را از گرد شویند یا جامه را از ریم شویند
و یا خنور را از طعام شویند یا ناو و میل و یا کلند را از گل شویند این آب مستعمل گویند ولیکن پاک و پاک کننده است
باتفاق و آنچه پلید است باتفاق آبی که با وی استنجا کرده شود و یا نجاست شسته شود آن آب پلید بود باتفاق
و آنچه علما را در وی اختلاف است آبی که چهار اندام شویند یا اندام که بر اعضاء آدمی است پاک و پاک کننده است
در حق همان عضو چون از آن عضو او جدا شود او را حکم چیست به روایة جامع الصغیر آنست که تا جایی

قرار نگیرد مستعمل نشود واین اختیار مفتیان توری است اما ظاهر روایة آنست که چون از اعضاء آدمی جدا شود مستعمل
شود واین احکم چیست حسن زیاد از ابو حنیفه رحمهم الله روایة میکند که پلیدی غلیظ است زیادة از درمی بر
جامه رسد روا نماز باز دارد عافی قاضی از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که پلیدی خفیفه است کثیر فاحش باید
تا روا نماز باز دارد واین قول را ابو یوسف گرفته است و زفر از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که پاک است ولیکن
پاک کننده نی واین قول را محمد رحمة الله گرفته است و شافعی را درین باب دو روایة است بیکروایة پاک است و پاک
کننده و بیکروایة با محمد رحمة الله است پاک است و پاک کننده نی اصحاب املای از ابو یوسف رحمة الله روایة کردند
که ابو یوسف رحمة الله از آن قول رجوع کرد و گفت که آن آب هرچند بر جامه رسد روا نماز باز ندارد واین هم جائی
بود که طهارة از حدث سازد اما اگر از نور علی نور میکند همان اختلاف علماء ثلثه بر قرار است اما بر قول زفر و شافعی
رحمهم الله آن آب پاک و پاک کننده بود از برای آنکه آب مستعمل شود باسقاط فرض شود و به نیت قربت شود و اگر
اسقاط فرض نیست قربت است دلیل بر آنکه هر باریکه میشوید یابنده ثواب میشود قال النبی علیه الصلوة والسلام
الوضوء علی الوضوء نور علی نور فی یوم القیمة رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که طهارة بر طهارة نور
بر نور است در روز قیامت مسئله چیزی که زاد وی در آب است در آب اندک هلاک شود چنانچه ماهی و مار
وچغز و سنگ پشت یا پیره و مانند اینها آن آب نجس نشود و از ابو یوسف رحمة الله روایة آمده است که نیکو نگرم اگر مار را
یا چغز را باید که وی را جراحت کنند اگر سرخی ظاهر شود معلوم شود که خاکی است آب اندک را نجس کند و اگر سرخی
ظاهر نشود پلید نشود که مار و چغز آبی بود که خاکی نبود اما ظاهر روایة آنست که این تفاصیل که کرده است
ابو یوسف کرده است و حاجت نیست هرچه زاد وی در آب است در آب اندک هلاک شود آن آب را نجس نکند
اگر ماهی در آب اندک هلاک شود شاید خوردن یا نی نیکو نگرم اگر سرش در آب است و دم در خشکی نشاید خوردن اگر
عکس است شاید خوردن اگر ماهی در آب اندک مرد شاید خوردن یا نی بر قول شافعی رحمة الله آب پاک بود
و ماهی حلال و بر قول علماء ما آب نجس نشود ماهی مردار ظاهر روایة آنست که آب پاک بود و ماهی مردار و آن آب
خوردن را و طهارة کردن را شاید اما اگر ماهی در آنجا پوسیده باشد متغیر شده آن آب طهارت را شاید ولیکن
خوردن را نشاید که جزوی از اجزاء مردار خورده شود اگر ماهی در آب یافت یکی نیم در آب و یک نیم در خشکی
مرده اگر یافتی مرده است باتفاق شاید خوردن و اگر یافتی مرده است بر قول علماء ما رحمهم الله طهارت را
شاید و خوردن را نی اگر از ماهی زنده چیزی جدا کردند شاید خوردن اگر ماهی یافتی مرده است نیم در آب است
و نیم در خشکی شاید خوردن یا نی اگر سرش در آب است و تنش در خشکی بر قول علماء ما رحمهم الله شاید و بر قول
شافعی رحمة الله نی و اگر سرش در خشکی بود باتفاق شاید خوردن و در ولایت گیلان هی است که می اندازند

که از موت ماهی گویند اگر در ماهی سلم می بندد بعد درست نیاید بوزن و درست آید بشرط آنکه صفتش بیان
کند در ماهی خشک سلم بندد همین حکم دارد لیکن در وا نبود بوزن روا بود چون صفت ظاهر کند اگر ماهی را
در آب بسببی هلاک کردند بر قول ابو یوسف رحمة الله نشاید خوردن و بر قول محمد رحمة الله شاید خوردن
اگر ماهی را از آب بر انداختند و می طپید پاره از وی جدا کردند شاید خوردن که وی طپیدن مجاز است
وی را ذبح حاجت نیست اگر ماهی در حوض مسفر وشد یا در آب روان فروشد درست نیاید که بیع کردن در
چیزی درست آید که وی به تسلیم آن عاجز نبود که وی از تسلیم وی عاجز است اما اگر در حوض صحیح در آورده است
یا در خم ابی در آورده چنانکه از تسلیم وی عاجز نیست اکنون بفروشد روا بود و شرط آنکه چون ملک وی شده
باشد اگر صیاد شست انداخت و ماهی گرفت و همچنان در آب است به یکی دیگری و ماهی دیگر آمد و این ماهی را
فرو خورد و آن ماهی نیز اندر ماند این ماهی دوم از آن فروشنده بود یا از آن خرنده بنگریم که اگر رشته شست
را بمشتری تسلیم کرده بود از آن مشتری بود و اگر رشته شست را بمشتری تسلیم نکرده باشد از آن فروشنده
بود اگر یکی دام در آب انداخت ماهی آمد و اندر ماند دیگری آمد و آن ماهی را گرفت خصم دام را حق طلب بود
یا نی آن خداوند دام اگر از برای ماهی گرفتن انداخته باشد حق طلب بود خصم دام را و اگر از برای تر شدن انداخته
است حق طلب نبود و اگر دام را بر درخت انداخته است جانوری آمد اندر ماند دیگری آمد آن جانور را گرفت
خصم دام انداخته را حق طلب بود یا نی اگر خداوند دام از برای جانور گرفتن انداخته بود حق طلب بود و اگر
برای خشک شدن بر انداخته بود حق طلب نبود و اگر در ملک یکی جانور بچه بر گرفتند خداوندان ملک را
حق طلب نبود از برای آنکه جانور بچه ملک نبود بخلاف زنبور عسل در ملک یکی عسل نهاد و آن عسل از آن
خداوند ملک بود از برای آنکه زنبور عسل از آن عسل را نتواند بردن اگر کسی دیگر خنوری نهاد و زنبور در آن خنور
عسل نهاد و آن عسل از آن خداوند خنور بود و از آن خداوند ملک نی و اگر سیلاب در ملک یکی اندر آید و لای نهاد
خداوند ملک را شاید که تصرف کند این نیز همان حکم دارد و اگر در ملک یکی تخم مرغ یافت اگر تخم مرغ وحشی بود از آن
یابنده بود و اگر خانگی بود از آن خداوند ملک بود چون از مرغ وی بوده باشد اگر بر سر یکی سیم پاشیدند در
دامن یکی افتاده دیگری آمد آن سیم از دامن وی برگرفت وی را حق طلب بود یا نی اگر دامن از برای سیم گرفتن
باز کرده است وی را حق طلب بود و اگر از برای سیم گرفتن باز نکرده است حق طلب نبود و اگر وی را قصد آن نبوده
که بر چیند آنچه در دامن وی افتد وی را حق طلب نبود اگر یکی دیگری را سیم داد که بر سر فلان بپاش وی بعضی
از آن سیمها را بر سر آن فلان بپاشید و بعضی را باز داشت از برای خود آن سیم دهنده را حق طلب بود تا
آنچه گرفته باشد از وی باز ستاند بر خلاف آنکه اگر یکی را لوزینه یا بادام یا مویز داد تا بر سر فلان بپاشد

وی بر سر فلان بعضی را پاشید و بعضی را خورد آنچه خورده باشد استراحت طلب نبود و هر چه زاد و ی در آب است در غیر
آب هلاک شود چنانکه در شیر یا روغن و مانند این انجیر پلید شود یا نی در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة
الله آورده است که درین مسئله مشایخ خراسان با مشایخ عراق رحمهم الله در پیش خانه کعبه مباحثه افتاد و
مشایخ خراسان گفتند که انجیر پلید شود که در محل نیست و مشایخ عراق گفتند که پلید نشود چون این مباحثه ایشان
بلند شد محمد حسن رحمة الله بر طرفی استاده بود و نماز میگذارد گفتند مصنف کتاب درینجا حاضر است لحظه توقف
کنید تا نماز تمام کند از وی سوال کنیم چون محمد حسن رحمة الله نماز تمام کرد از وی سوال کردند که ابی در
غیر آب هلاک شد انجیر پلید شود یا نی محمد حسن گفت پلید نشود و مشایخ خراسان گفتند که چون در محل نیست
چرا پلید نشود محمد حسن رحمة الله گفت چه گوئید اگر اینها در اندک میرند آب اندک پلید شود یا نی گفتند نی
گفت اگر آن آب را در شیر یا روغن ریزید پلید شود یا نی گفتند نی گفت الله اکبر چه فرق باشد میان آنکه
وی در آب اندک بمیرد و میان آنکه آن آب اندک را در انجا بریزی یا وی خود انجا میرد اصل درین مسئله
آنست که هر چه زاد و ی در آب است و یرا خون روان نیست و پلید کننده خون روان است مشایخ خراسان
چون نصیر بن یحیی و خواجه محمد سلمه بلخی جواب برای خود گفتند که نجس شود و مشایخ عراق چون عبد الله بلخی
و خواجه محمد مقاتل رازی رحمهم الله جواب بر قول محمد گفتند که نجس نبود مسئله هر چه را زاد و ی در در خاک
است که خون روان نیست چنانکه کژدم و خبزدوک و مانند اینها اگر در آب اندک بمیرند نجس نشود بر قول
علماء ما رحمهم الله اما مکروه بود در شیر یا در روغن و مانند اینها میرند آن چیز مکروه بود اگر مستغنی نیست
صدقه دهد و اگر مستحق است خود خورد که مستحق را مکروه نشاید خوردن و بر قول شافعی رحمة الله پلید شود
اگر مگس یا زنبور ریزه در آب اندک افتد یا در طعام هلاک شود بر قول شافعی رحمة الله نجس شود و بر قول
علماء ما رحمهم الله نجس نشود و حجه قول شافعی رحمة الله آنست که ایشان جانورانی پرنده است چنانکه
جانوران دیگر علماء ما رحمهم الله گفتند که این قیاس است که تو میگوئی و ما را بحدیث رسول علیه الصلوة
والسلام معلوم شده است که پلید نشود قال النبی علیه الصلوة والسلام اذا وقع الذباب فی طعام
احدکم فامقلوه ثم انقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخری دواء وانه یقدم الداء علی الدواء
و اگر در طعام سوزان افتد و یرا غوطه دهند اتفاق است که بمیرد پس اگر پلید بودی رسول علیه الصلوة
والسلام نفرمودی تا و یرا غوطه دهند پس معلوم شد که نجس نشود و هر چه در محل خویش میرد پاک بود چنانچه
کرم سرکه در سرکه بمیرد و کرم گوشت در گوشت و کرم میوه در میوه و مانند اینها والله اعلم

فصل

در بیان حوض و مسائل آن آب چندین باید تا در وی طهارت روا بود بر قول مالک رحمه

الله هرچه اندک آب بود در وی طهارت روا بود تمسک بدین حدیث میکند قال النبی صلی الله علیه واله وسلم
خلق الماء طهورا لا ینجسه شیء الا ما غیر طعمه ولونه او ریحه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که خداوند
عز وجل آب را پاک و پاک کننده آفریده است وی نجس نشود بچیزی مگر که مزه وی یا رنگ وی و یا بوی وی
بگردد و بر قول شافعی رحمة الله چون آب به قلتین برسد پلیدی نجاست بر ندارد یعنی دویست و پنجاه
من و حجت قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه واله وسلم اذا
بلغ الماء قلتین لا یحمل خبثا رسول علیه السلام فرمود چون آب بدویست و پنجاه من برسد پلیدی نجاست
بر نگیرد و علماء ما رحمهم الله گفته اند که رسول علیه الصلوة والسلام ضعف وی را صفت فرموده است نه
قوت وی را چنانکه گویند این بنا ضعیف است بنا دیگر بر ندارد و یا این ستور ضعیف است این بار را بر ندارد
و یا مال فلان کس اندک است اسراف وی را بر ندارد که اگر رسول علیه الصلوة والسلام نیز همچنین فرمود که دویست
پنجاه من آب اندک است پلیدی بر ندارد و دلیل بر آنکه در سفری از امیر المؤمنین علی و عبد الله مسعود رضی
الله عنهما سوال کردند که میداریم چندانی که طهارت را بس آید ولیکن خوردن را بایستی ایشان
گفتند که آن آب را نگاه دارید تا بخورید و تیمم کنید و نماز گذارید پس اگر در آب اندک طهارة روا بودی ایشان را
فرمودندی تا در آن آب طهارت ساختندی و آن آب را خوردندی و از عبد الله عباس رضی الله عنهما
سوال کردند که غسل همی آریم و آن غسالها در آن جامها همی چکد گفت از آن قطرها پرهیز کنید و در آن عفو
است و قطرها همچو باران ژاله بود که در آب استاده برفتد آید چنانکه در حوض و در آبگین همچنانکه اینها و
قبضها بر آرد و دره همچو باران ریزها بود که درین جامها آید و قبه بر نیارد و از خواجه حسن بصری رحمة الله
سوال کردند که ما غسل همی آریم و از آن غسالها قطرها در آب جامها همی چکد گفت که من از کرم پروردگار
امید بیش از آن میداریم که آن قطرها را از ما در گذارد که در وی ضرورت است اما علماء ما رحمهم الله گفته
اند که قیاس آن بودی که در آب استاده طهارت و غسل روا نبودی بحکم حدیث رسول علیه السلام قال
النبی علیه السلام لا یبولن احدکم فی الماء الراکد ولا یغتسلن فیه من الجنابة رسول علیه السلام فرموده است
که در آب استاده بول نیندازید و غسل میارید چون رسول علیه السلام غساله را با بول برابر فرمود اینجاست
که حسن بن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که آب مستعمل پلیدی غلیظ است زیاده از درمی بر جامه
رسد روا نمی نماز را باز دارد و این حدیث ما را حجت است بر مالک و شافعی اما علماء ما رحمهم الله از برای
تخفیف را بر کشتی چیزی اختیار کرده اند مسئله و قلتین آب است مشکی آمد و از یکی خورده و دیگری بول
انداخت در اینجا که آب خورده است طهارة روا بود که کم شده است که در آنجا که بول انداخته است طهارة

روا بود که زیاده شده است بقول علماء ما رحمهم الله از برو و طهارت روا نبود مسئله حوض چندین باید که تا در وی
طهارت روا بود در روایة میکنند خواجه ابو حفص کبیر بخاری از ابو حنیفه رحمة الله حوض باید که این رنگ آب
ریزند این نیمه رنگ آب بدان طرف سرایت نکند یا این طرف طهارت سازد و آن نجنبد آن آب بسیار
بود و در وی طهارت و غسل روا بود و در نوادر از ابو حنیفه رحمة الله روایة است که این نیمه غسل کرده و آن
نیمه نجنبد این آب بسیار بود در وی طهارة و غسل روا بود و این قول ابو یوسف رحمة الله گرفته است در شرح
طحاوی ابو الحسن کرخی از ابو حنیفه روایت میکند که این نیمه دست بحرکت جنباند آن نیمه نجنبد یا این نیمه نجاستی
ریزد و آن نیمه را سرایة نکند این آب بسیار بود و طهارت و غسل در وی روا بود و در شرح از محمد رحمة الله روایة
است که این نیمه طهارت سازد و آن نیمه نجنبد آن آب بسیار بود در وی طهارة و غسل روا بود و در شرح
اسبیجابی رحمة الله آورده است که اعتبار جنبیدن برای آب را نیست اعتبار آن جنبیدن را که ان نیمه آب بلند
تر برآید ای جنبیدن نه زا اعتبار است از خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله سوال کردند که حوض است هشت
در هشت ای شصت و چهار گز بود در وی طهارت روا بود یا نی این گفت من باری نسازم اگر شما سازید
شما را منع نکنم خواجه ابو الفضل کرمانی از مشایخ ما رحمة الله روایة میکنند که اگر حوض است شش در شش ای
سی و شش گز باشد بالای آن آب دو گز کم چهار یکی در وی طهارت روا بود و چون ضرورت بود که تقدیر گرفته
اند در وی شش نیز ارمن آب است خواجه ابو مطیع بلخی گفته است که حوض باید پانزده در پانزده ای دو صد
و بست و پنج میباشد تا در وی طهارت روا بود و اگر بست در بست ای چهار صد می باشد من در دل خود
کراهیت بیابم از خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله سوال کردند که حوض چندین باید تا طهارت در وی روا بود گفت من
این مسئله را از محمد حسن سوال کردم که حوض چندین باید تا در وی طهارة روا بود گفت حوض باید بچند مسجد
من و مسجد محمد رحمة الله از اندرون هشت در هشت بود و از بیرون دوازده در دوازده ای یکصد و
چهل چهار میباشد ما را معلوم نیاید که اندرون مسجد فرمود یا بیرون ابو عصمه معاذ مروزی رحمة الله گفته
است که من این مسئله را از محمد رحمة الله سوال کردم همچنین جواب گفت که بچند مسجد من اندرون مسجد
محمد رحمة الله هشت در هشت بوده و بیرون مسجد دوازده در دوازده ما را معلوم نشد که اندرون مسجد
فرمود یا بیرون مسجد علماء ما بر تنه مسجد حکم کردند که چون ده در ده شود طهارة و غسل روا بود بنا بر
حدیث رسول علیه السلام خیر الامور اوسطها این همه جای بود که حوض چهار سو باشد اما اگر حوض
مدور بود و سید امام ابو القاسم شهید رحمة الله گفته است که سی و شش و نیم گز میباشد در وی طهارة
و غسل روا بود اما خواجه امام زاهد بخری رحمة الله گفته است که بست و هفت گز کم چهار یکی باید تا در وی

طهارت وغسل روا بود یکی از فقها گفته است که میخی در زمین فرو برند و دوازده گز رسن را دوتاه کنند و دو
سر آن میخ افکنند و پرگار کرد بر گرد دیگر داند که مقدار ده در ده شود اما کدام گز را اعتبار است بر چه حوض
قدیم قدیم است بگز قدیم و بر چه نو شود بگز بهمان عهد اما ظاهر روایة آنست که رسن گرد بر گرد وی بکشند
و بر صحرا ی هموار چهار سو کنند اگر ده در ده شود طهارة در وی روا بود اینها که گفته شد طول و عرض آن بود
خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته و چهل و هشت گز باید تا در وی طهارة باجماع روا بود و مسئله
بالای آب چندین باید تا در وی طهارت روا بود بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در وی را بر مغاک
بوشد بسنده بود و بعضی گفته اند که مشت آب بر گیرد پشت دستش بالا تر شد بسنده بود فقیه ابو جعفر
رحمة الله گفته است که سبوی بی تکلف پر شود آن آب بسیار بود جواب ظاهر اینست در حوض نجاست عین است
از وی طهارت سازند از نجاست چندین مسافت باید تا طهارت روا بود مختار شیخ الاسلام برهان
الدین رحمة الله آنست که ده گز مسافت باید تا طهارت روا بود و اختیار خواجه امام اجل سرخسی رحمة
الله بر نیست که هشت گز بسنده است اختیار خواجه امام اجل ابو الفضل کرمانی رحمة الله از مشایخ ماوراء
النهر روایت میکنند که یک گز مسافت بسنده بود و یک بدست ای یک بلشت نیز روایة آمده است
از خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله سوال کردند گفت این طرف حوض اماند و از طرف دیگر طهارت سازد
اما مختار قاضی امام صدر بخاری رحمة الله آنست که حوض ده در ده حکم دریا دارد تا از نجاست لون
و بوی و مزه نگردد در وی هر کجا طهارت سازد روا بود دست جنبانیدن شرط نیست یا نی بر قول
مشایخ عراق دست جنبانیدن شرط است و این اختیار خواجه امام اجل سرخسی است و بر قول مشایخ
خراسان دست جنبانیدن شرط نیست و این اختیار قاضی امام صدر است رحمة الله اگر حوض
است بالایی دارد اما پهنا ندارد حکما پلید شد آب اندر آمد و گسترده و ده در ده شد ابو القاسم احمد رحمة
الله گفته است که تا آب بیرون نرود پاک نشود و فتوی بر نیست اگر بارگین ای مغاک است در وی پاره آب
نجس یا در وی نجاست است آب اندر آمد و پر شد اگر چه صد در صد شود تا بیرون نرود پاک نشود که هر جزوی
از آن آب پاک بدان آب پلید می رسد پلید میشود تبع آن آب پلید تا بیرون نرود پاک نشود و اگر خواهند
تا بیرون نارفته پاک شود باید که جایی اندر آمدن آب را ده در ده تنگ اشتند و دیوارچه بر آرند تا آنجایی که دیوارچه
نده باشند از آن آب پاک آید و قرار گیرد ده در ده شود بعد از آن اگر با آن آب نجس آمیزد همه پاک بود اگر
حوض بود ده در ده در وی آب پاک است هر چند آب پلید اندر آید تبع آن آب پاک پاک شود مگر از نجاست
لون و بوی و مزه گرداند پلید شود اما اگر در حوض پاره آب پلید بود هر چند آب پاک اندر آید به تبع آن آب

پلید شود تا بیرون رود و پاک نشود و حوض است ده در ده آب وی کم ده در ده شد نجاست عینی اندر افتاد و بحر
شد هرچند آب پاک اندر آید و بیرون رود تا عین نجاست در وی بود همچنان پلید بود و چون عین نجاست
را برگیرند و پاره آب دیگر بیرون رود و پاک شود محمد حسن رحمة الله گفته است که اگر قطره می در دریا چکید و زیره
دست وی لون یا بوی یا مزه نمی آید من دران دریا طهارة نسازم مالک رحمة الله گفته است که اگر قطره می
در دریا چکید و آن دریا موج برآرد و بسبب نم آن موج گیاه روید و از آن گیاه گوسپندان بخورند من گوشت
آن گوسپند را نخورم اگر حوض ده در ده کمی کمی شد ای نقصان پدید شد و حکما پلید شد آب اندر آمد
و بیرون رفت چندمی باید که بیرون رود تا پاک شود فقیه ابو جعفر رحمة الله گفته است که سه چندان آب
که در وی است بیرون رود و پاک شود و بعضی مشایخ گفته اند که همان مقدار آب که پلید بوده است بیرون رود
پاک شود خواجه امام ابوبکر سعید بلخی رحمة الله گفته است بمجرد آنکه آب بیرون رود پاک شود و جواب فتوی بر این است
و آن آب که بیرون میرود پاک است تا اگر در وی طهارت سازد روا بود و اگر آن آب از طرف دیگر برگشت و
باز بهمین حوض اندر آمد آن باز پلید نشود و اما اگر از همان طرف که آب بیرون رفته است راه نیافت تا بیرون
رود و باز گشت و باز بهمین حوض اندر آمد پاک نشود و اگر از آن طرف که آب اندر آمده است بیرون میرود
هم پاک نشود اگر آب رفته بیرون باز گشت و بحوض اندر آمد اختیار خواجه زاهد فخر رحمة الله بدین بود
که پلید نشود و اختیار شیخ الاسلام برهان الدین برین که باید که اندکی جدا شود که باز نیاید شیخ الاسلام
برهان الدین گفته است که آنجا که راه نیابد تا بیرون رود باید که گلندی زنند تا منقا کی شود و آب انقطاع
پذیرد پاک شود و اگر ان ابهاء حوض باز اندر آید پلیدی باز نیاید و اگر از آن طرف که آب اندر آمده است باز بیرون
رود پاک نشود و اگر حوض بود و با مشرعه آب برآمده باشد و بیشتر مشرعه ها را گرفته چنانکه آب استعمال کرده
بیرون نمیرود در آن مشرعه طهارت میساز در روا بود یا نی از نصیر یحیی سوال کردند گفت لاخیر فیه و هرجا که
که این لفظ آید دلیل آن کند که روا بود اما ناساختن اولیتر بود که نشاید طهارت ساختن و اگر بیرون
مشرعه طهارت سازد اگر در راهی مشرعه ده در ده شود شاید طهارت ساختن و اگر رواهی مشرعه ده در ده
نبود حکم همان مشرعه دارد که روا نبود و ظاهر روایة آنست که اگر مبالغت کند و آب مستعمل را بیرون برد
در آن مشرعه طهارت روا بود و اگر آب مستعمل را بیرون نبرد روا نبود و اگر حوض بود ده در ده و لیکن سر
حوض را عرق در افکنده اند ای بآن حوض نی یا کاه یا چوب یا مانند وی انداختند و سر حوض کم ده در ده
شده است سر حوض حکما پلید شد چون آب فرو نشیند ده در ده شود و مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله
و بسیاری از مشایخ دیگر رحمهم الله آنست که پاک شود مسئله اگر حوض است ده در ده در پهلوی

وی حوض دیگر ست هم ده در ده و هر دو یکی شدند و کم ده در ده شدند و حکم پلید شد نداب اندر
آمد و یکی حوض پر شد و بیرون رفت و دران حوض دیگر اندر آمد و آن حوض دیگر پر شد و بیرون رفت هر
دو حوض پاک شوند اما اگر حوض اول پر شد و بیرون رفت و بحوض دوم در آمد و ان حوض دوم پر شد و آن
از حوض دوم راه بیرون رفتن نیافت یا ز همین حوض اول اندر آمد حوض اول پاک شود ولیکن حوض
دوم پاک نشود اگر حوض است سر وی ده در ده و پایان وی کم ده در ده تا ما دام که این اب کم ده در ده
است در وی طهارت سازی روا بود و از وی نیز روا بود اگر در وی نجاست افتد پلید نشود و چون آب
کم ده در ده رسید از وی طهارت روا بود اما در وی روا نبود هر چند که در وی نجاست اندک افتد
پلید شود مسئله حوض است سر وی کم ده در ده پایان وی ده در ده تا ما دام که آب کم ده در ده است
از وی طهارت روا بود اما در وی طهارت روا نبود هر چند که اندک نجاست افتد پلید شود و اگر حوض است
ده در ده راست ستونی فرو بردند تا مشرعه سازند دران حوض طهارت روا نبود اگر نجاست اندک
اندر افتد نجس شود از برای انکه چون ده در ده راست بود آن مقدار که ستون فرو بردند از ده در
ده کمتر شد پس در وی طهارت و غسل روا نبود بعضی گفته اند که اگر آدمی فرو جهد ان ادمی جای گیرد
در حوض طهارت روا نبود اما ظاهر روایة آنست که روا بود از برای انکه ادمی متحرک است وی جای
نگیرد اما ستون متحرک نیست وی جای گیرد اگر حوض است ده در ده راست در وی گیاه بر آید یا خیزواره
گرفت چنانکه می جنبانند زیر وی اب نمی جنبد در وی طهارت روا نبود اما اگر خیزواره است که دست
می جنبانند اب زیر وی می جنبد اکنون طهارت روا بود و اگر حوض بود چهار در چهار اب اندر می آید
و بیرون میرود در وی طهارت روا نبود اما سید امام ناصر الدین در ملتقط خویش آورده است که روا بود
و اگر جایی اب اندر آمدن و یا بیرون رفتن طهارت سازد یا جماع روا بود اما اگر حوض سه در سه بود در
وی طهارت روا بود بشرط انکه آب مستعمل کرده وی را بیرون برد و اگر پنج در پنج بود باتفاق در وی طهارت
روا نبود مگر انجا که آب اندر می آید و انجا که بیرون میرود و اگر حوض است که دو طرف وی یازده در یازده
و دو دیگر نه در نه است طهارت روا نبود که کم یک گز صد بود و اگر دو طرف دوازده در دوازده است و دو
طرف هشت در هشت است روا نبود که نود و شش گز بود و اگر یک طرف دوازده گز بود و یکطرف یازده
و یکطرف نه و یکطرف هشت روا نبود چرا که هشت را در دوازده زنی نود و شش شود و اگر نه را در
یازده زنی صد کم یک گز شود روا نبود و اگر چشمه بود کم ده در ده در وی طهارت و غسل روا نبود مگر انجا
که آب بیرون میرود طهارت آرد و یا غسل آرد روا بود و اگر حوض است روی آب یخ تنک بسته است چنانکه

اب را می جنباند که ان یخ میجنبد در وی طهارت روا بود اگر یخ سطبر ست ولیکن یخ از بر روی آب ازان
ست در وی طهارت روا بود که در معنی حوض پوشیده شود و اگر یخ در زیر آب ست در وی اب ده در
ده گشاده بود روا بود اما اگر یخ بر آب چفسیده ست و ویرا سوراخ کردند در آن یخ روشنه بود طهارت روا بود
یا نی ظاهر روایة طهارت روا نبود اما خواجه ابوحفص کبیر بخاری و عبد الله مبارک مروزی رحمة الله گفته ست
که روا بود که یخ از آب ست و آب از یخ در اینجا طهارت روا بود خواجه ابو الحسن رستغنی گفته ست که ما در ان
یخ روشنه رنگ آب بخیتم و مبالغت کردیم آن رنگ آب نا پیدا شد اگر کسی همچنین طهارت با مبالغت سازد
روا بود اما ظاهر روایة آنست که روا نبود که همچون گرداب رود ولیکن باز اید اگر یخ را بر روی آب شکسته اند
اگر روی آب بمقدار ده در ده کشاده بود طهارت روا بود اگر کوفته ست روا نبود و اگر یخ را سوراخ کردند
روشنه پدید شد پلید شود و اگر سوراخ روشنه پلید شود جای دیگر سوراخ کنند ان آب پاک بود و اگر آن
سوراخ نیز پلید شود جای دیگر سوراخ کنند آن آب پاک بود تا اگر همه روی یخ را سوراخ کنند و همه پلید شود
یکبارا بشکنند آب پاک بود و اگر یخ را نشکنند و در روی حوض پاره یخ ماند یا تخته در روی حوض انداختند روی
اب کم ده در ده شد در وی طهارت روا بود یا نی اختلاف مشایخ ست اما ظاهر روایة آنست که چون اب را
به جنبانی آن یخ یا تخته را به جنباند در وی طهارت روا بود اما اگر گرانبار یخ را نشکنند و میانه بر قرار ست در
وی طهارت روا بود یا نی اگر کشادگی ده در ده بود در وی طهارت روا بود و اگر ده در ده نبود در وی طهارة
روا نبود این قول بعضی مشایخ ست بعضی دیگر گرفته اند که روا بود اما اختیار مفتی را بود و اگر مسلمانی بر
برف استنجی میکند یا چهار اندام میشوید اگر سیلان شود روا بود و اگر سیلان نشود روا نبود اما اگر از
جنابت غسل می آرد همچون بروغن خود را چرب کند بر قول ابو یوسف رحمة الله از عهده جنابت
بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله از عهده جنابت بیرون نیاید از برای آنکه جنابت قوی تر از حدث
ست دلیل به آنکه محدث را قران ظاهر شاید خواندن و بمسجد شاید اندر آمدن پس این قوی تر آمد جایی که
ضعیف تر ست تا آب سیلان نشود روا نمی آید اینجا که قوی تر بود طریق اولیتر بود و ابو یوسف رحمه الله گفته
ست که خداوند عزوجل در طهارت غسل فرموده ست قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و در غسل آب
سیلان باید و در جنابت طهر فرموده ست قوله تعالی وان کنتم جنبا فاطهروا و طهر را آب رسیده بسنده
بود و اگر کشادگی جوی که بیرون حوض بود و یک گز پهنا و صد گز درازی یا دو گز پهنا و پنجاه گز درازی در وی
طهارت روا بود یا نی بظاهر روایت روا نبود اما ابو نصر محمد بن سلام البلخی رحمة الله گفته ست که روا بود
و خواجه ابو سلیمان جوزجانی رحمة الله گفته ست که هر کجا که یک عضو را شوید ده گز این طرف و ده گز از طرف

آب مستعمل شود خواجه ابو حفص کبیر بخاری رح و عبد الله مبارک رح گفته است که هرچه روی آب را در یک
دیگر ضرب کنی ده در ده شود در وی طهارت روا بود خواجه امام ابوبکر طرخانی رحمة الله گفته است که اگر
گشادگی بود از سمرقند تا بخارا در وی طهارت روا نبود و اگر آب اندک بود استاده در وی طهارت
روا نبود اما از وی طهارت روا بود و بر قول مالک رحمة الله در وی طهارت روا بود اما اگر نفوذ آن دارد
که روان کند در وی طهارت سازد روا بود و اگر آن آب از جائی دیگر فرا گیرد پاک بود که آب روان پلیدی
برندارد تا از نجاست لون و بوی و مزه نگرداند **مسئله** حد روانی آب چندانی باید تا در وی طهارت روا
بود بعضی گفته اند که کاه و برگی را ببرد اما ظاهر روایة آنست که آب استعمال کرده وی را ببرد در وی طهارت
روا بود و اگر ده کس نشسته اند طهارت میکنند میان ایشان مسافت چند باید تا طهارت ایشان روا
بعضی گفته اند تیرگی آب ان به این نرسد طهارت روا بود و ظاهر روایة اینست که تیرگی را اعتبار نیست اگر آب مستعمل
آن باین نه رسد طهارت روا بود و اگر یک آب میرود در وی آب نمیرود و طهارت در وی روا نبود و مسافت
چندین باید تا یکی زیر دست وی طهارت سازد وی را نیز روا بود در صلوة خواجه امام ابو زید اورده است
که اینجا رنگ آب بریزد بدان نجاست سرایت نکند دان دیگر را طهارت روا بود اما ظاهر روایة آنست که اینجا نجاست
شود بدان دیگر سرایت نکند و برا طهارت روا بود **مسئله** حوض است با مشترکان آب بر آید و بسنگ
گرفته نصیر یحیی رحمة الله از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند لا خیر فیه در وی خیر نیست اما این که گفتم جائی
بود که فم و رحبه با جماع طهارت روا بود **مسئله** بیرون مشترکان طهارت میسازد اگر ده در ده
نیست روا بود و اگر ده در ده نیست روا نبود در کرد آب طهارت روا بود یا نی از ابو حنیفه رحمة الله سوال کردند
گفت لا خیر فیه و هر کجا این لفظ لا خیر فیه باید دلیل کند که نا ساختن اولیتر بود بعضی از مشایخ گفته اند که اگر گرداب
کلان بود که آب استعمال کرده وی را بیرون برد روا بود اما ظاهر روایة آنست که اگر چه گرداب کلان بود در وی
طهارت نسازد اما اختلاف مشایخ نباید و اگر آب غالب بر نجاست میگذرد آب نجس بود و اگر غالب
پاکی میگذرد و لیکن لون متغیر شده است و بوی و مزه می آید هم نجس بود اما اگر از ان آب لون یا بوی یا مزه
نمی آید آب پاک بود اگر بر روی نجاست لائی نهاده بود اکنون نجس نشود از برای آنکه آب بر بالای میگذرد
بر نجاست نی اگرچه آن لائی تنک باشد اگر استخوان است در آب و آب بر وی میگذرد اگر بر وی رطوبتی
شود آب پاک بود و اگر رطوبتی هست چنانکه گوشت و مانند آن اگر بالای آب سه انگشت بود یک انگشت
بر مردار میگذرد و انگشت بر پاکی آن آب پاک بود از برای آنکه آب غالب بر پاکی میگذرد پاک بود و اگر
پای است کل بام پاکی است و پیش ناودان پلید بود اجماع آن آب ناودان پلید بود و اگر کل بام پلید است

وبیش ناودان پاک ظاهر بروایته آنست که آب ناودان پلید بود خواجه امام بکر اسکاف گفته ست که پاک بود
بشرط انکه از نجاست لون وبوی ومزه نیاید واگر یک نیمه بام پلید ست ویک نیمه پاک وبیش ناودان پلید
آب ناودان پلید بود واگر بیش ناودان پاک بود آب ناودان پاک بود واگر از دریچه خانه آب ریختند و بر جامه
مسلمانی رسید باید که سوال کنند که این آب پاک ست یا پلید اگر گویند پاک ست بر پاکی حمل کنند واگر گویند پلید
ست بر پلیدی حمل کنند واگر جواب نگویند خواجه امام شمس الدین حلوای رحمته الله گفته ست که اگر این واقعه
در بخارا بود جواب گویم که پلید بود از برای انکه در بخارا خانها تنگ ست آن آب پلید را از دریچه ها
بیرون اندازند واگر در سمرقند ست جواب گویم که پاک بود که در سمرقند خانها فراخ ست آب پلید
را از دریچه ها بیرون نیندازند جواب درست تر آنست که این صاحب واقعه مر جامه خویش را نگاه دارد واگر
لون نجاست یا بوی نجاست یابد باید که بشوید خواجه منهاج رحمته الله بکوی بر میگذشت از طاقچه آب انداختند
در جامه وی رسید خواجه سوال کرد که این آب پاک ست یا پلید زن آواز داد که پلید ست ای جانکم ای جان
من خواجه منهاج گفت تنها جامه من پلید نکردی دلم نیز پلید کردی واگر بر جامه کس آب پلید انداختند
نقصان جامه تاوان دار شود یا نی اگر شستن نقصان پذیرد تاوان دار شود واگر نی نی والله
اعلم بالصواب **باب سی و دویم فی الشرب** بنابر حدیث رسول **قال النبی** علیه السلام افضل
الصدقات الثلاث الماء والنار والملح رسول علیه السلام فرمود که فاضلترین صدقها سه چیز ست
آب و آتش و نمک **قال النبی** علیه السلام الناس شرکاء فی الثلاث فی الماء والنار والکلاء رسول علیه
السلام فرموده ست که آدمیان را در سه چیز شرکت ست در آب و آتش و گیاه **قال النبی** علیه السلام
صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب رسول علیه السلام فرمود که خداوند ستور ضعیف امیر ست بر کاروان
**حکایت** آورده اند که ابو یوسف رحمته الله با هارون رشید رحمته الله روزی بجایی میرفتند ابو یوسف
رحمته الله بر درازگوش سوار بود و هارون رشید رحمته الله بر اشتر قوی نشسته بود هر چار بار هارون
رشید رحمته الله را توقف میبایستی کردن تا ابو یوسف رحمته الله دریافتی یافت هارون رشید گفت
ای امام مسلمانان چرا خر را تیز نمیرانی ابو یوسف گفت شما بر ستوری نشسته اید که نارانده میرود و من
بر ستوری نشسته ام که رانده نمیرود ولیکن من بر شما امیرم هارون رشید گفت بچه دلیل گفت بحدیث
رسول علیه السلام **قال النبی** علیه السلام صاحب الدابة القطوف امیر علی الرکوب هارون رشید
ازان مرکب خود فرود آمد گفت که نیکو شود که امیر بر ستور ضعیف بود و رعیت بر ستور قوی آن مرکب خود را با
ابو یوسف رحمته الله داد و عبدالله مسعود رضی الله عنه گفته ست اهل النهر الاسفل امیر علی اهل النهر الاعلی

عالم بود و بعضی گفته‌اند معنی چنان بود که پایان ابکیان امیراند بر سر ابکیان اعلی تا آن وقت که سیراب کرده نشود واگر حوض است و کوزهٔ آب و جوی روان از کدام طهارت ساختن اولیتر بود واگر عالم است از حوض طهارت سازد و ویرا اولیتر باشد واگر عامیست از جوی روان و ویرا اولیتر باشد واگر زاهد است از کوزه طهارت سازد تا بداند که چه مقدار آب خرج میکند این در دیار سنیان آید اما اگر در دیار مبتدعان باشد باید که از حوض طهارت سازد از برای زعم ایشان که مبتدعان در حوض طهارت روا ندارند واگر مسلمانی در ملک خود حوض کند وآب اندر روان آب ملک وی نشود نتوانند عام را بازداشتن که ازین حوض آب مبرید اما بتوانند گفتن که ملک اندر میایید اگر جائی دیگر آب نمی یابند ضرر عام لازم آید عام توانند که ویرا جبر کنند که آب جامهای ما را پر کن و بما ده یا ما را اجازت ده تا در ملک تو درآئیم وآب جامها پر کنیم اگر این خداوند حوض ایشان را جای دیگر نشانی میدهد اگر آنجا میروند ضرر نمیرسد باید که آنجا روند وآب پر کنند تا خصومت نشود اگر برفتن آنجا ضرر میرسد ویرا جبر کنند تا آب جامهای ایشان پر کند و بدیشان دهد اما اگر آب را در خزینه گرد چنانکه در خم یا در کوزه اکنون ملک وی شود همچون ملک های دیگر تا اگر کسی بی اجازت وی خوردن کس را حرام بود واگر این آب را بفروشد روا بود که ملک وی شده است از دست نارسیده و بنده مردمان آب نشاید خوردن از برای آنکه ایشان چون آب پر کنند آن حق ولی و خواجه ایشان شود واگر بی اجازت ایشان خوری حرام شود و مسافران در راه آب یافتند از برای خوردن روا بود چنانکه سقایه و مانند آن در وی طهارت روا نشود با یافت آن آب ویرا تیمم نماز روا بود اما اگر ابدائی بود یا ده درده در وی طهارت روا بود **مسئله** اگر پدر است و پسر در سفر و پدر و در مخمصه افتاده اند از تشنگی آب یافتند چندانی که یک کس را بس بود یا گرسنه بودند طعام را یافتند که یک کس را بس آید آن آب را یا طعام را آنکه خورد در استحسان آورده است که پسر خورد که خدمت پدر پر پسر لازم است پس وی میخورد تا قوت آید بمشی پدر را بر گردن نهد و بمنزل برد تا اگر حرمت پدر نگاه داشت و خود نخورد و پدر را داد تا بخورد بجهت آنکه خود سعی کرده باشد نشاید بجهت خود سعی کردن **قوله تعالی** ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه **قال النبی** علیه السلام ابدا بنفسک ثم بمن تعول رسول علیه السلام فرموده است که نخست از خود آغاز کن آنگاه از کسی که در عیال تست واگر در سفر آب مباح یافتند یکی ایشان را تمیید نشاید که باوی حرب کنند و بستانند و بخورند اما اگر در ملک وی است و خطر هلاک شدن دارد او را حرب بهر وجه دیگر که توانند باید که بستانند و در طعام نیز همین حکم بود با سیم قرض بستانند و بخورند تا نجات یابند واگر مسلمانی در مخمصه افتاده است از گرسنگی گوشت خوک یا مرداری که یابد نشاید خوردن بقدر حاجت تا

نجات یابد وآن وی را مباح بود حلال نی و اگر دو کس در مخمصه افتاده اند از گرسنگی میگوید مر آن دیگر را که پاره گو[شت]
از ران من بیرون کن و بخور تا نجات یابی نشاید که همچنان کند که وی خود در شرف ای نزدیکی هلاک افتد
که سبب هلاک در حق دیگر یافته شود و اگر مسلمانی در مخمصه افتاده است در تشنگی و باوی می است بخورد
یا شهادت اختیار کند وی می بخورد و بقول شافعی رحمه الله شهادت اختیار کند و می نخورد و بر قول
علمای ما رحمهم الله شاید که بخورد و آن وی را مباح بود حلال نی مسئله در زمین مباح جوی میبرد بر قول ابو
حنیفه رحمه الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله شاید و بقول ابو حنیفه رحمه الله
جوی را حریم نبود و این اختیار خواجه ابو سلیمان جوزجانی و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله جوی را حریم بود
و این اختیار طحاوی است رحمه الله حریم جوی چندین بود بر قول محمد رحمه الله بر دو روی جوی همچند نیمه جوی و
بر قول ابو یوسف رحمه الله بر روی جوی همچند جوی فایده این خلاف جایی پدید آید جوی می کنند و لای از لب
جوی می نهند یا بر لب جوی درخت می نشانند یا بطلب آب بر لب جوی میرود شاید یا نی بر قول ابو حنیفه رحمه
الله نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله شاید و عمارت جوی اصل بر همه شرکا بود چون بعمارت اند
آمدند بر کسی تا کجا عمارت کنند بر قول ابو حنیفه رحمه الله بر کس تا ملک خویش و بروایة کتاب شرب بر کسی تا کوه
خود و کوه آن تخته را گویند که بر سر حوض بود که از آن راه آب در ملک وی میرود و بعضی از مشایخ رحمهم الله
که بر کسی تا حد ملک خود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله همه شرکا و تا پایان جوی عمارت کنند که همچنانکه
آب را باندر آمدن حاجت است به بیرون رفتن نیز حاجت است و مسلمانی در ملک خود کوه را بزیر دست
یا زبر دست می نهد بروایة کتاب شرب نشاید و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که شاید که همچنانکه در
ملک خود در خانه را هر کجا که نهد روا بود تواند این نیز همچنان بود و اگر بلند تر و یا پست تر میکند بروایة کتاب
شرب است که نشاید و این اختیار خواجه امام شمس الدین حلوائی است اما خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله
گفته است که شاید از برای آنکه اگر کوه پست و آب کلان آید کوه وی زیر لا ماند و آب در ملک وی نرود
و اگر کوه وی بلند باشد و آب باریک بود در ملک وی در نیاید پس بهمه حالهای وی را بلند کردن و پست
کردن حاجت آید شرکا را با وی بدین مقدار خصومت نشود اما اگر کوه را پیشتر میبرد یا پس تر میبرد اجماع
است که نشاید از برای آنکه اگر کوه را پیشتر برد جوی تنگ شود و آب در کوچه با شرکا را ضرر شود و اگر پس تر
برد کوه آب شود و آب در ملک وی بیشتر رود و شرکا را ضرر شود و نشاید اگر کوه را تنگ میکند یا فراخ هم
نشاید و اگر سوراخ کوه یکی است و دو میکند بی شرکا یا دو است یکی میکند اجماع نشاید و اگر از
شرکا و یک کس جوی را بند میکند بی اجازت شرکا دیگر نشاید و اگر شرکا دیگر اجازت کردند به بند

از دو کرداب شود در ملک وی پیشتر بگویم و لا نشاید زدو شرکا را ضرر شود و نشاید که جوی انباشته
بخشت پخته یا چوب بستاید تا جوی انباشته نشود و اگر یکی از شرکا بر روی جوی پل میسازد بی اجازت
امام و شرکا دیگر نشاید و اگر شرکا یا امام اجازت کردند پل بلند و محکم باید برای آنکه این پل بر دست
کوه وی بود و یا زیر دست کوه وی اگر بر دست کوه وی بود چون آب گاران آید آب در کوچه ها افتد و بسبب
آنکه آب دم دهد و اگر زیر دست کوه وی بود چون آب بسیار آید آب دم دهد و در کوچه ها افتد در ملک وی آب
بیشتر اندر آید شرکا را ضرر رسد پس همه حالها بلند و محکم باید و اگر امام از جوی شرکا یک تیر آب صاف
یعنی خاص صاف که وه نقصان آن همه بر شرکا بود و آن باقی آب میان شرکا قسمت بود مسئله اگر آب
مباح را در جوی غصبی برد آب نشاید خوردن از آن جوی برداری و بخوری روا بود مسئله اگر آب غصبی
در جوی مباح میبرد از آن آب نشاید خوردن اما نشاید بردن مسئله اگر آب غصبی را در جوی شرکا و ملک
خود میبرد از آن آب نشاید خوردن که آن آب غصبی است و اگر بر جوی غصبی آسیا بها دوران آسیا آرد نشاید
کردن که آب آن آسیا غصبی است مسئله اگر زمین است از جوی آبادیان آب میخورد زمین خراجی بود و عشری نی
و هر زمین که آب آسمان میخورد آن عشری بود خراجی نی و اصل است که عشری بر غله واجب شود و خراجی
بر ذمه مسئله اگر مسلمانی را از زکوة مال ده ساله است و صدقه فطر و قربانی و حج بالهلاک شد زکوة
از وی ساقط شد اما صدقه فطر و قربانی و حج بر وی بود برای آنکه صدقه فطر و حج و قربانی بر ذمه واجب شود
زکوة بر مال مسئله اگر زمین است عشری یکبار غله کاشته یکبار واجب شود و اگر دو بار کاشته دو بار واجب
شود و اگر نکاشته است چیزی واجب نشود و اگر زمین خراجی است یکبار غله کاشت یکی واجب شود و اگر دو
بار کاشته همان یکی واجب شود و اگر هیچ نکاشته همان یکی واجب شود مسئله اگر یکی زمین یکی را غصب
کرد و غله کاشت آنجا هیچ واجب نشود و که هدیها نشاید که همه را بخورد و رنج تخم بردارد و باقیها صدقه کند
و اگر یکی را ملک است آب را دعوی میکند اگر آب در جوی بود قول وی مصدق بود که آب در جوی آنجا
بود که مدعی در ملک و اگر آب در جوی نبود از دو وجه خالی نبود و یا جوی را دعوی میکند یا آب را اگر جوی را
دعوی میکند دو گواه عدل باید و اگر آب را دعوی میکند مالکی گواه وی است اگر دو کس گواهی دادند که
در آب و یکی در ملک با جماع گواهی برد و نشنوند اگر یکی در بیکروزه آب گواهی دهد و یکی در دوروزه …
ابوحنیفه رحمة الله گواهی برد و نشنوند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة الله گواهی آنکه در بیکروزه گواهی …
بشنوند که از دو یکی بیرون نمی آید و اگر مدعی در دو روزه آب دعوی میکند و شرکا …
ملک ایشان صلح کنند و اگر ملک دعوی کنند شرب اندر آید و اگر شرب … ملک را نشاید …

سکنی دعوی میکند ملک اندر نیاید و اگر دعوی ملک میکند سکنی اندر آید و اگر مسلمانی را ملکی هست در پهلوی
ملک خود ملکی دیگر خرید که آن ملک را ازین جوی حق آب خویش نیست آب ازین ملک خود بدان ملک میبرد
نشاید اگرچه شرکا اجازت دهند که نباید که بعد از وفات وی ورثه وی آنرا ملک کنند از جوی نهر کا سمه را
حق انجوره بود دیگر که پاره موشی بود و انبوه و آب باریک که اگر آن پاره انجوره در و آب انقطاع پذیرد
و پاره کاو و کله را گویند اکنون نشاید و اگر بر لب جوی شرکا ملکی خرید که آن ملک را ازین آب جوی شرکا
حق انجوره نیست نشاید که دلو آب نهد اگرچه شرکا اجازت کنند که نباید که بعد از وفات وی ورثه وی آنرا
ملک کنند برای که مباح بود چنانکه دجله و فرات و جیحون و سیحون و مانند اینها امام بر آب آسیا می نهد شاید یا
نی اگر بر آب گذر کشتی را تنگ میکند نشاید و اگر گذر کشتی را تنگ نمیکند هم نشاید و اگر سازد عام را حق منع بود
اما اگر مشرعه ساخت و آب در آن مشرعه در آورده ملک وی نشود و میفروشد حرام بود و اگر ازین آب
خرابی پدید در عمارت وی بر عامه خلق نبود بر بیت المال بود و اگر بیت المال نبود بر عامه خلایق بود و اگر ازین آب
در پهلوی ملک یکی لاد نهد و بطرف دیگر رود اگر خداوند ملک را نشاید که آنرا تصرف کند یا نی بر قول ابوحنیفه
رحمة الله بی اجازت امام در آن لاد تصرف نشاید کردن و بقول ابویوسف و محمد رحمة الله شاید و اگر زمین
مباح جوئی نو میکند شاید یا نی اگر پایان آنجا ضرر میرسد با جماع نشاید و اگر پایان آنجا ضرر نمیرسد بر
قول ابوحنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابویوسف و محمد رحمة الله شاید و اگر شرب بعاریت
میدهد یا بعاریت میگیرد شاید اگر دو شریک باشند یکی بعاریت رضا میدهد و یکی نی نشاید بعاریت
گرفتن اما اگر هر دو رضا دهند یکی باز رجوع کرد رجوع آن در حق هر دو عمل کند و اگر شرب میخرد یا میفروشد
تا جوی درست آید که بملک شرب اندر آید اما اگر شرب تنها میخرد بر قول مشایخ سمرقند درست نیاید و
بر قول مشایخ بلخ درست آید و اگر شرب را کابین زن میکند اگر جائیست که بعضی روا دارند خلع درست
و بیان واجب آید و اگر جائی بود که بعضی روا ندارند عقد درست آید و سزا کابین لازم آید و اگر شرب را
بدل خلع کند اگر جائی بود که بعضی روا دارند خلع درست آید با جماع و اگر جائی بود که بعضی روا ندارند
خلع درست آید اما آنچه دستی گرفته باشد باز دهد و اگر شرب بنده مکاتب میکند اگر جائی بود که
بعضی روا دارند درست آید و اگر جائی بود که بعضی روا ندارند درست نیاید و دیت لازم خطا را بشرب
صلح میکند اگر جائی بود که بعضی روا دارند درست آید و اگر جائی بود که بعضی روا ندارند درست نیاید
دیت لازم آید و اگر قتل بعمد الشرب صلح میکند یکی از وارثان اگر جائی بود که بعضی روا دارند درست
آید و اگر جائی بود که بعضی روا ندارند قصاص ساقط شود و دیت واجب آید از برای آنکه شبهت هست

واصل درین باب آنست که چون از ورثه یکی بر چیزی صلح کند قصاص ساقط شود و از برای اکثر جنایات
تجزیه نپذیرفتست مسئله اگر بیماری شرب وصیت میکند بر مسکینان نامعین درست نیاید و اگر بر
یکی مسکین نامعین وصیت کرد هم درست نیاید و اگر بر یکی مسکین معین وصیت میکند درست آید
بشرط آنکه از ثلث مالش بیرون آید مسئله اگر بیماری که کشته شد ویرا وام است و از وی ترکه شرب ماند
اگر جایی بود که بعیش آب و الو فروشند وام وی بگذارند و اگر جایی بود که بعیش آب ندارند خواجه امام اجل
سرخسی رحمة الله گفته است که ملکی را نگاه کنند که آن ملک را حق آنجو نبود و تصور آن دارد که آن آب را آنجا
برند آنگاه آن ملک را خرند و این شرب را بدانجا برند آن ملک قیمت گیرد آنگاه آن ملک را باز فروشند آنچه
قیمت آن بود بدهند و آنچه باقی ماند وام ویرا بگذارند و در مسکین معین نیز همین بود یعنی همچنین کنند
و اگر جوی شرکا را بعمارت حاجت آمد و یکی از شرکا غایب است شرکا حاضر عمارت کردند بر وقت که آن شریک
حاضر آید آنچه نصیب وی رسد شرکا را از وی حق طلب بود و اگر حاضر بود و یاری مندی نکرد هم حق طلب بود
که بستانند و اگر یکی بیشتر داده و وی آنچه ویرا میرسد کمتر داده است آن باقی را از وی حق طلب بود مسئله
در زمین مباح چشمه بیرون آرد بر قول ابوحنیفه رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمة الله شاید و آن چشمه را پانصد گز حریم بود باتفاق تا کس دیگر در حریم وی بی اجازت وی نتواند
عمارت کردن اما کاریز را حریم نبود و اگر جماعتی در زمین مباح کاریز بریدند و بمرغزاری بیرون آوردند
تا زراعت کنند اهل مرغزار نتوانند که ایشانرا منع کنند که این مرغزار مباح است و ایشان نیز
نتوانند که آب ایشانرا ندهند که آن آب نیز مباح است اما اگر ملک یکی کاریز بریدند و آب بیرون
آوردند خداوند ملک را حق منع بود که گوید که در ملک من تصرف مکنید و ایشانرا مخیر باشند خواه
املاک را بخرند خواه همچنان کاریز را بمانند و ایشانرا نکنند آن کاریز را خداوند ملک چیزی
واجب نیاید که در ملک دیگران تصرف کرده اند و اگر زمین مباح را عمارت میکنند بر قول ابوحنیفه
رحمة الله بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله شاید که اگر این زمین مباح
در جوار ملک یکی است چه مقدار مسافت باید تا ویرا عمارت شاید کردن میانه آواز بر آلفهما بلند
تا بر کرانه ملک وی ایستد و آواز دهد تا آنجا که آواز وی رود نشاید ویرا عمارت کردن که همچنانکه ویرا
بعمارت و زراعت کردن حاجت است ستوران ویرا هم چرا حاجت است مسئله اگر شهر و دیهی یک
با دیه زمینها مباح است نشاید که زراعت کنند که کاروانرا فرود آمدن حاجت افتاده بود و در ستوران ایشانرا علف
حاجت بود و اگر زمین مباح است چند باشد که دیگرانرا از زراعت کنند باید که میانه آواز بر آیند تا آواز دهد همچنانکه

بگشوند بماند یا فیها زراعت کنند و اگر در زمین مباح یکی نشانی کرد تا عمارت کند و انگاه عمارت نکند کسی دیگر را نشاید که عمارت
کند تا آنکه بر قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه تا سه سال برنیاید کسی دیگر را نشاید که انجا عمارت کند باید که سه سال بماند
اگر آنکس هیچ بنیاد نشاید اکنون کسی دیگر را نشاید که عمارت کند اما ظاهر روایت نیست که همین که وی غایب شد کسی دیگر را نشاید که
عمارت کند بعضی از مشایخ رحمة الله گفته اند اگر دیوار چه برزده باشد یا خشت انشی کرده باشد بر قول امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
عمل بکنند تا سه سال بباید اما اگر خطی کشیده باشد بظاهر روایت عمل کنند و اگر مسلمانی در زمین زراعت کرد پنداشت که آن زمین
مباح است و غله رسید و بر گرفت آن زمین را خصم پدید آمد نتواند که سه از غله از وی مطالبه کند اما اگر زمین را نقصان کرده باشد
اکنون تاوان آن نقصان زمین لازم شود و اگر غله رسیده باشد ولیکن هنوز نگرفته باشد همین حکم دارد و سه از غله لازم نشود و اگر غله
نشسته ولیکن هنوز نیامده باشد یا بر آمده است ولیکن هنوز بزرگ نشده است خصم پدید آمد تخم وی بدهد و زمین بدیگر
و اگر غله بزرگ شده است ولیکن نرسیده است خصم زمین نتواند که تخم وی بوی دهد و زمین بدیگر دهد اما تواند که وی را جبر
کند زمین را بمعاملة نگاه کند تا وی آن زمین را از وی باجارت گیرد تا آنکه غله برسد وی غله خود بگیرد آنگاه زمین را بخصم تسلیم کنند
و اگر در زمین مباح نهالی نشانند یا تخم بافی یا کاکل بماند آن ملک نشاننده را بود که کسی دیگر بی اجازت وی در آنها تصرف
نکند که وی را حرام بود برخلاف آنکه یکی در ملک گیاه بر آمد این خداوند ملک هرچند این گیاه را تیمار کند و آن آب دهد ملک وی نشود و
همه مردمان گیاه شرکت بود و وی نتواند که کسی دیگر را منع کند که از این گیاه ببرد و بدرو ببرد ولیکن تواند منع کردن که در ملک وی
اندر میاید و ایشان نیز نتوانند که خداوند ملک را جبر کنند که گیاه ببرد و تمامی با راه تا در ملک تو در نیاید اما گیاه را که بشکند یا
اکنون ملک کارنده بود بی اجازت وی نشاید درودن که حرام بود و اگر آن گیاه را فروشد وی را حلال بود و اگر یکی با این خصم
گیاه را اجارت بست بر آنکه یکماه ستور من از این گیاه تو خورد و غلام من یکماه کار تو کند یکماه ستوران او گیاه خوردند و غلام
یکماه کار وی کرد بعد از آن خصم غلام تواند که کار کردن غلام خود را از وی مطالبه کند و خصم گیاه تواند که قیمت گیاه از وی بستاند
که اجارت در استهلاک بسته اند و اجارت در استهلاک درست نباید و اگر زمین یا خانه میان سه کس مشترک گشتند و بر گرفتند و دو
شریک قسم خود را نیز دیگر شریک دیگر را امانت بنهادند و رفتند بعد از آن هر دو آن شریکان آمدند و از این شریک خود قسم خود
طلب میکردند وی میگوید که یکی از این دو شریک را که من قسم تو دادم و قسم از آن دیگر نیز باجارت وی بتو دادم و ایشان انکار
نمودند وی مصدق نبود و ایشان بتوانند که قسم وی از خود بستانند و اگر در زمین مباح چاه میکنند بر قول ابو حنیفه رحمة الله
بی اجازت امام نشاید و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله نشاید و این چاه را حریم بود باتفاق بر قول ابو حنیفه رحمة الله اگر
آب بدست میکشند یا شتر میکشند چهل گز بود و بقول صاحبیه اگر آب بدست بر کشند چهل گز بود و اگر بچهارپای بر میکشند
شصت گز بود اصح آنست اما امالی از ابو یوسف رحمة الله روایت میکند که حریم چاه هر چند رسن چاه بود تا اگر رسن چاه شصت گز
بود حریم وی نیز شصت گز بود و اگر رسن چاه هفتاد گز بود حریم وی نیز هفتاد گز بود و اگر رسن چاه چهل گز بود حریم وی

نیز حیلی کرده بود و باید این خلاف جای چاه باید که کسی دیگر درین حریم وی چاهی کند و برا حق منع بود و اگر کسی دیگر
آمد و در حریم وی چاهی کند وی مخیر بود خواهد آنجا را انباشته و خواهد همچنان کنده ماند بخداوند چاه اول
چاه کننده را چیزی از اجرت واجب نشود که بدهد و اگر یکی آمد و در آن چاه افتاد و مرد و اگر در چاه اول افتاده بود بر
وی چیزی نبود و اگر در چاه ثانی افتاده بود کل دیت بر کننده چاه دوم لازم آید و اگر یکی از بیرون حریم وی چاه
کند وی را حق منع نبود و اگر چه آب چاه وی بدان چاه سرایت کند و اگر مسلمانی چاهی خرید عیبی پدید آمد تواند که رد کند
اما اگر بعد از آنکه عیب پدید آمد در وی آب بر کشیده باشد و خرج کرده نتواند که رد کند اما اگر دلو چاه بر کشید آنگاه عیبی پدید
آمد تواند رد کردن و اگر چاهی خرید عیبی پدید آمد چاه آب فرو خورد نتواند که رد کند و اگر باز بر آورد نیز نتواند که رد کند
زیرا که همچنان می باید که رد کند که قبض کرده است و وی از همچنان رد کردن عاجز است اگر چاهی خرید بخیار
سه روز آب فرو خورد و باز آن آب آید هم نتواند که رد کند از برای آنکه همچنانکه می باید که تسلیم کند که قبض کرده
است چنین نتواند تسلیم کردن از برای آنکه آب زیادت بر آمده است یا کم و اگر چاهی خرید بخیار سه روز درین مدت
خیار موشی درین چاه اندر افتاد و بمرد و موش را بر کشیدند و بیست دلو آب نیز بر کشیدند و بیرون ریختند بعد از آن بعیب
رد میکند که عیب حادث شد تواند که رد کند هم چنانکه مسلمانی بنده خرید بخیار سه روز درین مدت خیار بنده را
تب آمد و باز صحت یافت تواند که رد کند این نیز همان حکم دارد و اگر چاهی خرید بخیار سه روز درین مدت خیار از چاه
آب بر کشید و خرج کرد بعد از آن عیب پدید آمد تواند که رد کند یا نی بنگریم اگر از برای طهارت ساختن یا از برای
خوردن بر کشیده است تواند که رد کند اما اگر برای زراعت بر کشیده است نتواند که رد کند و اگر چاهی است میان
دو کس مشترک شریک قسمت شود را فروخت چاه را نامید ولیکن مدخل را نامید آن مشتری در چاه شریک شود اما در مدخل
شریک نشود اما اگر مدخل نامید وی هیچ شریک اول شود والله اعلم بالصواب باب ۳۳ فی المسایل البیر و در
استنادا یاری جمیع بیر درین دو فصل بعقل بر رای خویشتن کار انشا کردن خواجه امام زاهد فخر رحمة الله حدیثی روایت
کرده است باسناد درست تا پیغمبر علیه السلام که فرمود در همه کارها اقتدا بعقل کنند ضلالی گمراه گردد و هر که عزت از
خلق طلبید خوار گردد و محمد حسن رحمة الله گفته است که از اول رای ما یا ابو یوسف رحمة الله آن بود که چاه را اندر افتادن
نجاست پلید نشود و قیاس آخور گرمابه که آخور گرمابه را پاره روان بوده است و دست پلید در می آرند و آب بر میدارند
آن آب پلید نشود و اگر در چاه نیز نجاست افتد پلید نشود اما چون اقاویل صحابه بکار رسید ما رای خود را ماندیم و با
اقاویل صحابه رضوان الله علیهم عمل کردیم که چاه را اندر افتادن نجاست نجس شود و اما بتهی کردن پاک شود و
معتزله علیهم اللعنة گویند که چاه را اندر افتادن نجاست پلید شود و پیش تهی کردن پاک نشود آنچاه را باید انباشتن
و چاه دیگر کنند و بر قول شافعی رحمة الله که چون آب بدو قلت رسید آنجاه هیچ پلید نشود

شناهی نشود و پلیدی بر ندارد و مالک رحمه الله گفته است که چاه باندر افتادن نجاست نجس نشود و دلیل بر آنکه در مدینه
چاهی بود که وی را بیر بضاعت گفتندی زنان رکوه‌ای یا پارچه حیض را در آنچاه انداختندی و هم از آنچاه آب بر کشیدندی
و بخوردندی و رسول علیه السلام ایشان را منع نکردی پس معلوم شد که چاه باندر افتادن نجاست پلید نشود
اما علما ما رحمة الله گفته‌اند که محال بود که رسول علیه السلام کسی را ببیند که رکوه حیض در چاه اندازد و هم از آن چاه
آب بر کشند و بخورند و ایشان را منع نکند اما در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده آورده است که آن چاه بود کاریز
بود و دلیل بر آنکه در آخر وی حرماسایها بود که از آن کاریز آب می‌خوردند و اگر در آب وی آن نجاست افتد نجس نشود و اما
ظاهر روایت آنست که چاه باندر افتادن نجس پلید شود و لیکن به تهی کردن پاک شود و دلیل بر آنکه عبدالله [illegible]
عباس رضی الله عنه [illegible] در چاه زمزم افتاد و بمرد عبدالله عباس فرمود تا بر کشیدندش و کل آب چاه را نیز فرمود تا بر کشیدند و خواجه
امام نجم الدین و سقانی حسین رحمة الله گفته است که آنچاه را بجبل استوار کردند چنانکه [illegible] انداختند سنگها در
انداختند آنگاه کل آب بر کشیدند اما در صلوة مستوفی چنین آورده است که ندایی شنیدند که منفذهای راه آن
چاه از بهشت است شما [illegible] تهی کردن این مقدار آب بر کشید چاه پاک شود پس معلوم آمد که چاه باندر افتادن
نجاست پلید شود و لیکن به تهی کردن پاک شود و حنیفه رضی الله عنه گفته است که اگر مرغی در چاه افتد و بمیرد [illegible] بر کشند
و چهل دلو آب بر کشند پاک شود و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفته است که چون موشی در چاه افتد [illegible] موش را بر کشند
و ده دلو آب بر کشند پاک شود و دیگر روایت [illegible] آمده است که بیست دلو بر کشند پاک شود [illegible]
تاویلش آن بود که دلو وی کلان بود و اما صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مجتهد بودند تا هر کسی با اجتهاد خود [illegible] گفته‌اند
اما صحیح آنست که ابو هریره رضی الله عنه و انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کنند که رسول علیه السلام فرموده است که چون
موش در چاه افتد و بمیرد موش را بر کشند [illegible] ده دلو آب بر کشند پاک شود و شعبی رضی الله عنه گفته است که بیست دلو آب بر
کشند پاک شود و نخعی رحمة الله گفته است که سی دلو بر کشند پاک شود و ابو حنیفه رحمة الله گفته است که بیست دلو واجب
شود و ده مستحب [illegible] بر کشند پاک شود [illegible] چاه را نجس کند بر دو نوع است مرغی و مانند آن [illegible]
[illegible] در چاه [illegible] کل آب را بر کشند [illegible] پاک شود
و این روایت [illegible] امام اجل سرخسی رحمة الله [illegible]
را [illegible] تا آن [illegible] بر کشند [illegible] ایشان گویند که پاک شد [illegible] از ابو یوسف
رحمة الله [illegible] دیگر روایت است که بالا و پهنای آب را [illegible] گیرند و در پهلوی آنچاه
مقدار چاهی دیگر بکنند [illegible] کنند و آن آب چاه را بر می‌کشند و در آنچاه می‌ریزند چون آنچاه پر شود
این چاه را حکم کنند پاکی [illegible] دو مرد [illegible] بالای آن آب را نگاه کنند [illegible] دلو [illegible] بر کشند

و باز بالای آب نگاه کنند چنانکه همان نیزه را فرو برند و بنگرند که چندین کم شده است برده و دلو [illegible]
باز نیزه را فرو برند و بنگرند که چند کم شده است برده و دلو که بر می‌کشند بنگرند که چندین کم شده [illegible] همان
نیزه می‌برند چون نیزه نماند چاه را حکم شود بپاکی و دیگر روایت دیگر نیست که رنگ آب بر زند [illegible]
چندانی که اثر رنگ در چاه نماند پس چاه را حکم شود بپاکی و شیخ الاسلام عین الدین رحمة الله گفته است که این روایت
ابو یوسف است رحمة الله و بر قول محمد رحمة الله از دویست دلو تا سیصد دلو بر کشند تا پاک شود و آنچه حکم نجاست
نامرئی بود گفته آمد اما نجاست مرئی را حکم چیست گفت بلیت از مرئی نجاست [illegible]
کبیر محکم بدان از کاف اول مراد کبیره است مانند وی و از کاف ثانی [illegible] مانند [illegible]
مرغ است و بط و مانند وی آدمیست و سگ و گوسپند و مانند وی بر یکی را قدری [illegible] اصل [illegible]
که خورد و تر در [illegible] اجل [illegible] تا اگر کبیره در چاه افتد و بمیرد آن کبیره را برکشند [illegible] پاک شود [illegible]
کبیره در چاه افتد بمیرد و برون را برکشند و بیست دلو آب برکشند پاک شود و اگر کبیره یا موش بچه [illegible] ایشان را
برکشند و همان بیست دلو آب برکشند و اگر کبیره یا موش کلان یا دو موش در چاه افتد همین حکم [illegible] و ایشان را برکشند و
همین بیست دلو آب برکشند پاک شود و اگر سه موش در چاه افتد و بمیرند موشان را برکشند [illegible] شرح طحاوی [illegible]
بیست دلو آب برکشند پاک شود و بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله [illegible] دلو آب برکشند پاک شود و چهار
موش را همین خلاف است اما چون پنج موش در چاه افتد و بمیرند موشان را برکشند [illegible] چهل دلو آب برکشند [illegible]
و اگر شش موش شود و بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله کل آب چاه برکشیدن لازم شود تا پاک شود
و بروایت شرح طحاوی همان چهل دلو آب برکشیدن پاک شود تا نه همین خلاف [illegible] و موش [illegible]
بمیرند موشان را برکشند و کل آب را برکشند باتفاق پاک شود بنا بر آن اصل [illegible] خواجه امام اجل سرخسی [illegible]
سه موش را همچنان گربه دارد یعنی حکم گربه دارد و شش را حکم سگ دارد تا اگر دو موش [illegible] در چاه افتادند و [illegible]
موشان را برکشند و بیست دلو از آن یکی چاه برکشیدند و در آن چاه دیگر ریختند ازین چاه دوم همین [illegible]
برکشند پاک شود و اگر سه موش در سه چاه افتادند و مردند موشان را برکشیدند و آب آن دو چاه دیگر را برکشیدند
در آن یک چاه دیگر ریختند ازین چاه بروایت در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله همان چهل دلو آب برکشند تا [illegible]
شود و بروایت شرح طحاوی رحمة الله همان بیست دلو آب برکشند پاک شود و چهار موش را همین خلاف [illegible]
اگر چهار موش در چهار چاه افتادند و مردند موشان را برکشیدند و آب آن سه چاه را در یک بار ریختند [illegible]
بود و اگر پنج موش در پنج چاه افتادند و مردند موشان را برکشیدند و آب آن چهار چاه [illegible] ریختند در چاه
پنجم ریختند ازین چاه پنجم چهل دلو آب برکشند باتفاق پاک شود و اگر شش موش در شش چاه افتادند [illegible]

موشها نرا برکشیدند و آب آن همه چاه برکشیدند و درین چاه ششم ریختند ازین چاه ششم بروایت شرح طحاوی
رحمة الله چهل دلو برکشند پاک شود و بروایت صلوة خواجه امام سرخسی رحمة الله کل آب چاه ششم را برکشند پاک شود
تا نه همین خلاف نیست اما اگر ده موش در ده چاه افتاده و مرده موشها نرا برکشیدند و آب آن نه چاه دیگر را برکشیدند و درین
چاه دهم ریختند آب این چاه دهم کل باید کشیدن باتفاق تا پاک شود مسئله اگر دو موش در چاه افتاد یا در چاه یافتند
آن دو موش را برکشند و کل آب چاه را برکشند تا پاک شود و اگر موش با گربه در چاهی یافتند مرده بر دو را برکشند و چهل دلو
آب برکشند تا پاک شود از برای آنکه خورد و ترد یکدیگر متداخل است اما اگر یکی ازین دو را جراحت بود کل آب باید
کشیدن تا پاک شود مسئله اگر در چاهی موش یافتند اماسیده آن موش را برکشند و کل آب چاه را نیز باید کشید تا
پاک شود و بر قول ابو حنیفه رحمة الله جامها را که از آن آب شسته باشند نمازی کنند و سه روزه نماز قضا کنند و هر
طعامی که از آن آب پخته باشند بسگان دهند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمة الله علیهما حاجت نیست تا یقین نشود
که چه وقت افتاده است اما چون یقین شود که چه وقت افتاده است از آن ساعت چاه را حکم کنند به پلیدی و
ابو یوسف رحمة الله گفته است که از اول مرا همین نیز همچنان بود که ابو حنیفه رحمة الله اختیار کرده است اما روزی
بصحرای بیرون رفته بودم دیدم که از چنگال جانوری چیزی در چاه افتاد فرمودم تا برکشیدند موش دیدم اماسیده
آن زان قول رجوع کردم گفتم که موش اکنون در افتاده است و اماسیده است اگر من مومنانرا بفرمایم که سه روزه نماز
قضا کنند و طعامی که از آن آب پخته باشند بسگان دهند این حرج شود و در دین ما حرج نیست قوله تعالی
وما جعل علیکم فی الدین من حرج اما این چاهی بود که چاهی بود سر گشاده چنانکه در خانه نبود و اگر موش یافتند
در چاه مرده و لیکن نه اماسیده این موش را برکشند و بیست دلو برکشند چاه پاک شود بر قول ابو حنیفه رحمة الله جامها
نمازی کنند و یک روزه نماز قضا کنند و طعامی که از آن آب پخته باشند بسگان دهند و بقول ابو یوسف و محمد رحمة
الله علیهما حاجت نیست از آن زمان که موش یافتند چاه را حکم کنند به پلیدی مسئله اگر دو گربه در چاه افتادند
و مردند ایشانرا برکشند و کل آب چاه را برکشند تا پاک شود و اصل درین باب آنست که هر چه یکی را چهل آب برکشیدن
واجب شود چون دو شوند کل آب برکشیدن لازم آید مسئله چاهی که وی را بیست دلو کشیدن لازم آمده باشد چگونه
دلو باید همان چاه و اگر آن چاه را دلو نبود دلوی باید صاعی بود و آن چهار من بود ای دو صد و شانزده مثقال
شود و اگر دلوی ساختند که هشتاد من بود ای چهار هزار و سه صد و شصت مثقال شود یکی دلو بر
کشند ظاهر روایت پاک شود امام زفر گفته است که بیست دلو برکشند پاک شود که نص بعدد ثابت شده است در
نافع از حسن [illegible] رحمة الله همچنین روایت است که بیست دلو برکشند تا پاک شود که عدد و شرط است که نص بعدد
ثابت شده است مسئله چاهی را که بیست دلو برکشیدن لازم شده باشد نوزده برکشیدند و بیستم را

از روی آب از اد کردند لیکن هنوز در کار و اگر چاه است یکی آمد و تعجیل کرد و از آنجا آب بر کشید بر قول محمد رحمة الله
آب پاک بود و بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله پلید بود و اگر کبوتر کلان در چاه افتد و بمیرد و کبوتر بر کشند
بروایت صلوة امام اجل سرخسی رحمة الله چهل دلو بر کشند پاک شود و بروایت شرح طحاوی رحمة الله
پاک شود مسئله چاهی که در وی دلو بر کشیدن لازم آمده است در پهلوی این چاه چاهی پاک است یکی دلو از
چاه پلید بر کشیدند و در آن چاه پاک ریختند از آن چاه اول بیست دلو دیگر بر کشند پاک شود و از چاه دوم بیست دلو بر
کشند پاک شود و اگر یکی دلو بر کشید و بیرون ریخت و دلو دوم را درین چاه پاک ریخت از چاه اول نوزده دلو بر کشند
پاک شود و از چاه دوم نوزده دلو بر کشند پاک شود و اگر دو دلو از چاه اول بر کشیدند و بیرون ریختند سوم را درین چاه
پاک ریختند از چاه اول هفده دیگر بر کشند و پاک شود و از چاه دوم هژده دلو بر کشند پاک شود و اگر سه دلو از چاه اول
بر کشیدند و بیرون ریختند و دلو چهارم را در چاه پاک ریختند از چاه اول شانزده دلو دیگر بر کشند پاک شود و از چاه
دوم هفده دلو بر کشند پاک شود و اگر چهار دلو بیرون ریختند و پنجم دلو در چاه پاک ریختند از چاه اول پانزده دلو بر
کشند پاک شود و از چاه دوم شانزده دلو بر کشند تا اگر از چاه اول نه دلو بر کشیدند و بیرون ریختند و دهم را در چاه
پاک ریختند بروایت خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله از چاه اول ده دلو بر کشند تا پاک شود از چاه دوم همان
دلو بر کشند پاک شود و بروایت خواجه سلیمان جوزجانی رحمة الله از چاه اول ده دلو بر کشند تا پاک شود و از چاه دوم
یازده دلو بر کشند پاک شود و بنا بر این اصلی است که خواجه امام ابو حفص کبیر رحمة الله ده دلو بی آن یکی ریخته فرموده و خواجه
سلیمان جوزجانی یازده با آن یکی ریخته فرموده اصل درین باب آنست که ریخته را حساب دارد و باقی را حساب دارد تا
اگر از چاه پلید نوزده دلو بر کشیدند و بیرون ریختند و بیستم را در چاه پاک ریختند چاه اول پاک شود و از چاه دوم یکی
دلو بر کشند پاک شود مسئله در پهلوی چاه پلید چاه پاک میکنند چندین مسافت باید خواجه ابو حفص کبیر رحمة
الله گفته است که هفت گز مسافت باید و خواجه ابو سلیمان رحمة الله گفته است که پنج گز مسافت بسنده بود و این
اختلاف از مکان افتاده است که در بخارا زمینهای ایشان با غار است و باهم بدان معنی هفت گز فرموده و در سمرقند
زمینها سخت است بدین معنی پنج گز گفت و اگر چاه نجاست چاه پاک میکنند چون طول و عرض و برابر کنند برابر او از نجا
لون و بوی و مزه نیاید چاه پاک شود و آبی که بر آید پاک بود و اگر آب چاه پلید شد و آب فرو خورد و باز بر آید اگر چاه تر بود
که آب بر آید باتفاق آن آب پلید بود و اگر چاه خشک شده است و باز آب بر آید ظاهر روایت اینست که آن آب پاک بود
نصیر بن یحیی رحمة الله گفته است که پلید بود و اگر سرگین در چاه افتاد و دلار شد بعد از آن آب آنجاه فرو خورد و باز بر آمد اگر
چاه تر بود باجماع آن آب که بر آید پلید بود و اگر چاه خشک بود بظاهر روایت آن آب پاک بود و این قول ابو حنیفه
و محمد است و بر قول ابو یوسف رحمة الله تعالی پلید بود مسئله چاهی است که دیر اکل آب بر کشیدن لازم آمده است

ده دلو برکشیدند در چاه آب نماند چون آب برآید پاک بود اما اگر چاهی بود که از وی بیست دلو آب برکشیدن لازم آمده باشد
بعضی برکشیدند آب نماند بعضی گفته‌اند که چون آب برآید پاک بود زیرا که اینجا که کل آب لازم می‌آید همان مقدار که آب است
برکشند پاک شود که در چاه چیزی آب نماند اینجا طریق اولی بود اما ظاهر روایة آنست که چون آب برآید چند دلو برکشند که بیست
دلو تمام شود که نص بعدد ثابت شده است پس بعدد باید تا پاک شود و آنجا که کل آب برکشیدن لازم می‌آید بعضی میگویند
چیزی نمی‌ماند چون آب برآید پاک میشود از برای این معنی است که بنص کل ثابت شده است کل آن بود که در وی چیزی نماند بحکم
نص چیزی دیگر لازم نمیداریم حکم میکنیم بپاکی و اینجا عدد بنص ثابت شده است بعدد فرمائیم تا حکم پاکی ثابت شود مسئله
اگر کاه یا برگ پلید در چاه افتد ابو یوسف رحمه الله گفت یکی دو معفوست دلیل میکند که چون بسیار شود نجس شود و اگر
پشک در چاه افتد از محمد رحمه الله سوال کردند گفت یکی دو معفوست دلیل میکند که چون سه شود چاه پلید شود بعضی
مشایخ رحمهم الله گفته‌اند که تا بسیار نشود پلید نشود و حد بسیاری آن بود که هیچ دلوی بی پشک بر نیاید و این روایت
از ابو حنیفه رحمه الله است و خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله گفته است که تا چهار یک روی آب چاه نگیرد آب نجس نشود
و این هم جائی بود که پشک خشک بود درست اما اگر تر بود یا شکسته یا از آن خر بود یا از آن گاو یا از آن اسپ بالاتفاق
پلید شود بخلاف مالک رحمه الله که مالک رحمه الله گفته است که چاه بافتادن نجاست پلید نشود و اگر بول شود
که گوشت وی خورند در چاه رفت بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله کل آب را برکشند تا پاک شود و بر قول محمد
رحمه الله پلید نشود و اگر جنب بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد تا دلو و رسن برآرد و بر اندامش نجاست
حقیقی نیست و آب در دهان و بینی کرده است غوطه زده دلو و رسن برآورده بر قول ابو حنیفه رحمه الله آب چاه
پلید بود و مرد پلید و بر قول ابو یوسف رحمه الله مرد بحال خویش و آب بر حال خویش و بر قول محمد رحمه الله مرد پاک
بود و آب پاک بعضی گفته‌اند که بر قول ابو حنیفه رحمه الله مرد را پلیدی نجاست است و بعضی گفته‌اند که پلیدی
جنابت است آنها که گفته‌اند که پلیدی نجاست است بر قول ایشان ظاهر تواند خواندن و مسجد تواند در آمدن
اما اگر خوی کند و جامه وی از آن خوی تر شود جامه اش پلید شود و این وقت که در جنابت بودی اگر خوی کردی
جامه وی پلید نشدی و اگر آن وقت ای در وقت جنابت هر عضو را یکبار شستی از عهده بیرون آمدی اکنون
هر عضو را باید که سه بار بشوید تا از عهده بیرون آید و آنها که پلیدی جنابت دارند قرآن ظاهر نتواند خواندن
و در مسجد نتواند در آمدن و اگر خوی کند جامه اش پلید نشود و اگر غسل کند هر عضو را یکبار بشوید از عهده بیرون
آید و بعضی از مشایخ گفته‌اند که قیاس قول ابو حنیفه رحمه الله آب پلید بود و مرد پاک از آنکه آب تا بر اعضاء وی
باشد پاک کننده بود و در حق همان عضو و در جنابت از فرق سر تا قدم حکم یک اندام دارد تا مادام که در
چاه است همچنان بود که آب بر اعضاء وی چون از چاه برآید آب از اعضاء وی جدا شود مرد پاک بود و آب پلید

وجه قول ابو یوسف رحمة الله اینست که در آب اندک بر ریختن شرط دارد چون بر ریختن نیافتیم مرد از عهده جنابت بیرون نیاید
پس آب پلید نشود و محمد رحمة الله نیت قربت را اعتبار دارد چون نیت قربت نیست آب پاک بود و مرد پاک اگر بر اندام فرو
رونده نجاست حقیقی بود بیک چاه فرو رفت و غوطه خورد و بطلب دلو و رسن و برآمد و بچاه دوم رفت و غوطه خورد و برآمد
و بچاه سیوم فرو رود و غوطه خورد و برآید از چاه سیوم بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله مرد پاک برآید و آبها پلید و بر قول
ابو یوسف آبها پلید بود و مرد پلید بنا بر همان اصل است که ابو یوسف در آب اندک بر ریختن را شرط دارد **مسئله** اگر کسی
جنب بطلب دلو و رسن بچاه فرو رود آید و غوطه خورد و دلو و رسن برآورد و بر اندام وی نجاست حقیقی نیست آن آب پاک
بود از برای آنکه نیت قربت از وی درست نیست و ایشان محتاج طلب نیند با وردن غسل **مسئله** اگر مسلمانی با طهارة
بطلب دلو و رسن بچاه فرو رفت و غوطه خورد و دلو و رسن برآورد ظاهر روایة آب پاک بود و طحاوی رحمة الله گفته است که
آب مستعمل شود و اگر آب مستعمل در چاه رفت در منتقی از ابو حنیفه رحمة الله روایة است که اگر آب غسل است صد دلو برکشند تا پاک
شود و اگر آب طهارت یعنی اگر طهارت اندام شسته بود چهل دلو برکشند تا پاک شود و از محمد رحمة الله روایة است که اگر طهارت اندام
شسته نیست بیست دلو برکشند پاک بود و اگر غساله است چهل دلو برکشند و اگر آب مکروه در چاه رفت حسن زیاد از ابو حنیفه
رحمة الله روایة کرده است که دلو چند برکشند پاک شود و مختار خواجه امام زاهد بخاری رحمة الله اینست که ده دلو برکشند
پاک شود و اگر آب مشکوک در چاه ریختند حسن زیاد از ابو حنیفه رحمة الله روایة میکند که دلوی چند برکشند پاک شود مختار
خواجه امام زاهد بخاری رحمة الله آنست که بست دلو برکشند پاک شود اما در شرح از محمد رحمة الله روایة است که کل آب چاه را
برکشند نه از روی آنکه پلید شده است از برای آنکه تا پاک کننده شود والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین و علی المهاجرین والانصار والتابعین الابرار والاولیاء
والاخیار و علی جمیع الانبیاء والمرسلین اللهم ارزقنا شفاعتهم یوم لا ینفع مال ولا بنون تمت هذا الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الحمد لله الذی وعد الجنة للمتقین بکرمه ومنه فتح باب التوبة علی المذنبین بفضله ورحمته
والصلوة علی خیر البریة محمد وآله واصحابه المهاجرین ونصرته وسلم تسلیما کثیرا کثیرا **باب اول** در بیان
مسح موزه ودر بیان چیزهائی که بروی مسح روا بود ودر مسح صاحب جرح وسایل ودر بیان جبیره
وآن باب مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول در بیان مسح موزه** ودر خبر آمده است از مصطفی
صلی الله علیه وسلم که مردی سوال کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مسح میداریم از سلاحهای
خریم گفت موزه خر بار دوم وسیوم سوال کرد مصطفی صلی الله علیه وسلم همین جواب داد میگفت
که موزه خر پس معلوم آمد که موزه سلاح است همچون سلاحهای دیگر موزه نیز سه نوع است سیاه است
وسفید است وسرخ است سیاه داشتن سنت است وسرخ داشتن رخصت است وسفید داشتن بدعت
است بدانکه مسح بر موزه سنت است وقایم مقام فریضه است امام کرخی رحمة الله گوید هر که منکر شود ترسم
که کافر شود اما ظاهر روایة آنست که کافر نشود ولیکن مبتدع گردد بدانکه مسح جایز است بامر رسول وبفعل رسول
علیه الصلوة والسلام وراوی مسح موزه مغیره بن شعبه رضی الله عنه وی روایت میکند که رسول علیه السلام
جبه داشت از برده چادر شامی سیاه تنگ آستین ودستهای مبارک را در آستین آورده بود وزیر
دامن بیرون آورده وطهارت ساخت ومن آب می ریختم چون بقدمهای مبارک
رسید بر پشت پای موزه مسح آورد ومن سوال کردم که یا رسول الله صلی الله علیه
وسلم قدمهای مبارک نشستی پدر رسول علیه السلام فرمود هذا امر ربی

چنین [illegible] دیگر من مراد جابر عبد الله انصاری رضی الله عنه مسح موزه را مسح میداد و صحابه رضوان
الله علیهم اجمعین انکار کردند که یا جابر چه میگوئی که این فعل رسول علیه الصلوة والسلام پیش از نازل شدن سوره
مائده بود یا بعد از نازل شدن سوره مائده وی گفت من خود بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آورده
ام صحابه رضوان الله علیهم اجمعین خاموش کردند مراد رضوان الله علیهم این بود که اگر این فعل رسول علیه السلام پیش
از نازل شدن سوره مائده بودی بنا بر نازل شدن سوره مائده این فعل منسوخ شده بودی چون وی گفت من خود
بعد از نازل شدن سوره مائده اسلام آورده ام صحابه رضوان الله علیهم اجمعین را این اشکال نماند و بعضی از سنیها
این روایت از جابر بن عبد الله بجلی است رضی الله عنه که از مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها سوال
کرد که چه میگوئی در روائی مسح موزه وی گفت من پشت پای خود را بریده دوستر از آن دارم که بر پشت
پای مسح کشیدن و سائل در سوال معانقت کرد مادر مومنان اشاره کرد به امیر المومنین علی گفت از امیر المومنین
علی رضی الله عنه سوال کن که در سفرها با رسول همیشه بوده است از امیر المومنین علی رضی الله عنه سوال کرد گفت من
دیدم در غزوی که رسول علیه الصلوة والسلام بعادة از خیمه بیرون آمد بر پشتها پای مبارک خود مسح کشیده بود
چنانکه نشان انگشتان مبارک رسول صلی الله علیه وسلم بر پشتهای پای موزه رسول علیه السلام پیدا بود چون
این خبر بمادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها رسید روایت میکند شریح بن هانی رضی الله عنه که عائشه از آن
قول رجوع کرد و فتوی داد بر روائی مسح موزه از عبد الله عباس رضی الله عنه سوال کردند که چه میگوئی در مسح موزه
گفت من مسح بر پشت خر کرده روا دارم نه بر پشت پای موزه بنا بر آن بود که وی را از فعل رسول علیه
الصلوة والسلام خبر نبود و چون وی را خبر شد روایت میکند عطا بن ابی رباح که وی از آن قول رجوع کرد
و فتوی داد بروائی مسح موزه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما سعد را دید پدر خود که طهارت می ساخت چون بقدمها
رسید بر پشت پای موزه مسح کرد گفت یا سعد قدمها را نمیشوئی گفت برادر پدر خود سوال کن عبد الله از پدر
خود سوال کرد که چه میگوئی در حق کسی که طهارت سازد قدمها را نشوید بر پشت پای موزه مسح کند گفت
برادر پدری گفت سعد را در پدرم گفت عم تو از تو فقیه تر است اشکال آید که سعد برادر امیر المومنین عمر رضی الله عنه
نبود از چه معنی است که گفت عم تو از تو فقیه تر است در دینی و در فقه بود یکی آنکه خدا عز و جل میفرماید انما المومنون
اخوة دیگر آنکه جبرائیل علیه السلام بیامد و گفت یا رسول الله خداوند عز و جل فرشتگان آسمانها را با یکدیگر
برادری داده است تو هم صحابه رضوان الله تعالی علیهم با یکدیگر برادری ده رسول علیه الصلوة والسلام صحابه
را رضوان الله علیهم با یکدیگر برادری داد و سعد را با امیر المومنین عمر رضی الله عنه برادری داد بدین معنی گفت که
عم تو از تو فقیه تر است روایان مسح موزه امیر المومنین عمر و عثمان و امیر المومنین علی و عبد الله مسعود و

سعد و مغیره بن شعبه و جریر رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که مسح موزه جایز است بامر رسول و فعل
رسول مقیم را یک شبانروز و مسافر را سه شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز چهارم همان وقت که وی را
حدث رسیده باشد و در یک امام مالک آنست که مقیم را مسح روا نیست که وی را ضرورت نیست و مسافر
را حد پیدا نیست دلیل بر آن حدیث صفوان بن عسال رضی الله عنه که از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کرد که
بخواب یا بحدث موزه از پای بیرون آرم یا نی رسول علیه السلام فرمود که نی مگر از جنابت پس معلوم آمد
که مسافر را تا جنابت نرسد و بر او چون مسح روا بود و خواجه حسن بصری رضی الله عنه گفته است که مقیم مسافر را
تا جنابت نرسد حد پیدا نیست و دلیل بر آنکه معاذ جبل رضی الله عنه از رسول علیه الصلوة والسلام سوال کرد که بر
موزه یک شبانروز مسح کنیم رسول علیه الصلوة والسلام فرمود بلی گفت دو شبانروز کنیم رسول علیه السلام
فرمود بلی گفت سه شبانروز کنیم رسول علیه السلام فرمود بلی معاذ جبل رضی الله عنه خاموش کرد خواجه حسن
بصری رحمة الله علیه گفته است دلیل میکند که هرچند معاذ جبل رضی الله عنه سوال کردی رسول علیه الصلوة
والسلام فرمودی که بلی پس معلوم آمد که مقیم را و مسافر را حد پیدا نیست هرچند بر موزه مسح کنند روا بود
علما گفته اند که معاذ جبل از علماء صحابه بود رضی الله عنه پیدا نیست که مسافر را زیاده از سه شبانروز
مسح روا نیست تا سه شبانروز رسانیدی و خاموشی کرد رسول علیه السلام زیاده از آن نفرمود دیگر آنکه
چندین کس از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که مسح موزه جایز است بامر رسول و بفعل رسول
علیه السلام مقیم را یک شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز دیگر همین وقت که حدث رسیده باشد
مسافر را سه شبانروز از وقت رسیدن حدث تا روز چهارم همان وقت که حدث رسیده باشد بقوله

علیه السلام یمسح المقیم یوما ولیلة والمسافر ثلثة ایام ولیالیها مذکور فی الحصار خواجه حسن بصری رضی الله عنه
گفته است که من سه هزار کس را از صحابه دریافتم هفتاد کس از بدریان را دریافتم و دیدم که ایشان
در مسح موزه چندان مبالغت میکردند گمان می بردم که بر پشت پای برهنه روا بود اما این جا خود
نیست در روافض علیهم اللعنة آنند که بر پشت پای برهنه مسح روا بود اما ظاهر روایت است
که روا نبود ابوالحسن کرخی رحمة الله گفته است هر که موزه را منکر شود خطر کفر دارد و در روافض منکر اند ابو
حنیفه رضی الله عنه گفته است که از اول بر من روشن نبود مسح موزه از حیث اقاویل صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین بر من [illegible] مسح موزه بر من از آفتاب روشن تر شد من در سال شانزدهم بودم و سال
بر هشتاد و شش از هجرت رسول علیه الصلوة والسلام که من با پدر خود بسفر قبله رفتم و در [illegible]
را رضی الله عنه دریافتم بروی سلام گفتم جواب باز گفت و از من سوال کرد که از کدام جائی گفتم از جا

عراق گفت از جایی که دو این متفرقه شدند و هوا و بدعت کردند گفتم کلا و حاشا از ایشان نیم اعتقاد من آنست که بعد
از وفات ختم انبیا علیه السلام این دو شیخ را بر همه فاضل دانم چنانکه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و آن دو داماد را
میان جان دوست دارم چنانکه عثمان و علی رضی الله عنه و در صحابه رضوان الله علیهم اجمعین طعن نکنم و نبیذ خرما
حلال دارم و لیکن نخورم و قرآن را مخلوق نگویم و بنده را بگناه کافر نگویم و مسح موزه را جایز دانم گفت ای کودک
احسن الله که بر همین باش که راه راست گرفته تا بقیامت نجات یابی باب دویم در بیان چیزی که مسح
روا نبود و بدانکه موزه کرباس خواجه احمد المغزی رحمة الله فتوی داده بود بر موزه کرباس مسح روا نبود و بردم در آنهم
روا نبود بجاروق و پاتابه اگر بر پاتابه مسح نمود یعنی به اختیار خود جواب گوید که روا بود همه عمر کردن وی بود و شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که در دو مسئله جواب مطلق گفتن که روا یا نا روا یکی در یخ زده طهارت ساختن
و دیگر بر جاروق پاتابه مسح کشیدن که در وی اختلاف مشایخان بسیار است و بر لالک پاتابه بند نبود
ظاهر روایت آنست که مسح روا بود اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که روا نبود که پاتابه بسته
و دوخته تا روا بود بر وی مسح کشیدن بر موزه نمدی ترکی مسح روا بود باتفاق بر موزه نمدی ترغندی
مسح روا نبود باتفاق بر جورب بی نعل ترغندی مسح روا باتفاق در معنی موزه کرباسی شود بر جورب تنگ بخته
بی نعل مسح روا بود یا نی بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله روا بود دلیل آنکه ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه رضی الله عنهما
روایت کرده اند که رسول علیه السلام بر جورب مسح کشید ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که جورب بی نعل مسح روا
نبود که با وی سفر نتوان کرد چون پاتابه شود و آنچه ایشان روایت کرده محمول است بآنکه جورب بخته طری با نعل
بوده است و در اختلاف بر جورب بخته بی نعل روا بود یا نی خواجه احمد سلمه بلخی رحمة الله گفته است که من بسفر
رفتم و دریافتم روزگار ابو حنیفه در بیماری آخرین بود این مسئله از وی سوال کردم گفت اول فتوی داده بودم
که روا نبود اما اکنون فتوی دادم که روا بود این روایت قول امیر المؤمنین عمر است و امیر المؤمنین علی سعد و عبد الله
مسعود و مغیره بن شعبه رضی الله عنهم اجمعین موزه بچه صفت باید داشتن تا بر وی مسح روا بود موزه باید درست و
پاک چندانکه کعب را بپوشد تا بر وی مسح روا بود و دریدگی بچه صفت باید تا روا نبود مسح را باز ندارد و مجرد از
مالک رحمة الله روایت است که هر چند دریدگی بود روا بود مسح را باز ندارد و در شرح از سفیان ثوری روایت است
که هر چند دریدگی بود روا بود مسح باز ندارد و در مبسوط از عطا رحمة الله همچنین روایتست که هرچند دریدگی بود روا بود مسح باز ندارد از
شافعی رحمة الله روایتست که هرچند اندک دریدگی بود روا نبود مسح باز دارد از برای آنکه آنچه گشاده شده است شستن
آن فریضه شود و بعضی شستن و بعضی مسح کشیدن روا نبود اما علما رحمهم الله گفته اند چنان نگویم که مالک و سفیان
ثوری و عطا رحمهم الله گفته اند که بحقیقت پای برهنه روا داشته باشیم و چنان نگویم که شافعی رحمة الله

گفته است که موزه مومنان از دریدگی اندک خالی نبود و گوئیم که سه انگشت بر یکی پای دریدگی بود فرو سوی
کعب روای مسح را باز دارد و دریدگی هر دو پای را جمع نکنیم تا اگر دو انگشت بر یکی پای دریده بود و یکی
انگشت بر یکی پای روای مسح باز ندارد و سه انگشت بر یکی پای فرو سوی کعب دریده بود تا روای مسح را باز
دارد و دریدگی سه انگشت دست باید یا سه انگشت پای بروایت زیادات سه انگشت پای بروایت مبسوط
سه انگشت دست در جواز مسح موزه اعتبار آلت است یا محل کرخی رحمة الله گفته است که اعتبار محل راست
وی قیاس میکند بروایت زیادات ابو الحسن قدوری رحمة الله گفته است که اعتبار آلت راست وی قیاس میکند
بروایت مبسوط در جواز مسح موزه اعتبار پوشیدن راست یا رسیدن حدث را ابو الحسن کرخی رحمة الله گفته
اعتبار پوشیدن را ابو الحسن قدوری گفته است که اعتبار حدث را فایده این خلاف جای پدید آید که اول
قدمها را بشوید و موزه پوشد و آنگاه باقی اعضا دیگر شوید بدین طهارت بر قول علما ما رحمهم الله نماز
گزارد روا بود و بر قول شافعی رحمة الله روا نبود و اگر بعد از آن وی را حدث رسید بدین موزه مسح روا بود
یا بی ابو الحسن کرخی رحمة الله گفته است روا نبود که آن وقت که موزه پوشیده است طهارت وی کامل نبوده است
ابو الحسن قدوری رحمة الله علیه گفته روا بود که آن وقت حدث رسیده است وی را طهارت کامل بوده و فتوی بر این
قول است که روا بود و اگر مقیم طهارت سازد و موزه پوشد و مسافر شود و مسافرانه مسح تمام کند و اگر مقیمانه کشیده
و آنگاه مسافر شود و موزه بیرون آرد و پایها را بشوید و اگر بعضی مقیمانه کشید و آنگاه مسافر شود بر قول شافعی رحمه
مقیمانه تمام کند و بر قول علما ما رحمهم الله بنا کند و مسافرانه تمام کند اگر مسافر طهارت سازد و موزه پوشد و مقیم شود
و مقیمانه تمام کند و اگر یک شبانروز کشیده و آنگاه مقیم شد و موزه را بیرون آرد و قدمها را بشوید اگر بعضی مسافرانه
کشید و مقیم شد و هم مقیمانه تمام کند اما شافعی رحمة الله مسح کشیدن را اعتبار دارد و اگر در حضر حدث رسید شد ولیکن
مسافر شد آنگاه طهارت سازد و مسح کشید مسافرانه تمام کند و اگر مسح در حضر کشیده است مقیمانه تمام کند و نیز بر قول
شافعی رحمه در پوشیدن موزه ترتیب شرط است چنانکه در طهارت ترتیب شرط میدارد و بر قول علما ما رحمهم الله ترتیب
شرط نیست فایده این خلاف جای پدید آید که طهارت ساخت و پای راست را شست و موزه پوشید و آنگاه
پای چپ شست و موزه پوشید بدین طهارت نماز گزارد بر قول علما ما و شافعی رحمهم الله نماز روا بود و بر قول
مالک و زفر رحمهما الله روا نبود و چون حدث رسید شد و بر قول علما ما رحمهم الله بران موزه مسح روا بود و بر قول شافعی رحمه الله بر آن موزه
مسح روا نبود و اگر خواهد تا باتفاق بر آن موزه مسح روا بود باید که طهارت تمام کند و آنگاه پوشد تا باتفاق بر آن موزه مسح
روا بود و شافعی رحمة الله گفته است که همچنانکه مسح موزه بر پشت پای موزه سنت است بر کف پای موزه جایز
است بر قول علما ما رحمهم الله بر کف پای موزه مسح جایز نیست وجه قول شافعی رحمة الله آنست که روا

میکند مغیره بن شعبه رضی الله عنه که رسول علیه السلام مسح میکشید علی الخف و اسفله علما رحمهم الله گفته اند که صاحب صحاح محمد بن اسمعیل
این روایت نکرده است و اگر ثابت شود مراد از وی پشت پاست و برکشیدن موی ساق زیر یعنی موزه ها بر دو روایت عمل کرده
باشند بدین وجه قول علما گفته اند که برکف پای حاجت نیست که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته است که اگر دین برای
ما بودی قیاس آن بودی که برکف پای موزه مسح بایستی کشیدن نی بر پشت پای موزه اما ما رای خود را ماندیم و بفعل رسول علیه الصلوة
والسلام عمل کردیم که محل مسح پشت موزه است نی کف پای موزه علما گفته است که مسح سه بار نمی باید کشید چنانکه غسل ما ظاهر روایت
نیست که یکبار بسنده است که بنا بر مسح بر تخفیف است و ثانی قیاس بر تیمم و اگر مسح موزه نا سه بار بایستی نشانهای پای مبارک رسول
نشان انگشتان مبارکش باقی نمانده بودی اگر مسلمانی بر سر یا بر پای موزه یا بر بند چیزی مسح میکند بسر انگشتان اگر در پی آب و سیلان
نرسد اتفاق روا نبود اگر در پی آب سیلان رسید بعضی گفته نیز روا بود و خواجه امام حسام الدین اندوسی گفته است که اگر چه در پی آب سیلان
رسیده روا نبود و در بعضی نسخها هی آورده است که ظاهر روایت آنست که روا نبود تا تمام انگشتان ننهند اما اگر سه انگشت تر کرده از پهنا
یا درازنها مسح موزه شود کشیدن مستحب است اگر پیش موزه مقدار سه انگشت تهی است بدان بی مسح کشیدن روا نبود اما اگر پای را آنجا برده
مسح کشند روا بود اما اگر پای بجای خود باز دارد و مسحش باطل شود اگر نخست پایها شسته و موزه پوشیده و استنجا کرده است که از وی حدث
ظاهر شود و درین اتفاق است که موزه بیرون آرد قدمها را باز شوید اگر قدمها را شست و موزه پوشید و چهار اندام تمام کرد آنگاه
استنجا کرد بعضی گفته اند باطل شود طهارة سازد و بران موزه مسح کشد روا بود و ابتداء مسحش از زمان استنجا است نسبت نکرده است بر قول علما
ما رحمهم الله مسحش باطل نشود و ابتداء مسحش از زمان حدث رسیدن بود و اگر موزه او پهنا یا درازو دریده است چون پای می نهند و در
نباز میشود و بر میگیرد فراز میشود و بهمه پای نهادن که در باز میشود مسح باطل شود اما اگر چیزی بر بسته است بر موزه که در بار
نمیشود و ظاهر روایت برای مسح روا بود اما شیخ الاسلام علاء الدین رحمة الله گفته است که مسح باطل شود که این بر بسته است و حجت خفی بایند
تا بر وی مسح روا بود و اگر ابره موزه درشت بود و استر نیز درشت اکنون مسح روا بود و اگر ابره درشت بود و استر نا درشت
بسران موزه مسح روا بود اما اگر ابره دریده است و استر درشت اگر استر و منقی بود با سحمان مسح روا بود و اگر استر کرباس [illegible] نبود
روا نبود اگر از دریچه موزه آب اندر می آید امام نجم الدین نسفی رحمه الله در خصائل آورده است که هر چند اندک اندر آید مسح باطل
شود اما در واقعات فقیه ابو اللیث و در فتاوی خواجه امام بکر فضل بخاری رحمة الله آورده است هر چند اندر آید مسح باطل نشود
و خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که اگر ازین پای چندانی اندر آید که کل آن پا بیش تر شود پای دیگر مسح باطل شود زیرا که یکپای
مسح و یکپای غسل و مسح با غسل جمع نباید و شیخ الاسلام برهان الدین هم گفته است که اگر یکپای بچندانی اندر آید که بیشتر از پای
تر شود آن پای دیگر را مسح باطل شود که در زیادات روا نیست که همچنان که غسل کل مسح را باطل کند و غسل بعضی نیز مسح را باطل
کند بر وی اشکال گفتند که چون روایت زیادات آنست که غسل بعضی مسح را باطل کند پس تو چرا بیشتر را اعتبار میکنی گفتا زیرا که
دفع حرج که الا آن اندکه را اعتبار دارم و آن حرج شود و درین ما حرج نیست ما مسح موزه را از پای بیرون آورده بر [illegible] افتاد

قدم بر افتادنش چه مقدار باید تا مسحش باطل شود و بر قول ابو حنیفه تا پاشنه محل گفت نرسد مسح باطل نشود و بر قول ابو یوسف تا بیشتر
از پشت پاپیش و در پشت پای موزه بود مسحش باطل نشود و بر قول محمد تا پاپیش در محل مسح مقدار سه انگشت بود مسح وی باطل نشود و بر قول
شافعی تا پاپیش در محل ساق مسح موزه بود مسحش باطل نشود و بر قول عطا و خواجه حسن بصری رحمهما الله اما اگر مسح کرد یکی پای موزه را
از پاپیش بیفتد مسحش باطل نشود و بر قول علما رحمهم الله باطل شود و می باید که آن پای موزه دیگر را از پای بیرون آرد و هر دو
قدم را بشوید و آنگاه موزه پوشد و از ابراهیم نخعی رحمة الله در این مسئله سه روایت است یکی روایت آنست که چنانچه از نخعی رحمهما الله روایت
میکنند همچنانکه میگفتند که علما رحمهم الله گفته اند و یکی روایت دیگر آنست که ابن ابی لیلی از حکم و حکم از نخعی رحمه الله روایت میکنند که همچنانچه
کنند که عطا و خواجه حسن بصری رح گفته اند و یکی روایت آنست که حسین بن عماره از حکم و حکم از نخعی رحمه الله روایت میکنند که از پای موزه
دیگر را بیرون آرد و طهارت تمام سازد و آنگاه موزه پوشد تا بیقین از عهده بیرون آید نزد یک ایشان به موزه بیرون آوردن
طهارت تباه شود مسئله از جنابت رسید غسل آورد و موزه پوشید یا واقفش که آب در دهن و بینی نکرده ام اگر پیش از آنکه حدث رسیدش
آب در دهن و بینی کرد و آنگاه حدث رسیدش طهارت سازد اتفاقا وی را برین موزه مسح روا بود و اگر حدث رسیدش و آنگاه آب
در دهن و بینی کرد بر قول علما رحمهم الله برین موزه مسح روا نبود و بر قول شافعی رحمه الله روا بود و اگر از جنابت غسل آورده
و موزه پوشید بعده معلوم شدش که لمعه خشک مانده است اگر حدث رسیدش آنگاه آن لمعه را تر کرد به اجماع بر آن موزه مسح روا
نبود و اگر پیش از آنکه حدث رسیدش آن لمعه را تر کرده آنگاه حدث رسیدش بر قول علما رحمهم الله بر آن موزه مسح روا بود و بر قول
شافعی رح روا نبود و اگر کاسح را مدت مسح باقی است و وی را جنابت رسیدش و تا یابنده است تیمم کرد و نماز گذارد و حدث رسیدش آب
یافت چندانی که طهارت را بس آید وی را بر آن موزه مسح روا نبود دلیل حدیث صفوان بن عسال رضی الله از رسول صلی الله علیه و آله
وسلم سوال کرد یا رسول الله بجواب و بحدث موزه پای بیرون آرم یا نی رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که وی مگر از جنابت
معلوم شد چون برسیدن جنابت قدمها شستن فریضه شد مسح روا نبود و اگر جنابت رسیدش و تا یابنده است تیمم کرد و موزه پوشید
حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارت را بس آید بر آن موزه مسح روا نبود اگر جنابت رسیدش و دمی آب است چندانی که طهارت
را بس آید طهارت ساخت و قدمها شست و موزه پوشید آنگاه تیمم کرد از برای باقی جنابت را حدث رسیدش آب یافت چندانی
که طهارت را بس آید بعضی گفته اند که وی را بر آن موزه مسح روا بود و اما ظاهر روایت آنست که روا نبود که آن وقت که موزه
پوشیده است جنابت باقی بوده است اگر جنابت رسیدش طهارت ساخت و قدمها شست و تیمم کرد از برای باقی جنابت آنگاه
موزه پوشید حدث رسیدش آب یافت چندانی که طهارت را بس آید اتفاقا وی را برین موزه مسح روا بود که آن وقت که
موزه پوشیده است وی را از جنابت چیزی باقی نمانده بود و طهارت وی کامل بود و اگر آب یافت چندانی که غسل را بس آید
و بعکس غسل بیاورد و باز نماز را تیمم کرد و نماز گذارد و حدث رسیدش آب یافت چندانکه طهارت را بس آید وی را بدان موزه مسح روا نبود
که بیافتن آن آب که غسل را بس آید وی را قدمها شستن فریضه شود و اگر طهارت ساخت و موزه پوشید حدث رسیدش طهارت ساخت بدین موزه مسح کند و آنگاه

سر موزه پوشیده حدث رسیدش طهارت ساخت بر آن سر موزه مسح میکشد روا بود که مسح بر پشت پای موزه قرار گرفته است
نی بر سر موزه اما اگر مرد ورا بر طهارت کامل پوشیده است و حدث رسیدش بر قول امام شافعی سر موزه مسح روا بود که موزه بدل
است از پای و سر موزه بدل است از موزه بدل بر بدل شود روا نبود اما بر قول علما رحمهم الله روا بود که در معنی موزه
دوتا باشد دلیل بر آنکه عبد الرحمن بن لیلی روایت میکند که با عمر رضی الله عنه بیرون رفته بودیم نماز شام آب خواست و طهارت ساخت
و بر سر موزه مسح کشید و گفت چنین دیدم از رسول علیه الصلوة والسلام که چنین کرد و مسح کشیدن بدل از شستن پای نیست که با
قدرت پای شستن مسح روا است و بدل با حال توانایی بر اصل روا نبود معلوم شد که مسح کشیدن بدل از شستن پای نیست اگر یک پای
سر موزه از پای بیرون آید و بر قول زفر رحمه الله بر آن یک پای سر موزه دیگر مسح باقی بود اگر بر پشت پای این موزه کشد روا بود از علمای
ثلثه رحمهم الله دو روایت یک روایت این است که بر پشت پای موزه مسح کشد بر پشت پای سر موزه مسح کشد باز و این قول اختیار ابو یوسف
است و یک روایت دیگر آن است که از پای سر موزه دیگر بیرون آرد و هر دو پشت پای موزه مسح کشد و این اختیار محمد است
اگر موزه دریده است و سر موزه درست بر سر موزه روا بود و بر موزه نبود اگر سر موزه دریده و موزه درست بر سر موزه
مسح روا نبود و بر موزه مسح روا بود و اگر موزه با چیدان پوشیده است بر چیدان مسح روا نبود که محل مسح پشت پای موزه
است نه آنجا که چیدان اما اگر انگشتان بر پشت پای چیدان نهاده است و کف دست بر پشت پای موزه چون مقدار سه انگشت
از پشت پای موزه تر شود از مسح نیابت دارد بشرط آنکه پشت پای چیدان پاک بود و اگر پشت پای چیدان پلید بود
چون دست بر تری نهاد تری از دستش بر پشت چیدان سرایت کند دستش پلید شود و دست پلید را بر پشت موزه بر
پشت پای موزه پلید شود تا موزه نشوید با وی نماز روا نبود اگر چاروق با موزه چندین بر دوخته اند برای مسح کشد
روا بود اگر بر دوخته نیست بر چاروق مسح روا نبود باید که دست بزیر چاروق اندازد و بر پشت پای موزه مسح کشد
تا روا بود و باتفاق اگر موزه و سر موزه بر طهارت کامل پوشیده است حدث رسیدش طهارت ساخت و دست بساق
سر موزه فرو میکشید تا بر موزه مسح کشد روا نبود باید که بر سر موزه مسح کشد یا سر موزه را بیرون کند و بر موزه مسح کشد
تا از عهده بیرون آید **باب دوم در بیان مسح** صاحب جرح سایل این مسئله از چند وجه خالی نیست یا در وقت طهارت
ساختن میرود و در وقت موزه پوشیدن نمیرود و یا در وقت موزه پوشیدن میرود و در وقت طهارت ساختن نمیرود
و یا دو وقت نمیرود و یا هر دو وقت میرود بر قول زفر رحمه الله در همه حالها حکم اصحا دارد و بر قول شافعی رح همه حالها حکم صاحب
جرح دارد و شافعی رحمه الله جرح سایل را حدث ندارد و بر قول علمای ما اگر بر طهارت کامل پوشیده است حکم اصحا دارد و اگر بر طهارت
ناقص پوشیده است حکم صاحب جرح دارد و فایده این خلاف جایی پدید آید که صاحب جرح سایل موزه پوشیده است و بر طهارت
ناقص و در نماز حدث رسیدش طهارت سازد و چنین موزه مسح کشد و بدین نماز ادا کند اما اگر در میان نماز وقت بشود
موزه بیرون آرد و باتفاق طهارت سازد و نماز از سر گیرد اما اگر بر طهارت کامل پوشیده است چنانکه در هر دو وقت نمیرود

و در میان نماز وقت تو شد وی هر فان طهارت کامل است و بر گذارد و نماز تمام کند و اگر وقت تو شد و جراحت سیلان شد طهاره
سازد و بالاتفاق بدین موزه مسح کشیده بود و درین نماز بنا کند عیسی بن ابان رضی الله عنه گفته است که نماز از سر گیرد و ظاهر
روایت آنست که بران نماز بنا کند مسئله در دست جراحت است طهارت ساخت و جبیره بربست و مسح کشید و موزه پوشید تا او بر وقت
جراحت باقی است مدت مسح موزه باقیست هر روز مسح روا بود اگر پیش از آنکه مدت مسح موزه برآید جراحت نیکو شد عکس حسب خواجه
زاهد فخر الدین رحمه الله گفته است که همچنانکه شستن آن لمعه فریضه شود قدمها شستن نیز فریضه شود و شیخ الاسلام برهان الدین گفته است
که این حکم آنگاه بود که وی را درین میان حدث رسیده باشد و وقتی بدین موزه مسح کشیده باشد اما اگر همچنین طهارت بود که موزه پوشیده
باشد همان لمعه را تر کند بسنده بود و اگر جراحت بر پاست طهارت ساخت و جبیره بر پشت پای مسح کشید و پای نیکو را شست و موزه
پوشید تا مادام که جراحت باقی است مدت مسح باقیست و برابر آن موزه مسح روا بود چنانکه مدت مسح برآمد چون جراحت نیکو شد اتفاق
است که همچنانکه شستن آن لمعه فریضه است شستن قدمها نیز فریضه شود و اگر بر یک پای جراحت است و طهارت ساخت و جبیره بر پشت و مسح کشید و آن
پای نیکو را شست و آن پای نیکو را موزه پوشید حدث رسید مسح بران موزه مسح روا نبود از برای آنکه مسح جبیره قائم مقام شستن است یکی پای
غسل شود و یکی پای مسح و مسح با غسل جمع نباید اما اگر طهارت ساخت و جبیره بر پشت اگر مسح جبیره فراموش کرد و هر دو پای موزه پوشید بعد
از آن حدث رسیدش طهارت ساخت و بران موزه مسح روا بود و یکی از ابو حنیفه رضی الله عنه دو روایت است در آن روایت که مسح جبیره را فریضه
داند روا نبود اما بدان روایت که مسح جبیره را فریضه ندارد روا بود اما ظاهر قول ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که روا نبود و اگر یکی
را انگشتان پای نیست و لیکن پشتهای پای برقرار است بران موزه مسح روا نبود زیرا که محل مسح پشت است نه انگشتان اما اگر یکی
را پای کل نیست بران پای دیگر مسح روا بود و غسل نه اما اگر قدری سوی کعب هرچند اندک باقی بود از شستن فریضه بود یا
پای دیگر مسح روا نبود از برای آنکه یکی پای غسل شود و یکی پای مسح و مسح با غسل جمع نباید اگر طهارت ساخت با آب مطلق و موزه پوشید
و حدث رسیدش جرابی که باید طهارت سازد و بدان موزه مسح روا بود و اگر طهارت ساخت با آب کاره و موزه پوشید چون نماز رسیدش
جرابی که باید طهارت سازد و بدان موزه مسح روا بود و اگر طهارت ساخت با آب مشکوک و موزه پوشید و نماز گذارد و حدث رسیدش با آب
مشکوک یافت اتفاق و بدان موزه مسح روا بود اما اگر با آب مشکوک طهارت ساخت و موزه پوشید حدث رسیدش نبیذ تمر یافت به
قول ابو حنیفه رحمه الله بران موزه مسح روا نبود و بر قول ابو یوسف رحمه الله بدان نبیذ تمر عمل نکنند و تیمم کنند و بر قول محمد رحمه الله آن
موزه را بیرون کند به نبیذ تمر طهارت سازد و تیمم با وی یار کند تا از عهده بیرون آید اگر طهارت ساخت به نبیذ تمر و موزه پوشید پس او را حدث
رسید آب مشکوک یافت بقول ابو حنیفه رحمه الله بران موزه مسح روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بیرون کند تا موزه که
بشوید و مسح بر قول ایشان روا نبود و اگر به نبیذ تمر طهارت ساخت موزه پوشید حدث رسیدش و آب مطلق یافت قاضی حکیم و خواجه امام
ابو علی نسفی رحمهم الله گفته اند که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه بدین موزه مسح روا نبود که موزه بدل است از پای و نبیذ تمر بدل
است از آب پس بدل بر بدل روا نبود قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که روا بود قیاس قول ابو حنیفه

ما ورجی و اسماء اهل صدیق با من بود فراموش کرده ام رسول صلعم تا آنجا فرود آمد و کسی را بطلب ایشان
سفنه فرستاد و ایشان ندیدند چون صبح دمید خطران داشت که آفتاب برآید نماز از وقت برود و دل مبارک
مشغول بود و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی کردن گرفتند که صبح دمید ما را آب نیست تا طهارت
سازیم و نماز باطل شد ما را از وقت برود ما بقیامت چه عذر آریم صدیق رضی الله عنه بدر خیمه ما در مومنان
آمد و گفت ای دختر این چه سهو بود که بر تو رفت و صبح دمید صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تنگدلی میکنند
که اگر ایشان را نماز از وقت رود تو بقیامت چه جواب گوی ما در مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها
گریان شد سر بسجده نهاد و سر بحضرت فرستاد و مناجات کرد و گفت ای مسبب الاسباب سببی
بساز که بندگان ترا نماز از وقت فوت نشود تا من بقیامت اندر نمانم در حال جبرائیل علیه السلام
آمد و این آیت آورد قوله تعالی او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا و بر رسول علیه السلام
برخواند و رسول علیه السلام بر صحابه رضوان علیهم اجمعین برخواند همه شاد شدند آنگاه
تیمم کردند و نماز گزاردند بعد از ان یاری بود که ویرا اسعد بن خضیر میگفتندی مردی بافصاحت
و بلاغت بود با بسیار صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بدر خیمه ما در مومنان آمده رضوان الله
عنها ما خیمه فرو آنداخته بود و بعبادت مشغول شده بود شکرانه آن حالت را که خداوند عز و جل
ویرا چنین لطیفی فرموده بود وی مدح گفت خالزاده صدیق را رضی الله عنه که چه مبارک
خانواده است این خانواده صدیق رضی الله عنهم اجمعین که هر اندیشه که بر خاطر مبارک
ایشان رسیده است سبب تخفیف امت بوده است و اگر این اندیشه بر خاطر مبارک ایشان
راه نیافتی مسافران را که در سفر با نماز ایشان فوت شدی رسول علیه السلام مر صحابه را
تیمم تعلیم میکرد و گفت دو ضربت است یکی مر روی را و یکی مر دستها را قال النبی علیه السلام التیمم
ضربتان ضربة للوجه ضربة للذراعین بر قول شافعی رحمة الله بر هردو طهارت نیست شرط است
و هم بر آب و هم بر خاک و بر قول زفر رحمة الله بر هردو نیست طهارت شرط نیست هم بر آب و هم بر خاک بر قول علماء
ثلثه رحمهم الله در آب نیست در خاک نیست شرط است بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله نیت نماز می باید و بر قول ابویوسف رحمه الله
نیت عبادت کردن بسنده است و ابوالحسن کرخی رحمه الله میگوید تیمم که برای تطوع کرده بود بدان تیمم فریضه روا نبود و از
گفته است که به تیمم تطوع روا نبود اما ظاهر روایت انست که روا بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته که به تیمم
سجده تلاوت روا نبود اما ظاهر روایت انست که روا بود و مالک رحمهم الله گفته است که نایابنده آب را
استمتاع نشاید گرفتن اما ظاهر روایت انست که شاید که از عبدالله عمر سوال کردند که نایابنده آب را

استماع شاید کرفتن یا فی کفت من نمیکیرم و اکر شما بکیرید شما را منع نکنم که پاکی نبود مسلمانی را تا آب
رسید وی نا یابنده است چون تیمم کند حکم پاکان ثابت شود یا فی بر قول امیر المومنین عمر و عبد الله
بن مسعود حکم پاکان ثابت نشود وجه قول ایشان انست که آیت در حق طهارت نازل شده است
فی در حق جنابت اما ظاهر روایت انست که تیمم عامل است هم در طهارت و هم در جنابت دلیل بر تیمم
روایت میکند ابو هریره رضی الله عنه که اعرابی از رسول صلی الله علیه وسلم سوال کرد که ما در زمینی می
باشیم که یکماه و دو ماه برآید که آب نیابیم در میان ما زن از حیض پاک شود و ما را جنابت رسد و زن
از نفاس پاک شود چه کنیم رسول علیه السلام فرمود که علیکم بارضکم بر شما باد از زمینیان مراد از ان تیمم
است حدیث دیگر فرمود که التیمم وضوء المسلم و لو الی عشر حجج ما لم یجد الماء کفت تیمم طهارت مرد مسلم
است اگرچه ده سال آب نیابد و اینها که کفتیم دلیل این است که جنب به تیمم از جنابت بیرون آید رسول
علیه السلام در غزوی عمار یاسر را بدید که بر خاک می غلطید رسول علیه السلام فرمود یا عمار ترا چه
داشت برین غلطیدن کفت یا رسول الله مرا جنابت رسیده است رسول علیه السلام فرمود التیمم ضربتان
ضربة للوجه و ضربة للذراعین دیگر آنکه رسول علیه السلام عمرو عاص را بر سر جمعیتی از صحابه امیر کرده بود
و بغزوی فرستاد چون از غزوی باز کشتند رسول علیه السلام ازان سوال کرد که امیر شما
چگونه بوده است با شما و چگونه معاملت کرد کفتند یا رسول الله نیکو امیر بود اما روزی ما را در جنابت امامت
کرد رسول علیه السلام فرمود تا وی را طلب کردند کفت ای پسر عاص ترا چه داشت برین صحابه را در جنابت امامت
کردی کفت یا رسول الله هوا سرد بود و مرا جنابت رسیده بود اگر غسل می آوردم خطر هلاکت بودی
به آیت عمل کردم قوله تعالی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة تیمم کردم و نماز کذاردم و رسول علیه السلام
و مسلمانان شادمان شدند و کفت ای پسر عاص فقیه شده و ان نماز را نفرموده که کردان معلوم شد
که تیمم عامل بوده است هم در طهارت و هم در جنابت دیگر آنکه نوبت پاس داشتن اشتران که از برای
صدقه بود ند به ابو ذر رسیده بود رسول علیه السلام بامدادیگاه بمطالبه اشتران صدقات بیرون رفته
بود ابو ذر رضی الله عنه در پس اشتری پنهان شد رسول علیه السلام فرمود که یا ابا ذر ترا چه داشت
بدین کفت یا رسول الله من در جنابتم رسول علیه السلام را کنیزکی بود حبشیه با وی آب بود رسول علیه السلام
فرمود که ان آب را با ابو ذر ده با ابو ذر داد در پس اشتری در آمد و غسل در آورد و انگاه آمد بر رسول علیه
السلام سلام کفت رسول علیه السلام فرمود که یا ابا ذر اگر بار دیگر همچنین افتد ترا و نیابنده آب باشی
تیمم کن و نماز کذر در پس معلوم آمد که تیمم عامل است در طهارت و هم در جنابت کردن اگر در جنابت است

یکی در خاک طیبه از عهده جنابت بیرون نیاید اگر بر دو دست و روی خویش غباری نشسته است و نیت
کند و دست در دست مالد بر دو دست و بر روی مالد از عهده جنابت بیرون آید مسئله تیمم آب
یافت سلمه بن عبد الرحمن گفته است که تیمم باطل نشود از برای آنکه تیمم طهارة کامل است و بر او حدث باید
تا باطل شود و یافتن آب حدث نبود شافعی رحمه الله گفته است که اگر در نماز است نماز وی تباه نشود
این نماز را تمام کند و طهارة سازد و نماز را باز گذارد و در شرح طحاوی مذکور است اما اگر بیرون نماز
بود تیمم باطل شود اما ظاهر روایة این است که اگر در نماز است یا بیرون نماز چون آب یافت نمازش تباه
شود و تیمم باطل قوله تعالی فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا بر جنا تیمم روا بود بر قول شافعی رحمه الله خاک
پاک او پاشنده باید تا بر وی تیمم روا بود وجه قول وی آنست که خدای عز و جل صعیدا طیبا طلب فرموده
است بر قول ابو یوسف رحمه الله بر خاک و بر ریگ روا بود بر چیزی دیگر روا نبود در صلوة خواجه امام
اجل سرخسی آورده است که امام ابو یوسف رحمه الله از ریگ رجوع کرده است یعنی همین بر خاک روا
بود در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمه الله از ابو یوسف روایة است که بر دیوار گچ روا نبود و از محمد
رحمه الله روایت است که جایی بود که دیوار گچ بود و بر وی هیچ غباری نبود اما اگر غباری بر وی بود
از آن غبار تیمم کنند روا بود و بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه بر چیزی که اجزاء زمین بود چنانکه گچ و آهک و آجره
و سنگ و زرنیخ سنگ و سرمه سفال جامها و مانند اینها بر این همه تیمم روا بود و در شرح طحاوی زرنیخ روا نیست
که در سفال جامها محمد با ابو حنیفه رحمه الله روایت است که روا نبود و این جایی بود که سفال جامه درست بود اما اگر
سفال جامه را شکسته کوبند و از وی غباری خیزد و از آن غبار تیمم کنند روا بود و بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که نمک کانی بقیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه تیمم روا نبود و در فتاوی خواجه امام ظهیر الدین اسحق
آورده است که بر نمک کانی تیمم روا نبود و بر نمک کوهی روا بود اما قاضی امام صدر رحمه الله گفته است که بر
نمک روا نبود از برای آنکه اصل در این باب این است که هر چه را در آب اندازی ناچیز شود بر وی تیمم روا نبود مشکل
آید که خاک در آب ناچیز نشود اما لائی شود و نمک ناچیز شود اما نمک لائی نشود خاک در آب ناچیز نشود و لیکن
جنس کانی تیمم روا نبود که اینها در زمین امانت است قیاس اینها نمک کانی تیمم روا نبود که وی نیز در
زمین امانت است و دلیل بر آنکه از وی غبار نمی آید اما این جایی بود که بر اینها غباری نبود اما اگر بر اینها
غباری بود و از آن غبار تیمم کنند نماز گذارند روا بود و بر نمک شوره تیمم روا نبود الا که از وی بیرون آید و
طنازه روا نبود و بر چوبها و بر چوب و خاکستر تیمم روا نبود و این جایی بود که بر اینها هیچ غباری نبود اما اگر غباری
بود و از آن غبار تیمم کنند روا بود دلیل بر آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه جامی از اصحاب را بغزوی فرستاد

بود وصیت میکرد ایشان را که نماز ها را در راه از وقت نبرند و اگر آب نیابید تیمم کنید و اگر خاک نیابید
دست ها بر جامها زنید یا بر چهارپا ستوران زنید غباری که خیزد از آن غبار تیمم کنید و نماز گذارید اما اگر آب
و خاک نیابید گل بود از آن گل تیمم کنید و از امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه روایت آمده است که از آن
گل تیمم کنید اما اصح آنست که از آن گل تیمم نکنید که همچون مثله کرده شود و ابو یوسف و محمد میگویند باید که پاره از آن
گل بر عضوی خود بمالد تا خشک شود تا خشک شود باد در دست بمالد غباری که خیزد از آن غبار تیمم کند و نماز گذارد
و اگر ببرف استنجا میکند و یا چهار اندام میشوید اگر سیلان شود روا بود و اگر سیلان نشود روا نبود و اگر از جنابت
غسل میکرد اگر سیلان شود روا بود و باتفاق از عهده جنابت بیرون آید و اگر سیلان نشود ولیکن همچون
روغن چرب میشود بر قول ابو یوسف رحمه الله از عهده جنابت بیرون آید و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
از عهده جنابت بیرون نیاید از برای آنکه جنابت قویتر از حدث است دلیل آنکه محدث را قرآن خواندن شاید
خواندن و مسجد شاید اندر آمدن اما جنب را قرآن خواندن نشاید و مسجد نشاید اندر آمدن اینجا که ضعیف
تر است آب سیلان میباید اینجا که قویتر است بطریق اولی بود و امام ابو یوسف رحمه الله گفته است که در طهارت خدا
عز و جل غسل فرموده است قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق غسل را سیلان باید و در جنابت طهر
فرموده قوله تعالی وان کنتم جنبا فاطهروا و آب پاک کننده است چون رسیده بود که طهر یافتم تیمم تا کجا باید
کرد اما بر قول اوزاعی و مالک و اعمش و شافعی رحمه الله تا ساعد دست و وجه قول ایشان اینست که
خدا عز و جل در آیت سرقه میفرماید قوله تعالی السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما و اتفاق است که دست
راست را از ساعد دست بیرون کنند دست را تا انجا نیز تیمم کنند روا بود و بقول زهری رحمه الله تا کتف
میباید وجه قول وی اینست که خداوند عز و جل در آیت طهارت شستن دست ها تا حد معین آورده تا انجا شوید
اما در تیمم ذکر دست کرد ولیکن حد معین نکرد تا به کتف دست است پس تیمم تا کتف باید کردن علما ما
رحمهم الله گفته اند که خاک قایم مقام آبست چون در طهارت آب تا آرنج میباید شستن تیمم که طهارت خا[illegible]
نیز تا انجا باید کردن تیمم چگونه میباید کردن ابو حنیفه رضی الله عنه درس تیمم میگفت ابو یوسف رحمه الله
حاضر بود گفت ای استاد بزرگوار بالقول معلوم نمی آید بفعل میباید ابو حنیفه رضی الله عنه دستها
مبارک را از آستین بیرون آورد بر زمین زد پیش برد و باز پس آورد ظاهر روایت یکبار فشاند اما
از اصحاب امالی از ابو یوسف و محمد رحمه الله روایت میکنند که دو بار فشاند تا وقتش آن بود که خاک بیشتر
بوده باشد در روی را تیمم کرد باز ضربه زد و انبر دو دستی سه انگشت جدا کرده و نخست دست
چپ را بر سر انگشتان دست راست نهاد تا آرنج آورد باز کف دست را انگشتان دست فرود

آورد دست دیگر را هم بدین ترتیب که گفتیم تیمم کرد واین بود ترتیب ابو حنیفه رضی الله عنه خواجه
امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این را فقها دانند اما عام ندانند دست ببنده است اندر
مالد از عهده بیرون که دست مالیدن بندگی است و بندگی کردن دست مستعمل نشود و استیعاب
شرط است یا نی حسن زیاد از ابو حنیفه روایت میکند که مستحب است واین اختیار قاضی امام صدر است
و خواجه امام اجل سرخسی روایت میکند که مستحب است و فقیه ابو اللیث رح گفته است که شرط است دلیل
بر آنکه محمد حسن رح گفته است که هر که تیمم کند وانگشتری دارد باید که انگشتری بیرون آرد و آنجا دست رساند
پس معلوم آمد که استیعاب شرط است در جمله استیعاب بجا آرد که بروی جنود فاضلتر از آن بود
که استیعاب بروی بود و وی بجا نیارد بر قول شافعی رحمه الله تیمم طهارت ناقص است یکی فریضه
تواند گذاردن و سنت تبع وی بعد از آن تیممش باطل شود و بر قول علمای ما رحمهم الله طهارت کامل
است تا آن وقت که حدث نرسدش یا آب نیابد یا بیمار بود صحت نیابد هر چند نماز گذارد روا بود قال
النبی صلی الله علیه وسلم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج ما لم یجد الماء رسول علیه السلام فرمود که
خاک پاک کننده مومن است اگر چه ده سال آب نیابد و بر قول شافعی رحمه الله دست بخاک رسانیدن
شرط است و بر قول علمای ما رحمهم الله دست رسیده بسنده است یا یافت آب تیمم طاعت بی بدل میگذارد
چنانکه نماز عید نماز جنازه بر قول علمای ما رحمهم الله هم از ابتدا با یافت آب با تیمم نماز عید گذارد روا
بود خواجه امام بکر خواهر زاده رح گفته است که جنازه بر قول علمای ما رحمهم الله خطر فوت باید بود تا روا بود
واگر نه طهارت سازد وانچه با امام باید بگذارد وانچه فوت شده باشد مسبوقانه آرد واگر به تیمم نماز عید شروع
کرده است حدث رسیدش باز به تیمم بنا کند اتفاقا روا بود واگر بطهارت آب شروع کرده است و بر او حدث
رسید با زیاب بنا کند اتفاق روا بود واگر باز به تیمم بنا کند بر قول ابو حنیفه روا و بر قول ابو یوسف و محمد
رحمهما الله روا نبود از برای آنکه شروعش درست آمده است برود طهارت سازد و باقی نماز را بو حقانه تمام
کند ابو حنیفه رضی الله عنه گفته است که تیمم از برای ضرورت روا داشته اند اینجا سه ضرورت است خطر جان است
و خطر مال است خطر فوت عبادت که روز عید روز رفته است اما اگر بطهارت خاک شروعش کرده است
حدث رسیدش با آب بنا کند ظاهر روایت روا نبود امام و صدر در صلوة قاضی امام ابو الحسن مروزی رحمه
الله است که قول ابو حنیفه وابو یوسف رحمهما الله روا بود و بنا همچون ابتدا چنانکه هم از ابتدا بر قول
ایشان اقتدا متوضی به تیمم روا می آید و بنا نیز روا بود و متیمم در نماز جنازه یا در نماز عید امامت کند و
متوضیان بر قول ابو حنیفه وابو یوسف رحمهما الله روا بود و بر قول محمد رحمه الله روا نبود مسلمانان در نماز

جنابت رسیده و هوا سرد است وی سیم گرمابه ندارد و هیزم ندارد تا آب گرم کند و اگر بآب سرد
غسل می آرد خطر هلاکت تن میدارد بر قول ابو حنیفه رضه به تیمم نماز گذارد روا بود و بر قول ابو یوسف و
محمد رحمهم الله روا نبود و خواجه ابو الحسن رستغفنی گفته است که اگر در دیاریست که نخست سیم گرمابه می
ستانند و انگاه می مانند تا فرو درود جواب بر قول ابو حنیفه گویم به تیمم نماز روا بود و اگر در دیاریست که
نخست سیم نستانند جواب بر قول ابو یوسف و محمد گویم که روا نبود اگر وی بگرمابه فرو درود و برآید
ویرا از برای سیم گرمابه باز ندارد و نفقه آن روز بر گرمابهبان واجب باید و اگر مسلمانی را در عقار تنها
باز داشته اند آب نمی نهند تا طهارت سازد و لیکن جائی پاک و خاک پاک است و تیمم کند و نماز ها
گذارد و اگر هم در انجا وفات یابد اتفاق بر وی چیزی نبود و اگر خلاصی یابد قیاس این است که آن نماز ها
که به تیمم در انجا گذارده است قضا نکند استحسان نیست که قضا کند اما اگر آب دهندش و طهارت سازد
ولیکن بندی دارد که ایستاده نتواند گذاردن نشسته بگذارد و اگر در انجا وفات یابد بر وی چیزی
نبود باتفاق و اگر خلاصی یابد باتفاق آن نماز را قضا کند و اگر جائی باز داشته اندش که جائی پاک نیست
و خاک پاک نیست و آب نمی دهندش وقت نماز اندر آید بر قول ابو یوسف بیج تشبه کند بر قول ابو حنیفه
توقف کند و بروایت خواجه ابو حفص بخاری رحمه الله محمد حسن با ابو حنیفه است که توقف کند بروایت
ابو سلیمان جرجانی رحمه الله محمد حسن با ابو یوسف است بیج که تشبه کند و بیماری است که ویرا آب زیان
ندارد و لیکن قوة طهارت ساختن نمیدارد ویرا به تیمم نماز روا نبود باید که کسی را مزدور گیرد
تا ویرا طهارت دهد اگر چیزی بدارد و مسئله یکی بنده دارد و اگر بیمار نشست و بنده غلام باید که غلام
را بفروشد و کنیزک بخرد تا مال وی بر قرار بود و دین وی در حصار بود و اگر این کنیزک چون ویرا
طهارت دهد همین چهار اندام دهد و استنجا نکند زیرا که زن را از زن فرود سوی ناف بر سوی زانو
نشاید دیدن مرد را فرود سوی ناف بر سوی زانو نشاید دیدن همچنانکه نشاید دیدن نشاید بسودن
چنانکه مادر را از دختر و دختر از مادر بی بی را از کنیزک و کنیزک را از بی بی و اگر بیمار مرد است طهارة
دهنده وی غلام وی را همین چهار اندام دهد استنجا نکند همچنانکه زن را از زن سوی ناف بر سوی
زانو نشاید دیدن مرد را هم نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر همچنانکه نشاید دیدن
نشاید بسودن و اگر بیمار زن است و طهارة دهنده وی مرد بیگانه شوی ویرا از فرق سر تا بقدم نشاید دیدن
دیدن نشاید که ویرا استنجا کند و اگر بیمار مرد است طهارة دهنده وی زن وی یا کنیزک وی از فرق سر تا
بقدم شاید ویرا دیدن و بسودن و استنجا دهندش و اگر کسی ندارد کسی که داشت بر وی

بود طهارة دادن نیز بروی بود و اگر همچنان کسی نیز ندارد و لیکن متبرعی دارد و بر قول ابو حنیفه رحمه الله وی را
با یافت آب متبرع تیمم روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و اگر بیماری دارد خورده است
وی را آب زیان میدارد و دارو عمل نمیکند وی را به تیمم نماز روا بود و اگر بیمار را آب زیان نمیدارد و لیکن حرکت
طهارة ساختن بیماری او را زیاده میکند وی را به تیمم نماز روا بود و در جمله طهارة تیمم ضرورة است اگر آب گرم
زیان دارد و آب سرد عمل کند اگر آب سرد زیان دارد و آب گرم عمل کند و اگر نفس آب زیان دارد به تیمم نماز روا
بود بر قول علماء ما رحمهم الله هرچه بیماری وی را زیاده کند به تیمم نماز روا بود بر قول شافعی رح خطر
جان باید که یا خطر تن تا به تیمم نماز روا بود و اگر بیماری را جنابت رسید و وی را آب زیان میدارد تیمم کند و
نماز گذارد و اگر حدث رسیدش طهارة سازد و نماز گذارد که آب اندام درست را زیان ندارد اما کاوی
جمله زیان دارد اما ظاهر روایة آنست که از طبیب پرسد اگر طبیب حاذق مسلمانی گوید که آب ترا زیان میدارد
اکنون به تیمم نماز روا بود و اگر بیماری را تیمم دهند و نیت بر بیمار بود و بعضی از مشایخ گفته اند تیمم دهند تا
که سه ضربة زند یکی مردی را و دو مر دستها را چون از بیماری صحت یابد جنابت را باید لیکن نمازها گذارده
روا بود و مسئله اگر مسلمانی را اندام جراحت است آب زیان میدارد وی را به تیمم نماز روا بود و دلیل به فتوی
صاحب شریعت که رسول علیه السلام جماعتی از صحابه را بغزوی فرستاده بود در میان ایشان یکی
بیماری آبله کرده بود وی را جنابت رسید از امیر لشکر سوال کرد گفتش که غسل آر وی غسل آورد هلاک شد
چون خبر به رسول علیه السلام رسید گفت بکشتند شما را خدای عز و جل همچنانکه آن مومن را کشتید
چرا نفرمودید که تیمم کردی و اگر ندانستید چرا سوال نکردید پس معلوم آمد که دوا جهل را شفا سوال است
آنکه مرهم جبیره را که نیکو بود آب رسانیدن شرط است باقی بر قول علماء ما رحمهم الله شرط نیست بر قول شافعی
شرط است بهر طریقی که تواند چنانکه به پر مرغ و به مانند وی آب رسانیدن و بر قول علماء ما رحمهم الله
اعتبار غالب و مغلوب راست اگر غالب جراحت است چون تیمم کرد از برای جراحت آنچه نیکو بود شستن وی
ساقط شود و اگر غالب نیکو بود جراحت شوید آنچه مجروح بود ساقط شود و اگر هر دو برابر است بر قول شافعی
رحمه الله آنچه نیکو بود شوید و تیمم کند از برای باقی جراحت و از علماء ما رحمهم الله دو روایة است
یک روایة اینست که خاک به آب جمع نیاید درست تر از آن اینست که چنان کند که امام شافعی میگوید تا به یقین
از عهده بیرون آید این جایی بود که وی را جنابت رسیده بود اما اگر محدث بود طهارة سازد و اگر طهارة
وی را زیان میدارد تیمم کند و اگر تیمم زیان میدارد ابو الحسن کرخی رحمه الله گفته است که طهارة از وی ساقط
شود همچنان نماز گذارد در ظاهر روایة اینست که تاخیر کند هرگاه که صحت یابد آن نماز را قضا کند و اگر یکی را

اندام مجروح است سه نیکو شافعی رحمه الله گفته است که ان سه نیکو را شوید و تیمم کند از برای باقی جراحت
و بر قول علماء ما رحمهم الله چون آن سه نیکو را شوید شستن باقی ساقط شود و اگر سه اندام مجروح است
و یکی نیکو شافعی رحمه الله گفته است که آن نیکو را شوید و تیمم کند از برای سه مجروح بر قول علماء ما چنین تیمم
کرد ازین رای ان سه مجروح شستن آن نیکو ساقط شود و اگر دو مجروح و دو نیکو بر قول شافعی هیچ ان دو نیکو
شوید و تیمم کند از برای ان دو مجروح از علماء ما رحمهم الله دو روایه است یکی روایه اینست که خاک با آب جمع نباید
اصح این است که چنان کند که شافعی رحمه الله گفته است تا سقین از عهده بیرون آید این جای بود که یابنده آب بود
و اگر نایابنده آب بود و جراحت سر و پای و تیمم کند که تیمم او در سر و پای محلی نیست اگر دو مجروح است و دستها را تیمم
کند و اگر دستها مجروح است روی را تیمم کند و اگر روی مجروح است کرخی هیچ گفته است که طهارت از وی ساقط شد
همچنان نماز گذارد اما ظاهر روایه اینست که توقف کند بوقت که صحت یابد ان نماز را قضا کند اما در حق تیمم مسئله
پیش محل تیمم نیست دو دست و یکی روی اگر دو دست نیکو است و روی دردمند آن دو نیکو را تیمم کند و یکی عضو بود و اگر
دو درد مند است و یکی نیکو نیکو را تیمم کند و یا هر سه دردمند است تیمم نکند و تشبه نماز گذارندگان کند یا نی کرخی
رحمه الله میگوید تشبه کند اما ظاهر روایه اینست که تشبه نکند و تاخیر کند تا چون یابد مسح سر کند و پایها
را در آب در آرد نماز کند مسلمانی را یکی پای مجروح است و آب زیان میدارد و شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه الله گفته است همچنانکه شستن از یکی پای از وی ساقط شود شستن ان سه عضو دیگر ساقط شود و نه تیمم نماز
گذاردن روا بود و اگر مسلمانی ضربتی زد و تیمم کرد دیگر بجان جای ضربت میزد تا تیمم کند ظاهر روایه اینست که
روا بود اما در صدر صلوة امر شافعی رحمه الله روایه است که روا نبود و اگر ضربتی زد تا تیمم کند پیش استعمال کردی
و برا حدث رسید ان ضربت باطل شود یا نی قاضی امام ابوشجاع رحمه الله گفته است که ضربت باطل شود زیرا که رسول
علیه السلام ضربت را از تیمم فرموده است چنانکه موضی طهارت بیسار و بعضی اعضاء را شست و برا حدث رسید
ان شسته ها باطل شد این نهان حکم دارد اما سید ابوشجاع رحمه الله گفته است که ضربت باطل نشود چنان که دستها
شسته و آب نو گرفت پیش از آنکه آب را استعمال کردی و برا حدث رسید دست محدث شود اما آب پاک
بود تا اگر بان آب دستها شوید روا بود و اگر مومنی را در صحرا باز داشته اند و آب نمیدهند لیکن جای
پاک هست و خاک پاک هست تیمم کرده نماز گذارد و اگر در بجا که گذشته شود و برده جز بی نبود و اگر خلاص
یابد قیاس اینست که نماز را باز قضا کند این قول ابوحنیفه رضی الله عنه است و استحسان اینست که قضا نکند این
قول ابو یوسف و محمد است اما ابوحنیفه رضی الله عنه از ان قول رجوع کرده است و گفته که باز داشته همچون
نایابنده آب است پس نماز گذارد و روا بود و خوف باید متحقق تا به تیمم نماز روا بود چنانکه آب نزدیک

است ولیکن اگر آنجا میرود که آبست یا زکانست کالای ویرا دزد میبرد یا باوه بالشت کاو ویرا دزد میبرد یا
شبالشت گوسپند ویرا دزد میبرد یا بر آب نجحیست که اگر وی آنجا میرود ویرا زخمی زنند اکنون ویرا
به تیمم نماز روا بود بر قول شافعی رح آب طلب کردن شرط است یمین و یسار بالا و پستی و نشیب نگاه
کند اگر آب نبود آنگاه تیمم کند نماز گذارد و بر قول علماء ما رحمهم الله آب جستن شرط نیست مگر که سبزی بیند
یا درختی بیند غالب گمانش آن بود که آنجا آبست باید که برود و اگر آب بود طهارت سازد و اگر آب نبود
تیمم کند نماز گذارد و اگر با یارش آب است ولیکن بوی نمیدهد ویرا به تیمم نماز روا بود و اگر آب او فروشند
ولیکن ویرا سیم نیست تا بخرد ویرا به تیمم نماز روا بود اگر سیم دارد بچندی خرد خواجه حسن بصری رح گفته
است که اگر همه دنیا ملک من شود و آن همه را خواهد از من مرا چندانی آب دهد که طهارت را بس آید من بدهم
و آب بستانم و طهارت سازم اما ابوحنیفه رضی الله عنه گفته است که مال مومن را حرمت است چنانکه خون
ویرا قال النبی علیه السلام مثل مال المومن کمثل دمه آنچه بیکدرم ارزد به یک درم فروشند باید که بخرد و
طهارة سازد و نماز گذارد اما اگر چیزی بیکدرم ارزد و دو درم بخواهند نشاید خریدن تیمم کند و نماز
گذارده روا بود در سفر زن از حیض پاک شد یا از نفاس پاک شد آب میفروشند آب خریدن بر مرد
بود یا بر زن تا زن غسل آرد شد او حاکم و نصیر یحیی رحمة الله گفته است که بر زن بود ویرا بعبادت
حاجت است فقیه ابواللیث رح گفته است که آب خریدن بر مرد بود چنانکه نفقها و دیگر امام خواجه ابوالحسن
رستغفنی رحمه الله گفته است که اگر این زن در حیض صاحب عادة ده است بر زن بود یا در نفاس صاحب عادة
چهل است آب خریدن بر زن بود ویرا بعبادة حاجت است و اگر در حیض صاحب عادة کم از ده است یا در نفاس
صاحب عادة کم از چهل آب خریدن بر مرد بود که بقول ویرا حاجت است در صحرا مسافت چندی باید که
ویرا تیمم روا بود بر قول محمد رح اگر مقیم باشند دو میل اگر مسافر اند یک میل حسن زیاد رح گفته است
که آب در پیش است وی آنجا میرود دو میل و اگر آب بر یمین است یا بر یسار است یا بر قفا یک میل اما
ظاهر روایة اینست که هر کجا که بود یک میل بسنده بود و سه میل یک فرسنگ بود و فرسنگ دوازده هزار
قدم بود و از وی تا آب چهار هزار قدم بود تیمم کند نماز گذارد روا بود و اگر اول وقت نیابنده است
تیمم کند نماز گذارد و آخر وقت یابنده آب شد بر قول مالک رح طهارة کند و آن نماز را باز گذارد
بر قول علماء ما رحمهم الله باز نگذارد که بفتوی عمل کرده است اما تیممش باطل شود و اگر یک میل آبست
ولیکن اگر آنجا میرود وقت فوت میشود نمازش از وقت میرود بر قول زفر رحمه الله ویرا به تیمم نماز روا
بود که وی اصل وقت آخر اعتبار دارد و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله روا نبود بعضی گفته اند که آنجا تیمم کند نماز گذارد چون پایان

رسد طهارت سازد و آن نماز باز گذارد تا بهرد و قول غسل کرده باشد متیمم امامت می کند صوابرا
بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح روا بود و بر قول محمد رح روا نبود اما اگر متوضی در قفای امام آب دید بر
قول ابو حنیفه و ابو یوسف رح نمازش تباه شود و بر قول رحمه الله نمازش تباه نشود و محمد میگوید که وی
نماز نیست اگر در سفر است و محدث بر جامه اش نجاست از درمی آب زیاد و یافت چندانیکه ازین دو یکی را
بس آید طهارت را شستن نجاست را آن آب را بنجاست صرف کند یا بطهارت جواب حماد
استاد ابو حنیفه رضی الله عنه آن است که آن آب را بطهارت صرف کند که مسافر را نماز بجامه
نجاست روا بود و ابو حنیفه انجا حاضر بود گفت ای استاد بزرگوار دستوری هست تا این مسئله را جواب
دیگر گوییم حماد رحمه الله گفته که بگو ابو حنیفه گفت آن آب را بنجاست باید که صرف کند چون آب را بنجاست
صرف کند نجاست را زایل کرد تا بنده آب نشد تیمم کند نماز گذارد تا با وطهارت نماز گذارده باشد حماد گفت
که نیکو گفتی ای فرزند و چنین گفته اند که نخستین مسئله که استاد را خلاف کرد همین مسئله بود و اگر در سفر است د
متیمم بر جامه اش نجاست زیاده از درمی است آب یافت چندانی که ازین دو یکی را بس آید آب را بنجاست صرف
کند تیمم وی باطل شود یا نی از ابو حنیفه رضی الله عنه دو روایت است یک روایت اینست باطل شود دیگر
روایت اینست که باطل نشود و جماعتی از مسلمانان بر سر چاهی رسیده بود و رسن نیافت دیگر آنست اگر ایشان
می یابند تا ایشان آب بر کنند آنگاه دلو و رسن از ایشان بخواهند آب بر کنند و طهارت سازند وقت نماز نه
نمی یابند نماز ایشان از وقت میرود و ایشان را به تیمم نماز روا بود بر قول ابو حنیفه رحمه الله و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
روا نبود و اگر ایشان گویند که شما صبر کنید تا آب بر کشیم دلو و رسن دهیم تا شما نیز آب بر کشید اکنون باتفاق ایشان
را تیمم نماز روا بود بر قول ابو حنیفه اگر جماعتی برهنه باشند و جماعتی با جامه نماز می گذارد و اگر ایشان باشند تا ایشان
نماز گذارند از ایشان جامه خواهند نماز ایشان از وقت میرود و ایشان را همچنان عریان نماز روا بود
بقول ابو حنیفه رحمه الله بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و اگر ایشان میگویند که شما صبر کنید تا ما نماز گذاریم و شما را
جامه دهیم اکنون باتفاق ایشان عریان نماز روا بود و اگر مسلمانی طهارت ساخت و موزه پوشید و مسافر شد
و سه شبانروز نیابنده آب بود و تیمم میکرد و نماز می گذارد و بعد از ان آب یافت چندانی که طهارت را
بس بود و بر ایران موزه مسح روا نبود از برای آن که مدت مسح مسافر سه شبانروز است و آن منقضی
گذشته است و اگر مدت مسح باقی بود و طهارت ساخت و برین موزه مسح کرد و نماز شروع کرد و در میان
نماز مدت مسحش بسر آمد وی نایابنده الیست آن نمازش تباه شود و تیمم کند نماز از سر گیرد اما اگر تیمم در نماز آمده
است در میان نماز مدت مسحش بسر آمد و نایابنده الیست نمازش تباه نشود و بر گذرد و نماز را تمام کند

کند که تیمم را در سر پای محل نیست این مسئله در تجنیس اسمعیل زاهد حسن نمود و نیشی است رحمه الله مسئله اگر مسلمانی
تیمم کرد و نماز گذارد و یاد آمدش که در بار وی آبست این مسئله از چند وجه خالی نیست یا این آب را در
بار وی دیگر کسی نهاده است وی را اکنون معلوم شد باجماع نماز گذارده روا بود و اگر آب خود نهاده
است ولیکن شک است که آب مانده است یا نی باجماع از سر باز گذارد که نهادن به یقین و نا ماندن
آب بشک و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و اگر آب خود نهاده است ولیکن فراموش کرده است بقول
ابو یوسف رحمه الله طهارت سازد و آن نماز باز گذارد که نفیس ترین چیزی در سفر آبست نادر بود که وی را یکی
فراموش کند پس نا در حکم نیست چنانکه آب در پیش ستور آویخته بودی ور در قفای ستور نهیم و این نماز را باتفاق باز
باید گذارد این نیز همان بود که اما بر قول ابو حنیفه و محمد رضی الله عنهما نماز گذارده روا بود که نسیان
در آدمی مرکب است قال النبی علیه السلام النسیان مرکب مع الانسان و خطا و نسیان از احد تعالی
مرفوع گذاشته است قوله تعالی ان نسینا او اخطانا بدین معنی گوییم که نماز گذارده روا بود و چنانکه آب او آویخته
در پیش ستور بود و وی بر ستور نشسته نمی بیند هیچ جائی فراموش است جائز بود آنجا نیز جائز بود و بدین
مسئله دلیل میکند که ابو یوسف رح آب جستن شرط بود و اگر عریان نماز گذارد و یاد آمدش که وی را در بار
جامه است این نماز باتفاق باز گذارد و در جامع الصغیر منهاج الشریعه آورده است که اصح روایت آنست
که همان خلاف که در آب است و در عریان همان است و اگر بر مومنی کفارت یمین است و وی را بنده بود
فراموش کرد و روزه کفارت کرد و یاد آمدش که وی را بنده است باتفاق بنده باید آزاد کردن که آن
روزه تطوع شود و اگر متیمم بر ستور نشسته بخواب رفت ستور از آب گذشت آنگاه وی را خبر دادند که از
آب گذشتی بقول امام ابو یوسف رح تیمم باطل نشود و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تیمم باطل شود
اقوال خفته را اعتبار نیست تا اگر در خواب زن را طلاق دهد یا بنده آزاد کند یا کلمه کفر گوید زن را طلاق
نشود و بنده آزاد نشود و گوینده کفر کافر نشود و اگر مسلمانی در نماز بخواب شد و قران میخواند نماز وی
بان قران خواندن روا نبود و افعال خفته را اعتبار است تا اگر در خواب پای دراز کرد و چیزی را بشکست
تاوان دار شود و اگر برگشت و در زیر پهلوی وی بچه هلاک شد دیت بر وی واجب آید مردی زن خواست
بخانه در آمد و در آن خانه یکی خفته بود و بیرون آمد و این مرد زن را طلاق داد و بر زن عدت واجب
نشود و نیمه مهر کابین واجب شود از بهر آنکه بودن خفته خلوت صحیح نبود و اگر مردی صید را زد و آن صید
در پهلوی خفته افتاد و آن صید حلال نشود پس دانستیم که افعال خفته را اعتبار است اگر کافری تیمم
کرد از برای آوردن اسلام و اسلام آورد و بقول ابو یوسف رحمه الله بدان تیمم نماز گذارد روا بود

و بقول ابو حنیفه و محمد رحمه روا نبود و مسئله اگر مومنی تیمم کرد و ردت آورد و العیاذ بالله باز اسلام آورد
و این تیمم وی بقول زفر رحمه باطل شود و بقول علماء ثلثه رحمه باطل نشود و وجه قول زفر رحمه آنست که ایمان
طهارة اصل است و تیمم فرع چون به آوردن ردت طهارة اصل باطل میشود و تیمم فرع است بطریق اولی بود که
باطل شود و وی گفت و اعمال وی حبط میشود و علماء ثلثه رحمهم الله گفته اند به آوردن ردت عین عمل باطل
نشود و ثواب عمل باطل شود و عمل بود بی ثواب دلیل بر آنکه یکی جماعتی را امامت میکرد و نماز میگذارد امام را
ردت آورد و العیاذ بالله وقت باقیست باز اسلام آورد وی آن نماز را باز گذارد و لیکن قوم باز نگذارند
پس اگر عین عملش باطل شدی قوم را نیز بایستی گذاردن و اگر طهارة بودی که ردت آوردی باز اسلام
آوردی باجماع طهارة باطل نشدی و این نیز همان بود مسئله اگر متیمم نماز میگذارد و کافری گفته است
وار آب یعنی آب بگیر باید که این نماز را تمام کند و آنگاه آب خواهد اگر آب دهندش طهارة سازد
و این نماز باز گذارد و اگر نه دهندش تیمم وی باقی بود اما اگر مومن گفت وار آب نمازش تباه شود و آب
خواهد و اگر دهندش طهارة سازد و نماز گذارد و اگر نه دهندش باز تیمم کنند و نماز گذارد که وار آب گفتن مومن
همچون یافت آبست و ندادنش همچون ریخت آب هر گاه متیمم آب یابد تیممش باطل شود و هر گاه آبش ریزد تیمم
کند و نماز گذارد و اگر متیمم میان نماز سراب دید و آنجا رفت معلوم شد که سراب است نمازش تباه شود و
تیمم باقی بود که روی برگردانیدن وی بقصد بر انداختن نماز بوده است بی بنا همچنین نماز میگذارد
و روی گردانید به پنداشت آنکه مسح سر نیاورده است یا درش آمد که آورده است باز روی گردانیده به پنداشت
آنکه حدثش بیرون آمده معلوم شد که بیرون نیامده است یا زن نماز میگذارد و روی گردانید به پنداشت آنکه
وی را حیض آمده معلوم شد که نیامده است یا بر جامه زیاده از درمی لون دید چنین دانست که نجاست
است معلوم شد که نیست یا روی بگردانید به پنداشت آنکه فائته بر من است یا واندیشش که نیست و درین همه
صورتها نماز روا نبود که روی بر گردانیدن بقصد بر انداختن نماز است بی بقصد بنا و اگر متیمم در میان نماز
سراب دید و نماز تمام گذارد و آنجا رفت سراب بود و نماز گذارده روا بود و تیمم باقی بود و اگر دو آب جام
یکی پاک و یکی پلید و لیکن ندانند که پاک کدام است و پلید کدام وی را بدین هر دو جام طهارة روا نبود و با یافت
این هر دو آب جام تیمم روا بود و در هر دو آب جام تحری جایز نبود و بعضی مشایخ گفته اند هر دو آب جام
طهارة کند و مسح آرد اما اصح آنست که هر دو آب جام را در یکدیگر آمیزد اما این وجه ماخوذ نیست که احتمال
دارد که نخست باب پاک طهارة سازد و بار دوم باب پلید پس اعضایش پلید شود و عبدالله مبارک و
شافعی رحمهما الله گفته اند که هر آب جام طهارة میسازند و نماز میگذارند روا بود و قاضی خان در فتاوی

آورده است که هر دو آب جام را و دیگر آمیزد و بیقین شود که هر دو آب پلید شد وی تیمم کند نماز بگذارد
روا بود اما اگر سه آب جام بود یکی پلید دو پاک اکنون تحری جایز بود و تحری کند و یکی آب جام را حکم کند
به پلیدی آزان دو آب جام دیگر طهارت سازد روا بود و اگر حاجی آب بیزکی می آرد بیافت آن آب
تیمم روا بود و بعضی گفته اند که چون وقت نماز اندر آید باید که آن آب بدیگری فروشد وی تیمم کند نماز
گذارد آن کس باز آن بیع را بوی اقالت کند وی نیز تیمم کند و نماز گذارد روا بود و بعضی گفته اند که آن را ایثار
کند به دیگری هر دو را بر آن آب دستی نماند و هر دو تیمم میکنند و نماز می گذارند واما اصح آنست که آن آب را با شکر
یا زعفران ممزوج کند تا آن آب از طهارت زایل شود و تیمم کند نماز بگذارد روا بود و اگر آب بسیار است
ولیکن خوردن را باید تیمم کند نماز گذارد روا بود اما خواجه ابوالحسن رستغنی رحمه الله گفته است که چوبچه
کند و در آخر چوبچه مغاکی کند مشک را در آن چوبچه روان کند و در آن آب روان طهارت سازد
آن آبها پاک و پاک کننده بود اما خواجه امام نجم الدین حسن رحمه الله گفته است که آب ها را خاک
بخود گیرد و آب وی ضایع شود و اگر لطیفی بود دانا باید که چوبچه روان کند و از آن آب روان طهارت
سازد و آن آب ها که ازان طشت جمع آید برگیرد و بخورد که آن آب پاک کننده است مسئله متیمم آب یافت و
طهارت ساخت لمعه خشک ماند و آب تیممش باطل شود یا نه اگر آب را بسنت خرج کرده است چنانکه آب در
دهان و بینی کرده است و هر عضو را سه بار شسته است تیممش باطل شود که آب بسیار بوده است و اگر این آب را
بفریضه خرج کرده است چنانکه در دهن و بینی نکرده است و هر عضوی را سه بار شسته است و تیمم
باطل نشود که آب چندانی نبوده است که طهارت را بس بود و بیافتن آن آب تیمم باطل نشود و اگر آب بسیار دارد
ولیکن خوردن ستوران میباید وجود آن آب تیمم کند روا بود اما خواجه از محمد رح روایت آمده است که بآن
آب طهارت سازد در جایی و آن آب مستعمل را گیرد و ستوران را آب مستعمل شاید دادن و اگر وی محتاج شود
وی را نیز شاید خوردن جماعتی از متیممان آب مباح یافتند چندانی که یک کسی را طهارت بس آید و اگر همه تیمم را
از حدث کرده اند تیمم همه باطل شود که یکی از یکی اولی نیست و اگر همه تیمم از جنابت کرده اند تیمم همه باقی بود
و اگر بعضی از حدث کرده اند و بعضی از جنابت تیمم آنها که از حدث کرده اند باطل شود و تیمم آنهایی که از
جنابت تیمم کرده اند باقی بود و این جایی بود که بیرون نماز باشند و اگر در نماز باشند که آب یافتند چندانی
که یک کس را طهارت بس آید و اگر همه تیمم از حدث کرده اند نماز همه تباه شود و تیمم همه باطل شود اگر همه تیمم
از جنابت کرده نماز همه روا بود و تیمم همه باقی بود و اگر بعضی تیمم از حدث و بعضی از جنابت کرده اند امام تیمم و
تیمم که از حدث کرده است باقی بود نماز امام و آنهایی که از حدث کرده اند روا بود و تیمم ایشان باقی بود و نماز و تیمم

ایشانی که از حدث کرده اند باطل شود و اگر این را بهمه بیک کس بخشند تا وی طهارت سازد و دیگران
تیمم کنند و نماز کنند روا بود و اگر جماعتی از تیمم کنندگان را آب بخشید بقول ابوحنیفه رضی الله عنه این بخشش درست
نیاید بر سبیل مشاع که تجزیه نپذیرد بقول ابوحنیفه رضی الله عنه این بخشش درست نیاید و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله درست آید و اگر این آب چندانی بود که همه را طهارت بس آید و تیمم همه باطل شود و اگر طهارت
بس نیاید تیمم همه باقی بود و اگر ایشان همه آب را قبول کردند بیک کس بخشند بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
اشکال نیاید که تیمم آن یکی باطل شود و از ابوحنیفه رح دو روایت است بیک روایت باطل شود قیاس بیع فاسد
افتاد قبض و تسلیم افتاد و ملک ثابت شود و تا اگر بدیگری بفروشد درست آید اما ابو العباس ناطفی که در رقیه مرو
با محمد حسن رح آسوده است از ابوحنیفه رحمه الله روایت کرده که تیمم آنکس باطل نشود که این بخشش بقول ابوحنیفه
رضی الله عنه در اصل درست نیست پس تیمم باطل نشود و اگر جماعتی در صحرا آب یافتند پرسیدن شرط نیست یا نی
بقول عمرو بن عاص رضی الله عنه شرط است و بقول امیر المومنین عمر رضی الله عنه شرط نیست بیان آن بود که
وقتی در صحرا آب یافتند عمرو عاص رض گفت یا صاحب الحوض اخبرنا و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت یا
صاحب الحوض لا تخبرنا بیان آن بود که آن آب بچشم عمرو عاص رضی الله عنه اندک مینمود ولی نخچیران میدیدند و آن آب
بچشم امیر المومنین عمر رضی الله عنه بسیار مینمود ولی نخچیران میدیدند و در آن آب طهارت ساختند معلوم نشد
که در وی طهارت ساختند یا از وی اگر یک کس خبر داد اگر مصلح بود اگرچه زن بود یا بنده باشد قول وی
مصدق بود و اگر صاحب غرض بود یا مفسد یا نارسیده یا کافر قول ایشان مصدق نبود و اگر پوشیده حال بود
حسن بن زیاد از ابوحنیفه رضی الله عنه روایت میکند که قول وی مصدق نبود که حکم مفسدان دارد
خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که حکم مصلحان دارد و قول وی مصدق بود و اگر این جماعت
دو فریق شدند بعضی گفتند که این آب پاک است طهارت ساختند و بعضی گفتند که این آب پلید است
تیمم کردند اقتدا ایشان به یکدیگر روا نبود باید که متیمم متیممان را امامت کند و متوضی متوضیان را
امامت کند اگر یکی با آب مطلق طهارت ساخته است امامت کند هر دو گروه بوی اقتدا کنند روا بود و اگر
امام را حدث رسید و یرا در یار است بی بنای میرود و نشاید که از این دو گروه کسی را خلیفه کند نماز
همه تباه شود باید که متوضی هر متوضیان را پیش رود و متیممی هر متیممان را پیش رود و اشکال آید که نماز یکی
است و امام دو چگونه بود و امام حکما دو است و لیکن حقیقة یکی بیش نیست بر آن قیاس که آب پاک بود
و هر متیممان را نماز روا نبود و بر آن قیاس که آن آب پلید بود متوضیان را نماز روا نبود حقیقة امام یکی
بیش نیست چون امام از میان ایشان برفت هر دو گروه متابعت نکنند و نشستند چندانکه ایشان نماز تمام کنند و هم آخر

و باقی نماز را احتیاطا تمام کند اگر این دو طایفه یکی شش نماز گذارده اند آنگاه آب مطلق دیدند طهارة ساختند
اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نیاید اما اگر شش نماز گذارده اند و آنگاه آب مطلق دیدند طهارة
ساختند اکنون اقتدا ایشان بیکدیگر درست آید ولیکن باید که امامت آنکسانی کنند که متیمم بوده
باشند از برای آنکه بدان قیاس آب پاک بوده باشد و نماز ایشان نارواآمده ولیکن چون شش
نماز ایشان نارواآمد ترتیب ایشان ساقط شود و اگر بدان قیاس آن آب پلید شده باشد پس جامها
متوضیان از آن آب پلید شده باشد بدین معنی باید که امامت اینها کنند که متیمم بوده باشند اگر
متیمم در میان نماز آب مشکوک یافت باید که بگذرد و نماز تمام کند که شک هست در پاک کنندگی وی در
شریعت بشک حکم ثابت نشود اما چون نماز تمام کند از آن آب طهارة سازد و آن نماز را باز گرداند بقول
علماء ما رحمهم الله بقول شافعی رحمه الله باز نگرداند اگر هم از ابتدا آب مشکوک است بقول شافعی و
مالک رحمه بدان آب مشکوک عمل کند و نماز گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله از آن آب طهارة سازد و
تیمم با وی یار کند و بقول زفر رحمه الله روا بود و باید که در یک طهارة جمع آید و ترتیب شرط دارد و بقول علماء
رحمهم الله روا بود و باید که در یک نماز جمع آید و ترتیب شرط نیست فایده این خلاف جائی پدید آید که با آب
مشکوک طهارة ساخت و نماز گذارد و ویرا حدث رسید و تیمم کرد همین نماز را باز گذارد و بقول زفر رحمه
الله روا نبود و بقول علماء ثلثه روا بود اما اگر نخست تیمم کرد و باز با آب مشکوک طهارة ساخت و نماز گذارد
و بقول علماء ثلثه رحمهم الله روا بود و بقول زفر رحمه روا نبود اما اگر با آب مشکوک طهارة ساخت و تیمم با وی
کرد و با وی اکنون باتفاق بدین طهارة روا بود اگر با آب مشکوک طهارة ساخت و تیمم با وی باز کرد
و نماز گذارد و بعد از آن باز با آب مطلق رسید طهارة باز نساخت باز نا یابنده آب مطلق شد با وی
آب مشکوک هست باید که با آب مشکوک عمل نکند زیرا که بدان قیاس که آب مشکوک پاک کننده بود میان
آب مطلق طهارة تباه نشود و اگر بدان قیاس که پاک کننده نبود پس تیمم وی باطل شده باشد پس
تیمم کند و نماز گذارد روا بود مسئله اگر آب مشکوک و نبیذ تمر و خاک یافت بکدام عمل کند و بقول
مالک و شافعی رحمهما الله با آب مشکوک و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه به نبیذ تمر و بقول ابو یوسف با آب
مشکوک و خاک بقول محمد رحمه الله بر سه عمل کند و متیمم در میان نماز نبیذ تمر یافت بقول ابوحنیفه رح
نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بگذرد و نماز تمام کند و بقول محمد رحمه بدان نبیذ تمر
طهارة سازد و آن نماز را باز گذارد مسئله مومنی روز نخستین ماه رمضان مسافر شد در راه نماز با کند
و روزها داشت و روز عید مقیم شد و معلوم شد که مرا از روز نخستین ماه رمضان جنابت رسیده بود روزه هایش همه

روا بود و نماز ها روا و اگر همه را انا پاینده آب بوده است و تیمم کرده است و نماز گذارده روا بود و اگر
همه را پاینده آب بوده است چندانی که غسل را بس آید و بطهارت کرده نماز گذارد و نماز ها باز گذارد
و اگر بعضی را پاینده آب بوده است و بطهارت نماز گذارده است و بعضی را انا پاینده آب بوده است
تیمم نماز گذارده است آنچه را انا پاینده آب بود و تیمم نماز گذارده است روا بود و آنچه را پاینده آب بوده است
و آب چندانکه غسل را بس بودی وی بطهارة آن نماز را تمام کرده است آن نماز ها نا روا بود باز قضا کند
و اگر پاینده آب بود و تیمم کرد و نماز گذارد و باز حدث رسیدش آب یافت چندانکه طهارت را بس آید و طهارة
ساخت نماز گذارد و آن نماز نیز روا بود بر نماز که ناروا بوده است باز قضا کند از عهده بیرون آید و
اگر در سفر است و برا جنابت رسیده است اندک اندک آب یافت میباید لمعه لمعه را تر میکند چون آخرین
لمعه را تر کند و بقول علماء ما رحمهم الله از عهده جنابت بیرون آید بقول مالک شافعی رحمهما الله از عهده بیرون
نیاید مسئله اگر جنب است با وی چندان آبست که طهارة را بس آید بقول شافعی رحمه الله بدان آب
طهارة سازد و تیمم کند از برای باقی جنابت بقول مالک و علماء ما رحمهم الله آب جمع کردن فائده نبود
و تیمم کند نماز گذارد چون حدث رسیدش بان آب طهارة سازد و بدان نماز بنا کند و بر جای طهارة خاک
به نماز اندر آمده باشد با آب بنا کردن روا نبود الا درین مسئله که تیمم وی از جنابت است و چهار اندام
شستن وی از بهر حدث پس طهارة تیممش قویتر آمد و طهارة حدث ضعیف بود و اگر این آب چندانی
بود در خودی مالد اعضاء وی همچون روغن چرب بشود بقول ابو یوسف رحمه الله از عهده جنابت بیرون
آید و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله از عهده جنابت بیرون نیاید مسئله اگر متوضی جماعتی متیمم را امامت
میکند امام را حدث رسیدش یکی از متیمم را خلیفه کرد بقول محمد نماز همه تباه شود و بقول ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهما الله روا بود مسئله اگر متوضی نماز میگذارد و برا حدث رسید بنا رفت آب
نیافت تیمم کرد و همانجا آب یافت طهارة ساخت و بر نماز بنا کند روا بود اما اگر تیمم کرد و باز گشت
و در راه آب یافت قیاس این است که نماز تباه شود و این قول محمد است استحسان آنست که طهارة
سازد و بنا کند روا بود و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است اما اگر بجائی نماز آمد و آنگاه آب یافت
باتفاق نماز تباه شود مسئله اگر متیمم را در میان نماز حدث رسید میتواند که همانجا بدان بنا کند اگر
به دگر جا اند نماز تباه شود مسئله اگر جنب است و با وی آب چندانکه غسل را بس آید طهارة ساخت
باقی ایش به یخت تیمم کرد از برای باقی جنابت و نماز شروع کرد درین نماز قهقهه بخندید آب یافت
چندانکه غسل را بس آید و بقول ابو یوسف رحمه الله آن شستها را باز نشوید بقول ابو حنیفه و محمد باز شوید

بنابران اصل ست وی این نماز را بطهارة آب میگذارد و یا بطهارت خاک بقول ابو یوسف بطهارة خاک و
بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله بهر دو طهارة شروع کرده ست چون قهقهه خندید هم تیمش باطل و هم وضو
مسئله یکی دیگری را تعلیم تیمم میدهد اگر هر دو را نیت نمازی نیست هر دو را بران تیمم نماز روا نبود و اگر
هر یکی را نیت نمازی هست هر دو را بدان نماز روا هست اگر یکی را نیت نمازی بود نمازش روا بود و
انرا که نیت نماز نبود نمازش روا نبود اگر یکی را تیمم جنابت رسید غسل آورد لمعه خشک ماند پس از آن تیمم
کرد از برای جنابت باقی و یرا حدث رسید و تیمم کرد و نماز گذارد آب یافت اگر این آب چندانی بود
که هر دو را بس آید هم لمعه را و هم طهارة را تیمم در حق هر دو باطل شود و اگر چندانی که هر دو را بس
نمی آید نی لمعه و نی طهارة را تیمم در حق هر دو باقی بود لیکن این آب را بلمعه صرف کند تا جنابت ساکن شود
اگر آب چندانی بود که ازین دو یکی را بس آید لمعه را یا طهارت را آب را بلمعه صرف کند و تیمم در حق طهارة
باطل شود یا نی بروایة زیادات باطل شود و این قول محمد ست رحمه بروایة مبسوط باطل نشود و این
قول ابو یوسف رحمه بدان روایت که تیمم باطل شود آب در حق لمعه مستحق صرف ندارد و بدان
روایت که باطل نشود آب را در حق لمعه مستحق صرف داند مسئله اگر جنبی هست و یکی مرده و زنی از حیض
پاک شده و ایشانرا چندانی آب هست که یکی را بس ست آب را که خرج کند اگر میت را و ران حق بود اتفاق
بر میت صرف کند و اگر میت را و ران آب حق نیست بعضی گفته اند بمیت صرف کند و یرا بغسل پاک بعالم
آخرة فرستند که و یرا غسل آخرین ست اما خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته ست که غسل میت وا
است و غسل جنب فریضه بدان آب باید که مرد جنب غسل آرد میت را تیمم دهند و زن تیمم کنند و مرد
امامت کند و زن بوی اقتدا کند و بر میت نماز گذارند و بخاک دفن کنند اگر این حق کسی ست
از ایشان وی اولیتر بود که بغسل آرد مسئله زمین پلید شود و خشک شود پاک شود و بقول شافعی رحمه
الله بران زمین نه نماز روا بود نه تیمم ابن الخاس سختی رحمه از علماء ما رحمهم الله روایت میکنند که هم نماز روا بود
و هم تیمم اما ظاهر روایة اینست که نماز روا بود و تیمم روا نبود و اشکال آید که نماز روا ست چرا تیمم روا نی
از برای آنکه تیمم را صعیدا طیبا باید و آن زمین از نجاست اند که نماز روا ست و اگر نجاست اند که
در آب اند که افتد آب را نجس کند بدین معنی تیمم روا نبود مسئله زمین پلید شود چون نشوی
پاک شود و دلیل بر آنکه در مسجد رسول علیه السلام اعرابی بر نجاست بول انداخت صحابه و یرا منع کردند
رسول علیه السلام فرمود منع مکنید صحابه خاموش کردند چون اعرابی فارغ شد و گفت خدای مرا و یا محمد
محمد را رسول علیه السلام گفت ای اعرابی چرا تنگ کرفتی چیزیکه خدای عز و جل بر ما فراخ کرده ست چرا

آنرنس نجو استی و گفت یا رسول الله شما مرا چیزی نگفتید و ایشان گفتند اشکال آید که امر ست به پاک داشتن
زمین مسجد **قوله تعالی** ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود چرا رسول علیه السلام ویرا
منع نکرد درین تاویل هست یکی آنکه اگر اعرابی را منع کردی وی شروع کرده بود در باطن وی علت
افزودی دیگر آنکه اعرابی نو عهد بود نبایستی که بکشش خود بار رفتی دیگر از برای بیان احکام تا اگر زمین
نجس شود دانند که بشستن پاک میشود دلیل آنکه رسول علیه السلام فرمود تا مشک آب ورزند و آن
زمین را سه بار شستند این جایی بود که زمین صلب بود و اگر زمین مغاک بود باید که سه بار آب بریزند
بمانند تا فرود میخورد باز آب بریزند بار سیوم پاک میشود که در معنی تافتن شود و اگر زمین در ریگ آب خوار ست
شرط پاک ریختن آب سه بار نیست و اگر زمین سخت ست یا هموار آب در نمیخورد و اندک بسیار پاک شدن
و این زمین دشوار بود و اگر به تعجیل می باید زمین را بکردانند روی زیر و زبر کنند و اگر بمانند مرور
ایام خشک شود پاک شود **و قال** علیه السلام ذکوة الارض یبسها اگر تر شود پلیدی باز آید یا نی از
ابوحنیفه رحمه دو روایت بعضی گفته اند که اصح آنست که باز آید بعضی گفته اند اصح آنست باز نیاید و اگر نجو
تا سنگها پاک شود باید که کلندی بزنند و بر کردانند و از روی زیر او را زبر کردانند و زیر را از بر گنند

**فصل** در بیان پاک داشتن جایی فریضه است هم بآیت و هم بخبر و اجماع امت ایت اینست **قوله تعالی**
ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود این امر در حق خانه کعبه است اما مساجد دیگر درین فصل
در آیت اما خبر قال النبی علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا وطهورا اینما ادرکتنی الصلوة تیممت وصلیت
و اجماع امت اینست که هیچکس از فرضیت جایی پاک منکر نشده است و نشود و هر که منکر شود کافر گردد
و اگر بجایی پاک نماز میگذارد و گرد بر گرد وی نجاست است نماز روا بود و با کراهیت اگر بجایی برود و
قدم کم از درمی نجاست است بعضی از مشایخ گفته اند که نماز روا بود که قیام بیکقدم معتبر اند قدم دیگر
در معنی زواید شود و زوائد را اعتباری نیست لیکن آنجایی بود که یکقدم را بر زمین نهند و یکقدم از او فید
چون هر دو قدم بر زمین نهند هر دو را جمع کنی زیاده از درمی شود در یکی کن جمع آید لیکن بر روایتی نماز
تباه شود که مستعمل نجاست شود اما اگر قدم هر کم درمی نجاست بود یکقدم بر جایی پاک بود نماز روا بود و
اگر زیر قدمش کم درمی و کم درمی بجای سجده چون هر دو در یکی کن جمع آید زیادت از درمی شود نماز
تباه شود اما اگر پیش از آنکه سر بسجده نهادی و قدمهای آنجایی پاک نهند و سجده آورد [illegible] هر جای
آورده روا بود و این جایی که نجاست غلیظ بود و اگر نجاست خفیفه بود روا بود و اگر جمیع جمع کنی زیاده
از درمی شود مسئله اگر کسی سجده آورد و معلوم شد که جای سجده پلید بود [illegible] سجده را بر جایی

نما کند و بقول ابو یوسف رحمه الله روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود که اشکال آید که ابو یوسف رحمه الله
سجده نهادن سر تمام میدارد از چه معنی هست که رکن بر جای پلید آورد آن سجده را بر جای پاک قضا میکند
و تواند کردن از برای آنکه وی سجده را بنهادن سر جا بر تمام میدارد که آنجا صالح باشد آوردن سجده را
اما اینجا صالح نیست آوردن پس سجده پاک جای قضا کند روا بود اما اگر نماز تمام کرد آنگاه معلوم شد
که جای سجده وی پلید بوده هست بر قول صاحبین رحمهما الله نمازش تباه شود و از ابوحنیفه رضی الله عنه روایت
آمده هست که نماز روا بود از برای آنکه سجده بنوک بینی معتبر آمد و نوک بینی کم از درمی است نماز تباه نشود اما
این جای بود که بضرورت همین نوک بینی نهاده باشد اما اگر پیشانی نهاده بود و پیشانی زیاده در هست باتفاق
نماز تباه شود و ابتدا ابن عمر از ابوحنیفه رضی الله عنه روایت میکند که از آن قول رجوع کرد و گفت که نماز تباه شود
و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله اشکال نیاید که نماز تباه شود آنجا بود که نجاست غلیظ بود اما اگر نجاست
خفیفه بود بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهم الله و یکروایت از محمد رحمهم الله روا بود و دیگر یکروایت محمد رحمه الله
که چهار یک آن موضع را اعتبار دارد که بر آن جای رسیده باشد و اگر از بول حیوانی پلید شد که
گوشت وی را خوردن رواست اتفاق نماز روا بود از برای آنکه قول محمد رحمه الله اشکال نیاید که هر حیوانی
که گوشت وی میخورند بقول محمد رحمه الله بول وی پاکست و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله پلید هست و لیکن
خفیفه کثیر فاحش باید یا روا می نماز باز دارد و این کم کثیر فاحش هست چه فرق بود میان آنکه کم
کثیر فاحش بر جامه بود تا بر وی بر آنجای سجده آید و اگر نجاست زیر دست هست نماز روا بود یا نی
بقول زفر رحمه الله روا نبود و بقول علماء ثلثه رحمهما الله روا بود مسئله اگر نجاست در زیر زانو است
روا بود یا نی بقول زفر رحمه الله روا نبود و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله روا بود و یکروایت آنست که روا نبود
لیکن درست آنست که روا نبود و این بنا بر آنست که دست زانو بر زمین نهادن رکن اصلی هست یا نی بقول
زفر رحمه الله هر دو رکن اصلی هست و بر قول علماء ثلثه دست نهادن رکن اصلی نیست و در زانو دو روایت است
یکروایت اینست که رکن اصلی هست و یکروایت فی صحیح اینست که رکن اصلی هست که اگر در سجده زانو ننهد و سجده
یعنی رکوع شود و رکوع از سجده نیابت ندارد مسئله و اگر مسلمانی نماز میگذارد و جای سجده پلید هست
آستین را و یا دامن را بجای سجده می آرد روا بود یا نی قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله میگوید روا بود
که هیچ چنان مصلی بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود اما اگر دستها را بر زمین پلید نهد و بر پشت دست خود
سجده آورد روا نبود باتفاق اگر زمین با گیاه و یا سنگریزه پلید شد چنانکه زمین خشک شدن پاک شود
گیاه و نیز سنگریزه به تبع وی پاک شود یا نی قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله میگوید اگر گیاه هست که در دست نمی آید

به تیغ زمین پاک شود اگر در دست می آید به تیغ پاک نشود اما ظاهر روایت آنست که فرق نیست که
ما کان پاک نشود مگر که باران آید یا آب روان بروی بگذرد تا پاک شود اگر زمین پلید گیاه برآید و خشک
شود گیاه را بروی همان نجاست بجوابانند بروی نماز میگذارد روا بود اگر سنگ پشت یکروی
پاک است و دیگر روی پلید برانروی پاک نماز میگذارد روا بود در فواید خواجه امام ابوالحسن
رستغفنی روایت است که روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود اگر این را دو کنی
دو نشود و آن موئینها را جدا کنی نشتر شود پس بران پوست نماز روا نبود در فتاوی
بقالی آورده است که هرچه را دو کنی دو شود اگر یکروی پاک شود و دیگر روی پلید برانروی پاک نماز گذارد
روا بود و صورت وی چگونه همچون تخت و خشت پخته و مانند آنها گفته است که روا بود قیاس
آنکه و هرچه را دو کنی دو شود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که پوست را دو کنی دو
نشود آن موئینها را از وی جدا کنی دو شتر شود پس بران پوست نماز روا نبود اگر جامه است
دوتا یک روی پاکست دیگر و پلیدان روی انروی پلید را بر زمین مے نهد افکند و بران روی
پاک نماز میگذارد بقول محمد روا بود و بقول ابویوسف رحمه الله روا نبود اما بعضی گفته اند که این اختلاف
در حق جامه نکنده نا کرده آید اگر جامه نکنده کرده بود باید که باتفاق روا نبود که حکم یکی دارد و اما بعضی
گفته اند که اختلاف در حق جامه نکنده کرده آید که اگر نا نکنده بود باتفاق روا بود که حکم دو جامه
دارد اگر جامه است دوتا بر یکروی نجاست رسیده کم درمی بروی دیگر سرایت کرده است اتفاق
بروی نماز روا بود در یانی ظاهر روایت روا نبود اما خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که در نوادر ابویوسف
رحمه الله روایتست که روا بود قیاس آنکه حکم یکجامه دارد اگر یکروی نجاست زیاده درمی رسیده است و کم
درمی دیگر سرایت کرده است بران روی که کم درم است نماز گذارد بقول محمد رحمه الله روا بود و بقول
ابویوسف رحمه الله روا نبود اما باتفاق باوی نماز روا نبود اگر نهالی است آبره و آستر پاک و آکنده پلید
بران نهالی اتفاق نماز روا بود بشرط آنکه سختی زمین به پیشانی برسد اگر جای نماز یعنی مصلی نماز تنک
است که بر هرچه افگنی عین نجس از وی نماید آن جای نماز را بر زمین پلید مے افگند و بدانجای نماز
گذارد روا بود در یانی مختار خواجه امام زاهد فخر رحمه الله روا نیست که روا بود مختار شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله اینست که روا نبود دستار تن بیمیکهای نماز سه نماز امامت کرد چنانکه نماز پیشین
و نماز دیگر و نماز شام بعد از نماز شام بدین چار سجده نجاست یافت زیاده از درمی قیاس آنست
که هر کرا امامت کنند وی با قوم خویش نماز باز گذارد و اما خواجه زاهد فخر رحمه الله گفته است که ظاهر روایت

که امام نماز شام با قوم خویش باز گذارند و این اختیار خلف ابو بست رحمه الله ابراهیم رستم رحمه الله گفته است که امام نماز دیگر و شام با قوم خویش باز گذارد در مسجد بادی بوریا و مصلا افگندن کراهیت بود در فتاوی کرخی است اگر بر بوریا مسجد مصلی اندازد و نماز بگذارد مکروه بود و مشایخ ما وراء النهر رحمهم الله مکروه داشته اند و گفته اند که بطریق مبتدعانست سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود قال النبی علیه السلام الصلوة علی بالیه الارض افضل و ازینجا است که مشایخ ما وراء النهر بر روی بوریای مسجد مصلی کراهت داشته اند مصلی افگندن هم ازان طریق مبتدعان میشود و سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود دلیل برانکه رزا بد صحابه عبد الله عمر و فقیه است عبد الله مسعود رضوان الله علیهم اجمعین ایشان چون بسفر دریا رفتندی خاک بر خود بردندی و در کشتی ریختندی و بر خاک سجده آوردندی ایشانرا گفتندی که ای یاران رسول علیه السلام از چه معنی است که بخاک تقرب می نمایید ایشان گفتندی ما از خاکیم و باز بخاک خواهیم شد و این آیة برخواندندی قوله تعالی منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری بروایة آمده است که روزی ابو بکر صدیق رضی الله عنه در خدمت رسول علیه السلام بمسجد اندر آمد تا نماز گذارد باران باریده بود و پیش محراب تر شده گفت یا رسول الله دستوری باشد تا ان آب و گل را پاک کنم گفت بگذار یا صدیق تا در میان آب و گل سجده آریم مریرو و کار خود را ببین معلوم شد که سجده بر خاک آوردن فاضلتر بود فصل در بیان کراهت مکان اگر بر بام کعبه نماز میگذارد بر قول شافعی رحمه اگر ستره میدارد روا بود بی کراهت و بر قول علماء ما رحمهم الله نماز روا بود لیکن با کراهت بود که ازین نوع بود که بر بام کعبه بر آمدن ادب نبود اگر مسجدی بود که در پیش آن مسجد گلخن یا گرمابه بود و یا جای طهارة اگر دو دیوار است در میان باتفاق کراهت نبود و اگر دیوار یکی بود خواجه امام فخر میگوید که کراهت بود و شیخ الاسلام برهان الدین میگوید که کراهت نبود که سبب کراهیت قرب نجاست است چون حجاب در میان آمد کراهت از میان برخاست اگر در گلخن نماز میگذارد باتفاق کراهت بود و در مسجدیکه پیش محراب او گلخن بود دران مسجدی نماز میگذارند کراهیت بود و در گرمابه نماز گذاردن کراهت بود و یا نی اگر بیرون آید وقت و جماعت فوت شود کراهت نبود اگر بیرون آید وقت و جماعت فوت نشود کراهت بود و خواجه امام اسماعیل زندویسی رحمه از جهة زحمت خلقان از سیر و خانه احتراز کردی و نگرمابه در آمدی و با خادمان در گرمابه نماز گذاردی اگر در سا گواره در گرمابه

نماز گذارد روا بود یا نی دو روایت ست یک روایت کراهیت بود و یک روایت کراهیت
نبود جایی که در پیش نماز گذارنده آتش برافروخته بود کراهیت بود اما اگر شمع بود یا
مشعل یا قندیل کراهیت نبود در خانه که صورت بود دران خانه نماز گذاردن کراهیت
بود جبرائیل علیه السلام بر در حجره رسول علیه السلام آمد آواز داد که یا رسول الله رسول
علیه السلام گفت یا اخی جبرائیل چرا اندر نمی آیی گفت یا رسول الله در حجره شما صورتست
چگونه اندر آیم در روایت خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه اینست که نجاشی پیری هدیه فرستاده
بود از برای رسول علیه السلام بران سپر صورت اسپ و مرد بود و دیگر روایت که خود پاک شد
و دیگر روایت اینست که رسول علیه السلام پاک کرد در روایت امام خواجه امام اجل سرخسی رحمه
اینست که نجاشی پرده و هدیه فرستاده بود بران پرده صورت بود رسول علیه السلام خواست تا
الصورت را ببرد اندر جبرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله ران در زیر قدم افگنند تا
در معنی اهانت شود انگاه جبرائیل علیه السلام بحجره اندر آمد و گفت یا رسول الله در خانه
که صورت و سگ بود ما و یاران من اندر هیچ اندر نمی آیند خواجه امام زاهد فخر رحمه گفته ست
که فرشته رحمت در نیاید اما از فرشته عذاب خالی نبود خواجه امام اجل سرخسی رحمه گفته است
که کراهیت جایی بود که این صورت بر دیوار یا بر سقف خانه یا در پیش نماز گذارنده بود و گسترده
اما اگر در زیر قدم باشد در معنی اهانت شود کراهیت نبود خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه گفته
ست که چون صورت در خانه بود کراهیت بود صورت بچه صفت باید تا کراهیت بود صورتی باید
که اگر جان به تن وی اندر آرند تصور زیستن دارد اما اگر تصور زیستن ندارد کراهیت نبود
چنانچه سر بی تن و تن بی سر بود کراهیت نبود اما اگر یکی دست و یا یکی پای و یا یکی گوش و
یا یکی چشم نبود کراهیت بود و اگر جان بتن ایشان اندر آرند تصور زیستن دارد **مسئله**
اگر طوق بود بر گردن کراهیت بود که بعضی از جانوران را بر گردن هست بعضی از مشایخ
گفته اند اگر صورت ریزه بود کراهیت نبود که بر انگشتری دانیال پیغمبر علیه السلام صورت شیر
بود و بر انگشتری انس بن مالک رضی الله عنه صورت مگس بود و بر انگشتری ابو هریره عکوز
نبود ریزه بود پس معلوم آمد که صورت ریزه بود مکروه نبود اما ظاهر روایت اینست که ان در
ابتدای اسلام بوده است اما اکنون کراهیت بود رسول علیه الصلوة والسلام فرمود
ان اشد العذاب یوم القیامة للمصورین بعضی بزرگان چنین گفته اند در آن خانه که

می بود یا آلت فساد بود چنانکه نرد یا شطرنج یا درخانه وی جرس بود و درانخانه فرشته در نیاید
و در آن خانه نماز گذاردن کراهیت بود خواجه امام زاهد فخر رحمه الله حدسی روایت کرده است که
درست تا سید عالم علیه السلام که هر کاروانی که جرس بود و در آن کاروان هیچ برکت نبود در سلاح خانه
نماز گذاردن کراهیت بود و در گورستان نماز گذاردن کراهیت و آن فعل جهودان است که ایشان گور
پیغمبر خود قبله ساخته بودند نماز میگذاردند در راه گذر عامه نماز گذاردن کراهیت بود و چون گذرندگان
را ضرر شود و اگر ضرر نرسد چنانکه گوشه ایستد و نماز گذارد کراهیت نبود و اگر راه ملک ذمی در راه
گذارد اولیتر بود و اگرچه در راه مشرکان را شرکتی هست اگر در ملک مومنی اندر باید که هیچ ضرری
نرساند که عبدالله مبارک مزوری پیش امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه تحصیل کرده بود و چون دید اجازه
فتوی میشد ابوحنیفه بنوی را گفت که ای پسر چون بخراسان روی سه پند از من برایشان بگوی
یکی آنکه زن سه طلاق را در خانه ندارند دوم آنکه پای در ملک کسانی بی دستوری خداوند ملک
ننهند سیوم آنکه خلیلی از ملک مردمان بی اجازه خداوند ملک نشکند که هر که این گناه را شور دارد
بترسم که بشود می آن معصیت اندکه از عبادة ها و تنهای هفتاد ساله وی از سبب خوار داشتن
این گناه باطل شود آنگاه این حدیث روایت کرد قال علیه السلام اصغر الذنوب عند الله تعالی اکبر عند الناس
واکبر الذنوب عند الله تعالی اصغر الناس لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار رسول علیه السلام فرموده
است که گناه بحضرت آمرزگار خورد بود چون بنزدیک بنده بود بزرگ بود و گناه بنزدیک حق تعالی بزرگ
بود چون بنزدیک بنده بود خورد بود و گناه خورد همچنان خورد نماند چون بر آن اصرار کند و گناه بزرگ نماند
چون توبه استغفار کند تا چیز نشود **باب چهارم در بیان ستر عورت** ستر عورت
فریضه است بدلیت اخبار آیه اینست که قوله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای استروا
عورتکم عند کل صلوة قوله تعالی وثیابک فطهر این امر در حق رسول علیه السلام است اما قیاس این
همه امت را جامه پاک داشتن فریضه است حدیث اینست قال النبی علیه السلام لا یجوز الصلوة للحائض
یعنی خمار از مالک رحمه الله روایت آمده است که ستر عورة فریضه نیست چنانکه از عطا رحمه الله روایت آمده
است که اگر بیفتاد قطره خون بر جامه رسد روای نماز باز دارد و از شافعی رحمه الله روایت آمده است
که متروک تسمیه حلال است اما اینها از ایشان خلافست لی اختلاف ظاهر روایت اینست که متروک
تسمیه بعمدا حرام است زیاده از درمی چون بر جامه رسد روای نماز باز دارد و ستر عورة فریضه
است کرخی رحمه گفته است که مردان را عورة غلیظه سه است و بروایتی چهار و زنان را دو وی قیاس

کرده هست و عورة غلیظ را نجاست غلیظ عورة خفیفه را نجاست خفیفه اما ظاهر روایة
اینست که قیاس وی درست نیست از بهر آنکه اندام مخصوص که عورت غلیظه هست کم درمی
هست یا برابر درمی نجاست غلیظ کم از درمی هست یا برابر درمی نجاست غلیظ کم از درمی
و برابر درمی روای نماز باز ندارد پس بایکی عورت کشاده نماز روا داشته باشیم
ظاهر روایت اینست که هر عضوی که اگر عورتست چهاریکی از وی کشاده شود روای نماز
باز دارد و فرق میان خفیفه و غلیظه نیست و چون بعضی از برهنگی غلیظ بعضی از خفیفه بود
جمع کنیم چون برابر چهاریکی خوردترین عورة غلیظ شود روای نماز باز دارد از عورت غلیظ چند
می باید تا روای نماز باز دارد بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله چهاریکی کشاده شود روای نماز باز
دارد و بقول ابو یوسف رحمه الله کم از نیمه یا کشاده شود روای نماز باز دارد و زیاده از نیمه
کشاده شود روای نماز باز دارد و در نیمه دو روایت هست یک روایت اینست که روای نماز باز
دارد دیگر روایت آنست که باز ندارد و جواب فتوی بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهم الله کشادگی
کشادگی بسیار در مدت اندک همچون کشادگی اندک هست در مدت بسیار صورت مسئله
چنان بود که کم چهاریکی از عورت کشاده شود از اول نماز تا آخر نماز همچنان کشاده نماز روا بود
که کشادگی اندک در مدت بسیار هست و کشادگی بسیار در مدت اندک آن بود که زیاده چهاریکی
از عورت کشاده شود و در کم رکنی پوشیده شود و باتفاق نمازش روا بود اما اگر رکنی همچنان
گذارد نمازش تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر آرد و لیکن نماز نگذارد بقول ابو یوسف رحمه الله
نماز تباه شود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله روا بود و در بعضی نسخها بر عکس این گفته اند این
همه بر قول علماء ما رحمهم الله آید بقول شافعی رحمة الله هر چه اندک از عورت کشاده شود روای
نماز باز دارد و شافعی رحمة الله گفته هست که ناف عورت هست از برای آنکه پیوسته بعورت هست و
مانند عورت هست بر قول علماء ما رحمهم الله عورت نیست اندامی علاحده بر شکم هست دلیل میکنند
بر آنکه رسول علیه السلام بر ناف حسین بن علی رضی الله عنه قبله وارد اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام بر
ناف قبله ندادی پس دانستیم که ناف از عورت نیست زانو بقول شافعی رحمة الله عورت نیست وی میگوید که زانو
پیوسته بساق هست و ساق عورت نیست اما علماء ما رحمهم الله گفته اند که عورت هست از برای آنکه پیوسته
بران هست و ران عورت هست و رسول علیه السلام مرغزالی را دید که زانو کشاده بود فرمود [illegible] قدر را بود گفت غط
رکبتک و فانها عورت اگر چه مسئله واحد هست و لیکن واجب العمل هست زانو بنفس خویش عورت است یا تابع

ران طحاوی رحمه الله گفته است که به نفس خود عورت است اما ظاهر روایت اینست که تبع ران عورت
تا از ران چیزی گشاده نشود روای نماز باز ندارد و در استحسان از خواجه ابوبکر فضل بخاری رحمه
الله روایه اینست که زیر ناف عورت نیست تا آنجا که موی است گشادگی موی ناف تا بحدی موی عورت
نیست وجه قول وی آنست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ازار بند فرود سوی ناف داشتی اگر عورت بودی
وی ازار بند فرود سوی ناف نداشتی اما بظاهر قول علماء ما رحمه الله این است که عورت است و علماء
ما رحمه الله گفته اند که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مرد لحیانی بود ازار بند وی از زیر سوی ناف نه بایستی
فرو سوی ناف افتادی و این نیز وقتی بود که پیراهن بودی اما اگر وقتی بود که پیراهنی نبودی از زیر سوی
ناف داشتی ظاهر روایت اینست که از ناف فرو سوی و از زانو زیر سوی عورت است مرد را از مرد
نشاید دیدن چنانکه پدر را از پسر و پسر را از پدر و خواجه را از غلام و غلام را از خواجه هم چنانکه دیدن
نشاید بسودن نیز نشاید چنانکه حکم مردان را از مردان دانستی زنان را نیز از زنان بدان
چنانکه مادر را از دختر و دختر را از مادر و کنیزک را از بی بی و بی بی را از کنیزک **مسئله** ذکر
و خصیتین و محل سفره و خصیه همه عورت غلیظ است و باقی از ناف تا زانو عورت خفیفه است زنان را
روی و کف دست عورت نیست در حق نماز و احرام اما از فرق تا قدم جمله عورت خفیفه است و پشت
دست تابع کف دست است و عورت در ساق از ابو یوسف رحمه الله روایه است که عورت نیست اما ظاهر
روایه اینست که عورت است در پشت پای عورت از محمد رحمه الله در روایه است یکی روایه اینست که
عورت است دیگر روایه اینست که عورت نیست **مسئله** زن در وقت تکبیر باید که دستها در آستین
دارد و پا در ازار پاچه تا نماز باتفاق روا بود موی زاید در حق نامحرم عورت است باتفاق و در
نماز و احرام عورت نیست یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمة الله میگوید که عورت نیست شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله میگوید که عورت است تا اگر گشاده شود از وی چهار یکی روا نیست نماز باز دارد
و پستان به نفس خویش عورت است یا تبع سینه است اگر خفیفه است تبع سینه است و اگر او بزرگ است
عورت است علاحده مراهقه را مستحب آن بود که سر پوشیده نماز گذارد اما اگر به سال رسیده
شود در میان نماز نمازش تباه نشود و کنیزکان را مستحب نیست که سر برهنه نماز گذارند که امیر المؤمنین عمر
رضی الله عنه کنیزکان خویش را دید که سر پوشیده نماز میگذارند فرمود تا سر برهنه نماز گنند گفت خود را
مانند آزادان میکنند منع کرد شما را پس ما بشنیدیم که سر برهنه نماز گذاردن کنیزکان را مستحب است اگر کنیزک را
در میان نماز خواجه آزاد کرد اگر کم رکنی است سر نا پوشیده نمازش باتفاق روا بود و اگر رکنی سر برهنه

نماز میگذارد باتفاق نمازش روا بود و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد وانگاه سر پوشید بر قول ابو یوسف رحمه الله
نمازش تباه شود و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تباه نشود و اگر کنیزک مشترک یکی خواجه ازاد کرد
در میان نماز بر قول ابو حنیفه رحمه الله سر برهنه نماز کند و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهم الله سر پوشیده
نماز کند اگر مدتی نماز ها سر برهنه کرده است بعد ازان معلوم شد که وی را خواجه ازاد کرده است آن نماز ها
باز کند و یا فی بعضی گفته اند که هرچه کم از شش نماز است باز بکند اره و هرچه زیاده ازین است باز نکند اره اما
ظاهر روایة اینست که از وقت ازادی تا زمانی که معلوم شده است همه را باز کند و ما از عهده بیرون آید والله اعلم

## باب پنجم در بیان استحسان امر است از خدای تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم

ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن خطاب است
مر محمد علیه السلام را که بگو ای محمد مردان امت خود را تا چشمهای خود را بپوشند و فرجهای خود را نگاه دارند از نابایست
بیگانه و بگو یا محمد مر زنان امت خود را تا چشمهای خود را نگاه دارند از نگاه کردن نامحرمان و فرجهای خود را نگاه
دارند از زنا و عصیان و در همه اوامر و نواهی زنان تبع مرد اند مگر درین آیة چنانکه مردان را نهی کرده زنان را
نیز نهی کرد تا بدانی که هیچ چیز هم تر از نگاه داشتن فرج و چشم نیست مسئله زنانی که حرام آمدند همچون
مادر و خواهر و عمه و خاله و مانند اینها مواضع زینت ایشان را نشاید دید و مواضع زینت ایشان
سر است تا سینه که حسن و حسین رضی الله عنهما پیش خاله خود ام کلثوم رضی الله عنه در آمدند ام کلثوم
رضی الله عنها سر شانه میکرد با ایشان سخن میگفت پس دانستم مواضع زینت محارم را بشاید دیدن
هرچه را بشاید دیدن بشاید بسودن که محمد بن المنکدر خدمت مادر خود میکرد و ایشان دو برادر
بودند و آن برادر عبادت میکرد محمد بن منکدر مر برادر را گفت که من یک شب خدمت مادر خود با بسیار
شبهای عبادت تو برابر نکنم از برای آنکه خدمت مادر فریضه است این خدمت که تو میکنی تطوع است
و هیچ تطوع مکرر در فریضه نرسد و خدمت مادر آن بود که دست و پای مالیدن و سر مادر را شستی و آب دادی
مادر را و طعام دادی پس دانستم که هرکه را بشاید دیدن بشاید بسودن مگر کنیزک را که مواضع زینت چنانچه از
سر تا سینه و از دست تا کتف و پای تا زانو اینها را باید دیدن چون خطر شهوت بود مادر را و دختر را برهنه نشاید دیدن و دختر را
و مادر برهنه نشاید دیدن کنیزک را بی بی و بی بی را از کنیزک از ناف تا بزانو باتفاق نشاید دیدن و بسودن و خود بسوی
از زانو زیر سوی ناف باتفاق نشاید دیدن و بسودن مسئله خادم کرا مر را از ناف تا زانو نشاید مالیدن زیرا
شوی و شوی را از زن نشاید دیدن کنیزک را از خواجه و خواجه را از کنیزک نشاید دیدن محل مخصوص را نشاید دید
یا فی عائشه صدیقه رضی الله عنه میگوید که نشاید و لیکن از ادب بود که هرگز من سینه عالم را ندیده ام و سینه عالم علیه الصلوٰة

مر اندیده است اما عبدالله بن عمر رضی الله عنه میگوید که شاید دیدن تا بمباشرت رغبت شود تا باشد که فرزند متولد
شود اگر زنی بود که عقد وی بروی حرام آید بود محل زینت شاید دیدن چنانکه سر تا بسینه و دست تا بازو دیگر
و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود از شافعی دو روایت آمده است و از ما در و خواهر پشت و شکم شاید
دیدن ظاهر روایت آنست که نشاید دیدن از کنیزکان محل زینت شاید دیدن از سر تا بسینه و دست
تا بازوی وی و پای تا زانو چون خطر شهوت نبود اگر خطر شهوة بود نشاید دیدن که محمد حسن رحمه الله عنه گفته
که سوی عکی شهوة نگاه کند بر بکار شود و از خواجه امام محمد مقاتل رازی رحمه الله روایت آمده است که از کنیزکان
پشت و شکم شاید دید ظاهر روایت اینست که نشاید دیدن مسئله از زنان بیگانه چها شاید دیدن بر
قول امیر المؤمنین علی و عبدالله عباس رضی الله عنهما محل خاتم و کحل شاید دیدن زنان را شاید از خانه بیرون آمدن
یا نی عایشه رضی الله عنها میگوید اگر کسی میدارد که مصالح دینی و دنیوی راست میدارد و بیرون آمدن
نشاید و اگر کسی نمیدارد که مصالح وی راست دارد و یا با موختن علم حاجت است اکنون بیرون آمدن شاید
در میان صحابه این مسئله واقع شد که زنان را با آموختن علم شاید بیرون آمدن یا فتوی نبشتند و نزدیک ام
مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها فرستادند وی جواب گفت اگر کسی فقیه دارد چنانکه پدر را
یا پسر یا شوی یا برادر نشاید که بیرون آید ایشان بیاموزند و انگاه ایشان را بیاموزانند و اگر نیها ندارد
شاید که بیرون آید بشرط آنکه چادر خلقانی در پوشد و کلمه بر سر چادر افگند و عصابه بر بندد و قد راست
را خم دهد و لوک موزه بر بندد و چیزی در دهان اندازد که سخن او درست بیرون نیاید و عصا در دست گیرد
بدین صفت شاید بیرون آمدن عبدالله رضی گفته که زن بدین صفت بیرون رود پاکی نبود که در چادر و موزه وی
نگاه کردن شاید از بهر نفرت را عایشه رضی الله عنه فرمود اگر نظر شهوت نباشد شاید اگر نظر شهوت باشد روا نباشد
و عمرو بن العاص گفت هر کاری که آخر آن توبه لازم آید من هم از ابتدا آن کار نکنم و با زنان نامحرم سخن نرم و گرم
نشاید که در حدیث آمده است هر که با زنان نامحرم سخن نرم و گرم گوید یا جان و دوست گوید لعنت خدای بر سر
ایشان باران شود و هر که شراب خورد و توبه ناکرده بمیرد شراب وی حمیم دوزخ شود و صفت شراب آن حمیم چنان
بود که چون لولی رسد گوشت پوست از وی فرو ریزد و چون بخورد و هر چه در هم اعضا با طلش بود در نظر هر
آنکه هر که زن نامحرم را ببیند بشهوة فردا قیامت اسناد صد قنا و از انگشت دوزخ در دست وی نهند و صفت
آن انگشت آن بود که اگر ذره از آن انگشت بر کوهها از وی زمین فتد بسنده همه آب شوند و در حدیث دیگر آمده است که نگاه
کردن در زنان نامحرم تیری است بر سر آلوده از تیرهای آن ملعون مطرود که دشمنان دیگر تیر بجان زنند
و تیر سوی شیطانی بر ایمانی زند که رسول علیه السلام فرموده است هر زنی که از خانه بیرون آید و بیرا چیا دید پیار آید

واگر مردی بیرون آید وی را هفتاد دیو همراه باشند زیرا که بوی هر دو فریق را نظر است بخبر آمده است که عبد الله
عمر رضی الله عنه بر در حجره ایستاده بود که امردی بر وی گذشت وبی محابا اندر رفت و در ببست در حجره و دیده و
بیهوش افتاد و چون هوش باز آمد گفت که آن فتنه بر گذشت گفتند کدام فتنه گفت که این امردی که می گفتند
که تو وی را فتنه میگوئی گفت من شنودم از لب و دندان مبارک پیغامبر که بدین ملوک زادگان الفت ندارید
که در ایشان شهوت هست و چنانکه در زنان و هر که ایشان را بشهوت بساید از راه وبال همچنان بود که هفتاد
بار با مادر زنا در خانه کعبه کرده است هر که با مادر خود یکبار زنا کند از روی وبال همچنان بود که هفتاد دیگر زنان کرده است
و هر که با یکی بکر زنا کند از روی وبال چنان بود که هفتاد زن ثیبه زنا کرده باشد و هر که با یک زن ثیبه
زنا کند وی بی توبه از دنیا بیرون رود چون وی را در خاک نهند شصت دریچه از دوزخ در گور وی گشایند
و عذابهای وی بر وی گمارند چنانکه یکی بر یکی را نماند این حدیث روایت کرده قال النبی صلی الله علیه و سلم اتقوا
من ابناء الملوک فان فیهم شهوة کشهوة النساء چنین گفته اند هر زنی را که در رحم وی یا در محاقه کنند وی را بر بندند
و چهار کس سر گردن گیرند و از خانه بیرون آرند نخست آن چهار کس در دوزخ روند و آنگاه آن زن
و بخبر آمده است هر زنی که بی دستوری شوی از خانه بیرون آید وی در لعنت خدای تعالی شود تا آنگاه
که باز در خانه آید و اگر بدستوری شوی بیرون آمده باشد وی و شوی وی در لعنت خدای باشند هر دو تا آنگاه
باز در خانه خود اندر آیند مشایخ گفته اند اگر مردی از طرف شهری اندر آید و جمله شهر را بر تیغ بکشد و بطرف دیگر
بیرون رود و در آدمیان چندان نقصان پدید نیاید که زنی آراسته از طرف شهر اندر آید بطرف دیگر
بیرون رود از برای آن معنی را که آن همه کشتگان بهشت روند قال النبی صلی الله علیه السلام السیف محاء للذنوب
وی نیز در بهشت است که توبه کند خداوند عز و جل وی را به بهشت برد اما آن زن آراسته که از طرف شهری اندر آید و
بطرف دیگر بیرون رود وی در دوزخ رود و هر که بنظر شهوت در روی نگاه کند وی نیز در دوزخ رود و آن
نقصان در حق دین زیاده از آن باشد در زنان بیگانه نشاید نگاه کردن مگر چند جای که گواهی بدهد و این
که اگر گواهی ندهد مال مومن حبط شود و نگاه کردن روا بود اگرچه خطر شهوة بود اما هم ابتدا اگر گواه جاینده شد
اگر بهتر کند تا اگر کسی دیگر گواه نشود که محرم وی باشد دیگر وقتی که قاضی حکم کند شاید دیدن اگر هر چند خطر شهوة بود
دیگر وقتی که زنی خواهد خواستن شاید که ببیند اگرچه پر خطر شهوة بود دیگر وقتی که کنیزک خواهد خرید شاید دید اگر هر چند
شهوت باشد و از خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله روایت آمده است که کنیزک را شاید بسودن ظاهر روایت این نیست
شاید بسودن وی را زنان بیگانه اجماع است که سلام نشاید گفتن اگر ایشان سلام گویند علیک واجب نیاید در
استحسان آورده است اگر کسی یکی را بطمع چیزی سلام کند علیک واجب نیاید اگر کنند همه می سلام دهند

دیگر در اخطار شبهة نبود علیك واجب آید دلیل بر آنکه کننده پسری بر رسول علیه السلام سلام گفت رسول
علیه السلام جواب سلام وی باز گفت تواضع کردش صحابه سوال کردند یا رسول الله این کننده چه کسی بود
گفت که کننده پسر و ربیبه خدیجه در حجره خدمت میکرد نام او حسن عهد اینجا آوردیم قال النبی علیه السلام حسن
العهد من الایمان اما جایز است که دست در دست آن کننده بنهاده اگر کسی گوید که دست بر دست آن کننده پیغمبر
نهاده بود بر رسول علیه السلام افترا کرده باشد دلیل بر آنکه اعرابی آمدند با رسول علیه السلام وقت بیعت میکردند
رسول علیه السلام دست بر دست مردان ایشان می نهاد و بیعت میکرد چون نوبت بر زنان رسید فرمود
تا کاسه آب آوردند رسول علیه السلام دست در آن کاسه آب اندر آورد و گفت از شما هر کدام دست در این کاسه
آب اندازد و همچنان باشد که دست در دست من نهاده باشد چون رسول علیه السلام با کمال نبوة و اثر عصمت دست
بر دست زنی بیگانه ننهاد ما را بطریق اولی بود که ننهیم اگر مردی را بر اندام نهانی جراحت باشد جراح را بقدر
حاجت شاید که بیند تا معالجت کند و اگر جراحت است اگر تصور معتقد دارد باید که جراحت را در معتقد خود آرد و اگر
تصور معتقد ندارد چنانکه مجروح را چهار زن است یا جراح را شوهری بود باید که زن مجروح را تعلیم کنند تا
معالجت کند اگر تعلیم کرد و این معالجت نتوانست کرد اکنون بقدر حاجت شاید که بیند و معالجت کند و اگر
زنی را بر اندام نهانی جراحت است جراح شاید که وی را بیند معالجت کند اگر جراح است اگر تصور دارد مجروح
را در معتقد خود آرد و اگر مجروح را شوهری بود یا جراح را چهار زن بود باید که شوهری وی را تعلیم کند تا معالجت کند
و اگر معالجت کردن نمیتواند جراح را شاید که مجروح را بقدر حاجت بیند اگر بالغ را ختنه حاجت آید موی ستر
را بقدر حاجت شاید که بیند تا وی را ختنه کند اشکال آید که ختنه کردن سنت است و ستر عورة فریضه است جواب
اینست که ختنه کردن سنت است ولیکن شعار اسلام است اگر نو مسلمانی را ختنه میکنند شاید که بقدر حاجت
کشاید و سنت را اینجا از آن که شعار اسلام است بالغ رسیده را ختنه کردن چند سال باید که ختنه نشاید کردن از
ابو حنیفه رضی الله عنه سوال کردند گفت لا ادری و باقی مسائل در باب دیگر بجای وی گفته شود ان شاء الله
تعالی از ابو یوسف رحمه الله سوال کردند گفت چون هفت ساله شود وقت ختنه کردن آید از برای آنکه رسول علیه
السلام فرموده که فرزندان خود را نماز فرمایید چون هفت ساله شوند دلیل میکنند بلاغت دیگر ایشان را با
استنجا داشتن حاجت آید و محمد رحمه الله گفته است چون ده سال شود وقت ختنه کردن وی شود از برای آنکه
رسول علیه السلام فرموده است که اگر ده ساله شوند نماز نه کنند بزنند ایشان را پس دلیل میکنند بلاغت دیگر
معلوم شد که چون ده ساله شوند ضرب شاید و صاحبان آنکه ده ساله را ضرب نشاید ... اگر بالغ رسیده را
ختنه کرده اند ابو یوسف ... آمد با ختنه کردن حاجت نیاید از برای آنکه اقامت سنت ... اگر بالغ رسیده ... اجازه و

ختنه کردند و برای فرج اصل چیزی بریدند نارسیده مرد کل دیت بر ختنه کننده لازم آید اگر با جازت وی
کرده است نیم دیت واجب شود و اگر نارسیده را با جازت وی ختنه کردند و را از فرج از اصل چیزی بریدند
نارسیده زیست و بالغ شد ولیکن فرزند تولد نمیشود حکومت عدل واجب شود حکومت عدل آن بود که یکی را
غلام بود یا موی سیاه یکی موها از این غلام را برکند و این موها باز برآمد ولیکن سپید شد اگر این
غلام را با موی سیاه بچند خریدندی و اگر چند نقصان میشود بسبب موی سپید از آن حکومت عدل خواهند
بهمان مقدار موی برکنده ستانند این نیز همان بود که این زمان نارسیده بنده وی بودی بچند خریدندی و بدین
نقصان بچند خرند آن مقدار که نقصان کند از موی سترنده بستانند اگر یکی طفلی را زبان برید همین حکومت
واجب شود از برای آنکه ما را شک است که این طفل سخن گوی شدی یا نی بچگان نارسیده را برهنه شاید دیدن تا هر چه
دیده و سال یا سه ساله است اما اگر چهار ساله یا پنج ساله بود نشاید دیدن پسر کان را اگر جامه نهان بردن شاید یا نی
اگر با پدری باشد نشاید و اگر با مادری باشد شاید اما دختر کان را اگر جامه مردان نشاید بردن اگر بیماری را حقنه
حاجت آید اتفاق است که شاید ریختن بقول ابو یوسف از برای آنکه تا قوت کیش زیاده شود و بقول شافعی تا قوت
شهوة زیاده شود احمد حنبل سیحار رحمه الله که امام بغداد است گفته که دارو نشاید خوردن که بو کل را زیان دارد
و شک است که وران دارو فایده است یا نی اما اصح نیست که شاید خوردن که خواجه بنشا عزی رحمه الله گفته
است که رسول صلی الله علیه و سلم موصلی سیاه خورد و حجامت کرد پس معلوم آمد که دارو فایده است از نی حقنه ریختن
اجماع است که نشاید اگر ریختند و مست شد بعضی گفته اند که قیاس قول محمد بر مسئله رضاع حد لازم شود
اما صحیح نیست که حد لازم نشود از شیره خور رمی سازند در فتاوی سمرقندیان آورده است که نشاید خوردن
بعضی گفته اند که نشاید اگر از خون بینی بر پیشانی فاتحه بنویسند در فتاوی واقعات و بستان ابو اللیث رحمه الله
آورده است که نشاید به بیماری بقصد دارو بخورد و هلاک شد بزه کار نشود که ما را شک است که دارو در وی فایده
کرد یا نی اگر مخمصه افتاده است که از گرسنگی مرده و مردار یا گوشت خوک بخورد بزه کار شود آنچه او بقدر حاجت
خورد مباح بود و میرا حلال نی اگر کسی را اکراه کردند که بخورد و اگر نی تراکشیم شاید که بخورد تا نجات یابد و آن وی را
مباح بود و حلال نی و اگر اکراه کردند که گوشت خوک خورد و اگر نی تراکشیم شاید که خورد تا نجات یابد و اگر اکراه
کردند که فلان برادر مسلمان را دشنام ده و اگر نه تراکشیم اتفاق است که شهادت را اختیار کند برادر
مسلمان را دشنام ندهد و اگر اکراه کردند کلمه کفر گوی و اگر نه تراکشیم بقول زفر رحمه الله شهادت اختیار
کند و کلمه کفر نگوید و بقول علمای ثلثه رحمه الله علیهم شاید که بگوید تا خلاص یابد دلیل بر آنکه رسول علیه السلام
از مکه بمدینه هجرت کرد کافران مکه یاران رسول علیه السلام را میگرفتند که بگسترانید از رسول علیه السلام برگردید و اگر نه

شما را بکشم چون کار بجا ورد پدر عمار یاسر رسید رضوان الله علیهم اجمعین ایشان شهادت اختیار کردند و کفر
بر زبان نراندند چون کار بعمار یاسر رسید رضی الله عنه وی کلمه کفر گفت و نجات یافت و گریخت و بمدینه
رفت و بنزدیک رسول علیه السلام آمد چون چشم وی بر جمال جهان آرای رسول علیه السلام افتاد رسول ع
بر وی سلام گفت وی جواب سلام رسول علیه السلام باز گفت رسول علیه السلام گفت که یا عمار چگونه گذشتی
گفت یا رسول عظیم بر گذشتم نگذاشتند تا نگفتم کلمه کفر گفت دران زمان حال خود را چگونه یافتی گفت و هولناک
یافتم گفت یا عمار اگر باز دیگر همچنین افتد سر زبان گوی تا نجات یابی پاک نبود با یکی جامه نماز گذاردن
روا بود یا نی اگر جامه بود که ستر عورت بحاصل می آید روا بود و اگر ستر عورت بحاصل نیاید روا نبود
اما کراهیت بود یا نی ثوبان رضی الله عنه از رسول علیه السلام سوال کرد که بیکی جامه نماز روا بود یا نی گفت
یا ثوبان که یابد از شما دو جامه زیرا که ایشان فقیر بودند از عبدالله عمر رضی الله عنه سوال کردند که با یکی جامه
نماز روا بود یا نی وی گفت شما با یکی جامه بازار روید گفتند نی گفت باید که قدر نماز بیشتر از رفتن بازار
بود و آنچه رسول علیه السلام فرمود در حق درویشان صحابه بود و آنچه عبدالله عمر گفت رضی الله عنه در حق توانگران
صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین اما در صلوة خواجه امام منهاج الدین از ابو حنیفه رحمة الله روایة است که با یافت
دو جامه بیضرورت با یکی جامه نماز گذاردن علامت جفاست و با دو جامه نماز گذاردن دفع جفاست و با سه
جامه نماز گذاردن از اخلاق کرامت است و هر جامه که نیکوتر بود آن از برای نماز باید داشتن ابن شجاع از
مشایخ ما رحمهم الله روایت میکند اگر مومنی با یکی تا جامه پیراهن نماز میگذارد و اگر گریبان سخت یا بسته یا محاسن
وی کلان بود کراهیت نبود اما اگر محاسن خورد است و اگر گریبان فراخ چنانکه چشم وی در رکوع بر
عورت وی افتد روا نبود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله گفته است که جامه باید که چشم کسی دیگر بر عورت
وی نه افتد اما اگر چشم وی بر عورت وی افتد نماز تباه نشود که عورت وی در حق وی عورت نیست لیکن
احتیاط باید کردن و چشم خود را از عورت خود نگاه باید داشتن

**باب ششم در بیان جامه پاک**

جامه پاک کردن فریضه است هم بآیه و هم بخبر اما آیة قوله تعالی و ثیابک فطهر و قوله خذوا زینتکم عند کل مسجد
اگر مسلمانی از بازار جامه خرید پرسیدن شرط است یا نی قیاس آنست که پرسیدن شرط است استحسان اینست که
پرسیدن شرط نیست اگر جامه گفت که این جامه نشوی و همچنان ناشسته نماز گذارد بان جامه اگر جامه هم پاک
است نماز گذارده روا بود و اگر پلید باشد نماز ناکرده باز گذارد و معلوم شد که جامه پلید بود یا نه که کسی جامه
پاک را نفرماید شستن و اگر جامه خرید و تر سید بان جامه نماز گذارد و در دنیا معلوم شد که این جامه پلید بود هر نمازی که
بان جامه گذارده را باز گذارد و اگر در دنیا وی را معلوم نشد باخرة معلوم شد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است

که ثواب نمازگذارندگان نبود بخشش و عقوبت بی نمازان بروی محمل کشیده است و بفتوی مفتیان اما شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله گفته است که عقوبت بی‌نمازان نبود ولیکن از ثواب خالی نبود و از برای آنکه در نماز قرآن خوانده باشد و ذکر
و تسبیح گفته باشد اگر ثواب نمازگذارندگان نبود پس ثواب قرآن خواندن و ذکر و تسبیح گفتن باشد و جامه که بروی کم درمی نجاست بود نماز روا
بود یعنی بقول علماء ما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمة الله روا نبود اما اگر جامه را بشوید جماعت
فوت میشود باید که جامه را بشوید و نماز تنها گذارد و اگر می شود فوت میشود وقت و جماعت اکنون بهمان جامه
نمازگذارد روا بود و اگر نماز شروع کرد پس معلوم شدش که بر جامه نجاست کم درمی است اگر جامه
است که بی تکلف از وی جدا میشود باید که از خود جدا کند باقی نماز را تمام کند و اگر جامه بتکلف حاجت آید
بیرون کردن وی را بیرون کند نماز از سر گیرد اما اگر نماز گذارد و آنگاه معلوم شدش که بر جامه
وی کم درمی نجاست بوده است بقول علماء ما رحمهم الله نمازش روا بود و در سفر با جامه پلید
نماز روا بود چون ضرورت بود اما بیافت آب قدرت شستن با جامه پلید نماز روا نبود اگر گذارد
حلال دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که کافر شود اما ظاهر روایة اینست که کافر نشود اما گناه کبیره
در دیوان وی بنویسند و مسلمانی دیگر را میگوید که نمازگذارد میگوید که جامه من پلید است بار
دیگر گفت تو همچنان نمازگذار هر دو بالی که بود در گردن من بود مشایخ گفته اند که اگر بت پرست
از بت پرستی توبه کند وی را دیگری گوید تو همان بت پرستی کن عهده در گردن من وی را
چندین وبال بود این کس را نیز هم چنان وبال بود و اگر جامه که پلید شده است یا ده از دهم
و نمیداند که کجا است و نجاست نامرئی است تحری میکند تا وی بهر جا که قرار گیرد آنجا را زیادت از
درمی بشوید از عهده بیرون آید که در شریعت تحری جائز است دلیل بر آنکه غازیان در حرب بر قلعه قادر
شدند در آن قلعه یکی مومن بود و یکی ذمی است جزیه گذار شریعت نفرماید تا اهل قلعه را تمام کشند تا بیاید که امانتی
و در آن میان کشته شود اما اگر یکی در میان دست و پای ایشان هلاک شود یا بیماری بود که نشسته تا یکی از قلعه بیکبار نزد
شریعت حکم کند که امانتی آن بود باقی را شاید کشتن اگر سلام نیارند دیگر آنکه قاضی امام اسبیجابی گفته است
که مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق معین داد و بروی پوشیده شد که کدام را داده است باید
که هر چهار را بیک طلاق دست باز دارد و ماند تا عدت هر چهار ایشان بگذرد بعد از آن یکان یکان را در عقد آرد و چون
سه را در عقد آرد و چهارم را حکم سه طلاق بود و دیگر شمس الائمه حلوائی رحمه الله گفته است که اگر بخرمن گاوان فتند و
خرد را در آن بول کرد و آن هم گیرند بسیار النتاید خوردن چون حاش گشته تحری کنند و پاره برگیرند بشویند آن باقیها را شاید
خوردن همچنان ناشسته ماند و اگر گشتها را با مردار آمیخته باشد ولیکن غالب گشتها بود و بقول علماء رحمهم الله تحری

جایز بود و چون همه در مصور تنها تحری جایز است اینجا نیز باید که تحری جایز بود و دلیلش همچنانکه قرار گیر یاد
دری انجا را شوید جامه حکم کند شود بپاکی خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که این روایة تحری
از محمد در دو جامه است در یکی جامه نی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که این همه اختلاف مشایخ نیست
اما روایة اجل کریم که کل جامه را شوید تا بیقین از عهده بیرون آید اگر دو جامه است و یکی پاک دیگری پلید
و ندانیم کدام پاک است و کدام پلید و تحری کرد با یکی ازین دو جامه نماز یا گذارد و بعد از آن تحریش بگشت
آن جامه را ماند و آن جامه دیگر گرفت و بدان جامه نماز گذارد و باز تحری وی بگشت گفت پاک همان اول است و
هر نمازی که بآن جامه اول گذارده است روا بود و هر نمازی که با جامه دوم گذارده است تا روا بود که یقین
شود زیرا که آن جامه اول پلید بوده است اکنون هر نمازی که بدان جامه اول گذارده است روا نبود و هر نمازی
که با جامه دوم گذارده است روا بود اگر دو جامه بر یکی کم درمی نجاست غلیظ است و بر یکی کم کثیر فاحش نجاست
خفیفه کم کثیر فاحش ظاهر روایة مخیر بود چون ضرورت بود اما بر قول ابراهیم نخعی رحمه الله بدان جامه که
نماز گذارند که کم کثیر فاحش نجاست خفیفه زیرای آنکه در نجاست غلیظ القول وی درمی را اعتبار دارد
اگر یکی نجاست جامه غلیظ زیاده درمی است بر یکی نجاست خفیفه کثیر فاحش چون ضرورت بود مخیر است
با هر کدام که خواهد گذارد یکی از یکی اولی نیست اگر یکی جامه نیم است و یکی جامه چهار یکی پلید بدان جامه نماز گذارد
که یکی پلید است اگر یکی جامه کل پلید است و یکی چهار یکی پاک بدان گذارد که چهار یکی پاک است و اگر یکی پلید است
و یکی کم چهار یکی پاک ظاهر روایة مخیر بود و اولیتر آن بود که بدان جامه گذارد که کم چهار یکی پاک بود تا نجاست
سبکتر این همه جائی بود که ضرورت است تا اگر ضرورت نبود تا نجاست زیاده از درمی نماز روا بود اگر مومنی
در سفر بود و وی را یک جامه است و کل پلید است اگر خطر گرماست یا خطر سرما اتفاق که با همان نماز گذارد با قیام
و رکوع و سجود اما اگر خطر سرما و گرما نیست بقول محمد و زفر و شافعی رحمه الله با همان نماز گذارد با قیام و
رکوع و سجود ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله دو روایة است بیک روایة نماز گذارد و بایما اصح نشسته که
همچنان نماز گذارد که محمد شافعی رحمهما الله گفته اند تا بالاجماع از عهده بیرون آید تا جامه اهل فساد نماز روا
بود یا کراهیت با جامه اهل ذمه با پیراهن و قبای ایشان نماز روا بود و بکراهیت بدین سبب اما در بارها بباید
که اهل ذمه و مختار اند جامه خود را از خمر نگاه دارند و ما را از ایشان نماز روا بود و با کراهیت و با ازار ایشان
نماز روا بود با کراهیت بدین سبب که ایشان استبرا ندارند اما ظاهر روایة نیست که استبرا داشتن ایشان
بشک است پاکی جامه بیقین و در شریعت بشک حکمی ثابت نشود دلیل بر آنکه از ابو حنیفه رضی الله عنه سوال
کردند که با ازار مغ نماز روا بود یا نی گفت روا بود سائل گفت شما بگذارید گفت من با ازار شما نمیگذارم چنین گوید سائل ابو یوسف

بود رحمة الله گفت ای استاد بزرگوار ما را انکار فرمایید که خود بکنند ابو حنیفه رضی الله عنه گفت بر اینکه علما
فتوی دهند ولیکن ایشان بتقوی عمل کنند مرد را جامه ابریشمی داشتن حرام است و با وی نماز گذاردن مکروه است
بنا بر اصل است که روزی علیه السلام از حجره بیرون آمد در یک دست ابریشم نهاده بر یک دست زر این حدیث
فرمودند این دو محرمان علی ذکور امتی و حل لاناثهم گفت اینها حرام کرده شده است بر مردان امت من و
حلال کرده شده است بر زنان امت من بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در حرب جامه ابریشم باید پوشیدن
و بقول ابو حنیفه رحمه الله نشاید بردن حرب باجماع نشاید پوشیدن این جامه بود که تار وا پود هر دو ابریشم بود
تار بود وا ابریشم اگر پود ریسمان بود مرد را پوشیدن حرام نبود و با وی مکروه نبود نماز گذاردن مرد را ابریشمی ازار بند داشتن
حرام بود نماز کراهیت بود بحدیث آمده است که هر مردی که ازار بند ابریشمی دارد بی توبه از دنیا بیرون رود
در خاک نهندش افعی بیاید در وی پیچیده وی را عقوبت میکند و همین حکم ابریشم دارد بر نهالین و
بالشت ابریشمی و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم الله شاید خفت بقول محمد رحمة الله نشاید خفت اگر دستار را
ابریشمی بود و چهار انگشت بازی باید یا فراز مدتی شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله با پسران خود
درین مسئله مباحثه کردند اتفاق ایشان بدان افتاد که چهار انگشت بازی باید کلاه زر مغرق و ابریشمی
داشتن حرام است و با وی نماز گذاردن مکروه بود به کلاه مروارید نماز گذاردن و بقول ابو حنیفه رحمة الله
مکروه نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله مکروه بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمهما الله گفته است در
هدایه مکروه نبود خلاف دیگر مکروه است هر مردی که جامه ابریشمی دارد و میتواند که از خود جدا کند اگر بکند گناه
کبیره در دیوانش مینویسند که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد اما اگر مردی جامه پوشیده سوگند بسه طلاق
خورد که بیش ازین هرگز جامه نپوشم سبک باید که آن جامه بیرون کشد تا آخر چندانی تاخیر کند که سه بار آن
جامه را از خود بتوانستی کردن باز پوشیدن زن بر وی سه طلاق شود که دوام است بر قول حکم ابتدا
دارد اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر بیش ازین هرگز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق سبک باید
بیرون آید اگر مردی در خانه نشسته گفت اگر بیش ازین هرگز درین خانه باشم زن از وی سه طلاق
سبک باید بیرون آید و اگر در خانه چندان تاخیر کند که سه بار توانستی بیرون آمدن و باز در آن خانه با
زن از وی سه طلاق سبک باید بیرون آید اگر در آن چندان تاخیر کند که سه بار توانستی بیرون
آمدن و توانستی اندر آمدن زن بر وی سه طلاق شود که دوام بر فعل حکم ابتدا دارد اگر مردی
بر ستوری نشسته است سوگند خورد بسه طلاق که بیش ازین هرگز برین ستور نه نشینم سبک فرود
آید اگر چندانی تاخیر کرده است که سه بار توانستی که ازان ستور فرود آید باز در نشستی زن بر وی

سته طلاق شود که دوام بر فعل حکم ابتدای دارد در جام زرین و جام سیمین چیزی خوردن حرام بود قال النبی صلی الله علیه
وسلم من شرب فی اناء الفضة فکانما یجرجر فی بطنه نار جهنم اما شاید داشتن برای اظهار نعمت پروردهٔ ز چون سفال
و تمام شود در کوزه بدید و اگر کاسه آب است و پیاله نقره کوفته اند از آن آب وی اجماع نشاید خوردن از میانهٔ وی
بقول ابو یوسف رحمه الله نشاید خوردن بقول ابو حنیفه رضی الله عنه شاید خوردن و انگشتری پیشم و بلور کردن
و گوگرد آهن و برنج و زیر نشاید داشتن که کراهیت بود و در صلوة شرح طحاوی آورده است که آن علامت اهل
نار است و بعضی از مشایخ گفته اند که انگشتری عقیق شاید داشتن قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بخاتم عقیق
اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه گفته است که نشاید داشتن که بر رسول علیه السلام چنین فرموده است تختموا بالعقیق
یعنی این خاتم را بر آن سنگ سرخ برسد ظاهر جواب آنست که انگشتری عقیق را نشاید داشتن که کراهیت بود
و اما انگشتری نقره شاید داشتن یک مثقال و مراد از آن مثقال یکدرم سنگ است روزی نعمان بشیر رضی الله عنه
نزدیک رسول علیه السلام آمد و انگشتری آهن در انگشت کرده رسول علیه السلام فرمود یا نعمان مرا از تو بوی
دوزخیان می آید بیرون رفت و انگشتری را بیرون کرد و انگشتری برنج در دست کرد و اندر آمد رسول علیه السلام
فرمود یا نعمان مرا از تو بوی بت پرستان می آید بار بیرون رفت و انگشتری زرین کرد و اندر آمد رسول علیه السلام
فرمود یا نعمان بهشت نارسیده انگشت بهشتیان گرفتی یا نعمان گفت یا رسول صلی الله علیه وسلم پس چه انگشتری
دارم رسول علیه السلام فرمود که از نقره کن بمقدار یک مثقال یکدرم سنگ است و این نیز اری برای اقامت سنت راست
و باید داشتن یا از برای حاجت چنانکه خلیفه را و قاضی را ایشان را بمهر حاجت آید برای زینت ایشان را نشاید داشتن
و اگر از برای اقامت سنت را میدارد و نگینه سوی کف دست باید داشتن اگر یکی انگشتری نزدیک دیگر امانت
نهاد انگشتری باستعمال این کس ضامن شود یا نی اگر در انگشت کرده است ضامن شود از برای زینت کرده است
و اگر در انگشت دیگر کرده است ضامن نشود و اگر از برای محافظت را کرده است این جای بود که اینجا بود و اما اگر امین
زن بود در هر کدام انگشت که باشد چون کند ضامن شود که ایشان از انگشتری در او ردایی در همه انگشت
زینت است و اگر انگشتری نزدیکی گروه نهاد و انگشتری هلاک شد بمقدار مال که انگشتری را گرو کرده است ساقط شود
چنان بروی چیزی لازم شود تا اگر انگشتری را که بهای او ده درم است بیکدرم گرو نهاد و از بهای انگشتری
بدان یکدرم مقاصه شود ان نه درم دیگر گرو گیرنده ساقط شود از برای انکه آن نه درم دیگر نزدیک وی امانت
است و این ضامن نشود چون محافظت را تقصیر نکرده است اگر انگشتری یکدرم از سودی از دو وی گرو نهاده بده
درم و انگشتری هلاک شد و بی یکدرم از آن ده که گرو نهاده است باید که بهای انگشتری مقاصه شود آن نه درم
دیگر حق طلب آید تا از خصم انگشتری بستاند اگر انگشتری نزدیک یکی گرو نهاد و بر آن اگر دو چیزی دیگر نباید انگشتری بجای آن

دین اولی گرو بود تا اگر هلاک شود همان مقدار که دین گرفته است المقدار شود و آنچه بار دوم ستده است گرو گیرنده
حق طلب بود و اگر خواهد تا گرو شوط و باید که انگشتری را از گرو گیرنده باز گیرد و آنگاه آنچه خواهد بستاند و آنگاه
انگشتری نزدیک وی گرو نهد تا کل گرو شود و اگر انگشتری نزدیک یکی گرو نهاد و آنکس گفت که اگر فردا این مال من
نیاری این انگشتری بمن فروختی گفت فروختم این بیع درست نبود تا هرگاه که آن مقدار وام ویرا بوی تسلیم کند تواند که انگشتری
خود را طلب کند باید که چنین گوید که مرا وکیل کردی که اگر فردا این مال نیاری فروشم و مال خود بگیرم خداوند انگشتری
ویرا وکیل کند درست آید اگر روز دیگر مال ویرا نیارد تواند که انگشتری را بفروشد مال خود بگیرد و اگر خود خریدار رسید
خود فروشد یا به بنده فروشد روا نبود باتفاق و اگر کسی بفروشد که گواهی وی را در حق او نشنوند قول ابو حنیفه رح
روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا بود و اگر باجنبی ای فروشد روا بود باتفاق اگر پیش از آنکه بها
خرید اگر بهمان بار خرید یا زیاده روا بود باتفاق و اگر کمی از آن بها خرید بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول
علمارما رحمهم الله روا نبود دلیل بر آنکه زید بن ارقم رضی الله عنه ویرا کنیزک بود بهشصد درم فروخت پیش
از آنکه بهای قبض کردی ششصد درم باز خرید چون این خبر بام المومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها
رسید گفت با زید باز کرد از این چه خریدگی و فروختگی که اگر از بیع باز نگردی نه پذیرد خدای عز و جل
هیچ غازی را که قضا رسول علیه السلام گذارد و هیچ غزو ترا که در خدمت رسول علیه السلام رفته با
وی هیچ حج ترا نپذیرد و زید از این بیع بازگشت و بعضی از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت کرده
اند مالک رحمه الله این هر دو بیع فاسد بود و بقول شافعی رحمه الله هر دو بیع روا بود و بر قول
علمارما رحمهم الله اول روا بود و دوم فاسد بود و اگر مومنی در خواب است دیگر انگشتری
ویرا از انگشت وی بیرون کرد باز در انگشت وی آورد هلاک شد ضامن شود که خواب همان است بعضی گفته
اند اگر بطریق غضب بیرون آورده است ضامن شود و اگر بطریق بازی بیرون آورده است تاوان دار
نشود اما انگشتری را از انگشت وی بیرون کرده است وی بیدار شده وی در انگشت وی در
آورد وی باز بخواب رفت و انگشتری هلاک شود تاوان دار نشود اما انگشتری را از انگشت وی
بیرون آورد وی بیدار شد باز وی در انگشت وی باز نکرد وی باز در خواب رفت وی انگشتری
را با زبان انگشت وی باز اندر آرد و انگشتری هلاک شد اکنون ضامن شود که ای جواب نماند و اگر کسی
چیزی یافت حکم لقطه دارد چون برگرفت باید که ندا کند اگر کسی چیزی گم کرده است من یافت از آن کسیست
اگر خصم پدید آمد و نشان وی بدو بوی تسلیم کند و اگر خصم پدید نیاید باید که نگاه دارد تا خصم پدید آید اگر این چیز در دست وی
هلاک شود تاوان دار نشود و چون بطریق امانت برگرفته است اگر بطریق غضب برگرفته باشد

ضامن شود اگر بر گرفت و نزد یکی دیگر امانت نهاد و در دست آن کس هلاک شد این ضامن نشود اما نهند
بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تاوان دار شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله تاوان دار شود و اگر غلام خود
را بند بر نهاده است دیگری آمد بی اجازت وی بند از پای وی بر داشت این غلام بگریخت بقول ابو یوسف و
ابو حنیفه رحمة الله علیهما ضامن نشود و اگر ستوری بملک یکی در آمده است و زیان میکند خداوند ملک خود بیرون
کرد و ستور هلاک شد اگر بکرانه ملک آورده است و رها کرده ضامن نشود و از ملک خود دور تر رانده است ضامن
شود و اگر این ستور را چوبی زد و ستور افتاد و هلاک شد اگر بر جایی زده که عرف است ضامن نشود و اگر بر جایی
زده است که عرف نبود ضامن شود اگر یکی ستوری بر جایی بسته است دیگری کشاده و جایی دیگر بست هلاک شد
اگر بوقت کشادن سر آن ریش که بو گردن ستور رسیده است و جیده است باتفاق ضامن شود و اگر سر
رسن بسنده است بعضی گفته اند که ضامن شود و اگر ستور خود را از زین باز کونه بر نهاده است دیگری آمده زین
بر گرفت و راست نهاد زین هلاک شد ضامن شود و اگر آخر یکی آن کشاده ستوران بیرون رفتند هلاک
شدند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول محمد رحمة الله ضامن شود و اگر کسی کبوتر خانه یکی را
کشاد کبوتران رفتند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ضامن نشود و بقول رحمهما الله ضامن شود اما اگر یا خیک شیر و
یا خیک روغن یکی را کشاد و سر تنها و روغن رفت اگر شیر یعنی در روغن مانع است اتفاق ضامن شود
و اگر شیر یعنی بسته است و روغن فرسوده است بهر و را ایام میکند رد میرود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله
ضامن نشود و بقول محمد رحمهما الله ضامن شود اگر غمازی یکی را غمز کرد و بسبب غمز وی آن مظلوم را چیزی
زیان شد آن مظلوم و بقدر آنچه وی را زیان شده است تواند رجوع کردن یا نی بقول ابو یوسف و ابو حنیفه
رحمهما الله نتواند و بقول محمد رحمة الله تواند و فتوی بر قول محمد است رحمة الله از برای زجر غماز را آورده اند
هر که مسلمانی را غمز کند و آن مسلمان بسبب وی و اگر زیان شود بقیامت خداوند عز و جل آن دانگانه در
قعر دوزخ پدید آرد و روی غماز را سوی بهشت و پشتش را سوی دوزخ کند و نعمتهای بهشت را
بیند و آتش دوزخ بوی ضرر رسد و خصم بر لب دوزخ چسپکی زده که مرا چرا غمز کردی خداوند عز و جل
وی را بینائی دهد و آن دانگانه را در قعر دوزخ ببیند و خطاب حضرت عزت در رسد که فرو رو و آن
دانگانه را بخصم سپار تا نجات یابی هزار سال آنجهان باید که تا فرو رود و آن دانگانه را بر آرد تا
بخصم خود سپارد چون تمام بر آید آن دانگانه از دستش بیفتد بقعر دوزخ و بار دیگر همان قعر دوزخ رود
وی باز فرو رود و باز بر آرد و همچنین تا سه بار از دستش بیفتد بقعر دوزخ وی باز بیرون آرد سه هزار
سال آنجهان باشد تا آن دانگانه را بر آرد و بخصم خود سپارد و نجات یابد این جای بود که اگر گناه کبیره

دانسته باشد و با ایمان از دنیا رفته باشد و اگر انرا کناه ندانسته و بی ایمان از دنیا بیرون رفته باشد والعیاذ بالله ابدالاباد در دوزخ بماند نعوذ بالله منها ذلک الحال والله الموفق **باب هفتم** در بیان شناختن وقت فریضه بآیت و اخبار و باجماع امت اینست

**قوله تعالی** اقم الصلوة الی غسق اللیل قوله تعالی اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل قوله تعالی فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون الآیة اما خبر اینست **قال النبی** صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة عند مواقیتها قوله تعالی علیه السلام النبی جبرائیل عند البیت مرتین الی اخر الحدیث و اجماع امت اینست که بمجلس شناختن وقت فرضیت امنکر نشده و هر که منکر شود کافر شود و وقت را نشانه علامت هست صبح کاذب و صبح صادق و برآمدن آفتاب صبح کاذب علامت روز دارد و لیکن حکم شب دارد تا اگر درانوقت نارسیده رسیده شود یا کافری اسلام آرد و یا دیوانه هوشیار شود یا زن از حیض یا از نفاس پاک شد ان نماز خفتن بروی بود اگر درانوقت زن را حیض یا نفاس آید یا دیوانه ان نماز خفتن بروی نبود و اگر دران زمان مقیم مسافر شود ان نماز خفتن دو گذارد و اگر مقیم شد ان نماز خفتن را چهار گذارد و اگر ماه رمضان بود و دران زمان سحری خورد یا استمتاع گیرد روزه تباه نشود و اگر شب عید بود و دران زمان بنده خرید یا فرزندی آید بس صدقه بود پس معلوم آمد که علامت روز دارد و لیکن حکم شب دارد و علامت صبح کاذب اینست که شکوه بر آید بر مثال دم کرگ پریشان تا میان آسمان برآید باز ناپدید شود و علامت صبح صادق اینست که شکوه دار برآید از کرانها آسمان پدید آید صبح صادق کرانها آسمان سپید شود هر زمانی سپیدی زیاده شود و سیاهی در زیر خود گیرد همچنانکه ماکیان چوزها را در زیر خود گیرد و آن سپیدی سیاهی را در زیر خود میکند و هر زمانی نوری زیادت میشود بزرگان گفته اند صحبت یار نیک همچون صبح صادق است تا می شود نوری زیادت میشود و صحبت یار بد همچون شفق است تا می شود ظلمت زیاده میشود چون صبح صادق رسید وقت نماز بامداد در می آید بقول شافعی اول وقت گذارد و بقول علما ما رحمهم الله وقتی گذارد که نماز شش بار روا بود تواند که دو رکعت نماز با قراءت معتبر در وقت مستحب گذارد و حجت قول شافعی اینست که جبرائیل علیه السلام نماز بامداد آورد و اول وقت بود که امامت کرد و گذارد دیگر روایت مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام وقتی نماز بامداد گذاردی که از مسجد بیرون آمدی هیچ یکدیگر را نشناختی پس معلوم آمد که اول وقت گذارده اند و علما ما رحمهم الله گفته اند که جبرائیل علیه السلام برای نماز بامداد دو بار آمده است یکبار اول وقت امامت کرد و یکبار آخر وقت و انگاه فرمود الصلوة مابین هذا الوقتین گفت درین میان دو وقت نماز بامداد و شما است اول وقت گذاردن روا بود و آخر وقت گذاردن اولیتر تاویل انکه مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند انوقتی بودی که جماعت زنان مشروع بود از برای انکه صحابه اندک بود و رسول علیه السلام و بدان سبب بگاه تر گذاردی تا چشم نامحرم بر ایشان نیفتد لیکن چون صحابه بسیار شدند جماعت زنان منسوخ شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام فرمود که نماز بامداد در آخر وقت گذارد چندان ثواب یابد که اول وقت **قال** النبی صلی الله علیه وسلم اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر اگر در میان نماز بامداد آفتاب برآمد بر قول شافعی رحمة الله فی الحال تمام کند فریضت باطل نشود و می میگوید که آفتاب بنده مامور است برآمدن و ما بنده ایم و مامور بگذاردن نماز و می بندگی خود میکند ما بندگی خود میکنیم بقول محمد رحمة الله در اصل تحریمه بماند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمة الله در تحریمه

رکعتی کرباشد تاخیر کنند تا آفتاب از حد کراهیت بیرون رود و چون بگذرد باقی نماز تمام کند بقول ابوحنیفه رضی الله تطوع شود و از ابویوسف رحمه
الله دو روایتست یکی روایت از فریضه نیابت دارد و دیگر روایت تطوع شود و فریضه باز گذارد و چون زوال باز گذرد بالاتفاق وقت نماز پیشین
اندر آید زوال چه وقت اندر گذرد یک روایت است که روی سوی قبله استد تا مادام که آفتاب برابر روی چپ بود زوال نه شده استاده
باشد چون در میان هر دو ابرو آید زوال راست استاده باشد چون برابر روی راست آید زوال اندر گذرد و در روایت صلوة کشفی السنت
که در مقابله آفتاب چوبی در زمین فرو برد تا مادام که سایه در کمین بود زوال فی استاده باشد چون سایه با چوب برابر باشد زوال
استد چون سایه زیاده از چوب شود زوال در گذرد و بالاتفاق وقت نماز پیشین اندر آید بقول شافعی رحمة الله اول وقت گذارد و
بقول علماء ما رحمهم الله اگر تابستان بود آخر وقت گذارد و اگر زمستان بود اول وقت گذارد از مالک رحمة الله روایت است وقت نماز
پیشین گذارد بعد از آن هم وقت نماز دیگر قیاس فقص و جمعه چنانکه حاجیان در عرفات سنت میکنند اما ظاهر روایت قول علماء ما رحمة الله
تا سایه هر چیزی برابر آن چیز نشود وقت نماز پیشین بیرون نرود و سایه اصلی کدام است چون آفتاب برآید و سایه کم میشود چون بجا
رسد که بیش و کم نشود آن سایه اصلی است هر چند اندک سایه اصلی برگذشت در روی بسوی مشرق نهاد وقت نماز پیشین در آید و حجة
قول شافعی اینست که خدای عز و جل میفرماید والسابقون الاولون قوله تعالی وسارعوا الی مغفرة من ربکم و رسول عم فرموده است که
اول وقت نماز گذاردن خوشنودیست و آخر وقت گذاردن عفو است و اتفاق است که خوشنودی فاضلتر از عفو است و دیگر قتاده رضی الله عنه
روایت میکنند که رسول علیه السلام نماز پیشین را وقتی گذاردی که سرها را میسوختی پس معلوم آید که اول وقت گذارده اند علماء ما رحمهم الله گفته
است آنچه قتاده رضی الله عنه روایت میکند دلیل صحرا میکند که در عرب تابستان گرم سوختن نه بدیر و اتفاق که مسافر زن نماز اول وقت
گذاردن اولیتر بود تا دیل از دلیل اینست که از مبالغت در کارها دیگر است در نماز نی و آنچه حدیث گفت که از اول وقت گذاردن
خوشنودیست و آخر وقت عفو است و این جای وی گوی که گناهی بود و اتفاق است که تاخیر نماز گناه نیست دلیل بر آنکه بلال رضی الله عنه نماز
پیشین را بانگ نماز گفت و خواست تا قامت گوید رسول گفت علیه السلام زمانی صبر کن صبر کرد بار بیرون آمد که قامت گوید رسول
علیه السلام گفت زمانی صبر کن و انگاه این حدیث فرمود قال النبی علیه السلام ابردوا بالظهر فان شدت الحر من فیح جهنم پس معلوم
شده آمد که اگر تابستان بود آخر وقت گذاردن اولیتر بود و نماز وقت نماز پیشین هر چه وقت بیرون رود و دیگر روایت از ابوحنیفه رضی الله
عنه اینست که سایه هر چیزی هر چند وی ورا سایه اصلی و آن لطیفه که نماز پیشین اندر آمده است و انگاه نماز پیشین بیرون رود و نماز دیگر
اندر آید و این ابویوسف محمد رحمهما الله گرفته اند اما ظاهر قول ابوحنیفه رضی الله عنه است که سایه هر چیزی دو چندان شود ورای سایه اصلی که
نماز پیشین اندر آمده است که وقت نماز بیرون رود اما وقت نماز دیگر در آید یا نی بقول ابویوسف و محمد و شافعی یک روایت از ابوحنیفه رحمة الله
در آید اما صحیح قول ابوحنیفه است که سایه هر چیزی دو چندان شود ورای سایه اصلی وقت نماز دیگر اندر آید بنا بر آن اصل است
که در میان این هر دو نماز وقت مهمل است یا نی بقول ابی حنیفه رضی الله عنه هست و بقول ابویوسف و محمد رحمهم الله نیست چون وقت نماز
دیگر اندر آید و بقول شافعی رحمة الله اول وقت گذارد و بقول علماء ما رحمهم الله اگر تابستان بود آخر وقت گذارد و اگر زمستان بود

اول وقت گذارد و حجت قول شافعی رحمه الله همانست از آیة و حدیث که در حق نماز پیشین گفته است و جواب همانست که گفته شده است
و دیگر میگویند انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که در قفای رسول علیه السلام نماز گذاردیم و گوشت شتر خریدیم و خانه بردیم
پخته شد پس معلوم شد که اول وقت گذاردن او نیز بود و علما رحمهم الله گفته اند که روا بود که گوشت شتر پخته بود و سبک پخته شدی
دلیل ما آنکه روایت میکند مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام نماز دیگر وقتی گذاردی که آفتاب در روزنهای حجره افتاده
بودی و خانه رسول علیه السلام یک بنا بود تا آفتاب پست فرو نرفتی آفتاب در روزنهای حجرات ایشان نیفتادی سوال اگر دیگر را وقت
مکروه کدام است گوییم نوادر در قول ابوحنیفه رضی الله عنه آفتاب بالا گیرد چنانچه بر سر منارها و بر سر درختان چنانکه کلاه بر سر باشد
بر سد و مانند اینها زرد شود وقت مکروه نماز دیگر آن زمانست و این قول ابو یوسف و محمد رحمة الله گرفته اند دیگر روایت امام شافعی
رحمة الله بر این است و دیگر روایت شافعی آنست که در شبانروز وقت مکروه نیست و این روایت ابو یوسف و محمد رحمهما الله گرفته اند از قول
امیر المومنین علی عبد الله مسعود رضی الله عنهما اما قول صحیح ابوحنیفه رضی الله عنه آنست که از آفتاب همین قرص بماند که در وی نظر کنی چشم
خیره نشود وقت مکروه دیگر آن زمانست در آن وقت چرا نشاید گذاردن بقول شافعی رحمة الله اداء روا نبود قضا روا بود و بقول حسن بن زیاد
رحمة الله نه ادا روا بود نه قضا روا بود و بقول علما ما ادا روا بود و قضا روا نبود خواجه حسن رضی الله عنه گفته است که ادا روا
بود لیکن اگر آن ثواب نماز را کسی همین فروشد مشتری نخرم از برای آنکه رسول علیه السلام فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم تلک صلوة
المنافقین بلفظ البیه بار فرموده اما این جایی بود که بر یاری نماز دیگر را تاخیر کند و آن زمان گذارد که اما وقتی بضرورتی از مومنی فوت شود
یا فراموش کند آن زمان یاد آیدش گذارد و در تحت این وعید در نیاید که رسول علیه السلام فرموده است که چون تحریمه نماز در آفتاب افتاد اگر چه
چهار رکعت الی آفتاب گذارد همچنان بود که در آفتاب گذارده است از راه ثواب و همچنین که وقت مکروه نماز دیگر را دانستی وقت مکروه نماز
بامداد همچنان نیست و آن سرخی که پیش از بر آمدن آفتاب است وقت مستحب آنست نماز بامداد است مسئله چون آفتاب فرو رود وقت نماز
شام اندر آید باتفاق است که در گذاردن نماز شام تاخیر نشاید حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یزال امتی بخیر ما لم یوخروا المغرب
الی اشتباک النجوم و از شافعی رضی الله عنه روایت آمده است که نماز شام گذاری پس فور نماز خفتن گذاری روا بود و بقول علما ما
رحمهم الله تا وقت نماز شام بیرون نرود وقت نماز خفتن اندر نیاید نماز خفتن روا نبود تا سرخی شفق باقی است باتفاق وقت نماز
شام باقی است چون آن سرخی ناپیدا شد دیگر روایت از ابوحنیفه رضی الله عنه آنست که وقت نماز خفتن اندر آید و این قول ابو یوسف و محمد
گرفته اند و این قول امیر المومنین علی عبد الله مسعود است رضی الله عنهما و دیگر روایت ابن عباس رضی الله عنهم اجمعین اما قول صحیح ابو
حنیفه رضی الله عنه آنست که تا آن سپیدی باقی است وقت نماز شام باقیست چون آن سپیدی ناپیدا شود وقت خفتن اندر آید
و این قول ابوبکر صدیق رضی الله عنه و مادر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها دیگر روایت از عبد الله عباس رضوان الله علیهم اجمعین
خلیل بن احمد بصری رحمة الله گفته است که نجابت مغرب بوده تجربه کردم و دانستم تا آن سپیدی ناپیدا شدی و انجاست که گفته است قول
علیه السلام فرموده است قال النبی علیه السلام لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل تا دو دانگ شب وقت مستحب است

خفتن است و تا نیم شب وقت مباح بعد از آن وقت مکروه بقول شافعی تا نیم شب مستحب نماز خفتن است و بعد از آن وقت مهمل اما بعد از نماز
خفتن سنت تا صبح بعد وقت مستحب نماز وتر است قال علیه السلام واجعلها وقتها بعد العشاء الی الصبح ابوبکر صدیق رضی الله عنه نماز
خفتن گذاردی و عمر رضی الله عنه تاخیر کردی تا آخر شب گذاردی رسول علیه السلام بر دو را منع نکرد و گفت یا صدیق بر گذارده باول شب
میگذاری تا اگر قضا اجل در رسد تا یاری و تر گذارده باشی و گفت یا عمر رضی الله عنه وتر را تا تاخیر میکنی تا آخر شب میگذاری تا بهنگام
گذاردن وتر شب بیدار میداری چون بر دو را منع کرد پس معلوم شد بعد از نماز خفتن تا صبح بعد وقت مستحب نیست مر وتر را مسئله
عصر و عشا را به تعجیل باید گذاردن که خداوند حق نماز دیگر و دیگر بار تخصیص فرموده است قوله تعالی حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی
و قوموا لله قانتین خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است مراد ازین نماز دیگر است از برای آنکه خداوند عز و جل بعلم قدیم خود دانسته
که علما را در وقت مستحب دیگر اختلاف است از آن دیگر باره تخصیص فرموده و دیگر آنکه به تعجیل باید گذاردن تا وقت مکروه نیفتد تا تحت این وعید
نیاید قال علیه السلام تلک الصلوة المنافقین و از شافعی رحمه الله روایت آمده است که در شبانروز هیچ وقت مکروه نیست
چون وقت نماز خفتن اندر گذاردن نماز خفتن اندر آید در گذاردن نماز خفتن تعجیل باید کردن از برای آنکه اگر تابستان گرما بود
مومنان اگر [illegible] شوند و کاهل و کسل گردد و خواب گیرد اگر زمستان بود و هوا سرد تر بود که برای اینکه کاهل را رعایت باید کردن و اینکه کاهلان
باستادن تا سبب انبوهی جماعت شود فصل یازدهم در شناختن اوقات مکروهات تطوعات چون صبح دمد هیچ تطوع نشاید گذاردن
جز سنت نماز بامداد گذارد و اگر مستحب باقی بود قضا گذارد اما تطوع نشاید گذاردن و دلیل بر آنکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه نماز
بامداد گذارد و طواف کعبه کرد و خواست تا تحیت خانه کعبه رسول علیه السلام وی را منع کرد و گفت درین زمان هیچ تطوع نشاید گذاردن
و در وقت بر آمدن آفتاب قضا روا نبود و اگر محل نبود تطوع مشروع نی که روایت میکنند از عقبه بن عامر الجهنی و صالح عمر علی رضی الله عنهم
که رسول علیه السلام فرمود که بوقت بر آمدن آفتاب قضا روا نبود و اگر محل نبود و تطوع مشروع نی در روز عید پیش از نماز
عید هیچ تطوع نشاید گذاردن اگر قضا بود که ترتیب ساقط نشده باشد که از نمازگاه بیرون رود و بخانه رود قضا کند آنگاه بنماز
گاه اندر آید و آنگاه خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله گفته است که در آن زمان که ما نماز در خانه با نماز روا نبود اما ظاهر روایه
مکروه بود ولیکن اولیتر آن بود بعد از آن گذاردن در وقتی امیر المومنین علی یکی را دید که در نمازگاه عید نماز میگذارد دیگر روایت
آنست که ویرا منع کرد و دیگر روایت آنست که گفت کسی نیست که ویرا منع کند من در تا [illegible] این آیه هم قوله تعالی ارأیت الذی ینهی عبدا
اذا صلی چون آن شخص نماز تمام کرد و گفت یا امیر المومنین من ندانستم که خداوند عز و جل خود را باور دن طاعت عقوبت کند
یا امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که تو بشنیدی میگویی اما من یقین میگویم که هر که بر مخالف رسول علیه السلام کاری کند بیاید
ثواب نشود و گفته امیر المومنین علی رضی الله عنه امر رسول صلی الله علیه وسلم نبودی و در وقت زوال نماز قضا روا اگر محل
و تطوع مشروع نی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است که ما را رسول علیه السلام منع کرد از وقت زوال که نماز مرده بخاک دفن کردن
مراد از آن نماز جنازه گذاردن است بعد از نماز دیگر مشروع نیست که عبدالله عباس رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام

ما را منع کرد که بعد از نماز دیگر تطوع نگذارند اما اگر وقت مستحب باقی بود نماز قضا گذاردن روا بود و در وقت فرو رفتن آفتاب قضا نماز
نبود و تطوع مشروع نی اما روا بود چون آفتاب فرو رود و هم تطوع نشاید گذاردن تا تاخیر نماز شام نشود قال النبی علیه السلام
لا یزال امتی بخیر ما لم یؤخروا المغرب الی اشتباک النجوم در وقت خطبه کردن تطوع نشاید گذاردن اما اگر قضا بود که ترتیب ساقط نشده
باشد شاید گذاردن کراهیت نبود باب ششم در بیان روی بقبله آوردن خواجه امام زاهد فخر الدین رحمة الله معرفت قبله را در
کرد ابتدا ازین آیه کرد قوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مراد از تاویل الانس است مر ما را گروید کانرا که دیدن و گر چه
پرستش پرستش مومنان نماز است در نماز روی بقبله آوردن فریضه است هم بآیه هم بخبر و هم باجماع امت اما آیه قوله تعالی
فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره اما خبر قوله علیه السلام الطهر کما امر الله تعالی استقبل القبلة وقل
هو الله اگر حاضر است روی بعین کعبه آوردن فریضه است مر اقبا را روی بجهت آوردن فریضه بقول شافعی رحمة الله میان مشرق و مغرب
است ما می استاده این حدیث نشکنند قال النبی صلی الله علیه وسلم القبلة ما بین المشرق والمغرب علما ما گفته اند که رسول صلی الله علیه
وسلم این حدیث را در حق اهل مدینه و اهل العراق ما بین المشرق والمغرب فرموده دیگر آنکه رسول علیه السلام فرموده است که یاجوج ماجوج از
مشرق بیرون آیند و بجانب مغرب روند پس معلوم شد که قبله میان مشرق و مغرب نیست محرابها را صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بنا کرده اند
سعید بن عثمان ابو خوارزم و قطیفه ابن مسلم با بسیاری از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بودند بروی مرو و شهرستان بلخ بودند و شهر شدند
بخارا و فرغانه چنانکه در دمشق و هر چند سوگند نکنند در دیار عرب اطلاق و کاشغر و ... محرابها را راست کردند و نخستین
مسجد که در آنجا را بنا کردند مسجد خواجه امام زاهد صفار رحمة الله در شهرستان سعید بن عثمان رحمة الله بنا کردند نخستین مسجد که در شهر شدند
بنا کردند مسجد دروازه چین است از قطیفه بن مسلم رحمة الله بنا کرده است مسجد کلاه دوز ... سوم مسجد دروازه ... هم چنین
که شهر که میگرفتند محرابها راست میکردند که ایشان بر صواب بوده است و از دیار ما ... بسوی قبله روند بنات النعش بر پشت راست
ایشان بود و کوچک انگشتان بر قفاء ایشان بود و قطب بر چهار سوی ایشان بود و همچنین ... چون از آنجا بروی ... بر دستان
تا بندد بر دست ایشان بسوی قبله آید اینجاست که در دیار ما شاید که حنفی مذهب در محراب شافعی مذهبان نماز گذارند برای آنکه ایشان
قبله میان مشرق و مغرب میگویند چون بروی محراب ایشان آری از رخ راست سوی قبله شود روا نبود که محرابی بود که راست افتاده بود
مهندسان و محاسبان که درین علم بضاعت داشته اند تقدیر گرفته که محراب شافعی مذهبان ... فرسنگ سوی کعبه افتاده است و محراب حنفی مذهبان
نماز می گذاری ... فرسنگ بر سوی کعبه افتاده است از اینجاست که محراب حنفی مذهبان نماز گذاری چهار دانگ دست راست باید ماندن از
تابستان و دو دانگ دست چپ گرفته اند تا روی به قبله راست اگر مسجد بنا میکنند و محراب راست میکنند و اگر در وقت حمل یا دلو بود یا
گفته اند باید که نماز دیگر روی سوی قبله ایستد چنانکه آفتاب و ابرو فرود آید برابر بروی راست محراب بنا کنند و اگر در وقت آفتاب بحمل بود
یا وقت آفتاب بمیزان بود بنگرند که آفتاب کجا فرو رود و بر همان محراب بنا کنند که درین دو فصل آفتاب یقین برابر کعبه فرو میرود اما اگر وقت
دیگر است باید که بمسجد جامع روند بنگرند که آفتاب کجا فرو میرود و دیگر بر همان تجربه محراب بنا کنند که در یک شب بسی تفاوت نبود که اینجا

که هم از ابتدا او مسجدی بنا کنند اما اگر مسجدی محراب را عمارتی میکنند محراب همان جای که بنا کنند که بوده است که محراب‌ها را اصحاب بنا کرده‌اند
ایشان بر صواب بود بر قول علماء ماوراءالنهر قبله میان دو مغرب است یکی مغرب تابستان یکی مغرب زمستان تابستان بر طرف چپ کعبه بود و در
زمستان بر طرف راست کعبه و درین دو میان هر کجا که روی کند روا بود اما اولیتر آن بود که چهار دانگ دست راست را ماند و دو دانگ دست چپ
کرد تا روی به قبله راست آید کعبه نام عرصه است اما نام بنا بقول شافعی رحمهما الله نام هر دو بر قول علماء ماوراءالنهر عرصه است نه نام بنا محمد
حسن رحمه الله گفته است اگر کسی کعبه را فرو دکرد تا بهتر آن برآرد به قول امام شافعی رحمه الله تا آنجا خیمه نزنند نماز روا نبود و بقول علماء
ماوراءالنهر روا بود و کعبه را ابراهیم خلیل الله علیه السلام بنا کرد جبرائیل علیه السلام از پنج کوه سنگ می‌آورد با اسماعیل میداد وی با ابراهیم علیه السلام
میداد تا خانه کعبه بنا کردند و اگر کسی کعبه را فرو کرد تا بهتر از آن برآرد تا آن سنگها بجای خود رسانند مارا روی بجهت باید آوردن ظاهر روایت
آنست که از عرش تا ثری بنای کعبه است آفاقی را روی بجهت آوردن فریضه است و اگر روی بجهت آورد و نیت حطیم کرد از محمد حسن رح روایت
است که روا بود اما ظاهر روایة آنست که روا نبود و اگر آفاقی روی بجهت آورد و نیت مقام ابراهیم کرد روا بود اما ظاهر روایة روا نبود
خواجه امام ابوبکر عباس رح گفته است که اگر این کسی پیشتر قبله رفته مقام ابراهیم علیه السلام را دیده است روا نبود و اگر ندیده است روا بود
دو مسئله معلوم شد و مارا که اعتبار است است اگر آفاقی روی بجهت کعبه آورد و نیت بیت المقدس کند روا نبود هر کسی که محراب معین بود روی بجهت
آورد و نیت کعبه شرط است یا نه حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه الله روایة میکند که مستحب است چون روی بجهت آورده است بسنده است عبد الله
جرجانی رحمه الله گفته است همچنانکه روی بجهت آوردن فریضه است نیت کعبه نیز فریضه است خواجه محمد مقاتل رازی رحمه الله در شرح قدوری
روایة کرده است که این خلاف در میان علما در نیت است چون روی بجهت آورد بسنده است در عمارتها ناپیدا و غوریها تحری روا بود یا نه
امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که روا نبود از برای آنکه اگر روز بود ببیند و اگر شب بود سوال کند و پیراهن ایشان بستد و اگر کسی نبود دست
برد معلوم شود که محراب کجاست پس امام ابو شجاع رحمه الله گفته است که روا بود از برای آنکه اگر شب بود سوال کنند بتوی که ایشان
دشمنش و پیرانچه معلوم شود اگر دست برد احتمال آن دارد که اگر دیوار چیزی بود و بر دستش خلد مجروح شود و یا بر دیوار گزنده باشد
بر دستش زخمی زند یا محراب محیط بود دست برد معلوم شود مسجدی بود یا نی قبها هر کجا دست زند چنین داند که محراب است پس به تحری
گذارد روا بود که در صلوة الفالج و خواجه امام ابو الفضل کرمانی در شرح قدوری از محمد رحمه الله روایتست که اگر کسی در مکه به تحری نماز
گذارد روا بود شرط آنکه در آن محلت غریب بود که نص مطلق است قوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله اما ظاهر روایة اینست که در مکه به تحری نماز روا
نبود حاضر از روی بعین قبله آوردن فریضه بود اگر در صحرای قبله پوشیده است و دلیل اصحاب بی تحری نماز گذارد روا بود اما اگر کسی از آن
دیار بود اگر سوال ناکرده به تحری گذارد روا نبود و اگر به تحری نماز گذارد و در نماز اصابت پدید آید که روی بدان طرف آرد باقی نماز تمام
کند چنین گفته است که قبله شش است یکی بیت المعمور که قبله فرشتگان است و دیگر بیت المقدس قبله پیغامبران است و دیگر عرش که قبله
حاملان عرش است دیگر کرسی که قبله کروبیان است دیگر کعبه قبله ماست دیگر قبله تحری است دیگر قبله بیمار است گفته اند و اگر
تحری نماز شروع کرد دیگر یک رکعت گذارد دیگر بار تحری‌اش گشت روی بطرف دیگر آورد دیگر یک رکعت دیگر گذارد دیگر بار تحری‌اش گشت اگر این چهار رکعت

نماز را بچهار طرف بکند روا بود و بقول علمای ما رحمهم الله بقول شافعی رحمة الله بسه طرف روا بود سوی برآمدن آفتاب روا نبود و اگر بار
چهارم از طرف اول باز آید و بعضی گفته اند که روا نبود و ظاهر روایت اینست که روا بود و اگر جماعتی به تحری نماز کنند اندر شب در میان نماز اصابت
پدید آید امام روی بگردانید سوی قبله آورد و امام اگر پس شد و مقتدیان پیش باید که امام پیش مقتدیان نرود و اگر برود نماز همه تباه شود
که کار دیگران کرده است مقتدیان را باید که در قفای امام آیند و آنها که بطرف دست راست امام اند طرف دست راست امام آیند و آنها که
بطرف دست چپ امام اند فرود آیند و باقی نماز تمام کنند و اگر همچنان رکنی کند از امام پس مقتدیان پیش نماز مقتدیان تباه شود و اگر
در کم رکن در قفای امام آیند نماز همه روا بود و اگر مقتدی در رکنی همچنان تاخیر کرد ولیکن نکند اندرین نماز شان تباه شود و بقول
ابو یوسف رحمة الله و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله تواند که در قفای امام آیند و باقی نماز تمام کنند و در بعضی نسخها بر عکس این گفته
اند و اگر جماعتی به تحری نماز گذاردند و امام سلام داد آنگاه اصابت پدید آمد و در قفای وی لاحق است و مسبوق است مسبوق را باید که روی
به قبله آرد و باقی نماز را تمام کند لاحق را نماز تباه شد از برای آنکه لاحق حکما در قفای امام است و برا همچنان بجای کند در آن که امام
گذارده است اگر روی گرداند امام را خلاف کرده باشد و اگر همچنان گذارد و روی بغیر قبله روا نبود و جماعتی در تاریکی نماز گذارند
چون نماز تمام گذاردند در روشنائی در آوردند و هر کسی روی بطرفی آورده بودند همه را نماز روا بود مگر دو کس یک کس که امام را به
خطا دانسته باشد و دیگر کسی که از امام پیش افتاده باشد و اگر قبله پوشیده است از گذارد نماز گذارد و اگر اصابت در همین جای پدید
آید که روی گذارده است یا غالب گمانش آن بود که قبله اینجا است نمازش روا بود و اگر اصابت جای دیگر پدید آید یا غالب آن بود که اصابت
جای دیگر است نمازش روا نبود و اگر قبله پوشیده است نشد و نماز شروع کرد و بعضی گفته اند که نشود درست نباید اما ظاهر روایت
اینست که درست آید و اگر در نماز اصابت همین جای پدید آید و نمازش روا بود و اگر در میان نماز اصابت جای دیگر پدید آید بقول
ابو حنیفه و محمد رحمة الله نمازش تباه شود همچنانکه متیمم در نماز آب یابد یا ماسح موزه را مدت مسح بسر آمد نمازش تباه شود و این تشبیها
حکم دارد و بقول ابو یوسف رحمة الله روی بقبله آورد و باقی نماز تمام کند روا بود و اگر بتحری یک رکعت نماز میگذارد و در میان نماز
بی آنکه تحریش بکشتی روی بگردانید و یک رکعت معلوم شد که قبله اصابت همین جای پدید آمد که تکبیر گفته است بقول ابو یوسف رحمة الله
روا بود از برای آنکه مراد از تحری اصابت است همین پدید آمد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمة الله نمازش تباه شود از برای آنکه تحری کرد
شریعت حکم کرد نظر بقبله چون بی تحری روی برگرداند هم چنان بود که روی از قبله برگردانیده است و این مسئله آنست که در خطا
صواب آید هم خطا بود و مصلی را در ظن وی اینست که جامه من نجس است یا روی بغیر قبله است یا بی طهارت است یا نمازش پیش از وقت
است هم چنان نماز میگذارد و بعد از آن معلوم شد که جامه وی پاک است و روی بقبله است و با طهارت است یا نماز در وقت است
نماز روا نبود که وی بمعصیت نماز اندر آمده است عبادت بمعصیت ادا کرده نشود و این مسئله در صلوة شرح
طحاوی است در کتاب تحری اما بعضی مشایخ گفته اند که روا بود چنانکه بر جامه امام رنگ ببیند چنین پنداشت
که مگر نجاست است یا چنین پنداشت که آنچه امام خواند خطا است و نماز ناروا است

واین نماز وی نا روا است معلوم شد که آنچه امام خواند صواب است که جامهٔ امام پاک است نماز روا بود و آن گمان پیروی را اعتبار نیست
واین اختیار شیخ الاسلام برهان الدین است و این مسئله را دیگر همین قیاس است مومنی نماز میگذارد او را از دو چنین میداند که کعبه نام بنا است
نیست بنا کرده است اگرچه روی بجهت آورده است روا نبود که کعبه نام عرصه است نه نام بنا ۔ باب نهم در بیان نیت کردن نماز
نیت فریضه است ثابت باختیار اجماع امت اینست قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین مفسران این آیه تقریر کرده اند که مراد از
اخلاص نیت است تا نیت نبود اخلاص نبود و حدیث اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات ولکل امرء ما نوی قال النبی
صلی الله علیه وسلم لا عمل لمن لا نیة له اجماع اینست که هیچکس فرضیت نیت را منکر نشد هر که منکر شود کافر گردد بقول شافعی رحمه الله علیه
نیت جمله صفات نماز را باید که بدل بداند و چند نیت [illegible] کرده و رکعت نماز یاد دارد و فریضه و وقتی اقتدا با امام و نیت کعبه و مقارن امام تکبیر گوید تا
در نماز آمده شود در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله روایت است که همچنانکه تکبیر گفتن فریضه است نیت کردن بزبان نیز فریضه است اما
ظاهر روایت آنست که نیت کردن بزبان فریضه نیست این زبان گفته است یا نی از شافعی رحمه الله و در روایت دیگر روایت آنست که بدل
می اندیشد و بزبان میگوید در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده از شافعی رحمه الله روایت است که همچنان تکبیر گفتن بزبان فریضه است نیت
کردن نیز بزبان فریضه است اما ظاهر روایت قول شافعی آنست که نیت بزبان فریضه نیست از برای آنکه بقول شافعی مقارن امام تکبیر گفتن اند
گفتن در صلوة خواجه امام اجل حسن از ابو یوسف و محمد روایت است [illegible] و یک روایت دیگر آنست که بدل نیت کند بزبان تکبیر گوید
که نیت محل دل است بزبان گفتن حاجت نیست [illegible] نماز شرط است چنانکه نماز بامداد را نماز بامداد و نماز پیشین را نماز پیشین نماز
دیگر را نماز دیگر نماز شام را نماز شام و نماز خفتن را نماز خفتن [illegible] نماز عید و وتر را نماز وتر نماز آدینه را نماز آدینه و قضا را نیت نماز قضا و ادا را
ادا نیست ادا از نیت ادا و از قضا نیابت ندارد و نیت قضا از ادا نیابت ندارد و بعضی گفته اند نیت قضا را از ادا نیابت دارد در صلوة خواجه
امام اجل سرخسی از ابو یوسف و محمد رحمهما روایت است اگر با نماز نشستند و بقصد نماز گذاردن بر خاست و طهارت ساخت و در راه هیچ شغل
شده مسجد آمد بر همان قصد چون تکبیر گوید بر همان قصد نماز آمده شود بقول ابوحنیفه رحمه نیت متبرک از تحریمه می باید پیوست تحریمه یا اگر
در آن امان لطیفه غایب شود که از قصد نماز گذاردن و فراموشی نیت است و اگر آن لطیفه اگر غایب نشود اعتبار روا داریم حرج شود و دیگر
ما یعنی حرج نیست که حد حضور آنست که اگر کسی از وی سوال کند که چه میگذاری بی تامل گوید که چه میگذارم کرخی گفته است که اگر در
خواندن سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک تا و تعالی جدک نیت نکرده است نیت کند روا بود اما ظاهر روایت اینست که نیت پیش از تحریمه
می باید تا روا بود و در نیت علما سخن گفته اند که دانستن نیت بود اما ظاهر روایة اینست که دانستن علم بود اما چون قصد با وی یار کند
و نیت شود و نیت محل دل است تا اگر مسئله نماز پیشین میگذارد و بر زبان گفتن دیگر رفت از هم نماز پیشین [illegible] بود و اگر نماز دیگر میگذارد
و بر زبان نماز پیشین برفت از هم نماز پیشین رفت اینهمان نماز دیگر بود اگر نیت ادا کرد قضا باید آید یا نیت قضا کرد و ادا باید آید در صلوة
فقیه خواجه امام علی بزدوی رحمه الله آورده است که قضا از ادا روا و ادا از قضا نیابت دارد و خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است
که اگر نیت ادا کند قضا روا باید آید نیابت ندارد اما اگر نیت قضا کند ادا باید آید نیابت دارد از برای آنکه لفظ قضا بود مراد

اندوی ادا **قوله تعالی** فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض اینجا لفظ قضا است و مراد از وی ادا خواجه امام زاهد
فخر رحمه الله صلوة خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی درس میکرد روایت بیرون آمد این جای بود که قصد وی ادا گزاردن بود بزبانش لفظ
قضا برود یا قصد وی قضا گزاردن بزبانش ادا برود روا اگر قضا را مطلق نیت ادا کند یا ادا را مطلق نیت قضا کند و قضا
و قضا از ادا روا و ادا از قضا نیابت دارد و مسئله ای اگر نماز پیشین بروی هست و آفتاب است و شک میکند و نمیداند که وقت [above line: مستحب]
نماز دیگر باقی است یا نی نماز پیشین را باید که قضا کند نماز دیگر گزارد چون وقت نماز شام آید و آن نماز پیشین را باز قضا کند
و آنگاه نماز شام گزارد که احتمال آن دارد که نماز پیشین در وقت نماز دیگر قضا کرده باشد پس نماز روا آمده باشد باز قضا کند
تا بیقین از عهده بیرون آید خواجه امام زاهد فخر الدین رح گفته است دو فرض مختلف همچون دو وقت مختلف است دو وقت
مختلف همچون دو فرض مختلف است دو فرض مختلف آن بود که از یک روز دو نماز برو مانده است نماز پیشین و نماز دیگر
نیت کرد چهار رکعت نماز و لیکن نگفت که چهار رکعت نماز پیشین یا چهار رکعت نماز دیگر از هیچ نیابت ندارد که نیت کرد هیچ
نماز فریضه است این دو فرض مختلف است اما دو وقت مختلف آن بود که مسئله ای را قضا نماز گذشته بر وی است
قضا قضا میکند نیت کرد که چهار رکعت فریضه نماز پیشین ولیکن نمیگوید که کدام نماز پیشین روا نبود که نیت کرد این
نماز فریضه است چون نیت کند چگونه کند و بقول مشایخ بخارا اولین نمازی که بر من است و یا نخستین نمازی که بر منست و
بقول مشایخ سمرقند دیگرین نمازی که بر منست یا آخرین نمازی که بر منست شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که اولی تر آنست میداند که چه نماز قضا میکند بگوید بدان نماز اندر آمده باشد که آن از وی نیت است خواجه امام حسام الشهید رحمه الله
گفته است در جامع الصغیر خویش که چنین گوید که اولین نمازی که بر منست اولیتر بود خواجه امام سرخسی رحمهم الله میگوید از این سه لفظ
هر کدام که بگوید روا بود خواجه امام علی بزدوی رحمه الله میگوید اگر نیت مطلق کند روا بود اگر روزه است و نمیداند که وقت نماز
باقیست یا نی چگونه نیت کند گفت باید که میخواهم تا بگزارم چهار رکعت فریضه نماز پیشین امروزینه اگر وقت باقیست از وقت نیابت دارد
اگر وقت بیرون رفته بود از قضا نیابت دارد اگر مسئله ای نماز پیشین گزارد و شک افتادش که نماز پیشین من روا آمده است یا نی
آن نماز را باز میگزارد باید که گوید میخواهم تا بگزارم چهار رکعت نماز دیگرین نماز پیشین که بر منست اگر آن نماز روا آمده بود این
نماز از قضا نیابت دارد و اگر آن نماز روا نیامده باشد این نماز از ادا نیابت دارد و اگر وقت نماز دیگر گزارد شک افتادش که
نماز دیگر روا آمده است یا نی باید که نیت کند که میخواهم تا بگزارم چهار رکعت فریضه نماز دیگر امروزینه از بهر آنکه در این وقت قضا [margin: ممنوع؟]
نیت و تطوع فی نماز شروع کند و در دو رکعت حمد قرآن خواند چنانکه در اول خواند در دوم نخواند در سیوم خواند و در چهارم [margin: نخواند]
اگر آن نمازش روا نیامده باشد این از آن نیابت دارد و اگر روا آمده بود این نماز نه از قضا نیابت دارد نه از تطوع و اگر وقت نماز
بیرون رفت شک افتادش که این نماز گزارده ام یا نی محمد رح میگوید من گمان نبرم که وقت نماز بر مومن گذرد و وی نماز گزارده بود
اگر نماز گزارد احتیاط کرده بود اگر ستمهار مطلق نیت نماز میکند روا بود یا نی قاضی امام صدر الدین گفته است نیابت دارد و خواجه

امام اجل سرخسی رحمة الله علیه است که نیابت ندارد وجه قول قاضی صدر الدین رحمة الله آنست که اگر دو رکعت تطوع گذارد
بر نیت سنت فلکه شب است معلوم شد روز بوده است آن از سنت نماز بامداد بود و اینجا همین بود خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
گفته است که فرق است میان این مسئله و آن مسئله زیرا که چون صبح دمید هیچ تطوع گذاردن جز سنت نماز بامداد نیست ضرورت است
گویم که نیابت دارد اما اینجا وقت فراخ است و تطوع مشروع است تا نیت سنت نکند نیابت ندارد و بر جمله مقتدی را سه نیت شرط است
نیت که ای نماز و نیت متابعت امام و نیت کعبه و امام را که تنها گذارد دو نیت شرط است نیت که ای نماز و نیت کعبه **باب دهم**
در بیان تکبیر اول تکبیر اول فریضه است بآیة و اجماع امت و اخبار بر خلاف معتزله که ایشان میگویند بناء نماز بر افعال است نی بر
اذکار و حجة قول ایشان است که خدای عز و جل میفرماید قوله تعالی و اقیموا الصلوة بر پای دارید نماز را بر پای در ایستادن نماز زمین تعلق دارد اما
این مذهب باطل است مذهب سنت و جماعت اینست که بناء نماز هم بر افعال است و هم بر اذکار هم بآیة و هم باخبار و ما هم باجماع است
اما آیة اینست قوله تعالی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی قوله تعالی و ربک فکبر این هر دو آیة در حق تکبیر اول است و خبر اینست قال
النبی صلی الله علیه و سلم طهر نفسک کما امر الله تعالی و استقبل القبلة و قل هو الله اکبر یعنی باید که بگوید الله اکبر و اجماع امت آنست که هیچکس
فرضیت تکبیر اول را منکر نشده است هر که منکر شود کافر گردد تکبیر اول شرط است یا رکن بقول شافعی رحمة الله رکن است و بقول علماء ما
رحمهم الله شرط است فایده این خلاف جائی پدید آید که اگر مصلی دو رکعت نماز تطوع گذاردن و بران دو رکعت دیگر بنا بکند بقول
شافعی رحمة الله درست نباید بقول علماء ما رحمهم الله درست آید تکبیر اول از نماز است یا نی بعضی گفته اند که از نماز نیست بمنزله
در از خانه نیست و لیکن جدا نی در نیست میوه از درخت نیست لیکن میوه بی درخت نیست آب از حوض نیست لیکن بی حوض
نیست خواجه امام فخر رحمة الله شیخ درس میکرد روایة بیرون آمد که بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمة الله تکبیر اول از نماز
نیست و شرط است و بقول محمد رحمة الله از نماز است و رکن است فائده این خلاف جائی پدید آید که مصلی نماز پیشین
میگذارد و در میان یاد آمدش نماز بامداد همین است بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمة الله تحریمه از فرضیت باطل شود اما در حق
تطوع باقی شود و بقول محمد رحمة الله در اصل تحریمه نماند اما صحیح از قول محمد رحمة الله اینست که هر کجا که فساد پذیرد در رکن دارد تحریمه
بناحاجت آید شرط دارد تکبیر اول بچه سنت لفظ گوید که در نماز آمده شود و بقول مالک رحمة الله همین بلفظ الله اکبر و بقول شافعی رحمة الله
الله اکبر یا الله الاکبر این دو لفظ هر کدام که گوید به نماز اندر شود در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از ابو یوسف رحمة الله روایة
که بچهار لفظ به نماز اندر آمده شود الله اکبر یا الله الکبیر یا الله اکبر یا الله الکبیر ازین چهار لفظ هر کدام که گوید به نماز اندر آمده باشد و بقول
ابوحنیفه رحمة الله بهر نامی که از نام خدای تعالی گوید در نماز در آمده شود از محمد رحمة الله دو روایة است یکی روایة با ابو یوسف رحمة الله اسم
صفات کام باید تا در نماز آمده شود چنانکه الله اکبر یا الله اجل یا الله اکبر یا الله احصی یا الله اعظم یا الله جلیل دیگر روایة با ابو حنیفه
رحمة الله که اسم تنها بسنده است شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله در صلوة خواجه منهاج الدین رحمة الله درس میکرد روایة بیرون
آمده شود اگر مصلی کلمه شهادت گوید به نیت تکبیر اول بقول ابوحنیفه و محمد رحمة الله به نماز اندر آمده شود دیگر اشارت نفی کلمه نفی بود و

اثبات کہ الا اللہ ہست برعکس روایت دلیل میکنند کہ محمد با ابوحنیفہ رحمۃ اللہ ہست کہ با ستم سنیا بہ نماز اندر آمدہ شود واگر اللہم اغفر لی
گفت بہ نیت تکبیر اول باجماع در آمدہ نشود واگر اللہم گفت وقطع کرد در نماز آمدہ شود یا نی این اختلاف ہست میان کوفیان و بعض
بصریان میگویند کہ در نماز نشود کہ میم اللہم در معنی لا ہست زیرا کہ لا کلمہ نفی ہست بکلمہ نفی در آمدہ نشود و بصریان میگویند کہ در نماز آمدہ شود کہ
میم اللہم در معنی یا ہست تا اگر کسی بنیت تکبیر اول گوید یا اللہ بقول ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ در نماز آمدہ شود واگر تازی نمیداند پارسی در نماز آمدہ شود
یا نی بقول ابویوسف و محمد رحمہما اللہ در آمدہ نشود در جامع الصغیر خانی خواجہ امام حسام الدین شہید ابوبکر جصاص در صلوٰۃ خواجہ منہاج الدین
کبیر رحمہ اللہ روایت میکنند با قدرت عربی اگر پارسی گوید در نماز آمدہ نشود واللہ اعلم بالصواب **باب یازدہم** در بیان قراءت فریضہ
ہست بآیہ واخبار و اجماع امت بر خلاف معتزلہ کہ ایشان میگویند کہ بنای نماز بر افعال ہست نہ بر اذکار و ہم بر افعال ہم بآیہ و ہم باخبار آیہ
اینست قولہ تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن اتفاق ہست کہ این امر در نماز ہست کہ بیرون نماز قرآن خواندن فرض نیست و حدیث اینست قال النبی
صلی اللہ علیہ وسلم لا صلوٰۃ الا بقراءۃ القرآن بقول شافعی رحمہ اللہ خواندن فاتحہ در نماز فریضہ ہست و حجۃ قول وی آنست قال النبی علیہ السلام
لا صلوٰۃ الا بفاتحۃ الکتاب علمای ما رحمہم اللہ گفتہ اند کہ تخصیص نیست کہ ورای فاتحہ چیزی دیگر خواندن فریضہ نمیدارم چون چیزی دیگر خواندن
نمیدارم فاتحہ خواندن نیز فریضہ نبود و بقول مالک رحمہ اللہ سورت با فاتحہ ضم کردن فریضہ ہست علمای ما رحمہم اللہ گفتہ ہست کہ بسیار کس
کہ فاتحہ درست کنند و سورت درست ندانند یا سورت درست دانند و فاتحہ درست ندانند ما میگوئیم فاتحہ با سورت واگر بیش ازین چیزی
خوانند کہ صفت نماز بود نماز بی تباہ شود خواندن فاتحہ در نماز بحدیث واحد ہست ما بنص قرآن عمل کنیم قولہ تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن
آنچہ گفتیم فرضیت را اینست ولیکن استحباب را آنچہ ہر چند کہ خوانند شاید دلیل آنکہ روایت میکنند ابوہریرہ سلمی کہ رسول علیہ السلام
در نماز بامداد تقدیر صد آیہ خواندی روایت مورق عجلی رضی اللہ عنہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در نماز بامداد سورت قاف و الذاریات
چندانی بخواند کہ من حروف یاد گرفتم و دیگر روایت میکنند عبد اللہ مسعود رضی اللہ کہ رسول علیہ السلام در نماز بامداد الم تنزیل و تبارک
الذی بیدہ الملک خواندی ہمچنین تقدیر ہفتاد سورت روایت میکنند از نبی خواندی و در ہیچ رکعتی ورای فاتحہ دو سورت نخواندی
و از پایان آغاز نکردی دیگر روایت میکنند ابوہریرہ رضی اللہ عنہ کہ رسول علیہ السلام در نماز بامداد سورت ہل اتی علی
الانسان و المرسلات و اذا السماء انشقت و السماء ذات البروج خواندی و بقول عبد اللہ عباس رضی اللہ عنہ در نماز روز
قراءت جہر نیست و حجۃ قول وی اینست قال النبی علیہ السلام صلوٰۃ النہار عجماء را اما مراد از ین ترک خواندن ہست نہ تا
خواندن از برای آنکہ در ابتدای نماز ہا در قراءت بلند خواندن مشروع بود و کافران بحکان بیامدندی و برد مسجد
رسول علیہ السلام حشر گی کردندی کہ ایشان مشوش شدندی جبرائیل علیہ السلام آمد و این آیہ
آورد و لا تجہر بصلوتک و لا تخافت بہا وابتغ بین ذلک سبیلا بعد ازان نرم خواندن
مشروع شد دلیل بر آنکہ ہم از عبد اللہ عباس رضی اللہ عنہ روایت ہست کہ رسول علیہ السلام در
نماز آدینہ سورت الجمعہ و اذا جاءک المنافقون بسیار خواندی و نماز آدینہ نماز روز است

نعمان بن بشیر رض عنهما روایت میکند که وقتی بودی که ما را در یک روز دو عید آمدی نماز روا است نماز عید و نماز جمعه رسول علیه
السلام و در هر دو سبح اسم ربک الاعلی الذی و هل اتیک حدیث الغاشیه خواندی و ابو سعید خدری رض روایت میکند که رفقا
رسول علیه السلام نماز پیشین میگذاردیم رسول علیه السلام از قیام فرود آمد و سجده تلاوت آورد و باز بقیام رفت و از قرائت چیزی نخواند
آنگاه برکوع رفت بعد از فراغ نماز ما را معلوم شد که سورة تنزیل خوانده دیگر روایت میکند خباب بن الارت که رسول علیه السلام در نماز
نرم خواندی قرائت قرآن چنان نرم خواندی که محاسن مبارک می جنبید که وقتی بودی که ما را حرفی یا کلمه شنوانیدی در صلوة خواجه امام جسمی
رحمه الله آورده است که علیه السلام در نماز شام سورة الم ص خواندی اما این در وقتی بود که اینها ترتیب نشده بود و سورتها تعیین
نشده چون سورتها اینها معین شد پیش جماعتی آمدند و از معاذ جبل رضی الله عنه پیش رسول علیه السلام بنالیدند که مردمان کاسبیم
هیچ می شیم وی در نماز خفتن قرائت دراز میخواند رسول علیه السلام وی را طلب کرد و این حدیث فرمود افتان انت یا معاذ و این آیت والسماء
والطارق والشمس وضحیها ابوبکر صدیق رض عنه در نماز بامداد سورة البقره خواند چون نماز تمام کرد امیرالمومنین عمر رض گفت یا خلیفه رسول
علیه السلام نزدیک بود که آفتاب برآمدی ابوبکر رضی الله عنه گفت که اگر آفتاب برآمدی ما را غافل نیافتی در نماز یافتی امیرالمومنین عمر رض
در نماز بامداد سورة یوسف خواند چون بدین آیت رسید قوله تعالی وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم گریان شد نتوانست خواند
و نشستن برکوع رفت و امیرالمومنین عمر رض ابوموسی اشعری را فرستاده بود و با وی در باره وصیت کرده بخوان در نماز بامداد طوال
مفصل و در نماز پیشین اوساط مفصل و در نماز شب قصار مفصل مشایخ رحمهم الله گفته اند که طوال مفصل از حجرات است تا عبس و اوساط
مفصل از عبس و التکویر و قصار مفصل از والضحی است تا آخر و بعضی گفته اند که طوال مفصل از حم تبارک الذی تا والفجر و اوساط از والضحی است تا
لم یکن و قصار مفصل از لم یکن است تا آخر قرائت مسافر را در نماز بامداد اولیتر آن بود که اذا السماء انشقت والسماء ذات البروج
والسماء والطارق و سبح اسم و هل اتیک خواند و اینها استحباب است فریضه با آنچه خواند روا بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در نماز
بامداد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند بنا بر آن بود که وقتی جماعت زنان مشروع بود رسول علیه السلام نماز بامداد
شروع کرد آواز گریستن کودک بگوش رسول علیه السلام رسید بنور نبوت دانست که مادرش اقتدا کرده است آن نماز را برخود
کوتاه کرد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق خواند و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس خواند و بعد از آن فرمود صل بالقوم
صلوة اضعفهم فان فیهم الضعیف والکبیر والمریض والضعیفة والسا و ذوالحاجة محمد بن الحسن رضی الله عنه گفته است که قرآن خواندن در نماز
سه نوع است فریضه است که آنچه از حد کراهیت بیرون آید استحباب اما در عدد آیة در رکعت علما را اختلاف است بقول خواجه حسن بصری
رضی الله در یک رکعت قرآن خواندن فریضه است وجه قول او آنست که خداوند عزوجل میفرماید قوله تعالی فاقرءوا ما تیسر من القرآن
این امر تکرار را اقتضا نکند مالک رحمه الله در سه رکعت قرآن خواندن فریضه است که بیشتر را حکم کل است و بقول شافعی رح در چهار
رکعت فاتحه خواندن فریضه است و بقول علماء ما رحمهم الله تا در دو رکعت خواندن قرآن فریضه است اما در عدد آیه علما را اختلاف
است بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه یک آیت خواند فریضه است خواه دراز خواه کوتاه بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یک آیت دراز

سه آیت کوتاه خواندن فریضه است بقول شافعی رحمه الله و در چهار رکعت فاتحه با بسم الله خواندن فریضه است و وجه قول ابوحنیفه رضی الله
عنه اینست که یک آیه قرآن خواندن مقرر است دلیل بر آنکه حایض و نفسا و جنب را نشاید خواندن پس در هر رکعتی یک آیه خواندن
بسنده است و ابویوسف و محمد رحمهما الله گفته است که قرآن معجزه است خواننده را باید که چندانی بخواند که عاجز آیند تا روا بود و اگر
تازی نمیداند بپارسی میخواند روا بود بشرط آنکه در معنی تفاوت نکند و اگر تازی میداند بپارسی نخواند بقول ابوحنیفه رحمة الله
علیه روا بود و بقول ابویوسف و محمد رحمه الله روا نبود از برای آنکه ما مأموریم بخواندن نظم و معنی با از خواندن نظم عاجز بباید معنی روا نبود
اما ابوحنیفه رح گفته است که ما مأموریم بخواندن ازین دو یکی ولیکن لازم نیست که آیه بنظم خوانده شود هر دو کدام خواند روا بود از برای آنکه
از قرآن معنی را اعتبار است دلیل بر آنکه خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** وانه لفی زبر الاولین **و قوله تعالی**
ان هذا لفی زبر الاولین و قوله تعالی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی شک نیست که در زبر و در مصحف بلفظ عرب نبود خداوند
عز و جل میفرماید که قرآن در زبر مهاست پس معلوم آمد که یعنی را اعتبار است از برای معنی قرآن از قرآنست و در جامع الصغیر خواجه
امام حسام شهید ابوبکر جصاص در صلوة خوجه منهاج عصار کبیر از ابوحنیفه رحمه الله اینست که روایت میکند که از آن قول رجوع
کرده است و گفت که با قدرت عربی بپارسی خواندن روا نبود اما ظاهر روایة قول ابوحنیفه رحمه الله اینست که روا بود از برای آنکه
بعربی نداند بپارسی بخواند روا بود باتفاق پس اگر پارسی از قرآن نبودی پس هیچ حال روا نبودی ثابت شد بعربی همان از
قرآن که محال بود بپارسی از قرآن نبود بعربی از قرآن بود دیگر آنکه اهل روم نامه نبشتند بنزدیک سلیمان فارسی رضی الله عنه
فرستاده که مرا سوره فاتحه خبر است سلیمان فرموده که تا ترجمه کردند بزبان ایشان فرستاد پس سلیمان ترجمه بزبان ایشان
روا داشت ابوحنیفه رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت دلیل بر آنکه بپارسی روا داشت همچنین آورده است که این مسئله
در شرح جامع الصغیر خواجه امام حلوانی رح همچنین آورده است آنچه در آنکه است بیرون آرد فاتحه دوراهی وی سه آیه و اجماع است
که در نماز بامداد در رکعت اول قرات دراز تر خواند و در رکعت دوم کوتاه تر در آن نماز ها دیگر بقول محمد رحمه الله همچنان خواند
که در نماز بامداد بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمه الله برابر خواند آنچه مستحب است حسن بن زیاد رحمه الله از ابوحنیفه رح عنه روایت
میکند که صد آیه خواند در نماز بامداد و بروایت جامع الصغیر شصت آیه خواند بروایة مبسوط چهل آیه بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر مسجد حی و جمع بیگاه خیر امام خویش خوان جمع رضا دهد صد آیه بخواند و اگر مسجد بر راه گذر است چهل آیه بخواند خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله عنه گفته است اگر شبها زمستان است شبها دراز بود و روز کوتاه صد آیه بخواند و اگر شبها و روزها برابر باشد
و شصت آیه خواند اگر تابستان بود و شبها کوتاه بود و روزها دراز چهل آیه در نماز پیشین از چهل تا سی خواند و در نماز شام فاتحه
خواند سه آیه و بعضی گفته اند که پنج آیت خواند در نماز خفتن از بیست تا پانزده خواند آنچه گفتیم مستحب است و فرضیت را آنچه خواند
روا بود اگر قرات از کراسه میخواند و بقول شافعی رحمه الله روا بود بیک روایت بقول امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روا نبود و
بقول ابویوسف و محمد رحمه الله روا نبود در روایت اینست نماز فاسد شود بدین معنی که نماز تباه شود و اگر از محراب میخواند اگر صحیح است

نعمان بن بشیر رضی الله عنهما روایت میکند که وقتی بودی که ما را دو عید بگرد آمدی و هر عید آمدی نماز روا است نماز عید و نماز جمعه و رسول علیه
السلام در هر دو سبح اسم ربک الاعلی الذی و هل اتیک حدیث الغاشیه خواندی و ابو سعید خدری رضی روایت میکند که در نماز
رسول علیه السلام نماز پیشین میگذاردیم رسول علیه السلام از قیام فرود آمد و سجده تلاوت آورد باز قیام رفت و از قرائت جهری نخواند
آنگاه برکوع رفت بعد از فراغ نماز ما را معلوم شد که سوره تنزیل خوانده دیگر روایت میکند خباب بن الارت که رسول علیه السلام در نماز
پیشین خواندی قرائت قرآن چنان نرم خواندی که ریش مبارک می جنبید که وقتی بودی که ما را حرفی یا کلمه شنوانیدی در صلوة الظهر الم تنزیل
رحمه الله آورده است که علیه السلام در نماز شام سوره الم ص خواندی اما این در وقتی بود که اینها با ترتیب نشده بود و سورتها را معین
نشده چون سورتها اینها معین شد جماعتی آمدند از معاذ جبل رضی الله عنه پیش رسول علیه السلام بنالیدند که مردمان کاسب اند
هیچ می بینیم وی در نماز خفتن قرائت دراز میخواند رسول علیه السلام وی را طلب کرد و این حدیث فرمود و فتان انت یا معاذ این است والسماء
والطارق والشمس وضحیها ابو بکر صدیق رضی عنه در نماز بامداد سورة البقره خواند چون نماز تمام کرد امیر المؤمنین عمر رضی گفت یا خلیفه رسول
علیه السلام نزدیک بود که آفتاب برآمدی ابو بکر رضی الله عنه گفت که اگر آفتاب برآمدی ما را غافل نیافتی در نماز یافتی امیر المؤمنین عمر رضی
در نماز بامداد سورة یوسف خواند چون بدین آیه رسید قوله تعالی وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم گریان شد نتوانست خواندن
و بشستن برکوع رفت و امیر المؤمنین عمر رضی ابو موسی اشعری را قرینی فرستاده بود و با امیری وی را وصیت کرده که بخوان در نماز بامداد و پیشین طوال
مفصل و در نماز دیگر میانه اوساط مفصل و در نماز شب قصار مفصل مشایخ رحمهم الله گفته اند که طوال مفصل از حم آخر است تا عبس و اوساط
مفصل از عبس والفجر و قصار مفصل از والفجر است تا آخر و بعضی گفته اند که طوال مفصل از حم تبارک الذی تا والفجر و اوساط از والفجر است تا
لم یکن و قصار مفصل از لم یکن است تا آخر قرآن مسافر را در نماز بامداد اولیتر آن بود که اذا السماء انشقت والسماء ذات البروج
والسماء والطارق و سبح اسم و هل اتیک خواند و اینها استحباب است نه فریضه تا آنچه خواند روا بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در نماز
بامداد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند بنا بر آن بود که وقتی جماعت زنان مشروع بود در رسول علیه السلام نماز بامداد
شروع کرد آواز گریستن کودکی بگوش رسول علیه السلام رسید بنور نبوت دانست که مادرش اقتدا کرده است این نماز را بر خود
کوتاه کرد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق خواند و در رکعت دوم قل اعوذ برب الناس خواند و بعد از آن فرمود صل بالقوم
صلوة اضعفهم فان فیهم الضعیف والکبیر والمریض والصبی والنساء و ذو الحاجة محمد بن الحسن رضی الله عنه گفته است که قرآن خواندن در نماز
بیرون از حد معلوم است فریضه است که آنچه از حد کراهیت بیرون است استحباب اما در حد آیه در رکعت علما را اختلاف است بقول خواجه حسن بصری
رضی الله در یک رکعت قرآن خواندن فریضه است و حجت قول او آن است که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن
این امر تکرار اقتضا نکند بقول مالک رحمه الله در بیشتر رکعت قرآن خواندن فریضه است که بیشتر را حکم کل است و بقول شافعی رحمه در چهار
رکعت فاتحه خواندن فریضه است و بقول علمای ما رحمهم الله تا در دو معین خواندن قرآن فریضه است اما در عدد آیه علما را اختلاف
است بقول ابو حنیفه رحمه الله اقصر آیه خواند فریضه است خواه دراز خواه کوتاه و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله یک آیه دراز

سه آیت کوتاه خواندن فریضه است بقول شافعی رحمه الله در چهار رکعت فاتحه با بسم الله خواندن فریضه است وجه قول ابوحنیفه رضی الله
عنه اینست که یک آیه قرآن خواندن مقرر است دلیل بر آنکه حائض و نفسا و جنب را نشاید خواندن پس در هر رکعتی یک آیه خواندن
بسنده است و ابویوسف و محمد رحمهما الله گفته است که قرآن معجزه است خواننده را باید که چندانی بخواند که عاجز آیند تا روا بود و اگر
تازی نمیداند بپارسی میخواند روا بود بشرط آنکه در معنی تفاوت نکند و اگر بتازی میداند بپارسی میخواند بقول ابوحنیفه رحمة الله
علیه روا بود و بقول ابویوسف و محمد رحمه الله روا نبود از برای آنکه ما مامور یم بخواندن نظم و معنی تا از خواندن بنظم عاجز نباید یعنی روا نبود
اما ابوحنیفه رح گفته است که ما مامور یم بخواندن ازین دو یکی ولیکن لازم نیست که آیه بنظم خواند از هر دو کدام خواند روا بود از برای آنکه
از قرآن معنی را اعتبار است دلیل بر آنکه خداوند عز و جل میفرماید **قوله تعالی** وانه لفی زبر الاولین **وقوله تعالی**
ان هذا لفی زبر الاولین وقوله تعالی ان هذا لفی الصحف ابراهیم و موسی شک نیست که در زبر و در صحف بلفظ عرب نبود خداوند
عز و جل میفرماید که قرآن در زبرهاست پس معلوم آمد که یعنی را اعتبار است از برای معنی قرآن از قرآن است در جامع الصغیر خواجه
امام حسام شهید ابوبکر جصاص در صلوة خواجه مهاج عصار کبیر از ابوحنیفه رحمه الله نیست که روایت میکند که از ان قول رجوع
کرده است و گفت که با قدرت عربی بپارسی خواند روا نبود اما ظاهر روایة قول ابوحنیفه رحمه الله اینست که روا بود از برای آنکه
بعربی نداند بپارسی بخواند روا بود باتفاق پس اگر پارسی از قرآن نبودی پس هیچ حال روا نبودی ثابت شد بعربی همان اند
قرآن که محال بود بپارسی از قرآن نبود بعربی از قرآن بود دیگر آنکه اهل روم نامه بشنیدند نزدیک سلیمان فارسی رضی الله عنه
فرستاده که مر اسوره فاتحه خبر است سلیمان فرموده که تا ترجمه کردند بزبان ایشان فرستاد پس سلیمان ترجمه بزبان ایشان
روا داشت ابوحنیفه رضی الله عنه از ایشان معنی را اعتبار داشت دلیل بر آنکه بپارسی روا داشت همچنین آورده است که این مسئله را
در شرح جامع الصغیر خواجه امام حلوائی رح همچنین آورده است آنچه جدا از کراهیت بیرون آرد فاتحه و ورای وی سه آیه و اجماع است
که در نماز بامداد در رکعت اول قرات دراز تر خواند و در رکعت دوم کوتاه نیز در ان نمازها دیگر بقول محمد رحمه الله همچنان است
که در نماز بامداد بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمه الله برابر خواند آنچه مستحب است حسن زیاد رحمه الله از ابوحنیفه رح عنه روایت
میکند که صد آیه خواند در نماز بامداد بروایت جامع الصغیر شصت آیه خواند بروایه مبسوط چهل آیه بعضی از مشایخ رحمهم الله
گفته اند که اگر مسجد حی و جمع یکجاه خبر دارد امام خویش خوان جمع رضا ده بد صد آیه بخواند و اگر مسجد بر راه گذر است چهل آیه بخواند خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله عنه گفته است اگر شبهای زمستان است شبها دراز بود و روز کوتاه صد آیه بخواند و اگر شبها در تابستان باشد
و شصت آیه خواند اگر تابستان بود و شبها کوتاه بود و روزها دراز چهل آیه در نماز پیشین از چهل تا سی خواند و در نماز شام فاتحه
خواند سه آیه و بعضی گفته اند که پنج آیت خواند در نماز خفتن از بیست تا پانزده خواند آنچه گفتیم استحباب است و فرضیت را آنچه خواند
روا بود اگر قرات از کراهه میخواند و بقول شافعی رحمه الله روا بود و بیک روایت بقول امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه روا نبود و
بقول ابویوسف و محمد رحمه الله روا نبود و روایت اینست عالم مقیم شود و بدین معنی نماز تباه شود و اگر از محراب میخواند و اگر همچنان

میخوانند همین خلاف است و اگر وی حجت میخواند چنانکه اندرو برا حفظ است و بقول ابوحنیفه رحمه الله روا بود ولیکن مکروه است بدین
سبب بود که وی را در حالت قیام چشم بجای سجده داشتن سنت است و وی چشم بمحراب میدارد بدان سبب بود که در حالت قیام چشم بجای
سجده داشتن سنت است و وی چشم بمحراب میدارد بدان سبب کراهیت بود و اگر در نماز توریت خواند یا انجیل خواند یا زبور خواند روا بود
ولیکن تباه نشود تا از قران چیزی یاد آید و خواند و نماز روا بود و اگر چیزی از قران یاد نیاید تکبیر احرام کند ظاهر روایة نمازش تباه شود و بعضی
گفته اند اگر چیزی خوانده است که معنی وی با معنی قران راست می آید روا بود و قیاس قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله از قران معنی را
اعتبار کرده اند و ابویوسف رحمه الله و مثل و نظیر را دلیل برانکه ابوحنیفه رضی الله عنه بپارسی روا داشت چه پارسی چه عربی هر چه بتواند
اگر در نماز قران را بر روایة میخواند کراهیت بود و ترک سنت بود و آوردن بدعت قال النبی صلی الله علیه وسلم من قرء القران
منکوسا النفی فی النساء منکوسا و نه روایتی منکوسا آمده است بعضی مشایخ رحمهم الله گفته اند باژگونه خواندن آن بود از
پایان سورت آغاز کند و سر سورت بر آید اما این از عرب آید که انسان در لغت کامل باشد همچنین کنند اما در پارها باژگونه خواندن آن بود
که در رکعت اول سورت فروتر خواند و در رکعت دوم بر تر خواند این چنان بود که بعد از خواند الم یقرا موشی چنین خواند کراهیت بود
اگر یقرا موشی آغاز کند یاد آمد این سورت بر تر است باید که همین را تمام کند اگر بدان سورت کامل نباشد اکنون باید که ماند و سورتی
خواند که بدان کامل بود که **مسئله** اگر در دو رکعت میخواند ولیکن سورت در میان ماند اگر سورت شش آیه بیشتر از آیه بود در یعنی و …
بود اما اگر سورت کوتاه بود یعنی کم از شش آیه مکروه است بود اگر یک سورت در میان ماند دو سورت دیگر میخواند کراهیت بود یا نی
اگر سورت دراز است که مقدار شش آیه است یا زیاده از شش آیه بالاتفاق کراهیت نبود و اگر سورت کوتاه است یا دراز است یعنی کم از
شش آیه است خواجه امام زاهد فخر رحمه الله میگوید که کراهیت بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که کراهیت نبود
فشاید که گفته و در خود ساز و پیوسته در نماز … خواند که بعضی در تفضیل نهاده … سورت را بر سورت و یک نوع کراهیت بود مگر
که سورتها دیگر کامل نبود اگر به سورتها دیگر خواند تا خلق ایشان بگذارده شود که خواند تا سورت خواند به نه بالتبس سورت دیگر … 
باید که همین را تمام کند اما اگر بدین سورت کامل نبود باید که این سوره را ماند و سورت دیگر خواند که بران سورت کامل بود
اگر در رکعت اول کوتاه خواند و در رکعت دوم دراز تر خواند اگر یک آیه است یا دو کراهیت نبود اگر سه آیه است کراهیت بود و دلیل
سبح اسم و هل اتاک حدیث الغاشیه که این فعل رسول علیه السلام ثابت شده است اشکال آید بقول ابوحنیفه رحمه الله که وی یک
آیه قرا معتبر میدارد از چه معنی است که اینجا دو آیه عفو میدارد قول وی اینست که یکی دو آیه عفو است بدلیل معنی که اندک است
قران خواندن تواند که خود را نگاه دارد و پرهیز کند و اصل اینست ابوحنیفه رضی الله عنه را که هر کجا اقاویل صحابه رضوان الله
علیهم باید برای خود ماند با اقاویل صحابه رض اجمعین عمل کند در نوادر خواجه امام بکر خواهرزاده رضی الله عنه مسعود رضی روایت
که در نماز بامداد و سورت بنی اسرائیل خوانده تا سجده خواند سورت تمام کرد در رکوع بداخل کرد چون اینجا دو آیه است
عفو است و اینجا نیز باید که عفو کنند بود اگر امام اگر قرات خاطر آید اگر بر صحه کراهیت سر دن نرفته باشد و اتفاق سنت که

شاید استفتاح دادن دلیل بر آنکه عبد الله عمر رض امامت میکرد نماز شام را فاتحه خواند چیزی دیگر یاد نیامد وست نافع
در قفای وی گفت بود اذا زلزلت الارض زلزالها عبد الله عمر رض گرفت و نماز تمام کرد کراهیت بیرون رفته است از قفا
امام آن بود که زود تر به رکوع رود خواجه امام حسام رحمة الله علیه امامی بود که از بهر کراهیت بیرون رفته بود از قراءت
عاجز آمده که وی را باستفتاح حاجت آمده بود زود به رکوع رفت بعد از نماز شفعه بوده است فیمنی بیرون کرده از خود
و امام را اذ که نماز را بالعلم تمام کرد اگر امام از بهر کراهیت بیرون رفت وی را باستفتاح حاجت آید و مقتدی استفتاح
داد و امام گرفت خواجه امام حسام شهید رحمة الله گفته است که نماز همه تباه شود که استفتاح دادن بی حاجت است
اما ظاهر روایة اینست که اگر امام چند آیه خوانده باشد چون از قراءت آیه خواندن عاجز آید مقتدی استفتاح
دهد امام گیرد و یا نگیرد نماز روا بود که در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله آورده است که رسول علیه
السلام در نماز بامداد سورة قد افلح چون باخر سورت رسید یعنی بر رسول علیه السلام پوشیده شد این
آیه را ماند و با منی دیگر رفت و نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت بود در میان ابی بن کعب رضی الله عنهما
گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت چرا بر من احسان نکردی و یعنی چرا استفتاح نکردی گفت من
چنین دانستم که این آیه منسوخ شده است گفت اگر این آیه منسوخ شده بودی من شما را اعلام کرده بودی
و در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله آورده است که رسول عم در نماز بامداد سورت تبارک الذی خواند
چون بقصه موسی علیه السلام رسید آیتی بر رسول علیه السلام پوشیده شد آن آیتش را ماند
آیتی دیگر گرفت نماز تمام کرد بعد از فراغ نماز گفت بود در میان شما ابی بن کعب رضی الله عنه
گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت چرا بر من احسان نکردی یعنی چرا استفتاح ندادی گفت
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من چنین گمان بردم که این آیه منسوخ شده بودی و بودی من شما را خبر دادی
پس معلوم آمد اگر بسیار قراءت خوانده باشد از قرآن عاجز آید و مقتدی استفتاح کند نماز روا بود اگر امام گیرد یا نگیرد
از برای آنکه حدیث مطلق است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکند قال النبی علیه السلام اذا استطعمک
الامام فاطعمه ای استفتحک فافتحه و فرق نبود در میان اندک و بسیار اگر امام آنکه از قراءت عاجز آمدی در محراب خاموش گردد
مقتدی استفتاح کرد اگر امام گیرد یا نگیرد روا بود که در پس اصلاح نماز خود مشغول است اگر غیر مقتدی لقمه داد و امام بگرفت نماز همه تباه شود
اگر مقتدی لقمه داد و امام گرفت اگر مقتدی را معلوم آمد که خود بی طهارت بوده است نماز همه تباه شود از برای آنکه مشهور دی در نماز داشت
نیامده است پیش او چون آمدن از نماز استفتاح داده باشد و امام گرفته و پس نماز همه تباه شود و اگر نارسیده
استفتاح داد و امام گرفت نماز روا بود از برای آنکه استفتاح نارسیده نماز است اگر معلوم شد که نارسیده بی طهارت بوده
است یا با نجاسه نجس بوده است بعضی گفته اند که جامه پلید در حق نارسیده عفو ظاهر روایت اینست که

که عفو ست در هر دو صورت نماز تباه شود و در نماز بضرورت از سورت بسورت دیگر نقل کردن نشاید آورده اند از رسول علیه السلام
که شبی روزگار صحابه را رضوان الله علیهم مطالع میکرد چون بدر حجره ابابکر صدیق رض رسید وی در نماز بود و قرآن نرم میخواند
از آنجا بگذشت بدر حجره امیر المومنین عمر رضی الله عنه رسید وی در نماز بود قرآن بلند خواند از آنجا نیز درگذشت چون بدر حجره بلال
رسید رضی الله عنه وی در نماز از سورت بسورت نقل میکرد رسول علیه السلام چون نماز بامداد تمام کرد گفت یا صدیق رضی الله عنه
دوش در نماز بودی و قرآن را نرم میخواندی گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مالک نیز نماز را میگفتم رسول علیه السلام
گفت بجا نیست قال النبی ارفع صوتک قلیلا و انگاه گفت یا عمر رض دوش در نماز بودی قرآن را بلند خواندی گفت بلی
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم دیو را میراندم قال النبی صلی الله علیه وسلم اخفض صوتک قلیلا و انگاه گفت ویا بلال
دوش در نماز بودی و از سورت بسورت نقل میکردی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از بوستان نقل میکردم قال النبی
علیه السلام اذا فتحت سورة فاتمها هر سورت را که شروع کنی آن سورت را تمام کن انگاه سورت دیگر رو و اگر بضرورت از سورت نقل
کردن مقتدی استفتاح دهد و اگر امام کبیر دو تا نکیر در نماز روا بود دلیل چنانکه خواجه امام زاهد رحمة الله در نماز بامداد سورة هل اتی علی الا
نسان میخواند بر بابی رسید اما دل رفت مقتدی استفتاح داد و نگرفت باز دیگر واقع افتاد بعقل که از سورت بسورت نقل کرد استفتاح داد دیگر نیز
چون نماز تمام کرد سوال کردند که این نماز را باز گذاریم گفت اگر باز بایستی گذارد من تمام نکردمی مسئله قرآن خواندن فریضه است بخلاف
سنت مسئله در نماز رکن اصلی سه است قیام و رکوع و سجود و قرأت رکن اصلی است یا نی اگر جایی است که قرآن فریضه است رکن اصلی است
و اگر جایی است که قرآن خواندن فریضه نیست رکن اصلی نیست اما اگر مسلمانی نماز بامداد میگذارد و بعد از انکه قعده متغیر کرد یاد آمدش که
در یک رکعت قرأت نخوانده ام نمازش از فریضه باطل شود و حق قطوع باقی نماند پس معلوم شد که رکن اصلی است باب دوازدهم در بیان
ادای حروف آیت که بعضی در قرآن خوانده اند هر که قرآن خواند باید که ادای حروف مراعات و وقف بجای آرد تا بتاویل آیت عمل کرده شد
قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا مراد از این آیه امیر المومنین علی رض گفته است که ادای حروف و مراعات و وقف است ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
اند قرب المخرج را اعتبار دارند و ابو یوسف رحمة الله مثل و نظیر و از شافعی رحمة الله روایت آمده است هر که در نماز خطا خواند نمازش
تباه شود اگر سورت خطا خواند نمازش تباه شود بقول علما رحمهم الله فاتحه یا سورت هر کلام که خطا خواند نمازش تباه شود و بعضی مشایخ
رحمهم الله گفته اند به چیزی که بعد از وی خطا بود و اگر این سین را صاد گوید نماز تباه نشود و بعضی از مشایخ قرب مخرج را اعتبار داشته اند
تا اگر میخواند حرفی که نزدیک باشد حرفی دیگر رفت ولیکن از همان مخرج خیزد که آن حروف گوی میخواست گفتن و لیکن تفاوت نمیکند نماز
روا بود و بعضی مشایخ قرب مخرج ساخته اند چنانکه خلیل ابن احمد بصری رحمة الله ساخته اند الهمزة و الها و التا و العین من مخرج
واحد و البا و الیا و الفا و المیم من مخرج واحد و التا و الطا و الدال و الظا و الثاس من مخرج واحد و الذال و الثا و
الظا من مخرج واحد و الجیم و الشین و الصاد من مخرج واحد و الخا و الغین من مخرج واحد و الرا و اللام و النون من مخرج واحد و الزا و
السین و الصاد من مخرج واحد و الواو و اللام و الالف و الیا من مخرج واحد و القاف و الکاف من مخرج واحد ابو حنیفه و محمد

رحمهما الله از قرآن اعتبار معنی را داشته اند و ابو یوسف رحمه الله مثل و نظیر را معنی مثل آن لفظ در قرآن یافته شود اگر این تبه
فیها فاکهة و ما غسل و رمان لفاح خواند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله روا بود که معنی با معنی قرآن است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
نماز تباه شود و اگر در نماز غلط از وجهی دانست که در نمازش فاتحه از قرآن نیابت دارد یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است از قرآن
نیابت ندارد چنانچه در نماز فاتحه خواند بنیت دعا هنوز نیت اگر در نماز نیت بود آنقش که در نماز هست هنوز قرارت نیابت ندارد و آن
نیز همان بود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است باید که درین مسئله دو روایت است همچنانکه خطیب در منبر آمده تا خطبه کند
و بر عطسه آمد و گفت الحمد لله و در وقت بسمل کردن حیوان عطسه آمد و گفت الحمد لله از جهت گفتن آن خطبه و این از تسمیه و گفتن حیوان نیابت
دارد یا نی ابو حنیفه رحمه الله را دو روایت است و اینجا نیز باید کرد که دو روایت بود مسلمانی حرف را درست نمیتواند گفت
چنانکه ترکی الحمد لله را الحمد الله میگوید یا هندوی میگوید باید که او را فرمایند محمد و احمد و محمود رحمهم الله میگویند اگر اینها درست
میگوید فرمایند شش تا انرا نیز گویند اما اگر همه را او یکسان میگوید خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که آیتی نگاه کنند که در آن آیة این
حروف نبود و برا تعلیم کنند تا آنرا در نماز ها میخواند شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که سه آیت باید نگاه کنند یا سورتی
دران این حروف نبود و برا تعلیم کنند تا در نماز ها همان خوانده شود اگر آیتی نیابد که در آن این حروف نبود اکنون ضرورت شد بقدر
حاجت خواندن روا بود اگر مقتدای بود یا امام تکبیر گوید هیچ دیگر نخواند خاموش باشد هرگاه که امام سلام دهد یا امام سلام گوید که تنها
گذارد است بقدر حاجت قرآن خواندن بعد از ان چیزی نخواند چنانکه سبحانک اللهم و بحمدک و تسبیحات رکوع و سجود و دعا و قنوت و قرارت
تشهد و مانند اینها که بی اینها نماز روا می آید اگر چیزی خواند نماز تباه شود و سبحانک اللهم سین است اگر صاد گوید نمازش تباه شود و تبارک
السمک را السیک گوید نماز تباه شود و مختار شیخ الاسلام برهان الدین و خواجه امام بزدوی و شیخ الاسلام رحمه الله برینا است که نماز تباه شود
اعوذ بالله دال است اگر دال گوید روا بود من الشیطان طا است اگر تا گوید نماز تباه شود الحمد می باید گفت و اگر الهمد میگوید
ظاهر روایت نماز تباه شود خلیل ابن احمد المغربی رحمة الله علیهما گفته است که روا بود که هر دو قریب مخرج را اعتبار دارد و ایاک
نستعین سه جای هر دو با تشدید اصل آمده است که آن تشدید را ترک دهد یا بر قرون نهد نماز تباه با الصراط اگر این صاد و سین
باز گوید روا بود اگر طا را تا خواند ظاهر روایت نمازش تباه شود با الصراط اگر بعضی از مشایخ گفته اند روا بود و الذین ذال است
اگر دال گوید نمازش تباه شود انعمت علیهم گوید و نمازش را ظاهر روایت تباه شود خلیل ابن احمد المعری رحمه الله گفته است که روا بود
اما الضالین را اگر دال گوید و اختلاف است خواجه ابن سلمه البلخی رح گفته است روا بود خواجه مسطح رحمه الله گفته است نماز تباه شود
شیخ الاسلام رحمه الله گفته است که فتوی خواجه امام شهید در کتاب جامع منست که روا بود خواجه امام علی بزدوی رح گفته است روا بود
ابو حنیفه و محمد رحمهما الله قرآن را معنی اعتبار داشته تا اگر کسی در نماز قرآن را عجمی میخواند نماز روا بود بشرط آنکه معنی را تفاوت
نکند این است و این و این اختیار عمل است و این تشدید دارد و ظاهر روایت نماز روا نبود اما بعضی گفته اند که اصح آنست که بنا مثل
نظیر او در قرآن هست قوله تعالی والا من البیت الحرام قل اعوذ ذال است اگر دال گوید نمازش ... کرده قل اعوذ

برب الناس اگر بجای سین را صاد گوید نماز تباه شود چنانکه صدور الناس اگر این صاد را سین خواند نماز تباه شود و من الجنة

والناس میخواند قل اعوذ برب الفلق را برب الفلک خواند نمازش تباه شود و من شر النفاثات را النفاتات خواند یا دال را
تا خواند یا سین را صاد گوید در همه صورتها تباه شود هرجا من خواند نماز تباه شود و در قل هو الله احد دال را تا گوید یا
صاد را سین گوید یا هر دالی که در قل الله احد هست یکی را تا گوید نمازش تباه شود نیت را که با یا نیت اگر با دال خواند
یا سین یصلی صاد گوید یا صاد را سین خواند یا ذال الحطب را دل خواند یا طا خطیب را تا خواند یا سین من مسد را صاد خواند
در این همه صورتها نماز تباه شود و دار جار اگر ذال را دال خواند یا صاد نصر الله را سین گوید یا مدخلون را یدخلون گوید
درین همه صورتها نماز تباه شود و استغفر این عین را اگر خا گوید اختلاف المشایخ است توابا را اگر طا بگوید نماز تباه شود
کاف تکبیر سه نوع است کاف اکبر است و کاف کوزه کاف کاموره در شب نیک نگوید و نوم نیک نگوید میانه گوید اگر به قف یا با
اکبر مدارد نماز روا نبود اهل نحو گفته خطر کفر بود سبحان ربی العظیم اگر این سین را صاد گوید یا ظا عظیم را ذال گوید یا زا گوید نماز تباه
شود اگر سبحان ربی العظیم نمیتواند گفتن سبحان ربی الکریم یا سبحان ربی الاعلی گوید روا بود سمع الله لمن حمده این ها را باید که بیند اگر کند
اختلاف مشایخ است و اگر حمده گوید نماز روا بود و اگر حمد گوید نماز تباه شود التحیات لله اگر این تا را طا گوید یا دال نماز تباه شود
اگر صاد و الصلوات را سین گوید اختلاف مشایخ است ظاهر روایت آنست که نماز تباه شود اگر صاد اللهم صل را سین خواند اگر
سجده اولی بود نماز تباه شود و اگر قعده بود از نماز بیرون آرد اگر سین اللهم انا نستعینک را صاد خواند نماز تباه شود اگر عین
نستغفرک را خا خواند اختلاف مشایخ است اما ظاهر روایة آنست که نماز تباه شود و معنی تباه است اگر سین خواند یا ان تشدید
که بر ایاک نعبد است ترک کند یا آن تشدید را بر نون نهد یا صاد ولک نصلی را سین خواند یا سین و نسجد را صاد خواند یا
سین یعنی را صاد خواند درین همه صورتها نماز تباه شود بالکفار ملحق ملحک گوید نماز روا بود که از عرب بسیار جا می آمده که قاف را کاف
قاف صرف کنند قطع کلمه بقول قرا مفسد نماز است و بقول فقها مفسد نماز نیست که قرا سمرقند را با خواجه امام فخر زاهد رحمه الله
درین مسئله مباحثه افتاد ایشان گفتند که قطع کلمه مفسد نماز است خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که اگر کسی همه قرآن حرف حرف
کلمه کلمه درمیان نماز خواند نماز روا بود بعضی مشایخ گفته اند که اگر قطع افتد که از وی معنی نخیزد نماز تباه شود چنانچه الحمد
میخواند ال گفت قطع افتاد یا التحیات میخواند ات گفت و قطع افتاد از بهر معنی نخیزد نماز تباه شود اگر قل گفت قطع افتاد
قل کلمه تمام است نماز تباه نشود و باز از سر آغاز کند یا باقی تمام کند خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که باز از سر آغاز کند
خواجه امام منهاج الدین گفته است که باقی تمام کند وقف تا جایگاه بقول قرا مفسد نماز است و بقول فقها مفسد نماز نیست
دهکان او بلبب کاک با نجم الدین عمر نسفی رحمه الله درین مسئله مباحثه افتاد که الا من تولی و کفر گفت و وقف کرد دهکان
ادیب کاک رحمه الله گفت که نماز تباه شود نجم الدین عمر نسفی رحمة الله گفت که تباه نشود مباحثه ایشان شد نجم الدین عمر نسفی گفت
اگر این فتوی واقع شود فتوی بشهر دیگر توانند مانند دیگر من گفت نزدیک تو گفت من جواب نوشتیم که تباه شود هر که قرآن خواند

باید که ادا حرف و مراعات وقف بجای آرد تا بتاویل آیت عمل کرده شود قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا مراد از تاویل این ادا حرف است و مراعات وقوف آیات
که نازل شد بلفظ قریش نازل شد عرب از اطراف می آمدند و هر چه میانه نستند بلفظ قریش یاد گرفتند و بعضی نمی توانستند خواندن چون رسول علیه السلام
عجز و بیچارگی ایشان دید غمناک شد مناجات کرد جبرئیل علیه السلام آمد بشارت آورد و قرآن بلفظ خویش خواندن بشرط آنکه معنی تفاوت نکند اعراب بلفظ
خویش خواندن گرفتند تا کامل شدند و آنگاه بلفظ قریش خواندن گرفتند طحاوی رحمه الله در مشکل الآثار آورده است که اگر کسی در نماز قرآن را بلفظ
ایشان خواند روا بود و لیکن اولیتر آن بود که بلفظ ایشان نخواند که نوع منسوخ میدارد و اگر بیرون نماز خواند باکی نبود قال النبی صلی الله علیه
وسلم انما انزل القرآن علی سبعة احرف رسول علیه السلام فرمود که قرآن بهفت قرآن نازل شده است و قرآن که نازل شد صحابه رضوان الله
تعالی اجمعین می نبشتند هر کسی آیت سورة بمقدار که حاضر بودندی و از زبان نازل شدی که رسول علیه السلام ایشان خواندی می نبشتند
اما در عهد رسول علیه السلام نسخه برین ترتیب نبشته نبود و لیکن قرآن را همین دستور ترتیب که هیچ ما هم خوانیم خوانده اند و قرا صحابه همین ترتیب یاد و سید از
رسول علیه السلام فرموده است که هر که خواند تا قرآن را همچنانکه نازل شده است ادا کند بروی باد قرات عبد الله مسعود و قرات امام
عاصم است امام کوفه محمد حسن گفته است که اگر کسی در نماز چیزی خواند که در مصحف امام نبود و معنی با معنی قرآن راست بود بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
روا بود و بقول ابو یوسف رحمه الله اگر مثل وی نظیر او در قرآن نبود تا اگر حکیم را علیم خواند یا حکیم را قدیم خواند یا بصیر را قدیر خواند
مرویست از عبد الله مسعود و از ابو ذر رضی الله عنهما که مثل و نظیر وی در قرآن است جایز بود ابو الاسد بخاری رحمه الله که در اوزر قرات
انصاری تصنیف است گفته که قطع کلمه و وقف با جایگاه نماز تباه شود چنانکه الحمد را خواندن اگر آل گفت قطع نماند و یا التحیات میخواند آیت گفت
قطع افتاد یا آیت آنکه سی میخواند کلمه نفی گفت قطع افتاد یا شهد الله میخواند کلمه نفی گفت قطع افتاد یا الله من تولی و کفر گفت و قطع افتاد
وقف کرد در مجموعها ابو الاسد بخاری گفت که نماز تباه شود ظاهر روایت نیست که نماز تباه نشود خواجه امام اجل شمس الائمه [illegible] گفته است که
شروع کنی و تمام کنی نخست با قرات شود و بقطع نی نماز تباه نشود چنانکه تخیر چون از رسول گفت و قطع یا کلمه یا باید خواندن نتیجه چون الرسول
گفت قطع کرد و از آیا کلم آغاز کرد قاضی ابو بیان بخاری رحمه الله امام بود اینجا وقف کرد وی آن نماز را از نگذارد اما امام را از امامت معزول کرد
لت الیهود عزیر گفت وقف کرد عزیر ابن الله آغاز کرد نماز تباه شود اگر ابن الله گفت نماز تباه نشود وقالت النصاری المسیح ابن الله می باید خواند و قالت النصا
المسیح گفت و وقف کرد ابن الله گفت وقف کرد نماز تباه شود اگر نیز ابن الله گفت نماز تباه نشود اگر ابن الله ذلک قولهم گفت و وقف کرد یا فرا هم گفت نماز تباه
نشود و در نماز قرآن خواندن به زمزمه نشاید کردن باتفاق بیرون نماز بقول شافعی رح نشاید بقول علما ما شاید چه بقول شافعی رحمه الله سنت که چون زمزمه
کند ادا حرف و مراعات وقف نتواند بجا آوردن پس بتاویل این آیت عمل نتوان کردن قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا علما ما رحمهم الله گفته اند که
رسول علیه السلام از غزوی باز گشته بود با فتح و ظفر و غنیمت بسیار چون به مدینه رسید عبد الله مغفل رضی الله سوره انا فتحنا را بصوت حزین میخواند رسول
علیه السلام فرمود که زینوا القرآن باصواتکم [illegible] الحسین [illegible] نشاید قرآن خواندن بیرون نماز [illegible] است [illegible] عمل کردن فرض [illegible] رسول الله [illegible]
فرموده است که هر که بیرون نماز قرآن خواندن بهر حرفی ده نیکی و ده [illegible] ثواب [illegible] ثبت گرداند و اگر در نماز خواند بهر حرفی [illegible]
سی ثواب باید اگر ظاهر خواندن بود در کیسه خواند او [illegible] بود به که قرآن بر وی خواند چه [illegible] چشم و زبان و گوش [illegible]

واگر دیده بروی نخواند سه چیز راست بهره گیرد و زبان و گوش و بلند خواندن اولیتر بود یا نرم خواندن اگر جماعتی باشند و استماع
کنند بلند خواندن اولیتر بود و اگر استماع نکنند نرم خواندن اولیتر بود تا نیزه کار نشود تا حق خواندن قرآن داشته شود چند می باید
خواندن تا چند قرآن گذارده بود بعضی گفته اند که ماهی یک ختم کند حق قرآن گذارده شود فقیه ابو اللیث رحمه الله گفته است که
در سالی دو ختم کند حق قرآن گذارده شود اما ظاهر روایت نیست که شبانروز دویست آیه از قرآن بخواند حق قرآن گذارده
شود در گرمابه آیتی نشاید خواندن در گرمابه عاریتی شاید یا نی اگر گرمابه نارسیده بود نشاید اگر از آن مانع بود شاید که در گرمابه
حیض یا جماع نشاید قرآن خواندن و اگر مصحف به جزء جزء سپید است باید که قاضی خود و بها ضمان کند که هرگاه که خصم وی
پدید آید من بها را از عهده بیرون آیم انگاه در وی قرآن خواند صندوق سپاره وان وقف عام را نشاید که بخانه اند نهند
و یکی ندهد و اگر در مسجد گرمابه بود اگر عمارت پذیر بود باید که عمارت کنند و اگر عمارت پذیر نبود اولیتر آن بود که او را در خرقه پاکی پیچد و
در جایی دفن کنند چنانکه مومنان را بتیمم مصحف شاید گرفتن یا نی اگر تیمم بود که فریضه بوی تواند گذاردن شاید و اگر فریضه نتواند گذاردن
نشاید گرفتن که در خانه که مصحف بود در آن خانه نشاید خفتن اما اگر خانه همان یکی بیش نبود ضرورت بود باید که او را بر سر آویزد تا نیز بکار
نشود و اگر خفته قرآن میخواند همان یکی بیش نبود ضرورت بود باید که او را بر سر آویزد تا نیز بکار نشود و اگر خفته قرآن میخواند شاید یا نی
و اگر تن و جامه وی پاک بود شاید قدر پهنای را کم کند و اگر نشسته خواند اولیتر بود و اگر در روان قرآن خواندن شاید یا نی بعضی
اصحاب رض گفته اند نشاید بعضی گفته اند که نرم شاید و لیکن بلند نشاید بعضی گفته اند هم بلند و هم نرم شاید خواندن شیخ الاسلام
برهان الدین رحمه الله گفته است که از اصحاب ما روایتی است بیکروایتی خواندن دیگر روایت نخواندن پس خواندن اولیتر بود و لیکن نرم خواندن
اولیتر بود و لیکن نرم خواندن بلند نی شیخ الاسلام علاء الدین رحمه الله گفته است که اگر در حمام نهاست نرم خواند و اگر در صحرا بود
بلند خواند پاکی نبود چنین بی طهارت روا بود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است یکی قرآن خواندن بی طهارت روا بود و لیکن
بطهارت اولیتر بود و در مسجد اندر آید بطهارت شاید اما بطهارت اولی بود و اگر انساعت طهارت نتواند ساختن اولیتر آن بود که بارگی
تیمم کند از برای آنکه محمد حسن رحمه الله گفته است که مستحب نبود بی طهارت در مسجد آمدن جواب سلام گفتن بی طهارت روا بود اما با طهارت
اولیتر بود مسئله خفتن بی طهارت روا بود یا نی اگر از ان طهارت نبود خفتن بی طهارت شاید اما با طهارت اولیتر بود اگر طهارت نتواند
ساختن تیمم کند اولیتر از آن بود که تیمم نکند مسئله بر قرآن خواندن بر مزد ولی کردن اجر گیرد حرام بود و بقول علماء ما
و شافعی رحمهم الله گفته است حرام نبود بر کتابت و ادب کسب آموختن اجر گیرد حلال بود باتفاق اما اگر چیزی است که بفسق تعلق دارد چنانکه
آموختن مطربی و مانند آن برینها اجر گیرد حرام بود **باب سیزدهم** در بیان رکوع و سجود کردن رکوع و سجود فریضه است بقدر قرار اما بر قول
اسمعیلی بقدر قرائت تسبیحات بر قول اینها که تسبیحات گفتن در رکوع و سجود فریضه دارند بقدر تسبیحات گفتن فریضه است و سجده فریضه است
و بقول شافعی رحمه الله در سجده رکن اصلی دو است بینی و پیشانی تا اگر از زمین یکی باختیار ببیند بقول شافعی رحمه الله نماز نشر روا بود
و بقول علماء ما رحمهم الله رکن اصلی در سجده پیشانی نهاده است و بینی نهادن مستحب است تا اگر پیشانی بنهد و بینی نهاد ظاهر روایت است

که روا نبود از ابوحنیفه روایة آمده است که روا بود از برای آنکه سجده بنوک بینی معتبر می آید دلیل بر آنکه اگر پیشانی مجروح
بود به بینی سجده آرد روا بود اگر بینی نیز مجروح بود بسر سجده آرد روا نبود کذا فی تشبیه این کتاب شنوده بکره آنکه استخوان بینی با پیشانی پیوسته
است دلیل بر آنچه انچه از دماغ جدا میشود از بینی بیرون میشود پس معلوم شد که در حال ایستادن حکم بروی دارد و در حال سجده حکم
سر اما اسد بن عمرو از ابوحنیفه رحمه الله روایت میکند که از این قول رجوع کرد و گفت بنوک بینی سجده آرد و پیشانی با ختیار نهد معتبر نباشد که
سر بسجده نهاد و قدمها را از زمین ازاد کرد روا بود برای آنکه هر دو را در یک رکن جمع یافتیم بعد از آن اگر قدمها ازاد کرد روا بود
اما اگر از ابتدا قدمها را از زمین ازاد کرد در شرح طحاوی آورده است که روا بود و بروایت فروق ناطفی آورده است که روا
نبود و این قدوری است شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که جواب ظاهر نیست که روا نبود بنا بر حدیث قال علیه السلام امرت ان
اسجد علی سبعة اعضاء الیدین والرکبتین والقدمین الرجلین خواجه امام زاهد رحمه الله گفته است که گذشتها را جواب روایت
شرح طحاوی رحمه الله گوییم که روا بود تا دلیل آنکه بر دو کانچه سجده آورده است و پشت پایش بر دو کانچه بود و انگشتان پای را از دامن اگر
پایش مطلق ازاد بود روا نبود این قدر جواب بروایت فروق ناطفی گوییم که روا نبود و تا احتیاط کند تا نمازش در قید باروای بقید اگر
در سجده قدم تقدیم و دیگر برگردانیده است شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که روا نبود که روایت کتاب اینست وضع
القدمین علی الارض فرض فی السجود اگر مسلمانی را بینی و پیشانی مجروح است بقول شافعی رحمه الله قیام و رکوع آرد و سجده
بایما آرد بقول علمای ما رحمهم الله چون سجده ساقط شد قیام و رکوع نیز ساقط شود همچنان که بایما نماز گذارد روا بود مسلمانی را
عارضه است که اگر ایستاده نماز گذارد با قیام و رکوع و سجود بقاء طهارت نمی یابد اگر نشسته میگذارد و برکوع و سجود و بقاء طهارة
نمی یابد نشسته گذارد و برکوع و سجود و اگر نشسته میگذارد با رکوع و سجود بقاء طهارت نمی یابد اگر بایما نماز میگذارد بقاء طهارت می یابد و ظاهر
روایت اینست که حکم صاحب جرح دارد هر وقت نماز طهارت سازد با قیام و رکوع و سجود نماز میگذارد روا اما شیخ الاسلام برهان الدین
رحمه گفته است که بایما گذارد روا بود و اگر درون دهان جراحت است قران بخواند چون روان میشود خواجه امام زاهد رحمه الله گفته است
که قران نخواند از برای آنکه بی قرارت روا می آید دلیل بر آنکه امی و مقتدی و لکن در فریضه چهار رکعتی در دو اخرین
بی قرارت روا می آید اما در شرح جار بیان آورده است که بی طهارت نماز روا بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که بقدر حاجت قرارت خواند که در زیادات روایت است که آنجا بایما نماز میگذارد از آن اشارت از وی بدل است از قیام و رکوع
و سجده اما در قرارت بدل نیست پس بقدر حاجت خواند این جا همچنانکه نخواند چون روان میشود و اگر خاموش کند هم نمی ایستد و اگر
خموش میباشد می ایستد هر چند که خواند روا بود که اصلی است و در صلوة مختصر القباء خواجه امام ابو الفضل کرمانی و در شرح قدوری
همچنین آورده است که هر جرحی صاحب جرح روان شود آن جرح وی حدث نیست از پیشانی چند سند با سجده معتبر آید سجده معتبر
از مشایخ گفته که مقدار نوک بینی کی ابوحنیفه رحمه الله سجده بنوک بینی معتبر میدارد خواجه امام زاهد رحمه الله گفته است که ابوحنیفه
رحمه از این قول رجوع کرده است این حکم معتبر نماند مقدار ثلثی یا ربعی از پیشانی بنهد و سجده معتبر بود اگر سجده بجا می آید که

از فریضه نیابت دارد قعده اخیره را چون بسجده رسول برپا نشد فرض موجود شد بعد از آن تطوع بود ولیکن در حیثیت فرضیت بود
تا اگر همین فریضه را کسی بوی اقتدا دادی بود و پس معلوم شد که قعده اخیره مقدار است مسئله بازگشتن بقرارت تشهد قعده را
برگیرد یا نی این مسئله بر چهار وجه است یک وجه آنست که قعده معتبر حسب التحیات تمام خواند و در خواب شد چون بیدار شد باز آغاز کرد پیش از آنکه
بقدر تشهد رسیدی سلام داد و باتفاق این قعده برانداخته نشود و نمازش روا بود که نشستن فریضه یافتم و خواندن واجب یافتیم
و خواندن باز دیگر تطوع شود و تطوع فریضه را واجب را برنیندازد اما اگر مقدار سجده و رسول نشست ولیکن هیچ نخواند در خواب
چون بیدار شد سلام داد بقول علمای ما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمه الله روا نبود وجه سیوم آنست که التحیات آغاز کرد
پیش از آنکه بقدر تشهد رسیدی در خواب شد چون بیدار شد التحیات از سر آغاز کرد پیش از آنکه بقدر تشهد رسیدی سلام داد خواجه
امام زاهد فخر رحمه الله میگوید که هر دو را جمع میکنیم اگر بقدر تشهد برسد روا بود و اگر نرسد روا نبود و اگر باز از سر آغاز کرد خواجه امام زاهد نجم
رحمه الله صلوة خواجه امام اجل شمس رحمه الله درس میکرد در روایت بیرون آمد که قعده نگیرد و بظاهر روایت برگیرد خواجه امام ابو جعفر
کبیر بخاری رح گفته است که در نوادر از محمد رحمه الله روایت یافته ایم که قعده برگیرد تا اگر تمام ناکرده سلام دهد نمازش تباه شود و هم
مقتدی را افتد جواب بر روایت نوادر گوییم که قعده برنگیرد که مسلمانان کاسب باشند و امام قرارت دراز همی خواند وی خواب رود و باز
بیدار شود و از سر آغاز کند پس گوییم که قعده برنگیرد تا اگر تمام ناکرده با امام سلام دهد روا بود و اگر با امام مقدار سجده و رسول نشسته هم
خواب شد هیچ نخواند امام سلام داد وی با امام سلام داد و بقول علمای ما رحمهم الله روا بود و بقول شافعی رحمه الله روا نبود
اگر امام سلام داد وی از سلام امام بیدار شد بایستی که با امام سلام دادی وی نداد وی بسلام امام از نماز بیرون نیاید از بهر
آنکه واجبی از واجبات نماز بروی است وی قرارت تشهد آغاز کرد و قعده برگیرد یا نی شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله صلوة
خواجه امام بکر خواهر زاده درس میکرد در روایت بیرون آمد و بقول ابو یوسف رحمه الله قعده برنگیرد و بقول محمد رحمه الله برنگیرد
بازگشتن بسجده تلاوت قعده بر می گیرد و آن واجب است بازگشتن بقرارت تشهد نیز قعده را برگیرد و این نیز واجب است اما ابو
یوسف رح گفته است که اگر بازگشتن بسجده تلاوت گوییم و قعده برنگیرد نماز از سجده تمام کرده باشیم و نماز نه سجده تمام کرده
شروع نیست پس بضرورت گوییم که قعده برگیرد دیگر آنکه سجده مقدم است قعده موخر نشست هرگاه که از موخر بمقدم باز گردد
مقدم موخر را برگیرد اما اینجا شک است نشستن یا خواندن مقارن است هرگاه که از موخر بمقدم باز گردد و مقدم
موخر را برگیرد اما اینجا شک است نشستن یا خواندن مقارن است که قعده برگیرد یا نی گوییم که قعده برنگیرد دلیل
همین مسئله طلاق مردی را زنی حامله است گفت اگر بسیاری ترا یک طلاق شود و اگر دختر آورد دو طلاق و اگر هر دو آورد و اگر نخست پسر آورد
جفت آوردن پسر یک طلاق شود با آوردن دختر دیگر طلاق نشود از برای آنکه نهادن حمل یا گذشتن عدت مقارن است و گوییم که
طلاق دیگر واقع نشود اینجا نیز خواندن با نشستن مقارن است گوییم که قعده برگیرد و اگر این زن ندانند که باری یکی آورد و معلوم نیست که نخست پسر آورد
یا دختر جواب فقها نیست که نخست پسر آورده است تا پیش از یک طلاق واقع نشود تا دو نهایت جواب بدان گوییم که نخست دختر آورده است

تا او طلاق واقع نشود که باب فراش است و باب احتیاط اما اگر سه فرزند آورد چنانکه یک پیشتر آورد اکنون هر سه طلاق واقع شود لیکن
با وردن فرزند سیوم عدتش بگذرد اگر کسی خواهد در حال روا بود و لیکن دخول نشاید تا از نفاس پاک نشود بیرون آمدن از
نماز بفعل نمازگذارنده بقول ابوحنیفه فریضه است و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست چیزهای است که اگر در نماز
پدید می آید اتفاق نماز تباه میشود و اگر بعد از نماز پدید می آید اتفاق روا بود و اگر بعد از قرائت تشهد پیش از سلام پدید آید
بقول ابوحنیفه رضی الله عنه نوشته اند آن چیز بعد از قدر تشهد هیچون نوشته اند آن چیز بود که پیش از قدر تشهد نماز تباه شود
بقول ابویوسف رحمه نوشته اند آن چیز بعد از تشهد پیش از سلام هیچون نوشته اند آن چیز بود که بعد از سلام نماز روا بود و فایده
این در چند مسئله پدید آید اگر نماز بامداد میگذارد بعد از قرائت تشهد پیش از سلام آفتاب برآمد یا وقت آمد که نماز خفتن نیست یا وتر
نیست بقول ابوحنیفه رضی الله عنه نماز در هر سه صورت تباه شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله نماز روا بود که نماز ضحی میگذارد یا نماز
عید میگذارد و بعد از قرائت تشهد پیش از سلام زوال است ایستاده شد و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه نماز تباه شود و بقول
ابویوسف و محمد رحمهما الله روا بود جماعتی نماز آدینه میگذارند بعد از قرائت تشهد پیش از سلام وقت نوشد و بقول ابوحنیفه رضی الله
عنه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله روا بود اگر نماز پیشین ادا میکرد وقت مستحب نماز دیگر تنها می کند بعد از قراءة تشهد از سلام
وقت مکروه نماز دیگر درآمد بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد روا بود متیمم بعد از قرائت تشهد پیش از سلام آب یافت
یا امی قاری شد یا [illegible] یافت بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد روا بود یا مسح موزه را بعد از قرائت تشهد
پیش از سلام مدت مسح بسر آمد یا موزه بقدر سه انگشت دریده شد بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله روا بود اگر بعد از
قرائت تشهد پیش از سلام بخواب شد یعنی سلام افتاد پس بقول ابوحنیفه نماز تباه شود بقول صاحبین نماز روا بود اگر بعد از قرائت تشهد پیش از سلام
بیهوش شد یا عورت کشاده شد یا عورت پوشیده [illegible] فریضه شد یا برجامه پیش نجاست افتاده زیادت از درمی در این همه صورتها که
گفتیم بقول ابوحنیفه رحمهم الله نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد روا بود صاحب جرح سایل را بعد از قرائت تشهد پیش از سلام وقت
نوشد بقول ابوحنیفه رحمة الله نماز روا بود و بقول ابویوسف و محمد روا بود رضا جبیره را بعد از قرائت تشهد پیش از سلام جبیره بیفتاد
جراحت نیکو شد یا زن برهنه بود [illegible] حیض آمده بود یا بیماری با بیمار نماز میگذارد صحت یافت یا در صحرای تحری نماز میگذارد صحت یافت
یا در صحرای تحری نماز میگذارد و لاحق را قبله پدید آمد در این همه صورتها که گفتیم بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و بقول ابویوسف و محمد
روا بود مردی نیت امامت زنان کرده است بعد از قرائت تشهد پیش از سلام زن آمد اقتدا کرد به پهلوی امام نشست بقول ابوحنیفه
نماز همه تباه و بقول ابویوسف و محمد روا بود اگر جماعتی در کشتی نماز میگذارد و جماعتی دیگر بیرون کشتی بر خشکی بر ایشان اقتدا کردند بعد از
قرائت تشهد پیش از سلام کشتی روان شد بقول ابوحنیفه رحمة الله ایشان که بیرون کشتی اقتدا کردند نماز ایشان تباه شود و بقول ابویوسف
و محمد رحمهم الله روا بود در این همه صورتها بقول ابوحنیفه رحمة الله بیرون آمدن از نمازگذارنده فریضه است و بقول ابویوسف و محمد
فریضه نیست **باب پانزدهم** در بیان نماز وتر نماز بباید دانستن که واجب شدن وتر بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نیست و اگر

بنص قاطع بودی یا بحدیث متواتر بودی و فرض عین بودی همچنانکه فریضهای دیگر اما در صلوة خواجه امام اجل شمس حسی رحمة الله
روایت میکند از خارجه بن حذیفه رضی الله عنه در صلوة خواجه بکر خواهر زاده رحمة الله روایت میکند ابو نصیر رضی الله عنه که رسول
علیه السلام از معراج آمد این حدیث فرمود و قال النبی علیه السلام ان الله تعالی زادکم صلوة الا وهی الوتر اوتروا یا اهل القران
فان الله تعالی وتر یحب الوتر وجعل وقتها ما بعد العشا الی الصبح و از ابو حنیفه رضی الله عنه در وتر سه روایت است یکی روایت
اینست که حماد بن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر فریضه است ابو یوسف بن الخالد التیمی از ابو حنیفه رضی الله عنه
روایت میکند که وتر واجب است اسد بن عمر و نوح بن مریم الجامعی از جامعی از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت میکند که وتر سنت است
عبد الله بلخی رحمة الله میگوید ما بهر سه قول عمل میکنیم از آن روی پیوسته میگذاریم اگر فوت میشود قضا فرمائیم گوئیم که فریضه است
و از آن روی که واجب شدن وتر بنص قاطع نیست و بحدیث متواتر نی اگر کسی فریضه وتر را منکر شود کافر شود گوئیم که واجب است
از آن روی که در وقت تبع فریضه است وتر را بانگ نماز و اقامت علیحده نیست و در هر سه رکعت قران خواندن فریضه است و گوئیم که
سنت است اما ظاهر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه آنست که فریضه است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله سنت است وتر را بقول مالک
رحمه الله سه رکعت گذارند بدو قعده و سلام در صلوة کشتوانی از شافعی رحمه الله دو روایت است که طاق گذارند از یکرکعت تا سیزده
رکعت چنانکه یکی سه پنج و هفت و نه یازده و سیزده بقول علما ما رحمهم الله سه رکعت گذارند بدو قعده و یک سلام که روایه میکند
عبد الله عمر رضی الله عنه با در مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که رسول علیه السلام سه رکعت وتر گذاردند و قعده و یک سلام قرأة
در وتر فرضیت را آنچه خواندرو بود آنجا آنست که خواجه امام زاهد فخر رحمة الله تعالی در سبق میکرد روایت میرن مادرنا در مومنان عائشه صدیقه
رضی الله عنها که وقتی بودی که رسول عم در رکعت اول سبح اسم ربک خواندی و در رکعت دوم انا انزلناه و در رکعت سیوم قل یا
ایها الکافرون و وقتی بودی که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم اذا جاء و در رکعت سیوم تبت خواندی
و در رکعت دوم اول انا انزلناه و اذا زلزلت الارض و الهیک خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون اذا جاء و تبت
خواندی و در رکعت سیوم قل هو الله احد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس وقتی بودی که در رکعت اول انا انزلناه خواندی
و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم قل هو الله احد اینها استحباب است و فریضه را آنچه خواندرو ابود بقول شافعی
رحمه الله اللهم انا نستعینک در وتر در ماه رمضان در ده آخر خواندند بعد از آن هم در نماز بامداد خواندند در قومه رکعت دوم که پیغامبر
علیه السلام در رکعت آخر خوانده است علما ما رحمهم الله میگویند که در حرب علی و زکوان جماعتی از صحابه شهید شدند پیغامبر علیه السلام
جهل با بد اذیت ایشان خواند این دعا را چون خلاصی یافتند هیچ نخواندند و بقول علما ما رحمهم الله در وتر خواند سورة اللهم انا
نستعینک خواند و یا اللهم اهدنا از حسین بن علی رضی الله عنهما روایت آمده است که کار را جد ما اللهم اهدنا تعلیم کرد باید که اللهم اهدنا خواند
امیر المومنین علی و ابی بن کعب رضی الله عنهما گفته اند که رسول علیه السلام مارا اللهم انا نستعینک تعلیم کرد باید که اللهم انا نستعینک
خواند و اگر کسی هر دو میداند هر دو را خواند اللهم انا نستعینک خواند خواندن واجب است اللهم اهدنا خواندن سنت است و در ماه تمام

رمضان نرم خواند یا بلند خواجه ابو حفص صغیر کروزی و خواجه ابو بکر فضل بخاری رحمة الله گفته اند که امام نرم خواند که در معنی
دعاست خواجه ابو حفص بخاری رحمة الله گفته است که بلند خواند از برای آنکه در زمانه ما غفلت غالب است تا اگر کسی نداند
و در قنوتی امام بدل یاد گیرد مسئله مقتدی خواند یا نی بقول ابو یوسف بخواند بلیش آنکه آغاز کند صلوة گویند و بقول محمد رحمهما
الله نخواند که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در قراءة وی اختلاف است از آن روی که قراءة بود و مقتدی را خواندن نه
بود از آن روی که دعاست خواندن وی سنت است اصلیت بر کسی حقیقی باشفتی جمعه باید ترک سنت به از آوردن بدعت بود اما
اجماع است که امام اللهم اهدنا خواند بلند نیک نخواند و نرم نیک نی میانه خواند چنانکه صف اول اشنوند مقتدی خواند یا نی
بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نخواند و بقول ابو یوسف روایه آمده است که هر کجا که امام وقف کند کلمه آمین گفتن
است شاید گفتن **باب شانزدهم** در بیان نماز با سنت روی عن عایشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه و سلم من
ثابر علی اثنتی عشر رکعة فی کل یوم و لیلة بنی الله تعالی له بیتا فی الجنة مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند
که رسول علیه السلام فرموده هر که این دوازده رکعت سنت شبانه روزی نگاه دارد و بگذارد خدا تعالی امر فرماید تا بنام
او بنده در بهشت خانه بنا کند مراد از آن خانه کوشک است خاصه در حق سنت نماز بامداد که رسول علیه السلام بار تحفظ فرموده
قال النبی علیه السلام رکعتی الفجر خیر من الدنیا و ما فیها جمله تطوعات را بخانه گذاردن اولیتر بود بنا بر حدیث رسول علیه السلام
لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة نیست نماز در مسجد مگر آنکه فریضه است چون صبح دید قاضی احمد زاهد رحمة الله گفته است باید که
سنت نماز بامداد گذارد شکرانه آنکه خداوند عز و جل مرا از شب تاریک رهانید به روز روشن رسانید در اسلام نگاه داشت
خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که تاخیر کند که نزدیک تر فریضه گذارد قال النبی صلی الله علیه و سلم المنتظر الصلوة فی الصلوة
منتظر نماز همچنان بود که در نماز از راه ثواب حسن بن زیاد رحمة الله از ابو حنیفه روایه میکند که سنت نماز بامداد در معنی واجب است
از برای آنکه وی را خصوصیتی است که سنتهائی دیگر را نیست دلیل آنکه سنتهای دیگر بضرورت نشسته گذارد یا بر ستور روا بود
و سنت نماز بامداد را بضرورت بر ستور گذارد و یا نشسته گذارد روا نبود و بعضی مشایخ گفته اند که نماز با قضا کنند باید که
سنت نماز بامداد را قضا کنند که در معنی واجب است فاما بظاهر روایه آنست که سنت است و سنت را قضا نیست اگر
سنت نماز بامداد گذارد و معلوم شد که صبح ندمیده است بالاتفاق باز گذارد و اگر معلوم شد که تحریمه در شب افتاده است
باقیها در روز هم باز گذارد و اگر شک است در شب افتاده است یا در روز هم باز گذارد و اگر چهار رکعت تطوع گذارد
معلوم شد که دو رکعت در شب افتاده است و دو رکعت در روز سید امام ابو شجاع رحمة الله گفته است که آن دو رکعت
از سنت بامداد نیابت دارد و ظاهر روایه نیابت ندارد و اگر دو رکعت گذارد به پندار آنکه شب است معلوم شد که روز بوده است
و بالاتفاق از نماز سنت بامداد نیابت دارد محمد حسن گفته است که سنت نماز بامداد جائی گذارد و اگر اقتدا کند درست نباید یعنی بخانه گذارد
اولیتر بود بقوله علیه السلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة اگر بمسجد آید و جماعت برپای نشده است در گوشه بایستد و سنت گذارد

فقیه امت عبدالله مسعود رضی الله عنه همچنین کرد ی اگر جماعت بر پای شد و جماعت به مسجد اندرون اندوی از مسجد بیرون کذارد که
جماعت به مسجد بیرون اندوی به مسجد بیرون اند در مسجد اندرون اندوی از مسجد بیرون کذارد و اگر جماعت به مسجد بیرون اندرن
در مسجد بیرون اند و در مسجد اندرون کذارد و اگر مسجد یکی باشد بگوشه ایستد و سنت کذارد و قران نرم خواند چنانکه امام را
مشوش کرداند و اگر مسلی به مسجد اندر آید جماعت بر پا شده بود اقتدا اگر دیا سنت کذارد و اگر رکعت اول است اتفاق است
که سنت کذارد و اگر رکعت دوم است و اقتدا کند فریضه کذارد و بعد از فریضه سنت کذارد یا نی بقول شافعی بگذارد و بر قول علما ما
رحمهم الله بگذارد تا آنگاه افتاب بر نیاید بعد از بر آمدن افتاب چون کذارد از سنت نیابت دارد یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف از
سنت نیابت ندارد و بقول محمد نیابت دارد و اگر در مسجد درآمد شنید اند که امام در رکعت اول است یا دوم به سنت شروع کرد معلوم شد
که امام در رکعت آخر است سنت را اتمام کند و آنچه از فریضه دریابد بگذارد و اگر سنت را بر انداخت افتاب بر آمد سنت را قضا نکرد
و اتفاق از سنت نیابت دارد و اگر نماز بامداد میگذارد و یک رکعت از فریضه فوت میشود اتفاق است که سنت بگذارد اما اگر سنت نماز
بامداد میگذارد و امام را در قعده اخیره خواهد یافت ظاهر روایت سنت بگذارد و فریضه اقتدا کند اما فقیه جعفر رحمه الله گفته است
که سنت کذارد و اگر امام را در نماز بامداد در قعده اندریافت بقول امام رحمه الله سنت کذارد از برای آنکه تشیر نقل که رسول علیه
السلام در حق تکبیر اول فرموده است در حق سنت نماز بامداد همچنان فرموده است قال النبی صلی الله علیه و سلم رکعتی الفجر خیر من
الدنیا و ما فیها چون تکبیر اول را فوت کرده است بار دیگر سنت نماز بامداد فوت کند و ثواب سنت حاصل کند اما ابو حنیفه رحمه الله
گفته اند که فقد اقتدا کند بحکم حدیث رسول علیه السلام اذا اتیتم الصلوة فاتوها وانتم تمشون ولا تاتوها وانتم تسعون علیکم بالسکینة والوقار
ما ادرکتم فصلوا ما فاتکم فاقضوا پس بحکم حدیث فریضه اقتدا کند و چون افتاب بر آید سنت را کذارد سنت بود یا نی در صلوة
خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله روایت است که بقول محمد از سنت نیابت دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله نیابت
ندارد و این جایی بود که سنت را شروع نکرده بود اما اگر سنت را شروع کرده بود و بر خود تباه کرد و جماعت کذارد بعد از نماز
بامداد و وقت مستحب باقی بود و بقول شافعی رحمه الله آن سنت را قضا کند و بقول علما ما رحمهم الله چون افتاب بر آید آنگاه قضا
کند و حجة قول شافعی رحمه الله آنست که شروع کرد بر خود تباه کرد این بر وی قضا شد و چون قضا ها دیگر و اگر بعد از
نماز بامداد وقت مستحب باقی بود و قضا کذارد روا بود و این نیز همان بود علما ما رحمهم الله گفته اند قضا های دیگر
را خدا وند عز و جل بر وی فریضه کردانیده است و این به نفس خود بر خود فریضه کرده است پس فرق بود
میان این قضا و آن قضا پس چون افتاب بر آید و آنگاه این سنت را قضا کند دلیل بر آنکه امیر المومنین
عمر رضی الله عنه نماز بامداد کذارد و طواف کعبه آورد و تحیت بر وی واجب شد خواست تا تحیت بیارد
رسول علیه السلام وی را منع کرد یا عمر درین زمان نشاید کذاردن چون افتاب بر آید بگذارد و اگر
سنت و فریضه هر دو فوت شده باشد یا زوال راست ایستاده باشد هر دو را قضا کند و اگر

واگر جماعتی را هم سنت وهم فریضه فوت شده باشد باید که بانگ نماز گویند وسنت گذارند واقامت گویند وفریضه را بجماعت گذارند
وقرارت بلند خوانند که در وادی سیطان رسول علیه السلام بخواب ماندند ونماز ایشان فوت شد چون آفتاب بر آمد همه بیدار شدند
طهارت ساختند رسول علیه السلام قرارت بلند خواندن معلوم شد که بلند خوانند پس معلوم شد که چون سنت فریضه هردو فوت شده
باشد باید که بانگ نماز گویند وسنت گذارند واقامت گویند فریضه بجماعت گذارند وقرآن بلند خوانند چون زوال در گذشت مسلمانی
چهار رکعت نماز تطوع گذارد واز سنت نماز پیشین نیابت دارد یا نی قاضی صدر الدین رحمه الله گفته است که از سنت نیابت دارد
همچنانکه دو رکعت نماز گذارد به پنداشت آنکه شب است معلوم شد که صبح دمیده بود آن از سنت نماز بامداد نیابت دارد این نیز همان حکم دارد
خواجه امام اجل شمس سرخسی رحمه الله گفته است که از سنت نیابت ندارد که فرق است میان این مسئله وآن مسئله سنت نماز بامداد از برای
آنکه چون صبح دمید هیچ تطوع دیگر نشاید گذاردن الا سنت نماز بامداد پس بضرورت گوییم که از سنت نماز بامداد نیابت دارد اما
اینجا تطوع گذاردن شنیع نیست پس باید که سنت را نیت کند تا نیابت دارد واگر نماز پیشین جماعت بر پای شد جماعت که سنت را
مانند فریضه را اقتدا کند چون فریضه گذارد اتفاق است که هر شش رکعت سنت را گذارد وتحیت دو گذارد یا چهار بروایت جامع
الصغیر قول محمد رحمه الله تحیت چهار گذارد وانگاه دو وبقول ابو یوسف تحیت دو گذارد وانگاه چهار بروایت مبسوط بقول ابو
یوسف تحیت چهار گذارد وانگاه دو وبقول محمد تحیت دو گذارد وانگاه چهار بعضی مشایخ گفته اند اگر روزها تابستان بود روزها
دراز بود نخست چهار گذارد وانگاه دو واگر روزها زمستان است روزها کوتاه بود تحیت دو گذارد وانگاه چهار بعضی مشایخ
گفته اند که اگر مردی متدین است که آن دو رکعت را خواهد گذارد وآن چهار رکعت نیز خواهد گذارد وتحیت دو گذارد وانگاه
چهار اگر مردی کاهل بود که آن دو گذارد وآن چهار رکعت را نخواهد گذارد نخست چهار گذارد واگر نخست دو گذارد وقت پیشین
رفت انگاه چهار رکعت از وی از سنت نماز دیگر نیابت دارد وآن سنت را نیت قضا بکند که نیت را قضا نیت و نیت وقتی بکند که
وقت وی پیش از فریضه بود و نیت سنت امروزینه کند سنت بود یا نه ظاهر روایت آنست که سنت بود اما در صلوة خواجه امام بکر
خواهرزاده از ابو حنیفه روایت آمده است که سنت نبود از برای آنکه چیزی سنت بود که رسول علیه السلام آن سنت را پیشتر گذارده
بعد از فریضه رسول علیه السلام یکبار بگذارد بعد از آن میگذارد فایده این خلاف جای ظاهر شود وآن چهار رکعت سنت را
پیش از فریضه میگذارد وشفع را شفع جبر داد بدش هر چهار رکعت نماز را تمام کند وشفعه طلب کند تواند اگر بعد از فریضه میگذارد
از شفعه جبر وادنش اگر بپرسد وسلام دهد شفعه طلب کند اتفاق تواند اگر چهار را تمام کند ظاهر روایه تواند که شفعه طلب کند
بدان روایت ابو حنیفه رضی الله نتواند این جای بود که سنت را شروع نکرده بود اما اگر سنت را شروع کرده وجماعت بر پای شد
وجامع الکبیر از محمد رحمه الله روایت است نشاید که هیچ نمازی را بر خود تباه کند مگر فریضه را که تنها شروع کرده بود وجماعت
بر پای شد بر اندازد واقتدا کند تا بهتر بگذارد خواجه امام شمس سرخسی رحمه الله گفته است که از اول رای من با محمد بود اما استاد من
شمس الائمه حلوای از استاد خود ابو علی نسفی رحمه الله روایت میکند باستاد درست تا به بهتر عالم قال النبی صلی الله علیه

چهار کذارد و هم دو او لیتر آن بود که تحت چهار کذارد و باز دو او لیتر آن بود که دران چهار رکعت اول فاتحه خواند و آیة الکرسی
سه بار و در رکعت دوم فاتحه سه بار قل هو الله احد و در رکعت چهار رکعت نماز کذارد خدای عز و جل ثواب شب قدر در دیوان
او ثبت کرداند قال النبی صلی الله علیه و سلم من صلی اربع رکعات بعد العشاء کان له ثواب لیلة القدر و در سنتهای پیشین
نزوری فرضیت انچه خواند روا بود و اما مستحب اینست که قلها خواند از برای آنکه خواجه امام محمد رحمة الله روایة کرده است
که رسول علیه السلام در سنت نماز بامداد قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد خوانده است و در چهار رکعت نماز پیشین چهار قل
خوانده است و در دو رکعت نماز پیشین معوذتین خوانده است و در دو رکعت نماز شام چنان خوانده است که در دو سنت بامداد
و در دو رکعت سنت نماز خفتن چنان خوانده که و در دو رکعت سنت نماز پیشین به حدیث آمده است هر که در سنتها و این سورها
خواند خدای تعالی عز و جل وی را از درد دندان از درد قولنج نگاه دارد و هر سنتی که در ابتدا صحابه متفق بوده اند انکار وی کفر بود
و هر سنتی که در ابتدا صحابه مختلف بوده اند با آخر متفق شده اند انکار وی بدعت بود والله اعلم باب سفدهم در بیان آنچه
طهارة و نماز را تباه کند از خنده قهقهه و اعمال دیگر چون گفتن سخن مانند آن در صلوة مسئله چهار وجهی یکی وجه اینست که هم نماز
تباه شود و هم طهارة و همچون خنده قهقهه و احتلام و بیهوشی و حدث عمد و یک وجه دیگر اینست که نه طهارة تباه شود نه نماز همچون خنده
تبسم و سلام و فراموشی و عمل اندک و روی گردانیدن برگمان حدث مادام که در مسجد بود و اگر صحرا بود تا مادام که در میان صف بود و
نه نماز تباه شود نه طهارة و اگر پیش سوی دو تا مادام از امام اندر نگذشته باشد چون معلوم شود که حدث نیست تواند که باقی نماز
تمام کند یک وجه دیگر اینست که طهارت تباه شود و نماز نی همچون خون بینی و قی پر دهن و حدث ناگهان و یک وجه اینست
که نماز تباه شود و طهارة نی همچون سخن گفتن و چیزی خوردن و عمل بسیار کردن و راه رفتن و اگر جماعتی نماز میکذارند امام و قوم
بخندیدند اگر همه برابر بخندیدند همه را نماز و طهارة تباه شود و اگر نخست امام خندید نماز مقتدیان نماز و طهارة تباه شود و
مقتدیان را نماز تباه شود اما طهارة تباه نشود و این همه جایی بود که پیش از تشهد خندیدند و اگر بعد از تشهد خندیدند پیش از سلام
بالاتفاق نماز تباه نشود و اما طهارة تباه شود یا نی بر قول زفر رحمة الله تباه نشود و بر قول علمای ثلثه رحمهم الله تباه شود و اگر امام
بعد از تشهد پیش از سلام بخندید مقتدیان بعضی لاحق اند بعضی مسبوق بر قول ابو حنیفه رحمة الله نماز مسبوقان تباه شود و بر قول ابو
یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود و لاحقان را تباه شود یا نی ابو سلیمان جرجانی رحمة الله میگوید تباه شود بقیاس قول ابو حنیفه رحمة الله
خواجه امام حفص کبیر بخاری رحمة الله میگوید لاحقان اگر نماز بجایی رسانند که امام کرده است بخنده امام لاحقان از نماز بیرون آیند
اگر امام سلام داد مقتدیان بخندیدند پیش از سلام خود طهارة ایشان تباه شود یا نی بقول محمد و زفر رحمهما الله طهارة تباه نشود و بر
قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمة الله تباه شود و این جایی بود که بر مقتدیان چیزی از واجبی باقی نبود اگر واجبی از واجبات نماز باقی بود
قهقهه خندیدند بالاتفاق طهارة تباه شود و این مسئله بنا بر آنست که مقتدی بسلام خود از نماز بیرون آید یا بسلام امام بر قول محمد و زفر
رحمهما الله بسلام امام بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله بسلام خود و اگر تا رسیده در نماز قهقهه خندید طحاوی رحمة الله میگوید

که نماز طهارة تباه شود و ابوبکر سعید بلخی رحمه الله میگوید که نماز تباه شود طهارت نی که وی مخاطب نیست و اگر مصلی نی در نماز در حقیقت
سخن گفتن در نماز مرفوع القلم نیست و خنده کم از سخن گفتن نیست نماز تباه شود خواب شد قهقهه خندید نماز تباه شود اما طهارة
تباه نشود و اگر در نماز جنازه قهقهه خندید نماز تباه شود اما طهارة نی که نماز جنازه دعا ست حقیقت نماز نی اگر مصلی در سجده
تلاوت می آید سر بسجده نهاد و قهقهه خندید طهارة تباه نشود و آن سجده برانداخته شود و بانی بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله
برانداخته نشود و به قول امام محمد رحمه الله برانداخته شود و این بنا بر آنست که سجده به نهادن سر تمام میشود یا به برداشتن سر به قول ابوحنیفه
و ابویوسف بنهادن سر و بر قول محمد رحمه الله به برداشتن سر اگر مصلی اندرون خیمه یا بیمار نماز میکند از روی پشت مستور بر قول ابویوسف
رحمه الله روا بود و بر قول ابوحنیفه و محمد روا نبود و اگر اندرون ریض بر پشت مستور نماز شروع کرد قهقهه خندید بر قول ابویوسف
رحمه الله طهارة تباه شود و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله طهارة تباه نشود و اگر بیرون ریض بر پشت مستور نماز بیمار میکند
باتفاق روا بود و اگر قهقهه خندید نماز و طهارة تباه شود و اگر بیرون ریض نماز شروع کرد اندرون ریض آمده و قهقهه خندید و بر قول
ابویوسف رحمه الله هم نماز تباه شود و هم طهارة تباه شود و بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله طهارة تباه نشود و اینها در حق تطوعات
بود و در حق فریضه نی سخن گفتن در نماز اند که بضرورت بفراموشی بقول شافعی رحمه الله مفسد نماز نیست و بقول علماء ما رحمهم الله
مفسد نماز ست حجة قول شافعی رحمه الله اینست که رسول علیه السلام نماز چهار رکعت ابر سر دو سلام داد بفراموشی یاری
بود نام او ذوالیدین بود گفت یا رسول الله نماز کوتاه کردند یا خود بر شما کوتاه شد رسول علیه السلام فرمود که نی بر خود کوتاه
کردم و نی بر من کوتاه شد انگاه رسول علیه السلام از ابوبکر پرسید شما چه میگوئید گفتند همچنانست که ذوالیدین میگوید رسول
علیه السلام برخاست و باقی نماز تمام کرد و سجده سهو ارد شافعی رحمه الله گفت سوال ذوالیدین رضی الله عنه اندک بود جواب
رسول علیه السلام بضرورت سوال رسول علیه السلام اندک بود جواب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بضرورت رسول علیه السلام
باقی نماز تمام کرد پس معلوم شد که مفسد نماز نیست علماء ما رحمهم الله گفته اند که این اندک نبود سه مجلس سخن بود سوال ذوالیدین جواب
رسول علیه السلام سوال جواب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اما این در وقتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بود و دلیل بر آنکه سخن چون گفتن
در نماز حرام شد یکی از صحابه در نماز عطسه زد یاری بود نام او معاویه بن الحکم السلمی رضی الله عنه گفت یرحمک الله در نماز بعد از نماز
رسول علیه السلام گوش وی را گرفت بطرف بر کشید و گفت برخیز و این نماز را باز گذار که در نماز نتوان گفتن و دیگر آنکه عبد الله مسعود رضی الله عنه از حبشه
نیامده و جماعتی بر پا شده بود و اقتدا کرد و سلام گفت کسی جواب وی باز نگفت چه بود صحابه را که سلام مرا جواب نگفتند بنا بر آن بود که وی وقتی
بحبشه رفته بود و سخن گفتن در نماز مباح بود اکنون که وی باز آمد سخن گفتن حرام شده بود چون نماز تمام کردند رسول علیه السلام گفت
ای پسر مسعود خیز و این نماز را باز گذار که خدای تعالی عز و جل حکمی از احکام شریعت تو گردانیده است و آن سخن گفتن ست که در نماز
حرام شده است قال النبی صلی الله علیه و سلم ان صلوتنا هذه لا یصلح فیها شیء من کلام الناس انما هی التسبیح والتهلیل و تلاوة القرآن
بباید دانستن که پیغامبر از ادای عبادة سهو رفته است و در تبلیغ رسالت هیچ سهو نرفته است چون ثابت شد که سخن گفتن در نماز اند

که بضرورت بضرر مقتدی مفسد نماز است سخن چند حرفی باید تا نماز تباه شود بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله سخن دو حرفی نماز را تباه کند
و بقول ابویوسف سخن سه حرفی باید تا نماز را تباه کند دلیل بر آنکه رسول علیه السلام صلوة کسوف میکرد از سر سجده بنهاد و گفت الم تعدنی
وان لا تعذبهم و انا فیهم ابویوسف رحمه الله گفته است که این سخن است دو حرفی اگر مفسد نماز بودی رسول علیه السلام نگفتی و بقول
ابویوسف سخن سه حرفی وقتی نماز تباه کند که در وی حرف زوائد نبود و حرف زواید نیست الیوم تباه اما ابوحنیفه و محمد رحمهما الله
گفته اند که این فعل رسول علیه السلام اندر درون نماز نبود بیرون نماز بود و اگر ثابت شود که در نماز بود وقتی بوده باشد که سخن گفتن
در نماز مباح بوده باشد اما چون سخن گفتن در نماز حرام شد آن فعل منسوخ شد دلیل بر آنکه خداوند عز و جل در حق آزار مادر و پدر
میفرماید **قوله تعالی** فلا تقل لهما اف عبدالله گفته است که اگر در حق آزار مادر و پدر سخن کمتر از آن بودی خداوند عز و جل
آن فرمودی پس معلوم شد که آن سخن دو حرف است مفسد نماز بود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام خرما بیت المال قسمت میکرد حسن بن
علی رضی الله عنهما آنجا حاضر بود که خرمایی بگرفت و در دهان نهاد رسول علیه السلام انگشت مبارک در دهان نهاد و آن خرما از دهانش بیرون
آورد و گفت کخ کخ چنان مبالغه کرد به بیرون آوردن از دهانش که سرخی از دهانش ظاهر شد فاطمه رضی الله عنها از پس پرده آن حال
دید چون رسول علیه السلام در حجره اندر آمد فاطمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله از برای یک خرما در حق جگر گوشه خود چنین مبالغه
کردید رسول علیه السلام فرمود که خرما بیت المال است تو ندانسته کسی را نشاید خوردن که بر وی تقسیم شده باشد هنوز هر دو تقسیم نشده
است و بر وی حرام بود **و قال** النبی صلی الله علیه و سلم کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی به پس … فرمود **قوله** علیه السلام ترک ذرة
من الحرام افضل من عبادة الثقلین معلوم آمد که کخ کخ سخن دو حرف است و در عرب سخن دو حرفی بسیار است قل و کل و قم مانند آن و در پارسی
کج و تف و مانند اینها و در عرف است که کسی را دشنام دهند گویند تف بر تو باد پس معلوم آمد که دو حرفی سخن است کلام الناس را
می شاید و قاطع نماز چهار چیز است که نماز را تباه کند باتفاق موذن گوید حی علی الصلوة نمازگذارنده گوید حی علی الصلوة یا
موذن گوید حی علی الفلاح نمازگذارنده گوید حی علی الفلاح باتفاق نماز تباه شود اگر در نماز جواب بانگ نماز گفت در حصار الدین(?)
عمر رضی الله عنه گفته است که این قول ابویوسف است نه قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله چون نیت جواب بانگ نماز میگوید اگر چه ذکر است نماز
تباه میشود اگر مسلمانی نماز میگذارد کتابی نهاده و یحیی نام مردی نشسته این آیت میخواند یا یحیی خذ الکتاب بقوة اگر نیت وی قرآن
خواندن است نمازش تباه نشود اگر نیت وی قرآن خواندن است نمازش تباه نشود و اگر نیت وی آن است که قوت کن این کتاب را
زود گیر نمازش تباه شود باتفاق یا مصیبتی خبر دهندش در نماز گوید انا لله و انا الیه راجعون باتفاق نمازش تباه شود از برای آن
معنی که اظهار مصیبت است و نماز … است چون خبر موضع … آمد پس باتفاق تباه شود و اگر یکی در نماز عطسه زد
دیگری در نماز گفت یرحمک الله نماز تباه شود باتفاق و اگر سلام بغیر مقتدی داد یا تکبیر … گفت یاد آمدش که از فرضیت
چیزی … باتفاق … یاد آمدش که از نماز … چیزی باقی است
بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله … بقول محمد رحمه الله تواند که باقی نماز را تمام کند هر چه یاد درامی … چنانکه ذکر بود یا قرآن

که انهما از فساد خالی نیست و انبیا معصوم اند از صغیره و کبیره **حکایت** آورده اند روزی هارون رشید تشنه شد و ابو یوسف حاضر
بود گفت یرحمک الله چون ابو یوسف بیرون رفت منازعان بدگوئی کردند که شما را بکاف کتابت ذکر کرد فی عیبها حرمت این سخن
بسمع ابو یوسف رسید وقتی دیگر هارون رشید رحمه الله باز تشنه شد ابو یوسف گفت بکاف سنت یا عیبها حرمت هارون را تشنه گفت
بکاف سنت که سنتی را اعمال کردن نسبت فاضله بود قال النبی صلی الله علیه وسلم من احیی سنتی فقد احیانی فهو خلیفتی و خلیفة الانبیاء من قبلی
اگر نماز میگذارد و در نبشته نگاه میکند و فهم میکند و بعضی گفته اند که قیاس قول محمد رحمه الله بمثله ایمان نماز تباه شود تا اگر کسی سوگند
خورد که من نامه فلان کس نخوانم آن فلان نامه فرستاده وی نامه گرفته است و نگاه میکند و فهم میکند بقول محمد رحمه الله سوگند حانث
شود از برای آنکه بنای ایمان بر عرف است و این را فهم کردن خواندن نی خواندن اما ظاهر روایة اینست که خلاف ایشان در ایمان
معتبر است اما در صلوة این خلاف در نیاید که اگر اندیشه دل را اعتبار بودی نماز همه نارو ابودی که بسیار چیزها در نماز در خاطر
آید که نماز گذارندگان از رفع آن عاجز باشند نماز روا بود اگر کسی نامه نویسند باید که آن نامه او در خرقه پاک کند نی چنانکه اگر
بر آنجا بسم الله الرحمن الرحیم نبشته باشد یا آیه از قرآن نبشته باشد اگر حیف یا محدثی گیرد نبه کار نشود قوله تعالی لا یمسه الا المطهرون
اگر نماز میگذارد مادر و پدر را آواز داد ندش و بعضی مشایخ گفته اند که اگر فریضه میگذارد نماز تمام کند و اگر تطوع میگذارد
بر اندازد جواب ایشان گوید بعضی گفته اند اگر مادر و پدر میدانند که در نماز است بر نه اندازد و اگر نمیدانند بر اندازد اما اصح اینست که اگر
تطوع میگذارد مادر و پدر نمیدانند که وی در نماز است جواب ایشان گوید و اگر میدانند وی در نماز است نماز را تمام کند انگاه جواب
ایشان گوید اما اگر فریضه میگذارد اگر دانند که وی در نماز است یا ندانند باید که نماز تمام کند انگاه جواب ایشان گوید قال النبی صلی الله
علیه وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق اما اگر کسی هلاک میشود چنانکه در آب یا آتش می افتد اتفاق است که آن نماز بر اندازد و آن
کس را خلاص کند اگر چه آن نماز از وقت برود و اگر چه آنکس غریبی باشد اما اگر چیزی هلاک میشود ظاهر روایه اینست که اگر بدرم نقره
رسد شاید که نماز بر اندازد که خدای تعالی از ان نماز بی نیاز است و بنده بدان درم نیازمند است و حاجتمند بعضی گفته اند اگر دانگی
نقره باشد شاید که اندازد و انرا خلاص کند این فتوی است و تقوی آنست که خواجه حسن بصری رضی الله عنه گفته است که از نماز نباید
گشت باید بر خود نماز تباه کردن دلیل آنکه یکی از صحابه را اسپی قیمتی بود نماز شروع کرد دزد در آمد و اسپ را کشاد و برد و آن صحابی دید
نماز بر خود تباه نکرد بعد از فراغ نماز وی را گفتند که چرا بر فتوی عمل نکردی و گفت مرا شرم آمد که برای دنیا بر خود نماز تباه کردمی اصل
اندرین باب اینست هر کجا که دو حق آید حق عبد را مقدم باید داشت نماز برای امانت حق حق مقدم داشتن حق عبد با مر حق است
که خداوند عز و جل از همه چیز بی نیاز است و بنده نیازمند است و حاجتمند قال النبی صلی الله علیه وسلم من قدم المقدم و من قدم المؤخر فهو فی
البدار بین مؤخر اگر در نماز نام پروردگار شنود جل جلاله گفت نماز تباه نشود و اگر نام رسول علیه السلام شنود صلوة گفت اگر مراد
جواب گوینده است بقول ابو حنیفه و محمد رحمه الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمه الله روا بود و اگر یکی نماز میگذارد
و دیگری را در بلا میدارد وی لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفت بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود چون

مرادش بلا داده بود و بقول ابو یوسف رحمة الله نماز روا بود اما اگر وسواس چنین خاطر آمدش لا حول ولا قوة الا بالله
گفت نماز تباه شود و در تجنیس شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله آورده است که اگر وسواس فی بیاورد نیست نماز تباه
نشود و اگر وسواس آخره است نماز تباه نشود اما اگر امام در محراب گفت الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی مقتدی گفت بلی
اختلاف مشایخ است و بعضی گفته اند نماز تباه شود و بعضی گفته اند که نماز روا بود اما اگر امام گفت یا ایها الذین امنوا مقتدی
گفت اللهم لبیک مختار خواجه امام زاهد فخر رحمة الله الست که نماز روا بود و مختار شیخ الاسلام برهان الدین رحمة الله است
که نماز تباه شود اما اگر در نماز آیة عذاب خواند مقتدی از بیم وعید آه گفت یا یارب گفت بلکه نیست [illegible] نماز
تباه نشود اما اگر دردی در آمدش آه گفت یا رب گفت یا از آمدن غایبی خبر دادندش گفت الحمد لله درین همه صورتها
و بقول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة الله روا بود و اگر سهو [illegible] امام بفراموشی سلام
داد فاتحه را خواست که در ندی فاتحه خواند بعد از ان یاد آمدش که از فریضه چیزی بر من باقیست بقول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله
نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة الله تواند که باقی سهو فانه تمام کند اگر سلام بفراموشی داد [illegible]
استغفر الله مع التقصیر اعوذ بالله من الرجیم [illegible] آیة الکرسی خواند ولیکن هم در سنت خواند چون یاد آمدش [illegible] فریضه چیزی
بر وی باقی است اجماعا باقی نماز تواند که تمام کند اگر سلام بفراموشی داد و دعا آخرین گفت [illegible] ولیکن
هم درست گفت چیزی می خواست که جز از حق نتوان خواست چنانکه گفت خدایا مرا بیامرز و مادر و پدر مرا [illegible] یاد آید تواند که
باقی نماز تمام کند و یا جماعت اگر نخواهد خود فرو دمید بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله نماز تباه شود و بقول ابو یوسف رحمة
الله نماز روا بود و اگر بر دست خود دمید یا خود فرو مالیدن اتفاق نماز تباه شود و این کل کثیر شود اما اگر چیزی خواست
که از غیر حق نتوان خواستن چنانکه گفت مرا زر ده یا خانه ده یا زن ده نماز تباه شود و بعضی از مشایخ گفته اند که شکر کم
بجز لفظ گفته است اگر بلفظ روزی گفته است چنانکه گفت مرا زر روزی کن یا نقره روزی کن تواند که بدان نماز بنالند
که روزی خیر از رزاق نتوان خواستن اما ظاهر روایة اینست که نماز تباه شود چنانکه یکی را در نماز بشارت دادند که
فلان غایب آمد الحمد لله یا از مصیبتی خبر دادندش گفت انا لله وانا الیه راجعون نماز تباه شود که در معنی کلام الناس شود
اینجا نیز همان شود قال النبی صلی الله علیه وسلم اقتلوا الاسودین ولو کنتم فی الصلوة رسول علیه السلام فرمود که بکشید این دو سیاه
را اگر هر چند در نماز باشند مراد از ان مار است و کژدم و اشکال است که کژدم سپید است رسول علیه السلام چرا او را سیاه فرمود
درین تاویل هست یکی آنکه فعلش بد است دلیل بر آنکه بر انگشت مبارک رسول علیه السلام زخمی زد رسول علیه السلام فرمود
لعن الله العقرب دیگر آنکه مار سیاه است رسول علیه السلام [illegible] مار سیاه فرموده است دیگر آنکه کژدمان در عرب سیاه اند مجرد
ظاهر شدن نشاید کشتن باقی بعضی از مشایخ گفته اند تا قصد نکنند نشاید کشتن ظاهر روایة مجرد ظاهر شدن شاید کشتن که حدیث مطلق است
و دیگر دلیل آنکه ابو حنیفه رضی الله عنه در مسجد نماز میکرد ماری از سقف مسجد فرود آمد و کل جمعه نماز بر خود تباه کردند متفرق شدند الا ابو حنیفه ان

رحمه الله گفته است که نماز تباه شود از برای آنکه اگر ازین شیر بچه دیگر را دادی حرمت رضاع ثابت شدی چون حکم از احکام شرع ثابت شود
نماز نیز تباه شود و دیگر آنکه شیر دادن عمل کثیر است و اصح اینست اصلی است که هر چه روزه تباه کند نماز را تباه کند و بسیار چیزها باشد که
نماز را تباه کند ولیکن روزه را تباه نکند اگر روزه دار در نماز خلک خاید نماز را تباه شود و بعضی گفته اند که اگر زن نخست خاینده بود
روزه نیز تباه شود که از وی یک چیزی بحلق [illegible] و ظاهر روایت اینست که اگر یقین شود که چیزی بحلق رفته است روزه تباه
شود و اگر فی الجمله روزه تباه نشود که روزه به یقین است و بحلق رفتن بشک و در شریعت بشک حکم ثابت نشود و اگر در کاواکی
دندان چیزی مانده است در نماز زبان بر وی تا از او بیرون آرد خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است که چون بسیار شود یعنی علک
خاییدن شود نماز تباه نشود و اگر بمقدار نخودی از کاواک دندان بیرون آید بحلق فرو رفت هم نماز تباه شود و هم روزه چون
یاد دارد اگر روزه یاد ندارد نماز تباه شود اما روزه تباه نشود و اگر کم از نخودی بود نه نماز تباه شود نه روزه اما اگر نخاید
و بحلق برد نماز تباه شود و روزه باقی بود اما اگر اندک نه کاواکی دندان بیرون می آید و بحلق میرود خواجه امام زاهد فخر رحمه الله
گفته است که اگر اول تا آخر جمع کنیم چون برابر نخودی شود و هم نماز تباه شود و هم روزه و اگر آخر آخر بعد از سجده در سهو له
بحلق رفت نماز روا بود ولیکن روزه تباه شود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که این جائی بود که در یک
رکنی بود اما اگر در هر رکنی اندک اندک می آید بحلق میرود نه نماز تباه شود نه روزه اگر در نماز سر بسجده نهاد و دو نخودی در
دهان آورد و بحلق برد نماز و روزه تباه شود اما اگر نخودی می خاید و آنگاه بحلق برد نماز تباه شود و روزه تباه نشود اما در نوادر
در صوم از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت است که اگر بحلق از آن نخودی اثری می نیاید روزه نیز تباه شود و اگر قرآن می خواند
از دهانش آب بیرون می آید و بر لبش قرار گرفت چنانکه از سینه فرا [illegible] و آب بیرون سوی بجاندی و بر لبش خشک شدی آن آب
را بحلق برد یا باران یا برف در رفت بحلق او فرو رفت روزه تباه شود و بر خلاف پشه و مگس که در دهان روزه دار فرو رود و بحلقش رود روزه
تباه شود که در وی ضرورتست اما در برف و باران ضرورت نیست تا دهن را نگاه دارد تا باران بحلقش نرود و اگر برف یا باران در دهانش
رفت و آب دهن او انگیخت و اگر غالب آب دهانش باشد بحلقش نماز و روزه تباه نشود و اگر برف یا باران غالب بود نماز و روزه تباه شود و این
جائی بود که روزه بود اما اگر شب بود نماز شب تباه شود و اگر بعد سجده در سهو له پیش از سلام بحلق رفت نماز روا بود و چون
نماز تمام بود و اگر پیش ائمه نماز شیر یعنی حلوا خورده است در نماز اثر آن شیرینی در حلق می یابد یا مسواک کرده است تلخی مسواک در حلق اثر
یا اسپیان خشک آرد در حلق می یابد یا دارو کوفته است اثر آن در حلق می یابد یا نمک کوفته اثر آن می یابد نماز و روزه روا
بود که این همه اثر است و آن عفو است والله الموفق باب ٣٢م در بیان ترتیب و اتصال و صلوة ترتیب در افعال
نماز بقول امام زفر رحمه الله فریضه است چنانکه قیام پیش از رکوع و سجده پیش از رکوع معتبر بود اما فائده این خلاف جائی بود
که چون چیزی از نماز مانده بود و چون یاد آمدش هر چه بعد از وی گذاشته معتبر بود و بقول زفر رحمه الله تا نخست آن اول ادا نکند بقول
علمای ثلثه رحمهم الله معتبر بود و آنچه مانده است بیاورد و از سجده بیرون آید ترتیب میان لاحق و مسبوق بقول امام زفر رحمه الله

عنبه بیاد داشت آن فوایت وقتی میگذارد روا بود که از قضاء آن بعضی فایده نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله که گفته از فوایت قضا
کند چون وقت تنگ شود آنگاه وقتی گذارد و مومنی را نماز خفتن بر وی است نماز بامداد میگذارد و بحکم تنگی وقت هنوز وقت مستحب
باقیست خفتن را شروع کرد در میان نماز خفتن آفتاب برآمد باتفاق نماز بامداد روا بود و نماز خفتن را باز گذارد و اگر نماز خفتن
بعده و رسول رسانند آفتاب برآمد بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد روا بود و نماز خفتن را باز گذارد و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله نماز خفتن و نماز بامداد باز گذارد و چون بعده و رسول رسانند آفتاب برآمد باجماع هر دو نمازش روا
بود بقول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد اول بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله نماز بامداد دوم این جائی بود که بعد گذارد
اما اگر نماز خفتن بر وی است بفراموشی نماز بامداد گذارد چون بعده و رسول رسانید وی را یاد آمدش که نماز خفتن بر من است نماز
بامداد را سلام داد و نماز خفتن شروع کرد چون بمقدار بعده و رسول رسانید آفتاب برآمد و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
هر دو نمازش روا بود در روایت کتاب اینست که قیاس ابو حنیفه رضی الله عنه هر دو نمازش تباه شود از برای آنکه نماز بامداد را چون
بعده و رسول رسانید وی را یاد آمد که نماز خفتن بر من است این نماز فساد پذیرفت که ابو حنیفه رضی الله عنه بیرون آمدن از نماز
بفعل نمازگذارنده فریضه دارد اما بحکم روایت اینست که قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه نماز بامداد روا بود از برای آنکه
هم از ابتدا بیاد داشت نماز خفتن بحکم تنگی وقت نماز بامداد گذارده بودی روا بودی اکنون بفراموشی گذارده است بطریق اولی بود
که روا بودی اکنون که بحقیقت شنید که وقت تنگ بوده است که نماز خفتن نگنجد و نیز بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است و هم
بگنجد اگر یک شبانروز نماز مانده باشد ترتیب ساقط نشود که هر جا وتر با فریضه جمع آید و تبعه فریضه گرفته شود اما اگر یک شبانروز نماز
مانده باشد یکی چنانچه وتر قضا شده باشد بعد از آن یک شب و روز قضا شده باشد و وتر علاحده بقول ابو حنیفه رضی الله عنه
ترتیب ساقط شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ساقط نشود بنا بر آن اصل است که وتر بقول ابو حنیفه رضی الله عنه فریضه است
بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله فریضه نیست تا اگر در میان نماز بامداد یاد آمد که وتر بر من است بقول ابو حنیفه رضی الله عنه تباه شود و بقول
ابو یوسف و محمد رحمهما الله تباه نشود و اگر نماز خفتن گذارد و سنت و وتر گذارد و بعد از آن معلوم شد که نماز فریضه ناروا افتاده است
فریضه و سنت را باز گذارد باتفاق و وتر را بقول ابو حنیفه رضی الله عنه باز گذارد و بقول ابو یوسف و محمد باز گذارد و نظر قول ابو حنیفه
رضی الله عنه اینست که نماز خفتن گذارد و یاد آمدش که نماز شام بر من است و اجماع است که همان نماز شام را قضا کند از عهده برون
آید این نیز همان حکم دارد و مسلمانی را نماز پیشین و بیست از وقت مستحب نماز دیگر چندانی باقی است که چهار رکعت نماز بگنجد طحاوی
رحمه الله گفته است که در وقت مستحب نماز دیگر بگذارد و چون آفتاب فرو رود نماز پیشین را قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد و این قیاس
بر قول محمد است رحمه الله که وی مستحب وقت را اعتبار دارد و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف در وقت مستحب نماز دیگر پیشین را قضا
کند و آنگاه نماز دیگر را گذارد که وی اصل وقت را اعتبار دارند اگر در وقت مستحب نماز دیگر بیاد داشت نماز پیشین نماز دیگر شروع
کرد و قراءت دراز خواند چندانی که وقت مکروه نماز دیگر اندر آمد و صلوة امام بکر خواهر زاده آورده است که بر گذرد و نماز را تمام کند

چنانکه حاجیان از عرفات بیرون آیند و در راه نماز تمام گذارند و آن نماز شام موقوف بود چون پیشتر از صبح بمزدلفه اندر آمدند آن نماز شام
را باز گذارند و بر فور نماز خفتن گذارند اما اگر صبح دمید و آنگاه بمزدلفه اندر آمدند باتفاق آن نماز شام بروایتی باز آید این نیز سخن
بود که اما ظاهر روایت که تحریمه نو کند و نماز دیگر باز گذارد چنانکه مومنی دختر مجوسی را در نکاح آورد روا بود و چون آن دختر اسلام
آورد باتفاق عقد بروایتی باز نیاید این نیز سخن باشد باید که تحریمه نو کند و نماز دیگر باز گذارد چون آفتاب بگردد و در وی دو نماز
پیشین را قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد و اگر نماز دیگر بفراموشی شروع کرد و قرات دراز خواند تا در وقت مکروه نماز دیگر اندر
آمد وی را یاد آمد که نماز پیشین بر وی است بر گذرد و نماز دیگر تمام کند باتفاق شروعش بفراموشی درست افتاده است اکنون چون او را
یاد آمد امکان قضا کردن آن نماز پیشین نیست بر گذرد و نماز دیگر را تمام کند از نماز دیگرش نهایت دارد و اگر در وقت مکروه که نماز دیگر را
یاد داشت نماز پیشین دیگر شروع کرد بحکم تنگی وقت و در رکعت گذارد آفتاب فرو شد عیسی بن ابان گفته است که نماز تباه
شود از برای آنکه یاد داشت نماز پیشین نماز دیگر وی را بحکم تنگی وقت روا می داشتم اکنون آن وقت تنگ باید که نماز پیشین را
قضا کند و نماز دیگر را آنگاه نماز شام گذارد اما ظاهر روایت آنست که روا بود از برای آنکه صحابت کنیم و نماز را که بعضی
از وی روا بود و بعضی قضا فضل از آن بود که من کل وجه قضا اگر در وقت مکروه نماز دیگر شروع کرد دو رکعت گذارد و آفتاب فرو
رفت دیگری آمد همین نماز دیگر را بروی اقتدا کند قیاس آنست که روا بود از برای آنکه اعتبار تحریمه راست دلیل آنکه رسول علیه السلام
فرموده است که چون تحریمه در آفتاب افتد اگر در چهار رکعت باقی آفتاب گذارد روا بود و همچنانست که در آفتاب گذارده بحکم
حدیث وی ادا کرده بود و آنکه بوی اقتدا کند قضا گذارده بود و ابتدا از قضا گذارد یا و گذارد درست نیاید اما ظاهر روایت آنست که قضا
درست آید که آنچه امام با آفتاب گذارده است ادا بود و آنچه بی آفتاب گذارده بود قضا و مقتدی قضا گذارده است و اقتدا قضا گذار
به قضا گذار درست آید و اگر مقتدی را یاد آید که نماز پیشین بر وی است نماز وی تباه شود که شروع وی در وقت مستحب افتاده است
که نماز پیشین بر وی است و اگر راست و شک که در وقت مستحب نماز دیگر باقی هست یا نه باید که نماز پیشین قضا کند و نماز دیگر گذارد
چون وقت نماز شام اندر آید نماز پیشین را باز قضا کند و آنگاه نماز شام گذارد که احتمال اندارد که قضاء نماز پیشین وی در وقت
مکروه افتاده باشد و این بار دوم از آن قضا نهایت دارد و اگر از آن قضا در وقت مکروه افتاده باشد این بار دوم از
قضا ناگذشته نهایت دارد و اگر در وقت مستحب نماز دیگر شک افتاده که نماز دیگر گذارده ام یا نی باید که چهار رکعت نماز دیگر
نیز دیگر بن نمازی که بر من است نیت کند و بگذارد تا اگر گذارده بود این بار دوم از قضاش نهایت دارد و اگر نگذارده باشد
نهایت از نفل دارد و اگر در وقت مکروه نماز دیگر شک افتاده ش که نماز دیگر گذارده ام یا نه چهار رکعت نماز دیگر وقتی شروع
کند و در رکعت اول قراءت خواند و در رکعت دوم نخواند و در رکعت سوم خواند و در رکعت چهارم نخواند اگر بر آن قیاس اگر
نگذارده باشد این از ادا نهایت دارد و اگر گذارده باشد این تطوع نشود که بعد از نماز دیگر تطوع مشروع نیست اگر وقت
نماز نماز دیگر تطوع مشروع نیست اگر وقت نماز دیگر بیرون رفت وی شک افتاد که نماز دیگر گذارده ام یا نی هیچ گفته است

سه نماز پیشین امروز چنانچه میکند لیکن روا نبود نماز دیگر شد نماز دیگر دینه را قضا کرد بر وی آن نماز دینه و نماز ماند بیاد و در وقت آن دو نماز دیگر
امروز دیگر گذارد روا نبود و نماز شام شد نماز شام دوشینه را قضا کند بر وی یکی نماز ماند بیاد در وقت آن نماز شام را گذارد روا نبود نماز
خفتن شد نماز نخست نماز خفتن دوشینه را قضا کند از قضا دینه بر وی چیزی نماند نماز خفتن امشب را ادا کند روا بود و اشکال آن باید که
چهار نماز در میانه نماز وا آمده است چرا ترتیب را باز نمیدارد و آن چهار نماز فاسد شده است و یا یاد و داشت و فاسد شد وقتی روا بود و شش نماز
ماند ترتیب ساقط شود و بار چند گذارد تا صاحب ترتیب شود طحاوی رحمة الله علیه گفته است که یکی باز گذارد صاحب ترتیب شود خواجه اجل
رحمة الله گفته است که شش نماز گذارد صاحب ترتیب شود مسافر در سفر نماز شام را دو گذارد یا مقیم در حضر چهار گذارد حکم
نماز ها چه شود طحاوی رحمة الله گفته است که از هر ده نماز یکی چهار روا بود و شش نماز روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله ازین نماز
شام تا آن نماز شام شش نماز را قضا کند بعد از آن همین نماز ها را قضا کند بسنده بود و بقول ابو حنیفه رحمة الله همین
نماز ها را شام را قضا کند بسنده بود مسئله را یاد آید که از یکشبانروز نماز دو رکعت کنی مانده ام یا یکی نماز از یکشبانروز مانده ام
ولیکن نمیداند که کدام نماز است خواجه محمد مقاتل رازی رحمة الله گفته [illegible] چهار رکعت نماز گذارد و بر سر دو بنشیند و بر سر
چهار بنشیند از عهده آن بیرون آید از برای آنکه اگر دو رکعت مانده بود بر سر دو بنشیند و اگر سه رکعت مانده بود بر سر سه رکعت
نشست اگر چهار رکعت مانده بود بر سر چهار نشست اما این [illegible] از برای آنکه نیت کدام نماز کرده است سفیان ثوری
رحمة الله گفته است که سه نماز گذارد و علاحده ای فریضه یکی دو رکعت و یکی سه رکعتی یکی چهار رکعتی یکی بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
کند تا دانستن که کدام نماز [illegible] آن نماز گذارد از عهده بیرون آید بقول ابو حنیفه [illegible] پنج نماز قضا کند تا به یقین از عهده بیرون آید اگر
یاد آمدش که از دو شبانروز دو نماز مانده ام میداند که نماز پیشین و نماز دیگر ولیکن نمیداند که نخست کدام را نماز مانده ام باید که نخست نماز
پیشین را قضا کند و نماز دیگر را قضا کند و نماز پیشین را باز قضا کند آن قیاس که ترتیب مانده باشد این نماز پیشین دوم را قضا کند از قضا کند نشسته
نیابت دارد و اگر یاد آمدش که ترتیب نمانده باشد نماز پیشین ای در عمر خود اول قضا [illegible] نیابت دارد و اگر یاد آمدش که از سه شبانروز
نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز شام ولیکن نمیداند که کدام پیشین نخست مانده است آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا
کند چنانکه پیشین و انگاه نماز شام را گذارد و آن سه نماز را بهمان ترتیب قضا کند چنانچه پیشین دیگر پیشین اگر یاد آمدش که از چهار شبانروز
چهار نماز مانده ام میداند که نماز پیشین است و نماز دیگر و نماز شام و خفتن ولیکن نمیداند که کدام را پیش مانده ام آن هفت نماز بهمان ترتیب قضا
چنانچه پیشین و دیگر پیشین و شام دیگر پیشین انگاه نماز خفتن گذارد و آن هفت نماز را باز بهمان ترتیب قضا کند چنانکه پیشین
و دیگر و پیشین و شام و پیشین دیگر و پیشین هفت نماز را بسلام اگر یاد آمدش که از پنج شبانروز پنج نماز مانده ام و میداند
که پیشین است و دیگر و شام و خفتن و نماز بامداد ولیکن نمیداند که کدام را پیش مانده است آن پانزده نماز را بهمان
ترتیب قضا کند چنانکه پیشین و دیگر پیشین و شام پیشین و دیگر پیشین و خفتن باز پیشین و دیگر پیشین و
شام پیشین و دیگر پیشین در جمله دو نماز را سه گذارد و سه را هفت گذارد و چهار را و

پانزده و بیست و یکی را نیز ابوحنیفه گفته است که سیح شبانه روز نماز و بیست و یکی نماز بود و پنج شبانه روز قضا کند از عهده بیرون آید
واگر یاد آیدش که در یک شبانه روز نماز و یک رکعت قرائت نخوانده ام و این در مطلق نماز است [illegible] نماز بامداد و وتر را باز گذارد
و باقیها را روا بود واگر یاد آیدش که در فریضه ها در یک رکعت قراءة نخوانده ام نماز بامداد و وتر باز گذارد و باقیها روا بود واگر یاد آیدش که
در فریضه ها در یک رکعت قراءة نخوانده ام نماز بامداد و وتر باز گذارد و باقیها روا بود واگر یاد آیدش که در دو رکعت قراءة را نخوانده ام
نماز چهار رکعتی [illegible] روا بود و باقیها را باز گذارد واگر یاد آیدش که در سه رکعت قراءة نخوانده ام نماز بامداد روا بود و باقیها باز گذارد
واگر یاد آیدش که چهار رکعت قراءة نخوانده ام نماز با و چهار رکعتی را باز و باقیها روا بود باب نوزدهم در بیان بانگ نماز

بانگ نماز سنت است بآیة و اخبار و اجماع امت آیة اینست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی
ذکر الله وذروا البیع ذلکم خیر لکم حدیث اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی معه الا ملائکة و دیگر رسول فرمود علیه السلام
هر که هفت سال موذنی کند و از کس طمع ندارد و بقیامت خدای عز و جل میان وی و آتش دوزخ هفت خندق پیدا آرد هر خندقی
هفت بار چند دنیا و دیگر رسول علیه السلام فرموده است عبدالله بن ام مکتوم را که چون در مسجد آیی بانگ نماز خوان و اجماع امت اینست
که هیچکس بانگ نماز را منکر نشده است برای آنکه هیچ جماعتی بی بانگ نماز و اقامت نگذارند و اگر کسی نماز را بی بانگ نماز و اقامت
گذارد [illegible] بدین رسیده است از اوستادان و شاگردان و [illegible] خوشتر باشند که مؤذن
به بالای مناره بر آید خدای عز و جل به یگانگی یاد کند و اقرار کند بر رسالت رسول علیه السلام گواهی دهد [illegible] است گفته اند که بانگ
نماز شعار اسلام است [illegible] سبب سعادت [illegible] سبب ضلالت است و شقاوت تا اگر محلتی بود که نماز جماعت کنند
بانگ نماز اقامت نگویند و امام را شاید که با ایشان حرب کند و بقول محمد شمشیر و تیر و نیزه چنانکه با کافران جنگ کنند و بقول ابویوسف رحمة
الله [illegible] بچوب [illegible] که بانگ نماز شعار اسلام است سبب [illegible] بانگ نماز [illegible] خواجه امام زاهد [illegible] رحمه الله
در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله [illegible] در روایت بیرون آمد از ابوحنیفه که ابوهریره مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله
عنها روایت میکند که روزی [illegible] رسول علیه السلام [illegible] شده بود علقمه بن مزید رضی الله عنه گفته که من [illegible] گشتم و آن تغیر
را در رخساره رسول علیه السلام دیدم گمان بردم که از برای حاجت دنیا است مال داشتم در حجره گفتم ببرم رسول علیه السلام را دهم تا او را
راحت بلندی حاصل شود چون بحجره رفتم شرم داشتم اندر این اندیشه بخواب رفتم آینده را دیدم که وی گفت رنجها را گمان نبری که آن
تغیر در رخساره رسول علیه السلام از برای دنیا است اما از برای آنست چون جماعت بر پای میشود بعضی صحابه را جماعت فوت میشود
خواست رسول علیه السلام اینست که چیزی [illegible] که صحابه را جماعت فوت نشود از خواب بیدار شدم و رفتم و آن خواب را بر رسول علیه
السلام حکایت کردم رسول علیه السلام گفت [illegible] است که تو میگویی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بشنیدند هر یکی چیزی اختیار کردند
و بعضی گفتند که [illegible] رسول علیه السلام گفت نشاید که آن علامت نصاری است بعضی گفتند که [illegible] رسول علیه السلام
فرمود که آن علامت یهود است و بعضی گفتند [illegible] رسول علیه السلام گفت نشاید که آن علامت اهل [illegible] است بعضی گفتند

کرانتش کنیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت مجوسیان است و بعضی گفته اند که طیلسان نیم رسول علیه السلام فرمود که آن علامت اهل فساد
است نشاید بعضی گفتند که علم نیم رسول علیه السلام فرمود که نشاید که بعلم اعلام حاصل نیاید بر هیچ قرار نگرفت باز گشتند بامداد عبد الله بن
زید انصاری رضی الله عنه بنزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من دوش خوابی دیدم که دو فرشته از آسمان فرود آمدند با
جامهای سبز و بر دیوار مدینه ایستادند و روی سوی قبله آوردند یکی بانگ نماز گفت و یکی اقامت و من هر دو یاد گرفتم رسول علیه السلام گفت
گفت بگو تا بشنوم او گفت و پیر رسول علیه السلام تصدیق کرد و گفت بلال را تعلیم کن که آواز وی رونده تر است وی بلال را تعلیم کرد
که امیر المومنین عمر رضی الله عنه درآمد و گفت یا رسول الله دوش من همین خواب دیده ام و لیکن انصاری بر من سبقت کرد و بروایت
خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله نه کس این خواب را حکایت کرده اند بروایت خواجه بکر خواهر زاده رحمه الله هفده کس حکایت کردند چنانکه عبد الله
انصاری حکایت کرده بود و کم زیاده از آن بلی امام محمد جعفر صادق رضی الله گفته است که بانگ نماز حکمی از احکام شریعه بخواب کسی ثابت نشود که
بانگ نماز سنتی از سنت اسلام است و وی بخواب کسی ثابت نشود دیگر بخواب انبیا و خواب انبیا همچون وحی است رسول علیه السلام مر بلال را امر کرد تا بانگ نماز
گوید بنا بر آن اصل است که در شب معراج رسول علیه السلام بانگ نماز را جبرئیل شنیده بود و چون بمسجد اقصی رسید جبرئیل علیه السلام بانگ نماز
و اقامت گفت رسول علیه السلام ارواح انبیا را امامت کرد دو رکعت نماز گذارد و سلام تمام کرد و در رکعت اول الم تر کیف و در رکعت
دوم لایلاف خواند معراج رسول علیه السلام حق است و هر که تا مسجد اقصی منکر شود کافر شود که بنص قاطع است قوله تعالی سبحان الذی اسری
بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی و هر که از آن منکر شود کافر شود تا آنجا که حدیث رسول علیه السلام فرموده است و
علما رحمهم الله ذکر کرده اند مبتدع شود نخستین کسی که معراج پیغامبر علیه السلام تصدیق کرد ابابکر صدیق رضی الله عنه بود و اول کسی که انکار کرد
ابوجهل علیه اللعنه بود و مذهب سنت و جماعت اینست که معراج رسول علیه السلام حق است تا آنجا که رسول علیه السلام حدیث فرموده و علما ذکر
کرده اند ابن عمر رضی الله عنه گفته است که پیش از رسول علیه السلام که همچنین بانگ نماز را امیر المومنین عمر رضی الله عنه شنوده بود و در وقتی که هنوز اسلام
نیاورده بود و آن از کرامت وی نبود از برای آنکه کسی که اسلام نبود کرامت نبود و آن از اثر معجزه رسول علیه السلام بود که خدای تعالی عز و جل
از اسرار نهان ظاهر میگرداند تا ایشان را سبب آشنائی بود دلیل بر آنکه امیر المومنین عمر رضی الله عنه شمشیر برگرفته بود میرفت تا رسول
علیه السلام را هلاک کند بر راه دید جماعتی میخواستند تا گاو را بیفکنند نمیتوانستند امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت عجب کاریست چند
کس یک گاو را نمیتوانند افکندن خداوند عز و جل گاو را بسخن آورد گفت عجب این نیست عجب آنست که تو قصد فاضلترین آدمیان و
خلاصه بهترین برگزیدگان کرده گاو گفت لا اله الا الله محمد رسول الله چون عمر از وی درگذشت آهوی را دید قصد گرفتن آهو کرد آهو سوی
دید بایستاد و روی بر کرد و گفت ای عمر با چنان زور ضعیف بس نتوانی آمدن با پیغامبر آخر الزمان چگونه خواهی برآمدن که وی پیغمبر
برحق است و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله دیگر آنست چون عمر رضی الله عنه جمال مبارک رسول علیه السلام را دید گفت یا رسول الله چه
میباید گفت رسول علیه السلام بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله عمر آواز برآورد و گفت لا اله الا الله محمد
رسول الله بسخن گفتن گاو و غیره از اثر معجزه رسول علیه السلام بود که خداوند عز و جل نکتها آشکارا میگرداند تا ایشان را سبب آشنائی

بود دلیل بر آنکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شمشیر را بینداخت و نزدیک رسول علیه السلام آمد و اسلام آورد و معجزه انبیا حق
است و کرامت اولیا حق است و هر کرامتی که اولیا را بود از آثار معجزه وی که از امت وی بود و پیغامبر علیه السلام همچنانست مرسل آنست
و در روضه آسوده است و به موت پیغامبری منسوخ نشود و در بانگ نماز علما را اختلاف است و بقول مالک رحمه الله در
کلمه الله اکبر قطع کند چنانکه الله اکبر گفت قطع کند و باز الله اکبر گوید چنانکه ظاهر روایة در کلمه شهادت و باخر بانگ نماز گوید لا اله
الا الله والله اکبر و اصل مدینه این قول است اگر قبول کنند بقول شافعی رحمة الله در بانگ نماز ترجیع گوید و بر قول علما ترجیع نگوید ترجیع
آن بود که شهادتین را دو بار نرم و دو بار بلند و اجب قول شافعی رحمه الله اینست که ابو محذوره بانگ نماز را ترجیع گفته در
رسول علیه السلام شنود و او را منع نکرد و علما رحمهم الله گفته اند که ابو محذوره رضی الله عنه موذن مکه بود چون بمدینه رفت
او با ابو محذوره رضی الله عنه حاضر بودند و هنوز اسلام نیاورده بود وی از ایشان شرم داشت چون بشهادتین رسید نرم
گفت رسول علیه السلام بلطف گوش وی را گرفت و برکشید و گفت بلند گوی بلند آغاز کرد و راوی غلط کرد چنین دانست که ترجیع
و ظاهر روایة اینست که ترجیع نگفت و کسانیکه بانگ نماز را روایة کرده اند ترجیع روایة نکرده رسول علیه السلام در شب معراج ترجیع
نشنود مسئله در بانگ نماز مناجات است و منادات ذکر حق است و منادات ندا خلق است مادام که در ذکر حق باشد روی باید که سوی
قبله دارد چون بمنادی خلق رسد باید که روی برگرداند لیکن قدم نگرداند مگر بر مناره باشد که آنجا ضرورت است و هرگاه که بانگ
نماز گوید باید که بر بالا برآید و انگشتان بگوش اندر آرد تا آواز وی دورتر شنوند تا هر کجا آواز برود آن چیز وی را آمرزش خواهد که
روایة میکند حذیفه رضی الله عنه که رسول علیه السلام بلال را همچنین تعلیم کرد و گفت آواز تو بهر چه رسد آن چیز ترا از حق آمرزش خواهد مذهب
سنت و جماعت آنست که هر شی تسبیح کند قوله تعالی وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله
گوید در بانگ نماز خواندن خلق است چنانچه حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و باقیها ذکر حق است که بانگ نماز منادات است و باقی
ذکر حق است اما ظاهر روایة اینست که اول تا آخر همه بانگ نماز است روی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من سمع اسمی فی الاذان
ووضع ابهامیه علی عینیه فانا طالبه فی صفوف القیامة وقائده الی الجنة در جواب بانگ نماز علما را اختلاف است خواجه امام حقی و نوری
رحمه الله گفته است که موذن گوید حی علی الصلوة مستمع بگوید اللهم اجعلنی من اهل الصلوة چون موذن گوید حی علی الفلاح مستمع گوید اللهم
اجعلنی من اهل الفلاح اما ظاهر روایة اینست چون موذن گوید حی علی الصلوة مستمع باید که بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون
موذن گوید حی علی الفلاح مستمع باید که بگوید ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است تا مادام که
شنده موذن در ذکر حق است دیو رمنده است چون ندای خلق رسد دیو باز آید باید که شنونده کلمه لا حول گوید و در ذکر حق است دیو رمنده
است چون ندا از خلق رسد دیو باز آید چون کلمه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم تا ما شاء الله کان و ما لم یکن گوید دیو هیبت رسیده باشد
و در بانگ نماز بامداد الصلوة خیر من النوم نمیگفتند روزی رسول علیه السلام را در حجره توقف بسیار افتاد بلال رضی الله عنه در حجره رسول
علیه السلام آمد گفت الصلوة خیر من النوم یا رسول الله [illegible] عایشه رضی الله عنها از آن خبر آمد و در غضب شده آمد و گفت که این را در اذان باشد

که بر در حجره رسول علیه السلام این سخن بیارد گفتن رسول الله چه وقتی غافل بوده است یا غافل است و همه شب در عبادت بوده است
رسول علیه السلام گفت بگذار یا عایشه که خوب سخن گفت بلال و این آگر دانیده ام میان موذنان امت خود تا بقیامت در بانگ نماز
در بامداد میگویند که الصلوة خیر من النوم چون موذنان گویند الصلوة خیر من النوم مستمع گوید صدقت و بررت اللهم نبهنا عن نومة
الغافلین در بانگ نماز قوت زیادتی نشاید کردن که امیر المومنین عمر رضی الله عنه موذنی را دید در بانگ نماز قوت زبانی میکرد گفت
ای شنیع میشد ارحی نمازکهان کردن توجیب بیارد بنابران اصل است که کلمه شهادت را اول بها است و آخر جزم باید که از اول کم
آغاز کنند تا باخر قوت باقی ماند تا آن بجا آخر را پیدا کنند که بجای آخر را پیدا نکنند و لا مشود و لا کلمه نفی است خلل شود در بانگ نماز
مرتبه نیز مرتبه و نشاید کردن که روزی موذنی نزدیک عبد الله بن عمر رضی الله عنه آمد و گفت ای زاید از صحبت من ترا دوست میدارم
از برای خدا عز و جل عبد الله عمر رضی الله عنه گفت من باری ترا دوست نمیدارم دشمن میدارم از برای خدا عز و جل گفت چرا
گفت از برای آنکه در بانگ نماز زمزمه میکنی بر موذنی اجرت میگیری و گفت من ازین برد و توبه کردم گفت من نیز ترا دوست گرفتم عثمان
بن مظعون رضی الله عنه گفته است که مرا رسول علیه السلام آخرین وصیت این کرد نماز بر ضعیف ترین قوم تمام کنی و بر موذنی
اجرت نگیری موذن محترم و چار رسا باید تا قوم را در حرمت لازم آید یکی حرمت موذن یکی حرمت بار رسانی تا اگر موذن حقیر بود و
فرومایه دیگران بچشم حقارت در وی نظر کنند و بر آن زبان ندارند و اما ایشان از زبان دارد موذن خوش نغمه ای بود و بی طمع اگر کسانی که
به مسجد نزدیک باشند گویند که بانگ نماز بلند میگوید و الصلوة بسیار میگوید همگان ما بیدار میشوند گوید بعد ازین نرم گویم و الصلوة
و الصلوة اندک گویم و اگر کسانی که از مسجد دور باشند گویند که بانگ نماز نرم گوید و الصلوة الصلوة اندک میگوید ما را جماعت فوت میشود گوید
بعد ازین بلند گویم و الصلوة الصلوة بیشتر گویم اگر بیگاه ایندکان گوینده قامت دیر میگوید ما را خواب میگیرد گوید بعد ازین بگاه تر
گویم و اگر بیگاه ایندکان گویند که قامت بسکر میگوید ما را جماعت فوت میشود گوید بعد ازین دیرتر گویم هر چند که همچنین کند بسبب آن نیز
میشود هر چند همه جمعیه ثواب و هم ایشانها سان مقدار بود قال النبی صلی الله علیه و سلم الدال علی الخیر کفاعله رسول علیه السلام فرموده
است که خدا و تعالی امت را و صدقنا موذنان امت من سرخ روی و بلند گردن باشند چنانکه حقیقت گردن ایشان دراز تر بود و ما
از بسیاری ثواب که ایشان را دراز تر بود در همه سرخ روتر باشند و گردن بلند تر بلندای از خوشی بلند و تر بانگ نماز بنده موصلی روا بود
با کراهت اشکال آید که بلال از اول بنده بود و باخر مولی اما کسی ایر فعل رسول علیه السلام جز ای نرسد آن از برای جواز بود دلیل
جواز آنکه در بعضی نزدیک امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمدند وی از ایشان سوال کرد که امامان کیانند گفتند امامان ما مولایان
ما اند و موذنان ما بندگان ما امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرمود بهترین کار را بجز و ترین کسان نکنند اشته اید و ایشان را
منع کرد پس معلوم آمد که بانگ نماز گفتن ایشان مکروه بود و بانگ نماز گفتن نابینا روا بود و لیکن غیر ایشان اولی
تر بود و اشکال آید که عبد الله مکتوم چشم پوشیده بود و انهم از برای جواز بود و وی مقارن رسیده بانگ نماز گفتی و
این هم از اثر معجزه رسول علیه السلام بود وی و نیز اخورد کی بود که دوست تر ابکر غنی و به مسجد از دور بیا و آن

خور دکی وفات یافت وی از رسول علیه السلام دستوری می خواست تا نماز بحجره گذارد رسول علیه السلام ویرا دستوری نداد رسنی بسته بد
از در حجره وی تا در مسجد رسول علیه السلام از حجره بیرون آمدی و دست بدان رسن بردی و بمسجد آمدی وقتی منافقان بران رسن چیزی ببستند
همین که عبد الله ام مکتوم رضی الله عنه پیشانی بران آورد مجروح شد همچنان به پیشانی مجروح نزدیک رسول علیه السلام همچنان دید خاطر مبارک
رسول علیه السلام ازان در رنج شد گفت حاجتی داری بخواه تا دعا کویم تا خدای تعالی عز و جل حاجت تو روا کرداند گفت دعا کوئید تا خدای تعالی
چشمهای مرا روشن کرداند تا جمال جهان آرای شما را ببینم رسول علیه السلام خواست تا بران دعا کند جبرئیل علیه السلام گفت بران دعا نکوئید که
خدای عز و جل میفرماید که من تقدیر چنان کرده ام که وی در شکم مادر نابینا شده است و از مادر همچنان نابینا آمده است در دنیا نابینا
و از دنیا همچنان نابینا برود و در عقبی مست نابینا خیزد نابینا حشر کرده شود چون رب الجلال بار دهد بینایی دهم تا چشم باز کند دیدار بیچون بیچگونه
مارا ببیند عبد الله گفت یا رسول الله من بدین نابینایی رضا دادم این دعا مکوئید وعده دیدار بهشتیان راست خدای عز و جل منزه از مکان
و زمانست محمد چشم پوشیده بود وی موذن ابراهیم نخعی بود ویرا گفت که اول وقت بانگ نماز میکویی و آخر وقت هم میکویی میانه
وقت کویی معلوم شد که نابینا بانگ نماز کوید روا بود و لیکن چون وی بطریق اولی بود و اکر نابالغ رسیده است نزدیک رسیدن یا محدث یا جنب
یا مست یا دیوانه یا زن بانگ نماز گفتند ظاهر روایت همه را باز کوینده ابو یوسف رحمه الله گفته است که بانگ نماز مست و دیوانه را باز کوینده
و بانگ نماز [illegible] و از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکنند بانگ نماز نابالغ رسیده که نزدیک رسیدن است و بانگ نماز محدث معتبر بود و بانگ نماز
باز کوینده اکر یکی موذن در دو مسجد بانگ نماز کوید و نماز را کراهیت بود و آن نماز [illegible] از نماز دیکر است که بعد ازین در دو نماز [illegible]
نیست چون یک مسجد بانگ نماز کوید و نماز کذارد چون مسجد دیکر رود بانگ نماز کوید اکر جماعت کذارد و این بار دوم [illegible] شود بعد ازین
[illegible] مشروع نیست و اکر یکذارد و کوینده تا کنده شود در تحت این وعید در آید قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون
اکر یکی مسجد را دو کردند دو موذن علیحده باید اکر یکی بانگ نماز گفت دیکری آمد و بانگ نماز آغاز کرد نشاید که ویرا منع کند اکر ویرا اعلام کنند
که بانگ نماز گفته اند باید که خاموش نکند که تکرار بانگ نماز مشروع است دلیل مسجد جامع موضعی مسجد بنا کرد تا در وی جماعت بکذارند
حکم مسجد بگیرد اما اکر در ملک خود مسجدی بنا کرد هر چند در وی جماعت کذارند حکم مسجد نگیرد تا انگاه که در شاه راه نکند که محراب ساختن
حکم مسجد نگیرد تا اکر یکی را دو خانه است یکی را باید که محراب کنند و در آن خانه نماز کذارند وقتی که نماز میکذارند حکم مسجد دارد وقتی که نماز نمیکذارند
حکم مسجد نگیرد تا اگر جنب یا حیض یا نفسا در آید حکم مسجد ندارند و نه بکار نشود که محراب ساختن حکم مسجد نگیرد تا در شاه راه را بیرون نکند تا اکر
در بنها در بازارها و مدرسه ها و مسجدها باشد هر گاه که آن هم در بازارها یا مدرسه ها بفروشد آن مسجدها در بیع در آید معلوم شد که نگشیدن محراب
حکم مسجد نگیرد تا در شاه راه را بیرون نکند و اکر زیر مسجد است بر هر خانه حکم مسجد دارد و اکر زیر خانه است و زبر مسجد حکم خانه دارد نه مسجد در مسجد
زراعت و سبزیهای کار نشود یا مانند وی نشاید کردن که زمین مسجد بجز برای ادای سجده مر خداوند عز و جل بچیزی دیکر مشغول نشاید
داشتن و در مسجد درخت نشاندن نشاید مانی خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است که در انجا را نشاید زمینها را نجاری است
و درختها را [illegible] آب دادن حاجت نیست و در [illegible] نشاید که آن درختها را آب دادن حاجت نیست باید که [illegible] مسجد خرابی پذیرد

اگر در مسجد مصحف بنویسند اگر به بهای تو نویسند نشاید و اگر از برای همان مسجد وقف بنویسند شاید و اگر در مسجد و بوستان [illegible]
[illegible] نشاید و اگر بفروشند اگر مسجدی خرابی پذیرفت و ورثه آن را ملک کنند بقول محمد شاید و بقول ابو یوسف نشاید اگر [illegible]
نماز گفت معلوم شد که روی بغیر قبله بوده است بانگ نماز باز نگوید که مراد از آن اعلام بود و آن حاصل آمده است اگر نشسته بانگ نماز
گوید روا بود و با کراهیت و اگر بر ستور نشسته بانگ نماز گوید اگر بضرورت است روا باشد بی کراهیت و اگر بی ضرورت است بعضی گفته اند کراهیت بود
بعضی گفته اند روا بود دیگر کراهیت و جواب ظاهر اینست اگر در بانگ نماز حدث رسید و اگر آب نزدیک است برود و طهارت سازد و بیاید باقی
بانگ نماز را تمام کند روا بود و اگر آب دور است کسی را خلیفه کند تا باقی تمام کند و اگر کسی [illegible]
باقی را تمام کند روا بود و لیکن نشاید بی طهارت گفتن که در حدیث آمده است هر که بی طهارت بانگ نماز گوید [illegible]
ایشان [illegible] شود و دیگر روایت [illegible] شود و اگر در قامت حدث رسید و اگر کسی [illegible] باید خلیفه کند و اگر کسی [illegible]
و طهارت کند و بنا کند اگر آب دور است برود و طهارت سازد و از سر آغاز کند و نشاید که تمام کند که قوم در حق وی بدگمان شوند که [illegible]
نماز بی طهارت گفته است و اگر [illegible] بانگ نماز [illegible] که یکی کلمه را از اول [illegible] آن کلمه را گوید و آنچه بعد از وی گفته باشد باز گوید
و اگر در بانگ نماز بیهوش شد یا دیوانه شد یا گذشته شد یا مرتد شد و العیاذ بالله بانگ نماز باز گویند و اگر در مسجد یکبار نماز جماعت
گذارده اند و باز دیگر جماعت میگذارند کراهیت بود [illegible] اگر اینها باز از اول گذارده اند راه گذر بود [illegible] کراهیت نبود [illegible]
است و اگر در این جماعت آن سه کس با ایشان بوده اند کراهیت بود و ابو یوسف گفته است که اگر با امام دو کس باشند کراهیت
نبود و محمد رحمه الله گفته است که اگر امام در محراب بود در تراویح کراهیت نبود و امام ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه گفته است [illegible]
در بانگ نماز و اقامت است اگر یک کس تنها نماز شروع کرد و دیگری بوی اقتدا کرد کراهیت نبود و این هم جایی بود که مسجد [illegible]
اگر مسجد [illegible]
و امام حی بانگ نماز و اقامت نشاید گفتن و اگر اجازت کرد روا بود چه وقتی بلال رضی الله عنه حاضر نبود [illegible] رسول علیه السلام
فرمود که تا بانگ نماز گوید بلال آمد خواست تا اقامت گوید رسول علیه السلام بگذارد یا بلال که [illegible] رضی الله عنه بانگ [illegible]
اقامت وی بگوید معلوم شد که بی اجازت موذن حی و با امام حی بانگ نماز نشاید گفتن و دیگر آنکه هر که بانگ نماز گوید اقامت نیز [illegible]
مگر آنکه وی را هم مصلحتی باشد کسی دیگر را اجازت کند تا اقامت گوید باکی نبود و اگر وقت نماز در آید و ایشان حاضر نبیند و با اجازت [illegible]
هر که بگوید روا بود و اگر بانگ نماز [illegible] قامت گوید و قامت را همچون بانگ نماز گوید باز گوید تا مومنان در غلط نه افتند [illegible]
نماز پیش از وقت بانگ نماز نشاید گفتن چنانکه پیشین دیگر شام و خفتن و اگر گفت آنگاه معلوم شد که پیش از وقت بود [illegible]
و بعد از آن وقت اندر آید باز گوید و اگر پیش از وقت گفته است بزهکار نشود و اما اگر بعمدا پیش از وقت بانگ نماز گفت
بعضی گفته اند و بزهکار نشود و بعضی گفته اند که بزهکار شود و اما چون وقت اندر آید بانگ نماز باز گوید باتفاق و اگر بانگ
نماز بامداد ثلث آخر شب گفت بقول ابو یوسف و شافعی رحمهما الله روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله روا نبود

قول ابو یوسف و شافعی رحمهما الله اینست که بلال رضی الله عنه بانگ نماز پیش از صبح میگفت رسول علیه السلام وی را منع نمیکرد و ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
گفته اند که رسول علیه السلام در حق بانگ نماز بلال رضی الله عنه فرموده است لا یغرنکم اذان بلال میفرماید شما را بانگ نماز بلال
بنا بر آن اصل بود که اصحابه رضی الله عنهم خود را بر چند قسم کرده بود بعضی باول شب بیدار داشتندی و بعضی بیاسودندی تا الوقت
که بلال بانگ نماز گفتی و آنها که اول شب بیدار داشتندی و بتهجد دی و آنها که خفته بودندی برخاستندی بعبادت مشغول شدندی
و روزه داران سحر خوردندی معلوم شد که بشب روا نبود و دلیل بر آن که رسول علیه السلام فرمود که بانگ نماز بوقت بانگ نماز عبد الله
بن ام مکتوم است رضی الله عنه که وی مقارن سپیده دم بانگ نماز گفتی و بعد از وفات رسول صلعم بلال رضی الله عنه بکوه ها همی
بر می آمد بگریست میگفتی یا لیتکا شکی ما در بلال مرا ابتدای از بسیاری ملامت که رسول علیه السلام کرده بود وی را از بانگ نماز پیش از صبح
گفتن پس معلوم شد که این قول در ابتدای اسلام بود و بعد از آن منسوخ شد بقول منسوخ عمل نشاید کرد که بانگ نماز مستحب پیش از صبح بگوید
وی آمد جواب بر ذلک نبود که آن عبادت نیست و دلیل بر آنکه چون نهمه وقت بانگ نماز را باز باید گفتن و اگر بگوید نمازی که بی بانگ نماز
باشد مشروعه نیست و اگر نماز را قضا میکند بقول علمای رحمهم الله هر نمازی را و قامت گوید به قول شافعی رحمه الله یکی نماز را بانگ نماز بگوید و باقی را همین
قامت بسنده است و حجت قول وی اینست که رسول علیه السلام در وادی شیطان بانگ نماز را ماند بانگ نماز گفت و قامت گفت علمای رحمهم الله
گفته اند که در وادی شیطان رسول علیه السلام را بانگ نماز فوت شده بود آن را بانگ نماز و قامت فرمود گفتن و دلیل بر آنکه در حرب خندق
چهار نماز از رسول علیه السلام فوت شد چون وقت پنجم در آمد آن چهار نماز را به ترتیب فرمود تا بانگ نماز و قامت میگفتند و قضا میکردند
نماز پنجم را در وقت گذاردند و محمد حسن رحمه الله گفته که هر که نماز را قضا کند باید که چنان کند که ادا فوت شده است یعنی با بانگ نماز و قامت و در
مسجد همین فریضه ها را قضا کند بسنده بود و سنتها را قضا نیست قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی باذان و اقامة صلی معه امثال الجبال
من الملائکة و من صلی بغیر اذان و اقامة یا صلی معه الاملکاه رسول علیه السلام فرمود هر که نماز قضا کند و بانگ نماز و قامت بگوید همان دو ملک
که کاتبان اعمال وی باشند بوی اقتدا کنند و اگر بانگ نماز و قامت گوید خدای عز و جل مثل کوه ها فرشتگان فرستد تا بآن بنده اقتدا کنند فرشتگان
مناجات کنند که الهنا پروردگارا ما معصوم از صغیره و کبیره و این بنده آلوده گناه است با بوی چگونه اقتدا کنیم خطاب بعزت اندر رسد شفیع را
که بار گناه از گردن بنده بر گیر خطاب آید که ثواب نماز ناگذارده است بوی بخشید که حاجتمند است پس خطاب عزت در رسد که بنده من پاک
از گناهان شد شما با کید بوی اقتدا کنید چون نماز گذاردند آن فرشته مناجات کنند و الهنا پروردگارا فرمان چیست باز این بار گناه را بر کی نهیم
وی نهیم خطاب عزت در رسد که کریم مطلق منم و کرم صفت منست از کرم من روا نبود که بار گناه از گردن ضعیفی بر گیریم و بر کسی دیگر
وی نهیم گناهان را بدوزخ اندازیم تا بسوزند تا بنده من بقیامت بحضرت من که آید تشبه جماعت را چندین ثواب است تا حقیقت جماعت را
چندین ثواب بود و این جایی بود که وقت فوت شده باشد اما اگر جماعت فوت شده است همین قامت بسنده بود و دلیل بر آنکه عبد الله
مسعود رضی الله عنه یک نماز را با علقمه و اسود جماعت فوت شده بود در حجره جماعت میکردند و گفتند عبد الله را که بانگ نماز گوییم وی گفت لی همین
قامت گویید بسنده بود و قال النبی صلی الله علیه وسلم اذان الحی یکفینا مستحب این بود که یکی بود و قولی از برای آنکه چون مؤذن دو شنوند

مومنان در غلط افتند اگر دو مسجد بود در جوار یکدیگر و در یک مسجد بانگ نماز آغاز شد این موذن باید که تاخیر کند تا وی بانگ نماز کند آن نیز جواب بانگ نماز
میگوید آنگاه وی نیز بانگ نماز آغاز کند اگر بانگ نماز مسجد دیگر را جواب گوید که بانگ نماز مسجد حی وی آغاز کرده باید که وی آنرا ماند و جواب بانگ نماز حی
خود را گوید که آن درست ست و این در جواب مسئله سنت اینست که موذن در بانگ نماز و قامت در مسجد باشد در میان بانگ نماز و قامت چند
تاخیر کند چون صبح دمید بانگ نماز گوید باید که اقامت وقتی گوید که اگر نماز با جماعت روا افتد تواند که دو رکعت نماز با قراءت معتبره در وقت
مستحب گذارد چون نماز پیشین را زوال گذرد بانگ نماز گوید و مقدار چهار رکعت تاخیر کند آنگاه اقامت گوید چون وقت نماز دیگر در آید بانگ نماز گوید
و مقدار چهار رکعت تاخیر کند و آنگاه قامت گوید خواجه امام سرخسی گفته است که مراد از تاویل این آیت قوله تعالی ومن احسن قولا ممن دعا
الی الله وعمل صالحا وقال اننی من المسلمین قول احسن مراد بانگ نماز است و عمل صالح چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر چون وقت نماز شام اندر آید
بانگ نماز گوید بقول شافعی به مقدار دو رکعت نماز تاخیر کند و آنگاه قامت گوید و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بدان مقدار که خطیب در میان
دو خطبه تاخیر کند و هیچ نیز آن مقدار تاخیر کند و قامت گوید و بقول ابو حنیفه رضی الله عنه چندان بانگ نماز گفت تاخیر نکند و برفور قامت گوید
چون وقت نماز خفتن در آید بانگ نماز گوید و مقدار چهار رکعت نماز تاخیر کند و آنگاه قامت گوید الا که از مراعات کند آنچه کار را بیاید
تا سبب انبوهی جماعت شود و روغن چراغ مسجد درس و سبق میگوید پیش از نماز خفتن شاید که تا وقت آنکه شب وقت مستحب نماز خفتن
است بعد از نماز نشاید که وقف به عمارت است و اینها از بهر مصلحت جماعت است نشاید گفتن از وقف مسجد روغن و بوریا بر وی
میخرد نشاید مگر که وقف بران چیز کرده باشد و اگر جاینها وقف نکرده اند روایت اصل اینست که نشاید اما الکون فتوی بران است
که شاید خریدن از بر آنکه خلق از خیرات کردن غافل شده اند در میان بانگ نماز و قامت الصلوة نشاید گفتن یا لی بقول محمد
نشاید گفتن دلیل آنکه عبد الله عمر رضی الله عنه با سالم مسجد اندر آمد تا نماز گذارد بیرون رفت و الصلوة الصلوة گفت عبد الله عمر
رضی الله عنهما گفته چرا ای بسته تا برویم از اینجا که بدعتی بیرون آورده اند که پیش از این نشنوده ام این روایت در صلوة خواجه امام اجل
سرخسی است اما در صلوة خواهر زاده امام بکر خواهر زاده رحمة الله آورده است که عبد الله عمر رضی الله عنه با مجاهد بود در یکی گفت معلوم شد که الصلوة
الصلوة نشاید گفتن اما ابو یوسف رحمة الله گفته است که شاید گفتن دلیل بر آنکه غلامی ساعده رضی الله عنه بدر حجره رسول علیه السلام
آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله الصلوة و مراد درین فصل و مسئله معلوم آمد یکی آنکه سلام پیش از کلام است قال النبی صلی الله علیه وسلم السلام
قبل الکلام دیگر روایت میکند موسی بن ابراهیم التیمی رضی الله عنه بدر حجره رسول علیه السلام آمد الصلوة الصلوة گفت تا پسر معلوم شد که الصلوة
الصلوة شاید گفتن مستحب است که موذن بدر خانه مفتی و قاضی و امیر بود و الصلوة الصلوة شاید که گوید که ایشان
بمصالح خلق مشغول باشند تا ایشان را خبر شود به جماعت بیرون آیند حکایت آورده اند که وزیر هارون رشید
نزد یک قاضی ابو یوسف آمد گواهی داد ابو یوسف رحمة الله گواهی او رد کرد هارون رشید ابو یوسف را طلب
کرد و گفت چرا گواهی وزیر را نشنودی گفت من روزی پیش شما بودم وزیر را کاری فرمودید وی گفت بنده شما ام از وجه تعالی است
یا راست گفت اینست یا دروغ اگر راست گفت گواهی بنده مقبول نیست و اگر دروغ گفت فاسق باشد گواهی فاسق

مشغول بی هارون رشید گفت اگر گواهی من دهم مشغولی گفت بلی گفت چرا گفت از برای آنکه تو بجماعت بیرون نمی آیی گفت بمصالح
خلق مشغولم امام ابو یوسف رحمة الله این حدیث فرمود رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق
پس معلوم آمد که چون حق حق تعالی و عباد منقطع شود بعد از آن خلیفه فرمود تا بر در سرای وی مسجدی بنا کردند موذنی منصب کردند تا هر
پنج وقت نماز را بانگ نماز و قامت میگفت و هارون رشید بجماعت می آمد خواجه امام ابو منصور ماتریدی رحمة الله گفته اگر کسی که به بانگ
طبل جماعتها نبوده شندی فرمانی تا هر پنج نماز را بر در مسجد طبل زدندی حاضر نماز با مداد را که از زمان مومنان به بغفلت نشنیدند اگر در خانه
قرآن میخواندند و از بانگ نماز آمد خواهد جواب بانگ نماز گوید خواهد قرآن خواند امام شمس الائمه حلوانی رحمة الله گفته است که اگر بانگ
نماز مسجد محلی ولیت مصحف فراز کند جواب بانگ نماز نگوید اگر بانگ نماز مسجد حی وی نیست مجز است اما روایة فتاوی عتبیت هر جا
که فتاوی مذکور شود عبارت از آن علما سمرقند است فتاوی اینست که بهر دو حال مجبر است اما اگر سخن دنیا میگوید که بانگ نماز برآید احکام
است که ماند و جواب بانگ نماز گوید تا از تحت این وعید در نیاید قال النبی علیه السلام من تکلم فی وقت الاذان خیف علیه من زوال الایمان
چون بانگ نماز برآید اگر راه روان بود بایستد و اگر ایستاده باشد بنشیند و اگر نشسته باشد بر خیزد و هر چه تعلیم نزدیکتر باشد آن کند
و پیش از آنکه جواب بانگ نماز آغاز کند این دعا بخواند اللهم یا اهل الکبریاء و العظمة و یا منتهی الجبروت والعزة یا ولی العون والقدرة
یا مالک الدنیا والآخرة سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر خواجه امام زاهد فخر الدین [illegible] گفته است که قاضی عاصم را رحمة الله تعالی بند کرده
میخواست تا روز دیگر الملی بدو رسانید وی دران اندیشه بخواب رفت و بخواب آینده را دید که گفت چون فردا دید نخستین بانگ نماز که
بگوشش افتد تو این دعا بخوان انگاه جواب بانگ نماز گوی تا خلاص یابی پیغمبران کبیر و چون فردا شد نخستین که بانگ نماز که بگوش وی آمد سوال
کرد این چنین بود است گفتند ان ظالم از روی افتاد و گردنش بشکست آمدند و از آنجا که خواجه را بحبس کرده بودند بیرون آوردند خواجه امام
زاهد فخر رحمة الله شیخ الاسلام برهان الدین [illegible] بعیادت خواجه امام بکر عطا رحمة الله رفتند وی حدیث روایة کرد هر که راهی پیش
آمد در گوشش است او بانگ نماز گوید و در گوش چپ وی قامت گوید خدای عزوجل ان هم را بکفایت کرداند و دیگر در حدیث آمده است
که هر کرا کودکی بزاید در گوش وی بانگ نماز گوید قال علیه السلام من سمع خلفه فاذن [illegible] او نه مسلمانی در مسجد قرآن میخواند و بانگ
میکنند بانگ نماز برآمد مختار است خواهد قرآن بخواند یا تکرار کند و خواهد جواب بانگ نماز گوید از برای آنکه جواب بانگ نماز بروی نیست که
وی بحاضر است بانگ نماز برای غایبان است جواب نیز برایشان بود و بعضی گفته اند که جواب بانگ نماز گوید که این فوت نشود باز قرآن
خواندن تا هر دو ثواب حاصل شود قرآن خواندن و تکرار کردن را ماند و جواب بانگ نماز گوید تا علم در حق وی بی اعتنا و نشوند و چون
جواب بانگ نماز گوید انگاه کار خود مشغول شود اگر سخن دنیا میگوید که اجماع است که ماند جواب بانگ نماز گوید تا در معصیت عادت
کرده باشد و در مسجد سخن دنیوی نشاید گفتن بحدیث آمده است که هر که در مسجد سخن دنیا گوید آن مسجد به فرشتگان گله کند تو و
بوی بد گیرد چنانکه فرشتگان از آن مسجد قرار نتوانند گرفتن از بوی دهان ایشان بیرون روند مناجات کنند که الها چه ورکار ایشان که ما را
تو داران خانه تو بیرون کردند خدای عزوجل قسم یاد کند بعزت و جلال من پروردگارم که بکارم بر ایشان جماعتی از [illegible]

برهم برآمد ایشان تیرا از خانهای دشتان بیرون کنند چنانکه شما را از خانه من بیرون کردند قال النبی علیه السلام من تکلم بکلام الدنیا
فی المساجد ابتلت المسجد وخرجت الملائکة فقالوا ربنا وسیدنا ومولانا طهرنا عبادک من تبعک فیقول الله سبحانه وتعالی لعزتی وجلالی
ولاسلطنهم اقواما من جانب المشرق لیخرجوهم من بیوتهم کما اخرجوکم من بیتی وقال النبی صلی الله علیه وسلم من تکلم فی المساجد بکلام
الدنیا احبط الله تعالی عمله اربعین سنة قال النبی صلی الله علیه وسلم المساجد اسواق الاخرة سکانها تجارها وکل تاجر یربح
قدر بضاعته طوبی لمن تاجر مع الله رسول علیه السلام فرموده است که مسجدها بازارهای آخرت است ساکنان وی چون بازرگانان
هرکسی سود کند بقدر مایه خود چنانکه آن بازرگانی که با خدا کنند قال علیه السلام المسجد بیت کل تقی چون مسجد اندرآیی تعجیل نشاید کردن بیرون
رفتن قال علیه السلام المومن فی المسجد کالسمک فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفص رسول علیه السلام فرموده است که مومن در
مسجد چنان بود که ماهی در آب و منافق در مسجد چون مرغ در قفص است خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که بحدیث آمده است هرکه
پیش از بانگ نماز به مسجد حاضر آید ثواب سی صد و بیست و پنج هزار نماز پذیرفته در دیوان وی حق تعالی ثبت کرده اند و اگر وقت بانگ نماز آید
ثواب بیست و پنج هزار نماز پذیرفته در دیوان ثبت کرده اند اگر وقت قامت آید ثواب یکی نماز یابد و اگر پیش از امام سر بردارد و سر
فرو دارد هیچ ثواب ننویسند خواجه امام ابوالقاسم حکیم گفته است که وقت نماز بشارت مومنان است و بانگ نماز اعلام مومنان
است و قامت برپا ایستادن علامت کاهلانست که کاهلی عادت کرده باشند در رسول علیه السلام در وصایای امیرالمومنین علی
رضی الله عنه فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی ان للکسلان ثلث علامات یتوانی فی طاعة الله تعالی حتی یفرط حتی
یضیع ویوخر الصلوة حتی تفوت عن اوقاتها رسول علیه السلام فرموده است یا علی مرکاهل را سه علامت است ناتوان در نیکی خود
در طاعتهای خداوند تا متفرق کند و چون متفرق کند ضایع کند و نماز را تاخیر کند از وقت ببرد قال النبی صلی الله علیه وسلم
اذا اتی احدکم المسجد فلیقلب نعلیه فان کان بهما اذی فلیمسهما علی الارض فان الارض بهما طهور رسول علیه السلام فرموده که چون یکی از شما در
مسجد خواهد آید باید که قدمها باید که نعلین خود بنگرد اندر اگر نجاستی رسیده بود در زمین بمالد از برای انچه زمین پاک کننده مرادر اگرچه
نعلین بود باید که بر زمین بمالد برای اقامت سنت است دلیل بر آنکه امیرالمومنین علی رضی الله عنه پایش اگرچه پاک آلوده بود در زمین
مالید آنگاه در مسجد درآمد نماز گذارد و مارا معلوم شد اگرچه قدمها پاک بود در زمین باید مالیدن از برای اقامت سنت آنگاه به مسجد
اندرآیی چون مسجد اندرآیی نخست پای راست در مسجد باید نهادن قال النبی علیه وسلم علیکم بالیمین فان الله یحب التیامن
من فی کل شی حتی التنعل والترجل سفیان ثوری رحمة الله اول سفیان زاهد گفتندی وقتی به مسجد درآمد فراموش نخست
قدم چپ در مسجد نهاد باز قدم را بیرون آورد و گفت کاوشنده که به مسجد اندرآمدن فراموش کرده خود را سفیان ثوری نام کرد
بعضی گفته که پای چپ پیش نهد برآینه بیشتر گناهی از وی در وجود آمده بود حاتم عاصم گفته من از زوال ایمان خود آنگاه
ترسم پای چپ نخست در مسجد نهم که تا از معصیت من با من بود این چنین بی ادبی در وجود نیاید باید که احتراز از پای چپ سنت
کنند و بعضی گفته که ما قبل از وی معصیت در وجود نیامده باشد از وی تقصیر چنان در وجود آمد که نخست پای چپ در مسجد اندر

قدمها را نشاید در زمین مسجد مالیدن آورده اند که ابوحنیفه رضی الله عنه در مسجد نشسته بود دیگری آمد و قدمها در زمین مسجد
مالید ابوحنیفه رضی الله عنه فرمود که ای شیخ اگر قدمها را در موی روی من مالیدی دوستتر داشتمی که در زمین مسجد زیرا که
خالی نیست یا پای تو پاک است یا پلید اگر پای تو پلید است پلید کردی زمین را که امر است به پاک داشتن وی قوله تعالی ان طهرا بیتی للطائفین
والعاکفین والرکع السجود و اگر چه این امر در خانه گفته است ولیکن قیاس این همه زمین مسجدها را پاک داشتن فریضه است و اگر پای تو پاک است
خوار داشتی زمین مسجد را که خدای تعالی عز و جل عزیز گردانیده است هر که عزیز گردانیده خدای را خوار دارد خوار است یا خوار خواهند شد تا اگر
خاک روبیده کرده اند در آنجا که مالد پاکی نبود در اجناس ناطقی رح آورده است اگر کسی در مسجد چیزی خورد و از تفاح که پوست آنرا
بر بوریا یا بر زمین مسجد نهند و بر بوریا نهند که حرمت زمین مسجد زیاده از حرمت بوریا مسجد است زیرا که زمین مسجد [illegible] بوریا
خوار است که حرمت بوریا مسجد را است زمین مسجد را است پیری گفت در مسجد عالم را که عالمی بیا سود [illegible]
سو فلی کن پیر گفت قوت ندارم پیغمبر علیه السلام گفت امامت مکن پیر گفت ابیت ندارم پیغمبر گفت علیه السلام صف اول نگاه دار و در میان
بانگ نماز دعا دار و صف راست دار پیر دعا که میان بانگ نماز و قامت گفته شود بر گردد نشنود و چون در مسجد در آید باید نشستن و دو
نماز گزارد و تحیت مسجد را نگاه نشیند قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم فی المسجد فلا یجلس حتی یصلی رکعتین رسول علیه السلام
فرموده است که یکی از شما چون مسجد اندر آید نشیند تا دو رکعت نماز بگزارد و در میان بانگ نماز و اقامت دعا باید گفتن بر تو بر دعا علی
کرده اکنون میان بانگ نماز و اقامت آن دعا نشود و بعد هر فریضه دعا مستجاب است و قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی علیکم بالدعاء
ما بین الاذان والاقامة فانها لاترد و قال علیه السلام بعد کل فریضة دعوة مستجابة در وقت بانگ نماز و اقامت نشاید سلام
گفتن و اگر کسی چیزی نیاید در وقتی که موذن اقامت گوید و دعا نشاید گفتن همان گوید که موذن گوید قال النبی صلی الله علیه
وسلم من قال مثل ما قال الموذن غفر الله له اگر موذن در مسجد قامت لی گوید اگر اینها که بیرون مسجد نشسته اند [illegible]
اگر در دیگر [illegible] است که ایشان را اعلام حاصل آید کراهیت نبود بقول شافعی رحمة الله قامت طاق گوید بقول علما اما قامت [illegible]
ابراهیم نخعی [illegible] است که اقامت طاق را امر شوم گفته اند دلیل بر آنکه امیرالمومنین علی رضی الله عنه [illegible] اقامت
طاق میگوید [illegible] کرده است که رسول علیه السلام ما همچنین نشنود [illegible] که قامت طاق
نشاید گفتن موذن باید که مشغول بود تا بعد ازین تر شود و اگر گوید بلند گفتن که [illegible] بیدار کردی [illegible]
هر چه [illegible] سبب انبوهی جماعت شود هر چند که ثواب مرجمه را بود [illegible] نبود قال النبی علیه السلام الدال علی
الخیر کفاعله [illegible] گفته است موذنی که بصیر نبود و عالم را علم نبود و مراتب نماز و قولها [illegible] ثواب [illegible]
نبود و در عیون المسائل مذکور است و در حدیث آمده است که راس امور الدنیا الرفق و راس امور الاخرة الصدق [illegible] هر کار [illegible] و نیاز [illegible] است
او هر کار [illegible] است [illegible] اللهم اجعلهم [illegible] والمومنات [illegible] نماز را [illegible] گردان [illegible]
العالم بالصواب بانگ نماز که روز آدینه بیع ها حرام کنند کدام است و برشمرم طحاوی رح آورده است که پیش مقصوره است وجه قول

رمضان میداد و حج می آرد و چهار نماز را در قضائی شما میگذارد و لیکن نماز خفتن بجماعت نمی آید رسول فرمود علیه السلام سوقی النار
سوقی النار تا کمر ... این سائل همین سوال میکرد رسول علیه السلام همین جواب میداد دیگر رسول علیه السلام فرموده است که از
اول رای من آن بود که جوانان صحابه را فرمودمی تا هیزم جمع کردندی بلال رضی الله عنه گفتمی تا بانگ نماز و اقامت گفتی هر که بجماعت
حاضر نیامدی فرمودمی تا ویرا با خانه وی سوختندی الا این از برای آن فرمود تا مومنان بر گذاردن نماز جماعت حریص شوند نه
آنچنانکه کسی را بآتش عقوبت کردی که رسول علیه السلام رحمت عالمیان بود قوله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین قال النبی علیه
السلام لا یعذب بالنار احد الا رب النار و در حدیث دیگر آمده است که ده نماز تاریکی را بجماعت گذارد او مومن است حقا و لا تعرف خبثه
نشنو قوله علیه السلام ... تا م عشی صلوة العتمة و لم یصلیها و قال الملائکة لا تامت عنیاک و لا قره جنبک الله بین الجنة والنار کما
حسبنا و در حدیث دیگر آمده است که هر که نماز ناکرده خسپد آتش بر آید و از وی تا با آتش یک ثلث مانده هر ساعت که آن آتش می نالد که
خداوندا مرا فرمانده تا ویرا هلاک کنم خطاب عزت در رسد که ای آتش تو بر قرار باش که بنده من توبه کند و من بکرم خود از وی در گذرم و در
خانه ها السبب ... ند و چراغ ها را بنا سنده و سرهای آب جام را بپوشند در حجره رحمت عالمیان منافقان بودند و انها مخلفان بودند
سخن و براینجان سمع کردند و انها که منافقان بودند از سر مجاز نشنودند ... دل اندر دل راه ندادند چون از رسول علیه السلام
این چهار سخن شنیدند و چهار منافقان یکی حجره شدند گفتند که محمد را بیازمانیم و یکی از ایشان نماز ناکرده بخفت و یکی در خانه گشاده
رها کرد و یکی چراغ را الست نکرد که افروخته گذاشت و یکی سرآب جام را نپوشیدند آن نماز ناکرده خفته بود برخاست و زمین بکاوید
بر اید منافق و بچگان جمله بسوختند و آن یکی که در خانه گشاده مانده بود دزدی در آمد تا رخت منافق ببرد دید چون رختها از خانه بیرون
بیرون آورد و منافق از خواب بیدار شد برخاست تا دزد را بگیرد دزد کارد بروی زد و منافق هلاک شد و آن یکی که چراغ و آن افروخته
رها کرده بود چون بیدار روغن سوخته موشی بیامد بفرمان خدا عز و جل فتیله را از چراغ بعد از آن بیرون گرفت و گرد خانه میگردانید
تا هر چه در خانه بود جمله در گرفت منافق و بچگان جمله بسوختند و آن یکی که سرآب جام را گشاده مانده بود خدا عز و جل آنکی
بروی گماشت و کژدم را فرمان داد تا بر آب جام بنشیند منافق خواست تا آب از آب جام خورد کژدم نیشی بر لب منافق زد
در حال بدرد در حال بیاماسید و هلاک شد و یکروایت دیگر آنست که ماری بیامد از آن آبخورد زهر در آن آب انداخت چون
منافق از آب خورد بیاماسید و هلاک شد و چون روز روشن شد از چهار کرانه آواز بر آمد پا رسول الله علیه السلام از آن
حال خبر کردند خواست تا نماز جنازه ایشان برود که جبرائیل علیه السلام آمد و گفت یا محمد خدا تعالی میفرماید که نماز جنازه
ایشان مرو که هر چهار منافق بودند حدیث تو تصدیق نکردند قول تو بیاموختند جزای ایشان در دنیا این بود در عقبی جای
ایشان دوزخ است و مقام ایشان درکه اسفل قوله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار اگر کسی از فوت
بجماعت مسجد دیگر رود کراهیه نبود اما اگر وقت نماز در آید و بجماعت دیگر رود کراهیه بود اگر از برای علم آموختن رود رخصت
است کراهیه نبود و اگر در روز آدینه بسفر رود پیش از زوال شاید و اگر بعد از زوال رود کراهیه بود که نماز آدینه برود می

لازم است در ان حال الا اگر به مسجد حی وی جماعت فوت شده به مسجد دیگر رود تا جماعت گذارد شاید یا نی ابراهیم نخعی رحمة الله
گفته است که شاید که من این مسجد بروی لازم است عابد سفی رضی الله عنه گفته است که شاید خواجه حسن بصری گفته است که چه
کسی اند بدریان دریافتم دیدم که ایشان از مسجد حی خود جماعت فوت شده بود ایشان نعلها در انگشت افگنده بودند
میرفتند مسجد ها دیگر جماعت میطلبیدند پس گفت ابو حنیفه موافق فعل صحابه است معلوم انه که شاید فقیه ابو اللیث رحمه الله
گفته است که اگر به مسجد اندر نیامده است شاید و اگر به مسجد در آمده است نشاید قال النبی علیه السلام لا یخرج من المسجد بعد الندا
الا منافق او رجل یخرج ذو الحاجة رجل یخرج ذو الحاجة یرید الرجعة رسول علیه السلام فرموده است که بیرون نرود از مسجد بعد از
بانگ نماز مگر منافق یا خداوند حاجت نیت وی آن بود که باز در آید و این در حق کسی بود که سنت گذارده بحاجت از مسجد بیرون
آمده بود تا آن وقت که قامت گویند باز در مسجد اندر آید بعضی مشایخ گفته اند که اگر نخست مسجد آورده است شاید و اگر نیاورده
است نشاید که حق این مسجد بر وی لازم شده است ظاهر روایة است که تنها در مسجد حی خود گذارد فاضلتر از آن بود که
به مسجد دیگر رود بجماعت گذارد رسول علیه السلام فرموده است که هر که چهل شبانروز نماز بجماعت نگاه دارد چنانکه هیچ تکبیر
اول از وی فوت نشود خدای عز و جل امر فرماید تا وی را دو برات دهند و یکی بیزاری از نفاق و یکی بیزاری از فراق رسول
علیه السلام فرموده است که هر که این دو نماز تاریکی را بجماعت نگاه دارد وی مومن است حقا و هر که نگاه ندارد وی منافق است
حقا قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اثقل الصلوة علی المنافقین صلوة العشاء و صلوة الفجر رسول علیه السلام فرموده که
هر که نماز خفتن گذارد و در مسجد بنشیند چندانکه جمعیه بیرون رود خداوند عز و جل امر فرماید فرشتگان را با علمی از نور در پیش وی
بروند چون بخانه رود و با طهارت بخسپد آن فرشتگان آن علم را بر سر بالین وی بنهند و تا روز این بنده را از حق آمرزش خواهند
چون بامداد برخیزد و طهارت سازد به مسجد روان شود همان علم از نور در پیش وی میبرند تا به مسجد چون نماز گذارد و در مسجد چندان
بنشیند که آفتاب بر آید دو رکعت نماز گذارد و از مسجد بیرون آید همان علم در پیش وی میبرند و اگر نماز گذارده به تعجیل بیرون رود
دیوان علم چنانچه پیش وی میبرند و روشنی در پیش چاه طرف وی ارند دیر از در روشنی میرسانند چنانکه خدای عز و جل میفرماید قوله
تعالی الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء و بخل و حسد را در پیش سینه وی می آرند تا بدانچه در طاعت بر وی بسته شود
و در بار معصیت بر وی گشاده شود تا شب و روز کسب میکند هیچ برکتی نیابد باب بیست یکم در بیان امامت در مذهب
سنت جماعت امام شرط است بخلاف معتزله علیهم اللعنة محمد رحمه الله گفته است که مراد ازین امام خلیفه اسلام سلاطین که از و
وی باشند و این که سلطان شرط است از بهر تنفیذ احکام و از بهر اقامت حدود و مشروع از بهر نگاه داشتن دین و بهر
و از بهر نصرت اسلام و از بهر لشکر فرستادن برای کافران از بهر غنایم بخش کردن میان غازیان اختلاف است که غنایم در دار
حرب قسمت میکنند یا در دار اسلام به قول شافعی رحمة الله در دار حرب به قول علمای ما رحمهم الله در دار اسلام و از بهر قهر کردن
متغلبان و دزدان از بهر قبول شهادة گواهان از بهر روای نماز جمعه و عید و تراویح نارسیدگان و از بهر قطع کردن دست

ظالمان از مظلومان و طعوران علیهم اللعنة گویند که امام معصوم باید و رافضیان نیز چنین گویند که اولاد علی یا از بنی هاشم باید اما مذهب سنت
و جماعت آنست که امام معصوم شرط نیست و از فرزندان علی نیز حاجت نیست اما باید که قریشی بود که فرماید که الائمة من قریش اما نیز باید
که بر نفقه و احکام و اقامت حدود و دیگر معاملات قادر بود و فاضلترین قوم حاجت نیاید و در ایشان همه نیکویی و قیقت نشاید کردن قوله
علیه السلام اصحابی کالنجوم فبأیهم اقتدیتم اهتدیتم و از ایشان ده کس بشارت داده شده اند به بهشت اول ابوبکر و عمر و عثمان و علی
و سعد و سعید و طلحه و زبیر عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده جراح رضی الله تعالی علیهم اما مسئلة اختلاف اینها است هر که باخلاق
باشد بهتر بود وی به امامت ولیتر بود که رسول علیه السلام حاضر بود وی بمجلس دیگر امامت را نشایستی و رضا و تتوابا امام اجل خمسی ع
آورده است وقتی رسول علیه السلام بمصلی بیرون رفت و اشارت فرمود مر عبدالله ام مکتوم را تا امامت کند و یکبار دیگر عتبان بن مالک
را رضی الله عنه یکبار دیگر عبدالرحمن بن عوف را رضی الله عنهما امامت میکردند بر غیبت رسول علیه السلام و لیکن با حضور رسول علیه السلام نشاید
از وفات رسول علیه السلام امامت صدیق کرد رضی الله عنه و بعد از وفات ابوبکر رضی الله عنه امامت عمر کرد رضی الله عنه بعد از وفات عمر رضی الله عنه
امامت عثمان کرد رضی الله عنه بعد از آن وفات عثمان علی کرد رضی الله عنه همچنانکه خلافت ایشان بترتیب است امام و ایشان هم بترتیب بود در تمام
تا دوستکار باشند و فات از ایشان امامت کند هر که عالم تر بود وی امام کنند و اگر در علم همه برابر باشند هر که قرآن خوان تر بود وی امامت کند
و اگر در علم قراءة برابر بند هر که بسال کلان تر بود وی کند و اگر همه برابر بند هر که از همه خوبروی تر بود و او کنند مراد از روی نیکو نماز
نیکو گذاردن است قوله تعالی سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و اگر این همه برابر اند تا در وصایای عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت
آمده است هر که سر کلان تر بود امامت کند که هر سری که کلان تر بود در آن سر مغز بیشتر بود اما این هر روایت نیست هر که بسر بیشتر کلان تر نیکی
تر و عالم تر بود امامت وی کند قال النبی صلی الله علیه و سلم من صلی خلف امام عالم فکانما صلی خلفی و من صلی خلف امام تقی فکانما صلی خلف نبی
رسول علیه السلام فرموده است که هر که با امام عالم اقتدا کند چنان بود که بمن اقتدا کرده باشد و هر که امام متقی اقتدا کند چنان بود که با پیغمبری
اقتدا کرده باشد پس معلوم آمد که عالم از عابد فاضلتر بود دلیل بر این قال النبی صلی الله علیه و سلم العلماء ورثة الانبیاء و قال النبی صلی الله علیه و سلم
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل پس تقدیم عالم اولیتر زیرا که نماز بعلم حاجتمندتر از آن بود که بقراءة دلیل بر آنکه بقراءة روا آید دلیل کرامی و
مقتدی و کمک در در رکعت آخرین در فریضه چهار رکعتی اما بی علم نماز روا نباشد مسئلة امامت نابینا روا بود اما غیر وی اولیتر بود اشکال
آید که عبدالله ام مکتوم و عتبان بن مالک رضی الله عنهما چشم پوشیده بودند رسول علیه السلام ایشانرا امامت کردن فرمود و آن از برای بینان
و احکام روا بود تا بدانید که امامت ایشان روا است دلیل بر آنکه عبدالله عباس رضی الله عنه آخر عهد بینایی ظاهر وی خلل پذیرفت
دیگر گفتند که ما را امامت کن گفت من شما را چگونه امامت کنم که با وی از شما را حاجت آید بر آنکه مرا در محراب است تا نند و محمد حسن رحمة الله
است که نابینا چه مرد از نجاست بود هم نگاه ندارد و بینا بحقیقت پس غیر از ایشان طریق اولیتر بود امامت بنده و موی زن و ایشان
سعید و موسی ابن اسد رضی الله عنهما روایت میکنند که آن شبی که من بشب در رحمت بودم صحابه نیز هم در من بود و حدیثی روایت کرده اند که
سه بودند شاید که بی اجازت خدا و ندانه امامت کند و با نماز گوید مرا فرمودند تا نماز گویی و امامت کن با نماز گفتم و امامت کردم

پس معلوم آمد که امامت ایشان روا بود ولیکن کراهیت بود و امامت نوالی نادان و ولد الزنا و مرد بکد شده روا بود ولیکن با کراهیت و امامت
کسی که جماعت رضا ندهند با امامت وی اگر مانع شرعی بود کراهیت بود و اگر مانع طبعی بود کراهیت نبود و امامی که وی را اجرت معین بود و امامت
وی کراهیت بود و امام پی طمع باید و پارسا قال النبی علیه السلام شرف المؤمن قیامه باللیل وعزه استغناؤه عن الناس و امامت فاسق بقول مالک
روا نبود و جه قول وی آنست که رسول علیه السلام فرموده است الامام ضامن و گواهی فاسق در دنیا نپذیرند و نشنوند و وی ضامن آخرت را
نشاید اما بر قیاس علمای ما رحمهم الله روا بود که رسول علیه السلام فرموده است صلوا خلف کل بر و فاجر نماز گذارید پس هر نیکی و بدی و این حدیث از
برای بیان [illegible] امام روا است اما اگر نیک یابی بهتر اقتدا اکن امامت مبتدع روا بود یا نی و اگر بدعتش حکم بکفر ندارد روا بود با کراهیت و اگر حکم بکفر دارد
روا نبود [illegible] بو حنیفه رضی الله عنه روایت است که امامت اقضی و غالی و مجسمه روا نبود و از محمد رحمة الله روایت است که امامت قدری و جهمی
روا نبود [illegible] امامت معتزلی روا بود یا نی در صلوة کنزوالی آورده است که طریق ابو حنیفه رضی الله عنه با ابو یوسف و محمد رحمهم درین مسئله بحث
کرد [illegible] اتفاق برین افتاد که روا نبود و اگر کسی معدوم مرتی میگوید و اعتقاد وی بران بود امامت را نشاید و هر نمازی که در قفای وی
گذارد [illegible] باشی همه باز باید گذارد که اصل است که هر نمازی که در قفای وی نماز نشاید گذاردن هر نمازی که در قفای وی گذارده باشی
[illegible] باز باید کرد و اعاده از برای آنکه اصل است که هر نمازی مکروه بود آن نماز را باز کرد و اعادن اولیتر بود و اگر امام اقرار کرد که [illegible]
و [illegible] است آن نماز گذارده روا بود از برای آنکه از دو وجه خالی نیست یا بدعتش حکم بکفر دارد و یا ندارد و اگر بکفر دارد و چون [illegible]
خود را اقتدا کرد و بجماعت گذارندگان شریعت حکم کرد به اسلام وی پس امامت وی روا نبود و اما اگر اقرار کرد که مع بوده است یا مسئله
نماز گذارده روا بود و اشکال آید که جهود و ترسا ار [illegible] شرط است اما این در حق جماعت شاید چنین که بسبب جماعت اقتدا
و خود را اقتدا کرد و بجماعت گذارندگان شریعت حکم کند باسلام وی نماز گذارده روا بود و اما اگر اقرار کرد که بی طهارت بوده یا
وی جنب بوده است یا قرائت بغلط خوانده است اما اگر امام متهم بوده است وی و ایشان نماز را باز کردانند؛ اگر متهم نیست
و با طهارت است و یا صاحب غرض است قول وی تصدیق نبود و نماز گذارده روا بود و امامت الثغ و تم تم و فافا و
شیخ منحنی که قیام وی همچون رکوع بود روا نبود مگر که هم سالان خود را امامت کند روا بود و کسی که
فرق ندارد درمیان فریضه و سنت در نماز امامت وی روا نبود و نماز باعذر و نماز پیشین را که آنچه سنت
فریضه گذارد و وی سنت گذارد قوی شود به ضعیف روا نبود **مسئله** چیزی که اقتدا را باز دارد
دیوار است و راه و جوی و صف زنان قال النبی صلی الله علیه وسلم لیس مع الامام من کان بینه و بین الامام
حائط او طریق او نهر و مراد از حائط دیوار است و حسن زیاد رحمة الله گفته است که دیوار اقتدا را باز
دارد و اما ظاهر روایت آنست که دیوار اقتدا را باز ندارد که حال امام بر مقتدیان پوشیده بود و اگر حال
امام بر مقتدیان پوشیده نبود اقتدا را باز ندارد و دلیل برآنکه در صلوة کعبه اما بمقام ابراهیم [illegible]
کعبه را چون حلقه انگشتری درمیان گیرند و نماز گذارند چون حال امام بر مقتدیان پوشیده نشود نماز

همه روا بود و در مسجد جامع تکبیران تکبیرات بلند میگویند که مقتدیان را معلوم میشود و نماز تا بهمه روا می آید راه چندان باید تا اقتدا را باز
دارد طحاوی رحمه الله گفته است که خر و اسپ گاه و یا خروار هیزم بی تکلف برود اقتدا را باز دارد و خواجه امام اجل سرخسی رحمة
الله گفته است که گردون بی تکلف برود اقتدا را باز دارد و شیخ ابو القاسم صفار رحمه الله گفته است که بمقدار صفی اقتدا را باز
دارد و فایده این خلاف جایی پدید آید که در صحرا صف نماز میکنند بعد از فراغت معلوم شد که دو صف میانه را جای پلید
بوده است صف آخر را نماز تباه شود از برای آنکه صف میانه را نماز نا روا بود و مقدار صفی و فاصل شد اقتدا را باز دارد
پس صف آخر را نماز تباه شود و نجم الدین عمر نسفی رحمه الله در خصایل آورده است که بمقدار دو صف باید تا اقتدا را باز
دارد و جوی چندین باید تا اقتدا را باز دارد طحاوی رحمه الله گفته است که جوی باید از وی چندین بجبله حاجت آید خواه
امام اجل سرخسی رحمه الله گفته است که جوی باید در وی زورقی بی تکلف در وی برود تا اقتدا را باز دارد اگر بر روی جوی پل است و امام
از آن روی جوی است و یکی از مقتدیان بر پل و مقتدیان دیگر از این سوی جوی اقتدا کرده اند و بقول مالک رحمه الله روا بود
بقول علمای ما رحمهم الله روا نبود و اگر دو کس بر پل ایستاده اند باقی مقتدیان از این روی جو اقتدا کرده اند بقول ابو یوسف
مالک رحمهما الله روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد روا نبود و اگر سه کس بر پل ایستاده اند باقی مقتدیان از این سوی جوی ایستاده
اند و اقتدا کرده اند باتفاق نماز همه روا بود و صف زنان اقتدا را باز دارد قال النبی صلی الله علیه و سلم خیر صفوف الرجال اولها
و شرها آخرها و خیر صفوف النساء آخرها و شرها اولها اخروهن من حیث اخرهن الله امام را نیت امامت زنان شرط نیست و
بقول زفر رحمة الله ... در طهارت آب خاک نیت است من امام را نیز امامت مردان و زنان شرط نیست و بقول علمای ما
رحمهم الله و شافعی رحمه الله نیت امامت مردان شرط نیست یا فی ظاهر الروایة شرط نیست خواجه امام ابو حفص کبیر بخاری رحمه الله
گفته است که شرط است امام نیت امامت زنان کرده بود و بعده زن آمد به پهلوی او ایستاد و اقتدا کرد بقول علمای ما رحمهم الله نماز تباه
شود و بقول شافعی رحمه الله نماز همه روا بود از برای آنکه شما نماز مردان بسبب زنان تباه میدارید چون نماز زن را تباه نمیدارید
از مردان طریق اولی بود که تباه نشود و علمای ما رحمهم الله گفته اند مردان را وجوه آمده است که امر هر دانسته است که جنابت مردان را نشست
از برای آنکه امر وارد است که بایشان را با آخر صفها ایستانند چون مرد زن را به آخر صف نه ایستانند پس نماز امام تباه شود و نماز
همه تباه شود تا اگر مرد در نماز است زنی آمد به پهلوی وی اقتدا کرد مرد اشارت کرد که پستر رو زن نرفت همچنانکه اقتدا کرد و
در تجرید محیط آورده است که نماز زن تباه شود از آن مرد نی که وی عملی در نماز زیاده از این نتوانسته کردن اگر امام نیت
امامت زنان کرده زنی آمد در میان صف مردان اقتدا کرد بقول شافعی رحمه الله نماز کسی تباه نشود بقول علمای ما رحمهم الله نماز سه
کس تباه شود یمین و یسار یکی و از قفا و اگر دو زن باشند و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله چهار کس را نماز تباه شود یمین و یسار دو نفر
در قفا و بقول ابو یوسف رحمه الله یمین و یسار و در قفا هم چنین دو را آخر صفها نماز تباه شود و اگر سه زن باشند و بقول
ابو حنیفه و محمد یمین و یسار همچنین سه تا آخر صفها نماز تباه شود و از ابو یوسف رحمه الله دو روایت است یکی روایت با قول ابو حنیفه

ومحمد رح برابرست و دیگر روایت دیگر آنست که هیچکس را نماز تباه نشود زیرا که زن و بسیار و سه کس را در قفا اگر زن در فرض مختلف اقتدا کرده بر روایت باب الاذان نماز تباه شود و این قیاس قول ابو حنیفه و ابو یوسف است رح بر روایت باب حدث نماز تباه نشود و این قیاس قول محمد است رح
بنابران اصل است که هرکجا که تحریمه از فرضیت باطل شود و در حق تطوع باقی ماند و اگر امام نفل اقتدا کرد حکم بالعکس دارد و مراهقه اقتدا کردند حکم بالغان دارد و اگر درمیان مرد و زن ستونی حایل بود نماز روا بود و اگر مردی نماز تنها میگذارد و زنی آمد پهلوی وی تنها
شروع کرد محمد رح در باب صلوة کعبه آورده است که مکروه بود و اگر صف زنان بر بالا است مردان بر پستی اختلاف مشایخ است
و بعضی گفته اند که روا بود از برای آنکه اگر ستونی حایل میشود روا است اینجا بر همین بود و چه فرق بود میان آنکه حایل از پهنا بود یا از
دراز و بعضی گفته اند که روا نبود از برای آنکه آنجا ستون حایل است مرد یا زن برابر است اما اینجا زنان بر بالا اند مردان در زیر تا اگر
زنان از بالا فرو افتند درمیان مردان افتند پس نماز از مردان که پیش زنان شوند تباه شود و دلیل بر مسئله ایمان بعضی گفته اند که نماز آنها
که در زیر آن رخته باشند که زنان بالا اقتدا کرده اند روا نبود از برای آنکه آنجا ستونی حایل است مرد یا زن برابر اما اینجا زنان درمیان
میشوند و دلیل بر آنکه اگر از ان بالا زنی فرود افتد درمیان مردان افتد پس مردان را که پس زنان شوند نماز ایشان تباه شوند و دلیل بر مسئله
ایمان مردی سوگند خورد که در خانه فلان در نیایم و در آن خانه درختی است شاخهای بیرون آمده چیه کرد بشاخ آن درخت برآید بجای که
اگر از ان شاخ بشکند وی در آن خانه اندر بیفتد در سوگند حانث شود اینجا نیز نماز ان مردان که پس زنان شوند تباه شود اما اگر ببام خانه
برآمد اگر جانب عراق است سوگند بکردن نباید جانب ماوراء النهر سوگند بکردن آید که بام از خانه است و لیکن مسئله اگر معتکف ببام مسجد برود اعتکاف
باطل نشود اما فقیه ابو اللیث رح گفته است که سوگند بکردن نباید بنا بر ایمان بر عرف است این را بر آمدن نخوانند در آمدن ای اگر درمیان
مسجد رخنه است زنان در آن رخنه ایستاده اند و اقتدا کرده اند مردان بیرون رخنه پس ایشان با امام اقتدا کرده نماز مردان روا نبود
که در صحرا اقتدا میکنند از هر چند دور که اقتدا کنند بقول شافعی رح روا بود که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علما ما رحمهم الله مقدار صفی درمیان
صفی فاصل شود اقتدا را باز دارد و اگر در مسجد جماعت میگذارند و بر پیوسته این هر یکی را دریچه الیست از آنجا مسجد خانه است از بام
ان خانه یا از رواق انخانه یا از در حجله مسجد اقتدا میکنند و بقول شافعی رحمة الله روا نبود که وی مکان را اعتبار دارد و بقول علما ما رحمهم الله
اختلاف مشایخ است امام بکر اسکاف رح گفته است روا نبود از برای آنکه مقتدی باید که بجای ایستد که اگر امام را صدمه شود که با وی را خلیفه کنند
امام خواجه امام بکر سعید بلخی رحمة الله گفته است که روا بود چون حال امام بر مقتدی پوشیده نبود جواب ظاهر اینست اگر حوض است امام از طرف
حوض ایستاده و مقتدیان از ان طرف دیگر اقتدا کرده اند در جامع الصغیر کرخی رحمة الله آورده است که اگر گرد بر گرد حوض دیگران اقتدا کرده اند
روا بود که اینها هم اینها شوند و اگر بر لبها حوض دیگران اقتدا کرده اند اینها که از ان طرف حوض باشند اقتدا ایشان درست نبود و در شرح
سیاکی رح آورده است که این جای بود که حوض در صحرا بود اما اگر در چهار دیوار بود حکم یک مکان دارد هر کجا که اقتدا کنند روا بود اگر
امام بر بالا بود و مقتدیان بر پشت کرا هیت بود که آن تشبه اهل کتاب شود آورده اند که صدیقه رضی الله عنها صحابه را امامت میکرد
وی بر بالا ایستاده بود و جمعه بر پستی سلمان فارس رضی الله عنه دامن وی را گرفت و بر پستی آورد و بعد از نماز صدیقه رضی الله عنه گفت

شنیده ام از رسول علیه السلام که این نوع تشبه اهل کتاب میشود خواجه رضی الله عنه گفت هزار رحمت خدا بر تو باد
که این حدیث بمن نرسیده بود اکنون بمن رسید چون حذیفه رض بمن رفت عمار یاسر را دید که امامت میکرد و بر بالا ایستاده بود
و جمعه بر پستی حذیفه رضی الله عنه واپس رسید اگر رفت از بالا به پستی آورد و بعد از نماز عمار یاسر رض گفت با حذیفه ترا چه در اشت بر من حذیفه
گفت که سلمان فارسی رض حدیث روایت کرده است که این نوع تشبه با اهل کتاب میشود عمار یاسر رض گفت هزار رحمت خدا عز و جل
بر تو باد و بر سلمان فارسی رض که این حدیث بمن نرسیده بود و بمن رسید بالا چند باید تا کراهیة بود طحاوی رح گفته است بالای مرد باید تا کراهیة
بود خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که بالای بود در رفتن بروی بحیله حاجت آید کراهیة بود از برای آنکه اگر بالای مسجد مرد
بودی اصحابه را نماز تباه شدی و دردمند شدی و این کراهیة بتر جای بود که امام تنها بر بالا بود و کل جمع بر پستی اما اگر کسی
با امام بالا باشند کراهیة نبود که در مسجد جامع از آن خالی نباشد که بر بالا و پستی باشند امام را دیگر و آنکه محراب ایستادن کراهیة بود و آن تشبه
اهل کتاب میشود خواجه الامام حسام شهید رح گفته است که اگر دیوار مشترک بود با همسایه مسجد دو نوع کراهیة بود یکی آنکه تشبه با اهل کتاب میشود دیگر
دیواری که همچنین مشترک بود با همسایه مسجد و عضوی از اعضا امام بر دیوار مشترک بود و این نوع نیز کراهیة بود زیرا آنکه در ملک دیگران سجده
آورده باشد اگر امام بر پستی بود و جمعه بر بالا بعضی گفته اند که کراهیة نبود و این کتاب اهل کتاب میشود اما ظاهر روایت هست که کراهیة
لازم شود که اهانت امام شود اگر امام با بعضی مقتدیان در پستی اند و بعضی مقتدیان بر بالای در پستی راه نیست نماز همه روا بود
بی کراهیت اما اگر در پستی راه است و بعضی مقتدیان بر امام ایستادن آنند خواجه ابو بکر اسکاف رح گفته است روا نبود از برای آنکه
مقتدی باید که جای ایستد که اگر امام را حدث رسد تواند که خلیفه کند خواجه امام ابو بکر سعید بلخی رح گفته است چون حال امام
بر مقتدیان پوشیده نیست نماز روا بود جواب ظاهر اینست که روا بود و اقتدا شافعی مذهب بحنفی مذهب روا بود باتفاق
و اقتدا حنفی مذهب بشافعی روا بود و لیکن بشرط آنکه امام را ده چیز نبود یکی آنکه در ایمان خود به شک نبود انا مومن ان شاء الله نگفته
بود و قبله مشرق و مغرب نگوید و در آب اندکی طهارت نساخته باشد و بر جامه وی آب منی نبود و طهارت که قی
کرده باشد یا فصد یا حجامت کرده باشد یا همان طهارت نماز نگذارده باشد هر که از اینها نبود و اقتدا درست باشد
و اگر ندانسته اند که نجاست یافی نماز روا بود که اینها بشک است و پاکی بیقین و در شریعت بشک حکم ثابت نشود و اشکال
آنکه شافعی مذهبان وتر را بریده میگذارند این اقتدا را باز ندارد از برای آنکه وتر بقول ابو یوسف و محمد رح سنت است
و بقول ابو حنیفه رح فریضه است و اگر نماز سامی اقتدا تربیت را باز ندارد که شافعی رح صاحب تربیت است و شافعی
مذهبی بحنفی مذهبی اقتدا کرد و بر جامه امام کم درمی نجاست است و بقول شافعی رح روا نبود و بقول علما رحمهم الله
روا بود و اگر حنفی مذهبی بشافعی مذهبی اقتدا کرد و بر جامه امام نجاست کم از درمی است و بقول شافعی رحمه الله
روا نبود و بقول علما رحمهم الله روا بود و اگر حنفی مذهبی بشافعی مذهبی اقتدا کرد در نماز بامداد و امام در قومه
رکعت دوم دعا قنوت میخواند بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله قومه رکعت دوم دعا قنوت میخوانند

بقول ابو یوسف رح قومه را متابعت کند و هم دعاء قنوت را بقول ابو حنیفه و محمد رح قومه را متابعت کند ولیکن دعاء قنوت را متابعت نکند و بقول
شافعی رح دعاء قنوت در وتر هم در نیمه آخر ماه رمضان خواند باقی همه در نماز بامداد خواند در قومه رکعت دوم و حجت شافعی رح آنست که رسول صلعم همچنین خوانده است علمای ما
رحمهم الله گفته اند که در غزوه عکل و ذکوان بود و بعضی از صحابه دستگیر شدند رسول علیه السلام و الصلوة برای خلاصی ایشان
چهل بامداد در قومه رکعت دوم قنوت خواند چون ایشان خلاصی یافتند عبد الله مسعود رضی الله روایت می کند
که پیش رسول علیه السلام در نماز بامداد دعاء قنوت نخواند پس این فعل منسوخ شد بفعل منسوخ عمل نشاید کردن اگر در جنس
مختلف اقتدا کند و بقول شافعی رحمه الله روا بود و بقول علمای ما رح روا نبود اقتدا فریضه گذارد و متطوعه گذارد بقول
شافعی روا بود و بقول علمای ما رحمهم الله روا نبود وجه قول شافعی رح آنست که معاذ جبل رض در قفای رسول
علیه السلام نماز گذاردی و باز بمسجد خود رفتی و وی امامت کردی پس آنچه پس رسول علیه السلام گذارده بودی فریضه بودی
و آنچه امامت کردی تطوع پس اگر اقتدا فریضه گذار متطوع گذار روا نبودی معاذ هم چنان نکردی و علمای ما رح گفته اند
که معاذ جبل رض از علمای صحابه بود وی دانستی که اقتدا فریضه گذار تطوع گذار روا نبود آنچه در قفای رسول علیه السلام
گذاردی تطوع اقتدا کردی و شرط امامت و ادب را [illegible] چون بمسجد خویش آمدی فریضه را امامت
کردی دلیل بر آنکه رسول علیه السلام مکه رفت معلوم نیست که بفتح مکه رفت یا بزیارت کعبه فریضه چهار رکعتی را
امامت کرد [illegible] وقال النبی صلی الله علیه وسلم اتموا صلوتکم یا اهل مکه فانا
قوم سفر رسول علیه السلام فرمود که تمام کنید شما نماز خود را ای اهل مکه که ما مردمان مسافر ایم را از فعل رسول علیه السلام
چنین مسئله معلوم شد یکی آنکه اقتدا مقیم بمسافر درست است و اقتدا فریضه گذار بتطوع گذار روا نیست اگر روا بودی
رسول علیه السلام نماز را چهار تمام کردی تا ایشان هر چهار رکعتی را متابعت کردندی دیگر آنکه مسافر را نماز دو گذارد و لیکن
اولیتر است و دیگر آنکه رسول علیه السلام با جمعی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز گذارده بود که اعرابی آمد و نماز
شروع کرد رسول علیه السلام گفت کیست که برین اعرابی صدقه کند صدیق رضی الله عنه برخاست و گفت من یا رسول الله
بوی اقتدا کنم صدیق رض بوی اقتدا کرد نماز گذارد و اگر اقتدا فریضه گذار و متطوعه گذار روا بودی صدیق رض
امامت کردی و اعرابی اقتدا کردی پس معلوم آمد که اقتدا فریضه بتطوع گذار روا نیست که اگر امام نماز
می گذارد و مقتدی نماز بامداد اقتدا کند بقول شافعی رح روا بود و بقول علمای ما رح روا نبود و اگر نماز جنازه می گذارد
مقتدی نماز پیشین اقتدا کند و بقول علمای ما رح روا نبود و شافعی را درین مسئله دو روایت است [illegible] که روا بود
هر فساد که بعد از نماز امام را پدید آید بقول شافعی رح فساد در حق نماز مقتدیان نکند و بقول علمای ما رح هر فساد که امام را بعد از نماز پدید آید
بقول شافعی امام باید که نماز باز گذارد و مقتدیان را نماز روا بود و بقول علمای ما رح نماز همه تباه شود هر فساد که در نماز امام پدید آید فساد در حق نماز مقتدیان
عمل کند و بقول شافعی رح عمل نکند اتفاق است که مقتدی در قفای امام سورت نخواند اما فاتحه خواند یا نه بقول شافعی رحمهم الله خواند

دلیل ما آنکه روایت میکند عبادة بن صامت رضی الله عنه که در قفای رسول علیه السلام کسی قراءت خواند که رسول علیه السلام نماز تمام
کرد گفت کسی قراءت خواند گفتند بلی یا رسول الله گفت میپیچید اند مگر فاتحه معلوم شد که فاتحه نشاید خواندن علما رحمهم الله گفته اند نشاید
خواندن از برای آنکه این در ابتدای اسلام بوده است آخر منسوخ شد دلیل بر آنکه کسی در قفای رسول علیه السلام قراءت خواند
رسول علیه السلام بعد از فراغت نماز فرمود قال النبی علیه السلام مالی انازع فی القراءة بدین لفظ که فرمود رسول علیه السلام معلوم شد که
نشاید خواندن قال النبی علیه السلام انما جعل الامام اماما لیؤتم به فلا تختلفوا علیه اذا کبر فکبروا واذا قرأ فانصتوا وقال اذا قال الامام ولا الضالین
فقولوا آمین الحدیث قال النبی علیه السلام من کان له امام فقراءة الامام قراءة در صلوة مسعودی امام سرخسی آورده است چهل کس از
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند که آتش در دهان کنیم دوست تر از آن داریم که در قفای امام قراءة خوانیم در صلوة مسعودی
خواجه امام مکی خواهرزاده هشتاد کس از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند هر که در قفای امام قراءت خواند مستحق عذاب
دوزخ شود و عذاب [illegible] شود و از سعد وقاص رضی الله عنه روایت آمده است که هر که در قفای امام قراءت خواند نماز وی تباه شود
و اقتدای مقیم به مسافر در وقت و بیرون وقت روا بود اما اقتدای مسافر به مقیم روا بود در نمازی که در وقت است همه نمازها اقتدا روا بود و اگر
بیرون وقت است دوگانی و سهگانی روا بود اما فریضه چهارگانی روا نبود چنانکه فرض مختلف اقتدا را باز دارد صفت مختلف اقتدا
را باز دارد از برای آنکه چو وقت بیرون رفت بر مسافر مقرر شد قضا دو و بر مقیم مقرر شد قضا چهار مقیم را به سر دو نشستن واجب
بود و مسافر را فریضه پس بنای قوی بر ضعیف روا نبود و اگر امام را در دو رکعت آخرین یافت اینجا امام را قعده فرض بود مقتدی را قعده
و فرض هم روا نبود از برای آنکه مقیم را بدین دو رکعت آخر قراءت خواندن سنت است و مسافر را فریضه هم بنای قوی بر ضعیف شود روا
نبود اگر امام در دو رکعت اول قراءت نخوانده است امام را قراءة قعده فرض بود وی را قراءت و قعده فرض هم روا نبود از برای
چون امام در دو رکعت اول قراءت نخوانده است چون در دو آخر قراءت خواند ملحق بدو رکعت اول شود چنان شود که وی امام
در دو آخر قراءت نخوانده است در جمله بیرون وقت اقتدای مسافر را به مقیم در فریضه چهار رکعتی روا نبود و اگر دو کسی جماعت میگذارند
ایشان را شک افتاد که امام کیست اگر مقتدی تأخیر استاده است امام آن بود که پیشتر بود و اگر برابر ایستاده اند و بعضی گفته اند که امام آن
بود که بطرف چپ بود از برای آنکه سنت نیست که مقتدی به طرف راست امام ایستد خواجه امام زاهد رحمه الله گفته است که این را قضا واجب شد
ولیکن عام ندانند و لیکن آن بود که هر دو نماز را بازگذارند و اگر این شک بعد از نماز افتاد نماز هر دو روا بود بشرط آنکه هر دو دعوی
امامت کنند اگر هر دو دعوی مقتدی میکنند قراءت نخوانده باشند نماز ایشان روا نبود که اگر بسر دو نشستن شک افتاد نشانند
که امام کیست که هر دو مسافر اند نماز هر دو روا بود که این شک بعد از نماز بود و لیکن بشرط آنکه هر دو دعوی امامت کنند و اگر هر دو مقیم اند نماز از
گیرند و اگر یکی مقیم است و یکی مسافر است نماز هر دو روا بود بشرط آنکه امامت مقیم را داریم از برای آنکه بآن قیاس که امام مسافر باشد چون بر سر
دو نشست نماز وی تمام شد و اگر در دو آخر مقتدی خود را متابعت کند وی را زیان ندارد و اگر بآن قیاس که امام مقیم شد متابعت امام
وی چهار شده بود بدینجا امام مقیم را داریم جماعت نماز گذارند و امام غائب شد بعضی گفته اند که امام غائب نشیند گذارد تا نماز پیشین اقتدا کردم و بعضی گفته اند

اند که امام نماز دیگر گذارده و ما نماز دیگر را اقتدا کردیم روز ابر است و وقت معلوم نی بعضی از مشایخ گفته‌اند که نماز هر دو گروه روا
بود از برای آنکه هر گروهی امام را بر اصابت میدارند خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که دو فرض در یک تحریمه درست نیاید چنانکه
یکی بر دیگری دعوی کرد وی سوگند خورد که بتو رسانیده‌ام وان دیگری سوگند خورد که من نیافته‌ام از این دو کس یکی سوگند دروغ خورد
ولیکن ما را معلوم نیست که کدام دروغ خورد و اگر مصلی تا یابنده آب است و آب مشکوک یافت طهارت ساخت و تیمم با وی یار کرد نماز
گذارد باتفاق این نماز وی روا بود ولیکن ما را معلوم نیست که نماز وی باب مشکوک روا آمده است یا تیمم اینجا نیز فریقی یکی برای نماز پیدا
نیست ولیکن معلوم نیست که کدام فریق را روا آمده است و کدام را نا روا و هر دو گروه نماز باز گذارند و تنها گذارند وانتها که نماز دیگر باشد
گذارند باید که همچنین نیت کنند که نزدیکترین نماز دیگر که بر من است اگر بار اول نماز روا آمده باشد یا دوم از قضا گذشته نیت الا ز
اگر بار اول روا نیامده باشد بار دوم از آن نیابت دارد و این هم جائی بود که امام را نیابند و اگر او را یابند سوال کنند تا معلوم شود
جماعتی مقیمان و مسافران یکی امامت کرد و بر سر دو سلام داد و رفت و مقتدیان را اعلام نکرد که من مسافرم یا مقیم و مقتدیان را اشتباه
افتاد که امام مقیم بود یا مسافر آن نماز را چگونه تمام کنند برخیزند و دو رکعت نماز بیارند و سلام دهند باز برخیزند و چهار رکعت
دیگر بنیت نزدیکترین نماز کنند و بگذارند اگر امام مقیم بود نماز وی تباه شود و نماز مقتدیان نیز تباه شود و فریضه ایشان این دوم بود
اگر امام مسافر بود چون بر دو سلام داد نماز وی تمام شد مقتدیان چون دو دیگر آوردند نماز ایشان نیز تمام شد این چهار
دیگر از قضا دیگر نیابت دارد و بعضی گفته‌اند که اگر این واقعه در صحرا افتاده بود حکم کنیم که امام مسافر بوده است که اگر در عمارت بودی
نماز از سر گیرند که نادر بود در عمارت تنها امام مسافر امامت کند مردی سوگند خورد که امامت نکنم تنها نماز شروع کرد جماعتی آمدند و بوی
اقتدا کردند و بعضی گفته‌اند که اگر شرائط امامت بجا آرد سوگند حانث شود و اگر شرائط امامت بجا نیارد سوگند حانث نشود و شیخ الاسلام
علاء الدین رحمه الله گفت چون دانست که بوی اقتدا کرده‌اند وی امام ایشان نشود و اگر شرائط امامت بجا آرد و اگر نیارد در نماز تمام
سوگند حانث شود و اگر بر این نیت [illegible] و سوگند حانث نشود مصلی نماز بلند خواند و قومی را تنها شروع کرد در یکی رکعت نرم خواند رکعت
دوم برخاست جماعتی آمدند بوی اقتدا کردند در این رکعت باید که قرائت بلند خواند و در آن قرائت مخیر بود خواه آهسته خواه بلند خواند
و اگر خواهد آهسته نرم خواندی اما در این رکعت بروی لازم شد بلند خواندن پس در این رکعت بلند خواند و اگر بعضی را سهو نرم خواند سهو
لازم شود و اگر عمدا نرم خواند گنهکار شود و اگر نماز پیشین امامت کرد و بعد از آن وی را معلوم شد که بر جامه وی نجاستی بود
بیش زیاده از درهم جامه [illegible] این نماز را باز گذارد و به مسجد آید تا جمع را خبر دهد تا نماز را باز گذارند و نماز دیگر را جماعت
برپا شده بود و امام آن مقتدیان وی یکی امامت میکرد اقتدا را وی بوی روا بود یا نی خواجه امام زاهد فخر رحمه الله گفته است اگر
امام فقیه است و میداند که آن نماز وی نا روا است وی را از معنی فراموشی است وی را بوی اقتدا روا بود و اگر وی بر خطا میداند
بوی درست نبود و شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است که اصابت امام و مقتدی که هر دو یکی باید تا روا بود و دلیل آنکه متوضی پس
متیمم اقتدا کند و بر قفای امام این متوضی آب دید متوضی را نماز تباه شود و متیمم را نماز [illegible] و این نیز همان حکم دارد و مقتدی در قفای امام

برجا مرا امام بولی ویدچنین و دانسته یا چنین دانست که امام قراءة خطا نخوانده است لیکن متابعت کرد بعد از فراغ معلوم شد
که اون ست بخاست نیست یا امام خطا نخوانده است نماز کند کرده روا بود که زعم خطا را اعتبار نیست اگر در فرض اقتدا کرد و
بقول ابو یوسف رحمة الله به تطوع درآمده شود و بقول محمد هیچ اندر آمده نشود و در اصل تحریمه نماند و اگر هم در فریضه و هم تطوع اقتدا
میکند و بقول ابو یوسف رحمة الله در فریضه اندر آمده شود که وی قوی را اعتبار دارد و بقول محمد رحمة الله هیچ اندر آمده نشود و اگر
همچنین نیت کرد و اگر امام فریضه میگذارد اقتدا کردم و اگر تطوع میگذارد اقتدا نکردم هیچ اندر آمده نشود همچنانکه اگر گفت فردا
ماه رمضان بود روزه دارم و اگر شعبان بود ندارم بامداد روزه وار برخاست و روزه داشت معلوم گشت فردا ماه رمضان
بوده است قضا یکروزه بروی بود که در اصل نیت وی متردد بوده است درست نباید اما اگر وی مطلق گفت که فردا ماه رمضان
بود یا شعبان بود روزه دارم درست آید اما اگر امام را قعده اندر یافت گفت اگر قعده اول است اقتدا کردم و اگر قعده آخر است اقتدا نکردم
اختلاف مشایخ است در مسئله اول تناقض در اصل نماز نیست و در مسئله دوم در صفت نماز بر همین اختلاف مشایخ است و چنانکه گفت که به بکر اقتدا کردم
زید بود یا عمرو روا نبود و اگر گفت بدین بکر اقتدا کردم زید بود یا عمر اکنون روا بود که اسم و صفت در حاضر لغو است شیخ الاسلام
برهان الدین رحمة الله صلوة خواجه منهاج الدین رحمة الله درس میکرد روایة سیران آمد اگر گوید که نیت من نیت امام یا نماز من نماز امام
اتفاق در نماز آمده نشود اما اگر گفت در آید بنماز امام اتفاق در آمده شود و اگر گفت که متابعت کردم با امام یا اقتدا کردم با امام اختلاف مشایخ
است این اختلاف بر این استحباب است [illegible] خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله گفته است که متابعت کردم با امام گوید او نیز بود و در جمله
بنا بر حدیث قال علیه السلام تابع امامک بر معتقد سه نیت شرط است نیت کدامی نماز و نیت متابعت و نیت کعبه مر تنها گذارد و بر امام دو نیت شرط
است نیت کدامی نماز و نیت کعبه اگر اقتدا از مقتدی پیش از تحریمه امام اقتدا کرد صحیح نیست وی رحمة الله گفته است که در نماز آمده نشود اما ظاهر روایت
آنست که مقتدی رسیده اند که امام [illegible] میگذارد رکعت آمده ام به نماز امام و بعد از فراغ نماز همان نماز بدید آید و پیش از امام تکبیر گفتی تا دوبار
روا بود و اگر یک کس هم امام باشد و هم مؤذن اقامت را کی تمام کند خواجه محمد سلمه بلخی رحمة الله گفته است که حی علی الفلاح اول بر در مسجد گوید باقی
را در آن گوید چنانکه پیش محراب رسد تمام گفته شود فقیه ابو اللیث رحمة الله گفته است که در زمانه با غفلت غالب است باید که قامت
بر در مسجد تمام کند و آنگاه به مسجد اندر آید که بسیار کس بود که قامت نبود تا قد قامت الصلوة نشنوند و برای قامت معلوم نشود و در روایت ابو
یوسف است رحمة الله بر روایت اصل است بر روایت اصل عمل کردن فاضلتر از آن بود که اختلاف مشایخ مقتدیان را نشاید که پیش از امام
برخیزند قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوموا حتی ترونی و قد اخذت [illegible] محمد حسن رحمة الله گفته است که مقتدی وقتی باید که برخیزد
که اگر اقتدا کنند با امام درست آید یعنی امام محراب گرفته باشد اما ظاهر روایت آنست که امام از هر صف اندر میگیرد و مقتدی باید
اما اگر امام و مؤذن علیحده است امام چه وقت برخیزد حی علی الفلاح اول باید برخیزد و لیکن تاخیر کند چندانی که قامت مؤذن تمام کند و آنگاه بر
میان و یسار نگاه کند و قوم را گوید که صفها را راست کنند و آنگاه تحریمه بپیوندد و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه همچنین کردی به
قول زفر رحمة الله قد قامت اول را برخیزد و قد قامت دوم را تحریمه بپیوندد و اگر مقتدی یکی است [illegible] اجماع است که

بر طرف راست امام ایستد دلیل بر آنکه رسول علیه السلام نماز شب میکرد عبد الله عباس رضی الله عنهما بیامد و
بر طرف چپ رسول علیه السلام اقتدا کرد رسول علیه السلام وی را از طرف چپ بطرف راست آورد باز بطرف چپ
اقتدا کرد باز وی را رسول علیه السلام بطرف دست راست آورد همچنین تا سه بار بعد از فراغ نماز وی را گفت که ای ابن عباس
چه داشت ترا بدین گفت یا رسول الله کرا زهره باشد از مخلوقات که بطرف راست شما ایستد رسول علیه السلام را این سخن با
ادب خوش آمد گفت خدای تعالی عز و جل ترا در دین فقیه کرداند ببرکات لفظ مبارک رسول علیه السلام بود که عبد الله عباس
رضی الله عنه بسیار تفسیر قرآن پیش رسول علیه السلام بخواند مسئله مقتدی چگونه ایستد و بقول محمد رضی الله عنه چنان ایستد
که سر انگشتان نزدی تا کعبه امام باید که برابر باشند و بقول ابو حنیفه و محمد و ابو یوسف رحمهما الله باید که امام را برابر ایستد و اگر
مقتدی دو شوند بقول عبد الله مسعود رضی الله عنه یکی یمین امام ایستد و یکی بر یسار دلیل بر آنکه وی را جماعت فوت شده بود
با علقمه و اسود در حجره و جماعت میکرد ازیشان یکی را بر یمین ایستا شد و یکی را بر یسار در آنگاه که سر بسجده آوردندی چنان بودی
که نون در میان ثنا و این بنا بر آن بود که عبد الله مسعود رضی الله عنه بیالا ضعیف تر ایشان بود و ایشان بیالا قوی تر
بودند به نسبه بار معلوم آمد که اعتبار قدمها راست تا اگر سر مقتدی پیش از امام افتد چون قدمها پیش از امام نبود نماز
روا بود و اگر قدم مقتدی پیش از امام بود روا نبود اما ظاهر روایة السنة که چون مقتدی دو شوند در قفا امام ایستند
که روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه که رسول علیه السلام در حجره جده ما ام ملیکه رضی الله عنهما خواست تا نماز شروع
کند مرا و یتیمه را در قفا خود استاند جده ملیکه را در قفا ما ایستانید معلوم شد هر گاه که مقتدی دو شوند در قفا امام
ایستند و نماز با رسیده نیارست و زنان در آخر صفها ایستند مقتدی تکبیر اول در چه وقت گوید بر قول ابو حنیفه رضی الله عنه
مقارن امام وجه اول وی این است که خدای عز و جل میفرماید قوله تعالی و سارعوا الی مغفرة من ربکم نماز اندر آمدن بمغفرت حق اندر آمدن است و نماز
عبادت مشترک است میان امام و مقتدیان شرکت [illegible] و تقاضا کند در صلوة خواجه امام اجل سرخسی از ابو یوسف رحمه الله روایت است و اگر مقارن
امام تکبیر گوید روا [illegible] شود و محمد رحمه الله گفته است که من استاد خود را خلاف کنم اما احتیاط را سنت است چون امام برای اکبر رسد مقتدی الله اکبر
آغاز کند ثواب تکبیر اول در چه وقت حاصل آید بقول ابو حنیفه رضی الله عنه مقارن تکبیر امام تکبیر گوید ثواب تکبیر اول حاصل آید و بقول ابو یوسف
و محمد رحمهما الله تا وقتی که امام ثنا گفته است اندر یابد و تکبیر گوید ثواب تکبیر اول حاصل شود و قاضی ابو جعفر استروشنی رحمه الله گفته
است که در فاتحه خواندن اندر یابد ثواب تکبیر اول حاصل شود و قاضی شیخ الاسلام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است که امام را در رکعت اولی
اندر یابد ثواب تکبیر حاصل شود بنا بر دل است مردی بود که با امام مقارن تکبیر گفته باشد و بر ثواب تکبیر اول طمع برده نباشد باز
مردی بود که امام را القعدة الاخیره اندر یابد و لیکن ثواب تکبیر اول حاصل کند چنانکه فرشتگان تکبیر اول [illegible] روز قیامت رسد خدای تعالی ثواب تکبیر
اول در دیوان ثبت کرداند حکایت خواجه حسن بصری رضی الله عنه یاد آوری بخوابانده بود و ابلیس علیه اللعنه آمد خواجه را بیدار میکرد
که تا تکبیر اول فوت نکنی خواجه بیدار شد ابلیس علیه اللعنه دید گفت ای ملعون تو هم این نخواهی که هیچ مومنی نماز بخواند [illegible]

است که مارا بیدار کردی تا تکبیر اول فوت نکنم ابلیس علیه اللعنة گفت که در مدت عمر یک تکبیر اولی تو فوت شده بود و بر دل تو چندان رنج رسید
بود که خدای عز وجل ثواب بر آن تکبیر اول در دیوان تو ثبت کرد اینک از آن می ترسم که نباید که باز تکبیر اول از تو فوت شود و تو باز به زاری
و تضرع و گریستن آغاز کنی خدای عز وجل بار چندان ثواب در دیوان تو ثبت کند از آن جهت بیدار کنم تا تکبیر ثواب همین تکبیر اول حاصل نکنی
شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله حنفی روایت کرده است از شیخ سعید [illegible] خواجه ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله وی از پدر خود خواجه
ابو حفص از استاد خود خواجه محمد حسن رحمه الله بحیثین استاد درست تا به رسول علیه السلام هر که در دنیا تکبیر اول فوت شود فردای
قیامت ویرا چندان حسرت و ندامت و رنج و مشقت بود که چهل هزار بار وی را بدادن جان مشغول شدستی چهل هزار بار سوال
منکر نکیر مشغول شدستی و چهل هزار بار بهول و فزع قیامت مسئول شدی آن بنده را بقیامت چندین حسرت و ندامت و رنج
مشقت نبود و هر که در دنیا یک تکبیر اول نماز وی فوت شود بقیامت حسرت و ندامت رنج و مشقت وی از آن زیاده بود بنا بر این اصل
است که قال النبی صلی الله علیه وسلم تکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها اگر الله گفتن مقتدی با الله گفتن امام برابر افتاد و اگر گفتن مقتدی
پیش از اکبر امام افتاد و یا الله اکبر امام افتاد و یا الله در قیام گفت و اگر در رکوع بقول ابو حنیفه رضی الله عنه در هر دو صورت در نماز آمده شود
چون نیت وی اسم تنها بود که اقبال ابو یوسف و محمد رحمهما الله در نماز آمده نشود که اسم و صفت در قیام باید تا شارع شود و اگر تکبیر گفتن
مقتدی پیش از تکبیر گفتن امام افتاد در نوادر خواجه امام اجل شمس [illegible] حسن رحمه الله گفته است [illegible] این آورده است که حسن زیاد از ابو حنیفه رضی الله
عنه روایت میکند که در هیچ آمده نشود و این قول امام محمد و زفر رحمهما الله گرفته [illegible] و روایت اصح ابو حنیفه رضی الله عنه این است که ابو یوسف
از ابو حنیفه روایت میکند که به تطوع در آمده شود که نماز دو صفت دارد فرضیکی و تطوعه اگر تحریمه از فرضیت باطل شود در حق تطوعه
باقی بود در صلوة خواجه امام منهاج الدین رحمه الله آورده است که هیچ اندر آمده نشود فائده این خلاف جائی پدید آید که در آن نماز
قهقهه خندید بروایت ابو یوسف رحمه الله از ابو حنیفه رضی الله عنه طهارة تباه شود بروایت حسن زیاد رحمة الله از ابو حنیفه رحمه الله باقی بود از جهت
بود که امام متابعت باقی قرارت نخوانده باشد نکرده بود اما در رکنی امام را متابعت کرد و آنگاه قهقهه خندید باتفاق طهارة باقی بود که در جای
انفراد و اقتدا بر مقتدا در رکنی نماز بیرون نماز خندیده بود طهارة تباه نشود و این خلاف نیز جائی بود که با اهل اقتدا کرده بود اما اگر با اهل اقتدا
با اهل کرده باشد چنانکه صحیح بصاحب جرح سائل یا بالغ نارسیده یا مرد بزن یا امی بگنگ یا قاری یا عامی آنگاه قهقهه خندید اینجا باتفاق
طهارة تباه نشود که اقتدا درست نیامده است فرق است که اینجا اهل است مر امامت را اینجا اهل نیست از برای آنکه اهل امام است اینجا
مر امامت را و در روایتی اهل نیست که اقتدا درست آید یا نه اما اینجا اقتدا درست نیاید که امام اهل نیست اگر امام سهو بازگشت یکی آمد
بوی اقتدا کرد معلوم نشد که برای امام سهو بوده است مقتدی آن نماز را تمام کرد بقول شافعی رحمه الله از فریضه نیابت دارد و بقول ابو یوسف
رحمه الله به تطوعه شود و بقول محمد رحمه الله هیچ نشود و مسئله نماز پیشین قضا میکند دیگری آمد و نماز دیگر بوی اقتدا کرد جواب اصح ابو
حنیفه رحمة الله آنست که به تطوع در آمده شود و بر خلاف شد اول که اینجا امام من کل وجه در نماز نبود اینجا من کل وجه در نماز است و
نماز دو صفت دارد فرضیکی و تطوعه اگر تحریمه فریضه درست نیاید در تطوعه درست آید اگر در صفها و آخر تنها اقتدا کنند

سلام دهد باید که نیت امام کند بهر روی که امام بود اما اگر در قفای امام بود بقول محمد رحمة الله بر دو روی نیت امام کند هم بطرف
دست راست هم بطرف دست چپ و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله همین بطرف دست راست نیت امام کند و اگر تنها بود
بر نماز یکه برابر وی سنت راست نه و برخاستن بگذاردن سنت است و بدست راست و اگر نماز یکه برابر وی سنت نیست و در
قفا مسبوق نی رو و پشت بمحراب گردانیدن سنت است از امیر مومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکنند که رسول علیه
السلام دادی این مقدار تاخیر کردی که اللهم انت السلام ومنک السلام گفتی و آنگاه روی گردانیدی عبد الله عباس رضی الله
عنه گفته است که اگر زیادت ازین تاخیر کند بدعتی بود و در دین کرده است ابراهیم نخعی از خواجه حسن بصری رحمة الله روایت میکند
که اگر امام روی زود تر بگرداند بسنگ بیاکاهانند تا روی بگرداند چون روی گرداند چگونه گرداند و چگونه نشیند بر روایت خواجه
امام اجل شمس الائمه حلوانی رحمه الله پشت بمحراب نهد و بر روایت صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده رحمة الله منحرف نشیند دست چپ وی
سوی محراب آید و خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که اگر درسی یا سبق خواهد گفتن پشت بمحراب نهند و اگر نخواهد گفتن منحرف نشیند
آورده اند که مجاهد بکوفه آمد نزدیک حکیم بن عیینه گفت بنزدیک فقیهی شاردیم و نماز گذاریم بمسجد ابراهیم نخعی رحمة الله آمدند
و ابراهیم نخعی رحمة الله چون سلام نماز داد و پشت بمحراب نهاد مجاهد گفت فقیه خطا کرد حکم بن عیینه از ابو یوسف و از ابو حنیفه
رحمهما الله روایت میکند با کی نیست باب بیست و دوم در بیان مسبوق بدانکه نماز کنندگان بر هفت نوع است منفرد است و
مدرک است و لاحق است و نایم است و محدث است و مسبوق است و مشکوک است لاحق و نایم و محدث و هر سه را یکی حکم است بر ایشان
قراءة و سهو نیست که ایشان حکما در قفای امام اند مسبوق و مشکوک بر خلاف ایشانند که بر ایشان قراءة است و سهو است اما
منفرد تنها گذارنده بود و مدرک آن بود که از اول نماز تا آخر نماز متابعت کرده باشد و لاحق آن بود که با امام اقتدا کرده بود و
بچیزی مشغول شده باشد امام بی وی چیزی گذارده بود و نایم آن بود که با امام اقتدا کرده بود و خواب رفته بود و امام بی وی
چیزی گذارده بود و محدث آن بود که با امام اقتدا کرده بود و برا حدث رسیده باشد و وی بنیاز رفته باشد امام بی وی
چیزی گذارده باشد مسبوق آن بود که امام رکعتی از نماز گذارده باشد و آنگاه وی اقتدا کند و مشکوک آن بود که بیاید امام را
در رکوع یابد اقتدا کند و وی در فکر و تردد آن بود امام برامدن بود و بشک بود که آن رکعت دریافته شد یا نی لاجرم باخیره آن
رکعت را بیارد تا نمازش تمام شود و در ابتدای اسلام مسبوقانه پیش از فراغ نماز امام اوردندی و آنگاه متابعت کردندی معاذ
جبل رضی الله عنه بیامد مسبوق شد انچه یافت با مصطفی صلی الله علیه وسلم آورد و آنچه مسبوق شده بود بعد از نماز آورد رسول
علیه السلام گفت یا معاذ ترا چه واداشت برین که مسبوقانه بعد از نماز آوردی گفت یا رسول الله حتی لا اکد شما را القول خلاف نکرده
ام تا مستند یدم که بفعل آن خلاف کردمی یا رسول علیه السلام از معاذ خوشدل شده گفت سن لکم معاذ سنة فاستنوا بها پس کم با
نزل شد که مسبوقانه بعد از نماز آریم بفعل معاذ با مر رسول علیه السلام اشکال آید که ایشان چه دانستندی که امام چه گذارده
است تا ایشان نخست آنرا اوردندی و آنگاه متابعت کردندی آن در رفتی بود که سخن گفتن در نماز مباح بوده است مسبوقانه پیش از امام

آوردن مباح بود از دیگری سوال کردندی که امام چه گذارده است انکس وی را اعلام کردی نخست مسبوقانه گذاردی و آنگاه متابعت
کردی چون سخن گفتن در نماز حرام شد مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام اورا حرام شد مسئله موافقت است متابعت است
و مخالفت است موافقت برابری کردن بود و مخالفت یا قبل باتفاق حرام است قول زفر رحمة الله مقدار رکنی نماز تباه شود
چنانکه پیش از امام در رکوع رود یا پیش از امام در سجده رود و این مخالفت یا قبل است قول علماء ثلثه رحمهم الله نماز تباه نشود ولیکن
بزه کار شود و مخالفت یا بعد اگر بضرورت است باتفاق بزه کار نشود چنانکه جای سجده تنگ بود نتواند سجده آوردن صبر کند تا دیگران سجده
ازند آنگاه وی سجده آرد و اگر بقصد میکند بزه کار شود متابعت می باید یا موافقت بقول ابو حنیفه رحمة الله در تکبیر اول موافقت کند
و در باقی متابعت و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در همه حالها متابعت و بعضی گفته اند در همه حال اگر موافقت کند و
ثواب جماعت گذارکان نیابد فقیه مسعود رحمة الله از خواجه امام رکن الدین ادیب مختار رحمة الله حدیثی روایت کرد که این
کان نماز بر پنج نوع است یکی هفتاد ثواب و یکی را پنجاه و یکی را شست است یکی را یکی یکی را هیچ نیست آنرا که هفتاد است و امام است و آنرا که
پنجاه است موذن است و آنرا که شست است متابعت کننده است و آنرا که یکی است موافقت کننده آنرا که هیچ نیست مخالفت کننده است
مخالفت کننده کیست آنکه پیش از امام سر فرود آرد و بر آرد و متابعت کننده آنست که پس و از امام است و موافقت کننده آنست که
افعال او برابر افعال امام است مسئله مسبوق آنچه با امام میگذارد اول نماز ویست یا آخر نماز ویست شافعی رحمة الله میگوید که
اول نماز مسبوق است چه هر چیز را که اول بود آخر بود علماء ما رحمهم الله میگویند که مسبوق را دو حکم است آنچه با امام گذارد و از راه
تکبیر تحریمه و قعده اول نماز ویست مسبوقست و از راه قراءت قنوت و سهو آخر نماز مسبوق است از برای آنکه اگر اول نماز وی آریم
پس مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام آورده بود و این حرام است بدین معنی که گفتیم از راه تحریمه و قعده اول نماز ویست از راه قراءت
و قنوت و سهو آخر نماز ویست مسئله قعده اخیره امام بر مسبوق فریضه است یا نی قول زفر رحمة الله عین قعده فریضه است و بقول علماء ثلثه
رحمهم الله عین قعده فریضه نیست با آخر قعده فریضه لیکن نشاید مسبوق اگر پیش از تمامت نماز امام بقضاء مسبوقانه برخیزد است تا
اگر مسبوق قعده اخیره را متابعت نکرد همین که سر از سجده بر آورده به مسبوقانه برخاست قول زفر رحمة الله بمجرد برخاستن
نمازش تباه شود و بقول علماء ثلثه رحمهم الله اگر پیش از تشهد امام سر سجده نهاد نمازش تباه شود و اگر بعد از تشهد امام چندانکه
قراءت خوانده است که روا باشد نماز بود بار نشست و آنگاه سجده رود نمازش تباه نشود اگر قیام آورد ولیکن قراءت بجا نیاورده نمازش تباه شود
یا نی اگر مسبوق بیک رکعت است باید در رکعت نمازش تباه شود و اگر سه رکعت مسبوق است نمازش تباه نشود بشرط آنکه در دوم آخر قراءت
خوانده باشد مسئله مسبوق سلام امام را اباید یا نی عیسی بن ابان رحمة الله میگوید اگر نماز است که پس آن سنت نیست سلام را نپاید اگر
نماز است که پس وی سنت است بپاید اما ظاهر روایة آنست که در هر دو حال بپاید چون بپاید چه خواند بعضی مشایخ گفته اند تا التشهد
خواند خاموش باشد خواجه ابو بکر رازی رحمة الله میگوید که التحیات اعتبار است خواند چون وی بقدر تشهد بسیار امام سلام دهد ابن شجاع
از محمد رحمة الله روایت میکند بقدر تشهد خواند ورحیم کلمه شهادت را تکرار کند تا امام سلام دهد هشام ابن رستم از محمد رحمة الله

روایت میکنند با تقدیر تشهد خواند و هر چه در قرآن ربنا ست خواند تا امام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحمه الله گفته است که بر مسبوق متابعت امام واجب است در جائی که مفسد نماز وی نبود و این خواندن تا باخر مفسد نماز نیست تا باخر خواندن و این اختیار را با اختیار هشام رحمه الله اینست که تا بقدر تشهد خواند باز از سر آغاز کند و این قول عبد الله بلخی گرفته است خواجه محمد سلمه بلخی رحمه الله میگوید تا بقدر تشهد خواند در صلوة گوید تا امام سلام دهد خواجه امام سرخسی رحمه الله میگوید التحیات را نیز باید که متابعت کند و این اختیار خواجه امام زاهد فخر رحمه الله است اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید اگر بعد از تشهد صلوة و دعوات درست میداند تا باخر خواند و اگر درست نمیداند تا بقدر تشهد خواند کلمه شهادت تکرار کند تا هم ذکر بود و هم مذکور مسئله پیش از نماز کننده نشاید گذشتن که در حدیث آمده است قال النبی صلی الله علیه وسلم لو علم المار بین یدی المصلی ما علیه من الوزر لوقف اربعین کذا اربعین که از پیش نماز گذارد اگر بداند که ویرا چندین وبال است بنشیند چهل خواجه امام زاهد فخر مسنجه درین میگوید در روایت بیرون آمد از ابو الانصاری رحمه الله میگوید که ندانستم رسول علیه السلام مراد ازین چهل چه خواست چهل سال یا چهل روز یا چهل ساعت اگر چهل ساعت خواسته بود هم بسیار بود اما ابی کعب رضی الله عنه میگوید که گذرنده پیش نماز گذار بداند که ویرا چندین وبال است نه بایستی فرو رفتن ویرا دوست تر داردی از آنکه پیش از نماز گذارنده بر گذردی اکنون کجا گذرد تا وبال نباشد ظاهر روایت مسافت چندین باید که پیش نماز گذار بر گذرد تا بر نگار نشود ظاهر روایت آنست که از جای سجده از آنسوی تر بگذرد و بر نگار نشود خواجه امام ابو بکر بخاری رحمه الله میگوید اگر نماز گذارنده خاشع بنشست بر کجا گذرد بر نگار نشود فقیه ابو اللیث میگوید اگر بمقدار دو صف یا سه گذرد بر نگار نشود و این همه که گفتم در صحرا آید اما در مسجد بر کجا که گذرد بر نگار شود که مسجد حکم یکی مکان دارد و مسجد [illegible] دارد و بالی خواجه امام [illegible] رحمه الله گوید اگر نماز گذارد و در آخر صفها است و گذرنده در اول صفها است امید دارم که خدای عز و جل [illegible] این میل میکند که بر نگار نشود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید که روزا [illegible] روز ابنوهی است اگر [illegible] بر نگار نشود و در حدیث آمده است که گذرنده پیش نماز را باز دارید اگر باز نایستد بزنید که آن دیو است و باز داشتن بدو طریق است یکی بقول و یکی بفعل بنا بر حدیث رسول علیه السلام من یمر بین یدی المصلی ادراه ما استطع فان لم یمتنع فاقتلوه فانه شیطان قول آنکه سبحان الله میگوید نیست آنکه من در نمازم نیت آنکه باز گردد و فعل اینست اشارت کند اگر اشارت را با تسبیح یار میکند در مبسوط آورده است که کراهیت است چه یکی از دو کفایت است ابو سعید خدری رضی الله عنه نماز می گذارد خلیفه زاده خواست که پیش نماز وی گذرد ابو سعید اشارت کرد خلیفه زاده به اشارت وی التفات نکرد و باز نه ایستاد ابو سعید رضی الله عنه مشتی بر روی وی زد بشکست خلیفه زاده [illegible] آمد و ابو سعید را گله کرد و آن حال با پدر حکایت کرد ابو سعید را خلیفه طلب کرد و گفت فرزند مرا چرا زدی ابو سعید گفت فرزند ترا نزده ام من دیو را زده ام خلیفه خشمناک شد و گفت هم فرزند مرا زدی و هم دیوش خوانی ابو سعید این حدیث را از رسول علیه السلام روایت کرد که گذرنده پیش نماز را باز دارند اگر باز نایستد بزنند که آن دیو است سخن بحکم حدیث رسول علیه السلام

دیوانزده یا ششم فرزند ترا فی خلیفه را خوش آمد ابو سعید را حمد داد و فرزند خود را ادب کرد اگر نماز کند از بنده و بلیستی است در
درکند زنده بالا اگر نزدیک بود بزیکار شود و اگر دور باشد بزیکار نشود و اگر نماز کند از بنده بالا است کند زنده بر لیستی باین
خلاف نیست که گفتیم اگر نماز کند از درون است باید که به فعل باز دارد یعنی دست بر دست زند قال النبي عليه السلام التسبيح للرجال والتصفيق
للنساء را با تقول عمل نکند که آواز زن عورت است و سبب فتنه است قوله عليه السلام المرأة عورة وقوله فتنة و در صلوة خواجه امام اجل
شمس الائمة ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول عليه السلام مرور الثلاث بين يدي المصلي يقطع الصلوة فالمرأة والحمار والكلب
در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده از عبد الله بن زبیر رضی الله عنه روایت است که نماز تباه شود و در بعضی نسخها آورده اند که بکند شتر
سه چیز نماز تباه کند دراز گوش و سگ و عورة یعنی زن اما ظاهر روایت آنست که نماز تباه نشود و قال عليه السلام مرور الشيء بين يدي
المصلي لا يقطع الصلوة ابو هریره رضی الله عنه بعراق رفته بود و مصلح چون از عراق باز آمد نزدیک عایشه رضی الله عنها در آمد عایشه رضی
الله عنها گفت یا ابا هریره اهل اعراق بر چه یافتی گفت یا مادر مومنان چنین میگویند که گذشتن خر و سگ و زن نماز را تباه کند عایشه
رضی الله عنها گفت یا ابا هریره عیالان پیغامبر عليه السلام را با خر و سگ برابر کردی گفت یا مادر مومنان من از خود نمیگویم عروه
رضی الله عنه روایت میکنم عایشه رضی الله عنها گفت اهل عراق اهل نفاق اند قول ایشان برد و دست ما خود دانسته که بسیار
شبها بود پیغمبر عليه السلام همچون جنازه خفته بودی چون پیغامبر عليه السلام بمسجد آمدی پایها را گرد کردی چون بقیام رفتی پایها
را دراز کردی پیغمبر عليه السلام را انگوش پیش استم که روا بود دیگر ام سلمه را دو فرزند بود از خصم دیگر یکی پسر و یکی دختر پسر او عمر نام
و دختر را زینب نام بود رسول عليه السلام در نماز بود که هر دو قصد کردند تا پیش نماز رسول عليه السلام گذرند بر رسول عليه السلام
اشارت کرد عمر بایستاد و زینب بگذشت و باز نه استاد رسول عليه السلام بعد از نماز فرمود که این زنان اهل فتنه اند بر کار او در فتنه
افکنند و آن نماز را باز نکرد و انید پیش استم که گذشتن زنان نماز را تباه نکند در صلوة خواجه اجل شمس الائمه رحمه الله ابن عباس رضی الله عنه
میگوید که پدر مرا خری بود وقتی رسول عليه السلام در صحرا نماز میکرد و از دوان دراز گوش پیش نماز رسول عليه السلام بگذشت
پیغمبر عليه السلام آن نماز را باز نگذارد در صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده روایت است از حیان بن مجارق رضی الله عنه که من از شتر
آمدم اقتدا کردم خری پیش پیغمبر عليه السلام بگذشت پیغمبر عليه السلام نماز تمام کرد و آن نماز را اعاده نکرد پیش استم که گذشت
دراز گوش نماز را تباه نکند دیگر گفتیم که گذشتن سگ نماز را تباه نکند که روایت میکند سعد بن وقاص رضی الله عنهما که رسول
عليه السلام در صحرا روز ادینه نماز دیگر میکرد او سگ سیاهی پیش نماز رسول عليه السلام بگذشت سعد بد دعا کرد آن سگ
بسر به کام نرفته جایی نرفته بود که بیفتاد و بمرد رسول عليه السلام گفت که دعا کرد آن سگ را ای سعید گفت من کردم یا رسول
الله رسول عليه السلام گفت چه دعا کردی گفت این دعا کردم سبحانك لا اله الا انت يا حنان يا منان يا بديع السموات والارض يا
ذو الجلال والاكرام اللهم اقتل هذا الكلب آنگاه گفت یا سعد او چه دعا امروز شست من نخواستی جبرئیل امین صلوة الله عليه در
رسید و بگفت یا محمد این دعا که سعد گفت در حق هلاک سگ اگر در حق کافران کردی خدا عز و جل همه کافران را هلاک کردی

و در روز آدینه ساعتی است که در آن ساعت هر دعائی را که مؤمنی گوید آن دعا را ایشان مستجاب شود ولیکن این ساعت بعد از نماز
دیگر است بزرگان گفته اند هر که خواهد که آن ساعت را دریابد که از اول روز تا آخر روز بدعا گذارد و پیغمبر علیه السلام نماز را باز نگذارد
عمل بر آن حدیث منسوخ است پس دانستیم که گذشتن از پیش گذارندگان نماز را تباه نکند که حدیث مطلق آمده است قال النبی علیه السلام
مرور شیٔ بین یدی المصلی لا یقطع الصلوة ابو یوسف رحمه الله گفته است که از حدیث یاد داشتم از منسوخات و آن حدیث ابو هریره
رضی الله عنه روایت کرده اند شاید از آن باشد که عمل بروی منسوخ است مسئله مسبوق اگر بقضاء مسبوقانه برخیزد اجماعست که اعوذ
گفتن گوید اشکال آید و بقول ابو یوسف رحمه الله که یکبار در حال متابعت گفته است بار دیگر چرا گوید در صلوة خواجه اجل سرخسی
رضی الله عنه از ابو یوسف روایت میکند که نمازگذار را دو حالت است یکی حالت انفراد و یکی حالت اقتدا میگوید باید که در حالت انفراد
نیز گوید تا در دو حالت عمل کرده شود و نیز قول ابو حنیفه و محمد رحمهم الله اشکال نیاید که ایشان اعوذ را سنت قیام ندارند سنت قرائت
میدارند مسبوق قرائت اکنون میخواند پس اعوذ گوید مسئله مسبوق سبحانک اللهم وبحمدک خواند یا نی یاد در نوادر داود ابن رشید رحمه الله
روایتست که خواجه امام زاهد فخر رحمه الله میگوید در سبق در روایت بیرون آمد از خواجه امام ابو بکر فضل بخاری که از محمد رحمه الله
روایت میکند که خواندن امام مر مقتدی را نیابت ندارد باید که مسبوق بخواند اما ظاهر روایت آنست که نخواند مسئله مقتدی اگر
امام را در نماز یافت اقتدا کرد و تکبیر گفت سبحانک اللهم وبحمدک خواند یا نی این مسئله بر پنج نوعست یا امام در قیام است نماز بلند میخواند
یا آهسته خواندنی یا در رکوع است یا در سجده یا در قعده اگر در قیام است و نماز آهسته خواندنی باتفاق خواند اگر در رکوع است باتفاق نخواند
اگر در سجده است یا در قعده اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که بخواند که آن سجده و قعده از نماز وی نیابت ندارد و بعضی گفته اند که نخواند
که بر وی متابعت امام واجب است سبحانک اللهم سنت است و اقامت واجب اولیتر از اقامت سنت و اختیار خواجه امام زاهد فخر
الدین رحمه الله آنست که نخواند که اختیار شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله آنست که بخواند و اگر امام را در قیام یافت و نماز بلند
خواندنی ظاهر روایت نخواند که گوش داشتن قران واجب است و خواندن سنت شیخ الاسلام برهان الدین در نوادر صلوة خواجه امام
بکر خواهر زاده در سبق میکرد روایت بیرون آمد از ابو بکر خصاص رحمه الله میگوید که خواندن این ابو بکر بخاری رحمه الله میگوید که
روایت خواندن نیافته ام بکر یکی روایت عبد الله بن مبارک رحمه الله میگوید که خواجه امام زاهد فخر صلوة خواجه اجل سرخسی در سبق
میکرد روایت بیرون آمد هر کجا که امام وقف کند وی کلمه گوید تا هم خواننده تسبیح بود و هم گوش دارنده قرائت اما ظاهر روایت اینست
که نخواند که خواندن تسبیح سنت است و شنیدن قرائت فریضه اقامت فریضه اولیتر از اقامت سنت اگر مقتدی امام را در قیام یافت
الله گفت امام به رکوع رفت وی اگر گفت تا آنگاه به رکوع برفت اتفاق اگر گفت دریافته شود و لیکن اگر به رکوع نرفت ثنا مشغول شد تا امام
سر از رکوع برآورد و آنگاه وی به رکوع و بقول ابو حنیفه رکعت دریافته شود و بقول ابو یوسف و محمد دریافته نشود و اسم و وصف کلم باید تا
نماز آمده شود و مقتدی آمد و امام را در قیام یافت و تکبیر گفت امام به رکوع رفت تا بیستی که وی نیز به رکوع رفتی و نرفت وی
بخواندن سبحانک اللهم مشغول شد امام سر از رکوع برآورد و آن رکوع را احتیاطا نمی ارزد بود که در قیام با امام مشارکت

افتاده بود اگر امام را در رکوع یافت تکبیر گفت بایستی برکوع نرفت بخواندن سبحانک اللهم مشغول شد امام سر از رکوع برداشت
انگاه برکوع رفت ان رکعت یافته شود یا نی زفر رحمه الله میگوید که یافته شود اما ظاهر روایت آنست که دریافته نشود و حجة قول زفر
رحمه الله بیست قوله علیه السلام من ادرک الامام فی الرکوع فقد ادرکها اما حجة قول علماء ثلثه رحمهم الله دریافتن ان بود که مشارکت
افتد مقتدی را با امام در رکوع در فوائد صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده آورده است که ابن ابی لیلی و خواجه محمد مقاتل رازی و
عبد الله بلخی رحمهم الله ایشان بر قول زفر فتوی داده‌اند که ان رکعت دریافته شود اما ظاهر روایت اینست که دریافته نشود که
در نماز رکن اصلی سه است قیام است و رکوع و سجود و چون امام دو رکن پی وی آورده است بیشتر را حکم کل است پس رکعت دریافته نشود
تاویل حدیث جائی بود که امام را در رکوع بیابد وی را با امام در رکوع مشارکت افتد اگر مقتدی را در قیام با مشارکت افتاده
تکبیر گفت در قیام لاحق شد و در هیچ رکنی مشارکت نا فتاد ان اورده او سجده شود اکنون بعد از فراغ نماز امام تواند که بران نماز
بنا کند یا نی اختیار ابو الحسن کرخی رحمه الله انست که تواند و اختیار ابو جعفر رحمه الله آنست که نتواند اگر امام را در سجده یافت
تکبیر گفت قیام و رکوع اورده بسجده رفت و اگر این سجده اول است و نماز وی را فاسد نکند و از نماز وی نیابت ندارد و این رکعت یافته
نشود از برای انکه قیام فریضه است و دو سجده متابعت امام آورده پس گوییم که نماز تباه نشود که وی یکی رکوع زیادتی آورده است
انما دون رکعت بود نماز تباه نشود اگر امام را در میان دو سجده یافت و اقتدا کرد قیام و رکوع آورده سجده را با امام اورد اگر
نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده دوم کرده است نماز وی روا بود مگر بروایت محمد که با آوردن یک سجده زیادتی نماز
را تباه گرداند در اصل نسخه برخلاف این ذکر کرده است اما اگر نیت سجده اول کرده است یا هیچ نیت نکرده است نماز تباه شود
که یک رکعت نماز آورده پیش از تمامت نماز امام اشکال آید در الضرورت که نیت نکرده است ظاهر و غالب مومن ان بود که نخست
سجده اول آرد و انگاه سجده دوم اگر این سجده آخر است اگر نیت متابعت امام کرده است یا نیت سجده اخر کرده است یا
هیچ نیت نکرده است باتفاق ان نماز وی نیابت ندارد و نماز وی تباه نشود و اگر نیت سجده اول کرده است نماز وی تباه شود چه
وی مسبوق است و یک رکعت نماز از فراغ امام اورد لاجرم نماز وی تباه شود اگر امام را در قعده اول دریافت تکبیر گفت باتفاق
سبحانک اللهم خواند انگاه بنشیند و اگر خواند و نشست و امام برخاست وی نیز برخیزد و اگر التحیات خواند اگر اغاز نکرده است باتفاق
برخیزد و اگر اغاز کرده است خواجه امام زاهد فخر الدین رحمه الله میگوید که برخیزد و امام را متابعت کند که متابعت امام واجب
شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله میگوید که التحیات ذکر است از اذکار نماز چون اغاز کرد باید که تمام کند اگر امام را در قعده
آخر دریافت تکبیر گفت ثنا خواند امام سلام داد وی بجا نجا باید که مسبوقانه تمام کند و اگر ثنا خواند یعنی که نشست امام سلام
داد وی باتفاق التحیات اغاز نکند و اگر اغاز کرد امام سلام داد و همین خلاف است که گفتم و اگر مسبوق را در سه رکعت سهو افتاد
یک رکعت شکوک است این نماز را چگونه کند و بعضی گفته اند که سه رکعت مسبوقانه آرد و قعده بار شکوکانه آرد و قعدها واجب باید جمع بنا بعضی گفته اند چهار رکعت آرد
بچهار قعده و در سجها قرآن خواند شکوکانه آخر آرد چهار قعده را از برآن از که چون یک رکعت بیارد و ان تقدیر که مشکوکانه زیادتی بود این قوم وی سهو و دو دیگر بیارد

و بنشیند اگر مشکوک کانه دریافته شود این دوم وی شود دیگر بیار و بنشیند و اگر مشکوک کانه دریافته شود در رکعت فاتحه و سورت نخواند
و بنشیند و در دیگر رکعت فاتحه سورت خواند قعده نیاورده رکعت آخر را فاتحه خواند یا نی بعضی گفته اند که مخیر است خواهد خواند خواهد
نخواند در مبسوط قاضی امام علی اسبیجابی اورده است که ابو حنیفه نخواند که از راه تحریمه مقتدیست در قفاء امام قران خواندن بدعت
است یا زین که تنها گذارد است تنها گذارد در وی آخر قران خواندن سنت است و هر کجا سنت یا بدعت جمع آید ترک سنت بهتر از
آوردن بدعت بود خواجه امام منهاج الدین سمرقندی میگوید نا خواندن اولیتر بود شیخ الاسلام برهان الدین رحمه الله گفته است
که نخواند از برای آنکه مسبوق را دو حکم است یکی بحکم مقتدی و یکی حکم انفراد از ان رو که حکم انفراد دارد دران دو رکعت قراءت خواند
اگر درین رکعت دیگر خواند سنت بود و از ان روی که مقتدی خواند بدعت بود و اصلی است هر کجا سنتی یا بدعتی جمع آید که سنت بهتر از آوردن
بدعت بود و اگر یک رکعت مسبوق است یک رکعت مشکوک باید که نخست مسبوقانه آرد و بار مشکوکانه و قعده اگر نخست مشکوکانه آرد
یا هر دو را بیک قعده ارد نماز تباه شود درین مسئله نیت شرط است شیخ الاسلام برهان علاء الدین رحمه الله گفته است درین مسئله
اگر نخست مشکوکانه گند آن از مسبوقانه نیابت دارد که آن قوی تر است اما ظاهر روایت آنست که نیت شرط است نخست نیت مسبوقانه
کند و آنگاه نیت مشکوکانه که اگر آن رکعت را با امام اندریافته شود و بار دوم تطوع شود بروی فرض باقی است و آن رکعت مسبوقانه
نماز تباه شود و بدین معنی که گفتم که نخست مسبوقانه کند و آنگاه نیت مشکوکانه بدو قعده آرد از عهده بیرون آید اگر نماز بامداد میگذارد چون برکوع
رفت پشیمانی بر افتاد و در رکعت بار دیگر دوم قراءة دراز تر خوانم باز گشت و قراءة دراز تر خواند و رکوع باز آورد معتبر رکوع اول بود یا رکوع
دوم بروایه نوادر معتبر رکوع دوم بود که را شروی سجده است ظاهر روایه آنست که معتبر رکوع اول بود که اداء فریضه واجب است یا فرض بار دوم
تطوع شود و تطوع بر فریضه ابر نگیرد تا نماز این خلاف جائی پدید آید و اگر این واقعه امام را افتد دیگی آمد و درین رکوع بوی اقتدا کرد
ظاهر روایه این رکعت دریافته نشود و در روایه نوادر یافته شود چه روایه نوادر آنست که رکوع معتبر آن بود که در عقب وی سجده
بود و در عقب این رکوع سجده است پس دریافته شود و جه ظاهر روایه این است که رکوع معتبر آن بود که بعد از قراءة معتبر بود اینجا قراءة
اول معتبر افتاده است پس این رکعت را رکوع اول بود که اداء فریضه واجب یافتیم بار دوم تطوع شود و تطوع بر فریضه ابر نگیرد پس دریافته
نشود و اگر این واقعه در رکعت دوم افتاد دیگی آمد درین رکعت بوی اقتدا کرد بروایه اصل هر دو رکعت مسبوق بود و بروایه نوادر یک
رکعت مسبوق بود و اکنون این دو رکعت مسبوقانه چگونه آرد و اگر دو بدو قعده آرد یا جماع روا بود و اگر دو بیک قعده می آرد روا شود و
بروایه اصل روا بود و اگر امام را یاد آید که من دو سجده از رکعت اول مانده ام انرا بیک رکعت نماز آورد و این مسبوق متابعت کرد ظاهر
روایه یک رکعت نماز دیگر بروی بود و بروایه نوادر بروی چیزی نبود و بعضی از مشایخ گفته اند که بروایه نوادر ان رکعت نیز
بروی بود از برای آنکه چون دو سجده از رکعت اول مانده است چون این رکعت دوم آورد این سجده ها ملحق برکعت اول شود و این
قیام و رکوع دوم که وی اقتدا کرده است برانداخته شود پس این رکعت را در نیافته باشد باید که دیگر رکعت مسبوقانه بیارد تا باجماع از عهده
بیرون آید و اگر در فریضه چهار رکعت را یک رکعت مسبوق است یک رکعت و مشکوک یک رکعت لاحق است یک رکعت نایم و چون امام از نماز

تا کجا خواند اگر امام است تا عبده ورسوله خواند ویک سوی سلام دهد از برای اعلام قوم و اگر تنها گذارد مخیر است خواهد بگوید سلام دهد
خواهد بر دو سوی بعضی گفته اند که تنها بر دو سوی سلام دهد اولیتر بود و در خواندن قرائت تشهد نیز مخیر است خواهد بار اول تا عبده و
رسوله خواند بار دوم تا آخر خواند و خواهد بار دوم تا عبده ورسوله و اگر بار اول تا آخر خواند بار دوم بعد از موشی تا بیم آخر خواند سهو
واجب نشود که اصل نیست چه بتغییر وی سهو واجب شود و بتأخیر وی سهو واجب شود و هرچه بتأخیر وی سهو واجب نشود بتغییر وی
سهو واجب نشود چنانکه تسبیحات رکوع وسجود نرم می باید گفتن وی بلند گفت یا امام را سمع الله لمن حمده بلند می باید گفتن وی
نرم گفت یا اعوذ یا بسم الله را نرم می باید گفت وی بلند گفت و مانند اینها سهو واجب نشود و اگر در سنت نماز یا در نماز تراویح دو
بنشست و بعد از موشی برخاست باز گردد و سهو آرد و اگر سنت و کانی نماز نشستن یا نشانم بود او مخیر بود و خواهد باز گردد خواهد باز نگردد
در هر دو حال سهو واجب آید اگر در سنت نماز خفتن سیوم برخاست بعد از موشی اگر باز گردد سهو واجب آید و اگر نی نباید که سنت نماز
خفتن چنانکه دو مشروع است چهارم هم مشروع است سلام سهو از نماز بیرون آرد یانی بقول محمد و زفر رحمهما الله بیرون نیارد و بقول
ابوحنیفه وابویوسف رحمهما الله بیرون آرد موقوف بباز گشتن فائده این خلاف جایی پدید آید که سلام سهو داد پیش از آنکه بسجود سهو باز گشتی
یکی اقتدا بوی کرد بقول محمد و زفر رحمهما الله درست آید و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله درست نیاید سلام سهو داد پیش از آنکه
بسجود باز گشتی مسافر نیت اقامت کرد نیت اقامت وی بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله درین نماز عمل نکند و بقول محمد و زفر رحمهما الله
کند سلام سهو داد پیش از آنکه بسجود باز گشتی قهقهه خندید بقول ابوحنیفه و ابویوسف و زفر رحمهم الله طهارت تباه نشود و بقول محمد رحمه الله
طهارت تباه شود و اشکال اینکه زفر رحمه الله دران دو مسئله با محمد رحمه الله بود از چه معنی است که درین مسئله با ابوحنیفه وابویوسف
رحمهما الله یار شده است اصل است زفر را رحمه الله در خنده قهقهه که هرجا که نماز تباه کند طهارت تباه کند اما اگر بسجود باز گشت
یکی اقتدا بوی کرد باتفاق درست آید و اگر مسافر نیت اقامت کند باتفاق درین نماز عمل کند و اگر قهقهه خندید بقول علمای ثلثه رحمهم الله
طهارت تباه شود بنا بر همان اصل که گفته اند بقول زفر تباه نشود و بازگشتن بسجده سهو قعده را بر گیرد یانی از ابویوسف رحمه الله روایت آمده
است که قعده بر گیرد و ظاهر روایت آنست که قعده بر نگیرد فائده خلاف جایی پدید آید که سهو آرد و آن قعده را باز نه آورد و ظاهر روایت نماز
روا بود و بدان روایت ابویوسف رحمه الله روا نبود سلام داد تا سهو نیارد نتواند که بیارد و اگر سلام داد تا سجده تلاوت نیارد نتواند که
اگر که سجده سهو وقتی تواند آوردن که از وقت مستحب مقدار رکنی باقی بود تا اگر سلام سهو داد پیش از آنکه بسجود باز گشتی نماز بامداد را آفتاب
برآید یا نماز آدینه را وقت فوت شد درین هر دو صورت سجده سهو نتواند آوردن اگر در نماز شک افتاد قاضی امام صدر الدین رحمه الله گفته
است که تا الشک به یقین نشود بحکم شک سهو واجب نیاید قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است چون شک در نماز است سهو واجب شود
و اگر شک در سهو است سهو واجب نشود تا اگر مسئله در نماز شک افتاد ولیکن اتمام نماز را همچنان بشک تمام کرد قاضی امام صدر الدین گفته است که سهو واجب
نشود از برای آنکه گذاردن نماز به یقین است و سهو شک و در شبهه شک حکم ثابت نشود و قاضی امام علی اسبیجابی رحمه الله گفته است چون شک در نماز است سهو
واجب شود اما اگر شک در سهو است سهو واجب نشود که ... محمد حسین بود او از قرائت ... [illegible] ... محمد حسن رحمه الله

خاطر نیکو داری هم در یک علم نیکو شوی در علمهای دیگر شروع نمیکنی تا از علمی بهره مند باشی کسائی رحمة الله گفت هر که در یک علم نیکو شود در علمها
دیگر دیر از آن علم روی دهد و محمد را گفت تو نعت نیکو میدانی یک مسئله از فقه سوال کنم جواب گوی گفت سوال کن و گفت در سهو آنچه سهو در
باقی گفت فی محمد رحمة الله گفت بحجه و دلیل میگوی گفت المصغر لا یصغر هر چه را خورد کنی از آن خورد تر نتوان کردن چون سهو کنی در وی
سهو دیگر نتوان لازم داشتن کسائی در عهد حمزه بود و حمزه رحمة الله از قراء بزرگ بود در عهد وی چون وی نبود چون خبر کسائی
بحمزه رسید حمزه رحمة الله گفت سهل باشد کاری بافتند و کسائی کلیم باف بود چون خبر بکسائی رسید برخاست و نزدیک حمزه رفت رحمهما الله چون
چشم حمزه رحمة الله بر کسائی افتاد وی را گفتند که کسائی اینست گفت ای پسر از قرآن چیزی یاد داری برخوان کسائی اعوذ گفت و آغاز کرد
سورة الر تلک آیات الکتاب الحکیم اکان للناس عجبا و الر کتاب احکمت این هر دو سورت آیت متشابه اند یکی آیت ازین سورت می خواند و یکی
از آن سورت که همچنین هر دو سورت را تمام کرد یکی الفی و واوی تقدیم و تاخیر نکرد و حمزه را از آن خوش آمد کسائی گفت ای استاد بزرگوار ما بافنده
ایم لیکن چنین بر می باشیم بنا بر آن بود که کسائی رحمة الله آدم علیه السلام را بخواب دید آدم علیه السلام وی را گفت ای پسر از قرآن چیزی یاد داری
برخوان سوره طه آغاز کرد چون بدین آیت رسید و قوله تعالی و عصی آدم ربه فغوی این آیت را ماند ثم اجتبیه آغاز کرد آدم علیه السلام گفت ای پسر
از قرآن چیزی ماندی گفت این آیت زلت شما بود شرم داشتم از خواندن این آیت آدم علیه گفت ای پسر دهان باز کن آب دهان خود در وی
کرد در دهان کسائی کرد در حال بوی مشک از دهان او روان شد چنانکه در هر مجلسی که کسائی قرآن خواندی بوی مشک از آن محفل روان شدی
به برکت آب دهان آدم علیه السلام وی وارث علم بی نظیر شد خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله گفته است که یاد داشت سه رکعت واجب است تا اگر
مسلمانی را در نماز جماعت رسید بها رفت و ویرا در راه شک افتاد که من چه گذارده ام چون بجای نماز آمد که یاد آمدش چه مقدار گذارده
ام خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله گفته است که سهو واجب شود و ظاهر روایت آنست که سهو واجب نشود اگر نماز گذارنده را به در سجده
مشغول شود و می در نماز قراءة نمیتواند خواندن هر چند تاخیر کنند تا آن مشغول مانند تا وی قراءت تواند خواندن سهو واجب نشود که این
تاخیر بعذر است و بعجز قراءت سهو واجب نشود و اگر در نماز شک افتادش که در آن نماز پیش ازین نماز نمازی گذارده ام از من چیزی
سهو رفته است یا نی هر چند که تاخیر کند سهو واجب نشود که شک آن نماز درین نماز عمل نکند اما اگر درین نماز شک افتادش تحری
میکند و میگذارد و همچنان نماز را تمام کرد و بعد از آن معلوم کرد که بر وی سهو چیزی نرفته است خواجه امام بکر خواهرزاده گفته است
که سهو لازم نشود و ظاهر روایت آنست که سهو لازم نشود اما اگر درین نماز شک افتادش و مقدار رکنی تاخیر کرد سهو واجب شود
مقدار رکنی را آنچه [illegible] بقول ابو حنیفه رضی الله عنه این مقدار تاخیر کند که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد تواند گفتن سهو لازم شود و فتوی
برین قول است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله این مقدار تاخیر کند بقراءت که از عبده و رسوله تا انک حمید مجید تواند خواندن سهو لازم
شود و قاضی محمد محسن ماتریدی رحمة الله گفته است اگر این مقدار تاخیر کند که اللهم صل علی محمد تواند گفتن سهو لازم شود و فقیه ابو اللیث
سمرقندی رحمة الله گفته است اگر مقدار رکوع معتبر یا سجده معتبر تاخیر کند سهو لازم شود اگر در نماز نرم خواندنی [illegible]
نماز بلند خواندنی نرم آغاز کند ظاهر روایت هر چه اندکی خواند سهو لازم شود و روایتی [illegible] نماز نرم خواندنی بلند [illegible]

صل علی گفت یا دانه‌اش باقی تمام کرد سهو واجب نشود از برای آنکه آنچه بفراموشی خوانده اندک است و باقی بعمد خوانده است سهو لازم
نشود و اگر اللهم صل علی محمد گفت یا دانه‌اش باقی تمام کرد قاضی ابو محسن ماتریدی رحمه الله گفت سهو لازم شود و سید امام ابو شجاع
رحمه الله گفته است که سهو لازم نشود که من هرگز از خود نیابم که کسی بگوید من صلوة گوید من بر وی سهو لازم دارم و قاضی امام ابو الحسن
رحمه الله گفته است که بالصلوة گفتن سهو لازم نشود زیرا که سهو بدان لازم داریم که بچیزی مشغول مانده است که بروی نیست و آن تاخیر قیام
باشد و اگر در دعای آخر سورت یا فاتحه ختم کند بفراموشی در صلوة صد و قاضی محسن مزنی در منتقی از ابو حنیفه رحمه الله روایت است که سهو
لازم شود و ظاهر روایت سهو لازم نشود و اگر در دعای آخر فاتحه بخواند حسن بن زیاد از ابو حنیفه رضی الله عنه روایت است که سهو لازم شود و ظاهر
روایت سهو واجب نشود و اگر در قعده آخر قرأت تشهد دوباره خواند یا سه باره سهو لازم نشود اما اگر سلام را فراموش کرد و لیکن دعاها
میخواند یا [illegible] سهو واجب نشود که این قعده محل ثنا است اما اگر سلام را فراموش کرد و او را در دعا بود و بعد از قرآن اتفاق
کرد یا خاموش کرد بعد از آن یاد آمدش سهو واجب شود در سهوی که در وی اختلاف علما است السهو [illegible] و در سهوی که در وی اختلاف
مشایخ است السهو [illegible] اگر بوقت برخاستن نشست اگر [illegible] استوا کرده است سهو واجب آید و اگر [illegible] اگر بر سه دو نشست بفراموشی
بر رکعت سیوم برخاست چه مقدار باید تا سهو لازم شود خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رحمه الله گفته است اگر بقیام نزدیکتر است سهو لازم شود
اگر بقعده نزدیکتر است سهو لازم نشود اما ظاهر روایت آنست که دستها و زانوها از زمین برداشته کند سهو لازم شود اما اگر زانو از زمین آزاد
شده است و لیکن دستها بر زمین است خواجه امام [illegible] رحمه الله گفته است که سهو لازم شود از برای آنکه در آن زمان دستها نهادن بر زمین
بجهت [illegible] اعتبار نیست این اختلاف مشایخ در وجوب سهو بود اما باز گردد یا نی بعضی گفته اند اگر بقیام نزدیکتر است باز نگردد و اگر بقعده نزدیکتر است
باز گردد و این قول ابو یوسف رحمه الله و بیشتر احکام کل دارد و بقول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله اگر قیام را مقرر کرده است باز نگردد و اگر قیام را مقرر نکرده
باز گردد که خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله آورده است که رسول علیه السلام فریضه چهار رکعتی بر سه رکعت نشست بعد رکعت سیوم [illegible] سبحان الله گفتند باز نگشت
و باز دیگر [illegible] چون قعود [illegible] سبحان الله گفتند باز نگشت و رسول علیه السلام سبحان الله گفت ایشان متابعت کردند بعد از فراغ از نماز سوال
کردند که نماز [illegible] بود و اقتدیان [illegible] نیست که آن بار برگشتند این بار بازنگشت که رسول علیه السلام فرمود که آن بار قیام مقرر نکرده بودم باز گشتم
اما این بار قیام مقرر کرده بودم باز نگشتم پس معلوم شد که هر جا قیام مقرر کرده باشد باز نگردد و اگر قیام مقرر نکرده باشد باز گردد و سبحان الله گفتن
مقتدی [illegible] بود زیان ندارد و نماز تباه نکند و اگر نماز شام یابد در رکعت مسبوق شد بیک قعده آرد یا بدو قعده این مسئله واقعه مسروق و جندب بود
ایشان شاگردان عبد الله مسعود بودند رضی الله عنه ایشان دو نماز شام را بدو رکعت مسبوق شدند مسروق [illegible] قعده آورد و جندب یک قعده بعد
از فراغ نماز ایشان را درین مسئله مناظره شد مسروق گفت آنچه من آوردم بهتر است جندب گفت آنچه من آوردم بهتر است بر عبد الله مسعود رضی الله عنه
باز گشتند عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که هر دو نیک آورده اید اما اگر این واقعه مرا افتد همچنان آرم که مسروق آورد یعنی بدو قعده آرم بعضی
گفته اند که چون تقلید است عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که هر دو نیک کردید پس اگر بفراموشی از هر رکعت یا یک قعده آرد سهو لازم نشود اما
روایت است که لازم شود که قعده اولی واجب است که بترک آن تاخیر واجب سجده سهو واجب شود و اگر بعمد ماند جهل بود و بجهل سهو واجب نشود چنانچه نماز

میگذارد امام بر سر دوم نشست مقتدیان سهو او بر خطا دیدند و لیکن امام بسیوم برخاسته شد و امام قعده معتبر کرده و برگشت بسیوم برخاسته مقتدیان معلوم شد که امام بر سر دوم نشسته بوده است باید که باز کرد نند و قعده دارند اشکال اینکه فریضه است و قعده اولی واجب از فریضه بواجب چرا باز کرد جواب قیام فریضه است لیکن چون پیش از امام آورده است معتبر نبود ایشان بدان قعده لاحق اند لاحق را واجب است که نخست آن آرد که امام پی وی آورده است و آنگاه متابعت کند و اگر امام بر سر دوم نشست و بقیام بسیوم برخاست یکی از مقتدیان را یاد آمد که من قرارة تشهد نخوانده ام باید که باز گردد و قرارة تشهد خواند و آنگاه متابعت کند بنا بر همان اصل است وی همان قرارة تشهد لاحق لازم است که نخست لاحقانه آرد و آنگاه متابعت کند اگر بر امام سهو است لاحق را باید که سهو امام را متابعت نکند و اگر کرد نمازش تباه نشود و لیکن از سهو نیابت ندارد با خر لاحقانه همانجا که امام سهو آورده است وی نیز همانجا بجا برخلاف مسبوق که بقضا مسبوقانه برخاست قیام و رکوع آورد امام بسهو بازگشت باید که مسبوق نیز باز گرد و سهو امام را متابعت کند و آن قیام و رکوع را باز آرد و اگر باز نگشت یا سر بسجده نهاده است که امام بسهو باز گشت تکبیر اگر قیام و قرارت وی بعد قعده معتبر امام افتاده است روا بود و اگر پیش از قعده معتبر امام افتاده است یا برابر نمازش تباه شود و اگر بعد از قعده معتبر امام برخاسته است و سر بسجده نهاده امام بسهو باز گرد و اگر متابعت کند وی نمازش تباه شود و اگر مسبوقانه را تمام کرده باشد و قعده را معتبر کرده اگر امام بسهو باز گرد و وی متابعت کند نمازش تباه نشود و اگر تکبیر از قعده معتبر خویش سهو امام را متابعت کرد نمازش تباه شود مسبوق سهو امام را متابعت نکرد و پیاده مسبوقانه سهو افتاده باخر نماز دو سجده سهو آرد نقصان ترا بگیرد و اگر سهو امام را متابعت کرد وی را در مسبوقانه سهو افتاد باز سهو آرد که آن از برای متابعت امام بود و این بار دوم واجب شد از برای ترک واجب اگر سهو امام را متابعت نکرد و پیاده در مسبوقانه سهو نیفتاد آن سهو امام را آرد یا نی قیاس آنست که نیارد و باستحسان بیارد و اگر مسبوق پنداشت که بر امام سهو نیست و امام سهو آورد وی متابعت کرد نمازش تباه شود و اگر پنداشت که بر امام سهو نیست و امام سهو آورد وی متابعت کرد بعد از آن معلوم شد که بر امام سهو نبوده است و بعضی گفته اند که نماز مسبوق تباه نشود چون وی ندانسته است ظاهر روایت نمازش تباه شود که سید امام ابو شجاع و بعضی از مشایخ رحمهم الله گفته اند که در نوادر صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمة الله آورده است که در حال اقتدا اگر افزون رکعت نماز تباه نکند اما در حال انفراد اقتدا مقدار رکنی نماز تباه کند و سجده هر رکن بود نماز تباه شود اگر مسبوق بفراموشی با امام سلام داد و نماز تباه نشود اگر سخن و نیا نگفته باشد تواند که بنا کند و باقی مسبوقانه را تمام کند سهو واجب شود یا نی اگر پیش از امام سلام داده باشد یا برابر امام سهو لازم نشود و اگر بعد از سلام امام سلام داده باشد سجده سهو لازم شود که چون امام سلام داد وی حکم انفراد گرفت آنگاه سلام بفراموشی داد سهو لازم شود فصل در بیان شک در نماز عبدالله عمر رضی الله عنه سوال کرد از رسول علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم علیه الصلوة عبدالله مسعود از رسول صلعم سوال کرد که یا رسول الله صلعم مراد در نماز

شک می افتد قال النبی صلعم فلیتحری الی الصواب عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله مرا در نماز شک می افتد
قال النبی صلعم فلیبن علی الاقل بنا کن بر کمترین و از امام اعظم رحمة الله نقل کرده اند اگر کسی را بار اول شک افتد باید که همچنان
کند که عبدالله عمر رضی الله عنه فرمود که نماز را از سر گیرد و اگر بار دوم افتد همچنان کند که پیغمبر علیه السلام عبدالله مسعود رضی
را فرمود که تحری کند و صواب گیرد و اگر شک بسیار میرود همچنان کند که عبدالرحمن بن عوف را رضی الله عنه فرمود که کمترین
بنا کند ابوحنیفه رضی الله عنه گفته است که دو رکعت نماز که بعلم تمام کنی فاضلتر ازین بود که هفتاد بار آن نماز تباه کنی و از سر
گیری از برای آنکه هر باری که آن نماز را بر اندازی باز از سر گیری احتمال آن دارد که در هفتاد و یکم همان شک باز افتد خواجه
امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که هر که از بجای رسد هر بار که آنجا رسد باز بتر رسد هرجا که فریضه با بدعتی جمع آید آوردن بدعت
بهتر از ترک فریضه بود هرجا که بدعتی با واجبی جمع آید آوردن آن بدعت به از ترک واجب بود هرجا که سنتی با بدعتی
جمع آید ترک سنت به از آوردن بدعت بود هر شکی که بعد از فراغ افتد آن شک را اعتبار نبود تا بیقین نشود هرجا که دو چیز
روا می آید و یک چیز ناروائی آن یک چیز ترجیح دارد بر آن دو چیز روایی بحکم حدیث قال النبی صلعم ما اجتمع الحرام والحلال
الا قد غلب الحرام علی الحلال یعنی جمع نشود حرام و حلال مگر که غلبه نشود حرام بر حلال ابوذر رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله
من در نماز حضور دل نمی یابم گفت پیش از آنکه در نماز شروع کنی بگوی که اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب بزرگان دین
چنین گفته اند که هر که خواهد تا دل خود را در نماز حاضر یابد باید که طهارت خود را از نقصان نگاه دارد و جامه خود را از نجاست
اندک نگاه دارد و زبان را از غیبت و لغو نگاه دارد و حلق را از حرام و شبهه نگاهدارد و دل خود را از حسد نگاهدارد و سینه را از
کینه نگاهدارد و در قیام چشم را بجای سجده دارد و پیش از آنکه تحریمه ببندد این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من تفرقة القلب
تا دل خود را در نماز حاضر یابد این دعا ابوذر است و رسول علیه السلام فرموده است که هر که خواهد که مهتر عیسی علیه الصلوة والسلام علیه
والسلام ببیند [illegible] ابوذر نگاه کند و اگر دو کس پهلوی یکدیگر نماز میگذارند و هر دو یک نماز میگذارند یکی را
شک افتاد که من چه گذارده ام باید که آن دیگر را بدل نگاه میدارد که چه میگذارد و هر چه آن می گذارد وی گذارد و اگر آن تا آخر نماز
سهو آرد وی نیز سهو آرد و اگر آن سهو نیارد وی نیز سهو نیارد و اگر در رکوع یاد آمدش که قرائت نخوانده ام باید که باز گردد
و قرائت خواند چون فریضه دو رکعت بود یا تطوع یا وتر اگر فریضه چهار رکعتی بود اولیتر آن بود که باز گردد و قرائت خواند تا واجبی
اقامت کرده باشد و آن رکوع را باز آرد و اگر باز نگشت نماز روا بود بشرط آنکه در آن دو رکعت دیگر قرائت خوانده باشد و اگر در
رکوع یاد آمدش که قرائت نخوانده ام باز گشت قرائت خواند و به رکوع رفت یاد آمدش که فاتحه نخوانده ام باز گشت و فاتحه خواند و برکوع
رفت یاد آمدش که سوره با فاتحه ضم نکرده ام باز گشت و سوره با فاتحه ضم کرد و رکوع باز آورد و اتفاق معتبر این رکوع چهارم بود تا اگر
کسی درین رکوعها بوی اقتدا کند این رکعت دریافته شود و اگر سنت یا تطوع چهار رکعتی میگذارد و بر دوم نشست و برکعت سیوم
برخاست قیام و رکوع آورد یاد آمدش که بر سر دوم نشسته ام بقول ابوحنیفه رح باز گشتن [illegible] بود و بقول ابو یوسف رح باز گشت [illegible]

عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند که این را فقها دانند عام ندانند باز گردد و قعده ارد اگر بران قیاس که سیوم بود
بر سر دو نشستن یافتم و نماز تمام شد ولیکن احتمال ندارد که دوم است پس وی یک رکعت نماز پیش نیاورده است برخیزد
یک رکعت نماز دیگر گذارد و دو سجده سهو آرد تا از عهده بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک افتادش که اول
است یا سیوم من اتفاق است که این رکعت را نیارد که اگر ارد نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام و رکوع
و قعده آرد اگر بران قیاس که سیوم بود بر سر دو نشستن یافتم ولیکن احتمال ندارد که اول وی بود بر فور دو سجده آرد
و یک رکعت نماز قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته اند باز گردد و قعده ارد اگر از سیوم باز گشته باشد
بر سر دو نشستن یافتم و اگر از اول باز گشته بود وی هیچ نیاورده باشد پس دو رکعت نماز بیک قعده آرد از عهده
بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک افتادش که اول است یا دوم یا سیوم اتفاق است که این رکعت را نیارد که اگر ارد نمازش
تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده و دو سجده و قعده و یک رکعت نماز و سهو از عهده بیرون آید مشایخ
سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده ارد اگر از سیوم باز گشته بود بر سر دو نشستن یافتم اگر از دوم باز گشته بود وی یک رکعت
نماز آورده بود و اگر از یکی باز گشته وی هیچ نیاورده باشد دو رکعت نماز گذارد بقعده و سهو ارد از عهده بیرون
آید و اگر فریضه سه گانی میگذارد و شک افتادش که اول من است یا دوم یا سیوم باید که سه رکعت نماز گذارد بسه قعده
و سهو آرد از عهده بیرون آید اگر نماز چهار گانی میگذارد و در قیام شک افتادش که اول من است یا دوم مشایخ عراق
گفته اند که این رکعت را بیارد و دو رکعت دیگر آرد و قعده بنا بران اصل است که مشایخ عراق در فریضه چهار رکعتی بر
دو نشستن سنت دارند و انگاه یک رکعت نماز دیگر گذارد و سهو ارد از عهده بیرون آید ظاهر روایت آنست که بر سر
دو نشستن واجب است باید که چهار رکعت نماز گذارد بچهار قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر در فریضه چهار رکعتی شک افتادش
که اول منست یا دوم منست یا سیوم یا چهارم چهار رکعت بچهار قعده ارد با سجود سهو آرد از عهده بیرون آید مسئله
برقرار شک افتادش که اول من است یا سیوم اتفاق است که این رکعت را آرد و قعده نیارد از برای آنکه با اول است
یا سیوم وی هر دو جای قعده آوردن بدعت است پس یک رکعت دیگر آرد و قعده و دو رکعت دیگر آرد بیک قعده و سهو
آرد از عهده بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک افتادش که چهارم منست یا پنجم اتفاق است که آن رکعت
را نیارد که نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتم
و اگر چهارم بود قیام و رکوع و قوف بود بر فور دو سجده آرد و قعده و سهو از عهده بیرون آید مشایخ سمرقند گفته
اند که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهارم نشستن یافتم و اگر چهارم بود وی سه رکعت
نماز پیش نیاورده بود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد از عهده بیرون آید مسئله برقرار در قیام شک
افتادش که سیوم منست یا پنجم اتفاق است که آن رکعت را نگذارد که نمازش تباه شود مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع

و قعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتیم و اگر چهارم بود قیام و رکوع و سجود و سجده آرد و قعده و سهو از عهده بیرون آید و مشایخ سمرقند گفته اند
که باز گردد و قعده آرد و اگر از پنجم باز گشته بود و بر سر چهارم نشستن یافتیم و اگر چهارم بود وی سه رکعت نماز بیش نیاورده
بود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر گذارد و از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک کرد سوم هست یا پنجم اتفاق است
که این رکعت را نگذارد که نمازش تباه شود و مشایخ بلخ گفته اند که قیام از دو رکوع و قعده اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن یافتیم و
لیکن احتمال آن دارد که سوم بود فوت سجده آرد و سه رکعت شود برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و سهو آرد و از عهده بیرون آید و مشایخ
سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده آرد اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهارم نشستن یافتیم و اگر از سوم باز گشته بود وی دو رکعت
نماز گذارده بود برخیزد و دو رکعت دیگر گذارد و از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که اول است یا پنجم اتفاق است
که این رکعت را نیارد که نماز تباه شود و مشایخ بلخ گفته اند که قیام آرد و رکوع و قعده تا اگر پنجم بود بر سر چهارم نشستن
یافتیم و اگر وی اول بود دو سجده نیاورده باشد بر خود دو سجده بیارد و یک رکعت نماز شود و برخیزد و سه رکعت دیگر گذارد
و قعده آرد و دو رکعت دیگر بیک قعده گذارد و سهو از عهده بیرون آید و مشایخ سمرقند گفته اند که باز گردد و قعده
آرد و اگر از پنجم باز گشته بود بر سر چهارم نشستن یافتیم و لیکن احتمال آن دارد که از اول باز گشته بود و دو سجده نیاورده باشد و یک
رکعت نماز گذارد و قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آید و اگر این در اقتدا امام را افتد در قضای مسبوق بود و باید
مسبوق امام را در آن متابعت کند و بنشیند چندانکه امام نماز خود را تمام کند و آنگاه وی برخیزد و باید که مسبوق باشد
مسبوق نه آرد و باید که لاحق باشد لاحقانه آرد و از عهده بیرون آید **مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که سوم هست
یا چهارم همین رکعت را گذارد و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر آرد و قعده آرد و سهو آرد و از عهده بیرون آید
**مسئله** برقرار در قیام شک افتادش که اول است یا چهارم همین رکعت را گذارد و قعده آرد و برخیزد و
یک رکعت دیگر آرد و قعده آرد و برخیزد و دو رکعت دیگر گذارد و بیک قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آید **مسئله**
اگر وتر میگذارد در قیام شک افتادش که اول است یا دوم همین رکعت را گذارد و قعده آرد و برخیزد و دو
رکعت دیگر بگذارد و قعده در هر دو رکعت دعا قنوت خواند بار اول دست برنیارد و لیکن در رکعت آخر دست
بر آرد و دعا قنوت خواند و سهو آرد **مسئله** برقرار وتر میگذارد و شک افتادش که دوم هست یا سوم همین رکعت را
خواند و لیکن دست برنیارد وقت تکبیر قنوت و قعده آرد برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و دو دست بردارد و تکبیر گوید و قنوت
خواند و سهو آرد **مسئله** برقرار شک افتادش در وتر که اول هست یا دوم یا سوم همین رکعت گذارد لیکن قعده در هر رکعت قنوت
خواند و لیکن در رکعت آخر دست بردارد و بسنده بود اگر تکبیر گفت شک افتادش که تکبیر اول است یا تکبیر قنوت باید که این رکعت
قرارت خواند و قنوت و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و لیکن قنوت نخواند و قعده آرد و برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد
و قنوت خواند و سهو آرد و اما بعضی گفته اند که چون شک در تکبیر اول است نیت نبود نماز روا نبود و ظاهر روا بود از برای آنکه

است که تکبیر گفته است نمی‌داند که تکبیر قنوت است یا تکبیر قنوت پس همان صفت که گفته‌اند گذارد واز عهده بیرون آید اگر چنین دانسته که دو اشفع
آید همین وتر را باز میگذارد واگر بزبان نیت کند واز ان وتر بیرون آید بدین وتر ارا آید اگر چنین سه رکعت بدو قعده گذارد روا بود
اگر بی نیت کند و بزبان تکبیر گفت این همان وتر بود اگر سه رکعت و سه قعده کرد بهمان ترتیب که گفته شد روا بود واگر سه رکعت بدو قعده
گذارد نمازش روا نبود اگر تکبیر قنوت گفت سبحانک اللهم وبحمدک خواندن چون یاد آمدش دعاء قنوت خواند سهو لازم نشود که این قیام
محل ثنا است اما اگر تکبیر قنوت گفت و قراءة خواند سهو لازم آید که دران زمان محل قراءة نیست و تاخیر قنوت شود سهو لازم شود اگر نیز
باز دعاء قنوت نخواند اگر وتر را سه رکعت بیک قعده گذارد در عتبیه ابو اللیث رح گفته است که روا بود و قیاس قول ابو حنیفه رضی الله عنه
در نماز شام خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که در وتر از ابو حنیفه سه روایت است یک روایت در فریضه است و یکر روایت در واجب
و یکر روایت در تطوع باید که این وتر را باز گذارد و همچنین نیت کند نزدیک ترین وتری که بر صفت روا بود اگر بار اول سهو افتاده
باشد از وتر فرق نیابت دارد و اگر اول بار روا آمده باشد این از قضا نیابت دارد و تطوع نشود که تطوع سه رکعت بیک تشهد روا نیست
اگر وتر را سه رکعت و تشهد بعد از هر دو رکعت برخاست یاد آمدش در شرح احمد اسبیجابی رح آورده است که باز نگردد و قیاس قول
ابو حنیفه هم بر نماز شام و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله باز گردد که وتر بقول ایشان سنت است عمر بن شعیب باید که باز گردد
و نماز را بر وجهی تمام کند که باتفاق روا آید بر ازان بود که مختلف اگر در قیام دوم پنداشت که سیوم است تکبیر گفت و دعاء
قنوت خواند یا دانستن آمد در رکعت سیوم باز خواند یا نی خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رح گفته است که باز نخواند قیاس مسبوق با
رمضان تا اگر یکی در ماه رمضان امام را در وتر یافت در رکعت سیوم واقتدا کرد و با امام دعاء قنوت خواند اتفاق است که
دران دو رکعت مسبوقانه خود را باز نخواند چون اول از سیوم نیابت دارد و دوم از سیوم طریق اولی بود که نیابت دارد اما
خواجه ابو حفص کبیر بخاری و شیخ الاسلام قاضی امام علی سعدی رحمة الله گفته است که فرق است میان این مسئله و میان مسئله از
برای آنکه مسبوق آنچه با امام میگذارد اول نماز وی است و یا آخر نماز وی از راه تحریمه و قعده اول است و از راه قراءت و قنوت
و سهو آخر نماز وی چون در محل خوانده است باز نخواند اما در هیچ نسخه نیاورده است که دوم از سیوم نیابت دارد و لیس باید که در
رکعت سیوم باز خواند یا آنکه در رکعت دوم خوانده است سهو لازم نشود که قیام محل ثنا است نه هم محل قراءت و دعاء قنوت ثنا است
یا قراءة چون در محل خوانده است سهو لازم نشود اگر نماز شام را چون وتر گذارد سهو واجب نشود اما اگر وتر را همچون نماز شام گذارد سهو
لازم شود و اگر وتر میگذارد و در رکوع یاد آمدش که سورت یا فاتحه ضم نکرده ام باز گردد و سورت یا فاتحه ضم کند و آن رکوع را باز گذارد اما در
رکوع شک افتادش که سورت یا فاتحه ضم کرده ام یا نی باز نگردد که در شریعت بشک حکمی ثابت نشود و سهو لازم نشود اما در رکوع یاد آمدش
که قنوت نخوانده ام جواب اول ابو حنیفه آن بود که باز گردد قیاس سورت یا فاتحه ضم کردن و این قول از فرح رحمة الله گرفته است اما
ابو حنیفه رضی الله عنه ازان قول رجوع کرد و گفت باز نگردد که فرق است میان سورت یا فاتحه ضم کردن و دعاء قنوت نخواندن از
برای آنکه چون باز گردد تا سورت یا فاتحه ضم کند اگرچه سورت یا فاتحه ضم کردن واجب است لیکن چون خواندن کیرد فرض ادا کرده شود

که جماعت برپای شد هم برانداز دو با امام اقتدا کند اما اگر هر دو رکعت گذارده است و بقعده رسانید که جماعت برپای شد الدین
تمام کند و اقتدا نکند اگر نماز چهارگانی پیشین یا دیگر را تنها شروع کرد و جماعت برپای شد برانداز دو اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارده
که جماعت برپای شد یک رکعت دیگر گذارد و اقتدا کند و اگر بر سر دو نشسته است که جماعت برپای شد سلام دهد و اقتدا کند و اگر بقیام
سیوم برخاست که جماعت برپای شد ظاهر روایت همانجا سلام دهد و اقتدا کند اما خواجه امام اجل شمس الائمه رحمه الله گفته است
که باز گردد و قعده آرد از برای آنکه آن قعده فریضه شود و اکنون فریضه شد و اجب است فریضه نیابت ندارد و چنانکه مسافر پیش مقیم
نشست و بر رکعت نه دارد برخاست بفراموشی رکوع و قیام آورد و بیاد آید که بر سر دو نشسته است اگر سر بسجده ننهد نماز تش
تباه نشود و اگر باز گردد و بقعده نماز تش روا بود اما اگر در رکوع نیت اقامت کرد چهار شد اگر بر سر دو نشسته نماز تش روا بود و لیکن ناقص
که آن قیام و رکوع باز آرد و آن قیام و رکوع آن وقت تطوع بوده است اکنون فریضه شده و تطوع از فریضه نیابت ندارد
و این نیز همان بود اما اگر سه رکعت گذارده است که جماعت برپای شد بعضی گفته اند که آن یکی را نشسته آرد تا این چهار رکعت
تطوع شود و فریضه را اقتدا کند اما ظاهر روایت آنست که بیشتر را حکم کل است چون بیشتر آورد و آن رکعت دیگر ایستاده آرد
اقتدا نکند اگر دو رکعت تطوع گذارد و سهو افتادش آورد بدان دو رکعت دیگر بنا کند ظاهر روایت روا بود اما خواجه امام اجل شمس
رحمه الله گفته است درست نباید اگر نماز شام را تنها شروع کرد جماعت برپای شد برانداز و اقتدا کند و اگر یک رکعت گذارده است
که جماعت برپای شد برانداز و اقتدا کند و اگر دو رکعت گذارده است که جماعت برپای شد نه برانداز که بیشتر را حکم کل است
نماز تمام کند و اگر تمام کرد نشاید که اقتدا کند تا بعضی گفته اند که نشاید که اقتدا کند که یکی از دو فعل شود و اگر با امام سلام دهد
تطوع سه رکعت روا نیست و اگر امام نشسته دهد برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد و خود تنها امام شود و این مسئله از ابوحنیفه رضی الله
عنه سؤال کردند گفت اقتدا نکند مگر فقیهی که داند تمام کردن چون با امام بر سه نشیند و امام سلام دهد وی برخیزد و یک رکعت دیگر
گذارد و براین چهار رکعت تطوع شود و اگر امام بر سه نشست و بر رکعت نه دارد برخاست بفراموشی اگر این تطوع گذار بود که
بوی اقتدا کرده است و براو متابعت کند نماز تش تباه شود و اشکال آید که امام را تطوع است و براو همان چرا وبرا نماز تباه نشود
از برای آنکه امام مجال است که اگر این تطوع را برخود تباه کند قضا بر وی نیست اگر این تطوع گذار برخود تباه کند بر وی قضا بود
پس بنا کردن وی بر ضعیف شود نماز وی تباه شود و اگر امام بر سه نشست و بر رکعت نه دارد برخاست بفراموشی تطوع
گذارنده وی را متابعت کرد و برا نماز تباه نشود قیام و رکوع آورد اگر سر بسجده ننهد نماز شان تباه نشود و اگر یاد آمدش بقعده
باز آید نماز روا بود و اگر سر بسجده ننهاد نماز تش تباه شد همین فریضه گذار همین نماز شام را امامت کند روا بود همین
تطوع گذار بوی اقتدا کند درست آید چون امام بر سه سلام دهد وی برخیزد و یک رکعت دیگر گذارد این چهار رکعت وی را
تطوع شود و اگر تطوع گذار فریضه گذار را اقتدا کرد و در نماز پیشین و برخود تباه کرد باز شروع کرد و اگر نیت همان نماز کرد با نیت متابعت
امام کرد با نیت هیچ نکرد چون گذارد و از تشهد اول بیرون آید و بر وی چیزی نیست اما اگر نیت تطوع دیگر کرد و گذارد بقول محمد

رحمه الله علیهما نیست بود و قضا پیشین بروی بود و بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رح از آن اول نیابت دارد و بر وی چیزی نبود اما اگر تنها گذارد تطوع
شروع کرده بر خود تباه کند و باز شروع کرد و لیکن نیت آن پیشین نکرد این چهار رکعتش نیابت دارد و باتفاق آن نماز پیشین را که بر خود تباه
کرده است قضا بروی بود و بر تطوع را که تنها شروع کند و بر خود تباه کند و نذر را نیست باید تا از عهده بیرون آید و اگر تطوع گذار فریضه گذاری
اقتدا کرد و در نماز چهار رکعتی امام در دو ی آخر قرات نخواند تطوع گذار را نماز روا بود و محمد رحمه الله گفته که پس چهار تطوعی را قرات
روا نبود و الا درین مسئله از برای آنکه نماز این تطوع گذار متعلق است بنماز امام چون نماز امام روا می آید از آن مقتدی نیز روا بود اما اگر در چهار
رکعت امام قرات نخواند بعضی گفته اند که نماز تطوع گذار تباه شود از برای آنکه امام را در دوی آخر قراءت خواندن سنت است تطوع گذار را فریضه
بنا کردن قوی بر ضعیف شود در روا نبود و اما ظاهر روایت روا بود از برای آنکه آنجا که نمی خواند روا می آید اینجا که خواند طریق اولی بود و آید
اگر تطوع گذار بفریضه گذار اقتدا کرد و نماز پیشین نماز گذارند و هر دو مسافر شدند و هنوز وقت باقی است معلوم شد ایشان را که شروع در نماز
شان درست آمده است و لیکن امام قراءة خطا خوانده است و نماز تباه شده است بر فریضه گذار قضا دو رکعت بود و بر تطوع گذار قضا چهار
بود و اگر همین فریضه را باز امامت کند و همین تطوع گذار بوی اقتدا کند روا بود و قیاس نشست ابو یوسف رح روایت میکند بر خلاف خود اصل
بود و در قضا دو و استحسان نشست محمد رح روایت میکند بر خلاف اصل است در قضا چهار چون امام بسر دو سلام دهد که بر خیزد و دو رکعت
نماز دیگر نماز گذارد چنانکه اقتدا مقیم بمسافر مقیم نماز خود را چگونه تمام کند و این نیز همان بود اگر امام بر سر دو نشست و نگفت زیرا
بر نجاست بغلط موضعی اگر مقتدی تطوع گذاری وی را متابعت کند نمازش تباه شود و اگر فریضه چهار رکعتی میگذارد بر سر چهار نشست
برکعت پنجم بر نجاست بغلط موضعی تطوع گذاری بوی اقتدا کند محمد رح گفته است که اگر این تطوع گذارد که بنا را این برابر تحریمه اول است و اگر
بر خود تباه میکند بر وی چیزی لازم نشود از برای آنکه اگر امام بر خود تباه میکند چیزی بر وی نبود حکم مقتدی همان بود ابو یوسف رح گفته است
که اگر تمام کند دو تمام کند و اگر بر خود تباه کند قضاء دو رکعت بر وی بود مسئله نماز تطوع گذاردن دو دو اولیتر بود یا چهار بر قول
ابوحنیفه رح چهار و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در شب دو دو و در روز چهار نماز تطوع هر چند گذارد و بیک تحریمه روا آید اما چند رکعت گذارد
تا کراهیت نبود در روز شش رکعت بیک تحریمه کراهیت نبود و اگر در روز تطوع میگذارد هشت رکعت بیک تحریمه و سلام مکروه بود اما در شب
مکروه نبود و بعضی گفته اند که شب تا هشت و روز تا شش مکروه بود در وقت نهی تطوع یا تحیت مسجدی ادا دو بقول شافعی رح در مکه شاید
و در جای دیگر نشاید یکروایت او آمده است که در شبانروز وقت مکروه نیست و از ابو یوسف رح روایت آمده است که در مسجد جامعه نشاید
در جای دیگر نشاید بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله هیچ جای نشاید در وقت نهی نماز شروع کرد و بر خود تباه کرد یا در روز نهی روزه
شروع کرد و بر خود تباه کرد بر قول زفر رحمة الله سر قضاش درست نیاید و بر قول علماء ثلثه رحمهم الله سر قضاش درست آمده بود اما اگر روزه
کرد روز بیگار شدی چون بر خود تباه کرد و بقول ابوحنیفه رضی الله عنه در روزه قضا لازم نشود که نهی مقارن عمل است تا چون صبح دمید
بیرخیزد روی از روزه است پس نهی مقارن عمل آید قضا بروی نبود اما نماز نهی مقارن نماز نیست تا رکعت نشود نماز نشود
بحجره شده قضا لازم شود اگر مسلمانی نماز تطوع شروع کرد و بر خود تباه کرد قضا دو واجب شود یا چهار اگر دو شروع کرد دو است

قضا دو واجب نشود و اگر چهار شروع کرده و بر قول ابو یوسف رحمه الله قضا چهار و بر قول ابو حنیفه و محمد رحمهما الله
قضا دو و اگر زیادت از چهار شروع کند و بر خود تباه کرد و بر قول ابو حنیفه رحمة الله و محمد رحمه الله قضا دو و
بیش از ابو یوسف رحمة الله روایت میکند هر چند نیت کرده است همان مقدار واجب آید این سماعه
از ابو یوسف رحمة الله روایت میکند که قضا چهار پیش واجب نشود چه بر ما خدای عز و جل زیادت
از چهار فریضه نکرده است و اگر مسلمانی نماز شروع کرد و بر پنداشت آنکه بر من است معلوم شد که بر وی نبود است اما
تمام کند آن نماز را یا بر اندازد اگر بعد از بامداد است یا بعد از نماز دیگر بر اندازد و اگر در اوقات دیگر است بر نیندازد
تمام کند اگر بر انداخت بر قول زفر رحمة الله قضای آن نماز بر وی بود و بر قول علمای ثلثه رحمهم الله قضای آن نماز
بر وی نبود و اگر در قیام نیت کرد که این نماز را تطوع تمام کنم بعد از آن بر انداخت باتفاق قضای آن نماز بر وی
بود و اگر یک امام شش رکعت نماز تطوع شروع کرد یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر سر دو سلام داد و در رفت
امام بشفع دوم برخاست دیگر آمد بوی اقتدا کرد و دو گذارد و سلام داد و در رفت امام بشفع سیوم برخاست دیگر
آمد بوی اقتدا کرد و دو گذارد یا امام سلام داد بدین مقتدیان بر هر کسی چند واجب شود و بر قول ابو یوسف رحمه الله
بر کسی نماز خود را تمام کردند رفتند بر کسی چیزی نبود و بر قول محمد بر اول هیچ واجب نشود و بر دوم
قضا دو واجب نشود بر سیوم قضا چهار واجب شود که بنا این شفع آخر بر آن چهار رکعت اول است
که امام گذارده است این همه جای بود که هر کسی دو میگذارد و میرود و اگر شروع میکردند بر خود
تباه میکردند اکنون چه واجب آید بر هر یکی بر اول قضا دو واجب آید و بر دوم چهار بر سیوم شش اگر
مسلمانی یک رکعت شروع کرد و بر خود تباه کرد و بر قول زفر رحمة الله بر وی نبود و بر قول علمای ثلثه
قضا دو رکعت بر وی بود و اگر سه رکعت نماز تطوع شروع کرد بر خود تباه کرد بر قول ابو حنیفه و محمد
رحمهما الله قضا دو رکعت لازم شود و بقول ابو یوسف رحمة الله قضا چهار رکعت لازم شود و اگر مسلمانی
دو رکعت نماز تطوع شروع کرد یک رکعت ایستاده میگذارد و یک رکعت نشسته بر قول ابو حنیفه رحمة الله
روا بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله و محمد رحمة الله روا نبود و اگر چهار شروع کرد دو رکعت ایستاده میگذارد و دو رکعت
نشسته باتفاق روا بود و اگر تطوع چهار رکعتی را بیک قعده می آرد روا بود یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا
بود سهو لازم آید بر قول محمد و زفر رحمهما الله روا نبود قضا دو رکعت بر وی بود و اگر سه رکعت بیک قعده می آرد روا بود یا
بعضی گفته اند که بقیاس [illegible] روا بود اما ظاهر روایت آنست که روا نبود که نماز تطوع سه رکعت بیک قعده مشروع نیست اگر شش
رکعت بیک قعده می آرد روا بود یا نی اگر بر سر هر دو نشست باتفاق روا بود و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف قضا شش رکعت بر وی بود و بقول محمد قضا
دو رکعت بر وی بود و اگر [illegible] دو آورد یا چهار [illegible] روا بود باتفاق اما این چهار روا بود یا نی بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله روا بود

بر قول محمد و زفر رحمهما الله روا نبود قضاء دو رکعت بروی بود دیگر به سه چهار است و باز بر سر دو بقول ابوحنیفه و ابویوسف
روا بود و سهو لازم شود و بقول محمد رحمه الله روا نبود قضاء دو رکعت بروی بود زیرا که نزدیک امام محمد قعده فرض است
در باب تطوعات مسئله السنت در صلوة هشت وجهی که ویرا عقیبة الصلوة میخوانند اصحاب ابوحنیفه رحمه الله تعالی تحریمه را
اعتبار دارد و فقیه ظاهر آنکه در رکعت اول و ثانی قرآن خواند و دیگر رکعت قرآن نخواند و ابویوسف رحمه الله شروع را اعتبار داد و محمد
رحمه الله تمامت شفع اول را اعتبار دارد و تا شروع در شفع ثانی درست آید [illegible] این خلاف جایی پدید آید که مسلمانی
چهار رکعت نماز میگذارد تطوع اگر در هر چهار قرآن بخواند باتفاق روا بود و اگر در هر چهار نخواند باتفاق روا نبود بروی قضا
دو بود یا چهار بر قول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله قضا دو بود و بر قول ابویوسف رحمه الله قضا چهار اگر در دوی اول خواند
و در دوی آخر نخواند باتفاق قضا دو بود و اگر در دوی آخر خواند در دوی اول نی هم باتفاق قضا دو بود و این دو رکعت
آخر نماز بود یا نی بقول ابویوسف رحمه الله نماز بود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما الله نماز نبود و در سه رکعت خواند و در رکعت آخر
نخوانده است باتفاق دو رکعت لازم آید اگر در یک رکعت اول خواند در سه دیگر نخواند بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله
قضا چهار بر قول محمد رحمه الله قضا دو و اگر در اول خواند در دوم نخواند در سیوم خواند در چهارم نخواند بر قول ابوحنیفه و ابو
یوسف رحمهما الله قضا چهار بود و بر قول محمد رحمه الله قضا دو بود و اگر در اول نخواند و در دوم خواند و در سیوم نخواند
در چهارم خواند یا در رکعت اول و در یک رکعت آخر نخواند در میان دو رکعت نخواند بقول ابوحنیفه و ابویوسف قضا چهار لازم آید
و بقول محمد دو و اگر در رکعت اول نخواند و در دوم خواند و سیوم و چهارم نخواند بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله قضا
چهار رکعت لازم آید و بقول محمد دو مسئله اگر در شفع اول نخواند در شفع دوم در رکعت سیوم خواند در چهارم نخواند ظاهر
روایت بدین خلاف است و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله قضا چهار لازم آید و بقول محمد رحمه الله قضا دو اگر در
دو رکعت آخرین خواند و قضا دو واجب شود یا چهار از ابوحنیفه رحمه الله قیاس است و استحسان باستحسان چهار واجب شود و بقول
محمد است رحمه الله و بقیاس دو واجب شود و این قول ابویوسف است رحمه الله اما خواجه امام زاهد فخر رحمه الله مختصر را در
سیکرد و روایت بیرون آید محمد بن الحسن جامع الصغیر را تصنیف کرد و بر ابویوسف عرض کرد و چون درین مسئله رسید نقل کرد
از ابوحنیفه رحمه الله گفت قضا چهار واجب شود ابویوسف رحمه الله گفت من بچنین املا نکرده ام [illegible]
محمد رحمه الله گفت ای استاد بزرگوار شما بچنین املا کردید ولیکن بر خاطر شما پوشیده شده است علی بن الجعد از
بشر بن الولید رحمه الله روایت میکند و بشر بن الولید از ابویوسف از ابوحنیفه رحمه الله که قضا دو واجب شود و در این
مسئله قیاس است و استحسان قیاس آن که ابویوسف روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضا دو و استحسان آنست
که محمد رحمه الله روایت میکند بر خلاف اصل خویش قضا چهار و چندان بود [illegible] کشید که این بنده ضعیف کتابها [illegible] ضایع کرده تو
دعا رحمت باز دارد **باب بیست و پنجم** در بیان نذر نذر مشروع است بآیت و اخبار و اجماع امت اما الآیة

یوفون یوما کان شره مستطیرا منجز آنست قال النبی علیه السلام النذر یمین وکفارته کفارة یمین باید دانست که احکام
عبادت بر دو نوع است وبعضی بدل تعلق دارد وبعضی بزبان تعلق دارد وآنچه بدل دارد چون نیت نماز وروزه وحج وزکوة و
مانند اینها وآنچه از احکام بزبان تعلق دارد واقرار وبیع وشرا وطلاق وعتاق نذر ومانند اینها تا اگر میخواهد بگوید وهم قرار کند
بزبان نشیند بگوید بنیاز رفت بگوید بنیاز لازم شود واما دعوی باحلال نبود که بگوید بنیار بستاند اگر میخواهد تا بگوید بنده من آزاد بزبان
اورفت بندگان من آزاد ویرا هر چند که بنده باشند همه آزاد شوند واگر مردی میخواهد تا بگوید که زنش را طلاق دهد بایدبا
طلاق ویرا اگر چهار زن بود هر چهار زن را طلاق شود واگر میخواهد تا بگوید که خدای را بر من یک روز روزه دارم بزبان نیت
که یکماه روزه دارم یکماه واجب شود واصلی است که نذر در معصیت درست نیاید اما از معصیت درست آید ودر معنی یمین
تا اگر آن کار کند کفارت یمین لازم آید چون کفارت کند ساقط شود قال النبی علیه السلام النذر یمین وکفارته کفارة یمین
ودر بشارت هر چه قبول کرده باشد همان واجب شود چنانکه گفت بنده من بسلامت آید یا بیمار من صحت یابد خدای را بر من
که فلان بنده را آزاد کنم چون آن غائب آید یا بیمار صحت یابد همان واجب آید که چیزی که قبول کرده باشد
چنانکه یکسال روزه دارم وحج پیاده آرم ومانند اینها ظاهر روایت همان واجب شود اما خالد ابن صبیح الترمذی از ابو حنیفه
رحمه الله روایت میکند که معنی یمین شود وکفارت یمین کند ساقط شود ونذر در فریضه درست نیاید در چیزی که درست
آید که فریضه [illegible] مثل این چیز [illegible] فریضه کرده باشد اشکال آید که نشستن در مسجد فریضه نیست ونذر در اعتکاف
درست می آید اما نذر در روزه درست آید نشستن شیخ دی شود اگر نذر کرد در روزی معین یا شخصی معین یا بجائی معین
کالا می معین یا مکان معین بخلاف آن میکند بقول زفر رحمه الله از آن نیابت ندارد وبقول علمای ثلثه رحمهم الله نیابت دارد
اگر نذر کرد که بجای [illegible] روم درست نیاید اگر نذر کرد که بجای [illegible] روم ظاهر روایت درست نیاید اما حسن بن مالک از ابو حنیفه
روایت میکند اگر بیماری را نشناسد درست نیاید واگر بیمار را نمی شناسد درست آید اگر نیت نذر کرد ونیت یمین و چیزی
نمی یابد نذر شود واگر نیت نذر کرد ونیت یمین یا یمین ونیت یمین را نفی کرد نذر شود واگر نیت نذر کرد ونیت یمین ولیکن نذر را نفی یابد یمین را
نفی نذر شود واگر نیت نذر کرد یمین ونذر را نفی کرد یمین شود واگر نیت نذر کرد ونیت یمین ولیکن یمین را نفی یابد نذر را نفی
بقول ابو یوسف رح یمین شود وبقول ابو حنیفه ومحمد رحمهما الله هر دو شود واگر نیت نذر کرد ونیت یمین هر دو را نفی یابد بقول ابو یوسف
رحمه الله نذر شود وبقول ابو حنیفه ومحمد رحمه الله هر دو شود واگر نذر کرد ونیت یمین که دو رکعت نماز گذارم در مسجد کذا بقول
ابو حنیفه ومحمد رحمهما الله از عهده بیرون آید وبقول ابو یوسف رحمه الله از آن نیابت ندارد واگر نذر کرد که روز [illegible] روزه دارم
روز پنجشنبه می دارد بقول ابو حنیفه وابو یوسف رحمهما الله از عهده بیرون آید وبقول محمد رحمه الله از آن نیابت ندارد
بنا بر آن اصل که هر نذری که در عبادت بدنی است از جنس آید بقول ابو حنیفه وابو یوسف رحمهما الله نیابت دارد وبقول
محمد رحمه الله نیابت ندارد وهر نذری که در عبادت مالی است از جنس [illegible] نیابت ندارد واگر نذر کرد که [illegible]

دارد و در زمستان که روزها کوتاه است سی روز روزه دو اشتها و در تابستان که روزها دراز است خورد و بقول ابو حنیفه و
ابو یوسف رحمهما الله نیابت دارد و بقول محمد رح نیابت ندارد و اگر نذر کرد که فلان کار بکند نخست کفاره کرد آنگاه آن کار کرد
کفارت باز باید کرد تا از عهده بیرون آید که کفارت بعد از وجود آن کار واجب شود که این عبادت مالی است پیش آوردن نیابت
ندارد باتفاق و اگر نذر کرد که در روز نهی روزه دارد یا در وقت منهی نماز گذارد این نذر بقول زفر رحمه الله درست نیاید و بقول علمائنا ثلثه
رحمهم الله درست آید ولیکن کامل لازم شود و اگر همان روز روزه دارد روزه را یا همان وقت گذارد نماز باتفاق از عهده بیرون آید که بر
خود ناقص واجب کرده است و اگر زنی نذر کرد که فردا مرا روزه دارد و بر او حیض آمد چون از حیض پاک شود یک روز روزه دارد
از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که در حالت حیض روزه دارد این نذر درست نیاید که نذر کرد در فریضه و در معصیت درست نیاید که
فریضه را خداوند عز وجل فریضه گردانیده است و معصیت را حرام کرده است قال النبی علیه السلام لا نذر فی معصیة الله تعالی اگر
دو کس نذر کردند که دو رکعت نماز گذاریم در این نماز به یکدیگر اقتدا کنند درست نیاید اگر دو کس طواف کعبه اوردند بخت بر ایشان واجب
شد بیکدیگر اقتدا کنند درست نیاید و اگر دو کس نماز تطوع شروع کردند بر خود و تباه کردند آنرا بیکدیگر اقتدا کردند درست نیاید که هر یکی را
وجوب مختلف است اگر یکی نذر کرد که من دو رکعت نماز گذارم دیگر نذر کرد که من همان گذارم که وی هر دو اقتدا هر دو بیکدیگر درست
آید اگر یکی نذر کرد که دو رکعت نماز گذارم و دیگر سوگند خورد که دو رکعت نماز گذارم اقتدا ناذر بحالف درست نیاید اما اقتدا حالف
بناذر درست آید فرق میان ناذر و حالف آنست که بسوگند شرط بر واجب شود و بنذر همان نماز لازم شود پس بنای قوی بر ضعیف شود
روا نبود اما اقتدا حالف بناذر درست آید که اینجا بنا ضعیف بر قوی شود درست آید و اینجا که اقتدا ناذر بناذر درست نمی آید
بنا بر همین است که بنذر نماز واجب آید پس سبب مختلف شود چون فرض مختلف شود روا نبود و دلیل اگر یکی نذر کرد که دو رکعت نماز
گذاردن دو رکعت که اول نذر کرده است گذارد آن دو دیگر را که بران بنا کند درست نیاید با جماعه چون بنا درست نیاید و اقتدا
نیز درست نیاید و اگر دو کس سوگند خوردند که دو رکعت نماز گذاریم و اقتدا ایشان بیکدیگر درست آید از برای آنکه بسوگند نماز واجب
نشود شرط بر واجب شود چنان شود که تطوعی گذارد بتطوعی گذاری اقتدا کرده است بهمین معنی درست آید اگر بیمار نذر کرد که اگر صحت
یابم چندانکه یک رکعت نماز ایستاده گذارم یک درم صدقه دهم اگر دو رکعت نماز ایستاده گذارم دو درم صدقه دهم و اگر سه رکعت
نماز ایستاده گذارم سه درم صدقه دهم و اگر چهار رکعت نماز ایستاده گذارم چهار درم صدقه دهم صحت یافت و چهار رکعت نماز ایستاده
گذارد ده درم واجب آید که صدقه دهد از برای آنکه هر لفظی نذری علاحده است اگر نذر کرد که نماز تمام گذارم بی طهارت یا
بجامه پلید یا بی قرائت یا روی بغیر قبله بقول ابو یوسف رح درست است این نذر ولیکن کامل واجب شود و بقول محمد رح بی طهارت
درست نیاید و در باقیها درست آید و کامل واجب شود و اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قعده بیک سلام بدو قعده دو سلام
گزارد نیابت ندارد اما اگر نذر کرد چهار رکعت نماز گذارم بدو قعده دو سلام بیک سلام گذارد نیابت دارد اگر نذر کرد که یکماه روزه
دارم سی روز روزه دارد خواهد پیوسته خواهد گسسته از عهده بیرون آید اما اگر نذر کرد که یکماه پیوسته روزه دارم اکنون یکماه

پیوسته واجب شود و اگر نذر کرد که روزها روزه دارم بقول ابو حنیفه رضی الله عنه ده روز واجب آید و بقول صاحبین هفت
روز واجب آید اگر نذر کرد که ماهها روزه دارم بقول ابو حنیفه رضی الله عنه ده ماه واجب آید و بقول صاحبین دوازده ماه
واجب آید اگر نذر کرد که سالها روزه دارم بقول ابو حنیفه رضی الله عنه ده سال واجب آید بقول ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه
الله باقی عمر واجب آید اگر نذر کرد آدینها روزه دارم بقول ابو حنیفه رحمه الله ده آدینه لازم شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
آدینهها باقی عمر واجب آید اگر نذر کرد که آدینهای این ماه روزه دارم بعضی گفته اند که بنگریم که در آن ماه چند آدینه آید روزه دارد
از عهده بیرون آید و بعضی گفته اند از آدینه آید که مراد از آن هفته بود باقی ماه روزه دارد اگر نذر کرد که امسال روزه دارم
و بعضی سال گذشته است و باقی سال روزه دارد از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز یکماه روزه دارم در آن ماه هر
چند آید روزه دارد و از عهده بیرون آید اگر نذر کرد که امروز فردا روزه دارم اگر چیزی نخورده است و زوال راسته
بایستاده است امروز روزه دارد و از عهده بیرون آید که چیزی خورده است یا وقت نیت روز گذشته بروی چیزی لازم
نشود اگر نذر کرد که فردا امروز روزه دارم دیگر روز روزه دارم دیگر روز روزه دارد و بر چیز دلیل بر مسئله طلاق مرد که زن
خود را گفت که امروز فردا تو طلاق در حال واقع شود و اگر گوید فردا امروز تو طلاق فردا دیگر چون صبح دید طلاق واقع شود
دیگر مسئله اجارت است یکی دیگری را گفت که اگر امروز کار من کنی دو درم و اگر فردا کنی یکدرم بقول زفر در هر دو حال اجر
مثل عمل واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله در هر دو جای نام برده لازم شود و بقول ابو حنیفه رحمه الله در لفظ
اول نام برده لازم شود و در لفظ دوم اجر مثل عمل بر خلاف آنکه گفت که اگر این موزه ترکی دوزی یکدرم و اگر تازی
دوزی دو درم اکنون هر کدام که دوزد درم واجب شود که عمل معلوم است و اجر معلوم اگر نذر کرد که اول آخر ماهی روزه
دارم پانزدهم و یک شانزدهم هر ماهی روزه دارد و از عهده بیرون آید اگر نذر کرد کذا کذا روزه دارم یازده روز
روزه دارد از عهده بیرون آید که کذا و کذا گفت بیست و یک روزه واجب شود اگر نذر کرد که ابد روزه دارم باقی
عمر لازم آید و اگر نذر کرد که ایام سوره روزه دارم سه روزه واجب آید اگر نذر کرد که حینی روزه دارم در وی اختلاف است صحابه رضی
الله علیهم اجمعین امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفته که حینی آید مراد از وی باقی عمر بود **قوله تعالی** الا رحمة
منا و متاعا الی حین و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته است و حینی آید و مراد از وی چهل سال بود **قوله تعالی** هل اتی
علی الانسان حین من الدهر امیر المومنین عثمان رضی الله عنه گفته است که حینی آید که مراد از وی شش ماه بود **قوله
تعالی** تؤتی اکلها کل حین باذن ربها امیر المومنین علی رضی الله عنه که حین آید مراد از وی بامداد و شبانگاه
بود **قوله تعالی** فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون اما فتوی بر شش ماه است اگر نذر کرد که ده
روزه دارم شش ماه لازم شود و اگر الدهر گفته است باقی عمر لازم آید از ابو حنیفه سوال کردند همین که دهر
چیست گفت لا ادری یعنی نمیدانم چند مسئله سوال کردند جواب همین لا ادری گفت کیفیت اشرا در باب دیگر گفته شود انشاء الله تعالی

اگر نذر کرد که دو گوسفند قربان کنم یکی در بهای دو قربان کند نیابت ندارد که اراقت دم می باید اگر نذر کرد که دو گوسفند صدقه کنم
یکی در بهای دو صدقه کند نیابت دارد و اگر نذر کرد دو برده آزاد کنم یکی در بهای دو آزاد کند نیابت ندارد عتق رقبه می باید
و اگر نذر کرد که دو بنده صدقه کنم یکی در بهای دو صدقه کند نیابت دارد و اگر نذر کرد دو رکعت نماز گزارم با جامه پلید و بی
طهارت و روی بغیر قبله این نذر درست نبود دو رکعت نماز بروی لازم شود با جامه پاک و با طهارت کامله و روی بقبله
و بر قول محمد رحمه الله نذر بی طهارت درست نبود و آن دیگرها درست بود ولیکن کامل لازم شود و این چنین نذر نشاید کردن
که بی طهارت نماز گزارد و حلال دارد کافر شود و اگر با جامه پلید نماز گزارد و حلال دارد کافر شود یا نی خواجه امام حسام الدین
شهید فقیه ابو اللیث رحمه الله میگویند که کافر شود اما امام حسام حسن سعدی رحمه الله میگوید که کافر نشود که رخصت
یافته ام که در صحرا با جامه پلید نماز گزارد روا بود و چون در حال اضطرار روا بود در حال اختیار نیز کافر نشود مسئله اگر
مردی نذر کرد که من یتیمی را جامه کنم اگر کسی را جامه کند که پدر زیست و مادر نی از عهده بیرون نیاید و اگر مادر زیست و پدر نی
اینجا اگر جامه کند از عهده بیرون آید اگر بلوغ نزدیک است او را جامه دهد از عهده بیرون نیاید اگر نذر کرد که طالب علم را
جامه کنم اگر کسی را جامه میکند که اصول میخوانند یا تفسیر میخوانند یا حدیث از عهده بیرون نیاید اگر کسی را جامه میکند که فقه
میخوانند از عهده بیرون آید باب بیست و ششم در بیان فضیلت تطوع قال النبی علیه السلام من صلی صلوة الفجر
و جلس حتی تطلع الشمس ثم قام صلی کان له ثواب نبی من انبیای بنی اسرائیل رسول علیه السلام فرموده است هر که نماز بامداد
گزارد و در مسجد بنشیند چندانی که آفتاب بر آید برخیزد و نماز گزارد خدای عزوجل ثواب پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل
در دیوان وی ثبت کند رسول علیه السلام فرموده است که سه چیز با سه چیز جمع نیاید اول گناه با توبه جمع نیاید
قال علیه السلام التائب من الذنب کمن لا ذنب له دوم توانگری با زنا جمع نیاید قال النبی صلی الله علیه و سلم الزنا
یورث الفقر سیوم درویشی با نماز چاشت جمع نیاید قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] لا فقر مع الضحی ولا
غنا مع الزنا خواجه ابو القاسم حکیم رحمه الله گفته است که با چند چیز با چند چیز یافتم اول صحت تن در [illegible]
یافتم قال النبی صلی الله علیه و سلم صوموا تصحوا و غفلت را در بسیار خوردن یافتم علم حکمت را در شکم تهی یافتم و رضای خدای تعالی
در مخالفت هوای نفس یافتم و برکت روزی در نماز چاشت یافتم بهشت را دری است که نام وی باب الضحی است بنده مومن چون
در دنیا عادت دارد نماز چاشت گزاردن چون بقیامت سر از خاک بر آرد آن در ندا کند که ای ولی خدا بر من گذر که طریق تو بر من است
نماز چاشت بر رسول فریضه بوده است اما بر امتان سنت اگر گزاری ثواب یابی اگر نگزاری بزهکار نشوی که رسول علیه السلام چنین
فرموده است که سه چیز بر من فریضه شد بر شما نی نماز چاشت و قربانی و نماز وتر در عدد رکعات وی علما را اختلاف است از دو
رکعت تا دوازده رکعت آمده است اما ظاهر روایت چهار رکعت است خواندنی در وی آنچه خواند فرضیت ندارد اما
مستحب آنست که در رکعت اول والشمس خواند و در رکعت دوم واللیل و در رکعت سیوم والضحی در رکعت چهارم الم نشرح

خواند و گذارده وی مجرب است هر چه بیشتر گذارد و بیشتر ثواب یابد که از مشرق تا مغرب گیرد خواجه امام زاهد فخر رحمة الله گفته است که اگر
کسی این صورتها نداند در دو می اول در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند و در دو می آخر یکبار فاتحه و یکبار قل اعوذ
برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواند هر که نماز بامداد در مسجد بنشیند چندانی که آفتاب برآید برخیزد و دو رکعت نماز گذارد
در هر رکعتی یکبار فاتحه و پنج بار قل هو الله احد خواند خدای عز و جل ثواب هفتاد ساله عبادت در دیوان وی ثبت کرداند و هفتاد
ساله معصیت از دیوان وی محو کرداند قال النبی علیه السلام من قال فی کل یوم مائة مرة لا اله الا الله الملک الحق المبین
کان له امانا من الفقر و انس من وحشة القبر و استجلب الغنا و استقرع به باب الجنة رسول علیه السلام فرمود هر که در روزی صد بار
گوید لا اله الا الله الملک الحق المبین خدای عز و جل وی را از درویشی برهاند و توانگری رساند و از عذاب گور ویش برهاند و به
بهشت رساند اللهم انا نسألک الجنة و ما فیها قال النبی صلی الله علیه و سلم من صلی اربع رکعات قبل العصر کان له جنة من النار
رسول علیه السلام فرموده است که هر که چهار رکعت نماز گذارد پیش از نماز دیگر خدای عز و جل او را اسیر آتش نکرداند و چندانی ثواب
دهد که گویی چنانست که کسی را از فرزندان اسماعیل علیه السلام در دست کافران اسیر بودندی وی سبب نجات ایشان
بودی یعنی اگرچه من در میان ایشان بودمی راوی این حدیث ام حبیبه است رضی الله عنها و امام سعید ابو شجاع رحمة الله
حدیثی روایت کرده است باسناد درست تا به رسول علیه السلام هر که این چهار رکعت نماز گذارد پیش از نماز دیگر خدای تعالی
عز و جل ثواب دوازده ساله عبادت در دیوان وی ثبت کرداند خواندنی در وی مستحب آنست که در هر رکعتی یکبار فاتحه
و سورة العصر خواند و گذاردن این نماز سبب بقای ایمان است حکایت آورده اند خواجه امام حسن بصری رحمة الله حجاج را
بخواب دید همچون غربال ها سیده بوده است و بوی ناخوش از وی میرفت خواجه از وی سوال کرد که تو چه کسی گفت من حجاجم
خواجه گفت خدای عز و جل با تو چه معامله کرد گفت از برای هر خونی که بناحق کرده بودم یکبار بازکشتند از برای سعید جبیر
رضی الله عنه هفتاد بار بازکشتند خواجه گفت حال ایمان تو چیست با خود برده گفت برده ام خدای عز و جل مرا امرزیده
گفت به چه خصلت ایمان با خود بردی گفت تا امیر ایشان بودم ستر پاره ایشان را با من نداشتم تجسس کالای ایشان را نبود
بیرون در نقد عیال ایشان چیزی کم و زیاده نکردم و در عیالان ایشان بخیانت نظر نکردم و در روزه فساد نکردم که نماز را
بر عصبیت یکدیگر بیست تا بیاید که نمازی از من فوت شود و چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر را نگاه میداشتم و پیوسته گذاردمی
از وتر سخن دنیا نگفتم به برکات این خصلتها ایمان با خود بردم و چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر را چنان نگاه داشتم
که وقتی بیابان از مسجد اندر آمدم موذن امامت گفت مرا نماز دیگر را احتیاج گفت زمانی صبر کن تا من چهار رکعت نماز بگذارم
موذن گفت من ترا نمی مانم که جمع مردمان آمده اند تو از جمع من نیستی که وقت آن سنت و نماز فریضه گذارم حجاج گفت لحظه تاخیر کن
تا صد دینار بتو دهم موذن گفت نخواهم گفت دویست دینار بتو دهم موذن گفت نخواهم گفتند زمانی صبر کن تا چهارصد دینار
دهم گفت نخواهم گفت بیا تا چهار هزار دینار بدهم موذن گفت قبول نکنم و گفت ای امیر من خدا پرستم امیر پرست نیستی

موذن قامت گفت و حجاج را نیابت بود چون از نماز فارغ شدند جمعه مر موذن را وداع کردند و زن و فرزندان تعزیت داشتند درین
بود که قاصدان حجاج آمدند و موذن را نیز نزدیک حجاج بردند حجاج موذن را بنیابید و لطف بسیار کرد در حق وی گفت ای موذن تو مرد خدا
بوده که زبانگ دادی و از من نترسیدی بگیر این چهار هزار دینار را در مصالح خود صرف کن موذن گفت نمیگیرم که بقا این سر یافته ام ترک زله
یافته ام سبب بستن سعید بن جبیر این بود که حجاج را امر معروف درشت میکرد چنانکه وقتی حجاج دست در آستین کرد تکبیر گفت وی در قفای حجاج
بود گفت ای ظالم با بندگان خدای عز و جل ظلم میکنی و در خدمتش تقصیر میکنی دست از آستین بیرون آر و تکبیر گفت هر گاه که حجاج نماز میگزارد
نگاه کردی سعید بن جبیر را رضی الله عنه در قفای خود دیدی دست از آستین بیرون آورد و گفتی ای استاد تا حجاج هنوز زخم نعلین تو
در گوش من است و آنگاه تکبیر گفتی چون ظلم حجاج بسیار شد وی پیش نتوانست انجا قرار گرفتن بگریخت و بولایت ماوراء النهر آمد و مدتی باشید
چون بازگشت بولایت خود رفت نزدیک حجاج نرفت چون خبر بحجاج رسید که سعید بن جبیر آمده و نزدیک تو نیاید قاصدان فرستاد تا وی را نزدیک
حجاج بردند وی را پرسید که تو کجا رفتی گفت از ظلم تو گریختم گفت چه نام است گفت سعید نام است گفت تو سعید نه شقی گفت فردا پدید آید
که جزاء اعمال هر یکی بدهند گفت باکی نیست **قوله تعالى كل نفس ذائقة الموت** گفت رویش از قبله بگردانند گفت باکی نیست **قوله
تعالى** ولله المشرق والمغرب فاينما تولوا فثم وجه الله گفت خاک در روی اندازید گفت باکی نیست **قوله تعالى** منها خلقناكم
وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى چون سعید جبیر را کشتند وی قرآن ختم میکرد بسورة قاف رسیده بود بدین آیت **قوله تعالى**
واستمع يوم يناد المناد من مكان قريب که سر وی جدا کردند آن سر بریده باقی قرآن را تمام ختم کرد و حجاج بعد از کشتن سعید جبیر
چهل روز بقا یافت شورشی در اندرون وی افتاد دست بر دست میزد و میگفت ای سعید جبیر من کی گناه وی کردم طبیبان جمع آمدند بحکیمی بگفتند
اندر علاج کردن گوشت پاره بر رشته بستند بوی دادند تا فرو برد چون بمعده رسید لحظه توقف کردند و آن رشته بر کشیدند و آن گوشت
پاره بر آمد گرد آن سیاه و در آن گوشت مار و استوار شده بود گفتند که خدای عز و جل در اندرون تو عقوبت میکند بدست ما ندارد که
نباشد حجاج با چندان ظلم از چهار رکعت نماز پیشین نماز دیگر را نگاه داشت خداوند عز و جل ایمان وی نگاه داشت بنده مومن هر او درین
طاعت [illegible] چهار رکعت نماز نگاه دارد و عادت دارد در گذاردن خدا عز و جل ایمان بر وی نگاه دارد و هیچ عجبی نبود خواجه امام
زاهد [illegible] خواجه امام اجل [illegible] روایت بیرون آمده که هر که بعد از نماز شام دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار
آیة الکرسی و یکبار شهد الله و پنج بار قل هو الله احد یکبار قل اعوذ برب الفلق و یکبار قل اعوذ برب الناس بخواند خدا عز و جل آن
بنده را از دزدان جهان تا در آمدن جان چه دشوار بها بر وی آسان کند و این نماز را دایمی خواند هر بهشت را در بیست که آنرا
باب الاوابین نامند بنده مومن چون بدین عادت داشته باشد این نماز را گذاردن چون فردا قیامت از خاک تیره سر بر آرد ندا
ندا کنند که ای دوست خدا بر من گذر کن طریق تو بهشت و بعد از آن دو رکعت نماز دیگر بگذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه پنج بار قل
یا ایها الکافرون بخواند هر که این دو رکعت نماز عادت گیرد گذاردن خدا عز و جل آن بنده را از سختی تاریکی نگاه دارد از تاریکی
گور و تاریکی عرصات و تاریکی صراط و بهشت رساند شیخ الاسلام برهان الدین [illegible]

هرکه بعد از سنت نماز شام شش رکعت نماز بیارد لبه قعده و به سلام خدای تعالی او را ثواب دوازده سال عبادت کرامت
کند فقیه مسعود رضی الله عنه حدیثی روایت کرد از بزرگان که در رکعت اول در هر رکعتی بعد از فاتحه شش بار قل هو الله احد
بخواند و مقصود بین یکبار و عده و تکبار ایمان است و در دو رکعت دیگر در هر رکعتی بعد از فاتحه پنجبار قل یا ایها الکافرون
و عده بری ز دست شیطان گور است و در دو رکعت در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و یکبار شهد الله و پنجبار قل هو الله
احد یکبار مقصود بین آن نماز را او این میگویند گذارنده او را از وقت جان دادن تا وقت گذشتن بر پل صراط
از همه بلاها و دشوارها امان شود و مر بهشت را دری که آنرا از زمین میگویند قصر دار قیامت آن در بر او گشایند که ای
ولی خدا بر من گذر کن که طریق تو بر منست در نماز تطوع قیام دراز فاضلتر بود یا رکوع و سجود دراز بقول محمد رحمه الله قیام
دراز فاضلتر بود از برای آنکه در رکوع و سجود فرض ادا کرده میشود و بقول ابویوسف رحمه الله اگر نماز گذارنده قیام دراز عادت
دارد و در رکوع و سجود دراز وی را فاضلتر بود اگر رکوع و سجود دراز عادت دارد ویرا قیام دراز فاضلتر بود تا ترجیح بین و
بیشتر رسد ثواب بیشتر یابد عن عائشه رضی الله عنها عن النبی علیه السلام انما اجرک علی قدر تعبک و نصبک
در نماز تطوع قرارت بلند خواندن مستحب است دلیل بر آنکه رسول علیه السلام شبی روزگار صحابه مطالعه فرموده چون
بدر حجره صدیق رضی الله عنه رسیده در نماز بود قرآن نرم میخواند چون بدر حجره عمر رضی الله عنه رسید وی نیز در نماز
در نماز بود و از سورت بسورت نقل میکرد چون رسول علیه السلام نماز بامداد گذارد و بپشت مبارک مسند رسالت بنهاد
گفت یا صدیق دوش در نماز بودی و قرآن نرم میخواندی گفت بلی رسول الله بلکی لی بنیاز را میگفتم گفت همچنان
ولیکن پاره بلند میخواند قال النبی علیه وسلم ارفع صوتک قلیلا انگاه گفت یا عمر تو نیز دوش در نماز بودی قرآن
بلند میخواندی گفت بلی یا رسول الله دیوان را میراندم گفت که همچنان است لیکن پاره نرم میخوان خفض صوتک
قلیلا وانگاه گفت یا بلال تو نیز دوش بودی و از سورت بسورت نقل میکردی گفت بلی یا رسول الله از بوستان
به بوستان نقل میکردم و گفت همچنان است لیکن سورت را شروع کردی آنرا تمام کن وانگاه سورت دیگر آغاز کن
و نماز حق وی گذارده باشی قال النبی علیه السلام اذا فتحت سورة فاتمها در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله
از خواجه رضی الله عنه روایت است که رسول الله علیه السلام شبی از شبها خواست تا نماز تطوع شروع
کند من مستوری خواستم تا اقتدا کنم رسول علیه السلام مرا اجازت کرد اقتدا کردم رسول علیه السلام در رکعت اول
سورت والبقره خواند به رکوع رفت در رکوع هم چندان تاخیر کرد که در قیام کرده بود چون سر از رکوع برآورد
در قومه چندانی تاخیر کرد که در رکوع کرده بود چون بسجده رفت در سجده چندانی توقف کرد که در قومه کرده بود
چون سر از سجده برآورد در میان دو سجده چندانی توقف کرد که در سجده کرده بود چون بسجده دوم
باز گشت در سجده دوم چندانی توقف کرد که در میان دو سجده کرده بود و چون

چون بقیام رفت سورهٔ اول عمران خواند در رکعت دوم را بر همین ترتیب تمام کرد صبح دمید حذیفه گفت که شبی بر من از آن
دشوارتر و خوشتر نگذشته بود هر کجا که رسول علیه السلام قرآن میخواند قراءة میخواند دعا رحمت میگفت پس معلوم شد که
در نماز تطوع قرآن بلند خواندن و دعا خواندن مستحب است خواجه امام زاهد فخر رحمه الله حدیثی روایت کرده است باسناد تا
تا رسول علیه السلام که هر که بعد از وتر دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی یکبار فاتحه یکبار شهد الله بخواند و ازینجا خواند
که الذین یقولون ربنا اننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار و در آخر آیت وانا علی ذلک من الشاهدین بر این نماز سنت
بقاء ایمان است و نماز را بخانه گذارد اولیتر است قال النبی علیه الصلوة والسلام لا صلوة فی المسجد الا المکتوبة و اگر طالب
علمی بنیت حفظ گذارد خدای عز و جل او را حفظ بخشد در حدیث آمده است که چون شب در آید و خلایق آرام گیرد و درهای
آسمان گشاده شود فرشتگان ندا کنند که بخیر ندای مومنان که در حضرت ربوبیت تعالی است کسی حاجت دارد بحضرت پروردگار
دست بردارد و هم چنان بود که روز حضرت خداوند بخیری مشغول بود معراج رسول علیه السلام شب بود و مناجات مومنان شب
اولیتر باشد چون تکبیر از شب بگذرد باز ندا کنند که بخیر ندای بندگان خدای عز و جل در حق بعضی از بندگان خدای عز و جل
تشریف میفرماید قوله تعالی تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم ینفقون چون سحر اندر آید
باز ندا کنند که بخیر ندای بندگان خدای تعالی در حق بعضی از بندگان این تشریف میفرماید الصابرین والصادقین والقانتین
والمنفقین والمستغفرین بالاسحار چون صبح دمید باز ندا کنند که بخیر ندای مومنان که شرقت روز بازار خود بر باد داد یا
روز بازار چهارم بر باد ندهند و آن تکبیر اول است که به از دنیا و آنچه در دنیا است قال علیه السلام تکبیرة الاولی خیر من الدنیا
وما فیها اگر مومنی در آن زمان بخواب مانده و تکبیر اول فوت شود بزه کار نشود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام در وادی شیطان
بخواب ماند نماز بامداد از ایشان فوت شد چون آفتاب شد بر آمد آنگاه بیدار شدند همه طهارت ساختند و رسول علیه السلام
فرمود تا بانگ نماز و قامت گفتند فریضه را بجماعت قضا کردند پس معلوم شد که اگر مومنی بخواب تکبیر اول از وی فوت شود
بزه کار نشود اما اگر بانگ نماز و قامت شنود از پهلو به پهلو گردد بر نخیزد رسول علیه السلام فرمود که در آن سه وقت آسمانها
و زمینها بنالند بحضرت خداوند عرش و جنبش آید یکی وقتی که کسی بنهانی عذری بگریاند و دیگر وقتی که زانی از زنا غسل آید
دیگر وقتی که تکبیر اول مومنی فوت شد چنانکه نماز را از وقت بر زمین بنالد خداوندا مرا فرمان ده تا وی را فرو برم که
رزق تو میخورد و تکبیر اول فوت میکند آسمانها بنالید که خداوندا مرا فرمان ده تا بر سر وی خود را زنیم فرمان آید از خدای
عز و جل شما ساکن باشید که بنده من است باشد که توبه کند و قضا کند از وی در گذرم بیامرزم اگر چنین بنده را خداوند
عز و جل بیامرزد فضل کرده باشد و اگر عقوبت کند که عدل کرده باشد نه ظلم باب بیست و ششم در بیان سجده تلاوت
تلاوت مشروعیت هم ثابت است بخبر اما آیت آنست که چون آیت سجده خوانی سجده واجب شود اما خبر قوله علیه السلام السجدة
علی من قراها و علی من سمعها و علی من تلاها و فی روایت علی من جلس لها سجده تلاوت بقول شافعی سنت است و بقول علمای ما

رحمهم الله واجب است و واجب شدن سجده تلاوت بنص قاطع است چون جبرئیل علیه السلام این سجده آوردی و بر رسول علیه السلام
برخواندی رسول علیه السلام بر صحابه خواندی رسول علیه السلام سجده آوردی صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به موافقت رسول علیه
السلام سجده آوردندی پیری بود پاره خاک برگرفت و بر پیشانی نهاد و گفت چه فرق بود میان آنکه پیشانی بر خاک نهم یا خاک بر
پیشانی بگذارم این مخالفت ایمان بباد داد بی ایمان از دنیا رفت و در عدد آیات سجده علما را اختلاف است بقول شافعی رحمه الله
پانزده است و این آیت یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون آیت سجده دارد بقول مالک
رحمه الله سجده یازده است و این سه آیه را که در مفصل یک آخر است آیت سجده ندارد چنانکه والنجم واذا السماء انشقت واقرأ باسم ربک
علما را رحمهم الله آیت سجده چهارده است در آوردن سجده تلاوت علما را اختلاف است بقول شافعی رحمه الله قیام دارد و تکبیر
و سجده و نیت و قعده آرد و سلام دهد و بقول مالک رحمه الله نیت باید و تکبیر گوید سجده و قعده آرد و سلام دهد و بقول علما را رحمهم الله
همین نیت و سجده آرد بسنده بود و اگر قیام کند و تکبیر گوید مستحب بود و اگر نه تم قیام می آرد و بعضی گفته اند که روا نبود اما ظاهر
روایت آنست که روا نبود و آن شش مسئله که بیرون نماز فریضه است در سجده تلاوت فریضه است طهارت و جامه پاک و
جای پاک ساختن وقت روی بقبله آوردن و نیت و اگر مجلس یکی است و آیت یکی و مکان یکی هر چند که خواند یا شنود یکی
سجده آرد از عهده بیرون آید و اگر خواند سجده آورد بعد از آن هر چند این آیت باز خواند دیگر واجب نشود چون مکان یکی بود
دلیل بر آنکه عبد الله سلمی رضی الله عنه استاد بر حسن و حسین رضی الله عنهما بود ایشان آیت سجده خواندندی وی سجده آوردی
بعد از آن ایشان تکرار میکردندی وی می شنودی و سجده دیگر بجا آوردی از برای آنکه قرآن خواندن و عبادت سجده آوردن
طاعت در طاعت عبادت تخفیف رود بر خلاف کفارت ماه رمضان تا اگر مسلمانی یک روزه از ماه رمضان بر خود تباه کند
بمباشرت عمداً آخر یکی کفاره کند و بقول علما رحمهم الله از عهده بیرون آید بقول شافعی رحمهم الله از هر چه کل شهر بود
کفارت لازم نشود در هر چه مباشرت عمداً بود هر روزی را کفارت علاحده واجب شود و اگر دو روزه را از دو ماه رمضان
بر خود تباه کرد بعضی گفته اند که تداخل پذیرد تا یکی کفارت کند ساقط شود ظاهر روایت آنست که خواجه امام اجل حسن
گفته است که حرمت دو ماه شکسته است پس وقت مختلف بود و کفارت لازم شود و اگر هر سی روزه ماه رمضان بر خود تباه کند
و بمباشرت عمداً و هر روزی را بنده آزاد کرد و آخر معلوم شد که همان بنده اول بوده است و باقیها آزاد بودند بقول شافعی
رحمه الله بس است و نه بنده دیگر آزاد کند تا از عهده بیرون آید و نیز دیگر علما گفته یکی واجب آید و اگر معلوم شد که پانزده هم بنده
است باقی آزاد و بر این خلاف است و اگر معلوم شد که آخرش بنده بوده است و باقیها آزاد بودند بقول شافعی رحمه الله بس است و نه
بنده دیگر آزاد کند تا از عهده بیرون آید و بقول علما رحمهم الله چیزی دیگر لازم نشود و اگر مجلس یکی است و آیت و لیکن در میان
عمل کند و آیت که چنانکه آیت سجده خواند و سجده آورد و لقمه نان خورد جای آب خورد یا جواب سلام گفت یا مهری کرد یا...
یا نشسته بخفت یا... بیدار شد و همان آیت را باز خواند سجده دیگر لازم نشود اما اگر عمل کثیر اگر... آیت سجده خواند سجده...

و مانده گشته اند و طعام خورد یا بیع کرد یا عقد کرد و یا خلعی کرد یا پهلو بر زمین نهاد و خفت و بیدار شد و همان آیت باز خواند و سجده دیگر لازم
شود که این عملها مجلس دیگر شود و مسجد جامع ظاهر روایت حکم یک مکان دارد تا اگر یکی به بنشست حدث روی برگرداند پیش از آنکه از مسجد
بیرون رفتن معلوم شد پس حدث نبود تواند که باقی نماز خود تمام کند خواجه امام حسام شهید رحمه الله گفته است که هر سرای حکم علاحده دارد
نیز همان بود تا اگر چنانکه یا کنجانه و گنجینه یا بستان هر یکی حکم علیحده دارد یکی بر گرد خانه یا مطبخانه کنجخانه یا بستان سرای خانه بر در سرای آیت
سجده خواند و سرای دیگر اندر آمد همان آیت را باز خواند سجده دیگر واجب شود ظاهر روایت واجب نشود و اگر در صحرای که یا اسپ میدواند
یا کرباس است یا خرمن میکوبد و آیه سجده میخواند بعضی گفته اند که حکم یک مکان دارد یک سجده واجب شود ظاهر روایت آنست هر باری که
میخواند سجده دیگر لازم میشود و اگر جماعتی نشسته اند یکی قران میخواند چون آیت سجده رسید بلند خواند یا آهسته اگر میدانند که همه با طهارت
اند و میدانند که سجده بیارند بلند خواند و اگر میدانند که بی طهارت اند و سجده نیارند نرم خواند اگر بلند خواند بر ایشان سجده واجب شود
هر وقت که آن سجده را بیارند ادا بود نه قضا مسئله سجده که هست صلبی و تلاوت و سهو و سجده شکر عبادت نیست یعنی بر قول
ابو حنیفه نیست و بر قول محمد عبادتست و بر قول ابو یوسف دو روایت است یک روایت با ابو حنیفه است و یک روایت با محمد عبادت نیست اگر
خواهد باتفاق عبادت شود آیه سجده خواند و سجده بیارد باتفاق عبادت شود اگر آیت سجده تنها میخواند کراهت بود از ما قبل
آیت سجده یا ما بعد وی چیزی یاد کند تا کراهت نبود اما اگر یکی نشسته است و می شنود و بر وی یک سجده واجب شود اگر آن
نشسته میخواند دیگری پاس می تند یا بت کند می شنود بر آن نشسته همان یک سجده واجب شود بر آن دیگر هر باری که می شنود دیگر
واجب میشود اگر درختی است که بیخ وی یکی است ولیکن دو شاخ برآمده و خواند از این شاخ فرود آمد و بار دیگر بر آمد و همین آیت خواند سجده
واجب شود اما اگر بیخ نزدیکی و شاخهاست از شاخ بشاخ میرود و همان آیت را باز میخواند اختلاف مشایخ است هر که نماز نیست بر وی سجده
نیست چنانکه مر حایض و نفسا و دیوانه و بیگانه نارسیده خفته اما اگر اینها خوانند کسی که اهل باشند بشنود بر آنکس واجب شود اما خواجه منهاج الدین
رحمه الله عقل را اعتبار دارد تا اگر نارسیده یا دیوانه یا از خفته بشنود ظاهر روایت سجده واجب شود خواجه امام منهاج الدین رحمه الله
گفته است که واجب نشود و اگر از طوطی بشنود شنونده اهل است و بعضی گفته اند که سجده واجب شود ظاهر روایت آنست که سجده واجب
نشود اگر مقتدی در قفای امام آیت سجده خواند امام و مقتدیان دیگر بشنوند بقول محمد رحمه الله سجده واجب شود ولیکن بعد از نماز
آرند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله واجب نشود و اگر کسی از بیرون نماز بشنود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف دو روایت است اما
بقول محمد رحمه الله واجب شود و اشکال آید از حایض و نفسا می شنود سجده لازم میشود و از مقتدی می شنود از ابو حنیفه و ابو یوسف
رحمهما الله چرا دو روایت است فرق آنست حایض و نفسا ایشان منهی اند و ایشان را که آیت رخصت است که خوانند اما مقتدی
محجور است از خواندن قرات بمهمان که عهد محجور سعی کند که با شر اکند درست نباید خواندن و مقتدی نیز معتبر نبود و شنونده سجده واجب
نشود اصلی است که نهی از تصرفات شرعی بمذهب علمای ما رحمهم الله تقریر است و بمذهب علمای ما رحمهم الله تقریر است و بمذهب امام
شافعی رحمه الله فسخ است صورت مسله چنان بود که هر حکمی پیش از نهی بود بعد از نهی آن حکم معتبر بود بوصف عقاب چون

نافذ بود خواندن وی معتبر بود و بر شنونده سجده لازم شود و حکم محجورین کل الوجوه نافذ نیست پس خواندن وی
معتبر نبود و سجده بر شنونده لازم نشود و فرق میان محجور و صبی آنست که صبی حق شرع است و حجر حق عباد بر وی هیچ حکم
مرتب نداریم تا خبر و بعید نرسد اما صبی حق شرعیست بر وی حکم مرتب داریم از برای آنکه ضرر بشرع باز نگردد باید چنانکه
نخوانده باشد بر وی کار نشود و مقتدی نیز قراءت خوانده و معتبر نبود بر شنونده سجده واجب نشود و هر سجده که در نماز واجب
شود بیرون از نماز ادا نیابت ندارد و هر سجده که بیرون نماز واجب شود در نماز ادا نیابت ندارد و کامل از کامل
نیابت دارد باتفاق کامل از ناقص نیابت دارد باتفاق ناقص از کامل نیابت ندارد باتفاق ناقص از ناقص
نیابت دارد و در وقت بیرون وقت اختلاف مشایخ است صورت مسئله چنان بود که در وقت مستحب خواند
و هم در وقت مستحب ادا کند یا در وقت مستحب دیگر آورد باتفاق نیابت دارد و اگر از وقت مستحب خواند و در وقت
مکروه ادا کرد نیابت ندارد باتفاق و اگر در وقت مکروه خواند در وقت مستحب آورد نیابت دارد باتفاق و اگر در وقت
مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد باتفاق اگر در وقت مکروه خواند بر فور آورد نیابت دارد باتفاق اما اگر در وقت
مکروه خواند نیاورده وقت مستحب بگذشت هم نیاورده باز در وقت مکروه آورد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله
نیابت دارد و بقول علماء ثلثه رحمهم الله نیابت ندارد و بعضی گفته اند که بقول زفر رحمه الله نیابت ندارد اما بقول ایشان
نیابت دارد و اگر آیت سجده را هجی کند سجده واجب نشود اگر آیت سجده را بپارسی بخواند بقول ابو حنیفه رحمه الله سجده
واجب شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله واجب نشود چون بداند که آیت سجده است و اگر نداند که آیت سجده است واجب شود
و هم بر خواننده و هم بر شنونده مسئله سنت آنست که نخست خواننده آرد و آنگاه شنونده و بر متابعت کند و اگر شنونده بداند
که این آیت سجده است مستحب بود خواننده را اعلام دهد هر وقت که آن سجده آرد روا بود و قضا نی مسئله اگر مستمعان نشسته
نرم خوانند یا بلند اگر ترسیده اند که نفرت نمایند بلند خوانند و اگر نفرت نمینمایند بلند نخوانند نرم خوانند مسئله اگر آیت سجده
نخوانند [illegible] بگذارد نشاید و اگر آیت سجده را یقین کرده است و سوره همان آیت را نخوانند اگر [illegible] بود که بفصل
نهادن بود [illegible] آیت دیگر و اینچنین نشاید اگر در سجده تلاوت قهقهه خندید یا حدث بعمد آورد بقول ابو یوسف
رحمه الله آن سجده را باز نیارد و بقول محمد رحمه الله باز آرد و در آن صورت که حدث بعمد آورده است و طهارت سازد و آنگاه
سجده باز آرد و در قهقهه خندیدن طهارت باقی بود سجده آرد بسنده بود بنا بر آن اصل است که سجده بنهادن سر تمام شود
یا بسر برداشتن سر بقول ابو یوسف رحمه الله بنهادن سر تمام شود بقول محمد رحمه الله برداشتن سر سجده سهو
و تلاوت و سهو و سجده شکر را قربت هست یا نی بقول ابو حنیفه قربت نیست و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله قربت است و اگر خواهد
باتفاق قربت شود باید که آیت سجده را بخواند سجده آرد باتفاق قربت شود در سجده تلاوت دعا خواندن نیامده است چون
سجده آرد تسبیح گوید و حاجتی که دارد خواهد خدای عز و جل روا گرداند اما در سجده استفتاح این دعا آمده است

اللهم لک سجده یکبار منت ... وفاقی سجد لک سوادی وبیاضی وامن بک فؤادی یا عظیم اغفر لی الذنب العظیم فانه لا یغفر الذنوب العظیم

العظیم الا الرب العظیم اگر چهار رکعت نماز گذارد و در چهار رکعت سوره بخواند که در وی آیت سجده است و در هر چهار رکعت همان یک
سوره خواند و قیاس آنست که یکی سجده واجب شود و این قول ابو یوسف است استحسان آنست که چهار سجده واجب شود و این قول
محمد است رحمه الله وجه قیاس آنست که آیت یکی است و مکان یکی نماز یکی پس سجده واجب شود وجه استحسان آنست که قراءت در هر رکعتی
مستحب است و هر رکعت بقراءت در حاجتمند در کتاب سجدتین آورده است که ابو یوسف رحمه الله در سه مسئله از استحسان رجوع کرده و
بقیاس آمده یکی در این مسئله که گفته اند دیگر آنکه مردی زن خواست و کابین بنا نهاد دستی نهاد و از برای مهر این زن را قبل
از دخول طلاق گفت متعه واجب شود و متعه چادر و پیراهن و مقنعه باشد و ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله عنها گفتی و ازار بر آن
افزوده است آن دستی مهر را پس متعه شود یا نی قیاس آنست که نشود و این قول ابو یوسف رحمه الله استحسان آنست که شود و این قول
محمد است رحمه الله مسئله دیگر آنست که غلام یکی دیگری را کارد زد چنانکه ارش لازم شود خواجه غلام مخیر است خواهد غلام با ایشان دهد و
خواهد ارش قبول کند پیش از آنکه این را اختیار کردی مجروح وفات یافت هم چنان اختیار بود یا نی قیاس آنست که باقی نبود
این قول ابو یوسف است استحسان آنست که باقی بود و این قول محمد است رحمه الله و ارش نقصان جراحت را گویند مسئله
اگر بقعده فرض ننشست یک رکعت زواید برخاست و آیت سجده خواند و فرود آمد و سجده کرد و یاد آمدش که قعده فرض ننشسته ام بعضی
گفته اند که نماز وی تباه شود که بر وی فرض باقی است و وی واجبی کامل آورد و ظاهر روایه روا بود که آن سجده ما فوق رکعت است
مسئله اگر بیرون نماز آیت سجده خواند و سجده نیاورده و نماز شروع کرد و همان آیت را در نماز خواند و سجده آورد و ظاهر روایت
هر دو از وی ساقط شود و در روایت نوادر آنست که آن سجده از نمازش نیابت دارد آنکه پیش از نماز شروع کرده و همان آیت در نماز
خواند و سجده نیاورد و نماز شروع کرد و بعد از آن در نماز همان آیت را خواند و سجده آورد و ظاهر روایه از هر دو سجده نیابت دارد و در
نوادر آنست که از جانبش نیابت دارد و آن نماز از وی ساقط شود آنکه پیش از نماز خوانده است بر وی بود اگر در نماز آیت سجده
خواند دیگری بیرون نماز هم آیت را خواند و می شنود بر وی سجده دیگر واجب نشود و سنت تمام کند و آنگاه ار دبا امام اقتدا کند اگر امام
خواند سجده آورد وی آن سجده را با امام آورد و اگر نیت متابعت امام کرده است نمازش تباه شود و اگر نیت متابعت امام نکرده است
هیچ فرود آمد و آن سجده را آورد و باتفاق از آن سجده نیابت ندارد و ظاهر روایت نمازش تباه نشود و یکی روایه محمد گروهی
بیک سجده زیادتی آوردن نماز تباه دارد باید که چون سنت را سلام دهد آن سجده را بیارد و آنگاه با امام اقتدا کند اگر وی آن
سجده آورد و اقتدا کرد و امام آن سجده را اکنون آورد باید که امام را متابعت کند از برای آنکه آن سجده که وی آورده است از برای
واجب شدن سجده بود و اکنون از برای متابعت امام آرد اما اگر بعد از سنت نیاورد و با امام اقتدا کرد و امام اقتدا کرد و امام اکنون
آورد وی متابعت کرد از وی نیابت دارد و اگر نیاورد و با امام اقتدا کرد و امام آورده است از وی ساقط شود اما در محیط و در جامع …
آورده است اگر همان رکعت را در یافته است که امام آورده است از وی ساقط نشود اما اگر رکعت دیگر اقتدا کرده است از وی …

بعد از فراغ نماز آن سجده را باید آوردن تا بیقین از عهده بیرون آید **مسئله** اگر در نماز آیت سجده خواند و میلانی آورد به نیت سجده
قیاس آنست که نیابت دارد و استحسان آنست که نیابت ندارد و خواجه امام زاهد فخر رحمه گفته است که نیکو بیم اگر این میلان به نیت رکوع آورده است
از سجده نیابت دارد از برای آنکه رکوع رکن اصلیست و در وی نیت علیحده شرط نیست اما شیخ الاسلام برهان الدین رحمه گفته است که
این خلاف قیاس و استحسان در میلان خالی نیست در رکوع اصلیست که آیت سجده خواند و در رکوع تداخل میکنند قیاس نیابت دارد
و قنوتی به نیست استحسان نیابت ندارد و این نیز جائی بود که آیت سجده خواند و بر فور برکوع رود یا بعد از وی یک آیت یا دو آیت
دیگر خواند برکوع رود اما اگر بعد از وی سه آیت دیگر خواند سجده علیحده واجب شود و اشکال آمد بر قول ابو حنیفه رحمه که وی یک
آیت را مستحب میدارد و اینجا چرا دو آیت را عفو میدارد و اصلیت ابو حنیفه رحمه را هر کجا احادیث یا اقاویل صحابه یابد وی قول خود را اندا
باید که بدان عمل کند از نوادر صلوٰة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه در باب سجده تلاوت آورده است که عبد الله مسعود در نماز بامداد
سوره بنی اسرائیل خواند آیت سجده خواند سورت را تمام کرد و در رکوع تداخل کرد پس معلوم شد که دو آیت عفو است اما در رکوع یا در
قنوت نیت کند نیابت ندارد و حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه روایت میکند که جائی که سجده را در رکوع تداخل میکنند آن در سجده تداخل
شود و در رکوع نی از برای آنکه سجده بسجده مانند تر از آن بود که رکوع بسجده و رکوع صورت رکوع دارد اما حکم قیام دارد و دلیل بر آنکه
اگر امام را در رکوع اندر یابد آن رکعت دریافته شود و دیگر رکوع بیرون نماز عبادت نیست و در نماز عبادت است اما سجده تلاوت در نماز
و بیرون نماز عبادتست حسن زیاد از ابو حنیفه رحمه روایت میکند اگر در نماز آیت سجده خواند و تصور آن دارد که فرود آید سجده آرد
بقیام رود و از قرأت چیزی بخواند آنگاه برکوع رود باید که در رکوع تداخل نکند فرود آید و سجده آرد و بقیام رود و از قرأت چیزی خواند
مقدار سه آیت یا بیشتر آنگاه برکوع رود و دلیل بر آنکه ابو سعید خدری رضی روایت میکند که ما در قفای رسول علیه السلام نماز میگزاردیم
میگزاردیم رسول علیه السلام از قیام فرود آمد و سجده آورد و باز قیام رفت و از قرأت چیزی خواند آنگاه برکوع رفت بعد از فراغ
نماز یاران معلوم شد که سوره الم تنزیل خوانده بود و دیگر روایت میکند عبد الرحمن ابن ابی لیلی رضی که امیر المومنین عمر رضی در نماز بامداد
سورت والنجم میخواند و سورت تمام کرد و فرود آمد و سجده آورد و باز بقیام رفت و اذا زلزلت الارض خواند آنگاه برکوع رفت ابن
سیرین روایت میکند که عبد الله عمر رضی در نماز بامداد سورت سجده خواند و فرود آمد و سجده آورد و بقیام رفت و از قرأت چیزی
خواند و آنگاه برکوع رفت پس معلوم شد که چون در نماز آیت سجده خواند تصور آن دارد باید که فرود آید و سجده آرد و بقیام رود و از
قرأت چیزی خواند آنگاه برکوع رود تا متابعت رسول علیه السلام کرده باشد و متابعت صحابه رضی کرده باشد **مسئله** سجده وقتی توان
آوردن که از وقت مستحب مقدار رکنی باقی بود و در حرمت نماز بود تا اگر نماز بامداد را بفراموشی سلام داد یاد آمدش که من آیت سجده
خوانده ام و سجده نیاورده ام آفتاب برآمد سجده نتواند آورد و اگر مسبوق برای قضاء مسبوقانه برخاست و سر بسجده نهاد امام
سجده تلاوت باز گشت این مسبوق نتواند که متابعت کند باخر مسبوقانه خود نتواند بیارد و بر خلاف سهو که سهو باخر مسبوقانه
تواند آوردن **مسئله** اگر در نماز آمد نیت میکند و چون سلام داد امام را یاد آمد که من آیت سجده خوانده ام و سجده نیاورده ام

وقت نوشته نتواند کذا در [...] مستحب آن بود که در نماز آدینه و نماز عید آیت سجده نخواند و اگر خواند باید که در رکوع تداخل آرد که اگر سجده
علیحده آرند مقتدیان مشوش شوند خطر اندازد که نماز ایشان تباه شود **مسئله** در نماز بلند خواند فی الامام آیت سجده خواند در رکوع تداخل کرد
به امام نیت شرط است بر مقتدیان حاجت هر روایه شرط نیست خواجه امام مهاجر رحمة الله گفته است نیت شرط است **مسئله** اگر امام در نماز نرم خواند
آیت سجده خواند و سجده آورد مقتدیان در سجده را متابعت کردند یکی رائی امام نماز تمام کرد باید که ایشان را خبر کند که من آیت سجده خواندم
تا ایشان آن سجده آرند و قعده دارند نماز ایشان روا بود اما اگر ایشان با امام سلام داده اند اگر امام نخست سجده اصلی آورده روا بود نماز ایشان
اگر امام نخست سجده تلاوة آورد و آنگاه صلبی را نماز مقتدیان تباه شود **مسئله** اگر بر تخت این آیه سجده خوانده فرود آمد و بر زمین سجده
آورد روا بود و اگر بر زمین همان آیه را باز خواند سجده دیگر لازم نشود و اگر بر زمین آیه سجده خوانده و سجده بر تخت آورد نیابت دارد **مسئله**
اگر بر ستور آیه سجده خواند و بر همان ستور سجده آورد روا بود و اگر بر زمین فرود آید نیابت دارد اما اگر بر زمین آیه سجده خواند و سجده آورد بر ستور
نیابت ندارد اگر بر ستور آیه سجده خواند و سجده نیاورد و بر زمین آمد هم سجده نیاورد و باز بر ستور نشست و آن سجده را ایما آرد در روایت شرح
بقول زفر رح نیابت دارد و بقول علماء ما رح نیابت ندارد و بر روایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح و بقول زفر نیابت ندارد و بقول علماء ما رح
نیابت دارد و اگر بر ستور نشسته است سجده را تکرار میکند و ستور میرود هر باری که خواند سجده علیحده لازم شود و اگر بر ستور نماز میگذارد و یک
آیه سجده را تکرار میکند در نماز هر چند که خواند یکی سجده واجب شود که حکم یکمکان دارد اگر دو کس بر ستور نماز میگذارند و یکی آیه سجده را ده بار
در نماز خواند و دیگری آیه سجده را یکبار خواند هر دو خواندن یکدیگر شنوند بر آنکه ده بار خوانده است واجب شود یکی
بسبب خواندن و یکی بسبب سماع و بر آنکه یکبار خوانده است یازده سجده واجب شود یکی خوانده و ده دیگری که شنوده است و آنچه بخواند
واجب شده در نماز آرند و آنچه سماعی بود بیرون نماز آرند در کشتی آیت سجده میخواند کشتی میرود هر چند که میخواند یکی سجده واجب
شود که کشتی حکم خانه دارد چون آیه یکی بود هر چند که خواند یکی سجده واجب جماعتی ختم قران میکنند ایشان را چند سجده لازم شود
بر قول مالک رح یازده سجده واجب شود و بر قول شافعی رح چهارده سجده لازم شود و بر قول علماء ما رح چهارده سجده لازم اما در
حصایه نجم الدین عمر نسفی رح آورده است که بقول شافعی رح آیه سجده همان چهارده است خلاف وی با علماء ما در آنست که وی
در سورة الحج دو جای آیه سجده دارد و در سورة ص آیه سجده ندارد و بر قول علماء ما رح در سورة ص آیه سجده است در سورة الحج
آیه سجده یکیست اگر جماعتی قران میخوانند و جماعتی نشسته اند ولیکن نمیشنوند و بعضی گفته اند بر ایشان سجده لازم شود **قال النبی صلعم**
السجدة علی من سمعها و علی من تلاها و بروایتی علی من جلسها ظاهر روایت آنست که تا نخوانند یا نشنوند سجده لازم نشود والله اعلم
بالصواب **باب بیست و ششم** در بیان حدث در نماز حدث عمدا بالاتفاق بنا را باز دارد حدث ناگهانه بنا را باز ندارد یا نی بقول شافعی رح
نتواند که بر آن نماز بنا کند وجه قول وی آنست که بنا نماز بر طهارت است چون طهارت نماند نماز نماند اما در صلوة خواجه بکر خواهر زاده رح
از شافعی رح روایتیست تواند که خلیفه کند و دلیل میکنند که تحریمه باقی دارد که خلیفه کردن روا میدارد بقول علماء ما رح تواند بنا کردن که
بحدیث تمسک کنیم که شافعی میکند و قیاس سنت عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلعم انه قال من قاء او رعف فی صلوته فلینصرف ولیتوضا ولیبن علی صلوته

عالم تیکلم اصل درین باب آنست که اگر به پنداشت چیزی روی گردانید که اگر آن چیز حقیقت شدی نتوانستی که بر آن نماز بنا کند
چنانچه پنداشت مسح سر نکرده ام یا مدت مسح برآمد یا زن پنداشت که حیض آمدش چون ظاهر شد که چیزی نبوده است نتواند که
برین نماز چیزی بنا کند اگر حقیقت شدی نتوانستی که بنا کند پس پنداشت آنهم نتواند اگر پنداشت که خون بینی پدید آمد
روی گردانید معلوم شد که نبوده است مادام که در مسجد بود تواند که برین نماز بنا کند و اگر در صحرا بود تا مادام که در صف
بود تواند اگر به پنداشت آن روی گردانید تواند که بنا کند صورت مسئله چنان بود که پنداشت حدث رسید روی
گردانید معلوم شد که حدث نیست تواند باقی نماز خود را تمام کند تا مادام که در مسجد بود و اگر جای قرار پلید بود برگرفت تا
نجس بود برگرفت نماز تباه شود و اگر مقدار رکنی حامل بود مستعمل نجاست شود و اگر یک قدم از مسجد بیرون نهاد
آنگاه معلوم شد که حدث نبوده است بعضی از مشایخ گفته اند که اگر پیش مسجد پست بود نتواند که باقی نماز تمام کند از برای
آنکه بیشتر اعضای وی از مسجد بیرون آمده باشد اگر پیش مسجد بلند بود و تواند که بنا کند از برای آنکه کثرت اعضای
وی در مسجد بود و شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که بهر دو حال تواند که باقی نماز خود تمام کند دلیل بر مسئله ایمان
چنانکه مردی سوگند خورد که در خانه فلان در نیایم بعد از موشی یکقدم در نهاد و یاد آمدش قدم را بیرون آورد سوگند بشکند
نباید که این را در آمدن نخوانند اینجا نیز بیرون آمدن نخوانند اگر امام به پنداشت حدث روی گردانید و یکی را خلیفه کرد معلوم شد
که حدث نیست نماز تباه شود که این استخلاف بی حاجت است اگر امام پنداشت حدث روی گردانید تا خلیفه کند معلوم شدش که حدث
نیست از ابوحنیفه رض روایت آمده است که محراب بگیرد و باقی نماز تمام کند اما ظاهر روایت نماز تباه نشود که استخلاف بحدث
بخلاف قیاس ثابت شده است بروی چیزی بر دیگر بنا نتواند کردن اگر بتحریه قرائت میکند اگر فرضیت را خوانده است نماز تباه شود
باجماع و اگر فرضیت را نخوانده است روا نبود نماز تباه شود بقول ابو یوسف و محمد رح بقول ابوحنیفه روا بود اگر بخوف حدث خلیفه
کند بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود بقول ابوحنیفه نماز تباه شود و اگر بچیزی باز گردد که چیز یقین شود نتواند که بدان چیز نماز بنا کند
و یا روی بگردانید به پنداشت آنکه مسح سر نیاورده ام یا یاد آمدش که مسح سر آورده ام یا به پنداشت آنکه مدت مسح بسر آمد معلوم شدش
که بسر نیامده است یا زن روی بگردانید به پنداشت آنکه وی را حیض آمد معلوم شد که نیامده است اگر به پنداشت آن روی گردانید هم تواند بنا کردن
چنانکه اگر روی برگردانید یا روی گردانید برخلاف آنکه قابله نیست معلوم شد که بروی چیزی نیست یا بر جامه وی دید [illegible] چیزی را
دانست که نجاست است روی برگردانید معلوم شدش که نجاست نیست یا روی برگردانید به پنداشت آنکه بی طهارت است معلوم شدش که با طهارت
است [illegible] نماز تباه شود نتواند که بنا کند که روی برگردانیدن بقصد برانداختن نماز است نه بقصد بنا هیچ موزه را در میان نماز مدت
مسح بسر آمد صاحب حجم را وقت نشد نماز ایشان تباه شود اما اگر در نماز حدث رسید و ایشان هر دو به بنا میروند صاحب
جبیره را وقت نشد یا مسح را مدت بسر آمد اگر موزه او که بی تکلف بیرون آید تواند که موزه بیرون کند طهارت سازد و برین نماز بنا کند بعضی گفته اند
که قیاس این مسئله مسح جبیره همچنان است تواند که طهارت سازد و برین نماز بنا کند ظاهر آنست نتواند بنا کردن اگر پای مسح موزه بود که بیرون کردن آن بتکلف حاجت آید

نمازش تباه شود و نتواند بنا کردن و اگر طهارت تمام کرد و بالا رسیت کرد آنگاه مدت مسحش بسر آمد نمازش تباه شود و اگر طهارت
تمام کرد و پیش از آنکه بالای پای رسیت کردی مدة مسحش بسر آمد چه اگر موزه الیست که بتکلف از پای بیرون می آید آن لطیفه عفو است باید که موزه
بیرون آرد و قدمها را بشوید پس نماز بنا کند و اگر موزه الیست که بیرون کردن وی را بتکلف حاجت آید نیز بشود نمازش تباه شود
و اگر طهارت ساخت و موزه پوشید و مسافر شد سه شبانروز نا یابنده آب بود تیمم کرد و نماز گذارد بعد از آن آب یافت چندانکه
طهارت را بس آید وی را ایدان موزه مسح روا نبود زیرا که مدة مسح سه شبانروز است اگر چه بر این موزه مسح نکشیده است و لیکن آن مدت منتهی
پس بدین موزه مسح روا نبود اما اگر مدت مسح باقی است طهارت ساخت مسح کشید نماز شروع کرد در میان نماز مدت مسحش بسر آمد وی
نا یابنده آب است نمازش تباه شود تیمم کند و نماز از سر گیرد اما اگر به تیمم در نماز آمده است که در نماز مدت مسحش بسر آمد بر گذرد و نماز تمام کند که
تیمم را در سر و پای عمل نیست و این مسئله در تجنیس استعمل زاهد حسن بن یوسف رح است و در بعضی نسخها همچنین آورده است که در رکنی
که حدث رسید آن رکن برانداخته شود مگر قیام که در وی قرائت معتبر کرده باشد تا اگر کسی را خلیفه کند آن خلیفه هم فورا به رکوع رود و روا بود
وی نیز از بنا باز آید و رکوع کند روا بود اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که این وجه ما خود نیست از برای آنکه اگر کسی را در رکوع
حدث رسد وی به نیت اتمام رکوع سر بر آورد روا جماعت نمازش تباه شود پس اگر رکن برانداخته شود بایستی که نمازش تباه نشدی و اینجا نماز
تباه شود و اگر کسی آمد و امام را در رکوع یافت اقتدا کرد پیش از آنکه به رکوع رسد امام را حدث رسید سر بر آورد وی را خلیفه کرد این خلیفه
باید که به رکوع رود و آن رکوع از ارکان نیابت دارد اما از رکوع خلیفه نیابت ندارد از برای آنکه رکوع امام اول را معتبر افتاده نیست
اما انتقال از رکنی به رکنی با طهارت کامل شرط است امام اول از بنا باز آید باید که به رکوع رود و از رکوع به قومه رود و از رکنی به رکنی با طهارت کامل نقل
کرده باشد اگر در نماز حدث رسید به بنا رفت و در راه قهقهه خندید اتفاق است که طهارت سازد و نماز از سر گیرد و اگر طهارت ساخت و باز گشت
آنگاه در راه قهقهه خندید ظاهر روایت طهارت سازد و نماز از سر گیرد خواجه امام علی بزدوی رح گفته است که طهارت باقی بود و نماز از سر گیرد
و اگر طهارت ساخت و باز گشت و در راه قهقهه خندید یا وا آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام در فروق ناطفی رح آورده است
طهارت سازد و نماز را از سر گیرد و اگر بجای نماز آمد و رکنی گذارد و آنگاه قهقهه خندید یا وا آمدش که در طهاره دوم مسح نکرده ام اجماعست
که مسح سر آورد و نماز از سر گیرد و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد و لیکن چیزی نگذارد و قهقهه خندید یا وا آمدش که در طهارت دوم مسح سر نیاورده ام
بقول ابو یوسف رح مسح سر آورد و نماز از سر گیرد و بقول ابو حنیفه و محمد رح طهارت سازد و نماز از سر گیرد و در بعضی نسخها بعکس این
گفته اند حدث بر دو نوع است سمی و سماوی و این قول ابو حنیفه و محمد است و بر قول ابو یوسف رح هر دو یکیست سمی آن بود که بسر
بسجده نهاد خاری در پیشانی او خلد و خون روان شود یا به سرفه از وی حدثی ظاهر شود یا برکوع رود و در سینی باشد پس بکلید تر
خون روان شود یا عطسه زد و نفخی از وی ظاهر شود در همه صورتها بقول ابو حنیفه و محمد نتواند بنا کردن و بقول ابو یوسف رح تواند
بنا کردن در نماز آتش از خون حدث الا بدا اگر جامه است بی تکلف یا بتکلف از وی جدا نشود زیادت از درمی آلوده شود و اگر جامه
زر وا پلید است از خود جدا کند و باقی نماز تمام کند نیست از آن جامه مشغول نشود اما اگر جامه به پلید بود بشوید و بنا کند اما اگر کسی تنها

بروی انداخت تا نجاست کم درمی بود و شوید نمازش تباه بود و اگر در نماز وی را از بینی خون آمد خود را خم داد تا از آن خون جامه‌اش
نرسد مدد پذیرفت و خون زیاده شد در بعضی حدث بجا شود تباه شود و اگر در نماز حدث رسیدش و رکم رکنی به بنا رفت روا بود و اگر
رکنی همچنان با حدث گذارد نمازش تباه شود و اگر مقدار رکنی تاخیر کرد ولیکن چیزی نگذارد و بقول ابو یوسف رح نماز تباه شود
و بقول ابوحنیفه و محمد رح تواند که طهارت سازد و بنا کند و در بعضی نسخه‌ها بر عکس این گفته اند اگر در نماز حدث رسید بر آب بدل آورد
چنانکه به بنا رفت و در راه آب پیش آوردند که آن آب ملک وی بود یا بنده وی بود و آن آب را نگرفت و طهارت نساخت یا مشغول شد
خویش بنایدش این مشغول را ماند یا مشغول دیگر رفت نمازش تباه شود و اگر در نماز حدث رسیدش در مسجد آب بست در آب جامه نشاید که
در آن مسجد استعمال کند باید که آب جامه را از مسجد بیرون برد و طهارت سازد روا بود و اگر آب جامه را با خود در مسجد اندر آرد نماز
تباه شود که عمل کثیر شود و اگر تا نجا بیرون مسجد نشاید و نرود می برد و بعضی از مشایخ گفته اند که آنچه شستن است بیرون مسجد شود
و مسح سر را باب دارد تا باب جامه را بحاجت مسجد اندر آورده شود آنگاه مسح بر سر آرد و از عهده بیرون آید **مسئله** اگر در نماز
حدث رسید به بنا رفت و در راه قرآن میخواند اگر فریضت را خواند چنانکه در قیام حدث رسیده باشدش نمازش تباه شود و اگر آن قرآن
میخواند از فریضه نیابت ندارد چنانکه در رکوع یا در سجده یا در قعده حدث رسیده باشد نمازش تباه نشود تواند که بنا کند زیرا که
این محل قرآن خواندن نیست و اگر به بنا رفت و هر عضو را سه بار بشوید بعضی گفته اند که نماز تباه شود از برای آنکه در طهارت
هر عضو را یکبار شستن فریضت بار دوم و سوم سنت پس عمل کثیر شود نماز تباه شود ظاهر روایت روا بود که اقامت سنت از
اتمام طهارت پس عمل کثیر نشود و آب دهان و بینی کردن سنن خلاف است که گفته اند اگر دعا طهارت میخواند روا بود و اگر خطا خواند
نماز تباه شود و چون طهارت تمام کند نماز همانجا تمام کند یا باز بمسجد آید و اگر در قفا امام حدث رسیده است و امام هنوز تمام
در نماز است اتفاق است که باز بمسجد آید و آنچه امام بی او گذارده است و نخست امر الاحقانه گذارد و هر کجا امام را اندر
یابد متابعت کند و آن قیام در از امام مرلاحق لازم شود وی همین قیام راست کند بسنده بود و اگر تنها گذارست با امام نماز تمام
کرده است خواجه ابو حفص کبیر بخاری رح گفته است که بمسجد آید و باقی نماز یک مکان تمام کند خواجه ابو سلیمان جوزجانی رح گفته
است که باقی نماز همانجا تمام کند از برای آنکه رفتن ضرورت است ولیکن باز آمدن ضرورت نیست خواجه ابو حفص کبیر بخاری
گفته است که من بسی کار فتوی داده ام ولیکن این عمل نکرده ام یکی در شفعه طلبیدن فتوی داده ام ولیکن این عمل نکرده ام
کرار از اردل مسلمان بملاک و بنا سر زد و دیگر بعد از صبح بگرما به رفتن را فتوی داده ام ولیکن این عمل نکرده ام دیگر در نماز بنا کرد
را فتوی داده ام ولیکن این عمل نکرده ام اگر امام را حدث رسید به بنا رفت و کسی را از مقتدیان صف اول خلیفه نکرد و پیش
از آنکه از مسجد بیرون رفتی یکی کس خود پیش رفت از مقتدیان روا بود و اگر امام نیز از آخر صف کسی را خلیفه کرد و هر که
پیش محراب گیرد امام وی بود و اگر برود و برابر محراب گرفتند هر گرا جمیع متابعت کنند امام وی بود و اگر هر دو را جمیع متابعت کردند اگر با
هر دو جمع بود یا کم بهر دو جمیع نماز همه تباه شود و اگر با یکی کم جمع امام آن بود که با وی جمع بود و نماز آن گروه دیگر تباه شود و اگر با یکی جمع

بانکی زیادہ از جمیع ظاہر روایت نماز ہمہ تباہ شود و بہ روایت نوادر امام آن بود کہ با وی زیادت جمیع ابو و اگر امام را حادث رسید یکی را
خلیفہ کرد این خلیفہ نیت تحریمہ نو کرد و اگر در رکعت دوم است با امام شود در مسجد است نیت وی را اعتبار بود کہ وی شود مقتدی است
اما اگر رکعت اول است و امام از مسجد بیرون رفتہ است نیت وی معتبر است نماز امام و ہر کہ از مقتدیان نیت تحریمہ نو کردہ باشند روا بود
ہر کہ نیت تحریمہ نو نکردہ باشند نمازش تباہ شود و امام اول را نیز نماز تباہ شود و اگر امام را حدث رسید و از بیرون مسجد صف است
ایستادہ از آن صف یکی را بمسجد اندر کشید و خلیفہ کرد اگر این خلیفہ حالی امامت قبول کرد امام از مسجد بیرون رفت نماز ہمہ
روا بود و اما خلیفہ ہمچنان بود کہ با محراب یکی ہم و خلیفہ نشود پیش از آنکہ روی محراب گرفتی امام از مسجد بیرون رفت و از صف
گذشت نماز ہمہ باتفاق تباہ شود و اگر پیش از آنکہ امام اول از صف گذشتی وی محراب گرفت بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحم
نماز ہمہ تباہ شود بقول محمد رحم روا بود دو مسئلہ است کہ بقول ابو حنیفہ رض روا است و بقول ابو یوسف و محمد رحم روا نیست دو مسئلہ است کہ
بقول ابو یوسف رحم روا است و بقول ابو حنیفہ و محمد رحم روا نیست و دو مسئلہ است کہ بقول محمد رحم روا است و بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحم
روا نیست آن دو مسئلہ کہ بقول ابو حنیفہ رض روا است و بقول ایشان روا نیست آنست کہ مسلمانی را کم از شش نماز بر وی بود
از وقت نماز چندان باقی است کہ از آن قضا ہا بعضی میکند و بعضی نے بقول ابو حنیفہ رض یاد داشت آن قضا تا وقتی گذارد روا بود
و بقول ابو یوسف و محمد رحم آنچہ از قضا ہا گنجد گذارد چون وقت نماز تنگ بود و آنگاہ وقتی گذارد روا بود دیگر آنکہ یاد داشت
یکی نماز پنج نماز گذارد و این پنجہا موقوف بود بگذاردن یکی نماز ہر آن ششم است چون گذارد بقول ابو حنیفہ رض این پنجہا از بہر وای
باز آید و بہر وی ہمان یکتا نہ بود پس بقول محمد رحم بر وای باز نیاید و این آنست دو مسئلہ کہ بقول ابو حنیفہ رض روا است و بقول ابو یوسف
و محمد رحم روا نیست آنست کہ مسلمانی در نماز سہو سجدہ نہاد و معلوم شدش کہ جای سجدہ پلید بودہ است آن سجدہ بجای پاک قضا میکند و بقول
ابو یوسف رحم روا بود و بقول ابو حنیفہ و محمد رحم روا نبود دیگر آنکہ مسلمانی در میان نماز بامداد آفتاب بر آمد و بقول محمد رحم اصلاً در تحریمہ نماند
بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحم در ہر رکنی کہ باشد تاخیر کند چندانکہ آفتاب از حد کراہیت رود و بر گذرد نماز تمام کند و بقول امام اعظم ابو حنیفہ
رض تطوع شود فریضہ باز گذارد و بقول ابو یوسف فریضہ را نیابت دارد این دو مسئلہ بقول ابو حنیفہ و محمد روا نیست و بقول ابو یوسف
روا است و آن دو مسئلہ کہ بقول محمد رحم روا است و بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحم روا نیست آنست کہ مسلمانی امامت میکند وی را
حدث رسید در مسجد کسی را خلیفہ نکرد بیرون مسجد صفی ایستادہ اند و بیرون آمد و از آن صف یکی را خلیفہ کرد و بمسجد اندر فرستاد و
بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحم نماز تباہ شود و بقول محمد رحم روا بود دیگر آنکہ نماز چہار رکعتی میگذارد و قعدہ فرض نہ نشست و بر رکعت
زوائد بہ نجاست بغیر آمدہ شتی سر سجدہ نہاد و وی را حدث رسید یاد آمدش کہ قعدہ فرض نہ نشستہ ام برود طہارت سازد و باز آید قعدہ
آرد بقول محمد رحم روا بود و بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحم روا نبود اما اگر در سجدہ دوم یاد آمدش یا در سجدہ دوم حدث رسیدش
و بقول محمد رحم در اصل تحریمہ نماند و بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف تحریمہ از فرضیت باطل شود اما در حق تطوع باقی بود تا اگر یک رکعت
دیگر گذارد این شش رکعت تطوع شود و اگر این تطوع شش رکعت بیک قعدہ آرد با این را بر خود تباہ کند و بقول ابو حنیفہ و ابو یوسف رحم

قضای دو رکعت بروی لازم شود و بقول محمد رحمه الله همان فریضه بود که گذارده بشنده بود امام را حدث رسید کسی را خلیفه نکرد و از مسجد بیرون رفت نماز مقتدیان
تباه شود باتفاق و نماز امام بظاهر روایت تباه نشود و طحاوی رحمه گفته است که تباه شود و اگر امام را حدث رسید به بنا بازگشت پیش از آنکه از مسجد بیرون رفته
جماعتی اندر آمدند و با امام اقتدا کردند و بقول محمد رحمه روا نباید و بقول ابو یوسف رحمه الله درست آید که وی همچنان در نماز است یکی از ایشان را خلیفه کرد و این خلیفه
نمیداند که امام چه گذارده است اگر در قضای وی مقتدیان مدرک باشند باید که وی را اعلام کنند بفعل امام این قعده گذارده است وی باقی نماز امام را تمام
کند و وی بقضای مسبوقانه برخیزد و اگر همه مسبوق باشند باید که وی سجده در قعده آرند و همه وی را متابعت کنند آنگاه وی اشارت کند تا ایشان بنشینند وی
برخیزد و یکرکعت نماز دیگر گذارد و بنشیند و آنگاه مقتدیان برخیزند و آن رکعت را گذارند باز اشارت کند تا ایشان بنشینند تا ایشان برخیزند و یکر
کعت نماز دیگر گذارند حاصل اگر نماز چهار رکعتی است چهار رکعت نماز به چهار قعده گذارند بهمین ترتیب که نخست امام میگذارد و آنگاه مقتدیان و در هر
چهار رکعت نماز قرات خوانند از برای آنکه ایشان لاحق اند یا مسبوق اگر مسبوق اند قرات فرض بود و اگر لاحق باشند قرات خواندن زیان ندارد
پس قرات خوانند و اگر نماز دو رکعتی بود دو رکعت بدو قعده آرند همان ترتیب که گفته آمد نخست امام گذارد و آنگاه مقتدیان اگر جماعتی آمدند
امام را در قیام یافتند و اقتدا کردند امام را حدث رسید یکی از اینها را خلیفه کرد خلیفه نمیداند که امام چه گذارده است اگر مدرکان باشند باید که
وی را خبر دهند بفعل که امام چه گذارده است و اگر مدرکان نشینند همه این رکعت را بپا رند و قعده ارند امام اشارت کند تا ایشان
بنشینند وی برخیزد و یکرکعت گذارد و قعده آرد و مقتدیان برخیزند و آن رکعت نماز را که امام آورده بیاورند بهمان ترتیب که در مسئله
اول گفته آمد باقی نماز را تمام کنند اگر امام را در قعده اندر یافت و اقتدا کرد و نشست و امام را حدث رسید وی را خلیفه کرد و این خلیفه نمیداند
که قعده اول است یا قعده آخر اگر مدرکان هستند باید که وی را بفعل خبر دهند و اگر کسی مدرک نیست باید که این قعده را معتبر کند و برخیزد
و چهار رکعت نماز گذارد به دو قعده در هر چهار رکعت قرات خواند بهمان ترتیب که نخست امام میگذارد و آنگاه مقتدیان تا از عهده بیرون
آیند و اگر در فریضه چهار رکعتی امام در دوی آخر قرات نخوانده و در دوی آخر یکی آمد و وی اقتدا کرد و وی را حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد اگر این خلیفه
درین دو رکعت در یکی رکعت قرات نخواند نماز همه تباه شود چون وی باقی نماز امام را تمام کرده و بقضاء مسبوقانه برخاست اگر در دوی مسبوقانه
در یک رکعت قرات نخواند نماز تباه شود و آن امام اول از بنا باز آید در آن دو رکعت قرات نخوانده است درین دو رکعت یک نیز نخواند باین لاحق
است این چهار رکعت فریضه است که در هر چهار رکعت قرات نخواند نماز تباه نشود و اگر مسافری بمقیم اقتدا کرد امام را حدث رسید وی را
خلیفه کرد این خلیفه اگر بر سر دو نشیند نماز تباه نبود که متابعت امام نماز وی چهار رکعت شود و قعده اول واجب شود و ترک واجب نماز تباه نشود از
برای آنکه وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است چون امام اول بود اگر امام بر سر دو نشستی روا بود که اگر وی نیز بر سر دو نه نشیند روا بود اگر
مقیم بمسافر اقتدا کرد امام را حدث رسید این مقیم را خلیفه کرد بر سر دو نشیند و اگر نه نشیند نماز تباه شود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است
اگر امام بر سر دو نه نشستی نماز تباه شدی اگر وی نیز بر سر دو نه نشیند نماز تباه شود و این مسئله آنست که اگر مقیم بر سر دو نشیند نماز تباه شود و اگر مسافر بر سر دو نه نشیند
نماز روا بود و اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه کرد و دست بر پیشانی نهاد که سجده صلبی برنفست و دست بر زانو نهاد که سجده تلاوت برنفست و دست بر سینه
نهاد که سهو برنفست این خلیفه را باید که سجده صلبی و تلاوت کند و قعده آرد و یکی از مدرکان را خلیفه کند تا سلام و سهو وی سهو را

متابعت کند لیکن سلام را متابعت نکند بقضای مسبوقانه برخیزد و اگر نماز تنها می گذارد در رکعت آخر سر از سجده اول بر آرد یکی آمد
بوی اقتدا کرد و برا حدث رسید و برا خلیفه کرد و سجده امام آرد باید قیاس آنست که نیارد از برای آنکه سجده را باید آورد که نماز کسی
بدان تمام شود و باین نماز وی محسوب بود و انجا هر دو نیست اما استحسان آنست که آرد که فریضه نیست استحبابست دیگر آنکه مسبوقانه بعد از
تمامت نماز امام ادا کردن فریضه است پس وی سجده را آرد تا حکما نماز امام تمام شود تا وی مسبوقانه را بسن کل وجه بعد از تمام
نماز امام آورده بود چون امام از بنا باز آید السجده و قعده را آرد تا از عهده بیرون آید اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه
کرد امام را یاد آمد که نمازی بر وی هست که ترتیب ساقط نشده است و برا نماز تباه شود خلیفه مقتدی را نیز روا بود که وی را وقتی یاد آمده است
که وی مقتدی شده است و فساد نماز مقتدی در نماز امام عمل نکند مسبوق باقی نماز امام را تمام کند که یکی از مدرکان را خلیفه کرد و سلام
وی بقضاء مسبوقانه برخاست و برا نیز یاد آمدش که نمازی بر وی هست ترتیب ساقط نشده است و برا نیز نماز تباه شود و مقتدیان را نیز روا
بود که وی را وقتی یاد آمده است که نماز مقتدیان تمام شده است و وقتی که حکم تنها گذاردن گرفته است بر بعضی نماز وی تباه شود
نماز مقتدیان نه اگر امام را حدث رسید مسبوق را خلیفه کرد خلیفه باقی نماز امام را تمام کرد و یکی از مدرکان را خلیفه کرد و سلام وی
بقضاء مسبوقانه برخاست و مسبوقانه را سجده تنها داد امام اول را یاد آمدش که من یک سجده از رکعت اول مانده ام نماز تباه شود
اگر امام نماز چهار رکعتی میگذارد و در رکعت دوم برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد امام را حدث رسید و برا خلیفه کرد که این خلیفه
رکعت سوم را ادا کرد و در رکعت چهارم برخاست یکی آمد بوی اقتدا کرد و برا حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه به رکعت
چهارم سر از سجده آخر بر آورد یاد آمدش که نمازی بر وی هست که ترتیب ساقط نشده است نماز همه تباه شود اگر نمازی یاد نیامد اگر
حدث رسیدش اگر در مسجد آب است طهارت سازد و بنا کند نماز همه روا بود و اگر از مسجد بیرون رفت و کسی را خلیفه نکرد نماز مقتدیان تباه
شود و برا روا بود و اگر پیش از آنکه از مسجد بیرون رفتی آن سه امام باز آمدند یکی از ایشان را خلیفه کند روا باشد و وی قعده آرد یکی از
مدرکان را خلیفه کند بسلام آنگه آن سه امام نماز خود تمام کنند و نخست لاحقانه آرند و آنگاه مسبوقانه امام اول یک رکعت گذارده است و سه
رکعت لاحق است امام دوم یک رکعت گذارده است و یک رکعت مسبوق است بدو رکعت لاحق است و امام سوم یک رکعت گذارده است و بدو رکعت
مسبوق است بیک رکعت لاحق اگر امام اول را خلیفه کرد و امام دوم و سوم در یک رکعت متابعت نکند امام دوم در رکعت سوم متابعت
کند و امام سوم در رکعت چهارم متابعت کند چون وی سلام دهد ایشان برخیزند و هر کسی باقی نماز خود تمام کنند بهر امام دوم
یک رکعت مسبوقانه بود و برا امام سوم دو رکعت امام را حدث رسید از امامت معزول شود یا نه اگر در قفا روی مقتدیان اهل اند
تا یک کسی را خلیفه نکند یا یک کس خود پیش نرود وی از امامت معزول نشود اگر امامت دیگر مقتدی اهل امامت را امام را حدث
رسید حکم نماز مقتدی چه شود در صلوة خواجه امام منهاج خلیل ابو حنیفه رح روایت می کند که مقتدی را نماز تباه شود حسن زیاد از
ابو یوسف رح روایت می کند که بحدث رسیدن امام مقتدی امام شود و امام مقتدی تا اگر در مسجد آب باشد طهارت سازد و از
مقتدی خود را متابعت کند روا بود که وی متعین شده است امامت را تا اگر در مسجد آب نبود گویند ای مقتدی تو از ...

که معین شده است امامت را ویرا نماز روا بود و آن امام را نماز تباه شود اگر جماعتی سنت نماز میکذارند یکی از مقتدیان قاری است غیر مقتدی
کذارا اهل است مر امامت را باقی امی است ولیکن صاحب جرم سایل نارسیده و تطوع کذارا امام را حدث رسید کفت ای قاری تو اندرای از انرو
که آن قاری متعین شده است امامت را نماز وی از آن مقتدیان روا بود و امام اول را نماز تباه شود و اگر امام مسافر است و در رفقای
وی یک مسافر است اهل امامت را باقی مقیمانند ولیکن اهل اند مر امامت را اگر رکعت کذارند وقت فوت شد امام را حدث رسید کفت ای
مسافر تو اندرای از آن روی که مسافر از آن متعین شده است امامت را نماز وی و از آن مقتدیان روا بود و امام اول را
نماز تباه شود و اگر مقیم را خلیفه کرد در روایت کتاب اینست که نماز همه تباه شود از برای آنکه هم از ابتدای بیرون وقت اقتدا مسافر
بمقیم در فریضه چهار رکعتی نماز روا نبود و در انتها خلافتش نیز درست نباید شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که روا بود که
این خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است دلیل بر آنکه اگر این امام مقیم بر سر دو نه نشیند نمازش تباه شود از برای آنکه اگر امام اول بر سر دو
نه نشستی نمازش تباه شدی خلیفه را حکم همین بود پس معلوم بود که خلیفه در تمام کردن باقی نماز همچو امام اول است اگر خود مسافر
خلیفه کردی و این خلیفه نیت امامت کردی نیت اقامت وی در حق وی عمل کردی و در حق مقتدیان عمل نکردی تا اگر بر سر دو
نه نشیند نماز همه تباه شود و بسیار جا بود که در ابتدا روا نبود ولیکن در انتها روا بود دلیل بر آنکه خطیب خطبه گفته است و بر حدث
رسید کسی را خلیفه کرد با امامت که وی خطبه نشنوده است روا نبود اما اگر جمعه بر پای شد امام را حدث رسید کسی را خلیفه کرد با امامت که
خطبه نشنوده است روا بود و اینک از ابتدا امامت وی روا نبود و در انتها خلافت وی درست می آید اگر امام نماز چهار رکعتی را در رکعت
اول یک سر از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر احدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد و این خلیفه را بایستی که آن سجده را
آوردی نه آورد و در رکعت دوم را یک سر از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد و این
خلیفه را بایستی که آن سجده دوم را آوردی نه آورد و در رکعت سیوم سر از سجده اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر حدث
رسید این مسبوق را خلیفه کرد و این خلیفه را بایستی که آن سجده دوم امام را آوردی نه آورد و در رکعت چهارم سر از سجده
اول بر آورد و یکی آمد بوی اقتدا کرد و بر حدث رسید این مسبوق را خلیفه کرد این خلیفه که امام پنجم است باید که چهار سجده را
بیارد و یکی از مدرکان را خلیفه کند بسلام و وی بقضاء مسبوقانه برخیزد پیش از آنکه وی آن چهار سجده آورد وی آن چهار امام
باز آمدند در کدام سجده وی را متابعت کنند در کدام نکنند که هر سجده که لاحقانه ایشان بدان تمام شود اتفاق متابعت کنند
و هر سجده که در مسبوقانه خواهد آمدن متابعت کنند یا نی اختلاف مشایخ است و این اختلاف از راه استحباب است نه از راه فرضیت
خواجه امام ابو حفص کبیر بخاری رح گفته است استحباب اینست که متابعت کند ابو سلیمان جوزجانی رح گفته است استحباب اینست که متابعت
نکنند و در فریضه چهار رکعتی امام را در قعده اخیره یاد آمد که چهار سجده از چهار رکعت مانده ام و بر احدث رسید مسبوقی را خلیفه کرد
که بهر چهار رکعت مسبوق است روا بود وی چهار سجده آرد و قعده از مدرکان یکی را بسهو و سلام خلیفه کند وی بسهو از سنا
کند و آنگاه بقضای مسبوقانه برخیزد و اگر لاحقی را خلیفه کند که بهر چهار رکعت لاحق است خواجه امام حسام شهید رحمه الله

[illegible] روا بود که محمد رح در یک رکعت مستحسن داشته است که دلیل میکند در دو سه و چهار روا بود و خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که محمد رح در یک
رکعت مستحسن داشته است چه دلیل کند که در دو و سه و چهار همان بود از برای آنکه اینجا یکبار امام شود بعد از آن مقتدی اما اینجا چهار بار امام شود
و چهار بار مقتدی چنین کثیر شود نماز تباه شود و خواجه امام زاهد عتابی گفته است که روا بود لاحق لاحقانه بود آورد آنگاه آن چهار سجده ادا ایشان از
متابعت کنند قعده ادا و باز اول آن چهار سجده ادا و قعده و یکی از مدرکان را خلیفه کنند تا سلام دهد آنگاه لاحقان ادا و در بین هر دو صورت
روا بود و اگر امام در مسجد جماعت زنان را امامت میکند روا بود ولی کراهیت امام را حدث رسید اگر یکی از زنان را خلیفه کرد نماز همه تباه شود
شیخ الامام نجم الدین عمر در حصایه آورده است بقول زفر رح روا بود از برای آنکه امامت ایشان را می باید و چون امامت ایشان را نمی شاید و اقول علما
ثلثه رح روا نبود که چون هیچ یک را خلیفه کنند مقتدی وی شود اقتدا مرد بزن روا نبود و نماز تباه شود مقتدیان را نیز تباه شود و اگر خلیفه
نکرد و از مسجد بیرون رفت نماز امام روا بود و نماز زنان تباه شود اما اگر پیش از آنکه از مسجد بیرون رفتی یکی از زنان پیش رفته در جای وی
خواجه امام بکر خواهرزاده رح از حسن زیاد از ابوحنیفه رح روایت میکند که نماز همه تباه شود و این قول زفر است گفته است دلیل میکند که ابوحنیفه
خلافت زن درست داشته است و امام را مقتدی ایشان داشته که نماز ایشان را تباه داشت که پیش رفتن و پیش فرستادن یکسانست و از
ابوحنیفه رح روایت میکند که نماز زنان تباه شود و امام را روا بود از برای آنکه از امام فعل در وجود نیامده است که دلیل کند بر اقتدای وی
بر ایشان و این قول از زفر رح گرفته است نجم الدین عمر در حصایه آورده است که صحیح این قول است که نماز همه تباه شود از برای آنکه امام از
روی حکم مقتدی ایشان شد برین دلیل نماز همه تباه شود مسئله امام را حدث رسید امی را خلیفه کرد اگر در شفع اول است بالاجماع نماز همه
تباه شود و اگر شفع آخر است بقول ابویوسف رح روا بود و بقول ابوحنیفه و محمد رح نماز همه تباه شود اگر در قعده آخر است اگر پیش از قعده در سوله بود همان
خلافست اگر بعد از قعده در سوله بود باتفاق نماز روا بود و که این خلیفه کردن نااهل از روی فعل شود و بیرون از نماز بیرون آرد اما در جامع الصغیر
آورده است که این مسئله اثنا عشریست یعنی بقول ابوحنیفه رح نماز همه تباه شود و بقول ایشان روا بود اما اصح آن قول است که باتفاق روا بود
بهمان دلیل که گفته آمد اشکال آید که بیرون آمدن از نماز بفعل گذارنده بقول ابوحنیفه رح فریضه است اما این خلیفه کردن نااهل از روی فعل بود
از نماز بیرون آید مسئله اگر در نماز عید حدث رسید اگر بطهارت آب اندر آمده باشد نماز را بطهارت آب بنا کند روا بود و اگر بطهارت خاک
اندر آمده باشد باز بطهارت خاک بنا کند بقول ابوحنیفه روا بود و بقول صاحبین روا نبود و اگر بطهارت خاک اندر آمده باشد در باز بطهارت
بنا کند ظاهر روایت روا نبود و در صدور الصلوة قاضی ابوالمحسن مروزی رح بعید آورده است که قیاس قول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود
که بنا بقول ایشان است چون از تیمم ابتدا اقتدا متوضی بمتیمم بقول ایشان درست است پس بنا نیز باید که همچنین بود تیمم بقول محمد رح بردارنده
حدث نیست رخصت است چنانکه صاحب جمع مسایل را وقت توسعی شد طهارت تباه شود و متیمم آب یابد تیممش باطل شود اما بقول ابوحنیفه
و ابویوسف رح بردارنده حدث است بنا بر حدیث رسول عم قال النبی عم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج ما لم یجد الماء و اگر در نماز جنازه
حدث رسید و در مختصر کافی و در شرح احمد [illegible] و در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح بیا آورده است در صلوة جنازه در باب حدث
نتواند بنا کردن که خلیفه نتواند کردن با آنکه شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است که اصل این مسئله در نسخها را نیاورده است [illegible]

تواند که خلیفه کند فتوی بر اینست اگر بطهارت آب اندر آمده است بنا یابد میکند روا بود چنانکه در نماز عید شرح آن داده است اینجا
همان حکم است **مسئله** زنان را نماز بنا مشروع نیست چنانکه مردان را اگر زن را در نماز حدث رسید به بنا میرود طهارت چگونه
کند خواجه امام زاهد محمد رح میگوید سر اندامی را بقدر حاجت میکشاید و میشوید و می پوشد و مسح با دست در زیر چادر دارد
و مسح بپا رود و شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که آب مستعمل پاک است دست را از آستین بشوید در روی خود خوش
نیست مسح سر با دست در زیر معجر دارد و مسح سر و پایها دراز در پایه بشوید اگر زن برهنه نشست حدث روی گردانید معلوم شد
که حدث نیست تواند که بر آن نماز بنا کند تا مادام که بر جای نماز بود و اگر از جای نماز جدا شد نتواند که بر آن نماز بنا کند
بعضی از مشایخ گفته اند تا مادام که از آن خانه بیرون نیاید تواند که بنا کند اما ظاهر روایت اینست که نتواند که بر آن نماز بنا
که خانه همچو مسجد نیست و این قول شیخ رح گفته است بروایت محمد از ابو حنیفه رح اینست که نماز زنان تباه شود نماز مرد تباه نشود که حکم
تنها گذارد و اگر چه زن خلیفه مردان نشاید و این قول زفر رح گفته است شیخ الاسلام علاء الدین رح در مختلف خویش در باب
زفر رح آورده است اگر مردی زنان را و مردان را امامت میکند امام را حدث رسید زنی را خلیفه کرد نماز زنان تباه نشود و بر قول
علماء ما رح نماز همه تباه شود یا زنی نویسنده را با جمله مسلمانان بیامرزی **باب بیست و نهم** در بیان صلوة المسافر
نماز مسافر دو رکعت است و تمام نه چنانکه از اصل نماز چیزی کم شود با صل نماز میرود هم تخیر اینست **قوله تعالی** یا ایها الذین امنوا اذا
ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و خبر اینست که امیر المؤمنین عمر رض از پیغامبر عم روایت میکند که انه **قال** صلوة
المسافر رکعتان تمام من غیر قصر علی لسان نبیکم قال عم خیار عباد الله الذین اذا سافروا قصروا فاتموا امیر المؤمنین عمر رض میگوید
که من شنیدم از زبان مبارک رسول عم که نماز مسافر دو رکعت است عبد الله عباس رض گفت ان الله
تعالی فرض علیکم علی لسان نبیکم الصلوة للمقیم اربعا وللمسافر رکعتان و هم ابن عباس رض گفته است لا تقولوا قصر
فان الذی فرضها فی الحضر اربعا فرضها فی السفر رکعتین در صحایف نجم الدین عمر مذکور است که مدت سفر چند باید که
نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود اصحاب القوت چنانکه اوزاعی و زهری کسانی که دلیل قول ایشان سبب
باشد میگویند هر چه اندک بود نماز دوگانه شود خوردن روزه مباح شود این قول ایشان باطل است مالک رح میگوید
از مکه تا عسفان چهار برد است و هر بردی دوازده میل است شانزده فرسنگ شود این مقدار بباید تا نماز دو
شود و خوردن روزه مباح شود بقول اوزاعی و زهری هر چند اندک سفر رود نماز دو گذارد و روزه بشکند باید که نص
مطلق است چنانکه گفته شده است شافعی رح میگوید از مدینه تا سوید چهل و شش میل است پانزده فرسنگ
شود و یک میل که هر میل سه یک فرسنگ بود این مقدار باید تا نماز دو شود و خوردن روزه مباح شود علماء ما رح میگویند اعتبار فرسنگ نیست
و اگر راه با سنگ صعب است اعتبار عرف کاروان را بود و اگر چه شانزده کاروان یک فرسنگ رود دلیل بر آنکه مدت سفر سه شبانروز است
**قال** النبی عم لا یحل لامرءة تؤمن بالله والیوم الاخر ان تسافر فوق ثلثة ایام و لیالیها الا و معها زوج او ذو رحم محرم منها

چون رسول علیه السلام فرمود که حلال نیست مر زنی را که ایمان آرد به خدای تعالی عز و جل و به روز قیامت که بیرون رود زیادت از سه شبانروز مگر
شوی وی یا ذی محرم وی با وی بود پس معلوم شد که مدت سفر سه شبانروز است که یمسح المقیم وعلی خفیه یوما ولیلة
والمسافر ثلاثة ایام ولیالیها و این الف و لام در اول اسم جنس است و معنی چنان بود که هر مقیمی مسح کشد بر موزه یک شبانروز و هر
مسافری سه شبانروز اگر مدت سفر کم از سه شبانروز بودی هر مسافر را به عموم این حکم ثابت نشدی پس دانستیم که مدت سفر
سه شبانروز است تا این حکم به عموم ثابت توان داشتن و در حصاید نجم الدین عمر مذکور است که رفتن الاغ را اعتبار نیست و رفتن
گردون را اعتبار نیست چنان باید که روز تا میانه بامداد کاروان برود و فرود آید شبانگاه چنانکه معهود رفتن کاروان بود
سه شبانروز راه باشد مدت سفر تمام است نماز دوگانه گذارند و روزه کشایند اگرچه در عماری باشند که پیغامبر فرمود مسافر
مسح نکشد زیادت از سه شبانروز پس دانستیم که مدت سفر سه شبانروز است مسئله کشتی را حکم خشکی است یا نی روایت
[illegible] طحاوی را حکم خشکی است خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله میگوید که کشتی را حکم خشکی نیست که وقتی فرود آب رود تیز رود
بسیار رود و وقتی که بروی رود آهسته رود و از اعتبار نیست اما ظاهر روایة آنست که کشتی را حکم خشکی نیست سه شبانروز
بر رود تیز یا آهسته نماز دوگانه شود و خوردن روزه مباح شود و شافعی رحمه الله میگوید اگر سفر طاعت میرود نماز دوگانه کند و روزه خورد
اگر سفر معصیت میرود نماز چهار گذارد و روزه نخورد و به قول علما ما رحم تفاوت نیست میان سفر طاعت و میان سفر
معصیت به قول شافعی رحم مسافر را نماز چهار گذاردن عزیمت است و دو گذاردن رخصت است پس بعضی تحمل کرده [illegible]
حجت علما ما رحم گفته اند هر که در سفر نماز چهار گذارد بزهکار شود دلیل بر آنکه رسول علیه السلام بمکه آمد به زیارت کعبه فریضه چهار رکعتی را
بر سر دو سلام داد و این حدیث فرمود قال النبی علیه السلام اتموا صلوتکم یا اهل مکة فانا قوم سفر پس اگر مسافر را چهار گذاردن عزیمت بودی
کسی را داعی نماز گذاردن بیچون رسول علیه السلام نبود معلوم شد که مسافر را نماز گذاردن دو اولیتر بود مسئله در سفر عزیمت چیست
قول شافعی رحم آنست که نماز چهار گذارد و روزه نخورد که عائشه رض در سفر نماز چهار گذارد علما ما رحم میگویند که وی مادر مؤمنان بود
هر جا که رسیدی بخانه فرزندان فرود آمدی پس وی مقیم بود و به قول علما ما رحم در سفر عزیمت آنست که نماز دو کند و اگر [illegible]
روزه نخورد که پیغامبر علیه السلام روز فتح مکه نماز چهارگانی را بر سر دوگانی سلام داد و گفت که برخیزید ای اهل مکه نماز خود را تمام کنید ما مسافریم
ما را ازینجا مسئله معلوم آمد یکی آنکه مسافر نماز دو کند دیگر آنکه اقتداء فریضه گذار به تطوع گذار روا نبود اگر روا بودی رسول علیه السلام
هر چهار گذاردی چه در آخر رسول علیه السلام تطوع بودی مر قوم را فریضه پس دانستیم که اقتداء فریضه گذار به تطوع گذار روا نبود مسئله
کمترین مدت اقامت چند است به قول شافعی چهار شبانروز است و به قول علما ما رحم پانزده شبانروز است شافعی رحم میگوید
که امیر المؤمنین عثمان رض در مکه چهار روز باشید و نماز چهار گذارد علما ما رحم میگویند که آن بنا بر آن بود که در مکه زنی خواسته بود
و این سوال کردند که به مدینه باز نمیروی که نماز چهار گذاری گفت من اینجا زنی خواسته ام [illegible] آمد سوگند خورد که
من در مکه زنی خواسته ام حجت علما ما رحم آنست که کمترین مدة پاکی حیض پانزده شبانروز است پس باید که مدة اقامت نیز

پانزده شبانروز بود دیگر زمان اول زمان وجوب نماز است و زمان اقامت نیز زمان وجوب صلوة است پس هر دو برابر آمدند و در حج
باید که هر دو برابر بود و نماز را عدد مسئله بی نیت اقامت مسافر را نماز چهار نشود و باقی بر قول شافعی رح اگر زیاده از چهارده
شبانروز باشد نماز چهار شود و بر قول علماء ما رح هر چند بسیار باشد بی نیت اقامت نماز چهار نشود و شافعی میگوید که رسول
علیه السلام در مکه هژده شبانروز باشید و نماز دوگانه گذارد اگر بیشتر باشیدی چهار کردی علماء ما رح میگویند که این همان حکم بی یکسان
احکام شرع ثابت نشود اگر باشیدی دیگر حجت بودی چون نباشید دیگر دلیل حجت نبود و دلیل علماء ما رضست که رسول علیه السلام
بیست روز در حرب تبوک باشید نماز دوگانه گذارد و عبد الله عمر رض در نیشاپور یک ماه باشید و نماز دوگانه گذارد و علقمه در خوارزم
دو سال باشید نماز دوگانه گذارد پس دانستیم که بی نیت اقامت نماز چهار نشود و نیت اقامت باید یا بوطن اصلی خود در آید باز نی حکم
با مسافر با امام مقیم اقتدا کند با نماز چهار شود و در صحرا و در کشتی باتفاق نیت اقامت درست نباید اگر مسافر بمقیم اقتدا کند دو
رکعت نماز گذارد مسافر نماز بر خود تباه کرد بر قول زفر رح قضا چهار بود اما ظاهر روایت قضا دو بود مسئله باشندگان
صحرا را حکم چیست مسافر اند یا مقیم بر قول ابو یوسف رح مسافر اند اگر مسافر در وقت بمقیم اقتدا کند دیر بسبب متابعت امام
نماز چهار شود اگر امام ابر سر دو سلام دهد با بر خود تباه کند این نماز با صل باز رود بروی قضا دو رکعت بود اگر یک رکعت گذارد
وقت نو شد آنگاه بر خود تباه کند بقول زفر رح بر وی قضا چهار رکعت بود و بر قول علماء ثلثه قضا دو رکعت بود چون
یکجای قرار میکنند بر قول ابو حنیفه رح مقیم اند زیرا که از علف خواری نقل میکنند اگر مسافری در میان ایشان نیت
اقامت کند درست آید یا نی اگر ایشان پانزده شبانروز بر یکجا قرار گیرند نیت اقامت درست آید و اگر پانزده شبانروز بر یکجا
قرار نگیرند نیت اقامت درست نباید اگر کسی گوید که در صحرا و در کشتی نیت اقامت درست نیست جواب آنست که جای بود
که ایشان در بند آب و علف بودند هر چند روزی علف خوارند دیگر روند اگر یکجای قرار گیرند و [illegible] سازند باتفاق مقیم شوند
اگر لشکری اسلام بدار حرب رفتند و ولایت گرفتند یا حصار نگرفتند نیت اقامت میکنند بر قول زفر رح مقیم شوند بر قول
ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد رح مقیم نشوند اگر حصار گرفته اند اما هنوز مالهای ایشان را غنیمت نکرده اند و بر زمینهای ایشان
خراج ننهاده اند اکنون نیت اقامت میکنند روا بود یا نی بر قول ابو یوسف و زفر رح روا بود و بر قول ابو حنیفه و محمد رح
روا نبود اگر شهری و ولایت و حصارها گرفتند و مالهای ایشان را غنیمت کنند و بر زمینهای ایشان خراج نهند اکنون نیت
اقامت میکنند باتفاق مقیم شوند اگر اسیری در میان کفار نیت اقامت درست نباید اگر ایشان بدار حرب روند اکنون نیت
اقامت وی درست آید که ایشان مقیم شوند اگر اصل نیت اقامت کرد فرع بسبب وی مقیم شوند چنانکه زن تبع شوهر
غلام تبع خواجه با نیت اقامت فاید تبع وی مقیم شود یا نی اگر در موضع وی نیت اتفاق مقیم نشود اگر در موضع وی
بقول ابو حنیفه رح مقیم نشود و بقول ابو یوسف و محمد رح مقیم شود اگر خداوند مال نیت اقامت کرده واند از سبب وی مقیم شود
یا نی اگر مال میداند که وی را هم وی گذارده شود مقیم نشود اگر مال نمیدارد اکنون مقیم نشود قال نجم الدین وقت اگر بدیه مقیم

با بر افتادنش و بشهر اندر آمد وی همچنان مسافر بود تا نیت اقامت نکند که قصد با شهر وعده مستعار را بر کیر [illegible] مسئله را بیرون [illegible] باقی
کو و بغداد نهاده است اما اینجا آورده ایم از برای معلوم چرجای که وطن اصلی است ازانجا قصد سفر کرد تا از ربض بیرون نرود مسافر را
نشود و چون از سفر باز آید و در ربض اندر آید بی آنکه نیت اقامت کند مقیم شود و دلیل آنکه امیر المومنین علی رضی در بصره بود و لشکر
حاشی بود بجایی ربض گفت چون ازینجا بیرون رویم مسافر شویم و چون باز آییم اندر آییم بی آنکه نیت اقامت کنیم مقیم شویم
از جایی که وطن اصلی است بسفر بیرون رفت و کم مدت سفر رفت بر افتادنش همانجا مقیم شود **مسئله** اصلیست که مقتدی
در قفای امام نیت اقامت کند درست آید و در آن نماز عمل کند اگر مسبوق نیت اقامت کند این نیت اقامت در حق نماز عمل کند
اگر لاحق نیست اقامت کند اگر امام نماز تمام نکرده است نیت اقامت وی درین نماز عمل کند و اگر امام نماز تمام کرده است و نیت
اقامت درین نماز عمل نکند صورت مسئله چنان بود سمرقندی از سمرقند به بخارا و سمرقندی آید و هر دو بیرون ربض مسافری اقتدا
کردند و هر دو را حدث رسید به بنا بار گشتند و ازانجا بیرون ربض نیست طهارت سازند تا بنا کنند نماز را بانجای و دو تمام کنند
بالاتفاق اگر قصد شهر اندر آمدن کردند و همانجا بیرون ربض آب یافتند طهارت ساختند و همانجا نماز چهار گذارد و انیده سمرقند
همان دو تمام کند بسنده بود و اگر بشهر اندر آمدند تا طهارت سازند این مسئله از چند وجه خالی نیست هر دو لاحق اند یا هر دو مسبوق اند
یا یکی لاحق است و یکی مسبوق یکی هم لاحق است و هم مسبوق اگر امام در نماز است بهمه حالها هر دو نماز چهار گذارند و اگر امام نماز تمام
کرده است مسبوق چهار تمام کند لاحق دو و اگر یکی هم لاحق است و هم مسبوق اگرچه امام نماز تمام کرده باشد نماز چهار تمام کند
از برای آنکه نیت اقامت وی در مسبوقانه عمل کرده است لاحقانه تبع مسبوقانه شود تا نماز را چهار تمام کند اینهم جایی بود که
وقت باقی بود اما اگر وقت بیرون رفته باشد نیت اقامت ایشان درین نماز عمل نکند و اگر وقت باقی بود و ایشان این نماز را
بر خود تباه کردند هر دو نماز چهار گذارند تا یقین از عهده بیرون آیند محمد حسن رح این مسئله را در دو جا که و شام نهاده است اما
اینجا آورده ام از برای معلوم شدن بغدادی بقصر سیره میرود نماز چهار گذارد و اگر کوفی بقصر سیره میرود هم نماز چهار گذارد
اگر هر دو از قصر بکوفه یا به بغداد میروند نماز چهار گذارند که هر دو را بیش مدت سفر نیست اگر بغدادی بکوفه میرود نماز دو گذارد
و اگر از کوفه به بغداد رود نماز دو گذارد و اگر بغدادی بکوفه میرود بقصر سیره اندر آمده نماز شتر رعه که بر افتادنش گفت تا که گرد هم
به بغداد رود هم این نماز را چهار تمام کند چون تمام نکرده باشد باز بر افتادنش گفت بکوفه رود هم نماز چهار گذارد که در نیت مدة سفر
نیست چون بکوفه رفت باز به بغداد میرود و اگر بیرون قصر میکند او نماز دو گذارد اگر بقصر اندر آمد ظاهر روایت دو گذارد حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رح روایت میکند که چهار گذارد و بنا بر آن اصل است که بغدادی در قصر سیره نیت اقامت میکند ظاهر روایة درست بود
نیاید حسن بن زیاد از ابو حنیفه رح روایت میکند که درست آید اگر خراسانی به بغداد رفت و نیت اقامت کرد این وطن وی را مستعار
اگر ازانجا بسکنی بیرون میرود چنانکه بجفره جره و جفره و قصر سیره نماز چهار گذارد اگر همین خراسانی در قصر سیره نیت اقامت
کرد قصری شود و مستعار بغداد را بر کرد تا اگر ازانجا بکوفه رود نماز چهار گذارد و اگر به بغداد رود هم نماز چهار گذارد و اگر کوفه یا از بغداد

قصد شهر خود کرد واگر بیرون قصد گذارد دو نماز دو گذارد واگر به شهر آید نماز چهار گذارد واگر کوفی با زن خود بمکه میرود چون بمیان

رسید بیافتادش گفت به بغداد روم باز گشت اگر بیرون کوفه گذرد دو نماز دو گذارد واگر بکوفه اندر آید نماز چهار گذارد واما اگر بیکا اندر

آمدند روزی چند باشیدند انگاه قصد بغداد کردند اگر بیرون کوفه گردد یا بکوفه اندر آید نماز دو گذارد از برای آنکه وطن که

وطن کوفه بر گرفت چنانکه مردی سوگند خورد که امروز بدین خانه اندر نباشم رخت ها بیرون آورد در میان کوی نهاد همین

باقی بود از برای آنکه وطن اصلی باید تا سپس به گیرد واگر مسافری نماز پیشین در شهر گذارد و وقت باقیست مسافر شد و

نماز دیگر گذارد مسافرانه پیش از آنکه آفتاب فرو رفتی بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز نا روا آمده است نماز پیشین مسافرانه

قضا کند و نماز دیگر را مقیمانه اما اگر آفتاب فرو رفت انگاه بدل افتادش معلوم شد که هر دو نا روا آمده است هر دو نماز را مسافرانه

قضا کند واگر نماز پیشین در شهر گذارد چندانی توقف کرد که وقت نماز پیشین بیرون رفت وانگاه مسافر شد نماز دیگر

مسافرانه گذارد پیش از آنکه آفتاب فرو رفتی بدل افتادش معلوم شد که هر دو نماز نا روا آمده است هر دو نماز مقیمانه قضا کند

اگر آفتاب فرو رفتی وانگاه بدل افتادش نماز دیگر را مسافرانه قضا کند و نماز پیشین را مقیمانه مسافر بر سر دو نشست

یا دادش که یک رکعت قرات نخوانده ام اگر جای نیست که نیت اقامت درست نیاید نماز تباه شود واگر جاییست که نیت اقامت در

آید نیت اقامت کند و در آن دو رکعت قرات خواند بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه روا بود و بقول محمد رحمه نماز تباه شود واگر این امام

امام را افتد بعد از قعده معتبر امام بعضی از مقتدیان سلام داده اند و رفته اند نماز ایشان تباه شود و نماز مقتدیان که در قفای

امام باشند چون امام نیت اقامت کند نماز ایشان چهار شود واگر همه وی را متابعت کنند نماز روا بود واگر همه مخالفت کنند

وسلام دهند نماز ایشان تباه شود واگر متابعت نکردند سلام نداده اند امام سلام دهد و ایشان را اعلام کند که من نیت اقامت

کرده ام ایشان بر خیزند دو رکعت نماز لاحقانه گذارند از عهده بیرون آیند مسافر بر سر دو نشست و بقیام سیوم بر خاست بقدر اموشی

یا آمدش که همانجا سلام دهد روا بود واما اولیتر آن بود که باز گردد و سهو قعده ارد تا بیقین از عهده بیرون آید مسافر بر سر دو نه

و بقیام سیوم بر خاست بقدر اموشی چون بسجود رفت یا دادش که بر سر دو نه نشسته ام باید که باز گردد و قعده ارد و سهو

اما در رکوع نیت اقامت کرد نماز وی چهار شود تا اگر بر سر دو نه نشسته روا بود ولیکن اجماع است که آن قیام و رکوع را باید در

که آن وقت آن قیام و رکوع در تطوع بود اکنون فریضه شد و تطوع از فریضه نیابت ندارد و جماعتی مقیمان بمسافری اقتدا

کردند امام بر سر دو سلام داد و مقیمان بگذاردن مقیمان بر خاستند در آن مقیمانه قرات خوانند یا نی اختلاف مشایخ است بعضی

گفته اند که همچون مسبوق اند خوانند بعضی گفته اند که چون لاحق اند نخوانند بعضی گفته اند همچون تنها گذار مخیر اند چون امام در دو اول

خوانده است آن از قرات ایشان نیابت دارد پس ایشان در دو آخر مخیر باشند ظاهر الروایه آنست که در حق قرات همچون

لاحق اند نخوانند در حق سهو همچون مسبوق اند بیارند خواجه امام زاهد فخر رحمه گفته است که در حق قرات همچون تنها گذارند در

دو آخر مخیر اند واگر سهو افتد ان سهو را ارند ابو الحسن کرخی رحمه گفته است که نخوانند خواجه فقیه ابو جعفر رحمه گفته که بخوانند

یکی از شاگردان فقیه ابوجعفر رحمه در بغداد رفت و بمجلس کرخی رحمه درآمد کرخی رحمه شاگردان را اسعجوبه میگفت تا باین مسئله رسید گفت مقیم
نگذارد دو رکعت بر خیزد و قرات خواند شاگرد فقیه ابوجعفر رحمه گفت استاد من میگوید که نخواند کرخی رحمه گفت استاد تو کیست گفت استاد
من فقیه ابوجعفر رحمه کرخی رحمه گفت باری من میگویم که نخواند شاگرد فقیه ابوجعفر رحمه چون به بلخ آمد با فقیه ابوجعفر رحمه حکایت میکرد فقیه ابوجعفر
ببغداد رفت و بمجلس کرخی رحمه درآمد و بنشست اتفاق کرخی همین مسئله آغاز کرد و گفت که مقیم بگذارد دو رکعت بر خیزد و قرات
خواند فقیه ابوجعفر رحمه گفت که نخواند کرخی گفت مگر تو فقیه خراسانی ابوجعفر رحمه گفت بلی من فقیه ابوجعفرم کرخی رحمه گفت وقتی که شاگرد
از استاد مسئله مباحثه شود و مشکل افتد و میان ایشان نگشاید باستاد باز کردند و اگر استادان را در مسئله مباحثه شود و میان
ایشان نگشاید بکتب باز کردند فقیه خراسانی بودی و فقیه عراق منم بکتاب باز کردیم هرچه کتب بگوید بران باشیم کرخی کسان را فرستاد
که فلان کتاب را بیارید آوردند نبشته بود که خواند فقیه ابوجعفر گفت که نخوانند کرخی رحمه گفت که فلان کتاب دیگر بیارید آوردند
هم نبشته بود که نخوانند فقیه ابوجعفر رحمه گفت که نخوانند کرخی گفت کتاب میگوید که خوانند و شما میگوئید که نخوانند هر دو از کتاب یاد
دارند بر نبود فقیه ابوجعفر رحمه گفت هر دو از کتاب یاد دارنده تر نبود و لیکن نه همچون من مروی من از کتاب یاد دارنده ترم
اصل محمد رحمه هست بیارید آوردند مبسوط را اول نبشته بود که خوانند انرا پاک کرده است و حاشیه کتاب نبشته بود که نخوانند
فقیه ابوجعفر رحمه برخاست و گفت که من یاد میکردم این مسئله روشن شد کرخی رحمه هر چند جهد کرد تا فقیه ابوجعفر رحمه روزی چند
باشد فقیه ابوجعفر اجابت نکرد کرخی رحمه وی را اشتری داد فقیه ابوجعفر رحمه وی بران اشتر بنشست و کرخی رحمه مهار اشتر گرفت
و ببازار بغداد بر می آمد و میگفت ای مسلمانان دل شاگردی کشید تا غیر استادی باید کرخی رحمه ازان قول رجوع کرده است
از برای آنکه در مختصر خویش آورده است که در آن مقیمانه قرات نخوانند که ستر و عده نماز ایشان اول با امام است و درست آمده
است ایشان چون حق باشند نخوانند جماعتی مقیم و مسافران بمسافری اقتدا کردند امام بر سر دو نشست و لقیام سیوم
برخاست باید که مسافران وی را متابعت کنند مقیمان متابعت نکنند تا اگر امام نیت اقامت کرده باشد نماز مسافران بسبب
متابعت وی چهار شود و اگر نیت اقامت نکرده باشد امام مسافر از تطوع باشد و اقتدا تطوع گذار بتطوع گذار درست آید
اما اگر نیت اقامت نکرده باشد و بران دو رکعت تطوع شود مقیمان را فریضه اقتدا فریضه گذار بتطوع گذار درست نیاید نماز مقیمان
تباه شود بدان معنی مقیمان متابعت نکنند بنشینند تا امام سلام دهد ایشان را خبر دهد که من نیت اقامت کرده ام ایشان را برخیزند
دو رکعت نماز لاحقانه گذارند و اگر جز امام نداد دو رکعت نماز مقیمانه گذارند برای آنکه سفر یقین است و نیت اقامت
کردن ایشک در شرعیت بشک حکمی ثابت نشود تا اگر امام پیشان خواسته اند دلیشان دو رکعت نماز مقیمانه گذارند از عهده
بیرون آیند اگر مقیمان را در حضر نماز فوت شده است در سفر قضا میکنند باتفاق چهار گذارند و اگر مسافر را در سفر نماز فوت
شده است در حضر قضا میکنند و بقول شافعی رحمه چهار قضا کنند از برای آنکه ضرورت که در سفر بود نماند و بقول علما ما رحمهم الله
همان دو قضا کنند که در قضا نماز اعتبار وقت حجت است و در اداء نماز شاد وقت اداء فائته این خلاف بجای بد بیاید اینکه

سهو کند یا بخورد و بشکست بنده باید که آزاد کند یا جامه یا طعام دهد تا کفارت شود و اگر بود اگر درویش شد سه روزه پیوسته دارد کفارت
شود و اگر درویش است سوگند خورد و بشکست سه روز پیوسته روزه دارد کفارت شود و اگر روزه نداشت و توانگر شد اکنون بنده
را باید آزاد کردن یا ده مسکین را جامه باید دادن یا ده مسکین را طعام دهد تا کفارت شود جماعتی مقیمان و مسافران بمسافری
اقتدا کردند بعد از قعده معتبر امام بعضی از مقیمان بگزاردن مقیمانه برخاستند چون سر بسجده نهادند امام نیت اقامت کرد نماز
امام چهار شود و مقیمانی که بگزاردن مقیمانه برخاستند بر ایشان متابعت امام لازم شود و اگر همه متابعت کردند نماز ایشان روا بود
و اگر همه مخالفت کردند نماز ایشان تباه شود و اگر متابعت و مخالفت نکردند بنشستند امام سلام دهد و ایشان را خبر دهد که من نیت
اقامت کرده ام ایشان برخیزند و دو رکعت نماز مقیمانه گزارند از سجده بیرون آیند اگر امام خبر نداد و دو رکعت مقیمانه گزارند
آن مقیمان که سر بسجده نهاده باشند بروایت نوادر نماز ایشان تباه شود از برای آنکه ایشان مقیمانه خود را وقتی جدا کرده اند که بر امام
چیزی از فرض باقیست اما ظاهر روایت روا بود که ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده اند که اگر امام سلام دادی نماز وی روا بودی که از فرض
بر وی چیزی باقی نمانده بود و وی نماز خود را بر خود وقتی زیادت کرده است که ایشان مقتدی نمانده اند نیت وی در حق ایشان عمل
نکند نماز ایشان روا بود و اگر مسبوق بقضاء مسبوقانه برخاست و بعضی از مقیمان بگزاردن مقیمانه برخاستند و سر بسجده نهادند امام
را یاد آمد که از نماز فرض بر من چیزی باقیست اگر قرائت بود نماز دو رکعتی نماز همه تباه شود و اگر سه رکعتی یا چهار رکعتی بود روا بود در بیشتر
آنکه در دو رکعت قرائت خوانده باشند مگر وتر را اما اگر رکوع مانده است یا سجده آنها که سر بسجده نهاده اند نماز ایشان تباه شود از برای
آنکه ایشان نماز خود را وقتی جدا کرده باشند که بر امام فرض باقیست وی آنچه مانده است بیارد و اگر قیام مانده باشد یک رکعت بیارد و اگر رکوع
مانده است از رکعتهای اول یک رکعت آرد و اگر از رکعت آخر مانده است رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت از رکعتهای
اول یک رکعت نماز گزارد و اگر از رکعت آخر است دو سجده آرد و اگر دو سجده از دو رکعت مانده است دو سجده آرد و اگر یک سجده مانده است یک سجده آرد
از سجده بیرون آید و اگر سجده تلاوت یاد آمدش و باز گشت نماز همه روا بود و اگر باز نگردد و بروایت نوادر نماز اینها که سر
بسجده نهاده باشند تباه شود ظاهر روایت روا بود و اگر قرائت تشهد یاد آمدش اگر باز گشت نماز همه روا بود و بقول علما امام بقول
نماز همه تباه شود و اگر باز گشت بقول محمد قعده را برگیرد و بر قول ابو یوسف برنگیرد و قیاس قول محمد بروایت نوادر نماز آنها که سر سجده
نهاده اند تباه شود و بقول ابو یوسف تباه نشود و این ظاهر روایت است از برای آنکه قعده معتبر امام برخاستند که اگر از آن امام سلام
دادی نماز وی روا بودی و اگر سهو یاد آمدش اگر قراءة و قیام ایشان بعد از قعده معتبر امام افتاده باشد اگر امام سجود سهو باز گردد یا
باز نگردد نماز همه روا بود و مسبوق بقضاء مسبوقانه برخاست امام بسجده تلاوت باز گشت وی نتواند که باز گردد و آن سجده را با امام آرد
برخلاف سهو که سهو را با آخر مسبوقانه تواند آوردن لیکن تلاوه را نتواند آوردن پس فرق آمد میان سهو
و تلاوت پس سهو را متابعت نکند و لیکن تلاوة را متابعت کند در محیط آورده است که اگر باز
گردد و متابعت کند نماز مسبوق تباه شود اما در بعضی نسخها آورده است که این جایی بود که مسبوقانه از سجده مقید کرده باشد

اما اگر مسبوقانه را سجده مقید نکرده باشد باید که باز گردد و متابعت کند که اگر باز نگردد نماز وی تباه شود و اگر امام را نماز وی یاد آمد که تحیة
ساقط نشده است و بقول ابو حنیفه رح نماز وی تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود و بر روایت نوادر در قیاس قول ابو حنیفه
رض اینجا که سر سجده نهاده اند و نماز ایشان تباه شود ظاهر روایة روا بود جماعتی مقیمان و مسافران بمسافری اقتدا کردند امام را
حدث رسید پیش از آنکه کسی را خلیفه کرد وی نیت اقامت کرد وی نماز وی تباه شود و اگر مسافری را خلیفه کرد آنگاه نیت اقامت کرد
این نیت اقامت در حق نماز وی عمل کند و لیکن در حق نماز دیگران عمل نکند اگر خلیفه نیز نیت اقامت کرد این نیت در حق وی
عمل کند و لیکن در نماز دیگران عمل نکند که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است و اگر مقتدیان نیز نیت اقامت کردند اگر
خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام است نیت اقامت ایشان درین نماز عمل کند و نماز ایشان چهار شود و لیکن چون این امام
باقی نماز اول را اتمام کند مقتدیان در آن دو رکعت مقیمانه که بیارند وی را متابعت بکنند هر کسی نماز خود را تمام کنند و اگر وی را درین
دو رکعت دیگر متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر خلیفه باقی نماز امام را تمام کرده بود آنگاه مقتدیان نیت اقامت کردند
این نیت ایشان درین نماز عمل نکند و اگر امام مقتدی را خلیفه کرد نماز کسی چهار نشود که وی خلیفه در تمام کردن باقی نماز امام
است چون خلیفه باقی نماز امام را تمام کرد و بتقاضا مقیمانه خود برخاست مقتدیان مقیم باشند ایشان باید که در وی متابعت نکنند و اگر
کنند نماز ایشان تباه شود و اگر مقتدیان مسافران در دو رکعت وی را متابعت کنند نماز ایشان تباه نشود و از برای آنکه دو رکعت
مسافران تطوع بود و اقتدا المتطوع گذارنده فرض بگذارد درست آید و اگر بر امام سهو است چون خلیفه باقی نماز امام را تمام کند دیگر
مدرکان را خلیفه کند بسلام پس سهو وی سهو را متابعت کنند و لیکن سلام را متابعت نکنند و اگر سلام را متابعت کردند پشت
آنکه می باید نماز تباه شود و اگر خود بعد از سلام داد و سهو آورد نماز وی تباه شود و سهو از مسافران ساقط میشود که سهو را
محل نماند و اگر مقیمان در آن سهو وی را متابعت کنند نماز ایشان تباه شود و اگر بفراموشی سلام داد و سهو آورد و آن
سلام وی را از نماز بیرون نیارد و از سهو وی نیابت دارد و اگر پیش از سلام بعد از سهو آورد بقول شافعی رح نیابت دارد و بقول
علماء ما رح نیابت از سهو وی ندارد [illegible] خواجه امام زاهد بخاری رح گفته است که مسئله مخمسه [illegible] است و تکرار سهو [illegible] نیست که هم
نیابت دارد این خلاف در حق مستحبات نیست در فرضیت در سفر و در مرض و در مطر بقول مالک رح قصر و جمع روا بود و بقول
شافعی رح در سفر و مرض روا بود و در مطر روا نیست و بقول علماء ما رح قصر و جمع روا نبود مگر در عرفات حاجیان را از برای
اقامت سنت مسئله که آن حاجیان راست [illegible] یا جایی که خطر باشد جای دیگر روا نبود و حاج را سه خطبه سنت است فریضه [illegible]
یکی بمیقات از برای ترتیب احرام گرفتن یکی را بعد دفعه از برای ترتیب سنگ انداختن و یکی [illegible] از برای ترتیب طواف کعبه بقول
زفر رح [illegible] در آموزند که عمل کنند و بقول علماء ما رح پیش از آن روز آموزند که خواهد کردن و اگر بنده نارسیده بمیقات احرام
گرفتند و لبیک گفتند چون [illegible] نارسیده رسیده گشت و بنده آزاد شد باز گشتند و بمیقات
رفتند و احرام گرفتند و لبیک گفتند باز [illegible] نارسیده از فرض نیابت دارد و حج [illegible] از او تطوع

که شهر و عمره وی در قطوع درست افتاده است و تطوع فریضه نشود و کسانیکه محرم نبید ایشان از قصر و جمع روا نبود و باتفاق محرم حجه از قصر
و جمع نشاید گذاردن باتفاق محرم عمره را بقول ابوحنیفه رض نشاید گذاردن و بقول صاحبیه شاید چون بعرفات اندر آیند
زوال اندر گذرد حجاج شوند با نماز و اقامت گویند نماز پیشین گذارند و بر فور نماز دیگر گذارند و در میانه تطوع نگذارند
و اگر گذارند اقامت بانگ گویند و نماز دیگر گذارند اگر حاجی نماز پیشین تنها گذارد و نماز دیگر را قصر و جمع می گذارد و بقول
ابوحنیفه رض روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا بود و اگر پیش از زوال محرم شود بعد از زوال محرم شد بقول زفر
رح وی را قصر و جمع روا نبود و بقول علما ثلثه رح روا بود و چون نماز دیگر گذارند باید که در عرفات دعا میگویند تا آفتاب فرو رود
آنگاه از عرفات بروند اگر پیش از فرو رفتن آفتاب بیرون آید دم لازم آید و اگر باز گشت و باز بعرفات اندر آمد بقول زفر
رح آن دم لازم آمده ساقط نشود و بقول علما ثلثه رح ساقط شود و اگر آفتاب فرو رفت آنگاه بعرفات اندر آمد باتفاق
آن دم لازم آمده ساقط نشود و چون از عرفات بیرون آیند وقت نماز شام اندر آید اگر نماز شام را در راه گذارد چون
شب را بمزدلفه اندر آیند آن نماز شام را باز گذارند که موقوفست و بر فور نماز خفتن گذارند بیکی اقامت گویند بسنده بود
که نماز شام در معنی قضاست اما اگر صبح رسید و آنگاه بمزدلفه اندر رسید باتفاق این نماز شام روا بود باز آید آفاقی را بی احرام
اندر آمدن نشاید که از میقات اندر آید که دم لازم آید و اگر باز گشت و احرام گرفت و لبیک گفت لازم آمده ساقط نشود
و بقول علما ثلثه رح ساقط شود اما اگر احرام گرفت لبیک نگفت بقول ابوحنیفه و زفر رح دم لازم آمده ساقط نشود و بقول
ابو یوسف و محمد رح ساقط شود و اگر بعد از زوال یکی بعرفات اندر آمد و بدانست که عرفاتست حاجی شود و نشاید پیش از
صبح مزدلفه بیرون آیند دم لازم شود و اگر در صحرا نماز گذارد در حضری فرود بیرون بر زمین نیست است که روایت کند عون بن
جحیفه رض که رسول عم در صحرا بنخوا بیست تا نماز شهر و عصر کند بلال رض نیم نیزه آورد و پیش رسول عم بر زمین فرو برد آنگاه رسول عم
نماز شهر و عصر کرد و ما اقتدا کردیم و نماز گذاردیم و پیش امام نیزه فرو خلنده بسنده بود و بعضی مشایخ گفته اند برابر بروی ترا است امام فرو خلد
بسنده بود و ظاهر روایت آنست که میان وی و ابروی امام بر زمین فرو برد مختار خواجه امام ابا جعفر آنست خواجه امام اجل سرخسی
گفته است که نیم نیزه حاجت نیست مقدار تیر بسنده است اگر زمین بود که فرو خلیدن نتوانند در از نهند بسنده بود و اگر چیزی
نیست که پیش فرو خلند بعضی گفته اند که خطی کشند بچون خط محراب اصح آنست که از محمد رح سوال کردند گفت الخط لیس بشی اگر در
صحرا برفا است و گل نماز بنشست ستور روا بود و اگر در سفر بروی جای است و سجده نمیتوانند اوردن ایستاده با ایما نماز گذارند روا بود
که رسول عم در سفر بود و تر بروی جای و سجده نمیتوانستند آوردن وقت نماز اندر آمد رسول عم فرمود تا ندا کردند که همچنان نماز گذارند
ایستاده با ایما چون رسول عم این ندا فرموده عبد الله بن ابی رواحه رض این ندا شنید از ستور فرود آمد و از میان صحابه بیرون
رفت رسول عم نماز تمام کرد و عبد الله را ندید سوال کرد که وی کجا رفت گفتند که همین ندا شنید از میان بیرون رفت رسول عم
فرمود که او مردی لجوج است همین زمان بیاید با راحتی قومی بیار و چون آمد رسول عم از وی سوال کرد که کجا رفته بودی

چهار دانگ وی سیاه شود و اگر سه نماز آدینه را ماند همه دلش سیاه شود و اگر توبه کنند خدای تعالی قبول
کننده اوست و گزارد و باز چون سه آدینه پیاپی گذاردن سیاهی نبود بدل شود نماز آدینه بر کیست
بر مؤمن عاقل و بالغ آزاد و تندرست و مقیم فریضه است بر نارسیده و بر بیمار و بر بنده و بر مسافر
و دیوانه فریضه نیست بر نابینا نماز آدینه فرض نیست چون عصاکش ندارد و اگر عصاکش دارد بقول ابو حنیفه
رضی الله تعالی عنه بر وی نیست بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بر وی بود و حکم همین خلافت گفتیم بر بنده نماز آدینه
نیست اگر خواجه بنده با خود ببرد اگر برای ستور نگاه داشتن برده بر وی نبود و اگر از برای نماز گذاردن برده
است بر وی بود بر مزدور بود یا نی خواجه حفص کبیر بخاری رحمه الله گفته است که نماز آدینه بر وی نبود از برای آنکه خود
را اجازت داده است شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفته است که خصم کار وی را نتواند از نماز آدینه گذاردن باز داشتن
اما تواند که آن مقدار که روزگار بوده است بنماز آدینه گذاردن از اجرت وی فرو دارد و نماز آدینه را شرطها است
شهر است و سلطان است و جمع است و شهرت اعلام عام وقت است خطبه اما شهر شرط روائی نماز آدینه
است بقول علماء ما رحمهما الله و بقول شافعی رحمه الله شرط نیست دلیل بر آنکه در بحرین دیهی بود از دیهای عبید بن
قیسی که وی را جواثا میگویند اول کس از صحابه در وی نماز آدینه گذاردند پس معلوم آمد که شهر شرط
نیست مر روائی نماز آدینه را علماء ما رحمه الله گفته اند که آن جواثا نام دیه است اما بحقیقت شهر است دلیل بر آنکه
این نظیر در قرآن می یابیم از برای آنکه خدای تعالی مکه را ام القری فرموده است ما در دیها اتفاق است
که مکه شهر است و باسم دیه حکم شهری بر نخیزد و عن جابر بن عبد الله الانصاری رضی الله عن النبی علیه السلام لا جمعة ولا تشریق
الا فی مصر جامع پس معلوم شد که شهر شرط روائی نماز آدینه است شهر چه صفت باید تا نماز آدینه روا بود
در صلوة قاضی امام صدر الدین شهید از علماء ما رحمه الله روایت میکنند که همه شهر در کلانترین مسجد جمع آیند چنانکه
آن مسجد پر شود مسجد دیگر حاجت این شهر کلان بود در وی نماز آدینه روا بود در روایت شمس الائمه حلوانی رحمه الله آنست
که هر حرفت در وی تابستان و زمستان در آن شهر حرفت روزگار بسر برند چنانکه ایشان را بحرفت دیگر حاجت
نیاید این شهر کلان بود در وی نماز آدینه روا بود در روایت صلوة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه الله چنین است
در صلوة خواجه امام اجل سرخسی رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله روایت است که شهری باید که در وی سلطان بود
که اقامت حدود کند و قاضی بود که قضا کند و بقدر آنچه بود طبیب حاذق بود و مفتی کامل بود که فتوی دهد آنگاه روا آن
بود تا در وی نماز آدینه روا بود و در منتقی حسن زیاد از ابو حنیفه رضی الله روایت میکنند که هر جا صد هزار کس جمع آیند
حکم شهر دارد و در آن جا نماز آدینه روا بود جایی را حکم شهر دادند بعد از آن خرابی پذیرد حکم آن شهر باقی
ماند تا اگر ایشان نایب سلطان با جمع در اینجا نماز آدینه گذارند روا بود و اگر در یک شهری دو جای

نماز آدینه گذارند در قصر حر طحاوی از ابو حنیفه رض روایتست که روا نبود در صلوة خواجه اجل شمس الائمه سرخسی رح آورده است که نشاید معلوم نیست
که نشاید نماز نماز روا نیست یا نشاید روای با کراهیت است ابو یوسف رح گفته است که اگر شهری بود که در میان شهر آب کلان بود
چنانکه نتوان بی کشتی گذشتن حاجت آید چنانکه دجله بغداد است ازین بروی از هر دو روی نماز آدینه گذارند و ابو محمد رح گفته است که شهر
کلان هر محلتی حاکم شهر جدا دارد تا در هر محلتی نماز آدینه بر ایشان بود مسافت چند بود تا نماز آدینه بر ایشان بود ظاهر روایت آنست که مسافر
بیشتر چون رسد که مقیم شود نماز بر ایشان فریضه شود و مقیم بجائی رسید که مسافر شود نماز بر ایشان فریضه نبود و محمد رح گفته است هر کجا بانگ نماز بشنود
نماز آدینه بر ایشان بود و مالک رح گفته است که در روز تا میانه بیایند و نماز آدینه گذارند و شبانگاه بخانه روند نماز آدینه بر ایشان بود
خواجه حسن بصری رح گفته است تا چهار فرسنگ نماز آدینه بر ایشان فریضه بود و بعضی از فقها از ابو حنیفه رح روایتست که هر کجا حاج
ایشان را با خرام شهر جمعه کنند نماز آدینه بر ایشان فریضه بود و شیخ الاسلام علاء الدین رح گفته است در مختلف بود و در نیاب سه قول
تا اینجا بانگ نماز بشنوند بر قول محمد رح بر ایشان نماز آدینه فریضه بود و بر قول ابو یوسف رح هر که اندرون ربض است بر وی فریضه است
هر که بیرون ربض است بر وی فریضه نبود امروز جواب فتوی بر اینست و جز این دو قول که گفتیم روایتهاست دیگر است سلطان شرط روای
نماز آدینه است بر قول علمای ما رح و بر قول شافعی شرط نیست وجه قول وی آنست که نماز آدینه چون نمازهای دیگر است در نمازهای دیگر
سلطان شرط نیست در نماز آدینه نیز شرط نبود وجه علمای ما رح آنست که خداوند عز و جل میفرماید قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الر
سول و اولی الامر منکم و جابر بن عبد الله انصاری رض روایت میکند که رسول عم فرمود که سلطان را مطیع باشید اگرچه سیاه اند
گوش بریده بود یا جابر یا عادل سلطان شده روا بود و از دست وی خطابت درست بود اما اقتضا روا نبود و همچنانکه امامت
وی روا بود و لیکن گواهی وی را نشنوند چنان باید که امامت را نشاید و زن و نارسیده و کافر نشاید اگر پادشاه نارسیده بود
و یا زن بود یا کافر نماز آدینه روا بود و اما ابو حنیفه رض گفته است که اگر نارسیده بود وزیر خود را ولی عهد خود بکند اگر زن بود شوهر
خود را ولیعهد خود کند اگر کافر بود وزیر مسلمان ولی عهد خود کند نماز آدینه روا بود بموت سلطان نایبان وی معزول نشوند
همچنانکه بموت خلیفه پادشاهان که از دست وی باشند معزول نشوند اگر سلطان را از شهر بیرون دوانیدند و نماز آدینه گذارند
روا بود که سلطان وکیل است و عامل اصیل اگر اصیل هیچ وکیل کاری بکند درست آید از امام محمد رح سوال کردند و الی افریقیه را
بیرون دوانیدند و لی وی نماز آدینه گذارند گفت روا بود و از امیر المومنین عثمان رض سوال کردند که والی بصره را بیرون دوانیدند
و لی وی نماز جمعه گذارند گفت روا بود و اگر سلطان محبوس بود نماز آدینه روا بود و دلیل بر آنکه روز غوغا امیر المومنین عثمان محبوس بود
امیر المومنین علی رض نماز آدینه گذارد سلطان را سلطنت ظاهر باید تا نماز آدینه روا بود و دلیل بر آنکه در ابتدا صحابه اندک بود سلطنت
سلطان الاسلام ظاهر نبود نماز آدینه مشروع نبود و چون صحابه بسیار شدند سلطنت ظاهر شد نماز آدینه مشروع شد جمع و شهرتها
بود که سلطان با رعیت بود و رعیت با سلطان تا اگر سلطان با حشم خود در سرای خود نماز آدینه میگذارد اگر در سرای گشاده بود
چنانکه عام اندر می آیند و بیرون میروند روا بود و اگر در سرای بسته اند و عام نمی آیند روا نبود اما اگر عامل سلطان نماز آدینه گذارند روا بود

وقت شرط روای نماز آدینه است باتفاق تا اگر در میان نماز آدینه وقت نو شد بقول شافعی رح همان تحریمه نماز پیشین کند روا بود
و بقول علماء ما رح از سر تمام کند تطوع شود و باز تحریمه نو کنند نماز پیشین گذارند در صحابه کور است و جمعه شرط روای نماز آدینه
است بقول شافعی رح چهل کس باید که همه چهل کس تندرست و آزاد و مقیم باید تا نماز آدینه روا بود دلیل برانکه عبدالرحمن بن مالک اسعد بن زرارة
را دعا کرد که ایشان سی و نه تن بودند با یستاند تا من بیامدم که چهل کس شدیم نماز آدینه گذاردیم دلیل میکنند که چهل کس شرط است
علماء ما رح گفته اند که عبدالرحمان رض مردی پیر بود و چشمهای وی ضعیف بود از بهر این ان بایستاوند تا وی نماز آدینه ادا کند
از وی قوة نشود آن از برای مراعات وی بود دلیل برانکه اگر وی بسبب روای نماز آدینه ایشان بودی لازم بودی که وی را
دعا گفتندی چون وی ایشان را دعا گفت معلوم شد که چهل کس حاجت نیست دلیل برانکه مصعب بن عمیر رض یکبار با هفده کس
نماز آدینه گذارد و یکبار با سیزده کس نماز آدینه گذارد و رسول عم با دوازده کس نماز آدینه گذارده است در وقتی که در مدینه طعام
تنگ شده بود چون جمعه بر پای شد آواز طبل کاروان طعام بگوش ایشان رسیده بعضی باندند و بعضی طعام خریدن رفتند
رسول عم با دوازده کس نماز آدینه گذارد و ند جبرئیل عم آیت آورد قوله تعالی واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک
قائما قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة والله خیر الرازقین بقول مالک رح امام و یک کس جمعت و بقول ابو یوسف رح امام و دو کس
جمعت و بقول ابو حنیفه رح امام و سه کس جمعت و شرط آن کس باید که اهل باشند مر امامت را تا اگر کسی نا رسیده بود و یا زن بود یا صاحب جرح سیلان
بود روا نبود اما اگر هر سه مسافر اند یا بنده اکنون روا بود جمع شرط نماز آدینه است با شرط شروع با شرط تمام نماز بقول ابو حنیفه رح شرط تمام
است و بقول ابو یوسف و محمد رح شرط شروع و بقول زفر رح شرط نماز است فایده این خلاف جای پدید آید که چون بر پای شد امام را
جمع باندند و رفتند و امام تنها ماند بقول ابو حنیفه و زفر رح تحریمه نو کند نماز پیشین گذارد و بقول ابو یوسف و محمد رح بر گذارد و جمعه
تمام کند و اگر تکبیر گفته گذارند آنگاه جمع رفتند بقول زفر رح تحریمه نو کند و نماز پیشین گذارد و بقول علماء ثلثه رح بر گذارد و نماز جمعه
تمام کند و در روز آدینه فرض اصلی ظهر است یا جمعه بقول علماء ثلثه رح فرض اصلی ظهر است و لیکن بترک جمعه بزه کار شود و بقول زفر
رح و شافعی رح فرض اصلی جمعه است فایده این خلاف جای پدید آید که هر کسانیکه نماز آدینه فریضه است زوال اندر گذشت نماز
پیشین گذارند بقول علماء ثلثه روا بود و لیکن بترک جمعه بزه کار شوند بقول شافعی رح اگر وقت باقی بود و چهل کس جمعه باید نماز آدینه گذارد
نماز پیشین روا نبود بقول زفر رح اگر جمعه گذارند روا بود اگر بگذارند نماز پیشین روا نبود کسانیکه نماز آدینه بر ایشان فریضه نیست
چنانکه مسافر بنده و بیمار زوال اندر گذشت نماز پیشین گذارند اجماع روا بود اما اگر سعی کردند نماز آدینه گذارند بقول زفر و
شافعی رح فرض ایشان همان نماز پیشین بود و بقول علماء ما رح فرض ایشان جمعه بود و آن نماز پیشین تطوع شود و کسانیکه نماز
آدینه بر ایشان فریضه نیست نماز پیشین گذارند آنگاه سعی کردند نماز جمعه گذارند فرض ایشان جمعه شود و اگر نماز پیشین بجماعت گذارند
بر اتفاق و پس که بار دوم نماز جمعه گذارم همانجا و یا حاضر شدند که جمعه گذارده اند اتفاق است نماز پیشین روا بود و اما اگر در راه جمعه
که نماز جمعه گذارده اند بقول ابو حنیفه نماز پیشین او بر انداخته شود نماز پیشین باز گذارد و بر قول صاحبین نماز آدینه دریابد نماز پیشین

برانداخته شود و اگر نماز آدینه دریافت باتفاق فریضه وی نماز آدینه شود و بعضی گفته اند که محرم عمره اگر قصد حج کند احرام عمره اش
برقیاس ابوحنیفه برانداخته شود ظاهر روایه آنست که نشود از برای آنکه اینجا وی مامور است برفتن جمعه اما در انحال مامور نیست برفتن
حج چون هر دو برای او آمد جمعه آورد و رکنی از ارکان و شرط الحج بجا نیاید و احرام عمره اش برانداخته نشود اما برقول ابوحنیفه محرم حجه نشود
الا اگر جمعه گزارد و باجماع فرض وی شود نماز پیشین التطوع اگر کسی که نماز آدینه برو وی فریضه است نماز پیشین گزارد نماز جمعه سنت وی
امام اندر قیام دریافت باتفاق دو گزارد و اگر جمعه امام را در قعده اندر یافت و اقتدا کرد بقول محمد رح چهار تمام کند برقول ابوحنیفه
و ابو یوسف رح دو گزارد و وجه قول وی آنست که رسول عم فرموده است قال النبی عم من ادرک الامام فی الجمعة فی القعدة فقد ادرک [illegible]
و ابو یوسف رح گفته است که حق درحق کسی باشد که نیاید و امام را در قعده یابد و لیکن سلام داده باشد هنوز که گزارد [illegible]
وی اقتدا کند درست نبود و دیر او نماز پیشین باید گزاردن و آنجا چهار رکعت است اما اگر امام هنوز سلام نداده باشد که اقتدا کند و تمام
بحکم حدیث رسول عم واذا اتیتم الصلوة فاتوها وانتم تمشون ولا تاتوها وانتم تسعون علیکم بالسکینة والوقار ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم
فاقضوا چون از وی دو فوت شده است امام دو گزارده است وی همان دو گزارد از مسجد بیرون آید حکایت آورده است
که محمد حسن رح را شاگردی بود نام وی یحیی بن یحیی رح این مسئله گفت وی محمد رح اشکال گفت که اگر این نماز آدینه میدارید چرا چهار میفرمایید
گفت بحکم حدیث رسول عم اگر نماز پیشین میدارید چرا رکعت قرات خواند فریضه میدارید اگر در تشهد دوم یادش آمد که یکی سجده اندر رکعت
اول مانده ام در تشهد دوم آورده است چرا از سر نباید میدارید گفت بحکم حدیث رسول عم خواست تا انحال دیگر گوید که محمد رح گفت
لا بارک الله فیک یا یحیی بن یحیی چنان فرو رفت که پیش در هیچ کتابی ازو دلیل وی مذکور نیامد پس معلوم آمد که هیچ شاگردی را که بر استاد
اشکال آید که خاطر استاد از آن برنجد که برخورداری نیابد مشایخ رح گفته اند که ما محمد رح از چند مسئله رجوع نکند این مسئله [illegible]
نشود و چنانکه بر مسئله دو گفتن [illegible] فریضه ندارد و در هر چهار رکعت خواندن باید که فریضه ندارد و اگر در تشهد آخر یادش آید که یک سجده را
از شفع اول مانده است و در تشهد آخر آرد نماز وی تباه نشود و این مسئله ازو ثابت شود پس معلوم شد که محمد رح از راه استحباب چهار فرموده است
نه از راه فرضیت و سنت نماز پیشین از سنت نماز آدینه نیابت دارد یا نی اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند که نیابت ندارد و بعضی
گفته اند که نیابت دارد و اگر پیش از خطبه بمسجد آدینه آمده است و سنت را باز گزارد و اتفاق است از سنت نماز آدینه نیابت دارد و اگر در
وقت خطبه رسید بعد از فریضه باز گزارد یا نی شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که باز نگزارد که چون نیت سنتی کرده است
از سنت نماز آدینه نیابت دارد و اگر در نماز آدینه نماز بامداد یاد آمدش این مسئله بر سه وجه است یکی آنکه نماز بامداد و سنت اگر نماز
آدینه بر می اندازد و نماز بامداد را قضا کند از نماز آدینه اندر باید گزارد و باقی را مسبوقانه ارد و اگر جمعه را بر می اندازد و نماز بامداد را قضا
میکند وقت جمعه فوت میشود و اتفاق است که بگذارد و جمعه را تمام کند انگاه نماز بامداد قضا کند و اگر جمعه را بر می اندازد و نماز
بامداد را قضا میکند جمعه فوت میشود و لیکن وقت باقی بود و بقول محمد رح بگذارد و جمعه تمام کند انگاه بامداد را قضا کند برقول ابوحنیفه
و ابو یوسف رح جمعه را قطع کند نماز بامداد را قضا کند نماز پیشین تنها گزارد و خطبه شرط روای نماز آدینه است

وا زما در مسلمانان عائشه صدیقه رضی روایت آمده است که خطبه قایم مقام دو رکعت نماز است از برای آنکه خطبه بغیر روی قبله بگویند
و نماز روی بغیر قبله روا نبود و بعضی روزه اگر بعد از خطبه معلوم شود که خطیب محدث بود یا جنب بود یا جامه خطیب پلید بود دست خطبه را باز نگویند
و اگر از ایشان بعد از نماز پدید آمد یا جامه آن نماز را باز باید کرد و اسنادن پس معلوم شد که خطبه قایم مقام دو رکعت نماز نیست شرط روای
نماز آدینه است خطبه فریضه است باتفاق اهل شافعی رح و خطبه نیز شرط است استقاده تکبیر باید بلند گوید و خطبه گوید بیان نشنیده قرآن خواند
بقول علما ما رحمه الله ایشان سنت است اگر خطیب الحمد گفت باز چیزی یا نیامد بسی بقول ابو حنیفه رض از خطبه بدلی نیابت دارد و بقول
ابو یوسف و محمد رح نیابت ندارد چنانکه باید که شنوده اند که خطبه میگوید وجه قول ابو حنیفه رض آنست که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
بر منبر آمد الحمد لله رب العالمین گفت شرم داشت چیزی دیگر یاد نیامد پس از منبر فرود آمد و نماز آدینه گذارد و گفت که ابو بکر و عمر
اماکی کرده بودند و من نکرده بودم و صحابه دیگر اما وی که هم اکرده روا نبود وی وی نکرد پس معلوم شد که هر چقدر رسیده است روای نماز
آدینه را اگر خطیب خطبه نه و گفت الحمد لله بعد از خطبه نیابت دارد و بای از ابو حنیفه رض دو روایت است اختلاف یعنی اگر عربی میداند ولیکن بپارسی
میخواند بقول ابو حنیفه رض روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود در جامع الصغیر امام حسام شهید امام ابو بکر جصاص در مسلوة خواجه منهاج سالار
کبیر از ابو حنیفه رض روایت میکنند که از آن قول رجوع کرد و گفت با قدرت عربی بپارسی میگوید روا نبود و اگر خطیب در خطبه گفتن سست و بیهوش یا مغرور
گردد و بی معلوم شد یا بیهوش شد یا گذشته شد یا روت آورد و بعد از بعد با جامه آن خطبه را باز گویند اما اگر دیر امروز و دیر اخر
نبود و خطبه تمام کرد و آنگاه معلوم شد روا بود و اگر در خطبه علم شد پس همچنان تمام کرد روا نبود و اگر خطیب یا یک کس هم که خطبه گفت
بعد از آن جمع آمدند با ایشان نماز گذارد روا بود و بای اختلاف مشایخ است جماعتی که خطبه نشنوند ولیکن خطیب را از دور می بینند با ایشان
نماز گذارند زیرا که از ابو حنیفه رض روا نیست که روا بود جماعتی خطبه شنوند ایشان را حدث رسید بی طهارت نماز گذاردند یا
نماز گذارند روا بود و اگر پیش از آنکه ایشان از مسجد بیرون روند جماعتی دیگر با طهارت درآیند با ایشان نیز
نماز روا بود اما اگر پیش از آنکه جماعتی با طهارت اندر آیند ایشان از مسجد بیرون رفتند آنگاه این جماعت
بمسجد اندر آمدند با ایشان نماز روا نبود و خطیب خطبه گفت معلوم شد که جنب بود و دست خطبه معتبر بود
باز نگویند اما اگر خطبه گفت و برا حدث رسید جنب را خلیفه کرد روا بود و اشکال آید بر روایت نوادر
جماعتی بی طهارت خطبه می شنوند با ایشان نماز روا نیست خلیفه جنب را چرا روا می آید جواب آنست
که بعضی با طهارت خطبه شنوده اند وی تبع ایشان شود روا بود وی با یکی با طهارت را خلیفه کند
روا بود و چون خطبه شنوده باشد چون وی اصالت را می شاید خلافت از وی درست آید اگر خطبه گفت
حدث رسید کسی را خلیفه کرد تا امامت کند که خطبه نشنوده است روا نبود این خلیفه کسی را دیگر را
خلیفه کند که خطبه شنوده بود هم روا نبود که وی اصالت را نمی شاید خلافت از وی درست نبود

اما اگر جمعه برپای شود و امام را حدث رسید کسی را خلیفه کند که خطبه نشنوده باشد روا بود که همه یکسان شده اند اگر این خلیفه نماز را
برنبود تباه کند و باز شروع کند قیاس اینست که اقتدا بوی درست نبود و استحسان اینست که درست بود خطبه کوتاه گفتن و نماز دراز
کردن سنت است که رسول عم خطبه کوتاه گفتی نماز دراز کردی و فقیه امت عبد الله مسعود رض گفته است که از فقاهت امام آن بود
که خطبه کوتاه گوید و نماز دراز گذارد و دلیل بر آنکه بقول ابو حنیفه رض اگر خطیب گوید الحمد لله از خطبه نیابت دارد اگر خطبه میگفت حدث رسید
کسی را خلیفه کرد که خطبه با تمام کن و امامت کن خطبه تمام کرد و امامت کرد روا بود خطیب خطبه گفت و قوم بنوعی که بخسبند و قومی دیگر آمدند
خطبه ناشنوده با ایشان نماز گذارد روا بود که خطبه روا آمده است با قومی و نماز گذارد با قومی و امام از اهل خطبه صحیح است کسی
نماز آدینه روا بود و در وقت خطبه نماز نشاید گذاردن یا فی دعا و سخن نشاید گفتن یا فی بر قول شافعی رحمة الله شاید و بر قول علمای
ما رح نشاید و شافعی رح میگوید که سلیک غطفانی در مسجد آمد پیغامبر عم در خطبه بود گفت ای سلیک تحیت مسجد آورده گفت نه
یا رسول الله گفت برخیز و تحیت مسجد بیار اگر سخن گفتن و نماز گذاردن روا نبودی رسول عم سخن نگفتی و نماز نفرمودی و او دیده
دیگر هم در خطبه بود که اعرابی بیامد گفت یا رسول الله دعا بکن تا باران بارد که کشتها خشک میشود و ستوران علف نمی یابند
رسول عم دعا کرد ابر آمد باران باریدن گرفت تا هفته دیگر همی بارید همان اعرابی بیامد گفت یا رسول الله دعا کن تا باران از
عمارتها بصحرا رود که عمارتها از رحمت سیدها باشد که خطر سیداردو که بناها خراب میشود و کاروانها بازماند رسول عم دعا کرد و بصحرا
و کوهها باریدن گرفت و منفعت بایشان رسیدن گرفت ضرر از ایشان باز گردید و بر سر مدینه آفتاب می تافت همچون حلقه
انگشتری شافعی رح گفته است که معلوم شد سخن شاید گفتن هم نماز شاید گذاردن علمای ما رح گفته اند که هرگاه رسول عم صحابه را وعظ
کردی انرا خطبه گفتندی از آن خطبه بوده است در خطبه نماز آدینه فی الحقیقت نشود که در خطبه نماز آدینه بوده است و وقتی بوده است که سخن
گفتن در نماز مباح بود و در خطبه نیز مباح بود و بعد از آن چون سخن گفتن در نماز حرام شد در خطبه نیز حرام شد هم بآیت و هم بخبر و هم بروایت
صحابه رض اما آیت قال الله تعالى واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلكم ترحمون اما خبر قال النبي عم واذا خرج الامام فلا
صلوة ولا كلام و روایت صحابه اینست که رسول عم در خطبه بود که عبد الله عمر رض در وقت خطبه نشسته بود و کسی بود به پهلوی
وی یکی مر آن دیگر را سوال کرد که کاروان چه وقت میرود گفت فردا چون نماز آدینه گذارند عبد الله بن عمر رض مر آن جواب
دهنده را گفت تو چرا گفتی و ثواب نماز آدینه بباد دادی و آن بار تو بود خواسته است که حدیث کاروان می پرسد دیگر آنکه ابی بن کعب را پرسید کسی
که این آیت بچه وقت نازل شده است که من نشنیده ام ابی بن کعب نگفت و جواب نداد اشارت کرد که خاموش چون از نماز فارغ
شدند گفت حرا بوذر را که ثواب نماز آدینه را یافتی گفت نه یافتیم ایشانرا مناظره شد از رسول عم سوال کردند گفت راست گفت
ابی بن کعب میگوید و تو نه اینست که در وقت خطبه نشاید گفتن پس معلوم شد که بآیت و خبر و بروایت صحابه رض که سخن و نماز و دعا
نشاید کردن در وقت خطبه اگر خطیب در خطبه آیت درود و صلوة خواند طحاوی رح گفته است که بشنوند باید که صلوة گویند ظاهر روایت
اینست که صحیح اینست که در حرمت نماز سخن گفتن حرام بود و نشاید گفتن مسئله در وقت آنکه از خطبه سخن نشاید یا فی بر قول

ابوحنیفه رح نشاید و بر قول ابویوسف و محمد رح اگر سخن اندک است که مقدار آن تا نماز تمام شود باکی نشود ابوحنیفه رح میگوید که قطع
کردن سخن و شنودن بود خود باید که اصلا آغاز نکند اگر نماز قضا آغاز نهد خطیب خطبه آغاز کرد باید که وی نماز خود را تمام کند و قطع
نکند و تطوع نکند لیکن چون لاحق این را تمام کند دیگری شروع نکند مگر قضای که ترتیب ساقط نشده است شاید گذاردن تا
ذکر است نبود اما اگر قضای بود که ترتیب ساقط شده است اولیتر آن بود استماع خطبه کند بعد از آن نماز را قضا کند اگر
در سنت شروع کرده خطیب برآمد اگر رکعت اول است قطع کند و بعد از فریضه باز گذارد و اگر بعد از فریضه باز نگذارد
بر قول ابوحنیفه و محمد رح بر وی قضای دو رکعت بود و بر قول ابویوسف رح چهار رکعت بود و اگر در رکعت دوم
برخاسته است تمام کند و بر سر دو سلام دهد و بعد از آن نماز سنت را باز باید گذاردن و اگر نگذارد و بقول ابوحنیفه و محمد رح
بر وی چیزی نبود و بقول ابویوسف رح قضای دو رکعت بود و اگر دو رکعت گذارده بود که خطیب خطبه آغاز کند وی آن دو
رکعت دیگر گذارد از سنت نیابت ندارد و بعد از فریضه هر چهار رکعت را باز باید گذاردن اگر سیوم برخاسته است بعضی گفته اند
که در قیام سلام دهد خواهر امام سرخسی رح میگوید که باز گردد و قعده بیارد و سلام دهد تا بسنت از نماز بیرون آمده بود و اگر
بچهارم برخاست تمام کند که بیشتر حکم کل دارد و سنت نیابت دارد و اگر خطیب خطبه تمام کرده آنگاه سنت گذاردن نشاید که
از سنت نماز آدینه نیابت ندارد و بعد از فریضه این سنت را باز باید گذاردن و در خطبه سلام نشاید گفتن و اگر کسی سلام کرد
جواب سلام واجب نشود اما ابویوسف رح میگوید واجب شود که استماع خطبه واجب شود و جواب سلام فریضه بقول ابوحنیفه
و محمد رح میگویند که جواب واجب نشود که جواب جای واجب آید که سلام سنت بود و این سلام سنت نیست [illegible]
واجب نشود اما در روایه آمده است از محمد رح که جواب واجب شود اما باید که بعد از نماز جواب سلام گوید آنگاه اگر آنکس حاضر بود
و اگر یکی عطسه داد محمد رح گفته است که بعد از خطبه جواب عطسه گوید بنا بر آن اصل است که خطیب از خطبه بیرون آید تا [illegible]
خطبه کند نماز شروع نکند بقول ابویوسف و محمد رح نماز نشاید گذاردن ولیکن سخن شاید گفتن و بقول ابوحنیفه رح سخن نشاید و
نماز گذاردن قال النبی صلعم اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و اگر نام خدای تعالی شنود بدل باید گفتن جل جلاله
بر زبان نی و اگر نام پیغمبر عم شنود جواب همین است در وقت خطبه صدقه نشاید دادن که خواجه حسن بصری رح گفته است
یک درم در وقت خطبه صدقه ده بهفتاد درم در اوقات دیگر باید دادن از حلال تا کفارت شود و خلف ایوب رح میگوید [illegible]
[illegible] از [illegible] مقصوره بعد از نماز سوال کردم که در وقت خطبه چه بود این شخص گفتا سلطانیان بود [illegible]
[illegible] میان صفها بیرون میکرد گفت یارب مردم این [illegible] ایشان [illegible] دانستم که در وقت خطبه گدایی نشاید
بودن و صدقه نشاید دادن و دیگر عبدالله بن المبارک مروزی رح میگوید که دوست دارم که [illegible] چیزی [illegible]
چیزی [illegible] خواهند [illegible] و آن ذکر خداست به بهترین چیزها صرف کند و آن دنیاست که وی
دین بدنیا [illegible] گفتم جای بود که خطبه شنود و اگر خطبه نشنوند جای بود که خطبه نمی شنوند و خواهد [illegible]

میگوید که خاموش باشد که نص مطلق است اگر از شنودن عاجز است از خاموش باشیدن عاجز نیست یعنی یحیی همی میگوید که قرآن شنوانند باشد زهیر
بن حکم میگوید که مسایل فقهیه میگوید که روستایان از راه دور آمده باشند تا بشنوند و از مسایل فقهی چیزی یاد گیرند و از احکام شرع چیزی بیاموزند
حسن زیاد گفته است که از شاگردان ابوحنیفه و زواق کسی فقیه تر از زهیر بن الحکم نبود که وی برین صحیح نهاده فریضه را بر واجب فتوی شیخ الاسلام
برهان الدین بر آنست که خاموش باشند مسئله اگر سنت نماز ادینه شروع کرد و امام اقامت کرد که نماز ادینه گزارد این سنت گزاردن تمام شود
میگذارد ان سنت از سنت نماز پیشین نیابت دارد یا نی قاضی امام صدر نیابت دارد و قیاس قول خواجه اجل بخرچی نیابت دارد اگر نماز
ادینه حدث رسید اگر وا بود بیرون رود و طهارت کند و بیاید و بنا کند اگر پیش نماز فرمان گذشته باشد نشیند چندانکه نماز تمام
کنند بیرون رود و طهارت کند بر آن نماز بنا کند اگر پیش از آنکه به نماز رسید وقت نوشتن از فریضه اکنون تباه شود تمام کند تا از قطع نماز
ندارد و بعد از آن نماز پیشین قضا کند اگر سوز ادینه تشویش افتاد و نماز ادینه میگذارد و در یکی جماعت بر پای شد نمیدانند که نماز پیشین است
یا نماز ادینه نیت کرد که اگر نماز جمعه است اقتدا کردم و اگر نماز پیشین است بعد از آن معلوم شد که نماز ادینه بود درست اقتدا درست
نبود چه در اصل نیت وی تردد بوده است اگر گفت نماز ادینه است اقتدا کردم و اگر نماز پیشین است اقتدا کردم هر کدام معلوم شود روا
بود و همچنین مسایل گفته شده است مسئله در روز ادینه در مسجد جامع نشاید نماز پیشین را جماعت گزاردن اگرچه مسافر باشند
یا بیمار یا محبوس قاضی و مانند اینها اگر گزارند روا بود ولیکن بزهکار شوند و اگر بیرون ربض نماز ادینه میگزارند روا بود یا نی اگر بیرون
ربض است روا بود و اگر ربض مقدار سه تیر پرتابی دورتر است روا نبود که اینجا در معنی بیابان بود حاجیان در دشت عرفات نماز ادینه
میگزارند روا بود یا نی اختلاف مشایخ است بعضی گفته اند روا بود و بعضی گفته اند روا نبود که حکم بیابان بود و شهر شرط است
و اگر در عرفات نماز ادینه گزارند روا نبود و بالاتفاق در منی نماز ادینه روا بود شیخ الاسلام برهان الدین میگوید که قاضی حکم
شهر دارد در روزی همچند تا امیر حاج همچون سلطان است در وی بازار لشکر است خطیب و قاضی هست پس حکم شهر ثابت
شود تا او در ما نماز ادینه گزارند روا بود اگر در منی نماز ادینه گزارند و ابو دیانی بر قول ابوحنیفه و ابویوسف روا بود چون دو موسم
بود و امیر عراق و امیر مکه با ایشان بود و بر قول محمد روا نبود و حاجیان از منا برون روند بالاتفاق روا نبود چه منا حکم شهر ندارد مسئله
مردی در روز ادینه نماز پیشین را شش بار امامت کرد و هر شش طایفه را نماز روا بود و از فریضه نیابت دارد در فرض وی آخرین
نماز بود در صورت چگونه بود جواب اینست که مردی مسافر بیرون شهر جماعتی را امامت کرد و قعده تمام کرد و مقتدیان سلام دادند
و جمله رفتند و وی نیت اقامت کرد و مقیم شد بر خاست نماز زیاد آمد پس نماز وی تباه شود و نماز مقتدیان روا بود جماعتی دیگر را امامت کرد
و قعده نماز آورد مقتدیان سلام دادند و رفتند و بر سجده تلاوه یاد آمد که سجده تلاوه آورد و قعده نیاورد بر روایت اصح نماز
وی تباه شود و مقتدیان که رفتند نماز ایشان روا بود جماعتی دیگر را امامت کرد و نماز تمام کرد در شهر درآمد یک رکعت نماز ادینه
دریافت امام را حدث رسید وی را خلیفه کرد نماز رکعت تمام کرد و از مدرکان یکی را خلیفه کرد و سلام داد وی مسبوق آنها بود بر خاست

تهجد خواند پس وی را وضو نماز تباه شود مقتدیان و امام اول را نماز روا بود و طهارت ساخته تمامی دیگر را امامت کرد و بعد از آن روت
آورد و عیاذاً بالله نماز پیشین باطل شود و باز اسلام آورد و وقت هنوز باقی بود و باز جماعتی را امامت کرد فریضهٔ وی این آخرین بود و آن
پنج دیگر وی را تطوع شود مقتدیان را فریضه بود و این بود مسئله پیشینه شد از برای فهم فقهای با خدا یا بر آن بنده رحمت کند
که نویسنده را بدعای خیر یاد آرد **باب سی و یکم در بیان تراویح گذاردن** نماز تراویح سنت مؤکده است گزارنده
بدو ثواب است و مانند سنتها الست و گذاردنش سبب سعادت و ناگذاردنش سبب شقاوت و نماز تراویح مشروع است بفعل رسول علیه السلام
باجماع صحابه رض بر خلاف روافض علیهم اللعنة که نماز تراویح نگذارند گویند باعث این عمر رض است مذهب سنت و جماعت آنست که پیغامبر علیه السلام
گذارد در دو شب و یا سه شب و زیاده از ین نی از بسیاری که صحابه رغبت کردند گفت نباید که بر امتان من فریضه شود و تقصیر کنند در
گذاردن وی و بمانند بروز قیامت درین سبب بیشتر نگذارد و در شب معراج خدای عزوجل بر ما پنجاه نماز فریضه کرد اینجا رسول علیه السلام
کرد از پنجاه پنج نماز آمد هر که این پنج نماز را بگذارد خدای وی را ثواب پنجاه نماز کرامت کند امیر المؤمنین عمر رض پیوسته بگذارد و علی
نیز گذارد و در حدیث آمده است که بر سنتی که از ما بشما رسد و از خلفا از سعید بن جبیر چنانکه ابوبکر و عمر و عثمان و علی رض آنرا استوار گیرید
معلوم شد که تراویح سنت است و هر که نماز فریضه است تراویح هدی است و لیکن فرق آنست که اگر فریضه را ماند قضا بروی بود
و اگر تراویح را ماند قضا بروی نبود و لیکن بترک تراویح بزهکار شود در تراویح اختلاف است در گذاردن و عدد رکعات و وقت وی و در
قرائت وی و نیت وی در گذاردن تراویح علما را اختلاف است اهل مکه هر دو سلام که میگذارند هفت بار طواف کعبه می آرند و تحیت می آرند و همچنین
ترتیب اهل مدینه هر دو سلام با امام می آرند و هفت بار طواف روضهٔ رسول علیه السلام می آرند و آنگاه دو سلام دیگر میگذارند و بروایت دیگر آنست که دو
سلام با امام میگذارند دو سلام دیگر تنها میگذارند همچنین ترتیب و این قول مالک رح است که تراویح بقول مالک رح چهل رکعت است و
بیک روایت سی و شش رکعت است و بر قول علما و شافعی رح تراویح بیست رکعت است و شانزده رکعت تطوع **مسئله** در تراویح
سنت است که قرآن ختم کنند اما صحابه رض در وی اختلاف است که در وی چند ختم کنند بر قول امیر المؤمنین عمر رض سه ختم در هر دهه
یکی ختم و بعضی میگویند که یک ختم کنند و قاضی امام کبیر الدین استروشنی رح میگوید که امیر المؤمنین عمر رض سه امام اختیار کرد و انچه بگذاردن
نماز تراویح یکی را گفت تو سه ختم کن و یکی را فرمود تو دو ختم کن و یکی را فرمود که یک ختم کن آنگاه صحابه را خبر کرد و گفت هر که
قوی حال است و توانا است بجای گذارد که سه ختم کند و هر که میانه حال است بجای گذارد که دو ختم کند
هر که ضعیف حال است بجای گذارد که یک ختم کند پس دانستیم که ختم کردن سنت است در خواندن قرائت
وی اختلاف است امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته است در هر رکعتی سی آیت بخواند تا کل ماه رمضان سه ختم شود در هر ده روز
یک ختم شود ظاهر روایت آنست که در هر رکعتی ده آیت بخواند تا کل ماه رمضان یک ختم شود و بقول مشایخ بخارا در تراویح
ختم کردن لازم دارند تا اگر ختم نکنند روا نبود و بقول مشایخ سمرقند ختم کردن در تراویح شرط لازم ندارند مستحب است

کر اگر فریضه را هم بسیار جا بود که ایشان را قرآن ترتیب نبود چنانچه فی سلام و در رستاها و مانند ایشان ختم نتوانند کردن لیس مراد بحیه
منسوخ شود و دیگر آنکه وی قوی تیر از فریضه نشود و در فرایض آنچه نتوانند روا می آید در تراویح طریق اولی بود که آنچه خوانند روا آید
دیگر آنکه درجه وی اخر از فریضه زیادت نبود چون در فریضه بحکم فرایض قرآن که فاقرؤا ما تیسر من القرآن هر چند آنکه نتوانند نماز فریضه
روا آید و در تراویح نیز هر چه خوانند باید که روا آید بعضی گفته که سورة اخلاص را خوانند که در حدیث آمده است که هر که سه بار سورة
اخلاص را خواند چنانستی که وی جمله قرآن را ختم کرده استی قال النبی صلعم من قرء سورة الاخلاص ثلثه مرات فکانما ختم التوریة
والانجیل والزبور والفرقان صدق رسول الله و بعضی گفته اند که از سورة الهیکم فرود سوره خوانند و در رکعت اول سورة
خوانند و در رکعت اول سورة الهیکم فرود سوره خوانند و در دوم قل هو الله احد شیخ الاسلام برهان الدین رح گوید بعضی
از مشایخ گفته اند که از الم ترکیف آغاز کنند تا آخر خوانند پنج سلام و دیگر بار از سر آغاز کنند تا آخر و ده سلام شود و دیگر در وقت وی
اختلاف است بعضی گفته اند که وقت وی وقت فرو رفتن آفتاب تا دمیدن صبح و بعضی گفته اند که وقت وی بعد از نماز
خفتن است و گذاردن تراویح اختلاف است پیش از فریضه می باید گذاردن یا بعد از فریضه بهر روایتی بعد از فریضه باید
گذاردن اما خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله از فرغانه بسمرقند می آمد در دیهی رسید که در گذاردن تراویح چنان تعجیل میکردند که
فریضه شان پیش از وقت می افتاد پس مر ایشان را فتوی داد که شما تراویح پیش از فریضه گذارید تا فریضه شما در وقت افتد
خواجه امام حسام الدین رح گفته است که بعد از فریضه و پیش از وتر روا بود اما پیش از فریضه روا نبود بعد از وتر روا بود چنانکه
مسبوق گذارد سنت در گذاردن تراویح آنست که بر هر سر دو سلام دهد و تسبیح بگویند و چون چهار رکعت نماز گذارند و سلام
آنگاه تسبیح گویند و باز بر هر دو سلام بنشینند و تسبیح گویند و باز دو سلام دیگر میگذارند همچنانکه اهل مدینه و اهل مدینه قرأت
تشهد بعد از قعده و در سوم خوانند روا بود و لیکن بهتر آنست که صلوة گوید اللهم اغفرلی تا آخر بخواند تا حق رسول و اولاد
رسول عم و حق ابراهیم عم و حق اولاد وی و حق مادر و پدر و حق استادان و حق مومنین و مومنات گذارده باشد قال
النبی عم کل صلوة لم یرحم فیها المومنین فهو خداج شیخ الاسلام برهان الدین میگوید تا بقدر تشهد خواند و صلوة گوید اللهم اغفرلی
ولوالدی و لجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات گوید تا نمازش تمام شود و بقول رسول عم اگر دعا تا دیگر نخواند کراهت
نبود و جمع بهتر اگر پیران نشود و اگر بار رسیده غافل امامت میکند با لغا در تراویح بقول محمد رح روا بود و مشایخ بلخ این قول را اختیار
کرده اند و بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا نبود مسئله اگر تراویح چهار گذارند بیک قعده و بیک سلام از دو شفع نیابت
دارد و لیکن بخلاف سنت کرده باشند اما اگر چهار رکعت بیک قعده گذارد بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود و از یکی
شفع نیابت دارد و بقول محمد و زفر رح روا نبود که هر شفعی نمازی علیحده است و تطوع بر قول محمد رح و زفر رح بر هر سر دو رکعت نشستن فریضه است
اگر سه رکعت بیک قعده ادا کرد چنانکه سهوا بیکبار بی قعده اگر نفر اموشی گذارده اند بر ایشان همان تراویح بود پس اگر بعدا
گذارده اند بقول ابوحنیفه و ابویوسف بر ایشان بیست رکعت تراویح بود قضا دو رکعت دیگر بقول محمد و زفر بر ایشان همان

تراویح بود پس اگر به سهو دو نشستند و بار سر یکی اگر به فراموشی گذارده اند اتفاق قضا باید ایشان چیزی نبود و اگر عمدا گذارده اند اتفاق قضا
بیست رکعت به ایشان بود و اگر فریضه و سنت تراویح و وتر گذارده اند معلوم شد که فریضه با روا آمده است فریضه و سنت تراویح باز
گذارند باتفاق و وتر را بقول ابوحنیفه رض باز نگذارند و بقول ابویوسف و محمد رح باز گذارند باید که همچنین نیت کند که نزد یکی سنت وتر
که به سنت تا اگر بار اول با روا آمده باشد از آن نیابت دارد و اگر روا آمده باشد این بار دوم از قضاش نیابت دارد و که از
تطوع نیابت ندارد تطوع رکعت مشروعه بود و نیت تراویح میگذارند شک افتاد که نه سلام شده باده قول قول امام باشد و اگر
امام را نیز شک بود یک سلام دیگر گذارند لیکن تنها و جماعت نگذارند و اگر تراویح را مسبوق شد و بعضی از تراویح و بعد از وتر
آنچه فوت شده باشد قضا کند اما نشاید که بمسجد دیگر رود و اگر رفت و آنچه فوت شده است اقتدا کند و قضا کند روا بود اگر
تراویح را تنها گذارد و باز جماعت یافت نشاید که اقتدا کند و اگر اقتدا کرد و گذارد و بار اول نیت بار دوم بدعت ولی حسنه بود
اگر امام تراویح را نشسته میگذارد مقتدیان بوی اقتدا کرده اند ایستاده بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود ولی کراهیت
بقول محمد رح روا بود با کراهیت اشکال آن بود در صلوة مریض محمد رح اقتدا ر قائم بقاعد درست نمیدارد و اینجا درست میدارد محمد رح گفته است
که فریضه را با قدرت قیام و رکوع نشسته گذارد با اختیار روا نبود و تطوع را با قدرت قیام و رکوع هم از ابتدا نشسته گذارد روا بود
اقتدا نیز درست بود ولیکن با کراهیت اگر امام فریضه میگذارد وی تراویح اقتدا میکند درست نباید برعکس هم روا نبود و اگر امام
وتر میگذارد وی تراویح اقتدا میکند بعضی گفته اند درست آید تا اگر امام را دو سلام متابعت نکند امام چون سلام دهد وی برخیزد
و یک رکعت دیگر تمام کند از تراویح نیابت دارد اما در روایت الاصل است که از تراویح نیابت ندارد و اگر خود تنها کند قضا چهار رکعت
بروی بود که چون امام سلام دهد وی برخیزد و یک رکعت گذارد این چهار رکعت تطوع شود و اگر فریضه یاد تر به سهو دو سلام داد
به پنداشت تراویح نماز تنها شود و اگر تراویح را مطلق نیت نماز کرد یا نیت تطوع کرد یا نیت سنت کرد یا نیت تراویح روا بود
خواجه امام زاهد محمد رحمة الله گفته است باید که همچنین نیت کند که شکرانه نعمتها و کفارت های گناهان از من ببرید و بر من آسان کرد
آن ثواب فریضه گذاردن باید فقیه مسعود گفته رح که نماز گذارد تطوع باید که نیت کند که میخواهم که بگذارم دو رکعت نماز تطوع
شکرانه نعمتها و کفارت های گناهان ببرد و بیا از من ببرید و بر من آسان کرد اند خدای عزوجل بران مومن رحمت کند که نویسنده را
یاد دارد یا رب نویسنده را بیامرزی والله اعلم اگر فریضه شروع کرد به پنداشت تراویح تمام کند تطوع شود و بجهت نیت بی تحریمه
علیحده در تطوع در آمده شود که بنام فریضه به تطوع درست نیاید اما بنام تطوع به فریضه درست آید و بنام تطوع به تطوع درست آید
اگر تراویح شروع کرد به پنداشت فریضه تمام کرد اگر چهار رکعت به دو قعده آورده است از دو شفع نیابت دارد و اگر چهار رکعت به یک
قعده آورده است بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود از یک شفع نیابت دارد و بقول محمد و زفر رح از هیچ نیابت ندارد و اگر
وتر شروع کرد به پنداشت تراویح تمام کند نیابت ندارد و تراویح گذارده اما اگر تراویح شروع کرد به پنداشت وتر تمام کرد چون
سه رکعت نشستن باو آمده باید که یک رکعت دیگر بگذارد و از دو شفع نیابت دارد **باب سی و دوم** در بیان صلوة العید

نماز عید شعار اسلام است گزاردنش سبب سعادتست و ماندن آن سبب شقاوة روز عید خلعت است که در حدیث آمده است
که روز عید قربان آید از جلیل الجبار که ای مومنان بنماز حاضر شوید حاجتی که در آید بخواهید تا روا کنیم روز عید بنماز گاه عید نظاره
نشاید ایستادن بجای باید نشستن بروی سوی قبله باید کردن و دعا باید کردن و حاجتی باید خواستن که باجابت وعده فرموده است
که ادعونی استجب لکم سنتهای نماز روز عید چهار است بگاه خواستن و اگر فطر است چون صبح دمد روزه بگشاید و سنت مسواک بجا آرد و غسل
پاک بیارد و جامه نیکوتر پوشد و مراد ازین حلالست اگر یکی دو جامه دارد یکی نو باشد و یکی کهنه لیکن شسته را پوشد و بوی خوش
کند و نماز بامداد را بجماعت گزارد و صدقه فطر بامداد دهد پیشتر و پس آنگاه بنماز عید رود و از راه شاهراه رود و تکبیر گویان رود و اگر عید اضحی
بود باتفاق تکبیر بلند گویان رود و عید فطر را بقول ابوحنیفه نرم گویند مگر جای که آنجا فساد می بود آنجا بلند گویند تا آن فساد برافتد و بر قول
صاحبین بلند گویند اگر بر فساد میگذرد امر معروف کنند چون بنشینند با امام نزدیکتر بنشینند تا خطبه بشنود و غافل ننشینند خدای عز و جل را
یاد کنند روز عید خلعت است چون نماز بگزارد خطبه بشنود مسئله بدانکه نماز عید مشروع است هم بنص قرآن و هم بحدیث و هم باجماع
صحابه و هم باجماع امت اما دلیل از قرآن که خدای عز و جل میگوید فصل لربک وانحر و آنچه قول مفسران است که یا محمد نماز عید
بیار و شتر قربانی کن اما دلیل از خبر رسول علیه السلام آورده اند آنست که رسول علیه السلام نماز عید آورد و در رکعت اول سبح اسم خواند در رکعت دوم
هل اتیک آورده اند از صحابه که از پس پیغامبر علیه السلام بهر عیدی بیرون آمدندی و نماز عید بیاوردندی دیگر حمزه بن جندب رضی الله عنه گفته است که من
ده هزار فریضه در قفای رسول علیه السلام گزاردم و همه نماز ها عید گزارده ام نشنوده ام که هیچ نماز عید را بانگ نماز و اقامت گفتند و اجماع امت
آنست که از عهد رسول علیه السلام تا امروز گزارده اند و هیچ ترک نیاورده اند که هیچکس این را منکر نیست چون این گفته شد که بدانکه نماز
عید را هر شرطی که مر نماز آدینه راست همان شرط نماز عید را بیارید تا نماز عید روا بود مگر خطبه که شرط روای نماز عیدین نیست
و دیگر در وقت خطبه عیدین سخن گفتن حرام نیست و نماز تطوع کراهیت لیکن اما اولیتر آن بود که خاموش باشد تا اگر نماز عید را خطبه نیاورد
نماز عید روا بود باز نماز آدینه را چرا که خطبه باید آوردن دلیل بر آنکه مر نماز عید را خطبه شرط نیست که از پس می آرند اگر شرط
بودی پیش از نماز بودی همچنانکه نماز آدینه را می آرند اما اگر خطبه روز عید پیش از نماز عید گفت روا بود دلیل برین آورده اند
که چون مروان خلیفه شد عید نخستین منبر نهاد و خطبه پیش از نماز گفت قوم با وی خصومت کردند که کاری کردی که پیش از تو نه رسول علیه السلام
کردی و نه صحابه رضی الله عنهم سعد بن المسیب بر پای خاست و گفت خصومت مکنید گزارد آنچه بر وی بود خواه پیش از نماز خواه پس از نماز پس
دانستم که اگر پیش آورد روا بود و از بهر آن خطبه پیش از نماز آورد که وی از قبیله بنی امیه بود که ایشان همه دشمن داران امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
بودند و علی را دشنام دادندی خطبه پیش از نماز کرد تا مردمان بضرورت بشنوند که اگر پس نماز گفتی مردمان بگریختندی و نشنیدندی بدین سبب
خطبه پیش آورد مسئله بدانکه نماز عید واجب است باتفاق فریضه نیست بخلاف نماز آدینه در وقت نماز پیشین فریضه
است چون نماز آدینه نماز وی آرد باید که فریضه بود و با نماز عید بجای ضحی است و قیاس می بایست که وی بستر تطوع بود همچنانکه نماز ضحی
است اما بحکم آنکه مردی را خصوصیت آمد که مر نماز ضحی را نیاید همان جماعت و سلطان و مصر بباید لاجرم در عیدی بلند برآمد نشیبی

مردی را واجبی نام داریم مسئله تکبیرات نماز عید واجب ست و تکبیرات رکوع نماز عید واجب است و بقول مالک رحمه
همه تکبیرها رکوع واجب ست چنانکه تکبیر رکوع نماز عید سنت است مسئله اکنون تکبیرها زیادتی اند و نماز عید چند ست این
مسئله اختلاف ست میان صحابه رضی یک روایة از عبد الله ابن عباس رضی تکبیر نه زیاده ست پنج برکعت اول چهار برکعت دوم و بیکروایه
دیگر هم از عبد الله بن عباس رضی ده تکبیر زیاده ست پنج بدین رکعت و پنج بدان رکعت و بیکروایة دیگر هم دوازده تکبیر زیاده ست و بیکروایة
دیگر سیزده تکبیر زیادتی باز بقول علی رضی هشت تکبیر زیاده ست چهار بدین رکعت و چهار بدان رکعت بیکروایت دیگر هم از علی رضی که بعید
فطر هشت تکبیر زیادتی ست و بعید ضحی دو تکبیر زیادتی ست یکی بدین رکعت و یکی بدان رکعت از بهر آنکه بعید الضحی مردمان را شغلها
بود یعنی قربان کردن و مانند آنها باز بقول عبد الله بن مسعود رضی شش زیادتی ست سه بدین رکعت و سه بدان رکعت و ما نماز عید که همی
اریم بقول عبد الله بن عباس رضی گرفتیم از بهر آنکه خلیفه از عباسیانست مسئله بدانکه بقول عبد الله بن عباس رضی
نخست تکبیرهاست باز قرات بهمه حالها حجت وی آنست که میگوید همین ازیشان رسیده ست باز بقول علی رضی
نخست قرات باز تکبیرها بهمه حالها از بهر آنکه قرات کلام خداست بهترین کلامهاست بدین معنی وی را مقدم داشتیم
بهمه حالها باز بقول عبد الله بن مسعود رضی برکعت اول نخست تکبیرهاست موافق تکبیر اول است باز قرات و برکعت
دوم نخست قرات است باز تکبیرهاست گفت از بهر آنکه تکبیرها ثناست برکعت اول ثنا است و همان سبحانک اللهم
و ثنا با ثنا یار برکعت آخرین ثنا آخر است و همان دعا قنوت تکبیرها زیادتی اندر نماز وتر واجب چون برکعت اول
ثنا با دل اند برکعت آخر قنوت اینجا نیز گوییم تکبیر زیادتی برکعت اول پیش از قراءة آید برکعت آخرین از پس
قرات آید بدین معنی مسئله اکنون بدین تکبیرها زیادتی دست باید برداشتن یا نی بقول شافعی رحمه الله تعالی باید
که هر یکی باید برداشتن اما اختلاف در میان علماء ماست و بقول ابو حنیفه رحمه و محمد رحمه باید برداشتن و بقول ابو یوسف
رحمه الله نباید برداشتن و وی قیاس کرد بنماز جنازه گفت همچنین بنماز جنازه دست در تکبیر اول می باید برداشتن و تکبیرها
دیگر نی اینجا نیز باید که چنین بود اما حجت ابو حنیفه و محمد رحمهما الله آنست که میگوید که هر کجا تکبیر بود و پس تکبیر قرار قیام بود بدان
تکبیر دست باید برداشتن دلیل بر آنکه در تکبیر اول و اندر بر تکبیر دعاء قنوت چون از پس تکبیرها قرار قیام ست باید که دست بردارد و بخلاف
نماز جنازه که اینجا بفوره قرار قیام است که بحکم انتقال است یعنی گشتن از بهر آنکه تکبیر بجای رکعتی ست لاجرم در نماز جنازه دست بر ندارد
و تکبیرها نماز عید دست بردارد تا فرق بود میان این و میان آن مسئله اتفاقست که اگر در یک شهری بدو جای یا بسه جای نماز
عید بگذارند اگر با جازت سلطان بود روا بود و بی اجازت سلطان بقول شافعی روا بود دلیل آورده اند علی رضی که بشهر کوفه روز
عید ابو موسی الاشعری را اندر شهر خلیفه ماند که با پیران و ضعیفان نماز عید آرند روا بود اما نماز عید را تحریمه اولی بر بسته اند که مردی را حدث
رسید و آب دور است و اگر با آب بیرود و طهارت کند نماز عید فوت شود تیمم آرد روا بود یا نی بقول شافعی هم روا نبود و بقول علماء ما رحمهم روا بود
حاصل این مسئله اینجا پدید آید اگر مردی را نماز عید فوت شود تنها تواند آوردن یا نی بقول علماء ما رحمهم الله نتواند آورد

و بقول شافعی رح تواند او بردن چون بترسد که فوت میشود لاجرم روا نداشت باز نماز ابی بدل فوت میشود لاجرم تیمم روا بود
بر همین خلاف باید نماز جنازه عید را بقول شافعی رح قضا هم روا ست و بقول علماء ما رح اگر شروع نکرده است قضا نبود و اگر
شروع کرده است بقول ابوحنیفه رح هم قضا نبود و بر قول صاحبیه قضا بروی بود اما اگر در میان نماز حدث رسید تیمم میکند روا بود
باقی بقول ابوحنیفه روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود و حجت ایشان آنست که میگویند آن خوفی که باول نماز بود همان فوت
شدن آن خوف رفت که اگر برود و طهارت کند باز آید و باقی نماز را تواند که آورد پس بود و چون اینجا ضرورت نباید که پیش آید
تحریمه باید که تیمم روا نبود اما حجت آنست از ابوحنیفه رح که چون اندر آمدن قوی تر است باوی روا بود اولیتر که گذشتن نیز باوی روا بود
معنی دیگر آنست که میگوید هر چیزی که باول روا بود باخر نیز روا بود **مسئله** مردی در نماز عید مر امام را در قعده اندر یافت نماز
عید اندر یافته باشد باتفاق اندر یافته شود بخلاف نماز آدینه که محمد خلاف کرده و فرق کند میان نماز آدینه و نماز عید که نماز آدینه فریضه
است اگر اندر یافته است مر ورا دو رکعت آوردنیست و اگر اندر نیافته است مر ورا چهار رکعت آوردنی است و ندانستم که اندر یافته یا
نی لاجرم احتیاط فرمایم گویم چهار رکعت نماز بیارد و بهر چهار رکعت قرات برخواند و بر سر دو قعده بیارد تا اگر فریضه است بر سر دو
قعده یافتیم و اگر این دو تطوع هم است بهر چهار رکعت قرات یافتیم باز اینجا نماز باصل اندر تطوع است و تطوع هر دو علیحده نماز است لاجرم
فرق آمد میان این و میان آن اکنون چون نماز عید گذاری جهد کن تا چهار رکعت نماز بیاری تا ثواب نماز عید برسی بدانکه
عبدالله بن مسعود رض روایت میکند از رسول عم که برکعت اول فاتحه سبح اسم خواند برکعت دوم فاتحه والشمس برکعت سیوم
والضحی و برکعت چهارم فاتحه سوره الاخلاص خواند و در روایت آمده است که هر که این نماز بگذارد بعدد هر چیزی که در آن سال
سر از زمین بر دارد خدای عزوجل مر ورا ثواب کرامت کند و چون از نماز فارغ شود از راه دیگر بخانه رود تا فردا قیامت [illegible]
صدقات ان هر دو راه بهر چیزی گواهی دهند نماز عید زنان را نشاید بیرون آمدن یا لی جوانان را باتفاق نشاید بیرون آمدن
کلانی پیران را نشاید بیرون آمدن اما اگر بجهت کثرت سواد نشاید بیرون آمدن یا از بهر نماز بروایت حسن بن زیاد از ابوحنیفه رح از جهت
کثرت سواد بظاهر روایت از بهر نماز امام را در نماز عید و نماز جنازه نیت امامت زنان شرط نیست در نماز ها دیگر شرط است و در نماز ها
دیگر زنان را بیرون آیند یا لی جوانان باتفاق بیرون نیایند اکنون پیران بر قول ابوحنیفه رح بنماز تاریکی بیرون آیند دیگر نماز ها نی
بقول صاحبینه بهر نماز بیرون آیند که بجهت [illegible] مر ایشان رغبتی نبود ابوحنیفه رح میگوید که اگر دیگران را در ایشان رغبت نبود ایشان را
دیگران رغبت بود اکنون چنین یاد کرده ام که چون امام را بقعده اندر یافت نماز عید اندر یافت لاجرم چون امام از نماز فارغ
شود وی هم بر خیزد این دو رکعت را قضا کند و در قضا کردن این دو رکعت بگفتن این تکبیرها وی را اختیار بود خواهد بجنان گوید
که امام گفته است خواهد بقول خود تکبیرها از بهر آنکه وی مسبوق است همچون منفرد بود اگر با اول امام هم وی بودی مر وی را اختیار بودی بهر کدام
قول خواستی گفتی اینجا نیز مسبوق را همین بود **مسئله** مردی بیامد و امام را در رکوع اندر یافت اقتدا کرد و در رکوع رفت
چنان باید که آن تکبیرها را [illegible] که امام گفته است وی در رکوع گوید از بهر آنکه امام تسبیحها و تکبیرها فوت قوم سر نهاده [illegible] لاجرم [illegible]

چون در رکوع باقی امام را یابد وی متابعت کند تا در رکوع شرکت افتد و با امام تا این رکعت اندریابی انگه در رکوع تکبیر
گوید در رکوع بعضی مسئلها حکم قیام دارد اکنون تسبیحها پیش گوید یا تکبیر بر قول ابو یوسف رح تسبیحها گوید و بر قول ابو حنیفه و محمد تکبیرات
گوید و ابو یوسف رح میگوید که در تسبیحها در محل وی است ایشان گویند که تسبیحها سنت است و تکبیرات واجب آوردن واجب
اولیتر آن بود و از تکبیرات بر قول خواجه امام اجل حسام الدین شهید دست برآرد و بر قول قاضی امام علی الدین اسبیجابی بر نیارد
که اگر دست برآرد شنید خواجه امام منهاج الدین سمرقندی رح میگوید که دست بر نهد که دست برآوردن سنت تکبیرات واجب است
و در رکوع بر زانو را القمه گرفتن سنت فریضه است در همه حالها باید که سنت فریضه اولیتر بود که سنت واجب بعضی گفته اند که تسبیحات
پیش گوید از بهر انکه جایگاه است و بعضی گفته اند که تکبیرات پیش گوید از بهر انکه تکبیرها واجب است و تسبیح رکوع سنت و نخست به واجب مشغول
شود به از انکه بگذاردن سنت و این قول قویتر است مسئله اکنون در رکوع تکبیرها شمرده کرد امام سر برآورد با امام متابعت کند
باقیها تمام کند گفت با امام متابعت کند بخلاف آن مسئله که اگر مقتدی امام را دریافت در قعده و تشهد آغاز کرد امام سیوم برخاست
وی آن تشهد تمام کند و انکه در پی امام سیر و چه فرق است میان این و میان آن هر دو واجب گفت از بهر انکه تکبیرها نماز عید کلمات
متفرقه است و باز تشهد کلمات منظوم لاجرم تکبیرها را تمام بکند و باز تشهد را تمام کند تا فرق بود میان این و میان آن اگر امام را
بقیام یافت ولیکن امام بقرائت مشغول شده است چون در رکوع یافت فرمودیم که در رکوع تکبیرها بیارد اینجا که بقیام یافت اولیتر
که بیارد در روز نخستین عید فطر بعد انکه از بدر روز دیگر نتوانستند که گذارند اگر روز نخست معلوم نبود روز دیگر معلوم شود پیش از زوال گذارد روا
روا بود و بعد از زوال روا نبود اگر عید الضحی را روز اول بعذر نگذارند بعضی گفته اند اگر بعذر سلطان بود روز دوم و سیوم پیش از زوال
گذارند روا بود اما اولیتر آن بود که روز اول گذارند اگر در روز اول نماز نگذارند بعد از زوال قربان کنند روا بود نماز گاه عید
حکم چیست خواجه زاهد مروی گفته است که حکم مسجد دارد از برای انکه مسجد جامع را گویند که وی را چهار دیوار بود و در وی حد بود و در وی
جماعت گذارند و وی را محراب بود و این همه در نمازگاه عید موجود بود پس حکم مسجد دارد شیخ الاسلام برهان الدین گفته است که در نماز
اقتدا حکم مسجد دارد و در زمان دیگر حکم مسجد ندارد اما اگر جنب و حائض و نفسا در آیند بزهکار نشوند بعضی گفته اند که نمازگاه جنازه
همین حکم است که نمازگاه عید را اما اصح آنست که نمازگاه جنازه حکم مسجد ندارد تا اگر جنب و حائض و نفسا در آیند بزهکار نشوند نظام
روایت آنست اگر مقتدی زیاده از آنجا وی صحابه تکبیرات میشنود اگر از امام دور بود همه را متابعت کند ولیکن هر یکی را نیت تکبیر
اول کند و اگر با امام نزدیک بود از زیادتی را متابعت اگر در نماز عید امام را در قرائت یابد و قرائت خواندن امام می شنود اقتدا کرد
سبحانک اللهم را خواند یا نی بر خلاف است که در مسبوق فانه گفته آمده است اما اتفاق آنست که هر کجا امام توقف کند وی تکبیر میگوید
و دستها برآرد این تکبیر که گوید برای سبب خود گوید که وی بدان تکبیرات مسبوق است و بر مسبوق متابعت امام لازم نیست که وی
منفرد است در بعد تکبیرات متابعت لازم نبود وی را بخلاف انکه تکبیرات عید را لاحق میشنود و میان آن دو که امام آورده است و در این مسئله
مسبوق و لاحق را پیش از متابعت امام باید آوردن بدان جهت مخالفت امام لازم نمی آید و لا بعد از نماز امام ممکن نیست آن تکبیر قضا

ششم بعد عیدا دانست که در چهار روز تمام شود چنانکه روز اول نحر است و تشریق روز چهارم تشریق هست و سبب این تکبیرات
ایام تشریق آن بود که چون ابراهیم خلیل الله خواب دید فرزند خود را قربانی کن خواب انبیا چون وحی بود چون از خواب بیدار شد و بیخبر بود
تا آنجا که فرمان بود خواجه منصور ماتریدی گفته است که یاران بیداریم بدانکه وحی بود و املا را در کیفیت آنکه ذبیح اسمعیل بود یا اسحاق
کارد می نهد چون ابراهیم کارد بر گردن ذبیح نهاد هر چند که کارد را می مالید نمی برید آوازی شنید که الله اکبر الله اکبر ابراهیم
نگاه کرد که جبرئیل علیه السلام گوسفند آورده بود از بهشت ابراهیم گفت لا اله الا الله و الله اکبر و گفت الله اکبر و لله الحمد اول نداء جبرئیل
کرد دوم خلیل الله کرد سیوم ذبیح کرد خواجه امام زاهد گفته است که اگر کسی را مهمی پیش آید این کلمات را چهار بار
خواند خدای عز و جل آن مهم را کفایت کند سه معصوم مرسل از سه مهم نجات یافتند جبرئیل علیه السلام را آوردن فدا و ابراهیم را از کشتن پسر
پسر خلاص است و ذبیح از سر بریدن خلاص است در ابتدای و انتهای تکبیرات ایام تشریق صحابه را اختلاف است که از صحابه چنانچه امیر المومنین
عمر رضی الله عنه و امیر المومنین علی رضی الله عنه و عبد الله مسعود رضی الله عنه متفق اند که روز عرفه نماز بامداد گذارند و آغاز کنند و در ختمش مختلف اند و بر قول
عبد الله مسعود هشت نماز و این قول را ابو یوسف و محمد رحمهما الله گرفته است اما از امیر المومنین عمر روایتی نیامده است و از عائشه
عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت آمده است که بیست و دو نماز را گویند و ختم کنند و در صلوة مسعودی آورده است که این قول امیر المومنین علی
عمر رضی الله عنه است جوانان صحابه چنانکه ابن عباس و ابن عمر و زید بن ثابت رضی الله عنهم متفق اند که روز عید نماز پیشین گذارند آغاز تکبیر کنند و در ختمش
مختلف اند و بر قول عبد الله عباس رضی الله عنه پانزده نماز را گویند و ختم کنند و بر قول عبد الله عمر رضی الله عنه شانزده نماز را گویند و ختم کنند و بر قول
زید ابن ثابت رضی الله عنه هفده نماز را گویند و ختم کنند در بعضی روایت آورده اند که بر قول عبد الله عمر رضی الله عنه هژده نماز را گویند و بر قول زید
بن ثابت رضی الله عنه شانزده نماز را گویند و ختم کنند **مسئله** و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله هر که نماز بود تکبیر تشریق بر وی واجب
است و بر قول ابو حنیفه رحمه الله شهر و جمعه باید تا تکبیرات بر ایشان بود و قال النبی علیه السلام لا جمعة و لا تشریق الا فی مصر جامع [illegible]
باید گفتن برای تعلیم کی برابر نماز عید نشاید گفتن و اگر گوید بدعت بود و اگر در ایام تشریق نماز از دست آمد و بر آن نماز ادا
گویند و اگر گویند بر جای آن نشود **مسئله** باید که نخست آغاز امام کند آنگاه مقتدی و اگر امام فراموش
کرد مقتدی را باید که آغاز کند تا امام را یاد آید و بی تو آغاز کند و نشاید که مقتدی گوید که تکبیر گوی از
آنکه چون سخن گفت وی نتواند تکبیر گفتن که محل نماند تکبیر گفتن را چه در حرمت فریضه باید
گفتن چنانچه سهو را اما اگر کسی سخن گوید نتواند سهو آوردن این برهان حکم دارد و امام
تکبیر گوید لاحق با حرمت نماز خویش گوید بالاتفاق مسبوق بقول ابو حنیفه رحمه الله بدان روایت که حکم مقتدی
دارد گوید و بدان روایت که حکم انفراد دارد تکبیر نگوید مسبوق پیش از سلام تکبیر امام را متابعت کرد
با تکبیر امام سلام داد تکبیر گفت در هر دو صورت آن تکبیر نیابت ندارد و برین مسبوق سجده سهو لازم شود

واگر بعد اسلام داد نمازش تباه شود و اگر بر مسلمانی سجده تلاوت و سهو است تکبیر و تلبیه باید که نخست تلاوت آرد باز تکبیر گوید باز تلبیه گوید اگر
نخست تلبیه گوید و تکبیر سهوا از وی ساقط شود و اگر نخست تکبیر گفت یاد آمدش که سهو است باید که سهو آرد و تکبیر باز گوید و آنگاه تلبیه گوید
و اگر تکبیر از ایام بماند وی فوت شده است در ایام قضا میکند بقول ابو حنیفه رحم نگوید و بقول ابو یوسف و محمد رحم گوید اگر در ایام باز نشده
فوت شده است در ایام امسال قضا کند از ابو یوسف رحم روایت آمده است که تکبیر گوید ظاهر روایت نگوید

## باب سی و چهارم

در بیان صلوة امی امی کسی بود که از قرآن چیزی نداند و بیامرزش و هیچ نداند و اگر در فریضه چهار رکعت در دو اول قرآن خواند در دو
آخر امی شد بقول زفر و شافعی رحم نماز روا بود بقول ابو یوسف و محمد رحم اگر یاد آمدش روا بود که باقی نماز را تمام کند اگر یاد نیامدش و یا کسی
یاد داد بدش نمازش تباه شود بقول ابو یوسف چون امی شود بهر دو حال نمازش تباه شود که قدرت خواندن در دو آخر [illegible] آخر خواند
در دو اول اگر در دو اول امی بود در دو آخر قاری شد بقول زفر شافعی رحم نمازش روا بود بقول علما ثلثه رحم نمازش
تباه شود و وجه قول زفر رحم آنست که در دو نماز معین قرآن خواندن فریضه است ما در دو رکعت قرآن خواندن یافتم روا بود در اصل است
شافعی رحم را اگر تیمم در میان نماز آب یابد نماز وی را تباه ندارد و اگر امی قاری شد در میان نماز نمازش تباه ندارد و اگر در سه رکعت امی بود
در چهارم قاری شد بقول شافعی رحم نماز تباه نشود و بقول علما ما رحم نمازش تباه شود امی با یافت جماعت قاریان تنها نماز میگذارد
خادم عراقی از ابو حنیفه رض روایت میکند که روا شود و بقول ابو یوسف و محمد رحم روا بود شیخ الاسلام برهان الدین رحم در هدایه آورده است
که صحیح آنست که روا بود اگر جماعتی امیان نماز میگذارند یکی قاری آمد بقول ابو حنیفه رض نماز ایشان تباه شود چون معلوم شود ایشان را
که قاری آمد و بقول ابو یوسف و محمد رحم روا بود اگر امی در قفای امام قاری شد خواجه امام ابو بکر فضل بخاری رحم گفته است که
نمازش روا بود خواجه محمد ولید بلخی رحم گفته است که روا نبود و عبد الله محمد بن مسلمه رحم در عیون المسایل آورده است فتوی بر این قول است که
روا بود اگر امام را در وی نماز حدث رسید امی را خلیفه کرد بر قول زفر رحم و یک روایت از ابو یوسف رحم روا بود بقول ابو حنیفه و محمد رحم
و یک روایت از ابو یوسف رحم روا نبود اگر بعد از تشهد پیش از سلام امام را حدث رسید امی را خلیفه کرد بعضی گفته اند بر قیاس قول
ابو حنیفه رحم نماز تباه شود که بیرون آمدن از نماز بفعل نماز کننده فریضه است ظاهر روایت تباه نشود که خلیفه کردن تا اهل و براز نماز
بیرون آرد اگر امی مسبوق شد بقول ابو حنیفه نمازش تباه شود و بقول ابو یوسف و محمد رحم روا بود با کراهیت و اگر امی و گنگ و جماعت
میگذارند امامت باید که امی کند و بیرالت آموختن نیست گنگ را نیست امامت و روا نبود و گنگ هم حالان خود را امامت کند اگر گنگ تنها
نماز گذارد زبان جنبانیدن شرط است یا نی ظاهر روایت شرط نیست خواجه امام اجل شمس الائمه سرخسی رحم گفته است که شرط است تا تشبیه کرده
باشند همچنانکه حاجیان خانه پس آرند و اگر اصلع باشند باید که استره براند تا بحاجیان تشبه کرده باشند قال النبی صلعم من تشبه
بقوم فهو منهم ظاهر روایت آنست که استره راندن شرط نیست چنانکه اینجا زبان جنبانیدن شرط نیست از برای آنکه فایده نیست

## باب سی و پنجم

در بیان صلوة کعبه امام مقام ابراهیم علیه السلام ایستد و همه قوم چون حلقه انگشتری کعبه را در میان کنند و در قفای
امام ایستد و اگر کسی از ایشان روی بغیر قبله بود روا نبود که حاضر از روی یقین قبله آوردن فریضه است اما قفای [illegible] تباه [illegible]

اما بمقام ابراهیم ایستاده قوم در قفای وی اقتدا کرده چون حلقهٔ انگشتری کعبه را در میان گرفته نماز همه روا بود مگر کسی که
قفای وی با پیشانی امام برابر افتاده باشد یعنی پیش از امام افتاده باشد وی را روا نبود و اگر در اندرون کعبه نماز میگذارند بر قول
مالک رح نماز فریضه روا نبود و تطوع روا بود و بر قول علما ما رح و شافعی همه نماز روا بود و امام یک طرف کعبه ایستد و مقتدیان
در قفای وی اقتدا کنند روا بود و اگر امام در خانه بایستد و قوم وی را در میان گیرند چون حلقهٔ انگشتری نماز همه روا بود مگر
کسی که قفای وی با پیشانی امام برابر افتاده باشد روا نبود و اگر پیشانی به پیشانی امام برابر افتد کراهیت بود اما اگر ستره
کشیده ندان کراهیت نه خیزد و اگر بر بام کعبه نماز میگذارند بقول شافعی رح همچون پالان شتر چیزی بنهد پیش روی روا بود
و بقول علما ما رح چیزی نهادن حاجت نیست چون چشم وی از بام کعبه با هوای کعبه غایب نشود روا بود

## باب سی و ششم

در بیان جماعت عریانان برهنه کسی بود که او را هیچ جامه نبود و همه عورت وی گشاده چون نماز میگذارند باید که نشسته گذارند
با یا ر و یکی صف گیرند و امام در صف بنشینند و جماعت گذارند چشم فراز کنند در صلوة خواجه امام منهاج رح از خواجه حسن البصری رح
روایت است که تنها گذارند و چشم باز فاضلتر از آن بود که بجماعت گذارند و چشم فراز اگر بجماعت گذارند از دو وجه خالی نبود یا
امام پیش از قوم بود یا برابر قوم اگر پیش بود عورت وی را دیده شود و اگر برابر بود خلاف سنت بود و اگر جماعتی عریانان نماز میگذارند
یکی آمد و جامه آورد و گفت بر شما مباح کردم نماز همه تباه شود و باید که جامه را یک یک می پوشند تا هم پوشیده و امامت کنند و اگر بعد از قرائت
تشهد یکی آمد و جامه آورد و گفت بر شما مباح کردم بر قول ابوحنیفه رح نماز همه تباه شود و بر قول صاحبین نماز همه تباه نشود و از مالک
رح روایت آمده است که ستر عورت فریضه نیست در حق طواف کعبه اما بر روایت ستر عورت فریضه است

## باب سی و هفتم

در بیان امامت النساء اگر امام در مسجد جماعت زنان را امامت میکند روا بود بی کراهت که امیر المؤمنین عمر رض سلیمان بن حثمه رض را همچنین
تعلیم کرد و اگر در خانه جماعت زنان را امامت میکند اگر همه محرم باشند روا بود و اگر یکی محرم نیست هم روا است بی کراهیت و اگر همه
نامحرم اند روا بود با کراهیت اگر امام است و یکی خنثی مشکل امام را نیت امامت وی شرط است اما اگر خنثی مشکل بود و زنان
نیز باشند امام نیت امامت زنان کرد بسنده است نیت خنثی حاجت نیست خنثی مشکل در قفای امام ایستد و زنان در قفای
خنثی مشکل ایستند تا نماز ایشان روا بود و اگر زن بپهلوی خنثی ایستد نماز خنثی تباه شود و اگر دو خنثی شوند اقتدا ایشان بهم درست
نیاید چون اقتدا ایشان بیکدیگر درست نیاید تبرکا امام درست نیاید ایشان باید که تنها گذارند که یکی از یکی اولی هست خنثی
مشکل را نماز جماعت مشروع نیست مسئله خنثی کیست خنثی آنست که وی را هم آلت مردان باشد و هم آلت زنان بود
و نام وی را حال کند که حال مشکل است هم زنان را بود و هم مردان را بود این خنثی مشکل تا آنگاه بود که بالغ رسیده بود چون رسیده شود
حکم وی ظاهر شود اگر حیض می بیند حکم زنان بود و اگر محاسن پدید آید حکم مردان بود اگر حیض می بیند و هم موی روی پدید
بنگریم که بول از کدام موضعی می آید اگر از اندام مردی می آید مرد بود و اگر از اندام زنان می آید زن بود و اگر از هر دو می آید
از هر کدام بیشتر می آید حکم آنرا بود و اگر از هر دو برابر می آید بقول ابوحنیفه رح روا بود که خنثی مشکل است ابویوسف و محمد رح

میگویند از هر کدام که پیشتر می آید حکم آنرا بود اگر از هر دو برابر می آید این خنثی مشکل است و پیرا شوی کردن نشاید و زن خواستن
نشاید با مرد بیگانه نباید نشستن گر با زنان نباید رفتن با زن بیگانه نشاید نشستن گر با مردان نباید رفتن اگر خنثی مشکل
محرم شود و احرام باید که همچون زنان گیرد و مر بروی لازم شود و نماز زنان گذارد و خود را نهفته دارد و قسم دختران برد و میراث
یا نیم پسران بر قول ابو یوسف قسم دختران برد و بر قول محمد از نصیب دختران بیشتر و از نصیب پسران کمتر از ابو حنیفه رض سوال
کردند که خنثی مشکل را حکم چیست گفت لا ادری سوال کردند که و بر چیست گفت لا ادری سوال کردند وقت ختنه کردن نارسیدگان
چه وقت آید گفت لا ادری سوال کردند که اطفال مشرکان را حکم چیست گفت لا ادری و این از اهل السنت که گویندگان و آنچه دانند
بخیلی نمیکنند و بگویند و آنچه ندانند بگویند که نمیدانم و از خود سخن نگویند و ننگ ندارند تا در قیامت در نمانند و این از کمال علم ابو حنیفه
بوده است نه از نقصان وی نا مرد از تعلیم دست ندارند تا اگر کسی از وی چیزی سوال کنند وی ننگ ندارند و گوید من نمیدانم دیگر
آنکه اقتدا بسید عالم کرد صلعم از رسول عم سوال کردند که قیامت چه وقت آید گفت خدای من داناتر است از من من نمیدانم سوال کردند
باران چه وقت آید گفت خدای من داناتر است من نمیدانم سوال کردند فرزند در شکم مادر نر است یا ماده گفت خدای من داناتر است
از من من نمیدانم و سوال کردند که فردا هر نفسی چه کسب کند گفت من خدای داناتر است از من نمیدانم سوال کردند که مرگ هر کسی کجاست
رسول عم فرمود که خدای عز و جل داناتر از منست من نمیدانم و آنگاه این آیت را برخواند **قوله تعالی** ان الله عنده علم الساعة و ینزل
الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر و آنگاه گفت من بنده ام
و هر چه مرا خبر دهد من شما را خبر میدهم دیگر از رسول عم سوال کردند که روح چیست از خداوند عز و جل ندا آمد که با مر ما حواله کن **قوله تعالی**
یسالونک عن الروح قل الروح من امر ربی **باب سی و هشتم** در بیان نماز کسوف و خسوف نماز آفتاب گرفتن مشهور است بفعل رسول
عم که رسول عم را پسری بود ابراهیم نام وفات یافت آن روز آفتاب گرفته شد صحابه گمان بردند که مگر آفتاب از برای وفات فرزند رسول
عم گرفته شد رسول عم خطبه گفت و در آن خطبه گفت بدانند که آفتاب از برای فرزند من نگرفته است آفتاب و ماهتاب ایشان دلیل
خدا ایست خدای عز و جل اند و بیگناه اند بر آمدن و رفتن کسی تفاوت نکنند با آنکه بیگناه اند هر چند گاهی روی ایشان را سیاه کنند
تا گنهکاران پند گیرند خداوند عز و جل اثر عدل خود بر ایشان ظاهر گردانید تا شما از بدی و گره نهاده در باشید چون آفتاب بگیرد
باید که بصحرا بیرون روند و دو رکعت نماز بجماعت گذارند و امامت را صاحب شرط کنند چون آفتاب بگیرد باید که اهل شهر
در گاه شهر بمسجد جمعه آیند و دو رکعت نماز گذارند بجماعت و امامت صاحب شرط کنند که در حقایق الفقه آورده است که صاحب
شرط امام مسجد جامع بود در حصاید آورده است که امامت نایب سلطان کند با قول شافعی رح دو رکوع کند و بقول علما ما هم
یکرکوع اند چنانکه نماز ها دیگر را بقول ابو یوسف و محمد رح قران بلند خواند و بقول ابو حنیفه رح قران نرم خوانند و در همه وقت
گذارند مگر در وقت مکروه و اگر ماه گیرد بیرون نیاید که شب محل فتنه است اما در خانها نماز گذارند و اگر زمین بسیار بجنبید و یا بادها
مخالف بسیار وزد یا خبر ناخوش شنوند بتوبه و استغفار مشغول شوند و بدعا و صدقه بیشتر روند تا خدای تعالی بلا دفع کرده

**فصل** در بیان طلب باران اگر باران نیاید بقول ابو یوسف رح نماز گزارند و بقول ابو حنیفه رح دعا گویند
در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده از محمد رح روایتیست که دو خطبه گویند دلیل میکنند که نماز کنند پس تا یکی خطبه پیش از نماز گویند
و یکی بعد از نماز گویند قوس عرابی در گردن افگنند و دوا کرده اند و عجز ظاهر کنند و سر پا برهنه کنند و تیر بیرون برند اما امام
اعظم ابو حنیفه رح گفته که عجز ظاهر نکنند اما دعا گویند دلیل بر آنکه رسول عم در خطبه بود اعرابی اندر آمد و گفت یا رسول الله
دعا گوئید تا باران بیارد که کشتها خشک میشود و ستوران علف نمی یابند رسول عم دعا کرد در حال باران بارید
گرفت تا هفته باران آمد تا همان اعرابی باز آمد و گفت یا رسول الله دعا گوئید تا باران از عمارتها بصحرا رود که عمارتها
خرابی می پذیرند رسول عم دعا گفت تا باران از عمارتها بصحرا رفت قاضی امام حسام خطیب رح گفته است باران
از عمارتها بصحرا رفت چنانکه بر مدینه چون حلقه انگشتری آفتاب می تافت و در کشتها می بارید در وقت حسن
بصری رح باران نمی بارید بیرون آمدند دعا گفتند ابو حنیفه رح میگوید که رسول عم دعا کرد و صحابه نیز دعا کردند تا
بعین نیز متابعت ایشان کردند پس معلوم شد که دعا باید گفتن در وقت خلافت امیر المومنین عمر رض ایشان را
باستسقا حاجت آمد امیر المومنین عمر رض ایشان را باستسقا با خود بیرون آورد چون بمنبر رسول عم بر آمد و عباس
رض را با خود بمنبر بر آورد فرق وی را برهنه کرد و گفت خداوندا بحرمت این فرق ما را باران فرستی خدای تعالی ایشان را
باران فرستاد و نعمت ها ارزان شد و از غم ها نجات یافتند قوله تعالی فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل
السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا پس معلوم شد که دعا می باید گفت و استغفار
چون بصحرا بیرون روند باید دعا گویند اهل پرده را بیرون نبرند که بنا و کارهای ایشان را نیکی است اما ضعفا را
و کودکان را بیرون برند سر و پا برهنه کنند و عجز ظاهر کنند اهل ذمه را بیرون نه برند که ایشان اهل عذاب اند
و باران اثر رحمت است و ما مومنان مستحق رحمت خداوندیم

**باب سی و نهم** در بیان نماز خوف
بدانکه نماز خوف مشروعست بآیت و اخبار و اجماع امت آیت اینست **قوله تعالی** و اذا کنت
فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک و لیاخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم و لتأت
طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک الی آخر الآیة ابو یوسف رح گفته است که صلوة خوف در عهد رسول عم
مشروع بود از بهر آنکه تا رسول عم حاضر بود کسی دیگر را نشایستی امامت کردن چون رسول از دار فنا بدار بقا خرامید صلوة خوف منسوخ شد
باید که دو فریق شوند و یک فریق خصم را نگاه دارند و یک فریق نماز بجماعت گزارند پیش خصم روند و ایشان را نگاه دارند ایشان بیایند و ایشان نماز
نیز بجماعت گزارند اما ابو حنیفه و محمد رح گفته اند که بعد از وفات رسول عم عبد الرحمن بن عوف ابو عبیده جراح رض خوف گزارده اند
پس معلوم گردان حکم باقیست غزوهایی که بعد از ثابت شده است غزو غطفان و غزو ذات رقاع و ذات قرده و غزو غطفان ... احمد محمد مقاتل
رازی رح گفته است و غزو ذات رقاع را مالک گرفته است و غزو ذات قرد را شافعی گرفته است

نخل و غطفان را و روی های ایشان سوی قبله بود و دو صف کشیدند و همه اقتدا کردند با امام قیام و رکوع آوردند چون بقومه نشستند
و صف اول سر بسجده آوردند بقیام رفتند اینهای بجای صف اول بودند بجای صف دوم رفتند اینها که بجای صف دوم
بودند بجای صف اول رفتند اینها که ایستاده بودند خصم را نگاه داشتند با ایشان سر بسجده آوردند بهمین ترتیب نماز تمام کردند و همه
ثواب صف اول حاصل کردند ابو یوسف رح گرفته است که اگر جایی بود که روی های ایشان سوی قبله بود باین چنین صلوة خوف روا بود و گذار
شافعی رح گفته است که دو فریق شوند و یکی فریق خصم را نگاه دارند یکی فریق یک رکعت با امام گذارند بنشیند امام اینها که برخیزند یک رکعت
دیگر گذارند و سلام دهند بروند خصم را نگاه دارند اینها که بیایند و با امام اقتدا کنند و یک رکعت دیگر ایشان با امام گذارند و امام سلام
دهند ایشان برخیزند یک رکعت دیگر مسبوقانه گذارند یک روایت از وی اینست که امام سلام ندهد بنشیند چندانکه ایشان
یک رکعت مسبوقانه ادا کنند آنگاه سلام دهند و در بعضی نسخها این روایت از مالک است اما بقول شافعی رح است سیر و گویی جمعه را
اعتبار کرده است جماعت رائی اما عبد الله بن مسعود رض گفته که این در ابتدای اسلام بوده است اما منسوخ شده است باید که دو فریق
شوند یک فریق خصم را نگاه دارند و یک فریق و یک رکعت با امام گذارند و روند خصم را نگاه دارند اینها و اینها اقتدا کنند و یک رکعت دیگر با امام گذارند
و روند و خصم را نگاه دارند و اینها یک رکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند و روند خصم را نگاه دارند اینها آیند و یک رکعت مسبوقانه گذارند
و سلام دهند و روند که رسول عم و غزوهای دیگر همچنین کرده اما بعضی گفته اند که اولیتر آن بود که دو فریق شوند یک فریق خصم را نگاه دارند
یک فریق یک رکعت با امام گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند و یک رکعت مسبوقانه ادا کنند و سلام کنند و روند خصم را نگاه دارند اینها
بیایند یک رکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند تا آمدن رفتن بسیار نشود **مسئله** اگر نماز شام بود فقیهان ثوری رح گفته است
دو فریق شوند یک فریق خصم را نگاه دارند دیگر فریق یک رکعت با امام گذارند و بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت دیگر با امام
گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند یک رکعت مسبوقانه بیارند سلام دهند و بروند خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت نماز
لاحقانه گذارند و سلام دهند بنا بر آنست که وی فرضیت قرات را اعتبار کرده است اما این وجه با خود نیست از برای آنکه صلوة
خوف را یا نیم نماز باید یا شفع تمام یا تمامت نماز روا بود اما اینجا اینها نیست پس باید که دو فریق شوند یک گروه دو رکعت با امام گذارند یک فریق
خصم را نگاه دارند اینها بیایند و یک رکعت دیگر با امام گذارند امام سلام دهد ایشان برخیزند و دو رکعت مسبوقانه گذارند و سلام دهند و
بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و یک رکعت لاحقانه گذارند و سلام دهند اما اگر سه فریق شوند و هر فریق یک رکعت با امام گذارند فریق
اول را نماز تباه شود و دوم و سیوم را روا بود بنا بر آن بیان حاصل است که صلوة خوف را با تمامت نماز باید یا شفع تمام یا نیم نماز ازین هر سه
هیچ نیست پس فریق اول را ازین معنی نماز تباه شود فریق دوم یک رکعت با امام نماز گذارده اند و یک رکعت مسبوق اند و فریق سیوم یک رکعت
با امام گذارده اند و دو رکعت مسبوق اند پس بدین معنی فریق دوم و سیوم را روا بود **مسئله** اگر نماز چهار رکعتی بود باید که دو فریق شوند
یک فریق خصم را نگاه دارند و یک فریق دو رکعت با امام نماز گذارند و بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت دیگر با امام گذارند امام
سلام دهد ایشان برخیزند دو رکعت مسبوقانه گذارند و سلام دهند و بروند و خصم را نگاه دارند اینها بیایند و دو رکعت لاحقانه

گذارند مگر چهار فرق شوند هر فریقی یک رکعت با امام گذارند فرق اول و سیوم را روا نبود و دوم و چهارم روا بود چنانکه در نماز شام گفته آمد
بنا بر بیان اصل است که صلوة خوف در همه نماز می باید با تمامت نماز یا شفع تمام اگر مسافر اند دو فرق شوند یک فریق یک رکعت با امام گذارند
پیش خصم بود اما امام نیت اقامت کرد نماز همه چهار شود و اینجا که یک رکعت گذارد از روی پیش دشمن افتند نماز ایشان تباه نشود که از بهر آنکه ایشان
ایشان پیش دشمن رفته اند ایشان را نیز نماز بوده است و این مسئله در صلوة خواجه امام بکر خواهر زاده است اگر در نماز حرب حاجت آید بقول
شافعی رح حرب میکنند و نماز میگذارند تا اگر در آن زمان نماز را ماند عاصی شود اما بقول علما ما رح در نماز حرب کردن عمل کثیر است نماز
تباه شود دلیل بر آنکه در حرب خندق چهار نماز از رسول عم فوت شده بود دلیل اگر در نماز حرب کردن روا بودی آن چهار نماز
از رسول عم فوت نشدی قوت متحقق باید تا صلوة خوف روا بود تا اگر به بیند سیاهی بشنت خوف شروع کرد معلوم شد که مدد مسلمانان بود
یا آنکه گرد ستوران بود اگر رو بها همه بسوی قبله بوده است و کسی از امام جدا نیست روا بود هر که گذارند باقی نماز تمام کنند و اگر بشک
خوف شروع کرده اند روی بغیر قبله در نماز ایشان را خوف متحقق شد همچنان صلوة خوف تمام کنند روا بود اگر خوف تمام کنند
روا بود اگر خوف متحقق بود نماز شروع کردند روی بغیر قبله در میان نماز خوف نماند باید که روی بقبله آرند و باقی نماز تمام کنند روا بود
قیاس مسئله تحری مراد از بیان این مسئله آنست تا نماز را بجماعت گذارند و هیچ وقت جماعت را فوت نکنند چون بحرب روند باید که
بدین نیت روند که نصرت دین کنم یا تا اگر دید کافر را باسلام آرم و به نیت آن نروند تا کشته شود تا غنیمت آرند تا اگر به نیت غنیمت روند
کشته شوند شهادت باطل شود و اگر دو صف کشیده اند یکی صف مومنان و یکی صف کافران و از صف کافران مبارزی بیرون آید
از صف مومنان نشاید که کسی بی اجازت امام بیرون آید یا نی اگر مردی بود که بر بازوی خود اعتماد بود و داند که آن خصم را دفع کند
نشاید که رود و آن خصم را دفع کند تا دل مومنان شاد گردد و اگر به بازوی خود اعتماد ندارد و نشاید که بی اجازت امام بیرون رود
نشاید که الم بوی رسد دل لشکر شکسته شود و محمد حسن این مسئله را در سیر کبیر همچنین آورده است اگر در وقت امر معروف و نهی منکر خوف
کشتن بود امتناع نیارد و ترک امر معروف نکنند که اگر کشته شود اهل فساد بصلاح در آیند و توبه کنند **باب چهلم** در بیان تفصیل
شهید فضیلت شهیدان بر دو نوع است حکمی حقیقی و حکمی آن بود که در زیر دیوار ماند یا در آب هلاک شود یا در آتش سوخته یا بصبر و یا در ظلم
کشته شود یا بجون شکم در غریب فوت شود و یکروایت دختر بکر نیز چون کشته شود ایشان را بشویند و نماز گذارند حقیقی آن بود که
سبب تن و جان مال و زن و فرزند و جمعیت این در صف کفار کشته شود و ایشان را نشویند و بقول شافعی رح بر آن نماز نیز نگذارند
خدای عز و جل ایشان را زنده خوانده است که قوله تعالی بل احیاء عند ربهم علما ما میگویند که ایشان از روی ثواب زنده اند
و از راه حقیقت مرده دلیل آنکه همه احکام مردگان بر ایشان ثابت شده است همچون قسمت ترکه و شوهر خواستن زنان ایشان حسن
بصری رح میگوید که شهید حقیقی را بشویند و نماز گذارند که حنظله رض را در وقت رسول عم بشستند و رسول عم با صحابه
نماز بر وی گذارند علما ما رح میگویند این بنا بر آن بود که جنابت رسیده بود منادی رسول عم ندا در داد که ای سپاه رسول
خدای سوار شوید از بهر خدای و حرب کنید با دشمنان خدا حنظله را جنابت رسیده گفت اگر بغسل آوردن مشغول شوم

دفن کنند اما اگر غالب کافران باشند و بر همه نماز گذارند و بگورستان علیحده نهند دلیل بر آنکه یکی از صحابه را زنی جهود بود
و حامله بود این زن وفات یافت جهودان آمدند که وی از ماست وی را بگورستان جهودان بریم صحابه گفتند که امانتی از آن
و یادبست رسول صلعم و صحابه نشستند و قرار کردند که وی را بگورستان علیحده نهند و روی بر دست چپ نهند تا فرزند
بجنب قبله بود فرزند را الفعل تا اگر فرزند آید روی سوی قبله آید چون نمی شناسند چه دانند غالب مومنان یا کافران باید که هم آمد لشکر مسلمانان
را شمرند کشتگان را شمرند اگر کم آمد لشکر مسلمانان کم اگر کشتگان بود غالب کافران بود و اگر کم آمد لشکر مومنان زیادت از نیمه
کشتگان باشند و غالب مومنان باشند اگر برابر باشند بر همه نماز نگذارند و بگورستان علیحده دفن کنند باید دانستن که
شهادت بچها باطل شود اگر از آفتاب سایه برند یا بر ترتیب بخورد یا لقمه نان خورد یا باران مستور بهوش شود از معرکه بیرون
آید یا وصیت دنیا میکنند این شهادت را باطل کند شهید حقیقی نماند حکمی شود اما اگر زخم خورد و افتاد و یاران کشتگان
بیرون آورند شهر هلاک کنند شهید حقیقی بود اگر در معرکه افتاده است و نعم دنیا بایشان نرسد و بقول شافعی رح یکی وقت نماز
بگذارد شهادت وی باطل شود و هر قول علماء مارحمهم الله اگر بیهوش بود شهادت وی باطل شود یعنی حکمی شود و بقول محمد رح باطل نشود
دلیل بر آنکه سلام نماز بفرا موشی داده است و دعای آخری گفت یا داشته تواند که بران نماز بنا کند چون دعاء آخری گفت نماز را
فاسد آمد میکند وصیت آخری مر شهادت را باطل نکند دیگر آنکه در حرب احد صحابه رضی الله عنهم زخم گرانی خورده بود و افتاده صحابه رسول صلعم بر سینه نشستند وی
در شرف هلاکت افتاده بود میگفت ای صحابه رسول صلعم چون رسول صلعم سلام خود درست کرده گفت تا رکی [illegible]
خدای عزوجل حرب کنید تا درگاه خدا و رسول عاصی نشوید در حرب جمل سعد رضی الله عنه زخمی گران خورده بود و افتاده و در شرف هلاکت میگفت
که جامه مرا جدا مکنید تا من بقیامت خونها خود را برکشنده خود دعا کنم تا وی مرا چه حجت گفته است در حرب احد هفتاد کس از صحابه رضی الله عنهم زخم گران
خورده و بر شرف هلاکت افتاده بود یکی را ایشان آب حاجت بود یکی آمد تا ایشان را یکدم آب دهید و بر هر یکی ایشان
آن آب عرض آنکس بیار و دیگر اشارت میکرد تا بر هفتاد کس آب عرض کرده هیچکس قبول نکرد بیار خود حواله میکردند وی حاجتمند
تر است هیچکس نخورد هر هفتاد کس جان بحق تسلیم کردند و نا خوردن آن آب را دو حکمت بود یکی آنکه بیار خود ایثار
میکردند دوم آنکه نخوردند تا شهادت باطل نشود و بقول شافعی رح شهید حقیقی را نشویند و نماز بگذارند و بقول خواجه
حسن بصری رح هم شویند و نماز گذارند بقول علماء ما هم نشویند ولیکن نماز گذارند اما اگر پاره پاره باشد بقول شافعی رح بر هر پاره
نماز گذارند و بقول علماء ما هم بر بیشتر نماز گذارند بر کمترین نماز نگذارند اما اگر نیمه با سر نماز گذارند بر نیمه دیگر را باید
بیکروایت از علماء ما رحمهم الله بران نیمه دیگر نماز نگذارند و بیکروایت نگذارند اهل بغی را نشویند و نماز نگذارند اهل بغی کسانی باشند
که از حق امام بیرون آمده باشند تا اهل دو محلت با یکدیگر خصومت کرده باشند و یکی در میان ایشان کشته باشد وی را نشویند
و نماز نگذارند و احکام بغی از حضرت امیرالمومنین علی بیان فرموده است در حرب جمل جماعتی با وی بیرون آمدند بر وی امیرالمومنین
علی رضی الله عنه با ایشان حرب افتاد فرمود یاران خود را تا ایشان تیر بیندازند تا ایشان حمله کنند شما با ایشان حمله کنید

اگر ایشان را زخمی رسید زخم دیگر مزنید و اگر از شما امان خواهند ایشان امان دهید و اگر از پیش شما هزیمت روند و عقب ایشان مروید و ایشان را
هزیمت کنید و مال ایشان را غارت مکنید و زن و فرزند ایشان را برده مکنید و اگر از شما کشته شود شهید شوید و اگر ایشان را کشتید غازی
باشید و این حکم همچنین باقی است **مسئله** اگر در اطراف کشته یافتند و کشنده را نمی یابند شهید حقیقی بود اما اگر در عمارتها کشته
یابند و کشنده را نیابند و بقول شافعی رح شهید حقیقی بود و بقول علما ما رح شهید حکمی بود از برای آنکه عدد قسامه را جمع کنند
و سوگند دهند و دیت ستانند یعنی شهید حکمی بود و اگر کشنده را یابند شهید حقیقی بود آن کشنده را نیز کشند و وی شهید
نبود که دیه [illegible] کشته اند کشتن وی شهادت آن باطل نشود اما اگر کشنده را نیافتند باید که عدد قسامه جمع کنند پنجاه کس از
پارسایان آن محلت را جمع کنند سوگند دهند اگر سوگند خورند دیت بر عاقله بود و عدد قسامت از عاقله باشند و اگر نکول از عدد
قسامه دیت دهند اگر یک کس نکول کرد از نکول وی [illegible] گیرند و این قول ابو یوسف است دلیل بر اموال که مدعی علیه نکول آرد خطا هر دیت
حبس کنند ستانند اما سوگند خورند یا اقرار کنند چنانچه از قصاص حق دیگران امتناع کنند در عدد قسامت قصاص نرود تا آن وقت
که اقرار نکنند که آن جنایت ما کرده ایم از برای آنکه سوگند خوردن بر ایشان لازم شده است و بحکم شرع پس حبس کنند ایشان
تا سوگند یا اقرار کنند که این جنایت ما کرده ایم و اگر عدد قسامت چهل و نه کس باید که یک کس را دو باره سوگند دهند و آنگاه دیت ستانند
و آن شهید حکمی بود وی را بشویند و نماز گذارند اگر بجز [illegible] کشته شده که آلت جارحه نیست چنانکه [illegible] و یا لگد یا زیر دیوار ماند یا از بالا
در افتاد و یا در آب افتاد و یا در آتش افتاد و یا به سبب هلاک شد یا گرگ [illegible] هلاک کند درین همه صورتها شهید حکمی بود حقیقی نی اما اگر زده
جراحت شد و بهمان جراحت هلاک شد یا آتش سوخته شد و جراحت برو شد و بهمان جراحت مرد شهید حقیقی بود اگر مسلمانی خود را کارد زد و
هلاک شد طحاوی رح گفته است وی را بشویند و نماز گذارند که وی از اهل نهی است شیخ الاسلام علی سعدی رح گفته است که بشویند و نماز
گذارند فایده یکی آنکه تا کسی گمان نبرد که وی شهید است و دیگر آنکه هر که آن فعل با خود کند پشیمان بود از وی توبه بود از برای آنکه پشیمانی
از گناه توبه است و بقول ابو حنیفه و محمد رح است و اختیار طحاوی قول ابو یوسف رح است اگر کافران اهل ذمی را فرود گرفتند و همه را کشتند
از مردان و زنان و نارسیده کان بقول ابو یوسف و محمد رح را بشویند و بقول ابو حنیفه نارسیده کان را بشویند و بر همه نماز گذارند و بجای که
دفن کنند اگر نارسیده و یا دیوانه یکی را کشت بعمد یا خطای قصاص واجب نیاید و دیت بر عاقله وی باشد و دیوانه نارسیده از عاقله
نباشد زن از عاقله باشد یا نی اگر این واقعه در خانه وی باشد وی از عاقله باشد و اگر این واقعه در خانه وی نباشد از عاقله نبود
در قتل خطا از میراث محروم نشود و چون فعل از کسی دیگر در وجود آمده باشد چنانکه در تاریکی یکی را کشت بزن وی زد معلوم شد که پدر وی
بوده است وی بدان زخم هلاک شد وی از میراث محروم نشود که وی را درین قصد نبوده است اما اگر پدر و پدر استاد در بستان با
استاد و شیخ را گفتند این بچه را بزن وی بزد هلاک شد ایشان از میراث محروم نشوند اما اگر در جای خواب با فرزند خفته است و گشت
فرزند زیر پهلوی وی آمد هلاک شد از میراث محروم شود که فعل از وی در وجود آمده است اگر نارسیده یا دیوانه با جنب شهادت
یافتند بقول ابو حنیفه رح ایشان را بشویند و بقول ابو یوسف و محمد رح ایشان را نشویند و لیکن بر همه نماز گذارند اگر با آلت جارحه

کشته شده است لیکن جراحت نشد بقول ابوحنیفه رض شویند و بقول ابو یوسف و محمد رح نشویند اگر زنی در حیض یا در نفاس شهادت یافت بقول
ابو یوسف و محمد رح نشویند از ابوحنیفه رض دو روایت است بیک روایت شویند بیک روایت نشویند اما اگر از حیض یا در نفاس پاک شد پس از آنکه
غسل کند شهادت یافت بقول ابوحنیفه رض شویند و بقول ابو یوسف و محمد رح نشویند دلیل برآنکه جنب را بقول ابوحنیفه رض شویند و
بقول ابو یوسف و محمد نشویند دلیل آنست که رسول علیه السلام در حرب احد دید که حنظله رض شهادت یافته بود فرشتگان آمده بودند
و برا می شستند رسول علیه السلام فرمود تا اهل وی سوال کردند گفتند وبرا جنابت رسیده بود پیش از آنکه غسل آوردی بدر شتافت که یاری
مومنان در حرب بیرون آیند وی همچنان سلاح بر خود راست کرد و بیرون آمد و در حرب پس معلوم شد که جنب چون شهادت یابد بشاید شستن
دیت با قصاص جمع آمد بقول شافعی و نزد علماء ما رح جمع نشاید صورت مسئله چنان بود که یکی کس ده کس را انگشت یکی از دو انگشتان
باز و سیاه انگشت بقول شافعی رح ایشان نه وارث و دیگر از قصر که وی دیت بستانند و بقول علماء ما رح چون هر ده را کشتند دیت از قاتل
ساقط شود و اگر از وارثان قسم خود را بخشید قصاص با جماع ساقط شود جنابت تجزیه پذیر نیست پس دیت در حق وی ساقط است اما در حق
دیگران ساقط نشود که دیت تجزیه پذیر نیست و دیت تجزیه پذیر است اگر خصم اقرار میکند که من بعمد کشته ام و ورثه میگویند بخطا کشته دو دیت
و قصاص هر دو ساقط شود و در قتل خطا از میراث محروم نشود چون فعل از کسی هیچ بکرد در وجود آمده است بر کشنده کفارت لازم شود
بنده مومن آزاد کند اگر عاجز آید با شصت روز پیوسته روزه دارد و اینجا مسکین را طعام دادن نیامده است دیت بر عاقله لازم آید
بعضی گفته اند عاقله اهل دیوان باشند قاضی امام اسبیجابی رح گفته است که در استحباب با سراج سراجان بوند و عاقله گفتگران
گفتگران بودند خواجه ابا علی سرخسی رح گفته است کسانیکه نصرت وی از ایشان بود عاقله وی ایشان باشند و اگر از ایشان نباشد
اقربای وی باشند چون دیت دهند اگر از زر دهند باتفاق هزار دینار دهند و اگر از شتر دهند صد شتر دهند بعضی گفته اند که اصح
آنست که بیست و پنج بنت مخاض دهند بیست و پنج بنت لبون دهند بیست و پنج حقه دهند بیست و پنج جذعه دهند بنت مخاض یکساله
بود که پای در دوم نهاده بود و بنت لبون دو ساله بود که پای در سیوم سال نهاده بود و حقه سه ساله بود که پای در چهارم
نهاده بود و جذعه چهار ساله بود که پای در سال پنجم نهاده بود و اگر نقره دهند بقول شافعی رح دوازده هزار درم نقره بدهند
و بقول علماء ما رح ده هزار نقره دهند بنا بر آن اصل است که شافعی رح دوازده درم نقره بدینار زری حساب کنند و
چنان باید که بهر سری سه نقره دهند یا چهار نقره این دیت را در سه سال دهند اگر بیشتر اند کمتر دهند و اگر عاقله کمتر اند بیشتر دهند
تا در سه سال داده شود ما ورای زر و نقره و اشتر به قول ابوحنیفه رح چیزی دیگر واجب نشود و بر قول صاحبین صد شتر داده و بیست
پنج یکساله که پای در دوم سال نهاده بود و باقی بر همین قیاس اگر از گاو دیت دهند دو بیست و از حله دو بیست و از گوسفند
دو هزار اگر در میان دو دیه کشته یافتند بهر کدام دیه که کشته نزدیکتر بود دیت بر اهل آن دیه بود مراد از این نزدیکی آنست که تا بانگ
واز بانگ کنند اهل دیه بشنوند قتل مکره چنان بود که یکی را اکراه کردند که فلان را بکش و اگر نه ترا بکشیم وی کشت قصاص بر که واجب آید
بقول ابوحنیفه و محمد رح بر فرماینده واجب شود و بر قول زفر رح بر کشنده و بقول ابو یوسف رح بر هر دو نبود و بقول شافعی رح

بر سر وی بود و اگر یکی چوب را بکار برد و دیگری را بکار نبرد و مار گزیدش هلاک شد در بیدستش تلثی دیت بران کار برنده واجب شود باب
چهل و یکم در بیان نماز بیماران بیمار را از نماز مشقت و عسرت هم بآیه و هم بخبر اما آیت اینست قوله تعالى الذين يذكرون الله
قياما وقعودا وعلى جنوبهم اما خبر قوله عليه السلام صل المريض قائما فان لم يستطع فقاعدا فان لم يستطع فعلى الجنب يومي ايماء
فان لم يستطع فالله تعالى احق بقبول العذر منه و رسول عم چندانی وعده فرمود بیمار را که بعضی از صحابه بیماری میخواستند
چنانکه عمران بن حصین رض سی سال بیمار بود رسول عم بیمار پرسی وی رفت وی را فرمود نماز گذار ایستاده با قیام و رکوع و سجود
و اگر نتوانی نشسته گذار برکوع و سجود و اگر نتوانی خفته گذار بر پهلوی راست روی بسوی قبله از بیمار و این قول شافعی
گرفته است اما بر قول علما ما رحم بر قفا گذارد و قدمها بسوی قبله آرد و دلیل بر آنکه عبد الله بن عمر رض بیمار شد رسول عم بیمار
پرسی وی آمد گفت نماز گذار ایستاده بقیام و رکوع و سجود و اگر نتوانی نشسته گذار برکوع و سجود و اگر نتوانی خفته گذار بقفا
قدمها سوی قبله اما باختیار نشاید و قدمها سوی قبله خفتن که محمد حسن رح در جامع الصغیر آورده است که نشاید باختیار قدمها
خفتن الا درین مسئله معنی را عارضه نیست که بخانه نماز گذارد و میتواند با قیام و رکوع و سجود باید که بمسجد آید و نشسته گذارد
برکوع و سجود و بجماعت گذارد و با امام تکبیر گوید در قیام و آنگاه بنشیند و اگر قوت یابد پیش از آنکه امام برکوع رود وی بالامام ست
کند و با امام برکوع رود روا بود و اگر همچنان نشسته با امام برکوع رود روا بود و اگر برخاست و بقیام راست ایستاد و با
برکوع رفت و سجده آورد نمازش تباه نشود چرا که قیام دو است یکی قیام قایم و یکی قیام قاعده چون از قیام قاعده
برخاست آن برانداخته نشود و قیام قایم نیاید لاجرم نمازش تباه شود و اگر آخر یک رکعت نماز لاحقانه ادا کرد روا بود و اگر همچنان بسلام
دهد نمازش تباه نشود و اگر بخانه نماز گذارد با بقاء طهارت میتواند گذارد و اگر بمسجد می آید بقاء طهارت نمی یابد باید که بخانه گذارد با
بقاء طهارت اگر ایستاده نماز میگذارد و بقیام برکوع و سجود بقاء طهارت نمی یابد اما اگر نشسته برکوع و سجود میگذارد بقاء طهارت
می یابد نشسته گذارد برکوع و سجود و اگر نشسته میگذارد برکوع و سجود بقاء طهارت نمی یابد اگر بایما میگذارد بقاء طهارت
می یابد بعضی گفته اند حکم صاحب جرح دارد و هر وقت نماز طهارت سازد و ایستاده نماز میگذارد با قیام و رکوع و سجود اما شیخ
الاسلام برهان الدین رح گفته است که بایما نماز گذارد روا بود مسلمانی را در دهان جراحت است اگر قرآن میخواند خون روان
شود خواجه امام زاهد فخر رح گفته است که قرآن نخواند از برای آنکه بی قرات نماز روا می باشد و دلیل برامی و مقتدی و گنگ
و در فریضه چهار رکعتی در دو اخرین باتمام بی قرات روا می آید اما بی طهارت نماز روا نبود و شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است
که بقدر حاجت خواند که در زیادت روا نیست که اینجا بایما نماز گذاردن اشارت بدل است از قیام و رکوع و سجود اما قرات را
بدل نیست بقدر حاجت خواند اینجا می بود که اگر میخواند خون روان میشود بیش نمی ایستد اما اگر میخواند و میرود و اگر خاموشی کند
می ایستد هر چند خواند روا بود که در صلوة مختصر الصباح خواجه امام ابو الفضل کرمانی رح در شرح قدوری آورده است که هر جراحتی
که بفعل جرح روان میشود در حق وی حدث نیست اگر مسلمانی را بینی و پیشانی مجروح بود و سجده نتواند آوردن بقول شافعی رح

قیام و رکوع عاجز شد و سجده بایما ادا کند و علما رحمهم الله گفته اند که چون سجده ساقط شد قیام و رکوع نیز ساقط شود بایما میگذارد و روا بود اگر
مسلمانی را گمان آنست اما قیام میتواند آوردن در صلاة خواجه امام بکر خواهرزاده رحمه آورده است که وی را بایما از ابتدا نماز نشسته روا نبود
باید که چندان بایستد که تواند انگاه بنشیند باقی نماز را نشسته تمام کند روا بود و اگر ایستاده بنشسته اقتدا کند بقول محمد رحمه روا نبود و بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه روا بود اگر امام نشسته میگذارد بایما مقتدیان با قیام و رکوع و سجود بقول زفر رحمه روا بود و بقول علما ثلثه رحمهم
روا نبود و اگر بیماری بایما نماز میگذارد و در میان نماز قدرت یابد بر قیام و رکوع و سجود نماز تباه شود و اگر جماعتی بیماران بایما نماز
میگذارند روا بود و چون همه یکسان باشند اگر مقتدی پیش از سر امام اقتدا نمازش تباه شود که در حال ایما اعتبار سر را بود نی قدم را اگر امام
رکوع و سجود گذارد و مقتدیان بایما روا بود باتفاق اما اگر امام نشسته بایما میگذارد و مقتدیان نشسته برکوع و سجود بقول زفر رحمه
روا بود و بقول علما ثلثه رحمهم روا نبود و اگر نشسته میگذارد برکوع و سجود دو رکعت گذارد و صحت یافت دو رکعت دیگر ایستاده گذارد
بقول محمد رحمه روا نبود و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه روا بود و اگر نشسته بایما نماز دو رکعت گذارد و صحت یافت دو رکعت دیگر
نمازش تباه شود و اگر نشسته و ایستاده بخفته اقتدا کند درست نبود و اگر مسبوق با قدرت قیام و رکوع و سجود مسبوق قائم را اقتدا کند نشسته
برکوع و سجود نمازش تباه شود اما اگر بایما دارد نمازش تباه نشود باید که بجز باقی مسبوق قائم را گذارد که با قدرت قیام و رکوع نشسته
برکوع و سجود تطوع شود اما بقدرت قیام و رکوع و سجود ایما معتبر نبود و این اشارت از وی عمل است نماز تباه نشود برخلاف
بیمار که ایما از وی معتبر بود بیمار بایما نماز میگذارد و قعده فرض بیمار دو رکعت نزد اید آورد نمازش تباه شود اشکال آنکه
که مسبوق با قدرت قیام و رکوع و سجود بایما نماز میگذارد و نماز تباه نمیشود بیمار را چرا تباه میشود فرق میان آنست
که با قدرت قیام و رکوع و سجده ایما معتبر نیست اما اینجا معتبر است که وی عاجز است از قیام و رکوع اگر بیماری نشسته
نماز میگذارد قیام چگونه آرد تا چون او را شک افتد بدانند ابو حنیفه رحمه چهار روایت است یک روایت آنست چنانکه تشهد دست
بنشیند و دست پیش گیرد و قیام آورده شود قعده دست بر زانو نهند این قول زفر رحمه گرفته است روایت دیگر آنست که در قیام زانو دو
دارد و در قعده ایست دارد و این قول ابو یوسف رحمه گرفته است روایت دیگر آنست که در قیام دو پای را از یکطرف بیرون فرستد ایستد
بنشیند و در قعده همچنانکه در قعده همی نشیند روایت چهارم آنست که وی مخیر است خواه در قیام پایها را از یکطرف بیرون آرد خواه در قعده
و این قول محمد رحمه گرفته است اگر نشسته نماز میگذارد و در جای که دست پیش می باید گرفت دست بر زانو نهاد و اگر التحیات استاد اگر سهو
واجب شود و اگر بی نشود مسئله عکس کیف کان سهو واجب شود و اگر نشسته بایما نماز میگذارد جای که قعده فرضیه می باید آوردن بیمار
بقیام باید بر خاست و تقیید سجده کرد بعضی گفته اند که نماز تباه نشود که آن نشستن وی قعده است ظاهر روایت تباه شود که وی بحسب بیمار گذارد اگر در
خانه بیماران اند وقت نماز در آمد و میخواهند که نماز گذارند و طاقت طهارت کردن ندارند و کسی نیست ایشان را طهارت کنند
و جامهای و جاهای ایشان پلید است و کسی نیست روی ایشان را بقبله آرد باید که تیمم کنند و نماز کنند و اگر نکنند عاصی شوند اگر بر خود
نه بینند کافر شوند اگر در میان ایشان کسی اهل است امامت را باید که امامت کند اگر چه روی ایشان بغیر قبله است

که آن خانه مر ایشان را چنانست که حاضران را کعبه بود هم باشارت میتوانند کردن نماز بر ایشان بود و بقول زفر رح اگر بدل شاید
میتوانند کردن نماز بر ایشان روا بود و قایم تا از قیام عاجز نباید نشسته برکوع و سجود روا نبود و تا از نشستن برکوع و سجود عاجز نباید بر پهلو
روا نبود و چون خفته با یار کذارد اتفاقست که بغیر کذارد و اگر از اشارت سر عاجز اید حسن بن زیاد رح گفته است که بچشم کذارد و اگر از اشارت
چشم عاجز اید زفر رح گفته است بدل کذارد اما ظاهر روایت انست که چون از اشارت سر عاجز آید و عقل با وی بود تاخیر کند اگر کذشته
شود بروی چیزی نبود باتفاق و اگر صحت یابد قضا ران نماز بروی بود یا نی درین مسئله خلافست میان ابو نصر یا لی ابو نصر زید و دیگر
رح یکی از ایشان گفته که قضای بروی بود و یکی گفته است که قضا بروی نبود اگر خفته نماز میکذارند خواب رفته بعضی گفته اند خواب نا
روایست حدث نبود و ظاهر روایت طهارت تباه شود اگر بیماری خفته است و لیقار طهارت نمی باید جامه وی نجس است و روی بغیر قبله
است و قدرت بکشتن ندارد و مالی ندارد که کسی را مزدور کند و بنده ندارد و متبرعی ندارد و دیر اسباب مانند آن نماز نیست اگر تیمم کند
و همچنان روی بغیر قبله و بان حالت نماز کذارد روا بود هر نمازی در حالت تندرستی فوت کرده است درین حالت اگر قضا
مکند از عهده بیرون آید و اگر دران حالت نماز نکذارد و بر خود نه بیند کافر شود اگر بر خود بیند لیکن بکذارد مومنی بود و عاصی و اگر
جامه اش نجس بود از ان نماز کذارد و انچه حاجت اصلی بود ماند باقی از خود جدا کند و اگر متبرعی دارد در وی اولا بسوی قبله
ارد و او را طهارت دهد بقول ابو حنیفه رح وی را یافت ان متبرع روی بغیر قبله تیمم نماز روا بود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا نبود
اگر از یکی خانه جماعتی بیماران اند هم باید که جماعت کذارند اگرچه امام را روی بغیر قبله است و اگر بجماعت نکذارند بیکار شوند و اگر
مسلمانی بیهوش شد یکوقت نماز همچنین بیهوش ماند بقول شافعی رح نماز از وی ساقط شود و قضا آن نماز بروی نبود بقول
علمای ما رح قضا بروی بود اما اگر اکثر یک شبانروز بیهوش ماند باجماع آن نماز از وی ساقط شود و قضا بروی نبود ابو حنیفه
رض از شبانروز بیست و چهار ساعت را اعتبار دارد ابو یوسف و محمد رح شش نماز را اعتبار دارند فایده این خلاف جایی پدید آید
که نماز بامداد کذارد و بیهوش شد روز دیگر افتاب بر آمد و بیهوش آمد بقول ابو حنیفه رض قضا آن نمازها بروی نبود بقول ابو یوسف
و محمد رح بروی بود اما اگر شش نماز را بیهوش آمد اتفاق قضا آن نمازها بروی نبود اگر بنگ خورد یکشبانروز خفته ماند
بقول ابو یوسف و محمد رح حکم خفتگان دارد و قضا آن نمازها بروی بود و بقول ابو حنیفه رض حکم بیهوشان دارد و قضا
آن نمازها بروی نبود اگر بیماری وصیت میکند و در نفس اتفاق درست نیاید چنانکه بنذر او وصیت میکند که چون حدث شود
بکذرد فلان کس را بخواهی یا دختر مرا بفلانی بزنی دهی وصیت در عبادت درست آید این رسم از محمد رح روایت میکنند اما
ظاهر روایت انست که درست نیاید در ثلث مال باتفاق درست اید سعد بن معاذ رض بیمار بود رسول علیه السلام بعیادت او آمد سعد گفت
گفت در کل مال گفت نی گفت در چهار دانگ گفت نی گفت در نیمه گفت نی گفت در ثلث مال گفت بلی آنگاه این حدیث فرمود
الثلث کثیر اد رحق میراث خود را وصیت درست نیاید اگر وصیت کرد که روزه ما مرا گندم دهید و نمازها مرا بعد از آن گذشته
هر روزه را دو من گندم شود و ظاهر روایت انست که هر نمازی را دو من گندم لازم شود که روزه یک عبادتست و هر نمازی یک عبادت

بجلد و سند یا پراکنده بعضی قیاس کرده اند زکوة مال و صدقه فطر اگر بجلد و سند روا بود و اگر پراکنده دهند هم روا بود و بعضی
گفته اند که پراکنده روا نبود و قیاس کرده اند بکفاره یمین و ظهار و رمضان شیخ فانی را شاید که روزه بخورد و هر روز زیرا دو من
گندم بدهد اگر بعد از آن قوت شود آن گندمها صدقه شود و روزها قضا شود و اگر بیمار بیست نماز نتواند گذارد وصیت
کند تا بعد از وفات سه من گندم دهند از ثلث مال وی روا بود هر نمازی را دو من گندم دهند شبانروزی را دوازده من گندم
بود اگر در حیات وی بدهد روا نبود و اگر در بیابان خوف است پیاده نماز گذارد روا بود همچنانکه بیمار باب چهل و دوم در بیان
غسل میت بقول علماء ما واجبست و بقول شافعی رح سنت است حکایت آورده اند که آدم صفی عم وفات یافت جبرئیل
عم و میکائیل عم بیامدند و آب جامهای نورانی و حلهای بهشتی آوردند یکی آب ریخت و یکی آدم عم را بشست و در آن حلها
بپیچیدندش و بروی نماز گذاردند و بخاک دفن کردند و آنگاه جبرئیل عم ندا کرد یا بنی آدم هذه سنة موتاکم الی یوم القیمة
در صلوة کشفوائی آورده است که شیث را فرمودند تا وی را بشست و ایشان آب ریختند و در حلها بپیچیدندش و برو نماز گذاردند
و بخاک دفن کردند جبرئیل عم آن ندا کرد یا بنی آدم هذه سنة موتاکم الی یوم القیمة شافعی رح گفت که ندا جبرئیل عم سنت بود
غسل میت نیز سنت بود علماء ما رح گفته اند که ندا جبرئیل عم بلی امر پروردگار بود و امر پروردگار چون فرضیت را اقتضا کند بمعنی
گفتم که واجبست علماء ما رح میگویند که بسیار لفظ را سنت خوانند که مراد فریضه بود و نه بینی که معاذ جبل رض مسبوقانه را بعد از
نماز آورد پیغامبر فرمود که سن لکم معاذ سنة حسنة فاستنوها رسول عم مسبوقانه را سنت خواند و مراد فریضه بود و در آن
نیز آید و مراد فریضه بود چنانکه بار رسیده بالغ شود گویند نماز بروی واجب شود و ماه رمضان گویند روزه واجب شد اگر مسلمانی
وفات کرد بر همه فریضه شود که بشویند و کفن کنند و نماز جنازه گذارند و بخاک دفن کنند و چون یک کس کرد از همه نیابت واهد ور
حدیث آمده است هر که مرده را بشوید از برای رضای خدای عز و جل مر وی را از گناهان پاک کند و هر که دفن کند برضاء الله تعالی
آماده کرده خود را در بهشت از حلهای بهشتی و هر که گور کند برضای خدای تعالی آماده کرده جای خود را گوشکها در بهشت اگر دو کس
باشند در مسافرت یکی وفات یافت بر آن دیگر واجب شود که وی را بشوید و اجرت واجب نشود اما اگر جماعتی باشند یکی
در میان ایشان گذشته شود یکی وی را بشوید اجرت واجب شود اگر زن مرد و شوی ماند بقول شافعی رح شاید که زن خود را بشوید
و بقول علماء ما رح نشاید که زن خود را بشوید و بقول علماء ما رح نشاید که زن خود را بشوید وجه قول شافعی رح
آنست که فاطمه رض وفات یافت امیر المؤمنین علی رض وی را بشست علماء ما رح گفته اند که عقد ایشان آسمانی بود و بموت
عقد ایشان نخاست و آن بنا بر آنکه رسول عم فرموده بود که حسب و نسب من هرگز بریده نشود پس عقد در میان ایشان
باقی بود اما عامه را در میان ما چون زن وفات کند در میان ایشان عقد نماند لاجرم نشاید شستن اما اگر مرد مرده شود
زن را شاید که شوی خود را بشوید که چون در عقد وی باشد یا در عدت رجعی باشد دلیل برآنکه صدیق رض وفات یافت اسما که اهل وی
بود وی را بشست چون این خبر بمادر مومنان عائشه صدیقه رض رسید گفت اکنون بدانستی که زن را شاید که شوی خود را بشوید

من نامردی که رسول علیه السلام کسی دیگر نشسته اگر زن مدین باشد یا بطلاق شوهر وی وفات یافت نشاید این زن را که شوهر خود را
شوید اگر مرد وی را دو زن است یکی را طلاق باین داد نامعین یا یکی را بطلاق داد نامعین پیش از آنکه تعیین کرد وی بمیرد و وفات یافت هر دو
زن را نشاید که وی را بشویند که هر یکی احتمال حرام دارند مرد را اگر زن نیست دیگر خواست بعد از دخول معلوم شد که خواهر زن بوده است میان ایشان
واجب شود متارکه و متارکه ایشان را اقتضای قاضی حاجت نبود بر زن عده واجب شود و بر مرد که این میان نام برده و سزای کابین
هر کدام کمتر بود آن واجب شود تا عدت این زن نگذرد وی را با زن دخول نشاید کردن پیش از آنکه این زن گذشتی مرد وفات یافت
این هر دو را نشاید که شوی خود را شویند اگر عدت گذشت آنگاه شوی وی را وفات یافت این زن را شاید که شوید شوهر خود را اگر گذشتن عدت
یا بموت مقارنست و بقول ابو یوسف و زفر رح شاید شوی را شوید بقول ابو حنیفه و محمد رح نشاید که شوی را بشوید در حصاید و در شرح
طحاوی آورده است که نزد زفر رح زمان موت را اعتبار و در علما ثلثه زمان شستن را اعتبار اگر زمان موت لی گذشته شود و زمان شستن
نگذرد بقول زفر رح نشاید شستن بقول علما ثلثه شاید شستن در مختلف نیز همین است اگر مردی وفات یافت و ام ولد اند شده
که خواجه را بشوید یا نی همین خلاف است مردی وفات یافت زن وی بعد از وفات وی ردت آورد یا پسر شوی را ببشوید بسوده
باز اسلام آورد شاید که شوی خود را بشوید یا نی بروایت شرح بقول زفر رح شاید که شوی خود را شوید بقول علما ثلثه رح نشاید
بروایت صلوة خواجه امام اجل سرخسی رح بقول زفر رح شاید که شوید بقول علما ثلثه رح نشاید اگر ترسا اسلام آورد وفات یافت
زنش اسلام آورد اتفاقست شاید که وی را بشوید اگر مظاهر یا محرم گذشته شد زنان ایشان را نشاید که شوی خود را شویند اگر
مردی در میان زنان گذشته شد اگر در میان ایشان نارسیده بود وی را تعلیم دهند تا وی را بشوید اگر در میان زنان نارسیده نیست
و زنان نامحرم اند باید که زنی خرقه بر دست پیچد و آن مرد را تیمم دهد اگر زنی در میان مردان گذشته شد اگر در میان ایشان
نارسیده بود وی را تعلیم دهند تا وی را بشوید و اگر نارسیده نبود مردی خرقه بر دست پیچد و آن زن را تیمم دهد و اگر در آن زنان
که مرده را تیمم دهد باید که روی بگردانند تا چشمش بر وی ستها و روی نیفتد اگر خنثی مشکل گذشته شد بعضی گفته اند که خنثی مشکل
دیگر را بیاموزند تا وی را بشوید اما این وجه ماخوذ نیست بجهت آنکه اقتدا ایشان یکدیگر درست نبود ایشان را نشاید که یکدیگر را
بشویند خواجه امام زاهد رح گفته است وی را در بیت المال خنثی باشد باید که بیت المال کنیزکی بخرند از برای وی و آن کنیزک را تعلیم
دهند تا وی را بشوید و بخاک دفن کنند و آن کنیزک باز فروشند و آن مال را باز در بیت المال بیارند خواجه امام اجل سرخسی رح گفته است که
خرقه بر دست پیچد و وی را تیمم دهد همچنانکه زنی در میان مردان گذشته شود خواجه امام شمس الایمه حلوانی رح گفته است که وی را در گهواره کنند
در آب کلان جنبانند و برکشند تا بگذارند و بخاک دفن کنند اگر کسی در آب اندک بمیرد و آن آب پلید شود چون میت را برکشند باز نشوید
اما اگر مومنی گذشته شد وی را بشستند بعد از آن در آب اندک افتاد و باتفاق آن آب پلید نشود و میت را برکشند باز شستن حاجت
نیست شیخ ابو القاسم صفار رح گفته است اگر چه مرده ناشسته در آب اندک افتد پلید نشود از برای آنکه اگر زنده در آب افتد پلید
نشود و آنکه آن زنگی در چاه زمزم افتاد که کل آب برکشیده اند آن زنگ را جراحت بود و خون آلوده بود خواجه امام بکر اسکاف رح

کفته است اکر مردی شسته بود یا ناشسته بهر دو حال پلید شود که غالب آن بود چون در افتد خرسه
از وی بتر شح کند چونکه مرده را امساک نمانده بود چون اب اندک پلید شود در عیون المسایل مذکور
است دیگر قاضی امام ابو زید دبوسی در اسرار کفته است که مرده در اصل پلید است اکر چه ویرا چندان
صد آب شویند پاک نشود فرق میان شسته و ناشسته نیست اما اکر کافری بر کفر وفات یافت ویرا
در صد آب شویند چون در آب اندک افتد ان اب را پلید کند که آن نجاست کفر ویرا ظاهر شد
اکر مسلمانی در آب بسیار افتاد و هلاک شد ویرا از ان آب بر کشند باز شستن حاجت بود یا نی
این مسئله را خواجه امام ابو نصر عیاضی رح سوال کردند که در مسجد رباط چهار سو بر سر منبر وی را
جواب پیش حاضر نبود استاد وی خواجه ابو منصور ماتریدی رح انجا حاضر بود بسوی استاد نظر کرد
خواجه ابو منصور اشارت کرد که اکر ویرا جنبانیده اند انکاه بر کشیده اند باز شستن حاجت نیست و اکر
نجنبانیده اند باز شویند کفت استاد بزرگوار من چنین میفرماید که اکر ویرا جنبانیده اند و انکاه بر کشیده
باز شستن حاجت نیست و اکر نجنبانیده اند باز شویند چون بر سر منبر از تعلیم ننک داشت لاجرم عیاضی جلیل
نام کردند پس چون میت را خواهند شستن تخته را چنان باید نهادن که بیمار را خوابانند بقول شافعی رح
بر پهلوی راست خوابانند روی سوی قبله بود و بقول علما ما رح ستان خوابانند و قدمهای سوی قبله
بود اما این جایی بود که دست دهد اما اکر دست ندهد چنان نهند که دست دهد پاکی شود ستره کشند و غسال و آنکه
و یک کس که ویرا اب ریزد زیادت از حاجت اصلی نشاید در آمدن بقول شافعی رح پیراهن از میت بیرون نکنند
بقول علما ما رح پیراهن از میت بیرون کشند و بقول حسن زیاد رح چیزی بر افکنند که از ناف تا زانو پوشیده شود
ظاهر روایت نشاید که اکر میراث خوار نارسیده باشند تا مال وی تلف شود و مرده شوی تاوان دار شود عورت
غلیظ ویرا بپوشند بسنده بود و بقول علما ما رح خرقه بر عورت غلیظ پوشیده و تخته را باب صفا بشویند انکاه میت را بر تخته
نهند اتفاقست که در وقت غسل قران نخوانند و دعا بلند نکویند اما اکر دعا نرم کویند شاید که غسال از زبان که مرده را
بر سینه کند بر زبان تسبیح ذکر کوید تا در کفن بپیچند و بوی خوش کنند بقول زفر رح مجارها را بر قول علما ثلثه رح مساجد را در بعضی تسبیحها
بر قلب الست نخست غسال اسه با دست خود بشوید اول و دست راست بشوید با دست چپ شوید و انکاه خرقه بر دست بپیچد و میت را استنجا دهد و انکاه
خرقه را بیرون اندازد و دستها بشوید بقول شافعی رح میت را باب دهان و بینی بشوید و بقول علما ما رح خرقه تاری سه بار بر دهان و بینی
میت اندازند بسنده بود و انکاه ریش را بشوید و دستها تا آرنج شوید بر روایت حسن زیاد مسح سر آرد و ظاهر روایت مسح سر نیارد و پایها
پیهایش را بشوید و انکاه اب نیم کرم بریزد و انکاه دست راستش کیرد و سوی خود کشد و انکاه آب فرو ریزد و دست چپ را
کیرد و سوی خود کشد و آب کرد بر کرد بریزد و انکاه بر روی تخته نشاید و دست بشکمش فرو مالد اکر چیزی از میت بیرون آید

تخته یا بانصیفه میت را باز شستن حاجت نیست از برای آنکه ازو یا آنکه میت را شسته‌اند تا آن وقت که بر تخته کفن دفن کنند حکم
صاحب جرح سایل دارد تا اگر چیزی پدید آید طهارت او باطل نشود و آب اشنان نیز و تا ریمها نرم شود و گل باید اما شانه نکنند و ملیح
نکنند سوی ابتش را لبست نکنند و گل را باب صاف شوید و زنان را موی پیش سینه نهند و در زیر تخته بوی خوش سوزند و حنوط پراکنده
کنند و بقول زفر رح بر مساجد مالد چنانکه بر پیشانی و کفها و دست و سر پا را و بقول علما ثلثه رح بر مخارق تشبیهای دهان و بینی
مانند آن اگر بیشتر بود بهمه جایگاه پراکنده کنند مرد را کفن سنت سه است پیراهن ازار و لفافه و زنان را پنج است این سه کفن
معجر و سینه بند و از زفر رح روایت آمده است که روی بند نیز باید و هر جامه که در حال حیات شاید در ممات نیز همچون کفن شاید
کردن اما اولیتر آن بود جامه که بآن جامه طاعت کرده باشد از جامها او را کفن کنند بهتر آید و لفافه نو کنند و دلیل بر آنکه ابو بکر
صدیق رض وفات یافت وصیت کرده بود که مرا هم درین جامه بشوید و بخاک دفن کنند که من باین جامه عبادت کرده ام نو
نکنند که زندگان بدان جامه اولیتر اند و اولیتر اند و صدیق رض پیراهن و ازار بود همان کردند اما لفافه نو کردند اگر میت را
در کفن پیچیده معلوم شد که لمعه خشک مانده است اگر یکی دست یا یکی پای مانده است باجماع آن لمعه را بشویند اگر یکی انگشت
خشک مانده است بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح عفو است و نیز روا بود که خشک شده باشد و بقول محمد رح انگشت را بشوید

باب چهل و سیوم در بیان جنازه چون میت را از خانه بیرون ارند نخست سر باید بیرون آوردن انگاه قدمها
و اگر نخست قدمها بیرون ارند باکی نبود چون بر جنازه نهند اول سر نهند و انگاه پایها را و اگر نخست پایها نهند باکی نبود و چادر
بر روی جنازه اندر کشند و اگر زن بود بر روی جنازه نعش نهند اگر مرد بود همان چادر اندر کشند بسنده بود و در پیش جنازه
جزع کردن و جامه سیاه کردن و شمع بردن در پیش جنازه و گل بر و پاشیدن این همه بدعت بود نشاید کرد و از پس پیش
جنازه قران خواندن بلند نشاید و تکبیر بلند گفتن نشاید که آن تشبیه رافضیان بود و پس سنیان را نشاید چنین کردن و بقول
شافعی رح جنازه را دو کس گیرند جمع پیش روند و بر قول علما ما رح جنازه را چهار کس گیرند و جمع پس روند و سنت جنازه بردن
آنست که پیش برود و کتف راست گیرد و ده قدم برود و پس آید بر کتف راست گیرد و ده قدم برود و پیش برود بر کتف چپ
گیرد و ده قدم برود و پس آید و بر کتف چپ گیرد و ده قدم برود چهل قدم شود رسول عم فرمود خدای عز و جل چهل
گناه کبیره از دیوان او محو کرد اند در مسجد نماز جنازه گذاردن کراهیت نبود چون جنازه در مسجد بیارند اما اگر جنازه را
در مسجد کنند بقول علما ما رح مکروه بود و بقول شافعی رح مکروه نبود و شافعی رح میگوید که امیر المومنین عمر رض در مسجد نماز
جنازه میگذاردند ما میگوییم آن ضرورت بود که مسجد را از جهت اقامت مکتوبات بنا کرده اند و نیز مساجد واجب است و مرده را از اندک
الایش خالی نباشد اگر جنازه بیرون مسجد است امام با طایفه بیرون مسجد استاده است و دیگران در مسجد نماز گذارند روا بود و بیشتر فقها
آنست که قوم در مسجد اند بایستند و امام با طایفه بیرون مسجد نماز جنازه گذارند در نماز جنازه بقول شافعی رح قران خواند و بقول علما رح نخواند نماز
جنازه فریضه است باقی ها سنت و بقول شافعی رح بر غایب نماز جنازه گذاردن روا بود و بقول علما ما روا نبود و [illegible]

وفات یافت رسول علیه السلام بروی نماز جنازه گذارد و علما رحم گفته اند که خدای عز و جل حجاب از پیش چشم رسول علیه السلام گرفته بود تا ویرا
میدید و نماز میگذارد و تکرار نماز جنازه بقول شافعی رحم مشروع هست بقول علما رحم مشروع نیست وجه قول وی آنست که رسول علیه السلام
بر جنازه حمزه رض نماز گذارده هفتاد جنازه دیگر آوردند یکان یکان می‌آوردند رسول علیه السلام بر هر یکی نماز میگذارد و جنازه دیگری آوردند هفتاد
بر آن نماز گذاردند پس بدین طریق که گفته شد بر جنازه حمزه نماز گذارده است بر آن جنازه دیگر هفتاد بار نماز گذارده است پس بر جنازه
حمزه رض بقول شافعی رحم در نماز جنازه فاتحه خوانند و بقول علما رحم نخوانند بقول شافعی رحم بر نماز جنازه تیمم روا نبود و
بقول علما رحم روا بود اگرچه تیمم را اجابت کرده باشد و اگرچه جامه اش نجس بود روا بود نماز عید را حکم همین است ولی جنازه
ولی قاضی امام حی و سلطان نماز گذارند روا بود و اگر ولی اهل غایب است نماز جنازه نگذارده اند بر این جنازه نماز گذارند روا بود اگر هیچ
حاضر آمد حق وی باقی بود تا اگر وی کسانیکه نماز جنازه نگذارده اند بر این جنازه نماز گذارند روا بود و هیچ جای تکرار نماز جنازه مشروع
نیست الا در مسئله اگر برادر مادر و پدر نیست و برادر پدری و مادر و پدری را بود اگر برادر مادر و پدری کسی را فرستاده که وی
نماز گذارد این اعتبار حاضر را بود و آن آمده را اعتبار نبود اگر یکی وفات یافت از وی پدر ماند و پسر مستحب آن بود که بروی پدر نماز
گذارد و اگر زنی دیوانه است و برا پدر است و پسر برا اینسوی دهند که دهد بقول ابوحنیفه و ابویوسف پسر دهد که وی میراث بیشتر می برد
و بقول محمد رحم پدر دهد اگر ولایت پدری بیشتر است بعضی گفته اند که پسر دهد ولیکن با جازت پدر و اگر مردی دیوانه است و برا
میدهند و برا پدر است و پسر بقول محمد رحم پسر خوانده شد و بقول ابویوسف پدر یکی وصیت کرد که فلانکس در جنازه من نماز گذارد و
در فتاوی ابن رستم از محمد رحم روایتیست که درست آید ظاهر روایت آنست که وصیت در نفس درست نباید تا اگر وصیت کند که
بعد از وفات من دختر بالغ رسیده مرا به نی فلان دهند درست آید یا نی وصیت در آنحال فی ثلث مال درست آید در نفس نی مسئله
در نماز جنازه امام کجا ایستد ظاهر روایت که ویرا به سینه مرده ایستد که سینه محل معرفت و محبت است حسن زیاد از ابوحنیفه روایت میکند
اگر مرده مرد است برابر سر مرد ایستد و اگر مرده زنست میانه جای ایستد یعنی پیش ناف وجه قول وی آنست که روایت میکند انس
بن مالک رض که پیغامبر علیه السلام بر زنی نماز میگذارد و میانه می ایستاده ظاهر روایته آنست که بنابر آن بود که آن جنازه نعش نبود
میانه جا ایستاده تا آنحضرت حایل شود میان مردان و میان جنازه وجه ظاهر روایت آنست که پیش سینه ایستد که محل معرفت است
مسئله در نماز جنازه هرچند صف بیش گیرند ثواب بیشتر بود و اگر سه کس اند دو صف گیرند و اگر پنج کس اند و سه صف گیرند چنانکه دو
و یک اگر زن در صف نماز جنازه در آید نماز کسی تباه نشود در نماز جنازه و نماز عید نیت امامت زنان شرط نیست هرچند از امام
دورتر ایستد ثواب بیشتر بود که نماز جنازه برخلاف نمازهای دیگر تنها استادن کراهیت است در نماز جنازه تنها استادن کراهت نبود
و اگر جنازه بسیار است چگونه نهند یکی را پیش امام نهند سران دیگر را برابر سینه این دیگر نهند همه را بدین ترتیب نهند تا امام نیت همه کند
و این هم جای بود که دست دهد اما اگر دست ندهد اگر زن چنان نهند که دست دهد اگر جنازها مختلف است چنانکه مرد و پسرک
و خنثی مشکل و دخترک و زن و مرد را پیش امام نهند باز کودک را که پسرک بود باز خنثی مشکل را باز دختر را باز زن را چون در خاک نهند

برخلاف این نهند پیش قبله مرد را نهند باز کودک را باز خنثی را باز دختر را باز زن را **مسئله** در نماز جنازه چند تکبیر گویند ابن لیلی
ابراهیم نخعی رح گفته اند که پنج تکبیر گویند و رافضیان علیهم اللعنة میگویند هرکه خانواده است پنج تکبیر گویند و عامه را چهار تکبیر گویند و مذهب
سنت و جماعت آنست که هر همه را چهار تکبیر گویند بعد از وفات رسول عم صحابه رض را مشکل شد که تکبیر چند گویند تحری کردند دل ایشان
بر چهار قرار گرفت که اخرین نمازی که رسول عم بگذارد بر جنازه زنی از زنان انصاری بود و در آن نماز جنازه تکبیر بگفت مگر چهار
که ازین چهار کم گویند روا نبود و اگر ازین چهار زیاده گویند بدعت بود بعد تکبیر اول بگویند سبحانک اللهم وبحمدک بعد از تکبیر دوم صلوة
گوید تا انک حمید مجید بعد از تکبیر سیوم اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا تا اخر و تکبیر چهارم گویند و سلام اگر میت نارسیده بود
باید که بجای اللهم اغفر لحینا این دعا بخواند اللهم اجعله لنا فرطا اللهم اجعله لنا اجرا وذخرا اللهم اجعله لنا شافعا ومشفعا اگر مقتدی
بنیت مشغول شد امام یک تکبیر گفت مقتدی را باید که نخست آن تکبیر گوید که امام گفته است انگاه متابعت کند امام را که وی بر آن
تکبیر لاحق است اما اگر مقتدی در راه را است که امام یک تکبیر گفت ابو یوسف رح گفته است که مقتدی نخست آن تکبیر گوید انگاه متابعت
کند که وی همچون حاضر است ابو حنیفه محمد رح گفته اند که غائب همچون حاضر نبود باید که تاخیر کند تا امام تکبیر گوید انگاه متابعت کند
که وی بدان تکبیر اول مسبوق است و مسبوقانه پیش از تمامت نماز امام اوردن حرام است پس نخست این تکبیر را متابعت کند
انگاه که امام خواهد که سلام دهد آن تکبیرها را گوید اگر نخست آن تکبیرها را گوید انگاه متابعت کند بقول ابو حنیفه و محمد رح عمل کند
باتفاق روا بود در جنازه بجز مسبوق شد پیش از انکه جنازه برگیرند از آن تکبیرها که فوت شده است گوید و دعا خواندن
حاجت نیست اگر پیش از انکه تکبیرها گفتی جنازه برگیرند نمازش تباه شود و اگر مقتدی بی تکبیر مسبوق شد تکبیر گوید یا تاخیر کند
تا امام گوید بقول ابو یوسف رح تکبیر گوید و تاخیر نکند قیاس بر نمازها دیگر بر قول ابو حنیفه و محمد رح تاخیر کند تا امام گوید چه تکبیر
در نماز جنازه قایم مقام رکعت است و این مقتدی درین تکبیر مسبوق است و اگر در نماز فریضه مسبوقانه را پیش از امام
ارد نمازش تباه شود اینجا نیز چنین بود اگر این تکبیر را پیش از امام ارد که مسبوقانه است نمازش تباه شود پس مسبوقانه را
باید بعد از سلام امام ارد پیش از انکه جنازه بردارند بدعوات مشغول نشود جنازه بردارند نماز تباه شود و اگر مقتدی
رسید امام چهار تکبیر گفته است و امام سلام نداده است بوی اقتدا کرده بقول ابو یوسف رح تکبیر گوید چون امام سلام دهد
سه تکبیر دیگر بگوید پیش از انکه جنازه برداشته نشود بقول ابو حنیفه و محمد رح نماز تمام شده است شروع را امکان نمانده است
**مسئله** اگر بر یکی جنازه دیگر اوردند نیت آن جنازه کرد سه تکبیر دیگر گفت هر دو جنازه روا نبود و اگر بر جنازه اول
تکبیر گفت جنازه دوم آوردند نیت دوم کرد و چهار تکبیر گفت دوم روا بود اول روا نبود و اگر یک تکبیر گفت جنازه دیگر اوردند
بدل نیت هر دو کرد و سه تکبیر گفت اول روا بود و دوم روا نبود و اگر تیمم کرده بر یک جنازه نماز گذارد و سلام داد جنازه
دیگر اوردند بهمان تیمم تواند که جنازه دیگر گذارد یا نی اگر چندان تاخیر میشود که طهارت تواند ساختن باتفاق روا نبود و اگر
چندان توقف کند که تیمم باز توانستی ساختن اما طهارت نتوانستی ساختن بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح بهمان تیمم جنازه

دیگر روا بود و به قول محمد رح روا نبود اگر چندانی توقف نشد که تیمم ساختی اینجا باتفاق ویرا روا بود که بر آن جنازه دیگر نماز گذارد و اگر
متیمم در نماز جنازه امامت کند متوضیان را بقول ابوحنیفه و ابویوسف رح روا بود و بقول محمد روا نبود مسئله و در نماز جنازه بعد از
سلام دادن نماز تباه نشود و اگر در نماز جنازه حدث رسید تیمم کند و بنا کند اگرچه امام بود چه اگر خلیفه کند و بطهارت مشغول شود
نماز جنازه گذارده شود و جنازه برداشته شود نماز وی تباه شود و در شرح سیر احمد اسبیجابی و در نوادر صلوة خواجه امام خواهرزاده
و در صلوة خواجه اجل شمس الائمه سرخسی رح بدو جای آورده است که تواند که بنا کند خلیفه تواند کردن یا نی در اصل نسخها بر روایت
آمده است اما شیخ الاسلام برهان الدین رح گفته است قیاس خلیفه کند روا بود و اگر طهارت بنماز اندر آمده است باب بنا کند
اتفاق روا بود و اگر بطهارت بنماز آمده بود چنانک بنا کند اگر بطهارت بنماز اندر آمده است بنا کند ظاهر روایت روا نبود اما در
صدور الصلوة قاضی ابو الحسن مروزی رح آورده است که قیاس قول ابوحنیفه و ابویوسف رح تواند که بنا کند از برای آنکه
بنا همچون ابتدا است چون هم از ابتدای اقتدا متوضی به متیمم بقول ایشان می آید بنا نیز باید که درست می آید بطریق اولی
بود و در صلوة خواجه امام شمس الائمه سرخسی رح آورده است که اگر امام یا در نماز جنازه حدث رسید تیمم کند و نماز تمام کند و خلیفه نکند
و اگر ولی به تیمم نماز جنازه میگذارد روا بود یا نی ظاهر روایت روا بود از حسن بن زیاد رح روایت آمده است که روا نبود و شیخ الا
سلام برهان الدین رح در هدایه آورده است که صحیح اینقول است که روا نبود اگر خلیفه کرده است نماز کردن روا بود چه وی از جمله
مقتدیان شود و اگر کسی را خلیفه نکرده است و تیمم وی روا نبود چه امامت تیمم بفوت شدن تعلق دارد اینجا خوف فوت شدن نیست
چه گذاردن نماز بوی تعلق دارد مسئله چون مرده را بگورستان برند زیادت از حاجت اصلی بگورستان در نیاید و
گورها را مشوش نکند که رسول عم فرموده است که گور جهودان زیر پای مگویید و استخوان خشک جهودان زیر پای مشکنید
از بهر شرف آدمیت نه از بهر حرمت جهودان بعضی علما گفته اند هر که بی حاجت بگورستان رود چنانستی که پای بر روی عزیزان
مومنان نهد اگر بضرورت شود که بگورستان در آمده شود چیزی خواند ثواب آن بمردگان بخشد تا برکت خواندن وی از گور [illegible]
در گذشته شود مسئله چون مرده را از گردن بر سر گور نهند جمله بر سر خاک بنشینند مگر کسانی که کاری میکنند که استادن
فعل جهودانست که رسول عم با صحابه رض یکی از یاران اینجا که می نهادند و بر سر خاک استاده بودند که جهودی بر گذشت گفت ما نیز
همچنین میکنیم که شما میکنید چون مرده را بخاک نهیم بر سر خاک نشینیم رسول عم مر صحابه را فرمود که بنشینید تا جهودان را خلاف
کنیم لاجرم امروز بر ما سنت شد و متابعت بر ما لازم شد بقول شافعی رح نخست سر از جانب پای قبر در آرند مرده را در گور یک کس در آید
و بقول علما ما رح بقدر حاجت در آرند و مرده را از پیش در آرند و بگویند بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اگر زن است محرم وی در گور
در آید و [illegible] خاک [illegible] کنند و اگر محرم نباشد پارساترین محلت در آید چادر بالای گور وی در دارند تا خشت راست کنند تا چشم نامحرم بر وی نیفتد
بقول شافعی رح مرده را تلقین کنند بقوله عم لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله و بقول علما ما رح نکنند که آن حدیث در وقت نزع است که تفسیر [illegible]
مرده باشند که [illegible] حکم کل دارد و آنکه پیغمبر عم ابراهیم پسر خود را تلقین کرد [illegible] بود که [illegible] از حال مرده خبر نداریم او از مرده بگوش ما نمیرسد

بس دانستیم که تلقین در وقت مردن است و در حدیث آمده است که هر که بر سر خاک بنشیند و چیزی خواند بر مشتی خاک و بدوان خاک را در
گور اندازد و بعد از آن ذره خاک آفریدگار پاک هر خواننده را ثواب دهد و هم آن مرده را آسایش بخشد و اگر خشت راست
کرده اند معلوم شد که نماز نا روا آمده است خشت بر دارند و همانجا نماز گذارند و باز خشت راست کنند اگر ناشسته پدید آید مرده را
بر دارند بشویند نماز گذارند اگر خاک راست کرده اند آنگاه معلوم شد که نماز نا روا آمده است باتفاق خاک را باز کنند و بر سر خاک
دیگر بار نماز گذارند اگر در خاک چیزی از دنیوی فراموش کرده باشند درین صورت خاک را باز کنند که مغیرة بن شعبة رض انگشتری
خود را در خاک مصطفی صلعم مانده بود از صحابه رض سوال کردند صحابه دستوری دادند تا خاک باز کرده انگشتری خود را گرفت
در وقت رفتن سر نگون شد فرو رفت چنانکه پا بپای وی بر سوی خاک بود سر و روی خود را و پای مبارک میمالید جمال
مبارکش را یکبار دید همچنان سر زیر بر آمد پس دانستیم که اگر چیزی در خاک فراموش شده مانده باشد شاید که خاک باز کنند چون خاک راست کرده
و بقول شافعی رح ملقن کنند و بقول علما رحمهم قران خوانند و دعا گویند بعد اولیتر باسامی اگر زمین سخت است لحد اولیتر بود که
در مدینه دو گورکن بودند یکی لحد کردی و یکی سامی کردی چون رسول عم از دنیا رحلت کرد ابو بکر صدیق رض دعا کرد که خدایا
هر کدام که فاضلتر است آنرا پدیدار چون این دعا کرد لحد کننده پدید آمد قال النبی صلعم اللحد لنا والشق لغیرنا پس دانستیم که لحد
فاضلتر است اگر خاک سست بود لحد ندارد اسامی کنند روا بود و لحد نشاید نهادن بعضی گفته اند که در خروی از سر و پایان موم اندر
گیرند و استوار کنند و در پیش روی میت زنی کنند و بران رف نهند چون مرده را بخاک نهند باید که سر کفن را گشایند و در گور خشت پخته
نشاید داشتن که رسول عم نهی کرده است که آتش سوده را در کار مبندید تابوت در گور نهادن کراهیت است تخته شاید در گور
نهادن پائی اگر جای سخت است نشاید و اگر سست است شاید خواجه ابو بکر محمد بن الفضل بخاری رح میگوید اگر بخارا است اگر
تخته آهنی سازند روا است پس دانستیم که تخته چوبین نیز روا است بقول شافعی رح خاک را چهار سوی کنند و بقول علما رحمهم چون
کوهان اشتر کنند نخعی رح گفته است که کسانیکه روضه رسول عم و از آن ابو بکر رض دیدند نقل کرده اند که همچون کوهان اشتر است
شافعی رح میان عراق اکنون همچنین میکنند که ما میکنیم که آن طریق ایشان بر افض علیه اللعنه گرفته اند سنیان را همچنین نشاید کردن
گور سخت خر پشته کردن نشاید خر پشته نیز نشاید و خاک توده بمانند تا گیاه برآید بالکل اندر گیرند تا هم استوار بود و هم گیاه بر آید
که در حدیث آمده است که هر گیاه که بر خاک بر آید تا آنگاه سبز شود تسبیح گوید ثواب آن بمرده رسد و دلیل بر آنکه روزی رسول عم
از گورستان بر گذشت دو گور تازه دید عذاب بر ایشان مستولی شد ناله و زاری از آن دو خاک بر آمد دعا کرد که خدای عزوجل
عذاب بر ایشان سهل گردانید رسول عم فرمود تا بیار که چوب تری بیارید بیاوردند آن چوب دو پاره کرد و بر دو گور فرو داشت
گفت تا این چوبها تر باشند تسبیح گویند آسایش آن بایشان میرسد سوال کردند بچه خصلت این عذاب گرفتار شده اند رسول عم
فرمود که یکی سخن چین بود و یکی جامه خود را از بول نگاه نداشتی و آنگاه رسول عم فرمود که اگر مدت عمر خویش بگذرد روزه از ماه رجب
داشتندی ایشان را عذاب نبودی مسئله دعوت سیپاره خواندن نشاید کردن و اگر وارث نارسیده بود حرام بود

واگر یابنج بود سنت است که کسی بنشیند ویک ایشان چیزی برود وسیپاره خواند فی اختلاف مشایخ است واگر خوانند چنان باید که خواند که
یکدیگر نشنوند **مسئله** از گورستان چیزی برکندن نهی است وآتش بر خاک بردن کراهیت است مگر جایی خوف تحجیر باشد
که خاک را بجا ودو مرده را بکشند انجا روا بود واگر پی این فعل مخافت خطیره کردن نشاید وپوشش هم نشاید ساختن بروی
خاک را برهنه باید ماندن تا دو باران بروی زند اسایش مرده بود شیخ الاسلام برهان الدین رح میگوید که در حدیث امده است
که آن باد سند که بر گور میرود اسایش مرده بود وکفارت گناهان وی بود که تحجیر امده را کاویده برکشیده باخبر کرد اگر کفن سیر قرار است
نگاه دارند تا غیر وی گذشته شود کفن به غیر وی کنند بر زندگان صرف نکنند اگر مرده را نباشی برهنه کرد باید که میراث خواران
کفن دیگر کنند اگر گورستان را مقبره شستند روا نبود وگورستان مباح بود بر همه ادمیان که بمیرند واگر درویشی را سیم چند بدهند وکفن
ازان سیم کردند چیزی زیادت اید نشاید که بنان واب ورثه وی خرج کنند سیم را نگاه دارند تا مرده دیگر را کفن کنند مگر که گذشته شود
نشاید که ویرا در جامها نجا دفن کنند که این سنت انبیاست علیهم الصلوة والسلام باید که وی را بگورستان عامه مسلمانان دفن کنند
ودر گورستان خرید وفروخت نشاید کردن بگورستان نشاید خانه ساختن وزراعت نشاید کردن ودرخت نشاید نشاندن
که زمین گورستان را معطل کرده باشد وگور را فشا نشاید اندودن وسفید نشاید کردن وگورستان مباح است بر همه اگر پاره را جدا
میکنند ومیگویند ازان ماست وکسی دیگر را نگذارند کراهیت بود بر بیکار شوند اگر زمین خود را گورستانی میکنند خاص از برای
خویش واقارب خویش را ایمن که اقارب وعشایر خویش در خاک نهند ان زمین بر همه مردگان مسلمانان مباح شود اگر باز دارند ظالم
باشند پس دانستیم که گورستان بهیچ طریق ملک نشود والله اعلم یارب نویسنده را بیامرزی وخواننده را رحمت کنی **باب بیست
وچهارم** در بیان سجدات بدانکه اصل است مر محمد رح را درین باب هر که یکی سجده زیادتی بیارد نمازش تباه شود انجایی بود
که بجا ارد اما هرچه بهر اصلاح نماز ارد نمازش تباه نشود وبه قول ابوحنیفه وابو یوسف رح هرچه تا دون رکعت بود نمازش تباه نشود
اصلیست مر شافعی رح در باب سجدات که هرکجا باند باز کرد واو زه تا اگرچه بسیار بود برانداخته شود واصلیست زفر رح را در باب سجدات
هرکجا که بماند باز کرد واوروش برانداخته شود چون تا دون رکعت بود واگرچه رکعت تمام بود برانداخته نشود صورت مسئله چنان بود
که مسلمانی نماز دوگانی میگذارد ودر رکوع رکعت دوم یاد امدش که از رکعت اول یکسجده مانده ام قول زفر رح وشافعی رح
باز کرد وان سجده را بیارد وان قیام ورکوع رکعت دوم را باز ارد وبقول علماء ثلثه رح انجا السجده برود وسه سجده بیارد دیگرها
نیت قضا میکند دور نیست اذا وانجای بود که تا دون رکعت بود اگر هر دو رکعت اورده وقعده اورده یاد امدش که از رکعت
اول یکسجده مانده ام بقول شافعی رح ان سجده را بیارد ودیگر رکعت نماند وزفر رح درین مسئله باسست نیت کند ویک سجده بیارد
وقعده سهو بیارد ونماز تمام کند واگر نماز بامداد میگذارد ودر قومه رکعت دوم یاد امدش که یک سجده از رکعت اول مانده ایم باز گشت
وان سجده بیاورد وبقول زفر وشافعی رح آن قیام ورکوع را باز آرد وبقول علماء ثلثه رح اولیتران بود که ان رکعت باز ارد
اگر باز نه ارد وبقول زفر وشافعی رح نمازش تباه شود وبقول علماء ثلثه رح بر فور دو سجده ارد وقعده نمازش تمام شود اگر رکعت دوم را

سجده مقید کرده والحال یاد آمدش که یکی سجده از رکعت اول مانده ام باز گشته و نیت آن کرد سجده را آورد به قول شافعی رح آن
رکعت را باز آرد به قول علمای ما رح باز نیارد و اگر نماز پیشین گذارد و چون بقعده آخر نشیند یاد آمدش که یکی سجده از رکعت اول مانده
ام بقول علمای ما رح نیت کند و آن سجده را آرد و قعده سهو آرد و از عهده بیرون آید از شافعی رح و در روایتست یکروایت اینست که آن
سجده را آرد و سه رکعت نماز بدو قعده آرد و یکروایت آنست که آن سجده را آرد و یک رکعت نماز آرد و از عهده بیرون آید بنا بران اصل است که در
در آوردن آن سجده نیت شرط ندارد و چون رکعت دوم را سجده آرد بی نیت آن سجده ملحق برکعت اول شود آن قیام و رکوع برابر باخته
شود و باخر آن یکرکعت نماز گذارد و از عهده بیرون آید نماز باطل در العقده نشست یاد آمدش که من آیت سجده خوانده ام و سجده نیاورده ام
آن سجده را آورد و قعده سهو آورد و سلام داد و رفت یاد آمدش که من یک سجده صلبی مانده ام آن سجده تلاوه سهو از آن صلبی نیابت
دارد یا نی تلاوة نیابت ندارد که وی بنفس خود واجب کامل است آن سجده سهو نیابت دارد یا نی بنگریم اگر صلبی را از رکعت اول مانده
باشد نیابت ندارد که نیت شرط است و اگر از رکعت دوم مانده است نیابت دارد که در محل است نیت شرط نی نماز روا بود نماز باطل
در العقده نشست یاد آمدش یکی سجده مانده ام اگر از رکعت اول مانده است نیت کند و آن سجده را آرد و اگر از رکعت دوم مانده است
نیت شرط نیست که در محل است یکی سجده آرد و قعده سهو از عهده بیرون آید مسئله بمقدار العقده نشست یاد آمدش که دو سجده
مانده ام بنگریم اگر از رکعت اول مانده است یکرکعت نماز آرد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر از رکعت آخر مانده است دیگر قیام و رکوع
باقیست دو سجده آرد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از یکی رکعت مانده ام یا از دو رکعت حالی دو سجده آرد
و قعده یک رکعت نماز آرد و قعده سهو آرد از عهده بیرون آید اگر همچنین کرد و نماز تمام کرد و یاد آمدش که من سه سجده مانده ام
آن دو سجده و یکرکعت نماز دیگر بالسلام آرد یا نی چون وی سه سجده مانده است آورده و وی یکی سجده پیش نبود و اگر آن سجده
را از رکعت اول آورده بود نمازش تباه شود از برای آنکه چون دو سجده آورد این رکعت دوم تمام شد و در رکعت اول یک
سجده مقید کرده است بدوی یک سجده مانده وی یکرکعت نماز آورد نمازش تباه شود اما اگر آن سجده را از رکعت آخر آورده است
نماز روا بود از برای آنکه ازین دو سجده که آورده یکی ملحق برین رکعت شود و این رکعت تمام شود بعد وی یکرکعت نماز آورد
از عهده بیرون آید پس وی یک سجده زیادتی آورده با آوردن یک سجده زیادتی نماز تباه نشود دیگر یکروایت
از محمد رح اگر بقعده نشست یاد آمدش که من سه سجده مانده ام آورده وی یک سجده بیش نبود بنگریم که این یک سجده
را از رکعت اول آورده است یا از رکعت دوم اگر از رکعت اول آورده نمازش تباه نشود و یکی سجده بیارد و یکرکعت نماز دیگر
بیارد و آخر سهو بیارد نمازش تمام شود و اگر دو سجده در حال بیارد نمازش تباه شود از بهر آنکه یک سجده از رکعت اول
آورد نیت دو سجده که در حال می آرد همین رکعت آخرین ملحق شود پس وی را یک سجده می باید که بیارد تا نمازش روا بود چون
بر خاست و یکرکعت نماز گذارد پیش از ادا کردن فریضه قطعیه گذار شود لاجرم نمازش تباه شود اگر نماز دوگانی سه گذارد
بر سر دو قعده نیاورده یاد آمدش که من یک سجده مانده ام نمازش تباه شود چه قطعیه با فریضه آمیخته شد اگر نماز دوگانی

سه گذارد یا سه در دو نشست یا دانستش که دو سجده مانده ام اگر دو سجده از دو رکعت مانده است نمازش تباه شود و اگر
دو از یک رکعت مانده است بنگریم اگر از رکعت اول مانده است یا از دوم مانده نمازش تباه نشود از بهر آنکه دو سجده مانده است
دی بایست آوردن چون آوردن آن قیام و رکوع سیوم بر انداخته شود و لاجرم قعده بیارد و نماز تمام کند اگر از رکعت آخر مانده
است هم قیام هم رکوع بر انداخته شود و اگر نماز دو گانی را سه گذارد یا دانستش که سه سجده مانده ام اگر سه از سه رکعت مانده
است مانده است نمازش تباه شود و اگر سه از دو مانده است نمازش تباه نشود و یک سجده بیارد و قعده سهو بیارد نماز تمام کند اگر
نمید اند که سه از سه مانده است یا از دو نمازش تباه شود که احتمال دارد که سه از سه مانده باشد و احتمال دارد که از دو رکعت
مانده باشد اگر سه از سه بود نمازش تباه شود و اگر سه از دو بود نمازش تباه نشود پس باید که نمازش تباه شود که اصل در باب
که فساد با صلاح بیامیزد نمازش تباه شود و اگر نماز دو گانی را سه گذارد و قعده بیاورد یا دانستش که چهار سجده مانده ام آورده
دی دو بیش نبود سجده آورده احساب باید گرفتن با دو از دو رکعت است یا دو از یکی اگر دو از دو رکعت است دو دو سجده بیارد
و قعده سهو آرد و نماز تمام کند از عهده بیرون آید سجده اول را نیت شرط است و سجده دوم نیت شرط نیست که در محل است
اگر این دو سجده را از یک رکعت آورده است از رکعت اول بر فور دو سجده آرد و قعده سهو آرد و از عهده بیرون آید و اگر
این دو سجده از یک رکعت آخر آورده است یک رکعت گذارد از عهده بیرون آید مسئله بر قرار قعده نشست یا دانست
که سه رکعت گذارده ام بیک قعده و سه سجده مانده ام آورده دی یکی سجده بیش نبود و اگر این سجده را از رکعت اول آورده
است بر فور دو سجده دیگر آرد تا این رکعت تمام شود و که نیت کند و آن یک سجده دیگر آرد نمازش تمام شود و قعده سهو آرد و
عهده بیرون آید و اگر این سجده را در رکعت آخر آورده است یک سجده آرد و یک رکعت نماز گذارد و از عهده بیرون آید این سوال
فتاوی است بعضی گفته اند که سه سجده آرد و از عهده بیرون آید اما تحت این دو سجده بیارد تا این رکعت تمام شود و آنگاه
نیت کند و آن سجده دیگر آرد اما خلاف نز فرائید ان دو سجده که از اول آورده است از نیت بشرط نیست که در محل است
مسئله بر قرار قعده نشست یا دانستش که سه قیام و سه رکوع آورده ام و هیچ سجده نسجده لی بر فور دو سجده آرد و این
نماز شود و بر خیزد یک رکعت نماز دیگر گذارد و سهو آرد از عهده بیرون آید مسئله بر قرار قعده نشست یا دانستش
که سه رکعت نماز گذارده ام به یک قعده و لیکن در یک رکعت قران نخوانده ام اگر در رکعت اول یا در رکعت دوم نخوانده
یا سه رکعت بیک قعده آورده است نماز تباه شود و اما اگر در رکعت سیوم نخوانده است روا بود صورت مسئله که بیست یک سجده دوازده قعده می باید تا گزارد تمام
شود دانست که مسبوق نماز با امام در دو سجده آخر یافت دو سجده با امام آورد بر امام سهو بود بایست آوردن هم با امام بار سهو آورد چهار آورد سه دیگر
آورده است اما در سجده صلبی یاد آمد امام سجده صلبی آورد امام را متابعت کرد سهو باز آورد فوت شده بود سه دیگر آورده شد از نماز وی هیچ نیابت
ندارد و چون قعده معتبر کرد بعد از آن سهو قامه خود بر خاست و پر انیز در مسبوق فانه سهو افتاد سهو آورد و سجده تلاوه
یاد آمدش سجده تلاوة آورد و قعده سهو باز آورد و سه سجده شود و صلبی یاد آمدش سجده صلبی آورد و سجده سهو باز آورد و نشست شد

و سه سجده تحصیل دیگر آورده است یا زده شود ... یا امام آورده است اینست که بیست و یک سجده و دوازده قعده باید که تا دو رکعت
نماز تمام شود و مسلمانی نماز چهار رکانی میگذارد و قعده نشست یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند و آن سجده را بیارد و چون این سجده
از رکعتهای اول بود اما اگر از رکعت آخر بود نیت شرط نیست که در محل است سجده و قعده آرد و سهو آرد و نماز تمام کند از عهده
بیرون آید اگر نماز چهار رکانی را قعده نشست یاد آمدش که دو سجده مانده ام بنگریم که دو از دو مانده است یا دو از یکی اگر دو
از دو مانده باشد دو سجده و قعده و سهو آرد و نماز تمام کند و اگر دو از یک رکعت مانده است از رکعتهای اول یک رکعت نماز دیگر بیارد
و اگر از رکعت آخر مانده است دو سجده آرد و اگر نمیداند که دو از دو مانده ام یا دو از یکی دو سجده بیارد و قعده و سهو و یک رکعت
نماز گذارد و سهو آرد و نماز تمام کند اگر نماز چهار رکانی می آرد و قعده بنشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه سجده
از سه رکعت ماند یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بیارد و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر سه از دو مانده است یک
سجده بیارد و یک رکعت نماز بیارد و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر نمیداند که سه از سه مانده است و یا سه از دو حالی سه سجده بیارد
و قعده برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نماز چهار رکانی را در قعده نشست یاد آمدش که چهار
سجده مانده ام و یا از سه یا از چهار اگر از چهار مانده است چهار سجده بیارد و قعده سهو نماز تمام کند و اگر چهار از دو مانده است
بنگریم از دو اول مانده است دو رکعت نماز بیارد و اگر از دو آخر مانده است دو سجده بیارد و یک رکعت قعده و سهو نماز تمام کند
و اگر نمیداند که چهار از چهار مانده است یا از دو چهار سجده بیارد و قعده بیارد و دو رکعت نماز بیارد و قعده آخر سهو بیارد و نماز
تمام کند و اگر نماز چهار رکانی را نشست یاد آمدش که پنج سجده مانده ام آورده پیش از سه سجده نبود هر کجا مانده بیشتر بود آورده را حساب
باید اگر این سه سجده که وی آورده است بنگریم که از سه رکعت آورده است یا دو اگر از سه رکعت آورده است سه سجده دیگر بیارد دیگر رکعت
نماز و قعده سهو نمازش تمام شود و اگر سه از دو آورده است یک سجده و دو رکعت بیارد و تا نمازش تمام شود و اگر نمیداند که سه سجده از
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند
اگر نماز چهار رکانی را در قعده یاد آمدش که شش سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود یا از دو رکعت است یا دو از یکی اگر دو
از دو آورده است دو سجده دیگر قعده بیارد و برخیزد دو رکعت دیگر بیارد و آخر سهو بیارد و نماز تمام کند اگر دو از یکی آورده است پس
وی یک رکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیگر بیارد و قعده سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو رکعت آورده است
یا دو از یکی دو سجده بیارد و قعده برخیزد و سه رکعت نماز دیگر بیارد و لیکن قعده سهو نماز تمام کند اگر نماز چهار رکانی را در قعده
یاد آمدش که هفت سجده مانده ام آورده وی یک سجده بود اگر این سجده را از رکعتهای اول آورده است بر فور دو سجده آرد از این
رکعت شود و نیت کند آن یک سجده دیگر از دو رکعت شود و قعده آرد و دو رکعت دیگر بی قعده گذارد و اگر این سجده را از رکعت
آخر است و یک سجده آرد و سه رکعت نماز بد و قعده آرد و از عهده بیرون آید و اگر نمیداند همین عمل کند یک سجده و سه رکعت نماز
بد و قعده آرد و از عهده بیرون آید **مسئله** بر قرار یاد آمدش که چهار قیام و رکوع آورده ام و هیچ سجده نی بر فور دو سجده آرد

این یک رکعت شود برخیزد و سه رکعت نماز گذارد و بر دو قعده و سجده سهو آرد و از عهده بیرون آید اگر چهار رکعتی را بقعده نشست یاد آمدش
که پنج رکعت آورده ام و قعده فریضه بیاورده ام یاد آمدش و یک سجده مانده ام نمازش تباه شود چه پنج رکعت را سجده را آورده ام بود همه
رکعتها بسجده معتبر شده بود و فریضه بالتطوع آمیخته شود و نماز تباه شود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج رکعت آورده و قعده نه نشست یاد آمدش
که دو سجده مانده ام اگر داند دو رکعت مانده است نماز تباه شود و اگر داند از یکی مانده است نمازش تباه نشود و قعده و سجده سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نمازش تباه شود و اصل آنست اگر یک جزو نماز روا مانده است و نه جزو روا تبع آن
یک جزو و نه جزو نماز روا بود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه از سه رکعت
مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود و اگر سه از دو رکعت مانده است نمازش تباه نشود حالی که یک سجده بیارد
و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر نمیداند که این سه سجده از سه رکعت مانده است یا دو از نمازش تباه شود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد قعده
فریضه نه نشست یاد آمدش که من چهار سجده مانده ام بنگریم که این چهار سجده از چهار رکعت یا از سه یا از دو اگر از چهار مانده است نماز
تباه شود و اگر از سه رکعت مانده نمازش تباه نشود و تواند که این نماز را باصلاح آرد و سجده بیارد و قعده بیارد و سهو بیارد و نماز
تمام کند اگر از دو مانده است از رکعتهای اول مانده است یک رکعت نماز گذارد و سهو آرد و از عهده بیرون آید و اگر نمیداند نمازش تباه شود
و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نه نشست یاد آمدش که پنج سجده از پنج رکعت مانده ام نمازش تباه شود و اگر پنج از
چهار مانده است نماز تباه نشود همچنین بود که دو از یکی مانده بود و سه از سه چنانکه پنج از چهار مانده و پنج و قعده نشستند برخیزد و سه
رکعت نماز سه قعده بیارد و آخر سهو آرد و نماز تمام کند اگر چهار رکعتی را پنج آورد یاد آمدش که نه سجده مانده ام آورده و دو یکی
شود نیت کند و یک سجده بیارد و تا یک رکعت نماز تمام کند یک رکعت دیگر بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک
قعده آخر سهو آرد و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نمیداند یک سجده آرد و سه رکعت نماز بیارد و قعده و سهو
از عهده بیرون آید اگر مصلی نماز سه رکعتی بگذارد و قعده نشست یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند حالی یک سجده
بیارد و قعده و سهو آرد و نماز تمام کند اگر یاد آمدش که دو سجده مانده ام اگر از دو مانده است نیت کند دو سجده بیارد و قعده و سهو
نماز تمام کند اگر دو از یک رکعت مانده است بنگریم که از اول رکعت مانده است یا از آخر اگر از رکعت آخر مانده است نیت کند و دو سجده
و قعده و سهو نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده است آن قیام و رکوع رکعت اول برانداخته شود برخیزد و یک رکعت نماز دیگر
و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا از دو یکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده و سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نیت کند دو سجده بیارد و قعده نشیند برخیزد و یک رکعت
نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد نمازش تمام شود و اگر نماز سه رکعتی را قعده آورد یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم
که سه از سه مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از دو مانده است از یکی حالی یک سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده و سهو نماز تمام کند و اگر یاد آمدش که سه سجده از سه رکعت مانده ام و نیت کند سه سجده بیارد و قعده و سهو بیارد نماز تمام

وسه سجده حنبلی ودیگر آورده است یا زده شود ده ویا با امام آورده است این است که بیست ویک سجده ودوازده قعده باید که تا دو رکعت
نماز تمام شود مسلمانی نماز چهار رکانی میگذارد وقعده نشسته یاد آمدش که یکسجده مانده ام نیت کند وآن سجده را بیارد وچون این سجده
از رکعتهای اول بود واگر از رکعت آخر بود نیت شرط نیست که در محل است سجده وقعده آرد وسهو آرد ونماز تمام کند از عهده
بیرون آید اگر نماز چهار رکانی را قعده نشست یاد آمدش که دو سجده مانده ام بنگریم که دو از دو مانده است یا از دو از یکی اگر دو
از دو مانده باشد دو سجده وقعده وسهو آرد ونماز تمام کند واگر دو از یکرکعت مانده است از رکعتهای اول یکرکعت نماز دیگر بیارد
واگر از رکعت آخر مانده است دو سجده آرد واگر نمیداند که دو از دو مانده ام یا دو از یکی دو سجده بیارد وقعده وسهو ویکرکعت
نماز گذارد وسهو آرد ونماز تمام کند اگر نماز چهار رکانی می آرد وقعده بنشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه سجده
از سه رکعت مانده یا از دو رکعت اگر سه از سه مانده است سه سجده بیارد وقعده وسهو نماز تمام کند واگر سه از دو مانده است یک
سجده بیارد ویکرکعت نماز بیارد وقعده وسهو نماز تمام کند واگر نمیداند که سه از سه مانده است ویا سه از دو خالی سه سجده بیارد
وقعده برخیزد ویکرکعت نماز دیگر بیارد وقعده سهو بیارد ونماز تمام کند واگر نماز چهار رکانی را در قعده نشست یاد آمدش که چهار
سجده مانده ام ویا از سه یا از چهار اگر از چهار مانده است چهار سجده بیارد وقعده سهو نماز تمام کند واگر چهار از دو مانده است
بنگریم از دو اول مانده است دو رکعت نماز بیارد واگر از دو آخر مانده است دو سجده بیارد ویکرکعت قعده وسهو نماز تمام کند
واگر نمیداند که چهار از چهار مانده است یا از دو چهار سجده بیارد وقعده بیارد ودو رکعت نماز بیارد وقعده آخر سهو بیارد ونماز
تمام کند واگر نماز چهار رکانی را نشست یاد آمدش که پنج سجده مانده ام آورده پیش از سه سجده نبود هر کجا مانده بیشتر بود آورده را حساب
باید اگر این سه سجده که وی آورده است بنگریم که از سه رکعت آورده است یا دو واگر از سه رکعت آورده است سه سجده دیگر بیارد ودیگر رکعت
نماز وقعده سهو نمازش تمام شود واگر سه از دو آورده است یک سجده ودو رکعت بیارد تا نمازش تمام شود واگر نمیداند که سه سجده از
سه رکعت آورده است یا از دو رکعت سه سجده بیارد وقعده بیارد برخیزد دو رکعت نماز دیگر بیارد وقعده سهو بیارد ونماز تمام کند
اگر نماز چهار رکانی را در قعده یاد آمدش که شش سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود یا از دو رکعت است یا دو از یکی اگر دو
از دو آورده است دو سجده دیگر قعده بیارد برخیزد دو رکعت دیگر بیارد وآخر سهو بیارد ونماز تمام کند اگر دو از یکی آورده است پس
وی یکرکعت نماز آورده بود سه رکعت نماز دیگر بیارد وقعده سهو بیارد ونماز تمام کند واگر نمیداند که دو از دو رکعت آورده است
یا دو از یکی دو سجده بیارد وقعده برخیزد وسه رکعت نماز دیگر بیارد وپس قعده سهو نماز تمام کند اگر نماز چهار رکانی را در قعده
یاد آمدش که هفت سجده مانده ام آورده وی یکسجده بود اگر این سجده را از رکعتهای اول آورده است برخورد دو سجده آرد در این
رکعت شود نیت کند آن یک سجده دیگر از دو رکعت شود وقعده آرد ودو رکعت دیگر یکقعده گذارد واگر این سجده را از رکعت
آخر است ویک سجده آرد وسه رکعت نماز بد وقعده آرد واز عهده بیرون آید واگر نمیداند همین عمل کند یک سجده وسه رکعت نماز
بد وقعده آرد واز عهده بیرون آید مسئله برقرار یاد آمدش که چهار قیام ورکوع آورده ام وهیچ سجده نی برخورد دو سجده آرد

این یک رکعت شود و برخیزد و سه رکعت نماز گذارد و بعد قعده و سجده سهو آرد و از عهده بیرون آید اگر چهار رکعتی را بعد قعده نشست یاد آمدش
که پنج رکعت آورده ام و قعده فریضه نیاورده ام یاد آمدش و یک سجده مانده ام نمازش تباه شود چه پنج رکعت را نه سجده را آورده ام بود
رکعتها سجده معتبر شده باید و فریضه بالتطوع آمیخته شود و نماز تباه شود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج رکعت آورده و قعده نشست یاد آمدش
که دو سجده مانده ام اگر دو از دو رکعت مانده است نماز تباه شود و اگر دو از یکی مانده است نمازش تباه نشود و قعده و سجده سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نمازش تباه شود اصل السنت اگر یک جزو نماز روا مانده است و نه جزو روا تبع آن
یک جزو نه جزو نماز روا بود و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نشست یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که سه از سه رکعت
مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود و اگر سه از دو رکعت مانده است نمازش تباه نشود حالی که یک سجده بیارد
و قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر نمیداند که این سه سجده از سه رکعت مانده است یا دو از نمازش تباه شود اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده
فریضه نشست یاد آمدش که من چهار سجده مانده ام بنگریم که این چهار سجده از چهار رکعت یا از سه یا از دو اگر از چهار مانده است نماز
تباه شود اگر از سه رکعت مانده نمازش تباه نشود و گفته اند که این نماز را بصلاح آرد و سجده بیارد و قعده بیارد و سهو بیارد و نماز
تمام کند اگر از دو مانده است از رکعتهای اول مانده است یک رکعت نماز گذارد و سهو آرد و از عهده بیرون آید و اگر نمیداند نمازش تباه
و اگر نماز چهار رکعتی را پنج آورد و قعده فریضه نشست یاد آمدش که پنج سجده از پنج رکعت مانده ام نمازش تباه شود و اگر پنج از
چهار مانده است نماز تباه نشود همچنین بود که دو از یکی مانده بود سه از سه چنانکه پنج از چهار مانده و پنج و قعده نشیند پنج سجده
رکعت نماز سه قعده بیارد و آخر سهو آرد و نماز تمام کند اگر چهار رکعتی را پنج آورد یاد آمدش که نه سجده مانده ام آورده و یکی
نیت کند و یک سجده بیارد تا یک رکعت نماز تمام کند یک رکعت دیگر بیارد و قعده بیارد و برخیزد و دو رکعت نماز دیگر بیارد و دیگر
سجده آخر سهو آرد و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نمیداند یک سجده آرد و سه رکعت نماز بیارد و قعده و سهو
از عهده بیرون آید اگر مسافری نماز سه رکعتی میگذارد و قعده نشست یاد آمدش که یک سجده مانده ام نیت کند حالی که سجده
بیارد و قعده و سهو آرد و نماز تمام کند اگر یاد آمدش که دو سجده مانده ام اگر از دو مانده است نیت کند و دو سجده بیارد و قعده و سهو
نماز تمام کند اگر دو از یک رکعت مانده است بنگریم که از اول رکعت مانده است یا از آخر اگر از رکعت آخر مانده است نیت کند و دو سجده
و قعده و سهو و نماز تمام کند اگر از رکعت اول مانده است آن قیام و رکوع رکعت اول بر انداخته شود و برخیزد و یک رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا از دو یکی نیت کند و سجده بیارد و قعده و سهو بیارد
و نماز تمام کند و اگر نمیداند که دو از دو مانده است یا دو از یکی نیت کند و دو سجده بیارد و قعده نشیند برخیزد و دیگر رکعت
نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نمازش تمام شود و اگر نماز سه رکعتی را قعده آورد یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم
که سه از سه مانده است یا سه از دو رکعت اگر سه از دو مانده است یکی از یکی حالی یک سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد دیگر رکعت نماز دیگر بیارد
و قعده و سهو و نماز تمام کند و اگر یاد آمدش که سه سجده از سه رکعت مانده است نیت کند و سه سجده بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند

واگر ندید اند که سه از سه رکعت مانده است یا سه از دو نیت سه سجده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند
اگر یاد آمدش که چهار سجده مانده ام آورده را حساب بکردن آورده وی دو سجده پیش نیست یا دو از دو رکعت آورده است یا دو از یکی اگر
از دو آورده است نیت کند دو سجده و قعده بنشیند برخیزد و یکرکعت نماز بیارد و قعده و سهو بیارد تا نماز تمام شود اگر ندید اند که دو از دو
آورده است یا دو از یکی بجای دو نیت کند دو سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد دو رکعت نماز دیگر بیارد و قعده آخر سهو بیارد و
نماز تمام کند اگر یاد آمدش که سه سجده مانده ام آورده وی یکی بیش نبود نیت کند و یک سجده بیارد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده
بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند اگر نماز سه گانی را چهار آورد و قعده فریضه نشسته است یاد آمدش که
یک سجده مانده ام نمازش تباه شود اگر یاد آمدش که یک دو سجده مانده ام بنگریم که این دو سجده از دو رکعت مانده است یا دو از یکی اگر
دو از دو مانده است نمازش تباه شود و اگر دو از یکی مانده است و این قیام و رکوع چهارم برانداخته شود و قعده بیارد و سهو نمازش
تمام شود و اگر یاد آمدش که سه سجده مانده ام بنگریم که از سه رکعت مانده است یا سه از دو و اگر سه از سه مانده است نمازش تباه شود
و اگر سه از دو مانده است نمازش تباه نشود و حالی یک سجده بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام شود و اگر ندید اند که سه از سه رکعت مانده
است یا سه از دو نمازش تباه نشود و اگر یاد آمدش که چهار سجده مانده ام بنگریم که چهار سجده از چهار رکعت است یا از سه رکعت یا از دو رکعت
اگر چهار از چهار مانده است اتفاق نمازش تباه شود اگر چهار از سه رکعت نمازش تباه نشود حالی نیت کند دو سجده بیارد در رکعت تمام
شود و قعده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نمازش تباه شود اگر یاد آمدش که سه سجده مانده ام آورده
وی یک سجده بیش نبود بنگریم این سه سجده از سه رکعت آورده است یا از دو و اگر از سه رکعت آورده است و سجده بیارد و قعده و سهو
نماز تمام کند و اگر از دو آورده است حالی یک سجده بیارد و تا دو رکعت تمام کند قعده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز دیگر بیارد و سهو بیارد
نمازش تمام شود و اگر ندید اند که سه از سه رکعت آورده است یا سه از دو نیت کند و سه سجده بیارد و قعده بیارد و برخیزد و یکرکعت نماز
دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام شود اگر نماز چهارگانی را پنج آورده است یا د آمدش که شش سجده مانده ام آورده وی چهار
سجده بیش نبود این چهار سجده بیش نبود این چهار سجده یا از چهار رکعت آورده است یا از سه یا از دو و اگر چهار را از چهار رکعت
آورده است چهار سجده بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر چهار را از سه رکعت آورده است حالی دو سجده و قعده بیارد و برخیزد
یکرکعت نماز دیگر بیارد و قعده و سهو بیارد و نماز تمام کند و اگر چهار را از دو رکعت آورده است دو رکعت نماز دیگر بیارد و بیک قعده و آخر سهو
بیارد و نمازش تمام شود اگر ندید اند که چگونه مانده است نیت کند چهار سجده بیارد و قعده و برخیزد و دو رکعت نماز بیارد و قعده بیارد و سهو
بیارد و نماز تمام شود **مسئله** بر قرار اگر یاد آمدش که هفت سجده مانده آورده وی سه سجده بود و از سه رکعت آورده است سه سجده
از دو یکرکعت نماز دیگر گزارد و اگر از دو رکعت آورده است یکرکعت نماز آورده باشد و دیگر رکعت دیگر را بیک سجده مقید کرده است و
بیک سجده از دو قعده دو رکعت نماز بیک قعده و اگر ندید اند سه سجده را از دو رکعت نماز بدو قعده از سه سجده بیرون آید **مسئله**
بر قرار اگر یاد آمدش هشت سجده مانده ام آورده وی دو سجده بود اگر این دو سجده را از دو رکعت آورده است برفو دو سجده

آرد و قعده و دو رکعت نماز بیک قعده و اگر یک سجده آورده است از رکعتهای اول بر فور دو سجده آرد و این رکعت شود و قعده آرد و دو
رکعت نماز بیک قعده آرد و از عهده بیرون آید اگر این دو سجده را از رکعت آخر آورده است دو سجده آرد و قعده و سه رکعت
نماز آرد و دو قعده و اگر نمیداند دو سجده آرد و سه رکعت نماز بسه قعده گذارد و از عهده بیرون آید و اگر چهار رکعتی را پنج آورد و یاد آمدش
که سجده مانده ام آورده و می از یک پیش بود نیت کند و یک سجده دیگر آرد تا یک رکعت نماز تمام شود و یک رکعت دیگر آرد و قعده بر خیزد
و دو رکعت نماز دیگر بیارد و یک قعده آخر سهو آرد و نماز تمام شود و اگر این سجده را از رکعت آخر آورده است یا نمیداند یک سجده آرد
و سه رکعت نماز بدو قعده و سهو آرد و از عهده بیرون آید مسئله بر قرار یاد آمدش که هر قیام و رکوع آورده ام و پنج سجده فی الفور دو
سجده آرد و این یک رکعت شود و سه رکعت نماز دیگر گذارد و دو قعده آرد و از عهده بیرون آید مسئله اگر نماز پیشین میگذارد و قعده آخر
نشست یاد آمدش که یک رکوع مانده ام و یکی سجده و لیکن نمیداند که از کجا مانده است یکی سجده و یک رکعت نماز گذارد و از عهده بیرون آید و اگر یاد
آمدش که دو سجده و یکی رکوع مانده ام و لیکن نمیداند که از کجا مانده است باید که دو سجده آرد و دو رکعت نماز گذارد و بدو قعده و سهو آرد
از عهده بیرون آید باید دانستن که از کجا قیام مانده است آید با یک رکعت باید آوردن و اگر از رکوع مانده از رکعتهای اول یک رکعت نماز
گذارد و اگر رکعت آن آخر است رکوع و دو سجده آرد و اگر دو سجده مانده است از یک رکعت و رکعتهای اول یک رکعت نماز گذارد و اگر از
رکعت آخر مانده است دو سجده آرد و از عهده بیرون آید اگر نماز پیشین میگذارد و در قیام شک افتادش که این پنجم نشست یا سوم هر
دو من چهار سجده مانده ام بقول مشایخ بلخ قیام دارد و رکوع و قعده تا اگر از پنجم بازگشته باشد و بر سر چهار نشستن یافتم بر فور دو سجده
آرد و اگر سیوم بود و بر سر دو نشستن یافتم بر فور دو سجده آرد بدان قیاس بر سر دو نشسته بود و این سه رکعت بود
چون وی چهار سجده است و بر این یک رکعت شود و سه رکعت نماز بسه قعده آرد تا اگر پنجم بازگشته بود و بر سر چهار نشستن یافتم
چون این چهار سجده مانده است آن دو سجده که آورده است بعد از قیام و رکوع و قعده اگر این چهار سجده را که مانده است اگر از چهار
رکعت مانده است دو سجده را بدو رکعت ملحق کند رکعت شود و بر دو دو سجده دیگر بود و اگر این چهار سجده را از دو رکعت مانده بود بر سر دو دو رکعت نماز بود
و اگر از سه رکعت مانده بود بر دو سجده بود و یک رکعت نماز و اگر نمیداند چهار سجده آرد و سه رکعت نماز بسه قعده آرد و از عهده بیرون آید اما مشایخ سمرقند
گفته اند که بازگردد و قعده آرد و اگر از پنج بازگشته بود و بر سر چهار نشستن بود یافتم چون چهار سجده مانده است و اگر چهار سجده را از چهار
رکعت مانده باشد چهار سجده آرد و اگر از سه رکعت مانده است دو سجده آرد و یک رکعت نماز و اگر از دو رکعت مانده بود رکعتهای اول دو رکعت
نماز گذارد و اگر رکعتهای آخر است دو سجده آرد و یک رکعت نماز گذارد و اگر نمیداند چهار سجده آرد و قعده چهار رکعت نماز بچهار قعده آرد
تا اگر بدان قیاس که از سیوم بازگشته بود بر سر دو نشستن یافتم چون وی چهار مانده است پس پنج آورده
بود بسه و سی چهار رکعت نماز بود پس چهار رکعت بچهار قعده آرد باتفاق از عهده بیرون
آید اگر نماز شروع کرد و قیام آورد و قعده قیام آورد و دو سجده و یک قیام آورد و رکوع و قیام آورد و دو سجده

اینهمه یک رکعت نماز بود و باقی نماز خود تمام کند و اگر تشهد بگذارد و بقعده آخر نه نشست یا فاسد شد که یک سجده از رکعت اول
مانده امام اعوال تجدید نماز تباه شود که تمامت شفع اول را اعتبار دارد و تا تمام و عکس را در شفع ثانی درست آید بقول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحم نیت کند و یک سجده آرد و در قعده سجده سهو بر وی آید والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین الطیبین الطاهرین وعلی المهاجرین والا
نصار والتابعین الابرار وعلی الاولیاء والاخیار وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین اللهم ارزقنا شفاعتهم یوم لا
ینفع مال ولا بنون تم کتاب الصلوة المنسوب الی الشیخ الامام الاجل السبقی الواعظ فقیه مسعود رضی الله عنه

تمت

جلد دوم صلوة مسعودی بتاریخ
بستم ربیع الثانی سنه ۱۲۶۷
هجری النبوی
تمام شد

# جلد سیوم صلوة مسعودی

بسم الله الرحمن الرحیم

باید دانستن که زکوة دادن فریضه است هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول علیه السلام اما نص آنست که قوله تعالی اقیموا
الصلوة و اتوا الزکوة امر کردن خدای تعالی بدادن زکوة دلیل است که زکوة فریضه است و حدیث پیغمبر علیه السلام
فرموده که خذ من اغنیائهم و ردها الی فقرائهم بگیر از توانگران ایشان زکوة و بدرویشان ایشان بده و حدیث دیگر آنست که پیغمبر
علیه السلام فرموده لا ایمان لمن لا زکوة له ایمان نیست مر آنکس را که وی زکوة مال ندهد یعنی چو فریضه نبیند و درآمده است که پیغمبر
علیه الصلوة والسلام فرموده است هر که اشتر بود یا گاو و یا گوسفند و زکوة ایشان ندهد فردا قیامت آن سمهاء ایشان را آتشین گردند
و آن شخص را در زمین هموار بغلطانند و او را باسمهاشان کشند و پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان داغ کنند تا ایشان میگریند
و فریاد کنند که این سزای آنکسیست که زکوة باز گیرد و هر که را زر بود یا سیم و زکوة ندهد خداوند تعالی فرماید فردا قیامت که آن زر
ایشان را آتشین کنند و در پهلوهای و پیشانیهای ایشان و پشتهای ایشان داغ کنند ائمه تفسیر گفته اند که این سه جای داغ از برای آن کنند
که چون توانگر درویش را ببیند از ننگ و پیشانی افگند و چون سوال کند پهلو سوی او کند و باز پشت سوی او کند و برود لاجرم
اینجای را داغ کنند چنانکه قوله تعالی یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم
هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون و در حدیث است که پیغمبر علیه السلام فرمود حصنوا اموالکم بالزکوة
و داووا مرضاکم بالصدقات مالهای خود را در حصار کنید بدادن زکوة و بیماران خود را دارو کنید بصدقه دادن مسئله باید
دانستن که زکوة در چه واجب شود و در چه واجب نشود اما آنچه در وی زکوة واجب شود زر است و نقره و هر چه زر بود بیست مثقال
باید که بود تا در وی زکوة نیم دینار واجب شود و بعد از حولان حول یعنی بعد از گذشتن سال و هر چه نقره بود دویست درم باید
که تا در وی پنج درم زکوة واجب شود و شرط است بود که زر یا نقره نقد تا زکوة واجب شود مسئله اگر مردی را بیست دینار
بود اول سال در میان سال این مالها هلاک شد باز آخر سال نصاب کامل شد زکوة واجب نباید مگر تا آن زمان اندر که مال شده است
یکسال نگذرد اما از آن بیست دینار از اول و اندک باقی مانده بود باز با آخر سال نصاب کامل شد زکوة واجب آید

از بهر آنکه ازان مال باقی مانده بود اعتبار در زکوة اوّل و آخر سال است چون اول سال نصاب کامل بود و بآخر سال کامل لاجرم زکوة واجب آید
مسئله مردی را بیست دینار زر بود اول سال بروی گذشت و زکوة نداد و آن مال هلاک شد بعد از گذشتن سال حق مطالبه زکوة از وی
بیفتد یعنی زکوة بروی نبود درین جهان اما عقوبت آن جهان بود که بنا دادن زکوة مسئله اگر مردی را بیست دینار زر بود
سال اول را زکوة واجب آید و ان زکوة نداد و سال دوم برگذشت سال دوم را زکوة واجب شود یا نه جواب سال دوم را نی از بهر آنکه
چون نیم دینار ازان بمال حق درویشان شده است لاجرم در سال دوم کامل نبود زکوة واجب نیاید مسئله اگر مردی را بیست دینار زر است
زیاده میشود زیادتی بچه اندازه باید تا زکوة دیگر واجب شود به قول ابو حنیفه رح تا چهار دینار زیاده نشود زکوة واجب نشود از بهر آنکه چهار
دینار خمس می بود و اگر نقره بود تا چهل درم بر دویست درم زیاده نشود زکوة دیگر واجب نیاید مسئله در زیادتی از بهر آنکه چهل درم خمس دویست
درم بود و به قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله هرچه اندک زیاده شود به نصاب در زیادتی زکوة واجب آید مسئله مردی را صد درم است و پنج
دینار زر جمع کند آن نقره را با آن زر یا نی به قول ابو حنیفه رح جمع کند بقیمت و به قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله جمع نکند مگر باجزا اگر غلامی است
مردی را که اگر زر میفروشد ارزش بنوزده دینار میخرند و اگر نقره میفروشد ارزش بدویست درم نقره میخرند زکوة واجب شود یا نی به قول
ابو حنیفه رح زکوة واجب نیاید و اگر بنقره … بود زکوة واجب آید امام محمد رحمة الله میگوید که بنگریم که درین شهر بازرگانی بیشتر است یا بنقره
اگر بازرگانی … بود زکوة واجب نیاید و اگر بنقره بود زکوة واجب آید و ابو حنیفه رح میگوید زکوة واجب کنیم تا درویش را و فقیر را نیکو آید
مسئله باید دانستن که زکوة مال بهیچ کسانی روا بود و بچه کسان روا نبود یا مادر و پدر و فرزند هرچند فرود تر بود و یا بالاتر روا نبود و اگر
خود بدهد و یا مکاتب خود بدهد روا نبود و پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده است که مر بنی هاشم را حرام است تا قیامت زکوة گرفتن و همچنان
که زکوة بنی هاشم را روا نبود بعلویان دیگر هم روا نبود و بندگان بنی هاشم و به آزادگان بنی هاشم روا نبود از بهر آنکه آزاد کرده ایشان نیز حکم
ایشان است از بهر آنکه یک روز امیر المومنین عمر رضی الله عنه مر غلام آزاد کرده خود را دید که خرمای خورد و گفت این خرما از کجا آوردی
گفت خرمای صدقه داده اند امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت بیرون انداز اگر در وقت طهارت مضمضه کنی آن آب را نخوری گفت نی این
نیز همچنان است دلیل برین مسئله حامی مر علوی را کفو نبود در نکاح و آزاد کرده ایشان مر آزاد کرده حامی را کفو نبود پس معلوم شد که آزاد کرده ایشان
را حکم ایشان بوده است مسئله اگر شوی زکوة مال بزن خود میدهد روا نبود از بهر آنکه زن در مونت مرد بود و مال زن همچو مال مرد بود
پس ملک وی بیرون نرود لاجرم روا نبود اما اگر زن بشوی میدهد به قول ابو حنیفه رح روا نبود و به قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله
روا بود و اگر بکافر میدهد مال زکوة روا نبود از بهر آنکه پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که زکوة بگیرید از توانگران مومنان و بدرویشان
مومنان بدهید مسئله زکوة به برادر دهد یا بخواهر یا به عمه یا به خاله یا بدختر زن یا به پسر زن یا بمادر زن یا بخواهر زن یا به برادر زن
روا بود از بهر آنکه توانگری ایشان نه … مسئله زنی آمد بنزدیک رسول علیه الصلوة والسلام معن نام و سوال کرد که بشوی
خود مال زکوة میدهم روا بود یا نی پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود لَكِ اَجْرَانِ اَجْرُ الصِّلَةِ وَاَجْرُ الصَّدَقَةِ گفت
ترا مزد دو باشد یکی مزد خویش وا داشتن و یکی مزد صدقه دادن مسئله مردی زکوة مال به بنده میدهد بنگریم که خواجه وی توانگر است

یا درویش اگر توانگرست روا نبود و اگر درویش است روا بود از بهر آنکه مال بغلام مسید بملک خواجه می شود و چون خواجه توانگر بود همچنانکه بود که بتوانگر داده بود و زکوة بتوانگر دادن روا نیست اینجا نیز روا نبود مسئله اگر زکوة بفارسیده مسید بدر روا بود یا نی و اگر پدر ویرا فقیر توانگر بود روا نبود از بهر آنکه حکم این فارسیده حکم مادر و پدر بود لاجرم روا نبود **وَيَجُوْزُ الزَّكٰوةُ اِلٰى مُكَاتَبِهِ الْغَنِىِّ وَطِفْلِهِ** مسئله اگر مردی زکوة بمردی داد بپنداشت که وی درویش است تونگر پدید آمد آن داده زکوة روا بود از بهر آنکه وی بکسان داده است که وی درویش است و شریعت به کمان وی روا دارد اگر بکمان زکوة روا بود مسئله اگر مردی در شب زکوة بیکی داد بپنداشت که وی درویش است یا بیگانه پسر وی پدید آمد روا بود از بهر آنکه یکی صحابه را در عهد رسول علیه السلام این واقعه افتاد که وی زکوة در شب به پسر خود داد و این یار را یزید نام بود و پسر ولیرا معن نام بود و با مداد معلوم شد که زکوة به پسر خود داده است پسر گفت زکوة مال بمن ده تا بکسی دیگر دهم پسر و پدر هر دو بنزدیک پیغمبر علیه السلام آمدند و واقعه خود را حکایت کردند پیغامبر علیه السلام فرمود یا یزید لک ما نویت و یا معن لک ما اخذت گفت یا یزید آنچه تو نیت کردی درست افتاده است و ای معن آنچه تو گرفتی نیز ترا حلال است پس ما را معلوم شد که اگر چه پسر خود را داده بود بدین کیفیت روا بود مسئله اگر مردی زکوة بمکاتب کسی میدهد روا بود تا زود تر وی از دل بندگی خلاص یابد مسئله اگر مرد ویرا غلام است یا کنیزک که وی از جهت خدمت میدارد زکوة واجب نشود اگر چه هم ده نفر بود مسئله اگر مرد ویرا باغست زکوة واجب نشود که محتاج بود بقیمت آن باغ و اگر زمینها بود و ویرا احتیاج باشد هر چه بدان احتیاج بود زکوة واجب نشود و اگر جفت گاو بود و خران بود ندر آنها هیچ زکوة واجب نشود مسئله اگر مرد دوست بقال و یا عطار ویرا بیست دینار را خصم است دشوار با زکوة واجب نیاید اگر محتاج است اما اگر هر چه زیاده از حاجت اصلی وی بود که بنصاب برسد زکوة واجب آید مسئله اگر زنی را دست برنجها است یا طوق یا حلقها باید که زکوة بدهد که بر قول ابو حنیفه زکوة واجب آید و بر قول شافعی رحمه الله واجب نیاید مسئله اگر مرد ویرا بیست دینار است ولی بیست دینار وام دارد زکوة واجب نشود مسئله مرد ویرا دینار نیست ولی صد دینار کابین زن می باید دادن زکوة برین مرد را واجب نبود از بهر آنکه شاید که آن مرد این زن را همان زمان طلاق دهد یا وفات یابد بهمین حال شود لاجرم زکوة واجب نشود مسئله رنگ ریزی بیست دینار را نیل خریده است یا کل معصفر تا رنگریزی کند سال گذشت برینها زکوة واجب نشود از بهر آنکه در معنی تجارت نیست یعنی تجارت نی مسئله هر چیزیکه نفع وی بعد از استهلاک بیکبر و در وی زکوة واجب بود و اگر نفع وی بعد از استهلاک میکرد در وی زکوة نبود مسئله اگر مردی بیست دینار را اشنان خرید یا صابون خرید از بهر آن تا جامه شوی مردمان کند و از ینها هر دو کرد سال بر گذشت و همچنان اشنان و صابون بر حال است زکوة واجب نباید فرق است میان نیل و کل معصفر و اشنان و صابون فرق آنست که این رنگ ریزان جامه را رنگ کنند آن رنگ در آن جامه باقی ماند پس بر آن زکوة واجب آید اما این جامه شوی که جامه را شست از آن اشنان و صابون در جامه هیچ باقی نماند لاجرم زکوة واجب نباید و آن سیم که جامه شوی ستاند در مقابله آن رنج خویش میستاند اما اگر مردمان بهر تجارت بیست دینار را هیزم خریدند تا آن را بفروشند

زکوة واجب نشود همچنانکه در جامه شوی اما اگر استان وصابون از بهر باز فروختن خریده است یا نیز هم زکوة واجب شود از بهر آنکه مال
بازرگانان است زکوة واجب شود مسئله اگر مردی را مالی است آن مال در خانه خود نهاده است و فراموش کرده میداند که در خانه خود
نهاده است جای وی نمیداند که کجا نهاده است تا سال بر گذشت بعد از آن بیافت زکوة واجب آید اما اگر در بیابان نهاده است تا سالی
برگذشت زکوة واجب نیاید و فرق میان خانه و صحرا آنست که در خانه مال نایافتن نادر بود بر نادر حکم نبود اما مال یافتن در بیابان
نادر بود لاجرم چون بعد از سال یافتش زکوة واجب نبود مسئله اگر مالی را در باغ خود نهاد یا در زمین خود فراموش کرد بعد از سال یافتش
زکوة واجب بود یا نی دو روایت است بیک روایت واجب شود بقیاس خانه و بیک روایت واجب نشود همچنانکه در بیابان مسئله اگر مردی بسفر
رفت و زر دان بیرون آمد دزدی قدری از وی بگرفت و بسنگ داد اگر بعد از آن سنگ گرفت تا اکنون زکوة واجب آید یا از آن سال گذشته
یا نی جواب تفصیل است بنگریم که سنگ از آن وی است یا از آن بیگانه اگر سنگ از همین مرد است زکوة واجب آید اگر سنگ بیگانه است تا سال
بگذرد زکوة واجب نیاید از بهر آنکه چون بسنگ بیگانه دهد همچنانستی که این مال هلاک شده ستی لاجرم هر چه وقت مال هلاک شود و باز
بیاید و سال بر وی بگذرد زکوة واجب شود اینجا نیز همین بود مسئله اگر مردی را بیست درم زر است نیم دینار زکوة جدا کرد و دو سیم گرد
و اگر سیم دهد روا بود یا نی بمذهب علما روا بود و بقول شافعی رح روا نبود زر را زر باید دادن و سیم را سیم تا روا بود مسئله
اگر مردی نیم دینار جدا کرد به نیت زکوة اگر در وقت دادن نیت نمیکند همان نیت اول بس است یا نی جواب
هست از بهر آنکه نیت در وقت جدا کردن می باید یا در وقت دادن و اینجا نیت یافتن پس روا بود مسئله
اگر مردی نیت کرد و نیم دینار جدا کرد به نیت زکوة و این نیم دینار از وی افتاد از زکوة نیابت ندارد از بهر آنکه
کسی نیافته بود و اگر یافته بود آنکس توانگر بود زکوة یقین بر وی بود بشک ساقط نشود و اگر معلوم شد که
آن بنده درویش است اگر بجا است در دست وی باز نیت کند اما خرج کرده است هر چند نیت کند روا نبود از بهر آنکه بر وی دین
بر آمد و یابنده و هر درویشی که بکسی بود نیت زکوة کنی روا نبود مسئله مردی را از مردی مال باید این مرد آنمال را نمی
تواند دادن باید که زکوة برکشد و بوی دهد بعد از آن گوید که این مال بمن ده روا بود اما اگر همچنین گوید
که آنمال ترا بمن می باید دادن از حساب زکوة بگیر روا نبود از بهر آنکه این دین است و دین
بر زکوة نیابت ندارد مسئله اگر بر مردی زکوة مال واجب شود و درویشان را بخانه من آورد
و نان بر نیت زکوة مال میدهد روا بود یا نی اگر بر خوان نشستند شان و ایشان نان می خورند روا
نبود از بهر آنکه این اباحت بود و زکوة تملیک است یعنی ملک وی باید که شوی اما اگر نان در دست
درویشان نهد روا بود از بهر آنکه چون در دست ایشان نهاد ملک ایشان شد مسئله اگر مردی مر مردی را از زکوة
یکی قراضه از زین بدل آمد یعنی قلب آورد باشد با این خداوند مال داد که این قراضه از زین بدل آید آن زکوة بهم
اهم نبود از بهر آنکه از این بیست دینار یکی قراضه بدل آمد لاجرم آن بیست دینار نماند زکوة واجب

واجب نیاید آن زر را از آن درویش نتواند شدن یا نی درین دو روایت است بعضی گفته اند که تواند شدن که وی نپنداشته اند او درست که
بر وی نیست چون بر وی نبوده است لازم نتواند شدن ولی درست تر آنست که نتواند که اگر از صدقه فریضه نیفتاده است باری از صدقه تطوع افتاده
است مسئله در زکوة هشت شرط است پنج در زکوة دهنده است و سه در زکوة است و مسلمان پنج که در زکوة دهنده است مسلمان و عاقل
و بالغ و آزاد و صاحب نصاب بودن است اما آن سه که در مال است عین مال و مال تجارة و ستور سائمه است مسئله اگر دانشمندی است و یا کتابها است
زکوة دران کتابها واجب شود یا نی بنگریم اگر از هر نسخه یکیست زکوة واجب نشود و اگر از هر نسخه دو است که اگر آنها را جمع میکنیم بیست دینار نرخ
زکوة واجب آید و اگر از هر نسخه دو است یا سه مثلا از جامع الصغیر دو و از جامع الکبیر سه و زیادة سه چهار است از سماع و بی مصنفان دیگر نیز زکوة
واجب نشود از بهر آنکه در هر یکی معنی دیگر بود لاجرم بدان محتاج بود زکوة واجب نشود و اگر مصنف یکی بود و در همه همان یکی معنی بود لاجرم
زکوة واجب شود مسئله اگر مردی را جامهای زمستانی دو است و تابستانی دو و دو عفو بود و در وی زکوة واجب نشود اما اگر ازین زیاده
شود زکوة واجب شود چون بنصاب رسد مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد زکوة مال من بده پیش از آنکه وکیل دادی موکل داد و بر قول
ابو حنیفه رح وکیل ضامن شود از بهر آنکه چون موکل داد و وکیل معزول شود و پس ناحق داده بود ضامن شود بر قول ابو یوسف و محمد رح ضامن نشود
از بهر آنکه بایستی و برا خبر کردی که تو مده من داده ام مسئله مردی را دویست درم است و پنجاه درم یا بیست دینار است و نیم دینار یکسال برگذشت
و زکوة نداد سال دوم آمد در دوم سال از زکوة واجب آید یا یکسال را بقول ابو حنیفه رح دو سال را و بقول ابو یوسف و محمد رح سال اول را زکوة
واجب شود سال دوم را نی [illegible] هر دو سال نصاب کامل است از بهر آنکه اگر بیست سال اول بیست و نیم دینار بود و اگر نیم دینار
را از حساب درویشان گیریم بیست دینار بماند سال دوم را لاجرم در سال دوم نصاب کامل بود و در نقره نیز جواب همین است اما حجت ابو یوسف و
محمد رحمهما الله آنست که در دویست درم پنج درم لازم آید و دران پنج درم نیز چیزی واجب آید در سال اول چون چیزی لازم آید دران پنجاه درم
سال دوم نصاب دوم کامل نبود لاجرم زکوة واجب نیاید در سال دوم مسئله اگر مردی زنی خواست اشتران معین کابین او بیان کرد و
این شتران را بدین زن تسلیم نکرده است اگر سال برگذشت زکوة واجب نبود بر زن و لی بر شوی [illegible] از بهر آنکه از ملک وی بیرون رفته است
و بملک زن اندر آمده و بر زن از بهر آن واجب نیاید که وی را ملک ناقص است که نمی تواند ازو وی انتفاع گرفتن اما اگر مرد بزن بدهد بر زن زکوة واجب
آید مسئله مردی را از مردی بیست دینار می بایستی سال برگذشت و آن بیچاره با عزیم است زکوة واجب آید یا نی بنگریم که آن مرد منکر است
یا مقر اگر منکر است زکوة واجب نیاید و اگر مقر است جواب به تفصیل است بنگریم که توانائی دادن هست یا نی اگر توانائی دادنش هست زکوة
واجب آید و اگر نی نی باب زکوة الابل [illegible] اگر مردی را اشتران اند چرا خوار اگر پنج شتر بود و سال برگذرد یکی گوسپند
واجب آید و از پنج تا نه همان یک گوسپند واجب آید چون ده شود دو گوسپند واجب آید تا چهارده همان دو گوسپند بود و چون پانزده شود
سه گوسپند واجب آید تا به نوزده همان سه گوسپند واجب آید چون بیست شود چهار گوسپند واجب شود تا بیست و چهار همان چهار گوسپند
بود و چون بیست و پنج شوند یکی بنت مخاض واجب آید و از بیست و پنج تا سی و پنج همان یکی بنت مخاض واجب آید چون سی و شش شوند
یکی بنت لبون واجب بود و بنت مخاض یکساله بود که پای در دوم سال نهاده بود و بنت لبون دو ساله بود که پای در سیوم سال نهاده بود

و بر قول محمد رحمه الله واجب نبود همچنانکه زکوة واجب نیست حجت ایشان آنست که قربانی از جمله مواسات است گویند از مال زن قربانی
کنید و آنرا اختلاف کنید و پاره بدان نارسیده میدهد تا بخورد نشاید که بدرویش دهید چنانکه اگر دیدار زن خواهید نفقه زن بر وی
واجب آید و صحیحه نیز واجب آید والله اعلم بالصواب باب زکوة البقر باید دانستن که در هر سی ماده گاو یکساله که خواه نر خواه
ماده که پا در دوم سال نهاده بود واجب آید تا سی و نه همین بود و چون چهل شود یکی گاو دو ساله که پای در سیوم نهاده بود واجب
آید همچنین تا پنجاه و نه و چون شصت شود دو گوساله واجب آید تا شصت و نه همین بود و چون هفتاد شود یکی یکساله و یکی دو ساله
واجب آید تا هفتاد و نه همین بود و چون هشتاد شود دو گوساله دو ساله واجب آید تا هشتاد و نه همین بود و چون نود شود سه گوساله
یکساله واجب شود تا نود و نه همین بود و چون صد شود یکی دو ساله و دو یک ساله واجب شود از بهر آنکه چهل را یک دو ساله و شصت را دو یک
ساله تا صد و نه همین بود و چون صد و ده شود دو دو ساله شود و یکی یکساله تا صد و نوزده همین بود و چون صد و بیست بود مخیر بود خواهد سه دو ساله
دهد خواهد چهار یک ساله تا صد و بیست و نه و چون صد و سی شود یک دو ساله و سه یک ساله دهد تا صد و چهل و نه همین بود و چون صد و پنجاه شود
دو ساله دهد و یکی یکساله یا خواهد پنج یکساله دهد همچنین بتقدیر میرود تا صد و شصت را چهار دو ساله دهد باب زکوة الغنم باید
دانستن که در چهل گوسپند یعنی صاحب چراخوار یک گوسپند واجب آید تا صد و بیست همین بود و چون صد و بیست و یک شود دو گوسفند
واجب آید همچنین تا دویست همان دو بود و چون دویست و یک شود سه واجب شود تا چهار صد همین بود و چون چهار صد شود چهار
گوسفند واجب آید بعد چهار صد اگر صد هزار شود از هر صدی یکی گوسفند واجب آید مسئله اگر چهل بره است در وی زکوة واجب نیست
مگر که با ایشان گوسفندان کلان هم بوند پس تبع آن کلانها زکوة واجب شود مسئله هر گاه گوسفندان بست ساعی آید تا زکوة گوسفند
طلب کند خداوند گوسفند گفت به در بند از انبار هر کدام گوسفند که تو میخواهی باید که ساعی خود جدا کند از بهر آنکه خداوند گوسفند را
باید که خود تسلیم کند بوی تا دست آید اما اگر ساعی خود در آید باید که گوسفند میانه گیرد از بهر آنکه اگر بهتر گیرد در وی ستم بود اگر میانه
گرفت روا بود یا نی اگر خداوند گوسفندان انجا بود روا بود و اگر خداوند گوسفندان حاضر نبود روا نبود مر ساعی را که بر دگر از زکوة نیاب
ندارد مسئله اگر مرد را مالهای زکوة است همچو شتران و گاوان و گوسفندان کافران برند بدار حرب و قسمت کردند اگر بعد از ان چند گاه
این خداوند مال بدین مالها بخود فا در شد مر سالها گذشته را واجب شود یا نی بقول علمای ما واجب نشود بر خلاف شافعی حجت علمای ما آنست
که چون مالها کافران ببردند از ملک وی بیرون برد لاجرم زکوة واجب نشود اکنون سال تمام شد بدین مالها همچون شتران و گاو و گوسفندان
و گاوان و چارپایها با زکات انی در زکوة مال نداد این مالها را میفروشند بیع روا بود یا نی بر قول علمای ما روا بود و بر قول شافعی روا نبود
و حجت شافعی آنست که میگوید که زکوة حق درویشان است چون نداد آن مال مشترک شد میان وی و میان درویشان هر چیزی که مشترک بود
میان دو کس بیع روا نبود مگر آن که دیگر اجازت دهد چون اینجا مال مشترک شد میان درویشان باید که بیع روا نبود و حجت علمای ما آنست که زکوة
خدا است و بامر خدا است و هر چه خدا است همچو واجبها دیگر چنانچه واجب نماز و روزه و واجب حج اگر دیدار ایشان واجب بود و دیدار بیع و شرا باز ندارد اینجا
نیز همان بود و جواب حجت شافعی رحمه الله آنست که مشترک است میان وی و میان درویش دلیل بر این که اگر کنیزک میان دو

مشترک بود هیچکس را نمی صحبت روا نبود باز اگر مردی را کنیزک بود از بهر بازرگانی قیمت دویست درم سال برگذشت و زکوة نداد
این کنیزک عیبناک شد صحبت با این کنیزک روا بود و اگر این کنیزک با درویش مشترک بود صحبت با این کنیزک وی را روا نبود پس دانستیم که دادن
زکوة هیچ را باز ندارد مسئله زکوة واجب شود و این وجوب مضیق است یا موسع یعنی زکوة را تعجیل کند بدادن چون سال تمام شود
یا نی بر قول ابوحنیفه و ابویوسف موسع و بر قول محمد مضیق تا تاخیر کند یا آن را تاخیر کردن بر قول محمد بزهکار شود و بر قول ابوحنیفه رحمة الله
بزهکار نشود و حجت ایشان آنست که نماز نیست که وی را وقتی معین هست که از آن وقت درگذرد و بزه است اما زکوة را وقت ادا معین نیست
چنانکه زکوة را تعجیل کند روا بود تا تاخیر کند نیز روا بود مسئله مردی زکوة مال یکساله را یا دو ساله را پیشتر میدهد روا بود از بهر آنکه درویش
را نیکوئی می آید لاجرم روا میدارم مسئله اگر مردی را بیست دینار زکوة برآمده است این بیست دینار را بیک تن میدهد بر قول علما رحمهما
الله روا بود و لیکن مکروه بود بر قول زفر رحمة الله روا نبود وی میگوید چون آن بیست دینار میگیرد توانگر شد یعنی چنان بود که زکوة به
توانگر داده است و زکوة به توانگران دادن روا نبود و حجت علما رحمة الله آنست که در وقت آنکه میگیرد درویش است بعد از آن توانگر شود
لاجرم روا بود مسئله باید دانستن که زکوة مال را بخویشان خود دهی بهتر از آن بود که به بیگانه دهی و اگر خویش نیست همسایه درویش دهی بهتر
بود و اگر همسایه درویش نبود بنگرد که نیک درویش کیست با درکوی و یا در محله زکوة بوی دهد اولیتر بود با همسایگی دهد و باری
بفاسق ندهد مسئله اگر زکوة مال شهر دیگر میفرستند مکروه بود و یا بجانب کعبه میفرستند یا ساکنان مدینه مکروه بود از بهر آنکه حق این درویشان
با این توانگران وابسته است که گذارند مسئله مردی را غلام است یا کنیزک که از بهر خدمت نیست تجارت کرد باید که سال برگذرد تا زکوة واجب آید
اما اگر همچنان است که نیت تجارت کرد باز نیت خدمت میکند زکوة واجب نیاید مگر که حولان گذشته بود بعد از آن نیت کند تا آن سال گذشته را
باید که زکوة بدهد هر چه در سرا است زکوة واجب نیاید چون گندنا و پیاز و مانند وی بر قول ابوحنیفه و بر قول ابویوسف و محمد زکوة
واجب شود مسئله مردی مال یافت در سرای خود یعنی در سرای ملک خویش که خریده بود یا میراث رسیده بود و معلوم نیست که مالک از آن
کیست باید خمس آن مال بدرویشان دهد باقی وی را حلال بود اما اگر آن مال در زمین یافت در دو روایت است بیک روایت خمس واجب شود
و بیک روایت واجب نشود از بهر آنکه هر چه در سرای بود ظاهر آن بود که آن مال از آن خداوند سرای بود لاجرم چون خداوند معلوم نبود
خمس آن بدهد اما اگر بیابان یافت معلوم نبود که نهاده است لاجرم خمس واجب نیاید مسئله مردی را دویست درم وام است چهل
گوسفند و سی گاو و این دویست درم بگوسفندان حواله کنم یا بگاوان حواله کنم زکوة گاوان یکی گاو بود و تو دانی که قیمت گاو از گوسفند
زیاده بود لاجرم این وام بگوسفندان حواله کنم تا گاو را زکوة دهد تا درویشان را منفعت بیشتر بود مسئله بر عکس اگر مردی را بیست
و پنج اشتر است و سی گاو و دویست درم وام بگاو حواله کنم که قیمت یکی اشتر بیشتر بود از قیمت یکی گاو لاجرم بگاو حواله کنیم تا
درویشان را بهتر آید مسئله عاشر میگردد تا مال ستاند از یکی عشر خواست وی گوید این مال از من نیست از من ودیعه است یا گفت
مرا وام است یا گفت این مال نزدیک من امانت است یا چیزی میگوید که زکوة مال از وی بیفتد این عاشر وی را باین سخن استوار دارد
از بهر آنکه وی درین باب امین است و هر جای قول قول امین بود اینجا پس همین بود و اگر آنکه سوگند میخواهد استوار دارد از بهر آنکه جز

پذیرفت باحکام در آمد و رضا داد لاجرم که حکم مر مسلمانان را بود ایشان را نیز همان بود اما اگر حربی بود استوار ندارد بهیچ
حال مگر بدو قول یکی آنکه اگر بندگان بودند گوید اینها فرزندان من اند یا گوید مادر فرزندان من اند بدین دو قول استوار دارد ولیکن
اگر در نظم گفته بود دیجهاء ایشان حرام بود که بیش نشاید فروختن و دیگر هیچ قول استوار ندارد از بهر آنکه احکام ایشان روا نیست مسئله
عاشر بر مسلمانان میگذرد و زکوة میخواهد صاحب مال میگوید که این مال من بانقصان هست همه مال من صد درم میرسد عاشر میگوید
که من چیز یافته ام که ترا در خانه صد درم دیگر هست آن با این نصاب تمام میشود زکوة بده که گفت نشاید ستدن خواستن از بهر آنکه زکوة
واجب میشود از که این مال در حمایت سلطان هست و نصاب این مال در حمایت سلطان تمام نیست لاجرم نی بدین صد درم زکوة
واجب آید و نی بران صد درم که در خانه هست از بهر آنکه اینمال دیگر هست و آنمال دیگر و نصاب آن تمام نیست و از این نیز نصاب
تمام باید تا زکوة واجب آید مسئله بر مکاتب زکوة نیست تا اگر بر مکاتب عاشر برگذرد عاشر را نباید که از وی عشر خواهد از بهر آنکه
مکاتب با وام بود و وام برکردن مر زکوة باز دارد مسئله اگر مردی بضاعت مردمان می برد و برا مستبضع میگویند و برا در آنجا
هیچ شرکت نبود و عاشر رسید و میگوید که زکوة بده وی میگوید این مالها با من بضاعت هست و درین هیچ شرکت نیست نباید مر
عاشر را که از وی زکوة خواهد از بهر آنکه این مال کسانست در دست وی بر مال کسان زکوة نیست یعنی زکوة واجب نباید از مستبضع
چون خداوندگار آنجا نبود مسئله اگر مرد لست مضارب و مضاربه آن بود که از یکی سیم بود و از یکی تن و سود نیم لیکن سود آنگاه
باید که قوت کند که اصل مال یک سو نهاده بودند مضارب بر عاشر میگذرد عاشر از وی زکوة میخواهد مضارب میگوید این مال مضاربت
هست و در دست من نیست مر عاشر را نشاید که از وی زکوة خواهد یا نی ابو یوسف و محمد رحمة الله میگویند که نشاید از بهر آنکه قسمت درین
مال پدید نیست چنانست که گوی خود را درین مال شرکت نکردستی بدین معنی زکوة واجب نباید همچنانکه در بضاعت و از ابو حنیفه
دو قول هست یکی قول اول و یکی قول آخر اول میگوید که واجب وی را درین مال شرکت هست و هر چگاه مال میان دو تن شرکت
بود زکوة واجب آید اینجا نیز باید که همان بود باز قول آخر میگوید که واجب نباید از بهر آنکه قیمت وی پدید نیست چنانکه یاد کردیم
باب در زکوة اسب باید دانستن که در اسپ زکوة واجب هست یا نی اگر از بهر نسل بود زکوة واجب بود بیک روایت بر هر
اسپی یک دینار واجب شود و بیک روایت قیمت کند اسپان را قیمت اسپ را بنقره حساب کند و بدهد در مادگان اگر اسپ نر بود و اگر
از بهر بازرگانی خریده بود زکوة واجب شود اما اگر از بهر نشست را بود زکوة واجب شود یا نی بر قول کرخی رحمة الله واجب شود
و بر قول طحاوی رحمه واجب نشود مسئله اگر زمین هست عشری مردی این زمین را باجارت گرفت عشر بر اجیر واجب شود یا بر مستاجر
از بهر آنکه ملک اجیر هست این زمین و مر مستاجر را منفعت زمین بیش ملک نیست لاجرم چون ملک وی نبود بر اجیر واجب بود بر مستاجر
نبود و همچنین اگر زمین را بیکی داد بمزارعه عشر این زمین بر خداوند زمین بود نه بر کدیور مسئله اگر زمین هست خراب آنرا کسی
آبادان کرد با مر سلطان عشر این زمین بر خداوند زمین بود نه بر کدیور مسئله اگر زمین هست خراب لا مالک آنرا کسی آبادان کرد
با مر سلطان عشر این زمین مر آنکس را بود که آبادان کرده هست والله اعلم بالصواب باب الصوم بدانکه روزه ماه رمضان

فریضه است هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول علیه السلام و هم باجماع امت اما نص آنست قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب
علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم قال النبی علیه السلام بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة
وصوم شهر رمضان وحج البیت من استطاع الیه سبیلا و در حدیث دیگر فرموده است که صلوا خمسکم وزکوا اموالکم وصوموا شهرکم وحجوا بیت ربکم تدخلوا
الجنة ربکم بلا حساب ولا عذاب یعنی پیغامبر علیه السلام فرمود نماز گذارید و زکوة بدهید و روزه ماه رمضان بدارید و خانه پروردگار خود را زیارت
کنید تا اندر آئید در بهشت و اجماع امت آنست که هیچکس آنرا منکر نشده است و پیغامبر علیه السلام فرموده است من صام رمضان واتبعه ستا من
شوال فکانما صام الدهر کلها صحیح لحدیث یعنی هر که شش شوال را روزه دارد و همچنان بود که وی از وی ثواب همه سال روزه داشته است از بهر آنکه
خدای عز وجل پیغمبر ماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس روزه ماه رمضان را سیصد روزه شود و شش را شصت دیگر سیصد روز یکسال
بود **مسئله** بدانکه هر روزه را شرط است و رکن و محل و شرط وی نیت است رکن وی امساک از مفطرات است محل وی ماه رمضان است
و نیت روزه فریضه است هم بآیت و هم بحدیث اما آیه قوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین واما حدیث انما الاعمال بالنیات و در حدیث دیگر فرموده است
که لا اعمال الا بالنیة یعنی عمل نیست مگر بنیت **مسئله** نیت روزه بمذهب علماء ما هم از شب و هم از روز روا بود مطلق پیش از زوال به مطلق نیت و بنیت
بود بنیت تطوع نیز روا بود و بقول شافعی رح نیت فرض کند و از شب کند تا روا بود همچون روزه قضا و نذر و روزه کفاره که در وی هر شب نیت
فرض باید داشت باید تا روا بود و در رمضان نیز همچنین باید تا روا بود و علماء ما میگویند که این روزه رمضان وقتی معین است او را تعین حاجت
نیست همچنانکه روزه تطوع بیرون رمضان بنیت نفل بمطلق نیت روا می آید اینجا نیز روا بود و بقول شافعی رح نیت که آینه از شب می باید از بهر
آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که لا صیام لمن لم ینو الصیام من اللیل یعنی روزه نیست مر آنکس را که نیت وی از شب نیست علماء ما میگویند که این حدیث
نفی فضیلت است چنانکه فرمود لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد و اتفاق است که اگر همسایه مسجد در خانه نماز میگذارد روا بود و آن روزه نیز روا بود دیگر
در روز شک جماعتی آمدند گواهی دادند که ماه دیده ایم و امروز ماه رمضان است پیغمبر علیه السلام حکم کرد که هر که خورده است باقی روز نخورید و هر که نخورده
است نیت روزه بکنید پس اگر نیت از روز روا نبودی پیغامبر علیه السلام نفرمودی که نیت کنید **مسئله** مسافر در سفر روزه ماه رمضان را نیت قضا کرد
روا بود یا نی بر قول ابو حنیفه رح روا بود و از قضا نیابت دارد و بقول ابو یوسف رح و محمد رح از قضا نیابت ندارد ولیکن از رمضان روا بود قضا
بروی بود و این روایت از کتاب خصاص است بدانکه روزه بر یازده نوع است اول روزه ماه رمضان دوم روزه قضاء رمضان سیوم روزه
و روزه کفارت رمضان و روزه کفارت ظهار و روزه کفارت قتل و روزه کفارت یمین و روزه تطوع و روزه جزای صید و روزه
فدیه و روزه نذر اما چهار که کفارتهاست پیوسته باید داشتن تا روا بود یا نی روا نبود این روایت کتاب خصاص است و این روایت عربی
که نوشته می شود نیز از کتاب خصاص است که قوله تعالی والاسباب الموجبة للکفارات ثلثة والوقاع العمد وشرب العمد اما الوقاع فلحدیث الاعرابی
ان النبی علیه السلام اوجب علیه بالمواقعة اما الاکل العمد والشرب العمد فهذا مذهبنا وقال الشافعی رح لا کفارة علیه و حجتنا علیه ما روی عن النبی علیه السلام
انه قال من افطر فی رمضان متعمدا فعلیه ما علی المظاهر وعلی المظاهر الکفارة فکذلک علی الاکل والشارب لان الاسم المفطر علیهما جمیعا و دیگر
این روایت عربی نیز از کتاب خصاص است و اعذار المسقطة الا فطار ثابتة السفر والمرض والحیض والنفاس والحبل والارضاع

والعطاش والکبیر الشدید کشدید با الصغر والمرض فلقوله تعالی فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر واما الحیض والنفاس منوعان
عن الصوم باجماع الامة قضاء و ادا و اما الحبل والارضاع من الاضرار حرام بالنص و اما العطاش الشدید و الکبیر الشدید فکان حکمه بحکم المرض
مسئله بدانکه روزه را بتازی صوم گویند و صوم باز ایستادن بود از طعام و شراب و جماع با عیال خود بدانکه روزه بر دو نوع است
و ازین دو نوع هر یکی نیز بر دو نوع است یکی ازان ادا و دیگر قضا و هرچه قضا بود نیت وی از شب می باید باتفاق و هرچه ادا بود از شب
و پیش از زوال نیز روا بود چنانکه بالا یاد کردیم و دیگر تطوع بود و از نذر هرچه تطوع بود نیت وی از شب روا بود و از روز نیز ادا
بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام وقت بودی که بهر حجره رفتی و طعام نیافتی گفتی که من نیت روزه کردم و دانسته شد که نیت
از روز روا بود و هرچه نذر معین است هم از روز نیت روا بود و هم از شب باید تا روا بود مسئله روز شک را روزه داشتن اولیتر بود
یا خوردن بحکم حدیث خوردن اولیتر بود قال النبی علیه السلام من صام یوم الشک فقد عصی ابا القاسم یعنی هر که روز شک روزه دارد
وی عاصیست بر ابا القاسم اما امیر المومنین علی رضی الله و عائشه صدیقه رضی الله عنها ایشان گفتند که ما یک روز از ماه شعبان روزه داریم
دوستتر ازان داریم که یک روز از ماه رمضان بخوریم مسئله اگر مردی در روز شک نیت روزه تطوع کرد هیچ کراهیت نبود اگر رمضان
بود از فرض افتد و اگر شعبان بود از تطوع افتد و اگر قضا نیت کند از فرض نیفتد که پیغامبر علیه السلام فرموده است لا تقدموا رمضان
بصوم یوم ولا بیومین گفت پیش مروید یکی از شما رمضان را بیک روز یا بدو روز عبد الله ابن عباس رضی الله گوید که مرا عجب آید از کسی
که پیش از رمضان روزه گیرد که پیغامبر علیه السلام فرموده صوموا لرویته و افطروا لرویته مسئله مردی در روز شک میگوید چنین گوید
که نیت کردم اگر فردا رمضان بود روزه دارم از رمضان و اگر شعبان بود از شعبان این نیت درست بود ولیکن مکروه از بهر آنکه
در نیت متردد است و همچنین نیت کند که اگر فردا از رمضان بود روزه دارم و اگر از شعبان بود نی و اگر فردا رمضان پدید آید نیت
درست نبود از بهر آنکه در اصل نیت متردد است و مشایخ هم گفته اند که هرچه روز شک بود هرچه خواص بوند روز شک روزه باید
داشتن و هرچه عام بوند روزه ندارند ایشان را نگوییم که بخورند این خلاف نهاد در روز شک رعایتست که در شعبان هیچ روزه نداشته
باشند اما اگر در اول شعبان روزه داشته باشند یا در میان یکی چند روز روزه داشته بود وی را هیچ کراهیت نبود در روز شک روزه
داشتن علما عامه آورده اند که اتفاق است که در روز شک هم از بامداد طعام نشاید خوردن از بهر آنکه احتمال آن دارد که بیگاه
ترکسی برسد که وی نزدیک قاضی گواهی دهد که ماه دیده ام چون چیزی نخورده بود نیت روزه کند روا بود تا پیش
از زوال نیز نزدیک علما رحمة الله مسئله اگر آسمان گشاده بود و بر وی علتی نی نگاه کردند و ماه ندیدند یکی نزدیک قاضی آید و
میگوید که من ماه دیده ام گواهی وی مسموع نبود از بهر آنکه چون بر آسمان علتی نبود بایستی که دیگران نیز دیدندی مگر آنچه گوید
که من بر بالای بامی بودم یا بر مناره اکنون قاضی گواهی بشنود و شاید که حکم کردن یا مردی از بیرون شهر بیاید گواهی دهد اگر چه بر آسمان علتی
نبود مسموع باشد از بهر آنکه در شهر غبار بود و در دیه نبود و بیرون شهر از شهر بهتر تواند دیدن در شهر مسئله مردی گواهی داد
بنزدیک قاضی که من ماه دیده ام قاضی گواهی او رد کرد این مرد روزه خورد و بعد ازان معلوم شد که امروز رمضان بود وی را از ناشتای روزه گشاده

اگر کشادی بر وی قضا بود و کفارت نی از بهر آنکه ان رد کردن قاضی بر گواهی وی را برزی شبه شود تا بر وی کفارت واجب نیاید
مسئله اگر قاضی ماه را خود دید نشاید که حکم کند از بهر آنکه وی را علم شده است و بعلم خود نشاید حکم کردن اما اگر عید را بیند نشاید حکم کردن
از بهر آنکه بیرون آمدن است از عبادة شاید که غلط دیده بود مسئله گواهی یکی از مسلمانان در ماه رمضان شاید حکم کردن چون در
آسمان علت بود از بهر آنکه این اندر آمدن است بعبادت اما اگر ماه شوال را گواهی دهد قاضی حکم نکند تا جماعتی انبوه نبوند اگر مردی نخستین
ماه رمضان دیوانه شد یا بیهوش شد در میان ماه بهوش آید روزه روز اول روا بود باقیها قضا کند از بهر آنکه چیزی نخورده است
ولی نیت نیست لاجرم قضا بر وی بود ظاهر آنست که آن روز اول چون ماه دید بود نیت کرده بود قضا آن روز بر وی نبود اما اگر
نخستین ماه رمضان دیوانه شد و شب عید بهوش آمد قضا روزها بر وی نبود از بهر آنکه از اول ماه تا آخر وی هیچ اهل نبود اما
آنچه در میانه بهوش پیش از ماه اهل بود و در میانه ماه اهل شد روزه بر وی بود مسئله اگر مردی شب نخستین ماه رمضان ماه دید
و نیت کرد که جمله ماه رمضان روزه دارم بر قول علماء ما روزه اول ماه رمضان روا بود و دیگر روا نیست و هر روز دیگر را قضا کند و بر قول
مالک رحمه الله هر سی روز روزه دارد روا بود و حجت وی آنست که این سی روز همچون یک عبادة است لاجرم چنین نیت کند روا بود و دلیل
بر این که مردی سی روز ماه رمضان بخورد بر وی یک کفارة واجب آید بیش نه و حجت علماء ما آنست که میگویند که اگر یکی روز بخورد
کفارت کرد و روزه دیگر بخورد کفارت دیگر واجب آید معلوم شد که جنایت نو است لاجرم هر روز را نیت نو باید تا روا بود که هر روزه
عبادة علاحده است لاجرم روزه را نیت علاحده باید کرد اگر اشکال گویند که میداند که فردا رمضان است این علم کدیند نیت نی و علم دیگر
بود و نیت دیگر مسئله اگر مردی شب سحر خورد و این از وی نیت بود یا نی بنگریم که اگر مرد عادة مند است سحر خوردن یا نی اگر سحری
بیرون ماه رمضان نان میخورد نیت نبود از بهر آنکه این عادة است و اگر عادة ندارد و در ماه رمضان میخورد نیت بود خواجه امام
زاهد فقیه ابادی(?) رحمه الله این مسئله آورده است اگر در شبانگاه رمضان شهر بید یا باقلی میخورد و آن از وی نیت بود از بهر آنکه ترید
باقلی را در ماه رمضان آن زمان خورند که وی چیزی بدگوار است تا در معده دیرتر گذارد تا روز گرسنه نشود مسئله مردی شب سحر
خورده بود گرانی(?) دندان وی چیزی بماند روز از دندان بیرون کرد فرو برد روزه تباه شود یا نی بنگریم که کم از نخود است یا برابر
نخود است اگر کم از نخود بود یا برابر روزه تباه نشود از بهر آنکه اگر روزه را تباه داریم حرج شود و هر چه از وی احتراز ممکن نبود در شرع
وی را عفو دارد و اگر زیادت از نخود بود روزه تباه شود مسئله بقول زفر رحمه الله بی نیت روزه ماه رمضان درست بود
و بقول شافعی رحمه الله اگر شب هر شب نیت کند روا بود و بقول مالک رحمه الله یکی نیت کل رمضان روا بود و بقول علماء ما از شب نیت
کند بهتر بود و اگر در شب فراموش شود روز نیت کند پیش از زوال روا بود و بعد از زوال روا نبود مسئله در تباه شدن روزه
والاسباب المفسدة الصوم ثلثة مس النساء والتقبیل من النساء بشرط وجوب الاغتسال لان ذلک جماع معنى والجماع مفسد بالاجماع و
الثانی وصول الشی من الخارج الی جوف الصائم وهو تذکر الصوم لما روی عن ابن مسعود رضی الله عنه انه قال الفطر مما یدخل ولیس مما یخرج
والوضوء مما یخرج ولیس مما یدخل والمخارق الاصلی لیست بشرط عند ابی حنیفة رحمه الله وعنده شرط والثالث خروج شی من المعدة الی الفم

بصفعه قوله علیه السلام ومن تقیأ عمداً فعلیه القضا کذا ذکره فی الخصاص بدانکه روزه دار چیزی خورد بقصد وی روزه تباه شود اگرچه آن
چیز غذا نبود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود الفطر مما دخل یعنی روزه تباه شود بدر آمدن چیزی در درون روزه دار که امکان احتراز بود و در آن
یعنی از و مانع آید این مسئله را آورده اند که مردی را تیر آمد تیر را بیرون کشیدند و پیکان در آنجا بماند بقول بعضی روزه تباه شود بحکم حدیث که الفطر مما دخل و بقول
بعضی روزه تباه نشود از بهر آنکه روزه که تباه شود بچیزی در آمدن شود و در آن صورت که صلاح مردی بود و اگر اشکال گویند که کلوخ میخورد روزه او تباه
میشود و کلوخ صلاح تن وی نیست جواب آنست که آن تیر بفعل وی آمده است لاجرم تباه نشود ولی کلوخ را باختیار خود خورده است و بفعل وی است و از محل معتاد در
آمده است لاجرم اینجا روزه تباه شود مسئله اگر مردی را آب در گوش در آمده روزه تباه نشود اما اگر روغن بریزد تباه شود از بهر آنکه روغن را نفع
وی را سود دارد و منفعت بوی باز گردد ولی آب چون در گوش در آمد ضرری بود لاجرم روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دار چیزی خورد
و یا بیاشامید روزه تباه شود و مجامعت کردن نیز روزه را تباه کند از بهر آنکه مردی بیامد نزدیک رسول علیه السلام گفت یا رسول الله هلکت و اهلکت
هلاک شدم و هلاک کردم دیگری را پیغامبر علیه السلام گفت چه کردی گفت یا رسول الله در روزه ماه رمضان عمداً با زن خود جماع کردم گفت برو بنده را
آزاد کن گفت یا رسول الله گردن که مرا است گردنی دیگر ندارم گفت برو دو ماه روزه پیوسته دار گفت یا رسول الله آنچه مرا افتاد همه از بهر
روزه افتاده است گفت برو شصت مسکین را طعام ده گفت یا رسول الله چندانی ندارم که شبانگاه بغیر از آن خورم پیغامبر علیه السلام گفت صبر کن تا اگر
خرما صدقات بیاید دادن بوی دهید تا کفارت کند پس کسی پاره پاره خرما داد و شصت من خرما جمع آمد رسول گفت صلعم این شصت من را
بده تا کفارت از گردن تو ساقط شود گفت یا رسول الله بکه دهم که از من محتاج تر نبود که بحرمت آن خدای که ترا براستی فرستاده است که در
سنگستان مدینه کسی از من گرسنه تر و برهنه تر نیست رسول الله علیه السلام تبسم کرد و گفت برو و این را بخود صرف کن ولیکن بعد از این بجهت دیگری
راحتی نبود مسئله اگر مردی روزه دار بفراموشی نان خائید یاد آمدش که روزه دار است بیرون کرد باز خورد کفارت واجب شود و بقول
بعضی گفته اند که واجب نشود و بعضی گفته اند که اگر سرد شده است کفارت واجب نیاید اما اگر هنوز گرم بود کفارت واجب بود و بعضی گفته اند که هرچه لقمه
وی بود کفارت واجب آید اما اگر لقمه خائید و کسی دیگر بخورد روزه دار کفاره واجب آید یا نی بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم اگر آن کس محبوب
او بود کفاره واجب آید اگر دشمن وی بود واجب نیاید و بعضی گفته اند که اگرچه محبوب او بود اگر دو نان بدهان وی نهاد و لقمه او بوی داد کفارت
واجب آید و اگر آنکس بیرون کرد و وی باز خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه از آن لقمه خائیده نفرت آید چون کراهیت آید کفارت ساقط شود
مسئله اگر مردی بفراموشی روزه خورد بر قول علما روزه تباه نشود از بهر آنکه یکی از یاران به نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله
بفراموشی چیزی خوردم حکم روزه من چیست پیغامبر علیه السلام فرمود تم علی صومک فانما اطعمک الله وسقاک یعنی تمام کن روزه خود را که خدا او
ترا طعام و شراب داد و بر قول مالک رحمة الله روزه تباه شود از بهر آنکه روزه باز ایستادن است از طعام و شراب و خوردن ضد روزه بود و چون
ضد یافتیم پس روزه نماند همچنانکه روز بیاید شب نماند اکل و شرب آید روزه نیز نماند علما رحمهم گویند آنچه تو میگویی قیاس است و آنچه ما میگوییم بر حدیث است
و هر جا که حدیث بود قیاس باطل شود و با اینکه بفراموشی خورد و بعد از آن لقمه عمداً خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه قول مالک را شبهه شود مسئله اگر مردی
روزه دار عمداً انگور درست خورد کفارت واجب آید یا نی مشایخ گفته اند که با دانه بود و یا بی دانه اگر با دانه بود کفارت واجب نیاید از بهر آنکه

از وی شیره بیرون نیاید پوست انگور سخت بود و در معده نگذارد و دلیل بر آنکه سالم انگور خورد از وی همچنان درست بیرون آید و هیچ معده از معده
هیچ تغیر نیست که استخوان را هضم میکند چون در معده سالم میگذارد و از آن آدمی را تغیر بود که نگذارد و لیس این و معنی سنگریزه شود و در خوردن سنگریزه
کفارت واجب نیست اگر بی و بیچه بود کفارت واجب آید مسئله مردی پسته خورد درست کفارة واجب آید یا نی گوییم که پسته شور است یا خام اگر شور است
کفارت واجب آید آن شوری وی هم غذا بود و اگر پسته خام است کفارت واجب آید یا نی بنگریم که گفته است یا نی اگر گفته است کفارت واجب آید و اگر نی
مسئله اگر مردی بادام تر میخورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذا است اگر مویز تر میخورد کفارت واجب آید یا نی جواب واجب آید
از بهر آنکه وی غذا است و اگر مویز تر هم بخورد کفارة واجب آید یا نی جواب واجب آید از بهر آنکه وی غذا است و اگر مویز خام خورد کفارة واجب نیاید از
بهر آنکه وی غذا نیست که اگر دیر بخورد می بیم هلاک بود کفارة واجب نیاید اگر مویز تر میخورد کفارة واجب جواب آید از بهر آنکه وی آن وی غذا
و اگر موز خام خورد کفارة واجب نیاید از بهر آنکه از وی غذا نیست که در وی بیم هلاکت است مسئله اگر بادام تر خورد با پوست اگر درست فرو
خورد کفارت نبود و اگر بخاید بنگریم مغز پیش فرو رفت یا پوست اگر مغز پیش فرو رفت باز پوست کفارة واجب آید و اگر پوست پیش فرو رفت باز
مغز کفارة واجب نیاید از بهر آنکه پوست غذا نیست چون غذا نبود بفرو رفتن پوست روزه فاسد بعد از آن اگر چیزی خورد در روزه وی را قضا بود کفارة
نی اما اگر معلوم نیست که کدام پیش رفت بشک بر کفارة واجب نیاید مسئله اگر مردی کنجد درست فرو خورد کفارة آید یا نی اختلاف است بر قول بعضی
واجب نیاید و اصح آنست که واجب آید مسئله اگر نمک خورد کفارت واجب آید یا نی اگر انگشت نمک سرزده خورد کفارة واجب آید و اگر یک انگشت نمک
خورد کفارة واجب نیاید مسئله اگر مردی حلیه خورد کفارة واجب آید یا نی بنگریم اگر حلیه تازه است اکنون بر آمده است کفارت واجب آید و اگر حلیه [illegible]
کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی سفیده تر که خورد کفارة واجب آید و اگر خربزه تر که خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه سفیده تر که خوردن عرف
عادة است ولی خربزه تر که خوردن عرف و عادت نیست مسئله اگر مردی آرد خورد کفارت واجب نیاید از بهر آنکه عرف نیست اگر سکر
تر خورد اما اگر خمیر خورد کفارت واجب آید یا نی بقول ابو یوسف رح کفارة واجب نیاید و محمد رح را دو قول است یکی قول کفارت واجب آید و دیگر
قول نی اما اگر پسته خورد میخورد باتفاق کفارت واجب آید اما اگر آرد بسته خورد یعنی آرد کشکی کفارة واجب آید از بهر آنکه عرف است که آن را میخورند
مسئله اگر مردی گوشت خام خورد کفارت واجب آید یا نی بعضی گفته اند که بنگریم اگر فربهی میخورد و باندازی اگر فربهی خورده بود کفارت واجب آید
اگر انزاری خورده بود کفارة واجب نیاید بعضی گفته اند که بنگریم که قدید است یا گوشت تازه اگر قدید است کفارة واجب آید و اگر تازه است
و اگر تازه است کفارة واجب نیاید و اصح آنست کفارة واجب آید مسئله اگر مردی خون خورد کفارت واجب آید یا نی بر قول بعضی کفارة
واجب آید بعضی گفته اند که کفارة واجب نیاید از بهر آنکه بعضی از کافران سپاه را رگ می زنند و در روده گوسفند را بدان رگ می نهند و بریان میکنند
و می پزند و میخورند لاجرم غذا بود کفارة واجب آید و بعضی گفته اند که کفارة واجب نیاید مسئله مردی گندم میخورد کفارة واجب آید یا نی بر قول
ابو حنیفه رح کفارة واجب آید و بر قول ابو یوسف رح کفارت واجب نیاید اگر [illegible] گندم بریان خورد باتفاق کفارة واجب آید مسئله
مردی روزه مسواک میکند روا بود یا نی بقول علما رح روا بود شاید کردن و بر قول شافعی رح اول روز بود شاید کردن و بر [illegible] آخر روز
بود نشاید کردن و بر قول [illegible] بنگریم که مسواک تر است یا خشک اگر تر است نشاید کردن و اگر خشک است شاید از بهر آنکه اگر تر بود از آن [illegible]

کشاده شد روزه هر دو دلیل ها اکه روزه تباه شد اگر روزه تباه نشدی پیغامبر علیه السلام نفرمودی حجت علما ما آنست که این حدیث همچون آن
حدیث هست که پیغامبر علیه السلام جایی بر دو کس گذر کرد که آن هر دو غیبت میکردند پیغامبر علیه السلام فرمود الغیبة ولیفطران الصائم
یعنی غیبت روزه روزه دار را بکشاید تاویل این حدیث آنست که ثواب روزه بباد برد خدا ایشان بیامرزد آنکس را همچنانکه از آب حلال نان
حلال بازمی ایستد از غیبت باز ایستد که حرام است نیز باز ایستد تا روزه بصفت تمام داشته بود مسئله اگر مردی روزه دار را قی برآید
روزه تباه نشود و اگر خود قی کرد روزه تباه شود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود من قاء فلا قضاء علیه ومن استقاء فعلیه القضاء گفت هر که
از شکم قی آید بر وی قضا نیست و هر که قی بکند بر وی قضاست مسئله اگر مردی را قی آید و باز فرو رفت روزه تباه شود یا نی این مسئله بر
نوع است اگر پری دهن بود که فرو برد باتفاق روزه تباه شود و اگر کم از پری دهان بود که فرو رفت باتفاق روزه تباه نشود و اگر پر
دهان بود و فرو رفت بر قول ابو یوسف رح روزه تباه شود و بر قول محمد رح روزه تباه نشود و اگر کم پری دهان بود و فرو برد بر قول محمد رح
روزه تباه شود و بر قول ابو یوسف رح نی حاصل آنست که محمد فعل را اعتبار دارد و پری دهان و کم پری دهان نی و ابو یوسف پری
دهان را اعتبار دارد و فعل را نی هرکجا پری دهان هست فرو برد باتفاق روزه تباه شود که بقول محمد رح فعل یافتم که فرو برد که بقول ابو یوسف
پری دهان یافتم لاجرم باتفاق تباه شود و هرجا که کم پری دهان هست و فرو رفت باتفاق روزه تباه نشود از بهر آنکه نی فعل یافتم و نی
پری دهان اما اگر کم پری دهان بود و فرو برد بر قول محمد تباه شود فعل یافتم و بر قول ابو یوسف رح تباه نشود که پری دهان نیافتم و اگر پر
دهان بود و فرو رفت بر قول ابو یوسف رح روزه تباه شود و بر قول محمد رح تباه نشود که فعل نیافتم **فصل** باید دانستن که زن حایض
و نفاس را ده کار نشاید کردن یکی نماز دوم روزه سیوم قرآن خواندن چهارم مصحف گرفتن و بسودن تخته و نوشتن تخته پنجم طواف
کعبه کردن ششم در مسجد در آمدن و هفتم چون پاک شود نماز را قضا نکند و هشتم روزه را قضا کند و نهم جماع نکنند دهم گذشتن عده
بسبب حیض و اگر کنیزک بود استبراء هم بیک حیض گیرد مسئله اگر زن روزه دار نماز پیشین حیض دید باید که باقی روز چیزی نخورد و
بعد از عید این روزه را قضا کند مسئله اگر زنی بعد از سپیده دم در رمضان پاک شد یا بعد از سپیده دم کافر
اسلام آورد یا دیوانه بهوش آمد روزه آن روز برایشان نبود ولی در آن روز هیچ چیز نخورند از بهر آنکه جزوی از روز گذشت و ایشان
اهل نبودند لاجرم روزه آن روز برایشان نبود اما این زن بعد از عید قضا کند مسئله اگر زنی پنداشت که امروز نوبت حیض است
روزه بخورد حیض نیامد شام هم پیدا نیامد بود روزه خورد اینروز کفارت نیامد پس یا مردی که سفری رفت بصباح روزه خورد آن
روز سفر رفتن نشد قول صدر شهید رح آنست که بر سه کفارت واجب آید اما اگر مسافر در همان روز سفر رود کفارت از وی ساقط نشود اما
اگر زن را در همان روز حیض آید یا بیمار را در همان روز تپ آید کفارت از هر دو ساقط شود از بهر آنکه اگر در آخر روز بر صفتی شود که
آن صفت در اول روز بودی وی را خوردن مباح بود در آخر روز آن صفت موجود شود کفارت ساقط شود بخلاف مسافر که آن بفعل
وی هست و باختیار وی است اما تپ و بیماری آن بفعل ایشان نیست از حق هست و جل لاجرم کفارت ساقط شود اما اگر مسافر بکره بر سفر رود هست در آن
علما را اختلاف هست بیک قول کفارت ساقط شود و بیک قول نی و این ظاهر روایت هست مسئله اگر مردی را قصاص میکردند روزه

خورد و قصاص نکرد و نزدش کفارت واجب آید اما خواجه امام لقال در فتاوی خویش آورده است که در زن واجب و در قصاص
شبهت شود کفارت واجب باید اما در مسافر باتفاق کفارت واجب آید از بهر آنکه خوردن فعل وی است و سفر رفتن هم فعل وی است کفارت
واجب آید اما اگر وی بخورد و بعد از آن پنداشت انکه امروز با کافران حرب میکنم نکرد باتفاق کفارت واجب نیاید از بهر آنکه وی را حرب
باید کردن و در میان حرب چیزی نتواند خوردن لاجرم شبهت شود کفارت واجب نیاید مسئله مردی بامداد بعد از خوردن بگاه
تب بیمار شد یا زنی بعد از خوردن بگاه حیض دید یا مردی بامداد خورد و بگاه تر دیوانه شد و در هر سه صورت کفارت ساقط شود اما اگر بامداد
خورد و بگاه تر خود را کاردی زد و از سبب آن بیمار شد کفارت ساقط شود یا نی بر قول بعضی ساقط شود و بر قول بعضی ساقط نشود و این
اختیار خواجه امام اجل سرخسی است از بهر آنکه خوردن فعل وی است و کارد زدن هم فعل وی است و هرچه فعل وی کفارت ساقط
نکند اما اگر مسافر در آن روز سفر رود کفارت از وی ساقط نشود اما اگر زن را در همان روز حیض آید و یا بیمار شود و یا بیهوش شود
اند کفارت هر دو ساقط شود از بهر آنکه آخر روز بر صفتی شود که اگر در اول روز بودی وی را مباح بودی در آخر روز آن
موجود شود کفارت ساقط شود مسئله مردی شب از برخاست تا سحر خورد سوال کرد که سپیده دمیده است یا نی دو کس گفتند
که سپیده دمیده است و دو کس دیگر گفتند که سپیده نه دمیده است خورد کفارت واجب آید از بهر آنکه اعتبار آن دو کس را است
که گفت سپیده دمیده است چرا که شب خود ظاهر است و گواهی آن دو کس که گفته اند نه دمیده است معتبر نیست و گواهی از برای ثابت کردن
چیزی بود و آن دو کس ثابت میکنند که روز شده است پس همچنان بود که گوئی دو کس گواهی داده اند که روز شده است و وی خورد
کفارت واجب آید اینجا نیز همین بود مسئله سنت سحر خوردن آنست که تاخیر کنی تا آخر شب که پیغامبر علیه السلام فرموده است ثلث من سنن المرسلین
تاخیر السحور و تعجیل الافطار و وضع الیمین علی الیسار تحت السرة فی الصلوة یعنی تاخیر کردن سحر تا آخر شب و تعجیل کردن روزه گشادن
و دست راست بر دست چپ نهادن زیر ناف در نماز و تاخیر همچنین کند که چون نان خوردن تمام شود آن [illegible]
شود از بهر آنکه خدای تعالی فرموده کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر یعنی بخورید و بیاشامید
آن وقت که رشته سپیده از رشته سیاه پدید نیاید یعنی شب از روز مراد ازین صبح صادق است نه صبح کاذب [illegible]
و کاذب آنست که راست رود و صبح صادق آنست که از زمین پدید آید و بر قول اصم و سلیمان اعمش و جماعتی از اصحاب ظواهر النصوص
که تا آفتاب بر نیاید سحر خوردن روا بود از بهر آنکه بنزدیک ایشان خیط ابیض آفتاب است و دیگر تمسک باین آیت میکنند که اتموا
الصیام الی اللیل یعنی تمام کنید روزه تا شب و شب وقتی است که آفتاب فرو رود و چون روزه گشادن وقت فرو رفتن آفتاب
است گرفتن روزه نیز وقت بر آمدن آفتاب است اما ما میگوییم اینکه شما میگوئید درست نیست از بهر آنکه اتفاق است که نماز بامداد
در روز است پیغامبر علیه السلام که نماز بعد از صبح آورد و پیش از بر آمدن آفتاب بگزارد مسئله مردی برخاست تا سحر خورد
افتاد و شک که سپیده دمیده است یا نی اکثر بیشتر گمان دارد که سپیده دمیده است نشاید خوردن و اگر خورد و معلوم شد که سپیده
دمیده است کفارت واجب آید از بهر آنکه بیشتر گمان وی آنست که سپیده دمیده است و همچنانکه آن خورد بعد از خورد

لاجرم کفارت واجب آید اما اگر پیشتر گمان وی آنست که شب است خورد بعد از آن معلوم شد که سپیده دمیده بود هست کفارت واجب نیاید
از بهر آنکه شب یقین بود و روز در شک بود لاجرم کفارت ساقط شود و همچنین اگر برخاست و سحر خورد و هیچ گمان نبودش که شب است یا روز معلوم شد
که سپیده دمیده بود هست کفارت بر وی نبود مسئله مردی سوال کرد که آفتاب فرو رفته است روزه گشایم دو کس گفتند که فرو رفته است
و دو کس گفتند که فرو نرفته است وی خورد و بعد معلوم شد که آفتاب فرو نرفته است بر وی قضای بود کفارت نی از بهر آنکه گواهی آن
دو کس که گفته اند که فرو رفته است معتبر است در حق وی شبهه شود و کفارت ساقط شود بهمان دلیل که پیشتر یاد کرده بودیم **فصل** باید دانستن
که کفارت روزه در قرآن نیست که اگر بخورد کفارت باید کردن اما پیغامبر علیه السلام فرموده من افطر فی نهار رمضان عمداً و متعمداً فعلیه
ما علی المظاهر یعنی هر که بخورد یک روزه از ماه رمضان بقصد بر وی آن واجب شود که بر مظاهر است لقوله تعالی والذین یظاهرون من
نساءهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا الآیة یعنی آنها که ظهار بندند با زنان خویش پس یکی بنده آزاد باید کردن پیش
از آنکه بسا وند و هر چه درین آیة فرمود در ماه رمضان حکم همین بود یعنی بنده آزاد کند اگر بنده نبودش دو ماه پیوسته وار روزه دارد و اگر
روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد درین سه چیز تخییر نیست تا اگر امیری خواهد که کفارت کند گویم دو ماه پیوسته روزه دارد
یا آنکه بنده نتواند آزاد کردن تا بر وی دشوار تر بود تا پیش نخورد باقی بر همان ترتیب است مسئله مردی یک روز از ماه رمضان بخورد
خورد و کفارت کرد و روز دیگر باز خورد کفارت دیگر واجب آید از بهر آنکه کفارت که شریعت واجب کرد از بهر آنکه کرد که تا وی متزجر شود
یعنی باز دارنده شود از خوردن چیزی چون باز خورد معلوم شد که زجر بحاصل نیامده است چون زجر تمام حاصل نیامده است لاجرم
کفارت دیگر واجب آید مسئله اگر یک روز بخورد و کفارت نکرد و روز دیگر خورد و اگر همچنین هر سی روزه را بخورد یک کفارت دهد بسنده
بود از بهر آنکه کفارتها در یکدیگر نداخل شود مسئله مرد روزه دار را نشاید که عیال خود را کنار گیرد یا قبله دهد یا نی بنگریم که اینمرد
پیر است یا جوان است اگر جوان بود نشاید از بهر آنکه نباید که در کار دیگر افتد و اگر پیر است که بر خود ایمن بود باکی نبود مسئله اگر
زن طعام می چشد شاید یا نی بنگریم که شوی این زن بدخوی است یا نیک خوی است اگر بدخو بود شاید که بچشد اگر نچشد و بیراه خصومت شود
و آن سبب فرقت شود و اگر خوشش خوی بود نشاید که با وی جنگ نکند لاجرم نشاید تا ناگاه چیزی بحلق وی نرود مسئله مرد
طهارت میکند در دهان آب وا ردار آب بحلق وی فرو رفت بی قصد وی روزه تباه شود یا نی بنگریم روزه را یاد میدارد یا نی
اگر یاد میدارد روزه تباه میشود قضا بود کفارت نی از بهر آنکه وی قصد نکرده است اما اگر روزه را یاد نمیدارد و فراموش کرده است
روزه وی همچنان روزه بود تباه نشود مسئله اگر روزه دار بکلوخ استنجا کرد باز بآب استنجا میکند باید که خود را اندک
تنگ تر دارد اگر آب و یا خاک بموضع حقنه وی رسد روزه تباه شود از بهر آنکه از ظاهر بباطن چیزی رفت اما صدر شهید آورده است
که حد صیت آب آنست که از بالا بنشیب رود و از نشیب ببالا نی از بهر آنکه گمان بود آب بآن موضع نرسد لاجرم روزه تباه نشود
و اگر چه خویشتن را سست داشته باشد مسئله نشاید که زن پرده دار پرده بکند تر نهد اگر پرده غالب شود روزه تباه شود
مسئله مرد روزه دار را نشاید که غرغره کند چون سپیده دمیده بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود بالغ فی المضمضة والاستنشاق الا

الا ان تکون صائما یعنی اگر روزه دار باشد در بینی و غرغره مبالغت نکند تا آب فرو نرود مسئله مردی سحر میخورد لقمه خاییده در دهان وی
بود که صبح دمید و آن لقمه را فرو برد کفارت لازم آید یا نی بر قول بعضی واجب آید و بر قول بعضی نه مسئله اگر دو تن گواهی
دادند که آفتاب فرو رفته است خورد بعد از آن معلوم شد که آفتاب فرو نرفته است قضا بود کفارت نی از بهر آنکه دو تن گفتند
که شب شده است گواهی ایشان معتبر است و گواهی آن دو تن که گفتند که روز است معتبر نیست چرا که خود ظاهر است گواهی آن دو تن
شبهه شود کفارت ساقط شود مسئله اگر مردی پنداشت آنکه شب شده است روزه گشاد و معلوم شد که شب نبوده است قضا بود و بر وی
کفارت نی از بهر آنکه پنداشت شب شبهه شود کفارت ساقط شود نقل است که امیرالمومنین عمر خطاب رضی الله عنه روزه گشاد و پنداشت
آنکه شب است موذن از بالای مناره آواز داد که یا امیرالمومنین آفتاب بر جا است امیرالمومنین گفت که ما ترا بمؤذنی فرستاده ایم نه
بدیدن آسمان است قضا یک روزه پس ما معلوم شد که کفارت ساقط می شود مسئله اگر مرد روزه دار را برف مانند بودن در دهان
پرید یا باران بحلق وی فرو رفت روزه وی تباه شود و اگر مگس یا پشه در دهان روزه دار پرید و بحلق فرو رفت روزه وی
تباه نشود فرق است میان پشه برف و باران که از مگس و پشه احتراز ممکن نبود از بهر آنکه هر کجا روی مگس و پشه باشد و هر چیزی را که
احتراز از وی ممکن نبود شریعت آنرا عفو دارد و اما برف و باران همیشه نبود و آن ساعت که آید احتراز ممکن بود بخانه توان در آمدن
و دهان پوشیدن تا در نیاید لاجرم برف و باران روزه تباه کند مگس و پشه نی مسئله اگر مردی گندم پاک میکند گرد بر آمد و در حلق
وی یا گندم میدار گرد در آید در حلق وی یا آسیابان را گرد آرد بحلق وی فرو رفت یا شخصی هیزم تر میسوزد دود و دو بحلق وی
فرو رفت در این همه صورتها روزه تباه نشود از بهر آنکه از اینها احتراز ممکن نشود مسئله اگر روزه دار روغن بر سر کرد یا دارو
در چشم کرد و اگر هر چند مزه آن دارو در دهان می یابد روزه تباه نشود از بهر آنکه اثر است و اثر را اعتبار نیست مسئله اگر
مردی روزه دار در دهان آب گرفت و یا جامه تر پوشید و آن خنکی را فرو برد روزه تباه نشود که این اثر است و اثر عفو است
مسئله اگر مردی روزه دار سیم در دهان نهاد و آن مزه سیم بحلق فرو رفت روزه تباه نشود مسئله اگر مردی روزه دار رشته می تابد
رشته را از این روی در دهان در آرد و از آن روی بیرون آورد و آب دهان را خود را اگر خشکی آن رشته بدهان اندر مانده بود و
همچنان فرو برد روزه تباه شود بر قول بعضی مسئله اگر مردی آب دهان خود را بدست بر نهاد و باز خورد روزه تباه شود اما اگر از وی جدا نشده بود روزه
تباه نشود از بهر آنکه جدا نشده است از دهان پس چون جدا نشده بود وی را حکم دهان بود مسئله اگر مرد روزه دار را خون از دندان بیرون آید و بحلق فرو رفت
روزه تباه شود یا نی بنگریم که خون غالب است یا آب دهان اگر خون غالب است روزه تباه شود از بهر آنکه دندان را دو حکم است از آن روی که آب دهان
فرو برد و حکم باطن است که از وی احتراز ممکن نبود اما از آن روی که خون بیرون آید حکم ظاهر است چون خون غالب بود هم روزه تباه شود و هم طهارت
که آن ظاهر و باطن شد روزه تباه شود و در حق طهارت آن باطن بظاهر آید طهارت تباه شود اکنون بدانیم که چون خون غالب است یا آب بقدر مساوی اند و اگر خون غالب بود
هم روزه تباه شود و هم طهارت و اگر آب غالب است نی روزه تباه شود نی طهارت مسئله اگر مرد روزه دار علک میخاید مکروه بود اما اگر علک بود که دیگری خاییده بود و نرم
اگر در دهان کرد و خایید روزه تباه شود از بهر آنکه تلخی آب وی فرو برد و اگر خاییده بود و آن تلخیها نمانده بود در زیان ندارد و بار

بعضی مشایخ گفته اند که سیاه است روزه تباه شود و اگر سفید است تباه نشود از بهر آنکه علک سیاه وی سست بود و اگر وی را بخاید
روزه نشکند مسئله اگر مردی علک خورد بروی قضا بود و کفارت بود یا نی بقول بعضی کفارت واجب آید که وی را منع کنند بعضی گفته
اند قضا واجب آید کفارت نی مسئله مردی سحر خاسته است تا سحری خورد و یکی گفت مخور که سپیده دمیده است و یکی دیگر گفت
که نه دمیده است وی بخورد و معلوم شد که دمیده بوده است بروی قضا بود و کفارت نی از بهر آنکه گواهی یککس معتبر بوده است در شب
بیقین بود و در روز نشاید بگواهی یک تن کفارت واجب نیاید مسئله اگر مرد روزه دار را حقنه کردند در روز روزه تباه شود از بهر آنکه
در وی صلاح تن است لاجرم روزه تباه شود مسئله اگر مردی دردمند است و در کان (?) داروی نهادند روزه تباه شود یا نی
بقول ابوحنیفه اگر تر است تباه شود و اگر خشک است که پراکنده (?) تباه نشود از بهر آنکه چون خشک بود همانجا ... شده ...
نرود مسئله اگر روزه دار بر سر احلیل یعنی سوراخ ذکر روغن ریخت بقول بعضی از علما روزه تباه شود و ... امام اجل
سرخسی آورده است که تباه نشود از بهر آنکه بر شکل نخاع است چون بر شکل نخاع بود چیزی بباطن نرود و چون بباطن نرود روزه تباه
نشود مسئله اگر روزه دار پلید بدهان وی نهد آن که اثر فرو رود در دهان وی روزه تباه نشود از بهر آنکه وی نوشیده است و اثر
را اعتبار نیست والله اعلم مسئله اگر روزه دار با عیال خود بفراموشی نزدیکی کرد و هر دو فراموش شده است بقول علما
ما روزه تباه نشود و بقول شافعی تباه شود و حجت وی آنست که حدیث که بفراموشی پیغامبر علیه السلام فرمود در حق خوردن و نهاده است ...
نهاده است از بهر آنکه اینها پیوسته است در روز و فراموشی معذور بود اما مباشرت پیوسته نبود لاجرم روزه تباه شود اما حجت علمای ما
آنست که نهی است از طعام و شراب و نهی است از مجامعت پس هر حکمی که طعام و شراب را بود مجامعت را هم همان بود مسئله اگر مرد
دیوانه در میان روز بهوش باز آمد روزه آن روز بر وی بود یا نی بنگریم که آن زمان از نیم روز گذشته بود یا بعد از نیم روز
دیوانه شده است اگر بعد از نیم روز دیوانه شده است بر وی قضا بود از بهر آنکه اول اهل وجوب بوده است اکنون بهوش آمد نیز اهل
وجوب شد پس لاجرم قضاء آن روز بر وی بود اما اگر در نیم روز رسیدگی دیوانه بوده است وی مخاطب نبوده است لاجرم بر وی قضا نبود
مسئله اگر زنی را در ماه رمضان بخانه عادت حیض وی بود و در حالی کم از ده پاک شد اگر پیش از سپیده دم پاک شده است
آن روز ... روزه دارد و اگر بعد از سپیده دم پاک شده است اگر آن روز را نیت روزه کند روا نبود از بهر آنکه جزو وی
از روز گذشته است وی اهل نبود مسئله اگر مردی در ماه رمضان بیمار شد بحکم بیماری روزه شاید خوردن یا نی بنگریم اگر بیماری چنان
است که اگر روزه میدارد بیماری زیاده میشود وی را شاید خوردن و اگر چنان نیست که بیماری زیاده نمی شود نشاید خوردن مسئله
اگر مردی روزه بحکم بیماری یا بعد از چند روز وفات یافت او روزها را که بعذر سفر یا بحکم بیماری خورده است بر وی وام باشد یا نی
بنگریم که اگر چندانی زیسته است که بتوانستی قضا کردن و نکرده بروی وام ماند باید که هر روزی را دو من گندم مسکین را بدهد اما
اگر روز عید وفات یافت بر وی قضای آن روز نبود از بهر آنکه وی وقت قضا کردن را در نیافت لاجرم قضا کردن بر وی
نبود مسئله اگر مردی یک روز از ماه رمضان بقصد خورد و توانائی بنده آزاد کردن نیست باید یک روز قضا کند شصت روزه

کفارت بکند اگر درین کفارت یکماه روزه داشت بیمار شد که پیش امکان روزه داشتن نیست چون از بیماری به شد آن کفارت از سر گیرد
شود فرق است میان مرد و زن اگر همین واقع مرد و زن را افتد شریعت بر وی دو ماه کفارت واجب کرده اند در میانه‌ی روزه
وی حایضه میشود چون پاک شود از حیض باقی تمام کند از سر نگیرد فرق است میان مرد و زن که زنان را هر ماهی این واقعه بود که
حرج شود در حق ایشان اما مردان را سال دو ماه یا بیم که تندرست بوند لاجرم ایشان را روزه از سر باید گرفت مسئله
اگر مردی کفارت را پیش میدارد و قضا پس روا بود از بهر آنکه ترتیب در وقت شرط بود و بیرون ازین **فصل** در روزه تطوع
باید دانستن که روزه تطوع زن را بی دستوری شوی و کنیزک و غلام را بی دستوری خواجه داشتن نشاید اگر دستوری خواستند بعد
ازان میگوید که بکشاید ما بجای می آییم زن را نشاید کشادن اما کنیزک را شاید کشادن از بهر آنکه دستوری داد و نشن را ملک
اگر نکشاید هیچ وبالی بود اما کنیزک اهل ملک نیست که وی خود ملک است و ملک را چیزی ملک نبود لاجرم بشاید که کشاید مسئله اگر مردی
روزه تطوع میدارد بدعوتش طلب کنند نشاید کشادن اما بعضی مشایخ مطلق گفته اند که بشاید خوردن از بهر آنکه یکروز
یکی صحابه بدیگری را دعوت کرده بود آنکه روزه دار بود ویرا آن مردی میگفت روزه بکشای و بخور روی بخور و پیغامبر
علیه السلام گفت اجیب اخاک و افطر یعنی اجابت کن برادر خود را و روزه بکشای پس لاجرم بحکم این حدیث شاید که بکشاید اما بعضی گفته
اند که بنگریم که اگر میزبان خود بغا و ندخانه را ناخوش می آید یا نی اگر ناخوش می آید شاید که بکشاید و اگر نی بار بعضی گفته اند که
بنگریم پیش از زوال است یا بعد از زوال اگر پیش از زوال است شاید که بکشاید و اگر بعد از زوال است نشاید کشادن مسئله اگر مردی
زن خواست با این زن هر دو بخانه اندر آمدند و این مرد روزه دار بود با زن هر دو اندر آمدند و زن را طلاق داد این خلوت صحیح بود یا نی
صحیح بود تا کل کابین واجب و لازم آید زن را عدت تمام پس معلوم شد که روزه تطوع را می شاید کشادن و همچنین این مسئله اول یاد کردم مسئله
همچنانکه روزه فریضه را بعذر مسافری مهجور در روزه تباه می شود در روزه تطوع را نیز همین حکم است از قول علما جاج در قول شافعی روزه نفل
تباه نشود مسئله مردی روزه میدارد دوشنبه یا پنجشنبه یا شنبه نکرده بود باید که این سه روز را پیوسته دارد مسئله از بهر آدمی روزه
تطوع را بکشاید به مقدار ثواب بود و قال النبی صلی الله علیه وسلم من افطر لحق اخیه المسلم یکتب له صوم الف یوم وان قضا یکتب له صوم الفی
یوم یعنی از بهر برادر مسلم روزه تطوع را بکشاید همچنان بود که گویی از روی ثواب هزار روز روزه داشته باشد و هر که قضا کند آن روزه
را از روی ثواب چنان باشد که دو هزار روز روزه داشته بود و پیغامبر علیه السلام گفت که من بترسم از امت خویش از شهوت پوشیده
گفتند یا رسول الله شهوت پوشیده کدام است گفت آنکه روزه خویش از بهر نفس خود بکشاید اگر مردی سوگند خورد که فلان کار بکنم و آن کار نکند
و کفارت طعام دادن نیت باید که سه روز پیوسته روزه دارد و اگر ازین سه روز یکی روز بخورد باز سه روز دیگر واجب آید **فصل** در صوم
نذر اگر مردی نذر کرد که خدای را بر من که یکسال روزه دارم یک سال کامل واجب آید چون یکسال روزه داشت بعد از یکسال پنج روز
دیگر روزه دارد از بهر آنکه رمضان در ضمن یکسال نباید و داخل نشود و یکروز عید فطر و چهار روز عید اضحی اگرچه داشته باشد روز عید روا نبود
از بهر آنکه در آن روزهای عید روزه داشتن ناقص است و ناقص از کامل نیابت ندارد اما اگر مردی نذر کرد که من امسال روزه دارم

سال روزه باید داشتن که باقی سال بروی واجب شود از بهر آنکه امسال مراد از وی باقی سال بود مسئله اگر مردی نذر کرد
که یکسال روزه دارم بروی هیچ واجب نیاید از بهر آنکه آنچه باطل و بیداد آن سال ماضی را فرا گیرد سال گذشته روزه داشتن ممکن نبود
پس نذر وی درست نبود مسئله اگر مردی نذر کرد که من با پدر یا با مادر سخن نگویم بر قول بعضی درست نبود از بهر آنکه نذر ست به
معصیت و نذر بمعصیت درست نبود که پیغامبر علیه السلام فرمود لا نذر فی معصیة الله تعالی مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته
روزه دارم بگیرم ماه روزه داشت بیمار شد بیماری که روزه نتواند داشتن چون از بیماری به شود باز از سر گیرد از بهر آنکه نذر دو ماه
پیوسته ست دو ماه پیوسته باید داد و بود فرق است میان مرد اگر همچنین واقع زن را افتد که نذر کرده بود که دو ماه پیوسته روزه دارم
وی در هر ماهی چند روز نتواند داشتن لا جرم روا بود که بقیه را نیز دارد و تمام کند مسئله اگر مردی نذر کرد که من دو ماه پیوسته روزه
دارم پنجاه و پنج روز روزه داشت ماه رمضان در آمد چکند اگر ماه رمضان را پندارد دو ماه پیوسته نمی افتد چگونه باید که نیت سفر کند و
بیرون رود و آن باقی را تمام کند تا دو ماه پیوسته شود و از عهده نذر بیرون آید بعد از آن خواهد بسفر رود و خواهد نی مسئله مردی نذر
کرد که خدای را بر من که روز عید روزه دارم این نذر درست بود و لیکن کامل لازم نیاید اگر همان روز روزه دارد از عهده آن بیرون
آید از بهر آنکه بر خود ناقص واجب کرده است همچنان آورد و بود اما اولیتر آن بود که بعید از عید باز آرد مسئله اگر مردی نذر کرد که
من ماه رجب روزه دارم ماه رجب بیمار شد شعبان دارد از عهده بیرون آید اما اگر جمادی الآخر دارد از عهده بیرون نیاید از بهر آنکه آنچه
بر خود واجب کرده بود و آن هنوز نیامده است چون نیامده بود از عهده بیرون نیاید نیا **فصل** در کفارت ظهار باید دانستن که اگر مردی
با زن خود ظهار کند و کفارت وی اینست که بنده آزاد کند و اگر توانائی بنده آزاد کردن نبود دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر از دو ماه
بسبب بیماری بخورد و باز دو ماه پیوسته از سر باید داشتن و اگر روزه نتواند داشتن شصت مسکین را طعام دهد هر یکی را دو من گندم
سنگ شهر و درین سه چیز مخیر نیست مسئله اگر غلامی با زن خود ظهار بست وی را دو ماه پیوسته روزه باید داشتن اگر خواجه میگوید کاین ها
کار من کن که پس داری خواجه را این ولایت نبود از بهر آنکه حق این کنیزک درین متعلق است مولی منع نتواند کردن مسئله اگر غلام
کفارت یمین است شریعت میفرماید که سه روز روزه دارد و خواجه منع میکند که کار من کن نتواند منع کردن از بهر آنکه کفارت سوگند حق
تعالی است و این کار کردن حق بنده و بنده محتاج است و خداوند بی نیاز از بهر آن حاجت بنده را کار بنده پیش داریم مسئله اگر مردی قضای
رمضان میدارد که بنده است و خواجه میگوید که این ساعت بدار تا پس تر داری بعضی گفته اند که تواند منع کردن و اصح آنست که نتواند منع
کردن مسئله اگر مردی را درد چشم است اگر میداند که درد چشم زیاده می شود روزه بخورد و چون چشم نیکو شود قضا بکند مسئله اگر زنی
با شیر است اگر روزه میدارد شیر نمی آید پس روزه بخورد تا پستان را که کوچک را از شیر باز کند و باز روز را قضا کند از بهر آنکه خدای تعالی میفرماید
که من بی نیازم و آن کوچک حاجتمند است بشیر لا جرم بخورد مسئله اگر زنی است که روزه میدارد و روزه وی تابستان افتاد و نمی میدارد
و جنگ می باید با آتش و نان پختن اینها عذر نبود نتواند گشادن و خوردن زیرا که در بازار توان خریدن مسئله اگر مردی را غلام است
یا کنیزک اگر روزه میدارد و قیمت وی کم میشود و خواجه میگوید بخور تا لاغر نشوی نشاید خوردن یا لی بعضی گفته اند که نشاید خوردن

گفته اند **فصل** صدقة الفطر باید دانستن که صدقه فطر بر که واجب است بر قول علماء ما رحمهم الله بر مسلمانان عاقل و بالغ و آزاد که
مالک بود به بیست دینار زر یا دویست درم نقره را که زیادت از حاجت اصلی بود یعنی فاضل عن مسکنه و ثیابه و اثاثه و فرسه و سلاحه
و عبیده صدقه فطر دادن بر وی واجب بود و نیز هر که در مؤنت وی بود باید که از وی نیز دهد چنانکه رسول علیه السلام فرمود ادّوا
عمّن تمونون نصف صاع من برّ او صاع من شعیر او صاع من تمر یعنی ادا کنید از هر که غم خوارگی کنید ایشان را صدقه فطر را نیم صاع از گندم
یعنی دو من شرعی و چون جو دهید و یا خرما دهید یک صاع دهید یعنی چهار من شرعی بر قول ابو حنیفه رح از مویز دو من دهید و اگر خرما دهید
چهار من باید اما بر قول ابو یوسف و محمد رح از مویز هم چهار من دهید و از خرما هم حجت ابو حنیفه رح آنست که از خرما چهار من دهید که از وی
دو من کوله رود ولی از مویز کوله نرود و دو من مطلق بدرویش رسید اما اگر آرد جو دهید هم چهار من دهید و اگر آرد گندم دو من دهید و اگر
ارزن دهید بقیمت چهار من جو دهید یا قیمت دو من گندم و بر قول شافعی رح هر کرا قوت یکروز بود صدقه فطر واجب آید **مسئله**
صدقه فطر فرزندان نارسیده بر آن کسی بود یعنی بر مادر و پدر وی صدقه فطر غلام و کنیزک بر خواجه اش بود و اگر از بهر خدمت بود و اگر
از بهر تجارت بود زکوت واجب آید هر کجا زکوة واجب بود صدقه فطر ساقط شود از بهر آنکه شریعت دو چیز بر یک بنده واجب نکند
**مسئله** صدقه فطر از برای شش کس دهد برای نفس خود و فرزندان نارسیده و کنیزک و غلامان و پدر و مادر و فرزندان دیوانه و از برای هشت کس
ندهد از برای زن و فرزند بالغ و بنده مکاتب و بنده تجارت یعنی فروختنی و بنده گریخته و پدر و مادر و برادر و خواهر و نبیره و فرزند پسر
با وجود پدر بر جد نبود و اگر پدر نبود بر جد بود بر روایتی **مسئله** اگر غلامی است مشترک میان دو خواجه بر قول ابو حنیفه رح صدقه فطر
بر هیچکدام واجب نشود از بهر آنکه هر یکی را ملک ناقص است و بر قول ابو یوسف و محمد رح بر هر یکی یک من واجب آید و اگر فرزند مشترک است
میان دو پدر بر قول ابو حنیفه رح بر هر پدر دو من واجب آید و بر قول ابو یوسف و محمد رح بر هر یکی یک من واجب آید **مسئله** سنت در دادن
صدقه فطر آنست که دو من گندم پاکیزه دهی پیش از آنکه بنماز عید روی به بینوایان رسیده ترا بود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود که روزه
بنده موقوف است بصدقه فطر **مسئله** صدقه فطر مادر و پدر و فرزند و غلام و کنیزک خود و دهی روا نبود و بعلوی یعنی سید روا نبود و بهاشمی را روا
و بر زن خود دهی روا نبود قیاس بزکوة **مسئله** اگر زن صدقه فطر بشوی خود دهد بقول ابو حنیفه رح روا نبود و بقول ابو یوسف و محمد رح روا
بود و حجت ایشان آنست که زنی پیش رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من صدقه فطر بشوی دهم روا بود پیغامبر علیه السلام فرمود و لک اجران اجر
الصدقة و اجر الصلة گفت ترا دو مزد بود یکی ثواب صدقه دوم ثواب صله رحم اما ابو حنیفه رح میگوید آن حدیث که پیغامبر علیه السلام فرمود در صدقه تطوع بود
نه در صدقه فطر بنده **مسئله** اگر صدقه فطر به بنده کسی دهد روا بود یا نه بنگریم که خواجه وی توانگر است یا درویش اگر توانگر است روا نبود و اگر
درویش است روا بود **مسئله** اگر سیم دهد بحساب گندم بقول علماء ما رح روا بود و بر قول امام شافعی رح روا نبود و حجت وی آنست
که نص در گندم و جو آمده است و در سیم نه و اما قول علماء ما آنست که چون سیم بحساب بهای گندم دهد مقصود
بود و مقصود درویش حاصل شود پس روا بود **مسئله** گندم دادن اولیتر بود یا سیم بعضی گفته اند که گندم دادن
اولیتر بود و اما صدر شهید رحمة الله گفته است بنگریم که اگر سال سخت است که نان شیرین است گندم دادن اولیتر است و اگر

واگر سوال است که نان از ان است سیم دادن اولیتر بود مسئله اگر ده من گندم را جمع کرده نداد از بهر آنکه صدقهٔ فطر و یکتن میدهند روا بود
واگر بده درویش دهند هم روا بود بر چگونه دهند روا بود بر خلاف کفارت یمین که آنجا باید که بهر کسی دو من دهند تا روا بود از بهر آنکه حق ایشان عدد و نیز
چنین است فاطعام عشرة مساكين من اوسط ما تطعمون مسئله صدقه فطر زن بر شوهر نبود از بهر آنکه در مؤنت وی از کل وجه نیست
وصدقه فطر تبع کرده نان و جامه و نفقه است و این تبع واجب بهر آنکه ایشان در مؤنت وی نهند اگر مرد بر غلامی در ماه رمضان مردی بیع فضولی بر مرد
فروخت روز عید خبر یافت و آن بیع را اجازت کرد بیع روا شود و صدقه فطر آن غلام بر بائع بود و یا بر مشتری جواب بر بائع بود بر مشتری نبود
اگر اشکال گویند که چون خواجه اجازت کرد این اجازت وی مستند شود و بآن روز که فضولی بوی فروخته است ملک وی شده است باید صدقه
فطر بر وی بود بانکه سبب وجوب صدقه فطر سپیده دم است جواب آنست که اجازت در قایم عمل کند در هالک نی و بیع قایم است و سپیده
دم هالک است لاجرم اجازت در هالک عمل نکند تا صدقه فطر بر بائع و بر مشتری نی نظیر این مسئله آنست که زنی بر شوهر سه طلاق شده غلام مرد
بی اجازت خواجه او را خواست و پیش اجازت خواجه دخول کرده است خواجه خبر شد و اجازت کرد آن نکاح روا بود بعد از اجازت خواجه دخول
نیابد روا نبود زن را طلاق و این بر شوی اول حلال نشود از برای آنکه اجازت در چیزی عمل کند که آن چیز برجا بود و
و آن نکاح برجای است اما دخول هالک شده است چون دخول هالک شده است اجازت در دخول عمل نکند لاجرم بر شوی اول حلال نشود
مسئله اگر صدقه فطر پیش از ماه رمضان بدهد روا بود یا نی بعضی گفته اند که در پانزده روز اول رمضان بدهد روا بود و اگر در
روزه آخر بدهد روا بود و بعضی گفته اند در دهه آخر بدهد روا بود و پیش از آن نی اما جواب درست آنست که اگر دو ماه و یا سه ماه پیش از ماه رمضان
بدهد روا بود فتوی برین قول است مسئله اگر فرزند رسیده است ولی دیوانه است صدقه فطر وی بر پدر واجب بود و اگر دختر رسیده ولی شوهر
نداده است صدقه فطر وی بر پدر بود از بهر آنکه آن دختر در مؤنت وی است مسئله اگر صدقه فطر غلام بر مولی واجب شد پیش از آنکه بدهد
وادی این غلام وفات یافت آن صدقه فطر از خواجه بیفتد فرق است میان آنکه خواجه وفات یافت آن صدقه فطر از خواجه بیفتد و آنجا که غلام
وفات یافت صدقه فطر در ذمه خواجه واجب است و خواجه باقی است لاجرم صدقه باقی بود اما آنجا که خواجه وفات یافت ذمه نماند صدقه نیز نماند
و بیفتد مسئله اگر ده تن از بهر ده تن صدقه فطر واجب شده است اگر حیله کند تا گندم کمتر دهد دادن آن حیله روا بود یا نی بعضی گفته اند
روا بود وی کراهیت بود و آن حیله آنست که درویشی را بیارند و ده من گندم بنیت صدقه یکس بوی دهند وی قبض کند باز با ایشان بخشد
باز از بهر یکی دیگر بوی دهند اگر ده بار اینچنین کنند روا بود مسئله وقت وجوب صدقه فطر بقول علمای ما سپیده دم است و بقول شافعی
غروب شمس است اگر مردی را فرزند آید پیش از سپیده دم صدقه فطر بر پدر بود اما اگر بعد از صبح آید بر پدر نشود از بهر آنکه وقت وجوب صدقه
فطر نمانده است لاجرم بر پدر نبود و همچنین اگر کافری بعد از سپیده دم ایمان آورد صدقه فطر بر وی نبود از بهر آنکه واجب بود بلا [illegible] است
لاجرم بر وی نبود مسئله اگر مردی صدقه فطر را بعد از عید بدهد روا بود همچنانکه زکوة را تاخیر کنی روا بود مسئله اگر صدقه فطر را برادر یا به خواهر
بخویشان دهد روا بود و اگر در خویشان بود دهد و اگرنی نی مسئله اگر برای صدقه فطر نیم من گندم یا دو من جو بدهد روا نبود از بهر آنکه سر دو کامل نیست
چرا که از گندم دو من است و از جو چهار من است نی این کامل نه آن روا نبود اگر دو من ماش یا دو من برنج بقیمت دو من جو بدهد روا بود

واگر یکمن گندم میدهد و بهای یک من گندم را سیم میدهد روا بود و مردی صدقه فطر من آرد و نیم من گندم میدهد که قیمت وی دو من است روا
نبود که جنس یکیست واگر من گندم و نیم من آرد میدهد که قیمت وی دو من است هم روا نبود که جنس یکیست و کیلی است و اگر من آرد
و نیم نان میدهد روا بود که قیمت وی دو من گندم است که خلاف جنس است و کیلی نیست باب الحج باید دانستن که هر کرا استطاعت
بود حج بر وی فریضه بود بآیت و بحدیث و استطاعت بقول ما آنست که چندان مال بود وی را که فرزندان خود را نفقه بماند و دیگر چندان
مال بود که وی را بپای رفتن حاجت نبود و چون از حج باز آید با وی هنوز از مال چیزی بود قال الله تعالی ولله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا پیغامبر علیه السلام فرموده هر کرا توانائی حج کردن بود و حج نکند و وفات یابد خواه جهود میرد و خواه ترسا و نیز که الحج المبرور
لیس له جزاء الا الجنة یعنی حجی که در وی ایچ معصیت کرده باشد پاداش آن جز بهشت نبود و آمده است که هر که حج کند بمال حلال هیچ گامی ننهد
الا که خدای تعالی فرمان یابد تا بنویسند او را بهر قدمی هفتاد نیکی و پاک کنند از دیوان وی هفتاد بدی و بیافزایند بنام وی هفتاد درجه در بهشت و در
خبرست هر که در راه مکه بمیرد بوقت آمدن هر آینه امرزیده شود و مقام شفاعت یابد و هفتاد کس از اهل خانه را دهد مسئله اگر کسی
را حج فرض شده بود و نیاورد و وفات یابد حج بر وی وام ماند از بهر آنکه مردی بیامد نزدیک پیغامبر علیه السلام گفت که پدر من حج بود
وفات یافت و نیاورد و اکنون من بجهت پدر حج آرم روا بود یانی پیغامبر علیه السلام فرمود اگر پدر تو وام مال بودی که آن وام پدر بگذاری
وی نیکو بودی و روا بودی آنکس گفت نیکو بودی فرمود دین الله احق گفت وام حق گذاردن احق بود یعنی اولیتر بود و بقول مالک استطاعت بمال
ندارد اما اگر توانائی راه رفتن دارد و نیاورد بزه مندی میشود فصل باید دانستن که حج کردن عبادتیست در وی نیابت بود و چنانکه
کسی بکیرا مردی را بمردی حج کند باتفاق روا بود و اگر مال دهد که تا رفتن و آمدن خرج کند وی را وکیل کند که بر وی از بهر من حج گذارد
و حج گذارد بنیت وی روا بود بر خلاف عبادتهای دیگر که در عبادتهای دیگر روا نبود والله اعلم بالصواب مسئله اگر درویش حج آورد
بعد از آن توانگر شد حج دیگر بر وی فریضه نبود از بهر آنکه چون که آنجا رسید که احرام گیرند آنجا اندر استطاعت بود وی پس استطاعت
یافتم حج وی از فریضه افتد لاجرم حج دیگر فریضه نشود مسئله اگر مردی دو حج کرد اول فریضه افتد و دیگر تطوع بود از بهر آنکه حج یک بار
فریضه است مسئله مردی به حج رفت با بنده خویش بعد از آن آن غلام آزاد شد و وی را استطاعت شد حج بر وی فریضه بود از بهر
آنکه بندگی مانع است مر استطاعت را چون مانع بود آن حج اول که بجا آورده است از فریضه ما افتاده بود لاجرم چون استطاعت شد حج دیگر
بیاورد تا از فرض افتد مسئله اگر نارسیده یا بنده حج بیارد و چون رسیده شود و اول آزاد بیابد و استطاعت حج بجا آید حج بایدش
آوردن همچنین اگر کسی بعد از حج والعیاذ بالله مرتد شد باز استطاعت اسلام آورد و اگر درویش حج گذارد و باز استطاعت یابد دیگر
بار حج فرض نشود و اگر غلامی را خواجه خود به حج برده و قصد آزاد کردن او دارد باید که بوقت احرام بگرفتن آزاد کند تا حج او از حج
بیفتد سلامتی راه از روی ظاهر شرط است مرد چون حج از زنان را محرم شرط است و محرم کسی است که در میان او و زن هرگز نکاح
نارسیده و فاسق محرم نشاید به زن شوی کردن تا محرم شود و شرط نیست و زنان بیاید و شوهر حج نیست اگر مال دارد [illegible]
که کسی را زاد و راحله [illegible]

و بوادی زاهر عرق بشوند جامهای دوخته بیرون کنند غسل بیارند یا آبدست کنند چنانکه اتفاق افتد و هر مردی ازاری بر میان بندند
بشکل ازار یک پاره ردای از کتف فرو آویزند جامه نو یا شسته و زنان جامه دوخته پوشند و روی گشاده دارند و بوی‌های خوش
از زن و مرد پس از آن هر یکی دو رکعت نماز کنند و بر عقب نماز بگویند اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی یعنی ای بار خدایا من میخواهم که حج
بیارم پس بر من آسان گردان از من بپذیر پس مردان به آواز بلند بگویند لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک
لک لا شریک لک بعضی مردمان بر این زیاده کنند لبیک اله الحق لبیک اما ازین کم نشاید کردن و زنان این کلمات را نرم گویند حاجیان
هر جا که بالایی بر آیند یا به پستی فرو روند یا کاروانی را ببینند که می آید این کلمات را بگویند و سحرگاهان بیشتر بگویند و چون بر زمین عرفات رسند
و نماز گشته‌اند تا بروز عرفه و پیش از زوال روز عرفه غسل بیارند یا آبدست کنند چنانکه میسر شود بمسجد ابراهیم صلوة الله علیه السلام روند که در عرفات
هست و آنجا درنگ کنند تا زوال بکنند پس امام مکه بر منبر برآید و موذنان بانگ نماز پیشین بگویند و خطیب خطبه گوید و تلبیه بیارند و مردمان را مناسک
حج تعلیم کنند با موذنان اقامت گویند و نماز دیگر را هم در وقت پیشین گذارند پس آن به وثاق خود باز گردند یا بار نهند و زنانی مستقبل قبله
بنشینند در زمین عرفات حمد و دعا میکنند و ثنا و تهلیل و تسبیح و تکبیر بگویند و زنانی میروند تلبیه گویان و باید که تا بوقت غروب در عرفات بوند ولیکن نیز
روز نماز نمانده چون وقت نماز شام در آید بسوی مزدلفه روند یعنی بمشعر الحرام و نماز شام را در وقت نگذارد بلکه تاخیر کنند تا نماز خفتن هر دو نماز
را در وقت نماز خفتن گذارند بمزدلفه مقام کنند تا بامداد عید که روز نحر است نماز بگذارند باول وقت و وقوف که بمزدلفه واجب است بیارند و باز بمنا روند
پیش از بر آمدن آفتاب یا پس آنجا چنانکه اتفاق افتد و از جمرة الاولی و وسطی در گذرند و چون بجمرة عقبی رسند آنجا هر کس هفت کان سنگ اندازند
و وی واجبست و بوقت انداختن وی بمنارا دست راست حلقه بر دو پوشنگی و کلوخی که همی اندازند بسم الله الرحمن الرحیم میگویند برغم شیطان الرجیم را
بوقت انداختن سنگ و پس آن تلبیه نگویند و بر عقب سنگ انداختن از بهر دعا توقف نکنند بلکه بوثاق باز روند و موی سر گیرند یا از سر تو اله بقدر سه انگشت
ببشرند و زنان موی نستره ندارند از سر گیسوی بقدر سه انگشت بگیرند پس آنچه محظور است یعنی حرام کرده تا حج حلال شود مگر صحبت کردن وی حرام ماند
تا بوقت فارغ شدن از آن اکثر شود طواف زیارت و هر که خواهد قربان کند و وی واجب نیست در حق کسی که وی قارن و متمتع نبود و قربان هر
ستمتعی مستحب نیست الا روا بود و از وی تناول کردن حلال بود و صدقه مستحب بود و واجب نیست قربان کردن بلکه در آیند و بمسجد حرام رسند
و پای راست پیش نهند و بگویند بسم الله والصلوة والسلام علی رسول الله اللهم زد بیتک هذا تعظیما و تشریفا و تکریما و مهابة و طواف زیارة بکنند گرد خانه
کعبه هفت بار و ابتدا از رکن یمانی و حجر اسود کنند اول کفها در حجر اسود سوی وی رو کنند و باز بر دارند تکبیر و تهلیل و از پیش رخساره طواف
کردن گیرند و هر گاه بحجر اسود رسند کفها را بر روی بمالند مگر وقتی که کسی آزرده شود آنگاه از دور بکفها دست اشارت میکنند
بسوی حجر اسود گویی که دستها بر روی میمالند و باز دستها قبله بمیدهند و در سه کره اول از طواف سر یک دارند و کتفها جنبانند
پس چون از طواف دو رکعت نماز بکنند و آن واجبست و بهتر آن بود که نماز در مقام ابراهیم علیه السلام گذارند و آن موضع در مسجد حرام معین است
پس از آن از مسجد بیرون آیند و بدامن کوه صفا که نزد ابو قبیس کوه است بر آیند و کفها سوی آسمان کنند و روها سوی خانه کعبه بایستند و
حمد و ثنا بیارند و دعا بگویند و حاجتها بخواهند و باز فرود آیند و چون بمیل اخضر رسند سعی بیارند تا میل اخضر دیگر و باز بسیرة معهود رفتن

گیرند تا بکوه مروه رسند بر آنجا روند و بهمان سوی قبله کنند و تحمید و تهلیل و تکبیر بیارند و دعا کنند و حاجت
خواهند و باز فرود آیند و بسوی صفا روند همچنین هفت بار از صفا تا مروه و باز بدین منا آیند و شب بدین
منا مقام کنند و دیگر روز پس زوال در سه موضع بیست و یک سنگ اندازند و هفت در موضع جمرة
الاولی که پیوند مسجد خیف است و هفت در موضع جمرة الوسطی میان بازار منا و هفت در موضع جمرة العقبه
در سیوم همچنین ولیکن در روز سیوم پیش از زوال سنگ اندازند و آن بظاهر روایت است پس
آن عادت رفته است که جمله حاجی سوی مکه روند و بعضی در شهر فرود آیند و بعضی بیرون شهر که
آنجا جایها را زاهد گویند و این جا بحث را عمره آوردن آسان تر بود و چون ایام تشریق بگذرد حاج
عمره آوردن گیرند بعضی بنیت خویش بعضی بنیت دوستان و عمره سنت است نه واجب و صورت وی
نه آنست که به نزدیک مسجد عائشه صدیقه رضی الله عنها که نزدیک تنعیم است خارج حرم بیرون شوی
یا بموضع دیگر که بیرون باشد و غسل بیاری یا آبدست کنی و احرام عمره بگیری بدان صفت که در باب حج گفتیم
و تلبیه گویان می آیند تا بخانه کعبه را می بینند تلبیه را قطع کنند و مسجد حرام در آیند باز سوی کوه صفا
بیرون شوند چنانکه در باب حج یاد کردیم هفت بار سعی بیارند باز از سر موی بقدر سه انگشت برگیرند
و چون موی برگیرند از احرام عمره بیرون آیند پس جامه دوخته پوشیدن و صحبت کردن با زن و کنیزک روا
باشد و چند روز که آنجا مقام باشد هر روز اگر کسی خواهد عمره آوردن تواند آورد و چون حاجیان که از راه آمده بودند
و خواهند که باز گردند باید که گرد خانه کعبه هفت بار طواف کنند و این طواف صدر گویند یعنی طواف بازگشتن و پس
آن طواف دو رکعت نماز بیارند باز بچاه زمزم روند از آب وی بخورند و بر سر و روی خود بریزند باز بملتزم
روند و آن در میان در خانه کعبه و حجر اسود است پس روی و سینه بر وی نهند و دست بر
پردهای کعبه زنند و ساعتی بدعا مشغول شوند از سر سوز و اخلاص بیرون آیند و بوقت بیرون
آمدن از مسجد حرام پشت کل بسوی کعبه نکنند بلکه نگران در وی بیرون آیند
بر شکل کسی که دوست عزیز را وداع کند و بزبان میگویند یا بیت الله مودع یعنی ای خانه
خدای وداع و وداعت میکنم باز خواهم آمدن بتو ان شاء الله تعالی **فصل** بدانکه اندر حج دعا
مخصوص نیست که لازم بود بخواندن وی بیشتر در سعی میان صفا و مروه آیند دعا بخوانند که رب
اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم واهدنی دین التی هی اقوم فانک انت الاعز الاکرم و اگر کسی بخانه
کعبه اندر نیاید باک نباشد و خواب است که اندر آید مگر که خوف آن بود که کسی آزرده شود
و چون درشی در آنجا بچاره مشغول نباید شد که در آن وقت دعاء سے باید کرد مسئله

دیگر دم واجب نشود و نظیر این مسئله آنست که محرم پیش از آنکه جامه از خود بیرون کرده است چون عزم آن دارد که بیشتر باز پوشد تعزیت
و یرا جا نزد او دهمچنانکه مردی گفت که من ماه رجب و شعبان و ماه رمضان هیچ نخورم ولیکن عزم میدارد که بعد از عید بخورم و یرا تعزیت
همچنان میدارد که گوئی در بین رمضان میخورد و هر که عزم کرد پیش نخورم هرچه گناهان که پیش کرده بود هست از وی جمله در گذارم
چون باز خورد جنایت نو کرده بود للحرم جهد باید کرد تا روزگار خود را نگاه داری چون احرام گیرد رسته گز کرباس بر میان بندد و سر
کرباس بر کتف کشند و لی کتف چپ را صحرا دارد و نشاید خویشتن را در وقت احرام خاریدن که اگر بخارد دم واجب آید اگر خواهد که بخارد باید
که چوب گیرد و آن خارش را از خویشتن دفع کند و نشاید که با عیال مباشرت کند که احرام باطل شود و یکی دم واجب آید و نشاید صید کردن
مر محرم را و اگر صید را بگیرد و بکشد حرام و مردار بود اما اگر ماهی گیرد آن حلال بود یا نی جواب حلال بود والله اعلم بالصواب قوله تعالی احل لکم صید
البحر الآیة **فصل** باید دانستن که عبارت از حج وقوف است بعرفات تا اگر کسی بعرفات در آید و در وی هیچ توقف نکند و بگذرد حج بی هست
نبود باید که نماز پیشین را در آخر وقت بجا رند و همان ساعت نماز دیگر بیارند که از اقصر جمع بخوانند و بعد از آن بایستد و جمله دعاها بخوانند
آن وقوف که می از حج آنست هر که روز عرفه برسد یا شب عید بعرفات حج را در یابد چون سپیده صبح عید دمید حج فوت شد تا سال دیگرش حج
کردن و از آنجا برخیزند بمزدلفه روند و از آنجا بمنا روند و در منا گوسفند قربان کنند و سنگ اندازند هر کسی هفت و یکبار بعد از آن
بروند و خانه کعبه طواف کنند و صفا و مروه روند و سنت آنست که سر در روی و کتف بجنبانند که سنت چنین است مجاور بودن در کعبه بقول
ابوحنیفه رح مکروه است از بهر آنکه تعظیم خانه کم شود و بقول ابویوسف و محمد رح مکروه نبود مسئله اگر چیزی خوش خورد در احرام بسیار بود
یک دم واجب آید بقول ابوحنیفه رح اگر اندک خورد چیزی واجب نباید مسئله اگر روغن زیت محرم بر سر کرد بقول ابوحنیفه رح بروی
یکدم واجب آید و بقول ابویوسف و محمد رح صدقه واجب آید و دم نی **کتاب النکاح** بدانکه زن خواستن روا است بقرآن و هم
بحدیث و هم باجماع اما نص قرآن قوله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و قوله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین
من عبادکم و امائکم اما حدیث تناکحوا و تلدوا و تکاثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة و در حدیث دیگر آمده است که النکاح من سنتی
فمن رغب عن سنتی فلیس منی قال النبی صلی الله علیه وسلم نائم المتأهل خیر من صائم القائم و قال النبی علیه السلام من تزوج امرأة لمالها
الله تعالی و من تزوج امرأة لجمالها جعل الله تعالی وبالا علیه و من تزوج امرأة لجمالها اذله الله تعالی و من تزوج امرأة لدینها بارک فیه
و در خبر است که پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که شفاعت من امید میدارد باید که فرزند خود را بفاسق ندهد و اگر بدهد روزی هزار
بروی فرو د آیند اما اجماع امت آنست که هیچ کس از نکاح منکر نشده است مسئله بدانکه نکاح بی گواه درست نبود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود
لا نکاح الا بشهود نکاح نیست مگر بگواهان و گواه شرط روائی نکاح است باید که گواه مسلمان بود و آزاد بود و عاقل بود و بالغ بود
تا نکاح روا بود تا اگر بگواهی زنان نکاح کنی چون با ایشان مرد نبود روا نبود و اگر بگواهی بندگان نکاح کنی روا نبود از بهر آنکه ایشان
اهل شهادت نه اند و بگواهی نارسیدگان نکاح کنی روا نبود و بگواهی دیوانگان نکاح کنی روا نبود از بهر آنکه گواه کامل باید که بود و ایشان
کامل نیند و در شهادت گواهی ایشان مسموع نبود مسئله نکاح بگواهی خویشتنان و بندگان و نارسیدگان و مستان و بیخبران روا

و بگواهی نابینایان و فرزندان رسیده بحد نیز روا بود اگر مسلمان زن جهود و یا ترسا خواهد بگواهی ترسایان روا بود مسئله نکاح
مست درست است نکاح آدمیان و پریان و خلقان آبی درست نیست مسئله بگواهی فاسق نکاح میکنند بر قول علماء ما رح روا بود و بر قول
شافعی رح آنست که پیغمبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل یعنی نکاح نیست مگر بولی و دو گواه عدل چون گواهان فاسق
بودند نکاح درست نبود اما علماء ما رح میگویند که تاویل این حدیث آنست که فاضلتر آن بود که بحضور گواهان عدل نکاح کنی پس لاجرم روا
بود و بنزدیک علماء ما رح این استثنا بفسق باز گردد تا بعد از توبه نام فاسق از ایشان برخیزد امام زاهد در روایه چه فی تفسیر
قوله تعالی و لا تقبلوا لهم شهادة ابدا و بعد از این حد هرگز گواهی ایشان را نپذیرند اگرچه مثل در هوا با مرغان پرواز کنند و بر پرند از
بهر آنکه مومن را چه گفت بزبان زنانش ببریدم از روی معانی تا نفع زبانش برفت تا اگر بهمه عمر یکی گواهی دهند نپذیرند و اولئک
هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا مگر که توبه کنند از بعد این حال و بصلاح آرند آن فساد را یعنی پشیمان شوند از دل
و عزم کنند که پیش نکنند در مستقبل و این استثنا بقول علماء ما رح بفسق باز گردد و بقول شافعی رح بالشهادة باز گردد تا بعد از توبه بنزد
علماء ما رح نام فاسق از وی برخیزد اما گواهی او را نپذیرند و بقول شافعی رح بپذیرند بعد از توبه مسئله بدانکه بنکاح مشغول شدن
فاضلتر از نماز و روزه زیادتی است یعنی تطوعات بنزدیک علماء ما رح مگر که بترسد که از رنج نفقه و مونات دیگر و بنزدیک شافعی رح نماز و روزه
زیادتی فاضلتر است از نکاح مگر عشق بزنان میل داشته باشند مسئله مردی نکاح میکند بگواهی دو نابینایان نکاح درست بود اما اگر
از این زن و شوی یکی منکر شوند که من ترا نخواسته ام یا من بخویشتن نبوده ام این دو نابینایان گواهی دهند بنزدیک قاضی
مسموع نبود گواهی ایشان از بهر آنکه شاید که مردی همان نبود که نکاح کرده است چرا که این نابینا آن مرد و زن را بآواز ایشان
میشناسند و آواز آواز ماند مسئله اگر دو مرد را قاضی حد قذف کرد و مردی زنی میخواهد بگواهی این دو کس نکاح ایشان بقول علماء ما رح
درست بود اما اگر نکاح را منکر شوند از این دو کس همین گواهان پیش قاضی گواهی دهند درست نبود و قوله تعالی و لا تقبلوا لهم شهادة
ابدا اگرچه توبه کنند اگر سوال آرند و گویند که چون قاضی گواهی ایشان را نمی شنود فائده ایشان چیست فائده ایشان آنست که اگر ایشان
منکر نشوند عقد جایز بود و اینکه می فرماید که گواهی ایشان را نشنود اما فرمود که اگر ایشان گواه شوند گواهی ایشان درست نیست که گواه
شدن دیگر بود و گواهی دادن دیگر و قال فی الهدایة اذا حد المسلم فی قذف سقطت الشهادة و ان تاب و قال الشافعی رح تقبل اذا تاب
مسئله اگر مردی نکاح میکند بگواهی دو ولد الزنا نکاح درست بود و اگر از این دو یکی منکر شوند قاضی گواهی ایشان را نشنود و این همه سبب
علماء ما رح اما بقول شافعی رح بدین گواهان عقد درست نبود بحکم همان حدیث که گفته شده بود مسئله اگر مردی زنی خواهد که بگواهی
دو مرد خفته یا بگواهی دو خوارزمی عجمی یا بگواهی دو ترک عجمی یا بگواهی دو هندوی عجمی نکاح درست بود یا نی درین مسئله علماء را اختلاف
است بر قول بعضی عقد درست نبود اصلا از بهر آنکه ایشان را در علم نبود همچنان بود که گواهان نبودندی وجود و عدم ایشان یکسان
برابر است اما خواجه امام سرخسی رح آورده است که روا بود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود لا نکاح الا بالشهود و مراد از وی
شهود حضور است یعنی گواهان شرط است و حضرت گواهان یافتیم اگرچه ایشان را علم نبود نکاح درست بود اما اصح آنست که روا نبود

مسئله اگر مردی زنی میخواهد ترسا یا جهود بگواهی دو ترسا یا دو جهود بقول محمد رح نکاح درست نبود از بهر آنکه جهود و ترسا
این شهادة نه اند لاجرم عقد روا نبود و بقول امام اعظم و ابو یوسف رح روا بود مسئله مردی زنی میخواهد بگواهی دو پسر
خویش نکاح روا بود اما اگر زن منکر شود مر این نکاح را این پسرکان گواهی دهند قاضی نشنود و اگر پدر منکر شود نکاح را
همین پسران گواهی دهند مسموع بود از بهر آنکه گواهی بر پدر میدهند و این که زن منکر بود گواهی از برای پدر میدهند
و هرجا که از برای پدر گواهی دهند مسموع نبود اما اگر هرجا گواهی بر پدر دهند مسموع بود مسئله اگر مردی غلامی خود را دستوری
که برو زن خواه این غلام زن میخواهد بگواهی یکمرد و خواجه خویش این نکاح درست بود از بهر آنکه خواجه غلام را دستوری
داد بنکاح و برا ولایت بود بر خود لاجرم خواجه گواه را نشاید مسئله اگر مردی زنی خواست بگواهی دو مرد از این دو گواه
دادن و پذیرفتن را شنود و یکی بی این نکاح درست نبود از بهر آنکه همچنان شود که بگواهی یکمرد خواستی یا زن زن دیگر از
مجلس خویشتن بوی داد مرد پذیرفت آن گواه که اول بار شنیده بود شنید و آنکه بار اول نشنوده بود بار دوم شنید
این عقد روا نبود از بهر آنکه چون بعقد اول درست درست نیامده است بسبب آنکه اول یک گواه شنیده بود این بار دوم
را حکم بست لاجرم عقد درست نبود **فصل** باید دانستن که نکاح بکدام لفظ درست آید و بکدام درست نیاید مسئله
اگر مردی زنی را گفت که خویشتن بمن ده گفت دادم یا گفت خویشتن بمن فروش بحضور گواهان زن گفت فروختم یا گفت
خویشتن بمن بخش زن گفت بخشیدم یا گفت خویشتن بمن صدقه کن زن گفت کردم گواهان حاضر بودند درین همه صورت با نکاح
درست بود مسئله اگر زن گفت منکه خویشتن بتو حلال کردم مرد گفت روا داشتم درین سه صورت نکاح درست نبود
مسئله بدانکه نکاح به پنج لفظ روا آید و به پنج لفظ نی اما آن پنج لفظ که روا آید زن گوید خویشتن بتو دادم یا بزنی بتو دادم یا
خویشتن را بتو صدقه کردم یا بخشیدم یا ملک تو کردم درین پنج صورت نکاح درست بود اما این لفظ که درست نبود آنست که زن
گوید که خویشتن بتو اجارت دادم یا گوید حلال کردم یا مباح کردم یا عاریت دادم یا وصیت کردم درین پنج لفظ نکاح روا نبود مسئله
اگر زن گفت خویشتن بتو کردم مرد گفت روا داشتم و گواهان حاضر بودند درین همه صورت عقد جائز نبود و اگر زن گفت خویشتن بتو امانت
نهادم جواب همین است که روا نبود مسئله اگر زن گفت خویشتن بتو وام دادم مرد گفت روا داشتم بقول ابو حنیفه رح و محمد رح ملک
وام گیرنده شود و بقول ابو یوسف رح ملک نشود و حجت ایشان آنست که چون بلفظ وام ملک وی میشود لاجرم نکاح درست بود و حجت
ابو یوسف آنست که بلفظ وام ملک وی نشود لاجرم نکاح نیز درست نشود مسئله اگر زن گفت خویشتن بتو وقف کردم مرد گفت روا داشتم
بقول ابو یوسف رح نکاح روا بود و بقول ابو حنیفه و محمد رح روا نبود از بهر آنکه بقول ابو یوسف رح بمجرد آنکه گوید وقف کردم درست بود و بقول
ابو حنیفه و محمد درست نبود مسئله اگر مردی گفت مر زنی را که خویشتن بمن ده بصد دینار کابین زن گفت دادم مرد هیچ نگفت نکاح درست
بود از آنکه خویشتن بمن ده گفت مرد را امر است از مرد و زن وکیل بود از جانب شوی و اصیل بود از جانب خود و چون گفت دادم
عقد درست بود و پذیرفتن حاجت نبود مسئله اگر مردی زنی را گفت که خویشتن بمن دادی زن گفت دادم مرد نگفت پذیرفتم

عقد درست نبود از بهر آنکه این مرد گفت خویشتن بزن دادی احتمال آزمایش دارد و احتمال حقیقت نیز ندارد و چون تنگ بود باز پذیرفتم
باید که نکاح درست آید مسئله اگر زن آغاز کند که خویشتن بتو دادم مرد گفت پذیرفتم بدویست درم کابین بصد درم بود و یا دویست درم
بنگریم که اگر زن باز گوید قبول کردم کابین دویست درم بود و اگر هیچ نگفت کابین همان درم بود از بهر آنکه زیادتی بدین تملیک آ
و تملیک را قبول باید تا درست آید مسئله زنی گفت خویشتن بتو دادم بصد دینار مرد گفت پذیرفتم ولی کابین را نگفت این نکاح درست
بود و یا نی بقول فقیه ابو اللیث رحمه الله درست نبود و بقول ابو حفص کبیر درست بود و حجت وی آنست که نکاح است و کابین فرع چون اصل
پذیرفت کابین ثابت وی نیز بر کردن بود اما حجت ابو اللیث رحمه الله آنست که خویشتن بصد دینار رسید چون مرد گفت که من کابین نمی
پذیرفتم همچنان بود که من نکاح نمی پذیرفتم لاجرم نکاح درست نبود مسئله اگر مردی دختر نارسیده خود را بشوی میدهد بکم از آن
کابین وی هست بر قول ابو حنیفه روا بود و بر قول ابو یوسف و محمد روا نبود و حجت ابو حنیفه آنست که مصلحت پدر فرزند را بداند
صلاح وی در آن بود و چون وی را شفقت پدر بر کمال بود لاجرم روا بود اما حجت ایشان آنست که کابین حق نارسیده هست و پدر را
که حق نارسیده را کم کند لاجرم روا نبود **فصل** ولی اگر زن دیوانه و پدر را پدر هست و پسر ولایت نکاح کرا بود بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله
ولایت پسر را بود و بر قول محمد رحمه الله ولایت مر پدر را بود و اگر جد است و برادر ولایت کرا بود بر قول ابو حنیفه رحمه الله ولایت جد را بود از بهر آنکه قائم
مقام پدر است و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله جد با برادر هم آید تا حقیقت روا بود مسئله ولایت نکاح نارسیده کرا بود پدر را و اگر پدر نبود جد را
و اگر جد نبود برادر را و اگر برادر نبود برادر پدر را و اگر برادر پدر نبود پسر برادر را و اگر پسر برادر نبود برادر پدر را و اگر پسر برادر نبود خواهر
پدر را و اگر خواهر پدر نبود خواهر مادر را و اگر از اینها هیچکس نمانده بود قاضی را از بهر آنکه پیغامبر فرمود القاضی ولی من لا ولی له یعنی قاضی ولی است
هر آنکس را که او را ولی نباشد **فصل** باید دانستن که هر چه وقت که پدر فرزند نارسیده را بشوی دهد فما رسیده شرط نبود او نتواند که
بعد از بلوغ که کرده پدر برانداز و هر که جز پدر و پدر پدر را نیز نتواند بر انداختن از بهر آنکه پدر و پدر پدر را شفقت بر کمال بود و عقل نیز کمال
ایشان مصلحت فرزند را بهتر دانند که وی آن خویشتن را اما اگر مادر و برادر چون بالغ شود و خواهد که خویشتن را اختیار کند و خواهد روا دارد
و فرق میان مادر و پدر آنست که شفقت مادر بکمال است ولی عقل مادر کامل نیست لاجرم مر دختر را اختیار بود اما پدر را و پدر پدر را
شفقت و عقل هر دو کامل است لاجرم کرده ایشان نتواند بر انداختن مسئله اگر ورای پدر و پدر پدر کسی وی را بشوی دهد چون بالغ
شود خواهد روا دارد و خواهد بر اندازد و از بهر آنکه شاید که ایشان تقصیر کرده بودند و تفحص آن کار بجا نیاورده بودند لاجرم مر او را
شریعت اختیار نهاد مسئله اگر پدر دختر را بشوی داد که کفو نبود و کابین مهر مثل نبود یعنی کم از آن بوده بر قول ابو حنیفه عقد روا
بود و بر قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله روا نبود و حجت ایشان آنست که چون شوی کفو نبود و کابین کم از آن بود لاجرم در حق وی ضرر بود
نکاح روا نبود اما حجت ابو حنیفه آنست که میگوید که پدر میداند که او را زین شوی نیکوی آید بر وی نفقه و جامه که اگر شوی کفو بود و برا
نیکو نداشتی لاجرم این نفع بود در حق نارسیده و روا بود مسئله اگر ورای پدر و جد یکی از اقربا نارسیده را بشوی داد و کابین کم از مهر مثل
و یا شوی کفو نبود باتفاق نکاح درست نبود از بهر آنکه ضرر بود در حق نارسیده اما اگر شوی کفو هست ولی کابین کم از مهر مثل است و برا اختیار

بود چون رسیده شود مسئله اگر پدر دختر بالغه را بشوی دهد و بی رضا دادن وی این نکاح موقوف بود بر رضا دختر
یعنی باجازة دختر اگر چون بدختر رسید روا داشت کرده پدر را روا بود و اگر روا نداشت بر انداخته شود اما چون بدختر رسید دختر
خاموش بود این خاموشی از وی رضا بود و اگر بگریست بود در رضا نبود از بهر آنکه چون پیغمبر علیه السلام فاطمه را رضی الله عنها را بامیر المومنین
علی رضی الله عنه میداد پیغامبر علیه السلام با یکی بار بیامد و گفت یا فاطمه ترا علی خواستگاری میکند فاطمه رضی الله عنها خاموش گشت پیغامبر
علیه السلام رفت و وی را بعلی رضی الله عنه داد پس مرا معلوم شد که اگر خاموش رضا نبودی نه دادی اما اگر خبر بوی رسید وی بگریست
این گریستن وی رد بود یا رضا بنگریم که گریستن با آواز است یا آهسته اگر با آواز است رد بود و اگر آهسته بود رضا بود
باز بعضی گفته اند از مشایخ که بنگریم که آب دیده اش سرد است یا گرم اگر گرم است روا نبود از بهر آنکه گرمی آب از چشم از اندوه بود
لاجرم روا نبود و اگر سرد بود رضا بود که سردی آب چشم از سرور بود و سرور از شادمانی بود چون از شادمانی بود رضا بود باز
امام ابو بکر فضل بخاری آورده است اگر چون بدختر رسید خاموش بود روا بود یا رضا گفت بنگریم که رویش زرد است یا سرخ اگر سرخ بود
رضا بود و اگر زرد شده رد بود از بهر آنکه سرخی از شرم بود و زردی از غم بود والله اعلم مسئله اگر مردی دختر بکر بالغه خود
را بشوی داد چون بدختر رسید گفت که من روا ندارم مردمان ملامت کردندش که مرد نیکو است گفت بلی روا داشتم عقد درست نبود از بهر آنکه
باول چون که بوی رسید رد کرد نکاح نماند لاجرم نکاح روا نبود مسئله اگر پدر دختر بالغه خود را بشوی داد چون بدختر رسید
رضا داد ولی همسایگان گفتندش که او مرد تباه است اگر رد میکند روا نبود مسئله اگر مردی پنج زن را گفت که شما هر پنج
خویشتن بمن دهید چهار زن گفتند که دادیم نکاح درست نبود اگر پنج زن همه گفتند که ما همه خویشتن بتو دادیم مرد گفت که من چهار را
پذیرفتم این نکاح درست بود فرق میان آنکه مرد میگوید و میان آنکه زن میگوید این سخن که مرد گفت خویشتن بمن دهید این سخن
رد باطل است و جواب هم باطل بود اما اینجا که هر پنج زن میگویند ما خویشتن را بتو دادیم سخن هر زنی دیگر است لاجرم آن چهار زن را
اجازت کرد درست بود هم پنجم زن را باطل تا آن عقد چهار زن جائز و درست بود و نظیر این مسئله آنست که دو زن اند مادر و دختر دو
گفت که هر دو خویشتن بمن دهید یکی گفت دادم نکاح درست نبود اما اگر مادر و دختر هر دو گفتند که من هر دو خویشتن بتو دادیم
گفت که من دختر پذیرفتم عقد جائز بود همان معنی که یاد کردیم مسئله اگر مردی دختر بالغه خود را بشوی داد و وا آمد گفت ترا
بشوی دادم به اندک نقره کابین دختر خاموش شد بعد از آن شنید که شوی کیست گفت روا نمیدارم نکاح بر انداخته شود اما اگر پدر
ذکر شوی کرد که ترا بفلان کسی دادم دختر سکوت آورد بعد از آن شنید که کابین اندک داده است گفت روا نمیدارم این نکاح
روا بود از بهر آنکه اصل شوی است چون پدر ذکر شوی کرده است از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام چون فاطمه را رضی الله عنها با امیر المومنین
علی رضی الله عنه میداد که ان علیا یذکر ترا علی خواستگاری میکند ذکر علی رضی الله عنه کرد و ذکر کابین نه کرد اگر ذکر کابین نکاح روا بود
بایستی که پیغامبر علیه السلام ذکر کردی پس معلوم شد که اصل ذکر شوی است لاجرم هر جا ذکر شوی آید عقد روا بود مسئله مردی دختر
خود را بمردی داد و کابین پدید نکرد نکاح درست بود بر خلاف آنکه اگر مردی کالا فروخت و ذکر بها نکرد بیع درست نبود

آنست که در نکاح چون کابین به پیشگی سپارد کابین لازم آید اما در بیع چون بها پدید نکرد بیع بی بها درست نبود مسئله اگر زنی گفت
من خویشتن بتو دادم به صد درم نقره مرد گفت من پذیرفتم کابین وی همان ده درم نقره بود و اگر چه سپاری کابین صد دینار است
مسئله اگر زن گفت که من خویشتن بتو دادم به ... کابین هر دو گفت پذیرفتم ... کابین به مرد واجب آید از بهر آنکه زن بی کابین روا نبود
مسئله اگر زنی گفت خویشتن بتو دادم به ... درم نقره مرد گفت پذیرفتم نکاح درست بود ولی گویندش که ده تمام کن که کم
از ده درم نقره کابین روا نبود مسئله اگر زنی گفت من خویشتن بتو دادم و هیچ مسمی نکرد نه بر مرد سپارد کابین واجب شود بعد
از دخول اما اگر پیش از دخول این زن را طلاق داد بر مرد متعه واجب آید و متعه چه بود متعه سه جامه بود یکی چادر و یکی پیراهن و یکی ازار
اما اگر مسمی کرده بود قبل الدخول طلاق داد نیم کابین واجب آید قال الله تعالی فان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد
فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم مسئله اگر مردی زنی خواست و این زن را طلاق داد و دختر این زن را خواهد روا باشد
یا نی بنگریم که با مادر دختر دخول کرده است یا نی اگر دخول آورده بود روا نبود و اگر دخول نیاورده بود روا بود از بهر
خدای تعالی عز و جل فرموده است و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم
یعنی دختران زن شما که ... با ایشان دخول آورده باشید و اگر دخول نیاورده باشید پس بر شما نیست گناه
که بخواهید دختران زنان خود را که حلال است اگر دختر را خواهست و وی را طلاق داد و بعد از آن مادرش را بخواهد قبل از
یا پس از دخول روا نبود قوله تعالی و امهات نسائکم و حرام کرده شد بر شما مادران زنان شما فصل در عقد فاسد باید دانستن
که هرگاه مردی زنی بخواهد بی گواه این عقد فاسد بود و اگر مردی زنی بخواهد بیک گواه هم این عقد نیز فاسد بود و اگر در عدت
کسی بود ویرا بخواهد این عقد فاسد بود و اگر مردی زنی بخواهد که زن در نکاح مرد بود بقول ابوحنیفه نکاح فاسد بود و بقول
ابویوسف و محمد نکاح باطل بود و حجت ابوحنیفه آنست که شبهه نکاح است و هر وقت که شبهه نکاح بود حد ساقط شود لاجرم
این عقد فاسد بود باطل نبود و حجت ابویوسف و محمد آنست که این نکاح باطل است و زنا است بر مرد حد واجب بود مسئله
اگر مردی زن بخواهد بگواهی بنده و یکی آزاد نکاح فاسد بود از بهر آنکه بنده اهل شهادة نیست همچنان شود که بگواهی یک مرد خواسته
است لاجرم عقد فاسد بود مسئله اگر مردی غلام خود را دستوری داد که برو زن بخواه و این غلام زنی خواسته است بعقد فاسد
بعد از آن ویرا خبر شد که این عقد فاسد است ... این زن بخواهد اگر زن دیگر خواهد بهمان اجازة تواند خواستن یا نی بقول
ابوحنیفه نتواند خواستن و بقول ابویوسف و محمد تواند اجازت دیگر حاجت نیاید حجت ابوحنیفه آنست که اجازت کرد که زن بخواهد
زن خواست مطلق است هم عقد صحیح را فراگیرد و هم عقد فاسد را چون اجازة را بعقد فاسد بردیم باز اجازت دیگر باید تا روا بود
حجت ایشان آنست که اجازت در عقد درست بود که وی را دخول با این زن روا بود و در عقد فاسد دخول حرام بود پس لاجرم بهمان
اجازت دیگر تواند خواستن فصل در وکالة مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد که مرا زنی بنده بخواه با چندین
کابین و این مرد ویرا زن آزاد خواسته بهمان کابین نکاح روا نبود از بهر آنکه چون بنده بود نفقه بر شوی واجب نیاید تا نگاه

از بهر آنکه باب فرج است و در وی احتیاط شرط باید که هر دو این زن را طلاق دهند باز یکی نکاح کنند مسئله مردی مردی را وکیل
کرد که برو فلان زن را از بهر من بخواه بصد درم این مرد رفت تا آن زن را بخواهد آن زن گفت که بصد درم نمیخواهم وکیل گفت
که خویشتن بصد و پنجاه درم داد وی گفت دادم نکاح موقوف بود باجازت موکل یعنی شوی اگر شوی روا دارد عقد درست بود
و اگر نی برانداخته شود و اگر وکیل شوی را خبر نداد که من بصد و پنجاه درم خواسته ام شوی این زن را بخانه آورد و چند سال بر آمده
بود و بعد از آن وی را طلاق داد و زن گفت که کابین من بصد و پنجاه درم بوده است مرد گفت که من ترا بصد درم خواسته ام
وکیل را طلب کردند که وی را چند درم خواستی گفت بصد و پنجاه درم معلوم شد که این طلاق واقع نبوده است اگر باز خواهد بمهر
طلاق زن وی بود مسئله اگر مردی زن خواسته است کل پدید آید یا پیسی یا دیوانه یا گنده بوی و یا گر و یا گنگ بر قول علمای ما
رد نتوان کردن و بر قول شافعی رحمه درین همه صورتها رد تواند کردن فصل در نکاح موقوف مسئله پدر دختر بالغه خود را
بشوی داد بی علم وی و این نکاح موقوف بود اگر دختر اجازت کند آن نکاح درست بود و اگر نه برانداخته شود مسئله اگر مردی
پسر بالغ خود را زن خواست بی علم وی عقد موقوف بود باجازت پسر اگر خبر به پسر رسید گفت رد طلاقش ده این از وی اجازت بود
نکاحش درست شود مسئله اگر غلامی بی دستوری خواجه زن خواست این نکاح موقوف بود باجازت خواجه اگر خواجه اجازت
دهد روا بود و اگر نی نی مسئله مردی را زنی است آزاد و فضولی وی را یکی زن بنده خواست خبر بشوی رسید اجازت کرد این
نکاح درست نبود از بهر آنکه نکاح زن بنده بر زن آزاد روا نبود از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود و لا تنکح الامة علی الحرة نکاح
نیست کنیزک را بر آزاد و اما اگر زن بنده بود و بر بالای زن آزاد میخواهد روا بود از بهر آنکه پیغامبر علیه الصلوة و السلام فرموده است
تنکح الحرة علی الامة نکاح کنید آزاد را بر بنده مسئله مردی دو زن خواست یکی آزاد و یکی بنده بیک عقد در آزاد درست
درست بود و در بنده نی از برای آنکه آزاد را بر بنده ترجیح است که اگر آزاد را بر بنده میخواهد روا است و اگر پیش از بنده میخواهد روا مسئله
لاجرم نکاح آزاد قوی تر از بنده بود نکاح آزاد درست بود و نکاح بنده نی مسئله اگر مردی را یک زن است در عقد فضولی رفت و
خواهر این زن را بلای این مرد خواست پیش از آنکه خبر باین رسید این زن که در خانه وی بود وفات یافت اجازت میکند عقد
خواهر زن را روا نبود از بهر آنکه اجازت در انتها اذن است که در ابتدا همچنان بود که گوئی هر دو خواهر را در یک عقد خواسته استی
مسئله مردی را چهار زن است فضولی رفت و زن پنجم خواسته پیش از آنکه خبر بشوی رسید مر وی را از این چهار زن یکی وفات
یافت بعد از وفات اجازت میکند آن عقد روا نبود از بهر آنکه اجازت انتها اذن است که در ابتدا فصل [illegible] مرد آزاد
را چهار زن حلال است و مرد بنده را دو از بهر آنکه بندگان نیم آزاد اند در حکم مسئله اگر فضولی این بنده را چهار زن خواست
پیش از آنکه خبر بوی رسید خواجه این غلام را آزاد کرد و بعد از آزادی اجازت میکند بر آن چهار زن روا نبود از بهر آنکه اجازت در
انتها اذن است که در ابتدا و الله اعلم مسئله اگر دو را اجازت میکند بنگریم که اجازت نکاح کننده هر چهار را به یکی عقد خواسته است
هیچ روا نبود و اما اگر جدا جدا خواسته است دو را روا بود مسئله مرد را نیت در نکاح این زن شود را طلاق داد و در [illegible]

خواهد این زن میخواهد روا نبود از بهر آنکه حکم عدت را حکم نکاح است مسئله مردی سوگند خورد که هر زنی بخواهد از وی طلاق اگر کسی را وکیل کرد و وکیل رفت و زن خواست طلاق نشود از بهر آنکه وکیل قایم مقام موکل است اکنون چه باید کرد تا طلاق نشود باید که این مرد سوگند که خورده است با عالمی بگوید که من محتاجم به نکاح فضولی این فضولی برود و ویرا زن خواهد و ویرا بگوید که فلانه را از جهت تو خواستم گوید روا داشتم بر قول ابوحنیفه و ابویوسف رح طلاق نشود و بر قول محمد رح طلاق واقع نشود از بهر آنکه این اجازت کردن است نکاح کردن نی دلیل بر آنکه اجازت است که درین حال گواه شرط نیست پس لاجرم طلاق واقع نشود و حجت ایشان آنست که چون گفته که روا داشتم همچنان شود که گویی که خود در رفته و خواسته اما اگر باید تا باتفاق طلاق نشود چون فضولی بگوید که من فلانه را از جهت تو خواستم وی چیزی با این مرد دهد که بیرون آن زن ده بحساب کابین بن اجازت بود بفعل چون اجازت بفعل بود طلاق واقع نشود مسئله فضولی مردی را زنی خواست پیش از آنکه خبر وی رسید فضولی رجوع کرد و شوی خبر یافت که فضولی ویرا زن خواسته است و یا روا داشت گفت من این نکاح را روا داشتم هرچند فضولی بر انداخته بود این عقد روا بود و فرق است میان این مسئله و میان آن مسئله که فضولی چیزی بفروخت پیش از آنکه خبر بایع رسیدی فضولی گفت من این بیع را انداخته ام این بیع برانداخته شود از بهر آنکه در باب بیع و شرا حقوق راجع بفضولی بود اما در باب نکاح حقوق راجع بفضولی نیست لاجرم رجوع از نکاح درست نبود اما حقوق بیع راجع بوی است لاجرم بیع نماند مسئله فضولی مردی را چهار زن خواست پیش از آنکه خبر بوی رسیدی چهار دیگر خواست و دو نی دیگر بر ده نکاح موقوف بود با جازت وی خواهد چهار اول را اجازت کند و خواهد چهار میانه را و خواهد و آخر را مسئله مردی را دختری است و دو مرد بازین مرد رسیدند که ویرا دختر بود این مرد گفت مرا دختر است یکی از ایشان را دادم پیشتر رفتند مردی دیگر رسید گفت همان دختر را باین مرد دوم دادم عقد دوم روا بود از آن عقد اول نی از بهر آنکه نکاح اول بیگواه بوده است درست نیامده بود ولی زن دوم را دو گواه یافتیم لاجرم عقد دوم درست بود مسئله مرد زن ترسا میخواهد یا جهود روا بود و اگر زن حربی میخواهد یا مغ یا نخوشتاک روا نبود از بهر آنکه ایشان را دین نیست اما جهود و ترسا اهل کتاب اند چون اهل کتاب بود روا بود دلیل بر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود سنوا بالمجوس سنة اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم ولا آکلی ذبائحهم گفت برین مغان سنت نهید جز آنکه دختران ایشان را نخواهید و کشتهای ایشان را مخورید مسئله اگر زن صابیه میخواهد بر قول ابوحنیفه رح روا بود و بر قول ابویوسف و محمد رح روا نبود و صابیه آنست که از دین ترسایی بدین جهودی رود یا از جهودی بترسایی رود و این را صابی خوانند مسئله اگر دو مرد بند هر یکی را یکی دختر این دختران را خواست و این دختر این را خواست یکی را از زن وی دختر آمده یکی را پسر یکدیگر میدیند روا نبود از بهر آنکه از ایشان هر یکی بر یکدیگر را دختر و پسر باب خال خواجه میشود دختر با ب خواجه را دختر روا نبود والله اعلم مسئله اگر دو مرد اند هر یکی را خواهر است این خواهر این را خواست و آن خواهر این را خواست از یکی آمد و از یکی پسر یکدیگر میدیند روا بود از بهر آنکه دختر عمه شوند و پسر خال و دختر و دختر عمه را پسر آمد و یکی را دختر یکدیگر میدیند روا نبود از بهر آنکه یکدیگر را عم و عمه میشوند و عم و عمه را نکاح روا نبود

فصل در حرمت باید دانستن که کیانند بر تو حرام موبد و کیانند که حرام موقت اند یعنی وقتی نکاح روا نبود و وقتی نکاح روا بود اما آنها که حرام موبد اند مادر است و دختر و خواهر و عمگان و خالگان و دختران برادر و دختران خواهر و مادر شیر

وخواهر شیر و مادر زن و دختر زن که مادر او را دخول کرده بود و زنان پسر که از صلب شما باشند و زنان پدر اینها
پسر در اند که حرام موابد اند که هرگز به نکاح نشاید اما اینها که حرام موقت اند یکی دختر زن است که با مادرش دخول
نکرده باشی چون مادرش را طلاق دهی دخترش روا بود و دیگر خواهر زن است که تا مادام که یکی خواهر در عقد تو بود و عقد
دیگر روا نه بود و دیگر عمه زن است و خاله زن است عمه زن و خاله زن بر عکس تا آن وقت حرام است که این زن در نکاح وی بود
از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود لا تنکح المرأة علی عمتها ولا علی خالتها ولا علی بنت اخیها ولا علی بنت اختها دیگر زن آنست که در
نکاح بنده نشاید تا ایمان نیارد و مکاتبه خود را خواستن روا نبود تا آزاد نشود و زن پنجم خواستن روا نبود تا چهارم زن در عقد تو بوند
تا در عدت تو و کنیزک بر زن حره خواستن روا نبود تا آزاد را طلاق ندهد و عدت وی نگذرد و دیگر دختر برادر زن را و دختر خواهر زن را
خواستن روا نبود تا مادام که آن زن در نکاح وی بود و اینها همه حرام موقت اند دیگر زن پدر و زن پسر صلبی به نکاح روا نبود و زن پدر
شیر و زن پسر شیر به نکاح روا نبود و هرچه حرام از روی نسب است از روی حسب شیر حرام است از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود یحرم من
الرضاع ما یحرم من النسب یعنی حرام میکند رضاع آنچه از روی نسب حرام است ازین حدیث چهار مسئله مستثنی است یکی آنکه مادر کلان
نبیره ما شیر داد دختر وی بروی حرام نشود دوم آنکه مادر شیرخواره را نشاید خواستن وسیوم آنکه خواهر پسر شیرخواره را نشاید خواستن
چهارم آنکه خواهر برادر شیر را نشاید خواستن اینها که پیش از مسئله مستثنی نوشته شد حرام موبد بوده اند بر عکس وی اینها جمله بیست
و چهار کس اند دوازده از نسب دوازده از سبب والله اعلم **کتاب الرضاع** باید دانستن که مدت رضاع چند است بقول
ابویوسف و محمد رحمهما الله دو سال است و بقول ابوحنیفه رحمة الله دو نیم سال است و بقول زفر سه سال است و بقول حسن بصری چهار
سال است و بقول بشر کل عمر حجت ابوحنیفه رحمة الله آنست قوله تعالی وحمله و فصاله ثلثون شهرا و حجت ابویوسف و محمد رحمهما الله آنست
قوله تعالی والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و بقول مالک سه سال است فایده این مسئله آنجا پدید
آید که کودک دو نیم سال شیر خورد بعد از دو نیم سال زنی وی را شیر داد آن زن مر وی را مادر نشود تا فرزندان زن مر این کودک را به
نکاح نشاید خواستن بقول علمای ما و نیز نزدیک زفر و مالک مادر نشود و اگر بعد از دو سال شیر خورد و بقول ابویوسف و محمد رحمهما
الله حرمت رضاع ثابت نشود و ایشان میگویند که گوشت این کودک بدو سال رسته شود تمام پس مستغنی شده بود و از شیر وی
بعضی مشایخ گفته اند که اگر پسر بود دو نیم سال شیر باید دادن و اگر دختر بود دو سال **مسئله** زنی یک پسر را شیر داد و اگر آن زن را
ده دختر بود همه این پسر را حرام بود اما اگر این پسر را خواهر دیگر است یکی از این فرزندان این زن مر آن دختر را خواستن روا بود از بهر آنکه
ایشان هر یک دیگر را بیگانه اند و خواهر برادر شیر شود و خواهر برادر شیر نکاح روا بود و همچنین اگر پسری به پستان یکی جمع آید کودکان دیگر اند
مر این پسر را اگر یکدیگر را خواهد روا نبود **فصل** باید دانستن که همچنانکه مادر نسبی و دختر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر را [illegible] اند بر این
کس [illegible] شیر همه اینها را که یاد کردیم نیز حرام اند همچنین زن پدر و زن پسر شیر هرچند فرو سوی بود و برتر حرام موبد بود از بهر آنکه پیغمبر علیه السلام
فرموده که یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب و اینها که یاد کردیم جمله بیست و چهار اند **مسئله** باید دانستن که همچنانکه از زنا حکم [illegible]

که بچه شوی دوم در شکم بود اکنون پدر که بود اینجا اختلافست ابوحنیفه میگوید که پدر شوی پیشین بود از بهر آنکه در شیر دومی شک است یقین است
و در شیر شوی دوم شک و اصل نیست که الیقین لا یزال بالشک یعنی یقین بشک زائل نشود و باز بقول ابو یوسف میگوید که ما مشتبه‌ایم
بدو شیر زن را حاکم کنیم و گوییم که بگو این شیر کیست هر کدام را که بگوید پدر آن شود و محمد هم میگوید که این باب حلالیست و حرامی چون مشتبه
شد هم پدر و هم شیر و حکم نتوان کردن که شیر کدام شوی است و در باب حلالی و حرامی احتیاط شرط است گوییم هر دو شوی پدر این کودک
شوند و باز بعضی گفته‌اند بنگریم این زن اگر شیر پیشین گذشته است از شوی دوم بود و اگر بر همان است از شوی پیشین بود مسئله
اگر شیر زنی را در سکوره‌ای دوشیدند پیش از آنکه این شیر را باین کودک دهند این زن وفات یافت یا زنی مرده را دوشیدند و شیر بستدند اکنون
در حال مرده کی کودک از پستان مرده شیر خورد در همه حال حکم شیر ثابت شود از بهر آنکه حیات اندر شیر شرط نیست چون حیات اندر شیر شرط نباشد
لاجرم هرچند جان رفت حکم شیر باطل نشود مسئله اگر کسی سوال کند که از مرده شیر دوشیدن حکمت حکم شیر حرام چرا باید که رضاع
ثابت شود جواب گوییم که این سوال باطلست بیک مسئله و آن آنست که اگر شیر از زن زنده دوشیدند در سکوره یک قطره می در آنجا
افکندند یا خود افتاد و آن شیر حرام شود با همه اگر همان شیر را بکودک دادند و خورد حکم شیر ثابت شود اما اگر کسی شیر در بینی کودک
اندر ریختند هم حکم شیر پیوسته شود از بهر آنکه مقصود از شیر غذا است اگر از راه دهان اندر ریزی همان غذا بود و اگر از راه بینی
ریزی همان غذا است بدین معنی گفتیم که حکم رضاع پیوسته شود اما اگر بر اندام پس اندر ریختند یا بگوش اندر ریختند بدین دو جا حکم شیر
ثابت نشود از بهر آنکه مقصود از شیر غذا است و اندرین دو جای منفعت شیر غذا حاصل نیاید لاجرم ثابت نشود و فایده دیگر آنست
که رسول علیه السلام میگوید که شیر گوشت را برویاند و استخوان را قوی کند و ریختن شیر بدین دو جای از بهر دارو بود نه از بهر غذا
لاجرم حکم رضاع ثابت نشود مسئله اگر شیر زنی را بجوشیدند و یا دارو بیامیختند و بکودک دادند حکم رضاع ثابت شود یا نی بنگریم اگر شیر
غالب بوده بود شود و اگر غلبه دارو بود نشود و اصل آنست که حکم مر غلبه را بود مسئله اگر در شیر نان ترید کردند و بکودک شیرخواره
دادند اگر شیر غالب است حکم شیر ثابت شود و اگر ترید غالب است حکم شیر ثابت نشود و شیرخوارگی بشیر آدمی ثابت شود و از شیر دیگر نه
تا اگر دو کودک شیر گاو یا بز خوردند حکم شیر ثابت نشود مسئله چه مقدار شیر از زنی باید خورد تا حکم رضاع ثابت شود بقول ابوحنیفه
یکبار مکیدن و خوردن و بقول شافعی پنج بار مکیدن و خوردن و مدت رضاع ابوحنیفه دو نیم سال است و بقول ابو یوسف و محمد
دو سال و این قول شافعی است و بقول زفر و مالک تا سه سال اگر بچه فرو سوی دو سال باتفاق حکم رضاع شود و بر زیاده
از سه سال است حکم رضاع ثابت نشود باتفاق و هرچه اندرین میانهاست اختلاف است چنانچه یاد کردیم مسئله اگر مردی دختر شیرخواره
خود را خورد نکاح را هیچ زیان ندارد مسئله مردی دختری شیرخواره بزنی کرد مادر این مرد بیامد و مر این دختر را شیر داد
یا دختر این مرد بیامد یا خواهر این مرد بیامد یا جده این مرد بیامد یا خاله این مرد و یا زن برادر این مرد بشیر حکم رضاع ثابت شود یا نی اگر دختر کی
این مرد شیر داد برابر وی حرام شود از بهر آنکه دختر دختر وی شود و اگر مادر وی داد نیز حرام شود از بهر آنکه خواهر وی شود و اگر جده
وی داد هم حرام شود از بهر آنکه عمه وی شود و اگر عمه وی داد اینجا حرام نشود که دختر عمه وی شود و دختر عمه بنکاح روا بود و اگر خاله

وی داد هم حرام نشود از بهر آنکه دختر خاله وی شود و دختر خاله بعقد روا بود و اگر زن خال انیمرد شیر داد هم حرام نشود از بهر آنکه دختر خال اینکار روا بود
نسبی نیز روا اما اگر زن پسر وی شیر داد هم حرام شود از بهر آنکه دختر پسری وی شود و اگر زن پدر وی شیر داد هم حرام شود از بهر آنکه خواهر وی شود
اینجای بود که زن پسر را شیر از پسر وی بود یا زن پدر را شیر از پدر وی یا جده را شیر از جد وی خورد یا زن برادر را شیر از برادر وی از بهر آنکه چون
شیر از پسر وی بود دختر پسر وی بود و دختر پسر بنسبی روا نبود و چون زن پدر را شیر از پدر وی بود خواهر وی بود و چون زن جده را شیر از
جد وی بود عمه وی یا خاله وی بود و چون زن برادر وی را شیر از برادر وی بود دختر برادر وی شود اما اگر شیر ایشان از کسی اجنبی بود در همه
مسئلها روا بود مسئله در همین مسئلها اگر این زن بر مرد حرام شود نیم کابین بر مرد واجب آید از بهر آنکه قبل الدخول فرقت افتاد میان
میان ایشان چون عهد را از جانب دیگر پدید آید چه گوئی آنمرد نیم کابین بدین زن شیر دهنده باز گردد یا نی بنگریم که اگر شیر دهنده چه میگوید اگر
میگوید که من اینمسئله را میدانستم ولی از بهر شفقت دادم نتواند شوی که بوی رجوع کند از بهر آنکه هر یکی از مسلمانان را فرض است که شفقت و مهر
بان شوند چون مقصود وی شفقت لاجرم شریعت وی را معذور دارد و تاوان کابین بر وی ننهند اما اگر شیر دهنده میگوید که من اینمسئله دانستم
ولیکن مقصود من آن بود که تا وی بر وی حرام شود و این شوی بدین شیر دهنده رجوع کند و نیم کابین از وی بستاند مسئله مردی را زنی است
بالغه و مر این زن و برا مادر است و این مرد یکی دخترک شیر خواره را بزنی کرده است و زن دوشیره و یکی نانخواره و یکی شیر خواره مادر زن
نانخواره مر این زن شیر خواره را شیر داد در ساعت هر دو زن بر شوهر حرام شوند از بهر آنکه هر دو خواهران شوند و دو خواهر بیکعقد روا نبود دلیل بر آنکه
پیغامبر علیه السلام میگوید من کان یومن بالله والیوم الآخر فلا یجمعن ماءه رحم اختین چنین گفت هر که بخدای عز و جل گرویده است و بروز قیامت مقر آمده
است آب خویش را جمع مکنید میان دو خواهر از بهر این معنی را گفتم که عقد روا نبود در میان دو خواهر اکنون چون هر دو حرام شدند بر مرد نیم کابین حرام ایشان
که بدین شیر خواره بدهد از بهر آنکه فرقت او قبل الدخول است و آن زن نانخواره را بنگریم که قبل الدخول است یا بعد از دخول است اگر قبل الدخول است
نیم کابین واجب آید و اگر بعد از دخول است کل کابین واجب است چون این کابینها بدهد شوی برین زن که سبب فرقت وی بود رجوع کند یا نی باز گر
بدین کابین زن شیر خواره رجوع کند مگر که شفقت دعوی کند انجا رجوع نتواند کردن اما کابین بالغه بنگریم که قبل الدخول است یا بعد از دخول
اگر قبل الدخول است رجوع کند همچنانکه کابین نارسیده از بهر آنکه واجب آمده است کابین این زن بر این مرد و اینمرد از وی هیچ منفعت برنداشته است
اما چون دخول آورده بود کابین بر مرد موکد شده بود بهیچ حال از مرضعه مسئله اکنون چون هر دو بر وی حرام شدند کدام را بزنی کند
بنگریم اگر هر دو قبل الدخول اند اختیار مرد را بود هر کدام را خواهد تواند اما اگر با زن نانخواره دخول آورده است وی را بزنی کند که در عدت
وی است و آن شیر خواره را نتواند که بزنی کند تا در عدت این نانخواره نکند مسئله مردی را زنی است یکی نانخواره و یکی شیر خواره و این
زن نانخواره مر آن زن شیر خواره را شیر داد اکنون این زن نانخواره مادر آن زن شیر خواره وی شود هر حکمی که در مادر بود در جده را همان حکم بود
از بهر آنکه جده همچون مادر است پس مادر و دختر شوند و مادر و دختر در یکعقد روا نبود اکنون چون هر دو بر وی حرام شدند بعد ازین مر این زن
نارسیده را تواند گرفتن بزنی یا نی بنگریم که این زن نانخواره دخول کرده است یا نی اگر دخول کرده بود روا نبود و اگر دخول نکرده بود خلوة
نیز نکرده روا بود و اگر خلوة کرده است و دخول نکرده هم روا نبود تا این زن نانخواره در عدت وی بود و عدت را حکم نکاح بود و از بهر آنکه

همچو در نکاح دختر [illegible] تا بچه زن شیر دهنده باز کرده و یا بازی کابین شیرخواره باز گردد که از وی منفعت بر
نداشته است و اگر زن نان خواره قبل الدخول است هم کابین باز کرده و اگر بعد از دخول است باز نگردد که بدخول کابین وی استوار گشته است حاصل
آنست که کابینها همه باز کرده و بجای بینها تمام بی اکنون فرق چیست گفتا از بهر آنکه همه کابینها از زیان لرزا آنست صورت بندد که بسبب از زیان
زن نیمه کابین بیفتد و سپاس زن پسر شوی را دو نان قبله [illegible] شود و چون نیمه کابین چنان آمد زن شیر دهنده بر این مرد استوار گرد لاجرم
تاوان نیز بروی بود یعنی مرد بوی رجوع کند باز چون دخول آمد کابین استوار شد لاجرم تاوان واجب نیاید تا فرق شود میان قبل الدخول و بعد
الدخول **مسئله** مردی را دو زن است هر دو شیرخواره زن بیگانه بخانه وی خفته بود این هر دو کوچه شیرخواره غژان غژان رفتند و ازین
زن بیگانه خفته شیر خوردند یکی ازین پستان و یکی از آن پستان زن خفته است بیخبر در حال هر دو زن بر این مرد حرام شوند از بهر آنکه هر دو خواهر شدند
لاجرم نیمه کابین مراین دو بنده و نیمه کابین مرا نیز او نتواند که بدان زن بیگانه باز کرد و بیگانه آنکه وی را قصد نبود است **مسئله**
مردی را دو زن است یکی شیرخواره و یکی با شیر این زن با شیر مراین زن شیرخواره را شیر داد اگر این شیر از آن وی است دختر وی بود در وا
نبود که دختر خود را زنی کند و اگر شیر این زن از وی نیست اکنون چون شیر خورد در حال هر دو بر ایشان حرام شوند از بهر آنکه این دختر شیر
خواره دختر شیر این زن شود و هر دو مادر و دختر شوند و مادر و دختر در یکعقد روا نبود اکنون کدام را تواند بزنی کردن و کدام را نتواند
کردن بنگریم که با آن زن با شیر دخول آورده است یا نی اگر آورده است هیچ کدام را بزنی نتواند کردن و اگر دخول نیاورده است این زن
شیرخواره را بزنی تواند کردن از بهر آنکه گفتیم بمجرد نکاح مادر دختر حرام نشود ولی بمجرد نکاح دختر مادر حرام شود اکنون حکم کابین چه
شود اگر این زن قبل الدخول است نیمه کابین این زن را و نیمه کابین مر آن دختر را ولیکن نیمه کابین آن زن با شیر بیفتد که قبل الدخول
است که فرقت از جهت وی پدید آمده است قبل الدخول کابین بیفتد و این نیمه کابین زن خورد که را شوی بوی رجوع کند که سبب وی
باشد مر فرقت را اگر که دعوی کند که از جهت شفقت شیر داده ام اما اگر کابین آن زن با شیر بعد از دخول است اکنون کابین بوی دهد و آن زن
نارسیده نیمه کابین باز گرد از بهر آنکه کابین بدخول استوار شود و هرچه گاه فرقت از جهت زن پدید آید بعد از دخول کابین نیفتد **مسئله**
مردی را دو زن شیرخواره است یکی زن دیگر با شیر مراین دو زن شیرخواره وی را شیر داد از دو حال بیرون نبود یا هر دو را یکبار داد یا
جدا جدا یا قبل الدخول داد یا بعد از دخول اگر قبل الدخول شیر داد جدا جدا اگر این اول شیر داد هر دو بر ایشان حرام شوند از بهر آنکه مادر و
دختر شوند و مادر و دختر یکعقد روا نبود و چون آن دیگر را شیر داد نکاح کوچه دوم بیفتد از بهر آنکه ایشان مر یکدیگر را بیگانه اند هر
ایشان دو را اگر وی زن بیگانه شیر خورد هیچ زیان ندارد اما اگر هر دو کوچه را یکبار شیر داد هر سه حرام شوند لاجرم بعد ازین اختیار بود
مراین مرد را اندرین دو زن شیرخواره لیکن بهیچ حال روا نبود که مادر را بزنی کند اما اگر زن با شیر بدخول است فرق نبود میان
آنکه جدا جدا شیر دهد و میان آنکه هر دو را یکبار شیر دهد که هر سه حرام شوند که هیچ کدام از ایشان روا نبود که بزنی کند **مسئله** مردی را یکی زن شیر
خواره است و این زن شیرخواره وی شیر خورد از زنی که آن زن وقتی که در نکاح ایشان بود و با وی دخول آورده بود گفتا
در حال این شیرخواره بر ایشان حرام شود هر چند که شیر زن کلان از ایشان نیست لیکن چون شیر خورد دختر این شود دختر زنی که با وی دخول

آورده است بروی حرام شود خواه بحلال خواه بحرام دخول آورده باشد چنانچه دختر نسبی حرام بود دختر شیرخواره نیز حرام بود
از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرمود یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب مسئله مردی را چهار زن است یکی با شیر و سه شیرخواره و این زن
با شیر قبل الدخول است با وی نسوده است و شیر وی از نیم و نیست اکنون این زن با شیر مر این سه زن شیرخواره را شیر داد و این از
چهار وجه خالی نیست یا هر سه را جدا جدا شیر داد یا هر دو را یکبار و یکی را یکبار داد و یا نخست یکی را و باز دو را اگر جدا جدا شیر داد همه بر وی
حرام شوند از بهر آنکه نخست چون یکی را داد او مادر دختر شد و هر دو حرام شدند بر وی و چون آن دو یکی دیگر را جدا جدا شیر داد
هر چند که از زن بیگانه خورده اند لیکن هر دو خواهر شدند و دو خواهر در یک عقد روا نبود از بهر آن گفتم که هر چهار زن بر وی حرام شدند لیکن
در سه شیرخواره وی را اختیار بود هر کدام را که بخواهد بزنی کند اما اگر نخست یکی را شیر داد و باز دو را یکبار اینجا نیز حکم همین بود اما اگر نخست
دو را یکبارگی شیر داد و باز یکی را جدا این اخیرین بر وی حلال بود از بهر آنکه چون آن دو را یکبار شیر داد هر سه بر وی حرام شدند
و بیگانه شدند و زن بیگانه اگر شیر دهد زیان ندارد مسئله مردی را چهار زن است یکی شیرخواره و سه دیگر نان خواره با شیر پس سه زن
ناخواره با شیر آن زن شیرخواره را شیر دادند هر چهار حرام شوند بر مرد از بهر آنکه آن زنان با شیر مادر زن وی شدند و مادر زن هرگز
نکاح روا نبود و لیکن در آن زن شیرخواره مرد را اختیار بود خواهد بزنی کند و خواهد نی اما اگر با یکی ازین زنان با شیر دخول کرده باشد
این زن شیرخواره نیز روا نبود هرگز که بزنی کند مسئله مردی را دو زن است با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره و این زن با شیر
مر این زن شیرخواره را شیر داد این از چهار وجه بیرون نیست یا در وقت شیر هر دو زن در نکاح وی بوده باشند یا مر هر دو را
طلاق داده بود یا شیرخواره در عقد وی بوده اند و طلاق داده است از زن کلان پیش نکاح مر وی را روا نبود چون مادر زن شود
اما اگر شیرخواره در عقد وی بود و کلان بی زن بیگانه مر وی را شیر داده بود نکاح را هیچ زیان ندارد اما اگر کلان در عقد وی است و خورد
بی زنی اینجا مادر زن وی شود و گفتم که مادر زن در نکاح روا نبود لاجرم حرام شود و این همه مسئلها که گفتم در نا مدخوله آمد اما در مدخوله بی بود
مسئله مردی را فرزند است شیرخواره زنی بیگانه مر این فرزند وی را شیر داد اگر این مرد مر این زن شیر دهنده را بزنی کند روا
از بهر آنکه همه زنان مادر فرزند توانند مسئله مردی را برادری است یا خواهری شیرخواره زنی بیگانه برادر وی را یا خواهر وی را شیر داد
اکنون مر این زن را که برادر یا خواهر او را شیر داده است بزنی کند روا بود بر خلاف نسبی از بهر آنکه مادر خواهر نسبی یا مادر برادر نسبی از دو
حال بیرون نیست یا مادر تو بود یا زن پدر تو و باز مادر شیر برادر تر آنی مادر تست و نی زن پدر تو لاجرم روا بود اینجا و آنجا
روا نبود تا فرق بود میان نسبی و سببی مسئله زنی مر دختری را شیر داد اگر مثل مر این را پنجاه پسر بود هیچکس را روا نبود
که مر این دخترک را بزنی کند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این زن پسرکی را شیر داد اگر مثل مر این زن را پنجاه
دختر بود هیچکدام را روا نبود که مر این پسرک را بخواهند از بهر آنکه همه برادر و خواهر شدند اما اگر این دختر است شیرخواره و
وی را خواهر است و این زن شیر دهنده را پسرک بود این پسرک مر این خواهر این دخترک شیرخواره را بزنی کند روا بود هر چند که
خواهر وی شود از بهر آنکه خواهر شیرخواره خواهد روا بود مسئله مردی را پسرست مر وی را پسر و نیست مر وی را دختری این مرد مادر آن را بزنی کرد

راست گواه داشت و مردی اگر هر دو راست گواه داشتند خود را اشکال نباید که یکدیگر حرام شوند از بهر آنکه هر دو مقر آمدند که ما هر دو
خواهر و برادریم تا اگر قبل الدخول بود مرد را هیچ چیز واجب نباید از بهر آنکه اقرار یافتیم قبل الدخول اما اگر مرد و زن گواهی داشتند میان ایشان
نکاح تباه نشود و لیکن احتیاط باید کرد و یکدیگر را نباید گشتن که همچنین افتاد بود در وقت رسول ع میان ایشان فرق نکرد
و لیکن مر ایشان را گفت کیف و قد قیل بگویند بود و چون گفت گواهی افتاد آخر گفت گواهی را باید اما از روی قضا این است
که بگواهی یک زن فرقت نکنند میان ایشان اما اگر مرد راست گواهی داشت و زن نی همین سبب حرام شود و از بهر آنکه طلاق بدست
مرد است بدست زن نی اگر قبل الدخول است نیمه کابین واجب آید اما اگر زن راست گواهی داشت و مرد نی اینجا میان ایشان
نکاح تباه نشود مسئله مرد است و یرا پسری و پدر را دو زن است یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره و پسر را نیز دو زن است
یکی با شیر و یکی بی شیر یعنی شیرخواره این زن با شیر که از آن پدر است آن زن شیرخواره پسر را شیر داد و آن زن پسر
که با شیر است این زن شیرخواره پدر را شیر داد اینمسئله از دو حال بیرون نبود یا این شیرها از ایشان است یا از شوهران دیگر
اگر شیر شوهران دیگر است نکاح ها بر جا ماند میان ایشان که هیچ حرام نمی شوند از بهر آنکه این زن خورد که پدر دختر زن پسر شود و یا در
دو دختر نسبتی شوند پدر دختر را بزنی کند و پسر مادر را روا بود و زن خورد که پسر دختر زن پدر شود و اگر با در دو دختر نسبتی بوند پدر مادر را
بزنی کند و پسر دختر را روا بود اینجا و نیز که روا بود اما اگر شیرها از ایشان است این زنان خورد بر ایشان حرام شوند از بهر آنکه
زن خورد که پدر دختر پسر شود و هرگز دختر پسر را روا نبود که بزنی کند و زن خورد که پسر خواهر وی شود لاجرم بر وی حرام شود
مسئله اگر دو برادر اند و هر یکی از ایشان را دو زن است یکی با شیر و یکی شیرخواره زن کلان با شیر مر زن خورد که این برادر را
شیر داد و زن برادر کلان با شیر مر زن خورد که آن برادر را شیر داد اگر این شیرها از ایشان است زنان خورد که بر ایشان
حرام شوند و اگر شیرها از ایشان نیست هیچ حرام نشوند همچنان پدر را با پسر مسئله مرد برادر عم است و این مرد را دو زن است یکی با شیر
یکی شیرخواره و این عم و برا نیز دو زن است یکی شیرخواره و یکی با شیر زن عم با شیر مر زن خورد که پسر برادر را شیر داد و زن کلان
پسر برادر مر زن خورد که عم را داد و اگر شیرها از ایشان نیست اینمسئله مشکل نباید اما اگر شیرها از ایشان است زن خورد که عم
دختر پسر برادر وی شود و دختر پسر برادر بنکاح بر وی که روا بود و چون زن کلان عم مر زن خورد که پسر برادر را شیر داد زن خورد که
پسر برادر دختر عم وی شود و دختر عم نکاح روا بود لاجرم اکنون بدین مسئله زن خورد که عم بر وی حرام شود و زن خورد که پسر
برادر بر وی حرام نشود والله اعلم **فصل** در شبه نکاح مسئله دو برادر اند و دو خواهر یکی خواهر را این برادر بنکاح کرد
و دیگر خواهر را آن برادر بوقت آوردن غلط شدند و عروس این برادر را بر آن برادر بردند و از آن برادر بدین آوردند علما گفته اند که بنگریم
قبل الدخول خبر یافتند یا بعد از دخول اگر قبل الدخول خبر یافتند کار آسان بود هر کس نزدیک شوی خویش بردند هیچ میان ایشان
خلوت بوده است هیچ زیان ندارد از بهر آنکه خلوت با زن بیگانه با هم نشود همچون دخول نشود و این زنان نیز نکاح صحیح باید تا اگر همین زنان
بنکاح فاسد بود خلوت همچون دخول نشود بدین معنی که گفتیم چون قبل الدخول بود هر یکی نزدیک شوی خویش باز روند اما اگر بعد از دخول بود

اینجا ابوحنیفه رح میگوید که هر کسی مر این زن خود را طلاق دهند تا بر هر کسی عده واجب نیاید از بهر انکه چون زن خویش را طلاق دهد قبل الدخول
بر زن عدت واجب نیاید همان ساعت مران زن را بزنی تواند کردن لاجرم ابوحنیفه رح میگوید که هر دو مرد زنان خویش را طلاق دهند
همان ساعت مر این زن را بزنی کنند که با وی دخول کرده اند بر شوی این آنستی نباشد و هم نیز خود کی نبود اما اگر هر کسی با زن خویش صحبت
اکنون باید باشیدن تا عدت بگذرد انگاه صحبت با ایشان روا بود اما اگر با یکی صحبت افتاده با یکی نی باری انکه صحبت افتاده است
شوی وی را با وی صحبت روا نبود از انکه زن در عدت کس دیگر است و این خواهر دیگر را نیز صحبت روا نبود هر چند که با زن در عدت
با وی دخول نیاورده است لیکن خواهر زن وی در عدت وی است تا مادام که خواهر زن در عدت تو بود با خواهر وی صحبت حرام
بود اما اگر هر دو را دخول افتاده است و از هر دو فرزند تولد شده است و این فرزندان ثابت نسب که بوند ابو یوسف و محمد رح
میگویند که از همان کس که فرزند از وی آید از بهر انکه شبهه نکاح است دلیل بر انکه هم بر مرد کابین واجب شود و هم بر زن عدت
چون شبهه نکاح آمد فرزند انکس را بود که از وی تولد شده است باز ابوحنیفه رحمه الله میگوید که فرزند مر انکس را بود که فراش مر او را
یعنی نکاح دلیل بر انکه مردی از زن غایب شود تا بده سال باز یافت مر زن خویش را شوی کرده چهار پنج کودک شده فرزندان
همه از ان وی بوند که فراش مر وی را بوده است و زن در نکاح وی دلیل بر اینکه رسول علیه السلام گفت الولد للفراش وللعاهر
الحجر فرزند مر انرا است که فراش مر وی راست اگرچه این همه فرزندان از شک آمده اند مسئله دو برادرند دو زنی است و دختری یکی
برادر مادر زن را بزنی کرد و یکی برادر دختر را هر دو بیکبار آوردند و غلط کردند عروس این برادران بردند و عروس این برادر بدین آوردند اگر
قبل الدخول خبر یافتند هر کسی بشوی خود باز کردند اما اگر هر دو دخول آوردند اکنون بر یکدیگر حرام شوند از بهر انکه اصل این است
که هر جایگاه مرد را بر زن دیدار افتد خواه بحلال خواه بحرام مادر این دختر و دختر این زن بر وی حرام شوند اینجا هر دو تن این علت
یافتیم لاجرم بر یکدیگر حرام شوند و بر هر یکی یک و نیم کابین واجب آید نیمه از بهر نکاح و یکی از بهر دخول و اکنون بعد ازین هیچ کدام تواند که
مر این زن را نکاح کند یا نی گفتا تواند آن برادر که مادر را بزنی کرده است و با دختر وی دخول آورده است همان دختر را تواند که بزنی کند
از بهر انکه بمجرد نکاح مادر دختر حرام نشود و این مرد را که با مادر وی دخول آورده است چون نکاح روا نبوده است مادر و دختر حرام شوند بر وی
اگر مردی با زن حرام باشید نعوذ بالله منها و باز همان زن را بزنی کرد روا بود اینجا نیز باید که کابین بود یعنی روا بود مسئله پدر است
و پسری پدر زنی بزنی کرد و پسر نیز زنی کرد و در وقت آوردن غلط کردند و یا غلط شد ان بدین آمد و این برآن رفت اگر قبل الدخول است
که خبر یافتند هر کسی بشوی روند اما اگر بعد از دخول خبر یافتند هر دو بیکدیگر حرام شوند که هرگز این مر آنرا روا نبود و آن مر این را از بهر انکه اصل است
که هر جایگاه که وی را با زنی دیدار افتد خواه بحلال خواه بحرام پیش هرگز زنی پدر وی روا بود و زنی پسر وی را اینجا در حق هر دو این علت یافتیم
بر ایشان حرام شوند و بر هر مردی یکی کابین لازم آید از بهر دخول نیمه کابین واجب نیاید از بهر نکاح چه فرقت افتاد قبل الدخول از جهت زن
از بهر انکه زن پدر طاعت داری کرد مر پدر شوی را قبل الدخول لاجرم چون جنایت از ایشان آمد حق خویش را باطل کردند یعنی این نیمه کابین
واجب نیاید اما اگر یکی را دخول افتاد و یکی را نی بنگریم که اگر پدر با زن پسر دخول آورده است این زن بر پسر حرام شود و زن پدر را نکاح بر جای بود

و پسر پدر حلال بود و اگر پسر با زن پدر دخول کرده است این زن بر پدر وی حرام شود و نکاح زن پسر بر جای بود و پسر حلال بود و مسئله پدر نیست و پسر نیست و دختر وی است و مادر پسر را لیکن
کرد و دختر را پدر مرد و فرزندان شیر خورده فرزندان ایشان باشیم و دیگر اگرچه شود چگونه بیند دختر از پدر مرد گوید مادر را از پسر چنین گوید که حال من کس حق تو امیخواهند گرد پدر مرد کی وی حاجت
این روی مادر بود که گفته شود اما از روی پدر گوید پسر را نا دختر گوید پدر را از دختر خویش گوید که ای عم من که شیر ایشان برادر تو ام پدر من امیخواهند که وی پدر درست مسئله اول را
بعد از چنین که چه بیند که یا خالی اعتکاف پدر عوکا ابی و مسئله دوم را بعد از چنین گویند که با عمی زنان این چنین پدر عوکا ابی و مسئله درست و دختر پدر است
و پسر پدر یاد را زنی کرد و پسر دختر را دو را آوردن غلط کردند زن پدر را پسر دیگر پسر آوردند و آن زن پسر را پسر و یک پدر را اگر قبل الدخول است که خبر یافتند کار
آسان بود چنانکه یاد کردیم اما اگر بعد از دخول است از سه حال بیرون نبود یا دخول هر دو برابر افتاده و یا پس و پیش و یا ندانند که کدام را پیش افتاده است و کدام را پس
اگر دخول پسر پیش افتاد و بدان یا پدر پس زن وی بر وی حرام شود یعنی زن پسر از بهر آنکه با مادر زن پاشیده بود و یک نیم کابین واجب آید یکی کابین بر زن پدر
که با وی پاشیده است و نیمه کابین با آن دهد که وی نکاح کرده است از بهر آنکه فرقت از جهت وی افتاده است نی از جهت زن دلیل بر آنکه در آن وقت که با وی
دخول آورده است وی حلال وش بود اما بر پدر یکی کابین از وی بیفتد از بهر آنکه فرقت از جهت وی بوده است قبل الدخول پسر شوی را اطاعت کرد اما
اگر دخول پدر پیش افتاده است آن پسر پس همین مسئله بر گردان ها تا حکم پسر گفتیم پدر را نیز همان دان اما اگر دخول هر دو برابر افتاد یا ندانند اینجا هر کسی را یکی
کابین واجب آید تمام از هر که با وی دخول آورده است از بهر آنکه ندانند که پیش این افتاده است یا آن و فعل مر ثابت کننده کابین است و فعل زن
افکنند کابین هر جا که اثبات یا باطل جمع آید غلبه مر باطل را بود چنانکه حلال با حرام جمع آید غلبه حرام را بود اینجا نیز همان بود مسئله مردی را کنیزک است آن
مادر فرزند مر این با در فرزند خود را پسر شیر خواره بر زنی داد و بعد از آن این کنیزک را آزاد کرد و مادر فرزند خود را اختیار کرد و از وی فتوی مگر گرد و آنکه آمد و پسر این شوی
پیشین این شیر داد این از دو حال بیرون نبود این شیر از خواجه است یا از شوی دوم است در ساتر شوی وی حرام شود از بهر آنکه این پسر شیر خواره
پسر شوی وی شود و وی شوی را زن پسر و زن پسر که نکاح روا نبود و اگر کسی سوال کند بدان وقت که این هر دو را زنی کرد زن پسر وی نبود ما گوئیم
که اصل اندرین باب است که چون حکم شیر پیوسته شد گوئی چنان بود که گوئی همچنین بوده اند تا اگر میان آن وقت که بزنی میکرد زنی پسری بودی میان ایشان
نکاح روا نبودی اکنون چون حکم شیر پیوسته شد همین حکم بود اما اگر از شیر خواجه بود بر شوی حرام نشود و لیکن بر خواجه حرام شود تا اگر وقتی از این شوی بیرون آید
خواجه را با وی صحبت روا نبود از بهر آنکه وی زن پسر خواجه گشت تا فرق بود میان خواجه و شوی تا مسئله مردی را دو زن است یکی شیر خواره و یکی با شیر این زن را
با شیر مر این زن شیر خواره را شیر داد هر دو بر مرد حرام شوند اکنون بنگر در بدین همه کابین زن شیر خواره بدین زن شیر دهنده باز گردد یا نه گفته بودم که از دو حال بیرون نبود
یا بقصد آن داده بود تا بر مرد حرام شود یا شفقت داده بود اگر بقصد داده بود باتفاق باز گردد و اگر شفقت داده بود چنین شفقت کند نشاید پس که باز گردد با بعضی
علما گفته اند که به همه حالها باز گردد از بهر آنکه باب باب مال است و چون وی شیر داده است وی هلاک کننده مال است هر دو هست و هلاک کننده مال مسلمان عمداً و فراموشی
یکسان است دلیل بر آنکه اگر خفته پای دراز کرد و قرابه کسی را بشکست تاوان وا گردد و اگر قصد نبوده است اینجا نیز همان است اما حجت علمای ما آنست که میگویند که شیر دادن سبب احیای
نفس است هر چند که بتحقیق زنده و آرنده همه چیز ها خدا است عز و جل و لیکن آدمی سبب است و کسی که چیزی نخورد و نیز این در بود و پیدا در حکم نی اکنون
چون وی بتحقیق شفقت نمود و احسان بجا آورد لاجرم ضمان آن واجب نبود دلیل بر آنکه خدای تعالی میفرماید ما علی المحسنین من سبیل
و هر یکی از مومنان فرموده شده اند بشفقت کردن بر یکدیگر بهمین گفتم بر وی واجب نبود تا فرق بود میان آنکه بقصد حرام کنند و میان آنکه بشفقت

اما اگر این کلان شیر دهنده دیوانه بود بهیچ حال واجب نباید بر آنکه ضمان آن کابین از بهر آنکه ضمان آن کابین که بر زن واجب میکنیم عقوبت است
بجنایت وی و دیوانه اهل عقوبت نیست دلیل بر اینکه اسیر دید بخویشتن را یا مادر خویش پسر را بکشد از میراث محروم شود و محروم شدن از میراث
عقوبت است بران جنایت و اگر همین بکشنده دیوانه است از میراث محروم نشود از بهر آنکه وی اهل عقوبت نیست اینجا نیز همچنان بود مسئله اگر
پسر شوهر پدر را قبله داد زن پدر بر وی حرام شود و اگر پدر زن پسر را دهان بوسه داد زن پسر بر وی نیز حرام شود مسئله اگر مرد دیرا
زن دیوانه است پسر وی مر این زن را بوسه دهان داد زن پدر بر وی حرام شود و اگر این زن دیوانه نامدخوله است نیمه کابین واجب شود
بر مرد بخلاف زن عاقله از بهر آنکه فعل زن با هوش معتبر است و فعل زن دیوانه معتبر نیست اگرچه پسر شوی مطاوعت نمود این نیمه کابین
که این مرد نیمه کابین بزن داد به پسر خویش رجوع کند یا نی بنگریم این پسر دعوی فساد میکند و میگوید مقصود من آن بود که بر وی حرام
شود تا مادر برادر شک نبود و اکنون چون دعوی فساد کرد نیمه کابین را بوی رجوع کند و اگر دعوی صلاح کرد و گفت نمیدانستم نگردد همچنانکه
مسئله شیر اگر زن شفقت دعوی کند رجوع نباید و اگر حرامی دعوی میکند آید پیش که رجوع کند باز علما ما گفته اند که این همچون مسئله شیر نیست
اما اینجا همه حال آید پیش که بوی رجوع کند از بهر آنکه در شیر دادن شفقت صورت بندد و اما در بوسه دهان دادن پسر شوی مر زن پدر را هیچ
شفقت صورت نبندد و لیکن از ابو یوسف در امالی وی مذکور است که این پسر اگر با زن پدر دخول آورده است نباید این پدر را که رجوع کند از بهر آنکه
چون آورده باشد حد بر وی واجب شود و ضمان نباید از بهر آنکه حد و هم ضمان واجب نباید چون حد واجب آید ضمان ساقط شود مسئله مرد دیگر را پسر است
نارسیده و دیگری را دختر است نارسیده پدر پسر مر پدر دختر را گفت که دختر خود را به پسر من بده پدر دختر گفت دادم پدر پسر نگفت که پذیرفتم
این نکاح تمام بود از بهر آنکه پدر دختر از جانب خود ولی است و از آن جانب وکیل چون از یکطرف ولی بود و از یکطرف وکیل چون گفت دادم
سخن تمام بود و لفظ پذیرفتم حاجت نباید همچنین اگر زنی مردی را گفت که مرا بخویشتن بده به پیش گواهان این مرد گفت که من موکله خویش را بزنی
بخود دادم عقد درست بود و پذیرفتن حاجت نباید از بهر آنکه از جانب خود اصیل است و از جانب زن وکیل چون گفت دادم سخن تمام بود و دیگر پذیرفتن
اگر مردی است و بیانگی پسر برادر نارسیده و یکی دختر برادر نارسیده و این عم گفت که من برادر خود را به پسر برادر خود را دادم پذیرفتن حاجت
نبود مسئله مردی زنی را گفت که خویشتن بمن ده بدان شرط که ترا طلاق بدهم زن گفت که دادم نکاح درست بود و شرط باطل
از بهر آنکه هر شرطی که در عقد آری آن عقد مر آن شرط را باطل کند و اگر همین شرط را در بیع آری این شرط مر بیع را باطل کند از بهر آنکه نکاح قابل
فسخ نیست اما بیع قابل فسخ است این شرط فاسد بیع فاسد شود والله اعلم بالصواب کتاب الطلاق باید دانست که طلاق دادن بر سه نوع است طلاق
حسن است و طلاق بدعت و طلاق حسن السنت که یکی طلاق دهد رجعی و احسن السنت که طلاق دهد رجعی در حالت پاکی که دران پاکی با وی نزدیکی نکرده باشد
و طلاق بدعت آنست که سه طلاق یکبار دهد یا در حیض یا در نفاس این طلاق بدعت بود یا در حال پاکی طلاق دهد که دران پاکی
با وی دخول کرده باشد این طلاق حسن نبود از بهر آنکه شاید که این زن بدان دخول باربردار شده تا بار نهند عدت وی
نگذرد و پس عدت بران زن دراز شود لاجرم بدین معنی الطلاق این طلاق حسن نبود و بعضی دیگر نیز گفته اند که چون در حالتی پاکی با وی
دخول آورده بود در نسبت بزن کم شود پس تر باز پشیمان شود و اگر زن دیرا باز نخواهد بار بدین سبب این طلاق حسن نبود

پیغامبر عم فرموده است که خدا عز وجل میفرماید که فانکحوا ولا تطلقوا یعنی نکاح کنید و طلاق مکنید پیغامبر عم فرمود که خداوند عز وجل
فرموده است دوست دارم نکاح کردن را و سخت دارم دادن را قال الله تعالی لا جناح علیکم ان طلقتم النساء و قال عم تزوجوا
ولا تطلقوا فان الطلاق یهتز له العرش یعنی این حدیث آنست که زن بخواهید و طلاق بی حاجت ندهید که عرش بوقت طلاق دادن میلرزد
و در خبر است که هیچ زن نباشد که از شوی خود طلاق خواهد الا آنکه بروی بوی بهشت حرام کرد الله تعالی بر وی بهشت در
خبر است از رسول عم سوال کردند از مردی که زنش را طلاق هزار داد گفت سه طلاق شود و باقی باطل بود و همچنین در خبر که ملعون است
کسی که سوگند طلاق خورد یا کسی که دیگری را سوگند بطلاق دهد مسئله مردی زن خود را گفت که اگر بخانه پدر روی ترا طلاق زن
تا بدر خانه پدر رفت و بخانه در نیامد طلاق واقع شود یا نی بعضی از علما گفته اند که طلاق شود از بهر آنکه وی برفتن سوگند خورده است
در رفتن یافتیم لاجرم طلاق شود باز بعضی گفته اند که بنگریم که مراد از این اندرآمدن است یا رفتن اگر مراد وی رفتن بود طلاق واقع
شود مسئله بدانکه طلاق رجعی را پنج شرط است اول آنکه یکبار یا دو بار دهد دوم آنکه صریح طلاق بود سیوم آنکه یکی طلاق که پیش از وی طلاق
نرفته بود چهارم آنکه مال در میان نبود پنجم آنکه زن مدخوله بود و همچنین طلاقها رجعی بود تا اگر زن نامدخوله را سه طلاق دهد بسه بار یکی طلاق
واقع شود و اگر مدخوله بود هر سه طلاق واقع شود فائده نقل از کتاب ثلثة عشر عضوا اذا اضاف الطلاق الیها یقع قوله انت طالق نفسک طالق
جسدک بدنک طالق راسک طالق رقبتک طالق عنقک طالق فرجک طالق روحک طالق [illegible] طالق [illegible] طالق وجهک طالق بعضک
طالق نصفک طالق ثلثک طالق خمسک طالق خمس عشر عضوا اذا اضاف الطلاق الیها لا یقع اذا قال شعرک طالق اذنک طالق انفک طالق
[illegible] طالق عینک طالق ذقنک طالق یدک طالق ظهرک طالق بطنک طالق صلبک طالق فخذک طالق ساقک طالق [illegible] طالق [illegible]
طالق دبرک طالق لسانک طالق فایده چهار لفظ که نیت کند یا نکند طلاق واقع نشود وا ده یا دو وا ده انکار کرده یا دو کرده انکار دو لفظ
است که اگر نیت طلاق کند طلاق شود و اگر نکند نشود کرده گیر دا و گیر دو لفظ است که نیت کند یا نکند طلاق واقع شود کرده شده است و داده
شده است مسئله مردی زن خود را گفت که ترا یکی طلاق مگر یکی طلاق یکی طلاق شود از بهر آنکه استثنا درست نیامده است از بهر آنکه
استثنا بعضی بود [illegible] استثنا کل است از کل و استثنا از کل درست نبود لاجرم طلاق واقع شود
مسئله اگر گفت ترا دو طلاق یا گفت ترا سه طلاق در هر دو صورت استثنا درست نبود تا هر سه طلاق واقع شود و اگر دو گفته بود مگر دو دو
طلاق شود همان معنی که گفتیم استثنا کل از کل درست نبود مسئله اگر گفت ترا دو طلاق مگر یکی طلاق شود از بهر آنکه چون یکی را استثنا کرد و از
چون یکی را استثنا کند از دو لاجرم یکی واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق مگر یک طلاق دو طلاق واقع شود از بهر آنکه یکی را استثنا کرد مسئله
اگر گفت ترا سه طلاق مگر دو طلاق یک طلاق شود از بهر آنکه دو را استثنا کرد و اگر گفت ترا چهار طلاق مگر دو بعضی از مشایخ گفته اند که یکی
طلاق شود از بهر آنکه عدد از سه بیش نیست چون سه بیش نبود دو را استثنا کرده باشد یکی بیش نماند لاجرم یکی طلاق واقع شود و بعضی گفته اند لفظ
چهار طلاق است و لفظ را اعتبار است لاجرم چون از چهار دو را استثنا کند دو ماند دو واقع شود مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا ده
طلاق مگر نه طلاق [illegible] خلاف است که یاد کردیم و اصح آنست که یکی بیش واقع نشود مسئله مردی مر زن خود را گفت ترا سه طلاق

این کار نتواند کرد هم انشاء الله تعالی بیع روا نبود و اگر زن را گوید پیش من خویشتن را بیو داده‌ام و گفت پذیرفتم انشاء الله تعالی نکاح نشود از بهر
در همه صورتها از مشیت خدا عز و جل معلوم نیست مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا یکی طلاق امروز اگر خدا بخواهد و اگر نخواهد فردا دو طلاق حکم
این مسئله چه شود میگویند حکم آنکه امروز طلاق نه داد این زن را تا آخر امروز طلاق داد یکی طلاق واقع شود و اگر امروز طلاق نداد فردا دو طلاق شود از بهر آنکه چون
امروز طلاق نداد معلوم شد که خواست خدا امروز این بود که طلاق نشود لاجرم چون فردا بیاید دو طلاق شود لاکن چون امروز طلاق داد معلوم شد که خواست خدا تعالی
امروز بوده است از بهر آنکه محال است که هیچ کاری بی خواست خدا تعالی عز و جل موجود شود لاجرم یکی واقع شود والله اعلم مسئله مردی مر زن خود را گفت انشاء الله ترا
طلاق بر قول ابو حنیفه رحمه الله و ابو یوسف طلاق نشود و بر قول محمد رحمه الله طلاق شود و حجت وی آنست که انشاء الله گفتن نیت کننده کلام است و هیچ طلاق
واقع نشود که انشاء الله تعالی پیش گوید و آن سخن طلاق را باطل کند چون پیش افتاد لاجرم طلاق شود و حجت ابو حنیفه و ابو یوسف آنست که میگویند که هر چه مشیت
خدا تعالی عز و جل را اگر دی انطلاق واقع شود خواه پیش یاد کن خواه پس لاجرم طلاق نشود اگر مردی زن خود را طلاق داد تا رجعی کامل دو طلاق [illegible]
حال شود یا نی بر قول بعضی علما نی از بهر آنکه طلاق رجعی [illegible] نکاح است چون [illegible] نکاح [illegible] که کامل
حال شود طلاق شود یا بدست طلاق بائن پس کامل حال شود فتوی بر این قول است مسئله اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد بعد از آن دیوانه شد در
دیوانگی رجعت میکند اگر رجعت قول کند با تفاق درست نبود و اگر بفعل کند درست بود یا نی حکم آن فعل جست اگر دخول است رجعت بود و اما اگر
مر این زن را اگر ببوسد یا بشهوت دست رساند رجعت بود و اگر نی نه مسئله اگر مردی زن خود را طلاق رجعی داد و باز نکاح کرد همین زن را که نکاح کرد ندا [illegible]
بسه قسم این زن جنین [illegible] شود دیگر تواند خواستن یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمه الله تواند خواستن و بر قول محمد رحمه الله خواستن حجت ابو حنیفه رحمه الله
و ابو یوسف رحمه الله آنست که رجعت بلفظ نکاح درست نیست از بهر آنکه نکاح حاجت نیست زیرا که زن وی بود و حجت محمد رحمه الله آنست
که اگر مردی زن بیگانه را گوید پیش که اتان که خویشتن بمن ده بوی مردی مشغول اینجا که نکاح باقی است بطریق اولی که خویشتن بوی ده رجعت شود ابو حنیفه
و ابو یوسف رحمهم الله در جواب میگویند که اینجا که زن بیگانه را نکاح میکند بر وی جز بطریق نکاح حلال نمیشود لاجرم نکاح باید اما درین صورت که طلاق رجعی
داده است بر وی حلال است و بر حاجت نکاح نیست چه او رجعت میافتد سه حیض و بعد عدت بگذرد اما امروز علما فتوی بقول محمد رحمه الله میدهند که رجعت شود
مسئله مردی مر زن خود را طلاق رجعی داد بعد از آن موی و یرا ببوسید رجعت شود یا نی اگر موی و یرا ببوسد که بر سر گوشت است رجعت شود
اما اگر موی ببوسد که فرود موی گوشت است و آن که بیرون است رجعت شود یا نی و در روایت است که رجعت نشود و قول خیر امام ابو حفص کبیر رجعت شود و مسئله
آورده است از ابو یوسف در کیسانیات که رجعت شود مسئله مردی زن خود را طلاق رجعی داد بعد از آن فرج آن زن شهوت نگاه کرد رجعت شود یا نی در روایت آورده اند که بنگرد
که در فرج بشهوت نگاه کرد یا در فرج ظاهر نگاه کرد رجعت نشود و اگر در فرج باطن نگاه کرد رجعت شود و خواجه ابو حفص کبیر آورده است هم در کیسانیات از ابو یوسف اگر در فرج ظاهر نگاه کرد رجعت
ثابت شود از بهر آنکه در فرج ظاهر او در زن نگاه کند حرمت مصاهرت ثابت شود فصل باید دانستن که هر چه حرمت زن مدخوله را گوید باین بود از بهر آنکه چون
نامدخوله را طلاق دهد بر وی عدت نبود و چون بروی عدت نبود لاجرم رجعت نتواند کردن مسئله رجعی آنست که مردی مر زن خود را گفت که اگر نکاح
مادر روی ترا طلاق یا فلان کار کنی ترا طلاق یا من فلان کار کنم زن از من بطلاق یا بسه تو بیوفتم ترا طلاق هر چه ترا طلاق است از این
جمله الفاظ رجعی است فصل در طلاق مبهم مردی را چهار زن است گفت یکی از شما طلاق بیان ناکرده بعد

بر کدام را بیان کند که من وی را خواستم این طلاق شود اگر چنین یا چنان بکرد پس از آن سه حیض دید بعد از آن بیان کرد که مراد من فلانه
بود عدت او بعد سه حیض گذشت اکنون واجب آید از بهر آنکه بیان از حکم انشاء است یعنی اکنون داده طلاق بود پس اکنون طلاق داده بود
از اکنون واجب آید بقول محمد ره بیان کردن حکم ظاهر کردن است چون بقول اظهار کردن بود عدت گذشته بود مسئله
مردی را چهار زن است گفت یکی را از شما طلاق با سه دخول آورده است پیش بیان از آن آخرین معین شود مر طلاق را یا نی بنگریم
طلاق رجعی داده است یا بائن اگر رجعی بود به دخول معین نشود تا به زبان نگوید از بهر آنکه اگر طلاق رجعی بود دخول آوردن حلال
بود شاید که دخول از بهر آنکه آورده بود تا رجعت بود اما اگر چنان بود که طلاق بائن بود چون با سه دخول آورد معلوم شد که طلاق بر آن
را نخواسته است غالبا ظاهر از حال مسلمان آن بود که زن حرام بود دخول نیاورد چون بائن است آورد معلوم شد که آن آخرین طلاق
است و طلاق در حق آخرین واقع شود مسئله مردی را دو زن است مدخوله و نامدخوله گفت یکی را از شما طلاق با یکی دخول کرد آن دیگر معین
شود مر طلاق را مسئله مردی را دو زن است یکی مدخوله دیگری نامدخوله گفت یکی را از شما طلاق با یکی دخول آورد آن دیگر معین شود مر
طلاق را یا نی بنگر که با مدخوله آورده است یا با نامدخوله آورده است مدخوله طلاق شود اگر دخول با مدخوله آورده است نامدخوله طلاق
تا مرد بیان نکند که کدام را خواسته است از بهر آنکه شاید که این مدخوله را بود دو دخول آورده بود از بهر رجعت اما در آن صورت که دخول با
نامدخوله را آورده است ما را معلوم شد که اگر طلاق وی را خواسته بودی با وی دخول نیاوردی زن بیگانه شد مسئله مردی را دو زن است یکی
زن بنده و یکی زن آزاد گفت یکی را از شما دو طلاق با یکی دخول آورد آن دیگر معین شود مر طلاق را یا نی بنگریم که دخول با کدام آورده
است اگر دخول با زن بنده آورده است زن آزاد بطلاق شود اگر دخول با زن آزاد آورده است بیم کدام معین نشود تا بیان نکند از
بهر آنکه دو طلاق دادن بر بنده همچنان بود که سه طلاق دادن مر آزاد را پس چون با زن بنده دخول آورد معلوم شد که این طلاق وی را نخواسته
است پس زن آزاد را معین شود اما چون دو طلاق داد مر آزاد را رجعت بود دخول از بهر رجعت کرده بود مسئله مردی را چهار زن است
یکی را از شما طلاق زن اول گفت مرا خواستی گفت نی زن دوم گفت مرا خواستی گفت نی زن سیوم گفت مرا خواستی گفت نی زن چهارم
طلاق شود چهارم گفت مرا خواستی گفت نی سیوم گفت مرا خواستی گفت نی دوم گفت مرا خواستی گفت نی زن اول طلاق شود اول گفت مرا
خواستی گفت نی چهارم گفت مرا خواستی گفت نی سیوم گفت مرا خواستی گفت نی زن دوم بطلاق شود چهارم گفت مرا خواستی گفت نی اول گفت مرا
خواستی گفت نی دوم گفت مرا خواستی گفت نی زن سیوم بطلاق شود چون چهار بار تکرار کرد هر چهار طلاق شود از بهر آنکه چهار نفی است چهار
نفی است در حق یکی اثبات بوده در حق دیگران مسئله مردی را چهار زن است یکی را سه طلاق داد و ندانند که کدام را داده است تحری میکنند تحری
درین باب درست نباید از بهر آنکه این باب باب فرج است و احتیاط در وی شرط است لاجرم گوییم تحری در وی درست نیست و بیان هیچ کدام دخول
نبود پس اکنون چه کنند چون بیقین زن وی اند گفتا باید که هر زنی را یک طلاق دهد و بمانند تا هر چهار را عدت بگذرد چون هر چهار را عدت بگذرد ازین
هر چهار زن یک زن شوی خواهد آن سه دیگر را آنکه تحلیل کند شاید خواستن سه طلاق بران زن بیم که شوی خواسته است هر چند که وی نمیدانند
در جامع الکبیر است و ... چون فراموش کرد و نمیداند که سه طلاق کدام را داده شوی هر یکی را طلاق دهد و هر چهار را چون عدت بگذرد

باز نخواهد آخرین معین شود سه طلاق را **مسئله** مردی را کنیزکان اند چهار یا زیاده یکی را آزاد کرد و نمیداند که کدام را آزاد کرده است
هیچکدام بآزادی باشیدن روا نبود تا آزادی معین نشود همچنانکه در صورت زنان حیله وی آنکه بر وی حلال شود آن بود
همه را در نکاح آورد اینها که بنده بودند در نکاح وی بیایند اما آنکه آزاد شده بود زن وی شود بحکم نکاح اما اگر سوال کنند که این
مرد را چهار زن است در نکاح اینها را چون نکاح کند که زن پنجم میشود جواب آنست که از این چهار زن یکی را طلاق دهد و بگذارد تا
عدت در گذرد و بعد از این همه کنیزکان را در نکاح آرد طریق دیگر آنست که در شرح طحاوی آورده است که اینها را یگان
یگان بفروشد آخرین معین شود آزاد دیگر نظیر این مسئله آنست که اگر مسلمانان بغزا امیر وند ترسا و یا غازیان بغزا رفت چون
بشهر کافران رسیدند این ترسا بگریخت و بشهر ایشان در آمد مسلمانان شب این شهر را بگرفتند هر کدام را که میخواهند تا بکشند میگوید که وی آن
ترسا است که از شما گریخته آمده بود اگر صد هزار مرد بودند از اینها یکی را نشاید کشتن از بهر آنکه در میان ایشان کسی است که خون وی ریختن
حرام است از بهر آنکه وی یکی از احکام شرع پذیرفته است و همان جزیه است پس ای برادر آنکه یک احکام شرع میپذیرد و از تیغ تیز
نجات می یابد پس مومنان که جمله احکام شرع پذیرفته اند اگر از آتش تیز دوزخ خلاص یابند هیچ عجب نباشد گفته شده بود که از صد
هزار مرد بودند از اینها هیچ کس را نشاید کشتن اما اگر یکی از اینها بگریزد حکم کنیم که ترسا همان [illegible] است باقی را شاید کشتن نظیر دیگر آنست
اگر مردی گندم کوفت جانش کرد در حال کوفتن گاوان دران گندم بول کرد [illegible] گندم ناشسته هیچ نشاید خوردن و اگر
خواهند که بی شستن حلال شود باید که تحری کند و یک پیمانه از آن جانش [illegible] گاوان بر همین پیمانه رسیده است و یکی
فقیر و مدهر چند نمیداند که پلید کدام است شریعت حکم کند که پلیدی همان است که داد و باقی پاک شود که شستن حاجت نیاید نظیر
دیگر آنکه مردی درم یافت و این درم را با درمهای خویش در آمیخت نمیداند که درم آن وی کدام است و آن درم کدام از این درمها
هیچ یا خرج نشاید کردن از بهر آنکه هر کدام را که بر دارد احتمال حرامی دارد حیله باید که یک درم را تحری کند و گوید همین است و درویش
دهد و باقی بر وی حلال بود **فصل** باید دانستن که طلاق واقع است و طلاق واقع نی مثل مردی دیوانه شد و زن خود را
در دیوانگی طلاق داد طلاق واقع نشود از بهر آنکه قول نارسیده و دیوانه و خفته معتبر نیست گوئی خود نگفته استی اگر مردی
خفته زن خود را طلاق داد مردمان شنیدند و وی را بیدار کردند و گفتند که تو زن خود را طلاق دادی گفت راست میگوید
که هم طلاق نشود از بهر آنکه از اخبار از چیزی میکند که اصل وی درست نبوده است این تصدیق مر سخن ایشانرا درست
نبود **مسئله** اگر زن خود را نارسیده طلاق داد و در حال نارسیدگی دیگر روز رسیده شد اقرار کرد که من زن خود را طلاق
داده ام این اقرار درست نبود و زن بطلاق نشود اما اگر گوید من آنرا طلاق کردانیده ام در هر دو صورت طلاق شود از بهر آنکه
چون لفظ کردانیدم گوید همچنان شود که گوئی اکنون طلاق داد استی **مسئله** اگر نارسیده را زن نیست وکیل کرد رسیده را
که زن مرا طلاق ده و این وکیل زن وی را طلاق نشود از بهر آنکه وکیل کردانیدن نارسیده درست نبود اما اگر رسیده مر
نارسیده را وکیل کرد که زن مرا طلاق ده و این نارسیده رفت و زن وی را طلاق داد طلاق شود فرق آنست که وکیل

وکیل کردن رسیده مر نارسیده را درست نبود چنان بود که گوئی زبان آن نارسیده زبان آن رسیده استی مسئله مردی مست زن
خود را طلاق داد طلاق شود اما آنکه خورده باشد شراب سیب خورده یا بیهوش شده زن خود را طلاق داد طلاق نشود و فرق میان مست و
بنگ آنست که مست را شعور غالب می آید و عقل می برد پس لاجرم طلاق واقع شود اما آنکه شیر را سبب ویرا بیهوش میکند و بیهوش را حکم
دیوانگی است پس طلاق واقع نشود مسئله اگر مردی بنگی خورد و مست شد زن را طلاق داد و بقول ابوحنیفه و ابویوسف طلاق نشود
از بهر آنکه خاصیت بنگی آنست که بیهوش میکند مستی و بقول محمد رح طلاق شود و فتوی برین قول امام محمد است فصل در تشبیه طلاق
مسئله اگر مردی زن خود را میگوید که ترا طلاق دراز طلاق باین شود و اگر گوید ترا طلاق چون سنگ طلاق باین بود یا گوید ترا
طلاق کوه طلاق باین بود و اگر گوید ترا طلاق چون آهن یا گوید ترا طلاق چون سر موزه یا گوید ترا طلاق چون سپندان دانه درین
همه صورتها بقول ابویوسف رحمة الله رجعی بود و بقول ابوحنیفه و محمد رحمهما باین بود و اگر همچنین گوید که ترا طلاق به بزرگی سر سوزن
یا گوید ترا طلاق چون سختی سنگ یا گوید سختی آهن یا گوید ترا طلاق به بزرگی کوه باتفاق درین صورتها باین بود از بهر آنکه
ابویوسف رحمة الله گوید هرچه طلاق را تشبیه کنند بچیزی خورد آن رجعی بود و هرچه به بزرگی تشبیه کنند آن باین بود مسئله
مردی مر زن خود را میگوید که ترا طلاق چون برف یا چون نجم رجعی بود یا باین بقول فقیه ابو اللیث سمرقندی آنست که مرد را
سوال کنیم که مراد تو ازین برف و یا نجم گفتن سپیدی خواستی یا سردی اگر گوید که مراد من سپیدی بود رجعی بود و اگر گوید مراد من سردی
بود طلاق باین بود از بهر آنکه چون مرادش سفیدی بود سفیدی خیری خوش آینده بود لاجرم رجعی بود اما چون مرادش سردی
بود سردی خیری عقوبت رساننده بود لاجرم باین بود مسئله مردی زن خود را گفت ترا طلاق چون آتش طلاق رجعی بود یا باین
فقیه ابو اللیث رح گفته است که مرد را سوال کنند که مراد تو ازین آتش گفتن گرمی خواستی یا روشنی اگر مرادش گرمی بود باین بود
و اگر روشنی بود رجعی بود مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا ایمچنانه طلاق چند طلاق شود مرد را سوال کنند که مراد تو از چنانه
پری بود یا عدد اگر گوید پری بود یک طلاق شود و اگر عدد بود سه طلاق شود مسئله زن گفت که مرا طلاق ده مرد گفت
که خدای تعالی ترا داده است فقیه ابو اللیث گوید بنگریم که مراد را نیت طلاق هست یا نه اگر نیت طلاق بود طلاق شود و اگر
نی مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا طلاق بعدد موی‌ها که بر کف دست من هست یکی طلاق شود از بهر آنکه کف دست محل
موی نیست و همچنین شود که ترا طلاق اما اگر گوید ترا طلاق بعدد موی‌ها که بر پشت دست من است سه طلاق شود از بهر آنکه بر پشت دست
موی بود اما اگر دارو کرده است و بر پشت دستش هیچ موی نمانده است طلاق نشود از بهر آنکه چون پشت دست محل موی بود اگر
موجود بود طلاق بود و اگر موی نبود شرط موجود نبود لاجرم طلاق نبود مسئله مردی مر زن خود را گفت که ترا طلاق بعدد
موی‌ها که بر ابلیس گفت هیچ طلاق نشود از بهر آنکه معلوم نیست که بر ابلیس موی هست یا نی مسئله مردی مر زن خود را گفت
که من طلاق تو بتو بخشیدم زن گفت من قبول کردم طلاق شود اما اگر مرد خواست تا ترا طلاق دهد زن گفت طلاق بمن بخشش مرد گفت
بخشیدم طلاق نشود از بهر آنکه مراد زن آنست که بمن بخشش یعنی تا طلاق ندهم چون مرد گفت بخشیدم چنین بود که گوئی نمیدهم طلاق

پس طلاق نشود مسئله مردی را دو زن است یکی نام فاطمه و یکی عایشه بر بام است و فاطمه فرو سوی مرد میان نردبان رسید فاطمه گفت بیا آئی بروی مرد گفت
اگر تو فرود آیی ترا طلاق و اگر بر عایشه بر آیم وی را طلاق اکنون چکنند تا هر دو طلاق نشود گفت باید که عایشه فرود آید و فاطمه بر بام آید بعد از ان مرد خواه
بر بالا آید خواه فرود آید که هر دو طلاق نشوند از بهر انکه گفته است اگر بر عایشه بر آیم او را طلاق و اگر فرود آیم ترا طلاق اکنون چون خلاف یکدیگر واقع شود
بهر کدام که بر آید یا فرود آید هر دو طلاق نشود مسئله زنی شوی خود را گفت که ای قلتبان مرد گفت اگر من قلتبانم ترا طلاق نمیدانم که این مرد قلتبان
است یا نی جواب گفت بنگریم که اگر زن خود را بدست غلام بالغ یا بدست شاگرد بالغ بدیه میفرستد وی قلتبان بود زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله
زنی شوی خود را گفت ای دیوث مرد گفت اگر من دیوثم ترا طلاق نمیدانم که وی دیوث است گفت بنگریم که زن خود را با مردان بیگانه می بیند و بیرون خشم
نمی آید و زن را چیزی نمیگوید وی دیوث است زن بطلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی شوی خود را گفت که ای نامش ریش مرد گفت اگر نامش ریشم ترا طلاق نمیدانم
که نامش ریش است گفتا بنگریم که اگر بمیرد و کلوخ با خود میبرد یا نی اگر کلوخ با خود میبرد نامش ریش شود و اگر کلوخ با خود نمیبرد نامش ریش نبود زن بطلاق نشود
مسئله زنی شوی خود را گفت ای بخیل مرد گفت اگر بخیلم ترا طلاق نمیدانم که وی بخیل است گفتا بنگریم که بگورستان اگر میرسد سلام میگوید یا نی اگر میگوید بخیل
نیست و اگر نمیگوید بخیل است زن طلاق شود و بعضی گفته اند اگر سقا بیخورد و اگر کوزه را نمی نهد وی بخیل است بعضی مشایخ گفته اند که اگر نام پیغامبر علیه السلام
میشنود و صلوة نمیگوید وی بخیل است و بعضی گفته اند که بنگریم که ابر در میان مرد نخیل میگوید وی بخیل است و اگر نی نی مسئله زن گفت مر شوهر
خود را که ای دکدریش مرد گفت اگر من دکدریشم ترا طلاق گفتا بنگریم اگر بجاری سوی تا راه است و زنرا بخرمی نشاند و می برد دکدریش بود زن
بطلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی مر شوی خود را گفت ای خرسر مرد گفت اگر من خرسرم ترا طلاق گفتا بنگریم که در میان نماز سر پیش از
امام سر میدارد یا فرو میدارد یا نی اگر سر پیش از امام بر دارد خرسر بود زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله مردی دو سیب در دست یکی پیش
زن نهاد و یکی پیش کنیزک هر دو یکی را زن خشم کرد که انچه وی را میدهی مرا نمیدهی و هر دو را با یک دیگر آمیختند مرد گفت که ای زن اگر تو امروز از ان
سیب خود را نخوری ترا طلاق و کنیزک را گفت اگر تو نیز آن سیب خود را نخوری امروز ترا آزاد و نمیدانستند که ان هر یکی یکی کدام است چه کنند
تا زن را طلاق نشود و کنیزک آزاد نشود و از ملک او بیرون نیاید جواب باید که یکی کنیزک را فرو شد امروز و آن دو سیب را زن میدهد تا
بخورد یکی از عین ان زن بود پس ان خود را خورده باشد باری زن طلاق نشود و چون نماز شام بود کنیزک بهیج باز گیرد چون باز گرفت
نه زن طلاق شود و نه کنیزک آزاد مسئله زنی مر شوی خود را گفت ای خیره نگر مرد گفت اگر من خیره نگرم ترا طلاق بنگریم اگر منزل باشد و در راه رفتن بجز بجا
خیره نگر بود زن طلاق شود و اگر نی نی مسئله زنی مر شوهر خود را گفت که ای گیریش مرد گفت اگر من گیریشم ترا طلاق بنگریم اگر در وقت خفتن زن و یا پیش مرد
نشیند و فرود می غنود و می خسپد که ریش بود زن طلاق شود و بروایت دیگر اگر در شب در فرغت جای مجدود دمیرد و کلوخ با خود نمیبرد که ریش بود زن
و می بطلاق بود و اگر نی نی مسئله مردی را چهار زن است هر چهار را با را گفت هر که از شما را بر زمین نهد یا ان را طلاق هر چهار را بر زمین نهادند زن اول
بسه طلاق شود و زن دوم یکی طلاق زن سیوم دو طلاق و زن چهارم سه طلاق شود از بهر انکه چون کوچه اول آورد ان بر سه یاران وی بطلاق شدند ولی وی هیچ
طلاق نشیان پیش از نهادن نابیست عدت بنهادن بگذرد چون دوم با زنهد عدت وی گذشت بیان یکطلاق حق وی واقع شود پس سیوم ولی لبسبب
این دو بین یکطلاق بر اول برود و یکی بر سیوم و یکی بر چهارم و زن سیوم نیز بار بنهاد یکطلاق دیگر بر اول برود و یکی دیگر بر آخر

پس لاجرم اول دو و آخر سه طلاق شوند و دوم یک طلاق چون چهارم بار نهاد یک طلاق دیگر بر اول رفت سیوم دو طلاق شد مسئله مرد را چهار
زن است یکی را نام فاطمه و یکی را عایشه نام و یکی را خدیجه نام و یکی را زینب نام فاطمه را گفت اگر امشب به تو نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر بر عایشه رفت
و گفت اگر امشب به تو نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر بر خدیجه رفت و گفت اگر بر تو امشب نیایم یاران ترا طلاق روز دیگر بر زینب رفت و گفت
اگر امشب بر تو نیایم یاران ترا طلاق همین گفت بر زینب رفت کدام طلاق شود و هیچ یکی طلاق شود و چند طلاق شود گفتنا فاطمه یک
طلاق شود و عایشه و خدیجه و زینب هر سه طلاق شوند و این روایت در کتاب ذخیرة الفقها است باز قاضی فخر الدین خان آورده است
که فاطمه بدو طلاق شود و دیگران هر یکی سه طلاق شود از بهر آنکه در حق فاطمه دو شرط موجود میشود از بهر آنکه پیش از وی سوگند دیگر بوده است
اما دیگران هر یک سه طلاق شوند از بهر آنکه هر یکی را سه شرط میشود مسئله مرد را چهار زن است با یکی سه گفت اگر بار بر زمین نهی
انبا غان سه طلاق هر یکی را یک طلاق هر چهار زن است دیگر روز بار بر زمین نهادند اگر زن اول که بار بر زمین نهاد یعنی بچه آورد
سه طلاق شود و زن دویم را یک طلاق شود و زن سیوم را دو طلاق شود و زن چهارم را سه طلاق شود والله اعلم مسئله
و ذکر فی نسخة اخری مرد را چهار زن است هر یکی را چنین گفت اگر امشب بر تو نیایم یاران ترا طلاق و اگر بر چهار بجا رفت و وفا کرد هیچ را
طلاق نشود و اگر بر چهار جای نرفت هر یکی زن سه طلاق شوند و اگر دو جا رفت و دو جا باقی این دو جا که رفته است هر یکی دو
طلاق شوند و آن دو جا که نرفته است هر یکی یک طلاق شوند و اگر سه جا رفت و یکجا نی آن سه جا که رفته است هر یکی یک طلاق
شوند و آن یکجای که نرفته است هیچ طلاق نشود مسئله و ذکر فی نسخة اخری مرد را چهار زن است هر یکی را گفت ترا طلاق دیگر را
گفت ترا با وی شریک کردم و دیگری در آمد گفت ترا با ایشان شریک کردم زن چهارم در آمد گفت ترا با ایشان شریک کردم زن اول را
و زن دوم را هر یکی را یکی طلاق میشود و زن سیوم دو طلاق شود و زن چهارم سه طلاق فصل باید دانستن که خلع بمذهب علما طلاق است
و بمذهب شافعی رحمة الله فسخ حجت وی آنست که همچنان زن خویشتن بر مرد بند نکاح است اینجا نیز چون زن خویشتن بخرد مرد بفروشد فسخ آن
انکاح است اما مذهب علما طلاق است تا اگر سه بار خریده و فروخت کنند این زن بر وی سه طلاق شود تا شوی دیگر نخواهد وی را نشاید
مسئله مرد را زن است و وی بخانه پدر رفته است سوگند خورد که اگر زن امروز در خانه من نمی آید وی را طلاق پدر عروس گفت که اگر تا نم کارم
دختر نشوی رود و او را وی را طلاق چگونه کنند تا هر دو نشود گفتنا باید که پدر عروس را به بینند یا کسی او را بگیرد و نگاه دارد تا دختر بخانه شوی
رود و هر دو طلاق نشوند مسئله مرد را چهار زن است هر چهار نشسته است گفت ترا باز ترا باز ترا طلاق این آخرین طلاق
شود از بهر آنکه لفظ طلاق بر وی افتاد مسئله مردی مر زن خود را گفت که اگر با کسی سخن گوی ترا طلاق یا با زنی سخن گوی ترا
طلاق یا با در سخن گوی ترا طلاق زن با با در سخن گفت سه طلاق شود از بهر آنکه هر سه شرط موجود شد مسئله مردی مر زن خود را
گفت اگر مرد مهر از کابین آزاد نکنی ترا طلاق زن رفت و با پدر گفت پدرش گفت اگر تو کابین نبخشی یا در تو طلاق چگونه کنند تا هر دو طلاق
نشوند باید که زن بشوی گوید فلان چیز را من فروختی با این مقدار کابین او گوید فروختم کردن وی از کابین آزاد شود و هر دو
طلاق نشود باز آن چیز را بوی بخشکند فصل در عتاق و طلاق و خلع گفتار مرد بمنزله سوگند و گفتار زن بمنزله بیع است تا زن

توانند که از قول خود رجوع کند و برگردد که از بیع رجوع روا بود اما از سوگند رجوع ممکن نبود پس مرد نتواند که از قول خود رجوع کند و برگردد
مسئله زن گفت خویشتن را بخریدم مرد گفت فروختم خلع شود اما اگر مرد گفت خویشتن بخر زن گفت خریدم مرد هیچ نگفت خلع نشود
از بهر آنکه زن از جانب خود اصیل است و از جانب شوی وکیل نی چون از جانب شوی وکیل نبود لاجرم اگر ده بار زن بگوید که خویشتن خریدم
تا مرد نگوید که فروختم خلع نشود مسئله زن گفت خویشتن خریدم بکابین و نفقه عدت مرد گفت که من فروختم این خلع شود باتفاق
اما اگر مرد گفت خویشتن بخر بکابین و نفقه عدت زن گفت خریدم مرد گفت یکطلاق بائی گشاده کردم زن او دو طلاق شود
از بهر آنکه آن سخن که گفت که خویشتن بخر بعده نفقه و کابین زن گفت خویشتن خریدم خلع شود باز مرد گفت یکطلاق بائی گشاده
کردم دو طلاق شود مسئله زن گفت خویشتن خریدم بکابین و نفقه عده مرد پای خواست گفت فروختم خلع نبود از بهر آنکه برخواستن
سخن را رد کردن است مسئله اگر مردی گفت خویشتن بخر زن بر پای خواست و گفت خریدم هم خلع نبود بهمان که اول گفتم
مسئله زن و شوی بر خر نشسته اند خر بر دو زن خویشتن خرید و مرد فروخت خلع نبود از بهر آنکه مکان متبدل است اما اگر
چنان است که در کشتی اند و کشتی بروان مرد گفت خویشتن بخر زن گفت بخریدم خلع بود از بهر آنکه کشتی بردان حکم خانه دارد
لاجرم طلاق نبود مسئله مردی مر زن را گفت خویشتن بخر بسه بار زن یکبار گفت خریدم هر سه طلاق شود اگر زن گفت
خویشتن خریدم سه بار مرد گفت یکبار گفت فروختم لظاهر روایت یکطلاق شود فرق این روایت آنست که خلع از جانب مرد
بمنزله سوگند است و از جانب زن بمنزله خرید و فروخت درست آید لاجرم انجا که مرد گفت خویشتن بخر بسه بار سه طلاق شود
مسئله اگر مردی در شهر است و زنش در روستا مرد گفت که من زن خود را فروختم بنفقه عدت و کابین خبر بزن رسید
در همان مجلس گفت خریدم طلاق شود اما اگر زن گفته اینجا که خویشتن خریدم از شوی خبر رسید گفت فروختم خلع نبود از بهر آنکه تا
خبر بمرد رسید زن بهمانجا نشسته نباشد چه باشد برخاسته باشد بخواستن زن آن سخن باطل شود و فروختن مرد نیز باطل بود اما در آن
صورت که مرد گفت زن را فروختم اگر چه مرد بخبر پا بر دو و چون از جانب مرد سوگند داشتیم به برخاستن سخن وی باطل نشود
چون خبر یافت در همان مجلس خویشتن بخرید خلع درست آید و اگر لی فی والله اعلم مسئله مردی زن خود را گفت ترا طلاق
بده دینار زن هیچ نگفت باز مرد گفت ترا طلاق بهشت دینار زن هیچ نگفت باز مرد گفت ترا طلاق به پنج دینار زن گفت خریدم
سه طلاق شود و بر زن همان هر سه مال واجب آید اما اگر زن گفت خویشتن خریدم بده دینار مرد هیچ نگفت زن باز گفت خویشتن
خریدم بهشت دینار مرد هیچ نگفت باز گفت خویشتن خریدم به پنج دینار مرد گفت فروختم یکطلاق شود و مال آخرین واجب آید
از بهر آنکه اول گفت بده دینار خریدم مرد جواب نگفت بار دیگر رجوع کرد از ده بهشت دینار فرود آمد چون سیوم بار رجوع کرد
از هشت دینار و گفت به پنج دینار هم چنان شود گوی یکبار گفته استی که خویشتن خریدم به پنج دینار لاجرم چون مرد فروخت یکطلاق
شود و مال همان پنج دینار آید اما از جانب مرد چون سوگند داشتیم و از سوگند رجوع درست نیست پس هر سه طلاق بهر سه مال شود
چون خویشتن بخریدم گفت هر سه یکبار فرود آید تا فرق بود میان مرد و زن مسئله اگر زن گفت خویشتن خریدم بعده

نخورد تا این مرد گفت که چه را چنین میکنی زن گفت که چه را من سوگند دارم مرد گفت من فروختم خلع شود و هر چه بکنم آب نخورد یا الفیان خورد و بعد از آن
گوید که خریدم یا مرد گوید فروختم خلع بود و هر چه زیاده از این شود خلع درست نباید مسئله زن و شوی هر دو خفته اند جنگ کردند مرد گفت
خویشتن بخر زن برخاست از جای و جامه پوشید بعد از آن گفت خریدم خلع شود از بهر آنکه جامه پوشیدن از بهر آن است تا این میان مجلس که
خویشتن بخر و چنین جنبش در اندام وی نیفتد تا دست وی بوی کردست نباید دلیل رجوع اینچنین بر خواستن نیست مسئله مردی
زن خود را طلاق داد و بعد از آن گفت آن طلاق را باین کردانیدم یا گفت سه کردانیدم ابوحنیفه رح میگوید باین شود و هم سه و بقول
ابو یوسف رح باین شود ولی سه نی و بقول محمد نه باین و سه حجت وی آن است که وی میگوید این طلاق یکی داد و واقع شد طلاق
شده را چیزی کردانیدن درست نبود باز ابو یوسف میگوید آن ساعت که طلاق داد رجعی بود چون باین کردانید صفت وی را کردانیده
بود و صفت طلاق را کردانیدن روا بود اما نتواند که یکی را سه کرداند باز ابوحنیفه رح میگوید که این طلاق ملک مرد است و زن در عقد
وی خواهد باین کرداند و خواهد سه لاجرم اگر سه کردانید سه شود و اگر باین کرداند باین شود مسئله مردی زن خود را گفت ترا
طلاق اگر باین خانه اندر آئی ده بار گفت ترا طلاق اگر باین خانه اندر آئی سه در این صورت که گوید ترا طلاق اگر باین خانه اندر آئی
یکبار اندر آید چون یکبار اندر آید سه طلاق شود اما در انصورت که گوید اگر درین خانه اندر آئی ترا ده نه بار اندر آمد هیچ طلاق نشود
از بهر آنکه عدد طلاق ده نیست این ده را اندر آمدن بریم تا ده بار اندر آید یک طلاق شود اما در انصورت که میگوید ترا طلاق اگر باینجا
خانه اندر آئی سه این سه را به سه طلاق بریم چنان شود از روی معنی که اگر باینخانه اندر آئی ترا سه طلاق تا فرق بود میان
این مسئله و آن مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر حیض بینی ترا طلاق و این زن نامدخوله است زن حیض دید و رفت و جای شوی
دیگر خواست جای این نکاح درست آید یا نه بنگریم که این حیض سه روز رسید یا نی اگر سه روز رسیده شوی اول طلاق شود و این
عقد درست آید و اگر پیش از آنکه بسه روز رسید وی این زن وفات یافت از وی مال ماند میراث شوی اول را بود یا وی را مر اول را
بود دوم را نی از بهر آنکه ما را معلوم نشد که این خون که زن دید حیض بود یا نی از بهر آنکه نکاح شوی اول یقین است و طلاق
بشک از بهر آنکه کمترین حیض سه شبانروز است و وی به سه شبانروز نرسیده است و نشاید که بر سه شبانروز نرسید پس طلاق نشد بی
بدین شک طلاق واقع نشود و طلاق نداریم میراث شوی اول را دهیم و دوم را نی از بهر آنکه شوی دوم میراث بشک نتواند بردن مسئله
مردی در شب از زن خود را طلب کرد زن تمکین نکرد و مرد سوگند خورد اگر امشب با تو دخول نیارم ترا طلاق باین زن را حال حیض آمد
آن همین برنخیزد تا اگر دخول نیارد زن را طلاق شود از بهر آنکه امکان وطی آوردن هست چون محل هست سوال کردند استاد ما را که مرد
را می تا دخول در حالت حیض نیارد و در بال عقید و زن نیز بر وی مطلقه نشود وی حیله چه بود گفت باید که این مرد را سه در این
شب بگیرند و در یکی خانه حبس کنند که آن زن و را نجات بود چندانکه روز شود چون روز شود و شب نماند همین نماند که وی را نیز
قدرت نیست بر وطی لاجرم طلاق نشود **فصل** در ایمان طلاق مسئله مردی زن خود را گفت که اگر با تو کاری
نکنم که کسی در عالم نکرده است ترا طلاق گفت باید که بسنبد این زن را ح نشت نزند که تا طلاق نشود که در گیتی کسی با هیچ کس

آن نکرده بود واگر کسی گوید که شاید که کسی دیگری آن کار کرده بود جواب آنست که این نادر بود و بنا و حکم نبود مردی مر زن خود را گفت
اگر امروز بر من چیزی نیاری که خدای عز و جل با وی سخن گفته بود ترا طلاق چه آرد تا طلاق نشود گفتا باید که آتش آرد تا طلاق نشود
از بهر آنکه خدای تعالی با آتش سخن گفته است مر آتش نمرود را در خطاب کرد قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم باز بعضی گفته اند
که زنبور عسل بیارد تا طلاق نشود از بهر آنکه خدای عز و جل فرمود و اوحی ربک الی النحل مراد در هر دو صورت الهام بود مسئله
مردی سوگند خورد که اگر امروز من از دنیا بیرون نروم ترا طلاق گفتا باید که او را در حبس کنند در زندان جای تا طلاق نشود از بهر
آنکه زندان از دنیا نیست از بهر آنکه خدای تعالی میفرماید او ینفوا من الارض اهل تفسیر گفته اند مراد از این آیه حبس است پس همچنان بود که گوئی
وی را بیرون کردند از دنیا و خواجه امام اجل سرخسی آورده است بر این مسئله دلیل شعر یکی اعرابی را که به زندان کرده بود ندوی در آن
زندان شعری گفته است و این شعر وی آنست که گفته اند و نوشته اند شعر خرجنا من الدنیا و نحن من اهلها * ولسنا من الاحیاء
فیها و لا الموتی * اذا جاءنا السجان یوما لحاجة * عجبنا و قلنا جاء هذا من الدنیا معنی شعر آنست که بیرون آمدیم از دنیا و بودیم از
اهل دنیا و ما درین زندان نه از مردگانیم نه از زندگان چون بیاید زندانبان نزدیک ما بروزی بحاجتی عجب داریم گوییم ما از دنیا کسی آمد
پس بدین دلیل ما را معلوم شد که زندان از دنیا نیست لاجرم چون حبس کنند تن به زندان طلاق واقع نشود مسئله مردی
سوگند خورد که اگر من امروز در دنیا باشم زن از وی بطلاق باید که بمسجد اندر آید که مسجد از دنیا نیست مسئله
مردی را دو زن است گفت هر که از شما حیض ببیند او را طلاق هر دو آمدند که حیض دیدم یکی را است میگوید
دیگری را گفت که دروغ میگویی در جامع الکبیر این مسئله آورده است که آنرا که تصدیق کرده طلاق
نشود و آنرا که گفت دروغ میگوئی طلاق شود از بهر آنکه از روی معنی این مسئله چنان شود
که اگر تو حیض می بینی بار تو ترا طلاق تصدیق داشتن این یک زن را در حق آن زن دیگر طلاق
داریم و تکذیب این زن را در حق آن زن دیگر طلاق نداریم نظیر وی آنست که مردی زن
خود را گفت اگر تو حیض بینی ترا طلاق کنیزک من آزاد زن گفت حیض دیدم مرد گفت دروغ میگوئی
در حق زن اگرچه شوی دروغ گوید راستش بطلاق شود از بهر آنکه در حق خود امینه است و در حق
یار خویش و یا در حق کنیزک گواه است چون هم گواه بود گواهی یک تن در حق اینها مسموع
نشود لاجرم طلاق شود ولی کنیزک آزاد نشود مسئله اگر مردی زن خود را گفت
اگر تو حیض بینی ترا طلاق زن گفت حیض دیدم آن به کامل تو در تا پاک از حیض طلاق نشود
مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر بی دستوری من از خانه من بیرون آیی ترا طلاق
آن زن دستوری خواست و بیرون آمد بار دیگر بی دستوری بیرون آید طلاق شود از بهر آنکه یمین بیکجا
اما اگر یکبار بی دستوری شوهر بیرون آمد طلاق دیگر نشود از بهر آنکه یکبار آن یمین فرود آمد پس بار دیگر فرود نیاید مسئله

مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر باری که بی دستوری من بیرون آئی ترا طلاق اکنون زن یکبار بیرون آمد طلاق شد بار دیگر
گر زن بار دیگر بی دستوری شوهر بیرون آمد طلاق دیگر شود و هم چنین اگر بار سیوم بیرون آید هر باری که بیرون آید طلاق شود هر چند که
تحلیل کرده باشند مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر بار که سیکی خورم ترا طلاق هر سه بار بخورد طلاق شود مسئله مردی
مردی را وکیل کرد که زن مرا یک طلاق بده وی سه طلاق داد بقول ابوحنیفه رحمة الله هیچ طلاق واقع نشود و بقول ابویوسف و محمد
رحمهما الله یک طلاق واقع شود و حجت ابوحنیفه رحمة الله آنست که وکیل امر موکل را خلاف کرد و هر که وکیل موکل را خلاف کند پس وکیل
نماند لاجرم طلاق نشود و حجت ایشان آنست که در سه یکی باهم لاجرم طلاق شود مسئله اگر وکیل کرد که زن مرا سه طلاق بده یکی داد واقع
نشود باتفاق از بهر آنکه آنچه وی گفته است آن بکرد مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق رجعی بده وی طلاق باین داد
طلاق نشود از بهر آنکه وکیل کرده است بطلاقی که شوهر را حق رجعت باقی بود وی طلاق باین داد آنچه مقصود است حاصل نشد لاجرم
طلاق نشود مسئله مردی مردی را وکیل کرد که با زن من خلع کن وی رفته و طلاق داد طلاق نشود از بهر آنکه وی وکیل بطلاق
است که کابین ساقط شود چون وی صریح طلاق میدهد کابین ساقط نشود پس طلاق واقع نشود مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا
نیم طلاق بده یکی داد طلاق نشود یا گفتش که زن مرا سه طلاق بده وی هزار طلاق داد هیچ نشود هر چند معنی همانست که وی گفته است از بهر آنکه در
وکالت لفظ را اعتبار است و لفظ موکل اینست که نیم ده یا سه ده چون وی یکی داد یا هزار داد و ظاهر لفظ را خلاف کرد طلاق نشود این مسئله در زیادات
است والله اعلم مسئله مردی مردی را وکیل کرد که با زن من خلع کن وکیل دیگری را وکیل کرد وکیل دوم خلع کرد طلاق نشود اما اگر وکیل
اول حاضر بود که وکیل دوم بحضرت وکیل اول خلع کرد خلع درست بود و اگر نی فی مسئله اگر مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق
ده وکیل دیگری را وکیل کرد وکیل دوم طلاق داد طلاق نشود و اگر وکیل اول حاضر بود که وکیل دوم طلاق داد نیز طلاق نشود از بهر آنکه
هر چه اسقاط است لفظ همان کس را اعتبار بود که وکیل کرده است چون کسی دیگران کار کند واقع نبود و هر چه معاوضه است
چون وکیل اول حاضر بود کرده وکیل دوم همچنان کرده وکیل اول بود و همان خلع است لاجرم درست بود و [illegible] طلاق فی
مسئله مردی مردی را وکیل کرد که زن مرا طلاق ده پیش از آنکه وکیل طلاق دادی موکل طلاق داد وکیل [illegible] واقع بود اما
اگر وکیل کرد که با زن من خلع کن پیش از آنکه وکیل خلع کردی موکل خلع کرد وکیل با زن خلع میکند درست نبود از بهر آنکه چون خلع کرده شد
این زن [illegible] بیگانه شد بیگانه را خلع درست نبود و طلاق باین مر باین را در نیاید لاجرم طلاق دیگر نشود [illegible] زن بیگانه
نشده است لاجرم طلاق دیگر شود و طلاق رجعی مر رجعی را دریابد تا فرق بود میان خلع و طلاق مسئله مردی مردی را وکیل کرد
که زن مرا طلاق ده وکیل برفت تا طلاق دهد برحم آمد پیش طلاق نداده پیش موکل را گفت که طلاق داده ام موکل میگوید دروغ میگوئی طلاق
نداده هر چند طلاق داده است طلاق شود بزعم مرد فصل در امر طلاق باید دانست که امر نهادن بدست زن بر دو نوع است یکی
امر منجز و یکی امر معلق منجز آن بود که زن را گوید امر بدست تو نهادم زن را باید که بگوید قبول کردم و خود را طلاق دادم در همان مجلس
اگر از آن مجلس برخیزد و پیش نتواند طلاق دادن از بهر آنکه امر منجز تملیک است و تملیک را قبول در مجلس باید چون [illegible]

امر از دست وی برود واما اگر امر معلق بود چنانکه این امر بدست زن نبود خود را طلاق دهد طلاق نشود تا آن ساعت که آن شرط موجود نشود چون شرط موجود شود امر معلق
آن بود که مرد زن خود را گفت اگر من سیر نیایم تو زن دیگر خواهم امر بدست تو نهادم خود را طلاق ده یا گوید اگر من سیکی خورم یا از شهر بیرون روم یا نفقه من بتو نرسد تو پای
خود گشاده ... در زمن صورت این امر معلق بود تا شرط موجود نشود آن امر بدست زن نشود چون امر بدست زن شود باید که حالی بگوید که خود را طلاق
دادم و اگر زن از انجای نشسته برخیزد و آن امر افکند آن طلاق نشود از بهر انکه اکنون بدست زن شده و امر تملیک را قبول مجلس باید تا درست آید چون
برخاست لاجرم طلاق واقع نشود اما اگر گوید پیش امر بدست تو نهادم اگر فلان کار کنم خود را طلاق ده هر گاه که خواهی هر چه وقت خواهی اکنون هرچه نشسته بود طلاق
واقع شود مسئله مردی مر زن خود را گفت امر بدست تو نهادم زن گفت پذیرفتم مرد گفت رجوع کردم این رجوع درست نیاید از مرد از بهر انکه امر تخییر است نیاید رجوع
از وی درست نی اما اگر گفت امر بدست تو نهادم زن گفت من امروز قبول نمیکنم امر باطل شود اما اگر گفت امر بدست تو نهادم اگر من فلان کار کنم تو خود را طلاق دهی
زن گفت من این امر را باطل کردم پیش از انکه امر بدست زن شده باطل نشود از بهر انکه امر معلق بدست زن وقتی شود که شرط موجود شود و چون هنوز آن شرط موجود
نشده است پس باطل کردن وی درست نبود اما اگر مرد آن کار کرد و امر بدست زن شد بعد از آن باطل کرد باطل شود مسئله مردی مر زن خود را گفت امر بدست تو
نهادم که خود را طلاق دهی و نبایج خود بعد از آن مرد گفت که ترا از این معزول کردم گفت امر معزول از آن نبایج درست آید ولی از آن زن نی از بهر انکه وی در حق
خود اصیل است و در حق نبایج وکیل را معزول کردن از وکالت درست آید اما هر چه تملیک بود عزل درست نیاید و اگر گفت ترا وکیل کردم که خود را طلاق دهی و
و نبایج خود را این زن همانجا بر خواست و گفت خود را طلاق دادم و نبایج خود را بعد از نبایج طلاق شود و وی نی از بهر انکه وی در حق نبایج وکیل است و در حق
خود اصیل لاجرم بدین معنی نبایج طلاق شود وکیل وی نی مسئله مردی امر بدست زن خود نهاد و بعد از آن مرد پشیمان شده آمد که آن امر را بیز
فروش بکیه بیار زن گفت فروختم درست نبود از بهر انکه فروختن چیزی درست آید که آن چیز مال بود چون امر مال نبود درست نبود مسئله مردی
مر زن خود را گفت امر بدست تو نهادم اگر من فلان کار کنم تو خود را طلاق دهی پیش از انکه مرد آن کار کردی با شوی خلع کرد و بعد از آن باز آشتی کردند
بعد از آن مرد آن کار کرد امر بدست زن شود یا نی درین مسئله مشایخ هم متاخرین اختلاف کرده اند بقول خواجه امام جلال برهان الدین رحمه الله است
که امر باطل شود از بهر انکه خلع تنجیز است و امر تعلیق و تنجیز مر تعلیق را باطل کند باز قاضی امام بدیع رحمه الله میگوید که تنجیز مر تعلیق را وقتی باطل کند که خلع
ایشان بسه طلاق بود و اینجا یکی طلاق است پس محل حل باقی بود امر نیز باقی بود و امام فخر الدین رحمه میگوید نیکو بنگریم که این
زن باز خواست در عدت یا بعد از عدت خواست اگر در عدت خواست امر باقی بود از بهر انکه عدت را حکم نکاح است و دلیل بر انکه
تا مادام که زن در عدت تو بود خواهر زن را خواهی روا نبود و چهار زن دیگر خواهی روا نبود پس معلوم شد که عدت را حکم نکاح
است لاجرم اگر در عدت خواست امر باقی بود و اگر بعد از عدت خواست آن امر باقی نبود باطل شود مسئله مردی مر زن خود را
گفت امر بدست تو نهادم زن گفت افگندم طلاق باین شود و اگر گفت امر بدست نهادم خود را طلاق ده اینجا طلاق رجعی بود

**فصل در عدت** مسئله باید دانستن که عدت داشتن مر زنانرا فرض است اگر شوی وفات یابد عدت واجب آید خواه
زن مدخوله باشد خواه نامدخوله عدت وفات چهار ماه و ده روز است لقوله تعالی والذین یتوفون منکم ویذرون
ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا و اگر زن بار بود که شوی وفات یابد نهادن بار عدت او بگذرد نه چهار ماه

و ده روز از بهر آنکه عبد الله بن عباس رضی الله عنه میگوید که این آیت واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن بعد ازین آیت نازل شده
والذین یتوفون منکم چون بعد ازین آیت نازل شده بود چون شود که شوی وفات یافت و ازوی زن باردار ماند این آیت ناسخ مسئله
کنم تا عدة وی بنهادن بار بگذرد که این آیت ناسخ آن آیت است مسئله اگر مردی زن باردار خود را طلاق داد و این زن
دو کوچه آورد عدت وی باتفاق از کوچه دوم بگذرد از اول نی از بهر آنکه اکنون بایست تا رحم او فارغ شود فایده بدانکه
جمله عدتها از زنان بر ده وجه است اول عدة زنانی که شوی ایشان بمیرد دوم عدت زنانی که شوی ایشان را طلاق دهد سیوم
عدت دختران غیر بالغه است چهارم عدت زنان زال است پنجم عدت زنان که حیض ایشان بسته شده است ششم عدت کنیزکانی
که بنده است هفتم عدة مادر فرزند است هشتم عدت نکاح فاسد است نهم عدت زنان که شوهر ایشان را [illegible] بوده است دهم
عدت زنی که بر وی دو عدت واجب است اما عدت مردان بر هشت وجه است اول آنکه مرد را چهار زن است یکی را طلاق
داد و زن دیگر میخواهد روا نبود از بهر آنکه عدة این زن نگذشته است دوم آنکه مرد را زنیست زنی دیگر کرد خواهر زن وی [illegible]
آید عقد بر افتاد را با زن اول صحبت حلال نبود تا عدت آن خواهر بگذرد سیوم آنکه مردی زن را طلاق کرد تا خواهر آن زن را بخواهد
تا خواهر اول را عدت نگذرد خواهر دوم را عقد روا نبود چهارم مردی کنیزک خرید ویرا با وی صحبت حلال نبود تا آن کنیزک یک حیض
نه بیند پنجم آنکه مردی در دار حرب در آمد و زنی خواست که اسلام آورده است [illegible] حلال نبود تا این زن سه
حیض نه بیند بقول ابوحنیفه و ابو یوسف رحمهما الله ششم مردی که زنی خواست که آن زن باردار است از زنا حلال نبود که با وی
صحبت کند تا بار بنهد هفتم زنی که حیض آمده بود با وی صحبت حلال نبود تا پاک نشود هشتم زنی که در نفاس است بقول محمد با وی
صحبت روا نبود تا یک حیض نه بیند مسئله مردی زنی خواست و قبل از دخول وفات یافت کل کابین بر وی واجب آید و عدت
تمام بر زن از بهر آنکه موت قایم مقام دخول است اما اگر زنی بنده بود و شوی وی وفات یافت عدت دو ماه و پنج روز بود از بهر آنکه
بندگان در احکام نیمه آزادانند پس لاجرم عدت دو ماه و پنج روز واجب آید مسئله مردی زن خود را طلاق داد پیش
از دخول نیمه کابین واجب آید بنص قرآن قوله وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم
و اگر مهر مسمی نکرده بود ویرا طلاق داد ویرا متعه واجب آید و متعه سه جامه است یکی چادر دوم پیراهن و دیگر مقنعه مسئله مردی
زن خود را طلاق داد و این زن از اهل حیض نیست عدت وی سه ماه گذرد قوله تعالی واللائی یئسن من المحیض من نسائکم
ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر مسئله اگر مردی زن خود را طلاق داد که آن زن از اهل حیض است عدت وی سه حیض گذرد
مسئله اگر مردی زن خود را طلاق داد و این زن از ذوات حیض است یک حیض دید یا دو حیض دید بیش نه میبیند تا آن ساعت
که سه نه بیند عدت وی نگذرد تا چندانی که پنجاه و پنج ساله شود آنگاه شریعت ویرا حکم کند به ایاس و سه ماه دیگر عدت
تا وی بگذرد و بعد از آن شوی دیگر خواهد روا بود و پیش ازین نی مسئله مردی وفات یافت زن ویرا چهار ماه و ده روز
عدت واجب شود و این زن را حیض بسته شده است چهار ماه و ده روز گذشت و حیض ندید عدت وی گذرد خواه حیض بیند خواه

نه نهد مسئله مردی مر زن باردار خود را گفت چون بار بنهی مر ترا طلاق چون بار بر زمین نهاد عدت وی سه حیض بگذرد
بعد از نفاس اما اگر طلاق پیش از بار نهادن بود عدت وی نهادن بار بگذرد مسئله عدت وفات بالغه خواه جوان بود یا کبیره
خواه رسیده بود خواه نارسیده همان چهار ماه و ده روز است هر زنی که شوی طلاق وی داد اگر زن حیض بین بود سه حیض عدت وی است
تا از پس طلاق سه نه بیند پاک نشود و عدتش بگذرد و شوی دیگر نتواند خواستن اگر سه طلاق داده است همان است اگر یکی طلاق داده است همان حکم
طلاق باین داده همانست و اگر رجعی داده است همان اندر حکم عدت همه یکسانست لقوله تعالی والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء و لا نکاح
لهن ان ينكحن از دو جهت مسئله مردی مر زن خود را طلاق رجعی داد کم از دو سال این زن فرزند آورد نسب این مرد ثابت شود و عدت این
زن بگذرد و اگر زیادت از دو سال فرزند آورد نسب ثابت شود و عدت بگذرد از بهر آنکه در شکم مادر زیادت از دو سال نماند چون در گذشت
از دو سال معلوم شد که این مرد بعد از طلاق دخول آورده است و باز رجعت شده است معتده وی نماند لاجرم عدة بگذرد اما اگر این زن را طلاق
باین داد کم از دو سال فرزند آورد نسب درست شود و عدت نیز بگذرد اما اگر طلاق باین داد زیادت از دو سال کشید نسب درست نبود
عدت وی پیش از آوردن کودک شش ماه گذشته بود شش ماه را این فرزند آورده بود از شوی دیگر تا این زن را النسب نکرده بودند مسئله
مردی زن بنده خواست بعد الدخول وی را طلاق داد که این بنده حیض بین نبود عدت وی یک و نیم ماه گذرد از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
فرموده است طلاق الامة ثنتان و عدتها حیضتان یعنی طلاق بنده دو بود و عدت وی دو حیض بود از بهر آنکه حیض و طلاق متجزی نبود لاجرم
دو طلاق واقع آید و دو حیض اما اگر حیض بین نبود عدت وی یک و نیم ماه گذرد و اگر دو روز ماند که تا یک و نیم ماه تمام شود رسیده شد از سر دو
حیض واجب آید و اگر دو روز ماند که تا این دو حیض بگذرد خواجه آزاد کردش باز از سر سه حیض واجب آید و اگر یک روز ماند که تا این سه حیض بگذرد
که شوی وی وفات یافت باز از سر چهار ماه و ده روز عدت واجب آید مسئله الکرام ولد بید مستوری خواجه شوی خواست
پیش از آنکه خواجه خبر یافتی وفات یافت کنیزک آزاد باشد آن نکاح که وی کرده است روا بود یا نی گفت بنگریم که پیش از وفات
خواجه شوی با وی دخول آورده است یا نی اگر دخول آورده بود روا بود و اگر نی بیانداخته شود از بهر آنکه عدت خواجه
واجب آید چون در عدة بود شوی کردنش روا نبود و عدت ام ولد نیز سه حیض بود اگر اشکال گویند که بدخول شوی چرا عدت
خواجه ساقط شود از بهر آنکه بضع کنیزک مشغول شد عدة شوی بروی واجب شود باین دخول از بهر آنکه فراش خواجه فراش
او بسط است و فراش شوی قوی و هر کجا فراش شوی بود فراش خواجه باطل شود مسئله ام ولد خود را خواجه شوی داد شوی طلاق داد خواجه آزاد کرد
و هر دو وفات یافتند و ندانستند که کدام پیشتر وفات یافت بروی چهار ماه و ده روز عدت واجب کنیم یا دو ماه و پنج روز باتفاق چهار ماه
و ده روز اما درین چهار ماه و ده روز بقول ابوحنیفه چهار ماه و ده روز که در وی حیض نبود بقول ایشان چهار ماه و ده روزی که
در وی سه حیض بود مسئله مردی زن خود را طلاق داد و زن در عدت بود که شوی وفات یافت عدت وی چهار ماه و ده روز گذرد یا سه حیض گفت بنگریم که طلاق باین داده است یا رجعی اگر
طلاق رجعی بود چهار ماه و ده روز بود و اگر طلاق باین بود سه حیض از بهر آنکه طلاق رجعی … نکاح نیست … عدت … و اگر طلاق باین است بر شوی نکاح نشده است چون بیگانه بود
بر زن سه حیض بود اما اگر طلاق در مرض موت است اکنون که مرد وفات یافت عدة وفات واجب آید یا عدت طلاق بنگریم طلاق رجعی داده است

یا طلاق باین اگر رجعی داده است جواب همان است و اگر باین داده است بنگریم که پدر خواست زن داده است یا نی اگر پدر خواسته است
زن داده بود که بروی سه حیض بود و چهار ماه و ده روز بقول ابوحنیفه و محمد و بقول ابو یوسف رح سه حیض بود **فصل** در عدت نکاح فاسد
بدانکه نکاح فاسد آن بود که زن دیگری را بزنی کند یا بنده بی دستوری خواجه شوی خواهد یا نارسیده بی دستوری ولی زنی خواهد یا مرد زنی
را نکاح کند بی گواه این نکاحها فاسد بود و حرام باید که از یکدیگر جدا شوند اگر در میان ایشان صحبت نرفته است بر زن عدت واجب نیاید
اگر صحبت رفته سه حیض عدت واجب آید از روز جدائی تا سه حیض نکند روا شوی دیگر روا نبود و اگر از یکدیگر جدا نشدند تا مرد بمیرد بر زن همان
سه حیض واجب آید که گفته شد نه چهار ماه و ده روز از بهر آنکه نکاح درست نیست و ایشان بحقیقت شوی وی نیست و بر این زن دو عدت
واجب آید یکی از بهر شوهر نخستین و یکی از بهر شوی دوم مسئله ام ولد فرزند را خواجه مرد وی آزاد شود و عدت بروی واجب آید بعد از مرگ خواجه اگر حیض
بیند بود سه حیض عدت وی بود و اگر زال است که خواجه مرد بروی سه ماه عدت واجب آید اگر خواجه آزاد کرد وی را در زندگانی همان سه حیض عدت
واجب آید و این سه حیض بعد از آزادی باید تا عدت وی گذرد و اگر بپرسی که مسئله زن را نشاید که در عدت سر را شانه کند یا حنا بندد یا نی بگوییم که
بنگریم که عدت طلاق رجعی است یا باین اگر عدت طلاق رجعی است باکی نبود و اگر عدت طلاق باین است بنگریم که عدت نکاح صحیح است نشاید که
خود را بیاراید اگر نکاح فاسد بود و اگر بیاراید شاید از بهر آنکه عدت نکاح فاسد در خانه شوی نشاید نشستن والله اعلم بالصواب **کتاب العتاق** قال الله
تعالی فک رقبة قال علیه السلام من اعتق عبدا اعتق الله تعالی بکل عضو منه عضوا من النار حتی فرجه بفرجه یعنی هر که آزاد کند از بهر رضای خدای تعالی بنده آزاد کند
الله تعالی بعدد هر اندامی از اندامهای غلام از آتش دوزخ تا فرج بفرج او مسئله مردی غلام خود را گفت ای پسر من یا کنیزک خود را گفت ای دختر آزاد شود
یا نی جواب نشود از بهر آنکه عرف آن بود که خورد تر از خود را باین نام خوانند یا گفت ای فرزند هم آزاد نشود و مراد از این شفقت بود اما اگر غلام خود را
میگوید که این پسر من است باتفاق آزاد شود اما اگر غلام وی سی ساله است و خواجه بیست ساله میگوید که این غلام پسر من است باتفاق نسب ثابت نشود
اما بقول ابوحنیفه رح غلام آزاد شود و بقول ابو یوسف و محمد رحمهما الله آزاد نشود از بهر آنکه این سخن لغو است حجت ابوحنیفه رحمه الله آنست که مرد عاقل
و بالغ سخن گوید سخن وی لغو نشاید داشتن اگر چه نسب ثابت نشود باری آزاد شود تا من کل وجه سخن وی لغو نشود مسئله مردی را غلامانست گفت یکی
از غلامان من آزاد و باز گفت یکی از غلامان من آزاد و باز گفت یکی از غلامان من آزاد بعد دانکه غلامان آن بودند یا یکبار گفت غلامان من آزاد
همه آزاد شوند اما اگر گفت یکی از شما آزاد و بعد هم همچنین گفت یکی بیش آزاد نشود و بیان بر خواجه بود از بهر آنکه هر وقت گوید که یکی از غلامان
من آزاد یکی آزاد شود آن بیش وی غلام وی نماند چون باز گوید بار دیگری افتد لاجرم همان آزاد شوند اما چون گوید یکی از شما آزاد هم آزاد نشوند این
تکرار بود و چون یکی آزادی مبهم است پس لاجرم هر کدام که وی تعیین کند آزاد شود مسئله مردی کنیزک خود را گفت نخست بچه که بیاری اگر پسرک بود تو
آزاده و اگر دخترک بود تو آزاد و پسرک آورد و دو دخترک و نشد پس معلوم نیست الجواب آنکه مادر نیمه آزاد بود و نیمه سعایت کند و از پسران هر یکی سه تیر
آزاد شود و یک تیر سعایت کنند و از دختران از هر یکی تیر آزاد شود و سه تیر دیگر را سعایت کنند والله اعلم مسئله مردی کنیزک خود را گفت اگر در
شکم تو پسرک بود تو آزاد و اگر دخترک بود وی آزاد هر دو آورد همچنین آزاد نشود اما نظیر وی باقی بطلک آزاد از جهت آنکه کلمه ما عموم را بود و هر دو
صورت و شرط موجود نشده بود که گفت اگر در شکم تو پسرک بود آزاد و اگر دخترک بود وی آزاد هر دو آورد هر دو آزاد شوند

مسئله مردی را دو غلام است گفت یکی از شما آزاد و یکی گفت مر خواستی گفت نی آن دیگر آزاد شود و آن دیگر گفت مر خواستی گفت نی هر دو آزاد
شوند از بهر آنکه چون این یکی را نفی کرد و اثبات بود در حق دیگری پس هر دو را نفی کرد آزاد شدند مسئله مردی را غلامانند یکی را آزاد کرد بعد از آن فراموش کرد
که آزاد کرد کدام هر چند تحری کرد قرار نیابد می باید که تا معین شود و در شرح طحاوی آورده است که یگان یگان بفروشد آخرین مر آزاد و مرا مسئله اگر مردی را
چهار کنیزک است یکی را آزاد کرده و فراموش کرد و نمیداند که کرا آزاد کرده ام با هیچ باشش روا نبود و نمیخواهد که با ایشان
طحاوی آورده است که هر چهار را نکاح کند آنکه بنده بود و بر نکاح زیان ندارد آنکه آزاد بود زن وی شود مسئله مردی غلام خود را آزاد
نام کرد آزاد نشود و اگر گفتش یا احمد یا محمد هم آزاد نشود از بهر آنکه این اسم عام است اما اگر آزاد نام کرد بعد از آن گفت یا حر آزاد شود و اگر
گفتش یا آزاد آزاد نشود از بهر آنکه هم بدان نام که یاد کردیم بدان نام باید خواندن چون لفظ دیگر شود آزاد شود این مسئله در تحریر خواجه امام
الفضل کرمانی آورده است مسئله اگر مردی غلام خود را آزاد نام کرد به بازگاه گفتش نام ستاند خواجه گفت ... آزاد است بدل یگان
کردی را آزاد نام است آزاد نشود مسئله مردی غلام خود را میگوید که سر تو آزاد یا روی تو آزاد یا گردن تو آزاد ... در همه صورتها آزاد
شود و اگر کنیزک را گوید فرج تو آزاد شود و اگر غلام را گوید که ذکر تو آزاد صحیح آنست که آزاد نشود و اگر گوید اندامهای تو آزاد ... مسئله اگر مرد
غلام خود را گوید دست تو آزاد یا پای تو آزاد یا رنگ تو آزاد آزاد نشود از بهر آنکه اینها عبارت از جمیع بدن نیست و هر چه عبارت از جمیع بدن
آزاد شود و هر چه عبارت از جمیع بدن نیست آزاد نشود اما اگر گوید جان تو آزاد آزاد شود که این عبارت از جمیع بدن است یعنی جان و هر چه از جمیع بدن بود
اضافت آزادی بوی درست بود طلاق نیز واقع شود مسئله مردی مر پدر خود را بخرید یا مادر خود را یا فرزند خود را یا عمه یا خاله خود را یا خواهر یا پسر خواهر را
در این همه صورتها آزاد شوند از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام فرموده من ملک ذا رحم محرم عتق علیه یعنی هر که بخرد ذو رحم محرم خود را آزاد شود و اگر پدر شیر خود را
خرید یا پسر شیر خود را خرید یا برادر شیر یا فرزند شیر خرید آزاد نشود از بهر آنکه ایشان محرم هستند ولی ذا رحم نیستند مسئله مردی پسر عمک را بخرید
یا دختر عمک را یا دختر خاله یا دختر خال را یا دختر عمه را آزاد نشود از بهر آنکه ایشان ذا رحم هستند ولی محرم نی و شرط آزادی دو چیز است هم رحم و هم
محرم چون یکی از این دو نباشد آزاد نشود اما اگر عمه را بخرد آزاد شود مسئله اگر مردی زن پسر خود را بخرید یا زن پدر خود را آزاد نشود از بهر آنکه محرم هستند ولی ذو
رحم نی فایده خارج کتاب سیزده عضوی است که هر جایی اضافت میکند آزاد میشود تو آزاد نفس تو آزاد جسد تو آزاد بدن تو آزاد سر
تو آزاد گردن تو آزاد عنق تو آزاد روی تو آزاد فرج تو آزاد ذکر تو آزاد روح تو آزاد خر.. تو آزاد جان تو آزاد در همه صورتها آزاد شود والله اعلم
مسئله پانزده عضو است که آزاد نمیشوند دست تو آزاد پای تو آزاد رنگ تو آزاد بوی تو آزاد ساق تو آزاد ران تو آزاد
بازوی تو آزاد موی تو آزاد بینی تو آزاد انگشت تو آزاد زبان تو آزاد شکم تو آزاد گوش تو آزاد گرده تو آزاد دهان تو آزاد پشت تو
آزاد این پانزده عضو را یاد کند آزاد نشود و اگر گوید چشم تو آزاد زنخ تو آزاد در همه صورتها هیچ آزاد نشود مسئله مردی مر
غلام خود را بگوید آزاد و برنشین چون خر آزاد شود یا نی بعضی گفته اند که آزاد نشود و بعضی گفته آزاد شود درست تر آنست که آزاد
نشود والله اعلم معنی آن بود که سبکتر نشین لاجرم آزاد نشود مسئله غلام تکیه کرده است بر جای خواجه گفتش آزاد باش
آزاد نشود مراد از این آن باشد که یعنی راست نشین و تکیه مکن لاجرم آزاد نشود و فی الخلاصه عبد الشکا... کعبه علی ... فقال

واجب نیاید اما اگر گوید که از خدای عز و جل بیزارم اگر فلان کار کرده یا گوید که از قرآن بیزارم یا گوید از پیغامبران در همه صورتها کفار
بود و بهر بیزاری از وی کفر بود سوگند خوردن بوی یمین بود مسئله اگر کسی گوید که از چهار کتاب خدا بیزارم این یکی سوگند بود
اما اگر گوید از توریت بیزارم و از انجیل بیزارم و از زبور بیزارم و از فرقان بیزارم که فلان کار نکرده ام یا نکنم اگر کرده باشد یا بکند چهار
کفارت واجب آید مسئله اگر مردی گوید از نود و نه نام خدا بیزارم که فلان کار نکرده ام یا نکنم یک کفارت بیش واجب نیاید مسئله
اگر مردی گوید بخدای که سیکی نخورم باز گفت بخدای قمار نکنم باز گفت بخدای که زنا نکنم و هر سه کفارت واجب آید از بهر آنکه سه بار حرمت
نام خدای تعالی عز و جل را شکست هر یکی را علاحده کفارت واجب آید از آنکه سه بار حرمت نام خدا تعالی شکست فصل در اطعمه و
اشربه مردی سوگند خورد که من حرام نخورم نان کسی غصب کرد و خورد سوگند فرود نیاید بجواب کتاب اما بجواب عرف سوگند فرود آید
اما صدر شهید در فتاوی خود آورده است که حرام نخورم بکار افتد و کار آن بود که حرامی وی بنص ثابت شده بود دلیل بر آنکه
اگر نان کسی را غصب کند و ابرا حلال دارد کافر نشود چون نان حلال است ولی فعل وی حرام است دلیل بر آنکه اگر خداوند نان بحل کند حلال بود
پس لحم حرام بود مسئله اگر مردی سوگند خورد که من نان نخورم کلیچه خورد سوگند فرود آید که تحقیق است که نان است و اگر کاک خورد نیز فرود
آید بهمان معنی که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که نان نخورم نه غاره خورد سوگند فرود آید یا نی بعضی گفته اند فرود آید و بعضی گفته اند
نی باز بعضی گفته اند که بنگریم که شهری است یا روستایی اگر روستایی بود فرود آید و اگر شهری بود نی مسئله اگر مردی سوگند خورد که من
نان نخورم و نان گرنج خورد سوگند فرود آید یا نی بنگریم این سوگند در شهر کش خورده است یا در شهر بخارا اگر در شهر کش خورده است و نان گرنج
بخورند فرود آید و اگر در شهر بخارا خورده است که نان گرنج نمی خورند فرود نیاید مسئله اگر کسی سوگند خورد که نان نخورم نان قطایف خورد
اگر در عراق بود سوگند فرود آید و اگر در جایهاء دیگر بود فرود نیاید که عرف و عادت عراقیان است مسئله اگر کسی سوگند خورد که من نان
نخورم سنبوسه خورد بقول خواجه ابوبکر فضل بخاری سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که من نان نخورم ترید خورد سوگند فرود آید و اگر
تتماج یعنی اشن خورد و یا نصیده یعنی کاچی خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من گوشت نخورم هر کدام گوشت که خورد سوگند فرود
آید اگر هم گوشت آدم و گوشت خوک خورد و اگر گفت گوشت نخورم ماهی خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه کسی ماهی را گوشت نخواند مسئله اگر سوگند
خورد که من سر نخورم سر ماهی خورد و اگر این سوگند در خوارزم خورد و یا در بغداد سوگند فرود آید از بهر آنکه عرف ایشان یکیست مسئله مردی
سوگند خورد که سر نخورم سر مرغ خورد باتفاق سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد من ازین حوض آب نخورم یا ازین جوی آب نخورم
بکوزه خورد بر قول ابوحنیفه رحمه الله سوگند فرود نیاید از بهر آنکه وی از حوض و جوی نخورده است تا دهان نه نهد سوگند فرود نیاید و
بقول ابویوسف و محمد رحم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که این آب کوزه را اگر نخورم حلال بر من حرام خواهست تا بخورد
اینها بریخت بقول حنیفه و محمد رحمهما چون آب نماند سوگند هم نماند بقول ابویوسف سوگند فرود آید که خوردن نیافتم مسئله مردی
سوگند خورد که تا من ازین درخت میوه نخورم آن کار نکنم این درخت را دو سال می باید تا بر آید چه کند تا سوگند فرود نیاید گفتا باید که آن
درخت را بکند درخت نماند سوگند نیز نماند بقول ابوحنیفه و محمد و بقول ابویوسف سوگند فرود آید بهمان صورت

که گفته شد مسئله مردی سوگند خورد که من آب این جوی نخورم از هر جا که خواهد خوردن سوگند فرود آید از بهر آنکه از جای جوی است
مسئله مردی سوگند خورد که من ازین چاه آب نخورم بچاه فرود آمد و دهان بر نهاد و آب خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه عرف
نیست که کسی بچاه فرود آید و دهان بر نهد و آب خورد اما بر وجهی که برکشند وی بخورد سوگند فرود آید و ابو حنیفه فرق میان
حوض و چاه آنست که عرف است در حوض که دهان بر نهند و آب خورند وی عرف نیست در چاه که دهان بر نهند و بخورند نظیر این مسئله
آنست که اگر سوگند خورد که من آرد نخورم اما نان این آرد بخورد سوگند نیاید از بهر آنکه عرف نیست که کسی آرد خام خورد و حقیقت
او عاجز باشیم پس بی زبریم و مجاز مشش آن بود که هر چه از آرد سازند بخورد سوگند فرود آید مسئله اگر سوگند خورد که من از خام نخورم
پست خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه پست خوردن عرف است مسئله مردی سوگند خورد که گندم نخورم گندم بریان خورد
سوگند فرود آید و اگر گوید که گندم نخورم گندم خام خورد بقول ابو حنیفه سوگند فرود آید و بقول ابو یوسف و محمد سوگند فرود نیاید
اگر سوگند خورد که من گندم نخورم گندم را آرد کرد و بجنت و خورد سوگند فرود نیاید از بهر آنکه وی را گندم خوردن نگویند نان خوردن
گویند مسئله اگر سوگند خورد که من جو نخورم جو بریان خورد سوگند فرود نیاید که عرف نیست مسئله اگر مردی سوگند خورد
که من گوشت گوشت گوسفند نخورم گوشت بز خورد یا گوشت میش یا پخته خورد سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که من گوشت نر نخورم
گوشت پخته خورد یا میش یا گوسفند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فرق است میان خاص و عام که گفتن اسم خاص است همان چیز را فرا
گیرد و چیزی دیگر را نی اما اگر گوسفند اسم عام است همه را فرا گیرد و نظیر این مسئله چنان بود که مردی سوگند خورد که سیکی نخورم خمر خورد یا نبیذ
خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه سیکی اسم عام است همه را فرا گیرد اما اگر گوید خمر نخورم اسم خاص است همه را فرا گیرد و عام را
مسئله مردی سوگند خورد که من زعفران نخورم کباب خورد یا زعفران یا زعفران بر یک اندر کرده اند یا چیزی که در وی خورد
سوگند فرود آید از بهر آنکه زعفران تلخ بود دیر انهما نتوان خورد پس لاجرم با هر چه خورد سوگند فرود آید **فصل** در میوه
سوگند خورد که من میوه نخورم انگور خورد یا خرما خورد یا انار خورد بقول ابو حنیفه درین سه صورت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه
که اینها میوه نیست قوله تعالی فانبتنا فیها الآیة و فاکهة را جدا یاد کرد و عنب را جدا پس معلوم شد انگور میوه نیست و دیگر انار و خرما
میفرماید فیهما فاکهة و نخل و رمان چون فاکهة را جدا یاد کرد و خرما و انار را جدا یاد کرد پس معلوم شد که اینها میوه نیستند و بقول ابو یوسف
و محمد سوگند فرود آید که این دو عطف است پس لاجرم میوه بود سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که میوه
نخورم ریلیج خورد یا توت خورد سوگند فرود آید و اگر سوگند خورد که میوه نخورم خیار خورد و یا درنگ خورد
سوگند فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که میوه نخورم خوربزه نخورم تربوز خورد سوگند فرود
آید نیاید و هر چه در تابستان بود و به میوه تابستان افتد هر چه زمستانی بود به میوه زمستان افتد مسئله
مردی در زمستان سوگند خورد که من میوه نخورم خوربزه گشته خورد سوگند فرود آید و اگر همین خوربزه
گشته را در تابستان خورد سوگند فرود نیاید مسئله اگر سوگند خورد که زردآلو نخورم زردآلو خورد که سر زرد

کرده است بقول ابوحنیفه رح سوگند فرود آید از بهر آنکه همان پاره زره شده بود در روا و خوردی یافتیم لاجرم سوگند بقول صاحبین
اگر شیر پخته بود سوگند فرود آید اگر کمتر بود نی مردی سوگند خورد که این کرده نخورم ازین کرده پاره بدر شیر داد باقی خورد سوگند
فرود نیاید از بهر آنکه سوگند بر کل افتاد بعضی بدر شیر داد کل نماند سوگند فرود نیاید اما اگر چنین گفت که من ازین کرده نخورم هر چند اند
خورد سوگند فرود آید از بهر آنکه ازین کرده گوید بر بعضی افتد مسئله اگر مردی سوگند خورد که انگور نخورم غوره خورد سوگند فرود آید
بقول امام بکر فضل بخاری از بهر آنکه عرف است که غوره انگور میگردد و میگوید در اینجا چندین انگور است اما میگوید که چندین غوره است
چون انگور جمله را فراز میکرد لاجرم سوگند فرود آید اما بقول علماء ما فرود نیاید مسئله اگر مردی سوگند خورد که من انگور نخورم
انگور را افشرد و آبها فرو برد و باقیها را انداخت سوگند فرود نیاید از بهر آنکه آنرا انگور خوردن نگویند مسئله اگر مردی سوگند
خورد که من شکر نخورم شکر بر آن اندر نهاد و بر قید سوگند فرود آید از بهر آنکه عرف در شکر خوردن همچنان است مسئله اگر مردی
سوگند خورد من شیرینی نخورم هر چه شیرینی بود بخورد سوگند فرود آید اگر گوید که من شیرینی نخورم اگر حلوا خورد یا عسلی سوگند فرود
نیاید از بهر آنکه همان شیرینی را فرا گیرد چیزی دیگر نی مسئله اگر سوگند خورد که من شیرینی نخورم عصیده خورد سوگند فرود آید یا
گفت بنگریم که عصیده سیاه خورد یا سپید اگر عصیده سیاه خورد سوگند فرود نیاید و اگر سپید خورد سوگند فرود آید مسئله اگر مردی
سوگند خورد که من شیر نخورم کرده با شیر خورد یا کر بج بشیر بقول ابوحنیفه رح سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون وی را بچیزی دیگر بخلند
دیگر نام آن گرفت و بقول صاحبین اگر شیر غالب بود سوگند فرود آید از بهر آنکه بیشتر را حکم کل است والله اعلم مسئله اگر مردی
سوگند خورد که من شیر نخورم بیاشامید سوگند فرود نیاید و اگر گفت نیاشامم نان ترید کرده خورد سوگند فرود نیاید جواب کتاب
اینست اما فقیه ابو اللیث آورده است که اینجا نی بود که سوگند بتازی خورده بود یا مرد تازی زبان بود اما در عجم سوگند فرود آید خواه
بیاشامم گوید خواه بخورم و فتوی بر اینست مسئله مردی سوگند خورد که من گوشت نخورم گوشت سر خورد سوگند فرود آید اما اگر سوگند
خورد که من گوشت نخورم سر بریان خرید سوگند فرود نیاید از بهر آنکه در مسئله اعتبار بر فروشنده را بود و فروشنده سر بریان را
قصاب نگوید بر داشتم گویند اما اگر در خوردن سوگند خورده است که من گوشت نخورم و سر بحقیقت گوشت است سوگند فرود آید
بحقیقت در خوردن مسئله مردی سوگند که من روغن نخورم روغن با به خورد سوگند فرود آید اگر سوگند خورد که من روغن نخرم روغن
با به خرید سوگند فرود نیاید بدان معنی که یاد کردم والله اعلم مسئله اگر مردی سوگند خورد که نی نخرم بوریا خرید سوگند فرود نیاید اگر گوید
که من نی نیاسایم بوریا ساوید سوگند فرود آید از بهر آنکه بحقیقت این همه نی است مسئله مردی سوگند خورد که من آهن نخرم سوزن
خرید یا جوالدوز یا کارد و مانند این سوگند فرود نیاید از بهر آنکه فروشنده اینها را آهنگر نگویند اما اگر سوگند خورد که آهن نسایم هر
کدام ازینها بساود سوگند فرود آید از بهر آنکه بحقیقت این همه آهن است مسئله اگر مردی سوگند خورد که من باین خانه اندر نیایم
این خانه را باز کردند و باز همان چوب و خشت و گل بر آوردند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه چون باز کردند نقش خانه نماند همین خانه
اگر چه باز بر آوردند همین مدفته باز نیاید مسئله اگر سوگند خورد که من باین سرای اندر نیایم این سرای باز کردند و وی اندر آمد سوگند

فرو د آید از بهر انکه سرای باز کرده و تمام سرای باز وی بر نخیزد و اما خانه اسلم بتوته ست یعنی جای شب در وی توان خسپیدن
چون را باز کردند خانه نماند همین هم نماند بخلاف سرای اما اگر سوگند خورد که در سرای نیایم بسرای اندر آمد که باز کرده اند سوگند
فرو د نیاید از بهر انکه سرای منکر است چون منکر بود مرکامل را فرا گیرد و کامل آن بود که با دیوارها بود مسئله مردی سوگند خورد که
من این پیراهن نپوشم پیراهن را باز کردند و باراني گویند و پوشید سوگند فرو د نیاید از بهر انکه پیراهن نماند اگر باز باراني را پیراهن کردند
سوگند فرو د نیاید از بهر انکه همان معنی که گفته شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که من این پیراهنها نپوشم در زبا باز کردند و باز دوختند
سوگند فرو د آید از بهر انکه پیراهن را چون باز کردند اسم پیراهن بر وی افتاد اگرچه نه دوخته اند این را پیراهن باز کرده خوانند
لاجرم سوگند فرو د آید مسئله اگر سوگند خورد که من این پیراهن نپوشم و پیراهن را جبه کردند پوشید سوگند فرو د نیاید از بهر انکه
ویرا جبه خوانند پیراهن نی مسئله مردی سوگند خورد که من ازین کراسه قران نخوانم این کراسه را باز کردند و جلد کردند سوگند
فرو د آید از بهر انکه کراسه را باز کردند نام کراسگی بیرون نرود مسئله مردی سوگند خورد که من درین کشتی ننشینم کشتی را باز کردند وی
بیش کشتی نماند همین نماند اما اگر سوگند خورد که در کشتی ننشینم را باز کردند و باز نیکو کردند و در وی نشست سوگند فرو د آید از بهر انکه
در کشتی یافتم در ین صورت اول اشارت کرد چون کشتی نماند سوگند نیز نماند تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که
من بدین خرگاه اندر نیایم این خرگاه را ازین جایگاه برداشتند و جای دیگر زدند یا سوگند که بدین خیمه در نیایم این را جای دیگر زدند اندر
آمد در هر صورت سوگند فرو د آید اما اگر این خرگاه را از یکدیگر جدا کردند باز از سر دوختند و آمد سوگند فرو د نیاید از بهر انکه دیگر بیکبار
جدا کردند وی پیش خرگاه نماند سوگند نیز نماند مسئله اگر مردی سوگند خورد که من پشت باین ستون بر ننهم این ستون را از جای
برداشتند و عمارت کردند باز همین ستون را بر همان جای نهادند وی پشت نهاد سوگند فرو د آید اما اگر سوگند خورد که من پشت
باین پیل پایه بر ننهم این پیل پایه را باز کردند و باز همین خشتهای برآوردند سوگند فرو د نیاید فرق است میان ستون و پیل پایه
ستون بیرون نرود و لی پیل پایه چون بسته بود پیل پایه خوانند چون باز کنند پیش پیل پایه نماند مسئله مردی سوگند خورد که من
برین تخت ننشینم بر زیر این تخت نهالین انداختند وی بر آنجا بنشست سوگند فرو د آید از بهر انکه نهالین تبع تخت است اما
اگر بر زیر تخت تخت دیگر نهادند بر آن تخت نشست سوگند فرو د نیاید از بهر انکه تخت با تخت جنس بود چون جنس دیگر آمد
جنس اول را اعتبار نماند نظر وی اینست که مردی سوگند خورد که من برین بستر نخسپم بر آن بستر سجاده کشیدند بر وی خفت سوگند
فرو د آید اما اگر بستر دیگر بر زیر این بستر افگندند بر وی خفته سوگند فرو د نیاید بدانچه که گفتیم مسئله مردی سوگند خورد که من
برین زمین ننشینم بوریا افگندند بر آن بوریا نشست سوگند فرو د نیاید از بهر انکه عرف کسی ویرا نگوید که بر زمین نشسته است
گویند که بر بوریا نشسته است دیگر انکه کسی خواهد بر زمین ننشیند ویرا گویند بر زمین منشین بر بوریا نشین مسئله
مردی سوگند خورد که من بر این بام ننشینم بر بام بوریا افگندند وی بر آنجا نشست سوگند فرو د آید از بهر انکه بنای
ایمان بر عرف است و عرفا کسی ویرا نگوید که بر بوریا نشسته است گویند بر بام نشسته است فرق است میان آنکه بر بام خسپید و

و میان آنکه بر زمین نشینند بر بوریا مسئله اگر مردی با زن خود جنگ کرد و گفتش که تو دوک می‌ریسی زن گفت نمی‌ریسم مرد خشمناک شد گفت اگر بعد
ازین دست بر دوک نهی ترا طلاق زن آمد و دست بر دوک نهاد ولی نریسید سوگند فرو نیاید از بهر آنکه مراد از دست بر دوک نهادن ریسیدن است
بود که نریسید نیافتیم سوگند فرو نیاید نظیر این مسئله آنست که مردی سوگند خورد که پای درین خانه ننهم بدر خانه نشست و پای درین خانه نهاد سوگند
فرو نیاید از بهر آنکه گفتش که پای درین خانه ننهم مراد ازین حقیقت اندر آمدن خواهد حقیقت اندر آمدن نیافتیم لاجرم سوگند فرو نیاید مسئله
مردی سوگند خورد که این جامه نپوشم و وی خود پوشیده است باید که بر فور از خود بیرون کند و اگر یک ساعت هم چنان باشد طلاق شود از بهر آنکه
دوام را حکم ابتدا است گویی که اکنون پوشیده هستی و همچنین اگر مردی سوگند خورد که برین ستور ننشینم و وی خود نشسته است باید که بر فور فرود آید
اگر یک ساعت همچنان باشد سوگند فرو آید بهمان معنی که یاد کردیم مسئله مردی سوگند خورد که من بر ستور ننشینم بر کاو نشست یا بر شتر سوگند فرو
آید یا نه گوییم که سوگند خورنده چه کسی است اگر ترکمان بود یا صحرایی یا عجمی سوگند فرو آید در کاو و شتر و اگر عرب بود یا شتربان بود نیز سوگند
فرو آید و آنچه غیر ایشان بود به نشستن کاو و شتر سوگند نبود لاجرم سوگند فرو نیاید مسئله مردی سوگند خورد که من رشته تو نپوشم باید که آنچه
پوشیده بود بیرون کند و اگر بیرون نکند سوگند فرو آید مسئله مردی سوگند خورد که من رشته تو نپوشم چادر شب رشته زن را پوشید سوگند فرو آید از بهر آنکه
اگر مردی بخفت زن آید چادر فراز کرد بروی پوشانید در وقتی که مرد در خواب بود و بیدار شد باید که فی الحال از خود بیندازد تا سوگند فرو نیاید و اگر یک
ساعت همچنین باشد سوگند فرو آید مسئله اگر مردی سوگند خورد که رشته تو نپوشم از رشته زن ریسمانها فتند و در زر دوختند سوگند فرو نیاید از بهر آنکه
آن را پوشیدن نخوانند و چنین گویند و اگر رشته زن را ازار بند کرد سوگند فرو آید اگر ریسمان که در جیب بستنی از رشته زن اگر بمقدار یک بدست بود سوگند
فرو آید اگر کم ازین بود ولی مسئله اگر مردی سوگند خورد که من رشته تو نپوشم زن ریسمان بست در بافنده داد یا فرو جست تا بافنده کرباس بافت ازان ریسمان
مرد بخرید و پوشید سوگند فرو آید از بهر آنکه از رشته آن زن بیرون نرفته است و اگر سوگند خورد که من ریسمان تو نپوشم زن ریسمان برشت و بفروخت
یا فروخت شوی از آن کرباس بافت و پوشید سوگند فرو نیاید از بهر آنکه ریسمان زن نماند مسئله مردی سوگند خورد که من رشته تو نپوشم پاره کرباس را
بخرید و بپیچید سوگند فرو نیاید از بهر آنکه این را پوشیدن نخوانند و اگر چنین پاره بر سر بست سوگند فرو نیاید که مراد از بر قول بعضی از علما فرو آید
از بهر آنکه عرف است که بعضی از فرغانیان پاره بر سر می پیچند مسئله مردی سوگند خورد که من آتش پخته زن نخورم زن آب بدیگی اندر کرد
گوشت و حبوبا انداخت و بر آتش دان نهاد وی سوختیان و هیزم بزیر دیگ نهاد و کسی دیگر آمد آتش در کردانید و آتش پخت و آن زن آورد از آن
آتش بخورد سوگند فرو نیاید از بهر آنکه آنرا پخته زن نخوانند و دیگر پخته وقتی بود که آتش کنند چون بحقیقت آتش کسی دیگر کرده است آن پخته
از وی نیافتیم لاجرم سوگند فرو نیاید مردی سوگند خورد که من درین خانه اندر نیایم بر در نشست مرد فرو برد و در آن خانه در آورد سوگند
فرو آید از بهر آنکه آمدن بوی مضاف بود می شود اما اگر کسی دیگر گرفتش و اندر آورد سوگند فرو نیاید از بهر آنکه فعل غیر فعل وی شود اما یمین باقی
بود تا اگر بار دیگر خود در آید سوگند فرو آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر من امروز درین خانه باشم زن از من طلاق بر قول ابو حنیفه زن
فرزندان و جمله رخت را ازین خانه بیرون باید بردن و اگر هم یک جاروب ماند در خانه طلاق فرود آید و بقول ابو یوسف اگر بیشتر رخت ازین خانه بیرون
برد سوگند فرو نیاید و بر قول محمد هم وی بیرود و هرچه رختها که کدخدایی بدان قیام گیرد برد سوگند فرو نیاید و اگر کمتر ازین بود سوگند فرو آید

مسئله مردی سوگند خورد که اگر تو در خانهٔ مادر روی از خانهٔ من ترا طلاق زن بگریه رفت یا بسرور یا بتعزیت وا زوی بخانهٔ مادر
رفت سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه از خانهٔ شوی بخانهٔ مادر نرفته است مسئله مردی مر زن خود را گفت اگر تو بخانهٔ مادر روی ترا طلاق
زن بر آمد و بنزدیک خانهٔ مادر آمد یاد شد آمد که شوی سوگند خورده است بازگشت سوگند فرود آید یا نی بنگریم که مراد مرد رسیدن بخانهٔ مادر است
یا رفتن اگر رسیدن بود سوگند فرو دنیاید و اگر مراد رفتن بود سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر تو بخانهٔ مادر اندر آئی
ترا طلاق این زن رفت تا بدر خانهٔ مادر را آواز داد و با وی سخن گفت ولی در نیامد سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه سوگند بدر
آمدن خورده است چون در آمدن نیافتم سوگند فرو دنیاید مسئله مردی سوگند خورد که من باین خانه در نیایم بر بام این خانه بر آمد
سوگند فرو دنیاید بجواب عرف اما بجواب کتاب سوگند فرود آید فقیه ابو اللیث ؒ آورده است که این جای بود که سوگند بتازی خورده است
اما اگر بعجمی بود سوگند فرو دنیاید که بام را بام خوانند و خانه را خانه مردی سوگند خورد که من درین دیه نباشم در باغات می‌ماند
سوگند فرو دنیاید و بعضی گفته اند که اگر باغها در حریم بود سوگند فرود آید اما اگر سوگند خورد که بشهر نباشم هر چه از دروازهٔ شهر بیرون
رفته باشد سوگند فرو دنیاید اما اگر سوگند خورد که من درین ولایت بخارا یا سمرقند نباشم باید که از ربض کنیزک بیرون رود و بعضی گفته
اند که ازین روی از کمینه نگذرد و از آن فرق نگذرد سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من باین کوچه سخنها نگویم این
مرد بچه کلان شد سخن گفت سوگند فرود آید که مراد او بچه نیست خواهند و همان شخص قایم است مسئله اگر سوگند خورد که این غوره
نخورم انگور خورد سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه این غوره نماند چیزی دیگر شد سوگند از بهر آن بود که آن غوره خوردن وی را مضر
بودی لاجرم سوگند فرو دنیاید مسئله مردی سوگند خورد که من ازین بره نخورم این بره پخته شود بخورد سوگند فرود آید از بهر آنکه
از گوشت خام تا گوشت پخته تفاوت بیشتر بود لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که پس زید نماز نکنم عمر امامت
کرد این مرد بآن عمر اقتدا کرد و عمر را حدث رسید زید را خلیفه کرد این سوگند خورنده باقی نماز را پس زید تمام کرد سوگند فرود آید
از بهر آنکه نماز کردن پس زید یافتم مسئله اگر مردی سوگند خورد که من بزید اقتدا نکنم عمر امامت کرد وی بعمر اقتدا کرد و عمر را
حدث رسید زید را خلیفه کرد وی باقی نماز با زید تمام کرد سوگند فرو دنیاید از بهر آنکه اقتدا بزید نکرده است مسئله مردی سوگند
خورد که امامتی نکنم تنها نماز شروع کرد و جماعتی آمدند و بوی اقتدا کردند صدر شهید ؒ گفته است که سوگند فرود آید چون در محراب
استاده اما اگر کسی مر گواه بود که من کسی را امامت نکنم جماعتی آمدند و بوی اقتدا کردند سوگند فرود آید یا نی بعضی گفته اند که بنگریم این نماز
را اگر بنیت جماعت تمام کند یا نی بنگریم اگر بنیت جماعت تمام کند سوگند فرود آید و اگر نی نی مسئله مردی سوگند خورد که من امامت
نکنم امامت کسی دیگر کرد و آنکس را حدث رسید وی را خلیفه کرد وی باقی نماز تمام کرد سوگند فرود آید از بهر آنکه امامت کردن
یافتم مسئله مردی سوگند خورد که من با فلان سخن نگویم جماعتی نشسته بودند وی بیامد و سلام کرد و آنکس در میان ایشان
بود سوگند فرود آید از بهر آنکه سلام گفتن سخن گفتن است و اگر آنکس در نماز بود بر دست راست وی یا بر دست چپ وی سلام
نماز داد سوگند فرود آید یا نی بر قول بعضی آنست که اگر آنکس که وی سوگند خورده است بر دست راست وی بود سوگند فرو دنیاید

واگر بر دست چپ وی بود سوگند فرود آید از بهر آنکه وی را بیکدست سلام دادن کفایت بود و از نماز و از نماز بیرون آید لاجرم آن
دست دیگر در معنی سخن گفتن نشود و حانث نشود اما جواب درست آنست که بهر کدام دست سلام دهد سوگند فرود نیاید مسئله مردی
سوگند خورد که من باز دیوار سخن نگویم چنانچه شد سخن گفتن باید که روی به دیوار کند و گوید ای دیوار چنین کن و چنین مکن سوگند
فرود نیاید از بهر آنکه یکی از اصحابان را همین واقعه افتاد وی روی سوی دیوار کرد سخن گفت لاجرم ما را معلوم شد که اگر چنان بودی
نبودی وی نکردی مسئله مردی سوگند خورد که من با زید سخن نگویم بر کاغذ نوشت و بنزدیک زید فرستاد و زید خواند و معلوم کرد
سوگند فرود نیاید از بهر آنکه این را سخن گفتن نگویند نامه خواندن گویند مسئله مردی سوگند خورد که من نامه فلانکس نخوانم نامه بر وی رسید
وی نامه را نظر کرد از سر تا پای ولی بلند نخواند سوگند فرود آید از بهر آنکه مراد از نامه خواندن معلوم کردن بود چون معلوم شد مراد حاصل
شد لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که من با این قلم خط ننویسم قلم بشکست باز تراشید سوگند فرود آید یا نی بنگریم که اگر چنان
شکسته است که نام قلم باقی است سوگند فرود آید و اگر چنان شکسته است که نام قلمی نمانده است سوگند فرود نیاید از بهر آنکه پیش وی قلم
نخوانند چون قلم نماند یمین نیز نماند مسئله مردی سوگند خورد که من با پسران فلانکس سخن نگویم وی را ده پسر است با یک سخن سوگند
فرود نیاید تا هر ده سخن نگوید اما اگر سوگند خورد که من با بندگان فلانکس سخن نگویم وی را ده غلام است با سه سخن گفت سوگند فرود آید
فرق میان پسران و غلامان آنست که پسر تعریف را بود که هر کدام پسر را که ببینند گویند که پسر فلانکس است آن معرفت حاصل آید پس لاجرم تا با هر ده
سخن نگوید سوگند فرود نیاید اما بنده ملک وی است وی را جمله اموال شمرند و اقل جمع سه است با سه سخن گفتن وی را حانث یافتیم لاجرم سوگند فرود آید
تا فرق بود میان این و میان آن مسئله مردی سوگند خورد که من هیچ خمر نخورم سوگند فراموش کرد و بخورد سوگند فرود آید از بهر آنکه
خوردن یافتیم خواه بفراموشی خورد خواه بعمد اگر غلط کرد و بغلطی خورد جواب همین است مسئله شش کس در خانه نشسته بودند یکی از ایشان
سوگند خورد که من نان نخورم دیگری سوگند خورد که من گوشت نخورم سوگند خورد که من پیاز نخورم دیگری سوگند خورد که گشنیز نخورم دیگری
سوگند خورد که من روغن نخورم دیگری سوگند خورد که من نمک نخورم همه رجوع کردند و سنبوسه کردند و بخوردند کدام را سوگند فرود
آید و کدام را نی جواب آنکه سوگند خورده است که نان نخورم سوگند فرود آید اما تفصیل هیچ گفته بنگریم گوشت در سنبوسه پدید است یا نی
اگر گوشت پدید بود سوگند فرود آید پس پیاز را جواب همین قیاس بود گشنیز را سوگند فرود آید پس از بهر آنکه گشنیز را کسی نخورم اما نمک
فرود نیاید پس روغن را فرود آید یا نی بنگریم این ساعت که در دهان می نهد میچکد یا نی اگر میچکد سوگند فرود آید و اگر نی مسئله مردی
با زن جنگ کرد و زن گفت مرا جامه بخر مرد سوگند خورد که من ترا یک پشیزی هیچ نخرم بیکدینار زر خرید سوگند فرود آید یا نی بر قول امام
حسام الدین هم سوگند فرود آید از بهر آنکه هیچ که گوید بیک پشیزی نخرم منع کلی بود یعنی نه اندک و نه بسیار چون خرید سوگند فرود آید با نزد خواجه
امام اجل سرخسی هیچ میگوید سوگند فرود نیاید که در ایمان لفظ را اعتبار است و لفظ وی بیک پشیزی رفته است چون بیکدینار کالا خرید سوگند
فرود نیاید مسئله مردی سوگند خورد که یک موی کسی نخورم دعوت ساختند در زنبیلی دانه موی زر در یک کاسه دیدند وی خورد
بر قول خواجه حسام الدین رحمة الله سوگند فرود آید و بر قول خواجه امام اجل سرخسی رحمة الله فرود نیاید اما این همه که گفتیم والله اعلم بالصواب

مسئله مردی با زن جنگ کرد زن گفت عید می آید کوچه مرا جامه کن مرد سوگند خورد که اگر من کوچه را این عید جامه کنم ترا طلاق و چون عید آمد
وی پیش ازین سوگند جامه خریده بود و بجای نهاده بنام آن کوچه آوردند و جامه کردند سوگند فرود آید یا نی بنگر که این کوچه رسیده است و یا نا
رسیده است اگر نارسیده بود سوگند فرود نیاید و اگر رسیده بود فرود آید از بهر آنکه بجا نرود که بر نام کوچه جامه خرید آن جامه ملک کوچه شد چون
سوگند بعد از وی واقع شده است لاجرم سوگند فرود نیاید و اگر رسیده بود پدر را سوگند فرود آید از بهر آنکه رسیده را ملک نشود تا در دست
رسیده نهند ملک وی نیست پس درین صورت اگر چه پدر جامه میکند از ملک خود میکند لاجرم سوگند فرود آید مسئله مردی سوگند خورد که اگر من
در یک شب پنج سر و م زن از وی بطلاق این سوگند درست بود اما اگر نرود سوگند فرود آید و اگر مرد سوگند خورد که اگر من بر آسمان بر
نرود یا این سنگ را زر نکنم زن از وی طلاق این سوگند درین صورت ها بسته شد از بهر آنکه تصور میدارد که خدای عز و جل بر آسمان رسید و یا ان
سنگ را زر کرداند دلیل بر آنکه خدای عز و جل عیسی پیغامبر علیه السلام را بر آسمان بر آورد و ادریس پیغامبر علیه السلام را و محمد رسول الله صلعم را از زمین
آسمان بگذرانید و بسیار اولیا بر انبر سنگ در دست ایشان زر شد مسئله اگر مردی سوگند خورد که اگر با مرده سخن نگوید زن از وی بطلاق این سوگند
اصل درست نبود از بهر آنکه محال است که مرده سخن گوید اگر کسی اشکال گوید که خدای عز و جل قادر است که این مرده را سخن آورد تا با وی سخن گوید چرا سوگند
درست نباید جواب آنست الحمد مرده را زنده کرداند و سخن از وی پس زنده سخن گفته بود و مرده نی سوگند وی بر مرده است بر زنده لاجرم سوگند وی
درست نبود مسئله بدانکه مردمان میگویند که سوگند نه بدروغ می باید خوردن و نه براست این سخن باطل است از بهر آنکه خداوند عز و جل فرمود
لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم اگر سوگند نشایستی خوردن خداوند عز و جل یاد نکردی و پیغامبر صلعم الله علیه و سلم فرمود البینة علی المدعی و الیمین
علی من انکر یعنی گواه بر آنکس است که دعوی کننده است و سوگند بر آنکس است که او منکر است پس اگر سوگند نشایستی خوردن پیغامبر صلی الله علیه و سلم
نفرمودی و این شریعت است و آورده اند از امیر المومنین عثمان رض که یکی بر وی بجای مالی دعوی کرد و وی را دادنی نبود گفتند سوگند خور امیر المومنین عثمان رضی الله را
سوگند نخورد و آن مال را بداد وی را گفتند یا امیر المومنین این مال را چرا دادی سوگند نخوردی چونکه دادنی نبود گفت از بهر آنکه ترسیدم که مر اقصار
در رسد ایشان گویند سوگند بدروغ خورد و در دل ایشان در وبال افتد از بهر این را سوگند نخوردم و آورده اند از امیر المومنین عمر بن خطاب رض
که گفت که اگر یکی مر چیزی براستی بماندن سوگند براستی بخورم و حق خویش بستانم پس ما را معلوم شد که سوگند براست شاید خوردن یکی از جواب
کو حیث صاحب عنوان رسید یکی را پرسید که این مرد کجا رفت آنمرد گفت که من ندانم سوگند داد که تو ندانی که کجا رفت وی و آنمرد وی را
اندر آمدن وی را دید باید که سوگند خورد که من ندانم که کجاست و در دل این دارد که ندانم که کجا استاده است
یا نشسته است سوگند فرود نیاید و دروغ گفتن نیز نشود همچنین سیکی ظالم یکی را گرفت که تو فلانکس را می شناسی
آنمرد گفت که نی گفت که سوگند خور که وی را نمی شناسی وی سوگند خورد و وی را میداند و لیکن نام پدر پدر وی
ندانند سوگند فرود نیاید از بهر آنکه معرفت وقتی بحاصل آید که پدر و جد وی را بداند چون نام پدر و جد وی را نداند معرفت
تمام نبود لاجرم سوگند فرود نیاید و آورده اند از خواجه امام شمس الدین حلوانی رحمة الله وقتی که کسی پیش امام کلیه
وی را بسلطان رفتن نبود سخن وی بر در آفرین بر نشستن و کسی را گفتی بگو که وی بر نشسته است
آنمرد چنین پنداشتی که مگر جای رفته است هم آن سخن نیز دروغ نبود و آن کسی نیز در مشدی و الله اعلم بالصواب

باب قال الله تعالی و احل الله البیع و حرم الربوا و قال النبی صلعم التاجر الصدوق الامین مع النبیین و الشهداء و الصالحین یعنی
بازرگانان راست گوی بقیامت با پیغامبران و شهیدان و صالحان باشند در خبر است که رحمت خدا عزوجل بر کسی باد که در خریدن و
فروختن و دادن و ستدن آسان کاری کند باید دانستن که بیع کردن رواست هم بنص قرآن و هم بحدیث رسول صلعم و هم باجماع
امت نص قرآن آنست که یاد کرده شد و حدیث آنست که رسول صلعم حکیم ابن حزام را فرمود و وکیل کرد بخریدن گوسفند گو
ما را ازین دو مسئله معلوم شد یکی آنکه وکیل کردن در بیع رواست و دوم آنکه بیع کردن هم رواست که اگر روا نبودی پیغامبر علیه السلام
نکردی و اجماع امت آنست که هیچکس مر بیع را منکر نیست و دیگر باید دانستن که بیع بر دو نوع است یکی ملکی است که عین وی ملکی تو بود
و هم منفعت وی و یکی ملکی است که منفعت وی ملکی تو بود و ملکی عین وی نه و باز هر یکی از اینها بر دو نوع یکی آنکه هم عین وی ملک تو است
و هم منفعت وی ببدل و یکی ملکی است که هم عین وی ملکی است و هم منفعت وی بی بدل اما آنکه عین وی ملک تست و منفعت وی
ببدل و آن بیع است و آنکه ملک تو شود هم عین وی و هم منفعت وی بی بدل آن هبه است چون بتو بخشد هم عین وی ملک شود
و هم منفعت وی بی بدل اما آنکه منفعت وی ملک تو شود و عین وی نه نیز بر دو نوع است ببدل بود و بی بدل بود و اما آنکه ببدل
بود و اجارت است که چون منفعت وی ملک تو شود و عین وی نه و آنکه بی بدل است عاریت است در کتاب بیوع محمد حسن آغاز کتاب
بیوع ازین مسائل سلم کرده است که مسلم در چهار رواست و در چهار روا نیست باید دانستن که سلم در چیزی روا بود که آن چیز بیاید از وقت
عقد سلم تا وقت اجل تا سلم درست آید تا اگر در وقت عقد سلم بود و آن چیز ولی آن ساعت که اجل آید نیابد درست نبود و یا در وقت
اجل بود و آن چیز ولی در وقت عقد آن چیز نیابد هم درست نبود از بهر آنکه اجل حق مسلم الیه است حق وی بود و شاید که وی از زمان
تا زمان وفات یابد آن اجل حق وی حال شود و چون آن چیز نبود تسلیم نتواند کردن لاجرم بدین معنی درست نبود و صورت وی چنان بود
که مردی در انگور سلم بسته است اگر تا آن ساعت که حال است انگور بیابد درست بود اما بدان معنی که گفتم از بهر آنکه پیغامبر صلعم فرمود لا تاخذ
الا سلمک او راس مالک فرمود که باید که چه در وی سلم بسته است یا راس مال خویش بستاند چه مسلم بسته است چون نیابد بدین معنی
سلم درست نبود و مسئله مشتری را رب السلم گویند و بایع را مسلم الیه گویند و ثمن را راس مال گویند و مبیع را مسلم فیه گویند باید
دانستن که سلم را نیز شرطها است تا اگر مردی سلم می بندد در گندم یا در جو باید که گوید که ده قفیز من فروختن بدین مبلغ گندم میانه بگوید که آبی
یا دشتی یا سرخ یا سپید و گوید که تسلیم بجا کنی بگوید یا چند گاه مهلت [illegible] باید که درین مجلس بود تا ازین شرطها که یاد کردیم یکی نبود سلم در
نبود مسئله مردی در صد من گندم سلم بسته است وکیل نگفت بر قول بعضی علما درست نبود و این سلم از بهر آنکه گندم کیلی است و زنی [illegible] اما متاخر
بخاری را چنانکه کیلی روا داشته اند بوزن نیز روا داشته اند مردی بمردی سلم بسته ده قفیز گندم اما نگفت که قفیز چند منی است سلم
درست نبود از بهر آنکه منازعت رود میان ایشان در هر چه منازعت رود سلم درست نبود مسئله اگر کیلی معین گفت و ده ازین کیل
بتو فروختم بیکدینار مرد گفت خریدم و روا بود و این سلم روا نبود از بهر آنکه چون اجل بیاید شاید که قفیز هلاک شده باشد و معلوم نی
کسی این قفیز چند منی است اما اگر قفیز معلوم بود درست بود مسئله مردی سلم می بندد با مردی در یکی [illegible] بود از بهر آنکه احتمال

دارد گرچنین دیه بخند بیاید چون نیاید لاجرم تسلیم نتواند کردن آنچه سلم بسته است پس درست نبود والله اعلم بالصواب مسئله مردی درخوره
سلم بست با مردی آن وقت مخرد غوره نبود اما وقت حاله انغوره شد روا نبود و بهمان معنی یاد کردیم مسئله آنکه بدید کردن سیم نقد دادیم
شرط است یا نی بر قول ابوحنیفه شرط است و بر قول صاحبیه شرط نیست و صورت وی چنان است که مردی گفته است که این سیمها با تو سلم بستم در
گندم بر قول امام ابوحنیفه معلوم نیست که این چند است درست نبود و بر قول صاحبیه درست بود و حجت ایشان آنست که میگویند که این سیمها معین است چون معین
درست بود و حجت ابوحنیفه آنست که منازعت رود میان ایشان درست نبود مسئله سلم بستن بقیاس درست نیست و باستحسان درست است
وجه قیاس آنست که پیغامبر صلعم مر حکیم بن حزام را نهی کرد از بیع ما لیس عنده که بیع مکن آن چیز که ترا نیست اما وجه استحسان آنست که عبدالله بن عمر
و جابر بن عبدالله الانصاری رضی الله عنه روایت میکنند که پیغامبر صلعم چون از مدینه بمکه آمد اهل آن شهر را دید که سلم می بستند یکسال و دو سال حالا میگوید پیغامبر
علیه السلام روا داشت و ایشان را منع نکرد و از معلوم شد که روا است که روا نبودی پیغامبر صلعم منع کردی و پیغامبر صلعم رخصت این امت را با تجارت بکند و شناه
با تجارت با تجارت و روا نمود که نهی عن بیع شرط و نهی عن بیع ما لیس عند الانسان و رخص فی السلم پیغامبر صلعم که بیع مکن بشرط و بیع مکن آن چیزی که
نبود ترا و نهی کرد و از بیع بشرط و رخصت داد در سلم از بهر آنکه حاجت مردمان بوی باز بسته است مسئله مردی بیده درم سلم بست بصد من گندم
با مردی حاله آمد مسلم الیه میگوید که مرا این گندم نیست ولی مرا از فلان مرد گندم باید ستدن بدو ده بازوی این گندم بستان مر درخت [illegible] را گرد
که بوی حاله کرده بود آنکه صد من گندم بر کشید و در جوال وی کرد روا نبود تا باز رب السلم بر نکشد از بهر آنکه وزن دو می باید یکی بر خریده را و یکی بر
فروشنده را اما اگر صد من گندم دیگر عین از آن مرد خرید این صد من گندم عین را برکشید در پیش وی و در جوال کرد در پیش صاحب نبود کشیدن
فرق آنست که تسلیم کردن در جوال عین را درست بود و اما آنچه دین بود درست نبود مسئله مردی با مردی صد من گندم سلم بست آنگه در سلم پشیمان
آمد که خواهم این بیع را اقالت کردم مسلم الیه میگوید که مرا سیم نیست تا باز بتو دهم اما فلان چیز را باز بتو فروشم بهمان سیم آنچنین بیع روا بود
یا نی بر قول علماء ثلثه روا نبود و بر قول زفر روا بود و حجت وی آنست که چون آن بیع را اقالت کردند آن سیم بر گردن وی دین شد و این
دین هرچه خرد روا بود اما علماء ثلثه میگویند که اگر این را روا داریم خلاف کرده باشیم خبر پیغامبر علیه السلام که فرمود لا تاخذ الا سلمک او راس مالک
یعنی مگیر تو مگر چیزی که سلم بستی یا مال خویش لاجرم هرچه جز این گندم روا نبود مسئله مردی بمردی سلم بست و صد من گندم حاله آمد روستائی
آمد که جوال بوی داد و ببرد و این گندم را در جوال کرد و این گندم در راه هلاک شد از روستائی هلاک شود اما اگر گفت صد من گندم دیگر از رب
داد و صد من گندم عین را در جوال داد که درین جوال کند و هر دو یک من آمیز هر دو بستان گندم را در جوالها کرده در راه هلاک شد هرچه عین است
از خرنده هلاک شود و هرچه دین است از فروشنده از بهر آنکه هرچه عین بود چون با مردی در جوال کرد تسلیم افتاد و اما هرچه دین بود تا در دست
خرنده نشد تسلیم درست نبود لاجرم صد من گندم از عین هلاک شود و صد من از آن اما اگر هر دو بست من را در یکی جوال کرد و در راه آن هلاک شد
جواب بتفصیل است اگر نخستین آن صد من گندم دین را در جوال کرده بود و باز عین را بر وی بست من زر روستائی هلاک شده باشد از بهر آنکه
جوال بدو بوی مشغول کرد و بگندم خویش آن صد من گندم عین را تسلیم درست نبود لاجرم هر دو بست من باز روستائی هلاک شد اما اگر چنان بود
که پیش گندم عین را در جوال کرده بود باز دین را یک صد من اول از خرنده هلاک شد و آن صد من دوم از فروشنده مردی با مردی صد من گندم

باید کرد عقد بسته است و وی عقد تکفیل بسته است مسئله دو تن با یکدیگر یا انبازی سلم بسته اند با مردی بده درم اندر صد من گندم پنجدرم یکی داد
و پنجدرم یکی اگر پیش از اجل هر دو بیایند و مر این عقد را مسلم الیه فسخ کنند روا بود باتفاق اما اگر یکی از ایشان بیاید و میگوید مر این مسلم الیه را
که ای خواجه آنچه درم که رأس المال من سبب مرا در بایسته است من این نیمه خویش را با تو فسخ میکنم یعنی پنجدرم من ده روا بود یا نی بر قول ابوحنیفه
و محمد رح موقوف بود بر روا داشت آن شریک دیگر که اگر روا دارد روا بود و اگر روا ندارد این فسخ در میانه روا نبود و این پنجگان مسلم الیه دهد
و باز بقول ابو یوسف رح این فسخ روا بود و آن شریک روا دارد یا نه دارد مسئله مردی با مردی سلم بست بجامه کرباس و صفت بدید کرده
و چون وعده آمد و جامه آورد و اگر اختلاف افتاد در اجل از سه وجه خالی نیست با اختلاف در اصل اجل افتاد چنانکه یکی میگوید اجل کرده ام و دیگری میگوید
اجل نکرده ام یا اختلاف افتاد در انتها در اصل اجل یکی میگوید که اجل گذشت و یکی میگوید که هنوز بجا هی باید تا اجل آید یا اختلاف افتاد و شان
در صفت یکی میگوید دو ماه اجل کرده ام آن دیگری گوید چهار ماه اجل کرده ام لیکن اجل گذشت آن دیگر میگوید نگذشته است بدانکه در منتها
قول منکر بود با سوگند اما اگر یکی دو گواه آورد و درست کرد قول قول وی بود والله اعلم اما اگر هر دو گواه آورند قول قول آنکس بود که زیادتی
دعوی میکند دلیل بر آنکه رسول علیه السلام چنین فرموده که البینة لاثبات الزیادت پس باین دلیل قول قول آنکس بود که زیادتی دعوی کنند اما اگر اختلاف
افتاد ایشان اندر زیادت و کم یکی میگوید دو ماه اجل کرده ایم و آن دیگر میگوید سه ماه اجل کرده ایم بر قول علما رحهم قول قول منکر بود با سوگند
شریعت نیست باز قول مالک رح تحالف بود یعنی قاضی هر دو را سوگند دهد آنگاه عقد را فسخ کند حجت وی آنست که اجل شرط است مر روای
سلم را همچنانکه رأس المال و اگر اختلاف افتد اندر ثوبها دیگر تحالف رود پس هر یکی اینجا نیز باید که همین بود علما ما میگویند که تحالف در
اصلها رود و اصل درین باب سلم دو چیز است یکی رأس المال و دیگر مسلم فیه دلیل بر اینکه گفت رسول علیه الصلوة والسلام عند سلکه الی رأس المال اگر
اینجا تحالف رود از هم سه چیز را اصل کرده باشیم بخلاف چیزها دیگر و این روا نبود اما اگر اختلاف افتاد ایشان اندر اصل اجل رب السلم میگوید اجل نکرده
ام و مسلم فیه میگوید که اجل کرده ام بر قول ابوحنیفه قول قول آنکس بود که میگوید اجل کرده ام از بهر آنکه صحت دعوی میکند و بر قول ابو یوسف و محمد
قول قول آنکس بود که منکر بود با سوگند اینجا نیز باید که همین بود اما حجت ابوحنیفه رح آنست که قول قول آنکس بود که میگوید که اجل کرده ام از بهر آنکه
وی صحت عقد دعوی میکند و آن دیگر فساد عقد لاجرم قول آنکس گیریم که صحت عقد دعوی میکند نه قول آنکه فساد دعوی میکند همچنانکه مرد
زنی بزنی کرده باز میگوید که مر این زن را که این زن ترا بعقد فاسد بزنی کرده ام یعنی زن میگوید نه بعقد صحیح بزنی کرده اینجا قول قول
زن بود که وی صحت عقد دعوی میکند و شوی فساد عقد اینجا نیز همین بود هم اکنون چون بر قول ابوحنیفه رح قول قول وی آید که اجل دعوی
میکند لیکن نمیگوید که تا کی اجل کرده ام قاضی بجبر فرماید بیشتر تا بگوید اگر بدید بیکبار تا کرده ام بنگریم که یکسال دعوی کرده یا زیادت از یکسال
اگر کم از یکسال گفته با تفاوت داریم اگر گفت یکسال یا دو سال اینجا متاخران اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که استوار داریم زیرا که
یکسال را دعوی کرد و بعضی گفته اند که استوار نداریم زیرا که عرف و عادت در میان مردمان آنست که اجل فوقان کنند این کم از
یکسال است چون سیاوت دعوی کنند دانم که سخن میگوید از بهر آنکه منفعت خویش ازوی استوار نداریم اینجا نیز همین بود مسئله
مردی سلم بست با مردی پیش از آنکه اجل آمد این عقد را فسخ کردند رب السلم رأس المال میخواهد مسلم الیه میگوید رأس المال تو پنج درم است

رب سلم میگوید راس مال من ده درم است اینجا باتفاق قول قول منکر بود با سوگند در تحالف نرود بخلاف مسئلهٔ بیع تا اگر مردی کنیزکی بخرید
بهزار درم مشتری کنیزک را قبض کرد و بایع ثمن قبض کرد باز مرین بیع را اقالت کردند این مشتری کنیزک را رد میگوید چون اقالت کردی ثمن من
ده بایع میگوید بپانصد درم مشتری میگوید نی هزار درم می باید دادن که بهزار درم خریده ام و بتو داده ام بایع میگوید بپانصد درم فروخته بودم اینجا
تحالف رود میان ایشان قاضی سوگند دهد هر دو را چون هر دو سوگند خورند آنگاه این کنیزک را باز بیع شود به پانصد درم چون تحالف رود
در بیع آن نو شود که فرق میان این مسئله و این مسئلهٔ سلم بهر دو خصومت بعد از فسخ افتاد در شان در مسئلهٔ بیع تحالف رود و در مسئلهٔ سلم نی و اصل اینست
که هر کجا تحالف رود در بیع نو شود و اگر در مسئلهٔ سلم تحالف روا داریم بیع نو شود و در عقد سلم شرط است که راس مال در مجلس نقد باید که بود و اینجا راس مال کی
با مسلم الیه بود و مسلم فیه با وی بود این عقد درست نشود این سلم چنان بود که مردی را با مردی ده درم بود با آن ده درم سلم بندد روا نبود
از بهر آنکه نسیه بنسیه شود و شریعت این را روا ندارد و اکنون چون تحالف در اینجا راس نباید بپیچیده گفته اند که در مسئلهٔ سلم تحالف نرود
و باز در مسئلهٔ بیع نقد ثمن در مجلس شرط نیست دلیل بر اینکه اگر مردی را با مردی ده درم است چیزی خرید از وی میگوید از ده درم از تو باید
ستدن بجای بها کیر روا بود لاجرم فرق آمد میان مسئلهٔ بیع و سلم که در بیع تحالف رود و در سلم نی مسئله مردی با مردی سلم بست و راس
مال در مجلس نقد داد مجلس پراگنده شدند بعد از آن این مسلم الیه میگوید که این سیمها بدل آمد رب سلم میگوید که این سیمها من نیست که من
سیم سره دادم دراینجا قول قول مسلم الیه بود با سوگند بخلاف مسئلهٔ بیع تا اگر مردی با مردی چیزی فروخت چون خر یا گاو و یا مانند وی
مشتری خر را باز آورد و میگوید که ای خواجه که این خر با عیب است بایع میگوید که من بی عیب فروخته ام این عیب با تو شده است اینجا قول
قول بایع بود پس صورت هر دو مسئله یکی است که بدان مسئله قول قول مسلم الیه است و در این مسئله قول قول بایع بچه معنی گفتند اینجا در مسئلهٔ بیع
بایع اصل بیست این خر را مقر است میگوید که من فروخته ام لیکن مرد عیب را منکر است لاجرم قول قول منکر است با سوگند باز در مسئله
سلم رب سلم اصل این سیم را مقر نیست میگوید من بتو سره داده ام مسلم الیه میگوید من سره نیافته ام منکر ویست اینجا لاجرم قول قول وی بود
با سوگند مسئله مردی با مردی سلم بست لیکن راس مال بکسی دیگر حواله کرد یا پند نشان داری میدهد یا وکیل را میگوید این راس مال من بوی بسپار
هر سه صورت اگر راس مال در مجلس نقد داد سلم روا بود و اگر نی فی مسئله مردی چیزی میفروخت با مردی میگوید این چیز را با تو فروختم
بهزار مثقال زر و سیم مشتری گفت خریدم اتفاق است که نیمه از این سیم واجب آید و نیمه از آن واجب آید از آن مثقال زر آید باید دو چیز را
که هر هفت دینار وی بسنگ سیم ده درم سنگ بود تا اگر مردی را با مردی ده درم وام داد بود و سنگ سیم نباید هفت دینار سنگ
زر برکشند و بروی دهند روا بود و اگر مردی را هفت دینار وام داد نیست بسنگ زر نباید ده درم سنگ سیم برکشند و بوی دهند روا بود
اکنون چون این را دانستی بیا بمسئلهٔ خویش چون این چیز را خرید بهزار مثقال زر و سیم نیمه از این واجب آید و نیمه از آن اتفاق است که زر
بسنگ زر واجب آید اما سیم بسنگ زر واجب آید یا خود بسنگ اندر آید اینجا اختلاف است بعضی گفته اند بسنگ زر واجب آید از بهر آنکه مسئله
زر گفته است لاجرم بیع بوی شود و باز بعضی علما گفته اند که بسنگ سیم واجب آید از بهر آنکه هر دو را نام برده لاجرم زر بسنگ زر و سیم بسنگ سیم
باید اما اگر بایع گفت این چیز را بتو فروختم بهزار دینار و درم مشتری گفت خریدم اینجا اتفاق نیمه از آن این واجب آید و نیمه از آن از بهر آنکه

اینجا شبهتی در میان نیست [illegible] اتفاق است و در ان تنها اختلاف باشد مسائل البیوع بدانکه مالها بر هشت گونه است
وزنی و کیلی و دینار و درم و عددی متقارب و عددی متفاوت و کرباس مسئله اگر چیزی خرید و بهای وی معین کرد بدین چیز خرید
باید می بیند که بهای معین نیست روا بود یا نی گفتا اگر این چیز را درم است یا دینار یا بوزن یا کیلی یا ذرعی یا عددی متقارب بدین
چیز روا بود از بهر آنکه درین همه چیز سلم بستن روا است و اگر بهای آن از عددی متفاوت است یا از حیوانات روا نبود از بهر آنکه سلم
بستن درین چیزها روا نبود مسئله مردی با مردی سلم می بندد بدو شرط روا نبود و صورت وی آن بود که گوید سلم می بندم
با تو بدین ده درم تا شش ماه در صد من گندم یا یک سال ازین دویست من گندم روا نبود این عقد را بدو شرط خوانند اما
بیع میکند بدو شرط هم روا نبود تا اگر مردی با مردی چیزی میفروشد با بیع میگوید مر این مشتری را که این چیز بتو فروختم تا یک ماه بصد
درم و یا بدو ماه بدویست درم روا نبود از بهر آنکه هیچ یک شرط خود روا نبود وی اینجا که دو شرط موجود است اولیتر که روا نبود
مسئله مسلم الیه که خداوند گندم است میگوید که تو با من سلم بسته و لیکن من راس مال در مجلس قبض نکرده ام استوار داشتن
یا نی از دو وجه خالی نبود یا این سخن با استثنا پیوسته گفته است یا نی اگر هر دو یکبار گفته است که با من سلم بستی ولی راس مال در مجلس
قبض نکرده ام بالاتفاق روا داریم از بهر آنکه استثنا پیوسته گفته است با سخن لاجرم این استثنا مر آن سخن پیش را براندازد همچنانکه مردی زن
خود را میگوید ترا طلاق انشاء الله تعالی اگر انشاء الله را با سخن پیوسته کند طلاق واقع نشود و اینجا نیز چنان بود اما اگر در میان دم زند و باز
استثنا کند چنانکه گوید با من سلم بستی و اندکی درنگ کرده و آنگاه گوید الا آنکه من راس مال در مجلس نیافته ام اینجا نیز بقیاس استوار
داشتن هر دو سخن [illegible] وجه قیاس آنست که میگوید که وی در راس مال منکر است که من در مجلس قبض نکرده ام و در همچنین جایها قول
منکر بود با سوگند اینجا نیز همین بود اما وجه استحسان آنست که میگوید که وی اقرار کرده بسلم صحیح بتسلیم نبود و بعد از آن استثنا کرد این
استثنا این سخن را برنیندازد هم چنانکه مردی زن خود را گفت ترا طلاق و اندکی درنگ کرد و باز گفت انشاء الله تعالی این
استثنا اینجا هیچ درست نبود و منفعت نکند و این طلاق بر نیندازد و اینجا نیز همین بود مسئله مردی از مردی چیزی خرید کیلی یا وزنی فروشنده
و کیلی بپیمود [illegible] آن مشتری میگوید که من روا داشته ام بالاتفاق روا نبود و نظیر وی آنست که مردی بدوکان قصاب
ایستاده است مردی دیگر آمد و یکدرم داد و یکمن گوشت ستاند و قدمی چند رفت یاد آمدش که من گوشت بده درم بازآمد و این گوشت
بقصاب داد و سیم بستاند یکی دیگر میگوید و ازین یکدرم بگیر و این گوشت بمن ده بالاتفاق حرام بود تا باز وی دیگر باره برکشد چند که
ان وزن [illegible] بود درست از بهر آنکه آن وزن از بهر آن مرد بود نه بهر وی از بهر آنکه باز باید برکشیدن تا روا بود و حلال شود مسئله شخصی را
[illegible] با گوشت برکشید و داد وی [illegible] اگر باز برکشید خود نیکو و گر برنکشید خوردن آن گوشت روا بود یا نی بمذهب امام شافعی روا نبود حجت
وی آنست که رسول صلعم نهی کرد عن بیع الطعام [illegible] فیه صاعان صاع البایع و صاع المشتری یعنی نهی کرد رسول علیه السلام از بیع کردن طعام
[illegible] دو صاع نبود یکی بایع [illegible] و یکی مشتری [illegible] دلیل روا نبود و معنی وی آنست که بایع است و مشتری از بهر یکی از بهر خویش برکشد تا روا
[illegible] حجت علمای ما آنست که میگویند که چون بایع وزن کرد در پیش وی و دید این وزن بایع از هر دو نیابت دارد و بخلاف آن مسئله که پیشین

انجا آن گوشت در عقد کسی دیگر بوده است لاجرم اینجا نیابت ندارد و اینجا نیابت ندارد مسئله مردی چیزی میفروخت بمردی از گرهها یا از کیلها
یا از وزنها و آن چیز بهای معین نهاده است بایع میگوید که این را که می بینی بتو فروختم بدین ده درم مشتری میگوید خریدم بکل اگر کیلی
است کیل درمیان نی و اگر وزنی است وزن درمیان نی و اگر گزی است گز درمیان نی آنجا باتفاق روا بود مسئله مردی
هزار جوز خرید بایع مر این جوزها را آورد در انبان یا در جوال مشتری را میگوید این هزار جوز شمردیم و درین انبان آوردیم مشتری
میگوید روا داشتم روا بود و بیانی بر قول ابوحنیفه رح روا نبود تا مشتری دیگر باره باز نشمرد و بر قول صاحبین رح روا بود و حجت ایشان آنست که میگویند
که چیزی است که در وی ربوا نبود و باید که روا بود و هرچند که مشتری باز نشمرد و حجت ابوحنیفه رح آنست که میگوید که آن چیز که عددیست همچنانکه
از روی بایع عددی باید از روی مشتری نیز عددی باید مسئله هرجا که ذمی با ذمی سلم بندد بمی یا بخوک روا بود و بیانی اول بدانکه می نزدیک
مال است همچنانکه سرکه بنزدیک ما مال است و خوک نیز نزدیک ایشان مال است همچنانکه گوسفند نزدیک ما چنانکه ما را سلم بسرکه و شیر و مانند وی
روا است ایشان را در می روا است چنانکه ما را سلم بستن بحیوانات روا نبود ایشان را نیز سلم بستن بخوک روا نبود و اگر گذشتن این چیز ها چیزی
که ما را بدان سلم بستن روا نبود ایشان را نیز روا نبود و هر چیزی که ما را سلم بدان بستن روا بود ایشان را نیز روا بود دلیل بر آنکه امیرالمؤمنین
علی رضی فرمود انما قبلوا الذمة الجزیة لیکون احکامهم کاحکامنا واموالهم کاموالنا ودماؤهم کدمائنا گفت اهل ذمه این جزیه که بذیرفته اند و
بپذیرفته اند از بهر آنکه می بپذیرند تا احکام ایشان چون احکام ما بود و حرمت مال ایشان همچون حرمت مال ما بود و خون ما را حرمت است خون ایشان را
نیز حرمت است همچنانکه ما را بحیوانات و عددی متفاوت سلم بستن روا نبود ایشان را نیز روا نبود از بهر آنکه اصلی است در شریعت که حیوان در گردن
وام نماند دلیل بر آنکه رسول صلعم گفت الحیوان لا یثبت دینا فی الذمة گفت حیوانات ثابت نشود وام بر گردن بدینچه گفتیم که سلم بستن بحیوانات
درست نبود مسئله هرجا که ذمی با ذمی سلم بست بمی هنوز اجل نیامده بود یکی از ایشان مسلمان شد در حال عقد تباه شود از بهر آنکه گرفتن می
بر ایشان حرام شد و جواب مسئله بیع آنست که اگر مسلم الیه را گویم رأس المال رب السلم را باز ده عقد سلم نماند همچنین نیز در باب بیع همین گویند تا اگر ذمی
مر ذمی را می فروخت بهای تسلیم کرد لیکن می را قبض نکرد یکی از ایشان مسلمان شد در حال بیع فاسد شود و مشتری را گوییم که بهای باز ستاند
بخلاف آنکه می را قبض کرده بود و بعده مسلمان شود هرچند که بها تسلیم نکرده باشد اینجا بیع فاسد نشود گوییش که بهای تسلیم کن از بهر آنکه بدان وقت که این می
قبض کرد بنزدیک وی مال بود و آن بها بگردن وی لازم شد بمسلمان شدن آن بیع فاسد نشود مسئله مردی سلم بست با مردی و مکان پدید کردن چون
حال آمد این رب السلم تقاضا آغاز کرد مسلم الیه بهای قیمت مسلم الیه مر رب السلم را بدید و گفت بالله مرا وقت شغلها است این گندم ترا وقت حال آمده چندید ترا بخر
بود این گندم خویشتن را باخود ببر تا مرا نباید آوردن رب السلم گوید تو همچنین میگویی لیکن مرا دو درم کرایه خر باید تا من این را بشهر برم گفت اینجا من ترا
دو درم میدهم تا این همه این را بشهر بری روا بود و بیانی گفتا گندم ستدن روا بود و لیکن این دو درم ستاندن حرام بود و روا نبود از بهر آنکه این
زیادتیست روا نبود و اگر خر دادش که بارکن و ببر هم نیز روا نبود از بهر آنکه این هم زیادتیست از حق وی حق وی گندم است لاجرم گرفتن
خر نیز روا نبود اما اگر گندم بوی تسلیم کرد آنگاه مر وی را خر داد و میگوید من ترا این عاریه میدهم تا این گندم مرا بخانه بری و خر را باز فرستی یا میگوید و این
دو درم بتو بخشیدم تا خر را بکرایه گیری گفتا اینجا روا بود از بهر آنکه این تبرع بود و تبرع کردن در حق برادر مسلمان پسندیده است

بمردی ازین تخم با بعضی فاسد بیرون آید و بعضی نیکو بر قول ابوحنیفه رحمة الله بیع در کل باطل
بود و بر قول صاحبین رحمة الله در آنچه بلغنده بود بیع فاسد بود و در آنچه نیکو بود بیع درست بود
حجت ابوحنیفه رحمة الله آنست که تخم مرغ بلغنده مال نیست چون مال نبود لاجرم که بیع کل کرده
اند باطل بود و نظیر وی آنست که اگر مردی بنده را با آزادی هردو را بیک بیع فروخت بیکی مالی
معلوم باتفاق بیع بنده باطل بود از بهر آنکه چون بیع یکی هست و آزاد اصلا ملک کسی نشود لاجرم بیع بنده
باطل بود و آنچه در مسئله ما هست جواب همین بود باز ابویوسف و محمد رحمة الله میگویند فرق هست
میان تخم مرغ و میان آزاد و بنده و تخم مرغ بلغنده شاید که یکی مرغ را بکار آید بپرورش لاجرم بیع
را روا ندارند که بیم باطل نی بر قول ایشان القدر که بلغنده بود مشتری مثل آن بخرد و بوی که بایع
هست تسلیم کند و بهای باز بستانند و آنها که نیکو هست بخود بیع جایز آمده هست و خواه بعد از سر بیع کند
و باز بر قول ابوحنیفه رحمة الله آنها که بلغنده آمده هست مال نیست چون مال نبود تسلیم کردن آن بر بایع
واجب نبود و آن بیع که نیکو آمده هست مثل آن باز خرد و بایع دهد و هردو را باز بها بستانند اگر بایع
گوید که باطل وده که بده هرده را باز آر مشتری گوید که بر من واجب نیست تسلیم کردن آن چیز را از بهر آنکه
مال نیست **مسئله** مردی صد جوز خرید ازین صد جوز ده بیج بوجه آمد آن عقد بود از بهر آنکه
یکی از هرده و اگر همه بیج آمد بر قول ابوحنیفه رحمة الله بیع باطل بود از بهر آنکه آنچه بیع هست معدوم
هست چون معدوم بود بیع باطل بود و بعضی مشائخ گفته اند بنگریم که این پوست جوز را بچیزی
میخرند از بهر سوختن را یا نی اگر میخرند آن پوست را بیع فاسد بود و باطل نی که جوز مثلی هست
نتواند تسلیم کردن همچنانکه قبض کرده شده چون از مثل آن عاجز آمدیم بقیمت باز کردیم از
بهر آنکه کسی نداند که آن جوز دیگر همچنان بیج هست یا نی قیمت آن پوست بود و بهر چه بخرند آن قیمت
وی باز دهد و بهای خود باز ستانند اگر خواهد آنچه از پوست گرفته بگیرد و دیگر را مطالبه کند **مسئله**
مردی ده کدو خرید و هرده تلخ بیرون آمدند بیع باطل بود از بهر آنکه کدو تلخ مال نیست و وی بیع چیز را
حرام نشود و بر استور نخورد اما اگر بعضی تلخ آمد و بعضی شیرین بقول ابوحنیفه رحمة الله بیع در کل
باطل بود و بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله در کدو شیرین بیع جایز بود و آن کدو شیرین را قبض کند و آن تلخ را
بها باز بستانند ابوحنیفه رحمه الله میگوید که وی تلخ مال نیست اما این کدو شیرین را از سر بیع کنند تا روا بود و در مقابله آن تلخ
بها باز گیرد **مسئله** اگر مردی خیار خرید یا بادرنگ اگر شیرین آمد بیع روا بود و اگر تلخ آمد باتفاق بیع جایز بود اما رد توان
کردن از بهر آنکه و همچنین باید کردن که قبض کرده باشی چون از رد عاجز آید نقصان رجوع کند و نقصان آن بود که اگر کسی از

ستور خر و بهان اندازه بگیرد و باقی دیگر از بها بستاند **مسئله** مردی خربزه خرید تلخ آمد بیع درست
بود اما بنقصان رجوع کند از بهر آنکه وی بر استور خورد اما اگر نه دیگی تلخ آمد انرا اعتبار نبود **مسئله** مردی
ماده گاوی بفروشد بمردی باین شرط که هر روز پنج من شیر میدهد گفتا این بیع فاسد بود از بهر آنکه این شرط
که ایشان کرده اند شاید که همچنان بود شاید که همچنان نبود لاجرم بیع بدین معنی فاسد بود و همچنین اگر کسی گوید
من این ماده گاو را میفروشم بشرط آنکه وی باشیر است هم درست نبود از بهر آنکه شاید تا اکنون شیر داده بود
اکنون شیر نه دهد لاجرم ضرر بود در حق مشتری و گفتیم که بیع بشرط بیع را فاسد کند و الله اعلم بالصواب

**فصل** در بیان نشان فاسد بیع و حکم وی باید دانستن که حکم بیع فاسد چیست حکم بیع فاسد آنست
که تا بیع را مشتری قبض نکند ملک نشود و هر یکی را ولایت فسخ عقد بود و هر کدام ازین دو یکی گوید این
این عقد را بر انداختم بر انداخته شود و اگر بیع در دست مشتری هلاک شود بر وی قیمت واجب آید بهای
نی از بهر آنکه بیع فاسد در حکم غصب است همچنانکه مردی کاله غصب کرد از مردی و در دست این غاصب این کاله هلاک
شد بر غاصب قیمت واجب گردد در همین مسئله نیز جواب همین است اگر کسی سوال کند که بها
کدام است و قیمت کدام جواب آنست که بهای آنست که خریده بود بآن و قیمت آنست
که اهل آن گویند که این را خریداران باچندی آرزد و آنرا قیمت خوانند و صورت
مسئله آنست که مردی را غلامی است که قیمت آن غلام ده دینار است خواهد
این غلام را بهشت دینار فروخت تا لوقان گفتیم که این بیع فاسد است اکنون
غلام را مشتری بسبب قبض کرد و در دست وی هلاک شد مر بایع را رسد که از
مشتری ده دینار دعوی کند و طلب کند بشریعت از بهر آنکه گفتیم
در بیع فاسد هر یکی را ولایت است که آن بیع را بر اندازد که اگر بایع بر انداختی مر این
بیع را غلام گرفتی که بهای وی ده دینار بودن اکنون لاجرم عاجز آید از جهت باز
کردن غلام و عاجز نیاید از قیمت لاجرم دو دینار دیگر قاضی بفرماید تا مشتری بایع
را دهد **مسئله** مردی غلام را بر بیع فاسد بهشت دینار دیگر طلب کند غلام را نزدیک
بایع آورد و گفت مرا زر دیگر نیست اگر فردا روز این غلام از من هلاک شود تو از من دو دینار
دیگر طلب کنی غلام را باز گیر و زر من ده بایع گفت من از ان دو دینار کردن ترا بیزار کردم مشتری غلام
را برد بعد از ان این غلام هلاک شد رسید بایع را که از مشتری دو دینار دیگر طلب کند و آن بیزاری
از وی درست نیاید از بهر آنکه هنوز آن بران مرد دو دینار واجب نشده است و بیزاری از چیزی واجب نشده

اگر درست نبود و آن دو دینار بر مشتری واجب نشود که غلام هلاک شود از بهر آنکه قیمت آن وقت واجب شود که غلام هلاک شود
مسئله مردی ماده گاوی خرید به بیع فاسد و این ماده گاو در دست مشتری ماند سه چهار سال و سه چهار گوساله آورد و بعد از آن با گوسالگان
غصب کرد این بیع فاسد بوده است نتوانند که دعوی و آن ماده گاو و گوسالگان را بستانند از بهر آنکه گفتیم بیع فاسد را حکم غصب است و اگر غصب کرده بودی هم
در دست غاصب گوسالگان آورده بودی بعد از آن معدوم شده هم ماده گاو و هم گوسالگان نتوانستی گرفتن در آن مسئله در مسئله ما نیز همچنین
بود و اگر اشکال گوید که بیع فاسد را چون قبض کرد مشتری را ملک شده و غصب را چون قبض کند ملک نشود چرا باید که در بیع فاسد گوسالگان
را نتواند گرفتن جواب آنست که بیع فاسد مستحق الرد است دلیل بر آنکه قاضی را برسد که در بازار که بیع فاسد کنند ایشان را جبر کند و منع کند
تا بیع فاسد نکنند پس معلوم شد که حکم وی حکم غصب آید مسئله مردی مردی را ماده گاو بخشید این ماده گاو در دست موهوب له بچگان
آورد پس پشیمان شد و رجوع کرد ماده گاو را تواند بردن و بچگان را نی چه فرق است میان بیع فاسد و هبه چون هر دو جای حق رجوع
است در بیع فاسد بچگان نتواند بردن و در هبه فرق آنست که بیع فاسد را حکم غصب است متزلزل است لاجرم می تواند که بچگان را بردن
اما در هبه ملک مقرر است و بچگان در ملک او زاده شده است لاجرم درین صورت بچگان را نتواند بردن و فرق دیگر آنست که در هبه بی
رضا موهوب له می باید یا قضاء قاضی تا درست بود و در بیع فاسد خواه رضا و خواه نی رجوع درست آید که ازینجا فرق آمد میان این دو
و میان بیع فاسد مسئله مردی کنیزک خرید به بیع فاسد و قبض کرد و ملک شد اما دخول نشاید کردن که ملک متزلزل است اما چون کنیزک را بخشید
مردی مردی را قبض کرد باز وی دخول کردن روا بود چنانچه گفتیم مسئله مردی بنده بخرید به خمر یا به خوک این فاسد بود اما
اگر بنده بخرد به خون یا به میته درین صورت این بیع باطل بود چه فرق است میان خمر و خنزیر و خون و میته جواب فرق آنست که خمر و خنزیر را
ذمی را مال است و هر چند ما را مال نیست اما اتفاق که خون و میته مال نبود هم چنان شود که گویی این کالا را بتو فروختم بی بهایش باطل بود این
بیع و درین صورت که اهل ذمه را خمر مال است بر قول ابوحنیفه هم خمر مالیست ولی متقوم نیست یعنی بی قیمت است دلیل بر آنکه ابوحنیفه همی گوید که
اگر مردی وفات یافت و از وی خمر ماند میان وارثان میراث شود پس معلوم آید که خمر مالیست و دیگر آنکه مردی خمر مردی را غصب کرد
مالک را برسد که از وی باز بستاند و اگر ندهد پیش قاضی برد و قاضی خصومت بشنود و حکم کند میان ایشان از بهر آنکه صلاحیت مال شدن
دارد و همچون درین زمان این دوم صلاحیت مال شدن دارد لاجرم چون چیزی که چنین خرد آن بیع فاسد بود مسئله اگر کسی سوال کند که بیع باطل کدام
و بیع فاسد کدام است جواب بیع باطل آن بود که کسی کالا خرد و بهای بدید نکند آن بیع باطل بود یا چیزی خرد که آن چیز مال نبود یا چیزی که آنکس را
آنچیز نبود و هم چنانکه مردی از مردی گندم بخرد یا جو و یا مانند وی و آنکس را آن چیز نیست در ملک این بیع باطل بود از بهر آنکه بیع معدوم بود
و بیع معدوم باطل است و حکم بیع باطل آنست که اگر قبض کند ملک نشود تا اگر هلاک شود در دست مشتری بر وی ضمان واجب نبود و اگر سوگند
خورد که امروز چیزی نخریدم به بیع باطل چیزی خرید سوگند نگردد نباید و بیع صحیح آنست که مردی چیزی خرید به بیع درست پیش از قبض ملک
شود و بیع فاسد را تا قبض نکند ملک نشود و دیگر آنکه اگر سوگند خورد که من امروز بیع نکنم چیزی فروخت بیع فاسد سوگند فرو آید از بهر آنکه در بیع
ملک شود اما بیع باطل ملک نشود مسئله اگر مردی غلام خرید به بیع فاسد و قبض کرد و آزاد کرد این غلام آزاد شود و اگر بیع باطل خرید و قبض کرد

و آزاد کرد آزاد نشود از بهر آنکه بیع فاسد را چون قبض کنی ملک شود و بیع باطل را قبض کند و ملک نشود تا فرق بود میان بیع فاسد و باطل
مسئله مردی دستاری خرید بدان شرط که این دستار دستار ستانی است بعد از آن معلوم شد که دستار سمرقندی است بیع باطل بود و همچنین
اگر مردی لعل خرید انگبینه بیرون آمد بیع باطل بود و هم چنان اگر مردی زندنیچی خرید و درای بیرون آمد و درای خرید زندنیچی بیرون
آمد هم بیع باطل بود و اگر مردی سفتی ادیمی خرید سختیان بیرون آمد هم بیع باطل بود از بهر آنکه درین همه صورتها مبیع معدوم است از بهر آنکه آنچه
وی خریده است آن چیز نیست چون آن چیز نبود که وی خریده است بیع باطل بود و اگر چند گاه این دستارها بر نسبت مشتری بسبب بریدن نقصان
کرد از قیمت یا کفش را پوشید و کفش را معیوب کرد بعد از آن معلوم شد که این کفش ادیم نبوده است و این دستار ستانی نبوده است مشتری را رسد
که هم چنان بیع باطل رد کند و زر خویش باز گیرد و نقصان جامه و کفش بدهد از بهر آنکه گفتیم که بقبض ملک نمی‌شود و چون ملک نشود امانت بود بدست
وی هرچه وقت امانت دار امانت را نقصان کند ضمان واجب شود مسئله اگر مردی غلام خرید کنیزک پدید آمد این بیع باطل بود از بهر آنکه آن
مصلحتی که وی را از غلام بحاصل آید از کنیزک نیاید اما فرق آنست که میان این مسئله و میان آن مسئله که اگر مردی نرگاو خرید ماده گاو بیرون آمد
یا نرخر خرید ماده خر بیرون آمد یا بخته خرید میش بیرون آمد درین همه صورتها بیع روا بود اما مشتری را اختیار است خواهد هم چنان روا دارد و
خواهد رد کند فرق میان حیوانات و آدمی آنست که نری و مادگی در حیوانات صفت است و اگر آن صفت در حیوانات نبود هم بیع را باز ندارد
اما اختیار رد را دست شریعت مر خرنده را اما در حق آدمی این صفت نبود مقصود حاصل نبود و چون مقصود حاصل نبود هم چنین شود که گویی معدوم
است لاجرم بدین معنی فرق افتاد مسئله دو مسلمان اندر خمر بیع و شری کردند یکی بدیگری بیع میان ایشان روا نبود از بهر آنکه خمر مال نیست اما
اگر مسلمان را خمر است ذمی را وکیل کرد که این خمر مرا فروش این ذمی بدیگری فروخت این بیع روا بود بر قول ابو حنیفه رحمه الله مسئله دو ترسا
یکی را خمر است بدان ترسای دیگر فروخت اگر در حال ترسای تسلیم کرد بیع روا بود و اگر پیش از تسلیم ازین دو یکی مسلمان شد این بیع از میان
ایشان برخیزد از بهر آنکه مسلمانی ممنوع است از گرفتن خمر و دادن چون ممنوع بود لاجرم بیع برانداخته شود مسئله مردی از زمین ده گز
میفروشد بمردی یا از خانه معین ده گز میفروشد بمردی نامعین این بیع بر قول ابو حنیفه رحمه الله فاسد بود و بر قول صاحبین رحمهما الله روا بود
حجت ایشان آنست که میگویند زمین معین است و خانه معین و بهای معلوم و گز معلوم این بیع روا بود و حجت ابو حنیفه رحمه الله آنست که میگوید
زمین تفاوت کند یکی فربه روی تر بود و یکی لاغر روی تر بود و یکی سوی بلند تر بود و یکی روی پست تر بود بسبب منازعت رود در میان ایشان
لاجرم بدین سبب فاسد بود اما خانه را نیز چنین بود که منازعت رود در میان ایشان که یکی همسایه نیکوتر بود و یکی همسایه تباه تر چون منازعت
رود لاجرم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت این صد گوسفند بتو فروختم به پنجاه دینار و گوسفند معین است مشتری گفت من خریدم روا بود
اما اگر مردی گفت ازین صد گوسفند پنجاه بتو فروختم با چندین مال وی گفت خریدم بیع فاسد بود از بهر آنکه منازعت رود و آن گوید من پنجاه
نیکوتر خواهم و این گوید من پنجاه تباه تر دهم لاجرم بیع فاسد بود مسئله اگر گفت ازین صد گوسفند بتو ده فروختم هر گوسفندی بیکدینار
روا نبود از بهر آنکه منازعت رود و اگر گفت این گوسفندان که هستند هر دو گوسفند را یکدینار بمن فروختی گفت فروختم این بیع نیز
فاسد بود از بهر آنکه شاید که گوسفندان طاق آید در آن سخن منازعت رود لاجرم بیع فاسد بود مسئله مردی گفت که ده ازین لکن

روا نمیدارند گفته شد فرق آنست که وکیل بفروختن در یک غلام بیش نیست و ضرر این غلام محتمل بود اما وکیل بخریدن اگر زیادت از قیمت بود
داریم شاید که بجمله مال این مرد بها این غلام کند این موکل را بدین ضرر آید که ادای آن نشود پس لاجرم فروختن درست آید و در خریدن نی تا فرق
بود میان هر دو مسئله اما ابو یوسف و محمد رحمهما الله میگویند که در هر دو جای ضرر است مر موکل را و هر چه ضرر آید نی خریدن درست بود و نی
فروختن مسئله مردی مر دیگری را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش بده دینار و این غلام را بده دینار بخرید وکیل بنه دینار فروخت بعد
از آن موکل بیامد مر وکیل را گفت چه کردی غلام را گفت فروختم گفت نیکو کردی بعد از آن معلوم شد بنه دینار فروخته است موکل گفت
من روا نمیدانم این بیع درست افتاده است نتواند بر انداختن از بهر آنکه چون اول گفت که نیکو کردی آن بیع موقوف باجازت وی بود
چون اجازت کرد بیع درست شد چون خواهد که باز رجوع کند درست نیاید بایستی که نخست پرسیدی که بچند فروختی تا اگر فروخته بودی اجازت
کردی و اگر نی چون تقصیر از وی آمد لاجرم بیع نافذ آمد مسئله مردی مر دیگری را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش دیگری همین مرد را
وکیل کرد که این غلام را از بهر من بخر و هر دو بها زیادت کردند این وکیل گفت من این غلام موکل خود را فروختم و خریدم از بهر موکل
خود بده دینار این وکالت درست نبود باتفاق از بهر آنکه وکیل در باب بیع و شرا از دو طرف درست نبود از بهر آنکه حقوق بیع
راجع بوکیل است یک شخص هم بایع و هم مشتری هم مالک و هم متملک یعنی خرنده و هم فروشنده روا نبود از بهر آنکه آن خرنده غلام را
نه طلبد هم از وکیل طلبد و اگر موکل که خداوند غلام است بها طلبد از وکیل طلبد و اگر در آن غلام عیب پدید آید هم بوکیل رد کنند
پس لاجرم چون حقوق بوی راجع آید وکیل از دو طرف درست نبود یک شخص بخلاف مسئله نکاح که اگر مردی مر دیگری را وکیل کرد که دختر فلان
کس را از جهت من بخواه بصد دینار کابین پدر دختر همین مرد را وکیل کرد که دختر مرا فلان کس را بده بصد دینار این وکیل گفت که من مؤکله
خود را به موکل خود دادم نکاح درست آید فرق است میان وکیل بیع و میان وکیل نکاح که وکیل نکاح همچون رسول است و بر رسول
عهده نبود وی سخن گفت و از میانه بیرون رفت اگر مهر زن طلب کند از وی نتواند کردن و اگر آن زن دست پیمان طلب کند یا نفقه
از وکیل نتواند طلب کردن لاجرم در این صورت نکاح یک شخص از دو طرف روا بود مسئله مردی مر دیگری را وکیل کرد که این غلام
مرا بفروش بده دینار وکیل این غلام را فروخت موکل گفت از آن ده دینار دو دینار بتو بخشیدم این ابرای بود مر مشتری را
همچنان بود که گوئی به هشت دینار فروختی و اگر گفت سه ترا بخشیدم یا چهار یا پنج تا به ده دینار وکیل را گفت بتو بخشیدم این بخشش
مر مشتری را افتد وکیل نتواند که از مشتری هیچ بستاند اما اگر گفت هر ده دینار بتو بخشیدم اینجا بخشش مر وکیل را افتد پس مشتری را
لا نیچه فرق است میان آنکه بعضی از آن می‌بخشد که فروخته است آن حطه میشود از مشتری چون همه ببخشد هیچ حطه نمیشود از بهر آنکه اگر
هر ده دینار را از مشتری حطه کنی همچنان بود که گوئی من این غلام بتو فروختم بی بها و بیع بی بها روا نبود اما هر چه از آن قیمت حط
کنی همچنان بود که گوئی هم اول بهمان فروختی که باقیست مسئله اگر مردی سوگند خورد که من امروز بیع نکنم مر دیگری را وکیل
کرد که این غلام مرا بفروش این وکیل فروخت سوگند فرود آید از بهر آنکه گفتیم که در باب بیع و شرا حقوق راجع بوکیل است اما اگر
این سوگند نخورده دیگری را وکیل کرد که من سوگند خورده ام که چیزی نفروشم وکیل فروخت سوگند فرود نیاید و اگر سوگند خورد

کردن هم روا نیست مسئله اگر کسی دیگری را وکیل کرد که فلانه را از بهر من بخواه رفت و آن زن را از بهر وی خواست سوگند فرود نیاید و اگر همچنین سوگند
خورده است که نکاح نکند وکیل کرد که فلانه را از بهر من بخواه وکیل از بهر وی خواست سوگند فرود آید مر موکل را از بهر آنکه در باب نکاح وکیل
همچون رسول است حقوق عقد راجع بشوی است نه بوکیل لاجرم سوگند فرود آید بخلاف وکیل بیع و شرا که حقوق عقد بیع راجع بوکیل
است نه بموکل مسئله مردی مر دیگری را وکیل کرد که این غلام مرا بفروش این وکیل بخود فروخت این بیع موقوف بود اگر مالک
اجازت کند بیع نافذ بود و اگر نکند نی از بهر آنکه وی وکیل بیع است اینجا اگر وی خرد مشتری شود مسئله اگر وصی کالهٔ نارسیده
را بفروشد روا بود و چون بقیمت مثل وی بفروشد اگر بکم می فروشد روا نبود از بهر آنکه ضرر بود در حق نارسیده مسئله اگر وصی کالهٔ
نارسیده از خود بخرد بقیمت مثل روا نبود از بهر آنکه وی متهم است باید که کالهٔ نارسیده که به ده درم بود به یازده درم خرد تا بیع نافذ بود و همه را
معلوم شود که نفع است در حق نارسیده مسئله اگر پدر کالهٔ نارسیده را خود بخرد روا بود اگر بقیمت مثل وی بخرد اما اگر بکم از قیمت بخرد
روا نبود فرق است میان وصی و پدر و فرق آنست که پدر پسر فرزند خود را بد نخواهد و کالهٔ وی را بکم نخرد مسئله اگر مردی چهار من پنبه
بنداف دهد و یک من پاغنده از وی خرد بچهار من پنبه این روا نبود از بهر آنکه چون از چهار من پنبه یک من پاغنده شود و پنبه دانه ریوا شود
و این عمل حلاج و نداف را در شریعت اعتبار نیست حکم وی تا حلال شود گفتا باید که آن پنبه را از وی بسیم بخرد یا بسیم پاغنده فروشد
تا حلال شود مسئله اگر مردی ده من کنجد آورد و دکان روغن گر که این کنجد را روغن ده [illegible] اگر می داند که از این کنجد سه من روغن آید
سه من روغن خواهد بسیم دهد تا درست آید تا سه من در مقابله سه من شود که در کنجد است و آن زیادتی کنجاره شود تا حلال بود و اگر نی این
کنجد را یا معصر را یا از غیر را یا بنداند او را بوی بفروشد به سیم باز بهمان سیم از وی روغن خرد تا حلال بود مسئله مردی ده قفیز گندم
میدهد و بیست قفیز جو می ستاند دست بدست روا بود از بهر آنکه گندم با جو خلاف جنس اند و هرچه خلاف جنس بود یکی بدو روا بود و الله
اعلم مسئله مردی ده قفیز گندم داد بمردی گفت چون بخرمن آید بیست قفیز جو باز ده بالاتفاق حرام بود و ربوا بود از بهر آنکه [illegible]
میفرماید که الجنس بالانفراده یحرم النسیٔ گندم با جو خلاف جنس است اما از روی کیل یک جنس است و هرچه یک جنس بود نسیه حرام بود مردی یکی درم بدو دانگ
میفروشد دست بدست روا بود از بهر آنکه جنس [illegible] قدر آن بود که وی [illegible] و علی هذا [illegible] اگر در بیع [illegible] است
بیع شود باشتها که درین عدلیست اما اگر چنانست که یکی عدل میدهد [illegible] و دو عدل میستاند حرام بود از بهر آنکه بر وی نسیه شود همچون
بیع صرف شود بهمان چیز که یاد کردیم مردی کنیزک فروخت بمردی بده دینار و آن کنیزک را ده دینار طوق بود بایع گفت که این کنیزک را
با این ده دینار بتو فروختم ده دینار را با ده دینار بیع شود کنیزک را شود اما چنانست که کنیزک با ده دینار یا با ده دینار فروخت این بیع روا بود از
بهر آنکه ده دینار را با ده دینار برابر بود و یک دینار را این کنیزک شود بیع روا بود و الله اعلم مسئله روا نباشد که دو خربزه خرید با چهار [illegible] این
خربزه ها قسمت میکنند اگر برکشیده کنند خود اشکال نباید که جایز بود اما اگر یکی خربزه این [illegible] می نهند و یکی از آن روی [illegible] آورده است
که ربوا نبود هر چند که یک روی زیاده آید از بهر آنکه خربزه یا خربزه از اموال ربوی نیست [illegible] در وی ربوا برود از بهر آنکه خربزه را در آنجا برکشیده
نمیفروشند و گفتم ربوا در چیزی رود که وزنی و یا کیلی و این خربزه نی وزنی است و نی کیلی اما اگر در شهری بود که وی را برکشیده فروشند آنجا قسمت

مسئله مردی خانه فروخت و درین خانه چاه است و دلو و رسن ذکر نکرده آن دلو و رسن اندر آید یا نی بحکم آنکه این دلو و رسن بجز این نیست
که وی را برد و جسته اند بهران چرخی چاه به بیع اندر آید و اگر نی نی مسئله مردی خانه فروخت و بر در خانه قفل است قفل به بیع اندر آید اما اگر
کلید و کلیدان بود بعضی مشایخ گفته اند که در بیع در نیاید تا ذکر نکند اما صدر شهید رحمة الله میگوید که حاجت نیست از بهر آنکه کلید قفل
در بسته نشود خانه را و نگاه از بهر آنکه تا حفظ حاصل و عرف و عادت مردمان است که خانه فروشند چنانکه کلیدان با خود دهند لاجرم به بیع
اندر آید چنانکه مسئله مردی دوکانی فروخت و ذکر تختها دوکان نکرد و تختها دوکان به بیع اندر آید یا نی بعضی مشایخ گفته اند در نیاید
و بعضی مشایخ گفته اند بنگرم که این دوکان دربسته بود یا نی اگر دربسته بود به بیع اندر آید چنانکه و اگر گشاده بود تا ذکر نکند به بیع اندر نیاید
صدر شهید رحمة الله میگوید خواه بسته باشد خواه گشاده به بیع اندر آید مسئله مردی زمینی فروخت که درین زمین کنده نیست و ذکر کنده اکنون کنده
به بیع اندر آید یا نی بعضی مشایخ گفته اند که اندر آید که وی همچون درخت است که یکسال و برا [illegible] سه سال و چهار سال [illegible]
دوام آید و هر چه دوام را بود چنانکه به بیع اندر آید یا نی بعضی گفته اند که وی همچون کشت است تا ذکر نکنی به بیع اندر نیاید مسئله مردی
فروخت و درین زمین درخت کشته است از بهر فروختن اکنون درختان نیره به بیع اندر آید یا نی همچنین خلاف است که گفته ایم باب در وکیل
بیع بدانکه وکیل در بیع و شرا روا بود که پیغامبر صلی الله علیه وسلم مر حکیم ابن حزام را وکیل کرد بخریدن گوسفندان پس ما را معلوم شد که وکیل
به بیع روا بوده است که اگر روا نبودی پیغامبر علیه السلام وکیل نکردی مسئله مردی مردی را وکیل کرد که مرا غلامی بخر بده دینار این وکیل
و غلام خرید بیازده دینار این بیع از وکیل افتد او موکل را نه از بهر آنکه ویرا وکیل به ده دینار کرده است چون بیازده خرید وکیل مخالف پس بیع وی
بود و موکل را نی مسئله اگر وصی نارسیده را چیزی خرید و بها از آن خود داد وقتی باز از مال نارسیده بردارد یا نی گفتار سید که بر تواند داشت از بهر
ظاهر و غالب از حال وصی نیست که وی زر را از بهر آن نداده بود تا بوی بخشد از بهر آن داده بود تا باز ستاند اما اگر پدر چیزی خرید از بهر
فرزند نارسیده را و نارسیده را مال خویش هست پدر زر خود را باز تواند برداشتن و اگر نی نی از بهر آنکه پدران در حق فرزندان تبرع کنند
و اگر تبرع نکردی بایستی که گواه کردی چون گواه نکرد معلوم شد که تبرع کرده است و با زیستان شده اما وصی نارسیده را بیگانه است
وی تبرع نکند پس لاجرم ویرا گواه حاجت نبود تا فرق بود میان پدر و وصی باب در خیار رویت بدانکه در شریعت است که اگر مردی
کالا خرید نادیده این بیع بمذهب علماء ما رحمهم الله روا بود و اما ویرا اختیار دیدن بود و چون باهم مر ویرا بوی تسلیم کند اگر خوش آیدش
نگیرد و اگر خوش نه آید بخیار رویت رد کند روا بود مسئله مردی بنده را دید بعد از آن چند روز این بنده بخرید ویرا خیار رویت بود
از بهر آنکه دیدن پیشتر از برای خریدن بوده است و یرا اکنون خیار ثابت شد پس تواند رد کردن مسئله مردی مردی کنیزی بدید از
بهر آن بخرد و بعد از آن کنیزک را بخرید میگوید مرا خوش نمی آید رد میکنم نتواند که رد کند از بهر آنکه ویرا حکم کل بدید است
دلیل بر اینکه اگر گوید مر زن خود را روی تو طلاق باشد و اگر بنده را گوید روی تو آزاد از او شود پس لاجرم معلوم شد که
روی دید نتواند رد کردن مسئله مردی خر مرا دید پیش و یرا خرید بعد از آن میگوید بخیار رویت رد میکنم که مرا خوش نمی آید
نتواند که رد کند از بهر آنکه حیوانات را پیش دیدن تمام بود و تمام لاجرم خیار رویت نبود مسئله مردی گرده خرید بخیار [illegible]

اخریابی خریده و در اخریان عیبی یافت وی را اختیار بود خواهد همچنان بگیرد و خواهد رد کند مسئله اگر مردی غلام خرید و از دهان این غلام بوی

می آید نتواند رد کردن مگر که بوی فاحش و اگر کنیزک خرید و از دهان او بوی می آید یا از زیر بغل بود تواند رد کردن والله اعلم مسئله

مردی غلامی خرید و آن غلام زان بیرون آمد نتواند که رد کردن و اگر کنیزک خرید و این کنیزک زانیه بیرون آید نتواند که رد کند از بهر آنکه

زر بهر فراش بود چون زانیه بود در فرزند خلل افتد اما غلام را این نبود مسئله مردی غلام خرید این غلام کم خوار است عیب بود یا نه گفتیم

اگر ازین کم خوردن در کار خواجه خلل می افتد عیب بود و اگر نی نی و اگر کنیزک خرید کم خوار پدید آید باتفاق عیب نبود نتواند رد کردن حاصل

آنست که کم خوردن در آدمی هنر است و در ستور کم خوردن عیب باشد پس هر که بسیار خورد خود را مانند ستوران میکند مسئله مردی

ستوری خرید و این ستور ناخوار بیرون آمد عیب بود رد کند تواند از بهر آنکه ناخوار در ستور عیب است بخلاف آدمی مسئله مردی ستوری این

ستور جهنده بیرون آمد عیب بود از بهر آنکه این ساعت که وی با بار جهید وی عاجز ماند لاجرم عیب بود رد کند تواند مسئله مردی خری خرید این خر

این خر لگد میزند عیب بود یا نی مشایخ گفته که از اهل آن صناعت پرسند اگر عیب دارند عیب بود و اگر نی نی مسئله اگر مردی ستوری خرید این

حیله میکند اگر وقتی ماده ضربه چنانکه عیب نشود و اگر همیشه حیله میکند عیب بود مسئله اگر مردی بنده خرید ششم انگشت بیرون آمد یا دندان

زیادتی بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن مسئله مردی کنیزک کسی خرید آن کنیزک را مفضات یافت عیب بود رد تواند کردن از بهر آنکه

با وی دخول نشاید کردن از بهر آنکه دخول در محل حلال بود و در غیر محل حرام بود مسئله اگر مردی کنیزک خرید این کنیزک را رتقا یافت یا قرنا

عیب بود رد تواند کردن مسئله اگر مردی کنیزک خرید و با آن کنیزک دخول کرد و بعد از آن عیب اندام یافت نتواند رد کردن از بهر آنکه

رد همچنان باید که قبض کرده است مسئله مردی ماده گاوی خرید یا شیر به وشیدگی داره که آید عیب بود رد تواند کردن با آنکه گفتیم که

ازین ماده گاو شیر چیدانی جوشیده است که اجزا چیزی خورند نتواند رد کردن از بهر آنکه از عین گاو چیزی کم کرد اما اگر یک دو شیر

جوشیده بود عیب بود و تواند رد کردن مسئله مردی باغی خرید درین باغ زنبورخانه است عیب بود رد تواند کردن اگر مردی خانه خرید

درین خانه چهار پای بسیار است عیب بود مسئله مردی سنگ آسیا خرید و ببرد درین سنگ عیب یافت اگر ازین سنگ چیزی کم کرده بود

نتواند رد کردن از بهر آنکه همچنان رد باید کردن که قبض کرده بود اما اگر هیچ تصرف نکرده است رد کند تواند و مونت رد کردن بر مشتری

بود همچنان رد باید کردن که هیچ کم نکرد مسئله مردی بالاپوش خرید از مردی میانه این بالاپوش پوسیده بیرون آمد عیب بود رد تواند کردن

اما اگر بریده آنجا عیب پدید آمد رد نتواند کردن اما نقصان تواند خواستن یا نی گفتیم اگر در میان بریدن عیب پدید آمد کش نیز نقصان

رجوع کند و نقصان بود که نگاه کنند که اگر این چوب بی عیب بودی چه باید خرید و با عیب چه باید آن قدر نقصان و جب آید اما اگر عیب دید

و همچنان با عیب برید نقصان نیز نتواند خواستن از بهر آنکه رضا داد با این عیب اگر بایع میگوید که من همچنین چوب بریده را میگیرم و میرا

بر سند نیست که بگیرد و زر بوی دهد مسئله مردی کتابی خرید و ببرید بعد از آن عیب یافت رد نتواند کردن اما بر نقصان رجوع کند

اگر در میان بریدن عیب ظاهر شد همچنین برید نیز نتواند خواستن و اگر بجای ماند نقصان تواند خواستن مسئله مردی بنده خرید این

بنده در دست مشتری وفات یافت بعد از مردن عیب یافت بنقصان عیب رجوع کند مسئله مردی بند خرید با یک عیب بجانه بر دو معلوم کرد

که عیب دیگر پدید امده و رد رد کند اگر خصومت میرود میان بایع و مشتری بایع میگوید که این عیب در دست تو شده است و مشتری میگوید در دست تو بوده
است قول قول منکر بود و منکر بایع است یعنی ترا بر من حق رد نیست چنانکه در این مسئله که انگشت زیادتی پدید اید یا دندان یا کوتاهی در وقت بارسیدگی
پدید امده بود و لاجرم قول قول مشتری بود مسئله مردی کنیزک فروخت بمردی بدان شرط که این کنیزک بکر است ثیبه بیرون امد عیب بود و رد تواند کردن
باقی میگیریم که بخون ازموده است یا بخرید بکر اگر بدخون ازموده است نتواند رد کردن واین مسئله اورده است در کتابی که اگر مردی کنیزک بکر
خرید و میخواهد که ازماید نی اهل را بیارند و خایه کبوتر زیر بند و زردی خایه کبوتر را استعمال کنند اگر برود معلوم شود که بکر نیست و اگر نرود بکر بود یا
در شرح طحاوی اورده است که این کنیزک را پیش جواری بایستانند و گویند بول انداز اگر بول پیش رود یعنی راست رود بکر بود و اگر بول
بر پایها فرو رود بکر نبود و قول دیگر کنیزک را استان بخوابانند و کف دست را بفرج وی بنهند اگر فرج وی تحرکی کند بکر بود و اگر نی فی مسئله مردی
کنیزک خرید بر انکه این کنیزک بکر است برد و معلوم کرد که ثیبه است این مشتری میگوید که بکر نیست او رد نارد کند بایع میگوید من بتو بکر تسلیم کرده
ایم مشتری میگوید که ثیبه تسلیم کرده قول قول بایع بود با سوگند از بهر انکه بایع دعوی اصل میکند و مشتری دعوی عارض قول قول انکس بود که
دعوی اصل میکند و اصل در بنات ادم بکارت هست پس لاجرم قول قول وی بود با سوگند نظیر این مسئله انست که مرد مرا از مردی یکدینار میباید
این وام دار خداوند مال را بامردی حواله کرد و انمرد حواله قبول کرد و گفت یک هفته را بیا تا مال بتو دهم پیش از انکه یک هفته تمام شود این حواله قبول
کننده وفات یافت خداوند مال امده است بران وام دار میگوید مرا بتو رجوع است که انمرد مفلس مرده است مدیون میگوید که توانگر مرده است
از ترکه وی مال بر وار کفته قول قول خداوند مال بود با سوگند از بهر انکه وی دعوی اصل میکند و اصل در بنا ادم درویشی هست توانگری عارض
است پس قول قول انکس بود که اصل دعوی کند مسئله مردی خر خرید از مردی و درین خر عیب یافت بران نشست و اورد تا رد کند به بایع تواند که رد
کند یا نی میگوید نتواند که رد کند از بهر انکه بعد ان که عیب یافته هست در وی تصرف کرده است ان تصرف مانع رد بود اگر چنان بود که دعوی
کند که اگر برنی نشستم این خر مسکر بحث این از وی مستمع بود و تواند رد کردن مسئله مردی خر خرید و درین خر عیب یافت اورد که ای خواجه این خر تو
معیوب است رد میکنم بایع گفت که اگر بدبر ای قاضی اروی صلح چیزی خرج شود تا این خر را کبی کنی این خر را به بنج دینار از من خرید به بنج
کم و المکس بمن فروش گفت فروختم بایع گفت من خریدم پیش نتواند که رد کند از بهر انکه چون بها بر داشت رضا داد بعیب لاجرم رد نتواند کردن
مسئله مردی چیزی خرید از مردی در ان چیزی عیب یافت اورده است تا رد کند اگر بایع گواهان گذارند پیش قاضی که بعد از علم بر این خر بازار
بکار داشته است این دفع از وی مسموع بود تا اگر ثابت کند نتواند رد کردن یا بایع میگوید بعد از ان عیب یافته هست وی این را بر داشت
هم نیز نتواند که رد کند از بهر انکه بها برداشتن رضا بود بعیب مسئله مردی ارد خرید از مردی بعضی از ان نان بخت تلخ یافت بقول ابو حنیفه
رحمة الله نی رد کند و نی نقصان خواهد و بقول ابو یوسف رحمة الله رد نتواند کردن اما نقصان تواند خواستن و بقول محمد رحمة الله هم
رد تواند کردن و هم نقصان تواند خواستن اینها که بخت حجت ابو حنیفه رحمة الله انست که وی ارد خریده است چون نان بخت چیزی دیگر
شد هلاک شد حکما هر چه خود هلاک کند نتواند رد کردن و نی نقصان خواستن حجت ابو یوسف رحمة الله انست که هر کجا از وی عاجز اید به
نقصان باز گردد لاجرم گو مثل نقصان بستان حجت محمد حسن رحمة الله انست که انقدر که نان بخته است نتواند رد کردن گو مثل نقصان

بستان امروز باقی ارد رار دکن بعضی مشایخ فتوی بر قول او داده اند مسئله مردی کتابی خرید دید که کتاب خطا است وی را اختیار بود خواهد
حال بگیرد خواهد رد کند و اگر مشتری میگوید بجزین میگیرم بنقصان که نقصان نتواند خواستن از بهر آنکه شریعت وی را ولایت رد داده است تا رد
کند یا رضا دهد وی بعیه شریعت میکند لاجرم نقصان نتواند خواستن اکنون چون نقصان میتواند خواستن رد تواند کردن یا نی رد نیز نتواند
ازانکه چون گفت من این را نگاه میدارم رضا داد و نتواند رد کردن والله اعلم مسئله مردی خم سرکا خرید این سرکا را تلخ یافت سود روا نبود
رد کنند و زیان بگیرد مسئله مردی هندو خرید که هندوی نمیداند عیب بود یا نه بنگریم زاده هند است یا زاده همین ولایت اگر زاده همین ولایت است
عیب بود و اگر زاده هندوستان است عیب بود و اگر غلام ترکی خرید وی ترکی نمیداند باتفاق عیب بود از بهر آنکه زبانی ترکی مرغوب است
همچنان بود کوی دروی عیب است مسئله مردی جامه خرید بایع گفت این جامه سپید است این را بشوی گفت مشتری را اختیار است خواه
شوید و بگیرد و خواهد رد کند از بهر آنکه شستن در جامه نقصان جامه است چون نقصان بود ضرر بود و در حق مشتری چون ضرر بود لاجرم
حق رد بود کتاب استبرا باب در السنن که استبرا داشتن کنیزکان واجب است اگر با بار بودند تا بار ننهند و اگر با بار نبوند تا یک حیض
نه بینند صحبت با ایشان حرام بود همچنین که صحبت حرام بود دواعی وی نیز حرام بود از بهر آنکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم چنین فرمود
لَا تُوطَأُ الْحَبَالَى حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَلَا الْحِيَالَى حَتَّى يُسْتَبْرَأْنَ بِحَيْضَةٍ یعنی با کنیزکان وطی مکنید در حالی که با بار بوند تا بار ننهند و اگر با بار نباشند تا یک
حیض نه بینند از بهر آنکه حدیث دیگر آمده است از پیغمبر علیه السلام مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَسْقِيَنَّ مَاءَهُ زَرْعَ غَيْرِهِ یعنی هر که
ایمان آرد بخدای عز و جل و بروز قیامت بروی باد که کشت کسی را آب ندهد پس بحکم این دو حدیث وطی کردن حرام بود هر وقت
مرد بر کسی در ملک در آید خواه بسبب خریدن خواه بسبب میراث رسد و خواه بخشیدن درین هر سه صورت استبرا واجب بود از
بهر آنکه استبرا وقتی واجب شود که ملک نو شود و درین صورتها ملک نو شده است مسئله مردی از مردی کنیزک خرید بکر بقول ابو حنیفه
و محمد رحمهما الله استبرا واجب بود و بر قول ابو یوسف رحمة الله استبرا واجب نبود و حجت وی آنست که استبرا از جهة فراغ رحم است
و در بکر فراغ رحم بود لاجرم استبرا واجب نباید حجت ایشان آنست که میگویند استبرا از جهة ملک نو شدن است و ملک نو شدن
یافتیم پس استبرا واجب بود مسئله مردی از زنی کنیزکی خرید بر قول بکر بر قول ابو حنیفه و محمد رحمة الله استبرا واجب بود و بر قول
ابو یوسف رحمة الله واجب نبود از بهر آنکه همان معنی گفتیم که یاد کردیم مسئله مردی کنیزک خود را گرو کرد بمردی و مدتی در دست گرو دار
بود بعد ازان از گرو بیرون آمد بر مولی استبرا واجب نبود یا کنیزکی بمردی اجاره نهاد بعد از مدتی اجارت برسید کنیزک بخانه خواجه
باز آمد بر خواجه استبرا واجب نبود از بهر آنکه ملک وی بیرون نرفته است در هر دو صورت چون از ملک وی بیرون نرفته است استبرا واجب نباید
مسئله مردی کنیزک یکی را غصب کرد بعد ازان خواجه این کنیزک باز ستاند بر خواجه استبرا واجب نباید از بهر آنکه از ملک وی بیرون نرفته است هر چند که با او
غاصب دخول کرده است اما دخول حرام بود و اگر فرزند آرد نسب ثابت نبود از بهر آنکه آن آب حرمت است لاجرم بر خواجه استبرا واجب نیست اما اگر این غاصب این کنیزک را
بمردی فروخت مشتری با این کنیزک دخول کرد و خواجه این کنیزک را باز ستاند بر خواجه استبرا واجب شود یا نی بنگریم که آن مشتری بوی دخول آورده است یا نی اگر
دخول آورده بود بنگریم که دانست که این کنیزک را وی غصب کرده است یا نی اگر میداند است که وی غصب کرده است و دخول کرد یقین بر مولی استبرا واجب نباید

از بهر آنکه اول غاصب است این دوم که مشتری است غاصب غاصب است همچنانکه غاصب را صحبت حرام بود غاصب دوم را نیز حرام بود و اگر فرزند آرد
نسب ثابت نشود لاجرم بر خواجه استبرا واجب شود اما اگر ندانند که این کنیزک مغصوب است بقیاس بر وی استبرا واجب نیاید و باستحسان واجب
آید وجه قیاس آنست که کنیزک از ملک خواجه بیرون نشود اما وجه استحسان آنست که میگوید که وی آنرا ملک خود میداند و اگر فرزند آرد نسب از وی
ثابت شود و این فرزند آزاد بود و بقیمت یعنی مشتری قیمت آن کودک بخواجه کنیزک دهد این کودک را حکم ولد مغرور بود لاجرم بر خواجه استبرا
واجب بود مسئله مردی کنیزک بود و این کنیزک بگریخت بعد از مدتی این کنیزک را باز آوردند بر خواجه استبرا واجب نشود از بهر آنکه
از ملک وی بیرون نرفته است چون از ملک وی بیرون نرفته بود لاجرم استبرا واجب نیاید مسئله مردی کنیزک خود بمردی بخشید بر
موهوب له استبرا واجب آید بعد از آن [illegible] کنیزک باز ستاند بر وی استبرا واجب آید از بهر آنکه استبرا از بهر آنکه ملک
نو شدن است چون رجوع کرد باز ملک نو شد لاجرم استبرا واجب آید مسئله مردی کنیزک خود را بمردی فروخت بیع درست و کنیزک را بمشتری
تسلیم کرد و هم در مجلس بیع اقالت کردند بر خواجه استبرا واجب آید از بهر آنکه چون فروخت این کنیزک را از ملک بیرون رفت چون باز
بیع را اقالت کرد و این ملک نو شد لاجرم استبرا واجب آید مسئله مردی کنیزک را به بیع فاسد فروخت بعد از آن بیع را برانداختند کنیزک را
بر خواجه استبرا واجب آید یا نی گفتا نگریم که تسلیم کرده یا نی اگر تسلیم نکرده است بر خواجه استبرا واجب نبود از بهر آنکه از ملک وی بیرون
نرفته است اگر تسلیم کرده است باز بیع را رجوع کردند بر خواجه استبرا واجب آید بر آنکه کنیزک ملک مشتری شده است بقبض تا اگر آزاد کند
آزاد شود پس معلوم شد که از ملک خواجه بیرون رفته است لاجرم استبرا واجب شود مسئله مردی کنیزک خرید و خواجه یکماه نشست استبرا داد
دیر حیض نیامد شاید با وی دخول آورد یا نی صدر شهید رح درین مسئله پنج روایت است یک روایت آنست که دو سال با وی دخول نشاید
کردن از بهر آنکه اکثر مدت ولادت دو سال است تو شاید که وی علوق پذیرفته بود پس کوشش تا دو سال دخول مکن و یکی روایت دیگر آنست
تا نه ماه دخول [illegible] که ولادت میانه است همین معمول است و یکی روایت دیگر تا شش ماه که اقل مدت ولادت بود و یکی روایت دیگر
چهار ماه و ده روز که عدت وفات آزاد است و روایت دیگر دو ماه و پنج روز که عدت بندگان است و اصح آنست که دو ماه و پنج روز بگذرد
تا خواجه را با وی دخول روا بود مسئله مردی وفات یافت و از وی کنیزک ماند اگر این کنیزک را پدر ترسا دیده پسر را صحبت حلال بود اما
اما پسر را استبرا واجب بود از بهر آنکه ملک نو میشود مسئله مردی ترسا یک کنیزک است بترسائی دیگر فروخت بعد از آن ترسائی استبرا واجب
بود یا نی جواب آنست از بهر آنکه استبرا احکام شریعت است در حق مومنان چون ایشان مومن نیند ترسا نیند لاجرم بر ایشان نبود اما اگر
چنان است که این ترسائی کنیزک را بمسلمانی فروخت بران مسلمان استبرا واجب آید اگر این کنیزک را بترسائی فروخت پیش از آنکه تسلیم کرده
مشتری مسلمان شد بعد از آن قبض کرد بر وی استبرا واجب آید مسئله مردی کنیزک خرید و این کنیزک در دست بایع حیض دیده بود
در حالت حیض قبض کرد بر وی استبرا واجب آید و آن حیض از استبرا وی نیابت ندارد مسئله مردی کنیزک خرید از مردی و وی برفت
تا از آن [illegible] و این کنیزک یک حیض دید در دست بایع آن حیض از استبرا نیابت دارد یا نی میگویند نیابت ندارد از بهر آنکه
در ملک وی معتبر نشده است دلیل بر آنکه اگر کنیزک هلاک شدی در دست بایع از بایع هلاک شدی باتفاق لاجرم تا دیگر با حیض نبیند نشاید با وی دخول

کردن مسئله مردی کنیزک خرید بخیار سه روز در مدت خیار این کنیزک حیض دید بعد از سه روز بیع را اجازه کرد آن حیض از استبرا حساب
ندارد و از بهر آنکه این بیع متزلزل بوده است اما اگر خیار بایع را بود از ملک بایع بیرون نیاید چون بیع را بر انداختند بر بایع استبرا واجب نیاید
چون کنیزک در دست بایع از ملک بایع بیرون نرفته بود لاجرم استبرا واجب نیاید مسئله مردی را کنیزکی هست با شوی اما شوی با وی دخول
نیاورده هست و این کنیزک را بمردی فروخت شوی مر این کنیزک را طلاق داد حالی با وی صحبت روا بود و بر خواجه استبرا واجب نیاید از بهر آنکه
ساعتی که در وی بیع کرده است وی را باشیدن با این کنیزک روا نبود از بهر آنکه در نکاح کسی دیگر بود و حرمت وطی بود و چون حرمت وطی بود
استبرا ساقط شود و از حیلهای اسقاط استبرا یکی آنست که پیش از آنکه کنیزک بخرد باید که بیکی مرد دهد بنکاح بعد از آن وی را بیع کند باز آن شوی را
گوید تا وی را طلاق دهد و اگر می ترسد بر آنکه نباید که شوی طلاق ندهد وی را گوید تو را دهم بدان شرط که امر این کنیزک بدست من بود بعد از بیع
وی را طلاق دهد استبرا واجب نیاید و حیله دیگر آنست که اسقاط استبرا اگر مردی کنیزک میخرد باید که نخستین وی را بخواهد بعد از آن بخرد تا آن
نکاح بر انداخته شود از بهر آنکه بیع ملک حقیقی است و نکاح ملک مجازی است و هر چه وقت ملک حقیقی بیاید ملک مجازی بر انداخته شود
چون نکاح بر انداخته شود لاجرم حالی صحبت روا بود مسئله مردی کنیزک خریدی باید تا که فی الحال با وی صحبت کند روا بود حیله کند آنست باید که
فی الحال کسی دیگر فروشد بعد از آن که با آنکس فروخت آنکس وی را بشوی دهد وی باز خرد آن شوی را گوید تا وی را طلاق دهد پس چون طلاق دهد
فی الحال با وی صحبت روا بود مسئله مردی را غلامی است ماذون کنیزک خرید این کنیزک را خواجه آورد و گرفت یک حیض در دست غلام
آمده است آن حیض بسنده بود مر استبرا را یا نی نگریم که بر غلام دین است یا نی اگر دین بود چندان که مستغرق شود دیگر خواجه استبرا باید
داشتن و اگر نی نی والله اعلم باب در بیع روغن و بیع فاسد و بیع باطل مسئله مردی را روغن هست این روغن پلید است [illegible] این
بیع روا بود و اگر مردی روغن چراغ خرید بعد از آن معلوم شد که این روغن پلید است وی را اختیار بود خواهد روا دارد و خواهد [illegible] والله اعلم مسئله
اگر مردی روغن میته خرید باتفاق بیع باطل بود از بهر آنکه مردار مال نیست چون مال نبود بیع نیز درست نبود مسئله اگر مرد پستان آدمی فروخت
بیع درست نبود از بهر آنکه جزو آدمی است و بیع جزو آدمی روا نیست از بهر آنکه کل آدمی را بحکم حدیث دانستیم اما جزو در حدیث نیامده است و دیگر آنکه
حق تعالی مر آدمی را مکرم آفریده است جزو او را استعمال کردن نشاید و علی هذا اگر مردی موی آدمی بفروشد همین جواب همان است مسئله
مردی کرم پیله میفروشد بمردی این بیع درست بود یا نی بقول ابوحنیفه روا نبود و لیکن بیع کرم و لیکن بیع تخم و بقول ابو یوسف روا بود و بیع
تخم و لیکن بیع کرم نی اما بر قول امام محمد هم بیع کرم روا بود و هم بیع تخم اما ابوحنیفه میگوید که کرم مال نیست آنچه حاصل [illegible] نیز
مال نبود از بهر آنکه از وی حاصل می زاید اما ابو یوسف میگوید که کرم را از اموال نمی شمرند ولی تخم را از ولایت می برند بعد از آن [illegible] بود در
نفس خویش اما بیع کرم خود اصلا روا نیست امام محمد میگوید چنانکه تخم بسبب منفعت خلقت است کرم نیز بسبب منفعت خلقت است چون چنین
وی مال بود و بیع وی روا بود و اتفاق است که بیع مار و کژدم روا نبود اما اگر کرم [illegible] بود میفروشد بیع روا بود بجواب مشایخ اما [illegible]
روا نبود اما مشایخ روا داشته اند از جهت منفعت خلق را مسئله مردی سگ [illegible] میفروشد بیع روا بود یا نی باعتبار [illegible] مسئله اگر مردی سگ
میفروشد تا [illegible] روا بود از بهر آنکه تا پاسبانی کند و نفع هست خلق را از وی و اگر کلب [illegible] میفروشد [illegible] با شکاری [illegible] بود

از بهر انکه عمل ایشان چون عمل ادمی است همچنانکه عمل ادمی را اعتبار است عمل الشیا نیز اعتبار هست خداوند عز و جل دندان سنگ شکار را
دانست و دندان وی را حکم کارد داشت از بهر انکه چون گرفت از بهر خداوند گرفت پس سگ را علم اموخت خداوند عز و جل وی را قوتی نهاد نیکو
خلق اگر ادمی علم اموخت تا احکام شریعت را پیش برد اگر فردا قیامت قدری و مقدری بود پس هیچ عجب نباشد والله اعلم **باب** در بیع
قبل القبض مردی برده از مردی بخرید پیش از انکه این برده را بمشتری تسلیم کرد این برده هلاک شد در دست بایع این از میان ایشان بر خیزد
از بهر انکه تسلیم مبیع بر بایع واجب است چون تسلیم مبیع نبود تسلیم نیافتیم لاجرم این بیع بر افتد **مسئله** مردی اخریان خرید از مردی بهای برده بایع
را داد این بها هلاک شد در دست مشتری بیع از میان ایشان بر نخیزد از بهر انکه ثمن معین نمیشود در بیع و شرا چون زر و سیم بود و اگر این ثمن را
گندم کرد یا جو کرد یا چیزی از اخریان بهای اخرید یکر گردان چیز را هلاک شد گویندش که مثل ان گندم یا جو باز ده تا فرق بود فرق چیست
میان انکه بیع هلاک شود و میان انکه بهای فروخت که بها هم گردن بود اگر ان هلاک شود گردن بر جای است اما اگر مبیع هلاک شود بیع بر همان چیز افتاده
است چون ان چیز نماند بیع نیز نماند **مسئله** مردی بمردی اخریان فروخت پیش از انکه این مشتری از ان اخریان قبض کرد وی با بیع بدیگری فروخت
این بیع روا بود یا نی گفتار روا نبود از بهر انکه ملک کسان فروخت است وی فضولی شود و درین فروختن اگر اجازه کند مشتری این بیع جایز
اید **مسئله** مردی اخریانی خرید از مردی قبل القبض بدیگری فروخت فروختن این مشتری روا بود یا نی بنگریم که این بیع از منقولات
است یا از عقار یعنی چیزی که وی را از جای تواند بردن یا چیزیست که نمیتواند بردن اگر چیزی است که از جا بجای توان بردن پیش از
قبض بدیگری فروخت باتفاق این بیع روا نبود از بهر انکه احتمال آن دارد که تا وقت انجیز اید انجیز هلاک شود لاجرم بدین معنی گفتیم که این
بیع جایز نبود اما اگر چیز است که وی را از جا بجای نتواند بردن همچنان خانه و باغ و زمین و مانند ان اگر وی را پیش از قبض بفروشد بر قول
ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهم روا بود و بر قول محمد رحمة الله روا نبود و حجت وی انست که میگوید احتمال دارد که این زمین را آب برد یا این خانه را
اتش افتد چون احتمال هلاک میدارد لاجرم بیع روا نبود و حجت ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما انست که میگویند این تو میگوئی نادرست و بر نادر
حکم نیست ظاهر و غالب حال عقار ان بود که وی هلاک نشود و ویرا کسی جا بجای نبرد اما منقولات تواند بردن این بیع درست نبود
و در عقار روا بود بر قول شیخین رحمهما الله **مسئله** مرد را دانه مروارید است این دانه از دست وی افتاد مرغ خانگی این دانه را بخورد چون
امام شمس الدین الائمه حلوانی رحمة الله میگوید بنگریم که قیمت دانه بیشتر است یا مرغ اگر قیمت مرغ زیاده بود خداوند مرغ مر دانه را بخرد
اگر این دانه را خرید دیگری امد و گفت که این دانه را که در مرغ است بمن فروش با خداوندی وی فروخت این بیع روا نبود از بهر انکه گفتیم
که هر چه منقولات بود پیش از قبض بدیگری فروشد بیع درست نبود و لکن قیمت دانه زیادت بود خداوند دانه مرغ را بخرد این دانه را بدیگری
فروشد با این مرغ باتفاق بیع درست بود اما اگر دانه میفروشد مرغ فی بیع درست نبود از بهر انکه نمیتواند تسلیم کردن مگر بضرر اما اگر این
مرغ را کشت و تسلیم کرد این بیع درست بود و بر روایتی باز اید **مسئله** مردی از مردی اخریانی خرید بها داد و گفت خواجه این اخریانی
که خریدم بدست کسی بفرست وی فرستاد در راه هلاک شد از دست بایع هلاک شده بود نه از دست مشتری از بهر انکه وکالت بدین امر درست
نیست که اینده مجهول است لاجرم از تابع هلاک شود باز اگر گفت بفلان کسی ده تا بیارد و با وی داد در راه هلاک شود این جا از مشتری

هلاک شود از بهر آنکه چون با مردی داد همچنان شود که وی وکیل کرد ستی حکم وکیل همچون موکل بود مسئله مردی اخریانی خرید از مردی
و بها داد و گفت هر که بیاید و انگشت چنین نهد این کاله را بوی ده تا بیارد و یا گفت انگشتری را بگیرد و یا گفت بگوید که من احمد نام یا محمد
نام بوی ده مردی آمد و همین نشانی آورد این مرد این اخریانی را داد و در راه هلاک شد گفتا از بایع هلاک شود از مشتری نی از
بهر آنکه نشاید که وی یا همچنین گفته بود از آن سوی دیگری که نشنید وی آمده و کاله بدروغی ببرد لاجرم درست نیاید و جواب دیگر آنست که
لفظ هر که بیاید کلمه منکر است مجهول بود از بهر آنکه همه را فرا گیرد خواجه شمس الدین الائمه حلوائی رحمة الله بگوید هر که بیاید و انگشت
تو بگیرد و بوی ده چون با وی داد و باید که از مشتری هلاک شود و دلیل برین مسئله آنست اگر سلطانی از راه بیراه همی خواهد تا بشهری رود
گفت هر که از راه مرا ببراه بفلان شهر برد و مرا چندین مال بدهم کلی آمد آنکس معین شود و اجازت درست آید اینجا نیز باید که درست آید صحیح
آنست که درست نبود و فتوی برین قول است مسئله مردی اخریانی خرید و بهای داد و بعد از آن بایع بگوید بیا و کاله خویش را ببر گفت ببر
یا بینداز و یا بفکن اندر آب یا در آتش انداخت اینجا هلاک شدن مبیع بر مشتری است از بهر آنکه با مر وی است باستهلاک و امر باستهلاک
قبض بود و آن بایع وکیل وی بود بقبض مسئله مردی از مردی صد من گندم خرید و بایع آسیابان بود مبیع را دوش که همچنان گندم
را که من خریدم آرد کن و بر من فرست اینجا آرد کرد و هلاک شد از مشتری هلاک شد از بهر آنکه وی آرد کرد و بار کردن و امر آرد
قبض بود مسئله مردی جامه کرباس خرید از مردی همان مرد فروشنده درزی بود گفت این کرباس را که بمن فروختی مرا پیراهن بدوز
دوخت هلاک شد این جامه از دست وی از مشتری هلاک شود از بهر آنکه بریدن جامه نقصان کردن است و امر کردن بنقصان قبض کردن
بود مسئله مردی از مردی کرباس خرید و بهای داد و بایع گازر بود گفت این کرباس که بمن فروختی بشوی یا مردی از مردی برد
خرید بایع گازر بود گفت که این برد مرا قصارت کن و هلاک شده از فروشنده هلاک شود از خرنده نی از بهر آنکه اینجا در مبیع چیزی نقصان نمی آید
و تسلیم مبیع بمشتری جز بتسلیم نبود و هر مبیع که هلاک شود قبل القبض از بایع هلاک شود از مشتری نی مسئله مردی اخریانی فروخت بمردی دیگر
گفت باش تا من بایم و زر بیارم و بدهم بایع گفت بگیر و بستر زر بده مشتری این اخریان ببرد و از نشنید بایع تواند که اخریانی را از وی بستاند
گفت نتواند که باز بستاند از بهر آنکه خود داده است و بر او وی مطالبه راند بها اخریانی مسئله مردی خری عاریت خواست از مردی خانه خویش برد
خر موش آمدش پس خداوند خر آمد و گفت این خر را بمن فروش بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک شده بود از فروشنده هلاک شده بود نه از خرنده مسئله
مردی خری بمردی امانت نهاد این امانت دار را این خر خوش آمدش و این خر را خرید تا باز آمد این خر هلاک شده بود یا مردی خری بیچاره کرد
و خر را ببرد و باز آمد و این خر را خرید تا بخانه برفت این خر هلاک شده بود از بایع هلاک شود از مشتری نی مسئله مردی برادر خری بخشید موهوب له
پشیمان شده آمد که مرا این باید منت بخشیدن تو بمن فروشی بوی فروخت تا باز رفت خر هلاک آن فروشنده هلاک شود از خرنده نی درین چهار مسئله از بهر آنکه
القبض اولی بر وی مضمون نیست از بهر آنکه عاریت که درست عاریت گیرنده بود و هلاک شود بی تعدی تاوان واجب نشود و القبضها که پیش ازین گرفت ۱۵۹
ازین قبض بیع نیابت ندارد همچنان شود که مبیع پیش از قبض هلاک شده بود و چهار مسئله دیگر است که از خرنده هلاک شود یکی آنکه اگر مردی خری
غصب کرد و بعد از آن پشیمان شد خر را همانجا ماند و آمد و از مالک خرید پیش از آنکه بخانه رفتی آن خر هلاک شده بود از خرنده هلاک شود و آنکه مشتری خرید

بیع فاسد ... برود همانجا ماند و باز آمد و بیع درست خرید تا باز آمد بخانه خر هلاک شده بود از خرنده هلاک شود و دیگر چنین مردی از مردی خری گرو کرد
و گرو داد درم چنین خر را از خداوند خرید تا باز آمد آن خر هلاک شده بود از خرنده هلاک شود و دیگر مردی آمد بر مردی و گفت این خر را چندین
میگوئی گفت چندین گفت خوش آمد بگیرم بخرم این خر را بخانه خویش برد خوش آمدش و آن خر را خرید تا باز رفت خر هلاک شده بود درین چهار
مسئله از خرنده هلاک شود از بهر آنکه پیش از خریدن ضمان وی بود لاجرم از خرنده هلاک شود نه از فروشنده مسئله مردی از مردی
چیزی خرید با بایع آن چیز را پیش خرنده نهاد در میان آن چیز هلاک شد از خرنده هلاک شود یا از فروشنده بنگریم که اگر پیش مشتری چنان
نهاده بود که بی زدن قدم بر داشتن تواند بر داشتن آن از مشتری هلاک شود از بهر آنکه تخلیه است و هر چه تخلیه بود تسلیم بود مسئله مردی
از مردی روغن خرید بعد از آن بجام آورد که بایع جامه اندر کن بجام اندر کرد آن جام شکست و روغن بار بریخت از بایع هلاک شود یا خرنده
اگر روغن معین بود که گوید من این روغن میخرم آنجا از مشتری هلاک شود اما اگر همچنان است که روغن معین نیست آنجا وی اندر کرد
تا مشتری نگیرد قبض نبود این جای بود که مشتری غائب است اما اگر مشتری بجان جای حاضر است بکشند در پیش وی تسلیم شد مشتری
بعد از آن هلاک شود از مشتری هلاک شود **باب در بیان بیع فضولی** مسئله مردی غلام یکی را فروخت بی ازان مولی این بیع موقوف
بود باجازت مولی اگر خواهد اجازت کند درست بیع بود و اگر نی بیع بر انداخته شود و این مذهب علماء ما است و بر قول شافعی رح اصلا درست
نبود مسئله اگر مردی غلام یکی را فروخت پیش از آنکه مولی خبر یافتی آن فضولی رجوع کرد باتفاق آن رجوع درست آید از بهر آنکه در باب
بیع حقوق راجع بفضولی است و وی از عهده ملکیر نیز فرق است میان این مسئله و آن مسئله که مردی فضولی مر دیرا زن خواست پیش از آنکه خبر مرد
رسید فضولی رجوع کرد آن رجوع درست نیاید از بهر آنکه در باب نکاح حقوق راجع بفضولی نیست چون حقوق راجع بوی نبود رجوع نیز از وی
درست نبود مسئله مردی غلام مردی را به بیع فضولی بیکی فروخت فضول وفات یافت بعد از آن خواجه غلام خبر یافت گفت من این بیع
را اجازت کردم اجازت درست نبود از بهر آنکه آن مشتری گوید من از تو چیزی نخریده ام چون از وی نخریده بود نتواند که از وی بستاند
حقوق رجوع بفضولی است چون فضولی نماند بیع باطل شود و درین باب اصلی است باید دانستن و جان که در باب بیع فضولی چهار چیز باید که بر
جای بود تا اجازت دران حال کند یکی آنست که باید فضول بر جای بود دوم آنکه مشتری باید که بر جای بود از بهر آنکه اگر مشتری بر جای
نبود با بیع موقوف بود و اجازت با ایم در وقتی افتد که مشتری نمانده بود سیوم آنکه باید که مبیع بر جای بود از بهر آنکه اگر مبیع هلاک شده بود
این بیع آنکه درست می شود که بالغ اجازت میکند اکنون مبیع هلاک شده بود پس اگر اجازت کند معدوم را اجازت کرده بود و بیع معدوم
روا نیست چهارم آنکه خداوند کاله باید که بر جای بود که چون وی نیز نماند بیع بر انداخته شود مسئله مردی را غلامی است یکی آمد که این غلام
را بمن فروش بده دینار بایع گفت از پانزده دینار کم نمیفروشم مشتری سوگند خورد که اگر من این غلام را امروز بده دینار نخرم زن وی
بطلاق خواجه غلام نیز سوگند خورد که اگر من بده دینار بتو فروشم بنده آزاد میخواهد که سوگند بکردن هر دو نیاید چه کند گفتا باید که
مردی فضولی را بگوید مشتری که غلام فلان کس را بمن بده دینار بفروش فضولی گفت که بتو فروختم این سوگند خورنده گفت من نیز خریدم
بایع میگوید که من رضا نمیدهم گفتا بایع را سوگند فرود آید و نی آنرا از بهر آنکه هر چه از حقیقت خریدن عاجز باشیم بر صورت بیع اکتفیم و صورت

بیع موجود شد و لیکن برانکه اگر خواجه بنده باید گوید که اجازت کردم درست آید و دلیل آنکه اگر این فضولی سوگند خورده بود که من این مرد خرید نفروشم این
غلام به بیع فضولی فروشد سوگند بگردن نیاید از بهر آنکه حقوق راجع بویست **باب** در بیان عقد **مسئله** اگر بنده خرید از کسی آن بنده را پیش از آنکه
قبض کرده دست این بنده بریده شد این از چند حال بیرون نباشد یا بایع برید یا مشتری برید یا اجنبی برید یا بنده خود برید یا بسماوی چیزی بیفتد
و بریده شد اما اگر بایع برید مشتری را اختیار کرده بود خواهد همچنان روا دارد و بها دهد و خواهد بیع رد کند اما اگر مشتری خود برید این همچون
قبض شود لاجرم اینجا وی را اختیار نبود و همه بهای بر وی لازم شود اما اگر بیگانه برید مشتری را نیز اختیار بود خواهد بها دهد و نیمه قیمت از اجنبی
طلب کند و خواهد بیع روا ندارد و بایع نیمه قیمت از اجنبی باز گیرد و اما اگر بسماوی بریده شد یا بنده خود برید اینجا مشتری را اختیار خواهد همچنان
روا دارد و نیمه قیمت دهد و خواهد رد کند و بها باز ستاند اما اگر پیش از قبض این بنده در دست این بنده کشته شد این نیز از چند حال بیرون
نبود اما اگر بایع کشت بیع باطل شود و اگر مشتری کشت بهای تمام بر وی لازم آید و اگر اجنبی کشت وی را اختیار بود خواهد بیع را روا دارد
و بهای به بایع دهد و قیمت بنده از اجنبی بستاند و اگر خواهد بیع روا ندارد تا بایع از اجنبی بستاند اما اگر بنده خود کشت مر او را خود را یا بفعل
سماوی کشته شد اینجا بیع درست نبود و تباه شود از بهر آنکه تسلیم کردن هم چنانکه فروخته بود عاجز است اما اگر دست و پا بریده شد قبل
القبض یکی را بایع و دیگر مشتری برید بدان نیز بر دو وجه بود یا نخست بایع برید باز مشتری یا نخست مشتری برید باز بایع بعد از آن نیز
یا بمیرد اگر نخست مشتری دست برید باز بایع اینجا مر وی را اختیار بود و اگر غلام را اختیار کند چهار دانگی و نیم بهای بر وی لازم آید
نیمه بها بریدن دست لازم آید اینجا ماند و نیمه بها چون بایع پای برید و انگه نیمه از بهای بنده و انگی نیم دیگر واجب آید اما اگر بنده بمرد اینجا نیز
بمشتری واجب آید که به چهار یک از بهر دست و چهار یک دیگر ماند و سه بر بایع بود بریدن پای و یکی دیگر بماند و بماند انم که زخم مرده سبب زخم
وی مرده است یا زخم وی لاجرم و یکی سه بر وی و نیم و یکی سه بر وی بدین معنی که گفتیم که هشت سه به هفت پنج سه بر وی واجب آید اما اگر نخست دست
بایع برید باز مشتری پای اکنون مر وی را اختیار نبود از بهر آنکه نخست بایع برید بنده را معیوب کرد چون مشتری باز پای برید آن عیب را رضا
داد لاجرم مر وی را اختیار نماند اکنون چه واجب آید گفتا نیمه بها بیفتد و نیمه بهای واجب آید از بهر آنکه چون بایع دست برید
نیمه بها افتاد و چون مشتری پای برید نیمه بهای دیگر بر وی که مشتری است واجب آید **مسئله** بدانکه قبضها بر دو نوع است یکی قبض حقیقی
و دیگر قبض حکمی اما قبض حقیقی آنست که بنده خرید قبض بکرد و وی را آزاد یا کرد و یا اجارت نهاد و یا مکاتب کرد یا مدبر کرد یا
یکی را داد اما اگر بد بکری فروشد قبض نبود و اگر نکاح کرده داد روا بود از بهر آنکه این بیع روا نبود و چه فرق است میان عقد بیع و عقد
نکاح که یکی رواست و یکی نا رواست از بهر آنکه عقد بیع را باخر فسادی پدید آید لاجرم باول روا نبود و اکنون فساد صحت
اگر ایشان باز مرانرا عقد را فسخ کند عقد دوم تباه شود و باز مر عقد نکاح را فسخ کردن ایشان تباه نشود تا مردی کنیزکی
خرید و مر وی را پیش از قبض این برای دادن وی قبض شود یا نه بنگریم که این شوی با وی دخول کرده بود یا نه
اگر دخول کرده بود باتفاق قبض شود از بهر آنکه دخول شوی هم دخول مشتری است اما اگر شوی با وی دخول نکرده
بود در وی قیاس هست و استحسان و چه قیاس آنست که تصرف کردن اندر ملک باید که قبض شود همچون که گروی نهاد و

همچون که گردی نهادن یا با اجارت نهادن یا آزاد کردن یا مکاتب کردن اما وجه استحسان آنست که میگوییم بجز نکاح کردن جز بلفظ نیست چون نکاح
کردن با هر آینه ملک شرط نیست و دلیل بر آنکه اگر بیگانه را بزنی دهد بکسی روا بود و باز بر اجازت وی بر ملک شرط هست لاجرم قیاس بر آن
راست نیاید مسئله مردی کنیزک فروخت بمردی پیش از آنکه مشتری مر این کنیزک را قبض کرد بایع با این کنیزک دخول آورد بر بایع چیزی واجب آید یا نه
بقول ابو حنیفه رحمة الله اگر بسبب این وطی نقصان پدید آید تاوان بعد آن نقصان واجب آید ابو یوسف و محمد میگویند که اگر بسبب این وطی نقصا
پدید آید بنگریم که تاوان نقصان بیشتر است یا عقر هر کدام که بیشتر است آن واجب آید و اگر نقصان پدید نیاید عقر واجب آید حجت ایشان آنست که میگویند
که در دار اسلام وطی رایگان نبود یا حد بود یا کابین چون با این کنیزک باشید بحرام بحکم شبهه بیفتد لیکن عقر واجب آید اما حجت ابو حنیفه رحمة الله آنست
که میگوید که کنیزک هنوز ملک وی نیست دلیل بر آنکه اگر وی را بکشد قیمت واجب نیاید که مشتری را بود و اگر همین مرد مر آن کنیزک را بکشد قیمت واجب آید
دانستیم تا این کنیزک در دست وی نیست ملک وی نیست و اگر کسی با کنیزک خویش باشد هیچ واجب نیاید بدین معنی که گفتیم فرق آمد مسئله هرگاه بنده را فروخت
مردی با مردی پیش از قبض بایع دست آن بنده ببرد مشتری آمد با یکی اجنبی پای بنده را ببرید از بهای وی حکم شود و مشتری هیچ واجب آید و بر بایع
[illegible] حکم شود بر این پای مشتری و اجنبی هیچ حکم شود و از هشت چهار بهری و از چهار دو بهری و دو ماند و این دو را
قسمت کنی میان سه کس [illegible] چون جنایات سه تن اند و مامید اکم که بزخم که برده است مر اصل مال را که چهار بهر است در سه باز نیم که چهار
را در سه بنیم دوازده شود پس بر آن نیم که دست بریده است و سه از بهر پای انجا ماند سه تیر و دیگر میان بر سه ماند راست آید هر کسی را یک تیر
بایع [illegible] دوازده [illegible] لیکن پنج ماند مشتری را گویم که پنج تیر به بایع ده لیکن همه از بن اجنبی باز ستان که جای آ
[illegible] حساب [illegible] راست کند اکنون مر این اصل مال را ضعف کند تا بیست و چهار گردد و دوازده آرد
[illegible] از بهای [illegible] ماند دیگر شش میان سه تن راست آید هر کسی دوازده بایع را دو دیگر این جا بر نیم چهارده گردد
از بیست و چهار [illegible] ده ماند مشتری را گویم ده تیر به بایع ده که عقد میان هر دو همان بوده است و پنج تیر از اجنبی باز ستاند که دو
با تو بوده است اما اگر بنده بمیرد همه بها از دست فرو رفته و نیمه بهای دیگر به بایع دهد و اندر مسئله دیگر اختیار بود از بهر آنکه چون پای
وی ببرید رضا داد بدین بنده معیوب لاجرم همه بها به بایع دهد لیکن یک دانگ نیم با قیمت اجنبی باز گردد اما اگر بایع با یکی از اجنبی دست برید
و مشتری تنها پای [illegible] اینجا نیز و مرا نبود لاجرم گویم که چهار دانگ نیم قیمت با اجنبی باز گردد اما اگر مشتری با اجنبی دست بنده برید بایع
آید و پای برید مر مشتری را اختیار بود از بهر آنکه وی چون دست برید این بنده مر وی را همچون قبض شد بحکم چنان بود که گوی که این بنده
را پیش مشتری بایع قبض کردی لیکن بایع آمد و پای این بنده را بحکم چنان بود که گوی این بنده را بایع باز ستاند لاجرم مر و را اختیار
بود اگر بیع را روا دارد و بنده بمیرد و چهار دانگ نیم به بایع دهد و یک دانگ نیم با اجنبی باز گردد و اگر بیع را روا ندارد و نیم بها بدو دهد یک
نیم قیمت بنده با اجنبی باز گردد و اما اگر بنده بمیرد بر مشتری واجب آید از دست بریدن دو دانگ نیم بهای چنانکه از بهر بریدن پای انجا ماند
و تیر دیگر لیکن جنایت کنندگان سه تن اند بایع و مشتری و اجنبی اکنون اصل مال که بهای وی است همان هشت در سه تیر نیم تا بیست
و چهار گردد دوازده مشتری را آید و شش تیر از بایع افتد اینجا ماند شش شد و دیگر هر کسی را دو تیر مر مشتری را واجب آید و تیر دیگر

تا هر کسی بحق خویش برسد اکنون که بیست و هشت تیر با شماره و او بچند باز کرد و چه جنایت وی بیست تیر است بیست تیر ایشان باز گردد تا هفت
تیر با بایع دوم سیزده با بایع اول از بهر آنکه ایشان جنایت بحق همه مالک بودند و بحق همه اجنبی چون از جنایت هر یکی همه را رد کردیم آن
همه دیگر را ضمان واجب آید از بهر آنکه اصل آنست که هر کسی را در ملک خویش تصرف رسد لیکن در ملک غیر تصرف نرسد لیکن چون بیست
تیر بر ایشان بقسمت رجوع کند فی بهاء چه گفتیم که ایشان در بهاء خویش اجنبی اند و مشتری با جنبی بقسمت باز گردد ولی اکنون نگاه کنیم
که اگر قیمت بنده با بها برابر است نیکو آمده است و اگر قیمت بنده دو چند بها و بیست هزار بها و نیم شود و از سیزده تیر بایع اول هشت
و نیم شش تیر شود و آن هفت تیر بایع دوم چهارده تیر گردد و مشتری همچون پایه سود کرد و اکنون چه میگویی که سود آنها حلال بود یا صدقه
دهد بدانکه اصل آنست که هر سودی مر وی را بجا حاصل آید بسبب چیزی که ضمان آن بر وی واجب نیامده باشد سبیل آن شود و آن بود صدقه کند و هر
سودی که مر وی را حاصل آید بسبب چیزی که ضمان آن بر وی واجب آمده باشد آن سود وی را حلال طیب باشد بنگریم که در سود با وی که بریح
ما لم یضمن چه است و بریح ما ضمن چند است و هر سودی که قبل القبض بحاصل آمده است بریح ما لم یضمن است اکنون هر سودی که بسبب جنایت قبل القبض
است هر سودی که بسبب جنایت بعد القبض است حاصل آنکه از سیزده بر بایع اول دوازده تیر صدقه دهد و یک تیر مر وی را حلال طیب بود
و از هفت تیر بایع دوم شش تیر صدقه کند و یک تیر مر وی را حلال بود مسئله دو تن مردی بنده خریدند یکی مشتری آمد قبل القبض دست بنده برید و یکی
مشتری آمد پای این بنده برید آن چیز را جراحت اسراست کرد و بنده بمرد بر هر کسی چه واجب آید بریدن دست از بهای همه کم شود و بریدن پای
همه اصل این مسئله بر چهل و هشت تیر شود دست و چهار تیر به بریدن دست کم شود دوازده تیر به بریدن پای آنجا ماند دوازده تیر شش تیر
سوی نیم و شش تیر آن انرا که دوازده بود هژده شود و انرا که بیست و چهار بود سی شود و سی تیر و هژده همه چهل و هشت بود و اکنون این چهل و هشت
تیر که بیست بها این بنده بایع را و بدو هر کسی در حق آن جنایت همه مالک اند و همه اجنبی این همه که ملک نیست بدو شود و آن همه کم بار دوم آن
ضمان واجب شود اکنون این شریک بچه باز گردد جواب آنست که جنایت وی سی تیر است پانزده تیر بر شریک خود باز گردد و از بهر آنکه هر کس با بیست
چهار تیر داده اند و هر که جنایت در سی آن همه تیر بر شریک خود باز گردد و از بهر آنکه جنایت در سی تیر کرده است پانزده تیر از این سی تیر نصیب
وی است چون از بیست و چهار تیر پانزده یافت نه ماند بدین معنی گفتیم که نه تیر بر یار خود باز گردد تا تمامی بحق خویش برسد و انکه هژده تیر جنایت کرده
نه تیر از این هژده تیر نصیب وی است چون از این بیست و چهار نه یافت پانزده ماند لاجرم بدین معنی گفتیم که پانزده تیر بر یار خویش باز گردد تا وی تمامی
بحق خویش برسد الا آنکه هر کس به اندازه جنایت از نصیب وی کم شود مسئله مردی بنده فروخت مر وی را قبل القبض بایع دست راست آن
بنده برید مشتری آمد دست چپ نیز برید یا پای راست بخلاف شرع کرد از بهر آنکه از روی شرع آنست که نخست دست راست برند و باز پای چپ
چه اگر هر دو دست یکبار ببرند یا دست راست و پای راست یکبار مثله کرده باشند و منفعتها از وی زایل شد اکنون بخلاف
شرع کردند بر وی چه واجب آید گفتا بنگریم که این بنده زنست یا مرد اگر زنست نیمه بهای وی از بهر دست وی فرو د
رود و باقی بر مشتری واجب آید گفتا بنگریم مثلا اگر بهای وی یک هزار درم بود پانصد درم دیگر اکنون بنگریم که این بنده
را در حال بچند میخرند اگر بصد درم پیش بخرند چهارصد درم بر مشتری بحکم جنایت بر وی واجب آید اما اگر بر این صد درم را که قیمت

بروی مانده است بدو نیمه کن نیمه بر مشتری نه و نیمه بر بایع را یا نصد و پنجاه درم شود و مشتری را چهارصد و پنجاه درم اکنون چه فرق است میان
انکه پای چپ برند و میان انکه پای راست ببرند گفتا از بهر انکه این جنایت کردی که وی کرد جمله منفعتها از وی زایل شد دلیل بر انکه اگر
مردی مر کفارت سوکند را بنده ازاد کرد که هر دو دست وی و یا هر دو پای وی بریده بود و از کفاره سوکند نیابت ندارد اما اگر بنده ازاد
کرد که دست راست وی بریده بود و پای چپ اکنون ازاد کرد و از کفارت نیابت دارد و بدانی که بدین جنایتها منفعتها زایل نشود و بدین
که گفتیم که فرق آمد میان دست راست و پای چپ والله اعلم بالصواب باب الصرف باید دانستن که بیع صرف را و زر بازار فروختن روا است
و در وی زیادتی ربوا است و بیع صرف انست که دست بدست بود و قبض و تسلیم در مجلس بود تا این بیع روا بود مسئله مردی زر و درم نقره
نقره میدهد و یکی دینار زر ستاند باز یاده یا کم روا بود چون هر دو دست بدست بود و از بهر انکه هر دو یا یکدیگر خلاف جنس اند و هر چه خلاف جنس بود زیاد
فروختن روا بود چون دست بدست بود اما زر و سیم ایشان هر دو معین شده اند مر بها را انکه زر با نقره بود که یکی ازین با بیع شود اما اگر مردی یکدینار
و دو درم داد و دو دینار زر با نقصان گرفت گفتا روا بود از بهر انکه یکدینار با یکدینار بیع شود و دو درم بدان یکدینار دیگر بیع شود اما اگر
یکدینار از سره میدهد و یکدینار و دانکی می ستاند با نقصان حرام بود و این بیع از بهر انکه ربوا بود و این یادتی از بهر انکه پیغامبر علیه السلام فرمود
جیدها و ردیها سوا یعنی از نیک و بد هر دو یکی است مسئله مردی را اقتابه است نقره کین صد درم سنگ نقره بوزن این را بزر میفروشد بیست دینار
میخرند روا بود و این بیع از بهر انکه خلاف جنس بود اما اگر بدین اقتابه صناعت با کرده اند و صورتها ساخته اند بسبب از صورت صد و پنجاه
درم میخرند حرام بود از بهر انکه این عمل را در شریعت اعتبار نیست ان نقره چون جنس اند زیادتی در وی ربوا بود لاجرم روا نبود
مسئله مردی را وست برنجین سیصد درم سنگ که برنجین است میدهد و بیست و پنج درم سنگ نقره تازه میستاند روا نبود از بهر انکه هم
هر چه جنس بود زیادتی در وی ربوا بود و ربوا حرام بود بدین سبب روا نبود مسئله اگر مردی یکدینار از زر سیم داد و صراف را گفت
فردا بیا تا زر و سیم این بیع روا نبود از بهر انکه این بیع همچون بیع صرف بود از بهر انکه درمها خالی نیست از نقره بیع صرف شود و بیع صرف
را دست بدست باید در مجلس تا بیع روا بود چون دست بدست نبود روا نبود تا اگر مردی یکدینار زر را بصراف به پنجاه درم داد امروز
سیم پنجاه بود و صراف گفت فردا بیا تا یکدینار زر و سیم روز دیگر این سیم شصت شد یا چهل درم شد یکدینار و پر البسیم آنکه داده است
از بهر انکه چون بیع درست نیامد این سیم در دست صراف بامانت بود و خاوند سیم تواند گفتن که شصت شده است و ده درم دیگر بده اگر با
تا بیع درست شود باید که باین پنجاه درم صراف سنگی بوی فروشد این سنگ را بوی تسلیم کند بعد ازان همین سنگ را بیکدینار باز خرد این بیع روا
بود والله اعلم کتاب رهن باید دانستن که گرو کردن روا است هم بنص قران و هم بخبر پیغامبر صلی الله علیه وسلم و هم باجماع امت اما
امانص قوله تعالی ولم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة یعنی مر دیرا مردی چیزی درم داد و گواه نمی یابد و کسی نمی یابد که چیزی بنویسد باید که چیزی
گرو کند اگر روا نبودی خدا تعالی نفرمودی و دیگر انکه پیغامبر صلی الله علیه وسلم زره خود را بجهودی بچهار من جو گرو کرد و پس اگر روا
نبودی پیغامبر صلی الله علیه وسلم نکردی و اجماع امت انست که هیچکس این را منکر نیست کی مسئله مردی مصحفی بکسی گرو کرد و نشاید گرو دار را که بکار
دارد که اگر بکار دارد غاصب شود و هر چه بعد ازان هلاک کند ضمان بر گرو دار بود و مسئله مردی قالی یا مصحفی بمردی گرو کرد که قیمت ان سه دینار

بر وی کمرو کیرو نفقه ان کنیزک بر خواجه بود ولیکن این کنیزک و... ست گرو دار وفات یافت مال گرو دار فرو رود اما تجهیز این یا کفن کنیزک بر خواجه
بود مسئله مردی کنیزک بمردی گرو کرد کنیزک در دست گرو دار بود گرو نهند این کنیزک را ازاد کرد وازادی باتفاق درست اید و قاضی جبر کند گر
تا زر بوی دهد اگر نی گرو دیگر بدهد مثل همان گرو مسئله مردی غلامی بمردی گرو کرد واین غلام بگریخت ازین ولایت رفت مردی این غلام
را بگرفت از شهری دیگر و باز اورد و جعل الغلام بر که بود بنگریم اگر این غلام را بده دینار میخرند واین گرو دار بده دینار گرو گرفته است جعل
بر گرو دار بود از بهر انکه این مال وی زنده میشود واگر چنانست که بیست دینار گرو گرفته است و قیمت غلام ده دینار است یک نیمه بر گرو دار
بود و یک نیمه بر گرو نهنده از بهر انکه نیمه مال از وی فرو میرفت و یک نیمه مال او لاجرم جعل بر هر دو واجب آید مسئله مردی غلام گرد
گرو کرد واین غلام را استحقاق بیرون اورد وازدست وی بستاند بر سد این گرو دار را که بتقاضی باز گردد که این در دست من
گرو بوده است استحقاق اورده فرباید تا گرو دیگر آرد یا از من وبد قاضی جبر کند مر این را تا زر از وی بوی وبدیا قیمت ان گرو دیگر
بدید مسئله مردی دو چیز گرو کرد بمردی بده درم ازین دو یکی هلاک شد یکی نیمی مال خود را گرو دار مستوفی شود اما اگر هر دو هلاک شود
کل مال خود را مستوفی شود اما اگر گرو نهنده امد و پنج درم اورد که ازان دو گرو که گرو نهاده ام یکی ازین ده و یکی بر تو باشد بگیر و گرو دار
میگوید که نی بده درم باید هر دو گرو را بستانی میگوید که بنگریم که اینچه مانده است به پنج درم ارزد یا نی اگر ارزد گرو دار را رسد
که باز دارد اما چنانست که ان گرو بده و نیم در پیش نمی ارزد وی حق حبس نبود مسئله مردی ماده گاوی گرو گرد یکسال در دست
مرتهن ماند در دست وی بزاد و گوساله اورد هر دو رهن شود هم ماده گاو و هم گوساله اگر ازین هر دو هلاک کند مرتهن را سد که باندازه انکه
قیمت ویست مال خود را مستوفی شود مسئله مردی از مردی ماده گاوی گرو گرفت مر ازین ماده گاو شیر جوشید شیر را جمله مستوفی شود مر مال خود را
از بهر انکه خود هلاک کرده است چنانکه ماده گاو گرو کرده است شیر مانند گرو هست چون شیر را هلاک کرد بقیمت ان مال خود را مستوفی شود
مسئله مردی درخت توت گرو گرفت در وقتی که برگها توت میخرند از جهت پیله را بعد ازان برگها بر چیند بر قول خواجه بکر اسکاف بخار
رحمة الله علیه باندازه برگها مال خود را مستوفی شود و بر قول امام بکر فضل بخاری چه میگوید که این برگ را اعتبار نیست از مال وی بیچ کم
نشود مسئله مردی انگشتری بمردی گرو کرد و گرو دار این انگشتری را به انگشت اندر کرده است که معتاد است تا وان دار شود از بهر انکه ان
از وی زینت هست اما اگر در انگشتهای دیگر کرد تا وان دار نشود که حفظ است بار بعضی گفته اند بنگریم که نگینه اندر سوار در دست یا بیرون سوی
اگر نگینه بکف دست آورد ضامن نشود و اگر به پشت دست آورد ضامن بود بعضی گفته اند هر چه گونه دارد ضامن شود از بهر انکه نفس انگشتری
داشتن زینت است و کلاه گروی بکلاه دار ضامن شود کتاب بباید دانستن که محجور کیانند هر چه وقت که نارسیده بود وی محجور بود از خرید
و فروختن و تصرف کردن و بهر یاب و دیوانه بود یا بنده و خواجه وی مر او را دستوری نداده بود بخریدن و فروختن و تصرفات وی بیچ چیز درست نبود تا
اگر نارسیده خود را چیزی خرید یا چیز خود را بکی فروخت اصلا بیع و شرا وی روا نبود از بهر انکه وی را عقل بکمال نبود که نفع و ضرر ان بداند لازم
به همین روا نبود اما اگر دیوانه است وی را که خود عقل نبود اصلا هر چه اقوال است درست نبود چنانکه عتاق و طلاق و یمین و نذر و کلمه کفر
و مانند اینها نبود و هر چه افعال است موقوف بود با جازت ولی اگر ولی اجازه کند درست بود و اگر اجازت نکند بر انداخته شود و اگر بنده چیزی بخرد

خود را فروخت این بیع روا نبود و دیگر اگر محجور ان بود که تصرفات وی درست نبود اما اگر چنانست که غلام را دستوری داد تا بازرگانی کردن بجمله
تصرفات وی درست آید که ازان بازرگانی کند اما اگر غلام ماذون بود بتجارت بی دستوری خواجه زن نخواهد روا نبود از بهر انکه در ان دستوری
نداده مسئله اگر غلامی بی دستوری خواجه بازرگانی کرده و وام برآورده از خواجه هیچ نتواند ستدن تا انساعت که آزاد شود اما اگر بدستوری
خواجه بازرگانی کند و دین برآورده خواجه را بگیرند که یا زر بده و یا وی را آماده تا بفروشیم و زر خود بگیریم اگر نارسیده را پدر ماذون کرد
اگر نارسیده بود که داند خریدن و فروختن درست بود اما اگر بیهوش خرد بود که نداند خریدن و فروختن درست نبود اصلا اگر نارسیده
مال کسی را هلاک کند بر مادر و پدر چیزی نبود تاوان بر نارسیده بود اگر حالی مال بود نارسیده را از مال نارسیده ستانند و اگر مال نبود بمانند
نارسیده شود کسب کند و بدهد مسئله اگر نارسیده اقرار کرد که مرا مالی دادنی است بفلان کس این اقرار وی درست نبود که هیچ تصرفات نارسیده
درست نیست مسئله اگر مردی غلام خود را دید که در بازار با خرید و فروخت میکند و هیچ نگفت غلام ماذون شود و ان خاموش بودن برضا بود اما
اگر مجلس قاضی یا سلطان دید غلام خود را که بیع میکرد و خاموش کرد ماذون نشود از بهر انکه ایشان را مهابت بود که ایشان هم بازار با سخن نگویند
خاموش ایشان برضا نبود تا فرق بود میان عام و میان قاضی یعنی قاضی و سلطان **باب العاریت** و ضمان مردی مرد را چیزی عاریت
داد اگر این عاریت از دست عاریت گیرنده هلاک شود بروی تاوان نبود چون تقصیر نکرده بود در حفظ مسئله مردی از مردی تیشه عاریت
خواست تا زمین را شکند این تیشه در زمین شکستن بشکست تاوان دار شود یا نه مگر هم نه زمین زنگ ناک بود که مصالح چنانچه که مثلی آن تیشه را در زمین
کار ندارند تاوان دار شود اما اگر صالح بود تاوان دار نشود مسئله مردی گاو وی عاریت خواست تا جفت بر بندد این گاو در وقت کار کردن
هلاک شد اگر این زمین صالح است بر گاو بستن را تاوان دار نشود و اگر کمالح بود تاوان دار شود مسئله مردی تیشی عاریت خواست تا کل کند
خداوندش گفت که تمام شود بیرون آری تمام شد بروی نیاورد و هلاک شد این تیشه را تاوان دار شود یا نه میگوید اگر ساعتی بیرون نبود اما
تقصیر کرد دیر بود تاوان دار شود اما اگر ساعت هیچ که روز در رنگاه بود یا پاره در بود تاوان واجب نبود از بهر انکه آن از وی تقصیرت
مسئله مردی از مردی چیزی عاریت خواست خداوند کار نگفت که چون تمام شود پس باری عاریت گیرنده کار تمام کرد بعد ازان در
دست وی هلاک شد تاوان واجب نیاید از بهر انکه چون مطلق عاریت خواست هر چند که وی در خانه خویش نهاد از عاریت بیرون نبود
لاجرم ضامن نبود مسئله مردی از مردی تیشه عاریت خواست تا کل کند کل کردن تمام کرد همسایه گفت که مرا ده تا من نیز یکباره کل کنم در دست
دوم هلاک شد تاوان دار نشود از بهر انکه تفاوت نکند میان کل کردن وی و میان کل کردن دیگری مسئله مردی تبری خواست از مردی تا هیزم
بشکند هیزم شکست همسایه گفت مرا ده تا من نیز هیزم بشکنم همسایه داد هیزم شکست در دست دوم تاوان دار شود چه فرق است میان
تیشه و میان تبری گفتا فرق است که در هیزم شکستن هیچ روستای دوم تاوان دار تفاوت که دو یکی هیزم سخت بود و یکی سست و یکی بچهار تبر بزند
و یکی مردی بچهار تبر بزند لاجرم بدین سبب ضامن شود و یا در کل تفاوت نبود فرق بود و میان تیشه و تبر مسئله مردی از مردی تیشه عاریت خواست خداوندش
گفت که زنهار تا بکسی ندهی نگیرند هی وی کل کرد و تمام کرد همسایه گفت بمن ده تا من نیز کل کنم بوی داد و هلاک شد تاوان دار شود یا نه هر چه از بهر کل
کردن خواسته بود آنچه دوم نیز همان کار کند یا از اثبات دن خواسته بود آنچه دوم نیز همان کار کرده بود تاوان دار نشود اما هرچه کاری کرده بود جز آن نبود که

و مستاجر منفعت نتواند برداشتن اجرت واجب نشود و از بهر آنکه اجرت در مقابله منفعت واجب می آید که منفعت آن حاصل نشود مسئله مردی بمردی خانه
باجارت نهاد یکسال بمال معلوم و قباله نوشتند آنجا خانه ویران شده است مستاجر میگوید که من این قباله را بری اندازم بسبب ویرانی خانه نتواند انداختن بشرع
اما از شهر یا از ولایت میرود بدان سبب اجارت را نتواند برانداختن والله اعلم مسئله مردی خانه را باجارت گرفت یکسال پیش از آنکه اجارت وی بسر شدی
خاوند این خانه را بکسی فروخت این بیع موقوف بود باجازت مستاجر اگر این مستاجر اجازه کند بیع درست بود و اگر این مستاجر اجازه نکند بیع موقوف
بود چندانکه اجارهٔ وی بسر شدی از بهر آنکه این خانه در تصرف مستاجر است خاوند خانه میخواهد تا ابطال حق وی کند شرعیت این بیع را موقوف دارد
مسئله مردی خانه بمردی باجارت نهاد ویران شد عمارت این خانه بر خاوند بود از بهر آنکه این جایگاه ملک وی نیست اما اگر غله دار عمارت کرد تواند رجوع کردن بخاوند خانه
یا نی بنگریم که بدستوری خاوند خانه کرده است یا نه اگر بدستوری وی کرده است رجوع تواند کردن و اگر بی دستوری وی کرده است متبرع بود و حق رجوع نبود
مسئله مردی خانه بغله گرفت تا خانه ویران شد غله دار میگوید خاوند خانه را که خانه را عمارت کن میگوید نمیکنم جبر نتواند کردن اما اگر [illegible]
باشد و اگر فی بر خیزد مسئله مردی خانه باجارت گرفت و چاه پر شد بیرون کردن آن هر که بود بر خاوند از بهر آنکه هرچه بروی خانه است از آنِ
خاوند است چون [illegible] انداختن اما هرچه در چاه است و بر دیوارها و بر سقف است بر خاوند خانه است اما جبر نبرد و در هیچ صورت از بهر آنکه وی
نتواند باید کسی را که تو خانه خویش را باز عمارت کن مسئله مردی خری بکرایه گرفت روز بروز هر روزی باجره معین است این اجاره درست بود و ازین وقت
اندر که بوده است تا دیگر روز همان وقت حکم یکروز بود و شب در آن داخل بود مسئله مردی خری بکرایه گرفت تا بجایی رود ناگاه این خر را آفاتی
رسید هلاک شد بروی ضمان واجب نباید از بهر آنکه شریعت اجره واجب کرده را ضمان واجب نکند مسئله مردی خری باجاره گرفت ظالمی این خر را از وی
بر بستاند این ظالم میگوید با من تا فلان جای آی تا خر این باز شود و هم وی آنجا نرفت و خر هلاک شد ضمان واجب نباید از بهر آنکه بر وی رفتن بدم حجر وا
نیست لاجرم ضمان واجب نبود خاوند خر اجرت میخواهد تواند یا نه گفتا باندازه آنکه این خر بار وی برده است اجره واجب آید زیادتی را واجب نباید مسئله
مردی خانه باجاره گرفت ظالمی آمد و بیرون ازین خانه [illegible] و خود نشست خاوند خانه از مستاجر غله میخواهد نتواند خواستن از بهر آنکه اجره در مقابله
منفعت است و چون منفعت نتوانست برداشتن اجره نیز واجب نباید اما اگر خلاف میرود میان خاوند خانه و غله دار خاوند خانه میگوید هم تو باشیده
درین خانه غله دار میگوید که شش ماه است که مرا ازین خانه بیرون کرده است قول قول غله دار بود و اگر غله دار درین خانه است قول قول
خاوند خانه است بود تا کل اجره واجب آید و نظیر این مسئله آسیاست مقاطعه دار و بیع چهار ساله خاوند آسیای غایب شد بعد از سالی آمده است تا اجره یکساله
طلب میکند مقاطعه گیرنده میگوید که دو ماه گذشته است و بیرون چهار ماه غله بیش نیست اگر گواه بود خود اشکال نباید اما اگر گواه نبود حال را حکم سازیم اگر
آسیا اکنون روان است قول قول خاوند آسیا بود و اگر آسیا استاده است قول قول مقاطعه دار بود و نظیر دیگر این مسئله است که مردی غلامی باجارت نهاد
در کاری معین سالی شش دینار خواجه غایب شد بعد از سالی آمده است و اجرت یکساله میطلبد اجارت گیرنده میگوید که این دو ماه بیمار بوده است خواجه
میگوید بیمار نبوده است و کار نکرده است قول قول که بود گفتا حال را حکم سازیم و نظیر دیگر آنست که نارسیده را مال است پدر [illegible] رسیده را
بخورد و بسر رسیده شد میگوید پدر را که تو مال من خوردی پدر تو تاوان است [illegible] من میگفت [illegible] خورده ام این [illegible]
[illegible] قول قول که بود [illegible] حکم سازیم اگر حال [illegible] قول [illegible] و اگر [illegible] قول قول [illegible] مسئله

مردی خری بکرایه گرفت که صد و بیست من گندم بار کنم زیاده از آن بار کرد ضامن شود و هیچ نکه در عادت گفتم اما اگر چنانست که یکی تنگ [illegible]
و یکی تنگ از آن اجارت کرده باندازه زیادتی آن تنگ که مستاجر بنهاده است تاوان آن ضامن شود و چنین جایی بود که نهاد و خر بدان اندر تاوانی از صد و بیست
اگر خداوند میداند و همچنان خاموش بود از آنکه وی رضا بود و هیچ چیز واجب نیاید مسئله مردی خانه مردی اجارت نهاد و این خانه اندر رخت خداوند خانه بیست
اجارت درست نیاید اجرت نتواند خواستن از بهر آنکه خانه مشغول بود برخت تا رختها برندارد و خانه تسلیم نکند اجرت واجب نیاید مسئله مردی خانه بکرا
اجارت نهاد و کلید بفرو دار داد و غله دار کلید گرفت هیچ باین خانه رخت نهاد روزگاه برآمد اجرت واجب آید چون کلید بسپرده وی بود از بهر آنکه تقصیر از غله
دار آمده است مسئله مردی زمین مردی اجارت نهاد و باید که این زمین صالح بود تا اجارت درست آید اگر غار بود یا کمانچ همچنان بود اجارت درست نیاید
از بهر آنکه منفعت نمیتواند برداشتن این بکرایه گرفته مسئله مردی خری بکرایه اجارت گرفت درست نبود از بهر آنکه از منفعت نتواند برداشتن اما اگر [illegible]
با جاره میکرد تا از وی شیر خورد درست نبود از بهر آنکه از عین چیز خورده بود و در اجارت منفعت را مالک میشود عین را نی مسئله مردی مردی را با جارت
گرفت که این ده گوسفند مرا بصحرا بیرون بر هر ماهی بر ده ایکی بدهم اینجا گوسفند از بصحرا بیرون بعلف برد بعضی ازین ده گوسفند هلاک شد چون ماه تمام شد
الگاه آمد که بیا اجره من بده خداوند میگوید که چون هیچ ازین گوسفند هلاک شده است ترا من ندهم و آنکه تبیینست که چون ده را نمونکرده بود ده دانگی
اجره تمام واجب آید و از بهر آنکه فرق است میان این مسئله و المسئله که مردی را دو کوچه است [illegible] با جارت گرفت تا کودکان او را شیر دهد بر ماهی چهار
یکی ازین ها وفات یافت ماه تمام شد و آمده است که بدل من بده گفتا نیم دینار بیش نتواند ستدن گفتا فرق چیست میان چوپان و دایه فرق
است که در آن صورت گوسفندان هلاک شدند از آن خداوند نتوانستی که گوسفندان دیگر خریدی و بوی تسلیم کردی اما اینجا بچه دیگر نتواند آوردن فرق دیگر آنست
که چوپان را از بهر یکی گوسفند همان بصحرا باید رفتن و از بهر ده همان اما در آن صورت که بچه هلاک شد رنج باندازه این کوچه کمتر شد اجره نیز کم شود اما
رنج اینجا برقرار است چوپان را لاجرم نیز برقرار باشد و این مسئله در کشتیهای [illegible] است مسئله مردی مردی را گفت این خانه خود را بتو اجارت نهادم بر ماهی بدانگی و [illegible]
آخرین ماه در روز زوال ماه هر یکی را ولایت فسخ بود و توانند که اجارت را براندازند اما اگر اجارت بدین انداخت سر ماهی اجارت تو شود برضا [illegible] مسئله
مردی اندر خانه مردی اندر نشست و مدتی باشید خداوند خانه آمد است و میگوید [illegible] تواند خواستن یا نی بنگریم که اگر خانه بود که پیوسته در بن غله
دار بوده است غله خواهد تواند ولی رنج مثل و اجران بود که اگر کسی اینجا نه بغله کرد [illegible] تواند خواستن و اگر این خانه مستعمل بوده است هیچ
واجب نیاید و بعضی مشایخ گفته اند که بنگریم که در خانه نشسته است مرد بازاری است یا کسی سلطانی اگر بازاری بود واجب شد [illegible]
شود که وی غصب نکرده بود و اگر سلطانی بود چیزی نشود از بهر آنکه وی غصب کرده بود و اجره با غصب جمع نیاید مسئله
مردی را سرای است گفت سرای تو اجارت نهادم هر سالی بده دینار بر ماهی بدیناری سالی تمام شد اجره میخواهد ده دینار میطلبید
یا دوازده دینار گفتا خداوند خانه را سوال کنیم اگر خداوند خانه گوید که من پنداشتم که هر ماهی دیناری میشود همان ده دینار بیش واجب نیاید
از بهر آنکه وی غلط کرده است اما اگر گوید که من میدانستم که هر ماهی دیناری میشود ولی همچنان گفتم دوازده دینار واجب شود + اگر مردی
مردی را اجارت گرفت که مرا حوضی بکن ده در ده بیک دینار [illegible] حوض بکند پنج در پنج میگوید که بیش نمیکنم اجره چند واجب شود گفتا
نیم واجب شود از بهر آنکه ده در ده صد گز بود و پنج در پنج بیست و پنج بود از بهر آنکه پنج اندر پنج یا پنج پنج بود و پنج بار پنج بیست و پنج بود و ده ده

صد گز بود و پنج در پنج بیست و پنج بود زیرا که پنج اندر پنج پنج بار پنج بیست و پنج بود و پنج بار پنج بیست و پنج بود و ده اندر ده ده بار ده
ده بود صد بود یا ده بار صد بود لاجرم دانگ نیم بیشتر واجب نباید مسئله مردی مزدوری را اجارت گرفت بکند تا که این چاه را بکند
و چاه کند بخشت را رسانید این چاه فرو رفت خداوند چاه میگوید که باز برکن مزدور میگوید که بکند تا نیم بخواهم تا باز برکنم
تواند یابی گفتا بگیریم که این چاه در ملک خود فرموده است که برکن یا در ملک مردمان اگر در ملک خود فرموده است که برکن
مزد دیگر تواند خواستن از بهر آنکه چون چاه را بسا نید تسلیم افتاد بخداوند و هرچه تسلیم افتاد اجرة دیگر واجب شود اما اگر در ملک
کسان است تسلیم نشد و تسلیم افتاده است باز پنهان نکند تا بر سر کن نظیر این مسئله آنست که مردی مزدوری را مزد دهد که این درزی
بدوزد به پنج درم این دو زنده این جامه را دوخت تا بکی بیاید و رسید جامه ها هلاک شد مزد تواند خواستن یابی نگیریم که در خانه خداوند
جامه دوخته است یا در خانه خود اگر در خانه خداوند جامه دوخته است مزد تواند خواستن از بهر آنکه هر جزوی که از این جامه میدوزد تسلیم
میشود بخداوند اما اگر بخانه خویش دوخته بود هیچ چیز واجب نشود از بهر آنکه تسلیم نکرده است نظیر این مسئله دیگر آنست که مرد با فنده مایه مزد
کرد تا بافنده یا فرو رسید کرباس هلاک شد مزد تواند خواستن یابی نگیریم که بخانه خداوند کرباس بافته است یا بخانه خویش اگر بخانه خداوند
بافته است اجرت واجب آید و اگر نی نظیر دیگر آنست مرد کشتیبان را مزد کرد که خروار بار را بدان روی آب چندین بدهم کشتیبان بار را
بر آن روی آب نبرد که بدان روی رسانید کشتی را باد باز بدین روی آورد کشتیبان میگوید که من اجر دیگر میخواهم تا بار بدان سوی
برم گفتا بگیریم که خداوند بار در کشتی بود یا نی اگر خداوند بار در کشتی بود تسلیم افتاد بدان روی چون باد باز آورد مزد دیگر واجب آید اما اگر
خداوند بار در کشتی نبود تسلیم نبود مزد دیگر واجب نباید فصل باید دانستن که اجارت بطاعت درست نیست بجواب کتاب تا اگر امامی را اجرت
کرفتند تا ایشان را امامی کند یا دبستان دارد یا موذنی کند بجواب کتاب هم واجب نباید از بهر آنکه اینها طاعت است و اجارت بطاعت درست
نیست اما مشایخ متاخرین گفته اند که درین زمان اجارت باینها درست داریم از بهر آنکه در آن زمان بیشتر امام را و موذن را از بیت
المال نصیب بود و اجارت سبب آن درست نمیداشتیم اما درین زمان ایشان را از بیت المال نصیبی نیست اگر اجارت درست نداریم هیچکس امامت
نکند و دبستان ندارد و موذنی نکند و مسلمانی از اینها بر پا نیست پس بقول متاخرین روا بود و با جاجت بر نشیند اتفاق است که اجارت بمعصیت درست
نیست تا اگر مردی مطربی را باجارت بگیرد که مرا امشب مطربی کن تا چندین درم دهم درست نبود از بهر آنکه مطربی معصیت است و اجارت بمعصیت درست
نیست باب اجیر مشترک مسئله بدانکه اجیر مشترک بر دو نوع است یکی را اجیر خاص گویند و یکی اجیر مشترک اجیر خاص آنست که کار یکی مرد کند خاصه و کار دیگری
نکند چون شاگرد نان پز و شاگرد جرح و یا شاگرد زراف و کل کار و مرد و مانند اینها و اجیر مشترک آن بود که کار همه کسان بکند همچون چوپان
و باده بان اسپان و اسپابان و بافنده و رزو کار در کار رو گرزوه و مانند وی مسئله اجیر مشترک را مردی بزر داد که این کار من کن این کار
در دست وی هلاک شد بر وی تاوان بود یا نی بر قول ابوحنیفه رحمه الله اگر تقصیر نکرده است بر وی تاوان نبود و بر قول ابویوسف و محمد رحمهما الله هرچند
که تقصیر نکرده است تاوان دار شود و این اختلاف بنا بر آن اختلاف صحابه است رضوان الله علیهم بر قول بعضی از صحابه ضامن شود بی تقصیر و بر قول
بعضی نشود چون تقصیر نکرده بود و بعضی مشایخ متاخرین گفته اند که این مسئله را اختلاف بنا بر آن پیغامبر علیه الصلوة والسلام کرده اند بعید فرمایم

هم بر شهریان و هم بر روستاییان هم از جهت خود و هم از جهت فرزندان خرد خود واجب بود اما از جهت بزرگان واجب نیست اگر یکی گوسفند قربانی کند از
جهت خود و از فرزندان خورد خود هر یکی را یکی گوسفند باید قربانی کردن تا روا آید و اگر گاو قربانی کند از جهت خود و از جهت فرزندان خرد روا بود اما
اما از هفت کس نیابت دارد و اگر بیشتر از هفت کس نیابت دارد و اگر صاحب نصاب بود قربانی نکند گنهکار شود و اگر مرد درویش بود قربانی بر وی
واجب نبود و باید دانستن که قربانی بچه روا نبود و بچه روا نبود و اگر گوسفند و بز و یا گاو و گاومیش یا اشتر قربانی کند روا بود اما اگر آهو یا گورخر
یا نخچیر یا مرغ قربانی کند اینها اصلا روا نبود از بهر آنکه قربانی کردن اهلی شرط است و اینها وحشی اند و وحشی قربانی را روا نبود اما اگر مادر اهلی
است و پدر وحشی روا بود و اعتبار در قربانی با مادر است نه بپدر در مذهب علماء ما رحمهم الله تعالی بخلاف شافعی رحمة الله و اگر مادر وحشی است و پدر
اهلی است روا نبود و همچنین که گفتیم مسئله قربانی را شش چیز شرط است عقل و اسلام و بلوغ و حریت و اقامت و غنی یعنی قربانی واجب بر کسی است
که مومن و عاقل و بالغ و آزاد و مقیم و توانگر بود و اول وقت وجوب قربانی سپیده دم روز دهم ماه ذی الحجه و آخر وقت فرو رفتن آفتاب روز سوم عید
است که روز دوازدهم ذی الحجه قربانی تا سه روز است و دو شب که در میان سه روز است کراهیته شب روا است با کراهیت روستائی را قربانی
کردن پیش از نماز روا است و شهری را بعد از نماز اول وقت وجوب است و میان وقت وقت اداء و آخر وقت وقت قضای تا اگر اول
وقت نیابد و در آخر وقت بیافت قربانی بر وی نبود که وقت قضا را دریافت نظیر وی آنست که پیش از تمام روز سوم عید وفات
یافت قربانی بر وی نبود که وقت قضا را دریافت خلاف ابو یوسف رحمة الله گفت که گوسفندی بدرم قیمتی قربانی کردن بهتر و یک [illegible] بهتر از ده هزار درم
صدقه کردن از بهر آنکه قربانی کردن امتثال فرمان است و سنت پیغامبران است علیه الصلوة والسلام و در رضا رحمان است و کفارت گناهان
است و شادی اهل بهشت و آسمان است **مسائل عیوب** مسئله مردی گوسفندی قربانی میکند که یکی پای وی شکسته است روا نبود و اگر گاو
قربانی میکند که بینائی است [illegible] امام [illegible] رحمة الله آورده است که روا نبود از بهر آنکه گاو علف با زبان درکشد چون زبان نبود
علف نتواند خوردن معیوب بود و معیوب قربانی را روا نبود و لیکن از بهر آنکه علف نتواند خوردن و هر چه علف نتواند خوردن معیوب بود و معیوب
قربانی را نشاید مسئله مردی گوسفندی قربانی میکند که وی را گوش بریده اند یا گوش نه ور ایشان کرده اند ولی بوی بود روا بود اما اگر جدا
کرده اند قربانی روا نبود و یا بر قول ابو حنیفه رحمة الله بر چه دو دانگه گوش بریده بود قربانی روا نبود مگر دایت و اگر نیم [illegible] بر قول ابو یوسف
رحمهما الله اگر نیمه بریده بود قربانی روا بود اما الصحیح آنست که دو دانگ بریده بود روا نبود و بر خلاف که در مسئله آنست در چشم یعنی چندان تا اگر یکی
چشم را بینائی کم شده بود و اگر دو دانگ و اگر دو دانگ کم شده بود قربانی روا نبود و اگر کسی سوال کند که چه دانیم که دو دانگ رفته است یا بیش یا
کم مشایخ روایت کرده اند از ابو حنیفه رحمة الله باید که این گوسفند را گرسنه دارند بعد از آن چشم معیوب برا بربندند و علف را بوی نمایند از دور چون چشم
[illegible] علف را ببیند و قصد علف کند آن چشم نیکو را ببندند و آن معیوب را گشایند و علف را پیشتر وی آرند چندانکه ببیند [illegible] بهمین تقدیر
[illegible] مسئله باید دانستن که شهری را پیش از نماز عید گذاردن قربانی کردن روا نبود و [illegible] ما رحمهم الله بر آنند باید که نماز عید گذارند
آنگاه قربانی کنند و شهر بیرون از شهر بود پیش از نماز قربانی کنند روا بود و اگر نماز گذارند بیرون شهر بود پیش از نماز عید قربانی کنند روا نبود و اگر
نماز عید گذارند قربانی کنند بعد از آن معلوم شد که امام [illegible] بود است یا جنابت [illegible] جمعه [illegible] نماز روا [illegible] که [illegible] پیش از زوال بود نماز را اعاده

عشر مرات والبیت المعمور عشر مرات فکانما قتل الف ملک من المقربین قال علیه الصلوة اذا ارادوا ذبحهم الاضحیة فاجعلوا اهل بیتکم من دارکم
حتی یشهدوا ذبحها فان الله تعالی یغفر لاهل بیته ولمن یشهدها ولمن یاکل منها درر عن علی رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال من اراد
ان یدرک فضل الاضحیة وان لا یستطیع فلیصل صلوة العید ثم یرجع الی بیته ویقلم اظفاره ویحلق عانته ویقص شاربه فانه یدرک فضل الاضحیة
فلیصل رکعتین فی تلک الیوم بعد صلوة العید فلیقرا فی کل رکعة فاتحة الکتاب مرة وانا اعطیناک الکوثر خمس مرات فاذا سلم فلیسجد
ولیقل اللهم اعطنی ثواب القربان فان الله تعالی یعطی له ثواب الاضحیة فی تلک الیوم وقبلها الی آدم صلوة الله علیه السلام وبعدها الی یوم
القیمة حکایت در فتح حسن بصری رحمه الله در مجلس میگفت در فضل قربانی پیرزنی هیچ چیز نداشت مگر ماکیان رفت و قربانی کرد حسن رضی الله عنه
در خواب دید که میگوید که هر که قربانی که امسال کرده اند همه موقوف بود بقربانی این پیرزن ببرکت قربانی وی همه را قبول کردم قال علیه
السلام من لم یقدر علی الاضحیة فلیصل اربع رکعات یقرا فی کل رکعة فاتحة الکتاب مرة وخمس عشر مرة انا اعطیناک الکوثر کان لمن نحر
ستین الضحیة ویروی عن علی رضی الله عنه انه قال اذا رجع الفقیر من صلوة العید یقرا ثلاث مرات سورة الکوثر اعطی فضل الضحیة
الغنی المضحی قوله تعالی واطعموا القانع والمعتر بعضی از مفسران گفته اند که قانع و معتر سگ و گربه اند که زبان ندارد که بخواهند پادشاهی که
کرم دارد روا نمیدارد که سگ و گربه را روز عید نومید کنی کجا روا دارد که روز قیامت مومن را نومید کند و جای دیگر میگوید واطعموا البائس الفقیر روز
عید نومید مکردان که اعطی الاغنیا اوست جل جلاله کجا روا دارد که مومن مفلس درویش را نومید بی شفقت و عطایا باز گرداند و قال النبی
علیه السلام من وجد سعة ولم یضح ولم یقربن الی مصلانا ان شاء مات نصرانیا وان شاء مات یهودیا اسمعیل را فهم میگوید رضی الله که جبرئیل
علیه السلام والصلوة نزدیک رسول علیه السلام آمد گفت رسول علیه السلام یا اخی جبرئیل رسیدم بثواب این قربانی ها که کردیم جبرئیل
گفت رسیدید و بقربانی کردن شما اهل آسمان شاد و بها کردند و دیگر جبرئیل علیه السلام گفت یا محمد بدانکه گوسفند قربان کرده نزدیک خدا تعالی
دوست تر است از بز کلان یکساله و گوسفند یکساله قربان کردن دوستر است نزدیک خدا تعالی از گاو کلان یکساله اگر چیزی از گوسفند فاضلتر بودی
الله تعالی فدای اسمعیل علیه السلام از آسمان فرستادی چون گوسفند فرستاد معلوم شد که هیچ چیز بقربان کردن بهتر از گوسفند نبوده است والله اعلم بالصواب
مسئله گوشت قربانی را نشاید فروختن و پوست او را نشاید فروختن و سلاخ را گوشت قربانی بحساب اجرة نشاید دادن و اگر گوشت
قربانی را فروخت آن سیم را نشاید خرج کردن در خانه و خوردن بلکه صدقه باید کردن اگر مردی گوشت قربانی میدهد و نان میستاند چه
خوردنی روا بود مسئله اگر مردی پوست قربانی میدهد و ایشان میستاند روا بود و چون گوشت خوردنی است باید که چیز عوض کند که آن
چیز نیز خوردنی بود تا روا بود و پوست کار آمدنیست اگر چیزی کار آمدنی عوض کند شاید مسئله دو کس دو گوسفند خریدند و هر دو را
بیک جای اندر کردند جدا نشد هر دو یکی گوسفند را گرفتند و میگویند که از آن من است و آن میگوید از آن من است این گوسفند را قاضی حکم
کند هر دو را مشترک شوند میان هر دو و آن یکی گوسفند دیگر بیت المال را بود از بهر آنکه از آن هر دو گوسفند سر از ی میستانند لاجرم
آن بیت المال را بود و آن یکی میان هر دو بود اکنون اگر این گوسفند مشترک را قربانی میکنند روا بود یا نی متقدمین از علما برینند
اند که روا نبود اما خواجه یحیی زند ولیسی رحمه الله آورده است که روا بود از هر دو از بهر آنکه بر عم هر یکی نیست که این گوسفند خاص از آن

من است و اراقه دم در ملک من افتاده است پس باید که روا بود و بعد از آن گوشت را قیمت کنند اکنون چگونه کنند تا روا آید گفتا باید که هر دو
یکی را وکیل کنند که ای وکیل از جهت ایشان قربانی کند مسئله دو تن دو گوسفند را روند بر سلاخ دو را وکیل کردند که این گوسفند را جهت ما
قربانی کن بعد از آن خداوندان سلاخ میگوید که یکی را عمدا التسمیه نگفته ام و گفته ام وی نمیدانم که کدام است هر کسی آن خود را گرفته اند و میگویند
که آن مرا التسمیه گفته است هر دو حلال بود بنا بر آن علم ایشان ولی این را نشاید از آن خوردن و از آن نشاید از آن خوردن از بهر آنکه علم بر یکی
است که از آن یا حرام بسیار است و زعم در شریعت اعتبار است اما اگر هر دو گوسفندان یکی کسی بود مرد و برا وکیل کرد که گوسفندان مرا ذبح کن
ایشان و یکی بعمد التسمیه نیابد اگر میدانند که کدام است همان یکی مردار بود اما اگر نمیدانند که کدام است هر دو مردار بود از بهر آنکه پیغامبر صلی الله
علیه السلام فرموده ما اجتمع الحرام والحلال الا وقد غلب الحرام و سلاخ این یک گوسفند را که تسمیه نیاورده ضامن شود مسئله مردی گوسفند
ذبح جای برد تا ذبح آرد ناگاه از دست بیفتاد چشم گوسفند قوت شد قربانی را روا بود از بهر آنکه این وقت را اعتبار نیست اما اگر پیش بگیرد نیز
باید در روز ختم این گوسفند برفت روا نبود از بهر آنکه معیوب بود و معیوب قربانی را نشاید مسئله مردی گوسفند خرید قربانی را این گوسفند
گم شد هر چه در روز سوم باید که ایام اضحیه است قربانی کند روا بود اما اگر بعد از آن یابد این گوسفند را صدقه باید کردن و از آن گوسفند هیچ و مرا
نشاید خوردن از بهر آنکه حق درویشان شد اگر این گوسفند را همچنان زنده میدید بیگانه بیار هیچ بدا اما اگر بکشد و گوشت میسازد به بخیدا
و نیم بلکه میخورند آن هم و آنکه را ضامن شود از بهر آنکه حق درویشان شده است وی نقصان کرده باید که هم و آنکه دیگر صدقه دهد تا از
عهده بیرون آید مسئله مردی میشی خرید با مادرش از آنکه ذبح اندر وی شیر بره او و بره و مادر را قربان کرد و بره را ماند تا سال دیگر این بره را
قربان میکند روا نبود از بهر آنکه وی تبع مادر بود و یکبار قربت یافت بار دیگر قربان کردن روا نبود مسئله مردی توانگر است گوسفند خرید تا
قربان کند این گوسفند گم شد و دیگر خرید اگر گوسفند اول را یافت ازین دو گوسفند یکی را قربانی کند روا بود و از عهده بیرون آید از بهر آنکه بروی
واجب شده بود و بخریدن وی دیگر واجب نشود و بخلاف درویش با اگر درویش گوسفند خرید که قربانی کند این گوسفند غایب شده دیگر خرید آن اول را
بیافت این هر دو را باید قربانی کردن از بهر آنکه بر توانگر بی بحجر خریدن معین نشود تا ذبح نکنند اما این بر درویش فریضه شود و چون خرید همچنان شود
که گوی نذر کرده است که هر کدام خرد معین شود و اگر ده خریده بود هر ده را باید که قربان کند تا فرق بود در میان توانگر و درویش
و اگر نارسیده را مال است قربان در مال نارسیده واجب آید یا نی بر قول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله از مال وی قربانی کنند و بر قول محمد رحمه الله
قربانی نکنند حجت وی آنست که میگوید نارسیده اهل وجوب نیست چنانکه نماز و روزه و زکوة بر وی واجب نیست قربانی کردن نیز روا
نبود و حجت ایشان آنست که این قربانی کردن همچون مونت است اگر پدر فرزند نارسیده را از خواسته نفقه این پسر در مال پسر واجب شود قربانی نیز باید که
که واجب بود اما گوشت قربان وی را ندهد بر درویش نه دهد از بهر آنکه گوشت دادن ضرر بود از مال وی در حق نارسیده ضرر روا نبود مسئله مردی درویش
گوسفندی خرید و این گوسفند را قربان کرد و دیگر روز توانگر شد قربانی دیگر واجب آید یا نی دو روایت است بروایت کتاب حج واجب نیاید اگر کسی
درویش حج کرد و بعد از آن توانگر شد حج دیگر شود و بروایت کتاب صلوة قربانی دیگر بروی بود چون در وقت توانگر شد همچنان حج و که نارسیده نماز
خفتن گذارد و هم در وقت رسیده شد آن نماز خفتن را باز گذارد از بهر آنکه وقت باقیست و وی در وقت اهل شد اینجا نیز قربانی را وقت باقیست هم

شکرانه آن حال را و بعد از نماز از خدای تعالی هرچه خواهد جوید بیابد و دعاء وی مستجاب شود و کمود چیز است یک بدین خویشتن و دوم ظلم کردن این بنده و احتیاج
نباید مسئله مردی بدو دینار دو گوسفند همی یابد و بدو دینار یک گوسفند و در دینار اولیتر بود که بخرد یا یکدینار در این مسئله خلاف است بعضی گفته اند که
یکی اولیتر بود از بهر آنکه همان یکی فریضه می افتد و قربان نیست که گوسفندان کلان‌تر قربان کنید از بهر آنکه اگر گوسپند بیش و بخر یکی هیچ افتد پس کلان‌تر
اولیتر بود و بعضی گفته اند که از دو گوسفند گوشت بیشتر فرود آید در درویش را از این چه و بهره آید لاجرم بدین سبب بهتر بود مسئله مردی دو ناقه
یافت و از وی یکی گاو ماند و زن و فرزندان این گاو را مشترک قربان کردند روا نبود از بهر آنکه گفتیم که گاو و شتر از هفت کس روا بود در بیجا هشت
نیز میشود از بهر آنکه زن از ثمن میرسد بیجمان شود گوئی که هشت کس بند اگر دو تن یا سه تن یکی گاو خریدند بانباری و قربان کردن روا بود و فتوی
برین است    مردی دو گوسفند را یکبار ذبح کرد به یک تسمیه اگر هر دو را بر یکدیگر نهاده بود روا بود و اگر یکبار تسمیه گفت و یکی را ذبح کرد و باز آن
دیگر را اول حلال بود و دوم مردار از بهر آنکه تسمیه بر همین گوسفند است که اول است که آنرا چون تسمیه نگفت بعد لاجرم مردار بود مسئله مردی
گنگ گوسفند را ذبح می کند گفتا باید که لب را بجنباند به نیت تسمیه بدل اندر نگوید تا حلال بود و اگر لب نجنباند روا نبود از بهر آنکه هرچه از حقیقت عاجز گردد
آنرا بصورت برهم و صورت نیست که لب را بجنباند   تا رسیده گوسفند را ذبح می آرد یا دیوانه یا زن یا بنده یا حائض یا نفسا یا مرد ختنه نکرده چون با
تسمیه بود حلال بود مسئله اگر مردی بشب قربان میکند روا بود اما مکروه بود رنجانیدن حیوان در شب که پیغامبر علیه السلام فرمود که ایشان از رنجانید
در شب بدین سبب مکروه بود مسئله مردی با سلاح کارد گرفت و از این دو کس یکی تسمیه گفت و آن گوسفند را ذبح او و نه حلال بود یعنی بنگریم اگر تو
از کس بریده شده که تسمیه گفته است حلال بود و اگر نی نی مسئله ترسای گوسفند را ذبح می آرد و میگوید بسم الله الرحمن الرحیم و باسم المسیح مردار شود
از بهر آنکه نام خدای تعالی با نام مخلوق جمع کرده است لاجرم مردار بود و اگر مسلمانی میگوید بسم الله و محمد رسول الله مردار شود از بهر آنکه عطف
کرده است نام پیغامبر را بنام خدای تعالی عز و جل اما اگر چنین گوید بسم الله محمد رسول الله حلال بود از بهر آنکه این نام از آن جدا بود مسئله اگر صابی گوسفند را
ذبح می آرد بر قول ابو حنیفه رح روا بود و بر قول صاحبین رح روا نبود و حجت ایشان آنست که از اهل کتاب نیستند و هر یکیش لاجرم حکم ایشان حکم
حربی بود اما حجت ابو حنیفه رح آنست که ایشان همچو اهل کتاب اند اگر مسلمانی دختر ایشان را نکاح کند روا بود بنکاح و اگر گوسفند را ذبح آرد حلال بود
مردار نی صابی کسی بود که آفتاب پرست بود یا ستاره پرست بعضی گفته اند صابی کسی بود که پیوسته بیکیش نبود مسئله اگر مغ شناگی گوسفند
را ذبح کند مردار بود از بهر آنکه ایشان را دین نیست ایشان هرچه خوش آید معبودی گیرند پس ایشان همان بوند و حربی همان مسئله اگر خداو
گوسفند با سلاح برد و کارد گرفتند و یکی تسمیه گفت معلوم نی که بقوه که بریده شده است مردار بود از بهر آنکه شک افتاد در حلال و فساد
حلال نبود والله اعلم **فصل** باید دانستن که اگر گاو قربان کند ماده اولیتر بود و اگر گوسفند کند نر اولیتر بود از بهر آنکه گوشت گوسفند نر
خوش‌تر بود و گوشت ماده گاو نرم‌تر بود و گاو دو ساله باید که پای در سوم سال نهاده بود و شتر چهار ساله باید که پای در پنجم سال نهاده
بود و بز یک ساله که پای در دوم نهاده بود و گوسفند را همین است مسئله اگر گوسفند شاخ شکسته قربان میکند روا بود یعنی بنگریم که مغز سرایت
نکرده بود روا بود و اگر مغز سرایت کرده بود و گوشت سر بزبان آمده بود روا نبود و اگر گوسفند خصی قربانی میکند اگر خصی بود و زاده
است روا بود و اگر بریده بود و نه روا نبود و اگر گوسفند را دنبه کنده است اگر کم بود روا بود یعنی بنگریم اگر این دنبه او کم از سه یک بود روا بود

واگر تمام برکنده بود روا نبود واگر پاره از دنبه برکنند چوپان بدم و یا دوا دنبه را از وی ببرند مردار بود نشاید خوردن از بهر آنکه پیغامبر علیه السلام
فرموده است هرچه از اندازه جدا کنی مردار است لاجرم بحکم حدیث نشاید خوردن **مسئله** گوسفند خنثی قربان میکنند روا بود یا نی مشایخ
گفته اند که روا نبود و نقل کرده اند لاجرم بدین معنی گفته اند که روا بود و در روایت اصل نیست که این مسئله را **مسئله** باید دانستن که گوسفند را
و حلقوم و مری و دو ورگ و داج بقول ابو حنیفه رحمة الله سه ازینها را بریده شود یا بیشتر ازین سه بریده شود حلال بود و دیگر روایت از ابو یوسف
همین است و روایت دیگر از ابو یوسف آنست که برابر حلقوم باید که بریده شود و دو ورگ و دیگر بیشتر و بر قول محمد رحمة الله از چهار هر یکی باید
که بیشتر بریده شود والله اعلم **کتاب** الحد و قال الله تعالى الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة وقال النبي عليه الصلوة
يعرض على اعمال بني آدم في كل جمعة مرتين فيكون شدة غضب الله تعالى على الزاني يعني عرض کرده میشود بر من اعمال بنی آدم در هفته دو کره سخت تر
از عقوبت خدای تعالی بر زناکاری نبینم و در خبر آمده است که زنا عمر را کوتاه کند و رزق را تنگ کرداند و نور روی او را ببرد و آمده است که هر که
کودکی را بشهوت بوسه دهد حق تعالی او را در آتش دوزخ هزار سال عذاب کند و هر که با کودکی فعل بد کند بوی بهشت نیابد مگر توبه کند و در خبر آمده است
النظر الى الحرام سهم مسموم من سهام ابليس يعني نگریستن بحرام تیری است زهر آلوده از تیرها ابلیس اگر مستی زنا کند حدش نزنند تا هوش باز گردد و اگر
مستی اقرار کند بزنا حدش نزنند اگر یکی اقرار کند بزنا چهار کرت در چهار مجلس مختلف بروی حد واجب شود و چون اهل اقرار بود و اگر کم ازان اقرار کند
حد واجب نشود و اگر بعد ازان که قاضی حکم کرده بود با قرار وی رجوع کند حدش نزنند **مسئله** اگر مردی پیر زنی را بیابد در جامه خواب خفته و
پندارد که زن حلال ویست و با وی بیاسید واجب آید و اگر در عدت طلاق سه باره با زن بیاسید و پنداشت که بر وی حلال است یا کنیزکی
که نزد وی ودیعت یا عاریت بود و گوید پنداشتم که بر من حلال است یا غلام با کنیزک خواجه یا پسر با کنیزک پدر یا مادر یا زن بیاسید و پنداشت
که حلال بود حد واجب نیاید و اگر سلطان با کسی دیگر یکی را اکراه بزنا کند واجب نیاید **مسئله** اگر جماعتی گواهی دهند بر مردی که پیش ازین گاه زنا
کرده حدش نزنند اگر محصن زنا کرده در دار الاسلام سنگسار کردن واجب آید و اگر محصن نبود حد تازیانه واجب شود و اگر بنده بود پنجاه تازیانه
لازم شود و محصن درین حکم کسی را گویند که مسلمان و بالغ و آزاد بود یا زنی دخول کرده بود بحکم نکاح که زن مسلمان بود عاقله و بالغه و آزاد و اسلام
شرط است مر احصان را تا اگر مردی زنی را زنا کند سنگسار کردن لازم نیاید بمذهب ما و مذهب امام شافعی رحمة الله لازم آید و این مسئله را شرائط احصان
خوانند اگر کسی در دار حرب یا در لشکر باغیان زنا کند حد واجب نشود دران موضع ازان که سلطان اسلام را قدرت حد زدن نبود دران موضع
اگر خلیفه زنا کند حد نزنند و لیکن وبال زنا بود وی اگر سلطان زنا کند خلیفه وی را حد بزنند وی و اگر کم از چهار کس گواهی دهند بزنا نشنوند قاضی
را باید که گواهان را بپرسد که زنا چه بود و اگر زنا و کجا زنا کرد و بچه وقت زنا کرد چون حد زنا ثابت شود نخست گواهان سنگ اندازند باز دیگران
و اگر گواهان نخواهند انداخت حد ساقط شود و اگر بر زن جامه زنا درست شود و گواهی باز دارند تا آن وقت که بار نهد و اگر با قرار درست
شود باز ندارند نیز بجاید حد یکه بچوب بود تا بهتر شود حدی که بچوب زنند بر سر و روی و فرج نزنند و نزنند نشسته و مرد را ستاده
و جامها از مرد جدا کنند مگر در حد قذف مستحب آنست که حد بیش از مردان زنند تا پیدا کنند و اگر بیش کسی نزنند هم روا بود و اگر کسی چند بار زنا کند
حد زده نباشد جمله را یک حد کفایت کند همچنین در ماه رمضان روزه بقصد خورده بود یک کفارت بسنده بود و هر که زنا کند و توبه کند

بر وی نیست که قاضی را خبر دهد تا گواهی بر زند اگر کسی با مادر یا خواهر نکاح کند چنانکه مغان و با او بیاسند بمذهب ابو حنیفه رح حد لازم نیاید و بمذهب
ابو یوسف و محمد رحمهما الله حد واجب آید و بعضی فتوی بر نقول داده مسئله اگر مردی با مرده یا با ستوری نزدیکی کند تعزیرش بر نقد صبی اگر
صبی با جهودی یا ترسایی زنا کند صد تازیانه بزنندش اگر کسی لواطت کند بر وی تعزیر بود بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله حد واجب آید
یعنی حکم وی همچنان بود که زنا و بعضی گفته اند که فاعل و مفعول را بزنند و لوار کیرند بعضی گفته اند از بالای بلند ستان بسر نگون سازند و فرو
اندازند اگر نارسیده بود یا بیگانه باشد تعزیر واجب آید انقدر که سلطان یا قاضی مصلحت بیند تعزیر را از همه حدها سخت تر زنند اما تا چهل
تازیانه تر زنند و فرو دان روا بود که بزنند تا اگر غلامی یا کنیزکی یا نویرا حرز یا قذف کند بسی و نه تازیانه تر زنند و اگر مسلمان از وی اگه بمک بود و یا
وطی حرام یا وطی با شبهت بیاورده بود و بزنا نسبت کند و چهار گواه نتوانند که زرانیدن بر درستی قول خویش هشتاد تازیانه بزنند و هر که گواهی
او بشرع نشنوند مسئله اگر مرده را بزنا قذف کند پسر او را و دختر او را و پدر او را ولایت مطالبه حد قذف بود و حد قذف بعفو باطل نشود و
برگ الکس که وی را قذف کرده بود باطل شود والله اعلم **باب** اندر سرقه قال الله تعالی السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما وقال النبی علیه السلام
لعن الله السارق یسرق البیضة فیقطع یده یعنی لعنت خدا بر دزد باد که بیضه بدزد و دستش ببرند بدانکه از دزدی تخم مرغ بدزدی حرزی رسید
که بقیمت ده درم نقره بود که دستش ببرند بدانکه و در کم از ده درم سکه نقره که بر غل و غش غالب بود دست بریدن واجب نیاید مسئله اگر کسی
غلام خورد را یا کنیزک خورد که هنوز عاقله نبود بدزدد قطع واجب آید اگر کتاب بدزدد یا کراسه یا صحف یا درخت ساختی یا گوشت یا شطرنج یا
نرد یا بربط یا تنبور یا سکی قطع واجب نیاید مسئله اگر جماعتی بخانه در آیند بدزدی و یکتن مال بیرون آرد همه را قطع واجب آید اگر از
گرمابه دزد قطع وجب نیاید اگر از بام دزد یا از بیابان و خداوند مال پهلوی مال خفته بود قطع واجب آید اگر دست بسوراخ خانه مردم
اندر کند و مال بیرون کشد یا با شکنجه و مانند آن قطع واجب نیاید بخلاف دست که در جیب کسی کند قطع واجب آید بشرط وجوب القطع اربعة اشیاء
العقل والبلوغ و النصاب والدعوی و النصاب عشرة دراهم خمسة عشر من السراق لا یقطعون اذا سرق العبد من مال سیده و السید من مال
مکاتبه او ما دونه مدیون او غیر مدیون او زوج من زوجته او الزوجة من زوجها او ذی رحم محرم منه و
الاجیر من المستاجر و الخائن و النباش و المختلس و المنهب و الحمام و من المقبرة و من بیت
المال و الضیف من منزل المضیف او کان السارق اشل الید الیسری او کان اقطع او مقطوع
الرجل الیمین و یسقط القطع باربعة اشیاء اذا وهب من السارق او باعها منه او لم یخاصم خصمه فیها
او ادعی ان العین ملکه مسئله اگر یکی بر یکی دعوی دزدی کرد و الکس گفته گرفته ام قطع واجب نیاید
و اگر غلامی دزدی کند دستش ببرند مگر بحضرت خواجه اگر غلام اقرار کند بدزدی دستش ببرند اگر گواهان گواهی دهند بر کسی
بدزدی و سیر نیست قطع واجب نیاید و اگر بر کسی دزدی درست شود بسیر قند یا یکانشان یا شکار شعر یا سیلان صبا و خون
و مانند آن که سلطان اگر حد تقاد و رسیده باشد علاحده دارد و الی حضرت ما رانش باید که او را دست برد و اگر
اقرار کند بدزدی نارسیده قطع واجب نیاید اگر دزد مال بخاوند بدهد یا بخشد و نه مال او را بفروشد یا ببخشد

بقطع وی حکم نکنند هرکه اول دزدی کند دست راست او را ببرند از پیوند ساق مگر که دست چپ او شل بود یا انگشت نر از دست چپش شل بود یا دو
انگشت وری انگشت نر از دست چپ شل بود یا بریده آنگاه قطع نکنند مگر آنکه دست در دزدی بریده بود اگر دوم بار دزدی کند پای چپ او
ببرند اگر سوم بار دزدی کند بازدارندش تا آنگاه که توبه کند و سیمای صالحان بر روی او ظاهر گردد و دزدی عادة کند سلطان او را سیاست
کند روا بود و چون بدین دست مال بخداوند باید دادن چون برجای بود و اگر هلاک کرده بود ضمان واجب نشود مگر بقول شافعی رحمة الله
اگر راه زنان که مال ببرند و کسی نکشند سلطان اگر خواهد دست راست ایشان ببرند و پای چپ ایشان دیگر بار بکشند و اگر خواهد هم از اول
ایشان بکشد یا بر درختان بردار کند و بحل رند و بخبانند تا بمیرند و یا بردار کند ایشان را سه شبانروز بدارند تا خلق عبرت گیرند و بند شود ایشان و اگر
یکی یا دو تن راه زنند حکم قطاع طریق ندارند مگر چندان بوند که از خوف ایشان راه بماند قطع طریق بموضعی که کم سه شبانروز بود حکم
قطع الطریق ندارند و بقول ابو یوسف رحمة الله دارد و فتوی بر قول وی است اگر در راه بر وی کاله بود بقیمت ده درم نقره دزدان قصد
او کنند و مال او مقاتلت روا بود او را با ایشان والله اعلم بالصواب **باب** اندر سیر و جهاد قال الله تعالی فاقتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم وقال النبی صلی الله علیه وسلم الجنة تحت ظلال السیوف بهشت در زیر سایه شمشیرهاست و آمده است الجهاد سنام العمل عذاب سرمد کما
خیر است آمده است که الغازی ولی الله غزا کننده دوست خداست عزوجل مسئله بدانکه جهاد فرض کفایت است چون طایفه بغزا شوند
دیگران بنشینند مگر که نفیر عام بود و آنگاه بر همه رسیدگان فرض عین گردد و بنده را بی دستوری خواجه و زن را بی دستوری شوی بیرون آمدن روا
بود و عالم که شهر از وی عالمتر نباشد نشاید که بغزات بر آمده اید چون نفیر عام نبود و همچنین وام دار را بی دستوری خداوند حق نشاید بغزا
بیرون آمدن چون نفیر عام نبود همچنین فرزند را که مادرش طاقت ندارد و باکی نیست اندرون بردن مصحف در دار حرب چون لشکر اسلام
عظیم بود و مسلمانان نشاید که بی ضرورتی خود را بکشند و باک نبود که دست یا پای اسب او را پی کنند یا او را در جایگاه باز دارند تا دیگری در
رسد او را بکشد و اگر زنی را به مشرق کافران ببرند بر اهل مغرب واجب شود که روز اخلاص دهند پیش از آنکه او را بدار حرب درآرند
و آمده است که زنی را از طرف کافران اسیر بردند و او بوقت اسیر شدن بگفت وا معتصماه تا خبر بمعتصم رسید که خلیفه عهد بود با سپه وی
باز وارد که او بیگاه و در حال برنشست و لشکر ساخت و تا آن زن را از دست کافران خلاص نکرد و بشغلی دیگر مشغول نشد عنوان کردن در
حالة حرب مستحب نیست مگر در آن جای منفعت مسلمانان باشد و مبارزان را از آنجا نشاط حرب زیاده شود و باک نیست طبل زدن در وقت حرب
باک نیست هم نیزه خود بر او در حالت حرب مبارزان بی ضرورتی بعد انداز و آمده است که امیر المومنین علی رضی الله عنه کافر لشکر را با مبارزات
بیرون آمده بود و گفت که نه شرط کرده بودی که کس را بمن بمبارزی نخوانی کافر روی را پس کرد و پنداشت آنکه مگر کسی بمبارزی او آمده
است علی رضی الله عنه در حال شمشیر بر وی زد و بکشت غازیان چون کافران را قهر کنند نشاید که نارسیدگان و زنان و پیران عاجز را
بکشند مگر که از اهل رای و تدبیر باشند چون مسلمانان با کافران عهد کنند که تا فلان وقت حرب نکنند نشاید ایشان را شبیخون کردن ایشان را
پیش خبر باید دادن که تا عهد برانداختیم سرهای کافران اندر دار الاسلام فرستادن مکروه است که از اینجا فراغ دلی باشد مسلمانان را **فصل**
اگر کسی در دار حرب رفته خریدن یک اسیر پیش بود او را اسیر خریدن جاهل فاضلتر بود از خریدن اسیر عالم که عالم دین خود نگاه دارد و جاهل باک نیست کافر را

کافر بدین و اقصد مسلمانان بستانی مگر بیرون نی از امام ابو حنیفه نشاید که کافر اسیر کافر دهی و مال بستانی اگر مسلمانی جماعتی را بیرون کافران گیرند
و کافران جماعتی را اسیر و یک مسلمانان کرده سپر کنند برانکه هر که عذر کنند خون کرده شما و کافران ایشان را حلال بوده باشند پس اگر آن کافران عذر کنند
رهن مسلمانان را بکشند مسلمانانرا نشاید که ایشان را کشتن و نیکو بی بود نه بکشند در روا بود پس که کرده باشند والله اعلم **مسئله** اگر زنی از لشکر اسلام کافری را
امان دهد تعرض ایشان بر مسلمانان حرام شود و امان دادن بار رسیده و غلام که ماذون بود درست بود و اگر مسلمانی با کافری بگوید مترس یا گوید
لاتخف یا بهر زبانی که گوید ایمن کرده و اگر چه معنی این لفظ نداند اگر مسلمانی در دار حرب با کافری یا مسلمانی که هم آنجا اسلام آورده باشد عقد
ربوا کند باک نباشد اگر مردی در دار حرب فرزند کافر برا از پدر یا از مادر و یا از برادر و خواهرش بخرد و بقهرش بیرون آرد ملک او گردد و اگر
بطریق قهر بیرون نیارد ولیکن فروشندگان آن بیرا ر روا او اندر عقب خریدی ملک خرنده گردد و اگر کافری در دار حرب از کافران
حربی چیزی غصب کرده باشد و بران حادثه بقاضی مسلمانان برود و فتنه قاضی را که قضا کند و اگر خصومت قائم بود روا بود که قضا کند
اگر کافری حربی بدار الاسلام با امان درآید و فرزند خود در الفقیر فروشد روا بود و اگر حربی امان داده بنده خرد و با مصحف حر کنندش یا
و اگر بفروشد در دار الحرب بود آزاد شود و اگر دو حربی بدار الاسلام با امان بیرون آیند و یکدیگر را بکشند درست نه آنست که قضا فرمود
نباید اگر کسی در دار حرب بطریق امان درآید مال ایشان فرا بدزد و بیرون آرد ملک وی گردد و لیکن ملک خبیث صدقه باید کردن و اگر
بی امان در آید و چیزی بدزد و بیرون آرد حلال بود او را و سوار را در غنیمت دو حصه است و پیاده را یک حصه است اگر چه لشکر اسلام
اگر زن یا بنده یا نارسیده یا کذا که کذاری مقاتلت کنند ایشان فدیه دهندش که سلطان مصلحت بیند اگر امیر لشکری یکی را گوید که اگر فلان را بکشی
من ترا چندین درم و سیم درست بود و اگر مالهای مسلمانانرا کافران بدار حرب در آرند ملک ایشان گردد و اگر کافری حربی بدار الاسلام درآید
بی دستوری و مسلمانی او را بگیرد غنیمت جمله مسلمانان شود و اگر بندگان کافران حربی بلشکر اسلام درآیند آزاد وی باید قسمت غنیمت در دار
حرب روا نیست و گویند که حرام است بلکه بقول شافعی رحمه الله سلطان که حکم اجتهاد کرده و این را مسئله قسمت غنائم گویم زمین دار اسلام
دار حرب نگردد مگر از دار حرب بریده نباشد و در وی احکام کفر ظاهر گردد و هیچ مسلمانی و کنند که داری بحکم امان اول ایمن نباشند و بقول
و محمد رحمه الله هر کجا احکام ظاهر گردد حکم دار حرب گردد و اگر کافر مست اسلام آرد درست بود و اگر مسلمان مست ارتداد آرد روا دارد و درست
اگر ترسائی یا جهودی گوید که من مسلمانم حکم کنند باسلام او و اگر گوید من مسلم حکم نکنند باسلام او و اگر کافری گوید بوفیقی که علیه ایشان بود جهد
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم اسلام کرده و جهودی و ترسائی اگر شهد محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمان نشوند تا از دین
و ترسائی بیزار نگردد و اگر عاقل و بالغ از اسلام برگردد و باسلامش خوانند و اگر باز نگردد و بکشندش مگر مهلت طلبد تا سه روز مهلت
و بندش اگر زنی زنده شود والعیاذ بالله او را نشاید کشتن مگر که ملک باشد و لیکن بازدارندش تا وقت که بمیرد یا اسلام آرد
کودک عاقل مرتد شود درست بود اما کشته نگردد مرتد شود و مال مسلمان شود و تا بمیرد و بیمیرد و بحقوق بر و کفر گرفتار گردد **فصل**
هر زن و نارسیده و بی عقل کشته نیست هر که اسلام آرد با بمیرد و گرفتار وی ساقط شود و هر که کشته شد بدو سالها و در او هر وی ملک کند چنین
نباشد و همچنین حکم خراج و زمین که اگر کند آن را که کند از غنیمت و ملک گیرد کرده فرستد قبول نشاید کردن که بوقت که کند کند آن

باطلش سود ندارد و هر که زن را کند که این پسر صد هزار ساله کافر شود کافر گردد و هر که گوید زن بخزد من دوست تر از خدای است کافر شود و الفاظ کفر بر
زبان خلق بسیار است و بسیار میرود که نمیدانند که کسی بدین الفاظ کافر گردد و حال عظمت شان بود و ما کافر شود [illegible] چون حمد بی اعتقاد دینی با علم بر کفر حکم نکنند و اشد
اعلم **باب** اندر کراهیت و استحسان قال الله تعالى ما يستقيم واسمعوا الاية قال النبي صلعم ترك ذرة مما نهى الله تعالى خير من عبادة الثقلين يعني بجا ماندن
ذره از آنچه خدا تعالی نهی کرده است به از نوافل عبادات آدمیان و پریان باشند و آمده است که متقیان را بدان متقی خوانند که ایشان دست بدارند از
چیزهای که باک نباشد از بیم آنکه نباید که [illegible] باعتقد بد فرزند را نام پیغامبران کردن چون محمد و عیسی و موسی و ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب
و مانند مستحب است کبیر و خلیل و حمید و مانند باک نیست نام کردن و درین روزگار فرزند را عبد الله و عبد الرشید و عبد الرحمن و عبد الرزاق نام کردن
مستحب نیست زیرا که جهال مر این نامها را در مقام ندا بتصغیر یاد میکنند و نشاید که کسی پدر و شوهر را بنام خوانند و نشاید که جهود و ترسا را کافر
بخوانند **فصل** قرآن خواندن بلحن چنانکه قرا روزگار میخوانند مکروه است و ستودن آن حلال نیست باک نیست در گرمابه باواز نرم خواندن
قرآن خواننده قرآن چون بانگ نماز شنود بهتر آن بود که بجواب بانگ نماز مشغول شود و مصحف را با قلم باریک نشاید نوشتن که در وی خورد کرد و امید
مصحف است و بزرگ داشتن واجب است باک نیست لوح و کراسه بیچکان که آیه است نگاه داشتن جنب و حائض را کراهیتی بغلاف نشاید بودن
و غلاف آن بود که از مصحف جدا بود اما آنچه شیرازه کرده بود غلاف نبود و اگر باستین گیرد مکروه بود و بروایتی درست تر طالب علم اگر جز بدانی تعلیق
بالین سازد و بر قصد حفظ باک نبود و کتاب و کراسه که کهنه شود در خرقه پاک پیچد و در مکان پاک دفن کنند که راه گذر نبود چنانچه آدم را لحد سازند و تعظیم نهند
موی سر و ناخن را دفن باید کردن آمده است از ابو حنیفه رحمه که گفت در سفر قبله حجام مرا در سه جای خطا گرفت چون بنشستم بسوی بازکردن بار گفت
استقبل القبلة چون بنشستم روی چپ پیش داشتم گفت روی راست پیش دار و چون از موی ستردن فارغ شدم خواستم تا بیرون آیم گفت ادفن شعرک ثم
اخرج **فصل** باک نیست که اهل ذمه در مسجدها درآیند علم و قرآن نبشتن در مسجد چون بمزد بود نشاید در مسجد جامع بر درویشان صدقه کردن مکروه
باک نیست اگر کسی بی آبدست در مسجد درآید بخلاف جنب و حائض ادب آنست که بوقت درآمدن در مسجد کفش بیرون کنی و پای راست پیش نهی نرم نرم
درآئی و کسی را از جای که نشست خود نخیزانی و بیازاری که آمده است از رسول علیه السلام لا تعظموني في بيت ربي و ازینجاست که بعضی ائمه
با صحابه در مسجد درس کرده اند صحابه را نگذاشتندی که پیش ایشان برای تعظیم ایشان برخواستندی ادب در وقت بیرون
آمدن آن است که پای چپ پیش نهی و پای چپ بر کفش نهی **فصل** بوقت اندر آمدن بجای حاجت پای
چپ پیش باید نهادن و بوقت بیرون پای راست پیش باید نهادن و بوقت بول کردن روی سوی قبله و آفتاب
و ماهتاب نشاید نشستن و پشت سوی قبله نشستن باک نیست چو دامن برانداخته بود پای دراز کردن سوی
قبله مکروه است نشاید که کسی سوی قبله نشانه نهند و تیر اندازند و اگر بلند کردن بوقت سلام و گرم شدن تذکیر مکروه
است روا بود که دعاء کافر مستجاب شود نشاید که کسی بگوید که عمر علیه الصلوة و ابا بکر علیه الصلوة و السلام مگر بطریق تبع
پیغامبر صلی الله علیه و سلم در مقام دعا گفتن بحق فلان و بحق فلان گفتن مکروه داشته اند قول مذکران که بار خدایا
یک قطره از دریای مغفرة تو [illegible] ازین قوم مدار این لفظ کفر است هر که نام خدا تعالی بشنود باید که جل جلاله یا سبحانه

دراید او و یمازبود سفر او فرو دکرفت وطعام خوردن اغاز کرد وطعام ظالمان با خوردن بر قصد تقبیح فعل ایشان بهتر است اگرچه حلال بود واحتیاج
نمودن بدعوة جهود و ترسا باک نیست **فصل** جامه ابریشمی پوشیدن مردانرا حلال نیست مگر در حرب و پسران تا رسیده را نشاید پوشانیدن و
پوشانندهٔ او در وبال بود و همچنین کسی که ایشانرا طعام و شراب دهد جامه که تارش ابریشم بود و پودش ریسمان چنانکه جامه عتابی و جاره و مانند
ان باک نبود و هر جامه که تارش ریسمان بود و پودش ابریشم مکروه بود و پوشیدن وی مگر در حالهٔ حرب بدان قرین مردانرا نشاید پوشانید اگرچه
زه و خشتک و ازگریبان بود و مردانرا بر نهالین ابریشمی نشستن و بر بستر ابریشمی خفتن و بر بالش ابریشمی سر نهادن باک نیست فرا غند ابریشمی مردانرا
حرام است ازار بند ابریشمی بیکقول مکروه است مردانرا پیراهن زه ابریشمی باک نیست کلاهی که در وی از زر و نقره و یا ابریشم بسیار بود مکروه بود
واگر بر طرف عمامه علم زرین بود بقدر چهار انگشت باک نیست و همچنین علم جبه و زه و کلاه **فصل** باک نیست جواب سلام جهود و ترسا را گفتن و از
علیک نشاید گذرانیدن و بر ایشان ابتداء سلام نشاید کردن باک نیست که میان مسلمانان و اهل ذمه معاملتی باشد چون اهل ذمه کسی بود که از وی حاجت
بود و جواب سلام خواهنده که بر در خانه سلام گوید واجب نبود و هر کسی که بقراءت قران خواندن مشغول بود و سلام نشاید گفتن و اگر بگوید جواب لازم
نیاید و بر سلطان سلام گفتن سنت است و بر قاضی که از بهر فصل خصومت نشسته بود سلام ناگفتن رواست جواب سلام زن بیگانه نرم باید گفتن و بر زن
جوان بیگانه ابتداء سلام نشاید دادن اگر کسی بر جماعتی بر گذرد که در شطرنج و نرد باختن و مانند ان بود سلام کند بر قصد ان تا ایشانرا از معصیت
باز دارد روا بود و اگر بر جماعتی سلام گوید و یکی از ایشان جواب بداد دیگران نیز ساقط شود و سلام را جواب چنان باید گفتن که سلام دهنده
بشنود و جواب عطسه واجب است چون عطسه دهنده حمد بیارد والله اعلم **فصل** باک نیست ارایش کردن خانها و زر اندوده کردن سقف بمال حلال
لیکن بکار اخرة باید کردن که بهتر و خوبتر است مرد و زن را بر کرسی زرین نشستن و دوات و قلم زرین یا نقره کین نشستن و در اینه زرین نگریستن
نشاید نقش کردن صورتها که از جنس جاندار بود مکروه است چون کلان بود بقدر بتوان دیدن صورت قنادیل و درختان و مانند ان باک
نیست باز کردن بساطها بر ان صورتها باشد باک نیست جهانیدن خر بر اسب باک چه رواست **فصل** صبر کردن بر درویشی بهتر از شکر گفتن
بر توانگری است کسب کردن لابدی فرض است درویش چون از کسب عاجز باشد واجب باشد بر در خانها طواف کردن از بهر قوت را و بتجارت
رفتن بکافرستان باک نیست و اگر درویشی گوید بحق خدا چیزی بده واجب نشود دادن غلام امرد و مرد کوطی فروختن نشاید **مسئله** بر گوشه
راه بازار نشستن بر قصد خریدن و فروختن نشاید مگر که گذرندگانرا ضرر نکند **فصل** بیان تازی جمله زبانها فضل است هر که او را بیاموزد
او را ثواب بود بوقت خره نهادن کتب کتاب پارسی را زیر باید نهادن و کتاب ادب و لغت را بر زبر ان و کتاب فقه را بر زبر ان
و کتاب اخبار را بر زبر ان و کتاب تفسیر بر زبر ان و کلام الله را بر زبر ان نشاید پیر عامی را که بر زبر دست جوان دانشمند نشیند در گفتن و رفتن
نیز تقدیم نکند و در خبر است از رسول علیه الصلوة والسلام که ذو السلطان و ذو العلم احق بشرف المجلس یعنی سلطان عادل و
مرد عالم بصدر نشستن سزاوارتر است **فصل** امر معروف و نهی منکر واجب است چون ممکن بود و مفید گفته اند که امر
معروف سه قسم است علما را بزبان بود و سلطان را و اصحاب ولایت را بدست بود و عام را بدل نا پسند داشتن لازم
بود و هر که از پس غایبی سخنی بگوید بر سبیل اهتمام یعنی بر رفق اندیشه یا بر عزم انکه مردمان از وی احتراز کنند باک نبود و سلطان ظالم را و بدعتی را

واگر مردی با کالهٔ غصبی زن خواهد صحبت کردن با آن زن حلال بود و اگر با کالهٔ غصبی کنیزک خرد وطی کرده باشد و اگر کسی در خانهٔ غصبی
باشد یا از کنیزک و غلام غصبی منفعت برگیرد سزا مزد واجب آید اگر کسی طعام و یا میوه کسی غصب کند و بخشد اوند کالا نهد و او نخورد و نداند
که ملک او ست از عهده ضمان بیرون آید مگر بقول شافعی رح بیرون نیاید زن را باید که بگوید با شوی که من با تو درین خانهٔ غصبی نباشم
و وی باشد و بال در گردن شوی بود فصل اگر مودع جامه ودیعت را پوشید یا ستور را سوار شد و باز جای برد بیرون کند
و از ستور فرود آید و از بهر مالکش نگاه دارد از عهده ضمان بیرون آید اگر ودیعت را منکر شود و باز مقر آید از عهده بیرون نیاید تا بخصم
نسپارد و اگر مودع کالا را نزدیک دیگری ودیعت نهاد و هلاک شود ضمان بر اول بود و یا بر دوم بقول ابوحنیفه رح بر اول بود و بقول ابی یوسف
و محمد رح خداوند ودیعت را اختیار بود خواهد اول گیرد خواهد دوم را اگر دوم را گیرد دوم با اول باز گردد و آنچه داده باشد بگیرد و اگر اول را
بگیرد بر دوم باز نتواند گشتن و فتوی بر قول ابوحنیفه رح و اگر ودیعت را بی علم خداوند در خانه او نهند و هلاک شود ضامن بود و اگر طعامی
یا ستور یا نقره یا متاعی نزدیک نارسیده که با ذون نبود و با زرگانی کردن ودیعت نهد و آن نارسیده او را هلاک کند ضامن نبود و اگر با ذون
بود ضامن بود و اگر نزدیک غلام عاقل با ذون نهند هلاک کند ضمان از وی وقتی طلبند که آزادی یابد و اگر یکی از دیگری ستوری عاریت
خواهد تا بجایگاه معین برد و از آنجا درگذراند ضامن گردد و اگر باز بدان موضع بیاید از عهده ضمان بیرون نیاید و اگر کالائی یا عاریتی
را در راه بجای فراموش کند ضامن بود و اگر کسی کالا غصب کند خداوندش او را بیزار کند کالا بر دست او بسبیل امانت ماند تا اگر هلاک شود
ضمان لازم نبود والله اعلم بالصواب باب اندر وقف قال الله تعالی و تعاونوا علی البر والتقوی یعنی یاری کنید یکدیگر را به نیکوئی کردن و پرهیزگاری
کردن و در خبر است که رأس العقل التودد الی الناس واصطناع الخیر الی کل بر و فاجر یعنی سر عقل خویشتن را دوست روی گردانیدن است مردمان
را و خوبی کردن بجای هر نیکی و بدی بدانکه وقف کردن نزدیک ابوحنیفه رح درست نیست مگر که قاضی بدان حکم کند یا واقف چنین گوید که چون من بمیرم
این موضع وقف بر فلان مسجد یا فلان رباط یا بر باشندگان فلان موضع باشد اگر کسی از ایشان نماند بر جماعت درویشان مسلمانان بود در آن گاه درست
آید و بقول ابویوسف و محمد رح وقف درست است و فتوی برین قول ایشان است و آمده است که عمر و علی و عثمان و زبیر و انس و غیر ایشان از صحابه
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وقفها کرده اند و تسلیم کردن بمتولی شرط است مر درستی وقف را بقول محمد رح و بقول ابویوسف رح شرط نیست و تأبید وقف
کردن شرط است تا اگر گوید این وقف بر فلان کس درست نیاید تا نگوید که اگر وی درگذرد بر جماعت فقرا مسلمانان اگر گوید این خانه وقف
فلان مسجد را تا بمتولی تسلیم نکند درست نیاید اگر گوید این دوکان وقف بر روغن چراغ فلان مسجد کردم وقف شود و چون بمتولی تسلیم کند وقف کتب
و مصاحف درست است اگر زمینها کشاورزی یا غلامان و یا جفتها گاو وقف کند درست آید اما گاوان یا میشان بر رباطی وقف کند که
شیر و جغرات ایشان براه گذران صرف کنند روا باشد اگر دیگ و دین یا سنگی وقف کند تا مردمان از وی آب خورند روا بود و وقف بر اقربا
رسول علیه السلام روا است بخلاف صدقه اگر گوید من ازین بیماری بمیرم وقف کردم این زمین بر جماعت مسلمانان درویش درست بود و وقف مشاع
که قابل قسمت بود یعنی قسمت توان کردن روا نیست بقول محمد و ائمه بخارا رحمهم الله قول وی گرفته اند و فتوی بقول وی داده
اند و بقول ابویوسف رحمة الله روا است و ائمه بلخ رحمهم الله قول وی گرفته اند و فتوی بقول وی داده اند و آنچه مشاع قابل قسمت

نبود یعنی قسمت نتوانند کردن مانند وقف بنده و اسپ روا است وقف کردن همه آسیا یا خانه گرمابه روا است **فصل** اهل مسجد
را ولایت قیم نشاندن نیست از که تولیت طلبد او را نشاید دادن که آن طلب از فساد قلبی خالی نبود واجب است که از مرافق
وقف نخست بعمارت وقف صرف کنند اگر قیم خواهد تا مسجد را مناره سازد و از مال وقف اگر بعضی از اهل محلت بی مناره بانگ نماز
نشنوند روا بود اگر قیم وقف مسجد را نقش مسجد صرف کند ضامن شود و اگر گچ اندوده کند زیان ندارد و صرف کردن غلات رباط
ویران که مردمان بوی حاجتمند نمانده بوند بر رباطی که نزدیک وی بود روا بود و اگر رباطی ویران شود روا بود که مرد و هند و بر وی نفقه کنند
تا آنگاه که آبادان کرده و قیم مسجد را نشاید که در حد مسجد دوکان بنیاد کردن رباط بهتر از آباد کردن نیز است **مسئله** اگر کسی در سرای یا در میان
زمین خود مسجدی سازد و مردمان از دستوری وی در وی نماز کردن و در وی مسجد بگیرد و فروختن وی روا بود مسجد که ویران شود و مردمان بوی حاجتمند
نمانند از مسجد بیرون برد و بقول ابو یوسف رحمه الله بملک خداوند باز نگردد و بقول محمد رحمه الله بیرون رود و بملک خداوند باز گردد و اگر کسی خواهد
که مسجد آباد و آن را ابار کند و بهتر از آن بنا کند نشاید بنا کردن نفقه بر قندیلها از وقف مسجد روا است باشیدن امام و موذن در خانه که وقف مسجد
بود مکروه است قوم مسجد چون بسیار شوند و در مسجد جای نبود که پاره از راه جامه مسجد در ازند باک نیست که چراغ را از نماز شام تا نماز خفتن
افروخته گذارند در مسجد چون کسی را از آنجا [illegible] افتد [illegible] نشاید بقصد سترکی کسی را دادن [illegible] سبیل بود که
سلطانان [illegible] و مصلی [illegible] صرف کنند هر که در مسجد بوریای باز کند یعنی اندازد و وقف کردن **فصل** اجارت دادن دوکان وقف را
زیادت از یکسال روا نبود مگر که مصلحت در دادن بود و زمین وقف را زیادت از سه سال با جارت دادن روا نبود و سه سال روا بود
مگر که مصلحت در دادن بیع و اگر کسی دوکان وقف را بنقل گیرد و دیگری غله زیادت کند اجارت اول فسخ نشاید کردن مگر متولی اجارت
باطل نشود و اگر کسی زمین وقف و دوکان بند و خواهد که ملکه را بقدر مثل غله با جارت گیرد و اگر بجای بود که چون عمارتی برگیرند دیگری بزیادت
از آنچه وی می‌دهد بدو دست وی باز ندارد روا بود و الا نفقه باید تا عمارت برگیرد با غله زیادت و به گواهی دادن بر وقفیت چون مشهور بود روا بود
و بر شهر از طوقف روا نباشد مبادله وقف بملک چون مسجد شود روا نباشد والله **کتاب الهبة** قال الله تعالی وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ
فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا یعنی بالتحیة یا بالهبة والله اعلم در خبر است که تهادوا تحابوا یعنی یکدیگر هدیه دهید تا یکدیگر را دوست دارید و آمده است
الهدیة تذهب التحیة یعنی هدیه کینه را ببرد **فصل** اگر پسر و فرزند نارسیده خود را چیزی بخشد بملکیه او گردد و قبول و قبض حاجت او نباید و گواه کردن
مستحب است و اگر کسی مر نارسیده غیر را چیزی بخشد ولایت قبض مر پدر او را بود یا وصی پدر را یا پدر پدر یا وصی او را یا خود او را و اگر نارسیده نگاه
شوی بود و کسی چیز بخشد او را قبض شوی معتبر بود و قبض کردن نارسیده عاقل و قبض کردن غلام محجور درست قبض برداشتن بجهت مسجد از بهر لقیط
را درست بود و اگر کسی زمین خود را از بهر فرزند را تا که نشاند تا درخت ملک فرزند نگردد و اگر گوید بنام او کردم ملک وی گردد و اگر کسی یکی را
گوید که این چیز مر لیه بخش او گوید فدا تو باد یا گوید از تو پذیرفتم نیست این سبب نباشد بخشیدن زمین بی کشت و بخشیدن کشت بی زمین درست نباید
هبه متاعی که قسمت پذیر بود درست نبود و بقول امام شافعی رحمه الله درست بود و اگر قسمت پذیر نبود و خود آسیا و گرمابه و کتاب و بنده را [illegible] روا بود و قاضی که
سرو دوان [illegible] بود و به مکری بخشیدن روا نبود مگر که گوید بش از وی بگیرد و اگر یکی را چیزی بخشد [illegible]

و اگر در مجلس دیگر قبض کند بی دستوری واهب درست نیاید **مسئله** مر بخشنده را حق رجوع بود بتقضای قاضی یا بتراضی چون بیگانه چیزی
بخشنده بود و اگر بزن خود و فرزند خود یا مادر و پدر و برادر و خواهر یا بفرزندان ایشان یا عم یا خال بخشیده بود در رجوع نتواند کردن اگر کالای
بخشیده هلاک شود یا از ملک موهوب له بیرون آید یا زیاده شود در صفت یعنی جمالش زیاده شود و یا واهب یا موهوب له بمیرد یا عوض
بخشیده بیابد اگرچه اندک بود در همه جا حق رجوعش باطل شود و شرط عوض دادن آن بود که بگوید که این عوض هبه تست یا مکافات هبه تست
و مانند این اما اگر بر عقب بخشیدن آنکس او را چیزی بخشید بی آنکه گوید عوض یا مکافات بخشیدن تست حق رجوع باطل نگردد و اگر کسی دیگری را
غلام بخشید و آنکس او را قرآن آموخت یا صنعت یا غلام خورد بود و کلان شد حق رجوع باطل شود و اگر یکی را چیزی بخشید و آنکس آنگاه را از
ملک خود بیرون کند و باز بملک وی در آید حق رجوع ثابت آید اگر زنی شوی خود را چیزی بخشید بر آنکه او را تا فلان وقت طلاق ندهد اگر
پیش از آن طلاقش دهد هبه درست بود والله اعلم **فصل** صدقه مشاع به نیت صدقه روا بود و اگر نیت نکرده بود بیکقول روا نبود
و بقول دیگر روا بود و بهای غلام صدقه کردن به از آزاد کردن و حاجتمند را بر خود نفقه کردن به از صدقه کردن مگر بر صبر قادر بود و
خوف پشیمانی نبود و رجوع در صدقه روا نیست صدقه کردن بر کسی که با لحاح چیزی طلبد و یا باسراف خرج کند سبب ثواب است مگر که معلوم
بود که بمعصیت صرف میکند ثواب طاعت ببرد و زن را بخشیدن روا است اگر کسی نان از خانه یا درم از کیسه بیرون کند تا سایل دهد
و آن سایل را نیابد خواهد بدهد و لیکن دیگری دهد خواهد نه دهد روا بود **فصل** ثواب طاعتی که غلام کند و کنیزک کند و کار نیک که نارسیده کنند
ایشان را بود و خواجه را و پدر را و مادر را ثواب سبب فرمودن طاعت بود و بر آن مسلمان را ثواب نیست بخیر آنکه عقوبت نبود و بمذهب امام
ابوحنیفه و بقول ابویوسف و محمد رحمهما الله ایشان را ثواب است و این مسئله در تاویلات شیخ ابومنصور ماتریدیست رحمة الله علیه **مسئله** اگر کسی
خواهد که پسر و دختر خود را چیزی بخشد بهتر آن بود که برابر بخشد بقول ابویوسف رحمة الله و دو حصه پسر را و یک حصه دختر را بهتر بود و اگر بعضی از
فرزندان بتعلیم مشغول بوند نه بکسب باک نیست که او را تفضیل کند یعنی چیزی زیاده دهد و اگر کسی چیزی خوردنی بنارسیده بخشد بعضی گفته
که مادر و پدر را از آنجا خوردن روا بود و بعضی گفته اند که روا نبود والله اعلم **فصل** اندر شفعه در خبر است الجار احق بالشفعة وان کان غائبا علی
مقدار الفی فرسخ یعنی همسایه را حق شفعه است اگرچه غائب بود بمقدار دو هزار فرسنگ و مراد از این همسایه کسی است که ملک وی در جوار مبیع متصل بود
**مسئله** بدانکه اول شفعه کسی را بود که شریک بود در عین بیع خانه یا زمین یا رز یا کسی که شریک بود در حقوق چون آب خواه در راه گذشتن و برف
انداختن و گذر و آمدن آب باران و مانند آن باز همسایه را که ملک او متصل باشد بدان زمین **مسئله** طلب کردن شفعه بر فور باید و بلفظی که بروی
فهم شود روا بود و طلب کردن شفعه بر سه مرتبه است اول طلب مواثبه یعنی در حال هم آنگاه که خبر بیع بوی رسد باید که طلب کند دوم گواه
گرفتن بر طلب شفعه و باز سوی خریده رود و یا سوی فروشنده رود و اگر کالا در دست بایع بود یا بسوی زمین که بیع بروی افتاده بود و دیگر
باره طلب کند و گواه کند و سوم طلب کردن پیش قاضی بود که از وی حکم طلب کند و تاخیر کردن در طلب تاوان ندارد و اگر شفیع بر خرنده سلام گوید
آنگاه شفعه خواهد روا بود و اگر پس از خبر یافتن بیع گوید الحمد لله پس شفعه خواهد یا عطسه دهد و گوید الحمد لله پس از آن شفعه خواهد روا بود و اگر خبر بیع یابد یا از خرنده
و از بها علم بود پس شفعه نطلبد و پس آنکه بطلبد روا بود **فصل** اگر شفیع با خرنده در بها اختلاف کنند قول قول خرنده با سوگند بود و همسایه روی با روی را حق

شفعه نبود و چون در حقوق بیشان شرکت نبود و اگر همسایگی وقت چیزی فروختند سوگند شفعه رسد اگر یکی سرای خرد و یا جامه یا غلامی یا ستوری یا مانند
آن شفیع آن ملک را بقیمت آن چیز بگیرد که در بهای گفته‌اند اگر بود و یا وصی شفیع به نخواهند شفعه را رسیده باطل شود و اگر شفیع در بیم شب خیزد و حق
و پیش از صبح گواه کند بر طلب شفیع معذور بود و در بیع فاسد و قسمت املاک شفعه نبود و اگر شفیع حق شفعی بخرد و شد حق شفعه باطل شود
و مال لازم نیاید حیله کردن در اسقاط شفعه باک نیست یکی از جمله حیله آنست که بر پیوند ملک بقدر گزی بدر از به بهای گران بمشتری فروشند و باقی
را بقیمت نیک ارزان بوی فروشند **باب** لقیط بچه خورد بود که بر سر راه بود و در بهای مسجد و رباط نهند تا کسی بر دارد و تربیت کند
تا بزرگ شود حکم وی حکم آزادی بود و بنده نشاید داشتن و نام آزادان باید نهادن و اگر در قرارگاه مسلمانان یابند او را مسلمانان زاده دانند
و اگر به کلیسا ترسان و کنشت جهودان و بتکده مغان یابند یا مانند آن باشد بدان کیش و ملت نسبت کنند و چون آن کودک را برآورده بر در
و بند اگر کسی بیرون آید دعوی کند به نسبت وی و به گذارند بحکم شنیدن فرزند وی باشد و از یکدیگر میراث یابند و برند **باب** اللقطه لقطه چیزی
بود که در راه و صحرا یابند آنچه در راه و بیابان و کوه و غیر آن یافته شود حکم وی حکم امانت دارد و تعریف باید کرد و بهر جای ماند ندا باید کرد و خبر باید
داد تا خداوند آن چیز بیرون آید درست کند به نشانی که از آن وی است آنگاه باو باید سپردن و اگر قیمت آن چیز یافته ده درم نقره بود ده روز
ندا باید کرد و اگر زیاده بود بقدر آن ندا باید کرد و اگر در آن مدة کسی بیرون نیاید و طلب کاری نکند آنرا بدرویشان صدقه باید کرد وقتی که وی محتاج
نبود و اگر محتاج بود بخود صرف کند و اگر یافته ستوری بود باندازه علف و درشت در ایام تعریف وی لازم آید والله اعلم **باب** اندر آبق و مفقود
غائب بود و اگر غلامی بگریزد و کسی او را بگیرد و اندازه سه روزه راه دوری بود تا نزد خواجه غلام این گیرنده چون بجاوند باز رساند چهل درم نقره
نقره لازم آید و اگر از سه روز بود باندازه آن طلب کند و اگر مردی غائب شود و از زندگی و مردگی وی خبر نبود قاضی حکم اطلاق کند تا از مال وی
وام وی بگذارند و نفقه زن و زیردستان وی برسانند و ستانند تا اینها را بستانند و نشاید که میان او و زن وی جدا کنند تا انگاه سالی
اندر نگذرد و چون صد و بیست سال تمام شود از روز زادن وی حکم کنم بمرگ وی زن عدت دارد و مالها را قسمت کنند میان وارثان که
زنده بوند و بمذهب شافعی رحمة الله بچهار سال نفقه کنند و از سبب جدا کردن زن وی سازند اما بمذهب امام ابوحنیفه روا نباشد والله اعلم بالصواب
**باب** اندر قسمت قال الله تعالی نبئهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر الآیة و فی الخبر ان النبی علیه السلام فتح خیبر و قسمها علی ستة و ثلثین سهما
**مسئله** باید که قاضی قسمت کنندگان عدل نصب کند و رزق ایشان از بیت المال برسانند اگر جماعتی از قاضی قسمت طلبند و گویند این محدود
ما را از فلان میراث است قاضی قسمت نکند تا بر میراث گواه نگذرانند بر موت مورث و عدد ورثه و ورای عقار روا بود که باقرار ایشان قسمت کنند
قاضی را نشاید که بندگان و جواهر و اسپان و گرمابه را در میان شریکان قسمت کند الا برضای جمله اما سیم و زر و گندم و جو و مانند آن اگر یک کس قسمت طلبد
روا بود و اگر بعضی قسمت را منکر شوند و دو کس از قسمت کنندگان بیگانه بر قسمت گواهی دهند روا بود قسمت و امهای پیش از قبض روا بود و در قسمت
خیار رؤیت ثابت است فرزندی از برای تعیین نصیبهای مستحب است اگر از مرده زن حامله ماند و زادن نزدیک بود انتظار کنند و اگر نزدیک نبود
قسمت کنند و بقدر نصیب پسری از بهر حمل باز دارند اگر از ورثه کسی غائب بود حاضران یا امر قاضی قسمت کنند نصیب غائب جدا کنند روا بود و اگر مردی
مفقود شود و زندگی و مرگی وی معلوم نبود تا از وقت ولادة وی نود سال برنیاید قسمت مال او روا نبود و پس از نود سال حکم موت وی ثابت شود

سه بار سوگند عرض کنند و انگاه قضا کنند و بقول شافعی رحمة الله قضا بنکول روا نیست اگر یکی بر کودک ماذون بصدق دعوی کند و او منکر شود
و از سوگند بنکول آید و بر وی قضا روا بود و اگر کسی بر دیگری چیزی مجهول دعوی کند درست نبود و بر مدعا علیه سوگند لازم نیاید اگر بر وی
محدود دعوی کند و او گوید که این محدود ملک نارسیده من است سوگند دهندش بر که خصم را بیرون مجلس قضا سوگند دهندش و دیگر بار پیش قاضی
نتواند سوگند دادن و اگر پیش قاضی سوگند دهد دیگر بار باره نتواند سوگند دادن مدعا علیه را سوگند بر انکار وی دهند بر صورت دعوی مدعی
تا اگر زنی بر شوی دعوی طلاق بائن کند مرد منکر بود و حرمت را سوگند دهندش بر طلاق ناکردن روا بود که طلاق کرده بود و باز آشتی
کرده بود اما سوگند دهندش که این زن بساعت بر تو حرام نیست **فصل** اگر کسی گوید مرا بر فلان چیزی نیست یا مرا درین شهر خانه نیست یا مرا
درین شهر گواهی نیست پس از آن بر فلان چیزی دعوی کند یا در آن شهر خانه خود دعوی کند گواه گذارند نشنوند اگر یکی بر غلام محجور دعوی مال
کند بسبب هلاکی حضرت خواجه گواه گذرانیدن درست نبود و اگر غلام ماذون بود و مدعا علیه اگر گوید من این محدود را زین مدعی خریده ام
بفرمایندش که گوی رد کنند پس از آن اگر گواهی دارد و بگذراند مدعی را بر بیان سبب جبر نشاید کردن مدعا علیه اگر بحق اقرار کند و غایب شود
ببیعت او قضا روا نبود و اگر قاضی بجواز بیع ام ولد حکم کند روا بود و بگذ بقول محمد رحمة الله اگر یکی با مادر زن یا با دختر زن خود بیاشد و زن
دعوی حرمت کند قاضی بحل قضا کند زن بر وی حلال بود بحکم قضا قاضی **فصل** قاضی را ولایت نائب کردن نبود بی دستوری سلطان
قاضی چون ماذون بود نائب کردن را بی دستوری سلطان نتواند معزول کردن قاضی چون رشوت کرد مستحق عزل گردد اما معزول نگردد تا انگاه
که معزولش نکنند و والی و ولایت چون سفر آخرت کنند نائبان و قاضیان نگردند و اگر قاضی نائب خود را بطریقی فرستد و خصومت نشنود قاضی را
علم کند نشاید او را قضا کردن قضا قاضی روستائی درست نباشد کتابت قاضی بقاضی در وام و غلام گریخته و مانند آن اوش تا او رسد و از
بگر قضا تا بخارا بر قیاس قول ابو یوسف بشنوند و فتوی بر قول اوست اگر قاضی مرید رو یا عزیز شد یا زن خود را قضا کند روا نبود اگر نائب
مر قاضی اصل را قضا کند روا بود و اگر دو تن بر یکی بر کسی کل محدود و بر او دعوی کنند و گواه کنند قاضی در میان ایشان بدو نیم قضا کند
اگر کسی بر دیگری محدود دعوی کند باید که مدعی و گواهان بگویند که در دست وی این مدعا علیه است بنا حق است و ملک این مدعی است اگر نگویند
که در دست وی بنا حق است بیان ندارد و بقول دیگر در دعوی منقولات اشاره بعین کاله مدعا علیه شرط است در دعوی منقول حضرت منقول در
مجلس قضا شرط است مدعا علیه اگر گوید این کاله در دست من ودیعت است از فلان با گواه از وی نشنوند اگر مدعا علیه تره کند و بدر قاضی حاضر
نشود و موت استحضار بر وی بود والله اعلم بالصواب **باب** الاقرار قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء
لله ولو علی انفسکم یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید باشید راست ایستادگان در داوری و گواهان راست باشید برای خدای عز و جل
و اگر چه بر خود تاوان بود و در خبر است که یا ایها الناس قولوا الحق ولو علی انفسکم یعنی ای مردمان حق گویید اگر چند بر شما زند اگر یکی بر دیگری مال
دعوی بکند و مدعا علیه گوید بگیر ایدر یا کم بود و زیادتی اقرار نبود اگر زر و نقره دعوی کند و مدعا علیه گوید بگیر ایدر بخش اقرار بود و اگر یکی را
گوید که هزار که مرا است اقرار بود و اگر گوید مرتراهم بود اقرار نبود و اگر زنی مرد را گوید طلاقم ده اقرار بود بنکاح اگر دو تن مر یکی را گویند
که ترا بر یکی از ما هزار درم است درست نبود و اقرار مست شده از بنگی درست بود اقرار نارسیده محجور درست نبود و اقرار کرده درست نبود و اقرار مبتین از انگشت

اور اتصدیق کند درست بود و لیکن چون رد کند باطل شود و اگر یکی دیگر را گوید ترا است بر من از یک درم تا ده قرار به درم بود و اگر گوید ترا است
بر من ده درم مگر هشت درم مگر چهار درم اقرار بود بشش درم و قرینش آنست که مستثنا آخرین بگیرد و آن چهار است از مستثنا ما قبل که هشت است و
آن هشت است استثنا کنی چهار ماند و آن چهار را از ده استثنا کنی شش ماند همچنین قیاس همه این دیگرهای اگر کسی را گوید ترا است بر من هزار درم تا
تا فلان وقت و آنکس گوید اجل نیست قول قول آنکس باشد که دعوی اجل میکند اگر گوید فلان را است بر من آنچه من میدانم چیزی نبود این لفظ در استثنا
نبود **فصل** اگر یکی دیگری را گوید بنده ترا است آزاد کردی آنکس گوید تو نیز آزاد کردی بعضی گفته اند که اقرار بود و بعضی گفته اند اقرار نبود
اگر کسی غلام را گوید چون من بمیرم یکی را مدبر نوشتی بود این اقرار بود و بنده پسر آن مدبر گردد و اگر گوید این بچه بنده من است درست بود و اقرار
نارسیده ماذون در ترکه پدر درست بود و اگر وکیل را در اگنده نشوی و ادن را بلی و انزن منکر بود و قول قول زن بود و اگر پدر اقرار کند نشوی را اما
دختر رسیده درست بود و اگر یکی گوید فرزند این شود تو از فام بیزار درست بود و اگر بیماری اقرار کند بجملگی مال خود مرکسی را درست بود و اگر
بیماری اقرار کند وارث خود را بچیزی بی اجازت باقی ورثه درست نبود و اگر وصی اقرار کند بغلام در ترکه درست نبود **باب الشهادة**
قال الله تعالی و لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه یعنی پوشیدن گواهی را هر که پوشد بزهکار است و در خبر است اکرموا الشهود فان الله
تعالی یحیی بهم الحقوق یعنی گرامی دارید گواهان را بدرستی که خدا تعالی زنده میکرداند حقهای شما را بایشان روا است که گواهی دهد و نه دهد مگر
منافق گواهی پسر بر پدر و بر جد و پدر بر پسر و نبیره و نبیره بر جد و شاگرد بر استاد و استاد بر شاگرد و شریک بر شریک در مال مشترک شوی بر زن و زن بر
شوی خود و خواجه بر بنده و بر خواجه خود و مکاتب خود و مدبر خود و ام ولد خود روا بود **فصل** هر که دیگری را بیند که در کاله تصرف مالکانه
میکند روا بود که از املاک وی گواهی دهد اگر مردی با زنی در خانه زندگانی میکنند بیند کاربار روا بود که بنکاح مر ایشان گواهی دهند
اگر چه از نکاح ایشان بی خبر باشند اگر مدعی را گواهان بسیار بوند بعضی گواهان اگر گواه دادن را اجابت نکنند بزه نشوند هم که دانند که قاضی
گواهی نشنود و در عدالتش طعنه کند پاک نبود که گواهی ندهد هر که گواهی خود بر خطی بیند و حادثه را یاد ندارد گواهی نشاید داد و قاضی را
نشاید که گواهان را تلقین کند که چنین گواهی دهید **فصل** گواهی برادر بر برادر و خواهر بشنوند و گواهی پدر بر مادر در حق نشنوند گواهی
گواهی زن بر شوهر نشنوند مگر بقول شافعی رحمة الله گواهی فام خواه غرم مفلس را نشنوند مگر بقول شافعی رح نیز مردود است نشنوند
گواهی مزد و رسال مزد با ماه و با روز مزد مستاجر را نشنوند گواهی عاملان سلطان بروایت جامع الصغیر فقیه ابو اللیث گفته است
که اگر عامل چون یزید بن معاویه بود نشنوند و اگر چون عمر و عبد العزیز بود بشنوند گواهی بنده و نارسیده نشنوند و اگر بوقت نارسیدگی
و بندگی حادثه را مشاهده کنند پس رسیدگی و آزادگی گواهی دهند روا بود و گواهی زنان تنها بزنان در آنچه روا است در گرمابهای ازار
میروند نشنوند همچنین بر سوها ماتمهای روند و در میان نامحرمان نشینند مگر بقول مالک رحمة الله گواهی زن تنها بر ... نشنوند گواهی
زنان بانراح سر غوز زنند و ... و مرد کلی و زندگی و امدن نشنوند گواهی یکی که بردیگری جنگ کرده بود نشنوند عدل بعد
گواهی فاسق نشنوند نشاید شنیدن اگر بشنود حکم روان بود و گواهی مخنث نشنوند اگر چند عدل بود گواهی منغفل نشنوند و اگر چند عدل
بود کسی را گویند که نیکباش هر بدیها غالب آید آنکس عدل بود و هر که نماز بجماعت را سبک دارد و یا سه نماز ادا نشوند ...

نخورند الله بر اهل آن موضع دیت بود اگر اهل محلت پنجاه تن نبوند سوگند بار مکرر کنند تا پنجاه بار تمام شود تا اگر یک کس بود پنجاه بار سوگند دهندش
و دیت بر عاقله او بود و بر وی چیزی نبود و اگر در سرای زنی کشته یابند او را پنجاه بار سوگند دهند بر عاقله او دیت بود و بر وی چیزی نبود و اگر کسی
خود را بکشد بر هیچ کس چیزی نبود و اگر در میان دو دیه کشته یابند قسامت بر اهل دیهی بود که کشته بوی نزدیک تر بود و اگر مقتول از دیها یا قریه
از یک میل بود یا زیادة از یک یا ملک زمین بود بر کس چیزی نبود اگر کسی را در محلة مرده یابند که بر وی اثر قتل نبود در وی دیت
و قسامت نبود و همچنین اگر از بینی یا از فرج یا پس وی خون بیرون آمد اما اگر از گوش یا از چشم خون بیرون آمده بود آن دلیل قتل
است سبب دیت گردد چون کشنده پدید نبود والله اعلم بالصواب **فصل** اگر کسی سر زبان کسی ببرد قصاص واجب نشود و اگر همگی زبان
کسی ببرد که آن کس گویا بود تمامت دیت وی لازم بود و اگر یک دست کسی یا یک پا کسی ببرند و منفعت دست و پای از وی ببرد نیم دیت لازم
آید و دو دست و هر دو پای یا یک دست و یک پا تمام دیت لازم شود و در سر بینی تمام دیت است که لازم آید اگر کسی را بر سر زنند و منفعت
عقل یا منفعت شنودن یا منفعت دیدن بشود تمام دیت واجب آید و اگر بنده بود حکومت عدل واجب آید اگر مردی دست مردی از [illegible]
ببرند بقصد قصاص واجب نشود و اگر کسی دندان نارسیده را بر کند یک سال تعلل کنند اگر بر نیاید قصاص کنند اگر دندان مردی را بر کند حالی
قصاص کنند در یک لب که بخطا بریده شود نیم دیت است و در دو لب تمام دیت اگر کسی دندان کرم خورده دیگری را بر کند حکومت عدل
واجب آید یعنی بنگرند که اگر بنده بودی به آن دندان وی را چند خریدندی و بی آن چندی باندازه تفاوت قیمت از دیت واجب آید تا اگر اندازه
چهار یک عشر قیمت تفاوت کند چهار یک عشر دیت واجب آید اگر کسی غلام کسی را بخطا بکشد قیمت غلام واجب آید که قیمتش ده هزار نقره شود ده درم
یا زیادت نقره کم کنند و اگر کنیزکی کسی را بخطا بکشد و قیمتش پنج هزار نقره بود یا زیاده ده درم نقره کم کنند تا دیت آزاد برابر نشود اگر مردی
در سرای خود یا در بام خود نشانه زنند و بسوی او تیر انداز و تیر تعدی کند و کسی را رسد و بکشد بر عاقله او دیت آید بخلاف آنکه در سرای کسی یا در راه
کسی دیگر تیر انداز و تعدی کند و کسی رسد و بکشد دیت در مال وی بود نه بر عاقله و هیچ چیز واجب نیاید **مسئله** اگر مردی در بازار اسپ
دوانده باشد از سنب اسپ سنگ ریزه بچشم کس را رسد و کور شود تاوان دار نشود بر خلاف آنکه سنگ کلان بود اگر در وقت راندن اسپ
کسی را لگد زند یا بدست زند راکب ضامن نبود اگر بوقت استادن لگد زند ضامن بود و اگر کس در راه گذر مردمان
چاهی کند و دیگری در افتد و بمیرد بر عاقله او دیت شود و اگر در چاه گرسنگی و تشنگی یا از گرمی هوا بمیرد چیزی واجب
نیاید و اگر در سرای خود یا در بیابان چاه کند و کسی در افتد و بمیرد چیزی واجب نیاید و اگر در مجلس آتشی افتد و یکی سرای
دیگر را ویران کند تا آتش بخانه او نرسد اثم نشود و لیکن ضامن شود مگر که بدستوری سلطان ویران کرده باشد اگر
اگر دیوار کسی میل کرده باشد بسوی راه گذر مردمان آنجا خطری بود که بیفتد و او را حجت کرده باشد و او در صلاح آن تقصیر کرده
باشد و پس آن بر کسی افتاده باشد و هلاک کرده تاوان بر وی بود و اگر کسی را سگ گزنده باشد و او را حجت کرده باشند که سگ را
بربندد اگر نبندد و آنچه زیان کند بر آن نگیریم و او نبسته بود و اگر کسی را چیزی زیان کرده بود بر خداوندش چیزی واجب نشود مگر بقول بعضی ائمه
سمرقند اگر کسی سگ دیگری را بر کسی تیز کند و جامه آن کس را بدراند فتوی بر آنست که ضامن بود و اگر چه آن سگ [illegible] باشد والله اعلم

ده تیر صاحب مائة و یک تیر صاحب عشر اگر از مال چیزی فاضل آید وصیتها او دا نیده کنند از ثلث مال آنچه از وصیتها بماند باقی را علی فرایض الله تعالی
در میان ورثه قسمت کنند اگر چیزی از ورثه فاضل آید بعصبات دهند هر که دولتر بود یعنی اول پسر را دهند و اگر پسر نبود به پسر پسر دهند اگر چند دور
بود باز پدر را دهند اگر پدر نبود به پدر پدر دهند اگر از اجداد هیچ کسی نبود باقی را به برادر مادر پدری دهند اگر نبود برادر پدری دهند اگر نبود به پسر برادر
مادر پدری دهند و اگر نبود به پسر برادر پدری دهند اگر نبود به عم مادر پدری دهند و اگر نبود عم پدری دهند و اگر عم نبود به پسر عم مادر پدری دهند اگر نبود
به پسر عم پدری دهند الی آخره... اگر عصبات کسی بطریق نسبت نبود بخواجه آزاد کننده دهند یا بکسی که عقرب عصبات وی بود از پسر و کان اما دختر
خواجه آزاد کننده و زن او و مادر و خواهر او را چیزی ندهند از بهر آنکه حق ولا بیند گوار ابود نه اناث را اگر از اینها کسی نبود باقی را بر اصحاب
فرایض بقدر نصیبها ایشان قسمت باید کرد مگر زن و شوهر که ایشان را بطریق رد چیزی ندهند از بهر آنکه ایشان از اصحاب رد نیستند اگر از اینها کسی نبود
بذوی الارحام دهند هر که ... مقدم بود به پدر مادر و پدر مادر مقدم بود بر دختر برادر و خواهر و ایشان مقدم
بودند بر عمه و خاله و اگر ذوی الارحام کسی نبود بمولی الموالات دهند یعنی بمجهول النسب دهند که بوی عقد ولا بسته بود و اگر نبود بمقر له بالنسب علی الغیر
که میت اقرار کرده بود ... برادر یا خواهر یا عم من است بر آنکه بر ایشان او ایشان را بود و موجب حبا ثبت نسبت بر ایشان و اگر اینها کسی نبود اقرار
که میت او را بکل وصیت کرده باشد اگر از اینها کسی نبود در بیت المال بنهند تا سلطان یا قاضی او را نفقه بیماران درویشان و علاج ایشان و
کفن مردگان که مال ندارند و نفقه بیکان مزدکی و کسانی که عاجز بودند از کسب و خویشان و توانگران ندارند صرف کنند مسئله اگر یکی بمیرد و ازو
دختری ماند مال همه دختر را بود و بقول شافعی رح نیمه او را بود و نیمه بیت المال را بود و چون سلطان حنفی مذهب بود او را درین مسئله بقول شافعی رح
نباید گرفتن اگر از مرده دختر ماند و خواهر مادر پدری یا برادر پدری مال میان ایشان به دو نیم بود مسئله از کسی میراث نباید بر عاقل و بالغ مورث
خود را بطریق قصد مباشرت بکشد بی تاویل از میراث محروم شود و اگر کشنده نارسیده یا بی عقل بود محروم نشود و اگر کسی مورث خود را
زهر دهد و بکشد از میراث محروم نشود و مسلمان از کافر میراث نبرد و کافر از مسلمان مرتد از کسی میراث نبرد و چون بمیرد یا حکم کنند به پیوستن
او بدار الحرب کسب کند و زاید با حالت اسلام ورثه را بود و زاید با حالت کفرش را در بیت المال بنهند یا آنکه او زنده بود و اگر کسب پس از آنکه حکم
کرده باشند به پیوستن بدار الحرب مسلمانان شود و بیاید هر چه باقی بود در دست ورثه بگیرند و آنچه خرج کرده باشند بر ایشان ضمان نبود و همچنین
حکم کسی که بمیرد و باز زنده شود و صورت سکنه جا ساجبو و ترسا ... از یکدیگر میراث برند مگر که اهل ملت در ولایتی بودند و اهل ملت
در ولایتی دیگر که در مسلمین بکشتن یکدیگر روا بینند مسئله برادر و خواهر با وجود پدر پدر چیزی نبرند پدر با وجود پسر و پسر پسر شش یک برد و اگر کسی بمیرد و ازو
مادر و پدر ماند پس ثلث مادر گیرد و ثلثان پدر برادر و خواهر مادری با وجود برادر مادری و پدری چیزی نبرند پدر مادر با وجود
برادر و خواهر چیزی نبرد برادر و خواهر مادری با وجود فرزند میت چیزی نبرند خواه فرزند دختر بود و خواه پسر اگر زنی بمیرد شوی را نیمه مال
رسد مگر که مرده را فرزند باشد یا فرزند پسر یا فرزند پسر پسر خواه از این شوی باشد و خواه از شوی دیگر آنگاه که شوی را چهار یک رسد
اگر مردی بمیرد و ازوی زن ماند زن را چهار یک رسد مگر که میت را فرزند بود یا فرزندی پسر پسر آنگاه هشت یک رسد و همچنین اگر زن دو یا سه ماند
یا بیشتر ایشان را چهار یک یا هشت یک باشد و نصیب ایشان هر که از این بیشتر نکرد و احکام فرایض منصوص قرآنی ثابت شده است بر اجتهاد متغیر و متبدل نشود و تبدیل

وتمیز آن بمرام قطعی نیست والله الموفق مسئله اگر خنثی از خویشاوندان وزیر باید که شناخته شود بالمسند بنا برایں فرق شود و تفاوت میراث
ایشان معلوم نیست از یکدیگر میراث نبرد هرکس که هم آلت مردان دارد و هم آلت زنان اگر از آلت مردان بول کند حکم مردان گیرد و اگر از آلت
بول کند حکم زنان گیرد و اگر هر دو موضع بول کنند از هر کدام که زود تر بیرون آید حکم آن دارد و اگر برابر بیرون آید این را خنثی مشکل گویند
و بدان و پیشتر مسائل حکم زنان نهند اگر منی یا در خود و یا ریش برآید و پیه در مادر شش میراث او کمتر بود نه میراث زنانه و اگر کنیزک مشترک بود در میان
دو کس فرزند آرد و هر دو دعوی کنند نسب از هر دو گردد و چون این فرزند پیر در ایشان هر دو میراث برند که هر یک پدر اما اگر ایشان هر دو
بمیرند این فرزند از هر دو تمام میراث گیرد و همچنین اگر این کنیزک مشترک بود در میان سه کس یا چهار کس و هر دعوی ثابت کنند فرزند هر چهار شود
و این مسئله از زیادات است اگر از میت پسر خواهر مادری و پدری مانده و دختر برادر مادری و پدری مانده بقول ابو یوسف هم دو تیر نرینه گیرد
و یک تیر مادینه و بقول محمد هم برعکس آن یعنی دو تیر مادینه گیرد و یک تیر نرینه والله اعلم باب المتفرقات قال الله تعالی فاسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی بپرسید از دانشمندان اگر نادانسته اید شما دانندگان در خبر است شفاء العی السؤال یعنی شفا نادانی پرسیدن است
از اهل دانش و آمده است که حسن السؤال نصف العلم یعنی نیکو پرسیدن نیمه علم است مسئله بدانکه حرف سین و یا با علامت سوال حرف ها علامت
جواب و پیشتر مسائل این باب بر نسق است که اگر کسی جواب سائل را بکلمه لا گوید خطا بود و اگر بکلمه بلی گوید هم خطا بود و بسیار جواب این
مسائل آنست که جواب دهد در جواب تفصیل و تقسیم کند گوید که اگر این صفت بود روا بود و اگر بدان صفت بود روا نبود و نظر وی السبعی
با تنگ تیمم روا بود یا نی ج اگر کوهی بود روا بود و اگر بالی بود روا نبود س زنی را که خون حیض منتظم شود در آن وقت با وی جماع توان کرد
یا نی ج اگر ایام حیض او ده روز بود توان و اگر کم از ده روز بود یا نی س در زن تنها و در تر سا با جواب بجان است اگر زن مسلمان بود
تا غسل نیارد یا وقت نمازی تمام بر وی نگذرد روا نبود س اگر در آب اندک نجاست افتد استوار آن توان داد یا نی ج
اگر نجاست مغلوب بود توان دادن و اگر غالب بود یا نی س مقیم با امامت مسافر روا بود یا نی ج اگر در وقت بود روا بود و اگر بیرون
وقت یا نی مگر که در نماز بامداد و شام دو تر س اگر شک افتد که فریضه گزارده شد سه رکعت بود یا چهار بار باز گزاردن یا نی ج اگر در وقت
بود باید و اگر بیرون وقت یا نی س اگر مردی در نماز بحکم جهت یعنی انحوی پشت بدیگر سجده آرد روا بود یا نی ج اگر مسجد و علیه نماز
بود و بر پشت کسی دیگر سجده نکرده بود روا بود و اگر یا نی س اگر مردی را رحمی با رسیده بود در معرکه سخن گوید باز بمیرد و شهید شود
یا نی ج اگر سخن بسیار گوید کشته شود شهید او را و اگر یا نی س خراج زمین و بلهم که در دست غاصب باشد بر مالک واجب بود یا نی ج
اگر غاصب مقر بود و بغصب با مالک را گواهان عدل بودند بلکه وی را واجب بود بر وی و اگر یا نی س اگر مردی زکوة مال دیگر از مال خود
بگذارد روا بود یا نی ج اگر بدستوری گزارده بود روا بود و اگر یا نی س اگر کسی تمام درویشی بنیت زکوة بگذارد روا از زکوة
نیابت دارد یا نی ج اگر بدستوری در دست گذارد و اگر یا نی س اگر کسی روزه ماه رمضان را عمداً از صبر دار تباه کند کفارت واجب شود
یا نی ج اگر کرم مکروه بود و بیوی ناک کند و نشنه باشد کفارت لازم شود و اگر یا نی س در گزاردن نماز فریضه در روزه فریضه یاد
آید یا نی ج در نماز در آید و در روزه یا نی س حاجیان را در مکه نماز تطوع بهتر یا طواف خانه کعبه ج مکیان را نماز اولیتر و آفاقیان را طواف

س حج تنها فاضلتر بود یا حج با عمره و متعه و قران ج طیان (?) حج تنها و افاقی را حج با عمره و متعه و قران آن بود که احرام حج و عمره بیک
دفعت بگیرد و عمره بجا آرد و باز حج بجا آرد و متعه آن بود که نیت عمره کند و از وی فارغ شود و باز حج نیت کند س اگر محرم صید حرم بگیرد و
باز رها کند از ضمان بیرون آید یا نی ج اگر در حرم رها کند بیرون آید و اگر نی نی س اگر مردی مردی را وکیل کند بطلاق دادن تنها (?) و آن
وکیل زن را سه طلاق دهد طلاق واقع شود یا نی ج اگر موکل نیت سه طلاق کرده باشد سه طلاق واقع شود و اگر نی اصلا هیچ طلاق واقع
نشود س اگر کسی را بگوید که زن مرا طلاق ده اگر خواهی و آنکس طلاق دهد واقع شود یا نی ج اگر در همان مجلس پیش از آنکه بکاری مشغول
شود طلاق دهد واقع و اگر نی نی س کافر حربی اگر غلام آزاد کند در دار حرب بی آنکه دست از وی بدارد آزاد شود یا نی ج اگر بنده مسلمان
بود و باز کند گذارد و آزاد شود و اگر نی نی س اگر مردی مر زن خود را گوید که این بار که در شکم تست اگر پسر آید ترا یک طلاق و اگر دختر بود
دو طلاق و این زن هم پسر و هم دختر بیاورد چند طلاق شود ج هیچ طلاق واقع نشود س اگر مردی مر غلامان خود را گفت
که هر که مژده دهد مرا بفلان چیز وی آزاد و جمله ایشان مژده دادند همه آزاد شوند یا نی ج اگر همه بیکبار مژده دهند همه آزاد شوند و اگر
مقدم و موخر مژده دهند خبر اول آزاد شود س اگر کسی سوگند خورد که بخانه فلانکس در نیاید و آنکس خانه را بفروشد بعده او در آید حانث
شود یا نی ج اگر آنکس هنوز در خانه ساکن بود حانث شود و اگر نی نی … نشود س اگر مردی را که محصن بود زانی
گوید و گواه نتواند که گذرانیدن بر وی حد قذف زنند یا نی ج اگر مقذوف عاقل بالغ بود زنند و اگر اخرس بود نی س اگر کسی خرما دزدد و قیمت
ده درم سیم که نقره در روی غالب بود دستش ببرند یا نی ج اگر خرما خشک بود ببرند و اگر نی نی س غوغایان کافر را بنده کردن روا بود یا نی
ج اگر اهل کتاب بود روا بود و اگر نی نی س علم نجوم آموختن روا است یا نی ج بقدر حاجت معرفت قبله و اوقات نماز روا است و زیاده نی
س اگر زنی لقیط را گوید بچه من است شنوند از وی یا نی ج اگر گوید از این شوی من است شنوند و اگر گوید پیش از این شوی از زنا بحاصل شده
است نشنوند س لقطه را برداشتن فاضلتر بود یا گذاشتن ج اگر بر خود امین بود از ضرر کردن برداشتن بهتر بود و اگر امین نبود گذاشتن
بهتر بود اما در محل گرفتن اشتهاد باید کردن بدان میگیرم که بخداوند رسانم س اگر غلام آبق را یعنی گریخته را از مسافت سفر یعنی سه شبانروز
راه گرداند و بخداوند رساند و در محل گرفتن اشتهاد کرده بود چه واجب شود ج اگر غلام را چهل درم زیادت قیمتش بود چهل درم واجب بود
و اگر قیمتش کم از چهل درم بود بقدر قیمتش کم یک درم واجب آید س پدر را شاید که مال فرزند منقول و خویش از بهر نفقه خویش یا از بهر فرزندان دیگر
کان وی بفروشد ج هرچه منقول بود شاید چون متاع و برده و مانند آن هرچه از خانه و دکان بود نشاید س اگر مودع ودیعت را بدست
کس بسوی مالکش فرستد و در راه هلاک شود ضامن شود یا نی ج اگر بدست فرزند بلد رسیده خود فرستد یا کسی که در عیال و
بود ضامن نبود و اگر بدست بیگانه و غیر فرستد ضامن شود س اگر کسی گاو وی عاریت خواهد و باز گاو را بغلام خداوند گاو
دهد از عهده بیرون آید یا نی ج اگر غلام بود که خواجه اش بر مصلحت ستوران نصب کرده بود از عهده بیرون آید و اگر نی نی س اگر کسی بوقت بسمل
بجای الحمد لله گوید از تسمیه نیابت دارد یا نی ج اگر غرضش تسمیه بدین عنوان بود روا بود و اگر غرضش جواب عطسه بود نی س اگر گوسفند
قربانی اگر بچه آرد حکم بچه چه بود ج اگر او را پیش از مادر قربانی کنند حکم مادرش بود و اگر پس از آن در ذبح کنند

و ثواب بسنده نزد ایشان شاید پیش اجتهاد دگران باشد جواب گوییم اگر از اهل اجتهاد بود شاید و اگر نه اهل اجتهاد کسی بود که صواب بیش بر خطا
غالب بود و بعضی گفته اند که یکی شرط اجتهاد آن بود که مرد صاحب طبیعت بود که مبسوط را یاد دارد و آنچه در کانند پیش نیست
پس اگر پرسند خدای تعالی عدد انفاس بهشتیان از بهر آنکه عبارت نزد انقطاع نیست پس اگر پرسند که خداوند تعالی قادر هست
بر آفریدن همچون خود یا نه جواب گوییم این سوال درست نیست پس جواب لازم نبود و بیان فساد سوال آنست که خداوند تعالی
از مثل نیست و آنچه آفریده شود مثل او نشاید و چیزی که تصور ندارد عجز و قدرت بروی اطلاق نکنند پس اگر پرسند که شما
بر ملت که اید جواب گوییم بر ملت سید الرسل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن
کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن نزار بن معد بن عدنان پس اگر گویند در مذهب که اید در اصول گوییم بر مذهب اهل
سنت و جماعت و آن مذهب صحابه و تابعین و سلف بوده است رضوان الله علیهم اجمعین چنانچه بخارا و سمرقند و بلخ و مرو بوده
بوده اند پس اگر گویند در مذهب که در آید در فروع گوییم بر مذهب امام اعظم سراج الائمة ابو حنیفه کوفی رحمة الله که او نعمان بن
ثابت المرزبان الکوفی شاگرد حماد بن ابی سلیمان و حماد شاگرد ابراهیم بن یزید نخعی و او شاگرد علقمه اسود و ایشان شاگردان
عمر و علی و عبد الله بن مسعود رضوان الله علیهم اجمعین بوده اند و ایشان شاگردان محمد الرسول الله صلی الله علیه و سلم
پس اگر پرسند که قرآن بقرائت که میخوانند جواب گوییم بقرائت عاصم بن بهدلة بن ابی النجود الکوفی بروایة حفص بن سلیمان
البزاز الاسدی و این اختیار اهل سمرقند و فرغانه و نسف است اما بخاریان و بعضی از مردمان ترکستان چون طراز و بلاساغون
قرائت عاصم خوانند بروایة ابی بکر عیاش و حفص و ابو بکر هر دو شاگردان عاصم اند و عاصم شاگرد ابو عبد الرحمن السلمی در
قرآن شاگرد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بوده است و نیز شاگرد عبد الله بن عبد الله بن مسعود بوده است رضی الله
عنهم و از ایشان از پیغامبر علیه السلام ملفظا یاد گرفته اند
والله اعلم بالصواب

تمت

# تمت بالخیر والعافیة